



دانشگاه شهید چمران اهواز

ویژه‌نامه‌ی تاریخ شفاهی دانشگاه جلد ۲

پیشینه‌ی دانشگاه، زندگی‌نامه و خاطرات شماری از دانشگاهیان



گردآوری و تدوین:

دکتر حسن دادخواه

میترا فلاحی

علیرضا طباحیان

زهرا زمان

ویژه‌نامه تاریخ شفاهی دانشگاه جلد (۲)

پیشینه دانشگاه، زندگی‌نامه و خاطرات شماری از دانشگاہیان

گردآوری و تدوین:

دکتر حسن دادخواه

میترا فلاحی

علیرضا طباحیان

زهرا زمان

دانشگاه شهید چمران اهواز

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
ک	مقدمه رئیس دانشگاه
م	پیش گفتار
فصل اول: اعضای هیئت علمی بازنشسته	
۳	دکتر فرهنگ ارشاد
۱۰	دکتر علی اصغر اسفندیاری
۱۲	دکتر مرتضی الماسی
۱۸	دکتر نصراله امامی
۳۹	دکتر بهمن اهدایی
۴۲	دکتر عبدالجبار بدیع الزمان
۴۷	دکتر محمدجعفر پاک سرشت
۵۲	دکتر ماشاءاله پورمنصوری
۵۵	دکتر قاسم تارمست
۶۱	دکتر عبدالرحیم جواهرفروش زاده
۶۷	دکتر منوچهر چیت سازان
۷۱	دکتر سیدحسین حجت
۷۴	دکتر سیدصالح حسینی
۸۰	دکتر ناصر حقوقی راد
۹۰	دکتر علی خالقی مقدم
۹۲	دکتر محمدحسین دانشور

صفحه	عنوان
۹۵	دکتر محسن دستگیر
۱۰۸	مهندس محمدتقی دهدشتی شفیعی
۱۱۴	دکتر محمدرضا راشد محصل
۱۱۸	دکتر سیروس سلمانزاده
۱۲۲	دکتر ابراهیم سلیمان نژادیان
۱۲۸	سید محمدتقی سیدصدر
۱۳۰	دکتر حسین شکرکن
۱۴۴	دکتر حسین شکوهی
۱۵۰	مهندس فرهنگ شمسایی نژاد
۱۵۵	دکتر محمدجواد عبدالهی
۱۵۷	دکتر حبیباله عصاره
۱۶۰	دکتر یوسفعلی عطاری
۱۶۳	دکتر منوچهر فتحی مقدم
۱۶۷	دکتر عبدالرسول کاظم پور
۱۶۹	دکتر حیدرعلی کشکولی
۱۸۵	دکتر عزیزاله کمیلی بیرجندی
۱۸۷	دکتر محمد محمودیان شوشتری
۲۱۷	دکتر عبدالحسین محمودیان شوشتری
۲۲۱	دکتر حسین مروج همدانی
۲۲۶	دکتر محمدسعید مصدق
۳۲۰	دکتر یزدان مظاهری
۳۲۸	دکتر واهه میناسیان
۳۳۳	عبدالرحیم نیسی شوشتری
۳۳۶	دکتر سیدابوالحسن هاشمی دزفولی
۳۳۹	دکتر عبدالعزیز هدایتی دزفولی

فصل دوم: اعضای هیئت علمی انتقالی

۳۴۲	دکتر عبدالقیوم ابراهیمی
۳۴۸	دکتر سیدعلی الهی نیا
۳۵۱	دکتر سیدخلیل باستان
۳۵۳	دکتر عباس پاشایی اول
۳۵۴	دکتر حسین توللی
۳۵۶	دکتر جواد عزیزیان
۳۶۰	دکتر کاظم پریور
۳۶۶	دکتر مهدی تدین نجفآبادی
۳۶۹	دکتر سیاوش تیرگری
۳۷۲	دکتر سعید حمیدیان
۳۷۴	دکتر اردشیر خزایی
۳۷۸	دکتر منصور سیاری
۳۸۹	مهندس امیر سبحانی
۳۹۴	دکتر محمدهادی فراهی
۴۰۱	دکتر ماهرخ فلاح رستگار
۴۰۳	دکتر محمدحسین قبادی
۴۰۷	دکتر کریم کمالی
۴۱۶	دکتر راگونات کوهلی
۴۱۸	دکتر محمودرضا گشمردی
۴۲۰	دکتر ابوالقاسم متین

صفحه	عنوان
۴۲۲	دکتر سید محمدباقر نبوی
۴۲۷	دکتر نادر نظام تهرانی
۴۳۰	دکتر اسداله نیک‌نام
۴۳۲	دکتر رضا نیلی‌پور

فصل سوم: اعضای هیئت علمی با بیش از ۲۰ سال سابقه خدمت

۴۴۶	دکتر سعید برومندنسب
۴۵۰	دکتر قاسم بستانی
۴۵۶	دکتر نصراله کلاتتری
۴۷۱	دکتر احمدعلی معاضدی
۴۷۶	دکتر نوراله معلمی
۴۸۱	دکتر منصور میاحی
۵۰۲	دکتر محمد نوری

فصل چهارم: یاد یاران

۵۰۷	دکتر ورژ امیرخانیان
۵۰۹	دکتر طلعت بصاری
۵۱۷	دکتر فروغ پاپهن شوشتری‌زاده
۵۱۹	دکتر سیدمصطفی جزایری دزفولی
۵۲۱	دکتر مرتضی حقیری‌زاده رودان
۵۲۴	دکتر عباسعلی دادخواه
۵۲۶	دکتر جعفر راثی
۵۲۸	دکتر شاپور رحیم‌پور

صفحه	عنوان
۵۳۰	دکتر اسماعیل رستمی
۵۳۴	دکتر سیامک رسوخی
۵۳۶	پروین رضانی
۵۳۸	مهندس فرامرز زارعی
۵۴۰	دکتر محمود شکیب انصاری
۵۴۳	متن ویراسته شده گفت‌وگوی نشریه خبری روابط عمومی دانشگاه با شادروان دکتر سردار شهابی منتشره در شماره ۶۳ نشریه در سال ۱۳۸۱
۵۴۹	دکتر شهابی، سردار فرهنگ و فضیلت، نوشته دکتر نصراله امامی، استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید چمران اهواز
۵۵۳	درباره مرحوم دکتر سردار شهابی، نوشته دکتر رحیم چینی‌پرداز
۵۵۵	دکتر حسین صدقی
۵۵۹	دکتر اسماعیل صمدی
۵۶۰	مهندس محمد مهدی عباپاف
۵۶۲	دکتر اردشیر قادری
۵۶۴	دکتر فریدون کاوه
۵۶۶	دکتر حمید کهرام
۵۶۹	دکتر حسین نخعی (آذران)
۵۷۰	دکتر قدرت‌اله محمدی
۵۷۳	دکتر محمدحسن مهدوی اردبیلی
۵۷۶	دکتر کریم میربابایی
۵۷۸	مهندس مهدی نفیسی

فصل پنجم: شماری از کارکنان شاغل، بازنشسته و متوفی

۵۸۲	دکتر بیژن برازنده
۵۹۲	عبید(عبد) پرورش
۵۹۸	زهرا رجبعلی پور
۵۹۹	احمد زرگر
۶۰۱	نسیرین طالبزاده
۶۰۴	سید حسن عرب پور
۶۰۶	حمید قبله شناس
۶۱۴	ابراهیم قلمی
۶۱۹	فاطمه کردانی مقدم
۶۲۴	مینا مدرس
۶۲۸	محمد رضا منوچهری
۶۳۲	ابوطالب میرزایی
۶۳۶	قنبرعلی نصرافهانی
۶۳۸	زنده یاد یوسف بیات فر
۶۴۰	زنده یاد عبدالصاحب خالدی
۶۴۲	زنده یاد یاسر مراغی

فصل ششم: دانش آموختگان

۶۴۶	مهندس مهین دخت پروین
۶۵۲	مهندس هوشنگ ضیایی
۶۶۳	مهندس علی عطار
۶۶۶	دکتر رضا فتوحی

صفحه	عنوان
۶۷۵	مصطفی مستور
۶۷۸	مهندس پروین نخعی
۶۸۰	دکتر پرویز وجدانی
۶۹۴	مهندس عبدالحسین وهابزاده
۶۹۹	مهندس محمدعلی یزدی

فصل هفتم: بیان خاطرات و پیشینه دانشگاه

۷۶۳	خاطراتی از زنده‌یاد دکتر عبدالعزیز افتخار - پیشینه بیمارستان گلستان اهواز
۷۷۷	خاطراتی از خانم زرینه میرمیرانی همسر زنده‌یاد دکتر نصرت‌اله صحت نیاکی
۷۵۳	آشنایی کوتاه با زنده‌یاد دکتر نصرت‌اله صحت نیاکی
۷۸۵	خاطرات دکتر عطااله قبادیان عضو هیئت علمی بازنشسته دانشکده کشاورزی - تأسیس و راه‌اندازی شاخه شمالی و شاخه جنوبی دانشگاه
۷۹۰	خاطراتی از دکتر محمدجعفر پاک‌سرشت معاون آموزشی دانشگاه در دوره مدیریت دکتر منوچهر دوایی
۷۹۵	خاطراتی از دکتر خسرو نادران طحان رئیس اسبق دانشگاه
۸۱۲	خاطراتی از دکتر حسن فروغی - روزهای تلخ و شیرین دانشکده ادبیات و علوم انسانی در ساختمان سه‌گوش
۸۳۰	دکتر ناصر حقوقی‌راد - تاریخچه دانشکده دامپزشکی دانشگاه شهید چمران اهواز
۸۳۷	محمدعلی رونق - گذری بر پیشینه شهر اهواز، دانشگاه و کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد
۸۷۱	دکتر عبدالرضا سیاهپوش - نقش دانشگاه در خدمت‌رسانی به مهاجران جنگ تحمیلی از مهر ۱۳۵۹ تا مهر ۱۳۶۱

صفحه	عنوان
۸۷۶	پیشینه دانشگاه لرستان با نام پیشین «مرکز آموزش عالی لرستان» وابسته به دانشگاه جندی شاپور
۸۸۰	دکتر ابوطالب مهندس - شرح کوتاه تأسیس شاخه خلیج فارس یا شاخه جنوبی دانشگاه جندی شاپور در سال ۱۳۵۴ خورشیدی و نگاهی کوتاه به پایه گذاری آموزش عالی در استان کرمان در سال ۱۳۴۹
۸۹۴	دکتر لاله فتاحی استادیار دانشکده مهندسی - تاریخچه دانشکده مهندسی
۹۰۵	دکتر مهدی اسفندیاری دانشیار دانشکده کشاورزی - مجموعه حشرات و کنه های اهواز
۹۰۹	دکتر رحیم چینی پرداز - روز و روزگاری در مسجد (قدیم) دانشگاه و کانون مبارزات و کتابخوانی دانشجویان

به نام خدا

در دوره معاصر که راه‌اندازی دانشگاه‌های نوین در ایران رونقی تازه یافت، در سال ۱۳۳۴ خورشیدی، دانشگاه جندی‌شاپور نیز که اکنون به نام دانشمند شهید، دکتر مصطفی چمران مزین است، در اهواز بنیادگذاری شد. این دانشگاه بزرگ از آغاز راه‌اندازی تا امروز که در آستانه شصت و پنجمین سال فعالیت آن قرار داریم، فراز و نشیب‌های بسیار به خود دیده است. شمار چشمگیری استاد، دانشجو و کارمند در طول این سال‌ها در رقم خوردن سرشت و سرنوشت آن نقش‌آفرینی کرده‌اند و بخشی از تاریخ پرافتخار دانشگاه به شمار می‌روند. حضور و کنش‌مندی دانشگاهیان دانشگاه شهید چمران اهواز در تحولات معاصر، به‌ویژه مبارزات منجر به انقلاب اسلامی و هشت سال دفاع مقدس در کنار تلاش‌ها و خدمات آموزشی و پژوهشی آنان بر کسی پوشیده نیست. هزاران استاد دانشگاه و معلم و کارشناس از سراسر کشور و در رشته‌های گوناگون در این مرکز علمی و فرهنگی تربیت شده‌اند. نقش کارآمد آن در توسعه و آبادانی منطقه جنوب غرب کشور، به‌ویژه استان خوزستان، انکارناپذیر است. از دل شاخه‌های اقماری دانشگاه بزرگ شهید چمران اهواز به‌عنوان یکی از دانشگاه‌های قدیمی و جامع کشور و دانشگاه مادر در منطقه جنوب غرب ایران، پنج دانشگاه لرستان (۱۳۵۸)، دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی خوزستان (۱۳۸۳)، علوم و فنون دریایی خرمشهر (۱۳۸۲)، صنعتی خاتم‌الانبیاء (ص) بهبهان (۱۳۸۶) و صنعتی جندی‌شاپور دزفول (۱۳۸۳) سر برآورده و بالیده‌اند و در چند سال گذشته به استقلال رسیده‌اند.

گفت‌وگو با همکاران و نقش‌آفرینان و ناظران و شاهدان رویدادها و حوادث و تدوین تاریخ فعالیت دانشگاه شهید چمران اهواز موضوعی مهم است و اهتمام به مستندسازی و مکتوب کردن مراحل بنیان‌گذاری، تکوین و پیشرفت و گسترش دانشگاه و روشن‌شدن چندوچون همه رخدادهای مرتبط با آن برای بهره‌گیری آیندگان امری

بایسته و خجسته است. با دریغ باید اعتراف کرد کمتر به این کار مهم پرداخته شده است و چنانچه بیش از این تعلل شود، بخشی مهمی از شاهدان و ناظران انسانی تاریخ دانشگاه به کهولت سن از به یاد آوردن کارآمد و دقیق رویدادها ناتوان خواهند بود یا به دلایلی هم چون مهاجرت و مانند آن دسترسی به آنها میسر نخواهد بود. از این رو، ثبت، ضبط و تدوین زوایای پیدا و پنهان تاریخ شفاهی دانشگاه و انتشار آن، ضمن دقت‌های علمی لازم و همراهی و همکاری همه کسانی که دل در گرو سرافرازی و اعتلای این نهاد ارجمند و باسابقه دانشگاهی دارند، باید با شتاب هرچه بیشتر پیگیری شود و به سرانجامی نیکو برسد.

با قدرشناسی از تلاش‌های دلسوزانه جناب آقای دکتر حسن دادخواه تهرانی، استاد محترم دانشکده الهیات و معارف اسلامی و همکاران ارجمندشان، خرسندی خود را از انتشار این اثر که گام مهمی در تدوین تاریخ شفاهی دانشگاه به شمار می‌رود، اعلام می‌کنم و از درگاه پروردگار مهربان، بهروزی و کامیابی این عزیزان را خواستارم.

غلام‌حسین خواجه
رئیس دانشگاه

پیش‌گفتار

جلد اول از کتاب (ویژه‌نامه) تاریخ شفاهی دانشگاه، در بردارنده نوشته‌هایی است که به بهانه و در حین برگزاری آیین شصتمین سالگرد تأسیس دانشگاه، به دستمان رسیده بود. فصل‌های چهارده‌گانه آن ویژه‌نامه به جز فصل یاد یادآوران که تا زمان صفحه‌آرایی کتاب روزآمد می‌شد، همگی مربوط به سال‌های ۱۳۹۳ تا پایان سال ۱۳۹۴ است. از آن میان، فصل‌هایی که در بردارنده خاطرات، پیشینه دانشگاه و زندگی‌نامه شماری از اعضای هیئت علمی است البته با تاریخ شفاهی همخوانی مستقیم دارد.

آیین شصتمین سالگرد تأسیس دانشگاه در بهمن و اسفندماه سال ۱۳۹۴ به پایان رسید ولی احساس نیاز به شناختن و شناساندن مردان و زنانی که عمر خویش را یا سال‌هایی از آن را در راه توسعه، تکمیل و بالندگی دانشگاه شهید چمران اهواز سپری کرده‌اند و می‌کنند، همچنان بلکه با قوت بیشتر این جانب را واداشت تا در راه ایجاد ارتباط با خادمان علمی و اجرایی دانشگاه و شناساندن آنان به نسل کنونی و نسل‌های آینده و پاسداشت کوشش‌های آنان و حفظ پیشینه دانشگاه، به حرکت و صرف وقت در این وادی، به رغم سختی‌ها و ناهمواری‌ها آن، ادامه دهم تا شاید از این رهگذر بتوانم ضمن دلجویی از دسته‌ای از ایشان و ادای دین و احترام به خدماتشان، زمینه دل بستگی به دانشگاه و گسترش همدلی و دوستی‌ها را فراهم کنم. بر این پایه، از سال ۱۳۹۴ تا ۱۳۹۹ کوشیدم تا زندگی‌نامه روایی، خاطرات و پیشینه و تاریخ شفاهی دانشگاه را از سینه‌ها و حافظه‌های افرادی که اکنون در سراسر گیتی پراکنده شده‌اند، گردآوری و تدوین نمایم.

در کتابی که اکنون در دستان شماست زندگی‌نامه روایی و خاطرات شمار دیگری از اعضای هیئت علمی شاغل، بازنشسته، انتقالی، متوفی و زندگی‌نامه شماری از کارکنان شاغل و بازنشسته و تنی چند از دانش‌آموختگان را بدون هیچ ترجیحی

برآنانی که هنوز به آنان پرداخته نشده است، گردآوری شده است و به پیشینه دانشگاه و واحدهایی از آن اشاره گردیده است.

در پایان، با یاد و قدرشناسی از جناب دکتر عبدالکریم بهنیا و آرزوی تندرستی و طول عمر برای ایشان که در دهه هشتاد با انتشار دو جلد کتاب حاوی زندگی‌نامه علمی و اجرایی اعضای هیئت علمی دانشگاه، پیشگام این راه است و با تشویق‌های خویش این جانب را به پیمودن این راه امیدوارتر نمودند، لازم است بیفزایم که افراد حاضر در دو جلد کتاب *تاریخ شفاهی دانشگاه* در واقع آنانی هستند که بدون هیچ ترجیحی بر دیگران، در دسترس قرار داشتند و پیام و خواهش این جانب را دریافت کردند و به این خواهش پاسخ مثبت دادند و عملاً همکاری نمودند.

حسن دادخواه

تابستان ۱۴۰۰

فصل اول:

اعضای هیئت علمی

بازنشسته

در فصل چهارم از جلد اول ویژه‌نامه تاریخ شفاهی دانشگاه، یعنی فصل آشنایی با تعدادی از اعضای هیئت علمی پیشکسوت، زندگینامه / مصاحبه مربوط به افراد نامبرده زیر به چاپ رسیده است:

جناب آقایان دکتر: محمدسعید مصدق، محمدحسین دیانی، ابراهیم قیصری، امیدعلی شهنی کرم زاده، عباس ترسلی، حیدرعلی کشکولی، قربان نورمحمدی، فرخ درویش کجوری، رضا ابن جلال، محمدتقی رونق، عبدالرحمن برزگر، حبیب‌اله قطب، خانم سکینه (هما) غنیمی فرد، عطاءاله قبادیان، مرتضی کوجبی، فتح‌اله بلداجی

دکتر فرهنگ ارشاد
دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی
۱۳۸۶

دکتر فرهنگ ارشاد در سال ۱۳۲۰ در نی‌ریز استان فارس به دنیا آمد. هنوز سه سال بیشتر نداشت که پدرش را از دست داد و به همین دلیل زندگی را با سختی آغاز کرد، اما در زیر حمایت مادر پرورش یافت. خانواده وی قبل از انقلاب در محله امام مهدی (عج) فعلی در نی‌ریز زندگی می‌کردند. او در ابتدا به مدرسه فرهنگ سپس به دبیرستان احمد رفت و تا دوم دبیرستان در نی‌ریز تحصیل کرد. اما به دلیل این‌که او و مادرش تنها در نی‌ریز مانده بودند و برادران و خواهرانش برای تحصیل یا ازدواج از نی‌ریز مهاجرت کرده بودند، او نیز خواسته یا ناخواسته در سن ۱۵ سالگی (سال ۱۳۳۵) به همراه مادر از نی‌ریز به شیراز رفت. فرهنگ ارشاد یکی دو سال تحت سرپرستی برادر بزرگ‌تر در شیراز درس خواند و بالاخره به اصفهان سپس به تهران رفت و دیپلم ریاضی گرفت و به‌عنوان معلم به استخدام آموزش و پرورش درآمد. در سال ۱۳۴۴ در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

قبول شد و در سال ۱۳۴۷ لیسانس علوم سیاسی گرفت سپس خود را برای امتحان کارشناسی ارشد آماده کرد و در رشته‌های مدیریت و علوم تربیتی قبول شد. به پیشنهاد یکی از دوستان و به دلیل علاقه‌مندی خود به طرف جامعه‌شناسی کشیده شد. البته پایان‌نامه لیسانس و فوق‌لیسانس او نیز بیشتر در مورد جامعه‌شناسی بود. پس از اتمام فوق‌لیسانس مدیریت در سال ۱۳۵۰ از دانشگاه تهران، به صورت حق‌التدریس در مراکز آموزش عالی به تدریس درس جامعه‌شناسی پرداخت. به خاطر برخی مسائل، ناخواسته از آموزش و پرورش استعفا داد. پس از آن به مدت ۴ تا ۵ سال به عنوان کارشناس آموزش در وزارت کار مشغول شد. در این مدت تمام تلاش او گرفتن پذیرش دوره دکتری بود. در اول تیرماه ۱۳۵۴ در حالی که به تازگی ازدواج کرده و تا آن زمان از کشور خارج نشده بود به تنهایی به انگلیس رفت و برای دریافت پذیرش به دانشگاه‌های آکسفورد، کمبریج و لندن مراجعه کرد و از دانشگاه‌های آکسفورد و لندن پذیرش گرفت. شوق بازگشت به کشور به نزد همسر و این که فکر می‌کرد تحصیل در دانشگاه آکسفورد طولانی‌تر از دیگر دانشگاه‌ها خواهد بود وی را راهی دانشگاه لندن کرد. فرهنگ ارشاد با حمایت عاطفی و مادی همسر در آنجا ماند و همسرش با حقوق کم معلمی وی را حمایت می‌کرد. در دانشگاه لندن با استادان برجسته‌ای مانند دارندورف و پینکر آشنا شد و در سخنرانی‌ها و کنفرانس‌هایشان شرکت کرد. بالاخره دوره دکتری را شروع کرد و به تحصیل در جامعه‌شناسی محض پرداخت. پایان‌نامه او در مورد مهاجرت‌های داخلی بود: مقایسه‌ای بین ایران، مصر و ونزوئلا؛ مصر به عنوان یک کشور خاورمیانه‌ای، ونزوئلا به عنوان یک کشور عضو اوپک، و ایران. او در دوره دکتری سخت کار می‌کرد. آن زمان در انگلیس کمتر کسی بود که فوق‌لیسانس از آنجا نداشته باشد و بتواند پذیرش بگیرد اما او پذیرش را گرفت و بدون امتحان وارد دوره PhD شد و توانست ۲۴ ماهه پایان‌نامه‌اش را تحویل دهد. در نهایت بعد از ۳ سال و در سال ۱۳۵۷ شمسی (۱۹۷۸ میلادی) از دانشگاه لندن فارغ‌التحصیل شد.

عنوان پایان‌نامه دکتری:

Migration and Life-Style: Work and Leisure in an Industrializing Iranian City

مهاجرت و سبک زندگی: کار و آسایش در شهری صنعتی در ایران (اراک)
وی در اوج شکل‌گیری انقلاب اسلامی در ۲۵ فروردین‌ماه ۱۳۵۷ به ایران آمد. مسیر زندگی، او را به سوی دانشگاه شهید چمران اهواز (جندی‌شاپور سابق) سوق داد و وی عضو هیئت علمی آن‌جا شد. از سال ۱۳۵۷ تا زمان بازنشستگی یعنی سال ۱۳۸۶ در این دانشگاه تدریس نمود. در همان اوایل حضورش در اهواز، جنگ آغاز شد و اهواز در زیر موشک‌باران دشمن قرار گرفت و به همین دلیل مدتی کار تعطیل شد.

وی بعد از انقلاب از اولین دوره در انجمن جامعه‌شناسی ایران شرکت کرد و عضو آن شد. به جز عضویت در این انجمن، عضو انجمن جامعه‌شناسی انگلیس، عضو انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و عضو انجمن مطالعات مسائل خاورمیانه هم شد و سردبیری مجله تخصصی انجمن جامعه‌شناسی ایران را به عهده گرفت. اولین مقاله او در سال ۱۳۴۹ در حالی به چاپ رسید که هنوز دکترا نگرفته بود. این مقاله در حوزه مدیریتی نوشته شد. پس از آن مدتی در کار مقالات او وقفه افتاد تا اینکه مدرک دکترا گرفت. او تاکنون نزدیک به ۴۰ مقاله نوشته که بیش از ۱۰ مقاله آن در خصوص مهاجرت است و بقیه در خصوص فرار مغزها، جامعه‌شناسی علم، معرفت و ادبیات می‌باشد.

پس از آغاز جنگ و تعطیلی دانشگاه جندی‌شاپور اهواز، به دلیل اعتقادی که داشت و معتقد بود که قلم‌زدن در کار تحقیق علمی برای او یک جنبه بسیار مهم و یک تعهد است به نوشتن رو آورد. به دلیل علاقه‌مندی به بحث مهاجرت اولین کتابی که نوشت با نام *مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند و پیامدهای فرهنگی آن* در این خصوص بود که البته در چاپ دوم عنوان کتاب به *مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند* تغییر یافت. بعد از آن ترجمه کتاب *طبقه مرفه* را در سال ۱۳۶۱ شروع کرد.

دکتر فرهنگ ارشاد پس از آن برای یک طرح مطالعاتی به انگلیس رفت و آنجا دو کتاب مهاجرت، شهرنشینی و توسعه و کار در غربت را به فارسی برگرداند. یکی دیگر از کتاب‌های دکتر ارشاد نظریه بنیادی جامعه‌شناسی بود که در سال ۱۳۷۸ به زیر چاپ رفت.

نظریه‌پردازی انقلاب‌ها کتاب دیگر وی بود که در سال ۱۳۸۱ چاپ و در سال ۸۳ به زیر چاپ دوم رفت و به‌عنوان کتاب درسی در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود. کتاب دیگری که برای آن شروع به کار کرد جامعه مرفه بود.

کارنامه آموزشی پژوهشی (C.V.):

- سابقه آموزشی و تدریس در درس: نظریه‌های جامعه‌شناسی، تحولات اجتماعی - تاریخی، جامعه‌شناسی ادبیات (در دانشگاه‌های اهواز و تهران)
- مرتبه استادی رشته جامعه‌شناسی
- عضو هیئت ممیزه و کمیته تخصصی علوم انسانی هیئت ممیزه دانشگاه شهید چمران اهواز
- مدیر گروه علوم اجتماعی دانشگاه از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۸ و از ۱۳۸۴ تا زمان بازنشستگی (۱۳۸۶)
- معاون پژوهشی دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی از آبان ۱۳۸۲ تا آبان ۱۳۸۳
- عضو شورای انتشارات دانشگاه از ۱۳۸۵ تا بازنشستگی
- عضو انجمن جامعه‌شناسی ایران از سال ۱۳۷۱ تاکنون
- عضو منتخب هیئت مدیره انجمن جامعه‌شناسی ایران، از ۱۳۸۳ تا اردیبهشت ۱۳۸۷ برای دو دوره دوساله
- عضو شورای علمی و هیئت تحریریه و سردبیر منتخب مجله جامعه‌شناسی ایران از زمستان ۱۳۸۳ تاکنون
- عضو گروه علوم اجتماعی شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی در پژوهشگاه علوم انسانی از سال ۱۳۸۶ تاکنون

- عضو کمیته علمی گروه علوم اجتماعی جشنواره فارابی، سال ۱۳۸۷
- عضو انجمن جامعه‌شناسی بریتانیا (BSA) و انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (ISA)
- همکاری با معاونت اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران در نظارت بر اجرای طرح‌های پژوهشی و ترجمه متون از سال ۱۳۸۸.
- عضو منتخب هیئت مدیره انجمن جامعه‌شناسی ایران از ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۵.
- عضو هیئت داوران سی‌وسومین دوره جایزه کتاب سال ۱۳۹۴

کتاب‌ها:

- مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند (از سده هشتم تا هیجدهم میلادی)، چاپ دوم، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۹.
- مهاجرت، شهرنشینی و توسعه، تألیف ا. س. اوبرای، ترجمه فرهنگ ارشاد، مؤسسه کار و تامین اجتماعی، ۱۳۷۰.
- نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناسی (مجموعه مقالات)، گردآورندگان: لوئیس کوزر و برنارد روزنبرگ، ترجمه فرهنگ ارشاد، نشر نی، ۱۳۷۸ (کتاب برگزیده شورای انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۷۹): چاپ ششم ۱۳۹۳.
- کار در غربت، تألیف: پیتر استاکر، ترجمه فرهنگ ارشاد، مؤسسه کار و تامین اجتماعی، ۱۳۸۰.
- نظریه‌پردازی انقلاب‌ها، تألیف: جان فرن، ترجمه فرهنگ ارشاد، نشر نی، ۱۳۸۲.
- چاپ هفتم، ۱۳۹۴.
- نظریه طبقه مرفه، تألیف تورستین وبلن، ترجمه فرهنگ ارشاد، نشر نی، ۱۳۸۳. این کتاب اکنون با عنوان (نظریه طبقه تن آسا) به چاپ ششم رسیده است.
- برداشت‌هایی از نظریه اجتماعی معاصر، الیوت وترنر، ترجمه فرهنگ ارشاد، نشر جامعه‌شناسان، چاپ دوم، ۱۳۹۳.

مهاجرت و تباهی شهری، شکر موکرجی، ترجمه فرهنگ ارشاد و عبدالله سالاروند، انتشار جامعه‌شناسان، اداره کل مطالعات اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران، ۱۳۹۰.

فرهنگ ارشاد، کندوکاوی در جامعه‌شناسی ادبیات، نشر آگه، ۱۳۹۱.
مفاهیم کلیدی نظریه‌های کلاسیک اجتماعی (۲۰۱۱) تألیف الکس لاو، ترجمه فرهنگ ارشاد، نشر نی، ۱۳۹۵.

گزارش طرح‌های تحقیقاتی:

پژوهشی درباره ویژگی‌های اجتماعی - اقتصادی «لرکی‌های» ساکن خوزستان، ۱۳۶۷ (با همکاری دکتر یداله نجفی)

گونه‌شناسی روستاهای خوزستان و رده‌بندی آن‌ها بر حسب عوامل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، (طرح مصوب شورای پژوهش‌های کشور)، اسفند ۱۳۷۸ (با همکاری آقای عزیز حزباوی)

توصیف آماری مهاجرت در خوزستان، ۱۳۶۵ - ۱۳۷۵، انتشار سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی استان خوزستان، بهار ۱۳۷۹

طرح مطالعات جامعه‌شناسی عشایری خوزستان: ساختار اجتماعی، سازمان برنامه و بودجه استان خوزستان، ۱۳۶۹.

سنجش نیازهای واقعی مطالعاتی اجتماع کم‌سواد و نوسواد خوزستان (با همکاری آقای دکتر حسین الهام‌پور)، سازمان نهضت سوادآموزی خوزستان، ۱۳۸۱.

تأثیر شرایط زندگی در محله‌های مسکونی فقرا لود بر بزهکاری جوانان و نوجوانان جامعه شهری اهواز، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی خوزستان، ۱۳۸۱.

شناسایی و بررسی عوامل مؤثر بر مهاجرت روزانه زنان روستایی به شهر دزفول برای کار، طرح شماره ۶۱۰ (با همکاری خانم منجم‌زاده) دانشگاه شهید چمران (اهواز)

طرح تحقیقاتی مطالعه «آمایش سرزمین استان خوزستان، بخش تحلیل اجتماعی و فرهنگی» دانشگاه شهید چمران.

طرح پژوهشی آمایش سرزمین استان خوزستان، بخش تحلیل اجتماعی و فرهنگی، ۱۳۸۸.

طرح پژوهشی سنجش رضایت شهروندان از رفتار کارکنان و مدیران شهرداری تهران در نواحی ۲۲گانه شهر، اداره کل مطالعات اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران، ۱۳۸۹.

دکتر علی اصغر اسفندیاری
دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی
۱۳۸۱

دکتر علی اصغر اسفندیاری سال ۱۳۲۱ در همدان به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در همین شهر به پایان برد و در سال ۱۳۵۵ پس از دریافت مدرک کارشناسی در رشته اقتصاد از دانشگاه تهران به استخدام دانشگاه جندی شاپور اهواز درآمد. دکتر اسفندیاری سپس با استفاده از بورس دانشگاه، رهسپار انگلستان شد و در سال ۱۹۷۸ با اخذ دو مدرک کارشناسی ارشد از کشور انگلستان به ایران بازگشت و در ۱۳۵۷ با مرتبه مربی به عضویت هیئت علمی دانشگاه جندی شاپور درآمد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به ویژه دوره تعطیلی روند آموزش در دانشگاه‌ها، ایشان نقش برجسته‌ای در راه‌اندازی رشته اقتصاد و از سرگیری آموزش ایفا نمود و با پذیرش مدیریت گروه اقتصاد و معاونت دانشکده نقش برجسته‌ای در تربیت کادر کنونی گروه آموزشی اقتصاد ایفا نمود.

تألیف و ترجمه ۸ جلد کتاب و انجام دو طرح تحقیقاتی از جمله فعالیت پژوهشی دکتر اسفندیاری است.

ایشان در سال ۱۳۷۵ با اخذ مأموریت تحصیلی به مدت دو سال، دوره دانشوری را در دانشگاه علامه طباطبایی تهران شروع و در ۱۳۸۰ به مرتبه استادیاری ارتقا یافت و در ۱۳۸۱ به بازنشستگی نائل گردید.

دکتر مرتضی الماسی

دانشکده کشاورزی

۱۳۸۵

دکتر مرتضی الماسی متولد ۱۳۲۲ در دزفول است. دوران ابتدایی و دبیرستان را در اهواز گذرانده و در سال ۱۳۴۵ در رشته کشاورزی گرمسیری گرایش مهندس زراعی از دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی شاپور اهواز (ملاثانی) مدرک کارشناسی ارشد را دریافت کرده است. وی در ۱۳۴۷ به عنوان کارشناس در بخش مهندسی زراعی - آبیاری در همان دانشکده با آقای مهندس قطب همکاری خود را شروع نمودند سپس در سال ۱۳۴۹ به عنوان دستیار بخش مکانیزاسیون کشاورزی دانشگاه آمریکایی بیروت انتخاب شدند و در سال ۱۳۵۱ از آن دانشگاه اولین مدرک M.S.C در «مکانیزاسیون کشاورزی» را دریافت نمودند.

ایشان در سال ۱۳۵۶ دکتری تخصصی خود را در مهندسی زراعی در تخصص تولید انرژی، کمپوست و کنترل آلودگی مواد زائد واحدهای مکانیزه از دانشگاه ردینگ انگلستان دریافت و از آن تاریخ با مرتبه استادیاری در دانشگاه شهید چمران اهواز

(جندی شاپور) مشغول به کار شده و همکاری با سایر دانشگاه‌ها و مراکز علمی را ادامه داده‌اند. دوره‌های تکمیلی (پس از دکتری) را در دانشگاه‌های ایالتی کارولینای شمالی، فلوریدا و کالیفرنیا در زمینه‌های تولید برق از بیوماس و مدیریت انرژی در کشاورزی گذرانده‌اند. دکتر الماسی در سال ۱۳۶۴ به مرتبهٔ دانشیاری و در سال ۱۳۸۱ به مرتبهٔ استادی ارتقا یافتند و در سال ۱۳۸۵ به تقاضای خود از دانشگاه شهید چمران اهواز بازنشسته شدند. همسر ایشان، خانم بدریه اعظم قوامی (الماسی)، هستند. وی هم‌اکنون دبیر بازنشستهٔ زبان انگلیسی است و در آموزش و پرورش خوزستان با بیش از ۲۵ سال خدمت در مدارس ابتدایی - راهنمایی در دبیرستان‌های ملاتانی، اهواز و تهران فعالیت نموده‌اند. فرزندان ایشان، سارا الماسی (روزیانی) کارشناس ارشد زبان انگلیسی و مدرس ارشد کانون زبان ایران در تهران و دکتر نینا الماسی (صراف) استاد بهداشت عمومی و برنامه‌ریزی دانشگاه تکراس و کالج استین تکراس و مهندس امیر الماسی کارشناس الکترونیک و کامپیوتر از دانشگاه تهران هستند.

دکتر مرتضی الماسی از بنیانگذاران مقاطع کارشناسی ماشین‌های کشاورزی و کارشناسی ارشد و دکترای مکانیزاسیون کشاورزی در دانشگاه شهید چمران اهواز و مقاطع کارشناسی ارشد و دکترای همین رشته در واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی تهران به‌شمار می‌روند.

تألیفات (کتب، مقاله‌های ارائه شده در مجلات علمی، کنفرانس و سمینارهای داخلی و خارجی):

مبانی مکانیزاسیون، ۱۳۸۷، تاکنون پنج بار تجدید چاپ شده است.
 فرهنگ اصطلاحات ماشین‌های کشاورزی - انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۹.
 اصول و فناوری بازیافت مواد زائد آلی، انتشارات واحد علوم تحقیقات، ۱۳۹۱.
 ارائه حدود ۵۰ مقاله علمی - پژوهشی در مجلات معتبر علمی داخل و خارج و تعداد کثیری مقاله ارائه شده در سمینارهای ملی و بین‌المللی داخل و خارج و کنفرانس‌های

تخصصی به زبان فارسی و انگلیسی در زمینه‌های انرژی از بیوماس - مدیریت مکانیزاسیون کشاورزی و ماشین‌های کشاورزی.

فعالیت‌های آموزشی در قالب پایان‌نامه و رساله‌های دکترا و کارشناسی -

ارشد:

استاد راهنما یا مشاور حداقل ۱۵۰ پایان‌نامه ارشد و بیش از ۳۰ رساله دکترا در زمینه‌های مهندسی ماشین‌های کشاورزی و مکانیزاسیون - مباحث انرژی و ضایعات بازیافت دانشکده‌های کشاورزی اهواز، تربیت مدرس، تهران و واحد علوم تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، دانشگاه‌های آزاد اسلامی واحد دزفول و شوشتر از سال ۱۳۶۷ تاکنون.

سوابق اجرایی (عضویت در شوراها، کمیته‌های علمی و تخصصی) و

مسئولیت مرتبط با آموزش و تحصیلات:

مدیرگروه ماشین‌های کشاورزی - دانشکده کشاورزی اهواز ۱۳۶۲-۱۳۶۷

معاون آموزشی دانشکده کشاورزی دانشگاه شهید چمران اهواز ۱۳۶۷-۱۳۶۹

رئیس دانشکده کشاورزی ۱۳۶۹-۱۳۷۱

عضو شورای مدیریت دانشکده کشاورزی ۱۳۶۸-۱۳۶۹

عضو فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران از ۱۳۷۱ تاکنون - گروه کشاورزی

عضو کمیته‌های برنامه‌ریزی آموزشی (تخصصی) ستاد انقلاب فرهنگی ۱۳۶۰-۱۳۸۱

رئیس انجمن مهندسی ماشین‌های کشاورزی و مکانیزاسیون ایران ۱۳۷۸-۱۳۸۸.

عضو شورای عالی مکانیزاسیون کشاورزی وزارت کشاورزی و جهاد کشاورزی

۱۳۷۷-۱۳۷۸

عضو کمیته تحصیلات تکمیلی دانشکده کشاورزی ۱۳۸۰-۱۳۸۵

عضو و سردبیر هیئت تحریریه مجله‌های علمی دانشکده کشاورزی ۱۳۶۹-۱۳۷۲

عضو هیئت تحریریه مجله علمی دانشکده کشاورزی دانشگاه صنعتی اصفهان ۱۳۷۸-
۱۳۸۰

عضو هیئت تحریریه مجله علمی کشاورزی و منابع طبیعی دانشکده کشاورزی کرج
از سال ۱۳۷۹ تاکنون

عضو هیئت تحریریه مجله علمی دانشکده کشاورزی دانشگاه فردوسی مشهد ۱۳۸۳-
۱۳۸۵

عضو هیئت تحریریه و سردبیر مجله علمی تحقیقات مهندسی کشاورزی موسسه فنی
مهندسی کشاورزی از سال ۱۳۹۲-۱۳۸۰

عضو کمیته برنامه‌ریزی تخصصی مهندسی کشاورزی دانشگاه علمی - کاربردی از
سال ۱۳۸۳ تاکنون

عضو کمیته فنی - مهندسی و کمیته مرکزی هیئت ممیزه وزارت جهاد کشاورزی
۱۳۸۳-۱۳۸۵

مشاور عالی مکانیزاسیون معاونت صنایع و توسعه کشاورزی وزارت جهاد کشاورزی
۱۳۸۳-۱۳۸۴

عضو هیئت مدیره انتخابی انجمن علوم ایمنی ایران در سال ۱۳۸۴

عضو هیئت ممیزه مرکزی سازمان تحقیقات و آموزش وزارت جهاد کشاورزی ۱۳۸۳-
۱۳۸۵

عضو قطب ضایعات و بازیافت دانشگاه تربیت مدرس ۱۳۸۵

عضو هیئت تحریریه مجله نظام مهندسی استان کرمان ۱۳۹۲

عضویت در انجمن‌ها و مجامع علمی جهان:

عضو انجمن تخصصی بولینا (ایتالیا) عضو انجمن مهندسی زراعی آمریکا ASEA

مسافرت‌های علمی به کشورهای خارجی برای شرکت در مجامع علمی و سخنرانی‌های تحقیقی:

شرکت در مجامع علمی کشورهای چین، سوئیس، انگلیس، آمریکا و آلمان

مجری مشارکت و انجام یا در دست انجام طرح‌های تحقیقاتی و مطالعات منطقه‌ای و کشوری به صورت طرح و پروژه:

مجری طرح تحقیقاتی تولید ساخت بیودیزل از روغن کلزا در مندآب (طرح مشترک) مجری طرح تحقیقاتی - طراحی و ساخت دستگاه (تک‌بند کار نیشکر) و سیستم تهیه‌بند.

همکار مجری طرح تحقیقاتی - تغییرات در سیستم و بهینه‌سازی سیستم سوخت موتور پیکان.

مجری طرح تحقیقاتی مطالعات مکانیزاسیون در منطقه شمال اهواز. مشارکت (همکار) در طرح تحقیقاتی و ساخت خشک‌کن و جمع‌کننده‌های خورشیدی ۱۳۸۲.

مشاور طرح مطالعاتی بهینه‌سازی سیستم‌های تولید در باغات میوه ارومیه ۱۳۸۳.

طرح مطالعاتی جامع فضای سبز شهر اهواز، مجری مشترک ۱۳۷۱-۱۳۷۵.

طرح مطالعاتی توسعه فضای سبز فرودگاه آبادان - مجری مشترک ۱۳۷۵.

طرح تحقیقاتی گسترش کشت چغندر قند در شمال خوزستان ۱۳۷۵.

مجری طرح مطالعاتی اصلاح، بهبود و توسعه فناوری تجهیزات مورد نیاز افزایش عملکرد و کیفیت محصولات کشاورزی، مشترک با دانشگاه تربیت مدرس، وزارت صنایع و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی.

مجری طرح مطالعاتی شاخص‌های مکانیزاسیون، فرهنگستان علوم، گروه کشاورزی.

مجری طرح مطالعاتی استانداردها و شاخص‌های بنیادی برای مکانیزاسیون، شورای عالی تحقیقات کشور و سازمان تحقیقات کشاورزی، وزارت جهاد کشاورزی.

پروژه مشترک کشت نیشکر توسط زارعین جهاد سازندگی اهواز، ۱۳۶۹.

خدمات آموزشی و دوره‌های کوتاه‌مدت در رابطه با مباحث ماشین‌های

کشاورزی، مکانیزاسیون، بازیافت و ضایعات و انرژی در کشاورزی:

برگزاری حداقل ۶ دوره کوتاه‌مدت مرتبط با مباحث فوق در مرکز آموزشی و آموزشکده‌های قزوین، تهران، کرج، خوزستان (دزفول)، یزد و آذربایجان شرقی طی چهار سال گذشته.

لازم به یادآوری است که دوازدهمین دوره کنگره ملی مهندسی ماشین‌های کشاورزی و مکانیزاسیون ایران با حضور جناب آقای دکتر الماسی و سایر همکاران بازنشسته گروه مهندسی بیوسیستم (ماشین‌های کشاورزی) در روز چهارشنبه تا جمعه مورخ ۱۶ تا ۱۸ بهمن‌ماه سال ۱۳۹۸ در دانشگاه شهید چمران اهواز برگزار شد. در مراسم افتتاحیه این کنگره با حضور مقامات کشوری و استانی، از چندین دهه فعالیت آموزشی و علمی جناب دکتر الماسی تقدیر و تشکر شد.

دکتر نصراله امامی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
۱۳۹۶

تبار من اهل دشتستان بوده‌اند؛ منطقه‌ای وسیع و گرمسیر در ناحیه‌ای میان فارس و بوشهر. دشتستان چنان که در *فارس‌نامه‌ی ناصری* آمده است، همیشه تابع حاکم‌نشین بوشهر بوده است؛ با مردمانی سخت‌کوش و صمیمی و شجاع که در تاریخ معاصر ایران؛ به‌ویژه در عصر قاجار و حضور انگلیسی‌ها در جنوب، رشادت‌های ماندگاری از خود نشان داده‌اند. شاید اگر صندوق‌هایی از نسخه‌های خطی کتاب‌هایی که میراث جدّ من بود و مادربزرگم همواره از آن‌ها یاد می‌کرد، نمی‌بودم و اگر نسخه‌ای خطی از فرهنگ جهانگیری که هم اکنون در نزد من است، وجود نمی‌داشت، نمی‌توانستم تصور کنم که مردم این ناحیه، با فرهنگ و ادب فارسی هم مناسبتی دیرینه داشته‌اند. پدربزرگ و پدرم بارها از مجالس مثنوی‌خوانی و شاهنامه‌خوانی در میان مردم دشتستان یاد می‌کردند.

در اواخر عصر قاجار تا اوایل سلسله پهلوی، خشک‌سالی عجیبی در دشتستان پدید آمده بود و مردم را ناچار به مهاجرت می‌کرد، این مهاجرت به نواحی اطراف، مانند فارس و کازرون و گاهی هم به مناطق دورتر مانند آبادان صورت می‌گرفت که در این ایام به سبب اکتشاف نفت و دایر شدن بندرگاه‌های صدور نفت و پالایشگاه، رونقی یافته و استعداد جذب نیروی کار داشت. جدّ و پدرم با خانواده و جمعی از خویشان و بستگان در حدود سال ۱۲۹۰ تا ۱۳۰۰ هجری شمسی دست به کوچی گروهی زدند و به آبادان مهاجرت کردند. این مهاجرت‌ها با کشتی‌های تجاری انگلیسی با کارکنانی غالباً هندی انجام می‌شد که از بوشهر به سمت آبادان و محمره سابق و خرمشهر امروزی حرکت می‌کردند و احتمالاً از آنجا به جاهای دیگر هم می‌رفتند. پدرم در دشتستان در ناحیه خوشمکان و از توابع خوشاب به دنیا آمده بود و در هنگام ورود به آبادان، کودکی خردسال بود؛ ولی مادرم که نسبت نزدیکی با پدرم داشت، در آبادان زاده شد.

پدربزرگ مادری من، حاج شیخ محمد برازجانی هم که در دشتستان زاده شده بود و در نوجوانی به نجف رفته و سال‌ها در آنجا درس خوانده و احتمالاً پس از کسب درجه اجتهاد به آبادان برگشته بود و در شمار نخستین سردفترانی بود که پس از تأسیس اداره ثبت اسناد و املاک مجاز به تأسیس دفترخانه شده بود. وی مدت‌ها دفتر اسناد رسمی و ثبت ازدواج و طلاق داشت و هنگامی که من دانشجوی لیسانس در دانشگاه تهران بودم به سال ۱۳۴۷ هجری شمسی درگذشت. پدرم تا پیش از آن که خود سردفتر اسناد رسمی شود، نزد ایشان کار می‌کرد.

دفترخانه در بخش بیرونی خانه‌ای بزرگ در خیابان امیرکبیر آبادان قرار داشت. اندرونی خانه، محوطه وسیعی بود با بنایی سنتی و دوطبقه؛ من در همین خانه در ظهرگاه روز هشتم اسفند ۱۳۲۸ چشم به دنیا گشودم؛ در هنگامه همان ایامی که مردم در تدارک مراسم نوروز بودند. گفتنی است که نوروز در شهر آبادان و محیط کارگری و صنعتی این شهر بسیار با شکوه و پررونق برگزار می‌شد. سطح زندگی مردم در حدی بود که غالباً برای تهیه لباس نو و شیرینی و میوه نوروز در تنگنا نباشند.

از آغاز کودکی خود آنچه به یاد دارم، خاطره ایام کودکستان بود. چیزی که تا آن ایام چندان متداول نبود. شیخ عبدالرسول قائمی از مجتهدان آن وقت آبادان که اصلاً از اهالی اصفهان بود در آن روزگار، حوزه علمیه آبادان را دایر کرده بود و جمعی از طلباب علوم دینی در آن مدرسه درس می خواندند و مرحوم حاج شیخ غلامحسین جمی، امام جمعه دوران انقلاب و جنگ تحمیلی در آبادان هم که با ما نسبت خویشاوندی داشت، تحصیلات حوزوی خود را در همین مکان آغاز کرده و سپس در حوزه علمیه قم ادامه داده بود. به همت همین شخص یعنی آقای قائمی، کودکستانی به منظور آمادگی پیش از دبستان دایر شده بود که شاید من از اولین شاگردان آن بودم؛ هنوز دفتر مشق آن زمان خود را به یاد می آورم که حروف الفبا را با چه زحمتی و با کمک مادرم در آن می نوشتم. از این کودکستان خاطره بیشتری ندارم.

آغاز تحصیلات و روزگار مدرسه

درس و مدرسه را زود آغاز کردم؛ پیش از هفت سالگی. بخشی از تحصیلات ابتدایی من در مدرسه فرهنگ در ناحیه احمدآباد، یکی از محلات کارگری و متوسط آبادان گذشت؛ مدرسه ای بزرگ با تعداد زیادی دانش آموز. ازدحام دانش آموزان و بزرگی مدرسه، کمی برایم اضطراب آور بود؛ ولی بعداً عادی شد.

به یاد دارم که در کلاس چهارم ابتدایی، یک جلد *گلستان سعدی* به رسم جایزه به من دادند. بخش هایی از مقدمه *گلستان* را بسیار زیبا و خوش آهنگ یافتم و بی آن که کاملاً معنایش را بدانم، مکرر در مکرر می خواندم تا آن حد که بخش هایی را از حفظ شده بودم و با افتخار تمام عباراتی از کتاب را برای پدرم می خواندم و تحسین او برایم خوشایند بود و موجب احساس غرور.

معلم انگلیسی ما به مجرد شروع کلاس و در همان جلسه اول حروف الفبای انگلیسی را روی تخته سیاه نوشت و ما را مقید به مشق و رونویسی انگلیسی کرد و ما پیش از آن که چیزی یاد بگیریم، در کار نوشتن حروف الفبا و کلمات ساده انگلیسی می شدیم؛ ساعت های درس زبان در ملالت و خستگی می گذشت و چیز زیادی هم یاد

نمی‌گرفتیم. من قبلاً الفبای انگلیسی را نزد پدرم آموخته بودم و بعضی از کلمات ساده را می‌دانستم و این موضوع بر خستگی و ملالتم از کلاس می‌افزود. پس از چند جلسه معلم زبان ما تغییر کرد. روزی معلم جدیدی به کلاس آمد که از همان ابتدا معلوم بود که در کارش جدی و مسلط است؛ او از ما خواست تا کتاب و دفتر را ببندیم و فقط گوش کنیم و بعد شروع کرد به آموزش واژه‌ها و عبارات ساده و مفید در انگلیسی و می‌کوشید که در ابتدا ما را با مقدمات مکالمه انگلیسی و واژگان ساده آشنا کند و ما کم‌کم مشتاق آموختن انگلیسی می‌شدیم.

بعدها در سال‌های آخر دبیرستان باز هم در مکتب این معلم شریف، آموختن انگلیسی را ادامه دادم؛ همچنان‌که بعدها درس جدیت در کار و سلامت نفس را هم از وی آموختم. دست سرنوشت بعدها ما دو نفر را به عنوان همکار و استاد دانشگاه در کنار هم قرار داد؛ و ایشان کسی جز دکتر محمدجعفر پاک‌سرشت، استاد نام‌دار و محبوب علوم تربیتی در دانشگاه شهید چمران اهواز نبود.

نام دانشگاه را هنگامی که دانش‌آموز دبیرستان رازی بودم، در سال‌های آخر دبیرستان از دکتر پاک‌سرشت که در آن زمان آقای پاک‌سرشت می‌گفتند، شنیدم.

استاد در فاصله دوران دبیرستان من برای یکی دو سال به بیروت رفت و در دانشگاه بیروت به ادامه تحصیلات مشغول شد و با مدرک فوق لیسانس به آبادان بازگشت. در سال‌های دهه چهل، داشتن مدرک فوق لیسانس آن هم از دانشگاه‌های معتبر بیروت، افتخار بزرگی بود. در سال آخر دبیرستان، روزی آقای پاک‌سرشت جوانی را به همراه خود به کلاس آورد که از دانش‌آموخته‌های دبیرستان رازی آبادان بود و در دانشگاه ملی آن زمان در تهران (دانشگاه شهید بهشتی امروز) درس می‌خواند. آقای پاک‌سرشت از ایشان خواست تا برای ما از کنکور و دانشگاه و حال و هوای دانشجویی صحبت کند؛ من از همان لحظه، مجذوب نام دانشگاه شدم و خود را مشتاق و مهیای دانشگاه دیدم.

دبیر عربی ما آقای سردار شهابی آن روز و دکتر شهابی امروز بود. معلمی دل‌سوز و در کار خود استاد و صاحب تجربه و اگر چه در آن روزگار دوره دکتری ادبیات عربی

را به پایان رسانده و سرگرم نوشتن رساله دکتری خود بود؛ اما تدریس و تعلیم شاگردانش را بر گذراندن شتابناک رساله دکتری ترجیح می‌داد و به همین دلیل رساله‌اش آنقدر به درازا کشید که چندین سال بعد و پس از آن‌که من کارم را به عنوان استادیار دانشگاه جندی‌شاپور آغاز کرده بودم، بخش‌هایی از رساله ایشان را ویرایش کردم تا شاید خدمتی به استاد کنم و کار دفاع از رساله‌اش تسریع شود. دکتر شهابی پس از آن‌که در دانشگاه جندی‌شاپور استخدام گردید، از مؤسسان گروه زبان و ادبیات عربی در این دانشگاه شد و سال‌ها ریاست دانشکده الهیات و معارف اسلامی را عهده‌دار بود و من هنوز این افتخار را دارم که هرچند گاهی ایشان را ببینم و شرف دست‌بوسی ایشان را حاصل کنم. خدایش رحمت کند که در ایام نگارش این مختصر روی در نقاب خاک کشیده است. در باب فضایل و مراتب علمی و اخلاقی ایشان مقاله‌ای با عنوان سردار فضیلت و فرهنگ نوشته‌ام.

مهاجرت به تهران

در تیرماه ۱۳۴۷ پس از آگاهی از قبول شدن در امتحان نهایی ششم دبیرستان، عازم تهران شدم تا خود را مهیای کنکور دانشگاه کنم. دو سه دانشگاه موجودی که در آن زمان دایر بودند، هرکدام برای پذیرش دانشجو، آزمون‌های ورودی مستقلی داشتند و من مصمم به تحصیل در دانشگاه تهران بودم. برای آمادگی بیشتر در آزمون ورودی دانشگاه، پس از اندکی جستجو در دبیرستان خزانلی تهران که کلاس‌های کنکور برگزار می‌کرد، ثبت‌نام کردم. از میان چند استاد و معلمی که به ما درس می‌دادند، بیشتر از همه شیفته دکتر محمد خزانلی شدم. ایشان را از شرح بوستان وی می‌شناختم. دکتر خزانلی از دو چشم نابینا بود؛ ولی در کار تدریس خود بسیار موفق بود. کتاب‌های درسی را از حفظ بود و شاید ما در خوانش متن اشتباه می‌کردیم؛ ولی او در قرائت متون ادبی و عربی اشتباه نمی‌کرد و با سادگی و دقت تمام، دقایق صرفی و نحوی و مشکلات متون را برای ما توضیح می‌داد. گاهی او را در ذهن خود با دکتر طه حسین، استاد و ادیب نابینای مصری مقایسه می‌کردم.

دبیرستان خزائلی در خیابان شاه‌آباد قدیم جای داشت و از تشکیلات و نظم قابل توجهی برخوردار بود. خیابان شاه‌آباد که به میدان بهارستان منتهی می‌شد، برای من مجموعه‌ای از تضادها بود. کاباره‌های پرزرق‌وبرق در کنار کتاب‌فروشی‌های متعدد و پر رونق و رواج، و به همین سبب آن خیابان برایم عجیب جایی بود. من بیشتر از هر چیز مجذوب کتاب‌فروشی‌های شاه‌آباد می‌شدم.

در مسافرخانه‌ای در یکی از کوچه‌های خیابان چراغ‌برق و در محله‌ای موسوم به محله عرب‌ها مکان گرفته بودم، دو ماهی در آنجا بودم. مسافران می‌آمدند و می‌رفتند و من در اتاق کوچک و دنج یک تخته‌ای که داشتم، ماندگار بودم. کم‌کم داشتم به تهران عادت می‌کردم. در محدوده وسیع میدان توپخانه آن زمان تا بوذرجمه‌وری و از سمت شمال تا خیابان منوچهری و فردوسی، هرگاه که مجال داشتم، به کتاب‌فروشی‌ها سرک می‌کشیدم و گاه بخشی از اوقات خود را به زیر و رو کردن کتاب‌های دست دوم کتابخانه شمس که در آن روزگار محل مراجعه ادیبان و کتاب‌شناسان بود، سپری می‌کردم و چه لذتی داشت که می‌توانستم این همه کتاب‌هایی را که تنها نامشان را شنیده بودم از نزدیک ببینم و لمس کنم و گاه ورق بزنم. توان خرید کتاب را نداشتم مگر بندرت. بوی کتاب‌ها برایم از هر عطر و رایحه‌ای دل‌انگیزتر بود. بعدها که دانشجو شدم و با کاری که داشتم، توان مالی بیشتری حاصل کردم، می‌توانستم بعضی از کتاب‌هایی را که دوست داشتم بخرم. در مسافرخانه با یکی از معلم‌های خوزستانی، آقای موسی بناء بهبهانی آشنا شدم که او نیز در آن روزگار جوانی مهبلی کنکور دانشگاه بود. تقدیر این گونه رقم زده شده بود که ما دو تن بعداً هم‌خانه و هم‌درس شویم. بهبهانی چند سال از من بزرگ‌تر بود و البته با تجربه‌تر؛ از دوستی او نکته‌ها و تجربه‌های بسیار اندوختم. مردی با تدبیر که در بسیاری از کارها با او مشورت می‌کردم.

نتیجه کنکور را در شهریور ۱۳۴۷ در روزنامه‌ها اعلام کردند و من برای تحصیل در دانشگاه تهران پذیرفته شده بودم. این موفقیت برای خانواده و خویشان و بستگان من هیجان‌انگیز بود؛ زیرا من اولین کسی بودم از جوانان فامیل که به دانشگاه راه

می‌یافتم. هنگامی که برای ثبت نام و شروع تحصیل راهی تهران شدم، عده‌ای از آن‌ها برای بدرقه من به ایستگاه راه‌آهن خرمشهر آمده بودند. مرحوم شیخ محمد برازجانی جد مادری من در گوشم دعای سفر خواند و من دوباره راهی تهران شدم. در ایستگاه راه‌آهن اهواز به طور اتفاقی با موسی بناء بهبهانی روبرو شدم. از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدم. همراهی با او موجب دلگرمی من می‌شد و ما از آن تاریخ با یکدیگر دوست و هم‌خانه و هم‌درس شدیم و این دوستی تا این زمان ادامه دارد. خداوند به ایشان طول عمر بدهد و فرزند برومندشان دکتر مسعود بناء بهبهانی را که از پزشکان حاذق خوزستان است، سلامت بدارد.

دانشگاه تهران

مهرماه ۱۳۴۷ و شروع تحصیل در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، نقطه عطفی در زندگی من بود. تصمیم بر آن بود تا در رشته زبان و ادبیات فارسی درس بخوانم؛ اما وسوسه تحصیل در رشته حقوق هم رهایم نمی‌کرد. بسیار با خودم در جدال بودم. حقوق قضایی از رشته‌های پرطرفدار بود و مشتاقان بسیار داشت؛ ولی هدف من چیز دیگری بود. خانواده‌ام مرا در انتخاب رشته مجبور نمی‌کردند. پدرم علاوه بر سردفتری در کار مشاوره حقوقی هم بود و شاید هم بی‌میل نبود که من حقوق بخوانم؛ ولی مادرم به شدت با این کار مخالف بود و برای خود توجیهاتی داشت؛ از جمله آن که قضاوت کار دشوار و حساسی است. با دکتر شهابی، معلم دبیرستانم مشورت کردم. ایشان هم مرا به ادامه تحصیل در رشته ادبیات تشویق کرد. خدمت استادم دکتر محمد خوانساری رفتم که در آن هنگام به ما فلسفه تدریس می‌کرد. دکتر خوانساری گفت بذری کاشته‌ای و اکنون نهال کوچکی شده است، آن را از ریشه مکن و راهی را که پیش گرفته‌ای ادامه بده و تردید را از خود دور کن؛ من نیز تردید را از خود دور کردم.

گرایش و عشق به شعر و ادبیات فارسی، میراث دوران ابتدایی و دبیرستان من بود. کتاب *گلستانی* که در دبستان به رسم جایزه به من داده بودند، مرا با سعدی آشنا کرده

بود. در دوره‌ی اول دبیرستان، دبیری داشتیم به نام آقای حکمت‌آرا که ما را موظف به حفظ کردن دو قصیده از سعدی کرده بود و یکی قصیده‌ای بود با مطلع:

بس بگردید و بگردد روزگار دل به دنیا در نیندد هوشیار

این قصیده‌ی پُرمغز و معنا و بیان فصیح و سلیس سعدی، دل از من ربوده بود و سخنان شیخ شیراز مرا بسیار به خود مشغول می‌کرد و به تفکر وامی‌داشت. آن قدر مشتاق ادبیات شده بودم که در همان سال‌های اول دبیرستان با خط درشت روی دفترهایم می‌نوشتیم: نصراله امامی استاد ادبیات، و بعدها گاه بر این کار خود می‌خندیدم؛ هرچند در عالم توهم آن را کاملاً جدی می‌گرفتم. این سخنان من شاید اکنون برای خواننده‌ای که این اوراق را می‌خواند جاذبه‌ی چندانی نداشته باشد؛ اما دست‌کم می‌تواند او را با جنبه‌هایی از روحيات یک نوجوان شهرستانی آن روزگار آشنا کند و این‌که چگونه انسان در ناخودآگاه و باورهای نهادینه شده‌اش، آینده‌ی خود را رقم می‌زند.

استادان ما در سال اول دانشگاه محدود بودند. کلاس‌های سال اول دانشکده‌ی ادبیات در محل دانشسرای عالی سابق؛ یعنی باغ نگارستان معروف، واقع در بهارستان تشکیل می‌شد و مؤسسه‌ی لغت‌نامه‌ی دهخدا هم در همین ساختمان دایر بود و من هر روز مؤلفان لغت‌نامه را می‌دیدم که با چه شوقی، سر در کتاب‌ها دارند و فیش‌برداری می‌کنند. مقرر آن بود که ما در سال اول جز ۱۰ واحد فلسفه، ۸ واحد زبان انگلیسی، ۲ واحد فارسی و ۲ واحد عربی در هر ترم، چیزی نخوانیم.

استاد زبان خانم هلیا، دوشیزه‌ی آمریکایی خوش‌چهره و چالاکی بود که در کار تدریس خود ذره‌ای انعطاف نداشت. ما تقریباً هر روز زبان انگلیسی می‌خواندیم. من که مایه‌ای از آشنایی با زبان انگلیسی را از قبل و از آبادان با خود داشتم، از این کلاس‌ها بهره‌ی زیادی می‌بردم و بعدها نیز هرگز پیوند خود را با زبان انگلیسی تا به امروز رها نکرده‌ام و از برکت آشنایی با این زبان بهره‌های بسیاری برده‌ام.

استاد فلسفه‌ی ما، یعنی زنده‌یاد دکتر محمد خوانساری، مردی ادیب، جامع‌الاطراف و بسیار منظم و دقیق بود و من خودم بعدها از زبان استاد جلال‌الدین همایی شنیدم که

با چه تجلیل و تحسینی از ایشان یاد می‌کرد. دکتر خوانساری را از زمان دانش‌آموزی و از رهگذر کتاب صرف و نحوی که نوشته بود، می‌شناختم. دکتر خوانساری، فلسفه علم و بویژه منطق را به زبانی ساده و همراه با نکات و اشارات ادبی تدریس می‌کرد، فلسفه علمی فیلیسین شاله را در خدمتش خواندیم و محضرش بسیار دلنشین و پرفایده بود.

متون فارسی را دکتر محسن ابوالقاسمی به ما درس می‌داد. ایشان داستان شیخ صنعان از منطق الطیر عطار را تدریس می‌کرد؛ بعدها دانستم که به حکم وظیفه تدریس می‌کرد و گرنه سنخیت چندانی با عطار نداشت. دکتر ابوالقاسمی استاد دانشمندی بود که کارش بیشتر زبان‌های باستانی و تاریخ زبان فارسی است و در عجبم که چرا این درس را به‌عهده ایشان گذاشته بودند ولی خوب از عهده برمی‌آمد. ایشان به تدریس سنتی ادبیات اعتقاد چندانی نداشت. با دستور زبان فارسی به شیوه پنج استاد که کتاب رایج دستور در آن روزگار بود به شدت مخالفت داشت و مطالب آن را غیرعلمی می‌دانست.

در نیم‌سال دوم، زنده‌یاد دکتر خطیب رهبر، گلستان سعدی را با گزیده و شرح خودش که انتشارات صفی‌علیشاه چاپ کرده بود، تدریس می‌کرد. استاد خطیب رهبر در تدریس متون، شیوه‌ی استادش دکتر محمد معین را داشت و کلاسش برای ما بسیار پرفایده و مغتنم بود. ایشان سال‌ها بعد در دوره‌ی دکتری ادبیات هم استاد من بود و متون نثر تدریس می‌کرد. او مردی زحمت‌کش، بی‌ادعا و دوست‌دار معلمی و شرح و تدریس متون بود. متن‌های بسیاری را شرح کرده است و در شرح متون، ساده‌نویس و اهل اختصار بود و بیشتر می‌کوشید تا مخاطبان را با جنبه‌های روساختی متون آشنا کند و شاید درک ارزش‌های بلاغی و دقایقی هنری را منظری دیگر از متون می‌دانست که باید استادان نقد و بلاغت تدریس می‌کردند و البته به همین سبب نقدها و خرده‌هایی نیز بر شرح‌های او وارد کرده‌اند که برخی واقع‌بینانه هم نیستند.

زنده‌یاد دکتر جمال رضایی استاد بیرجندی ما در متون نظم هم که یادش گرامی باد، در سال بعد با چه ذوق و حرارتی گزیده‌هایی از متون نظم دوره‌ی سامانی و به ویژه

شعر رودکی را تدریس می‌کرد. شعر خراسانی را بسیار زیبا می‌خواند و بیشتر بر روی ریشه‌ی لغات و تصاویر شعری تأکید می‌کرد و از آنجا که با زبان‌های باستانی آشنایی داشت، در شناخت ریشه‌ی لغات فارسی نکته‌های جالبی می‌گفت.

شادروان دکتر فیروز حریرچی که به تازگی در رشته ادبیات عربی فارغ‌التحصیل شده بود، عربی را به ما تدریس می‌کرد. او نیز در کارش استادی تمام داشت. بعدها از محضر این استاد بهره‌های بسیاری بردم و رابطه دوستانه‌ای بین ما به هم رسید که تا پایان عمر آن استاد ادامه داشت؛ زیرا گرایش فرعی من، زبان و ادبیات عربی بود. گفتنی است که من آموزش زبان و صرف و نحو عربی را در آبادان در همان ایام دانش‌آموزی در محضر استادانی از روحانیون عرب‌زبان آبادان شروع کرده بودم. به هنگام دانش‌آموزی در تابستان بخش‌های آغازین کتاب *جامع المقدمات* را آموختم و بعداً در محضر استادی عرب‌زبان و از مهاجران عراقی - نامش شیخ عبدالزهره مسلمانوی - قسمت‌های سنگین‌تر *جامع المقدمات* را فراگرفتم و کسب فیض از محضر این استاد فاضل را بعدها نیز که دانشجو شدم، در تابستان‌ها که به آبادان می‌رفتم ادامه دادم.

هنگامی که در سال ۱۳۴۸ از باغ نگارستان یا دانش‌سرای عالی سابق به پردیس دانشگاه تهران منتقل شدیم، حال و هوای دانشگاه را بهتر احساس می‌کردیم و تب و تاب دانشجویی را در جریانات سیاسی و اجتماعی روز بهتر می‌دیدیم.

در دانشکده ادبیات آن روزگار، دیدن چهره‌های نامداری چون استاد جلال‌الدین همایی، استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، استا مجتبی مینوی، دکتر پرویز ناتل خانلری، دکتر ذبیح‌اله صفا، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، دکتر سید حسن سادات ناصری، دکتر محمدجعفر محجوب و بزرگان دیگری همچون دکتر عباس زریاب خویی، دکتر باستانی پاریزی، دکتر مظاهر مصفا، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - که به تازگی کسوت استادی را بر تن کرده بود- و جمعی دیگر که ذکر نامشان موجب طولانی شدن کلام است، بسیار مغتنم بود. از محضر و کلاس تعدادی از این بزرگان به‌طور

مستقیم بهره‌مند بودم و از برخی دیگر تنها در برخی از مجالس سخن‌رانی و جلسات درس و پرسش و پاسخ‌های علمی استفاده می‌کردم.

در سال ۱۳۵۱ پس از آن‌که در آزمون فوق لیسانس پژوهشکده فرهنگ ایران پذیرفته شدم و به همراه سید محمد ترابی ثبت‌نام کردیم. از دیگر پذیرفته‌شدگان و شاید نفر اول آن آزمون دکتر سیروس شمیسا و نفر دوم بنده حقیر بودم. امور اداری و نظامات آنجا بر عهده زنده‌یاد حسین خدیوچم بود؛ من از این که پیش از شروع خدمت سربازی تحصیل را ادامه می‌دهم، بسیار خوشحال بودم؛ ولی وقتی که سری به گروه ادبیات فارسی دانشگاه تهران زدم، تقابل و مخالفت برخی از اعضای گروه را با تأسیس پژوهشکده که بعداً پژوهشگاه شد، بخوبی احساس کردم و حتی بعضی از استادان گروه می‌گفتند که ما دانش‌آموختگان فوق لیسانس پژوهشکده را برای دوره دکتری نخواهیم پذیرفت. هنگامی که موضوع را با دکتر محسن ابوالقاسمی مدیر علمی پژوهشکده بود، در میان گذاشتم، با خون سردی گفت که فلسفه تأسیس پژوهشکده آن است که ما کیفیت کار گروه ادبیات فارسی دانشگاه تهران را قبول نداریم. من که نمی‌توانستم در این هنگامه خود را گرفتار تردید و تشویش کنم، پس از آگاهی نسبت به کنکور فوق لیسانس دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، سریعاً برای آزمون آنجا ثبت‌نام کردم و چند روز بعد در امتحان ورودی آنجا شرکت کردم و یکی از چهار نفری بودم که در سال ۱۳۵۱ در آزمون فوق لیسانس آنجا پذیرفته شدند. گفتنی است که در آن سال دانشگاه تهران که بیش از چند دانشجوی فوق لیسانس نداشت، به علت تراکم دانشجو در این مقطع از پذیرفتن دانشجوی جدید خودداری کرده بود و دانشگاه تبریز هم به سبب آن‌که هیچ‌کدام از داوطلبان سال قبل حد نصاب نمره‌ی قبولی را کسب نکرده بودند، اصلاً دانشجوی فوق لیسانس نگرفته بود و حاصل سخن آن‌که در سال ۱۳۵۱ در تمامی دانشگاه‌های دولتی تنها چهار نفر به تحصیل در مقطع فوق لیسانس ادبیات فارسی مشغول به تحصیل می‌شدند که من هم از آن جمله بودم. از آن چهار نفر، سه نفر بعدها به درجه‌ی دکتری رسیدند؛ من و دکتر احمد فرشباغیان صافی و دکتر احمد شوقی نوبر و نفر چهارم زنده‌یاد علی حریرچی که از شاعران غزل‌سرای

خوش طبع آذربایجان و از شاگردان خاص استاد شهریار بود؛ ایشان بعداً از ادامه تحصیل منصرف شد.

روزهای غربت و تنهایی در تبریز با سختی و گاهی ملالت طاقت‌فرسایی سپری می‌شد. سخت در انتظار رسیدن بهار و تعطیلات نوروزی بودم. هر روزی را که سپری می‌شد، در تقویم دیواری خط می‌کشیدم، به این امید که آخر اسفند فرا می‌رسد. گاهی در باغچه دانشکده در لابلای شاخه‌های درختان به دنبال جوانه‌هایی بودم که پیام نزدیک شدن بهار را می‌آوردند. روزی دکتر فرشبافیان که همدرس و دوستم بود پرسید به دنبال چه می‌گردی؟ گفتم به دنبال بهار می‌گردم!

تبریز در آن هنگام حکم یک دارالعلم را داشت. جدا از دانشگاه، شهر دارای کتاب‌خانه ملی بزرگ و معتبری بود. روزی در یکی از کتاب‌فروشی‌های تبریز بودم که طلبه جوانی آمد و فرهنگ عربی فارسی می‌خواست و کتاب‌فروش نداشت. من فرهنگ عربی فارسی جامع تألیف کسی به نام سیاح را داشتم که هیچ به کارم نمی‌آمد. طلبه جوان گفت که من یک دوره قاموس فیروزآبادی دارم و حاضریم با تو عوض کنم. من پذیرفتم و گفتم صبح جمعه هم‌دیگر را ببینم و کتاب‌ها را مبادله کنیم. گفت صبح جمعه گرفتارم و به انجمن نحو می‌روم. با تعجب پرسیدم انجمن نحو؟ گفت بله. در تبریز چند انجمن نحو وجود دارد و القصه قرارم با او را به روز دیگر موکول کردم. مجالس نحو، عربی‌خوانی و تفسیر قرآن و متون ادبی مکرر در تبریز تشکیل می‌شد. کتاب‌فروشی‌های بازار شیشه‌گر خانه تبریز محل عرضه نسخه‌های نفیس و ارزشمند ادبی بود. خانواده‌های نخجوانی و سلطان‌قزائی و برخی از دیگر خاندان‌های اصیل تبریز، همگی شجره علم و دانش بودند و فیض‌رسان مشتاقان علم. در طی مدتی که در تبریز بودم، کتاب‌های نفیس بسیاری تهیه کردم و پس از فراغت از تحصیل، آن‌ها را از طریق کردستان با زحمت زیاد به خوزستان فرستادم و بعدها برای پژوهش‌هایم بسیار مفید و کارساز بودند.

خدمت نظام وظیفه و ماجراهای آن

در سال ۱۳۵۳ و پس از اتمام دوره فوق‌لیسانس، مهیای آزمون ورودی دوره دکتری دانشگاه تهران شدم؛ ولی این بار گواهی پایان خدمت وظیفه از جمله مدارک لازم برای ثبت نام بود و با وجود موفقیت در امتحان ورودی دکتری، اجازه ثبت نام و شروع درس نیافتم و به ناچار دل به خدمت سربازی دادم. دوره مقدمات آموزش نظامی با سختی تمام و در پادگان‌های تهران سپری شد و مقرر گردید که بقیه دوران خدمت خود را برای تدریس در دبیرستان‌های اراک و در این شهر بگذرانم. اراک این حُسن را داشت که از طریق راه آهن می‌توانستم به خوزستان رفت و آمد کنم و بعلاوه چندساعتی بیشتر با تهران فاصله نداشت.

اراک آن روزگار شهر کوچکی بود. مدرسه عالی مرجان که بعداً تبدیل به مدرسه عالی علوم اراک شد؛ به تدریج زیر نظر وزارت علوم و تابع دانشگاه تربیت معلم تهران شده بود و من با آن مرکز علمی نیز مختصر ارتباطی پیدا کردم و بعداً چندماهی هم در آن جا به پیشنهاد دکتر ضیاءالدین سجادی به‌طور قراردادی استخدام شدم تا پس از آن به تهران منتقل شوم؛ ولی به دلایلی از ادامه خدمت به عنوان عضو هیئت علمی در اراک منصرف شدم و متعاقب آن در سال ۱۳۵۵ به استخدام دانشگاه جندی شاپور آن زمان درآمدم.

اراک آن زمان با وجود مراکز صنعتی بزرگ مانند کارخانه ماشین‌سازی و آلومینیوم-سازی، هنوز فرهنگ بسته‌ای داشت. در دبیرستان‌های اراک دروس ادبیات، فلسفه و روان‌شناسی تدریس می‌کردم. بخشی از تجربه تدریس را در یک سال و اندی که اراک بودم اندوختم، اراک برایم جاذبه چندانی نداشت؛ اوقات فراغتم بیشتر به مطالعه؛ به‌ویژه تأمل در *دیوان خاقانی شروانی* و مهیاشدن برای کنکور مجدد دکتری می‌گذشت؛ می‌کوشیدم تا خود را از هر مشغله دیگری دور نگه دارم. تنها جاذبه شهر برای من، کتابخانه عمومی آن بود که در حاشیه شهر و نزدیک دامنه کوهی قرار داشت و با استفاده از منابع آن کتابخانه، مقاله «متصوفه و اقلیت‌های مذهبی» را نوشتم که چندماهی بعد در مجله *یغما* چاپ شد. در این میان سفرهایی نیز برای دیدن

دوستان قدیم به تهران داشتم. به خاطر دارم که در یکی از ایام مرخصی که برای دیدن دوست دیرینه‌ام مهرداد دبستانی کرمانی و ملاقات با استاد حبیب یغمایی به تهران رفته بودم، در بلوار الیزابت (کشاورز امروز) دکتر زرین‌کوب را دیدم که مثل همیشه کتاب در دست قدم می‌زد. عرض سلامی کردم و استاد که می‌دانست در اراک به خدمت سربازی مشغولم، پرسید اینجا چه می‌کنی؟ گفتم برای دیدن دوستان آمده‌ام و لحظاتی را در خدمت استاد گذراندم و سپس عازم فرهنگستان زبان و ادب فارسی شدم.

استاد حبیب یغمایی در آن هنگام روزهایی را در فرهنگستان به تصحیح غزلیات سعدی مشغول بود و هنگامی که به خدمت ایشان رسیدم، گفت پس لباس افسری و وظیفه‌ات کو؟ گفتم غالباً لباس شخصی می‌پوشم. گفت لباس نظامی‌ات را بپوش، تاکسی‌ها زودتر برایت می‌ایستند. استاد یغمایی صمیمی و اهل مزاح و در عین حال دارای صراحت کلام بود. در تهران گاهی نیز سری به دانشکده ادبیات می‌زدم و خاطراتی تازه می‌کردم.

خدمت سربازی زودتر از آن‌چه فکر می‌کردم، سپری شد و پس از مدت کوتاهی که در تردید ماندن میان اراک یا استخدام در تهران گذشت، سرانجام در دانشگاه جندی‌شاپور اهواز استخدام شدم و تا آن زمان با وجود این‌که زادگاهم آبادن و بود و تا شهر اهواز مسافت چندانی نداشت، اهواز را ندیده بودم و حتی یک شب را هم در اهواز نگذرانده بودم. بعدها هر وقت دوستان می‌پرسیدند، چرا تهران و شیراز را رها کردی و به اهواز رفتی، به طنز می‌گفتم که من از همان دوران دبیرستان در درس جغرافیا ضعیف بودم!

در دانشگاه جندی‌شاپور

رفتنم به اهواز و استخدام در دانشگاه جندی‌شاپور در مهرماه در سال ۱۳۵۵ کاملاً اتفاقی بود. هنگامی که در دانشکده علوم اراک به صورت قراردادی استخدام شده بودم و در واقع در استخدام دانشگاه تربیت معلم و مأمور خدمت در اراک بودم، استاد دکتر

ضیال‌الدین سجادی رئیس دانشگاه تربیت معلم بود و اراک تابع دانشگاه ایشان بود ، استاد قول داده بود که پس از یک‌سال تو را به تهران برمی‌گردانم. در اراک با مسئولان دانشکده برای تجهیز کتابخانه اختلاف پیدا کردم و به رسم شکایت به دفتر دکتر سجادی رفتم؛ گفتند ایشان هم‌اکنون در دانشگاه ملی جلسه دارند. به دانشگاه ملی رفتم و منتظر ماندم. ظاهراً جلسه مدیران آموزش عالی بود. در سرسرای دانشکده ادبیات دانشگاه ملی قدم می‌زدم که ناگهان شخصی از سالن خارج شد. تصور کردم که دکتر جعفر شعار است. من برای یک‌جلسه در دوره لیسانس در دانشکده ادبیات از کلاس دکتر شعار بهره‌مند شده بودم که به جای دکتر حاکمی متون نثر را تدریس می‌کرد. پیش رفتم و عرض سلام کردم؛ ولی بلافاصله متوجه شدم که اشتباهی گرفته‌ام. آن آقا هم متوجه شد که اشتباه کرده‌ام. با هم مختصر صحبتی داشتیم و دریافتم که ایشان دکتر حسین نخعی رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه جندی‌شاپور است و تا آن تاریخ نمی‌دانستم که دانشگاه جندی‌شاپور مجری رشته‌ی ادبیات فارسی هم هست. دکتر نخعی وقتی ماجرای اشتغال مرا در اراک شنید، گفت: حق نیست شما که خوزی (خوزستانی) هستی به دیار خودت خدمت نکنی؛ در حالی که ما حقوق بیشتر و امکانات بهتری هم به شما می‌دهیم. مدرک چه داری؟ گفتم: هیچ، فقط یک کپی از مدرک موقت فوق‌لیسانس! گفت: همین کافی است. فوراً یک تقاضای استخدام بنویس و ما با شما تماس می‌گیریم و دیگر نیازی هم نیست که شکایت به دکتر سجادی ببری. به اراک برگرد و منتظر خبر ما باش. من خسته از طی راهی که آمده بودم و شگفت زده از وضع پیش آمده به اراک برگشتم و منتظر ماندم. یکی دو روز بعد تلفن کردند که فردا در اهواز باش.

صبح روز موعود در دفتر دکتر نخعی بودم. تقاضانامه استخدام و کپی مدرک تحصیلی نزد ایشان بود. دفتر دکتر جامعی رئیس دانشگاه در محل ساختمان سه‌گوش (دانشکده ادبیات دانشگاه جندی‌شاپور) بود. ملاقات من با دکتر جامعی و فرایند قطع ارتباط با اراک و استخدام در دانشگاه جندی‌شاپور اهواز کمتر از پانزده دقیقه به طول انجامید. دکتر جامعی پرسید که اگر برای چندساعتی نیاز باشد که در شاخه جنوبی

دانشگاه در خرمشهر تدریس کنی، آمادگی داری؟ گفتم: آری، بلافاصله نوشت اقدام شود و من بدین ترتیب به استخدام دانشگاه جندی شاپور درآمدم و در همان ابتدای کار قرارداد بسته شد و چند هزار تومانی هم به رسم مساعده به من دادند و مهیای تدریس در دانشگاه شدم.

گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز در سال ۱۳۵۲ تأسیس شده بود؛ یعنی سه سالی پیش از آنکه من همکاری خودم را با این دانشگاه آغاز کنم. عمده اعضای هیئت گروه را استادان مدعو یا مأمور از دانشگاه‌های دیگر تشکیل می‌دادند. در سال ۱۳۵۳ تعدادی از دبیران آموزش و پرورش که مدرک فوق‌لیسانس داشتند، از آنجا به دانشگاه جندی شاپور منتقل شدند و یا از آموزش و پرورش استعفا کرده و به استخدام این دانشگاه درآمدند. دکتر حسین نخعی و زنده یاد دکتر تقی وحیدیان کامیار با مدرک دکتری و درجه استادیاری به استخدام دانشگاه درآمدند. دکتر طلعت بصری از دانشگاه تربیت معلم مأمور به تدریس شد. دکتر مهدی تدین، دکتر ابراهیم قیصری، دکتر راشد محصل، دکتر عباس سلمی، دکتر محمد مجدی با مرتبه مربی استخدام شدند و به تدریج از پایان‌نامه دکتری خود دفاع کردند و رتبه استادیاری را به دست آوردند.

گروه ادبیات با وارد شدن استادانی که نام بردم و بعضاً جوان و سرزنده بودند، جان و رمقی تازه پیدا کرد. من در سال ۱۳۵۵ من به این گروه پیوستم و اندکی پس از من دکتر سعید حمیدیان به عضویت گروه درآمد. دکتر ولی‌اله ظفری و دکتر جعفر ثامنی در سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ همکار گروه شدند و به همین سبب، در آستانه انقلاب اسلامی، گروه ادبیات فارسی دانشگاه ما از توان علمی چشم‌گیری بهره‌مند بود و بدین لحاظ با برترین دانشگاه‌های کشور پهلو می‌زد.

در نیم‌سال اول استخدام، بیشتر فارسی و آئین نگارش را در دانشکده‌های دیگر تدریس می‌کردم و از نیم‌سال دوم عهده‌دار تدریس خاقانی و روش تحقیق شدم. تعداد دانشجویان کلاس‌ها به علت ادغام دوره‌های دبیری و آزاد نسبتاً زیاد بود؛ ولی البته مشکل چندانی ایجاد نمی‌کرد. تلاش من در بالا بردن کیفیت و نظم در کار بود.

در همین سال ۱۳۵۵ ازدواج کردم. همسر من از بستگان و فامیل نزدیک بود؛ از همدلی و همراهی با من ذره‌ای دریغ نداشت؛ در آموزش و پرورش تدریس می‌کرد و سخت به کارش وابسته و دل‌بسته بود. ازدواج بی‌گمان نقطه عطفی در زندگی من بود؛ زیرا همسر من در ادامه تحصیل و به پایان بردن راهی که در پیش داشتم، یابری رفیق و مشوقی صادق بود. سال بعد با حکم مأموریت دانشگاه به تهران کوچ کردم تا در تحصیل دکتری فراغت بیشتری داشته باشم. مقارن انقلاب آموزشی و تعطیلی دانشگاه‌ها همه واحدهای دکتری را به پایان رساندم و مهیای نوشتن پایان‌نامه دکتری در موضوع «مرثیه‌سرایی در ادبیات فارسی» شدم. دقیقاً به یاد ندارم که چگونه ذهنم به سوی این موضوع کشانده شد. در کار تهیه مقدمات پایان‌نامه و گردآوری منابع بودم که جنگ میان ایران و عراق آغاز شد. ابتدای جنگ را در اهواز بودیم. سختی‌ها و مرارت‌های جنگ روز به روز بیشتر می‌شد و کار به آنجا کشید که ناچار به ترک اهواز شدیم. من و همسر من و دکتر سعید حمیدیان که در همسایگی ما بود همراه با همسر و دو فرزندش به وسیله اتومبیل پاترولی که هدایت آن به عهده یکی از دوستان بود، از اهواز عازم شیراز شدیم. من در شیراز ماندم و در مرکز نشر دانشگاهی شیراز مشغول به کار شدم و دکتر حمیدیان هم به تهران رفت و در مرکز نشر دانشگاهی تهران مسئولیت بخشی را بر عهده گرفت. در آن ایام هر کسی از اعضای هیئت علمی عهده‌دار کاری پژوهشی یا ترجمه‌اثری بود و من هم در کنار وظایف اجرایی در دانشگاه شیراز به تألیف کتاب تاریخ مختصر هنرهای اسلامی مشغول شدم. این کتاب بعدها به صورت چند مقاله به تدریج در مجلات تخصصی و دانشگاهی منتشر شد و در همین ایام سرگرم نوشتن پایان‌نامه‌ی دکتری شدم.

شیرین اولین فرزند من در سال ۱۳۶۰ در شیراز به دنیا آمد. او شیرینی زندگی ما بود و هست. شیرین بعدها تحصیلات خود را در کانادا به پایان رساند و در دو رشته علوم آزمایشگاهی و مهندسی صنایع غذایی فارغ‌التحصیل شد و ازدواج کرد و همانجا ماندگار شد. یکی دو سال بعد، من و همسر و دخترم به اهواز بازگشتیم و در حالی که شهر همچنان آماج بمباران‌های دشمن مزدور بود، زندگی را ادامه دادیم. در سال

۱۳۶۲ از پایان‌نامه دکتری خود دفاع کردم. پایان‌نامه‌ای که در دشوارترین شرایط روحی و تنگناهای معیشتی و دشواری دست‌یابی به منابع نوشته شده بود. با شروع فعالیت دانشگاه و تشکیل کلاس‌ها بار دیگر در خود انگیزه‌ای می‌یافتم؛ معلم و کلاس درس مانند ماهی و آب است. کتاب‌ها و یادداشت‌ها را از غبار جنگ تکاندم و مهیای کلاس درس شدم. مروری بر کتاب‌ها و نوشته‌ها لازم بود. شیرین که هنوز به سن مدرسه نرسیده بود، گاهی به سراغم می‌آمد و با گلایه از این‌که به کتاب و درس مشغولم، می‌گفت: پدر چقدر مطالعه می‌کنی، مثل من باش که اصلاً مطالعه نمی‌کنم! شیرین بعداً خودش کتاب‌خوان قهار شد؛ به طوری که کتاب‌خانه‌ای خاص خود داشت.

کلاس‌های دانشگاه فعال بود. کلاس‌های درس در دانشگاه بصره که فاصله چندانی با ما نداشت، تعطیل بود؛ ولی کلاس‌های ما در دانشگاه شهید چمران اهواز برقرار بود. پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در ۲۹ تیرماه ۱۳۶۸ ه. ش برای پایان جنگ، موجب آغاز فعالیت‌های عمرانی بیشتر و تلاش علمی افزون‌تر ما در دانشگاه شد. این‌که مکرر از دانشگاه می‌گویم بدان سبب است که من همه چیز را از منظر دانشگاه می‌بینم. کار من در دانشگاه است، خانه‌ام در دانشگاه است، بچه‌هایم در کوی دانشگاه بزرگ شده‌اند، نان و مایحتاج زندگی را از بازارچه کوی استادان دانشگاه می‌خریم، چهل سال است با دانشگاه و در دانشگاه زندگی می‌کنم. گاهی هم اگر از دانشگاه گلایه کرده‌ام، زودگذر بوده است و جدی نیست. دانشگاهیان مردمان شریفی هستند که اگر چه گاهی محسود دیگران واقع می‌شوند؛ ولی غالباً به کار خود باور دارند و خوشحالم که احساس می‌کنم جامعه نیز دانشگاه را باور دارد.

در دوران پساجنگ، دو پسرانم شروین و فرزین پا به دنیا نهادند. شروین بعدها در تهران مهندس عمران شد و از دانشگاهی در ونکوور کانادا در مهندسی پروژه‌های ساختمانی فارغ‌التحصیل شد و اکنون گاهی در آمریکا و بیشتر در کانادا به کار خود مشغول است. فرزین در دانشگاه شهید بهشتی تهران درس خوانده و پزشک است. در فرآیند بزرگ‌تر شدن بچه‌ها گاهی فعالیت علمی و پژوهشی من شتاب کمتری

می‌گرفت؛ ولی متوقف نشد. بیشتر مسئولیت‌های درس و مشق بچه‌ها را همسرم بر عهده می‌گرفت و اجازه می‌داد تا من فراغت بیشتری داشته باشم و به همین سبب همیشه مدیون او هستم.

در حالی که در آغاز جوانی بودم کار خود را به عنوان هیئت علمی در سه‌گوش آغاز کردم. جوانی و میان‌سالگی من در سه‌گوش سپری شد؛ تا آن که ساختمان جدید دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید چمران ساخته شد و ما به جای جدیدتری کوچ کردیم و انبوهی از خاطرات خوش و ناخوش را از سه‌گوش با خود بردیم و دل‌مان را در آنجا گذاشتیم. پیوندهای عاطفی تنها میان انسان‌ها نیست؛ گاه بناها نیز با ما پیوندی عاطفی می‌یابند. در ادبیات گذشته ما سروده‌های بسیاری در توصیف یا مرثیه شهرها، بناها، باغ‌ها و باغچه‌ها سروده شده است که حکایت از همین عاطفه‌مندی دارد.

من سال‌ها در کنار فعالیت آموزشی، سمت‌ها و مسئولیت‌های اجرایی هم داشتم؛ پرهیز می‌کردم که داشته باشم ولی گاه به ستم بر عهده‌ام گذاشته می‌شد و این قبیل کارها البته موجب برخوردها و تقابل‌هایی نیز می‌شود؛ ولی می‌کوشیدم تا در سایه‌ی منطقی و صداقت، زمینه‌ای برای این مسائل پیش نیاید یا کمتر پیش بیاید؛ سال‌ها عضو هیئت ممیزه دانشگاه و دبیر کمیسیون‌های ارتقا در علوم انسانی بودم، ما در چنین سمت‌هایی از یکسو باید امین دانشگاه و قانون می‌بودیم و از سوی دیگر باید حافظ منافع اعضای هیئت علمی می‌بودیم و راضی نگه داشتن همگان کاری است که از هیچ انسانی ساخته نیست؛ زیرا هر کسی حق را از آن خود می‌بیند و به قول سعدی: «همه کس را علم خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال»؛ همه می‌پندارند علمشان کامل‌ترین و فرزندشان زیباترین است.

گروه آموزشی ما که روزگاری یکی از بهترین گروه‌های دانشگاهی بود، به تدریج کوچک‌تر و کوچک‌تر شد؛ ولی همچنان می‌کوشید تا قدرت و توان علمی بالای خود را حفظ کند. دکتر تقی وحیدیان کامیار، دکتر مهدی تدین، دکتر عباس سلمی، دکتر ابراهیم قیصری، دکتر سعید حمیدیان، دکتر ولی‌اله ظفری، دکتر جعفر ثامنی و

این کمترین نصراله امامی، گردانندگان این گروه بودیم؛ دیری نپایید که زنده‌یاد دکتر وحیدیان به مشهد، دکتر تدین به اصفهان، و دکتر حمیدیان به تهران منتقل شدند و گروه ما که نامزد قطب علمی بود روبه تحلیل رفت. هر یکی از همکاران برای این جدایی معذوراتی داشتند. بار ادارهٔ دروس بر عهدهٔ ماندگان افتاده بود. دورهٔ دکترای ادبیات در گروه ما نیز که به سال ۱۳۷۰ آغاز شده بود، کار را دشوارتر می‌کرد. هر کدام از ما باید گوشه‌ای از کار را می‌گرفتیم و گرفتیم.

دههٔ هفتاد و تلاش‌های علمی

در دههٔ هفتاد که مقارن با شروع دورهٔ دکتری در گروه زبان و ادبیات فارسی بود، تلاش علمی من افزون‌تر شد. فرزندانم بزرگ‌تر می‌شدند و فراغت من بیشتر می‌شد. در سال ۱۳۷۱، درجهٔ دانشجویی و در سال ۱۳۷۵ به درجهٔ استادی رسیدم. در سال ۱۳۷۸ استاد نمونهٔ کشوری شدم. در سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۸۱ معاون پژوهشی دانشکدهٔ ادبیات و در همین سال‌ها چند دوره به طور متناوب مدیر گروه ادبیات فارسی بودم. ریاست دانشکدهٔ ادبیات را که بارها به من پیشنهاد می‌شد، هرگز نمی‌پذیرفتم؛ زیرا وقت زیادی طلب می‌کرد و من نمی‌توانستم از فعالیت‌ها و برنامه‌های علمی خود چشم‌پوشم. طی ده سال سردبیر مجله‌ی علمی - تخصصی دانشکدهٔ ادبیات و نیز مجلهٔ دانشکدهٔ الهیات بودم و باز در همین سال‌ها مکرر به عنوان پژوهشگر فعال مورد تقدیر قرار گرفتم. جدا از مقالات متعدد، مهم‌ترین کتاب‌هایم را در همین فواصل زمانی تألیف یا چاپ کردم؛ بیش از بیست و چند کتاب.

دههٔ هشتاد و کنارهٔ پرگار

از آغاز دههٔ هشتاد برآن شدم تا بیشتر تلاش خود را بر کارهای علمی و پژوهشی متمرکز کنم. در این ایام، پنجمین دههٔ عمر خود را پشت سر می‌گذاشتم؛ دوران میان‌سالگی به پایان می‌رسید؛ شاید مجال چندانی برای طرح‌هایی که در سر داشتم باقی نمی‌ماند. کارهایی در حوزه‌ی نقد ادبی، حافظ‌شناسی و خاقانی‌شناسی دارم که

باید انجام می‌شد. باید از بسیاری کارها و مشغله‌ها دوری می‌کردم. پیش‌تر می‌خواستم چنین کنم ولی میسر نمی‌شد؛ یعنی نمی‌گذاشتند که میسر شود؛ به قول حافظ:

آسوده بر کنار چو پرگار می‌شدم
دوران چو نقطه عاقبتم در میان گرفت
در دهه هشتاد بازنویسی کتاب مرثیه‌سرایی را که سی سال قبل چاپ شده بود، آغاز کردم. اصل این کتاب تا پایان قرن هشتم، یعنی عصر حافظ بود؛ در ویرایش جدید این کتاب قصد بر آن بود که تا دوره معاصر ادامه یابد. این کار بسیار وقت‌گیر بود و حجم زیادی را می‌طلبید و به همین سبب کتاب مذکور به سه برابر میزان موجود افزایش یافت و هم اکنون در مراحل پایانی کار هستم. شرح فشرده دیوان حافظ را نیز در همین دهه به پایان بردم. در کنار شرح فشرده دیوان حافظ، گزیده‌ای با عنوان *برآستانان جانان* شامل متن و شرح دشواری‌های صد غزل حافظ را با مقدمه‌ای نسبتاً مفصل منتشر کردم. این کتاب بیشتر برای استفاده دانشجویان درس حافظ‌شناسی است. در همین سال‌ها علاوه بر مقالات علمی - پژوهشی و مقالات در مجموعه مقالات و همایش‌ها کتاب‌های دیگری تألیف کردم که بعضی از آن‌ها در حوزه نقد ادبی است.

این ماجرا ادامه داشت تا این که در سال ۱۳۹۶ پس از چهل و یک سال تدریس، تقاضای بازنشستگی کردم. مدیران دانشگاه با اکراه و در اثر اصرار من پذیرفتند و من در نیمه دوم همین سال با دانشگاه و همکارانم که غالباً دانشجویان سابق خودم بودند، با چشمی اشکبار وداع کردم. از دانشگاه جز خاطرات خوش و خوب ندارم؛ نه گلایه‌ای و نه شکایتی. هرچه بود مهربانی و مهرورزی بود. اگر گاهی سهوهای موجب ملالی هم می‌شد، گذرا بود و در دل نمی‌ماند. اکنون در دوران بازنشستگی در شیراز هستم. همدم و همنشین خواجه شیراز در شهر راز. اگر عمری باشد بر آنم تا محصول تجربه علمی خود را به قلم آورم؛ برای آیندگانی که می‌آیند و ما نیستیم و ما تحفه‌ای جز همین دانسته‌ها و تجربه‌ها برایشان نداریم.

دکتر بهمن اهدایی

دانشکده کشاورزی

۱۳۶۴

دکتر بهمن اهدایی در سال ۱۳۱۹ در آبادان به دنیا آمد. وی تحصیلات ابتدایی، متوسطه و دانشگاهی (مقطع لیسانس) را در اهواز گذراند. وی درباره ادامه تحصیلات خود می‌گوید: «در آن زمان فقط دو دانشکده پزشکی و کشاورزی در اهواز وجود داشت. من در کنکور هر دو شرکت کرده و قبول شدم. چون دوره دانشکده کشاورزی کوتاه‌تر بود و از طرفی در سه سال آخر دانشکده پزشکی، دانشجویان به تهران منتقل می‌شدند، از این رو، در دانشکده کشاورزی ادامه تحصیل دادم. سال ۱۳۴۴/۱۹۶۴ در دانشکده کشاورزی ملاثانی دانشگاه جندی‌شاپور اهواز شاگرد اول شدم و به همین دلیل در سال ۱۳۴۵ از بورس پنج ساله وزارت فرهنگ و آموزش عالی برای دریافت درجات دانشگاهی فوق‌لیسانس و دکتری استفاده کرده و به ایالات متحده آمریکا آمدم. در آمریکا، بخت یارم بود که زیر نظر استادان دانشگاه ایالتی میشیگان در شهر ایست‌لنسینگ شروع به تحصیل و

کار کردم. در سال ۱۳۵۰/۱۹۷۰ مدارج فوق لیسانس و دکتری خود را در بخش علوم زراعی در گرایش «اصلاح نبات و ژنتیک کمی» دریافت کردم. پس از دریافت این دو مدرک، به دانشکده خودم در اهواز بازگشتم و به گروه زراعت و اصلاح نباتات پیوستم. پانزده سال تدریس، تحقیق و خدمت به بخش آموزشی مورد نظر، که ۸ سال مدیر گروه و ۲ سال رئیس دانشکده بودم منتهی به ارتقای من به درجه استاد تمام شد.

از دکتر اهدایی تاکنون دو کتاب ارزشمند *آمار تجربی عمومی و اصلاح نباتات* در انتشارات دانشگاه شهید چمران اهواز به چاپ رسیده و علی‌رغم گذشت سال‌های طولانی از اولین زمان انتشار آن‌ها، کماکان دارای محتوای آموزشی ارزشمندی بوده و مورد استفاده دانشجویان قرار می‌گیرند. وی درباره تألیف این دو کتاب گفته است: «چون تدریس دروس «اصلاح نباتات» و «آمار مقدماتی» به عهده من بود، اول کتاب *اصلاح نباتات* را در سال ۱۳۵۵ سپس کتاب *آمار تجربی عمومی* را در سال ۱۳۵۹ تألیف نموده و به چاپ رساندم. سن بنده در زمان چاپ این کتاب‌ها به ترتیب ۳۶ و ۴۰ سال بود.»

ایشان پیرامون فعالیت خویش در بیرون از کشور می‌گویند: «از سال ۱۳۶۴/۱۹۸۵ تا زمان بازنشستگی، در بخش بتانیک و علوم گیاهی دانشکده کشاورزی دانشگاه کالیفرنیا در شهر ریورساید خدمت کردم و این دوره عمدتاً به تحقیق و آموزش اصلاح نباتات و ژنتیک کمی سپری شد.

این‌جانب، در طول دوره خدمت خود ۷۵ مقاله علمی در نشریات معتبر ملی و بین‌المللی منتشر کردم، و بخشی از وقت خود را نیز صرف نگارش و ویرایش دو کتاب در زمینه مفاهیم فوق کرده‌ام. چاپ چهارم کتاب *اصلاح نباتات* در سال ۱۳۹۲/۲۰۱۲ توسط دانشگاه تهران منتشر گردید و در حال حاضر هر دو کتاب در دانشگاه‌های معتبر ایران به عنوان کتاب‌های درسی مورد استفاده قرار می‌گیرند. در سال ۱۳۹۵/۲۰۱۵ با همکاری سرکار خانم مهندس زینبده دهقانپور، از مؤسسه اصلاح و تهیه نهال و بذر در کرج، موفق شدیم کتاب *ذرت و استفاده از روش*

دابل‌هاپلوثیدی در اصلاح آن را منتشر کنیم. بنده تاکنون داور بیش از صد مقاله و پایان‌نامه در ایران و آمریکا و در عین حال عضو هیئت تحریریه چندین فصلنامه دانشگاهی بوده‌ام».

دکتر اهدایی برای دروس مورد علاقه خود در زمان تدریس گفته‌اند: «تدریس درس‌های اصلاح نبات، آمار مقدماتی، طرح آزمایش‌های کشاورزی و بیومتری (مقطع فوق‌لیسانس) به عهده من بود. در ضمن در بعضی از سال‌ها، چون همکاران به فرصت مطالعاتی می‌رفتند دروس زراعت و باغبانی را نیز تدریس می‌کردم. از میان این دروس، اصلاح نبات و طرح آزمایش‌های کشاورزی را که رشته‌های تحصیلی من بودند بیشتر می‌پسندیدم».

دکتر اهدایی در سال‌های که در اهواز بود توجه جدی به ورزش داشت و در این زمینه در رشته‌های ورزشی دانشگاه فعالیت می‌کرد. خود ایشان گفته است: «یکی از مشغولیات عمده من ورزش بوده و هست. به همین دلیل در تیم‌های بسکتبال دانشکده، دانشگاه و شهر اهواز شرکت داشتم و در دبیرستان نیز عضو تیم‌های والیبال، فوتبال و پینگ‌پنگ بودم. من به مدت دو سال سرپرست ورزش دانشگاه و همچنین به مدت دو سال رئیس هیئت بسکتبال استان خوزستان بودم و در این مدت، میدان‌های مختلف ورزشی از جمله سالن سرپوشیده بسکتبال و والیبال دانشگاه و سالن سرپوشیده بسکتبال و والیبال شهر اهواز در استادیوم تختی ساخته شد».

دکتر اهدایی با وجود این که سال‌هاست در خارج از کشور زندگی و تدریس می‌کند، درباره آرزوهای محقق نشده خود می‌گوید: «آرزویی که داشتم این بود که بتوانم تمام یا قسمتی از دانش و معلومات خود را به نسل جوان‌تر [ایران] منتقل کنم، که متأسفانه شرایط آن فراهم نشد».

دکتر عبدالجبار بدیع الزمان
دانشکده علوم ریاضی و کامپیوتر
۱۳۸۸

دکتر عبدالجبار بدیع الزمان به سال ۱۳۲۶ در شهر شادگان به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در این شهر گذراند و برای دوره دبیرستان عازم شهرستان آبادان شد. دوره دبیرستان را در سال ۱۳۴۶ در رشته ریاضی در دبیرستان رازی آبادان به پایان رسانید. به علت علاقه به ریاضیات، همان سال وارد دانشگاه جندی شاپور اهواز شد و در رشته ریاضی به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۵۰ دوره کارشناسی را با عنوان رتبه اول دوره به پایان رساند. پس از انجام خدمت نظام وظیفه در سال ۱۳۵۲ به عنوان کارشناس بخش ریاضی به استخدام دانشگاه جندی شاپور درآمد. ایشان در سال ۱۳۵۶ برای ادامه تحصیل با بورس دانشگاه عازم آمریکا شد و در سال ۱۳۵۸ دوره فوق لیسانس ریاضی را در دانشگاه یوتا به پایان رساند و بلافاصله به ایران مراجعت نمود و در بخش ریاضی به عنوان مربی مشغول تدریس شد. دکتر بدیع الزمان از ابتدای سال ۱۳۶۲ تا مهر ۱۳۶۴ بمدت دو سال و نیم مدیر گروه ریاضی بود. در سال ۱۳۶۴

برای تحصیل در دوره دکتری با بورس دانشگاه عازم کشور انگلستان شد و در سال ۱۳۶۸ دوره دکتری ریاضی را در دانشگاه بیرمنگام به پایان رساند و با مراجعت به ایران با عنوان استادیار در گروه ریاضی به تدریس پرداخت.

دکتر بدیع‌الزمان از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۸ به مدت ۹ سال سرپرست دفتر آموزش‌های آزاد دانشگاه بود و در سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۱ معاونت اداری و مالی دانشکده ریاضی را به عهده داشت. ایشان همواره عضو شورای تخصصی گروه ریاضی و شورای تحصیلات تکمیلی گروه و دانشکده بود. همچنین چهار سال عضو هیئت تحریریه مجله دانشکده علوم، چهار سال عضو کمیسیون تألیف و ترجمه دانشگاه و سه سال تا زمان بازنشستگی عضو شورای انتشارات دانشگاه بود. دکتر بدیع‌الزمان در سال ۱۳۷۴ به عنوان پژوهشگر فعال دانشگاه انتخاب شد.

همسر ایشان خانم عزت مایین آموزگار دبستان شهید نواب صفوی واقع در کوی استادان بودند. دو فرزند ایشان نوشین و نگار دارای مدرک کارشناسی ارشد در زبان انگلیسی و فرزند دیگرشان نوید در مهندسی عمران تحصیل کرده است. دکتر بدیع‌الزمان در سال ۱۳۸۸ با رتبه دانشیاری به بازنشستگی نائل آمد.

دکتر بدیع‌الزمان در توصیف وضعیت گروه ریاضی و اعضای هیئت علمی آن می‌گوید:

در سال ۱۳۴۶ به عنوان دانشجو وارد گروه ریاضی شدم و تا زمان بازنشستگی به جز سال‌های خدمت نظام وظیفه و سال‌های تحصیل در خارج از کشور، در گروه بودم و شاید از این نظر قدیمی‌ترین عضو گروه باشم. در سال اول ورودم به عنوان دانشجو، گروه ریاضی عضو هیئت علمی ثابت نداشت. استادان به صورت حق‌التدریس بودند. تعدادی از تهران می‌آمدند از جمله دکتر عباس ریاضی و دکتر اسرافیلیان و دو نفر از سازمان آب و برق خوزستان به تدریس اشتغال داشتند. در نیمسال دوم زنده‌یاد آقای عمیدی از دبیران ریاضی بنام آبادان به گروه منتقل شدند و ریاضی عمومی ۱ و ۲ را تدریس می‌کردند سپس دکتر مهدوی که بازنشسته دانشگاه تهران بودند، به عنوان

معاونت آموزشی دانشگاه به دانشگاه پیوستند. ایشان دکتری آمار داشتند و معادلات دیفرانسیل و درسی به نام مکانیک را تدریس می‌کردند. دکتر مهدوی‌اردبیلی برای اعتلای گروه ریاضی و به‌طور کلی دانشگاه زحمات زیادی کشیدند. به دعوت و تلاش ایشان، دکتر سعادت که او نیز بازنشسته دانشگاه تهران بودند، به گروه ریاضی پیوستند و از پروفسور هشترودی جهت تدریس دعوت نمودند که هفته‌ای یک روز کلاس برگزار می‌کردند. کلاس‌های پروفسور هشترودی خیلی مفید و پربار بودند و مورد استقبال دانشجویان واقع می‌شدند. ایشان علاوه بر تدریس ریاضی سخن از فلسفه، ادبیات، هنر و گاهی سیاست هم می‌کردند. علاوه بر دانشجویان، استادان گروه ریاضی و سایر گروه‌های آموزشی در کلاس ایشان حضور می‌یافتند، سپس آقای آقوب‌زاده به گروه پیوست. ایشان از فارغ‌التحصیلان دوره مدرسی بود که به همت آقای دکتر مصاحب تاسیس شده بود. وجود آقای آقوب‌زاده خیلی مؤثر بود و باعث اعتلای گروه از نظر ارائه درس‌های جدیدی مانند مبانی ریاضیات و جبر مدرن شد. ایشان را یکی از بهترین استادان خود می‌دانم. سپس آقای عمیدی و دو سال پس از آن آقای آقوب‌زاده جهت ادامه تحصیل به خارج عزیمت نمودند. در سال ۱۳۵۳ که به عنوان کارشناس در گروه ریاضی به کار اشتغال داشتم، آقایان دکتر کرمزاده و دکتر رئیسی به گروه پیوستند. هر دوی آنان جوان و کوشا و از نظر علمی پربار بودند و در اعتلای گروه ریاضی فوق‌العاده مؤثر واقع شدند. دکتر رئیسی در سمت ریاست دانشکده علوم و دکتر کرمزاده به عنوان مدیر گروه ریاضی در سامان دادن به گروه تلاش بسیار نمودند. سرانجام دکتر رئیسی عازم خارج از کشور شدند ولی دکتر کرمزاده به خدمات خود ادامه دادند. در سال‌های اخیر ایشان به تربیت دانشجویانی همت گماشتند که اینک خود از استادان برجسته گروه ریاضی می‌باشند. از افراد دیگری که باید نام برده شود و هر کدام به نوبه خود منشأ خدمات قابل توجهی به گروه ریاضی بودند آقایان دکتر محمد رستمی، دکتر جمال‌الدین صدر قدر قدر و دکتر منصور معتمدی بودند که متأسفانه دو نفر اخیر دیگر در میان ما نیستند. روحشان شاد و یادشان گرامی باد.

دکتر بدیع الزمان در چندین کنفرانس داخل و خارج از کشور شرکت داشته و چند مقاله علمی به چاپ رسانده است که از هر یک از این موارد فقط سه نمونه ارائه می شود.

الف - مقالات چاپ شده در مجلات خارجی

1. A Uniform Ergodic Theorem and Summability, Bull. Of London Math. Soc. 24 (1992) pp. 351- 360.
2. Some Best Possible Tauberian Results for Abel and Cesaro Summability, Bull London Math. Soc. 28 (1996) pp. 283- 290.
3. Some one Sided Tauberian Conditions in Banach Lattices, FJMS, 12 (2), 2004 , pp. 177-189.

ب- کنفرانس های خارجی

۱- کنگره بین المللی ریاضی دانان در کشور سوئیس، سال ۱۳۷۳ عنوان مقاله ارائه شده؛

Summability of Abel and Cesaro methods in Abstract Spaces

۲- دومین کنفرانس ریاضی آسیا در کشور تایلند، ۱۳۷۵ عنوان مقاله ارائه شده

On Some Tauberian Theorems

۳- کنگره بین المللی ریاضی دانان در کشور چین، سال ۱۳۸۱ عنوان مقاله ارائه شده
On The Riesz Summability Methods

پ - کنفرانس های داخلی

۱- کنفرانس ریاضی سالانه کشور در دانشگاه کرمان، سال ۱۳۷۲. عنوان

مقاله: «جمع پذیری آبل و چزارو در فضاهای فرشه»

۲- سمینار آنالیز ریاضی کشور در دانشگاه یزد، ۱۳۷۹ عنوان مقاله: «چند

قضیه تاوبری در فضاهای باناخ»

۳- کنفرانس ریاضی سالانه کشور در دانشگاه تبریز، ۱۳۸۵، عنوان مقاله:

«روش های آبل و چزارو در فضاهای P - نرم»

ت- طرح‌های پژوهشی

- ۱- تعیین چند شرط تاویری جدید برای روش‌های آبل و چزارو - طرح شماره ۲۵۷، سال ۱۳۷۴.
- ۲- مجموع‌پذیری توابع حقیقی - طرح شماره ۲۸۳، سال ۱۳۷۷.
- ۳- بررسی و مقایسه فضاهای توپولوژی فشرده فازی - طرح شماره ۵۰۲، سال ۱۳۸۶.

کتاب‌های چاپ‌شده :

- ۱- آنالیز ریاضی مقدماتی، تألیف Colin Clark، ترجمه دکتر بدیع‌الزمان.
- ۲ - سری‌های فوریه، تألیف Rajendra Bhatia انتشارات انجمن ریاضی آمریکا، ترجمه دکتر بدیع‌الزمان.

ج - عضویت در مجامع علمی بین‌المللی

- ۱- انجمن ریاضی ایران
 - ۲- انجمن ریاضی لندن
 - ۳- انجمن ریاضی آمریکا
 - ۴- جامعه ریاضی آمریکا
- ایشان استاد راهنمای حدود بیست دانشجوی کارشناسی ارشد بوده‌اند.

دکتر محمدجعفر پاک سرشت
دانشکده علوم تربیتی و روان شناسی
۱۳۸۶

دکتر محمدجعفر پاک سرشت در دی ماه سال ۱۳۱۵ش در شهرستان بهبهان دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در دبستان شاهپور در سال ۱۳۳۰ شمسی و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان پهلوی همان شهرستان در سال ۱۳۳۶ به پایان رسانید و موفق به دریافت دیپلم پنجم علمی در سال پنجم دبیرستان و دیپلم ششم ادبی در سال ششم دبیرستان گردید. ایشان علی رغم اشتیاق فراوان به ادامه تحصیل به دلیل مشکلات مالی، تا یک سال پس از اخذ دیپلم در هیچ کنکوری شرکت نکرد. تا این که پس از شرکت در کنکور سال ۱۳۳۷ش. هم زمان در دو رشته آموزش زبان انگلیسی و حقوق دانشگاه تهران (دانشسرای عالی) پذیرفته شد. وی به دلیل علاقه وافری که به حرفه معلمی داشت، رشته آموزش زبان انگلیسی را برای ادامه تحصیل برگزید و در سال ۱۳۴۰ پس از فراغت از تحصیل در شهرستان آبادان به عنوان دبیر

مشغول به کار شد. ایشان در طی دوران دبیری شاگردان بسیاری را پرورش داد که بسیاری از آنان در حال حاضر از اساتید دانشگاه‌ها هستند.

دکتر محمدجعفر پاک‌سرشت در سال ۱۳۴۷ در آزمون FB پذیرفته شد و پس از پشت سر گذاشتن موفقیت‌آمیز گزینش‌های دشوار، وارد دانشگاه آمریکایی بیروت شد و در دوره کارشناسی ارشد رشته علوم تربیتی به تحصیل پرداخت. وی پس از بازگشت به ایران مجدداً در سال ۱۳۵۳ موفق به اخذ پذیرش در دانشگاه ایلینوی شد و به‌منظور ادامه تحصیل در مقطع دکترای علوم تربیتی عازم آمریکا گردید. دانشگاه ایلونوی به دلیل شایستگی‌های ایشان از بدو ورود به وی بورس تحصیلی داد.

دکتر پاک‌سرشت در سال ۱۳۵۶ پس از اخذ مدرک دکتری به ایران بازگشت و از مهرماه همان سال در دانشگاه جندی‌شاپور اهواز با مرتبه استادیاری به تدریس، پژوهش و مطالعه مشغول شد. ایشان در ۱۳۷۱ به مرتبه دانشیاری و در سال ۱۳۸۵ به مرتبه استادی رسیدند و در سال ۱۳۸۷ به بازنشستگی نایل شدند.

دکتر پاک‌سرشت اکنون در دوره دکتری دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی به میزان هشت واحد تدریس و در قالب استاد راهنما و مشاور پایان‌نامه‌های تحصیلات تکمیلی با دانشکده همکاری می‌نمایند. از سال ۱۳۸۷ که دوره بازنشستگی دکتر پاک‌سرشت شروع شده است، ایشان در این دوره تعداد قابل توجهی مقاله مستخرج از رساله‌های دکتری و یا بصورت مستقل به چاپ رسانده‌اند.

ترجمه چهارده مقاله از کتاب پنجاه اندیشمند نوین علوم تربیتی از انتشارات سازمان سمت را وی بر عهده داشته است.

ویراستاری مقالات مجلات معتبر و داوری مقالات علمی نیز از دیگر فعالیت‌های جاری ایشان است.

آثار پژوهشی:

(۱) کتاب:

الف - تالیف

فلسفه تعلیم و تربیت، ج ۱، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه؛ علی محمد کاردان، علیرضا اعرافی، محمدجعفر پاکسرشت، علی اکبر حسینی، حسین ایرانی. (۱۳۷۲) تهران: سمت.

ب - ترجمه

مکاتب فلسفی و آراء تربیتی؛ جerald گوته، ترجمه دکتر محمدجعفر پاکسرشت. تهران: سمت ۱۳۸۰.

روش های تحقیق کمی و کیفی در علوم تربیتی و روانشناسی، ج ۱ و ۲ نویسندگان مردیت گال، والتر بورگ، جوئیس گال، مترجمان احمدرضا نصر، حمیدرضا عریضی، محمود ابوالقاسمی، محمدجعفر پاکسرشت، علیرضا کیامنش، خسرو باقری، محمد خیر، منیجه شهنی بیلاق، و زهره خسروی. تهران: سمت (۱۳۸۲).

ویراستاری علمی کتاب:

کتاب های زیر توسط دکتر پاکسرشت ویراستاری علمی شده اند:
مصاحبه در بخش مرجع کتابخانه، نوشته الاین زارمباجنریش و ادوارد جی جنریش، ترجمه دکتر محمدحسین دیانی، اهواز، انتشارات دانشگاه شهید چمران اهواز ۱۳۷۳.
آموزش ابراز وجود، نوشته شان ریس و - رودریک س. گراهام، مترجمان: دکتر منیجه شهنی بیلاق و دکتر علیرضا رضایی، انتشارات دانشگاه شهید چمران اهواز ۱۳۷۹.

روانشناسی هنر، ویگوتسکی، ترجمه دکتر بهروز عزب دفتری، انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۷۷.

روان‌شناسی ویگوتسکی، ترجمه دکتر بهروز عزب‌دفتری، ویراستار، تبریز، انتشارات فروزش، ۱۳۸۱.

راهبری: مدیریت مؤثر در سازمان‌ها، لئونارد سیلز، ترجمه دکتر محمدعلی نائلی، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و آموزش عالی ۱۳۷۵.

Baroudi, I. (prepared in 1386/2007). *An Introduction to The Process Theory of Writing*. To be published by ShahidChamran University Of Ahvaz.

طرح‌های تحقیقاتی:

بررسی الگوی گذران اوقات فراغت دانشجویان دانشگاه شهید چمران و رابطه آن با موقعیت اجتماعی اقتصادی، عملکرد تحصیلی در سال ۱۳۷۷؛ ۱۳۷۸-۱۳۷۸، دانشگاه شهید چمران اهواز.

نیازسنجی و برنامه‌ریزی آموزش‌های مهارتی مورد نیاز کارکنان؛ ۱۳۸۳-۱۳۸۴، دانشگاه شهید چمران اهواز.

فعالیت‌های علمی و اجرایی:

یکی از دغدغه‌های دکتر محمدجعفر پاک‌سرشت در طول دوران خدمتشان در دانشگاه شهید چمران اهواز، تلاش در جهت پیشبرد اهداف دانشگاه و کمک به اعتلای علم و دانش بوده است. از این روست که علاوه بر تدریس و تحقیق، ایشان همواره درگیر در کارهای علمی و اجرایی بوده‌اند. از جمله فعالیت‌های علمی به این موارد می‌توان اشاره کرد:

همکاری با مرکز نشر دانشگاهی پس از تعطیلی موقت دانشگاه‌ها در قالب ارزشیابی و مشاوره آثار علمی تألیفی و ترجمه‌ای اعضای هیئت علمی کشور؛

همکاری با دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، به صورت تألیف و تدوین مطالب و جزوه‌های آموزشی، گفت و شنود با روحانیون و...؛

راه‌اندازی مجله علوم تربیتی و روان‌شناسی در دانشگاه شهید چمران اهواز؛

سردبیری چهار شماره ویژه‌نامه علوم تربیتی؛
همکاری با مجله نمای تربیت از انتشارات دانشگاه تربیت معلم تهران؛
همکاری با پژوهشگاه علوم انسانی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری؛
هجده سال عضویت در هیئت تحریریه مجله علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه
شهید چمران اهواز؛
عضویت در هیئت تحریریه مجله حوزه و دانشگاه؛
عضویت در هیئت تحریریه مجله علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه فردوسی
مشهد؛
و اما فعالیت‌های اجرایی ایشان عبارتند از:
سرپرستی مرکز تکنولوژی آموزشی دانشگاه جندی‌شاپور در سال ۱۳۵۷؛
معاونت آموزشی دانشگاه جندی‌شاپور از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹؛
ریاست دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه شهید چمران اهواز به مدت
۱۳ سال؛

دکتر ماشاءاله پورمنصوری

دانشکده علوم

۱۳۸۷

دکتر پورمنصوری در سال ۱۳۱۷ در کاشان متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در دبستان خیام اهواز در سال ۱۳۳۳ و تحصیلات متوسطه را در دانشسرای مقدماتی و دبیرستان شاپور این شهر به پایان رسانید. در سال ۱۳۳۹ موفق به دریافت دیپلم در رشته طبیعی گردید. مقطع کارشناسی را در دانشسرای عالی تهران در رشته فیزیک در سال ۱۳۴۲ و مقطع کارشناسی ارشد را در دانشگاه پتیسبورک آمریکا در رشته فیزیک هسته‌ای در سال ۱۳۴۶ و مقطع کتری را در دانشگاه آستون انگلستان در همین رشته در سال ۱۳۵۴ به پایان رساند.

دکتر پورمنصوری در ۱۳۴۷ از وزارت آموزش و پرورش، منتقل و با مرتبه مربی در دانشگاه جندی شاپور مشغول به خدمت شدند. در ۱۳۴۹ به مرتبه استادیاری و در ۱۳۵۶ به مرتبه دانشیاری و در ۱۳۶۶ به مرتبه استادی رسیدند. دکتر پورمنصوری در سال ۱۳۸۷ به بازنشستگی نائل آمدند.

دکتر کاظمی نژاد، استاد گروه فیزیک و از دانشجویان دکتر پورمنصوری درباره ایشان می گوید:

«ایشان در دوران کاری شان، استادی بسیار متواضع و فروتن، منظم و وقت شناس، متشخص و باوقار و به طور کلی یک معلم اخلاق مدار و الگوی واقعی بودند. با چهره آرامش بخش خود تا سر حد توان در کلاس درس مفاهیم و مطالب درسی را به دانشجویان انتقال می دادند و برخورد سرشار از احترام و تحسین برانگیزش با دانشجویان زبانزد خاص و عام بود. بعید می دانم در دوران کاری شان خاطر کسی از ایشان رنجیده باشد. حضور در محضرشان لذت بخش و کم نظیر بود.»

مهندس راستی، از دیگر دانشجویان قدیمی دکتر پورمنصوری، درباره ایشان می گوید:

«دکتر طبعی بسیار ملایم داشت و در تدریس پرحوصله بود. اگر لازم بود در مورد بدیهیات ریاضی توضیح می داد، شاید بخاطر سوابق تدریس در آموزش و پرورش چنین می کرد. در هر حال، روزی در جلسه امتحان میان ترم، چنان که افتد و دانی، بچه ها از هم کمک می گرفتند! بعداً در کلاس با خونسردی و در حالی که شگفتی خود را نشان می داد، گفت: عجیب نیست که عده ای یک مطلب درست را مثل هم بنویسند، عجیب این است که مطلب غلطی را مثل هم نوشته اند!

سال ۶۳ آخرین واحدها را در دانشکده فیزیک دانشگاه تهران گذرانیدیم، پنج نفر بودیم که آن سال فارغ التحصیل شدیم. ما در اهواز کتاب *ELEMENTS OF NUCLEAR PHYSICS* از والتر ای. مه یرهوف را با دکتر خوانده بودیم و مسائل کتاب را که دکتر حل می کرد، یادداشت می کردیم، مسائل فیزیک هسته ای چون به جز در آزمایشگاه های بسیار مجهز و پیشرفته که می بایست شتاب دهنده داشته باشند؛ در جای دیگر قابل مشاهده نیستند و حتماً نمونه ای که ذکر می شد واقعی بود یعنی فلان هسته تحت تابش اشعه گاما چه واکنشی نشان می دهد و چه ذراتی حاصل خواهد شد. دکتر در آمریکا با همین آقای مه یرهوف کار کرده بود و عملاً نتایج را می دانست. در تهران، در آزمایشگاه فیزیک اتمی دو استاد خانم و آقا داشتیم

و وقتی شنیدند این کتاب را خوانده‌ایم و مسائل حل شده را در اختیار داریم، خواستند که مطالب را در اختیار ایشان قرار دهیم. ما هم که بخاطر خطرات جنگ یک پایمان همیشه اهواز و نزد خانواده بودیم، هربار چند صفحه از جزوات خود را تقدیم می‌کردیم! آزمایشگاه را با نمرات خوب پاس کردیم! و بیشتر از همیشه قدردان زحمات دکتر پورمنصوری شدیم. چه روزگاری داشتیم».

زمینه‌های تحقیقاتی دکتر پور منصوری:

فیزیک هسته‌ای، فیزیک اتمی، مکانیک تحلیلی، فیزیک جدید، تئوری سینتیک، ترمودینامیک و امواج و فیزیک‌های پایه.

برخی از سمت‌ها و فعالیت‌های اجرایی ایشان:

عضویت در هیئت مؤسس انجمن فیزیک ایران در سال ۱۳۴۹

مدیر گروه فیزیک

معاون دانشکده علوم

رئیس دانشکده علوم

رئیس مرکز تکنولوژی دانشگاه

عضو هیئت ممیزه دانشگاه

دکتر قاسم تارمست
دانشکده علوم ریاضی و کامپیوتر
۱۳۸۹

این جانب قاسم تارمست هستم. در سال ۱۳۲۳ در شهر تهران تولد شدم. دیپلم ریاضی را در دبیرستان مدرس گرفتم. مدرک کارشناسی فیزیک را از دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۸ و کارشناسی ارشد آمار را از موسسه آموزش عالی آمار و انفورماتیک تهران و به عنوان برترین دانشجوی کارشناسی ارشد با راهنمایی استاد گرانقدر شادروان دکتر عباسقلی خواجه نوری در سال ۱۳۵۲ و دکتری آمار را از دانشگاه میسوری کلمبیا آمریکا در سال ۱۳۶۲ اخذ نمودم. در سال ۱۳۵۱ در مرکز آمار ایران به صورت رسمی به عنوان کارشناس آمار استخدام و مشغول به کار شدم و در آذرماه ۱۳۵۲ به دانشگاه جندی شاپور اهواز منتقل شدم. گروه آمار و کامپیوتر در سال ۱۳۵۲ در دانشگاه جندی شاپور اهواز توسط زنده یاد دکتر عباس جامعی رئیس وقت دانشگاه و زنده یاد دکتر مهدوی اردبیلی معاونت آموزشی دانشگاه و زنده یاد دکتر علی عمیدی مدیر گروه ریاضی آن زمان پایه گذاری شد. هدف این بود که افرادی با توانایی خوب

در آمار نظری و آمار کاربردی تربیت شوند که آشنائی خوبی با یکی از رشته‌های عملی نزدیک به آمار داشته باشند و در پژوهش‌ها نقش موثر ایفا کنند. بدین جهت پنج گرایش کامپیوتر و علوم تربیتی و ژنتیک و ریاضی و اقتصاد برای این دانشجویان در نظر گرفته شد. گروه آمار و کامپیوتر در سال ۱۳۵۳ پذیرش دانشجوی کارشناسی داشت. من در آذرماه ۱۳۵۲ به گروه آمار آمدم که در آن زمان زنده‌یاد آقای دکتر افتخار شاهرودی مدیر گروه آمار و کامپیوتر و آقای دکتر علی عمیدی مدیر گروه ریاضی بودند و من دروس ریاضی و آمار مقدماتی را تدریس می‌کردم و به‌مدت یکسال و نیم مدیر اداره آمار دانشگاه در معاونت پژوهشی بودم. با پیوستن آقای دکتر یداله دوج در سال ۱۳۵۳ و دکتر فریبرز خراسانی و دکتر گمشادهی به گروه آمار و کامپیوتر در سال ۱۳۵۴ دوره کارشناسی‌ارشد آمار در سال ۱۳۵۴ دایر شد و می‌توان از آقای دکتر کاظم‌پور دانشجوی ممتاز کارشناسی یاد نمود. از آقایان دکتر حکیمی و دکتر عزیزی به‌عنوان دانشجویان کارشناسی‌ارشد نیز می‌توان یاد نمود که بعدها این عزیزان به‌عنوان هیئت علمی در گروه آمار خدمت نمودند.

دکتر کاظم پور، دانشجوی ممتاز کارشناسی آمار در سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ بود که به آمریکا رفت و کارشناسی‌ارشد خود را گرفت. وقتی من در سال ۱۳۶۲ به ایران آمدم، ایشان با مرتبهٔ مربی در گروه آمار تدریس می‌کردند و دوباره در سال ۱۳۶۴ به آمریکا رفتند و در سال ۱۳۶۸ دکتری آمار را کسب نمودند.

اینجانب در اول اسفند ۱۳۵۶ به‌عنوان دانشجوی بورسیه در دانشگاه میسوری کلمبیا آمریکا در دورهٔ دکتری آمار مشغول تحصیل شدم و تا سال ۱۳۵۸ کلیهٔ دروس دکتری را گذراندم و در امتحان جامع قبول شدم و پایان‌نامهٔ دکتری را با عنوان «قابلیت اعتماد یک سیستم چند متغیره» انتخاب و در سال ۱۳۶۲ از این عنوان پایان‌نامه با شایستگی با نمره A+ دفاع نمودم. در آن زمان پیشنهادهای متعدد در واحدهای پژوهشی و تدریس در دانشگاه میسوری کلمبیا داشتم ولی برای خدمت به میهن خود در آن زمان به اهواز و دانشگاه شهیدچمران اهواز آمدم و مشغول خدمت شدم. آن زمان آقای دکتر حکیمی مدیر گروه و آقای دکتر نوربلوچی هیئت

علمی گروه آمار و کامپیوتر بودند و تنها دوره کاردانی آمار دایر بود و دایر کردن دوره کارشناسی آمار در شورای گروه آمار مطرح شد و از طرف گروه مأمور شدم که در وزارت علوم تأسیس مجدد دوره کارشناسی آمار را مطرح کنم. این جانب در سال‌های ۱۳۶۶ تا ۱۳۷۵ به عنوان مدیر گروه آمار و کامپیوتر همراه با دیگر همکاران، تلاش زیاد برای جذب هیئت علمی آمار و کامپیوتر انجام دادیم. یکی از خاطرات جالب خدمت‌م جذب آقایان دکتر عصاره و دکتر سید عنایت‌اله علوی به عنوان هیئت علمی گروه آمار و کامپیوتر می‌باشد که در آن زمان دانشجویان کارشناسی ارشد سخت‌افزار کامپیوتر و در حال نوشتن و دفاع پایان‌نامه‌های خود بودند و ایشان برای دوره دکتری کامپیوتر بورسیه شدند و گروه‌های کامپیوتر را در دانشکده مهندسی و دانشکده علوم ریاضی و کامپیوتر دایر نمودند. اینجانب به کمک آقای دکتر حکیمی و راهنمایی‌های ارزنده شادروان آقای دکتر علی عمیدی دوره کارشناسی ارشد آمار با گرایش علوم اقتصادی و اجتماعی را در دهه هفتاد دایر نمودیم و از دانشجویان فعال و اولیه آن دوره کارشناسی ارشد می‌توان از آقایان دکتر نیپرست و حسین فراهانی نیک یاد نمود. همچنین با آمدن دکتر پرهام و دکتر عزیزی و دکتر راسخ و دکتر چینی‌پرداز و دکتر زادکرمی در سال ۱۳۷۵ دوره کارشناسی ارشد محض آمار دایر شد و در سال‌های ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴ مجدداً مدیر گروه آمار شدم و با همکاری سایر همکاران در سال‌های بعد، دوره دکتری آمار دایر شد و اقدام به پذیرش دانشجوی نمود.

این جانب با مرتبه دانشیاری در تیرماه ۱۳۸۹ بازنشسته شدم و در شهر بابلسر سکونت کردم و از تدریس در دانشگاه و یا دانشگاه آزاد و یا پیام‌نور برای سلامتی خود دوری نمودم و ورزش‌های روزانه را با اشتیاق انجام می‌دهم و برای شما و سایر دوستان آرزوی سلامتی دارم.

از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۹ در کوی استادان زندگی کرده‌ام و در بعضی مواقع پیاده از کوی به دانشگاه و برعکس تردد می‌کردم و نابسامانی‌های خیابان‌ها و فضای سبز را به چشم می‌دیدم و این سؤال همیشه برایم مطرح بوده است مگر در دانشگاه شهید

چمران اهواز دانشکده کشاورزی و گروه باغبانی، دانشکده مهندسی و گروه عمران وجود ندارد؟ چرا با وجود اساتید ارجمند و دانشجویان فعال مشکلات فضای سبز و مشکلات آب‌گرفتگی کوی اساتید و حتی شهر اهواز و استان خوزستان حل نمی‌شود؟ با دیدن این مشکلات به خود می‌گفتم مشکل از کجاست؟ چرا دانشگاهیان را در حل مشکلات شهری دخالت نمی‌دهند؟ پس این همه علم و معرفت به چه درد می‌خورد؟ البته مشکلات بسیار زیادی وجود دارد که دو نمونه ساده فضای سبز و فضای آب‌گرفتگی کوی را مطرح نمودم. آیا این درست است که یک هیئت علمی تنها چند ساعت در هفته تدریس کند و در طول یکسال یک یا چند مقاله ISI بنویسد تا به مرتبه دانشیاری یا استادی برسد؟ آیا این فرد هیئت علمی وقتی در زمستان از آب‌های موجود در خیابان کوی عبور می‌کند فکر نمی‌کند عمرش تلف و دانش او نابود شده است؟ همین افکار بود که باعث شد حداقل ۲۰ رشته کارشناسی‌ارشد با گرایش‌های مختلف با سرفصل دروس آنان را بنویسم و برای معاونت آموزشی ارسال نمایم. فکر می‌کنم اگر بتوانیم با دقت سرفصل‌های کارشناسی و کارشناسی‌ارشد و حتی دکتری را اصلاح نمایم و در سرفصل‌های جدید، بستگی به رشته و گرایش تحصیلی، هر دانشجو موظف به انجام تحقیقی شود که باعث اصلاح در امور محیطی و رفتاری و اقتصادی و فضای سبز و سدها و کارخانجات و صنایع و غیره شود - و این کار بایستی با دقت و جدیت و در کمال دلسوزی انجام و پیگیری شود -، در این صورت می‌توانیم پیوندی مبارک بین استاد و دانشجو و پیوندی ارزشمند بین دانشگاه و صنعت بوجود آوریم و در صورت موفقیت در این امر می‌توانیم بیکاری و فساد اقتصادی و بلاهای طبیعی را ریشه‌کن کنیم.

از ریاست محترم دانشگاه و از معاونت‌های آموزشی و پژوهشی و دانشجویی و اداری دانشگاه و از ریاست دانشکده‌ها و از کلیه مدیران آموزشی و اداری دانشگاه و از استاندار محترم خوزستان تقاضا دارم به اساتید و دانشجویان دانشگاه بیشتر بها دهید تا این افراد بسیار ارزشمند وارد پژوهش‌های عملی و مفید برای این مملکت

شوند تا مملکت آبادتر شود تا سیل قبل از ویرانی، ریشه‌کن شود و از خسارت‌های جانی و اقتصادی و اجتماعی و روانی جلوگیری شود و ما ناظر این همه لندوه خسارات ناشی از سیل و زلزله نباشیم.

چند خاطره

یکی دیگر از خاطرات جالب در دوران خدمتم تکریم به تمام دانشجویان مخصوصاً دانشجویان رزمنده و احترام زیاد به خانواده‌های آنان بود. دانشجویانی بودند که رزمنده بودند و به جبهه می‌رفتند و گاه‌گاهی نیز در کلاس شرکت می‌کردند ولی امتحانات پایان نیمسال را می‌دادند و موفق عمل می‌کردند و یکی از این دانشجویان آقای دکتر شفیع‌ی بود که در تمام امتحانات نمره بسیار عالی می‌گرفت و باعث افتخار گروه آمار شهید چمران اهواز است. البته دانشجویان رزمنده در گروه آمار زیاد بودند. یک دانشجوی رزمنده دیگر که از یک دست معلولیت داشت به نام آقای هدایی‌پور بود که عکاس بسیار ماهر بود و مطالعات خوبی در مفاهیم کامپیوتری داشت و در آزمایشگاه آمار این مفاهیم را به دانشجویان آمار آموزش می‌داد که باعث خوشحالی دانشجویان می‌شد و با استعداد و نبوغی که داشت و با توجه به خدماتی که به آزمایشگاه آمار کرده بود در سال آخر به‌عنوان مدیر گروه به او نامه‌ای دادم و کلیه خدمات او را به آزمایشگاه آمار درج کردم و از او جهت خدمات دوران تحصیلش تشکر نمودم و او در شهر کرج توانست یک شرکت آموزشی کامپیوتر به وجود آورد و یک کارآفرین خوب و موفق شود. دانشجوی رزمنده دیگری با بیش از ۵۰ درصد معلولیت، و بسیار ضعیف در دروس کارشناسی که با مدرک کاردانی اخراج شده بود، توانست مفاهیم عملی کامپیوتر را در آزمایشگاه آمار بخوبی فرا گیرد و در زمان ریاست دانشگاه آقای دکتر ضرغام با موفقیت آزمایشگاه مخروبه شیمی را مجدداً تبدیل به یک مرکز کامپیوتر دانشکده علوم با کمترین هزینه کند و این باعث خوشحالی بسیار زیاد من شد و باعث شد شرکت‌های اهواز به دنبال او باشند. یاد تمام دانشجویان مخصوصاً دانشجویان

رزمنده که به گروه آمار و مملکت خودشان خدمت کردند بخیر باشد و یاد تمام آن عزیزان را گرامی می‌داریم.

از خاطرات بسیار جالبم در دوره مدیریت گروه آمار در سال‌های ۱۳۶۶ تا ۱۳۷۵ راهنمایی دانشجویان موفق و ناموفق آمار است دانشجویان آمار که به‌علت کم بودن معدل اخراج می‌شدند من با دلسوزی و صرف وقت با آنان گفتگو و آنان را راهنمایی می‌کردم و با کمک خودشان و علاقه‌ای که داشتند آنان را کمک و راهنمایی می‌کردم تا ابتدا مدرک کاردانی آمار را بگیرند و سپس در امتحان کاردانی به کارشناسی رشته‌های مورد علاقه خود مانند حسابداری یا علوم اجتماعی و یا کامپیوتر و یا سایر رشته‌های عملی شرکت کنند و دوباره مشغول به تحصیل شوند و یکی از این دانشجویان کاردانی آمار به من گفت که در کارشناسی ارشد حسابداری مشغول تحصیل است که باعث خوشحالی‌م شد.

یکی دیگر از خاطرات ارزشمند جالب خدمتم به عنوان مدیر گروه آمار در سال‌های ریاست دانشگاه آقای دکتر خسرو نادران طحان مطرح نمودن حدود ۲۰ دوره کارشناسی ارشد آمار با گرایش‌های اقتصادی و اجتماعی و بیمه‌ای و زراعی و باغبانی و دامی و روان‌شناسی و غیره و با نوشتن سرفصل‌های دروس اختیاری و اجباری آن دوره‌ها و ارسال این سرفصل‌ها به معاونت آموزشی دانشگاه، اهمیت علم آمار را در کلیه فعالیت‌های پژوهشی نشان دادم و یقین داشتم و دارم که اگر آن دوره‌های پژوهش محور تصویب می‌شد، فارغ‌التحصیلان کارشناسی ارشد آمار نقش بسیار مهمی را در پژوهش‌های این مملکت ایفا می‌کردند و می‌توانستند در کارآفرینی نقش ارزنده‌ای داشته باشند ولی متأسفانه این کار مهم توسط معاونت آموزشی دانشگاه، خوب پیگیری نشد و فقط دو گرایش بیمه‌ای و گرایش اقتصادی و اجتماعی تصویب شد.

دکتر عبدالرحیم جواهرفروش زاده
دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی

۱۳۸۱

عبدالرحیم جواهرفروش زاده روز شانزدهم شهریورماه ۱۳۱۱ خورشیدی در شهر دزفول متولد گردید. تحصیلات ابتدایی و دوره اول متوسطه را در همان شهر گذراند. در مهرماه ۱۳۲۸ با ورود به دانش‌سرای مقدماتی اهواز به کسوت معلمی نائل آمد. پس از فراغت از تحصیل از دانش‌سرای مقدماتی در مهرماه ۱۳۳۰ به مدت ۵ سال تا مهر ۱۳۳۵ تعهد خدمت معلمی در شهرستان رامهرمز را تقبل نمود. از مهر ۱۳۳۵ به شهرستان دزفول منتقل و در مدارس این شهر به تدریس اشتغال ورزید. در این شهر بود که به کسب دیپلم ادبی توفیق حاصل نمود.

در مهرماه ۱۳۳۷ به‌عنوان معلم منتخب، در دانش‌سرای عالی تهران (که بخشی از دانشگاه تهران بود) مأمور به تحصیل گردید.

در مهرماه ۱۳۴۰ پس از اخذ درجه لیسانس در رشته آموزش و پرورش ابتدایی از دانش‌سرای عالی تهران به شهرستان اهواز بازگشت و با همکاری دو نفر دیگر از

همکاران در این رشته به تأسیس مرکز تربیت معلم خوزستان به منظور تربیت و آماده‌سازی معلم برای تدریس در مدارس ابتدایی اقدام نمود.

دکتر جواهرفروش‌زاده، از مهرماه ۱۳۴۱ همزمان با کار در مرکز تربیت معلم به ریاست بخش فرهنگی سپاه دانش در پادگان لشکر ۹۲ زرهی اهواز قبول مسئولیت نمود و تا سال ۱۳۴۸ که به‌عنوان معلم منتخب از طرف وزارت آموزش و پرورش و با استفاده از بورس فوق‌لیسانس یونسکو در رشته تربیت معلم در دانشگاه (up) فیلیپین برگزیده شد، در این سمت انجام وظیفه نمود.

ایشان، پس از اخذ درجه فوق‌لیسانس در رشته تربیت معلم از دانشگاه (up) فیلیپین و مراجعت به ایران در آبان‌ماه ۱۳۴۹ شمسی در دانش‌سرای راهنمایی خوزستان در سمت دبیری این مرکز به تدریس مشغول گردید و در مهرماه ۱۳۵۰ به تأسیس یک باب دبیرستان ملی ۱۲ کلاسه نظام قدیم و جدید پسرانه به نام دبیرستان ملی هدف با قبول مسئولیت ریاست آن در اهواز اقدام نمود که ظرف یکی دو سال، به عنوان موفق‌ترین دبیرستان اهواز در رشته طبیعی و ریاضی شناخته گردید.

چون طبق تصمیم شورای عالی آموزش پرورش کشور اداره مدارس ملی به هیئت امنا واگذار شد، لذا در مهرماه ۱۳۵۶ دبیرستان را با تمام تجهیزات آزمایشگاهی اعم از فیزیک، شیمی، کارگاهی مجهز به اداره کل آموزش و پرورش خوزستان واگذار نمود و با توصیه ایشان و بر اساس نیاز و ضرورت منطقه، دبیرستان پسرانه هدف به دبیرستان دخترانه هدف تغییر وضعیت داد.

وی از آذرماه ۱۳۵۶ به پیشنهاد دانشگاه شهید چمران (جندی‌شاپور) اهواز به آن دانشگاه منتقل شد و در دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی با مرتبه مربی تمام وقت افتخار تدریس یافت.

دکتر جواهرفروش‌زاده از ۱۳۵۶ تا پایان سال ۱۳۸۳ علاوه بر وظایف آموزشی؛ پست‌های ریاست آموزش دانشکده، سرپرستی دانشکده، مدیریت دو گروه علوم تربیتی و مشاوره و تشکیل دوره‌های آموزشی برای کارکنان سازمان آب و برق،

پرستاران بیمارستان‌های خوزستان و سرپرستاران شرکت نفت، قبول مسئولیت داشته است.

علاوه بر این، از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۲ بنا به حکم وزارت آموزش عالی به‌عنوان عضو شورای عالی برنامه‌ریزی ستاد انقلاب فرهنگی و با حکم رئیس دانشگاه تهران به تدریس در دانشکده علوم تربیتی آن دانشگاه به انجام امور برنامه‌ریزی درسی و تدریس افتخار خدمت داشته است.

در مهرماه ۱۳۶۲ پس از بازگشایی دانشگاه‌ها طبق حکمی دائر به دعوت مجدد از طرف دانشگاه شهید چمران (جندی‌شاپور) به اهواز مراجعه و به تدریس در همان دانشکده اشتغال ورزید.

در سال ۱۳۷۵ با شرکت در دو آزمون ورودی؛ یکی آزمون ورودی دکتری دانشگاه آزاد در رشته فلسفه تعلیم و تربیت و دیگری آزمون دوره دانشجویی وزارت علوم شرکت نمود و در آزمون دانشگاه آزاد به‌عنوان نفر اول و در آزمون دوم به‌عنوان نفر اول دانشگاه شیراز پذیرفته گردید و با قبول ادامه تحصیل در دوره دانشجویی دانشگاه شیراز به‌عنوان نفر اول گروه، این دوره را به پایان رسانید. به دنبال آن و قبول شدن در امتحانات جامع کتبی و مصاحبه مفتخر به ادامه تحصیل دوره دکتری در رشته تاریخ و فلسفه تعلیم و تربیت گردید. در مردادماه ۱۳۸۱ با تصویب رساله دکتری (با عنوان: طرحی برای بهبود تربیت معلم ایران) با درجه عالی توسط جمعی از استادان برجسته و ممتاز دانشگاه‌های تهران و شیراز و اهواز در سن ۷۰ سالگی به اخذ درجه دکتری در رشته تاریخ و فلسفه تعلیم و تربیت نائل آمد.

در جنب خدمات آموزشی و اجرایی، شرکت در سمینارها و کارگاه‌های آموزشی و ارائه سخنرانی‌های متعدد در زمینه امور اجتماعی و تربیتی و شرکت در کارگروه‌های تربیتی، روان‌شناسی و اجتماعی و نیز سرپرستی و اجرای برنامه درس عملی تمرین دبیری برای تمام رشته‌های دبیری دانشگاه در تمام مدت خدمت دانشگاهی از دیگر فعالیت‌های ایشان بوده است.

دکتر جواهرفروش زاده از مهرماه ۱۳۷۷ تا مهرماه ۱۳۸۳ به عنوان داور مقالات و کتب تربیتی با پژوهشگاه علوم انسانی تهران همکاری داشته است. ایشان در شانزدهم شهریورماه ۱۳۸۱ خورشیدی با پایه بیست و پنج استادیاری در سن ۷۰ سالگی تمام به افتخار بازنشستگی نائل آمد و تا مهرماه سال ۱۳۸۳ به تدریس و انجام وظایف آموزشی در همان دانشکده افتخار خدمت داشته است. دکتر جواهرفروش زاده در تیرماه ۱۳۴۵ خورشیدی با خانم هاجر آل کجباف (مدیر و آموزگار آموزش و پرورش) ازدواج نمود که حاصل آن سه فرزند به نام‌های مژده، مهندس زمین‌شناس و احمد، پزشک متخصص اورولوژی و علی، پزشک متخصص بیماری‌های داخلی می‌باشد. اگر بخواهیم زندگانی جناب دکتر جواهرفروش زاده را در چند کلمه جمع‌بندی کنیم، می‌توان گفت نامبرده تاکنون زندگی را در عشق به تعلیم و تربیت و علاقه‌مندی به سرآمد شدن در این زمینه و کوشش مستمر در راه رسیدن به اهداف عالی این رشته سپری نموده است.

کتابها، مقالات و جزوه‌های درسی فارسی

- ۱- ترجمه آموزش تخصصی معلمان، تألیف آرتور رایت کومبز، انتشارات رشد تهران، ۱۳۷۰
- ۲- فلسفه ارزش - تألیف، انتشارات دانشگاه شهید چمران اهواز، ۱۳۹۷
- ۳- فلسفه تربیت، تألیف آرنولد گریس، آماده چاپ
- ۴- روش‌ها و فنون تدریس، تألیف، آماده چاپ
- ۵- روش‌های تدریس در کلاس اول ابتدایی، آماده چاپ
- ۶- طرحی برای بهبود تربیت معلم ایران (رساله دکتری)، آماده چاپ
- ۷- مقایسه آموزش و پرورش کشورهای آمریکا، انگلیس، فرانسه، فیلیپین، با آموزش و پرورش ایران (رساله فوق لیسانس). اصل رساله به زبان انگلیسی می‌باشد و کتاب ترجمه به زبان فارسی آماده چاپ می‌باشد.

جزوه‌ها و مقالات:

- کلیاتی در اصول و فلسفه تعلیم و تربیت
 روان‌شناسی آموزش خواندن
 - روش‌ها و فنون تدریس
 - مدرسه و مسائل آن
 - آموزش و پرورش تطبیقی
 - انضباط در محیط‌های آموزشی
 - طرح اجرایی تمرین دبیری (مصوب کمیته برنامه‌ریزی علوم تربیتی ستاد انقلاب فرهنگی تهران) (راهنمای عملی تمرین دبیری برای تمام دانشجویان دبیری دانشگاه)
 - بررسی و ارتباط بین برنامه تربیت معلم و پرورش اجتماعی معلمان
 - طرحی برای پرورش اجتماعی معلمان (دریافت تقدیرنامه)
 - سیری در آراء تربیتی امام محمد غزالی (چاپ و نشر در مجله کیهان اندیشه)
 - آزادی و مسئولیت در نهج البلاغه
 - بررسی رابطه تعلیم و تربیت و رشد اقتصادی در کشورهای در حال رشد
 - سهم تعلیم و تربیت در توسعه (ترجمه)
 - بررسی روابط چهارگانه انسان از دیدگاه امام محمد غزالی
 - طرح لانژون - والن (چاپ شده در مجله فرهنگ خوزستان)
 - مقایسه تربیت معلم ایران با تربیت معلم ژاپن (مطالعه پژوهشی) ارائه شده در سمپوزیوم تعلیم و تربیت تهران
 - نقش تحقیق در تربیت حرفه‌ای معلمان
 - دیدگاهی اساسی در تربیت معلم، ارائه شده در سمپوزیوم علمی - پژوهشی تهران (منتشر در مجموعه مقالات و مجله تربیت معلم).
 - تدابیر فنی در آموزش و پرورش (طرح دالتن و ارزش تربیتی آن) منتشر در مجله فرهنگ خوزستان.
 - کلیاتی در تاریخ آموزش و پرورش ایران

- نقش آموزش و پرورش در تحولات اجتماعی

- روش تحقیق رساله دکتری

- مقایسه آراء تربیتی افلاطون و ارسطو

روز سه‌شنبه چهاردهم اسفندماه ۱۳۹۷ در دانشگاه شهید چمران اهواز از کتاب فلسفه دانش تألیف دکتر عبدالرحیم جواهرفروش زاده با حضور ایشان و خانواده و جمعی از همکاران و شاگردان چهاردهم پیش این آموزگار و استاد رونمایی شد. در این مراسم جناب دکتر جواهرفروش زاده ۸۶ ساله، با تنی نحیف ولی سرشار از عشق با زبانی سخن‌آور و ذهنی دقیق به مدت ۴۵ دقیقه به مانده مهره‌های جواهر در رشته، چنان منظم سخن گفتند که صحنه کلاس‌های درس شش دهه خویش را برای حاضران به نمایش گذاشتند.

دکتر منوچهر چیت‌سازان
دانشکده علوم زمین
سال ۱۴۰۰

من منوچهر چیت‌سازان در دهم مردادماه ۱۳۳۰ در شهراہواز متولد شدم. تحصیلات دوره ابتدایی و متوسطه خود را در همین شهر گذرانده و در سال ۱۳۵۰ در رشته علوم طبیعی (متشکل از رشته زیست‌شناسی و زمین‌شناسی) به دانشگاه جندی‌شاپور اہواز راه یافتم. در سال ۱۳۵۱ به کوشش دانشجویان این رشته و همکاری دکتر عطالہ قبادیان، رشته زمین‌شناسی در دانشگاه جندی‌شاپور تأسیس و من در سال ۱۳۵۴ در این رشته فارغ‌التحصیل شدم.

در سال ۱۳۵۵ برای ادامه تحصیل به آمریکا عزیمت نموده و در سال ۱۳۵۸ از دانشگاه آرکانزاس آمریکا موفق به اخذ فوق‌لیسانس در رشته زمین‌شناسی گرایش آب‌های زیرزمینی شدم.

پس از بازگشت به ایران، در سال ۱۳۶۹ ازدواج کردم. همسرم زہرا رومی فارغ‌التحصیل زمین‌شناسی و فرزند اول آرش چیت‌سازان دارای فوق دکترا

سرطان‌شناسی، فرزند دوم آرمین چیت‌سازان فارغ‌التحصیل مهندسی کامپیوتر و فرزند سوم، نیلوفر چیت‌سازان فارغ‌التحصیل مدیریت بازرگانی است.

در سال ۱۳۵۹ در اداره سازمان آب مازندران به‌عنوان سرپرست مطالعات آب‌های زیرزمینی مشغول به‌کار شدم. در اواخر سال ۶۱ به درخواست آقای دکتر جواد عبدالهی عضو گروه زمین‌شناسی، به اهواز برگشتم و به‌عنوان عضو هیئت علمی در دانشگاه شهید چمران اهواز استخدام شدم.

در زمان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در گروه زمین‌شناسی همراه با مهندس جواد عبدالهی (دکتر عبدالهی)، مهندس سینا و مرحوم مهندس مهدی عباسف و اساتید مدعو از دانشگاه‌های دیگر، از تعطیل شدن گروه زمین‌شناسی جلوگیری و با وجود کمبود اعضای هیئت علمی و جنگ تحمیلی موفق به فارغ‌التحصیل نمودن دانشجویان در گروه زمین‌شناسی گردیدیم.

با تکمیل تدریجی و جذب اعضای هیئت علمی جدید (آقایان دکتر پورکاسب، مهندس قبادی، مهندس عبدالحسین منصور، مهندس چرچی (دکتر چرچی)، دکتر کلانتری و دکتر زراسوندی) و پس از ۹ سال مدیریت گروه زمین‌شناسی، جهت ادامه تحصیل به صورت بورسیه دانشگاه شهید چمران اهواز به کشور چین اعزام شدم و در سال ۱۳۷۴ موفق به اخذ دکترای زمین‌شناسی در گرایش مدیریت منابع آب گردیدم.

خوشبختانه در مدتی که در کشور چین مشغول به تحصیل بودم با پیوستن دکتر علیزاده، دکتر رنگزن و دکتر سلیمانی به گروه زمین‌شناسی و فعالیت مستمر دکتر کلانتری، دوره کارشناسی ارشد آب راه‌اندازی شده بود و این‌جانب پس از بازگشت از چین و شروع فعالیت‌های اجرایی به‌عنوان مدیر گروه زمین‌شناسی، سپس به‌عنوان رئیس دانشکده علوم، موفق به راه‌اندازی دوره دکترای آب‌شناسی و راه‌اندازی و تجهیز آزمایشگاه‌های آب و ۲۱ با جذب بودجه از استانداری خوزستان، در گروه زمین‌شناسی گردیدم. در سال ۱۳۸۱ و ۱۳۸۷ به ترتیب به مرتبه دانشیاری و استادی ارتقا یافتیم. از سال ۱۳۸۶ به مدت دو سال عهده‌دار ریاست دانشکده علوم شدم.

در فاصله سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۳ به‌عنوان ریاست دانشکده علوم زمین مشغول به خدمت‌گزاری شدم و در حال حاضر نیز به‌عنوان عضو هیئت علمی، عضو کمیسیون انتشارات دانشگاه و سردبیر مجله زمین‌شناسی مشغول به خدمت هستم. قابل ذکر است که فعالیت‌های این‌جانب در جهت حفظ و شکوفایی گروه زمین‌شناسی و دانشکده علوم زمین، مرهون همکاری صمیمانه تمام اعضای هیئت علمی گروه زمین‌شناسی خصوصاً آقایان دکتر عبدالهی، مهندس سینا، دکتر چرچی، دکتر پورکاسب، دکتر کلانتری، دکتر علیزاده، دکتر سلیمانی، دکتر زراسوندی، دکتر رنگزن و جناب دکتر کشکولی از دانشکده کشاورزی می‌باشد.

سمت‌های اجرایی این‌جانب که تاکنون عهده‌دار بودم به شرح ذیل می‌باشد:

- ۱- مدیر گروه زمین‌شناسی
 - ۲- نماینده پژوهشی دانشکده علوم
 - ۳- معاون آموزشی دانشکده علوم
 - ۴- رئیس دانشکده علوم
 - ۵- عضو هیئت ممیزه دانشگاه
 - ۶- عضو هیئت امنای دانشگاه
 - ۷- عضو کمیسیون انتشارات دانشگاه
 - ۸- سردبیر مجله زمین‌شناسی کاربردی پیشرفته
- عمده فعالیت‌های خود را می‌توانم با اهداف و محورهای زیر خلاصه کنم:
- ۱- جلوگیری از تعطیلی گروه زمین‌شناسی در زمان جنگ تحمیلی به علت کمبود عضو هیئت علمی.
 - ۲- تقاضای افزودن دانشجویان دختر به سهمیه دانشجویان گروه زمین‌شناسی در آزمون سراسری.
 - ۳- پی‌گیری ایجاد دوره دکتری آب‌شناسی (آب‌های زیرزمینی) در گروه زمین‌شناسی.
 - ۴- ایجاد آزمایشگاه تحقیقاتی آب در گروه زمین‌شناسی.

فعالیت‌های پژوهشی:

- ۱- ترجمه سه عنوان کتاب به نام‌های شناخت آب‌های زیرزمینی، اصول هیدروژئولوژی، مدل‌سازی آب‌های زیرزمینی و حل مسائل آب‌های زیرزمینی، کتاب اخیر کار مشترک با دکتر کشکولی است که توسط انتشارات دانشگاه شهید چمران اهواز منتشر گردیده است.
- ۲- تألیف: کتاب با عنوان مدل‌سازی نظری و کاربردی آب‌های زیرزمینی با استفاده از نرم‌افزارهای GIS و GMS و کتاب مدل‌سازی آب‌های زیرزمینی با دکتر میرزایی
- ۳- مقالات منتشر شده در مجلات فارسی: ۴۳ مقاله
- ۴- مقالات چاپ شده در مجلات انگلیسی: ۲۶ مقاله
- ۵- مقالات ارائه شده در همایش‌های داخلی: ۱۵۶ مقاله
- ۶- مقالات ارائه شده در همایش‌های خارج از کشور: ۲ مقاله
- ۷- طرح‌های تحقیقاتی خاتمه یافته: ۴

افتخارات:

- ۱- محقق نمونه در کشور چین
- ۲- استاد نمونه دانشکده علوم زمین سال ۹۷

دکتر سیدحسین حجت**دانشکده کشاورزی**

۱۳۸۱

دکتر سیدحسین حجت در سال ۱۳۱۴ خورشیدی در تهران به دنیا آمد. ایشان تحصیلات ابتدایی را دبستان عنصری تهران در سال ۱۳۱۸ و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان شرف تهران به پایان رسانده و در سال ۱۳۳۴ موفق به اخذ دیپلم متوسطه در رشته علوم طبیعی گردید.

وی دوره کارشناسی ارشد پیوسته را در دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران در رشته دفع آفات کشاورزی در سال ۱۳۳۸ و دوره دکتری را در کالج امپریال لندن در رشته حشره‌شناسی در سال ۱۳۴۱ گذراند. دکتر سید حسین حجت در اسفند ۱۳۴۲ با مرتبه استادیاری در دانشگاه شهید چمران اهواز مشغول به خدمت گردید. در اردیبهشت سال ۱۳۵۲ به مرتبه دانشیاری و در بهمن سال ۱۳۵۸ به مرتبه استادی ارتقاء پیدا کرد. شاید ذکر این نکته در زندگی‌نامه دکتر حجت مفید باشد که در محدوده زمانی که

ایشان در دانشگاه شهید چمران اهواز مشغول به کار بودند (۱۳۴۲-۱۳۸۱) تنها استادی بوده‌اند که بیشترین سال‌های خدمتشان را با درجه استادی طی نموده‌اند.

دکتر سیدحسین حجت از خاطرات خود در دوران دانشجویی خود می‌گوید: با وجود مخالفت پدرم علاقه زیادی به موسیقی به خصوص سنتور داشتم. ضمن تحصیل، نواختن این ساز را به‌خوبی آموختم و در جشن‌های دانشکده کشاورزی در ارکستر می‌نواختم و در کلاس‌های شبانه (مکانیکی اتومبیل) دانشکده فنی دانشگاه تهران نیز شرکت می‌کردم.

از وقایع میان‌سال‌ی دکتر سیدحسین حجت می‌توان به مهاجرت از اهواز به علت شرایط جنگی و مسافرت به‌خاطر فرصت‌های مطالعاتی به آمریکا، سوئیس و موزه تاریخ طبیعی انگلستان اشاره کرد.

ایشان در ترجمه و تألیف ۹ جلد کتاب مشارکت داشته‌اند. همچنین دانشجویان بسیاری را در مقاطع تحصیلات تکمیلی، راهنمایی یا مشاوره نموده‌اند که منتج به انتشار مقالات متعدد گردیده است. آقای دکتر حجت تحقیقات ارزشمندی روی فون شته‌ها و کفشدوزک‌های ایران داشته‌اند که نمونه‌های ایشان که از سراسر ایران جمع آوری شده است در کلکسیون گروه گیاه‌پزشکی دانشگاه نگهداری می‌شود.

از مسئولیت‌های اجزایی ایشان می‌توان به مدیریت گروه گیاه‌پزشکی اهواز در دوره جنگ تحمیلی، مدیر کل پژوهشی دانشگاه شهید چمران اهواز، عضو کمیته ترفیحات دانشگاه شهید چمران اهواز، سردبیری مجله علمی کشاورزی دانشگاه شهید چمران اهواز و عضو هیئت تحریریه مجله علمی کشاورزی اشاره نمود.

دکتر کمیلی از شاگردان دکتر حجت درباره ایشان می‌گوید: من جزو اولین گروه از دانشجویانی بودم که افتخار شاگردی ایشان را در درس حشره‌شناسی عمومی، سم‌شناسی و سمینار حشره داشتم. دکتر حجت استادی برجسته، شخصیتی آرام، پرکار، دانشمند و انسانی بسیار شریف هستند. تا آنجا که من در جریان بودم، تحقیقات ایشان روی شته‌های ایران در سطح جهانی مطرح بود و یکی از چهره‌های شناخته شده در این زمینه هستند.

دکتر سید حسین حجت از بانیان گروه گیاه‌پزشکی در دانشکده کشاورزی دانشگاه شهید چمران اهواز است. سید حسین حجت متأهل و دارای همسری به نام سودابه زعیمی و دو فرزند پسر به نام‌های بابک و سیامک حجت و یک فرزند دختر به نام سارا حجت (کارشناس مترجمی انگلیسی) است.

دکتر سید صالح حسینی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
۱۳۸۹

دکتر صالح حسینی در سال ۱۳۲۵ در شهرستان سنقر کرمانشاه دیده به جهان گشود. دو سال در مکتب‌خانه درس خواند و یک سال طلبگی کرد و از همین راه با قرآن، حافظ و سعدی آشنا شد. ایشان پس از اتمام دوره‌های ابتدایی و دبیرستان در زادگاه خویش، به دانشگاه شیراز راه یافت و طی سال‌های ۱۳۵۲-۱۳۴۵ در این دانشگاه به تحصیل مشغول بود و پس از دریافت مدرک کارشناسی و کارشناسی ارشد زبان و ادبیات انگلیسی، در سال ۱۳۵۲ در گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه جندی‌شاپور (شهید چمران اهواز) به تدریس مشغول شد. در سال ۱۳۵۴ برای ادامه تحصیل به دانشگاه جورج واشنگتن آمریکا رفت و در سال ۱۳۵۸ دروس دکترای خود را در این دانشگاه به اتمام رساند و در همین سال برای ادامه خدمت به دانشگاه شهید چمران اهواز بازگشت. دکتر صالح حسینی در سال ۱۳۶۷ به مرتبه استادیاری ارتقا یافت. ایشان از سال ۱۳۸۰ به مدت دو سال عضو کمیته تألیف و ترجمه دانشکده ادبیات و

علوم انسانی بود. دکتر حسینی به‌عنوان یکی از مترجمان برجسته و منتقدان ادبی در سطح کشور شناخته شده هستند و آثار سترگ و مشهوری را تاکنون به علاقه‌مندان نقد ادبی و ترجمه تقدیم داشته‌اند. ایشان در سال ۱۳۸۹ بازنشسته شد.

دکتر حسینی معتقد است که یک مترجم خوب باید: «هنگام ترجمه، در هر لحظه، در هر جمله، در هر صفحه، دائماً خود را به جای خواننده بگذارد و از خود بپرسد که خواننده از آن عبارت من چه می‌فهمد و آیا آنچه می‌فهمد همان چیزی است که مراد نویسنده بوده است یا چیز دیگر... مترجم کتب علمی به یک معنی معلم نیز هست و وظیفه هر معلمی این است که مطلب درسی را برای شاگردان خود کاملاً قابل فهم کند. این نکته را هم نباید فراموش کنیم که هر مفهومی به هر زبانی قابل بیان است، خاصه زبان فارسی با سابقه هزارساله‌اش در زمینه علمی و ادبی و فلسفی. اگر احیاناً به این نتیجه برسیم که زبان فارسی برای بیان فلان نکته یا فلان مطلب ناتوان است (جمله‌ای که بارها از زبان مترجمان تازه‌کار شنیده‌ام) باید صددرصد مطمئن باشیم که ناتوانی از زبان فارسی نیست، از خود ماست» (English literature84.blogfa.com).

در خردادماه ۱۳۹۰ بسیاری از اساتید دانشکده ادبیات و علوم انسانی در برنامه‌ای با نام «پاسداشت شمع» از مقام دکتر صالح حسینی شرکت کردند و ضمن تجلیل از ایشان، به پاس یک عمر فعالیت علمی و ادبی بر وسعت دانش و اهتمام خاص ایشان در امر ترجمه صحه گذاشتند. به همین مناسبت دکتر عباس امام ضمن بیان ارزش‌های علمی و اخلاقی این استاد برجسته، پیام بهاءالدین خرمشاهی با عنوان «پیامی کوتاه برای آنکه بلند است بخت و همت او» را برای حاضران قرائت کرد: «فقط شما از او علم و حلم و آرامش و آدمیت نیاموخته‌اید؛ بلکه هزاران خواننده فرهیخته از ترجمه‌های شیوای او، هم از رشحات و برکات قلم فیاض او درس آموخته‌اند و هم از مخزن‌الاسرار دانش و بینش او گوهر معرفت اندوخته‌اند. ترجمه‌های صالح حسینی همه از آثار کلاسیک نوین است. برای من سرمشق فصاحت است و شیوه‌ی شیوایی

می‌آموزد. از ترجمه‌های زلال او از آثار فاکنر همان‌قدر حظ روحی می‌برم که از خواندن متن اصلی آن‌ها».

هم‌چنین دکتر علیرضا جلیلی‌فر در این برنامه پیام دکتر علی خزاعی‌فر، استاد دانشگاه فردوسی مشهد و سردبیر فصل‌نامه «مترجم» را با عنوان «صالح حسینی، مردی که از ویرجینیا وولف نترسید» قرائت کرد: «صالح حسینی برای من یادآور خیلی چیزهاست. مهم‌ترین این چیزها به تجربه‌ای در ترجمه برمی‌گردد. حدود ۲۵ سال پیش تصمیم گرفتم کتاب به سوی فانوس دریایی را ترجمه کنم. در اولین پاراگراف ماندم. بعد از ۲ روز کار روی این پاراگراف، از خیر ترجمه گذشتم و کتاب را به همراه ترجمه‌ام کنار گذاشتم. ۲ سال بعد به سراغ کتاب رفتم، این بار مصمم‌تر از پیش، اما باز هم در پاراگراف اول ماندم و کتاب را کنار گذاشتم. چند سال بعد برای سومین بار به سراغ کتاب رفتم اما باز هم از پس پاراگراف اول برنیامدم و بالأخره قبول کردم که من حریف ویرجینیا وولف نیستم. تا اینکه روزی در کتاب‌فروشی چشمم به ترجمه‌ی صالح حسینی از به سوی فانوس دریایی روشن شد. کتاب را خریدم و همان‌جا پاراگراف اول کتاب را خواندم. صالح حسینی از ویرجینیا وولف نترسیده بود. از چیزهای دیگر این که صالح حسینی اولین مترجمی بود که با مجله مترجم، که هنوز منتشر نشده بود، مصاحبه کرد. آن مصاحبه بیش‌تر درباره ترجمه‌ی خشم و هیاهو بود. صالح حسینی تا به ویرجینیا وولف برسد، سراغ نویسندگان ترسناک دیگری مثل فاکنر و جوزف کنراد رفته بود و برای این که دستش به وولف برسد به اندازه‌ی کافی دورخیز کرده بود. شاید مهم‌ترین و قابل ستایش‌ترین نکته درباره صالح حسینی، همین پیشرفت تدریجی زبان اوست که به مدد عشق به ادبیات و سخت‌کوشی او حاصل شده است. من به‌عنوان خواننده ادبیات، خود را مرهون صالح حسینی می‌دانم و به او درود می‌فرستم. او خواندن بسیاری از مهم‌ترین و دشوارترین آثار ادبی غرب را برای ما ممکن کرد. او ترجیح داد که وقتش را عاشقانه، حتی تا پاسی از شب در دانشگاه بزرگ‌تری بگذراند که با ارتقاء دادن، پاداش نمی‌دهد. پاداش این دانشگاه که به وسعت کل کشور است، این است که نام تو را در صفحه فرهنگ خود در زمره

خادمین، ابدی می‌کند. امیدوارم حال که استاد به مرتبه بازنشستگی رسیده‌اند، فرصت بیشتری برای خدمت به فرهنگ پیدا کنند و ما هم چنان هرازگاه در ویتترین کتاب‌فروشی نام ایشان را بر روی شاهکارهای ادبی ببینیم». دکتر امام می‌افزاید: کارنامه‌ی قلمی استاد از پس این دوره، حدوداً نیم قرن قلم‌فرسایی در این عرصه پر فراز و نشیب، با شفافیت هرچه تمام‌تر نمودار آن است که ایشان پاسداری از فرهنگ و ادب فارسی را مقدم بر هر چیز دانسته‌اند؛ چه آن‌جا که به فارسی رقم‌کلک بر دفتر کشیده‌اند و چه آن‌جا که در همان راستا، آثار ادبی انگلیسی را به فارسی برگردانده‌اند. دکتر منوچهر جوکار عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی هم در بزرگداشت مقام استاد حسینی می‌گوید: من ایشان را تنها استاد زبان انگلیسی نمی‌دانم. ایشان استاد زبان فارسی هم هست. شاید خیلی‌ها او را به‌عنوان مترجم بشناسند؛ اما اطلاعات ایشان از ادب فارسی به اندازه ادبیات انگلیسی است. نگاه بسیار هنرمندانه و ظریف ایشان نیز در تحلیل بسیاری از مطالب شایان توجه است.

افتخارات:

منتقد و مترجم نمونه کشور از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد در سال ۱۳۷۶.
 خادم برگزیده نشر از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد در سال ۱۳۸۲.
 داور کتاب جایزه سال به مدت ۱۲ سال در فاصله سال‌های ۷۰ تا ۸۴.

آثار:

دکتر صالح حسینی آثار چاپ شده ارزشمندی در پرونده علمی و پژوهشی خود دارد از جمله:

الف) کتاب‌ها:

- نیلوفر خاموش: نظری به شعر سهراب سپهری، نیلوفر، تهران: ۱۳۷۱ (چاپ هفتم ۱۳۸۱).
- بررسی تطبیقی خشم و هیاهو و شازده احتجاب، نیلوفر، تهران: ۱۳۷۲.
- واژه‌نامه ادبی، نیلوفر، تهران ۱۳۷۲ (چاپ دوم با تجدید نظر ۱۳۷۵).
- گل‌های نیایش، شعر و نقد شعر سپهری، نیلوفر، تهران: ۱۳۷۵.
- نظری به ترجمه، نیلوفر، تهران: ۱۳۷۵ (چاپ دوم ۱۳۸۲).
- گلشیری کاتب و خانه‌روشان (همکار پویا رفویی)، نیلوفر، تهران: ۱۳۸۰.
- فرهنگ برابرهای ادبی، نیلوفر، تهران: ۱۳۸۰.
- کاشیگری کاخ کاتبان (همکار پوریا رفویی)، نیلوفر، تهران: ۱۳۸۲.

ب) ترجمه:

- آخرین وسوسه مسیح، نیکوس کازانتزاکیس، نیلوفر، تهران: ۱۳۶۰ (چاپ چهارم ۱۳۶۴).
- ۱۹۱۴، جورج اورول، نیلوفر، تهران، ۱۳۶۱: (چاپ هفتم ۱۳۸۱).
- گزارش به خاک یونان، نیکوس کازانتزاکیس، نیلوفر، تهران، ۱۳۶۱ (چاپ سوم ۱۳۶۵).
- لردجیم، جوزف کنراد، نیلوفر، تهران: ۱۳۶۲ (چاپ دوم با تجدید نظر کامل ۱۳۷۵).
- برادران کارامازوف، فیودور داستایوفسکی، نیلوفر، تهران: ۱۳۶۷ (چاپ پنجم، ویرایش جدید ۱۳۸۳).
- خشم و هیاهو، ویلیام فاکنر، نیلوفر، تهران: ۱۳۶۹ (چاپ چهارم، ویرایش جدید ۱۳۸۱).
- به سوی فانوس دریایی، ویرجینیا ولف، نیلوفر، تهران: ۱۳۷۰ (چاپ دوم ۱۳۷۲).
- نقد دوبلینی‌ها (با عنوان آینه‌ای در راه به ضمیمه دوبلینی‌ها، ترجمه صفریان- ویراستاری و یادداشت‌ها از نگارنده)، نیلوفر، تهران: ۱۳۷۲ (چاپ سوم ۱۳۸۳).

- *دل تاریکی*، جوزف کنراد، نیلوفر، تهران: ۱۳۷۳ (چاپ دوم ۱۳۸۲).
 - *برخیزای موسی*، ویلیام فاکنر، نیلوفر، تهران: ۱۳۷۴ (چاپ دوم ۱۳۸۲).
 - *تحلیل نقد*، نورتراب فرای، نیلوفر، تهران: ۱۳۷۹.
 - *رمز کل*، کتاب مقدس و ادبیات، نورتراب فرای، نیلوفر، تهران: ۱۳۷۹.
 - *ابشالوم، ابشالوم!*، ویلیام فاکنر، نیلوفر، تهران، ۱۳۷۸ (چاپ دوم ۱۳۸۲).
 - *مزرعه حیوانات* (همکار معصومه نبی زاده): جورج اورول، نیلوفر، تهران: ۱۳۸۲.
 - *قمار باز*، داستایوفسکی، نیلوفر، تهران: ۱۳۸۳.
- همچنین تاکنون بیش از ۳۰ مقاله در مجله‌های معتبر از ایشان به چاپ رسیده است.

دکتر ناصر حقوقی راد**دانشکده دامپزشکی**

۱۳۸۰

در آخرین روزهای اسفند ۱۳۱۷ در شهرستان بابل متولد شدم. من در میان یک خواهر و چهار برادر، کوچک‌ترین عضو خانواده بودم. به علت استخدام پدرم در اداره دارائی شهرستان قائم شهر (شاهی قدیم) دوران کودکی در این شهر طی شد. تحصیلات ابتدایی و دبیرستانی به ترتیب در دبستان سپهر و دبیرستان شاهپور تا کلاس یازدهم رشته تجربی بدون مشکل ادامه یافت. من در دبیرستان به زبان فرانسه علاقه زیادی پیدا کرده بودم. وقتی ترجمه من از داستانی در مورد وفاداری سگ بصورت نمایشی در رادیو سراسری اجرا شد، شوق مرا در یادگیری این زبان بیشتر کرد. کم‌کم زمزمه مهاجرت به تهران آغاز شد و سرانجام همه اعضای خانواده در سال ۱۳۳۶ در تهران مستقر شدیم. من برای ادامه تحصیلات در همین سال در کلاس دوازدهم رشته تجربی در دبیرستان مروی تهران وارد و در خرداد ۱۳۳۷ دوره دبیرستان به پایان رسید و آماده کنکور دانشگاهی شدم.

در سال ۱۳۳۷ در کنکور دانشکده دامپزشکی دانشگاه تهران شرکت کردم و نام من جزو ۲۵ نفر از قبول شدگان مورد نیاز دانشکده در میان ۱۵۰۰ نفر داوطلب شرکت کننده قرار گرفت. در سال دوم دانشکده برای تأمین هزینه‌های دانشجویی خود به تدریس زیست‌شناسی در کلاس‌های دوازدهم دبیرستان‌های خزائلی پرداختم. از آنجا که در دبیرستان به زبان فرانسه علاقمند بوده و همیشه نمره خوبی کسب می‌کردم در دانشکده دامپزشکی نیز در کلاس مرحوم استاد شادان زبان فرانسه را ادامه دادم. علاقه به زبان فرانسه باعث شد که وارد کلاس‌های شبانه زبان فرانسه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شوم. طی دو سال زیر نظر استاد مادام شیپانی در خواندن کتب فرانسه و مقالات علمی در دامپزشکی و پزشکی پیشرفت قابل توجهی کردم. متأسفانه سال سوم دانشکده ادبیات از شبانه به روزانه تبدیل شد. در آن زمان دوره لیسانس فرانسه سه ساله بود. از آنجا که علاقه من فقط برای یادگیری زبان فرانسه بود نه کسب مدرک لیسانس که گرفتن آن آسان بود، وارد سال سوم دانشکده نشدم و آنرا رها کردم. به موسیقی سنتی علاقه فروانی داشتم. با پولی که از تدریس در کلاس‌های دبیرستان خزائلی کسب می‌کردم وارد کلاس خصوصی موسیقی در خیابان منیریه و کلاس ویلن مرحوم ناصر معارفی شدم. در این کلاس که هفته‌ای دو روز و به مدت ۲ ساعت بعد از ظهرها تشکیل می‌شد، شرکت می‌کردم. متأسفانه علی‌رغم آموختن کتاب‌های مقدماتی و حتی مرور کتاب‌های اول و دوم ویلن استاد ابوالحسن صبا، متوجه شدم که پیشرفت چندانی در نواختن ویلن نداشته‌ام. یکی از دلایل عدم موفقیت، چپ دست بودن آقای معارفی در نواختن ویلن بود. در سال بعد مطلع شدم که استاد علی تجویدی در خوابگاه دانشجویان دانشگاه واقع در امیرآباد (خیابان کارگر شمالی) برای دانشجویان علاقمند کلاس آموزش ویلن تشکیل داده است. سریعاً خود را به‌عنوان یکی از علاقمندان نواختن ویلن به استاد تجویدی معرفی کردم که با استقبال استاد مواجه شدم. استاد که از هنرمندان بزرگ، متواضع و مهربان بود در آغاز تدریس روش در دست گرفتن ساز، آرشه کشی و نت‌خوانی را آموزش داد و بعد برای تقویت انگشتان، اتوهای متعددی در نظر گرفت. متأسفانه بعد از حدود ۳ ماه به علت عدم

پرداخت حق‌الزحمه‌اش از طرف دانشگاه مجبور شد از ادامه کار منصرف شود و کلاسش تعطیل شد. در همین ایام استاد ذوالفقون نیز فقط برای دو جلسه برای آموزش موسیقی ویلن آمد و پس از آن کلاس موسیقی دیگر ادامه نیافت.

یکی از فعالیت‌هایم در زمان دانشجویی در زمینه ورزش شطرنج بود. من قبل از سال دوم دانشکده اطلاعی از نحوه بازی شطرنج نداشتم. اما به دعوت دوستان هم‌کلاسی وارد تیم شطرنج شدم. به تدریج با تمرین و مطالعه کتب مربوط به شطرنج تا حدی با این بازی آشنا شدم. در سال ۱۳۴۰ به‌عنوان یکی از اعضای تیم دانشکده برای مسابقات شطرنج میان دانشکده‌های دانشگاه تهران معرفی شدم. در این مسابقات من در میز اول بازی می‌کردم. تیم ما در پایان در میان سایر دانشکده‌های دانشگاه تهران سوم شد. برای رتبه اول تا سوم جوایزی در نظر گرفته بودند که طی مراسمی که در تالار بزرگ دانشکده ادبیات برگزار شد مرحوم دکتر فرهاد رئیس دانشگاه تهران جوایزی به تک‌تک دانشجویان برنده اهدا کرد. به من نیز یک گلدان نقره و صفحه شطرنج داده شد.

در سال ۱۳۴۲ پس از پایان تحصیلاتم در دانشکده دامپزشکی برای انجام خدمت نظام وظیفه خود را معرفی کردم. از آنجا که قرار بود در بهمن‌ماه همین سال وارد خدمت سربازی شوم و تقریباً به مدت هشت ماه بیکار می‌ماندم به همین جهت به دفتر مرحوم دکتر مرتضی کاوه استاد و رئیس سازمان دامپزشکی کل کشور مراجعه کردم. ایشان مرا با توجه به سابقه خوب دوره دانشجویی به اداره دامپزشکی استان گیلان در رشت معرفی نمودند. در اداره دامپزشکی تقریباً پس از حدود یک ماه کارآموزی به من حکم سرپرستی اداره دامپزشکی شهرستان صومعه‌سرا داده شد. در این اداره با اقبال بسیار خوب دو تن از کارکنان قدیمی و با تجربه مواجه شدم. طی چند ماهی که در صومعه‌سرا اقامت داشتم تجربیات بسیار خوبی در زمینه درمان حیوانات اهلی، واکسیناسیون دام‌ها، آشنائی با دامداری‌های منطقه و کشتارگاه به‌دست آوردم. در بهمن‌ماه ضمن بدرقه خوب کارکنان و اهالی شهر و اداره کل دامپزشکی استان گیلان، به تهران برگشتم و وارد دوره آموزشی خدمت وظیفه سربازی در سلطنت آباد تهران

شدم. پس از طی دوره ۶ ماهه آموزشی به عنوان ستوان دوم افسر وظیفه به ستاد فرماندهی باغ تخت شهرستان شیراز معرفی گردیدم. در شیراز به اداره بهداری ارتش در باغ تخت معرفی و به عنوان افسر بازرس مواد غذایی پادگان های باغ تخت برای مدت یک سال خدمت کردم.

پس از پایان خدمت نظام وظیفه در سال ۱۳۴۴، به دیدار دکتر طهمورث جلایر که استادیار انگل شناسی در گروه پاتوبیولوژی دانشکده پزشکی دانشگاه شیراز بود رفتم و با توصیه ایشان و موافقت مدیر گروه (دکتر قلمبر) و آقای دکتر قربان رئیس دانشکده پزشکی حکم رزیدنتی سال اول دانشکده پزشکی در بخش انگل شناسی گروه میکروبیولوژی به من داده شد. طی دوره رزیدنتی زیر نظر آقای دکتر جلایر و همکاری در اداره کلاس های عملی انگل شناسی دانشجویان پزشکی به ادامه بررسی در مورد هیداتیدوزیس (بیماری کیست هیداتیک) به ویژه آلودگی سگ های ولگرد شهرستان شیراز به کرم/کینوکوکوس پرداختم. در همین زمان شهرداری شیراز برای سرپرستی کشتارگاه سستی شیراز که در فاصله ۲۰ کیلومتری جنوب شرقی شیراز قرار داشت آگهی استخدام یک دکتر دامپزشک به صورت قراردادی صادر کرد. با موافقت دانشکده پزشکی سرپرستی کشتارگاه را با حضور دو بازرس گوشت (آقایان مدرسی و شیخ) و دو کارمند دفتری به عهده گرفتم. قرار شد که از ساعت ۴ تا ۸ و گاهی تا ساعت ۹ صبح در کشتارگاه حاضر و به نظارت کامل روی بازرسی لاشه های گوسفند، گاو، گاو میش، بز و شتر بپردازم. در طول دو سال و نیم سرپرستی کشتارگاه به کرات به شهردار شیراز نامه نوشتم که برای ساخت بنای صنعتی و مدرن مطابق اصول علمی و بهداشتی همراه با تجهیزات مورد نیاز برای داخل سالن، بیرون سالن، آب، برق، گاز، کانتینرهای حمل گوشت و غیره اقدام فوری انجام دهند. خوشبختانه با درخواست هایم موافقت شد اما انجام این کار ۱۰ سال طول کشید.

در سال ۱۳۴۷ با تشویق آقای دکتر قربان دوره رزیدنتی را رها کردم و با هزینه شخصی به دانشکده طب گرمسیری دانشگاه لیورپول انگلستان وارد و در دوره فوق لیسانس (کارشناسی ارشد) انگل شناسی ثبت نام نمودم. پس از گذراندن دروس

مربوط به تک‌یاختگان و پریاختگان پایان‌نامه خود را در زمینه تفریق آزمایشگاهی تخم سستدهای سیکلوفیلید با استفاده از رنگ‌های شیمیائی مختلف تدوین نمودم. در همین زمان اولین مقاله‌ام در مورد هیداتیدوزیس در شیراز در یکی از مجلات معتبر انگلیس به چاپ رسید. پس از پایان دوره و اخذ مدرک کارشناسی ارشد از دانشگاه لیورپول که بسیاری از اساتید دانشکده بهداشت دانشگاه علوم پزشکی تهران هم این دوره را طی کرده بودند، نتوانستم وارد دوره دکترا (Ph.D) انگل‌شناسی شوم. زیرا از نظر مالی سخت در مضیقه بودم و تهیه ۸۰ پوند شهریه دانشگاه برایم سخت بود. به همین دلیل تصمیم گرفتم به ایران بازگردم و شروع به نوشتن نامه و درخواست استخدام به چند دانشگاه در ایران نمودم. از میان موافقان با پذیرش من دانشگاه اصفهان را انتخاب کردم زیرا رئیس دانشگاه اصفهان (مرحوم دکتر قاسم معتمدی) جواب دادند که من پس از طی مدتی کوتاه به‌عنوان مدرس طرح استخدام و سپس با بررسی فعالیت‌هایم، به استادیاری دانشکده پزشکی ارتقاء خواهم یافت.

از اول فروردین ۱۳۴۹ در گروه پاتوبیولوژی دانشکده پزشکی دانشگاه اصفهان در تدریس درس انگل‌شناسی برای دانشجویان پزشکی، داروسازی و علوم آزمایشگاهی و سایر رشته‌های وابسته شرکت کردم. علاوه بر تدریس به دنبال بررسی‌های خود در مورد بیماری هیداتیدوزیس، لیشمانیوزیس و آسکاریدوزیس و سایر آلودگی‌های انگلی فعالیت نمودم. به تدریج من به‌عنوان پژوهشگر پر تلاش معرفی و حدود ۲۲ مقاله علمی به چاپ رساندم و در بسیاری از کنگره‌های علمی شرکت کردم. با بررسی پرونده‌ام به مقام استادیاری دانشکده پزشکی ارتقا یافتم. پس از آن با معرفی‌ام به وزارت علوم و آموزش عالی با اخذ بورس تحصیلی موافقت شد و من در سال ۱۳۵۳ به آمریکا مسافرت و در دانشکده بهداشت و طب گرمسیری دانشگاه جانز هاپکینز واقع در شهر بالتیمور ایالت مریلند به‌عنوان دانشجوی دکترا (Ph.D) انگل‌شناسی ثبت‌نام نمودم. طی مدتی قریب به دو سال در مجموع ۱۳۱ واحد از موضوعات تخصصی و پژوهشی را با موفقیت گذراندم. دو سمینار در دانشکده برگزار و دو مقاله در مجله بهداشت و طب گرمسیری آمریکا به چاپ رساندم. در امتحان جامع (بورس

تخصصی) دوره Ph.D قبول شدم. کار پایان‌نامه‌ام تقریباً در مرحله پایانی بود که با قطع شدن بورس تحصیلی از طرف دولت ایران با مشکلات فراوانی مواجه شدم. علت این امر به خاطر فعالیت تعدادی از اعضای هیئت علمی طرفدار رژیم سابق بود. در سال ۱۳۵۵ به دانشگاه اصفهان بازگشتم و کتباً حضور خود را اعلام کردم. جو سنگینی بر علیه من در گروه و دانشکده وجود داشت. تا آنجا که تاب نیاوردم و از آقای دکتر معتمدی در خواست کردم که با انتقالم به وزارت علوم و آموزش عالی موافقت کند. ایشان هم مرا به وزارت علوم و آموزش عالی در تهران معرفی کردند تا محل جدیدی برای خدمتم بر اساس تعهدی که در قبال گرفتن بورس تحصیلی‌ام داده بودم عمل نمایم. چند روزی را در دفتر وزارتخانه سپری کردم. تقریباً از نقاط مختلف جواب مثبت آمد. به‌ویژه مرحوم دکتر شمس‌الدین مفیدی که رئیس دانشکده بهداشت دانشگاه تهران بود اصرار داشت که من به‌عنوان سرپرست ایستگاه پژوهشی دانشکده در شهسوار فعالیت کنم. اما اعتقاد داشتم به دانشگاهی بروم که بخاطر شرایط نامساعد آب و هوایی و غیره، تحصیل‌کرده‌های خارجی کمتر علاقه نشان می‌دهند. به همین دلیل موافقت با انتقالم به دانشگاه جندی شاپور اهواز را از ریاست دانشگاه اصفهان گرفتم و در زمستان ۱۳۵۵ به اتفاق همسرم به‌سوی خوزستان روانه شدیم. از آنجا که تاریخچه تأسیس و پایه‌گذاری دانشکده دامپزشکی در دانشگاه جندی‌شاپور اهواز را جداگانه نوشته و انتشار دادم دیگر لزومی به تکرار آن در اینجا نمی‌بینم و مطالب را بعد از سال ۱۳۵۸ ادامه می‌دهم.

طی سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ فعالیت آموزشی دانشگاه‌ها از سوی ستاد انقلاب فرهنگی تعطیل گردید. بر همین اساس دانشگاه شهید چمران اهواز نیز در ۱۳۵۹ تعطیل شد. در این زمان آمادگی خود را برای شرکت در فعالیت‌های جهاد سازندگی اعلام و برای خدمت در جهاد سازندگی مسجد سلیمان روانه محل شدم. هر روز برادران جهادی مرا با یک ساک دستی حاوی دارو و وسایل کمک‌های اولیه به دامداری‌ها و روستاهای اطراف شهر می‌بردند. یکبار در خانه یک روستائی بی‌بضاعت مواجه با پرولاپس رحم در گاوی شدم که برای جا انداختن رحم و بخیه کردن قسمت

خارجی واژن می‌بایست داروی بی‌حسی از طریق اپیدورال تزریق می‌کردم. هیچگاه در دوره تحصیل در دانشکده دامپزشکی چنین موردی را ندیده و تزریق اپیدورال انجام نداده بودم. رشته تخصصی‌ام که انگل‌شناسی دامپزشکی و پزشکی و کارم فقط در آزمایشگاه بود. به هر صورت می‌بایست نگرانی شدید پیرمرد روستائی را برطرف می‌کردم. از راننده جهادی خواهش کردم سریعاً مرا به کتابخانه دانشکده دامپزشکی در اهواز برساند. فاصله مسجد سلیمان تا اهواز حدود ۲۵۰ کیلومتر بود. پس از رسیدن به کتابخانه کتاب مامائی دامپزشکی را که یکی از اساتید انگلیسی نوشته بود پیدا و از راننده خواهش کردم تا هوا تاریک نشده خود را به منزل روستائی برسانیم. متأسفانه وقتی رسیدیم که هوا تاریک شده بود. منزل روستائی برق نداشت و انجام کار در روشنائی ضعیف چراغ عملی نبود. پیرمرد بسیار ناراحت و من که خسته و افسرده از این‌که کاری نکرده بودم خود را شماتت می‌کردم. به او قول دادم که صبح روز بعد می‌آیم و او را از نگرانی در می‌آورم. شب در روی تختخواب آهنی که در سالن عمومی مسجد کنار تخت کارکنان جهادی قرار داشت به مطالعه کتاب پرداختم و دقیقاً مراحل کارم را یادداشت کردم. تا صبح نتوانستم بیش از یک ساعت بخوابم. وقتی راننده صبح آمد از او خواستم سریعاً مرا به منزل روستائی برساند. خوشبختانه گاو سرپا بود. پس از تزریق داروی بی‌حسی با دستکش ضدعفونی شده رحم را جا انداختم و چند بخیه در قسمت خارجی واژن زدم. آنتی‌بیوتیکهای مورد نیاز را تزریق و از دیدن چهره شاد پیرمرد خوشحال شدم. حدود ۵ یا ۶ روز بعد پیرمرد به مسجد آمد و مرا پیدا کرد و گفت که رحم گاو با پاره‌کردن بخیه‌ها بیرون آمد. سریعاً با تکرار بی‌حسی و زیاد کردن بخیه‌ها و تزریقات لازم امیدوار بودم که گاو بهبودی حاصل کند. تا چند روز بعد مرتب به منزل پیرمرد سر می‌زدم. با کمال خوش‌شانسی دیدم که گاو درمان شد و شادی در چهره روستائی نقش بست. چند ماهی در مسجد سلیمان با جهاد سازندگی همکاری کردم. ضمناً یک روز با بالگرد ارتشی و همراه با خدمه آن به کوه‌های شمالی شهرستان لالی رفتم. سوار شدن در بالگرد ارتشی تا حدی ترسناک بود زیرا هواپیماهای متجاوز عراقی ممکن بود بالگرد را مورد حمله قرار

بدهند که خوشبختانه چنین نشد. به محض پیاده شدن از بالگرد گله‌های گوسفند و بز به طرف ما هجوم آوردند. من تا آنجا که امکان داشت گوسفندان و بز را معاینه می‌کردم. به نظر آمد که این حیوانات مشکل چندانی ندارند. ولی چوپانان اصرار داشتند که خودشان و زن و بچه‌های آنان معاینه شوند و دارو بگیرند. با توضیحات همراهان قانع شدند و عصر آن روز به مسجد سلیمان برگشتیم. در روزهای بعد برادران جهادی مرا به دامداری‌های متعددی در اطراف مسجد سلیمان و شهرهای شوشتر، گتوند، هفتگل، رامهرمز و حتی ایذه بردند. سعی من هم در این بود که با درمان حیوانات به‌ویژه مبتلایان به انگل‌های داخلی و خارجی، رضایت دامداران را به دست آورم.

بعد از چند ماه، مأموریت دادند که به ماهشهر بروم و به دامداری‌های اطراف ماهشهر و شهرهای جنوبی استان خوزستان مانند هندیجان، امیدیه، رامشیر، آغاجاری و خصوصاً دامداری‌های واقع در قسمت غربی رودخانه جراحی سر بزنم. در اینجا یک دستگاه خودرو شورلت شاسی‌بلند در اختیارم قرار داده بودند که با همراه داشتن دارو و وسایل لازم دامپزشکی رانندگی کنم و به دامداری‌ها سر بزنم. یک روز بر حسب اتفاق به من تلفنی از دفتر جهاد در ماهشهر خبر دادند که گاوی در قسمت غربی رودخانه جراحی شدیداً بیمار است. یکی از جوانان جهادی عرب‌زبان با من بود. سریعاً به آدرسی که داده بودند رسیدم. در حیاط منزل جمعیت زیادی دور گاو حلقه زده بودند. گاو را معاینه کردم دیدم مرده است. دختر جوانی حدود ۱۶ یا ۱۷ ساله روی گردن گاو افتاده شیون و ناله می‌کرد. از همراهم پرسیدم چه می‌گوید. گفت دختر زار می‌زند که من عاشق تو بودم. با مرگت تمام آرزوهایم بباد رفت. من بی تو چگونه به زندگیم ادامه دهم. من هیچوقت صحنه غم‌انگیز آن روز را فراموش نمی‌کنم. حدود پایان خرداد ۱۳۶۱ بود که اعلام کردند همه اعضای هیئت علمی به دانشکده دامپزشکی برگردند. برای بعضی حکم صادر شد که به شیراز، اصفهان و تهران بروند. آن‌ها از این‌که از منطقه جنگی اهواز دور می‌شوند بسیار خوشحال شدند اما به من حکم انتقال رسمی دادند که به دانشکده پزشکی دانشگاه شهید چمران مراجعه و در

بخش انگل‌شناسی و قارچ‌شناسی که بدون سرپرست مانده بود مشغول شوم. از آنجا که دانشکده دامپزشکی فاقد امکانات لازم برای ادامه تحصیل دانشجویان دوره اول و دوم و جدید بود قرار شد این دانشجویان هم برای ادامه تحصیل به دانشکده دامپزشکی شیراز منتقل شوند. کم‌کم زمزمه منحل شدن این دانشکده پیش آمد. در دانشکده پزشکی من به عنوان مدیر گروه انگل‌شناسی و قارچ‌شناسی معرفی شدم و به تدریس انگل‌شناسی به دانشجویان پزشکی و داروسازی و سایر رشته‌های وابسته دانشکده پزشکی مشغول شدم.

علاوه بر آن به پژوهش در زمینه توکسوپلاسموز و کریپتوسپوریوز و ژیاودیوز پرداختم و به‌ویژه بیماری کاپیلاریوز روده‌ای را برای اولین بار در ایران و حتی در خاورمیانه تشخیص و معرفی کردم و جان بیماری در حال مرگ را نجات دادم. مقاله‌ای در این زمینه تهیه و برای ارائه در کنگره‌های بیماری‌های مشترک کانادا و استرالیا فرستادم که سریعاً برای سخنرانی پذیرفتند. دانشگاه با رفتنم به کنگره‌های مزبور موافقت نکرد. بعداً موضوع را به صورت مقاله کامل برای مجله طب گرمسیری و بهداشت آمریکا فرستادم که چاپ شد. برای آگاهی مردم و نیز مسئولین بهداشتی ایران مقالات متعددی انتشار دادم. در کنار کار علمی در دانشگاه، با اخذ مجوز تأسیس آزمایشگاه از وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی، شروع به راه‌اندازی آزمایشگاه انگل‌شناسی و قارچ‌شناسی در خیابان طالقانی اهواز نمودم. در همین ایام دانشکده دامپزشکی با کوشش و پیگیری‌های مستمر تعدادی از دانشجویانم، به‌ویژه آقایان دکتر منصور سیاری و دکتر غلامحسین خواجه، برای ادامه کار تأیید مجدد گرفت و از دانشکده کشاورزی جدا و به‌طور موقت به یک ساختمان قدیمی دانشگاه منتقل گردید. در همین زمان بیمارستان دامپزشکی هم ساخته شد. از من و اعضای هیئت علمی خواسته شد به دانشکده برگردیم. من در دانشکده کشاورزی قبل از انقلاب به دانشیاری ارتقاء یافته بودم. در دانشکده دامپزشکی درخواست ارتقاء به مقام استادی کردم. دانشگاه درخواست مرا با کلیه سوابق آموزشی و پژوهشی به وزارت علوم و آموزش عالی فرستاد. در سال ۱۳۷۲ وزارتخانه با بررسی دقیق پرونده

شایستگی مرا برای ارتقاء به مقام استادی اعلام کرد. در سال ۱۳۷۴ دوره تخصصی انگل‌شناسی را راه‌اندازی و به اتفاق همکار محترم سرکار خانم دکتر لیلی نبوی دوره تخصصی انگل‌شناسی را برای دارندگان مدرک دکترای حرفه‌ای دامپزشکی راه‌اندازی کردیم.

سرانجام در سال ۱۳۸۰ پس از قریب به ۳۸ سال سابقه خدمت در دانشگاه‌های دولتی درخواست بازنشستگی کردم که موافقت شد. در اواخر سال ۱۳۸۰ با خانواده به تهران کوچ کردیم. در سال ۱۳۸۱ به خدمت دانشگاه آزاد درآمدیم. به عنوان مدیر گروه دانشکده تازه تأسیس شده و مستقر در واحد علوم و تحقیقات و با همکاری استادان گرامی جناب دکتر علی اسلامی، از چهره‌های ماندگار و از اساتید ممتاز دانشگاه تهران و جناب دکتر صادق رهبری، با تجربیات فراوان و مقالات متعدد در زمینه تک‌یاختگان و بندپایان، توانستم دوره‌های کارشناسی‌ارشد برای دارندگان مدارک کارشناسی علوم آزمایشگاهی و زیست‌شناسی و نیز دکترای تخصصی انگل‌شناسی برای دارندگان مدرک دکترای حرفه‌ای دامپزشکی و دوره Ph.D. برای دارندگان مدرک کارشناسی ارشد علوم آزمایشگاهی و یا زیست‌شناسی دایر کنم. بعد از ۱۶ سال کار مداوم و بدون گرفتن مرخصی در پایان هر سال از آذر ماه ۱۳۹۶ به عنوان استاد تمام وقت رسمی قطعی و به دلیل داشتن سن بیشتر از هفتاد و پنج سال، رابطه استخدامی‌ام با دانشگاه آزاد اسلامی قطع شد بدون آنکه سنوات خدمت و ایام مرخصی استفاده نشده‌ام به حساب آید. تا زمان حاضر ۶۵ مقاله در مجلات خارجی و داخلی و ۵ کتاب به چاپ رسانده‌ام. اکنون، ضمن گذراندن دوره بازنشستگی، به هشت نفر از دانشجویانی که قبل از قطع رابطه استخدامی تحت راهنمایی‌ام بودند ولی هنوز پایان‌نامه خود را تمام نکرده‌اند، کمک‌های لازم می‌رسانم.

دکتر علی خالقی مقدم

دانشکده علوم

۱۳۷۶

دکتر علی خالقی مقدم در سال ۱۳۱۵ در زنجان به دنیا آمد. مدرک کارشناسی خود را در ۱۳۳۸ در رشته شیمی از دانشسرای عالی تهران دریافت نمود. ایشان در ۱۳۳۸ به مدت یکسال در وزارت آموزش و پرورش خدمت کرد. وی از ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۵ جهت ادامه تحصیل در دانشگاه سوربن به کشور فرانسه اعزام و مدرک دکترای تخصصی خود را دریافت نمود. در ۱۳۴۵ در آزمون استادیاری دانشسرای عالی تهران شرکت کرد و به این مرتبه ارتقا یافت. دکتر خالقی مقدم از ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۰ در همین دانشسرا به تدریس مشغول گشت. وی در ۱۳۴۹ به مرتبه دانشیاری گروه شیمی دانشسرا ارتقا یافت. ایشان در ۱۳۵۰ به دانشکده علوم دانشگاه جندی شاپور اهواز منتقل شد. با توجه به تخصص ایشان، وی دروس شیمی - فیزیک و شیمی کوانتم را تدریس می کرد. دکتر خالقی مقدم در ۱۳۵۲ به مدت یکسال به عضویت کمیته انتصابات و ترفیعات دانشکده منصوب شد. ایشان در ۱۳۵۴ به مدت یکسال

برای فرصت مطالعاتی به کشور انگلستان اعزام شد. وی در ۱۳۵۵ به مرتبه استادی ارتقا یافت. دکتر خالقی مقدم به مدت ۲ سال معاون دانشکده علوم و در ۱۳۵۶ به مدت ۴ ماه ریاست دانشکده را بر عهده گرفت. ایشان در ۱۳۷۶ از دانشگاه جندی شاپور به بازنشستگی نائل شد.

دکتر محمدحسین دانشور

دانشکده کشاورزی

۱۳۹۹

دکتر محمدحسین دانشور به سال ۱۳۲۹ در شهر آبادل استان فارس به دنیا آمد و تحصیلات خود را تا مقطع دیپلم در همین شهر گذراند. خاندان دانشور به جهت داشتن هیئت مذهبی و اداره مسجد و برگزاری مراسم ماه محرم با پیشینه بیش از یک سده میان مردم این شهر، نامدار هستند. وی به سال ۱۳۴۷ در رشته تولیدات کشاورزی در دانشگاه جندی شاپور پذیرفته و در سال ۱۳۵۲ دانش آموخته گردید. دوره سربازی را در سپاه ترویج در اصفهان به پایان رسانید. او در سال ۱۳۵۴ به عنوان کارشناس به استخدام دانشگاه جندی شاپور اهواز درآمد. در سال ۱۳۵۵ عازم آمریکا شد و در ۱۳۵۸ از دانشگاه ایالتی ایلینوی در رشته باغبانی عمومی مدرک کارشناسی ارشد خود را دریافت کرد.

وی از ۱۳۶۱ به مدت چهار سال به عنوان مدیر خدمات عمومی دانشگاه به انجام وظیفه سازمانی و همزمان کمک‌رسانی به رزمندگان مستقر در دانشگاه و جبهه‌های

جنوب مشغول بود. خوش اخلاقی، صمیمیت، وظیفه‌شناسی و دستگیری از نیازمندان و کوشش برای رفع مشکلات آنان، از ویژگی‌های شخصیتی اوست.

دکتر دانشور در سال ۱۳۶۲ ازدواج نمود. همسر ایشان خانم دکتر شهلا وزیری اسفنجانی، هم‌اکنون متخصص غدد اطفال و عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی جندی شاپور اهواز است و بانویی مسئولیت‌پذیر و نیکوکار در جامعه پزشکی به شمار می‌آید. حاصل این پیوند، دو دختر و یک پسر است که هر سه دانشجو هستند.

دکتر دانشور در ۱۳۶۵ به کشور انگلستان عزیمت و در دانشگاه ناتینگهام در رشته بیوتکنولوژی با گرایش کشت بافت به تحصیل پرداخت و در ۱۳۷۱ دکترای تخصصی خود را دریافت نمود. وی در دوره تحصیل در خارج از کشور همکاری مستمری با اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان داشته است.

ایشان با مرتبه استاد تمام در سال ۱۳۹۹ از دانشگاه کشاورزی و منابع طبیعی رامین بازنشسته شدند. (این دانشگاه در ۱۳۸۴ از دانشگاه شهید چمران اهواز جدا گردید و مستقل شد.)

وی دارای دو کتاب تألیفی به نام‌های پرورش سبزی و کتاب درختان و درختچه‌های زینتی/ایران و مترجم یک کتاب به نام ترکیبات شیمیایی زعفران است و نگارش ده‌ها مقاله علمی و راهنمایی پایان‌نامه دانشجویان را بر عهده داشته است. ترویج کشت زعفران در خوزستان که حاصل تحقیقات سی ساله وی است و تأسیس آزمایشگاه کشت بافت - که در نوع خود در میان دانشگاه‌های کشور بی‌مانند است - از جمله اقدامات ایشان می‌باشد.

راه‌اندازی رشته فضای سبز در دوره کارشناسی و رشته بیوتکنولوژی در دوره کارشناسی ارشد را می‌توان به‌عنوان دو اقدام ابتکاری و ضروری در کارنامه آموزشی وی ثبت نمود.

در زمینه پست‌های اجرایی، می‌توان به تصدی مدیریت گروه آموزشی باغبانی و ریاست دانشکده کشاورزی و معاونت آموزشی دانشگاه کشاورزی و منابع طبیعی رامین در سال‌های متوالی و متناوب اشاره نمود.

بخش مهم و جالب از فعالیت‌های اجرایی ایشان مربوط به دوران سخت و دشوار دفاع مقدس و تصدی مدیریت خدمات عمومی در دانشگاه شهید چمران اهواز است. از این رو، وی شاهد و گویای جان‌فشانی‌های دانشگاهیان در خدمت‌رسانی به جنگ است.

همکاری و دوستی دکتر دانشور با شهید سردار احمد کاظمی فرمانده وقت لشکر نجف اشرف مستقر در دانشگاه شهید چمران اهواز منشأ خدمت‌رسانی وی و مجموعه دانشگاه به جبهه‌های جنوب بود.

راه‌اندازی سیستم تهویه بیمارستان فاطمه الزهرا در فاو از جمله این اقدامات است. در همان سال‌ها، ایشان موفق شدند با جلب همکاری شرکت نفت و شهرداری اهواز و مسئولان جنگ، خدمات زیربنایی مهمی را در دانشگاه به انجام برسانند که از آن جمله می‌توان به راه‌اندازی تهویه مطبوع در دانشگاه، بازسازی منازل کوی مهندسی و لوله‌گذاری کانال پساب روباز دانشگاه، آسفالت بلوار دانشگاه و کوی استادان، گازکشی منازل کوی استادان و تولید سبزی از زمین‌های پردیس دانشگاه برای مصارف جبهه اشاره نمود. او و همسرشان سال‌هاست که ضمن انجام وظایف دانشگاهی، با عضویت در چند انجمن خیریه، پاره‌ای از وقت خویش را به کمک‌رسانی به بیماران صعب‌العلاج و نیازمندان صرف می‌کنند.

دکتر محسن دستگیر
دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی
۱۳۸۹

من محسن دستگیر هستم و در خرداد ۱۳۳۰ در خرمشهر متولد شده‌ام. دوران تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در خرمشهر گذراندم. در سال ۱۳۵۰ در رشته حسابداری در موسسه عالی حسابداری پذیرفته شدم. ابتدا با بی‌علاقگی تحصیل حسابداری را آغاز کردم و به مرور زمان به این رشته علاقمند شدم.

در سال ۱۳۵۳ در رشته حسابداری صنعتی فارغ‌التحصیل شدم و چون در ایران کارشناسی‌ارشد حسابداری راه‌اندازی نشده بود برای ادامه تحصیل به دانشگاه منچستر انگلستان رفتم. در سال ۱۳۵۶ در رشته حسابداری و مدیریت مالی فارغ‌التحصیل شدم.

برای طرح خدمت سربازی وارد شاخه خلیج فارس دانشگاه جندی‌شاپور واقع در خرمشهر شدم. پس از جنگ و ویران شدن خرمشهر و بازگشایی دانشگاه‌ها پس از تعطیلی ۳ ساله دانشگاه‌ها به دلیل انقلاب فرهنگی؛ در دانشکده اقتصاد و علوم

اجتماعی دانشگاه شهید چمران اهواز (جندی‌شاپور) در اهواز مشغول به کار تدریس و تحقیق شدم. پس از مدت ۱۰ سال تدریس در این دانشگاه به من بورس تحصیلی برای دوره دکتری دادند. در سال ۱۳۷۲ برای ادامه تحصیل به دانشگاه اسکس انگلستان رفتم و ضمن تحصیل دوره دکتری در آن دانشگاه تدریس هم کردم و نهایتاً در سال ۱۳۷۸ با مدرک دکترای حسابداری و مدیریت مالی به ایران بازگشتم. همانطوری که پیشتر گفتم بنده با بی‌علاقگی و برای نرفتن به سربازی و ادامه تحصیل به موسسه عالی حسابداری که در زمان خودش بهترین و عالی‌ترین مرکز آموزش حسابداری ایران بود، رفتم. هدفم این بود که در سال بعدش دوباره کنکور داده و تغییر رشته بدهم. با بودن استاد دکتر عزیز نبوی در موسسه عالی حسابداری (ایشان مؤسس این مرکز آموزشی نیز بودند) که تنها دکترای حسابداری ایران بودند و از نوابح حسابداری ایران بودند، طی دو ترم اول و دوم تحصیل در آن موسسه به رشته حسابداری علاقمند شدم. هیچ‌گاه آن زمان تصور نمی‌کردم که روزی در رشته حسابداری دکتر بگیرم و تا مرتبه استاد تمامی (پروفسوری) در رشته حسابداری ادامه بدهم.

احتمالاً اگر می‌شد زمان به عقب برگردد دوباره رشته حسابداری را انتخاب می‌کردم و این بار آگاهانه‌تر و هدفمندتر از قبل حسابداری را دنبال می‌کردم. بنده طی ۴۱ سال کار دانشگاهی و تدریس در چندین دانشگاه معتبر ایران از جمله دانشگاه شهید چمران اهواز (جندی‌شاپور)، دانشگاه اصفهان، دانشگاه تهران، دانشگاه تربیت مدرس، دانشگاه علوم و تحقیقات اهواز، دانشگاه آزاد واحد مبارکه، دانشگاه علوم و تحقیقات اصفهان، دانشگاه آزاد واحد اصفهان (خوراسگان)؛ موسسه غیرانتفاعی هشت بهشت و المهدی و شش سال تدریس در دانشگاه اسکس انگلستان، دانشجویان بی‌شماری داشته‌ام. از نظر بنده دانشجوی ایده‌آل کسی است که می‌داند برای چه هدفی به دانشگاه آمده و برای هدفش که همان تحصیل علم و دانش اندوزی است، تلاش کند.

در میان خیل عظیمی از دانشجویانی که تا به حال داشته‌ام دانشجوی ایده‌آل با ویژگی بالا کم نداشته‌ام. البته بخاطر افت تحصیلی به مرور زمان کم شده‌اند. من در سال ۱۳۸۹ با مرتبه استادی از دانشگاه شهید چمران اهواز بازنشسته شدم. بدترین خاطره دوران تحصیلی، زمانی بود که در ترم اول کارشناسی حسابداری به دلیل بی‌علاقگی به رشته، اولین امتحان درس حسابداری را با عذاب فراوان دادم و با نمره ناپلئونی ۱۲ (۱۲ حداقل نمره قبولی بود) امتحان را پاس کردم. به خودم قول دادم در امتحانات ترم‌های بعد حسابداری اجازه ندهم این وضع پیش بیاید. پس از آن دروس حسابداری ۲ و ۳ و ۴ و ۵ را به ترتیب نمرات ۲۰؛ ۱۹؛ ۲۰؛ ۱۹ گرفتم. نمره بد اولی، بدترین خاطره و نمرات خوب بعدی بهترین خاطره دوران تحصیلی من بود. همین تجربه باعث علاقمندی من به رشته حسابداری گردید.

خاطرات بد دوران استادی من، افتادن و یا اخراج دانشجویان بوده است و بهترین خاطراتم زمان‌هایی بوده است که دانشجویان اسبق من از اقصی نقاط دنیا به من زنگ می‌زنند و ضمن تشکر از من، عنوان می‌کنند که چه سمت‌های بزرگی دارند.

استادان خوب زیاد داشته‌ام. غیر از استاد دکتر عزیز نبوی که یک استثناء بودند خاطره خوبی از جناب آقای نظام‌الدین ملک آرایی دارم. در تابستان ۱۳۵۲ برای اولین و آخرین بار ترم تابستانی گرفتم. درس حسابداری ۴ را که در حد حسابداری میانه امروز بود، گرفتم و استاد درس جناب آقای نظام‌الدین ملک آرایی بودند. ایشان در آن زمان درسی را برای ما ارائه دادند که فرمودند این درس برای اولین بار است در ایران تدریس می‌شود. موضوع درس حسابداری منابع و مصارف بود. این موضوع همزمان یعنی سال ۱۹۷۳ در آمریکا توسط هیئت‌های استانداردگذاری ارائه گردیده بود. بعدها این عنوان به‌صورت وجوه نقد (حسابداری گردش وجوه نقد) استاندارد گردید.

دقت فرمائید که سال ۱۳۵۲ مطابق با سال ۱۹۷۳ میلادی بود و همزمان با پیشرفت‌های علمی روز آمریکا بدون وجود اینترنت و امکان دسترسی سریع به

منابع خارجی استاد ملک آرایی این موضوع را برای ما در یک ترم تابستانی تدریس نمودند.

گذری بر پیشینه شاخه خلیج فارس دانشگاه جندی شاپور

در سال ۱۳۵۶ پس از فراغت از تحصیل دوره فوق لیسانس در انگلستان، به ایران و شهر زادگاه خرمشهر برگشتم. معضل خدمت سربازی مانع بزرگی پیش روی استخدام من بود. دانشگاه جندی شاپور شاخه‌ای در خرمشهر به نام شاخه خلیج فارس دایر کرده بود؛ که دو دانشکده علوم دریایی (در حال تأسیس) و علوم انسانی شامل رشته‌های اقتصاد و مدیریت داشت. از آنجایی که طرح سربازی در دانشگاه تنها دو ماه آموزش نظامی داشت و بقیه دوره خدمت را باید به تدریس در دانشگاه می پرداختم به استخدام شاخه خلیج فارس در خرمشهر درآمدم.

در دی ماه ۱۳۵۶ مشغول به کار شدم و چون دروس قبلاً تقسیم شده بود ناچار کوارتر بعدی باید واحد برای تدریس می گرفتم. در آن زمان تمام هم و غم مسئولان شاخه، اتمام دانشکده علوم دریایی بود. از آنجایی که ایران با این همه ساحل طولانی در خلیج فارس رشته اقیانوس شناسی (Oceanology) نداشت و اطلاعات دریایی را از کشور عراق که ساحلی کوچکی در دهانه فاو با خلیج فارس داشت، خریداری می کرد بنابراین راه اندازی دانشکده علوم دریایی برای نظام آن زمان یک ضرورت بود. قرار بود شاه در اسفند همان سال دانشکده علوم دریایی را در خرمشهر افتتاح کند.

مسئولان وقت، قصر شیخ خزعل را که ویرانه شده بود و در فیلیه خرمشهر کنار اروندرود و روبروی ساحل کشور عراق بود؛ برای تأسیس دانشکده انتخاب کرده بودند و به سرعت در حال مرمت و بازسازی آن بودند. در آن زمان دکتر عطاء اله قبادیان، رئیس شاخه خلیج فارس و مرحوم دکتر تجلی پور، رئیس دانشکده علوم دریایی بود. بنابراین کل تلاش کارکنان شاخه خلیج فارس در جهت مرمت قصر شیخ خزعل بود تا برای اسفندماه آماده افتتاح گردد.

یک استاد انگلیسی به نام پرفسور ریموند هم دعوت شده بود تا در راه‌اندازی دانشکده از نظر علمی راهنمایی‌های لازم را ارائه دهد. در گیرودار بازسازی قصر و شلوغی کار و عجله برای اتمام به موقع کار، هیچ فردی به پرفسور ریموند توجه نمی‌کرد. در کمال تأسف ایشان که سنی از او گذشته بود و یکی از برجسته‌ترین استادان رشته خود در دنیا بود، بیکار و نگران در میان کارگران عمله و بناها سرگردان بود.

آقای دکتر قبادیان به من گفتند چون شما انگلستان بودی و زبان ایشان را می‌فهمی (دکتر قبادیان تحصیل کرده آلمان بودند) مسئولیت همراهی و مشغول کردن پرفسور ریموند با شماست. خلاصه من هم از مصاحبت با ایشان خوشحال بودم. مثل همه آدم‌های بزرگ، ایشان متواضع و مهربان و خوش‌برخورد بودند. به من گفتند من در عمرم برای کار علمی به خارج از انگلستان نرفتم ولی دعوت به کمک برای راه‌اندازی دانشکده علوم دریایی در ایران را پذیرفتم. کلی ایران برایم هزینه کرده ولی الان هیچ کس حاضر نیست از من راهنمایی و توصیه‌های علمی برای شروع به کار را بخواهد. من هم روی وظیفه وجدانی هر آنچه را که باید بگویم به شما می‌گویم تا بعداً که مسئولان دانشکده سرشان خلوت شد به آن‌ها منتقل کنی. گفتیم اما پرفسور تخصص من حسابداری است و از اقیانوس‌شناسی چیزی سر در نمی‌آورم ولی ایشان اصرار داشت که باید مطالبش را به کسی بگویم (لابد می‌خواست پولی که می‌گیره حلالش باشه!).

روز اول نهار را در محل دانشکده در حال ساخت، بودیم و دسترسی به رستوران و غذای مناسب نبود چون با اخلاق انگلیسی‌ها آشنا بودم به ایشان پیشنهاد کردم غذای محلی اهالی روستای عرب‌نشین فیلیه هست مایلید بخوریم و ایشان با کمال میل پذیرفت. آن روز املت و نان محلی و ماست و دوغ و این جور چیزها خوردیم و پرفسور ریموند هم کاملاً راضی و خوشحال بود که غذای محلی خورده است. موقع رساندن ایشان به هتل آبادان، ماشین در خور و مناسبی نبود و می‌خواستند از دانشکده علوم انسانی جیب آهو بیاورند که من با آن ماشین ایشان را برسانم. یک

وانت پیکان در محل آماده بود. پیشنهاد دادم با همین پیکان وانت ایشان را به هتل می‌رسانم. همه مخالف بودند که این ماشین در شأن استاد نیست. وقتی با ایشان در میان گذاشتم با کمال میل پذیرفت که با وانت پیکان به هتل برویم. خلاصه همراهی من یک جوان ۲۶ ساله با پروفسور صاحب نام ۷۰ و چندساله انگلیسی پر از نکات مهمی بود که از ایشان یاد گرفتم.

آن شب در لابی هتل کلی راهنمایی‌های علمی رشته خودش را که باید به همکاران ایرانی خود بگویند بمن گفت. پس از برگشت به انگلستان چند ماه بعد خبردار شدیم که در یک تحقیق دریایی دچار حادثه شدند و فوت کردند. نهایتاً در اسفندماه ۱۳۵۶ دانشکده علوم دریایی برای آغاز دوره‌های تحصیلات تکمیلی توسط شاه افتتاح شد و گرفتن دانشجوی ماکول شد به کنکور سال ۱۳۵۷ که این مهم، قبل انقلاب به دلیل همراهی دانشگاهیان با نهضت انقلاب اسلامی محقق نشد.

پس از جنگ، قصر بازسازی شده شیخ خزعل به دلیل سقوط خرمشهر به ویرانه‌ای مبدل گردید و بعداً ابتدا در دل دانشگاه شهید چمران اهواز و سپس در بین راه خرمشهر به آبادان این دانشکده حیات دوباره گرفت. مرحوم دکتر مهدی تجلی‌پور که در دوران جنگ مثل بقیه ساکنان اهواز زن و بچه را به شهر دیگری فرستاده بود در تنهایی و در منزل خود دچار سکته قلبی شده و دارفانی را وداع گفت. ایشان در رشته خود بسیار صاحب نظر بودند. خدایش بیامرزد.

پس از جنگ و ویرانی دانشکده علوم انسانی ما استادان همراه با دانشجویان خود در دانشکده اقتصاد و علوم دریایی دانشگاه شهید چمران اهواز (دانشگاه مادر) ادغام گردیدیم و بنده تا زمان باز نشستگی در بهمن‌ماه ۱۳۸۹ در آن به تدریس و تحقیق پرداختم.

بهتر است کمی درباره دانشکده علوم انسانی بنویسم. این دانشکده دو گروه آموزشی مدیریت و اقتصاد داشت. استادان هم تا آنجا که اسامی آنان به یادمانده عبارت بودند از:

- ۱- دکتر مهندس، رئیس دانشکده
- ۲- دکترکرامت پورسلطان
- ۳- دکتر فرهنگ ارشاد
- ۴- سید عبدالحسین نبوی
- ۵- مرحوم محسن مرعشی
- ۶- ایرج قندیل
- ۷- محسن دستگیر
- ۸- منصور صمدی
- ۹- اسمعیل بارودی
- ۱۰- مهدی ضرغامی
- ۱۱- محمدتقی نجفیان
- ۱۲- منصور رحمانی
- ۱۳- اسفندیار اهورائیان
- ۱۴- آقای آرزومند
- ۱۵- آقای خردمند
- ۱۶- آقای عباسپور
- ۱۷- آقای نوح پیشه
- ۱۸- خانم ایلام پور
- ۱۹- خانم حسنی
- ۲۰- خانم برونو (آمریکایی)

خانم نسرین هاشمی دزفولی هم از ابتدای تأسیس شاخهٔ خلیج فارس در استخدام دانشگاه درآمدند و با انتقال به دانشگاه شهید چمران اهواز بعد از جنگ تا زمان بازنشستگی در دانشکدهٔ اقتصاد و علوم اجتماعی با پشتکار فراوان به خدمت صادقانه پرداختند.

مرحوم محسن مرعشی در دوره دبیرستان و در خرمشهر از همکلاسی‌های خوب بنده بود. با هم به استخدام دانشگاه در شاخه خلیج فارس درآمدیم و در ابتدای شروع جنگ و همزمان با انقلاب فرهنگی به ایشان سمت معاونت دانشجویی دانشگاه داده شد. یک‌بار که برای دیدار خانواده به تهران سفر کرده بود یک دستگاه اتومبیل پیکان نو که برای دانشگاه خریداری شده بود، از ایران خودرو تحویل گرفت تا به اهواز بیاورد. در اتوبان تهران قم با ریل گارد وسط اتوبان برخورد می‌کند و به رحمت خدا می‌رود. خدا ایشان را بیامرزد. ایشان بسیار بسیار انسانی خوب و شریفی بود.

دوران جنگ:

در خصوص خاطرات دوران جنگ؛ هانطور که مستحضرید بنده خرمشهری هستم و در ابتدای جنگ محل کارم شاخه خلیج فارس بود. در ۳۱ شهریور که حکومت بعثی عراق حمله ناجوانمردانه خود را به ایران آغاز کرد؛ خرمشهر هم گلوله‌باران شد و بسیاری از روستائیان عرب‌زبان اطراف خرمشهر بدون آنکه بدانند چه اتفاقی افتاده غافلگیر شده و به شهادت رسیدند. به سرعت خرمشهر در همان روز اول جنگ، به یک شهر جنگ‌زده تبدیل شد. ادارات و بانک‌ها و مدارس و دانشگاه (شاخه خلیج فارس) تعطیل گردید. متأسفانه دشمن ناجوانمرد با گلوله باران بی‌امان (گلوله‌های خمسه خمسه) امکان زندگی و اقامت در شهر را از مردم گرفت. جاده خرمشهر اهواز به دست نیروهای بعثی افتاد؛ پالایشگاه آبادان و تانک فارم‌های اطراف آن در آتش می‌سوخت. شهر آبادان بدلیل دودهای غلیظ سوختن تانک فارم‌ها شب و روزش یکی شده بود. مردم در روز هم نیاز به روش کردن چراغ داشتند. در این شرایط پس از یک هفته از شروع جنگ دوستی به من گفت اوضاع شهر ناجور است و زن و بچه‌ها را اگر می‌توانی از شهر خارج کن. دو روز بعد مادرم و خانمم و برادر کوچکم را سوار بر ماشین ژیان خودم کردم تا آن‌ها را به شهری امن‌تر برسانم. پدرم حاضر به ترک خرمشهر نشد و گفت من می‌مانم. بخاطر بی‌بنزینی پنج روز طول

کشید تا به اصفهان رسیدیم. چند روز بعد که خرمشهر در حال سقوط بود برای آوردن پدرم عازم خرمشهر شدم. باز پنج روز طول کشید تا به خرمشهر برسم. دیگر خرمشهر مثل قبل نبود و بسیار از منازل و ساختمان‌ها تخریب شده بود و گلوله‌باران شهر لحظه‌ای قطع نمی‌شد. با سختی خودم را به منزل پدرم رساندم ولی اینبار ایشان مقاومت نکرد و حاضر شد با من از شهر خارج شود. چندین روز بود آب و برق نداشتند و نان و خرما از طریق مسجد جامع خرمشهر به عنوان تنها غذای موجود بین اهالی باقیمانده در شهر توزیع می‌شد.

پس از بردن پدرم به اصفهان چند روز بعد عازم اهواز شدم تا ببینم تکلیف شغل ما چه می‌شود. به دلیل شروع جنگ شهید رجایی نخست وزیر وقت اعلام کرد حقوق مهر و آبان ماه کلیه کارکنان دولتی شهرهای جنگ زده حتی بدون حضور آن‌ها در محل کارهای خود پرداخت شود. از رادیو و تلویزیون این خبر بارها اعلام شد و تأکید شد این خبر به منزله بخشنامه دولتی است.

از آنجایی که دانشگاه اهواز وضع خاصی داشت؛ هیچ‌گاه این بخشنامه دولتی مشمول حال بنده قرار نگرفت و حقوق مهر و آبان ۱۳۵۹ من هیچ‌گاه پرداخت نگردید. در حالیکه به دلیل جنگ شهر و دیار و محل کار خود را از دست داده بودم و آواره و سرگردان و بلا تکلیف مانده بودم. بدلیل از دست دادن خانه و کاشانه و کل زندگی خود به این حقوق نیاز مبرم داشتم اما پرداخت نشد و این بی‌مهری مسئولان آن موقع دانشگاه را هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم. به همین دلیل عازم دانشگاه در اهواز شدم تا ببینم تکلیف چیست. مسئولان وقت دانشگاه، مصاحبه‌ای با کل استادان ترتیب داده بودند و با یک مصاحبه یک دقیقه‌ای هر کس را که حکم استخدام رسمی نداشت اخراج می‌کردند. رئیس کارگزینی وقت در راهروهای سازمان مرکزی گریه می‌کرد و می‌گفت من می‌دانم این استادان را دکتر جامعی، رئیس دانشگاه در قبل از انقلاب، با چه سختی به استخدام دانشگاه درآورد و الان دارند بی‌ملاحظه آن‌ها را اخراج می‌کنند. نوبت که به من رسید پس از ورق زدن دفتری و خواندن مطالبی دیدم برخورد آن‌ها با من دوستانه شد و چون حکم رسمی

قطعی داشتم به من گفتند ما به شما نیاز داریم باید در دانشگاه بمانید. از آنجایی که در اهواز نه خانه‌ای داشتم و نه دوست و فامیلی و محل کار هم اهواز نبود؛ خانواده‌ام در اصفهان بودند اصلاً تمایلی به ماندن در دانشگاه تعطیل شده به دلیل انقلاب فرهنگی و شهر نیمه تخلیه نداشتم.

به جهاد دانشگاهی دانشگاه مراجعه کردم و نامه‌ای از مهندس والا برای مأمور به خدمت شدن در سازمان طراحی برنامه‌ریزی دفتر عمران امام در اصفهان گرفتم. حدود کمتر از یکسال در آن دفتر برایشان حسابداری کردم. چهل درصد حقوقم که مزایای بدی آب و هوا بود قطع کردند. باید با حقوق ناچیز بدون وسایل زندگی و حتی البسه گرم دو خانواده خود و پدرم را اداره می‌کردم. دوران سختی بود. تا اینکه در آگهی روزنامه خواندم که گروه صنایع کاغذ پارس در هفت‌تپه خوزستان مدیر مالی می‌خواهد. به سرعت به آن آگهی جواب دادم و دو روز بعد برای مصاحبه به دفتر مرکزی کاغذ پارس در تهران رفتم معاون مالی اداری که در حال رفتن به سازمان صنایع ایران بود و از اساتید قدیمی بنده بود ناباورانه گفت آنجا منطقه جنگی است و دشمن در ۱۵ کیلومتری هفت‌تپه است و شهر شوش تخلیه است چطور می‌خواهی به محل کارخانه در هفت‌تپه بروی و زیر آتش دشمن کار کنی. من به آن ۴۰٪ کسر حقوقم نیاز داشتم و دوست داشتم در منطقه باشم که در اولین فرصتی که خرمشهر آزاد می‌شود به شهرم بروم. گفتم خودم جنگ‌زده‌ام و از منطقه جنگی می‌آیم و می‌توانم تحمل کنم.

مدت کار من از دی‌ماه ۱۳۶۰ تا زمان بازگشایی دانشگاه‌ها در کاغذ پارس به‌عنوان مدیر مالی طول کشید. در تمام مدتی که آنجا بودم گلوله‌های توپ و خمپاره و موشک‌های کوچک به منطقه شلیک می‌شد که چون شهرک هفت‌تپه دارای خانه‌های سازمانی پراکنده بود خسارت جدی به کسی وارد نشد. سال ۱۳۶۲ دانشگاه برای برگشت اساتید خود فراخوان داد و چون حدود دو سوم اساتید به شرحی که در بالا نوشتم اخراج شده بودند و تعداد کمی از اساتید دارای حکم رسمی قطعی باقیمانده بودند؛ دانشگاه برای شروع کلاس‌ها دچار مشکل بود. به

استادانی که به دانشگاه مراجعت می‌کردند حواله یک دستگاه پیکان می‌داد که قیمت کارخانه آن ۶۹۰۰۰ تومان و قیمت بازار آزاد آن ۲۱۰۰۰۰ تومان بود، می‌دادند. گروه صنایع کاغذ پارس بعد از دو سال خدمات من حاضر به از دست دادن من نبود. کاغذ پارس از طریق وزیر صنایع درخواست انتقال من را از دانشگاه به صنعت داد. وزیر صنایع در مورد انتقال من به وزیر علوم نامه نوشت و درخواست انتقال را من را داد. نهایتاً وزیر علوم طی نامه‌ای نوشت بازگشایی دانشگاه‌ها فرمایش امام است و دانشگاه‌ها به استادان خود نیاز مبرم دارند. نسخه‌هایی از این نامه نگاری‌ها را به عنوان یادگاری نگه داشته‌ام.

خلاصه، نهایتاً به دانشگاه برگشتم و در کوی استادان، آپارتمانی در اختیارم گذاشت و تا سال ۱۳۷۲ در دانشگاه شهید چمران اهواز و دانشکده اقتصاد و علوم انسانی به فعالیت آموزشی و پژوهشی مشغول بودم. چندین سال مدیر گروه حسابداری بودم و طی این مدت ۵ کتاب تألیف و ترجمه کردم و چند طرح پژوهشی انجام دادم و دو یا سه مقاله چاپ کردم. البته این فعالیت‌ها با علم به این مسئله بود که این قبیل کارهای پژوهشی هیچ امتیازی برای من مری به همراه ندارد. در سال ۱۳۷۲ که بورس‌های تحصیلی مجدداً برقرار شد برای اخذ مدرک دکتری به انگلستان و دانشگاه اسکس رفتم. دوره دکتری من ۵ سال طول کشید و در این مدت به من کلاس برای تدریس دادند. تدریس در دانشگاه اسکس بعد از ۱۵ سال تدریس در ایران برایم تجربه ارزنده‌ای بود. از آنجایی که تجربه طولانی در تدریس دروس حسابداری داشتم و تسلط به زبان انگلیسی باعث شده بود که به شدت مورد توجه مسئولان دانشکده قرار گیرم؛ به‌خصوص اینکه خود انگلیسی‌ها تنها ۴ یا ۵ ساعت در هفته تدریس می‌کنند و بقیه فرصت خود را به پژوهش مشغولند؛ تدریس من به مدت ۱۰ یا ۱۲ ساعت در هفته و تدریس دروس مختلف برای آن‌ها خیلی جالب بود. تمامی ارزیابی‌های دانشجویی هم بسیار عالی می‌شد. حتی در برخی از بندهای سؤالات ارزیابی از میانگین امتیازات دانشکده و بعضاً از میانگین امتیاز دانشگاه نیز بیشتر می‌شد. در زمان برگشت به ایران آن‌ها اصرار داشتند که بمانم و به کارم ادامه

بدهم می‌گفتند با من قرارداد ۱۰ ساله می‌بنند. گر چه وثیقه ملکی من ۳ میلیون تومان بود ولی تعهد اخلاقی باعث شد که برای انجام تعهداتم به ایران برگردم. پس از مراجعت به ایران و شروع تدریس در دانشگاه شهید چمران اهواز دوره کارشناسی ارشد رشته حسابداری را در سال ۱۳۷۸ به‌عنوان اولین دانشگاه در شهرستان راه‌اندازی کردیم. در سال ۱۳۸۷ نیز برای اولین بار در شهرستان دوره دکتری حسابداری را در دانشگاه شهید چمران اهواز راه‌اندازی کردیم. بنده نیز سرپرست دوره دکتری شدم. مدتی هم برای بار دوم این‌بار با مرتبه استادیاری مدیر گروه حسابداری شدم. پس از آن، ۵ سال معاون پژوهشی دانشکده بودم و سه بار نیز به‌عنوان پژوهشگر نمونه دانشکده انتخاب شدم. تا زمان بازنشستگی چند سالی عضو اصلی هیئت ممیزه بودم و در دو سال آخر هم رئیس کمیته علوم انسانی هیئت ممیزه دانشگاه بودم.

خاطره خوب آن دوران این نکته بود که استادیار بودم و دانشگاه تهران برای تدریس در دوره دکتری از من دعوت به‌عمل می‌آورد. متعاقب آن، دانشگاه تربیت مدرس هم برای تدریس دوره دکتری از من کمک خواست. البته این زمانی بود که هنوز دوره دکتری در اهواز راه‌اندازی نشده بود. از دانشگاه‌های یاد شده خواستم نامه‌ای به دانشگاه شهید چمران اهواز بنویسند و اجازه تدریس را در دانشگاه تهران و تربیت مدرس بگیرند. البته معاون آموزشی وقت دانشگاه مخالف این کار و تردید من بود. نامه مجوز را صادر نمی‌کردند. روزی معاون آموزشی دانشکده برای کارهای آموزشی به دفتر ایشان رفته بود و معاون آموزشی دانشگاه نامه دانشگاه تهران را روی میز جلوی ایشان پرت کرده بود که ببین همکار شما چه کارها می‌کند. البته از نظر ایشان تدریس در دانشگاه‌های دیگر جرم بود. معاون آموزشی دانشکده پس از قرائت نامه به ایشان گفته بود این که خیلی خوب است؛ چون تا بوده ما از دانشگاه تهران استاد پروازی درخواست می‌کردیم اما الان دانشگاه تهران و تربیت مدرس از ما تقاضای استاد پروازی می‌کنند؛ این برای دانشگاه شهید چمران افتخار است. نهایتاً چند سالی برای این دو دانشگاه کلاس‌های دکتری برگزار کردم. در آن ایام در یک

هفته، در ۶ دانشگاه ایران در سه شهر مختلف تدریس داشتم. من این خاطرات خدمتی را جزو افتخارات خود می‌دانم. با تلاش و همت من دوره‌های تحصیلات تکمیلی در دانشگاه شهید چمران اهواز، دانشگاه اصفهان، دانشگاه آزاد واحد مبارکه، علوم و تحقیقات اصفهان و دانشگاه آزاد واحد اصفهان (خوراسگان) راه‌اندازی شد.

مهندس محمدتقی دهدشتی شفیعی

دانشکده کشاورزی

۱۳۸۳

محمدتقی دهدشتی سال ۱۳۳۲ در شهر رامهرمز در خانواده‌ای نسبتاً متمکن و دارا به دنیا آمد. وی تحصیلات ابتدایی تا سیکل اول را در همان شهر به پایان رساند سپس در ماهشهر و در دبیرستان شاپور اهواز به ادامه تحصیل پرداخت و به سال ۱۳۵۰ موفق به اخذ دیپلم با رتبه بسیار خوب شد.

مهندس دهدشتی همواره از آقای جواد ضیایی آموزگار مقطع دبستان خود که وی را به شعر و شاعری و نویسندگی علاقه‌مند نمود و در شخصیت او تأثیر به‌سزایی داشته است، به نیکی یاد می‌کند. کتابخانه شخصی این آموزگار امکان مناسبی را برای مهندس دهدشتی فراهم آورد تا در دوره نوجوانی با دیوان‌های شاعران بزرگ ایرانی آشنا شود.

افزون بر علاقه‌مندی به شعر و شاعری، استمرار مطالعات مذهبی و قرآنی و ارتباط با محافل علمی، مذهبی و سیاسی وی را در برهه‌ای حتی دلبسته به فراگیری علوم

دینی و حوزوی می‌گرداند ولی به دلیل در اختیار نداشتن امکانات کافی از این آرزو باز می‌ماند.

او خدمت نظام وظیفه را در سال‌های ۵۱ تا ۵۳ در منطقه مرزی خوزستان می‌گذراند.

ایشان پس از پایان دوره نظام وظیفه، ضمن آنکه شرایط استخدام در چندین اداره از جمله شرکت نفت را حائز بود، در سال ۱۳۵۴ با نمره و رتبه خوبی در کنکور سراسری دانشگاه‌ها پذیرفته و تحصیل در رشته کشاورزی دانشگاه جندی شاپور را به دلیل علاقه به این رشته به دیگر رشته‌ها از جمله پزشکی ترجیح می‌دهد.

مهندس دهدشتی، همزمان با تحصیل در گروه خاک‌شناسی، با مدرک دیپلم به استخدام دانشگاه جندی شاپور در می‌آید و کار خود را در دفتر آمار که در آن زمان زیرمجموعه معاونت پژوهشی و در گروه گیاه‌پزشکی مستقر بود، آغاز و بنای چنین دفتری را با طراحی فرم و پرسش‌نامه ثبت عملکرد واحدهای دانشگاه پای‌ریزی می‌کند.

سال ۱۳۵۵، این کارمند جوان به اداره طرح و برنامه که در ساختمان مرکزی دانشگاه یعنی ساختمان سه گوش مستقر بود، منتقل می‌شود.

در دفتر بودجه، طرح و برنامه در این برهه، تشکیلات سازمانی پردیس دانشگاه و دانشکده‌های اقماری آن در شهرهای خرمشهر، دزفول و بهبهان طراحی می‌شود.

با توجه به اهمیت گردآوری مدارک و اسناد پیشینه دانشگاه، در همین سال طرح راه‌اندازی مرکز اسناد در محل کنونی خبرگزاری ایسنای خوزستان (در آن سوی پل پنجم اهواز)، در دستور کار دانشگاه قرار می‌گیرد و با توجه به شایستگی‌هایی که مهندس دهدشتی از خود نشان داده بود، مقرر می‌شود که ایشان زیر نظر خانم مریم سعیدی اولین مسئول مرکز به این مهم بپردازد.

مهندس دهدشتی در این مرکز، نقش به‌سزایی در تهیه نسخه‌های خطی و مدارک و اسناد ایفا می‌کند و به کمک آقایان مهندس والا و مصدق کارمندان وقت اداره

انتشارات مستقر در دانشکده کشاورزی، در تهیه نسخه‌های زیراکس از مدارک اقدام می‌کند.

سال ۱۳۵۵، مهندس دهدشتی به دلیل شرکت در مجالس مذهبی و ارتباط با روحانیان و انقلابیان چه در اهواز و چه در قم و تهران، به اداره ساواک اهواز احضار می‌شود و مورد بازجویی قرار می‌گیرد.

در تابستان ۱۳۵۶ بنا به پافشاری دکتر عباس جامعی، رئیس وقت دانشگاه، ادارات مرکزی از جمله دفتر ریاست دانشگاه از ساختمان سه‌گوش به بلوک‌های چهارگانه (سازمان مرکزی کنونی) که به شکل نیمه‌ساز و فاقد برق و دیوارکشی بود، منتقل می‌شود و این‌گونه محل کار مهندس دهدشتی به دانشکده کشاورزی نزدیک می‌گردد. به محض اطلاع دکتر جامعی از دانشجو بودن مهندس دهدشتی، نظر به نیاز گروه نوپای خاک‌شناسی، ایشان به دانشکده منتقل می‌گردد و مهندس دهدشتی این فرصت را پیدا می‌کند تا در کنار انجام کارهای اداری، در ارائه دروس عملی و عملیات کشاورزی بلکه نظری، به استادان گروه یاد شده، کمک کند و در تهیه و تدوین جزوات درسی مؤثر باشد.

در حین انجام وظایف شغلی و علمی، مشارکت ایشان در امور فرهنگی مانند ایراد سخنرانی در مساجد، تشکیل کلاس‌های عقیدتی در مناطق محروم اهواز، چاپ و توزیع نوشتارهای انقلابی و روشنگر و ارتباط با افرادی از گروه منصورون و شخصیت‌های انقلابی در اهواز، بخشی از فعالیت اجتماعی مهندس دهدشتی در برهه منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی است.

پس از پیروزی انقلاب و در ادامه فعالیت‌های فرهنگی، وی به ایراد سخنرانی و تدریس در دبیرستان‌های اهواز از جمله نظام وفا و پروین اعتصامی ادامه می‌دهد. با شروع جنگ تحمیلی و پناه بردن مهاجران جنگ از شهرهای جنگ‌زده خوزستان به شهر رامهرمز و بحرانی شدن وضع داخلی این شهر، مهندس دهدشتی به عنوان شهردار منصوب می‌گردد و با کوشش‌های شبانه روزی و راهبری دیگر نهادها و ادارات، به اوضاع این شهر رسیدگی می‌کند و به وضع حدود چهارصد هزار مهاجر جنگی سامان

می‌دهد. تهیه مواد غذایی و ساختن شهرک حرّ در جایزبان برای اسکان جنگ‌زدگان و ساخت امور زیربنایی در شهر رامهرمز از اقدامات وی به شمار می‌آید.

با توجه به نیاز دانشگاه به مهندس دهدشتی برای فراهم آوردن مقدمات بازگشایی دانشگاه، ایشان در شهریورماه سال ۱۳۶۰ به دانشگاه باز می‌گردد و چندی بعد، به عنوان مدیر خدمات و تدارکات دانشگاه، مأمور سامان دادن و فراهم کردن دانشکده‌ها برای بازگشایی می‌شود. وی در این اداره، به کمک مجید امیرزاده و رمضانعلی خرمایی و مهندس هیئت اله هادی قنوت و هوشنگ طباطبایی تعمیرکار اداره تأسیسات، موفق به بازسازی دانشکده‌هایی که در اختیار رزمندگان بود و پس گرفتن و تعمیر وسایل نقلیه متعلق به دانشگاه از سپاه پاسداران، مقدمات بازگشایی دانشگاه را در مهر ۱۳۶۱ فراهم می‌کنند. در همین راستا، شورای برنامه‌ریزی با هدف آماده کردن دانشگاه برای بازگشایی متشکل از رؤسای دانشکده‌ها زیر نظر ایشان تشکیل می‌گردد. لازم به توضیح است که به جز دانشکده پزشکی و کشاورزی و بیمارستان‌ها، کلیه دانشکده‌ها و کتابخانه مرکزی و مهمانسرای دانشگاه و پنج دستگاه منزل در کوی استادان در این برهه در اختیار نیروهای نظامی و جنگ قرار داشت. دانشکده کشاورزی نیز در زمان حمله، به عنوان نقاهت‌گاه مورد استفاده قرار می‌گرفت.

از دیگر فعالیت مهندس دهدشتی در دوره تصدی مدیریت خدمات و تدارکات دانشگاه، دفاع از حقوق دانشگاه در برابر ادعاهای مالی شرکت شعله خاور و اختصاص ده پلاک زمین در خیابان دهم غربی کیانپارس برای استادان دانشگاه بود.

در خرداد ۱۳۶۱ مهندس دهدشتی به دانشکده کشاورزی و گروه خاک‌شناسی می‌رود و اداره خدمات و تدارکات به علیرضا قیبتی سپرده می‌شود. وی با همکاری مرحوم دکتر بهزاد و دکتر آخوندعلی شورای دانشکده کشاورزی را تشکیل می‌دهند و مقدمات بازگشایی این دانشکده را فراهم می‌کنند. در این برهه، مهندس دهدشتی به تدریس دروس عملی و نظری و آزمایشگاهی می‌پردازد. وی از سال ۱۳۶۱ تا سال ۱۳۷۱ به‌طور فشرده و با هفته‌ای ۳۵ ساعت تدریس بدون دریافت حق‌التدریس، کمبود اعضای هیئت علمی در دانشکده را جبران می‌کند.

در سال ۱۳۷۰ با کوشش‌های وی، مرکز کامپیوتر دانشکده کشاورزی راه‌اندازی می‌شود.

متأسفانه مدیریت وقت دانشگاه، نه تنها از ایشان بابت کوشش‌های پیگیرانه و تدریس‌های فشرده، قدردانی و قدرشناسی نمی‌کند بلکه با طرح برخی تنگناهای اداری موجب می‌شود تا ایشان تصمیم به ترک دانشگاه کند ولی درخواست وی با مخالفت وزارت علوم روبرو می‌شود.

درباره نحوه ادامه تحصیل، مهندس دهدشتی خود می‌گوید:

«بنا به رسم معهود دانشگاه اهواز که کارشناسان آموزشی معمولاً بعد از دو سال کار برای ادامه تحصیل به خارج از کشور اعزام می‌شدند می‌بایست این‌جانب نیز مشمول دریافت بورس تحصیلی می‌شدم که در سال ۶۲ از طریق وزارت علوم مجدداً راه‌اندازی شده بود و حتی با توجه به معرفی کارشناسان آموزشی به دانشگاه تربیت مدرس که در سال ۶۲ یا ۶۳ راه‌اندازی شده بود، در هر دو مورد، در مرحله تأیید صلاحیت نام این‌جانب در لیست پذیرفته‌شدگان قرار نگرفت ولی در سال ۷۲ خود در کنکور کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت مدرس قبول شدم ولی به‌عللی پس از یک ترم مجبور به ترک تحصیل شدم. در سال ۷۱ با توجه به سوابق آموزشی و تدریس دروس نظری و عملی به عضویت هیئت علمی درآمدم و در مرتبه مربی آموزش‌یار قرار گرفتم».

ایشان، در کنار انجام وظایف آموزشی، از سال ۱۳۶۶ به بعد با تأسیس شرکت و با سرمایه‌گذاری شخصی اقدام به راه‌اندازی طرح پرورش ماهی در روستای خنجر از توابع منطقه رامین اهواز می‌کند و منشأ رونق اقتصادی و فرهنگی در این منطقه می‌شود و اهالی آن روستا تاکنون خاطرات کوشش‌های وی را ارج می‌گذارند. این طرح به عنوان یک طرح نمونه شناخته شد.

در سال ۱۳۷۲ نیز با تأسیس شرکت پیوند شیمی به تهیه و فروش لوازم آزمایشگاهی اقدام می‌کند و همچنین از ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۵ در قالب یک شرکت تأمین نیروی انسانی

با شرکت مخابرات خوزستان همکاری می‌کند و منشأ ایجاد تحول در امر بهره‌وری انسانی و صرفه‌جویی مالی در این شرکت می‌شود. مدیریت علمی و سلامت اقتصادی و جدیت در انجام بهینه وظایف را می‌توان از صفات شغلی وی برشمرد.

مهندس دهدشتی بالاخره در سال ۱۳۸۳ با مرتبهٔ مربی آموزشیار از دانشگاه شهید چمران اهواز بازنشسته می‌شود و از آن موقع با جدیت بیشتری به شعر و هنر و ادبیات که سخت مورد علاقهٔ ایشان بود روی می‌آورد. انتشار دو دیوان شعر و تهیه هفده دفتر شعر که نزدیک به ۴۰۰۰ صفحه است حاصل مطالعات و شعرسرایی وی است. ایشان دارای دو فرزند است و همسر وی با نام خانم مرضیه معافی در سراسر این مدت پر فراز و نشیب، یار و همراه وی بوده است.

دکتر محمدرضا راشد محصل

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

۱۳۶۵

دکتر محمدرضا راشد محصل در خردادماه سال ۱۳۱۵ در خانواده‌ای اهل علم و دیانت در روستای افضل آباد ماژان از توابع بیرجند متولد شد. پدر و پدربزرگش جملگی علمای دین و مورد وثوق و احترام مردم بودند. از پنج‌سالگی به مکتب‌خانه رفت و خواندن قرآن را فراگرفت. شش سال، دوران دبستان را در همان روستا سپری نمود، سپس به مدت شش سال دیگر، دوره دبیرستان را در بیرجند به پایان رساند. در سال ۱۳۳۲ به دانش‌سرای مقدماتی بیرجند وارد شد و همزمان به آموزگاری پرداخت. در سال ۱۳۳۸ تحصیل در رشته زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه فردوسی مشهد شروع نمود. در این سال‌ها، با نوشتن مقالات اجتماعی و سیاسی در روزنامه‌های محلی به بیان دیدگاه‌های خود می‌پرداخت. رشته ادبیات فارسی دانشکده ادبیات مشهد در این دوره به یمن حضور و تدریس استادانی صاحب‌نام و دلسوزی مانند

زنده‌یادان دکتر احمدعلی رجایی و دکتر غلامحسین یوسفی و دکتر جمال رضایی از رشته‌های شاخص و پربار بود.

ایشان در سال ۱۳۴۲ موفق به دریافت مدرک کارشناسی زبان و ادبیات فارسی شد و بعد از آن به تدریس در دبیرستان‌های مشهد مشغول گردید. در سال ۱۳۴۸ تحصیل در دوره کارشناسی ارشد دانشگاه تهران را شروع نمود و در سال ۱۳۵۰ موفق به دریافت مدرک فوق‌لیسانس گردید و در همان سال دوره دکتري زبان و ادبیات فارسی در همان دانشگاه را شروع نمود و همزمان با فرهنگستان زبان فارسی همکاری خود را آغاز کرد.

وی در سال ۱۳۵۳ پس از گذراندن دروس دوره دکتري از وزارت آموزش و پرورش به دانشگاه جندی‌شاپور اهواز (دانشگاه شهید چمران اهواز کنونی) انتقال یافت. پس از چند سال تدریس در این دانشگاه و سرپرستی یک‌ساله دانشکده ادبیات، در سال ۱۳۶۰ به مدت سه سال به دانشگاه تبریز منتقل گردید و در این دانشگاه به تدریس و تربیت دانشجویانی پرداخت که امروزه هر یک از استادان زبان فارسی شده‌اند. ایشان در سال ۱۳۶۵ از دانشگاه شهید چمران اهواز بازنشسته شد و مرحله‌ای تازه از فعالیت‌های علمی، پژوهشی و فرهنگی خود را در دانشگاه‌های دولتی و غیردولتی و مؤسسات فرهنگی تاکنون ادامه داده است.

دکتر راشد محصل کتاب‌هایی همچون: *آذرخش دیرپای سهروردی*، *پرتوهایی از قرآن و حدیث در ادب فارسی*، *داستان گشتاسپ در دو نگاه*، *شاهنامه پژوهی*، *خیام شناخت*، *عطار شناخت*، *از شوکتی تا دولتی*، *چون من در این دیار*، *شاهنامه جلوه‌گاه روح ملی*، *نام شناخت توصیفی منظومه‌های دینی فارسی*، *فرهنگ خرد در شاهنامه*، *گزیده حدیقه سنایی با شرح و توضیح*، *نشانه‌شناسی ادبی در کاربرد قرآن و حدیث*، *تاریخ فرهنگ و آموزش نوین در بیرجند*، *پیکره‌شناسی و دریافت‌های اجتماعی* و ده‌ها مقاله علمی در حوزه‌های حماسه پژوهی، عرفان و حکمت اسلامی و ... منتشر نموده و به علاقه‌مندان عرضه داشته است.

در مقدمه کتاب *دانش و آزادگی* که به قلم جمعی از گردآوردندگان نوشته شده، آمده است دانش و آزادگی در وجود این مرد (دکتر راشد محصل) به نحوی همراه و یگانه شده است که تفکیک یکی از دیگری میسر نیست.

دکتر راشد محصل در طول فعالیت‌های علمی و اجرایی خود، چه در گروه زبان و ادبیات فارسی، چه در مرکز خراسان‌شناسی و چه در فرهنگ‌سرای فردوسی هیچ‌گاه در برابر خدمتی که با تمام وجود و از سر اخلاص انجام داده، مطالبه که هیچ، حتی توقع ضمنی مابه‌ازائی هم نداشته است.

اگر چیزی می‌دادند، با بی‌میلی و بزرگ‌منشی و احترام‌انگیزی می‌گرفت و بخش عمده آن را صرف خرید کتاب و اهداء به دانشجویان مستعد و همکاران علاقه‌مند و کتابخانه‌های نیازمند می‌کرد.

دانشوران روزگار ما کم نیستند، آزادگانی هم کم و بیش پیدا می‌شوند، اما آن‌ها که دانش و آزادگی توأمان در وجودشان به بار نشسته باشد، سیمرغاند و کیمیا. همچنین در مقاله‌ی جان به فدای عاشقان - که به قلم اصغر ارشاد سرابی نوشته شده، درباره‌ی دکتر راشد محصل تصریح شده است - اطلاعات او در پهنه شعر و ادب کهن و تاریخ اجتماعی ایران گسترده و شنیدنی است.

تجلی علمی او بیشتر در مباحث عرفانی و آثار حماسی و نکته‌سنجی‌هایش نتیجه نیم قرن پژوهش و تجربه است.

احاطه استاد بر علوم قرآنی، احادیث و آثار عرفانی و چیرگی بر منابع و محتوای دیوان شاعران و آثار نویسندگان کهن، کلاس درس دکتر راشد محصل را شیرین کرده است. نکته دیگری که نباید از کنار آن گذشت اثرات وجودی این مرد بزرگ در تربیت صدها دانش‌آموخته در مقاطع مختلف تحصیلی رشته زبان و ادبیات فارسی در بیرجند و در طی قریب به ۲۵ سال کار مداوم علمی و آموزشی است.

به جرئت می‌توان گفت کلیه دانش‌آموختگان ۳۰ سال گذشته دانشگاه‌های بیرجند در رشته زبان و ادبیات فارسی یا شاگرد دکتر راشد محصل بوده‌اند و یا شاگرد شاگردان ایشان.

مجموع این خدمات ارزنده سبب شد که در اسفندماه ۱۳۸۶ مراسم بزرگداشت ایشان با حضور مسئولان استانی، اساتید و اعضای گروه‌های زبان و ادبیات فارسی دانشگاه‌های بیرجند، اصحاب فرهنگ، هنر و ادب و جمعیت قابل توجهی از دانش‌آموختگان ادبیات فارسی در بیرجند برگزار و از سال‌ها تلاش و خدمات علمی، آموزشی و پژوهشی دکتر راشد محصل تقدیر و تجلیل گردد.

دکتر سیروس سلمانزاده

دانشکده کشاورزی

۱۳۸۰

سیروس سلمانزاده متولد سال ۱۳۱۶ در شهرستان کرمان است. وی دارای دکتری رشته جامعه‌شناسی روستایی و ترویج کشاورزی از دانشگاه ردینگ واقع در شهر ردینگ انگلستان در سال ۱۳۵۵ است. ایشان پس از طی مراتب استادیاری و دانشیاری در سال ۱۳۷۰ به درجه استادی دانشگاه شهید چمران اهواز نائل آمد.

تحصیلات رسمی و حرفه‌ای

سیروس سلمانزاده تحصیلات ابتدایی را در دبستان خرد تهران در سال ۱۳۲۹ و تحصیلات متوسطه را دبیرستان البرز تهران به پایان رسانده و در سال ۱۳۳۵ موفق به اخذ دیپلم متوسطه در رشته طبیعی گردید. مقطع کارشناسی را در دانشگاه ردآیلند واقع در شهر کینگرتون ایالت ردآیلند کشور ایالات متحده آمریکا در سال ۱۳۴۱ در رشته کشاورزی عمومی، مقطع کارشناسی ارشد را در دانشگاه آریزونا واقع در شهر

توسن ایالت آریزونا، ایالت متحده آمریکا در سال ۱۳۴۳ در رشته ترویج و آموزش کشاورزی و مقطع دکتری را در دانشگاه ردینگ واقع در ردینگ کشور انگلستان در سال ۱۳۵۵ در رشته جامعه‌شناسی روستایی و ترویج کشاورزی به اتمام رسانید. عنوان پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد ایشان «تاریخچه و توسعه برنامه جوانان روستایی سازمان ترویج کشاورزی ایران» عنوان رساله دکتری ایشان نیز «تأثیر ابعاد برنامه‌های اصلاح امور کشاورزی بر ساختار اجتماعی روستا در دزفول ایران، با عنایت خاص به نیاز به توسعه فعالیت‌های ترویجی» بود.

سیروس سلمان‌زاده پس از اخذ مدرک دکتری در رشته جامعه‌شناسی روستایی و ترویج کشاورزی، در سال ۱۳۴۳ با مرتبه علمی مربی در دانشگاه شهید چمران اهواز مشغول به خدمت گردید. ایشان در سال ۱۳۵۵ به مرتبه استادیاری، در سال ۱۳۶۳ به مرتبه دانشیاری و در سال ۱۳۷۰ به مرتبه استادی ارتقاء یافت.

مشاغل و سمت‌های مورد تصدی

سیروس سلمان‌زاده مدیر آموزش دانشکده کشاورزی اهواز از مرداد ۱۳۴۳ تا آبان ۱۳۴۶، مدیر گروه آموزش کشاورزی دانشکده کشاورزی اهواز از آبان ۱۳۴۶ تا خرداد ۱۳۴۹، مدیر گروه ترویج و عمران روستایی دانشکده دامپروری و عمران روستایی از مهر ۱۳۵۶ تا اسفند ۱۳۵۸، عضو وابسته فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران شاخه اقتصاد، ترویج و آموزش کشاورزی از سال ۱۳۷۷ تا به حال، عضو شورای عالی برنامه‌ریزی وزارت فرهنگ و آموزشی عالی از آذر ۱۳۷۰ تاکنون، عضو هیئت تحریریه مجله علمی کشاورزی دانشکده کشاورزی دانشگاه شهید چمران اهواز از سال ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۹ و عضو هیئت تحریریه مجله روستا و توسعه جهاد سازندگی از سال ۱۳۷۸ تاکنون، عضو هیئت ممیزه دانشگاه شهید چمران اهواز از مهر ۱۳۶۸ تا لغایت آذر ۱۳۷۰، عضو شورای عالی مشورتی ترویج کشاورزی کشور وزارت کشاورزی از سال ۱۳۷۱، عضو هیئت مؤسس و عضو هیئت مدیره انجمن علمی ترویج و آموزش کشاورزی از سال ۱۳۷۲ تا سال ۱۳۷۸، دبیر کمیته منتخب مجتمع عالی آموزشی و پژوهشی

کشاورزی رامین دانشگاه شهید چمران اهواز در سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۴ و عضو انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسان روستایی از سال ۱۳۵۱ تاکنون می‌باشد. ایشان از شهریور ۱۳۵۶ تا شهریور ۱۳۶۶ در گروه آموزش ترویج دانشگاه علوم کشاورزی سوئد و از شهریور ۱۳۷۱ تا شهریور ۱۳۷۲ در انستیتوی توسعه روستایی دانشگاه گوتینگن آلمان فرصت مطالعاتی خویش را گذرانده‌اند. ایشان در سال ۱۳۸۰ بازنشسته شدند.

فعالیت‌های آموزشی

سیروس سلمان‌زاده از مرداد ۱۳۴۳ تا به حال به طور مستمر در واحدهای دانشگاهی مشغول به فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی در زمینه جامعه‌شناسی روستایی و ترویج کشاورزی و عمران روستایی بوده و برای اولین بار در ایران درس اصول ترویج کشاورزی را تدریس کرده است.

جوایز و نشان‌ها

سیروس سلمان‌زاده برنده یکی از سه مقاله ممتاز در سمینار ملی ترویج کشاورزی ایران در سال ۱۳۶۸ و برنده جایزه محقق یا پژوهنده برگزیده در سال ۱۳۷۴ بوده است.

چگونگی عرضه آثار

سیروس سلمان‌زاده مؤلف مستقل ۳ جلد کتاب فارسی چاپ شده، مترجم یک جلد کتاب فارسی چاپ شده، یک جلد کتاب فارسی چاپ شده دیگر همراه با سه نفر نویسنده، مؤلف یک جلد کتاب انگلیسی چاپ شده می‌باشد. نامبرده همچنین مؤلف ۲ مقاله فارسی چاپ شده در مجلات ادواری، ۸ مقاله فارسی چاپ شده در مجموعه مقالات سمینارها، ۶ خلاصه مقاله فارسی چاپ شده در مجموعه خلاصه مقالات سمینارها، ۴ مقاله انگلیسی چاپ شده در مجلات، ۴ مقاله انگلیسی چاپ شده در

مجموعه مقالات سمینارها و ۳ خلاصه مقاله انگلیسی چاپ شده در مجموعه خلاصه سمینارها می‌باشد. وی همچنین مجری بیش از ۱۰ طرح پژوهشی خاتمه یافته است. ایشان راهنمایی یک پایان‌نامه، مشاوره ۲ پایان‌نامه و داوری پایان‌نامه و مدارک تحصیلی خارج از کشور در مقطع کارشناسی ارشد و داوری پایان‌نامه‌ها و مدارک تحصیلی خارج از کشور در مقطع دکتری را برعهده داشته‌اند. دکتر سلمانزاده تا به حال بیش از ۵۰۰۰ دانشجوی را در داخل و خارج از کشور راهنما و مدرس بوده است.

ایشان درباره یکی از آثار خود می‌نویسند

این‌جانب از سال ۱۳۴۳ که به عضویت هیئت علمی دانشگاه شهید چمران اهواز (دانشکده کشاورزی اهواز، جندی‌شاپور) درآمده‌ام به مشاهده و بررسی رویدادها و تغییرات در فعالیتهای کشاورزی و جوامع روستایی شمال خوزستان در سطوح خرد و کلان پرداخته و کتاب‌ها و مقالات متعددی را منتشر نموده‌ام. کتاب تألیفی این‌جانب به زبان انگلیسی که در زیر مشخص شده، مرتبط با تغییرات در نظام‌های بهره‌برداری شمال خوزستان بوده که مورد نقد صاحب‌نظران بین‌المللی قرار گرفته است و هنوز هم مورد استناد بسیاری از پژوهشگران رشته توسعه کشاورزی و روستایی قرار می‌گیرد.

Salmanzadeh, Cyrus (1980), *Agricultural change and Rural Society in Southern Iran*, Cambridge, England: Menas Press Ltd.

دکتر ابراهیم سلیمان نژادیان

دانشکده کشاورزی

۱۳۸۶

این جانب ابراهیم سلیمان نژادیان در سال ۱۳۲۶ در شهر آبادان به دنیا آمدم. پدرم زاده اصفهان است ولی برای کار در شرکت نفت با خانواده اش به آبادان مهاجرت کرده بود. دوره ابتدایی را در دبستان بهار و سیکل اول را در دبیرستان ابن سینا (آبادان) گذراندم. برای گذراندن رشته ریاضی در دبیرستان فرخی ثبت نام نمودم و در سال ۱۳۴۲ دیپلم ریاضی گرفتم. از افتخاراتم شاگردی آقای زنده یاد دکتر عمیدی در دبیرستان فرخی بود که بسیار سخت گیر و در تدریس دروسی مثل حساب استدلالی، ترسیمی و رقومی و جبر متبحر بود. سال ها بعد که به عنوان کارشناس در دانشگاه جندی شاپور اهواز مشغول به کار شدم ایشان به عنوان استاد و مدتی هم به عنوان معاون اداری و مالی دانشگاه مشغول به کار بودند.

علی رغم میل به ادامه درس در رشته های ریاضی، با وجود رتبه خوب در میان دانش آموزان این رشته در آبادان (دو دبیرستان فرخی و رازی فقط رشته ریاضی داشتند) موفق به قبولی در رشته دلخواه نشدم. در آن زمان هر دانشکده برای خود

کنکور جداگانه داشت. در هر صورت در کنکور دانشکده کشاورزی ملاتانی شرکت نموده و قبول شدم. دانشجویان ورودی سال ۴۲ جمعاً ۳۰ نفر بودند که دو نفر در همان سال بعد انصراف دادند و تعداد ۲۸ نفر تا آخر ۴ سال یعنی ۱۳۴۶موفق شدند مدرک مهندسی کشاورزی را اخذ کنند. در آن زمان، دوره لیسانس سه سال و دوره فوق لیسانس ۴ سال بود. ورودی‌های سال ۴۲ آخرین دوره ۴ ساله فوق لیسانس بودند. برای تکمیل امتحان ورودی یک امتحان عملی نیز برگزار شد که در آفتاب مهرماه ۱۳۴۲ زیر نظر زنده یاد دکتر صحت، استاد گیاهشناسی، با بیل زدن و صاف کردن جاده کنار باشگاه استادان همراه بود. در این زمان هنوز کلاس‌های درس ساخته نشده بودند ولی خوابگاهها در محل جلید دایر بودند. همه مجبور بودیم فاصله خوابگاه تا کلاس‌ها را با چکمه طی کنیم که گاهی بعد از بارندگی حتی چکمه هم از پا در می‌آمد.

در آن زمان دانشکده کشاورزی ملاتانی زیر نظر بنیاد خاور نزدیک (Near East Foundation Co-operation) اداره می‌شد و استادان آمریکایی و ایرانی عهده‌دار تدریس دروس بودند. چون بر خلاف قانون قرار بود برای دوره ۴ ساله مدرک لیسانس به جای فوق لیسانس داده شود، همه دانشجویان اعتصاب کردند و پانسون دانشکده تعطیل و روز و شب دانشجویان در محوطه دانشگاه راهپیمایی می‌کردند و شعار می‌دادند. عده‌ای به ساواک احضار شدند و مورد بازخواست قرار گرفتند و در نهایت از طرف وزارت فرهنگ با مدرک فوق لیسانس موافقت شد.

از خاطرات این دوره، نام مستعاری است که برای من شایع شد. ماجرا از این قرار بود که در کلاس‌های زبان انگلیسی سخت‌گیرانه‌ای که توسط اساتید آمریکایی که همگی «داوطلبین سپاهیان صلح» بودند، برگزار می‌شد، برای مکالمه مجبور بودیم هر دو نفر در جلو کلاس بایستیم و مکالمه کنیم. جواد و استیون دو نامی بودند که در متن درس انتخاب شده بود و به‌طور شانسی همیشه قرعه استیون به نام من می‌افتاد. نام استیون در میان همکلاسی‌ها سپس دانشکده و بعد در تمام ملاتانی معروف شد. بطوری که در مسابقات فوتبال که در زمین دانشکده برگزار می‌شد، نام

استیون شنیده می‌شد. به‌خصوص این که در دو سال آخر به عنوان کاپیتان تیم فوتبال دانشگاه جندی‌شاپور به میدان می‌رفتم. در دو سال آخر دانشکده زمین خاکی فوتبال ملاثانی (۱۳۴۴) چمن شد و برای بازیکنان در آن فضای دور افتاده گذراندن ساعاتی در زمین چمن بسیار لذت‌بخش بود. نزدیک بودن بازیکنان ویس و ملاثانی با دانشجویان ملاثانی استفاده از چمن دانشکده را برای آن‌ها هموار کرده بود. در اکثر مسابقات فوتبالی که در دانشکده انجام می‌شد از تشویق و طرفداری ورزش دوستان اهالی ملاثانی بی‌بهره نبودیم. در اینجا باید از زحمات آقایان افتخارزاده و خلیق رضوی که در پیشبرد ورزش دانشکده کوشش می‌کردند تشکر نمود و یادشان را گرامی داشت. جا دارد از مرحوم حمید وداعی یکی از کارکنان دانشکده که در ساخت سازه‌های دانشکده و تأسیس چمن و تشویق‌کننده اصلی تیم‌های ورزشی بود یاد می‌نمایم که بعد از انقلاب مورد بی‌مهری قرار گرفت.

در سال ۱۳۴۶ برای گذراندن دوره سربازی وارد سپاه ترویج گردیدم و دوره آموزشی را به مدت ۶ ماه در کرج طی کردم. اولین شب ورود به پادگان فراموش شدنی نیست زیرا من خوزستانی مواجه با برف و سرمای شدم که هرگز ندیده بودم. برف تا زانو باریده بود و بخاری‌ها هنوز راه نیافتاده بودند و آن شب به سختی گذشت به طوری که هیچ‌کس نتوانست بخوابد. پس از دوره آموزشی با درجه ستوان دومی به شرکت زراعی گلپایگان که زیر نظر اداره کل اصلاحات ارضی اصفهان بود منتقل گردیدم. مدتی بعد به اصفهان و ادامه دوره سربازی تا آخر را در اداره کل گذرانیدم.

پس از دوره سربازی در امتحان استخدامی سازمان حفظ نباتات شرکت و پس از قبولی به عنوان کارشناس مسئول حفظ نباتات شهرستان آمل (با حقوق ماهیانه ۱۹۰۰ تومان) به مدت حدود ۵ سال به صورت پیمانی از سال ۱۳۴۸ مشغول به کار شدم. حقوق مدرک لیسانس ۱۴۴۰ تومان و حقوق فوق لیسانس ۱۹۰۰ تومان بود. با همین حقوق بود که ازدواج کردم و کلیه مایحتاج زندگی از فرش گرفته تا تلویزیون و یخچال را خریداری کنم. در سال ۱۳۴۹ ازدواج و در ۱۳۵۱ صاحب فرزند دختر

شدم. در سال ۱۳۵۳ از اداره حفظ نباتات استعفا و به‌عنوان کارشناس آموزشی گروه گیاه‌پزشکی دانشگاه با حقوق ۱۴۰۰ تومان مشغول کار شدم. بانی اصلی این کار آقای دکتر بهمن اهدایی بود که در تیم فوتبال دانشده به‌عنوان دفاع وسط بسیار خوب بازی می‌کرد و آن زمان پس از اخذ دکترا از آمریکا، معاون دانشجویی دانشگاه شده بود. بنابراین در دانشگاه، فوق لیسانس من به‌عنوان لیسانس در نظر گرفته شد و گر نه باید به‌عنوان مربی (عضو هیئت علمی) استخدام می‌شدم.

در سال ۱۳۵۵ دوره فوق لیسانس در گروه گیاه‌پزشکی دائر گردید و من هم این دوره را در سال ۱۳۵۸ پایان رساندم. در آن زمان آقای دکتر منوچهر دوابی ریاست دانشگاه را به‌عهده داشتند و در جلوی سازمان مرکزی وقتی مدارک را به ایشان دادم با خوش‌رویی حکم مربی‌گری من را امضا کردند. به این صورت عضو هیئت علمی شدم. تا این تاریخ منزل ما در ملائانی بود و هر روز این مسیر را که پراز چاله چوله بود باید طی می‌کردم. با مربی شدن به منطقه ملی راه اهواز نقل مکان کردیم. هنوز لذت تغییر زندگی و ترفیع را نچشیده بودیم که بمباران فرودگاه‌ها توسط صدام آغاز شد و تمام شیشه‌های ساختمان یکباره فروریخت. بسیار وحشتناک بود زیرا تقریباً ما به فرودگاه نزدیک بودیم. زن و بچه‌ها را برداشتیم و در حالی که بنزین کمیاب بود از اهواز به سمت اصفهان حرکت کردیم. اهالی خرم‌آباد چه استقبالی از ما کردند و جا و غذا مجانی در اختیار ما گذاشتند. بنزین هم تهیه کردند تا ما بتوانیم به راحتی سفر را ادامه دهیم. پس از اسکان خانواده به تنهایی به اهواز برگشتیم. دانشگاه تعطیل شده بود ولی برای حضور غیاب باید هر روز به ساختمان سه گوش می‌رفتیم و دفتری امضا می‌شد. وسیله ایاب و ذهاب در سطح شهر کم بود. گلوله‌های توپ عراقی‌ها تا پل کیانپارس می‌رسید. بعدها امضا برداشته شد و همگی به ساختمان دانشکده کشاورزی برگشتیم. ولی گاهی در فاصله بین درب ورودی تا دانشکده صدای گلوله‌های توپ که از بالای سرمان می‌گذشتند شنیده می‌شد و عابران را مجبور می‌کرد در جوی یا فرورفتگی‌های کنار پیاده‌رو دراز بکشند. زیر این فشار کتابی به نام *موریانه‌ها، تشخیص و مبارزه با آن‌ها* را ترجمه کردم که در

مرکز نشر دانشگاهی به چاپ رسید. با تعطیلی دانشگاه و شروع انقلاب فرهنگی با همکاری جهاد سازندگی و اداره کشاورزی اکیپی از همکاران گروه گیاه‌پزشکی تشکیل دادیم و به اقصی نقاط خوزستان مسافرت می‌کردیم و کشاورزان را در مورد مشکلاتشان راهنمایی می‌کردیم. به یاد دارم که همراه با دکتر کریم کمالی برای رسیدن به یک روستا حدود ۸ ساعت پیاده رفتیم.

در دوره مربی‌گری، طی دو دوره مسئولیت معاونت آموزشی دانشکده را عهده‌دار بودم. یکی در دوره ریاست آقای دکتر الماسی و دیگری در دوره آقای دکتر شفاهی. یک دوره نیز مدیر گروه گیاه‌پزشکی بودم. بنا به تشویق آقای دکتر شفاهی تقاضای بورس نمودم و از تهران، اداره کل بورس‌ها موافقت گردید. پذیرشی از یکی از دانشگاه‌های معتبر آمریکا گرفتم. با نزدیک شدن به رفتن تمام وسایل منزل را فروختم ولی موقع گرفتن نامه نهایی به علت دخالت‌های بعضی، از صدور حکم نهایی ممانعت به عمل آمد و بورس من به کلی باطل شد. با روحیه‌ای شکسته مجدداً به کار ادامه دادم و بالاخره بعد از ۴ سال مجدداً تقاضای بورس کردم و موافقت شد. بالاخره در فروردین ۱۳۷۱ برای ادامه تحصیل به کشور استرالیا و تحصیل در دانشگاه آدلاید عزیزم کردم و در تیرماه ۱۳۷۵ بر خلاف شایعاتی که باعث بهم خوردن بورس اول شد، پس از اخذ مدرک دکترا در رشته حشره‌شناسی به کشور باز گشتم. شایع شده بود که اقوام ایشان در آمریکا هستند و بر نمی‌گردند. پس از بازگشت از ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۶ به تدریس و تحقیق ادامه دادم تا در همین سال به علت مشکلات خانوادگی با مرتبه دانشجویی تقاضای بازنشستگی نمودم. با اصرار خودم، گروه، دانشکده و دانشگاه با بازنشستگی من موافقت کردند و این‌گونه بعد از ۳۵ سال سابقه تدریس و تحقیق، دانشگاه شهید چمران اهواز و شهر اهواز را ترک کردم. جا دارد که از آقای دکتر مرتضی زرگر تشکر کنم که شخصاً تلفن زدند و از رفتنم تعجب کردند و مرا به ماندن تشویق کردند.

پس از بازنشستگی همکاری خود را با دانشگاه آزاد اراک آغاز نمودم و هم‌اکنون نیز ادامه دارد. از سال ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۵ به‌عنوان استاد مدعو ۵ درس را در سطح

کارشناسی ارشد و دکترا در آنجا ارائه نمودم. همزمان با ورود من به دانشگاه آزاد اراک مجله علمی فصلنامه تخصصی حشره‌شناسی حق نشر گرفت که از همان تاریخ تا کنون اینجانب سردبیر آن هستم. با کاهش تعداد دانشجویان در دانشگاه آزاد اراک، همکاری خود را با دانشگاه آزاد خوراسگان اصفهان آغاز کردم و مدت ۴ سال است که با گروه گیاه‌پزشکی این دانشگاه همکاری می‌کنم.

سوابق علمی و اداری

این‌جانب تاکنون تدریس سه درس در مقطع دکترا، دو درس در مقطع کارشناسی ارشد و هفت درس در مقطع کارشناسی را عهده‌دار بوده‌ام. همچنین این‌جانب راهنمایی و مشاوره ۲۰ رساله دکترا و ۳۰ کارشناسی ارشد را به پایان رسانده، دو کتاب ترجمه، ۴۰ مقاله داخلی، و ۵ مقاله خارجی، یک طرح ملی و یک طرح دانشگاهی پایان یافته دارم. طی مدت خدمت یک بار مدیر گروه گیاه‌پزشکی، دو بار معاونت آموزشی دانشکده، یک دوره ۴ ساله عضو هیئت تحریریه مجله علمی کشاورزی و شرکت در دو کنفرانس خارجی و تعداد زیادی کنفرانس‌های داخلی را در کارنامه خود دارم. این‌جانب دارای سه فرزند (یک دختر و دو پسر) هستم و هم‌اکنون در اصفهان زندگی می‌کنم.

سید محمدتقی سیدصدر
دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی
۱۳۸۲

سید محمدتقی سیدصدر به سال ۱۳۲۴ در تهران به دنیا آمد. شش سال ابتدایی را در دبستان شریعت محله خانی‌آباد، مقطع اول متوسطه را در دبیرستان فرهنگ و دوره دوم را با بهره‌گیری از دبیرانی چون شادروانان ابوترابیان، منتصری و بحرانی با اخذ دیپلم ریاضی در دبیرستان مروی به پایان برد.

سیدصدر در سال ۱۳۴۴ در دانشکده حقوق، علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه تهران پذیرفته شد و چهار سال بعد مدرک کارشناسی رشته اقتصاد را اخذ نمود.

پس از وقفه‌ای به سبب گذراندن سربازی سپس کار در سازمان آب و برق خوزستان، ایشان در سال ۱۳۵۴ وارد دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران شد و در سال ۱۳۵۶ به دریافت مدرک کارشناسی ارشد در رشته برنامه‌ریزی شهری نایل آمد.

سیدصدر از آذرماه ۱۳۵۶ با عضویت در هیئت علمی دانشگاه جندی شاپور اهواز به تدریس رشته اقتصاد مشغول گردید.

معاونت دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی در دو دوره متواتر به مدت ۵/۵ سال و عهده‌دار شدن سرپرستی دانشکده به مدت شش ماه از فعالیت‌های اجرایی ایشان به شمار می‌آید.

از جمله فعالیت ایشان در دوران جنگ، برگزاری سمینار اقتصاد و جنگ در سال ۱۳۶۵ بود که نقش برجسته‌ای در مطرح نمودن اهمیت مسایل اقتصادی در دوران جنگ و پس از آن داشت.

سیدصدر در سال ۱۳۸۲ با مرتبه مربی به بازنشستگی نائل آمد. ایشان همکاری خود را در زمینه مسئولیت‌های اجتماعی به ویژه انتشار مقاله‌های علمی - کاربردی، گفتگوی دیداری و نامه‌نگاری با مدیران کشور استمرار داده است که اهم آن مشارکت در تهیه و ارسال شش گزارش سرگشاده به همراه گروهی از اقتصاددانان، خطاب به رئیس دولت نهم و دهم است.

تالیف کتاب *سعای و اقتصاد* از دیگر فعالیت‌های سیدصدر در سال‌های پس از بازنشستگی است. افزون بر این تألیف ارزشمند، ایشان به همراه همسرشان اقدام به مرمت خانه تاریخی پدر بزرگشان در شهر دزفول نموده و با ثبت آن در زمره میراث فرهنگی و تبدیل آن به یک مجموعه هنری، در اشتغال تعدادی از هنرمندان این شهر موثر بوده‌اند.

علی و انسیه دو فرزندشان به ترتیب با اشتغال به مدیریت شرکت کامپیوتری و وکیل دعاوی دادگستری کانون وکلای مرکز، در ایران بسر می‌برند.

دکتر حسین شکرکن^۱
دانشکده علوم تربیتی و روان شناسی
۱۳۸۶

من حسین شکرکن در ۱۲ آبان ۱۳۱۸ در شهر اهواز متولد شدم ولی بیشتر دوران کودکی و نوجوانی‌ام را تا پایان سه‌ساله سیکل نخست دبیرستان، در شهر دزفول گذراندم و در واقع خودم را دزفولی می‌دانم. بعد از آن به اهواز آمدم و به دانشسرای مقدماتی که دانش‌آموزان را برای عهده‌دار شدن شغل آموزگاری تربیت می‌کرد وارد شدم. من سال چهارم و پنجم دبیرستان را در این مؤسسه شبانه‌روزی که خوشبختانه همه چیز در آن برای درس خولندن فراهم بود؛ گذراندیم. دانش‌آموزانی که دوره این دانشسرا را می‌گذراندند پس از فراغت از تحصیل برای پنج سال متعهد به خدمت به عنوان آموزگار بودند، اما در عین حال دو نفر ممتاز هر سال، ضمن معافیت از این تعهد، پس از اتمام سال ششم دبیرستان می‌توانستند برای تحصیل دانشگاهی به

^۱ با سپاس از نشریه شوق و خبرگزاری سینا پرس

دانشسرای عالی تهران بروند. خوشبختانه این فرصت برای من فراهم شد و در مهر سال ۱۳۳۹ به دانشسرای عالی وارد شدم که بعداً به دانشگاه تربیت معلم و بعد هم به دانشگاه خوارزمی تغییر نام یافت.

من بنا به علاقه خودم در مقطع کارشناسی، رشته زبان انگلیسی را انتخاب کردم و پس از گذراندن دوره سه‌ساله این رشته، در سال ۱۳۴۲ به‌عنوان دبیر زبان انگلیسی در دبیرستان‌های دزفول مشغول به کار شدم. خداوند این توفیق را به من داد که با کسب رتبه شاگرد اولی در دانشسرای عالی امتیاز بورس تحصیلی خارج از کشور را دریافت کنم. ما در دوره تحصیل در رشته زبان انگلیسی به این دلیل که قرار بود بعد از آن به عنوان دبیر مشغول به کار شویم؛ چندین درس در زمینه‌های علوم تربیتی و روان‌شناسی می‌گذراندیم و من در آنجا با روان‌شناسی آشنا شدم و با خودم قرار گذاشتم که اگر خداوند توفیق داد و موفق به ادامه تحصیل در خارج از کشور شدم تحصیلاتم را در رشته روان‌شناسی ادامه دهم. این آرزو برآورده شد و بعد از دو سال تدریس زبان انگلیسی در دبیرستان‌های دزفول، مقدمات ادامه تحصیل من در خارج از کشور فراهم شد. با توفیقات الهی بود که توانستم از چهار یا پنج دانشگاه برجسته در آمریکا پذیرش بگیرم و از میان آن‌ها پذیرش مربوط به دانشگاه کالیفرنیا در برکلی را که یکی از چند دانشگاه ممتاز جهان است؛ انتخاب کردم. در آنجا قرار بر این شد که من واحدهایی را بگذرانم تا لیسانس دومی در رشته روان‌شناسی به من داده شود. همین کار را انجام دادم و طی این دوره که بیش از دو سال طول کشید به دو زمینه روان‌شناسی اجتماعی و روان‌شناسی صنعتی و سازمانی علاقه‌مند شدم. چنان که می‌دانید این دو شاخه ارتباط تنگاتنگی با هم دارند. روان‌شناسی صنعتی و سازمانی مربوط به بهبود دادن به وضعیت سازمان‌ها و نیروی انسانی آن‌ها، یعنی بهره‌وری سازمانی و کیفیت زندگی شغلی کارکنان سازمان‌هاست. روان‌شناسی اجتماعی نیز اساس و شالوده روان‌شناسی سازمانی است و به عبارتی روان‌شناسی سازمانی را می‌توان روان‌شناسی اجتماعی سازمان‌ها خواند. من در دوره کارشناسی، هم دروس مربوط به روان‌شناسی صنعتی و سازمانی و هم دروس روان‌شناسی

اجتماعی را دنبال کردم و با توجه به عمل‌گرایانه‌تر بودن روان‌شناسی صنعتی و سازمانی و استفاده‌ای که می‌شود از آن در سازمان‌ها و کمک به مسائل نیروی انسانی کرد؛ برای دورهٔ دکترا درخواست پذیرش در روان‌شناسی صنعتی و سازمانی با زیربنای روان‌شناسی اجتماعی را دادم. به این ترتیب در سال ۱۳۴۷ خورشیدی و ۱۹۶۸ میلادی وارد دوره دکترای روان‌شناسی صنعتی و سازمانی در دانشگاه کالیفرنیا شدم.

جذابیت روان‌شناسی به این جهت است که این رشته مربوط به رفتار انسان است. البته روان‌شناسی تطبیقی حتی به رفتار حیوانات هم مربوط می‌شود اما بخش اعظم شاخه‌های روان‌شناسی مربوط به رفتار انسان است. این چیزی بود که با سلیقهٔ من سازگار بود. علاوه بر این یکی از دروسی که من در دورهٔ کارشناسی زبان انگلیسی گذرانده بودم مربوط به چگونگی ادارهٔ سازمان‌ها بود. این درس هم در علاقهٔ بعدی من به روان‌شناسی صنعتی و سازمانی بی‌تأثیر نبود. البته علاوه بر جنبه نظری، جنبه کاربردی روان‌شناسی صنعتی و سازمانی را هم مورد نظر داشتم. من تقریباً از ابتدای دورهٔ دکترا در همان گروه روان‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا به‌عنوان دستیار آموزشی استاد، استخدام شدم و پس از وارد شدن به دورهٔ رسالهٔ دکترا به‌عنوان همکار استاد به فعالیت پرداختم. در آن زمان هر سال تحصیلی شامل سه ترم سه ماهه و دو ترم شش‌هفته‌ای تابستانی بود و من به مدت پنج‌سال در گروه روان‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا فعالیت کردم. دروسی که در این مدت تدریس می‌کردم شامل روان‌شناسی اجتماعی، روان‌شناسی صنعتی و سازمانی و روش‌های تحقیق و آمار در روان‌شناسی بود. در همین مدت یک سال هم به‌عنوان روان‌شناس پژوهشگر در سازمانی که به مسائل اجتماعی شبکه مترو در آن منطقه می‌پرداخت، مشغول فعالیت بودم.

در هر صورت در اوایل ژانویه ۱۹۷۴ و اواسط دی‌ماه سال ۱۳۵۲ چند روز پس از دریافت مدرک دکترا به ایران بازگشتم. در بازگشت به ایران نیز از میان دانشگاه شیراز و دانشگاه جندی‌شاپور اهواز، که الان دانشگاه شهید چمران اهواز خوانده می‌شود، دانشگاه جندی‌شاپور را به دلیل نزدیک بودن به خانواده انتخاب کردم و از

ابتدای بهمن ماه سال ۱۳۵۲ مشغول به کار شدم. در آن زمان دانشگاه جندی شاپور رشته روان‌شناسی نداشت و گروه‌های روان‌شناسی در کشور محدود به دانشگاه‌های تهران، مشهد، تبریز، شیراز و دانش‌سرای عالی بود. من با ورود به دانشگاه جندی شاپور همراه با همکاران، برنامه‌ریزی برای دوره کارشناسی روان‌شناسی با گرایش صنعتی و سازمانی را آغاز کردم و برای نخستین بار در کشور در مهرماه سال ۵۳، دانشجویانی را در این گرایش پذیرش کردیم. در سال‌های بعد در همراهی با مرحوم دکتر چهارزاد، که قبلاً رشته علوم تربیتی را ایجاد کرده بود، رشته مشاوره و راهنمایی را هم افزودیم و دوره‌های کارشناسی ارشد را راه‌اندازی کردیم و توانستیم اساتید خوبی را نیز در گروه گرد هم آوریم. جالب است عرض کنم که تا آن زمان همه دانشکده‌های مربوط عنوان علوم تربیتی داشتند، اما بعد از این که ما برای اولین بار عنوان علوم تربیتی و روان‌شناسی را به کار بردیم دیگر دانشگاه‌ها هم از ما پیروی کردند و نام دانشکده‌ها به همین عنوان تغییر کرد. ما در سال ۵۵ در دانشگاه جندی شاپور سه رشته کارشناسی ارشد و در سال ۵۶ پنج رشته کارشناسی ارشد، در گرایش‌های مختلف ایجاد کرده بودیم.

در فروردین سال ۱۳۵۵ ازدواج کردم که حاصل آن دو فرزند است به نام‌های فرهنگ که دامپزشک است و فرشید که پزشک است.

موقعی که استخدام شدم، متوجه فقدان یک کتابخانه تخصصی روان‌شناسی و علوم تربیتی در دانشکده شدم. به ریاست وقت دانشکده درخواست ایجاد یک کتابخانه مجهز را دادم که ایشان با رویی گشاده پذیرفتند و به خودم مأموریت دادند که این کار را پیگیری کنم. پس از تهیه چندین کاتالوگ از ناشران خارجی، فهرستی از کتاب‌های مورد نیاز را فراهم کردم که بعداً خریداری شد افزون بر این از کتاب‌های فارسی نیز خریداری شد. اینگونه بود که دانشگاه شهید چمران اهواز دارای یکی از مجهزترین کتابخانه‌های روان‌شناسی و علوم تربیتی شد.

آنچه می‌توان در رابطه با وضعیت پژوهش در روان‌شناسی گفت این است که رشد خوبی از جهت کمی داشته‌ایم، اما از لحاظ کیفی همچنان مسیری طولانی برای پیشرفت باید پیموده شود.

پس از انقلاب و بعد از تعطیلی دو سه ساله دانشگاه‌ها و در حالی که تغییراتی ایجاد شده بود، دو گرایش کارشناسی در روان‌شناسی و به تدریج دوره‌های کارشناسی ارشد را در روان‌شناسی تربیتی، روان‌شناسی بالینی و روان‌شناسی صنعتی و سازمانی را در کشور راه‌اندازی کردیم. باید بگوییم که پس از انقلاب نیز دانشگاه شهید چمران اهواز نخستین دانشگاهی بود که کارشناسی ارشد روان‌شناسی صنعتی و سازمانی را در کشور راه‌انداخت. پس از آن هم به دنبال راه‌اندازی دوره دکترای روان‌شناسی رفتیم و به‌عنوان یکی از دو یا سه دانشگاه اول مجوز دکترای را برای رشته روان‌شناسی دریافت کردیم که با سه گرایش تربیتی، بالینی و صنعتی و سازمانی ارائه می‌شد. روان‌شناسی تربیتی بعداً به همت همکاران به صورت دکترای تخصصی راه‌اندازی شد و به‌تازگی دکترای تخصصی روان‌شناسی صنعتی و سازمانی نیز تصویب شده و قرار است که با فراهم شدن شرایط عملی، این دوره در دانشگاه‌های شهید چمران اهواز و اصفهان آغاز شود.

اگر می‌توانستم به گذشته برگردم شاید از ابتدا به رشته روان‌شناسی وارد می‌شدم. البته گذراندن دوره کارشناسی زبان انگلیسی برای من یک نعمت الهی بوده است؛ هم به این جهت که توانستم با احراز رتبه اول در آن برای تحصیل در آمریکا بورس تحصیلی بگیرم و هم این که اگر زبان انگلیسی نمی‌خواندم نمی‌توانستم با آن سرعت در تحصیلاتم در روان‌شناسی پیش بروم. حقیقتاً، برای مطالعه گسترده در یک رشته علمی دانستن یک زبان خارجی و به خصوص زبان انگلیسی لازم است و من این خوشبختی را داشتم که با اتکای به این توانایی پیش بروم. من از مسیری که پیمودم کاملاً راضیم. البته اصولاً وقتی کسی عمر خود را در مسیری سپری می‌کند بسیار دشوار است که مسیر را غلط بداند. من احساس می‌کنم که این مسیر را آگاهانه انتخاب کرده‌ام و از آن راضیم.

من تا پایان دی‌ماه سال ۱۳۸۶ که بازنشسته شدم ۳۴ سال تمام در دانشگاه شهید چمران اهواز مشغول به کار بودم و در تمام این مدت در سه زمینه روان‌شناسی اجتماعی، روان‌شناسی صنعتی و سازمانی و روش تحقیق و آمار کاربردی روان‌شناسی و روان‌سنجی در مقاطع کارشناسی، کارشناسی‌ارشد و دکترا تدریس می‌کردم. با توجه به این که بیشتر اهتمام من تا پیش از انقلاب تدریس بود، نخستین کارهایی که کردم فراهم ساختن متون درسی برای کلاس‌هایی مانند روان‌شناسی اجتماعی، نگرش‌های اجتماعی و نظریه‌های روان‌شناسی بود.

من در واقع کاملاً با روان‌شناسی اجتماعی درگیر بودم و از آن جهت که کتاب مناسبی در این زمینه در دسترس نبود، با توجه به آشنایی‌ام با منابع روز در این زمینه، کتاب روان‌شناسی اجتماعی الیوت آرونسون را ترجمه کردم. این کتاب که به منبع درسی تبدیل شده بود در دو نوبت توسط انتشارات دانشگاه شهید چمران اهواز چاپ و بعداً ۱۳ بار توسط انتشارات رشد چاپ شد. چند سال بعد نیز که ویرایش هشتم آن را دوباره ترجمه کردم، این نیز تاکنون (۱۳۹۶) ۹ بار چاپ شده است و می‌توان گفت که این کتاب مجموعاً ۲۴ بار چاپ شده است.

در پیش‌گفتار کتاب، در نخستین چاپ ویرایش هشتم، به ویژگی‌های این کتاب که سبب اقبال گسترده از اصل و ترجمه آن شده است، پرداخته‌ام. یک ویژگی این کتاب این است که کلیه مباحثی که در آن مورد بررسی قرار گرفته‌اند، از پشتوانه محکم آزمایشی و تجربی برخوردارند. ویژگی دوم آن تأکید بر تبیین بسیاری از رفتارهای اجتماعی بر اساس یک نظریه فراگیر، یعنی نظریه ناهماهنگی شناختی است. سومین ویژگی مطلوب این کتاب سبک نگارش ساده، روان و نغز آن است که نویسنده برای تفهیم مطالب آن به کار برده است. من نیز تلاش بسیار کرد تا در حد توان خود، سبک و شیوه مؤلف را در ترجمه فارسی آن منعکس سازم. آخرین ویژگی مهم این کتاب این است که نویسنده، بر اساس نظریه‌ها و یافته‌های روان‌شناسی اجتماعی، بسیاری از مسائل اجتماعی واقعی را که مبتلا به بسیاری از جوامع بشری هستند، مورد تحلیل و تبیین قرار داده است.

بعد از آن هم دو کتاب اصلی در زمینه روان‌شناسی صنعتی و سازمانی تحت عناوین روان‌شناسی صنعتی و سازمانی و مردم در سازمان‌ها را ترجمه کردم. کتاب‌های دیگری را هم که ترجمه کرده‌ام در زمینه‌های روان‌شناسی صنعتی و سازمانی، روان‌شناسی اجتماعی و روش تحقیق است. در حالی که تمرکز من تا پیش از انقلاب بر ترجمه بود، پس از انقلاب و با ایجاد دوره‌های کارشناسی‌ارشد و دکترا به سمت پژوهش رفتم و تاکنون بیش از ۱۰۰ مقاله پژوهشی در مجلات علمی پژوهشی به فارسی و انگلیسی چاپ کرده‌ام. یکی از افتخاراتم این بوده که برای دوره ۱۰ ساله منتهی به سال ۱۳۹۳ در میان ۲۰ استاد پرتألیف قرار گرفته‌ام. همچنین به‌عنوان استاد نمونه کشوری انتخاب شدم و کتاب روان‌شناسی صنعتی و سازمانی که ترجمه کرده بودم به‌عنوان کتاب برگزیده دانشگاه‌ها در سال ۷۱ انتخاب شد.

یکی از افتخارات دیگر من همکاری با مجله علمی پژوهشی علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه شهید چمران اهواز بوده است که مقدمات و بنیان آن از سال ۱۳۵۱ گذاشته شد. مجلات علمی-پژوهشی اندکی در زمینه روان‌شناسی در کشور وجود دارد که چنین سابقه‌ای داشته باشند. همچنین ۱۱ سال است که سردبیری نشریه بین‌المللی انجمن روان‌شناسی ایران به عهده دارم که به زبان انگلیسی چاپ می‌شود.

پژوهش در روان‌شناسی حقیقتاً بعد از انقلاب شروع شد. نمی‌توان گفت که پیش از انقلاب هیچ پژوهشی وجود نداشت، اما بسیار بسیار کم بود و مقالاتی که نوشته می‌شد پژوهشی نبودند. می‌توان گفت از حدود سال‌های ۷۰ با راه‌اندازی دوره‌های کارشناسی‌ارشد و دکترا بود که به تدریج مجلات علمی-پژوهشی جان گرفتند و پژوهش در میان اساتید روان‌شناسی هم شیوع پیدا کرد.

آنچه می‌توان در رابطه با وضعیت پژوهش در روان‌شناسی گفت این است که رشد خوبی از جهت کمی داشته‌ایم اما همچنان مسیر زیادی برای پیشرفت از لحاظ کیفی باید پیموده شود.

یکی از مشکلات پژوهش‌های ما در این زمینه از جهت روش تحقیق و لحاظ کردن ملاک‌های سخت‌گیرانه علمی است. مقالات زیادی از این جهت مشکل دارند و جا دارد تحقیقی در این زمینه انجام شود که مقالات را به لحاظ کیفیت‌شان و به لحاظ صحت روش‌های پژوهشی که در آن‌ها به کار رفته است بررسی کند. من این پیشنهاد را داده‌ام و معتقدم که این کار نیازمند فعالیت یک گروه متخصص بی‌طرف است.

اشکال دیگری که در ارتباط با پژوهش در روان‌شناسی وجود دارد این است که کارهای ما، هم خود من و هم همکارانم کارهای پراکنده‌ای بوده است. من وقتی خودم را نگاه می‌کنم می‌بینم که چاره‌ای نداشته‌ام چون دوره‌های مختلف را راه‌اندازی کرده بودیم و با توجه به این که دانش‌جویان هر کدام در یک زمینه کار می‌کردند امکان این که یک زمینه را پی‌بگیرم وجود نداشت. اما به نظرم در حال حاضر زمینه کار متمرکز وجود دارد و بهتر این است که همکاران یک مسیر اصلی را انتخاب کنند و پیش بروند. تنها در این شرایط است که امکان نظریه‌پردازی پیش می‌آید.

در همین راستا مشکل دیگر ما این است که هنوز در روان‌شناسی ایران یک نظریه اصیل به معنای آزمایشی و تجربی آن ارائه نشده است. این به دلیل متمرکز نبودن اساتید است. در سطح دنیا این گونه است که استادان در عین حال که یک پیشینه وسیع دانش در رشته خود دارند اما یک زمینه مشخص را می‌گیرند و تا انتهای آن موضوع پیش می‌روند. انشاء‌الله راه آینده این باشد که فرصت فراهم شود تا اساتید و پژوهشگران با اجزای ریز یک زمینه خاص پژوهشی درگیر شوند.

یک چالش مهم روان‌شناسی این است که ما آزمایشگاه روان‌شناسی واقعی نداریم. در دانشگاه کالیفرنیا در پنج دهه پیش هر استاد آزمایشگاه خود را داشت. وقتی من به ایران آمدم در کنار برنامه‌ریزی برای راه‌اندازی رشته روان‌شناسی در دانشگاه جندی‌شاپور برنامه‌ای هم با در نظر گرفتن ریزه‌کاری‌هایی مانند ساختمان و اتاق‌ها و ابزار برای ایجاد یک آزمایشگاه تدوین کردم و حتی ابزارهایی هم خریداری شد اما

در نهایت به سرانجام نرسید و بعداً هم در هیچ جای دیگری چنین آزمایشگاهی ایجاد نشد. ممکن است گفته شود آزمایشگاه ایجاد کرده‌ایم، اما آزمایشگاه فقط منحصر به چند دستگاه نیست. آزمایشگاه روان‌شناسی شرایط خاص خودش را دارد. همین است که پژوهش‌های ما مبتنی بر آزمایش‌های میدانی و یا شامل پژوهش‌های توصیفی است و روش آزمایشگاهی در آن‌ها دیده نمی‌شود. یکی از عوامل این که کیفیت پژوهش‌های ما چندان بالا نیست همین نبود امکانات پژوهش آزمایشی به معنای آزمایشگاهی آن است. بنابراین اگر قرار است تحولی ایجاد شود نیازمند نظریه‌پردازی و پژوهشی‌های آزمایشگاهی و تجربی هستیم و گام برداشتن در این مسیر نیز نیازمند فراهم کردن مقدمات و سرمایه‌گذاری است.

روان‌شناسی رشته‌ای است که مددکار آدم‌ها در عرصه‌های مختلف زندگی خانوادگی و اجتماعی و علمی و عملی است و برای اقشار و گروه‌های مختلف جامعه می‌تولند از پیش از تولد تا مرگ مددکار باشد. بنابراین، همه کسانی که می‌خواهند در این ارتباط حرفی بزنند باید آگاهانه سخن بگویند و اطلاع داشته باشند که روان‌شناسی چیست و چه خدماتی می‌تواند ارائه دهد.

خوشبختانه فعالیت‌های خوبی برای توسعه روان‌شناسی در سال‌های اخیر شده که نمونه آن هم تأسیس سازمان نظام روان‌شناسی است، اما هنوز یکی از مسائلی که در رابطه با این رشته وجود دارد این است که رشته‌های روان‌شناسی در ایران معدودند. روان‌شناسی بسیار گسترده‌تر از آن چیزی است که ما در ایران داریم و شاخه‌های آن در ایران چهره روان‌شناسی را نمی‌نمایانند. بنابراین نه تنها در رشته‌هایی که داریم باید بر خلاف آن چه وجود دارد امکان فعالیت روان‌شناسان فراهم بشود، بلکه باید همچنان که جامعه ما به سمت رشد و به سمت توسعه و صنعتی شدن می‌رود، زمینه‌های دیگری از روان‌شناسی نیز که مورد نیاز واقع می‌شوند، شناخته شده و به آن‌ها توجه گردد و جایی برای آن‌ها گشوده شود.

آنچه که من می‌توانم بگویم این است که روان‌شناسی می‌تواند برای جامعه مفید باشد و به دلیل نیازی که وجود دارد این رشته پیشرفت می‌کند، اما آن چه اهمیت

اثرگذاری دارد این است که ما به موقع از این رشته استفاده کنیم. روان‌شناسی اگر به آن فرصت خدمت داده شود می‌تواند در رفع آسیب‌های اجتماعی و اختلالات رفتاری که در حال حاضر وجود دارد کمک کند.

یک دسته از رشته‌های روان‌شناسی رشته‌هایی هستند که کاربرد بالینی دارند و وظیفه آنها عموماً بازگرداندن افرادی که دچار مشکل یا ناهنجاری شده‌اند به وضعیت طبیعی است. اما اگر ما سلامت را فقط از جهت درمان در نظر بگیریم، بلکه بعد پیشگیری و ارتقای سلامت آن را که اتفاقاً بعد مهمتری است ببینیم، نیازمند اندیشیدن تدابیر متفاوتی هستیم که به واسطه آنها افراد به جایی نرسند که دچار اختلال شوند و یا آسیب‌هایی مانند اعتیاد و طلاق و ... که به سختی می‌توان آن‌ها را رفع کرد، در جامعه بروز نکنند.

رشته‌های روان‌شناسی اجتماعی، روان‌شناسی صنعتی و سازمانی، روان‌شناسی تربیتی و روان‌شناسی ورزش در این دسته رشته‌ها قرار می‌گیرند. ما برخی از رشته‌های این حوزه را داریم اما بسیاری از رشته‌های روان‌شناسی که ما در حال حاضر آنها را در کشور نداریم دایره فعالیت‌شان در دنیا در بخش پیشگیری از اختلالات رفتاری و آسیب‌های اجتماعی و ارتقای سلامتی است. این رشته‌هایی هستند که پیشاپیش اجازه نمی‌دهند افراد دچار آسیب و اختلال شوند و یا می‌کوشند سطح سلامتی را از آنچه هست بالاتر ببرند.

در این میان به دلیل نیاز جامعه و این که مردم نیاز به کمک دارند و روان‌شناسانی که می‌توانند به این نیازها رسیدگی کنند به اندازه کافی وجود ندارند، یا این که شرایط لازم برای این که آنان کاملاً به این نیازها پاسخ بگویند وجود ندارد، عده‌ای خود را جلو می‌لندازند و ادعا می‌کنند که می‌توانند چنین و چنان بکنند. این جریان ممکن است در همه جای دنیا وجود داشته باشد، اما آنچه هست این است که این ادعاها باید با ملاک‌های سخت‌گیرانه علمی ارزیابی شوند.

از لحاظ اخلاق حرفه‌ای نیز می‌توان گفت هیچ کس نباید در زمینه‌ای که تخصص ندارد، به‌خصوص در آنچه به زندگی و سرنوشت مردم و رفتار مردم و جامعه

مربوط می‌شود، وارد کار جدی شود. بنابراین به نظر من این دست فعالیت‌ها باید زیر نظر پژوهشگران و ناظران و صاحب‌نظران روان‌شناسی باشد.

روان‌شناسی اجتماعی اینک به صورت یک شاخه پیشرفته از روان‌شناسی درآمده است. مباحث متعددی را در بردارد و نظریه‌ها و یافته‌های پژوهشی بسیاری را به وجود آورده است. در دهه‌های اخیر از نظریه‌ها، یافته‌های پژوهشی و ابزارهای روان‌شناسی اجتماعی در زمینه‌های مختلف زندگی اجتماعی استفاده شده است. برخی از این زمینه‌ها به اندازه‌ای توسعه یافته‌اند که به عنوان رشته‌های کاربردی مستقل روان‌شناسی اجتماعی مطرح شده‌اند. یکی از این زمینه‌ها، به نام‌های روان‌شناسی اجتماعی تربیتی (پرورشی)، روان‌شناسی اجتماعی آموزش و پرورش، و روان‌شناسی اجتماعی در تعلیم و تربیت موسوم شده است. در واقع، نهاد آموزش و پرورش یک نظام یا سامانه اجتماعی است که در آن چند گروه با هم مناسبات اجتماعی دارند. به همین جهت، بسیاری از نظریه‌ها و یافته‌های روان‌شناسی اجتماعی در نظام اجتماعی آموزش و پرورش کاربرد مطلوب دارند.

برای نشان دادن تأثیر مطلوبی که روان‌شناسی اجتماعی تربیتی می‌تواند در عوامل آموزشی و پرورشی مربوط به محیط مدرسه بگذارد، تأثیر باورهای دانش‌آموزان درباره توانایی تحصیلی خود را مورد بررسی قرار می‌دهیم. آیا باورهای دانش‌آموزان درباره توانایی تحصیلی خود می‌توانند تغییر بکنند؟ و آیا این تغییر می‌تواند به بهبود در دستاوردهای تحصیلی آنان منجر شود؟

روان‌شناسی اجتماعی بر اساس چند دهه پژوهش نشان داده است که چنین تغییراتی می‌توانند روی بدهند. موضوعی که با گستردگی زیادی برای تبیین عملکرد دانش‌آموزان در محیط‌های آموزشی به کار رفته است، اسنادها (علل ادراک شده رفتار) مختلفی است که درباره پدیده‌های مختلف آموزشی و پرورشی از موفقیت و شکست تحصیلی گرفته تا انتظارات از پیشرفت تحصیلی بعدی، به عمل می‌آیند. پژوهشگران همچنین به بررسی این موضوع پرداخته‌اند که چگونه این اسنادها می‌توانند تحت تأثیر افراد دیگری از قبیل همکلاسی‌ها، معلمان، و والدین قرار

بگیرند. بررسی چگونگی تأثیر این اسنادها در چیزهای دیگری مانند انتخاب رشته تحصیلی، تصمیم به ادامه تحصیل یا ترک آن و احساسات مربوط به ارزش خود نیز از اهمیت برخوردار است. در اینجا نشان می‌دهیم که چگونه یک نظریه کلی روان‌شناسی اجتماعی می‌تواند در نظام اجتماعی مدرسه کاربرد داشته باشد.

برنارد واینر (۱۹۸۶، ۲۰۰۱) نظریه‌ای سه بعدی را، در زمینه ادراک اجتماعی، درباره اسنادهایی که مردم در ارتباط با نتایج رفتارهای خود به عمل می‌آورند، تدوین کرده است. نخستین بعد این نظریه مکان وقوع اسناد یا بعد درونی - بیرونی اسناد است. آیا فرد بر این باور است که تصمیم مربوط به رفتار منجر به یک نتیجه را خودش گرفته است یا کس دیگری این کار را کرده است. بعد دوم به ثبات یا دوام یک علت (ثبات در برابر بی‌ثباتی) اشاره دارد. آیا علت ادراک شده یک رویداد پایدار و با ثبات است یا موقت و گذرا. بعد سوم مهارپذیری علت است و به درجه‌ای اطلاق می‌شود که فرد فکر می‌کند بر علل وقوع رویداد کنترل دارد، یعنی مهارپذیری در برابر مهار ناپذیری علل رویداد. واینر (۱۹۸۶، ۲۰۰۱) با کاربرد نظریه سه بعدی خود به قلمرو آموزش و پرورش، پیش‌بینی می‌کند که اگر در مدرسه دانش‌آموزی قبول نشدن خود در یک امتحان را به نداشتن مهارت‌های مطالعه (یک علت درونی)، به نداشتن هوش کافی (یک علت پایدار) و به سخت‌گیری معلم (یک علت مهارناپذیر) اسناد دهد، این انتظار را پیدا می‌کند که در امتحانات بعدی هم قبول نمی‌شود و در نتیجه از تلاش برای موفقیت در آینده باز می‌ماند. برعکس، اگر همان دانش‌آموز علت قبول نشدن خود را دشواری امتحان (یک علت بیرونی)، بدشانسی (یک علت موقت و گذرا) و عدم مطالعه کافی (یک علت مهارپذیر) بداند، به این نتیجه می‌رسد که قبول نشدن او رویدادی استثنائی است و به موفقیت خود در آینده امیدوار است و برای آن جد و جهد خواهد کرد. پژوهش‌های مربوط به بعدی درستی پیش‌بینی واینر را مورد تأیید قرار دادند.

بر اساس نظریه سه‌بعدی، برای دانش‌آموزانی که درباره عملکرد تحصیلی خود چنین اسنادهایی به عمل می‌آورند چه می‌توان کرد؟ یاسوتیک، براین، دوهرن (۱۹۹۶)

می‌خواستند ببینند که آیا می‌توان روی دانش‌آموزانی که چنین انگاره‌ی اسنادی ناسازگاری در محیط مدرسه دارند مداخله‌ای آزمایشی انجام داد که باورهای آنان را از عوامل مهارناپذیر (مثلاً، توانایی) به عوامل مهارپذیر (مثلاً، تلاش) تغییر دهد. این‌گونه مداخله‌ی آزمایشی به آموزش اسنادی معروف است و نشان داده است که در بازده‌های تحصیلی اثرهای مثبتی می‌گذارد. یاسوتیک و همکارانش بویژه علاقه‌مند به یاری بچه‌هایی بودند که از لحاظ یادگیری ناتوانی داشتند. معلوم شده است که معمولاً این‌گونه دانش‌آموزان انگاره‌های ناسازگاری از اسنادهای علی پیدا می‌کنند، موفقیت‌های تحصیلی خود را به علل بیرونی، از قبیل تکالیف آسان و شکست‌های تحصیلی خود را به عوامل درونی، از قبیل نداشتن توانایی نسبت می‌دهند. هماهنگ با نظریه‌ی واینر (۱۹۸۶ و ۲۰۰۱) در این باره که چگونه اسنادها می‌توانند انتظارات دانش‌آموزان را درباره‌ی عملکرد تحصیلی خود تحت تأثیر قرار دهند، دانش‌آموزان واجد ناتوانایی‌های یادگیری که به اسنادهای علی ناسازگار می‌پردازند خودپنداره‌های ضعیفی پیدا می‌کنند و پشتکار کمتری در تکالیف تحصیلی نشان می‌دهند.

در آموزش اسنادی ویژه‌ای که توسط یاسوتیک و همکارانش (۱۹۹۶) به کار رفت، دانش‌آموزان دبستانی که یا به‌عنوان ناتوان در یادگیری و یا در خطر نیازمندی به آموزش ویژه شناسایی شده بودند، به عنوان معلم خصوصی برای بچه‌های کوچک‌تر تعیین شدند. کاربرد این روش مبتنی بر شواهدی بود که آموزش خصوصی توسط هم‌تایان به دانش‌آموزان دارای ناتوانی یادگیری به بهبود تحصیلی هم برای آموزش‌دهندگان و هم برای آموزش‌بینندگان می‌انجامد. جفت‌های بچه‌ها (آموزش‌دهندگان و آموزش‌بینندگان) به طور تصادفی به یکی از دو روش آموزشی گمارده شدند، و آموزش‌دهندگان برای دادن بازخورد در مورد تکالیف ریاضی و قرائت با استفاده از روشی که به آن گمارده شده بودند، آموزش دیدند. روش‌های آموزشی عبارت بودند از: (الف) حل مسئله به تنهایی که در آن آموزش‌دهندگان بیانات مثبت کلی را از قبیل «کارت خوبه»، وقتی که آموزش‌بیننده جواب‌های درست می‌داد و پیشنهاد راهبردهای حل مسئله وقتی که پاسخ‌های نادرست داده

می‌شد، و (ب) آموزش اسنادی به‌اضافه حل مسئله که در آن آموزش‌دهندگان بیانات اسنادی درونی از قبیل «تو با هوشی» و «تو واقعاً سعی می‌کنی» برای پاسخ‌های مثبت و پیشنهاد راهبردهای حل مسئله برای پاسخ‌های منفی به‌کار بردند. نتایج نشان دادند که افزایش آموزش اسنادی اثرهای معنی‌داری در خودپنداره‌های دانش‌آموزان داشت. در پایان مداخله آزمایشی، هم آموزش‌دهندگان و هم آموزش‌بیندگانی که در حالت آزمایشی آموزش اسنادی قرار داشتند، خودپنداره‌های مطلوب‌تری نسبت به توانایی تحصیلی پیدا کردند تا همتایان آنان در حالت آزمایشی حل مسئله به تنهایی. قابل توجه است که اثرهای مثبت به خودپنداره‌های مربوط به رفتار، توانایی تحصیلی و ظاهر بدنی نیز تسری داده شد.

به غیر از اسنادهای مربوط به موفقیت و شکست تحصیلی، روان‌شناسی اجتماعی روی مباحث بسیار مهم دیگری از قبیل نگرش‌ها و رفتار تحصیلی، سوگیری‌های خدمت‌به‌خود در کلاس درس، انگیزه درونی و پاداش‌های بیرونی، مقایسه کردن دانش‌آموزان با همدیگر، انتظارات معلمان از دانش‌آموزان و پیشرفت تحصیلی آنان، اثرهای تعامل دانش‌آموزان با یکدیگر، روش‌های یادگیری مبتنی بر همکاری، و مسائل اجتماعی عمومی‌تر از قبیل خشونت، پیشداوری و تبعیض، و رفتارهای مربوط به سلامتی در محیط مدرسه کار کرده است. بدین‌سان، می‌توان گفت که روان‌شناسی اجتماعی کاربرد گسترده‌ای در نظام آموزشی دارد و جا دارد که برای رفع مشکلات و بهبود وضع موجود از خدمات روان‌شناسی اجتماعی در نظام آموزشی استفاده بهینه به عمل آید.

توصیه من این است که علاقه‌مندان به نیت خدمت به جامعه به این رشته وارد شوند. در واقع تن دادن به مطالعات پیگیر سخت و دشوار است و نیازمند علاقه‌ای است که تحمل این سختی‌ها را آسان کند. به نظر من آن چیزی که پذیرفتن سختی را میسر می‌کند نیت فرد برای خدمت کردن است. در غیر این صورت آنچه نتیجتاً در جامعه حاصل می‌شود مدرک‌گرایی و رقابت در این زمینه است که گرهی از مشکلات جامعه را نمی‌گشاید.

دکتر حسین شکوهی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
۱۳۸۹

اینجانب حسین شکوهی هستم، محل تولدم را از زبان مادرم نقل می‌کنم که می‌گویند در حال کوچ عشایر بودند و هنگامی که سوار بر اسب در حال گذر از میان دو کوه بودند به علت درد زایمان از اسب پایین آمد و من متولد شدم. در مورد تاریخ تولد- آنچه در شناسنامه قید شده متولد ۱۳۳۹ هستم ولی بعضی همکلاسی‌های من متولد ۱۳۳۷ و یا ۱۳۳۸ بودند. کدام تاریخ درست است، دقیقاً نمی‌دانم چون در عشایر شناسنامه رسم نبود مگر موقع ثبت‌نام در مدرسه، که من به عبارتی ۶ ساله بودم که شناسنامه‌دار شدم. این منطقه عشایری واقع در اطراف شهر گچساران بود. به همین سبب قسمتی از تحصیلات ابتدایی خود را در چادرهای عشایری سپری کردم و قسمتی را هم در مدرسه‌ای که بعداً در آنجا بنا شد و قسمتی را هم در شهر گچساران در منزل عمویم که کارگر شرکت نفت بودند، گذراندم تا اینکه کلاس ششم ابتدایی را در دبستان نظامی شهر گچساران به پایان رساندم. شش کلاس دوره متوسطه را در دبیرستان کورش کبیر همان شهر به پایان رساندم و تقریباً

شانزده سال و نیم داشتم که دبیرستان تمام شد. البته ناگفته نماند که یک سال را دو کلاسه خوانده بودم. غیر از درس به شطرنج هم علاقه‌مند بودم که یکسال قهرمان استان شدم که قرار بود در مسابقات قهرمان کشوری شرکت کنم که همان تابستان با اردوی رامسر مواجه شد و رفتن به اردو را ترجیح دادم.

در سال ۱۳۵۶ وارد دانشگاه شیراز (دانشگاه پهلوی سابق) شدم و رشته زبان و ادبیات انگلیسی را شروع کردم. دلیل علاقه به زبان انگلیسی عمدتاً تأثیر محیط شرکت نفت بود و اینکه دو تابستان متوالی در شرکت‌های خارجی در گچساران کار می‌کردم. شاید هم دلیل دیگر شاعر مسلک بودن پدر من بود. مدرک لیسانس را در سال ۱۳۶۴ اخذ کردم. البته مانند دیگر دانشجویان آن دوره‌ها، ۳ سال مشمول انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه شدیم. علاقه‌مند بودم که فوق لیسانس را هم در این رشته بگذرانم ولی به دلیل اینکه استادان انگلیسی زبان که غالباً آمریکایی بودند، از دانشگاه شیراز رفته بودند در آن زمان فوق لیسانس این رشته ارائه نمی‌شد. به همین دلیل برای ادامه تحصیل رشته آموزش زبان انگلیسی را اختیار کردم که کاملاً با رشته دوره لیسانس من متفاوت بود و مرا به حوزه دیگری کشاند. در این رشته، تکیه بر روان‌شناسی زبان و تئوری‌ها و فرآیندهای ذهنی زبان بود در صورتی که رشته لیسانس من تاریخ ادبیات بریتانیا بود که عقبه آن از یونان باستان با سقراط، افلاطون، ارسطو، هومر و نمایش‌نامه‌نویسان هزاره قبل از میلاد مسیح شروع می‌شد و با مکتب‌های ادبی و فیلسوفان انگلیسی چون جان لاک، توماس هابز، فرانسیس بیکن، توماس مور و شاعران و نمایش‌نامه‌نویسانی چون شکسپیر، میلتن، بلیک و سایرین تا قرن بیست ادامه پیدا می‌کرد.

پس از پایان دوره فوق لیسانس در سال ۱۳۶۷ از همان دانشگاه شیراز، در امتحان اعزام دانشجویان به خارج شرکت کردم که پذیرفته شدم ولی چون مشمول بودم بایستی سربازی یا طرح سربازی را شروع می‌کردم. برای گذراندن طرح سربازی، سه سال در دانشگاه صنعت نفت اهواز مشغول تدریس شدم. پس از پایان این دوره با گرفتن پذیرش از دانشگاه لاتروب در کشور استرالیا به این کشور آمدم. تحصیلات دکتری

خود را در رشته زبان‌شناسی شناخت‌گرایانه یا به عبارت انگلیسی آن Cognitive Linguistics در سال ۱۳۷۶ یا ۱۹۹۷ میلادی به پایان رساندم. پس از این دوره به ایران بازگشتم و در همان سال به استخدام دانشگاه شهید چمران اهواز درآمدم. تا سال ۱۳۸۹ که در دانشگاه شهید چمران اهواز اشتغال داشتم، افتخار این نصیب من شد که علاوه بر تدریس و تحقیق، چند سالی که آقایان دکتر علم و دکتر فیروزی ریاست وقت دانشکده ادبیات را به عهده داشتند، به عنوان معاون پژوهشی ایشان انجام وظیفه کنم. ضمناً افتخار این را داشتم در کنار دوستان دانشمندی همچون آقایان دکتر امامی، دکتر فروغی، دکتر صالح حسینی و سایر دوستان دیگر در دانشکده ادبیات و دانشکده‌های دیگر از جمله دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی آقایان دکتر پاک‌سرشت، دکتر بیگدلی و سایر دوستان در کمیته‌های تخصصی هیئت ممیزه دانشگاه از جمله آقایان دکتر کرمزاده، دکتر شفافی، دکتر نادران، سرکار خانم دکتر شهنی، سرکار خانم دکتر عصاره و آقای دکتر غفوری باشم و از آنان بیاموزم. دو سال نیز به عنوان مدیر روابط بین‌الملل دانشگاه انجام وظیفه نمودم. همچنین به عنوان تنها دانشیار گروه زبان انگلیسی در آن زمان، دوره دکتری آموزش زبان انگلیسی را در آنجا بنا گذاشتم که قسمت بود فقط یکسال در خدمت دانشجویان عزیز دکتری باشم و بقیه راه را همکاران گرامی دیگر از جمله آقایان دکتر حیاتی، دکتر جلیلی‌فر، سرکار خانم دکتر شوشتری، سرکار خانم دکتر وحدت، آقایان دکتر عباس امام و دکتر جان‌نژاد تکمیل نمایند.

تحقیقات علمی اولیه من در زمینه رساله دکتری در حوزه زبان‌شناسی شناخت‌گرایانه بود. تز دکترای من ارتباط میان ناخودآگاه، حافظه و زبان بود. در این دوره بود که آرام‌آرام به عمق زبان پی‌بردم و دریچه‌نوی از جهان بر من گشوده شد چون هم می‌بایستی Subconscious یا ناخودآگاه را می‌شناختم و هم این که چگونه این قسمت پر رمز و راز ذهن بشر کمک می‌کند تا زبان در حافظه سه‌گانه نقش ببندد و مورد استفاده و کاربرد قرار گیرد. برای این کار، نظر فیلسوفان زبان را راجع به تفکر بایستی می‌آموختم؛ فیلسوفان زبان‌شناسی همانند چامسکی (جای خوش

اقبالی بود که استاد راهنمای من در دانشگاه ام. آی. تی. زیر نظر چامسکی درس خولنده بود). ایشان (چامسکی) بر این باورند که تفکر پدیده‌ای غیر قابل اثبات است. یعنی آنچه ما به نام تفکر می‌شناسیم شاید اصلاً وجود خارجی نداشته باشد. ایشان اعتقاد دارند تاکنون علم برای ما ثابت نکرده که تفکر چیست در صورتی که علم می‌تواند زبان را تقطیع کند و به واحدهای اتمی کوچک تقسیم کند و کار آزمایشگاهی روی آن انجام دهد؛ مثلاً فیزیک صوت. به قول چامسکی شاید آن فرضی که ما تاکنون به واسطه آن پنداشته‌ایم که پدیده‌ای به نام تفکر وجود دارد، همان زبان است چون بدون زبان نمی‌توان اندیشید. برای چامسکی زبان یک ابزار نیست بلکه وجود بلامنازع انسان در زبان خلاصه می‌شود و به نقل از ایشان *Core property of human being*. همین مبنای نظری چامسکی بود که متعاقباً توسط ریاضی‌دانان مورد بهره‌برداری قرار گرفت و رشته *Mathematical Linguistics* و در راستای آن *Computational Linguistics* و *Machine Learning* و این قبیل رشته‌ها پا به عرصه گذاشتند.

به دلیل علاقه و بازشدن این دریچه به روی من، تمایل داشتم که بیشتر در زمینه زبان کندوکاو کنم. دو دوره کوتاه و بلندمدت در یکی از دانشگاه‌های اسپانیا و یکی از دانشگاه‌های آلمان به صورت *Visiting Scholar* روی این حوزه به مطالعه پرداختم. خلاصه هر چه تلاش می‌کردم تا بفهمم زبان چیست بیشتر مرا غرق می‌کرد و در خود فرومی‌برد تا این که تصمیم گرفتم دوره‌ای به صورت *Post-Doctoral* در رشته عصب‌شناسی زبان یا *Neurolinguistics* بگذرانم که مجدداً موفق شدم در یکی از دانشگاه‌های استرالیا آن را ادامه دهم. در این دوره مغز را از نزدیک در کلاس‌های آناتومی یا تشریح بررسی می‌کردیم و بیشتر برایم آشکار شد که این فعل و انفعالات شیمیایی و فیزیکی درون مغز هستند که محرک اولیه و اصلی زبان هستند. به این شعر مولانا رسیدم که خدا خواست صنع بیافریند، طبیعت را آفرید؛ خواست خود را بیافریند، انسان را آفرید. (از پیچیدگی‌های انسان با مغزی بالغ بر یکصد میلیارد نورون عصبی که به طرز شگفت‌انگیزی مانند تارهای عنکبوت

در هم تنیده شده است). گرچه تا حدود زیادی برایم روشن شده بود که زبان چگونه کار می‌کند ولی هنوز راه درازی در پیش بود. در این هنگام جای خوش‌شانسی بود که درسی را در مقطع Postgraduate در یکی از دانشگاههای استرالیا تدریس کنم که مبنای آن مسائلی جامعه‌شناسانه زبان بود یا به عبارت انگلیسی آن Sociolinguistics. این درس مرا به دنیای دیگری از زبان هدایت کرد و آن فرهنگ و به معنای عام آن Culture بود. اگر زبان را مثلی فرض کنیم، یک ضلع آن مغز، یک ضلع آن پردازش اطلاعات یا همان روان‌شناسی زبان، ضلع دیگر آن جامعه و فرهنگ است که اینها مانند یک شبکه توانمند با سرعت غیرقابل تصویری توسط مغز در کارکرد هستند. به‌طور مثال نحوه Discourse یا گفتمانی که در هر جامعه‌ای وجود دارد و دائم بازیافت می‌شود نحوه نگرش آن جامعه را به دنیا نشان می‌دهد؛ به عبارتی زبان باعث می‌شود که ما چگونه جهان را درمی‌یابیم و این Discourse یا گفتمان در جوامع مختلف به‌صورت متفاوتی شکل می‌گیرد (به فرض مثال آیا این گفتمان بر اساس رابطه قدرت است و یا بر اساس تساوی انسان‌ها و یا ..). به عبارت دیگر مطالعه جامعه‌شناسی زبان از ارتباط زبان با قدرت، منزلت، طبقه اجتماعی، مساوات و ... صحبت می‌کند و اینکه چگونه این بر آموزش افراد که از طبقات اجتماعی متفاوتی هستند تأثیر می‌گذارد. در درازای زمان این گفتمان بر اساس عادت، جزئی از فرآیند مغزی می‌شود و به باور اجتماعی تبدیل می‌گردد.

تا کنون دو کتاب در حوزه Discourse یا گفتمان و روان‌شناسی و عصب‌شناسی زبان نوشته‌ام و مقالات متعددی در حوزه تجزیه و تحلیل زبان‌شناسانه و اخیراً در حوزه Critical Thinking و نقش زبان نوشته‌ام. در همین راستا زمانی که در ایران بودم کنفرانسی بین‌المللی توسط وزارت علوم با عنوان امپریالیسم علمی برگزار شد که با معرفی من به وزارتخانه توسط همکار گرامی آقای دکتر مهرعلی زاده بحث امپریالیسم زبان‌شناسی به عهده من گذاشته شد. در این مدتی که در استرالیا مشغول به تدریس و تحقیق بوده‌ام توانسته‌ام برای ۵ دانشجوی ایران بورسیه تحصیلی برای

دوره دکتری فراهم آورم که هم اکنون تحت راهنمایی خودم رساله دکتری‌شان را انجام می‌دهند. ضمناً، به جز تدریس و تحقیق، مدیر دو Course دانشگاهی نیز هستم که یکی از آنها Course است با بیش از ۶۰۰ دانشجو که یک دوره یکسره لیسانس - فوق لیسانس انجام می‌دهند و دیگری Course کوچکتری است که فقط در مقطع فوق لیسانس است.

دارای همسر و دو فرزند هستم. خانم بنده بختیاری و از طایفه بابادی است که مرحوم پدر ایشان در شرکت نفت مسجدسلیمان و گچساران کار می‌کردند. ایشان در حال حاضر به‌عنوان مربی مهد کودک مشغول به کار هستند. پسر بزرگم - نوید، دوره مهد کودک و دبستان را در استرالیا گذراند و دوره راهنمایی و دبیرستان را در اهواز. دوره لیسانس را در رشته مهندسی الکترونیک در دانشگاه صنعتی امیرکبیر و سپس با بورسیه‌ای از سوی دانشگاه ایالتی تگزاس در آمریکا برای فوق لیسانس و دکترا به آنجا رفت. پس از اتمام دوره حدود دو سال پیش به استرالیا برگشت و هم اکنون به‌صورت موقت در دانشگاه ملبورن مشغول تحقیق هستند. فرزند دوم به نام علی چند روز پیش با درجه فوق لیسانس فارغ‌التحصیل شد.

مهندس فرهنگ شمسایی نژاد

دانشکده علوم

۱۳۸۲

این جانب فرهنگ شمسایی نژاد در سال ۱۳۲۸ در بهبهان به دنیا آمدم. تا ۳ سالگی در همین شهرستان سپس به دلیل مهاجرت خانواده، در اهواز شهر زندگی کردم. سال اول ابتدایی را در دبستان خرم اهواز تحصیل کرده و سال دوم را در بهبهان و سال سوم به بعد تا پایان تحصیلات دانشگاهی را در اهواز درس خواندم. در اولین دوره تحصیلات با کنکور سراسری بود، شرکت کردم و در رشته فیزیک پذیرفته شدم. البته در دانشگاه علم و صنعت نیز که پیشتر به نام دانشگاه هنر برای عالی شناخته می شد، پذیرش شدم ولی به دلیل مشکلات مالی از طرف خانواده تشویق به ادامه تحصیل در دانشگاه اهواز (جندی شاپور) شدم. در سال ۱۳۵۲ در رشته فیزیک دانشگاه جندی شاپور اهواز دانش آموخته شدم و جزء اولین دوره فارغ التحصیلان دانشکده علوم اهواز بودم. در سال ۱۳۵۶ به استخدام این دانشگاه در آمدم و در ۱۳۶۶ به مرتبه مربی آموزشی رسیدم. در سال

۱۳۸۲ بعد از بازنشستگی از دانشگاه شهید چمران اهواز به استان اصفهان و شهر اصفهان آمدم و بعد از نامه‌ای که برای واحدهای دانشگاهی درباره قابلیت‌های خود در زمینه حفاظت و تعمیرات و نگهداری سیستم‌های آزمایشگاهی نوشتم، دعوت به همکاری شدم که ۱۶ سال به طول انجامید.

در دوره ۴ ساله تحصیلات خود در دانشگاه، علی‌رغم اینکه توقع بیشتری از علم‌آموزی پیش‌بینی کرده بودم متأسفانه به دلیل تازه‌پا بودن دانشکده و جوان بودن کادر علمی که اکثراً سال‌های اولیه تدریس خود را شروع کرده بودند، نتوانستم به انتظارات خود برسم و بیشتر آموزه‌های علم تجربی را در بعد از دوره دانشگاهی به‌دست آورده‌ام، و تاحدی توانسته‌ام علوم تجربی خود را از قوه به فعل درآورم به‌صورتی که در پایان دوره خدمت تدریس، نتایج بسیار قابل توجهی از عملکرد خود حاصل نمایم.

علوم تجربی بالاخص رشته فیزیک به‌عنوان علم مادر، بسیار گسترده است و اگر ما بخواهیم به‌صورت عملی تجربیات علوم را پیاده و اجرا کنیم بایستی همواره تئوری‌های یاد گرفته شده، چه در زمینه نور-الکتریسیته-الکترونیک و مکانیک-پنیوماتیک-حرارت را بتوانیم از حالت تئوری به حالت علمی و قابل بهره‌برداری عملی درآوریم تا بتوانیم نیاز به تجربه و استمرار و پیدا کردن ارتباط عملی میان علوم در رشته تحصیلی خود را فراهم کنیم.

به اعتقاد من متأسفانه در دوره‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد، یا به علت حجم زیاد کار برای کسب مقام کارشناسی و یا ارشد و یا به علت ضعف استادان، دانشجویان در اجرای کار عملی و کاربردی کردن تئوری‌ها بعد از فارغ‌التحصیلی، از دانستنی‌ها خویش نمی‌توانند به خوبی استفاده کنند.

من از موقع قرار گرفتن در سیستم کار در دانشگاه با این انگیزه و تفکر کار خود را شروع کردم که وقت زیادی روی کار عملی صرف کنم. شاید ذکر خاطره‌ای بی‌مناسبت نباشد.

موقعی که تحصیلات سیکل اول دبیرستان را شروع کردم، پدرم یک دستگاه ضبط صوت ریلی، که تازه وارد بازار تجارتهای ایرانی شده بود به مبلغ ۱۱۰ تومان خریداری کرد و یادم است بخشی از هزینه را نقدی و بقیه ماهیانه ۱۰ تومان را خود من به فروشنده پرداخت می‌کردم. مادربزرگم در پاسخ سؤال مربوط به چگونگی ضبط شدن می‌گفت: مادر جان عروسک‌های کوچکی در داخل این ضبط قرار گرفته که صدای آدم‌ها را تقلید می‌کنند. همین موضوع انگیزه‌ای شد تا من دستگاه را در آن زمان با شهامت و جرئت فراوان و انگیزه قلیل توجهی که در خود می‌دیدم، باز کنم و به دنبال عروسک‌های کوچک بگردم. حالا بماند که چه تاوان سختی از دست پدرم پس دادم چون نمی‌توانستم آنچه را باز کرده بودم دوباره ببندم!

انگیزه کار عملی از همین زمان در این جنب تقویت شد به گونه‌ای که در دوره کار در دانشکده علوم تصمیم گرفتم دفتری در زمینه کار آزمایشگاهی تأسیس کنم و چقدر در این امر مهم توفیق به دست آوردم. این انگیزه سبب شد تا من کارهای اجرایی زیادی از جمله حفاظت، تعمیرات و ساخت لوازم آزمایشگاهی و تأسیس آزمایشگاه‌های مربوط به رشته تحصیلی خود را در استان خوزستان به انجام رسانم. در این قسمت، نیاز می‌بینم که در مورد مدیریت دانشگاهیان در زمینه استفاده مطلوب از ثروت آزمایشگاهی دانشگاه‌های ایران مطلبی را یادآوری کنم. چون این مطالب حاصل تجربه بیش از ۵۰ سال کار عملی در مورد آزمایشگاه‌های کشور، اعم از پزشکی و علوم تجربی است.

بسیاری از لوازم آزمایشگاهی که با پرداخت هزینه‌های زیاد خریداری شده، به دلیل بی‌توجهی مدیران و فرار از زحمات بازسازی و تعمیر و نگهداری آنها، به راحتی از چرخه کار خارج می‌شوند و لوازم نو به جای آنها خریداری می‌کنند. در حالی که برای چندین سال می‌توانند از آن استفاده کنند.

یکبار موجودی انبار دانشکده علوم را مورد بررسی قرار دادم و بیش از ۶ دستگاه آب سقط GFL- ساخت آلمان دیدم که برای نمونه یکی از آنها را خود من بازسازی و تعمیر کردم که فکر می‌کنم هنوز پابرجا کار می‌دهد. دانشجویان ما

بایستی ارزش تئوری‌های علوم را برای انجام ارزش‌های کاربردی علوم فراگیرند تا بتوانند آموزه‌های خود را از قوه به فعل درآورند.

من در یک خانواده فرهنگی به دنیا آمدم و پدر بزرگم تا حد خود، یک منجم و ستاره‌شناس بود، از خانواده گل شمس KAL-Shamsa شمس به معنی آسمان و ستاره‌های آن است و شمسایی یعنی نسل ستاره‌شناسان بهبهان.

پدر من مرحوم محمدعلی شمسایی نژاد از کارکنان دانشگاه اهواز بود که سال‌های قبل از بیماری خود را (۲۹ سال) در دانشگاه و آموزش و پرورش استان به جهت علاقه به کار فرهنگی و تربیتی سپری کردند.

دانشگاه جندی‌شاپور اهواز قبلاً خلاصه می‌شد در چند دانشکده از جمله دانشکده کشاورزی که از طرف دانشگاه آمریکایی بیروت پشتیبانی می‌شد و تأمین استاد و ابزار آزمایشگاهی و مدیریت آن را بر عهده داشت. خود من در دوره نوجوانی که به دانشگاه می‌رفتم ابزار آزمایشگاهی متنوعی می‌دیدم که بیشتر از آلمان و آمریکا و انگلیس خریداری می‌شد و در دانشگاه مورد استفاده قرار می‌گرفت.

در سال ۱۳۳۶ برای تأسیس دانشگاه یادم است که وزارت علوم در مدت ۶ ماه از اساتید باستان‌شناس و ادبیات خواست تا برای نام‌گذاری دانشگاه نظر بدهند و حاصل کار انتخاب نام گندی‌شاپور شد که بعدها به نام جندی‌شاپور تغییر نام پیدا کرد.

در سال ۱۳۳۹ که سال احیاء مجتمع دانشگاهی جندی‌شاپور است، قرار شد زمینی مناسب برای این منظور پیش‌بینی شود. مرحوم پدرم و چند تن از همکاران دانشگاهی با همکاری شهرداری وقت، زمینی که در اختیار دانش‌سرای کشاورزی اهواز بود، به این منظور انتخاب کردند. البته زمین دارای معارض بود ولی به تدریج که صاحبان زمین‌ها با دریافت مطالبات کنار کشیدند، زمین‌ها در اختیار دانشگاه قرار گرفت. حریم دانشگاه با ۱۱۰ هکتار زمین در کنار رود خانه تا لشکرآباد اهواز دیوار و فنس کشی شد که این پروسه یعنی ساخت شهرک دانشگاهی اهواز قریب ۱۰ سال به طول انجامید.

برادر بزرگ این جانب مرحوم هوشنگ شمسایی که از فارغ‌التحصیلان رشته شیمی در همین دانشگاه بود، سال‌ها در بخش امور اداری دانشگاه کار کرد و آخرین مسئولیت ایشان کارشناس امور فارغ‌التحصیلان دانشگاه بود. خواهر کوچک‌تر از من نیز بعد از ۳۰ سال کار در دانشگاه اهواز بازنشسته شد.

پس از بازنشسته شدن از دانشگاه شهید چمران اهواز در سال ۱۳۸۲، به اصفهان رفتم و بصورت آزاد خدمات مهندسی، تعمیرات دستگاه‌های دانشکده‌های دانشگاه اصفهان را انجام می‌دادم.

استادان این دانشگاه، بعد از کسب اطلاعات فنی و مهندسی و یا به‌ویژه در زمینه طراحی و ساخت لوازم تحقیقاتی و پژوهشی، از من درخواست همکاری می‌نمودند که خوشبختانه نتایج ارزشمندی در این زمینه بعد از ۱۶ سال کار در این دانشگاه به‌دست آوردم. اینک با کوله‌بار سنگینی از علوم مهندسی و تجربی و کار تعمیرات لوازم آزمایشگاهی، دوران استراحت و بازنشستگی را در تهران سپری می‌کنم.

دکتر محمدجواد عبدالهی

دانشکده علوم

۱۳۸۹

محمدجواد عبدالهی در سال ۱۳۳۱ در الیگودرز واقع در استان لرستان به دنیا آمد. تحصیلات دوره ابتدایی خود را در همین شهر به پایان رساند. وی به سال ۱۳۵۰ در رشته علوم طبیعی (متشکل از رشته زیست‌شناسی و زمین‌شناسی) به دانشگاه جندی‌شاپور اهواز راه یافت. با کوشش دانشجویان این رشته، در سال ۱۳۵۱ گروه زمین‌شناسی تأسیس گردید و آقای عبدالهی در ۱۳۵۴ مدرک کارشناسی خود در رشته زمین‌شناسی را اخذ نمود. ایشان به دلیل فعالیت سیاسی، دوره خدمت سربازی خود را به‌عنوان تبعید در کرمان گذراند. در ۱۳۵۷ با مدرک کارشناسی به استخدام دانشگاه جندی‌شاپور اهواز درآمد. در این برهه، گروه به بهترین وضعیت خود در دوران پیش از انقلاب رسیده بود. دکتر عبدالهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به‌ویژه در هنگام بازگشایی دانشگاه‌ها، نقش به‌سزایی در ماندگاری این گروه در دانشگاه شهید چمران اهواز ایفا کرد. افزون بر این، ایشان در راه‌اندازی جهاد

سازندگی اهواز و استان خوزستان کوشش‌های بسیاری متحمل شد. وی با شروع جنگ تحمیلی به‌عنوان مسئول کمیته آب جهاد سازندگی در زمینه آب‌رسانی به جبهه‌های جنوب فعالیت نمود. پس از بازگشایی دانشگاه‌ها، با جهاد دانشگاهی دانشگاه همکاری مؤثری داشت و مسئولیت کمیته علوم پایه و عضویت در شورای مدیریت دانشکده علوم را در کارنامه خود دارد.

دکتر عبدالهی در ۱۳۶۵ تحصیلات خود در مقطع کارشناسی ارشد را در دانشگاه ایالتی فلوریدا در میامی آمریکا شروع نمود و با رتبه اول در سال ۱۳۶۹ این دوره را به پایان رساند. وی در ۱۳۸۷ مدرک دکتری خود را از دانشگاه باهنر کرمان دریافت نمود.

دکتر عبدالهی در سال ۱۳۸۹ به بازنشستگی نایل شد و فعالیت اجتماعی و هنری و اقتصادی را در مرحله جدید از زندگانی خویش آغاز نمود.

ایشان ضمن عضویت در نظام مهندسی معدن و عضویت پایه ارشد در این تشکل در جنوب غربی ایران به تأسیس آموزشگاه گوهرتراشی و گوهرشناسی با مجوز اداره صنایع دستی و گردشگری اقدام نمود و به تربیت و آموزش دانشجویان در این زمینه مشغول است.

دکتر حبیب‌اله عصاره

دانشکده علوم

۱۳۹۴

این‌جانب حبیب‌اله عصاره در سال ۱۳۳۴ در دزفول متولد و پس از گذراندن دوره ابتدایی و دبیرستان؛ در سال ۱۳۵۳ در دانشگاه شیراز به تحصیل رشته فیزیک مشغول شدم؛ البته هدف من خواندن نجوم بود. در سال ۱۳۵۸ پس از گذراندن لیسانس؛ بلافاصله در دانشگاه تهران در مقطع کارشناسی ارشد رشته فیزیک پذیرفته شدم. آن موقع هنوز در مقطع کارشناسی ارشد، در ایران گرایش نجوم نبود ولی با تلاش؛ دروس اختیاری خویش را در گرایش نجوم گذراندم. در آستانه دفاع از پایان‌نامه‌ام در زمینه انرژی خورشیدی (در اواخر سال ۱۳۵۹)، دانشگاه‌ها تعطیل شد و این وقفه حدود ۵ سال طول کشید. البته در حاشیه این برهه؛ در دانشگاه آزاد اسلامی نیز تدریس می‌کردم. به هر حال با معدل ۳/۹۷ از ۴ در سال ۱۳۶۴ دانشجوی ممتاز شدم. آن موقع دانشجویان ممتاز را به بورس می‌فرستادند ولی در آن سال، چون ممتازان سال قبل را نفرستاده بودند؛ گفتند اگر شش ماه به منطقه محروم بروید مشکل اعزام

برطرف خواهد شد. در زمان جنگ بود و خانواده در دزفول و اهواز به حضور من نیاز داشت لذا در شهریور ۶۴ به جمع دوستان و همکاران در گروه فیزیک دانشگاه شهید چمران اهواز پیوستم و با تکیه نیروی جوانی، چند درس جدید را تدریس می‌کردم. کم‌کم پذیرش ریاست شاخه شمالی دانشگاه در دزفول، ادامه تحصیل من را عقب انداخت.

در سال ۱۳۶۶ ریاست وقت دانشگاه از من درخواست کرد مدیریت این واحد دانشگاهی را بپذیرم. شاخه شمالی دانشگاه چون اولین باری بود که دانشجوی گرفته بود، به سلف سرویس و خوابگاه و سرویس ایاب و ذهاب خصوصاً به مهیا نمودن اساتید مناسب نیاز داشت. گرچه قدری در شرایط بحرانی و جنگی کار در این واحد دانشگاهی سخت بود ولی به لطف خدا در حدود دو سالی که آنجا بودم، کوشش کردم تا امکانات فراهم گردید.

در سال ۶۹ کلاً بورس‌های دانشجویی لغو گردید و در امتحان اعزام به خارج شرکت کرده و قبول شدم، ولی به علل مختلف؛ اعزام به تأخیر افتاد. به لطف خدا، ادامه تحصیل در گرایش مورد علاقه‌ام یعنی گرایش نجوم رادیویی در سال ۷۲ در شهر منچستر انگلستان و در کنار تلسکوپ بزرگ ۷۶ متری لاول؛ آغاز و به یاری خدا در سال ۷۶ با موفقیت خاتمه یافت. اساتید گروه تلاش کردند که پس از خاتمه تحصیلات، مرا جهت ماندن در آنجا متقاعد کنند ولی من در وطن و منطقه خود، که در زمینه نجومی فقیر بود، دوست داشتم خدمت کنم.

راه‌اندازی رصدخانه دانشگاه

در سال ۱۳۷۷ بود که دانشگاه هزینه یک تلسکوپ ۲۰ اینچ-مید را پذیرفت. طرف حساب ما یک شرکت ایرانی بود. از قبل دو تلسکوپ کوچک جهت استهلال و رؤیت سیارات خریداری شده بود و در ضمن دو تلسکوپ انعکاسی و انکساری که در آزمایشگاه فیزیک انبار شده بودند؛ سرویس شد و به کار آمد. سپس متناسب با گرایش تخصصی این‌جانب؛ نجوم رادیویی؛ اقدامات خاص جهت تهیه یک دیش رادیویی

انجام شد. به هر حال دیشی که هم اکنون در بالای دانشکده موجود است به قطر $3/4$ متر؛ قابل دوران در دو محور و در باند ۵ گیگاهرتز ساخته شد. البته در سال ۱۳۸۹ در اثر طوفان خراب شد که با تلاش به حالت اولیه برگشت ولی به آن توانایی پیشین نرسیدیم، که به راحتی از ماه و اجرام سماوی داده می‌گرفتیم و آنها را با سایت سوهو تطابق می‌دادیم و چند پایان نامه کارشناسی ارشد و مقاله از آن داده‌ها تهیه شد. با راه افتادن اعتبار پژوهشی (گرانت) در حوزه پژوهشی در سال ۸۶ که خودم مدیر پژوهش هم بودم؛ قسمت‌های پژوهشی دانشگاه از جمله رصدخانه تقویت شد. اگر چه منطقه و محیط استقرار این رصدخانه؛ یعنی شهر اهواز دارای آلودگی نوری ناشی از چاه‌های نفت و آلودگی ناشی از کشورهای همسایه (خاک) و آلودگی شرجی محیطی (آب) بوده و طبیعتاً برای رصد تحقیقاتی مناسب نبود ولی به یاری خدا امکانات اولیه‌ای برای استهلال ماه‌های قمری در طول سال؛ تعیین گرفتگی‌های ماه و خورشید و سیارات؛ ترانزیت زهره؛ رصد ستاره دنباله‌دار و یا هر پدیده نجومی دیگر فراهم گردید. امیدوارم علاقه‌مندان دلسوزی بیابند تا آن‌ها به کمک من و ما با کمک دیگران بتوانیم این مرکز را فعال‌تر کنیم و مردم بتوانند در پدیده‌های نجومی، از دانشگاه جهت بالاتر بردن سطح اطلاعات خود استفاده بیشتری نمایند.

دکتر یوسفعلی عطاری
دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی
۱۳۸۶

دکتر یوسفعلی عطاری در سال ۱۳۱۶ در شهرستان دزفول متولد شده است. ایشان تحصیلات ابتدایی را در دبستان فارابی در سال ۱۳۲۸ و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان شاهپور سابق (امام خمینی (ره) فعلی) شهرستان اهواز به پایان رسانیده و در سال ۱۳۳۴ موفق به اخذ دیپلم متوسطه در رشته‌های علوم تجربی و علوم انسانی گردید. پس از تحصیلات متوسطه، به مدت دو سال دوره دانشسرای مقدماتی را در شهر اهواز گذرانیده و در سال ۱۳۳۶ موفق به کسب دیپلم دانشسرا شده است. وی از دانشگاه تهران در رشته علوم تربیتی در سال ۱۳۴۹ فارغ‌التحصیل و به عنوان شاگرد اول دوره کارشناسی از دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه تهران، به وزارت فرهنگ و آموزش عالی سابق برای استفاده از بورسیه تحصیلی دولتی معرفی گردید. ایشان مقطع کارشناسی ارشد مشاوره را در سال ۱۳۵۲ از دانشگاه ایلی‌نوی در

شهر شیکاگو و مقطع دکترای مشاوره را در سال ۱۳۵۵ در دانشگاه ایندیانا ای آمریکا واقع در شهر بلومینگتن به پایان رسانیده است. دکتر عطاری در تیرماه ۱۳۵۵ پس از ورود به ایران با مرتبه استادیاری در دانشگاه جندی شاپور اهواز (شهید چمران اهواز) مشغول به خدمت گردید و در سال ۱۳۷۵ و ۱۳۸۵ به ترتیب به مرتبه دانشیاری و استادی ارتقا یافت. وی ۲ بار از فرصت مطالعاتی استفاده نموده است. بار اول در سال ۱۳۶۵ شمسی در دانشگاه‌های انگلستان و بار دوم در سال ۱۳۷۰ در دانشگاه‌های ایالات متحده آمریکا بوده است.

ایشان به تنهایی یا به‌طور مشترک مترجم یا مؤلف شش کتاب در رشته مشاوره و روان‌درمانی و مشاوره خانواده است. دکتر عطاری همچنین مؤلف و یا همکار مؤلف ۴۲ مقاله پژوهشی و تحلیلی به فارسی و چاپ شده در مجلات علمی و بیش از ۱۰۵ مقاله چاپ شده به زبان فارسی در مجموعه مقالات سمینارهای داخلی، ۸ خلاصه مقاله چاپ شده در مجموعه خلاصه مقالات سمینارها و دو مقاله چاپ شده به زبان انگلیسی در مجله‌های خارجی می‌باشد.

دکتر عطاری متأهل و دارای همسر (مرحومه خانم روح‌انگیز راستگوتاش) و یک فرزند پسر (به نام امیرعلی) و ۲ فرزند دختر (به نام‌های الهام و آزاده) می‌باشد.

الف. سوابق آموزشی:

۱. شروع خدمت رسمی در وزارت آموزش و پرورش ۱۳۳۴ هجری شمسی به‌عنوان آموزگار ابتدایی در بخش گتوند شهرستان شوشتر.
۲. پایان خدمت رسمی در وزارت آموزش و پرورش: اسفندماه ۱۳۴۹.
۳. شروع خدمت رسمی در وزارت علوم، تحقیقات و فناوری از تیرماه ۱۳۵۵ در دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه شهید چمران اهواز به‌عنوان استادیار در گروه مشاوره.
۴. رئیس مرکز آموزش پیش‌دانشگاهی شهید چمران اهواز بین سال‌های ۱۳۵۸-۱۳۵۵.

۵. مدیر گروه و عضو هیئت علمی گروه علوم تربیتی و روان‌شناسی بین سال‌های ۱۳۶۷-۱۳۷۳.
۶. مدیر گروه و عضو هیئت علمی گروه مشاوره دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی بین سال‌های ۱۳۷۴ تا سال ۱۳۸۶.

ب. سوابق اجرایی:

۱. مدیر گروه مشاوره از سال ۱۳۶۶ تا سال ۱۳۸۶ (در مقطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری مشاوره).
۲. عضو کمیته تألیف و ترجمه دانشکده و دانشگاه و عضو شورای تخصصی آموزش و پرورش دانشکده.
۳. عضو کمیته ارتقا
۴. مدیر داخلی و عضو هیئت تحریریه مجله علوم تربیتی و روان‌شناسی.

ج. افتخارات:

۱. عضو انجمن مشاوره ایران.
۲. عضو انجمن روان‌شناسی.
۳. عضو سازمان بهداشت روانی.
۴. عضو شورای عالی برنامه‌ریزی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری (شاخه مشاوره).
۵. رئیس شورای منطقه ۸ سازمان نظام روان‌شناسی و مشاوره جمهوری اسلامی ایران در خوزستان.

دکتر منوچهر فتحی مقدم
دانشکده مهندسی آب و محیط زیست
۱۳۹۸

این جانب منوچهر فتحی مقدم در دهم اردیبهشت سال ۱۳۲۹ در اهواز و در خیابان حافظ اهواز مقابل کتابفروشی رشد و دقیقاً در محل کتابفروشی کتاب شرق فعلی چشم به جهان گشودم و تا پایان تحصیلات ابتدایی در آنجا سکونت داشتم. تحصیلات ابتدایی خود را در دبیرستان حافظ (واقع در محل فعلی ایستگاه اتوبوس خیابان ۲۴ متری) و دبیرستان امیرکبیر (تقاطع خیابان لهراسب و ادهم) اهواز و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان‌های شاپور، دکتر کریم فاطمی و دکتر حسابی (واقع در امانیه اهواز) گذراندم. در سال ۱۳۴۷ دوره لیسانس خود را در رشته مهندسی آب و خاک دانشکده کشاورزی رامین شروع و در سال ۱۳۵۱ فارغ‌التحصیل گردیدم. در طول تحصیلات متوسطه و لیسانس ساکن کوی سیلوی اهواز بودم. بهترین معلم دوره متوسطه خود را آقای شریف‌زاده در دبیرستان دکتر حسابی می‌دانم که با سخنرانی‌های روزانه خود در صف کلاس نقش زیادی در روشن شدن

افکار بچه‌ها داشت. پس از گذراندن خدمت سربازی در فروردین ۱۳۵۳ با سمت کارشناس آزمایشگاه آبیاری و هواشناسی به استخدام گروه آبیاری و آبادانی دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی‌شاپور اهواز درآمدم.

در سال ۱۳۵۶ با استفاده از بورس تحصیلی به آمریکا اعزام شدم و در رشته علم مهندسی (مکانیک تئوری) دانشکده مهندسی دانشگاه آرکانزاس مشغول به تحصیل گردیدم. در اسفند سال ۱۳۵۸ با مدرک فوق‌لیسانس در گرایش مکانیک سیالات به کشور مراجعت و در گروه آبیاری با عنوان مربی آموزشی مشغول به کار گردیدم. در ۲۸ شهریورماه ۱۳۵۹ همزمان با حمله عراق، ازدواج کردم و حاصل این ازدواج سه فرزند پسر است. در طول ۱۲ سال کار با سمت مربی آموزشی تدریس دروس استاتیک، مکانیک سیالات، هیدرولیک، پمپ‌ها و ایستگاه‌های پمپاژ و در مواردی دینامیک و هیدرولیک مقدماتی را در گروه آبیاری بعهده داشتم.

در سال ۱۳۷۱ با استفاده از بورس تحصیلی به کانادا اعزام شدم و دوره دکتری خود را در دپارتمان مهندسی عمران دانشگاه واترلو شروع و در سال ۱۳۷۵ در رشته مهندسی منابع آب در گرایش هیدرولیک و مهندسی رودخانه‌ای فارغ‌التحصیل گردیدم. پس از مراجعت با عنوان استادیار گروه سازه‌های آبی کار خود را در دانشکده مهندسی علوم آب شروع کردم و به تدریس دروس استاتیک، مکانیک سیالات، پمپ‌ها و ایستگاه‌های پمپاژ در مقطع کارشناسی، مدل‌های فیزیکی و هیدرولیکی در مقطع کارشناسی ارشد (برای گرایش‌های سازه‌های آبی و مهندسی رودخانه) و مدل‌های هیدرولیکی پیشرفته در مقطع دکتری مشغول گردیدم. در سال ۱۳۸۷ به مرتبه دانشجویی و در سال ۱۳۹۱ به مرتبه استادی نائل آمدم. حاصل کارهای تحقیقاتی من راهنمایی بیش از ۴۰ دانشجوی ارشد و ۲۰ دانشجوی دکتری، بیش از ۱۰ پروژه تحقیقاتی، و چاپ بیش از ۸۰ مقاله فارسی و ۳۰ مقاله انگلیسی در مجلات معتبر خارجی بوده است. یک دوره مدیر گروه سازه‌های آب و سه دوره معاونت پژوهشی دانشکده مهندسی آب و محیط زیست و یک دوره سردبیری مجله

علوم و مهندسی آبیاری را بر عهده داشتم. در سال ۱۳۹۸ به افتخار بازنشستگی نائل آمدم.

درباره نقل خاطرات عرض کنم که مسلماً مهمترین خاطرات کسانی که در زمان جنگ تحمیلی در اهواز و مناطق جنگی بوده‌اند مربوط به آن زمان است. از میان خاطرات خوب حتماً باید از دیدن هم‌دوره‌های قدیمی و اساتید خود در دانشکده کشاورزی رامین از جمله دکتر درویش، دکتر نورمحمدی، و به‌خصوص دکتر تیره‌گری در پنجاهمین و شصتمین سالگرد تأسیس دانشگاه شهیدچمران اهواز یاد کرد. در این میان دیدن همکاران بازنشسته قدیمی از جمله استادان محبوب یعنی (زنده‌یاد) دکتر صدقی و مهندس قطب و مهندس پارس‌سی به‌یاد هلندنی است. خاطرات زمین فوتبال ملاثانی در دوره کارشناسی فراموش‌ناشدنی است. در یکی از اتاق‌های خوابگاه، چهار نفر فوتبالیست و عضو تیم دانشکده بودند که تصمیمات فوتبال دانشکده در این اتاق گرفته می‌شد. افراد این اتاق شامل مهندس خاوریان دروازه‌بان، مرحوم مهندس بنی‌سعید دفاع، مهندس دشتی‌فرد میان زمین و بنده در خط حمله بود. رقابت اصلی تیم‌های دانشگاه جندی‌شاپور آن زمان، بین تیم دانشکده پزشکی و کشاورزی بود. در سال ۱۳۵۰ که مسابقه نهایی میان کشاورزی و پزشکی برگزار شد گل پیروزی را من زدم. در این بازی دانشجویان پزشکی هر چه تلاش کردند به در بسته خوردند و در نهایت قبل از پایان زمان مقرر بازی زمین را ترک کردند. پس از این بازی دانشکده تا یک هفته غرق شادی بود و به تیم فوتبال غذای مخصوص می‌دادند.

نکته دیگر درباره تثبیت شن‌های روان است. تثبیت شن‌های روان برای اولین بار از این دانشکده در اواخر دهه چهل به همت آقای دکتر پاشایی و برای اولین بار در خوزستان از اراضی اطراف ملاثانی شروع شد. ایشان روی دهات بالای منطقه ملاثانی به‌طرف جاده قدیم شوشتر کار می‌کرد و یکی از دانشجویان فارغ‌التحصیل شده در سال ۵۰ به نام مهندس روحی که در استخدام اداره کشاورزی اهواز بود، با

ایشان همکاری داشت و کار تثبیت را به ناحیه گمبوعه و سایر نقاط شمال اهواز تا بالای عبدالخان و دهات شمال آنجا از جمله زمین‌های دهات بیت فتاحی کشاندند.

دکتر عبدالرسول کاظم پور

دانشکده علوم

۱۳۸۳

دکتر عبدالرسول کاظم پور در سال ۱۳۲۹ در شهرضای، استان اصفهان به دنیا آمد و تحصیلات خود را تا دیپلم در همین شهر سپری کرد. مدرک کارشناسی در رشته شیمی را از دانشگاه اصفهان و کارشناسی ارشد، سپس مدرک دکتری را در همین رشته از کشور انگلستان در سال ۱۳۵۷ دریافت نمود.

ایشان در سال ۱۳۵۸ به عنوان عضو هیئت علمی به استخدام دانشگاه جندی شاپور اهواز درآمد. از سال ۱۳۶۰ به مدت دو سال ریاست دانشکده و از ۱۳۶۲ به مدت هفت سال در سمت ریاست دانشگاه شهید چمران اهواز خدمت کرد. این دوران از نظر همزمانی با جنگ تحمیلی و بازگشایی دانشگاه‌ها به‌ویژه در استان خوزستان و دانشگاه شهید چمران اهواز، که در منطقه جنگی قرار داشت، دورانی بسیار مهم و سرنوشت‌ساز بود و ایشان توانست در این دوران گذار، نقش موثر و مفیدی را در تجهیز و آماده‌سازی دانشگاه، ایفا نماید.

دکتر کاظم پور از سال ۱۳۶۹ به مدت شش سال ریاست دانشگاه فردوسی مشهد و از سال ۱۳۷۵ به مدت دو سال ریاست دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) را بر عهده داشت و همزمان از ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۷ مشاور معاون آموزشی وزیر علوم، تحقیقات و فناوری بود.

ایشان از سال ۱۳۷۹ تاکنون در راه‌اندازی برخی مراکز آموزش عالی و کانون‌های فرهنگی مانند دانشگاه اهل بیت (ع)، دانشگاه شهرضا و عضویت در شورای اسلامی این شهر، نقش مؤثری در گسترش آموزش عالی و فعالیت اجتماعی در زادگاه خود داشته و کوشش‌های فراوانی را در این مسیر از خود نشان داده است.

دکتر حیدرعلی کشکولی
دانشکده مهندسی آب و محیط زیست
۱۳۸۸

این جانب در فروردین سال ۱۳۲۴ در شهر هفتگل از مناطق نفت‌خیز جنوب در استان خوزستان به دنیا آمدم. تحصیلات ابتدایی تا سوم متوسطه را در دبستان و دبیرستان فروردین و رودکی این شهر گذراندم؛ دبستان و دبیرستانی مجهز، با فضاهای تحصیلی مناسب و استاندارد که شرکت نفت ساخته بود. در همه سال‌ها، شاگرد اول کلاس و مورد توجه و تشویق معلمان بودم در طول دوره دبستان، مسئولیت‌هایی چون کلید اتاق وسایل ورزشی، مسئولیت تهیه مطالب و نوشتن روزنامه دیواری مدرسه را مدیر مدرسه آقای زاهدپور به عهده من گذاشته بود. سیکل دوم (چهارم تا ششم) را در دبیرستان سعدی اصفهان گذراندم. در سال ۱۳۴۳ با معدل بالای ۱۷ دیپلم ریاضی گرفتم. آرزو و ایده‌آلم عبور از بالاترین دیوار کنکور اختصاصی دانشگاه تهران برای راه یافتن به رشته معماری یا مهندسی عمران بود.

تحصیلات تکمیلی در بیرون از کشور

در تابستان همان سال با خواندن یک آگهی در روزنامه، در امتحان کتبی و شفاهی بورس تحصیلی دولت آمریکا، که در قالب کمک‌های فرهنگی برای تحصیل در دانشگاه آمریکایی بیروت برگزار شده بود، شرکت کردم. امتحان توسط تیمی از اساتید دانشگاه بیروت در سالن بزرگی در دبیرستان دخترانه رضاشاه در خیابان حافظ تهران، با شرکت تعداد زیادی دیپلمه‌های دختر و پسر با معدل بالای ۱۷ از سراسر کشور به زبان انگلیسی برگزار شد. تعداد قبولی‌ها هفت نفر پسر و دو نفر دختر بود من و یک نفر دیگر برای رشته آبیاری، دو نفر مکانیک، یک نفر عمران، یک نفر برق، یک نفر صنایع غذایی و دو نفر دختر برای رشته بهداشت قبول شده بودیم. بدون اینکه آشنایی و شناختی از این رشته داشته باشم. تصمیم‌گیری برای رفتن به بیروت یا ماندن و تلاش جهت رسیدن به رشته مورد علاقه و ایده‌آلم بدون مشورت با دیگران سخت بود. ولی مشاوره برای این کار نداشتم در نهایت بورسیه شدن به مدت چهارسال در دانشگاهی که شهرت و اعتبار جهانی داشت، در شهری که عروس خاورمیانه نامیده می‌شد، برای من که بزرگ شده خانواده کارگری بودم، امتیاز بزرگی بود. اگرچه خودم را برای رفتن به بیروت آماده کردم ولی فکر رها کردن تلاش برای رسیدن به رشته و هدف مورد علاقه‌ام تا مدت زیادی با من بود. در دانشگاه بیروت دروس تخصصی رشته آبیاری را با پروفسور مقصود و دکتر عطالا گذراندم که هر دو تحصیل کرده دانشگاه دیویس^۱ در کالیفرنیا، معروفترین دانشگاه دنیا در رشته آبیاری بودند. در سال‌های اول و دوم علاقه چندانی به دروس کشاورزی نداشتم ولی بعدها در کلاس‌های پروفسور مقصود که معمولاً با مثال‌هایی از تجربیاتش از پروژه‌های آبیاری در کشورهای دیگر مانند اردن و مصر همراه بود، شناخت بیشتری پیدا کردم و لزوم گذراندن دروس اولیه در زمینه کشاورزی را بهتر درک کردم و علاقه‌مندی‌ام هم بیشتر شد و ادامه یافت لذا همیشه توصیه کرده‌ام دروس اولیه این رشته را که در ایجاد انگیزه در دانشجویان اهمیت دارد، بهتر است استادان باتجربه این رشته تدریس کنند.

¹ Daivis

بازگشت به ایران

پس از پایان دوره لیسانس مهندسی آبیاری، در سال ۱۳۴۷ به ایران آمدم و به مدت یکسال در مرکز تحقیقات آب و خاک شیراز با کارشناسان فائو^۱ در مزرعه تحقیقاتی مرودشت در طرح‌های آبیاری و زهکشی کار کردم. در همان سال مؤسسه تحقیقات آب و خاک کشور برای معرفی و توسعه آبیاری قطره‌ای در ایران اقدام به راه‌اندازی یک باغ نمونه مرکبات و نخیلات در اطراف شهر جهرم نمود که موفقیت زیادی کسب کرد ولی بعدها به علت توسعه نامتعادل برای سود بیشتر، باعث تخلیه و افت شدید آب‌های زیرزمینی منطقه و خشکی همه باغات شد. فروردین ماه ۱۳۴۸ به سربازی رفتم و مدت ۶ ماه دوره آموزشی سربازی را در کرج گذراندم. در مابقی دوره سربازی افسر رابط ترویج در اهواز بودم. در این دوره بعد از ظهرها داوطلبانه بدون دریافت دستمزد در دبیرستان بزرگمهر اهواز به مدیریت آقای سیرجانی زبان انگلیسی تدریس می‌کردم. از سرگرمی‌های لذت‌بخش من در تمام دوران دبیرستان خودآموزی زبان انگلیسی بود و بسیاری از موفقیت‌های علمی و تحقیقاتی بعدی خود را صادقانه مدیون این هنر و توانایی اکتسابی هستم که از برادران بزرگترم آموخته بودم. دانستن زبان انگلیسی تأثیر زیادی در موفقیت‌های من داشته و آن را به همه توصیه می‌کنم. در فروردین ماه سال ۱۳۵۰ پس از پایان دوره سربازی با استخدام من در سازمان آب و برق خوزستان بعد از امتحان و مصاحبه موافقت شد ولی با دریافت پذیرش برای فوق لیسانس از دانشگاه واگنینگن در هلند مردد شدم. گرفتن فوق لیسانس و راه‌یابی به دانشگاه به‌عنوان عضو هیئت علمی برایم خیلی مهم بود لذا یک بار دیگر در زندگی بر سر دوراهی انتخاب قرار گرفته بودم.

بعد از دوری چندین ساله از خانواده به خاطر تحصیلات لیسانس در خارج، استخدام به عنوان سرپرست کشت و کار در هفت‌تپه با حقوق نسبتاً خوب و مسکن سازمانی، امتیاز بزرگی بود ولی به خاطر هدفی که داشتم یعنی ادامه تحصیل به‌منظور راه‌یابی به دانشگاه از این امتیازات صرف‌نظر کردم.

¹ FAO

ادامهٔ تحصیل در هلند

تا شروع کلاس‌ها در هلند شش‌ماه وقت داشتم. چون نمی‌خواستم به هیچ اداره‌ای تعهد خدمت رسمی بدهم در این مدت به‌عنوان استاد پیمانی زبان انگلیسی در مرکز آموزش زبان نیروی هوایی در تهران به خلبان‌ها و همافران نیروی هوایی، روزانه هفت ساعت زبان انگلیسی تدریس می‌کردم تا آماده اعزام به آمریکا برای دوره‌های پیشرفته در آنجا بشوند. انتخاب دانشگاه واگنینگن هلند برای دورهٔ فوق لیسانس بر مبنای اطلاعات و شناختی بود که از کارشناسان فائو در مرکز تحقیقات شیراز از جمله آقای اسلابرز کسب کرده بودم. قبل از رفتن می‌دانستم که اساتید این دانشگاه، شهرت جهانی در این رشته دارند و در طراحی و اجرای شبکه‌های آبیاری و زهکشی کشورهای زیادی از جمله ایران و درخوزستان کار کرده‌اند. کلاس‌های درس استادان نوبختن، وان درمولن، بولت هلینگا و دیگران آن‌قدر پربار جذاب و آموزنده بود که اهمیت، فراگیری، گستردگی و نقش‌آفرینی رشتهٔ آبیاری و زهکشی در اقتصاد و پیشرفت کشورهای مثل ایران حتی در آن زمان که هنوز خبری از بحران آب در ایران مطرح نبود، برایم آشکارتر گردید. شناخت عمیق‌تر من از رشتهٔ آبیاری، اهمیت درس‌های پایهٔ کشاورزی را که در بیروت گذرانده بودم و نقش مهم آن دروس را برایم روشن‌تر نمود.

هلند کشوریست با وسعت کم و جمعیت زیاد که همیشه در طول تاریخ خود، در معرض تهدیدها و طوفان‌های سهمگین دریای شمال اروپا قرار داشته و اقدامات شگرف طرح‌های عظیمی را برای حفاظت سواحل و مهار و خشک کردن قسمت‌هایی از پیشروی دریا در خشکی به همت و فداکاری مردم سخت‌کوش هلندی انجام داده و به این طریق وسعت کشور هلند را برای جمعیت بالای آن گسترش داده و این سرزمین را در مقابل طوفان‌های سهمگین دریا حفاظت نموده‌اند. پروژه مهم «دلنا» بعد از طوفان و سونامی سهمگین سال ۱۹۵۳ که در نتیجهٔ آن ۱۸۰۰ نفر قربانی شدند، شکل گرفت پروژه‌ای که نشان داد با اقداماتی بر پایهٔ علم می‌توان هم بر قهر طبیعت غلبه کرد و هم برای جمعیت بالا و مساحتی کمتر از اغلب استان‌های ایران امنیت

اقتصادی غذایی و رفاهی را فراهم نمود و هلندی‌ها را به‌عنوان پرچمداران کنترل سیل و زهکشی و صدور این تجربیات به جهان معرفی نمود. هلندی‌ها می‌گویند: «خداوند هلندی را آفرید و هلندی هلند را خلق نمود»^۱.

علم زهکشی که در تخلیه آب‌های اضافی از زمین و محیط زیست انسان و ریشه گیاه خلاصه می‌شود، در عمل و در تئوری در آنجا زاده شد. دانشگاه واگنینگن هلند محل تجمع همه استادان و دانشمندان علم مهندسی زهکشی بود و همه‌ساله دوره‌های تخصصی کوتاه‌مدت برای مدیران و متقاضیان از کشورهای مختلف آنجا برگزار می‌کرد. بازدید از پروژه‌های عظیم زهکشی در هلند و دوره‌های کارآموزی آبیاری در جنوب فرانسه، منطقه پرووانس جزو سرفصل دروس تابستان ما بود.

استخدام در دانشگاه جندی شاپور اهواز

دانش آبیاری و زهکشی که در دانشگاه واگنینگن آموختم، علاقه‌ام را به رشته آبیاری و زهکشی بیشتر کرد. درس‌ها و تجربیات پروفیسور نوخترن از طرح‌های آبیاری و زهکشی هفت تپه و دزفول مرا مصمم کرد که اولین تقاضای استخدام را به دانشگاه اهواز و گروه آبیاری و زهکشی ارسال نمایم. که ظرف مدت کوتاهی موافقت دانشکده کشاورزی بر مبنای زیرنویس مختصر «موافقت می‌شود» به امضای آقای مهندس قطب به دستم رسید و به اهواز آمدم. قبل از آمدن به دانشگاه اهواز از طریق دوستان دانشگاه بیروت؛ یعنی دکتر بهبودیان و دکتر میناسیان، که در دانشگاه اهواز خدمت می‌کردند، اطلاعاتی در مورد سوابق و کارها و فعالیت‌های گروه آبیاری و اعتبار علمی اساتید آن داشتم. راه‌اندازی رشته «آبیاری و زهکشی» در دانشگاه اهواز به دلیل سوابق تاریخی آبیاری در خوزستان و شرایط مناسب آب و خاک منطقه به‌درستی به‌عنوان اقدامی مؤثر در پیشرفت و توسعه اقتصادی - اجتماعی منطقه، برنامه‌ریزی و پیاده گردیده بود و نتایج چشم‌گیر حاصل از این پروژه به‌خوبی این را نشان می‌دهد. بنیان‌گذاران این رشته در دانشگاه اهواز، در طول نیم‌قرن از زمان تأسیس

¹ God created the Dutch and the Dutch created the Netherlands.

در سال ۱۳۳۷ با تربیت متخصصان و کارشناسان زیادی در این رشته و تلاش آن‌ها، موجب شکوفایی و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی زیادی در این استان و کشور شدند. تسطیح هزاران هکتار اراضی خوزستان و پیاده کردن و اجرای صدها کیلومتر کانال‌های آبیاری و زهکشی و سازه‌های تقسیم توزیع و کنترل آب پل و جاده و مهمتر از آن بهره‌برداری و نگهداری از یکی از بزرگترین شبکه‌های آبیاری دنیا و منطقه به وسعت صد و بیست هزار هکتار در شمال خوزستان، حاصل کار فارغ‌التحصیلان این رشته در سمت‌های مختلف پیمانکار، مشاور، طراح، نقشه‌بردار، ناظر و مدیر پروژه بوده است.

توصیف و پیشینه گروه آبیاری دانشگاه

اساتید گروه آبیاری اولیه، مهندس قطب فوق لیسانس خود را از دانشگاه دیویس، معتبرترین دانشگاه آمریکا در زمینه آبیاری و زهکشی در دهه ۵۰ میلادی اخذ نموده و دکتر فریدون کاوه از فارغ‌التحصیلان دانشگاه یوتا در رشته آبیاری بود که این دانشگاه هم در رشته آبیاری شهرت زیادی داشت. دکتر کاوه و مهندس ابن‌جلال، از فارغ‌التحصیلان طراز اول آبیاری دانشکده ملاتانی، عضو جوان‌تر گروه آبیاری بودند در طراحی و اجرای شبکه‌های آبیاری و زهکشی زیرزمینی اراضی ملاتانی و سایر زیر ساخت‌های دانشکده ملاتانی و نظارت بر اجرای آن‌ها با مهندس قطب همکاری داشتند. دکتر صدقی که با استفاده از بورس شاگرد اولی دانشگاه تهران (کرج) دکترای خود را از دانشگاه سوربن پاریس در فرانسه در هیدرولوژی گرفته بود و اولین تحصیلکرده و متخصص هیدرولوژی در دانشگاه بود، تدریس هیدرولوژی و آب‌های زیرزمینی را به‌عهده داشت و در این زمینه با کارشناسان و متخصصان سازمان آب و برق و وزارت نیرو همکاری علمی نزدیکی داشت. او در واقع معمار اولیه رابطه عمیق پایدار گروه با وزارت نیرو و سازمان آب و برق و وزارت کشاورزی بود که تا به امروز ادامه دارد و دانشگاه و دانشکده علوم آب از این رابطه منافع زیادی در جهت آموزش دانشجویان توسعه و تجهیز آزمایشگاه و تأمین اطلاعات علمی برده است.

بعدها فارغ التحصیلان گروه آبیاری، خود بنیان‌گذار رشته آبیاری به این سبک در سایر دانشگاه‌های کشور شدند. بسیاری از فارغ التحصیلان رشته آبیاری نیز در شرکت‌های مشاور بزرگ و سازمان آب و برق یا وزارت کشاورزی مشغول و منشأ خدمات ارزشمندی در کشور شده‌اند. هنوز هم در سطوح بالای مدیریتی و اجرایی تحقیقاتی یا مشاوره‌ای مشغول کار هستند. شاید به سختی بتوان یک گروه آموزشی را در تمام تاریخ دانشگاه‌های کشور یافت که تا این حد در آموزش و توسعه فنون جدید در کشور موفقیت کسب کرده باشد. تدریس در گروه آبیاری در حد بالائی بود به طوری که مهندس قطب در درس مهندسی زهکشی، کتاب زهکشی پروفیسور لویتن در دانشگاه دیویس را به صورت افست شده و به انگلیسی، تدریس کرده و در اختیار دانشجویان قرار می‌داد.

در شهریورماه ۱۳۵۲ که به گروه آبیاری پیوستم دانشکده کشاورزی به تازگی از ملاتانی به شهر دانشگاهی اهواز انتقال یافته بود. تدریس را با ارائه درس اصول آبیاری (آبیاری عمومی) برای حدود یکصد و بیست دانشجو که از همه رشته‌های کشاورزی این درس را می‌گرفتند، شروع کردم. با سه کلاس و تعداد هشت سکشن آزمایشگاه، درحالی که آزمایشگاه جدید آبیاری عمومی هنوز افتتاح نشده و وسایل و تجهیزات آزمایشگاهی خریداری شده از شرکت هلندی همه در جعبه‌های بسته‌بندی مانده بودند. اولین کاری که کردم تهیه جزوه برای درس و عملیات آزمایشگاه بود. آقای دکتر منوچهر فتحی‌مقدم (مهندس صابونی سابق) که از فارغ التحصیلان ممتاز و از دانشجویان مهندس قطب بود، به‌عنوان کارشناس گروه استخدام شده و با من همکاری می‌کرد. بدون همکاری او، پاسخگویی و مدیریت دانشجویان عملیات درس با کمبود وسایل آزمایشگاهی نسبت به تعداد دانشجویان امکان‌پذیر نبود. برای امتحانات میان‌ترم و پایان‌ترم، دانشجویان که تعدادشان زیاد بود و امکان تقلب می‌رفت، چهار دوره مختلف دفترچه‌های سؤالات چهارگزینه‌ای تهیه کرده بودم که هم امکان تقلب را از بین می‌برد و هم تصحیح و اعلام نمرات راحت و سریع انجام می‌شد. مدیرگروه مهندس قطب با رأی همه اعضای گروه انتخاب شده بود و همیشه مورد قبول و

احترام بود. مهندس قطب از نظر شخصیتی به پست و مقام اداری بی‌اعتنا بود ولی در مواردی هم بنابر ضرورتی که احساس می‌کرد مسئولیت را می‌پذیرفت. اعضای گروه هم تا حضور داشت از وی می‌خواستند مدیریت گروه را به عهده بگیرد. شنیده‌ها حاکی از این است که بعد از انقلاب و شروع جنگ به خاطر موافقت وزیر با انتقال دکتر دوایی، اولین رئیس دانشگاه به تهران که آنرا منوط به معرفی جایگزین مناسب نموده بود، مهندس قطب درخواست دکتر دوایی برای قبول سرپرستی دانشگاه را پذیرفت.

زنده‌یاد دکتر بینا در سال ۱۳۵۳ به گروه آبیاری پیوست. وی از دانشجویان سابق مهندس قطب بود که فوق لیسانس خود را در دانشگاه آیووا گذرانده بود، هم‌دوره دکتر فرهاد موسوی استاد و بنیان‌گذار گروه آبیاری دانشگاه صنعتی اصفهان و هر دو دانشجوی پروفیسور کرکهام، استاد مسلم علم زهکشی در دانشگاه آیووا در آمریکا بودند. در آن زمان مهندس بینا دروس هیدرولیک و سازه‌های آبی را تدریس می‌کرد و مهندس ابن‌جلال که او هم دانشجوی مهندس قطب و هم‌کلاس و رقیب درسی دکتر سپاه‌خواه (پیشکسوت آبیاری در دانشگاه شیراز) در ملاثانی بود، تمرکز خود را روی دروس نقشه‌برداری گروه گذاشته بود. مهندس ابن‌جلال در انجام نقشه‌برداری زمین‌ها و پروژه‌های ملاثانی و شهردانشگاهی اهواز تجربه عملی زیادی داشت. تعداد سکن‌ها و کلاس‌های این درس زیاد بود. وی برای راه‌اندازی و تجهیز آزمایشگاه و عملیات درس‌های نقشه‌برداری سنگ تمام گذاشت. تجهیزات گروه آبیاری در نقشه‌برداری همراه با تألیفات مهندس ابن‌جلال در کشور بی‌نظیر و زبانزد بود.

ادامه تحصیل در آمریکا

در ابتدای ورودم به دانشکده کشاورزی با همسر مرحوم شهلا اسلامی منوچهری که از فارغ‌التحصیلان ممتاز در سال ۵۲ در رشته آب و خاک و به‌عنوان کارشناس گروه خاک‌شناسی استخدام شده بود، به سبب شناختی که از پدرشان، یکی از فرهنگیان خوش‌نام و صدیق آموزش و پرورش در هفتکل مسجدسلیمان و اهواز

داشتم آشنا شدم و در سال ۱۳۵۳ ازدواج نمودم. در سال ۱۳۵۵ پس از سه سال تدریس با بورس دانشگاه اهواز برای ادامه تحصیل دوره دکترا به همراه همسر که مرخصی بدون حقوق گرفت به آمریکا عزیمت کردیم. در دانشگاه ایالتی کلرادو پس از بررسی دروس لیسانس و فوق لیسانس، این فرصت به من داده شد که دکترای خود را در گروه عمران و محیط زیست^۱ ادامه دهم. در گروه عمران و محیط زیست استاد راهنمای من دکتر سونادا از فارغ التحصیلان دانشگاه دیویس کالیفرنیا بود که خود دانشجوی و سالها همکار پروفیسور تاد^۲ پدر علم جدید «هیدرولیک آبهای زیرزمینی» بود. پروفیسور سونادا اولین کسی است که برنامه کامپیوتری برای مدل سازی جریان آبهای زیرزمینی را به زبان فورترن نوشت. گروه عمران و محیط زیست طرح های تحقیقاتی و بودجه های زیادی از سراسر آمریکا و خارج از کشور جذب می نمود و استادان سرشناس سونادا هندریکس و ساندرز از متخصصان و طراحان شناخته شده تصفیه خانه های آب و فاضلاب و آب های زیرزمینی بودند. یکی از طرح های تحقیقاتی بزرگ زیست محیطی که به این اساتید سپرده شده بود، و بودجه آن تعداد زیادی پایان نامه های دکترای را حمایت مالی می کرد «اصلاح و به سازی کیفیت آب های زیرزمینی در شمال کلرادو و شهر دنور» بود. از زمان جنگ جهانی دوم ارتش آمریکا مقداری تسلیحات و مواد شیمیایی را به صورت ذخیره در پادگان نظامی آنجا انبار کرده بود که در اثر قرار گرفتن در معرض بارندگی های پی در پی، مواد شیمیایی نفوذ کرده و آب های زیرزمینی آنجا را آلوده کرده بود. با مشخص شدن این موضوع در گزارش یکی از متخصصان و به موجب طرح شکایتی از طرف شهرداری دنور و شهرهای مجاور در دادگاه علیه ارتش، به محکومیت ارتش انجامید و مقرر گردید هزینه انجام تحقیقات و نصب تکنولوژی لازم برای بازچرخش و تصفیه آب های زیرزمینی آن منطقه را ارتش تقبل نماید.

¹ Civil and Environmental Engineering

² Todd

بازگشت به دانشگاه در زمان جنگ تحمیلی (تدریس، همکاری‌های علمی و آثار پژوهشی)

در تابستان ۱۳۶۰ بعد از انقلاب همراه با همسر که او هم فوق لیسانس خود را با درجه ممتاز از گروه خاکشناسی دانشگاه کلرادو اخذ کرده بود با وجود داشتن پذیرش برای دکترا، با اولین فرزند نوزادمان به ایران بازگشتیم. برخلاف انتظارم که با بی‌صبری خودم را برای اعلام حضور در دانشگاه در بیست‌ویکم شهریور سال ۱۳۶۰ به اهواز رسانده بودم، دانشگاه تقریباً تعطیل و شهر خلوت بود. در همان روزها غرش انفجار گلوله توپی در نزدیکی من در ابتدای خیابان نادری، دل و پهلویم را فروریخت و یک لحظه وحشت هولناک و رعب‌آور جنگ را با همه وجود احساس کردم و دلیل خالی بودن شهر از سکنه را دریافتم. بعد از چندبار مراجعه بی‌نتیجه به دانشگاه، بالأخره با تشکیل کمیته‌گزینش و عبور از سد این کمیته، که افراد آن از دانشجویان دانشکده‌ها بودند، کارم را مجدداً بعد از پنج سال در گروه آبیاری از سر گرفتم. در دوره بازگشایی برای سه نفر از دانشجویان این دوره، کلاس در ملائانی (رامین) تشکیل می‌شد. یکی از دانشجویان این کلاس سه‌نفره در گفتار و رفتار سیاسی بود، نه تنها علاقه به مطالب درسی نشان نمی‌داد بلکه با رفتار مزاحم کلاس هم می‌شد. بعد از مدت کمی موفق شد از کشاورزی به علوم پزشکی تغییر رشته بدهد و خوشبختانه دیگر در کلاس درس من حاضر نشد. در گروه آبیاری تعدادی از اساتید که خانواده‌هایشان در شهرهای دیگر بودند، ناچار به صورت پروازی با هواپیما یا قطار به اهواز رفت‌وآمد می‌کردند. در سال ۱۳۶۵ که مدیر گروه آبیاری بودم آزمایشگاه هیدرولیک با تلاش مهندس قطب راه‌اندازی شد، وسایل و تجهیزات برقی و مکانیکی این آزمایشگاه بدون راه‌اندازی توسط سازنده فرانسوی در جعبه‌های در بسته رها شده بودند. در همین زمان مجوز دوره فوق لیسانس به گروه آبیاری داده شد و شخصاً به‌عنوان نماینده گروه در طرح سوالات کنکور ارشد به تهران می‌رفتم. پی‌گیری‌های من در گرفتن نمونه سوالات استادان و حضور فعال در جلسات طرح سؤال باعث شد بیشتر سوالات کنکور ارشد متعلق به استادان اهواز باشد و به این ترتیب دانشجویان ما شانس قبولی

بیشتری در امتحان‌های ارشد داشتند. با بازگشت دکتر شفافی از دورهٔ دکترا، مجوز برای کارشناسی ارشد سازه‌های آبی هم صادر گردید در سال ۱۳۷۳ گروه آبیاری پذیرش دانشجوی دکترای آبیاری زهکشی را شروع کرد. همزمان با افزایش فعالیت‌های تحقیقاتی دانشجویان فوق لیسانس و دکترای آبیاری، آزمایشگاه تحقیقاتی گروه را در مجاورت آزمایشگاه هیدرولیک که وسایل و تجهیزات آن از هلند خریداری شده و سال‌ها در جعبه‌ها مانده بود، با کمک مهندس منصور اندام از دانشجویان علاقه‌مند و پیگیر سابقم که پس از گرفتن فوق لیسانس از دانشگاه شیراز برای دورهٔ سربازی خود به اهواز آمده بود، راه‌اندازی نمودم. برای راه‌اندازی آزمایشگاه تحقیقاتی گروه آبیاری موضوع پایان‌نامهٔ دانشجویان ارشد خودم را طوری هدایت می‌کردم که لازم می‌شد از وسایل تحقیقاتی موجود در آزمایشگاه استفاده کنند. پایان‌نامهٔ آقای کامران زینال‌زاده، محمود مشعل، نرگس ظهراپی، علی مختاران، امیر سلطانی، محمد یزدیان و پروانهٔ تیشه‌زن، همه به‌نوعی هماهنگ با هدف راه‌اندازی این آزمایشگاه تعریف شده بود. پایان‌نامه‌های دیگری که جنبهٔ نوآوری داشته و اولین بار مطرح می‌شدند و در نتیجهٔ آن‌ها روش تکنیک یا مسیر جدید یا عرصهٔ جدیدی از تحقیق در کشور گشوده می‌شد. یک مورد روش جدید برای اندازه‌گیری پارامترهای مهم خاک مثل هدایت هیدرولیکی اشباع و غیراشباع خاک در مزرعه به روش پرماتر «گلف» و پرماتر دیسکی برای استفاده در مطالعات وسیع طرح‌های زهکشی بود. دیگر مواردی که اولین بار در ایران انجام می‌شد. مدل‌سازی کامپیوتری جریان آب‌های زیرزمینی در چند منطقهٔ کشور در دشت شمال اندیمشک، دشت قروه در کردستان و دشت جیرفت که با مدل MODFLOW انجام دادیم. در اواخر دههٔ ۶۰ با شروع فعالیت شرکت مهندسین مشاور دزآب در انجام مطالعات مربوط به طرح‌های آبیاری و زهکشی و آبرسانی به‌عنوان سرپرست در بخش‌های آبرسانی، کیفیت آب و آبیاری و زهکشی، از من دعوت شد و همکاری با آن‌ها را به‌صورت پاره‌وقت پذیرفتم و مدت حدود بیست سال این همکاری را ادامه دادم. کارشناسان دزآب اغلب دانشجویان قبلی من بودند. تجربیاتی که از این همکاری کسب نمودم، تأثیر زیادی بر

نحوه تدریس و مسیر تحقیقاتم برجای گذاشت. از کارهای ارزشمند در خلال این همکاری‌ها، مطالعه تأثیرات زیست‌محیطی احداث سدی در کردستان بود که این نوع مطالعات برای اولین بار در شرکت دزآب انجام می‌شد و برای انجام آن از مدل کامپیوتری Bathhtub ساخته ارتش آمریکا استفاده کردم. طرح‌های مطالعه آب‌های زیرزمینی دشت قروه در کردستان هم از این نوع بود که اولین بار با استفاده از مدل کامپیوتری Modflow و به‌عنوان پایان‌نامه ارشد دانشجوی فوق لیسانس گروه آقای فرزین سلماسی انجام دادم و شرکت دزآب پکیج این مدل کامپیوتری را از کانادا برای انجام همان پروژه خریداری کرد که بعد از آن در اختیار دانشجویان هم قرار گرفت. در سال ۱۳۸۰ ترجمه کتابی به قلم تحت عنوان *نشت و آب‌های زیرزمینی* به عنوان کتاب نمونه کشور انتخاب و جایزه آن را که یک دوره کامل لغت‌نامه دهخدا بود از ریاست دانشگاه تهران آقای دکتر خلیلی عراقی دریافت کردم. با توجه به اهمیت توسعه این مطالعات برای آب‌های زیرزمینی کشور، کتاب جدیدی را که در آمریکا منتشر شده بود با آقای دکتر منوچهر چیت‌سازان از اساتید گروه زمین‌شناسی دانشکده علوم تحت عنوان *مدل‌سازی آب‌های زیرزمینی و حل مسائل نیدروژئولوژی* مشترکاً ترجمه کردیم و در همان سال‌ها که مصادف با بازنشستگی دکتر صدقی بود به وی تقدیم نمودیم که متأسفانه با وجود متقاضی زیاد، دانشگاه تاکنون برای تجدید چاپ آن اقدامی ننموده است. در راه‌اندازی دوره‌های فوق لیسانس آب‌شناسی در گروه زمین‌شناسی شرکت داشتم و سال‌ها تدریس درس هیدرولیک آب‌های زیرزمینی دانشجویان فوق لیسانس آب‌شناسی در دانشکده علوم به عهده من بود. همکاری با گروه زمین‌شناسی دانشکده علوم و مدیران گروه آقای دکتر چیت‌سازان بسیار مفید بود. به‌خصوص که به پیشنهاد وی که تحصیلات خود را در مدل‌سازی آب‌های زیرزمینی گذرانده بود، کتابی با هم ترجمه و انتشار دادیم. در کنار تحقیقات و فعالیت‌های آموزشی که از ابتدا در آبیاری و زهکشی شروع شد، تدریس و تحقیق در مسائل آبرسانی و آب و فاضلاب را نیز در موارد زیادی به‌عهده داشتم و در این زمینه با شرکت‌های مهندسیین مشاور همکاری می‌کردم. ورود من به عرصه این فعالیت‌ها با

تدریس همه‌ساله درس آب‌رسانی شهری شروع شد و در سال‌های اولیه جنگ مشاور فنی بنیاد امور مهاجران جنگ استانداری و اداره بهداشت استان بودم و در زمینه لوله‌کشی و آب‌رسانی به روستاها و شهرک‌های جنگ‌زده شرکت می‌کردم. دکتر حسین سامانی دروس مهندسی آب و فاضلاب گروه عمران را ارائه می‌کرد و آشنایی قبلی چندانی با ایشان نداشتم. زمانی که برای ادامه تحصیل دوره دکتری تقاضا داد از وی خواسته بودند جانشین واجد شرایطی برای تدریس دروس مهندسی آب و فاضلاب و پروژه مهندسی و تصفیه آب و فاضلاب معرفی نماید. برای این کار با من تماس گرفت به اتاق کار من آمد و گفت پرونده و سوابق تحصیلی‌ام را در رشته عمران محیط زیست دانشگاه کلرادو دیده بود و خواست اولاً تقاضای انتقال به گروه عمران را بدهم که نیاز شدیدی به کادر هیئت علمی داشتند و همچنین دروس مهندسی آب و فاضلاب و پروژه او را تقبل کنم. در جواب توضیح دادم که ترجیح می‌دهم در گروه آبیاری باشم ولی دروس ایشان را تقبل نمودم.

در زمان تدریس مهندسی آب و فاضلاب، متوجه شدم که این رشته مهندسی در گروه‌های عمران کشور بی‌اهمیت مانده حتی یک کتاب یا جزوه مناسب برای تدریس آن در کشور وجود ندارد. وقت کافی هم برای ترجمه و تهیه جزوه فارسی جهت تدریس نداشتم لذا به پیروی از روشی که مهندس قطب به طور موفقیت‌آمیزی استفاده کرده بود یک کتاب معروف مهندسی آب و فاضلاب را که در دانشگاه کورنل^۱ تدریس می‌شد، تکثیر و در اختیار دانشجویان قرار دادم و برای درس پروژه بازدیدهایی از تصفیه‌خانه‌های آب شماره ۱ و ۲ اهواز و تصفیه‌خانه فاضلاب در حال احداث در غرب اهواز و منبع آب ذخیره شهر اهواز در ارتفاعات کارون برایشان ترتیب دادم. انجام کارهای نوآورانه و پژوهشی را همیشه دوست داشتم و در بیش از صدها مورد پایان‌نامه ارشد و دکترا یک مورد هم نیست که دانشجو را برای رسیدن به یک موضوع تحقیقی مناسب و در ارتباط با نیازها قدم‌به‌قدم راهنمایی و هدایت نکرده و به حال خود گذاشته باشم. در مواردی می‌شنیدم که برخی عقیده داشتند دانشجو را باید کاملاً

¹ Cornell

آزاد گذاشت تا خود به موضوع تحقیقاتی معینی برسد. ادامه همین‌گونه برخورد‌ها و رهاکردن دانشجو به حال خود، باعث می‌شد دانشجویان ضعیف‌تر به جاهای دیگر برای کمک و راهنمایی مراجعه کنند که موجب رشد تجارت پایان‌نامه‌فروشی گردید. در سال ۸۶ یک شرکت مهندسی مشاور برای شرکت در یک مناقصه برای گرفتن پروژه بین‌المللی مهمی در زمینه آب و فاضلاب اهواز از رزومه من استفاده کرد و پس از برنده شدن مسئولیت پروژه را به من واگذار نمود. عنوان پروژه «مطالعه آسیب‌پذیری شبکه آب و فاضلاب اهواز در برابر حوادث غیرمترقبه» بود و شرکت آب و فاضلاب به درخواست بانک جهانی در رابطه با وام مورد درخواست از آن بانک انجام این مطالعه را خواسته بود. با همکاری تعدادی از دانشجویان سابقم این مطالعه را انجام دادم.

گروه آبیاری با توجه به توسعه دوره‌های تحصیلات تکمیلی لازم بود، فعالیت‌هایی را به صورت سمینار و کنفرانس‌های علمی برگزار کند. اولین همایش مدیریت شبکه‌های آبیاری و زهکشی را در سال ۱۳۸۵ برگزار کرد و مرا به عنوان دبیر همایش برگزید. این همایش با استقبال بی‌نظیری مواجه شد و برای برگزاری آن تعداد زیادی از دانشجویان و کارمندان به صورت شبانه‌روزی با دل و جان با من همکاری نمودند و همایش بسیار موفقی برای اولین بار در گروه آبیاری و زهکشی برگزار شد. مشکلات مالی همایش زیاد بود زیرا آقای مهندس شمسایی مدیر عامل سازمان آب و برق که چهل میلیون تومان حمایت مالی همایش را تقبل کرده بود تغییر کرد و دست من برای بدهی‌های همایش خالی ماند. بعد از پایان همایش برای پرداخت بدهی‌های به جا مانده ماه‌ها تلاش و دوندگی داشتم و به نتیجه‌ای نرسیدم. تا بالاخره به مسئول برنامه و بودجه استان مراجعه کردم. وی اصفهانی بود و در همان مدرسه سعدی اصفهان که دیپلم گرفته بودم درس خوانده بود. صحبت‌های آن روز ما به جای پرداختن به اصل موضوع بیشتر در رابطه با دبیرهای دبیرستان سعدی و آن ایام بود. بالاخره به این ترتیب مشکل بدهی‌های همایش با مساعدت و راهنمایی ایشان حل شد.

درخواست بازنشستگی

با توسعه رشته‌های جدید سازه‌های آبی و منابع آب و تبدیل گروه آبیاری به دانشکده مهندسی علوم آب و استخدام‌های جدید، تعدادی اعضای تازه وارد داشتیم که قبلاً دانشجوی خودمان بودند. و برای تأمین واحد موظفی تدریس آن‌ها درس کافی نبود به خصوص که با باب‌شدن حق‌التدریس، همه گروه‌ها سعی می‌کردند واحدهایشان را خودشان تدریس کنند تا از گروه‌های دیگر سرویس بگیرند. لذا به فکر بازنشستگی افتادم. در آخرین جلسه‌ای که در گروه شرکت و تقاضای بازنشستگی کردم همکاران که تقریباً همه دانشجویان سابق بودند سعی در انصراف من نمودند، چون آن موقع ۶۴ سال داشتم و تا ده سال بعد یعنی هم‌اکنون هم جا برای ادامه کار داشتم ضمن تشکر از همکاران در زمینه تعهد برای ادامه ارائه درس‌هایم عذرخواهی نمودم. چون هدفم بازشدن عرصه برای تدریس همکاران جوان گروه بود ولی تقبل کردم در زمینه تحقیقات راهنمایی یا داوری پایان‌نامه‌ها هر موقع خواستند با کمال میل همکاری کنم ولی به هر دلیل هیچ‌وقت چنین اتفاقی نیفتاد.

مرحوم دکتر صدقی که با هم رابطه خانوادگی داشتیم، در دانشگاه آزاد واحد علوم تحقیقات تهران، مدیر گروه آبیاری بود و در آنجا کارنامه درخشانی داشت و از بنده خواسته بود در صورت بازنشستگی در راه‌اندازی رشته آبیاری در واحد علوم تحقیقات خوزستان با او همکاری کنم. چند روز بعد از آن ریاست واحد علوم تحقیقات خوزستان شخصاً موضوع را با من در میان گذاشت و این شد که در مردادماه سال ۱۳۸۸ با مراجعه به دفتر آقای دکتر زرگر، ریاست دانشگاه تقاضای بازنشستگی کردم. ابتدا با بازنشستگی من موافق نبود ولی توضیحاتم را که شنید منوط به موافقت ریاست دانشکده کرد. در همان دفتر ریاست تلفنی موافقت رئیس دانشکده آقای دکتر کاشفی‌پور را گرفتم و کارم را در واحد علوم و تحقیقات به‌عنوان مدیر گروه آبیاری شروع کردم. مدت ده سال مدیر گروه در واحد علوم تحقیقات بودم و تجربیاتم را به صورت تدریس و راهنمایی پایان‌نامه‌ها به عده زیادی از جوانان انتقال دادم و هنوز هم راهنمایی تعداد ۳ نفر دانشجویان دوره دکتری این مرکز را عهده‌دار هستم علاوه

بر آن در سال‌های ۹۵ و ۹۶ تدریس دروس مهندسی آب و فاضلاب دانشکده مهندسی آنجا در دانشکده مهندسی هم به‌عهده من بوده است. همیشه اعتقاد داشتم که بزرگترین سرمایه دانشگاه در درجه اول و بالاتر از امکانات مادی توانائی‌های علمی و تجربیات اعضای هیئت علمی و استادان آن می‌باشد. دانشگاه ما به‌علت برخورداری از طیف وسیعی از تحصیلکرده‌ها از مراکز علمی متنوع و طراز اول دنیا در کشور مدت‌ها پیشگام دانشگاه‌های کشور بود. ولی با رفتن یا بازنشسته شدن بیشتر آن‌ها متأسفانه نتوانسته جایگزینی برای این اساتید با همان تنوع و توانائی‌ها عملی نماید. در حال حاضر متأسفانه شاهد هستیم که دانشگاه شهید چمران اهواز در فهرست رتبه‌بندی دانشگاه‌ها در رتبه پایینی قرار دارد.^۱ ولی تجربه اخیر ما از دوران کرونا و راه افتادن کلاس‌ها و جلسات برخط و مجازی نشان داد که چقدر خوب می‌توانیم از سرمایه اساتید با تجربه بازنشسته که در داخل یا خارج سکونت داشته باشند، در آموزش و تحقیق و حل مشکلات جامعه که جزو اهداف و رسالت دانشگاه است، استفاده کنیم.

^۱ در هنگام انتشار این کتاب دانشگاه شهید چمران اهواز پس از سالها به فهرست ده دانشگاه برتر کشور بازگشته است (مؤلف).

دکتر عزیزاله کمیلی بیرجندی

دانشکده کشاورزی

۱۳۶۴

دکتر عزیزاله کمیلی بیرجندی در سال ۱۳۲۲ در شهرستان شاهرود به دنیا آمد. سال ۱۳۴۰ مدرک دیپلم خود را در همین شهر دریافت کرد و همان سال به دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی شاپور اهواز وارد شد و به سال ۱۳۴۴ مدرک کارشناسی خود را دریافت نمود.

ایشان پس از گذراندن دوره سپاه ترویج و آبادانی به عنوان مربی در گروه حشره‌شناسی و دفع آفات دانشکده کشاورزی استخدام شد. از میان استادان ایشان می‌توان از آقایان دکتر تیرگری و دکتر حجت نام برد.

دکتر کمیلی بعد از حدود پنج سال خدمت با استفاده از بورس وزارت علوم برای ادامه تحصیل عازم کالج امپریال دانشگاه لندن شد و در سال ۱۳۵۷ پس از اخذ مدرک دکترای تخصصی در رشته حشره‌شناسی کاربردی (Applied entomology) به خدمت در گروه حشره‌شناسی ادامه داده و به تدریس چند درس

در مقطع لیسانس و فوق‌لیسانس و همچنین تحقیق، تألیف و ترجمه در زمینه‌های مختلف حشره‌شناسی پرداخت.

وی در سال ۱۳۶۴ با مرتبهٔ دانشجویی با پایان دادن به دورهٔ خدمتی خود در دانشگاه شهید چمران اهواز، به گروه حشره‌شناسی دانشگاه کارولینای شمالی پیوست و به مدت حدود شش سال به تحقیق در زمینهٔ پارازیت‌های زنبور عسل پرداخت.

دکتر کمیلی دارای یک پسر و یک دختر و چهار نوه است. همسر ایشان خانم دیانا افرا نیز از دانش‌آموختگان دانشکدهٔ کشاورزی است و مدت کوتاهی به عنوان مربی در گروه زیست‌شناسی دانشکدهٔ علوم مشغول به کار بوده‌اند.

دکتر کمیلی گرچه سال‌هاست در بیرون از کشور زندگی می‌کند ولی همکاری نزدیک و صمیمانه‌ای در ایجاد ارتباط میان دانشگاه و پیشکسوتان و بازنشستگان دارند و در تهیه برخی خاطرات و پیشینه‌نویسی‌ها کمک‌های سودمندی به آقای دکتر دادخواه رسانده‌اند. از این رو، جا دارد از ایشان تشکر نماییم.

دکتر محمد محمودیان شوشتری

دانشکده مهندسی

۱۳۸۹

دکتر محمد محمودیان شوشتری در اول خردادماه سال ۱۳۱۹ در شوشتر در یک خانواده مذهبی متولد شد. او فرزند چهارم از یک خانواده ۱۰ نفره است، دو خواهر خود را در طفولیت از دست داده و همراه بقیه اعضای خانواده، سه پسر و سه دختر در خانه قدیمی خود در شهرستان شوشتر یک زندگی ساده و سنتی داشتند. به تدریج دختران خانواده به خلنه بخت رفتند و از سال ۳۳۵ به بعد پدر و مادر با سه پسر در خانه خود روزگار می گذرانیدند. محمد پسر بزرگ خانواده بود. پدرش فردی بی سواد و بازاری بود که عموماً در کاروان سرای آب گنده (اوگنده به زبان محلی که این کاروان سرا در زمان حال وجود ندارد) به صورت انفرادی و گاهی با شراکت برادر بزرگتر خود به کار خرید و فروش کالا به ویژه انواع خرما، گندم، جو و پشم مشغول بود. مادر محمد سواد خواندن قرآن و ادعیه‌ها را داشت و قادر به خواندن روزنامه نیز بود.

دکتر محمد محمودیان شوشتری خلاصه زندگی خود را چنین شرح می‌دهد:

مادر من زن باهوشی بود و حافظ اکثر سوره‌های کوچک قرآن و ادعیه‌ها بود. به یاد دارم که در ماه‌های رمضان دعاها را افتتاح، سحر و ادعیه‌های کوچک را سریع و بدون وقفه از حفظ می‌خواند. او معلم قرآن بود و در خانه ما به بچه‌های همسایه و محله به‌ویژه دخترها، قرائت قرآن یاد می‌داد.

بازی‌های من با بچه‌های دیگر در کوچه‌های خاکی قدیم شوشتر با همسالان محله بود. من در ۶ سالگی و یک سال زودتر از سن قانونی (در زمان ما سن قانونی برای رفتن به مدرسه ۷ سال بود) به مدرسه رفتم. نام دبستان ما مدرسه سپه بود. مدرسه خانه‌ای قدیمی با اتاق‌های زیاد و تنگ و تاریک بود. این خانه متعلق به خانواده مولا بود. محل مدرسه در بخش شمالی شوشتر قدیم بود. بعدها که شوشتر را خیابان‌کشی کردند، خانه مولا یعنی ساختمان مدرسه سپه را خراب کردند. محل فعلی فلکه اصلی شوشتر واقع در منتهی‌الیه خیابان طالقانی، محل خانه مولا یعنی مدرسه سپه قدیم می‌باشد. اسامی معلم‌های دبستان خود را به یاد دارم. متأسفانه هیچ کدام از آن‌ها زنده نیست. خداوند آن‌ها را رحمت کند. معلمین من در کلاس‌های اول تا چهارم ابتدائی به ترتیب آقایان فرامرزی، روشن، شرف‌الدین و آغاز بودند. مرحوم شرف‌الدین آخوندزاده‌ای خطاط بود. در کلاس‌های پنجم و ششم معلم‌ها تخصصی بودند. ریاضیات (حساب و هندسه) را مرحوم چیت‌ساز، ادبیات را مرحوم کاشی‌ساز درس می‌دادند. قرآن و شرعیات را آقای انصاری درس می‌داد و معلم انشای من شهید سید محمدجواد شرافت بود. گاهی که شهید شرافت غایب بود، مرحوم خلیل مستوفی (مالک خانه مستوفی، محل فعلی رستوران سنتی مستوفی) که مدیر مدرسه بود به جای او به کلاس ما می‌آمد. شهید شرافت مردی مذهبی و سیاسی بود و از همان ایام فعالیت‌های سیاسی می‌کرد. به‌خوبی به یاد دارم که او در جریان ملی شدن صنعت نفت در سال‌های اواخر دهه ۳۰ قرن ۱۴ شمسی (سال‌های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ شمسی) فعال بود. پس از ملی شدن صنعت نفت اولین تابلوی «شرکت ملی نفت ایران» را که با خط بسیار درشت و زیبا تهیه شده بود و در بالای یک کامیون

باری نصب شده بود با کبکبه و دبدبه خاصی به شوشتر آوردند. جمعیتی انبوه همراه ماشین شادی‌کنان و شعارگویان در حرکت بودند. شهید شرافت و تعدادی دیگر سوار بر آن کامیون به دور تابلو جمع بودند. پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، در سال ۱۳۵۹ شهید شرافت از طرف مردم شهرستان شوشتر به‌عنوان اولین نماینده شهرستان شوشتر در مجلس شورای اسلامی انتخاب گردید. شهید شرافت در انفجار حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیرماه سال ۱۳۶۰ همراه با شهید دکتر بهشتی و عده‌ای دیگر به شهادت رسید.

من اولین بچه‌ای بودم که در خانواده به مدرسه رفتم. خواهران بزرگ‌تر به مکتب‌خانه رفته بودند و سواد قرآنی داشتند. در خانه فرد باسواد را برای کمک و راهنمایی در درس مدرسه در کنار خودم نداشتم. یاد می‌آید که سخت‌ترین درس برایم جغرافی بود، که باید نقشه می‌کشیدیم. وسایل و امکانات لازم را نداشتم و کسی نبود به من کمک کند. معلم جغرافی من مرحوم کاشی‌ساز که یک بار نام شبه جزیره کامچاتکا در سیبری را از من پرسید و من نتوانستم کلمه را درست تکرار کنم او هم از کمر مرا گرفت و با یک دست بلند کرد و در طاقچه بلندی که در دیوار بود به‌عنوان تنبیه گذاشت که خاطره‌ای فراموش نشدنی را برای من رقم زد. این طاقچه بلند را به زبان شوشتری «رفک» می‌گویند.

در درس ریاضی با استعداد بودم. معلم ریاضی تا سؤال خود را بر روی تخته سیاه می‌نوشت، من به‌صورت ذهنی آن را حل کرده و به محض تمام شدن نوشتن صورت مسئله جواب آن را می‌گفتم. همیشه در کلاس ریاضی حرفی برای گفتن داشتم. آن‌روزها خانه مسکونی ما در شوشتر برق نداشت و برای روشنایی از یک چراغ فانوس نفتی در منزل استفاده می‌شد. من شب‌ها پای همان چراغ روی گلیمی می‌نشستم و تکالیفم را انجام می‌دادم. بعد از گرفتن مدرک ششم ابتدایی، پدرم می‌گفت، درس کافی است و نباید بروی کسب و کاری برای آینده خودت یاد بگیری. اما مادرم اصرار داشت که من درس را ادامه دهم. در نهایت حرف مادرم به کرسی نشست و من وارد دبیرستان شدم. البته در آن‌زمان هنوز یک دبیرستان کاملی

در شوشتر نبود و فقط کلاس‌های هفتم و هشتم دبیرستان بود. بعد از آن با تلاش‌های فراوان و پیگیری بچه‌ها و والدین آن‌ها و بزرگان شوشتر کلاس نهم نیز پایه‌گذاری و افتتاح شد. ما هیچ‌گاه تا مقطع کلاس دوم دبیرستان دبیر متخصص نداشتیم، مثلاً لیسانس فیزیک، ریاضی و غیره. هر فردی که در فیزیک یا ریاضی اطلاعاتی داشت به‌عنوان دبیر به ما تدریس می‌کرد. به بیان دیگر دبیر فیزیک ما لیسانس فیزیک نداشت و دبیر ریاضی هم مدرک تخصصی ریاضی نداشت اکثر دبیران هم دیپلمه بودند. پس از افتتاح کلاس نهم، برای ما دبیران فیزیک (احمد لسانی)، طبیعی (محمدعلی قلمبر)، ادبیات (غلامعباس حیدری) آورده شد. بعد از کلاس نهم، کلاس دهم نیز با تلاش زیاد راه افتاد. البته دو ماهی از سال تحصیلی‌گذشت تا مجوز تأسیس کلاس دهم صادر شد. آقای قلمبر فرزند مردی از اهالی دزفول بود که در شوشتر زندگی می‌کرد او از دانش‌سرای عالی تهران با کسب رتبه اول مدرک لیسانس گرفته بود. وی بسیار باسواد و منضبط بود. و معلم خیلی خوبی هم بود. دروس طبیعی و شیمی را به ما تدریس می‌کرد و در حقیقت بهترین دبیر متخصص ما به‌شمار می‌آمد. سال دهم باید انتخاب رشته می‌کردیم و من به‌ناچار رشته طبیعی را انتخاب کردم زیرا تنها رشته‌ای که در دبیرستان ما به‌راه افتاده بود، رشته طبیعی بود. چون آقای قلمبر شاگرد اول دوره خود در دانش‌سرای عالی تهران شده بود به او بورسیه وزارت علوم برای ادامه تحصیل اعطا شد و برای ادامه تحصیل باید به خارج از کشور می‌رفت. او در اواسط سال تحصیلی کلاس دهم ما، عازم آمریکا شد و فرصت نکرد از ما امتحان ثلث بگیرد و بر اساس ارزیابی‌های خودش به ما نمره داده بود. به من دو تا نمره ۱۶ در درس‌های طبیعی و شیمی داد. و این دو نمره حداکثر نمرات در کلاس بودند. این کار او در من تأثیر عمیقی گذاشت. و او در حقیقت اولین مشوق من بود. او مرا و استعدادم را باور کرده بود و من نیز احساس کردم توانایی‌هایم بیش از آنچه هست که خودم تصور می‌کنم.

بعد از سال دهم باز به دنبال کسب مجوز برای تأسیس کلاس یازدهم بودیم. تلاش‌های فراوان توسط همگان انجام شد و با افراد زیادی ملاقات کردیم. به

ملاقات مرحوم حاج محمد ابریشمکار که دوره‌هایی نماینده مجلس شورای ملی بود و نیز شکراله‌خان کلانتر (بزرگ خاندان کلانتر) که از انسان‌های سرشناس و با نفوذ شهر بود رفتیم و در نهایت مجوز کلاس یازدهم را هم گرفتیم. در آن ایام کم‌کم به تعداد دبیرهای با مدرک لیسانس و متخصص ما نیز اضافه می‌شد. آقایان مجید فروتن دبیر ریاضی و ابو دبیر طبیعی به جمع دبیران قبلی ما پیوستند.

آقای ابو فردی بسیار باسواد و پخته بود و از اراک آمده بود و به ما درس طبیعی می‌داد. آقای فروتن هم دبیر ریاضی ما شد. بعد از تاسیس کلاس یازدهم در فکر راه‌اندازی کلاس دوازدهم افتادیم. با تلاش‌ها، پیگیری‌ها و مساعدت‌ها، مجوز تأسیس کلاس دوازدهم هم صادر شد.

در کلاس دوازدهم یک هم‌کلاسی جدید به نام آقای جمشید فتحی‌زاده پیدا کردم. آن زمان بچه‌ها بعد از کلاس ۹ می‌توانستند به دانش‌سرای مقدماتی بروند و بعد از گذراندن ۲ سال معلم دبستان شوند. اگر در دانش‌سرا شاگرد اول می‌شدند می‌توانستند به دبیرستان برگشته و با گذراندن درس‌های سال دوازدهم دیپلم کامل خودشان را هم بگیرند. آقای فتحی‌زاده از آن دسته دانش‌آموزانی بود که به دانش‌سرای مقدماتی رفته بود و چون در آنجا شاگرد اول شده بود، به او اجازه ادامه تحصیل در دبیرستان را داده بودند. من در آن زمان اصلاً به فکر نمره و شاگرد اولی نبودم. آقای فتحی‌زاده شاگرد بسیار خوب و سخت‌کوشی بود. امتحانات نهایی سال دوازدهم دبیرستان را دادیم. از کلاس ما ۲ نفر در خرداد ماه قبول شد. یکی من و دیگری آقای فتحی‌زاده. او شاگرد اول شد. بعد فهمیدم به خاطر شاگرد اول شدن به او اجازه دادند بدون کنکور وارد دانش‌سرای عالی شود. وقتی فهمیدم بسیار خوشحال شدم زیرا خودم قصد ادامه تحصیل نداشتم. او لیسانس گرفت و به شوشتر برگشت و دبیر شد. او در سال‌های ۴۰، ۴۱ و ۴۲ همکار من در شوشتر بود. در اواسط دهه ۴۰ شمسی آقای فتحی‌زاده به اهواز منتقل شد و در اهواز نیز همکار من شد. او یکی از بهترین دبیران علوم طبیعی شهرستان اهواز می‌باشد. اکنون او بازنشسته است ولی هنوز در آموزشگاه‌های غیر انتفاعی تدریس می‌نماید.

در زمستان سال ۳۷ که سال آخر دبیرستان من یعنی کلاس دوازدهم بود، پدرم را از دست دادم. او بعد از یک دوره بیماری به رحمت خدا رفت. در زمان مرگ پدر، خواهرانم ازدواج کرده بودند اما مادر و دو برادر کوچک‌ترم در خلنه بودند. وضع مالی خوبی هم نداشتیم. در واقع من در اوج جوانی و بی‌تجربگی، سرپرست و نان‌آور خلنه شدم. برای امرار معاش خانواده مجبور به کار شدم. در یک دکان گیوه‌فروشی شروع به کار کردم و چند ماهی مشغول شدم. با خود فکر می‌کردم دو راه در پیش‌رو دارم. یا خانواده را ول کنم و به دنبال کار خود بروم، یا همت کنم و زندگی بچه‌ها و مادرم را سامان ببخشم و علایق خودم را که تحصیل بود کنار بگذارم که راه دوم را انتخاب کردم و به فکر پیدا کردن کار افتادم و به استخدام اداره آموزش پرورش شوشتر درآمدم. و حکم مرا به‌عنوان معلم شاغل در دبیرستان صادر کردند. یک سالی در دبیرستان درس می‌دادم ولی بعداً مرا به دبستان سپه برای تدریس ریاضی فرستادند. دوسالی به بچه‌های کلاس پنجم و ششم دبستان سپه ریاضی درس دادم. در سال ۱۳۴۰، مرحوم محمدعلی شیخ‌فرزند علامه‌شیخ‌شوشتری، رئیس آموزش و پرورش شوشتر شد. من به خاطر روش تدریس خوب و قابلیت‌هایم در تدریس، دوباره از دبستان به دبیرستان برای تدریس منتقل شدم و تا شهریور سال ۴۲ در دبیرستان فردوسی شوشتر تدریس می‌کردم. در دبیرستان دروس حساب، جبر، هندسه، فیزیک و شیمی را تدریس می‌کردم. مرحوم شیخ بعداً به تهران منتقل شد. در تهران به اخذ مدرک دکتری نائل آمد و سه دوره متوالی پنجم و ششم و هفتم نماینده شوشتر و گتوند در مجلس شورای اسلامی شد. در زمان قدیم شهر شوشتر به دو محله بزرگ به نام‌های حیدرخانه و نعمت‌خانه (کهواز و موگهی) تقسیم میشد و اختلافاتی دیرینه با هم داشتند. این اختلافات در دو زمان اوج می‌گرفت. یکی ایام محرم و زمان عزاداری سرور و سالار شهیدان که کدام محله بهتر و باشکوه‌تر مراسم را برپا می‌کند و دیگری موقع انتخابات که نماینده شهر در شورای ملی از کدام محله باشد. در گذشته‌های دور معمولاً نماینده شوشتر همیشه از خوانین بختیاری بود که حیدرخانه‌ای‌ها از او حمایت می‌کردند،

نعمت‌خانه‌ای‌ها اما نه. دکتر علی‌اکبر حکیم شوشتری که دندان‌پزشک بود می‌خواست کاندیدای مجلس شود. در آن وقت دو حزب مردم و ایران نوین وجود داشت که حکیم شوشتری عضو حزب ایران نوین بود. من عضو هیچ حزبی نبودم و فعالیت‌های سیاسی نداشتم ولی در جلسات حزب مردم و یا ایران نوین گاه‌گاهی شرکت می‌کردم.

نمی‌دانم چرا، چطور و از کجا به مرحوم آقای دکتر حکیم شوشتری این گونه تفهیم شده بود که من علیه او و دارودسته‌اش فعالیت و تبلیغ می‌کنم. من هم که فرد بی‌تجربه‌ای بودم و به کسی وابسته نبودم، از آن‌چه در غیاب من می‌گذشت غافل بودم و طرفدارانش گزارش‌های کذبی راجع به من و نحوه کار من به اداره آموزش و پرورش استان داده بودند. در اواخر خرداد ۴۲ بازرسی به نام آقای «پورکی» (ایشان مرحوم شده‌اند) از اهواز برای بازرسی عملکرد من وصحت و سقم گزارشاتی که راجع به من داده بودند، به شوشتر و دبیرستان سپه آمد. آقای پورکی لیسانس شیمی بود و پستی هم در اداره کل آموزش و پرورش داشت. پس از بررسی‌های اولیه او مرا صدا کرد و از من توضیحاتی راجع به کار و نحوه تدریسم خواست و جزوه‌های درسی مرا نیز از بیچه‌ها گرفت و مطالعه کرد. بعد از بررسی‌هایی که انجام داد بار دیگر مرا فراخواند و گفت که از تو شکایت شده و مقرر شده که به یکی از مناطق محروم استان تبعید شوی، اما من به‌جز نقاط قوت هیچ ضعفی در کار و رفتار معلمی تو ندیدم و به همین دلیل تو را به اهواز منتقل خواهیم کرد. در آن زمان هر کسی را از شوشتر یا شهرستان‌های دیگر به اهواز منتقل نمی‌کردند. متقاضی انتقال به اهواز باید، دارای محسنات تدریس و تجربه کاری بالا باشد و پس از درخواست انتقال و دوندگی‌های فراوان ممکن بود با درخواست انتقالش به اهواز موافقت گردد. این یک جهش بزرگ خداخواسته در زندگی و سرنوشت من بود که به راحتی اما ناخواسته به اهواز منتقل شدم.

اول مهرماه ۴۲ به اهواز آمدم و به اداره کل آموزش و پرورش مراجعه کردم و خودم را معرفی کردم. در کارگزینی حکم مرا دادند و محل خدمت من دبیرستان

کریم فاطمی (دبیرستان شهدای فعلی) تعیین گردیده بود. این دبیرستان، بهترین دبیرستان آن زمان شهر اهواز بود.

در دبیرستان کریم فاطمی به من تدریس دروس ریاضی (جبر، حساب و هندسه) و فیزیک در دوره اول دبیرستان واگذار گردید. پس از دو سال یعنی در سال تحصیلی ۱۳۴۵-۱۳۴۴ به من تدریس درس فیزیک در کلاس چهارم ریاضی دبیرستان که هفته‌ای ۴ ساعت بود، محول گردید. در آن سال، دبیرستان کریم فاطمی پنج کلاس چهارم ریاضی داشت که فیزیک همه کلاس‌ها را یعنی هفته‌ای ۲۰ ساعت تدریس نمودم. تعداد دانش‌آموزان این کلاس‌ها حدود ۱۷۰ نفر بود و در آن سال این عده، کل دانش‌آموزان ریاضی شهر اهواز در دبیرستان‌های دولتی بودند که همه را یکجا در دبیرستان کریم فاطمی جمع کرده بودند. آقایان دکتر عباس طباطبایی عضو بازنشسته هیئت علمی دانشکده مهندسی و دکتر مرتضی زرگر شوشتری عضو هیئت علمی دانشکده علوم جزء دانش‌آموزان رشته ریاضی در آن کلاس بودند.

برایم خیلی جالب و از نظر اعتقادی آموزنده بود که از من به ناحق شکایتی شده بود. فردی برای بازرسی آمده بود. من که معلمی بی‌نام و نشان بودم و به هیچ کس و هیچ جای بانفوذی وابسته نبودم، در یک طرف و در طرف مقابل یک فرد وابسته به نظام حاکم و کلنلیدای نمایندگی که کلنلیدای حزبی بانفوذ بود، اما بازرس اداره کل وجدان‌بیداری داشت و نگذاشت حق ضعیفی در مقابل یک فرد بانفوذ پایمال شود. او باعث شده بود که من با مدرک دیپلم در بهترین دبیرستان شهر اهواز تدریس نمایم. رئیس دبیرستان کریم فاطمی مرحوم ضیا احمدی بود که بعدها نماینده مجلس شورای ملی شد. تدریس فیزیک در دوره دوم دبیرستان اتفاق مهمی در زندگی کاری من بود. من دیپلمه بودم و قانوناً نباید در دور دوم دبیرستان تدریس کنم، اما رئیس دبیرستان به من گفت: تو توانایی این کار را داری و باید انجام بدهی. من پارتی، یا خانواده و یا رفیق بانفوذی نداشتم. اما آن افرادی که با من همکار و در ارتباط بودند به من فرصت دادند که توانایی خود را نشان داده و خودم را بالا بکشم. به من اطمینان کردند و من نیز جواب اطمینان آن‌ها را با تدریس خوب فیزیک دادم.

در آن سال دبیران لیسانس فیزیک در دبیرستان بودند که در سال‌های پایین‌تر فیزیک درس می‌دادند ولی من با مدرک دیپلم تدریس فیزیک در سال چهارم رشته ریاضی را برعهده داشتم. آن زمان ساعات اضافی تدریس بیش از ساعات موظف را حق التدریس می‌دادند. برای این‌که من حق التدریس کامل تدریس در دوره دوم را بگیرم حتماً باید دارای مدرک لیسانس می‌بودم. رئیس دبیرستان بدون اطلاع من چند ساعت اضافه برای من گزارش داده بود تا من مبلغ حق التدریسی را که حقم بود، دریافت کنم. اکنون افسوس می‌خورم که چه انسان‌های باوجدان و با معرفتی بر سر راه من قرار گرفتند ولی من قدر آن‌ها را آن‌طور که باید و شاید نمی‌دانستم و قدردانی ننموده‌ام.

ماجرای ادامه تحصیل

مدیر کل راه و ترابری خوزستان مهندس «ارسلان خواجوی» بود که همسرش به علت ازدواج ترک تحصیل کرده بود و بعد از سال‌ها قصد داشت ادامه تحصیل دهد و دیپلم بگیرد. اوایل سال ۴۵ بود که تصمیم به ادامه تحصیل گرفت. آن‌ها به دنبال دبیران خصوصی بودند که به منزل آن‌ها بروند و به او (خانم مهندس خواجوی) درس بدهند. مدیر کل آموزش پرورش مرا برای تدریس ریاضی معرفی کرده بود. از اول سال تحصیلی هفته‌ای دو جلسه برای تدریس به خانه آن‌ها می‌رفتم. تا در اوایل اسفندماه همان سال یک روز خانم خواجوی به من گفت که همسرم قصد دیدن شما را دارد. بعد از تدریس ماندم و او به دیدن من آمد. از من پرسید چرا ادامه تحصیل نداده‌ای. من ماجرای زندگی‌ام را تعریف کردم و گفتم به خاطر اینکه سرپرست خانواده‌ام هستم، مجبور به کار شده‌ام. او گفت که این تصمیم باید اصلاح شود و تو استعداد زیادی داری و باید ادامه تحصیل بدهی. کارمندی فرستاد و مدارکم را گرفت و من برای شرکت در کنکور دانشگاه‌های تهران و اهواز آن سال ثبت‌نام کردم. با تماس‌ها و پیگیری‌های مکرر او امتحانات دانش‌آموزان کلاس‌های مرا در آن سال تحصیلی در اواسط اردیبهشت‌ماه برگزار کردند و من در اواخر

اردیبهشت به شوستر رفتم تا خودم را برای کنکور در تیرماه آماده کنم. من که قصد ادامه تحصیل نداشتم با تشویق‌های فردی که توانایی‌هایم را تشخیص داده بود کنکور دادم. در کنکور دانشگاه‌های تهران و اهواز، هردو قبول شدم. در کنکور تهران رتبه ۱۶۷ و در کنکور اهواز رتبه پنجم را به دست آوردم. دانشگاه اهواز در آن زمان فقط دانشکده‌های کشاورزی و پزشکی را داشت. من از پزشکی زیاد خوشم نمی‌آمد و علاقه چندانی به این رشته نداشتم و کسی نیز برای راهنمایی و دادن مشورت در اطرافم نبود. پس به‌ناچار دانشکده کشاورزی را که محلش در ملائانی بود، انتخاب کردم. در دانشگاه تهران هم غیر از رشته پزشکی عمومی که پرشده بود در سایر رشته‌های مرتبط می‌توانستم ثبت‌نام کنم. اما تصمیم گرفتم در اهواز باشم چون برای ادامه کار در ضمن تحصیل و خانواده‌ام بهتر بود. دانشکده کشاورزی در ملائانی (راهنی کنونی) بود و از نظر هیئت علمی و نظم و ترتیب معروف بود زیرا بنیانگذاران آن دانشکده آمریکایی‌ها بودند و تا سال تحصیلی ۴۸-۱۳۴۷ با مدیریت یک رئیس آمریکایی اداره می‌شد. استادان دانشکده بعضاً آمریکایی و یا تحصیل‌کرده آمریکا بودند. همزمان با قبولی من در دانشکده کشاورزی مردم ملائانی درخواست کرده بودند که در آنجا دبیرستان تأسیس شود. از فرصت حضور من در ملائانی استفاده شد و مجوز تأسیس کلاس اول دبیرستان هم به آنها داده شد و من که معلم رسمی آموزش پرورش بودم برای تدریس به آنجا رفتم. همزمان هم تحصیل می‌کردم و هم درس می‌دادم. تمام درس‌های کلیدی بچه‌ها در کلاس اول دبیرستان را من می‌دادم. حتی دبیر عربی نداشتمند و من عربی هم درس می‌دادم. کارشناسان دانشکده کشاورزی در تدریس دروسی مانند فیزیک، شیمی، ادبیات و غیره در دبیرستان کمک می‌نمودند. بعد از اخذ مجوز برای کلاس هفتم، مردم درخواست کلاس هشتم نمودند و مجوز شروع به کار کلاس هشتم نیز داده شد. در سال پایانی تحصیلات دانشگاهی، من در دبیرستان شاپور اهواز، دبیرستان مصطفی خمینی فعلی، به‌عنوان دفتردار و مسئول آزمایشگاه انجام وظیفه می‌کردم اگر دبیری هم غیبت می‌کرد به جای او کلاسش را اداره می‌کردم.

در دانشگاه ترم اول را که تمام کردم در بین ۸۷ نفر دانشجوی شاگرد اول شدم. به من گفته شد که اگر تا پایان دوره کارشناسی شاگرد اول باقی بمانی تو را بورس می‌کنند. از ترم دوم به بعد با هدف شاگرد اولی و ادامه تحصیل درس می‌خواندم. رقابت سنگین بود ولی در نهایت شاگرد اول در تمام ترم‌های دوره رشته آب و خاک شدم.

ترم آخر درسی به نام انقلاب سفید داشتیم. استاد درس ما مهندس جوانی بود که از اهواز می‌آمد. جو کلاس بر علیه نظام شاهنشاهی بود و بچه‌ها در کلاس او شلوغ می‌کردند و مهندس را دست می‌انداختند. او لج کرد و گفت به هیچ کدام از ما نمره قبولی نمی‌دهد. یکی از شرایط شاگرد اولی این بود که نباید هیچ درس افتاده‌ای داشته باشم. یکی از همکارانش را که می‌شناختم واسطه کردم تا به او بگوید برای شاگرد اولی احتیاج به نمره قبولی از درس او را دارم. البته امتحان را بسیار خوب داده بودم و اگر به حق نمره می‌داد حتماً نمره بالایی می‌گرفتم و به هر حال آن درس را با نمره D پاس کردم و سرانجام شاگرد اول دوره شدم. بهمن‌ماه سال ۱۳۵۰ به من بورس تحصیلی وزارت علوم را دادند. من آمریکا را برای ادامه تحصیل انتخاب کردم. در تهران به انجمن دوست‌داران ایران و آمریکا مراجعه کردم و آن‌ها کارهای اخذ پذیرش و نامه‌نگاری‌های لازم را برای من انجام دادند. از چند دانشگاه به من پذیرش داده شد ولی با مشورت دوستانم از جمله مهندس ارسلان خواجه‌جوی دانشگاه ایالتی کلورادو (CSU) را انتخاب کردم.

سال ۵۰ و بعد از فارغ‌التحصیلی من، بنیادی به نام بنیاد رضا پهلوی از میان شاگرد اول‌های دوره‌های کارشناسی در سراسر کشور در رشته‌های مختلف افرادی را انتخاب کرده بود تا پس از انجام مصاحبه عده‌ای از آن‌ها را بورس کند و برای ادامه تحصیل به خارج از کشور بفرستد. صدویک نفر که من هم جزو آن‌ها بودم، انتخاب شده بود. یک روز برای مصاحبه تعیین شده بود که من مراجعه کردم. شش نفر از بین دانشکده‌های کشاورزی کشور انتخاب کرده بودند که من یکی از آن‌ها بودم. دو روز بعد از مصاحبه برای انجام مقدمات سفرم به آمریکا به وزارت علوم مراجعه

کردم. نماینده وزارت علوم در مصاحبه آن روز در بنیاد رضا پهلوی، مهندس الفت بود که در وزارت خانه مرا دید و شناخت و سفارش کرد که کار مرا به سرعت راه بیاندازند. او گفت در میان شش نفر دانشجویان کشاورزی آنچنان با اقتدار بودی که همه را تحت تأثیر قرار دادی. بعد از چند وقت در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان اسمم به چاپ رسید که در میان آن شش نفر، نفراول شده بودم و به من از طرف آن بنیاد بورس تحصیلی در انگلیس تعلق گرفته بود ولی ترجیح دادم از بورس وزارت علوم در آمریکا استفاده کنم.

وزارت علوم بعد از اعلام آمادگی من برای رفتن به آمریکا بلیت مرا تهیه کرد و وسایل سفر فراهم شد. سرانجام من به آمریکا رفتم. اوایل خرداد ۵۱ از ایران خارج شدم. در سال ۵۰ که من تدارک سفر به آمریکا را فراهم می‌کردم، برادر دومم دیپلم گرفته بود، سربازی هم رفته بود و در اداره بهداشتی آن زمان به کار مشغول شده بود. خوشبختانه او مسئولیت خانه و نگهداری مادر و برادر کوچک را پذیرفت و من با خیالی آسوده آن‌ها را به خدا سپردم و اهواز را ترک کرده و به تهران برای سفر به آمریکا رفتم. اول برای گذراندن دوره سه ماهه زبان به شهر «هوستن» در ایالت تگزاس رفتم. و بعد از آن به شهر «فورت کالینز» در ایالت کلورادو رفتم و به دانشگاه ایالتی کلورادو که در آن شهر بود، مراجعه کردم. در آن دانشگاه بخشی وجود دارد به نام مدرسه یا دانشکده فارغ التحصیلان که مخصوص دانشجویان تحصیلات تکمیلی است. من با چمدان خود به آنجا رفته بودم، زیرا نه جایی را بلد بودم و نه محلی برای ماندن داشتم. رئیس آن بخش شب اول مرا به خانه خودش برد و فردا صبح مرا به یک خوابگاه نیمه خصوصی دانشجویی برد و نصف یک اتاق دو نفره را برای اسکان گرفتم پس از دو هفته‌ای یک دانشجوی بنگلادشی هم اتاق من شد. نام او «محمد عبدالصمد» و مسلمان بود. خودش می‌گفت که علم کف‌بینی دارد. یک روز دستم را گرفت و جمله‌ای به من گفت که همیشه به یاد دارم او گفت تو در سنین میان‌سالی خواهی درخشیدی. چون آدم ولخرجی نبودم با همان حقوق ماهیانه‌ای که از طرف دولت برای من تعیین شده بود زندگی راحتی را می‌گذراندم

و نیازی به کار کردن نداشتم و تمام وقتم را با درس خواندن و کار علمی می‌گذراندم. در دانشگاه یک مشاور علمی به نام ویلیام آرت برایم تعیین شده بود. او تعیین کرد که چه درس‌هایی را باید بگذرانم. چون رشته‌ام آب و خاک کشاورزی بود و در دانشکده مهندسی پذیرفته شده بودم تعدادی درس‌های پیش‌نیاز به من داد. ترم اول نمراتم خوب شد و درس‌ها را با نمرات A و یک B پاس کردم. یک استاد ریاضی داشتم که خیلی تند و با لهجه صحبت می‌کرد. من هم اوایل زبان انگلیسی‌ام خوب نبود و در فهم جملات سریع مشکل داشتم. یک روز امتحان داشتیم و من متوجه نشدم که او گفته بود بدون نوشتن صورت سؤال‌ها، آن‌ها را حل کنید. او صورت مسایل را نوشت ولی من متوجه نشدم که باید بدون نوشتن صورت مسائل آن‌ها را حل کنم و لذا وقت زیادی برای نوشتن صورت مسائل از من تلف شد و نتوانستم در آن امتحان کلاسی نمره خوبی بگیرم و کمترین نمره را در آن امتحان گرفتم. در امتحان بعدی استاد پس از تصحیح برگه‌های امتحانی در حین پس دادن برگه‌ها با اخم برگه مرا داد زیرا بالاترین نمره ممکن را (۱۰۰) گرفته بودم و او فکر می‌کرد من تقلب کرده‌ام. بعد از کلاس به دفترش رفتم و برایش توضیح دادم که در امتحان اول من روند کار را نمی‌دانستم. به او گفتم این نمره بالا در امتحانات بعد هم تکرار خواهد شد و همین‌گونه هم شد. درس‌های پیش‌نیاز را در سال اول تمام کردم و سال بعد درس‌های تخصصی من شروع شد و در طول دو سال و چند ماه مدرک کارشناسی ارشد خود را گرفتم. اساتید برجسته و بنامی در دانشگاه ما بود که هر کدام در رشته تخصصی خود بنام و در آن‌زمان در آمریکا مشهور بودند.

پس از پایان دروس کارشناسی ارشد و دفاع از پایان‌نامه، در همان دانشگاه دوره دکتری خود را شروع کردم و پس از گذراندن دو ترم از دوره دکتری، امتحان جامع دوره دکتری را به صورت کتبی و شفاهی با موفقیت گذراندم و رسماً مشغول کارهای تحقیقاتی در آزمایشگاه برای نوشتن رساله دوره دکتری گردیدم. هنگامی که بر روی رساله دوره دکتری کار می‌کردم گاهی در دانشگاه کارهای دانشجویی کوچکی انجام می‌دادم. مثلاً برای استادها ورقه صحیح می‌کردم. کنترل ویدئو

پروژکتور کلاس درس اساتید را در بعضی دروس و در بعضی ترم‌ها بر عهده داشتم. آزمایشگاه آب‌های زیرزمینی را چند ترم تدریس می‌کردم. چون ولخرج نبودم، احتیاج زیادی به کار نداشتم و در تنگنای مالی قرار نداشتم.

حتی از پول‌هایی که توانسته بودم پس‌انداز کنم در سال ۱۹۷۶ هزینه‌های حج تمتع مادرم را فراهم کردم و برایش به ایران فرستادم. او به مکه رفت و یکی از آرزوهایش برآورده شد.

تا ۵ سال بورس دولت ایران بودم و بعد از آن کمک‌های دولت قطع گردید. پس از آن من بورسیه دانشگاه محل تحصیل خودم شدم و استاد راهنمای دوره دکتری من شهریه دانشگاه و مستمری مرا از پروژه‌های تحقیقاتی خود پرداخت می‌کرد. من همچنان به مطالعه و کار پژوهشی مشغول بودم. نشست‌های اسلامی دانشجویان در دانشگاه مرتب برگزار می‌گردید. من در این نشست‌ها شرکت می‌کردم. در تظاهرات‌هایی که دانشجویان ایرانی و مسلمان برگزار می‌کردند نیز شرکت می‌کردم. در بهمن‌ماه ۱۳۵۷ انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید. در کشور تحولاتی صورت گرفته بود. من هم در در اوایل سال ۱۳۵۹ درسم تمام شد و مدرک دکتری خود را گرفتم. این بود که بلافاصله تصمیم به بازگشت برای خدمتگزاری و ادامه شغل معلمی در دانشگاه را گرفتم.

یکی از دوستان آمریکایی من یک شرکت مهندسی آب در آمریکا تأسیس کرده بود. در ابتدا او از من خواست که با او شریک شوم و در آمریکا بمانم و مشغول فعالیت‌های کاربردی شوم. اما من نپذیرفتم و گفتم باید به ایران برگردم زیرا تعهد خدمت دارم. گفتنی است که چرا دوست آمریکایی، در بدو تأسیس شرکت از من به‌عنوان شریک دعوت به همکاری کرد. در آن زمان در ایالت کلرادو بر اساس قوانین برای راه‌اندازی یک شرکت باید حداقل یکی از اعضا هیئت مؤسس دارای مدرک مهندسی (PE) باشد. من چنین مدرکی داشتم، اما دوست آمریکایی من شخصاً فاقد این مدرک بود. PE مدرکی شبیه به مدرک نظام مهندسی در ایران است

که پس از گذراندن امتحانات در سطح کارشناسی و کارشناسی ارشد به شخص داده می شود.

در ایران انقلاب شده بود و بسیاری از دوستان ایرانی، مرا از رفتن به ایران بر حذر می داشتند. می گفتند آینده ایران نامعلوم است و تو اینجا موقعیت خوبی داری به بخت پشت پا نزن. گفتم دوست داشته و دارم که به وطن بازگردم و خدمت کنم. من اعتقاد داشته و دارم که باید به خوزستان و شهر زادگاهم شوشتر خدمت نمایم. ایرانی باید ایران را بسازد.

مردادماه سال ۵۹ به ایران برگشتم و با تعطیلی دانشگاه‌ها روبرو شدم. انقلاب فرهنگی شده بود و فعالیت‌های آموزشی متوقف و برنامه‌های آموزشی جدید در حال تدوین و نگارش بود. اساتید به کارهای دیگری جز تدریس مشغول بودند. برخی کشور را ترک کرده بودند، برخی کتاب می نوشتند، برخی ترجمه می کردند و برخی در وزارتخانه و ادارات دیگر مشغول خدماتی بودند. عملاً دانشگاه‌ها تعطیل شده بود و ستاد انقلاب فرهنگی تشکیل شده بود و در آنجا عده‌ای مشغول تدوین برنامه‌های آموزشی و فرهنگی بودند. من بلا تکلیف و کارمند معلق آموزش و پرورش بودم. به علت استفاده از مرخصی‌های بدون حقوق و نداشتن مجوز بیش از حد، وضعیت مشخصی نداشتم و اخراج هم نشده بودم. با راهنمایی و کمک یکی از دوستان قدیمی و همشهری به نام آقای فرخ‌نیا که دبیر آموزش و پرورش بود و در اداره کل نیز کار می کرد، درخواست برگشت به کار و ادامه شغل دبیری دادم. پس از طی مراحل قانونی و تشکیل دادگاه اداری به علت استفاده بیش از حد از مرخصی‌های بدون حقوق و وقفه در ادامه خدمت، برای مدت معینی محکوم به کسری از حقوق شدم و سرانجام بعد از طی روال قانونی و اداری به خدمت آموزش و پرورش برگشتم. به اداره کل آموزش و پرورش خوزستان مراجعه کردم و در آنجا به من گفتند که جایی برای خدمتگزاری من ندارند و نمی توانند از من در دبیرستان‌ها استفاده کنند چون جای خالی برایم نداشتند. لذا من مأمور خدمت به

وزارت آموزش و پرورش در تهران شدم. آن زمان شهید دکتر باهنر وزیر آموزش و پرورش بود.

به وزارت آموزش پرورش رفتم و در بخش آموزش‌های کشاورزی به‌عنوان کارشناس مشغول به‌کار شدم. هم‌زمان با حکم شهید باهنر به‌عضویت ستاد انقلاب فرهنگی درآمد، در ستاد انقلاب فرهنگی در نوشتن برنامه‌های مربوط به دبیرستان‌های کشاورزی همکاری می‌کردم.

تهران بیشتر در مسافرخانه‌ی «اخوت» بودم. زیرا جایی برای اقامت نداشتیم. این مسافرخانه نزدیک پارک شهر و محل کارم یعنی وزارت آموزش و پرورش بود. پست‌هایی به من پیشنهاد می‌شد ولی به دلیل اینکه علاقه‌ای نداشتیم و خود را در وزارت آموزش و پرورش موقتی می‌دانستیم، نمی‌پذیرفتم. علاقه من به تدریس بود و منتظر بازگشایی دانشگاه‌ها بودم. شهید شرافت که نماینده شوشتر در اولین دوره مجلس شورای اسلامی شده بود، مرا می‌شناخت. او پیشنهاد کرد که به فرمانداری شوشتر مأمور شوم و بر طرح‌های آبی که زیر نظر فرمانداری بود نظارت کنم. سد انحرافی گتوند سفلی را ساخته بودند و منطقه عقیلی باید کانال‌کشی می‌شد تا از آب پشت سد مذکور برای آبیاری زمین‌ها استفاده شود. کارهای مربوط به این طرح قبل از انقلاب شروع شده بود ولی بعد از پیروزی انقلاب، پیمان‌کار کار را ناتمام رها کرده و غایب شده بود. من از اواسط سال ۶۰ در فرمانداری شوشتر مأمور به خدمت شدم و ناظر کارهای عملیاتی اتمام طرح آبرسانی عقیلی که مجدداً کار آن شروع شده بود، شدم. جهاد سازندگی در آن‌زمان کارهای اتمام طرح آبرسانی را برعهده گرفته بود و اجرا می‌کرد. مجریان جوانان انقلابی و پرشوری بودند. آن‌ها می‌خواستند کارها را به سرعت و جهادی انجام دهند و من می‌خواستم کارها اساسی و بر پایه اصول مهندسی انجام گیرد. یک جیب در اختیار من بود که با آن به قسمت‌های مختلف طرح سرکشی می‌کردم.

در همان روزهای خدمت در فرمانداری شوشتر اتفاقی افتاد که به مفهوم «سر آمدن یا نیامدن پیلله عمر» ایمان آوردم. هشت محرم بود و من با یکی از همکاران از

عقیلی به شوشتر برمی‌گشتم. هردو نفر ما در ماشین جیب نشسته و من راننده بودم. می‌خواستیم زودتر به شوشتر برسیم تا پشت دسته‌های عزاداری معطل نشویم. در حین رانندگی در جاده شوشتر-گتوند در یکی از پیچ‌ها مینی‌بوسی از روبرو آمد که من کنترل ماشین را از دست دادم. ماشین از جاده منحرف شد و به دور خود چرخید و بالا و پایین شد و سرانجام متوقف گردید. خوشبختانه من و همکارم آسیبی ندیدیم. افرادی که به دور ما جمع می‌شدند، با دیدن ماشین و حادثه وحشتناکی که اتفاق افتاده بود سراغ کشته‌ها و مصدومان را می‌گرفتند و بسیار متعجب بودند که ما سرنشینان بوده‌ایم ولی کاملاً سالم هستیم.

سال ۸۹ هم یک حادثه خطرناک رانندگی دیگر نیز برای من در جاده شوشتر-اهواز اتفاق افتاد که از آن هم جان سالم به در بردم و خدا را شکر که هنوز زنده هستم.

از اوایل سال ۱۳۶۱ به دفتر فنی استانداری اهواز جهت همکاری دعوت به کار شدم. کمتر از یک‌سال مشغول کار در دفتر فنی استانداری بودم. در آن‌جا مقداری به کارمندان آموزش و مشورت می‌دادم. گاهی هم برای بازدید از طرح‌های آب‌رسانی به مأموریت می‌رفتم و نظر کارشناسان خود را ارائه می‌دادم.

تا اواخر سال ۶۱ در دفتر فنی استانداری مشغول بودم. کارهای انتقال و یا استخدام در دانشگاه را هم همزمان انجام می‌دادم. به کار در دفتر فنی علاقه‌ای نداشتم و بر اساس ضرورت کار می‌کردم. علاقه اصلی من شغل معلمی بود. کاری که از ابتدا برای آن ساخته شده بودم. بعد از دفتر فنی استانداری در اسفند ماه سال ۶۱ هیئت علمی دانشگاه شدم و به دانشگاه شهید چمران اهواز معرفی شدم. به دلیل این‌که گروه آبیاری در دانشکده کشاورزی اهواز گفتند که احتیاج به استاد ندارند، من به ملائانی رفتم و در آنجا مشغول به کار شدم. آن موقع ملائانی آموزشکده کشاورزی بود. استادها در آن‌زمان کمتر به آنجا می‌رفتند. من گفتم معلم هستم و فرقی ندارد کجا درس بدهم. در اردیبهشت‌ماه سال ۶۲ مدیر گروه فنی مجتمع عالی آموزشی و پژوهشی رامین شدم و در این پست تا تیرماه ۱۳۶۴ انجام وظیفه کردم. البته به‌طور

همزمان سه واحد درس تحت عنوان «طراحی سیستم‌های آبیاری سطحی» هم در دانشکده کشاورزی دانشگاه شهید چمران و سه واحد درس «هیدرولیک مقدماتی» را در آموزشکده کشاورزی رامین تدریس می‌کردم.

هنگامی که مدیر گروه فنی مجتمع شدم، چنین گروهی وجود خارجی نداشت، فقط مدیر گروه با یک حکم سه‌سطری تعیین شده بود. با تلاش و کوشش همگان محلی برای دفتر گروه و یک منشی مرد «مرحوم دلفی» تعیین گردید. به‌تدریج با مساعدت همگان آزمایشگاه‌ها، برنامه‌ها، تقسیم دروس و انضباط اداری را روبراه کردیم (یادآور می‌شود که انقلاب شده بود، فعالیت‌های آموزشی برای حدود ۳ سال تعطیل شده بود، دانشگاه‌ها با ساختار جدید آموزشی در حال بازگشایی و آموزشکده کشاورزی رامین نیز واحد جدیدی بود که تازه شروع به کار کرده بود).

در سال ۱۳۶۰ ازدواج کردم. دنبال زنی بودم که با فرهنگ و آداب و رسوم خانواده من و خودم سازگاری داشته باشد. خدا را شکر که یک خانم معلم شوشتری که در یک خانواده روحانی بزرگ شده بود، به من معرفی شد. پس از چند ملاقات و گفتگو با یکدیگر سرانجام برای زندگی مشترک به توافق رسیدیم. یک مراسم بسیار ساده برگزار کردیم و زندگی مشترک خود را شروع کردیم. در سال ۶۱ خدای بزرگ اولین دختر را به ما عنایت فرمود. در نیمه دوم سال ۶۳ که خانمم باردار دختر دوم ما بود، بیمار شد و برای درمان لازم بود که در اهواز باشیم و گاه به تهران مراجعه کنیم. به دکتر کاظم‌پور رئیس دانشگاه وقت مشکل پزشکی خانواده را گفتیم. موافقت شد که به اهواز منتقل شوم و خانه‌ای در کوی اساتید در اختیار ما قرار گیرد و خودم نیز از آموزشکده کشاورزی رامین به دانشکده مهندسی منتقل شوم. از بهمن‌ماه سال ۱۳۶۳ به دانشکده مهندسی اهواز منتقل شدم ولی عملاً وظایف مدیر گروهی خود را در آموزشکده کشاورزی رامین تا تیرماه ۱۳۶۴ انجام دادم.

در دوران جنگ تحمیلی که نیروی‌های انسانی از استان‌های دیگر به جبهه اعزام می‌شد، محل توقفشان در اهواز بیشتر در دانشگاه چمران اهواز بود. دانشکده‌های کشاورزی، تربیت بدنی و کتابخانه مرکزی محل استقرار اصلی آن‌ها بود.

پس از انتقال من به اهواز در بهمن‌ماه سال ۶۵ رئیس دانشکده مهندسی شدم و در این پست تا بهمن ۱۳۶۷ ادای وظیفه نمودم. دانشکده مهندسی دانشکده نوپایی بود که در نیمه دوم دهه پنجاه شروع به کار کرده بود. در آن ایام تعداد اعضای هیئت علمی در دانشکده مهندسی بسیار کم بود. غیر از من تنها یک نفر دیگر با مدرک دکتری در دانشکده بود که رئیس دانشکده بود و بعداً به خرم‌آباد (دانشگاه لرستان) منتقل شد. پس از او من که تنها فرد با مدرک دکتری در دانشکده بودم، رئیس دانشکده شدم. پس از بازگشایی دانشگاه به دلیل کمبود استادان دانشجوها را به دانشگاه امیرکبیر در تهران می‌فرستادند تا به‌عنوان مهمان درس‌هایشان را آنجا بگذرانند.

عده‌ای از دانشجویان قادر به تأمین هزینه‌های زندگی در تهران نبودند و از این بابت ناراضی بودند. علاوه بر این دانشگاه شهید چمران تعهدات مالی خود را به دانشگاه امیرکبیر پرداخت نکرده بود و به این دلیل دانشگاه امیرکبیر از برگزاری کلاس‌ها و پذیرش دانشجویان به‌صورت مهمان امتناع می‌کرد. خلاصه با شروع کار من به‌عنوان رئیس با یک مشکل اساسی آموزشی روبرو شدم. من تصمیم گرفتم همه کلاس‌ها را در اهواز به هر شکلی که شده برگزار کنم. من و همکاران به دنبال استاد بودیم. هرکس را که احساس می‌کردیم می‌تواند تدریس کند از او با خواهش و تمنا به همکاری دعوت می‌کردیم. خدا را شکر با تلاش و پیگیری همگان از سازمان‌ها و دانشگاه‌های دیگر نیروی مدرس تاملین و کلاس‌ها را در ساختمان قدیمی دانشکده به هر شکلی که ممکن بود، برگزار کردیم. بعد از آن به شکل دادن ساختار آموزشی دانشکده پرداختم و گروه‌بندی آموزشی را بر اساس عرف متداول در دانشکده‌ها انجام دادم و گروه‌های مختلف را از هم جدا کردم و دانشکده را از نظر سازمانی مطابق عرف متداول سامان دادم. لازم به توضیح است قبل از تفکیک گروه‌ها، هیچ گروهی منشی نداشت. تمام خانم‌های ماشین‌نویس در یک اتاق جمع بودند. گروه‌ها مکاتبات خود را بدون داشتن شماره نامه بر روی هر برگه‌ای از کاغذ انجام می‌دادند. نظم اداری و ترتیبی در کار نبود. جو غالب بر دانشکده این بود که ما انقلاب

کرده‌ایم تا بوروکراسی اداری غربی را جمع کنیم و باید انقلابی و حوزوی عمل کنیم و به همین دلیل برای جانداختن نظم و ترتیب در دانشکده همانند دانشکده‌های قدیمی دانشگاه من با مشکلات و موانعی روبه‌رو بودم. در مدتی که رئیس دانشکده مهندسی بودم علاوه بر برقراری انضباط اداری و دانشگاهی، در جذب نیروهای جوان علمی برای آینده در حد ممکن کارهایی انجام دادم. همچنین یک مرکز ریلینه با ۸ رایانه راه‌اندازی و آزمایشگاه‌های گروه‌های آموزشی در حد مقدر روبه‌راه شد. همزمان مرتباً با دفتر فنی دانشگاه و مسئولین ذی‌ربط برای تسریع در کار ساختمانی محل جدید دانشکده (دانشکده فعلی) در ارتباط و رفت و آمد بودم. در سال‌های جنگ و دفاع مقدس از سراسر کشور دانشجویان از دانشگاه‌های مختلف به جبهه اعزام می‌شدند. اهواز محل استقرار آنها بود. رزمندگان دانشجو زمانی که عملیاتی نداشتند برای این‌که از درس و مشق خود عقب نمانند بر حسب رشته در کلاس‌های مختلف درسی دانشگاه چمران ثبت‌نام می‌کردند و یا برای آنها کلاس جبرانی برگزار می‌شد. وزارت‌خانه تصمیم گرفت دوره‌های کوتاه مدت فشرده خارج از برنامه درسی دانشگاه‌ها تحت عنوان «دانشگاه در جبهه» برگزار شود و این رزمندگان در کلاس‌های این دوره‌ها شرکت کنند. دوره «فجر» در اهواز برگزار شد. دوره‌های «شهید بهشتی» و «میثاق با امام» در دانشگاه امیرکبیر در تهران تشکیل گردید. درس‌های مختلفی تدریس می‌شد. درس هیدرولیک این دوره‌ها را در اهواز یا تهران من تدریس می‌کردم.

دوره کاری من در فرمانداری شوشتر، دفتر فنی استانداری خوزستان و شش سال اولیه خدمت در دانشگاه با دوره جنگ تحمیلی ایران و عراق مصادف بود. نیروهای رزمندگان در سنگرها و صفوف مقدم جبهه‌ها در دفاع از میهن و اسلام جان‌فشانی می‌کردند. در پشت جبهه‌ها و در شهرهای استان معلمین در دبستان‌ها و دبیرستان‌ها و استادان در دانشگاه شهید چمران در آن فضای جنگی به تعلیم و تربیت و فعالیت‌های علمی جهت پرورش نیروی انسانی معتقد برای اداره کشور در آینده مشغول بودند. این خدمت‌گزار در این دوره علاوه بر انجام وظایف محوله دانشگاهی

به‌عنوان مشاور و به‌صورت موردی با مهندسی جنگ جهاد سازندگی (خوزستان) و مهندسی رزمی کشاورزی کربلا (خوزستان) در حل مسائل امور آبی جنگ همکاری فعال داشتم.

در سال آخر جنگ که نیروهای داوطلب برای اعزام به جبهه کمتر شده بود. به عنوان داوطلب از طریق مهندسی رزمی قرارگاه خاتم‌الأنبیا به مدت ۴۵ روز (از تاریخ ۱۳۶۷/۳/۱۶ لغایت ۱۳۶۷/۴/۳۰) به جبهه اعزام شدم. در سال ۱۳۶۸، برای ارتقا به مرتبهٔ دانشجویی تشکیل پرونده دادم و در بهار سال ۱۳۶۹ دانشیار شدم.

در مدتی که با حکم شهید دکتر باهنر عضو ستاد انقلاب فرهنگی بودم، با گروه برنامه‌ریزی دبیرستان‌های کشاورزی کار می‌کردم. گروه‌های آموزشی مختلف ستاد در پایان هر گردهمایی نشست مشترکی داشتند و در آن نشست مشترک نتیجهٔ کارهای انجام شدهٔ هر گروه آموزشی توسط سرپرست گروه گزارش می‌شد. در آن نشست‌ها مشکلات و کمبودها نیز مطرح می‌گردید. یکی از موضوعات مهم که در هر نشستی مطرح می‌شد، جای خالی برنامه‌ریزی دوره‌های تحصیلات تکمیلی در اکثر رشته‌های علوم پایه، مهندسی، کشاورزی و نظیر آن‌ها بود. اکثر اعضا با توجهات خاص خود و ذکر کمبودها و نداشتن‌ها، مخالفت خود را در آن مقطع زمانی با شروع دوره‌های تحصیلات تکمیلی ابراز می‌داشتند. نتیجه این شد که دانشگاه‌ها پس از انقلاب فرهنگی بازگشایی شد و فعالیت‌های خود را در دوره‌های کارشناسی آغاز نمود. بازتاب عدم برنامه‌ریزی دورهٔ تحصیلات تکمیلی در ستاد انقلاب فرهنگی این شد که در سال‌های ۶۰ و ۶۱ خورشیدی عده‌ای از دانشجویان انقلابی با هماهنگی تنی چند از اساتید معتقد به انقلاب، به فکر برنامه‌ریزی آموزشی برای دوره‌های بالاتر از دورهٔ کارشناسی و تربیت نیروی مدرس برای تدریس در دانشگاه‌های کشور افتادند. نتیجه تلاش این عزیزان به ایجاد و شروع به کار دانشگاه تربیت مدرس در سال ۱۳۶۲ منجر گردید. این دانشگاه در قسمتی از ساختمان‌های دانشگاه تهران در امیرآباد شمالی شروع به کار نمود و در ابتدا فقط در دوره‌های کارشناسی ارشد دانشجو پذیرفت. اساتید این دانشگاه در ابتدا از اساتید باسابقه و

خوشنام دانشگاه‌های کشور به صورت مدعو و بعضاً انتقالی تأمین گردید. این جانب از تابستان ۱۳۶۴ همکاری خود را به صورت استاد مدعو با این دانشگاه شروع نمودم و این همکاری کم‌وبیش هنوز هم ادامه دارد. مکاتبات زیادی در چندین نوبت در سال‌های نیمه دوم دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ برای انتقال دائم من به دانشگاه تربیت مدرس صورت گرفت، ولی با مخالفت دانشگاه شهید چمران روبرو شد. در دانشگاه تربیت مدرس دروس آبیاری، هیدرولیک، آب‌های زیرزمینی و جریان آب در خاک را در گروه آبیاری دانشکده کشاورزی تدریس می‌کردم. در تاریخ ۶۶/۱/۱۷ به عنوان اولین مدیر گروه آبیاری و زهکشی دانشکده کشاورزی دانشگاه تربیت مدرس انتخاب شدم و تا تاریخ ۷۲/۱/۱۸ به مدت ۶ سال در این پست انجام وظیفه کردم. هر هفته از اهواز به تهران و بالعکس با هر وسیله ممکن (اکثراً اتوبوس و یا قطار) برای تدریس و انجام امور گروه در مدت دو روز و گاه سه روز مسافرت می‌کردم. به علت تجربیاتی که تا آن تاریخ لندوخته بودم، دریافته بودم که اولاً عامل اصلی پیشرفت کشورها و جوامع، تلاش و سخت‌کوشی افراد آن جامعه در انجام وظیفه است. ثانیاً در کشورهای در حال توسعه برای شروع هر کاری نباید انتظار داشت همه مقدمات کار فراهم شود سپس آن را شروع نمود، بلکه با حداقل امکانات موجود باید شروع کار مورد نظر را آغاز و حرکت کرد. بر اساس این طرز تفکر در دوره‌ای که مدیر گروه بودم اولاً سعی نمودم حداکثر استفاده از اساتید مجرب دانشگاه‌های کشور در امر هدایت پایان‌نامه‌های دانشجویان گروه و تدریس دروس صورت پذیرد. ضمناً بدون این که محلی برای آزمایشگاه هیدرولیک وجود داشته باشد، خرید تجهیزات آزمایشگاهی در چند نوبت سفارش داده شد. ثالثاً با دعوت از اساتید دانشگاه‌های دیگر در رشته آبیاری و زهکشی برنامه‌ریزی‌های دوره دکتری آبیاری و زهکشی در چندین نشست انجام شد. خدا را شکر که این برنامه‌ریزی‌ها با موفقیت پایان یافت و پس از برگزاری کنکور مقطع دکتری در سطح دانشگاه و پذیرش دانشجو رسماً اولین دوره دکتری آبیاری و زهکشی در کشور و در دانشگاه تربیت مدرس در سال تحصیلی ۱۳۷۱-۱۳۷۰ شروع به کار کرد. اولین فارغ‌التحصیل

دوره دکترای آبیاری و زهکشی از دانشگاه تربیت مدرس (و اولین دانشجوی دکترای آبیاری و زهکشی از دانشگاه‌های داخلی در سطح کشور) مرحوم دکتر مجید بهزاد استاد تمام گروه آبیاری و زهکشی دانشکده مهندسی علوم آب دانشگاه شهید چمران اهواز می‌باشد. ایشان پایان‌نامه خود را تحت عنوان «نفوذ آب در نشتی‌ها با توجه به اثر محیط خیس شده» با راهنمایی این جانب به انجام رسانیده است. مرحوم بهزاد در پاییز ۱۳۷۵ از پایان نامه خود دفاع و در بهمن‌ماه ۱۳۷۵ فارغ‌التحصیل شد. مرحوم بهزاد بورسیه دانشگاه شهید چمران در گروه آبیاری و زهکشی دانشگاه تربیت مدرس بود. به اعتقاد من تأسیس دانشگاه تربیت مدرس به‌عنوان محرک در شروع و توسعه دوره‌های تحصیلات تکمیلی در دانشگاه‌های دیگر بسیار مؤثر بوده است. ناگفته نماند که دوره‌های کارشناسی ارشد در بعضی گرایش‌های علمی در دانشگاه‌های تهران، شیراز و صنعتی شریف (آریامهر سابق) از سال‌های قبل از انقلاب اسلامی به صورت فعال وجود داشته، اما به علت انقلاب فرهنگی و خروج بعضی اساتید از این دانشگاه‌ها، ادامه کار آن‌ها به حالت رکود و نیمه‌تعطیل درآمده بود. در نیم‌سال دوم سال تحصیلی ۶۸-۶۹ گروه آبیاری و آبادانی دانشکده کشاورزی و منابع طبیعی دانشگاه تهران از من برای تدریس هیدرولیک مجاری باز دعوت به‌عمل آورد. به علت نداشتن وقت، قرار بر این شد، دانشجویان آن دانشکده به‌صورت مهمان به دانشکده کشاورزی دانشگاه تربیت مدرس، از کلاس درس هیدرولیک مجاری باز که در آن نیم‌سال تدریس می‌کردم، استفاده نمایند. این کار صورت گرفت و آن درس با کیفیت بالا تدریس شد. از اینجا بود که همکاری من با گروه آبیاری دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران نیز آغاز شد. این همکاری به‌طور مستمر از اول مهرماه ۱۳۷۴ تا تیرماه ۱۳۸۲ به‌عنوان مدرس دروس هیدرولیک و آبیاری در سطح کارشناسی ارشد و دکتری و نیز همکار در امور پایان‌نامه‌های دانشجویان صورت گرفت. در این مدت برای انتقال اینجانب به دانشگاه تهران اقداماتی صورت گرفت، اما به‌علت مخالفت دانشگاه شهید چمران به نتیجه نرسید.

شهریور سال ۱۳۶۹ برای گذراندن یک دوره فرصت مطالعاتی یک ساله به دانشگاه ایالتی کلرادو در آمریکا بازگشتم. آن سال نیز سال مفیدی بود و اطلاعات علمی خود را به روز کردم.

شهریور ۱۳۷۰ پس از برگشت از فرصت مطالعاتی، مجدداً در گروه عمران دانشکده مهندسی تدریس و فعالیت‌های علمی خود را آغاز نمودم. در مهرماه ۱۳۷۱ به ریاست دانشکده کشاورزی منصوب شدم و در این پست تا خردادماه ۱۳۷۳ انجام وظیفه کردم. همزمان با ریاست دانشکده کشاورزی، در تاریخ ۱۳۷۱/۵/۱۷ با حکمی جهت تأسیس و راه‌اندازی دانشکده تربیت دبیر شوشتر (دانشکده هنر فعلی) برگزیده شدم و در این پست تا شهریور ۷۶ ادای دین به شهر شوشتر نمودم.

دانشکده کشاورزی قدیمی‌ترین دانشکده دانشگاه شهید چمران و از نظر نظام آموزشی و اداری بسیار منضبط و جاافتاده بود. اساتید اکثراً باتجربه و باسابقه بودند، بنابراین در دانشکده از لحاظ آموزشی و انضباط اداری مشکلی نبود. فعالیت‌های من در زمان تصدی ریاست دانشکده کشاورزی عبارت بودند از: محوطه‌سازی دانشکده، خرید وسایل آزمایشگاهی مدرن، رفع نیازها و نواقص آزمایشگاه‌ها، خرید رایانه برای دفتر کار اساتید و گروه‌های آموزشی، سروسامان دادن به آبخوری‌ها و سرویس‌های بهداشتی دانشجویی (اولین بار سامانه صابون مایع در دستشویی‌ها به کار گرفته شد)، رنگ‌آمیزی بخش‌های مختلف دانشکده و غیره... یکی از کارهای اساسی که با ایمان و علاقه به دنبال آن بودم گسترش دوره‌های تحصیلات تکمیلی در رشته‌های مختلف و ایجاد دوره‌های دکتری در دانشکده بود. مقدمات دوره دکتری حشره‌شناسی تا حدی فراهم شد و دوره دکتری آبیاری شروع به کار کرد.

تأسیس دانشکده تربیت دبیر شوشتر

هنگامی که مسئول تأسیس و راه‌اندازی این دانشکده شدم، هیچ چیز جز من به عنوان مسئول با یک حکم چهارخطی وجود نداشت. از خدای بزرگ استعانت طلبیدم و حرکت را شروع کردم. در اینجا باید حمایت‌ها و کمک‌های حضرت

آیت‌اله موسوی جزایری نماینده ولی فقیه و امام جمعه محترم شهرستان اهواز و مرحوم آیت‌اله حاج سید محمدحسن آل‌غفور امام جمعه موقت شوشتر را که در راه‌اندازی این واحد آموزشی بسیار مؤثر بوده یادآور شوم که جای بسی تشکر و تقدیر فراوان دارد. همچنین کمک‌های رئیس آموزش پرورش وقت شوشتر (آقای غلامپور) و معاون آموزشی ایشان (آقای کفاشان) که قسمتی از یک دبیرستان را به‌عنوان مکان اولیه در اختیار ما قرار دادند و در فراهم کردن امکانات اولیه (میز و صندلی و تخته سیاه و...) ما را یاری نمودند، مثال زدنی و ستودنی است. جوانان انقلابی پرشور متعددی نیز در آماده کردن محل و امکانات، کمک‌ها و مساعدت‌ها نمودند که فراموش نشدنی است. برای تأمین نیروی هدرس از دبیران مجرب و خوشنام آموزش و پرورش شوشتر و اعضای هیئت علمی دانشگاه شهید چمران استفاده گردید. خدا را شکر، گرفتن دانشجویان از طریق کنکور سراسری و شروع اولین کلاس‌های درس دانشجویان در ترم دوم سال تحصیلی ۷۴-۷۵ پس از ۴ سال تلاش و کوشش میسر گردید. همزمان با فعالیت‌ها برای شروع کلاس‌ها پس از پیگیری و تلاش‌های زیاد موفق به گرفتن زمینی به مساحت ۶۰ هکتار به ازای هر متر مربع ۵۰ ریال از وزارت جهاد سازندگی برای محل دانشکده شدم (آقای مهندس فروزش وزیر جهاد سازندگی در آن زمان بود). این زمین چسبیده به زمین‌های دانشگاه آزاد اسلامی شوشتر می‌باشد و ساختمان فعلی دانشکده شوشتر در آن زمین ساخته شد. دانشکده تربیت دبیر در سال ۱۳۸۰ به دانشکده هنر تغییر نام داد و بالطبع رسالت اولیه آن که تربیت دبیر بود نیز تغییر یافت. طراحی ساختمان فعلی دانشکده هنر در دفتر فنی دانشگاه و با نظر این‌جانب انجام شد و ساخت آن از سال ۱۳۷۵ آغاز و در سال ۱۳۷۹ پایان یافت.

در سال ۱۳۷۵ برای ارتقا از مرتبه دانشیاری به مرتبه استادی تشکیل پرونده دادم و در سال ۱۳۷۶ به مرتبه استادی ارتقا یافتم.

پس از کناره‌گیری از پست ریاست دانشکده تربیت دبیر در شهریور ۱۳۷۶ که همزمان با آغاز دولت اصلاحات بود، فقط به کار تدریس و تحقیق مشغول بودم تا

این‌که در تاریخ ۷۷/۹/۱۰ برای بار دوم به ریاست دانشکده کشاورزی منصوب شدم و در این پست تا تاریخ ۱۳۸۱/۱/۲۳ ادای وظیفه نمودم. در این دوره علاوه بر تجهیز آزمایشگاه‌ها و خرید وسایل و دستگاه‌های مدرن مورد نیاز، سیم‌کشی دانشکده و اتاق اساتید برای استفاده از اینترنت، آوردن ۶ خط تلفن مستقیم به دانشکده، ایجاد دو مرکز رایانه (یکی برای دانشجویان کارشناسی و دیگری برای دانشجویان تحصیلات تکمیلی)، اخذ مجوز برای دوره دکتری زراعت، ایجاد فضای آموزشی بیشتر برای گروه‌های آموزشی، اداره آموزش دانشکده و دفتر علمی مجله کشاورزی و... دو کار اساسی انجام شد: یکی شروع ساختمان آزمایشگاه هیدرولیک تحقیقاتی و دیگری ادغام گروه‌های آموزشی آبیاری و زهکشی دانشکده کشاورزی و گروه آبیاری و زهکشی مجتمع آموزشی رامین بود. ساختمان آزمایشگاه هیدرولیک تحقیقاتی به همت و حمایت مالی مدیر عامل توانای سازمان آب و برق خوزستان جناب آقای مهندس محمدرضا شمسایی شروع و به اتمام رسید.

و اما ادغام گروه‌های آموزشی آبیاری و زهکشی دو واحد آموزشی منجر به ایجاد دانشکده مهندسی علوم آب شد که یکی از دانشکده‌های فعال و موفق دانشگاه شهید چمران در سطح کشور است.

پس از فراهم کردن مقدمات در گروه آموزشی آبیاری و زهکشی و مکاتبات لازم، در یکی از جلسات شورای دانشگاه در سال ۱۳۸۰ ضرورت ایجاد دانشکده مهندسی علوم آب را شرح دادم و در آن جلسه شورا با تشکیل آن موافقت گردید. دانشکده مهندسی علوم آب اکنون یکی از دانشکده‌های فعال در امور آموزشی و پژوهشی دانشگاه شهید چمران اهواز است.

شرکت نصر میثاق وابسته به رزمندگان و جانبازان، شرکت پیمانکاری است که پس از پایان جنگ هشت‌ساله ایران و عراق به منظور ایجاد شغل برای رزمندگان و جانبازان جنگ با استفاده از امکانات و تجهیزات باقیمانده از جنگ تشکیل شد. در ابتدا این شرکت تا سال ۱۳۶۸ دولتی بود و پس از آن به رزمندگان و جانبازان واگذار گردید. این جانب از اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۷۹ به مدت ۷ سال و ۶ ماه تا

آبان‌ماه ۱۳۸۶ عضو هیئت مدیره آن شرکت بودم. در این مدت به‌طور مستمر با شرکت در جلسات هیئت مدیره و بر حسب مورد بازدید از پروژه‌های در حال اجرا و اظهار نظرها ادای دین نمودم. مدیر عامل شرکت مذکور برای ارتقای رتبه‌بندی شرکت از امتیازات علمی این‌جانب استفاده حداکثری نمود. هم‌زمان با واگذاری شرکت به اعضا در آبان‌ماه ۱۳۸۶ عذر من از عضویت در هیئت مدیره شرکت خواسته شد، زیرا معتقد بودند که این‌جانب شرایط رزمندگی و یا جانبازی را به‌عنوان سهام‌دار شرکت ندارم. در اینجا بود که واقعاً حقارت و بی‌حرمتی برای علم را احساس نمودم. راستی چگونه می‌توان از امتیازات تجربی و علمی معلمی سالخورده با آن همه تلاش در سنگر علم و دانش و در پشت جبهه‌های جنگ، استفاده ابزاری و مقطعی برای پیشرفت شرکتی وارفته و سردرگم (در ابتدای کار) و ارتقای رتبه آن نمود درحالی‌که آن معلم لیاقت سهام‌دار شدن در آن شرکت را که اموالش از بیت‌المال است، ندارد.

پس از ریاست دانشکده کشاورزی در تاریخ ۱۳۸۱/۱/۲۳، از همان تاریخ به مدیریت تحصیلات تکمیلی دانشگاه منصوب شدم و در این پست تا تاریخ ۱۳۸۴/۱۰/۴ خدمت نمودم. هم‌زمان با مدیریت تحصیلات تکمیلی دانشگاه قائم مقام معاون آموزشی دانشگاه نیز بودم.

در اردیبهشت سال ۱۳۸۱ به‌عنوان استاد نمونه کشوری سال ۸۰ از دانشگاه شهید چمران اهواز انتخاب شدم. برای استاد نمونه شدن باید من حیث‌المجموع از کلیه فعالیت‌های اجتماعی، آموزشی، پژوهشی و مدیریتی حداقل امتیازات لازم کسب گردد. این‌جانب پرونده‌ای که حاوی کلیه مدارک لازم برای نمونه شدن بود تشکیل دادم و آن پرونده از طریق دانشکده مهندسی به مدیریت دانشگاه ارسال گردید. مدیریت دانشگاه پرونده این‌جانب را همراه با پرونده‌های افراد واجد شرایط دیگر پس از بررسی‌های لازم به وزارت علوم ارسال نمود. در وزارتخانه کمیته بررسی پرونده‌ها پس از بررسی‌های لازم این‌جانب را به‌عنوان استاد نمونه کشوری از دانشگاه شهید چمران در سال ۱۳۸۰ انتخاب نمود.

واحد تحصیلات تکمیلی واحد نوپایی بود و فاقد امکانات لازم به ویژه نیروی انسانی کاردان و تجهیزات لازم بود. خدا را شکر تا حدودی نواقص به تدریج نسبتاً برطرف شد. در آن مقطع حدود ۷۰ نفر از دانشجویان دوره‌های دکتری در سطح دانشگاه به علت نداشتن حداقل نمره قبولی زبان انگلیسی برای ورود به دوره، بلا تکلیف بودند. معلوم نبود امور تحصیلات تکمیلی مانند امور فارغ‌التحصیلی دانشجویان در کجا و زیر نظر چه مدیریتی باید صورت گیرد، آیا باید در واحد تحصیلات تکمیلی و یا در اداره آموزش دانشگاه همراه با دانشجویان کارشناسی بررسی و انجام شود. پس از تشکیل چندین جلسه بحث و گفتگو در شورای تحصیلات تکمیلی با برگزاری آزمون زبان انگلیسی در دانشگاه زیر نظر مدیریت تحصیلات تکمیلی موافقت شد و بدین ترتیب مشکل زبان دانشجویان دکتری به تدریج حل گردید. انجام امور فارغ‌التحصیلی دانشجویان دوره‌های تحصیلات تکمیلی هم رسماً به مدیریت تحصیلات تکمیلی واگذار گردید. در مدتی که در پست مدیریت تحصیلات تکمیلی بودم، سالانه و در زمان مقرر، کنکور امتحانات ورودی به دوره‌های دکتری در دانشگاه چمران یک‌جا برگزار شد. اوراق امتحان زیر نظر مستقیم مدیریت تحصیلات تکمیلی تصحیح و نتیجه‌گیری می‌شد. در سال ۱۳۸۲ یک سالن برای جلسات شورای تحصیلات تکمیلی که هر دو هفته یک بار تشکیل می‌شد، با امکانات لازم برای استفاده آماده گردید.

پس از شروع به کار دولت نهم، در تاریخ ۱۳۸۴/۱۰/۴، از پست مدیریت تحصیلات تکمیلی دانشگاه به کنار رفتم و از آن تاریخ به بعد تا تاریخ شروع بازنشستگی (۱۳۸۹/۵/۱) به تدریس و تحقیق و نوشتن کتاب همت گماشتم. علاوه بر فعالیت‌های آموزشی و علمی در این دوره به عنوان عضو در هیئت ممیزه دانشگاه تا شهریور ۱۳۸۸، نماینده رئیس دانشگاه در شورای دانشگاه از تاریخ اسفند ۸۶ تا مرداد ۸۹، عضو کمیسیون دائمی هیئت امنای منطقه جنوب غرب از خرداد ۸۶ تا خرداد ۸۸، عضو شورای نظارت و ارزیابی دانشگاه از خرداد ۸۶ تا آذر ۸۹، عضو هیئت نظارت و ارزیابی آموزش عالی استان خوزستان از آبان ۸۶ تا آذر ۸۹ و...

خدمتگزار دانشگاه و دانشگاهیان بودم. در فاصله زمانی سال‌های ۸۴ تا ۸۹ چهار جلد کتاب علمی در زمینه‌های هیدرولیک به چاپ رساندم. در مهرماه سال ۱۳۸۷ به علت عارضه قلبی در بیمارستان پارس تهران عمل قلب باز نمودم و از آن تاریخ به بعد تحت کنترل پزشکی و رژیم غذایی هستم.

در اوایل سال ۱۳۷۹ از من با مرتبه علمی استادی برای راه‌اندازی دوره کارشناسی ارشد در مهندسی آب در دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر دعوت به عمل آمد. با قبول این دعوت همکاری خود را با این دانشگاه به عنوان استاد نیمه‌وقت از مهرماه ۱۳۷۹ آغاز نمودم. گفتنی است که قبلاً یعنی زمانی که سرهنگ حجازی مسئولیت اداره دانشگاه‌های آزاد منطقه ۶ یعنی خوزستان و مناطق مجاور را برعهده داشت از من برای همکاری و گرفتن مسئولیت (رئیس واحد اهواز و یا علوم تحقیقات اهواز) و تدریس به جد دعوت شده بود، اما به علت مشغله زیاد و نداشتن وقت، هیچ‌گاه زیر بار مسئولیت‌های پیشنهادی ایشان نرفتم. همکاری با دانشگاه آزاد واحد شوشتر را به راحتی پذیرفتم، زیرا از زمان دوره دانشجویی در آمریکا آموخته بودم و به این باور رسیده بودم که باید به شهر زادگاهم، به شهری که در آن تحصیلات دوره‌های ابتدائی و متوسطه را به پایان رسانده‌ام و شغل معلمی را از آنجا آغاز نموده‌ام، ادای دین و خدمت نمایم. شوشتر شهر باستانی و قدیمی با تاریخ شگفتی است، اما در مقایسه با شهرهای همجوار خود آن‌طور که باید و شاید پیشرفت نکرده است. راستی چرا؟

هنگامی که همکاری خود را با دانشگاه آزاد شوشتر شروع کردم، این واحد دانشگاهی فاقد دوره‌های تحصیلات تکمیلی بود و من به مدت ۳ سال در سطح دوره کارشناسی، دروس هیدرولیک، بناهای آبی و آب‌های زیرزمینی را تدریس نمودم. در مدت این ۳ سال با جذب نیروهای مدرس دیگر و فراهم کردن مقدمات نسبت به گرفتن مجوز برای دوره‌های کارشناسی ارشد در زمینه مهندسی آب اقدام شد و خوشبختانه تلاش همگان و این‌جانب در اخذ مجوز و راه‌اندازی دوره به نتیجه رسید. از سال تحصیلی ۱۳۸۱-۱۳۸۰ دوره کارشناسی ارشد در گرایش مهندسی علوم

آب عملاً زیر نظر مدیریت دانشکده کشاورزی به راه افتاد و دانشجو پذیرفت. این جانب تدریس دروس هیدرودینامیک و هیدرولیک پیشرفته در این دوره و دوره‌های بعد را برعهده گرفتم و تدریس دروس کارشناسی را به دیگران واگذار نمودم. به موازات شروع دوره با مشاورت‌های این جانب مسئولین دانشگاه به دعوت از اساتید مجرب برای تدریس دروس و نیز بورسیه کردن دانشجویان دوره‌های دکتری در دانشگاه‌های دیگر کشور به منظور تأمین نیروی علمی آینده دانشگاه همت گماشتند. نتیجه این تلاش‌ها و آینده‌نگری‌ها، خودکفایی دانشگاه آزاد شوشتر از حیث نیروی جوان علمی برای تدریس در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری در زمان کنونی و تشکیل دانشکده مهندسی علوم آب در دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر می‌باشد. تمام رشته‌های کارشناسی ارشد گرایش آب یک‌جا در این دانشکده جمع شدند. من نیز پس از بازنشستگی عضو هیئت علمی تمام وقت این دانشکده شدم. همچنین از شهریورماه ۱۳۸۹ با حکم آیت‌اله هاشمی رفسنجانی برای یک دوره ۴ساله، به عضویت هیئت امنای استان خوزستان زیرمجموعه هیئات امنای دانشگاه آزاد اسلامی منصوب شدم. از سال ۱۳۹۰ دانشکده مهندسی علوم آب با داشتن هیئت علمی کافی پیگیری اخذ مجوز برای راه‌اندازی دوره دکتری آب را آغاز نمود. خوشبختانه پس از تلاش همگان مجوز شروع دوره صادر و در ابتدای سال تحصیلی ۱۳۹۳-۱۳۹۴ دانشجویان اولین دوره دکتری مهندسی آب ثبت نام و شروع به تحصیل نمودند.

از شروع دوره بازنشستگی تاکنون همکاری حداقلی خود را با دانشگاه شهید چمران حفظ نموده‌ام. هر نیم‌سال تحصیلی یک درس دوره کارشناسی ارشد و یا دکتری را به صورت حق‌التدریسی تدریس می‌نمایم. به‌عنوان استاد راهنمای مشترک در هدایت بعضی از پایان‌نامه‌ها و یا به عنوان داور در جلسات دفاعیه دانشجویان دکتری مشارکت و همکاری می‌کنم. چهار جلد کتاب در زمینه‌های آبیاری سطحی، هیدرولیک، سیالات و حرکت آب در خاک در دست تهیه دارم. از خدای بزرگ مسئلت دارم فرصت دهد تا چاپ و انتشار این کتب را به پایان برسانم.

دکتر عبدالحسین محمودیان شوشتری**دانشگاه علوم و فنون دریایی خرمشهر**

۱۳۸۹

من عبدالحسین محمودیان شوشتری هستم. در سال ۱۳۲۴ در شوشتر به دنیا آمدم. تا کلاس ۱۱ متوسطه را در شوشتر گذراندم و در اهواز دیپلم دریافت کردم. در سال ۱۳۴۳ پس از گذراندن یک دوره سه ماهه، به عنوان کارمند فنی اپیدمیولوژی به استخدام اداره بهداشتی خوزستان در آمدم. در سال ۱۳۴۹ دانشجوی دانشگاه جندی شاپور شدم و در سال ۱۳۵۳ با رتبه اول موفق به دریافت مدرک کارشناسی در رشته زیست‌شناسی گردیدم. ناگفته نماند که محل اولیه دانشکده علوم در ساختمان موسوم به سه‌گوش (دانشکده ادبیات سابق) بود سپس از سال ۱۳۵۱ دانشکده علوم به محل کنونی منتقل گردید. در سال ۱۳۵۷ مدرک معادل کارشناسی ارشد در رشته اقیانوس‌نگاری را از انگلستان دریافت کرده و در ۱۳۷۸ در رشته بیولوژی ماهیان دریا موفق به دریافت کارشناسی ارشد از دانشگاه شهید چمران شدم. در اواخر سال ۱۳۶۷ از سازمان منطقه‌ای بهداشت، درمان و آموزش پزشکی به

عضویت هیئت علمی دانشگاه شهید چمران اهواز درآمدم و از آنجا که پست سازمانی این جانب در دانشکده علوم دریایی و اقیانوسی بود، در ۱۳۸۳ به دانشگاه علوم و دریایی خرمشهر، که از دانشگاه شهید چمران اهواز جدا و مستقل شده بود؛ مراجعه کردم و مشغول به ادامه خدمت آموزشی شدم. در بهمن ماه سال ۱۳۸۶ تحصیل در دوره دکتری در رشته جانوران دریا را در دانشگاه علوم و فنون دریایی خرمشهر شروع کردم و در آبان ماه ۱۳۹۶ از رساله خود دفاع نمودم.

در دوران تحصیل، از محضر استادان نامداری چون دکتر اسماعیل رستمی و دکتر نصرت صحت نیاکی، دکتر مهدی ریاضی، دکتر تسلیمی، دکتر عباس ترسلی، دکتر آل محمد، پرفسور ریمونت و دکتر ابوالقاسم متین و دیگران موفق به کسب علم و دانش شدم.

از خاطرات به یادماندنی دوران دانشجویی ام می توانم به حضور پرفسور محسن هشترودی در سال ۱۳۵۰ در دانشگاه جندی شاپور اهواز و سخنرانی ایشان برای دانشجویان اشاره کنم.

همزمان با تدریس، در دوره‌هایی مسئولیت‌های اجرایی نیز به این جانب سپرده شد که به شرح زیر است:

معاونت اداری و مالی سازمان منطقه‌ای بهداشتی استان خوزستان از ۱۳۶۰ به مدت پنج سال که همزمان با دوران سخت جنگ تحمیلی بود.

معاونت مالی و اداری دانشکده علوم دانشگاه شهید چمران اهواز از ۱۳۶۹ به مدت دوازده سال متوالی.

مدیر امور اداری و پشتیبانی دانشگاه علوم و فنون دریایی خرمشهر از ۱۳۸۳ به مدت سه سال.

معاونت تحصیلات تکمیلی دانشکده علوم دریایی و اقیانوسی از ۱۳۸۶ به مدت یک سال.

دروسی که در طول خدمت تدریس می‌کردم عبارتند از: زیست‌شناسی عمومی، گیاه‌شناسی عمومی، تشریح و مورفولوژی گیاهی، اکولوژی عمومی، اکولوژی دریا و سازش با محیط.

لازم به یادآوری است که بر اساس برنامه درسی، انجام گردش‌های علمی دریایی برای دانشجویان این رشته بسیار پرجاذبه و ضروری است. تمام بنادر حاشیه خلیج فارس و دریای عمان جالب و هر کدام ویژگی‌هایی دارد. جنگل‌های حرا در بعضی از سواحل خلیج فارس و دریای عمان به‌خصوص در بندر لافت در جزیره قشم بسیار زیبا و دیدنی است. در این سفرها دانشجویان با انواع موجودات دریایی و ارزش و اقتصاد دریا و نقش آن در اشتغال و رونق گردشگری و اقتصادی آشنا می‌شوند و از همه مهمتر به رازهای آفرینش و خلقت موجودات از نزدیک پی‌می‌برند. از این رو، داشتن کشتی و شناور آموزشی و دیگر ابزار و وسایل مرتبط با آن برای دانشگاه علوم دریایی ضروری است. اعضای هیئت علمی و کارکنان این دانشگاه، زحمات و رنج‌های فراوانی را برای ایجاد هماهنگی و انجام این گردش‌ها متحمل می‌شوند.

انجام خدمات اجرایی در دشوارترین برهه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس و ادامه تحصیل تا دوره دکتری، می‌تولند نشان دهنده اعتماد مسئولان به این جانب و کوشش‌های مستمر من در علم‌آموزی باشد. از همین رو، از دانشجویان عزیزم می‌خواهم که دروس خویش را با انگیزه علم‌آموزی و نه به خاطر دریافت نمره بخوانند.

اکنون هم که به مرحله بازنشستگی اداری رسیدم از مسئولان می‌خواهم تا از تجربه‌های پیشکسوتان بهره‌برداری کنند و آنان را به فراموشی نسپارند. لازم می‌دانم از همراهی و کمک‌های همسر خانم بتول کرامت که دبیر حرفه و فن بودند و ایشان نیز بازنشسته شده‌اند قدردانی کنم. ما دارای چهار فرزند هستیم، دو دختر و دو پسر. مریم محمودیان دندان‌پزشک، میثم محمودیان دانشجوی دکتری

فیزیک دریا در مرکز تحقیقات دانشگاه آزاد، مهسا محمودیان دندان‌پزشک و مجتبی محمودیان پزشک عمومی است.

دکتر حسین مروج همدانی
دانشکده علوم
۱۳۶۳

من حسین مروج همدانی در سال ۱۳۱۳ در شهر همدان متولد شدم و تحصیلات دبستان و دبیرستان را در همان شهر گذراندم. پس از پایان سیکل اول متوسطه وارد دانش‌سرای مقدماتی همدان شدم و جزء فارغ‌التحصیلان ممتاز برای ادامه تحصیل به تهران اعزام گشتم. تحصیلاتم را با دریافت مدرک لیسانس در رشته زیست‌شناسی از دانشکده علوم دانشگاه تهران و لیسانس آموزش از دانش‌سرای عالی ادامه دادم. پس از چند سال تدریس در سال ۱۹۶۱ میلادی به آمریکا اعزام شدم و تحت برنامه International Teacher Development Program در دانشگاه‌های The University of Pittsburgh و Georgetown University در زمینه تدریس علوم (Science education) دوره‌هایی را گذراندم.

پس از بازگشت از آمریکا در سال ۱۳۴۱ در سمت کارشناس علوم تجربی در اداره کل تعلیمات متوسطه وزارت آموزش و پرورش مشغول به کار شدم. سپس دوره فوق لیسانس زیست‌شناسی را در دانشکده علوم دانشگاه تهران به پایان رساندم. طی سال تحصیلی ۶۷-۱۹۶۶ تحت برنامه *Academic Year Institute in Biology* در ایالت «کانزاس» آمریکا در رشته جانورشناسی و اکولوژی تحصیل کردم.

در بازگشت، در سال ۱۳۴۶ ادامه خدمت اداری و شغلی خود را در دانشگاه اهواز پی گرفتم و به‌عنوان عضوی از هیئت مؤسس دانشگاه (جندی‌شاپور سابق) به اهواز اعزام شدم و در ایجاد و توسعه مرکز آموزش دانشگاه و آغاز دانشکده علوم شرکت داشتم. علاوه بر تدریس در دانشکده علوم مدتی نیز در سمت ریاست آموزش آن دانشکده و مدیریت دیپارتمان زیست‌شناسی انجام وظیفه نمودم. درباره چگونگی راه‌اندازی دانشگاه جندی‌شاپور لازم است اشاره کنم که قبل از سال ۱۳۴۶ در شهر اهواز و حومه سه موسسه آموزش عالی وجود داشت که جدا از هم و به‌طور مستقل عمل می‌کردند.

الف- «دانشکده» پزشکی جندی‌شاپور، که در ساختمانی معروف به «ساختمان سه گوش» قرار داشت. البته به علت کمبود هیئت علمی و تجهیزات کافی، اغلب دانشجویان را به دیگر مؤسسات آموزش عالی می‌فرستادند.

ب- کلاس‌های «تربیت معلم» که احتمالاً زیر نظر دانش‌سرای عالی تهران و وزارت آموزش و پرورش اداره می‌شد و در ساختمان اداره دخانیات اهواز مستقر بود.

ج- دانشکده کشاورزی ملاتانی که در دهکده ملاتانی قرار داشت و زیر نظر «بنیاد خاور نزدیک» (Near East Foundation) اداره می‌شد.

در سال ۱۳۴۶ دکتر تراب مهرا فرمان یافت که دانشگاهی در اهواز تأسیس کند. دکتر مهرا، آقای دکتر منصور فرزانی را به سمت معاونت خویش انتخاب کرد و این دو، شروع به انتخاب و استخدام افراد مختلف جهت تشکیل کادر مرکزی و هیئت علمی برای دانشگاه مورد نظر (جندی‌شاپور) نمودند.

در سال ۱۳۴۶، زمین‌هایی که «مزرعه نمونه کشاورزی اهواز» بود (منطقه گلستان)، به‌منظور احداث تأسیسات دانشگاه به دانشگاه جندی‌شاپور واگذار شد. علاوه بر این، ساختمان کنسولگری انگلیس در شهر اهواز نیز در اختیار دانشگاه قرار گرفت که بعدها باشگاه دانشگاه در آنجا دایر شد.

بدین ترتیب با ادغام سه موسسه آموزش عالی که قبلاً وجود داشت و احداث مرکز آموزش، دانشگاه جندی‌شاپور عملاً آغاز به کار کرد و برای اولین بار از کنکور سراسری دانشجو گرفت.

درباره هیئت مؤسس که این‌جانب عضو آن بودم، اشاره کنم که این هیئت به‌طور کلی شامل دکتر تراب مهرا (رئیس دانشگاه)، دکتر منصور فرزانی (معاون دانشگاه)، یک نفر متخصص تغذیه از آمریکا به نام خانم «راماژ»، گروه دعوت شده از کمپانی آمریکایی Raytheon شامل یک نفر مسئول و سه کارشناس در رشته‌های زیست‌شناسی، فیزیک و شیمی (به‌منظور راه‌اندازی و تجهیز مرکز آموزش دانشگاه)، این‌جانب و همسر خانم ناظمی و افراد دیگری از سازمان‌ها و وزارتخانه‌های مختلف، که به‌صورت مأمور یا انتقالی به تدریج کادر مرکزی دانشگاه را تشکیل دادند.

لازم به توضیح است که قرارداد کمپانی Raytheon قبل از راه‌اندازی مرکز آموزش دانشگاه به‌عللی فسخ شد و هیئت اعزامی آن کمپانی به آمریکا بازگشتند.

طی سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸ میلادی دوره دکترای جانورشناسی را در کشور انگلیس با موفقیت با تخصص اکولوژی پرندگان (Avian Ecology) به پایان رساندم.

سمت‌ها و عضویت در مؤسسات علمی بین‌المللی:

۱ - عضویت در اتحادیه پرندشناسان بریتانیا

British Ornithologists' Union

۲ - نماینده ایران در «دفتر بین‌المللی تحقیق روی پرندگان آبی»

National delegate , " International Waterfowl Research Bureau " .

۳ - رئیس بخش ایرانی «انجمن بین‌المللی حفاظت پرندگان»

Chairman, Iranian National Section of the " International Council for Bird Preservation "

۴ - در سال ۱۹۸۰ میلادی به عضویت «کمیته بین‌المللی پرندشناسی» انتخاب شدم.
International Ornithological Committee

شرکت در کنفرانس‌های بین‌المللی به نمایندگی از طرف دولت ایران:

- ۱ - کنفرانس آسیایی «انجمن بین‌المللی حفاظت پرندگان»، کشور اندونزی
- ۲ - کنفرانس بین‌المللی «مهاجرت‌های بین قاره‌ای پرندگان و نقش آن‌ها در انتشار امراض ویروسی»، نووسیپرسک، روسیه.
- ۳ - کنفرانس کشورهای عضو «اتحادیه بین‌المللی نظارت بر تجارت گونه‌های گیاهی و جانوری در شرف انقراض»، کشور سوئیس
- ۴ - بیست و دومین کنفرانس «دفتر بین‌المللی تحقیق روی پرندگان آبی»، کریمه، روسیه
- ۵ - بیست و سومین کنفرانس «دفتر بین‌المللی تحقیق روی پرندگان آبی»، کشور سوئیس

مطالعه مجموعه‌های پرندگان:

طی مسافرت‌های مختلف در موزه‌های «تاریخ طبیعی لندن» و موزه «تاریخ طبیعی پاریس» و Field Museum of Chicago روی مجموعه‌های پرندگان مطالعه داشته‌ام.

بین تألیفاتی که داشته‌ام آنچه قابل ذکر است نوشتن و ویراستاری کتاب «پرندگان ایران» می‌باشد که با همکاری دکتر درک اسکات در سال ۱۳۵۴ توسط سازمان حفاظت محیط زیست ایران منتشر شده است.

این‌جانب در سال ۱۳۶۳ بازنشسته شدم. همسر، خانم فخری ناظمی نیز که عضو هیئت علمی دانشکده علوم تربیتی دانشگاه اهواز بود همزمان با من در سال ۱۳۶۳ بازنشسته شد. دو فرزند دارم: پسر، فرهاد دانش‌آموخته دوره عالی مهندسی

آرشیستک از کشور انگلیس و دخترم، فرناز دارای درجه دکترای حقوق از کشور آمریکا می باشد.

دکتر محمدسعید مصدق

دانشکده کشاورزی

۱۳۸۹

گرچه زندگی زنده‌یاد پدرم کوتاه بود، ولی تعلیمات او از کودکی در خانواده به همه ما آموخت که:

- ۱- هرگز قسم نخورید؛
- ۲- جز حقیقت، چیزی بیان نکنید، اگرچه به زیان خود شما باشد؛
- ۳- بدی و گفتارهای نابخردانه افراد را همیشه گذشت کنید و در درون خود، چیزی از آنها به دل راه ندهید.

سوابق تحصیلی:

تاریخ فارغ‌التحصیلی	کشور محل تحصیل	دانشگاه محل تحصیل	رشته	دوره تحصیلی
۱۳۴۳/۱۱/۲۳	ایران، اهواز (ملاثنای)	شهید چمران اهواز (جنابى شاپور سابق)	کشاورزی (نباتات گرمسیری)	کارشناسی - ارشد
مردادماه ۱۳۵۵	انگلستان	دانشگاه ردینگ	حشره‌شناسی	دکتری تخصصی

عناوین پایان نامه‌ها:

الف- کارشناسی ارشد: حفاظت منابع طبیعی: بررسی آب‌های سطح‌الأرضی (رودخانه‌های) خوزستان

ب- دکتری:

The biology of *Plodia interpunctella* (Hübner) with particular reference to the role of the mandibular glands

رشته تخصصی: حشره‌شناسی (مبارزه بیولوژیک، حشرات مفید و گرده‌افشان‌ها، زنبور عسل و بیماری‌های آن).

۱- بانی و مؤسس اولین موزه جانورشناسی در سال‌های ۴۹-۱۳۴۶ در دانشکده

کشاورزی رامین (ملائانی)، در استان خوزستان.

۲- متخصص در مبارزه بیولوژیک.

۳- تعداد کتاب‌های تألیفی: چاپ شده ۴ جلد - در دست اقدام ۲ جلد

ردیف	عنوان	ناشر	تاریخ انتشار	نوبت انتشار
۱	آفت‌کش‌های مجاز در ایران و کاربرد آن‌ها، دکتر محمد سعید مصدق	اداره حفظ نباتات استان لرستان	مردادماه ۱۳۶۳	چاپ اول
۲	کنه‌های زیان‌آور زنبور عسل دکتر محمد سعید مصدق و دکتر عزیزاله کمیلی بیرجندی	دانشگاه شهید چمران اهواز	مهرماه ۱۳۶۶ اردیبهشت ماه ۱۳۶۸ اسفندماه ۱۳۷۰	چاپ اول چاپ دوم چاپ سوم
۳	فهرست نیمه‌توصیفی بندپایان تعیین هویت شده (کشاورزی، بهداشتی، ...) و سایر آفات کشاورزی استان خوزستان.	دانشگاه شهید چمران اهواز	تیرماه ۱۳۸۱	چاپ اول

			دکتر محمدسعید مصدق و مهندس فرحان کچیلی	
چاپ اول	خردادماه ۱۳۹۳	پاک پندار	زنبورعسل کوچک Apis floreana F. (Micrapis) را بشناسید. دکتر محمدسعید مصدق	۴

بخش اول: ۱۳۲۷-۱۳۳۹ (تحصیلات ابتدایی و متوسطه)

این جانب به تاریخ ۱۳۱۹/۱۱/۲۴ در شهر اهواز به دنیا آمدم. در مهرماه ۱۳۲۶ که ۶ سال و ۷ ماه سن داشتم، مرا برای ثبت نام به مدرسه «خیام» اهواز که به مدیریت آقای سید جلال فاطمی و ناظم آن آقای علی مدد اداره می شد، بردند. در آن زمان، مدرسه خیام از نظر مدیریت، داشتن آموزگارهای با تجربه و قرار گرفتن در موقعیت جغرافیایی مناسب در وسط شهر، بهترین مدرسه اهواز بود. بر اساس قوانین آموزش و پرورش آن زمان، فقط افراد با داشتن ۷ سال تمام را ثبت نام می کردند. بنابراین از ثبت نام من هم خودداری شد. ناچار در سال بعد یعنی مهرماه ۱۳۲۷ و در سن ۷ سال و ۷ ماهگی ثبت نام شدم و آقای فاطمی که با پدرم آشنایی داشت مرا به کلاس آقای ناظمی برد. دو هفته بعد، به علت کثرت دانش آموزها و نبودن فضای کافی برای نشستن در کلاس، آقای ناظمی، تعدادی از دانش آموزها از جمله مرا به کلاس آقای اسلامی در مجاورت کلاس قبلی فرستاد. به علت چپ دستی، مرتباً تنبیه می شدم که باید با دست راست بنویسم. معلم مداد را در بین دو انگشتم قرار و فشار می داد. به خانواده هم سفارش باندپیچی دست چپ مرا کرده بودند تا در منزل عادت کنم تکالیف را با دست راست بنویسم. در آن زمان چپ دستی مورد پسند آموزش و پرورش و عامه مردم نبود. گرچه به تدریج از دست راست برای نوشتن استفاده می کردم ولی بقیه کارها را با دست چپ انجام می دادم. بد بودن چپ دستی تا رفتن ولیعهد ایران به مدرسه و شروع نوشتن ایشان، با دست چپ ادامه داشت. پس از آن آزاد گردید. به علت کثرت دانش آموزان، اکثر مقاطع در دو کلاس تدریس می شدند. مدرسه دارای حیاط بزرگی با یک حوض بزرگ در وسط و چهار باغچه در اطراف آن که در هر

کدام از آن‌ها یک درخت نارنج و یک انار کاشته شده بود. درخت‌های نارنج بلند و پر از نارنج بود. دورتادور حیاط، کلاس‌ها و در زیر سه ضلع از آن‌ها سرداب بود. آقای علی‌مدد ناظم مدرسه که آذری بود و به ترکه‌های انار و کتک‌زدن بچه‌ها با آن ترکه‌ها در سر صف‌های کلاس، علاقه زیادی داشت. همیشه به مستخدم (بابای مدرسه) سفارش می‌کرد که شبانه تعدادی از ترکه‌های انار را در حوض آب بیندازد تا برای کتک‌زدن صبح آماده باشند. گویا از صدای ضربه‌ی آن‌ها به کف دست بچه‌ها لذت می‌برد. در ساعت ۴ بعد از ظهر و پس از آخرین ساعت کلاس درس، زنگ مدرسه نواخته می‌شد و همه دانش‌آموزان برای خروج از مدرسه در صف‌های منظم و همراه با مبصر کلاس، که هر کدام باید در جهتی می‌رفت از مدرسه خارج می‌شدند. من و پسر خاله‌ام در صف خیابان خاقانی بودیم. آقای سیدعلی شفیعی (آیت‌اله سیدعلی شفیعی) فرزند زنده‌یاد آیت‌اله سیدمحمدرضا شفیعی، هم با لباس روحانیت ولی بدون عمامه در صف خیابان خاقانی بودند. بچه‌ها اغلب شیطنت کرده و عبای ایشان را می‌کشیدند. برای جلوگیری از این کار بچه‌ها، من و پسر خاله‌ام که در سال سوم هم کلاس بودیم، تصمیم گرفتیم که از این کار بچه‌ها جلوگیری و تا رسیدن به مقصد مواظب ایشان باشیم. هر روز در موقع تشکیل صف، پسر خاله‌ام در جلو و من در پشت سر آقای شفیعی قرار می‌گرفتم. دیگر کسی جرئت کشیدن عبای ایشان را نداشت. در آن زمان پدر آقای شفیعی پیش‌نماز مسجد «سر سجه» نبش خیابان ۲۴ متری و فیلی بود. «سجه به گویش محلی خوزستانی به «ریل راه آهن» می‌گویند. من و پسر خاله‌ام همراه پدرهای خود برای نماز مغرب و عشا و بعد از آن منبر رفتن آیت‌اله شفیعی، اکثراً به آن مسجد می‌رفتیم.

پس از ثبت‌نام در کلاس پنجم (۱۳۳۱-۱۳۳۲)، به علت کثرت دانش‌آموزان در مدرسه خیام، تعدادی از جمله مرا به مدرسه تازه تأسیس شده «ثریا» فرستادند. مدرسه در قسمتی از قصر «شیخ خزعل» روبروی «باغ بلوار قدیم» بود. در حال حاضر، ساختمان‌های اداره پست و منخابرات، بانک ملی، مسجد جزایری و غیره در آن باغ ساخته شده‌اند و از فضای سبز آن آثاری باقی نمانده است. مدیریت دبستان به عهده

خانم ثریا پرچمی و ناظم آن خانم کربلایی بود. اکثر آموزگاران را هم خانم‌ها تشکیل می‌دادند. در آن سال من و پسر خاله‌ام اغلب برای ورزش به باشگاه دارایی می‌رفتیم و آقای نعمت‌اله آغاسی هم برای حرکات زیبایی اندام به آنجا می‌آمدند. آغاسی در آن زمان شاگرد نفت‌فروش نبش خیابان سیروس و سعدی بود و به‌خاطر آوردن نفت به منزل ما که در خیابان سیروس در ۵۰ متری مغازه نفت‌فروشی بود، با ایشان آشنا بودم. هر موقع بشکه‌های نفت را برای فروش در گاری خود به نقاط مختلف می‌برد، در قیف خود بلند «نفتی، نفت» را تکرار و گاهی هم در آن، آواز می‌خواند. در باشگاه هم برای دیدن اندام خود در جلو آینه می‌ایستاد و سینه‌های خود را تکان می‌داد. چند ماه پس از تمرینات و آمادگی بدنی، باتفاق پسر خاله، کار وزنه‌برداری را شروع کردیم. پیشرفت هر دوی ما در برداشتن وزنه در حرکات دو ضرب و یک‌ضرب خوب بود. کار تمرین وزنه‌برداری هشت ماهی بود که ادامه داشت. یک روز، قهرمان وزنه‌برداری خوزستان به باشگاه آمد. پس از مشاهده تمرینات ما، با تندی گفت: چه کسی به شما در این سن توصیه وزنه‌برداری را کرده است؟ آیا می‌دانستید که وزنه‌برداری در این سن برای شما مضر و باعث سوختن بدن و جلوگیری از رشد اندام شما می‌شود؟ در پاسخ به ایشان گفتیم: خیر؟ بلافاصله اظهار داشت که از امروز کار وزنه‌برداری را قطع و به‌جای آن به ورزش‌های سبک بپردازید. به رئیس باشگاه هم سفارش کرد که چنان‌چه این دو نفر دست به هالتر زدند آنان را به باشگاه راه ندهید.

برای سال ششم، مجدداً در دبستان خیام ثبت‌نام کردم. پس از موفقیت در امتحانات نهایی، در مهرماه سال ۱۳۳۳، در دبیرستان «شاپور» به مدیریت آقای علی‌اکبر ایرانی معروف به «اکبر دیزل» و آقای ضیا احمدی ناظم دبیرستان، ثبت‌نام کردم. آقای ایرانی اهل همدان، لیسانس فیزیک و شکمی برآمده داشت. شایع بود که ایشان برای امرار معاش بیشتر، تابستان‌ها با ماشین‌های تریلی معروف به «دیزل ماک» بین استان‌ها رانندگی می‌کنند، و چون حالت «داش مشتی» را هم داشت، به اکبر دیزل معروف بود. ناگفته نماند که دبیری با تجربه و با معلومات عالی بود و از نظر نحوه تدریس، همه او را دوست داشتند و می‌خواستند که در کلاس ایشان باشند. دبیرستان شاپور از نظر

داشتن دبیرهای با تجربه و با معلومات از قبیل مهندس سیادت (دبیر شیمی)، ضیا احمدی و غفاری (دبیرهای تاریخ و جغرافیا)، وحدت و امیری (دبیران ادبیات)، جلیل فر و صحت نیاکی (گیاه‌شناسی، جانوری و تکامل)، برزنده (دبیر فیزیک)، موحد (دبیر جبر و مثلثات)، واحدی (دبیر ورزش)، شمسایی و تعدادی دیگر، در سطح بسیار خوبی قرار داشت. بخشی از فضای محوطه دبیرستان هم به یک میدان ورزشی بزرگ استاندارد که دارای زمین فوتبال و دو و میدانی بود تعلق داشت. در حقیقت این تنها میدان فوتبال و دو و میدانی در شهر اهواز بود که مسابقات فوتبال و دو و میدانی هم در آن برگزار می‌شد. تیم‌های فوتبال و بسکتبال دبیرستان شاپور در میان دبیرستان‌های اهواز رقیب نداشتند. بنابراین، همیشه میان دستجات مختلف ورزشی از قبیل برادرهای افتخار، برادرهای خلفی، دغلاوی و طرفدارهای آن‌ها بر سر کسب ریاست انجمن ورزشی، رقابت و یارگیری تنگاتنگی وجود داشت. به علت کثرت دانش‌آموزها، اغلب کلاس‌ها زوج و برای هر درس دو دبیر تدریس می‌کردند. در آن سال، مسئولان دبیرستان، منزلی را در فاصله ۵۰۰ متری دبیرستان اجاره و چهار کلاس اضافی را به آنجا منتقل کردند. مدیریت این قسمت هم به عهده آقای ایرانی بود. در همین زمان و در قسمتی از فضای خالی محوطه دبیرستان، چندین کلاس در دو طبقه در حال ساخت بود که برای سال بعد به آنجا منتقل شدیم. آقای شمسایی، ضمن تدریس، ناظم این قسمت هم بودند.

کار در تعطیلات تابستان

تابستان‌ها به محض تعطیل شدن دبیرستان در جایی مشغول کار می‌شدم. بنابراین، در اولین تعطیلی سال اول دبیرستان، به اتفاق دو نفر از همکلاسی‌ها، آقایان ماشاله پورمنصوری (دکتر پورمنصوری استاد فیزیک دانشکده علوم) و هوشنگ برومند برای کار به اداره مبارزه با مالاریا رفته و به‌عنوان کارگر سمپاش ثبت‌نام کردیم. فردای آن روز ما را به آبادان و از آنجا به بخش قصبه بردند. چون دیر از اهواز خارج شده بودیم، ساعت ۱۰ شب به آنجا رسیدیم. کسی منتظر ما نبود. لذا، به دستور سرپرست

گروه که جوانی اهل گیلان بود، در مجاورت یک قطعه زمین که شخم زده شده بود، اطراق کردیم. چون وسایل خواب همراه نداشتیم، همگی بر روی زمین ناهموار دراز کشیده و بدون ترس از وجود مار، عقرب و یا موجودات دیگر، گیوه‌های خود را زیر سر گذاشته و از خستگی تا صبح به خواب عمیقی فرورفتیم. گروه ما متشکل از یک سرپرست و ۱۲ نفر دیگر بود. سرپرست گروه مرا به‌عنوان سرکارگر و دیوان‌نویس انتخاب کرد. یک نفر هم به‌عنوان محلول‌ساز انتخاب و کار ۱۰ نفر دیگر کارگر سمپاشی بود. به‌علت نبودن مواد مورد تغذیه، در هر روستایی که سمپاشی می‌کردیم، مهمان روستاییان بودیم. افراد به صورت تک تک یا دوفره در منازل مختلف تقسیم و گاهی مثل منزل شیخ و یا کس دیگر که از بضاعت مالی خوبی برخوردار بود، دسته جمعی برای ناهار و شام مهمان و همانجا هم می‌خوابیدیم. اهالی نخلستان بسیار مهربان و مهمان‌نواز بودند. در آن زمان که مدت زیادی از سقوط دکتر مصدق نمی‌گذشت، عرب‌زبان‌های نخلستان‌ها هنوز همگی از دوستاناران دکتر مصدق بودند. چون خبر فامیلی من هم در روستاها پخش می‌شد، خیلی احترام می‌گذاشتند و اغلب از من و بقیه گروه به‌خوبی پذیرایی می‌شد. منازل روستاییان اغلب بسیار بزرگ و علاوه بر مضیف (اتاق پذیرایی)، دور تا دور آن از اتاق‌های متعددی برخوردار و کلیه افراد خانواده هر کدام در یک اتاق زندگی می‌کردند. بنابراین، عروس‌ها و دامادها همراه با بقیه در یک منزل بودند. اغلب قبل از رفتن به روستای بعدی، از آن روستا، اسبی آرایش و زین کرده برای رفتن من می‌آوردند که به احترام همراهان و سرپرست گروه، سوار نمی‌شدم و سرپرست گروه را به سوار شدن دعوت و خود، همراه بقیه و با پای پیاده به راه می‌افتادم. مدت دو ماه و نیم در نخلستان و در قسمت اروند کنار، روستا به روستا پیشروی می‌کردیم تا به روستاهای نزدیک «دهانه فاو» رسیدیم. به‌علت مخلوط شدن آب شور خلیج فارس با آب اروندرود، نخل‌های نخلستان‌های این منطقه از نظر میزان باردهی و شادابی وضعیت خوبی نداشتند. خود روستاییان هم برای برداشت آب شیرین جهت شرب، با قایق چندین کیلومتر به سمت آبادان

می‌رفتند و از آب شیرین آنجا، ظروف یا مشک‌های پر شده خود را پر و به روستا می‌آوردند.

اعزام به استان لرستان

در تابستان سال بعد (۱۳۳۵)، به تنهایی به اداره مبارزه با مالاریا مراجعه کردم. زیرا به علت کار طاقت‌فرسای حمل سمپاش ۲۰ لیتری، دوستان حاضر به آمدن نبودند و در این مورد هم حق داشتند. این بار، محل مبارزه با مالاریا، لرستان تعیین گردید. به علت تجربه کاری سال گذشته، این بار هم از سمپاشی معاف و مسئولیت کارگران و دیوان‌نویسی به من محول شد. سرپرست گروه آقای طالبی و اهل اهواز بود. گروه ما را به بخش الشتر فرستادند. طبیعت آن زمان الشتر بسیار زیبا و هنوز بکر و دست‌نخورده بود. خود بخش الشتر هم از یک خیابان با تعدادی مغازه و چند خانه بیشتر نبود. مدت دو ماه از روستایی به روستای دیگر می‌رفتیم. گاهی اوقات هم به روستاهایی خصوصاً در مناطق کوهستانی می‌رسیدیم که از روستایان خالی بود، چون همگی گله‌های خود را برای چرای تابستانه به مناطق کوهستانی دور دست برده بودند. اتفاق می‌افتاد که ۲۴ ساعت گرسنگی بکشیم و این برای کارگران که وسایل را حمل می‌کردند خیلی سخت بود. چنین روستاهایی را سمپاشی و سپس راهی روستای بعدی می‌شدیم. معمولاً سم مورد نیاز برای سمپاشی و حقوق کارگران را اتومبیلی به مرکز بخش می‌آورد و باید از محلی که بودیم پیاده و همراه با یک مال برای حمل بشکه‌های د.د.ت به آنجا رفته و آن‌ها را تحویل می‌گرفتیم. در یک نوبت که به اتفاق آقای طالبی و یکی از کارگران که به منطقه‌آشنایی کامل داشت، برای تحویل گرفتن حقوق گروه، پیاده عازم بخش شدیم، پس از گذشتن از گذار چند رودخانه و مسافت طولانی در ساعت ۳ بعد از ظهر به بخش رسیده و پس از امضای سرپرست گروه، حقوق ۱۳ نفر توسط حسابدار اداره به ایشان تحویل داده شد. حدود ساعت ۵ بعد از ظهر از بخش عازم و به تاریکی شب برخورد کردیم. خوشبختانه آن شب مهتاب بود و کارگر راهنما هم راه را به خوبی تشخیص می‌داد. حدود ساعت ۱۱ شب در مسیری

که می‌رفتیم، ۴ نفر بیل به دست را که به فاصله ایستاده و مسیر جاده را بسته بودند را مشاهده کردیم. پس از رسیدن و احوالپرسی، تصور کرده بودند که برای دزدیدن و تغییر مسیر جریان نوبت سهم آب آن‌ها آمده‌ایم. پس از معرفی خود، از ما پوزش خواستند و راهی شدیم. مجدداً از روخانه‌ها گذشته و در ساعت ۱ بامداد در میان سرو صدا و حمله سگ‌های روستا، به محل خود رسیدیم. از الشتر ما را راهی منطقه دیگری بنام «قلایی» کردند. برای رفتن به قلایی، کدخدای آخرین روستا، تعدادی قاطر و الاغ جهت حمل بشکه‌های د.د.ت و سمپاش‌ها همراه با مالکین آنها را در اختیار ما گذاشت. برای رسیدن به قلایی، باید از کوهستان‌ها و دره‌هایی عبور می‌کردیم. پوشش درخت‌های جنگلی و طبیعت بین راه بی‌نظیر بود. گله‌های کل (بز کوهی) و پرندگان خصوصاً کبک و تیهو به وفور به چشم می‌خوردند. اغلب جوجه‌های کبک‌ها که هنوز قادر به پرواز نبودند به دنبال مادرهای خود می‌دویدند.

تا نیمه شهریورماه کار سمپاشی در روستاهای قلایی ادامه داشت. در این منطقه دوبار و در دو روستای متفاوت به علت درگیری یکی از کارگران با یک نفر از اهالی روستا بر سر سمپاشی بیش از مورد نیاز، مردهای روستا با چوب و زن‌ها با سنگ به جان ما می‌افتادند. در هر نوبت، در یک لحظه یکی از افراد ما غرقه به خون می‌شد. در نوبت اول، گلوی یکی از کارگران و در نوبت بعدی سر شاه‌غلام محلول‌ساز گروه. بعدها معلوم شد که این دو نفر برای نجات گروه از دست روستاییان، با مهارت تمام و قرار دادن یک تیغ بین دو انگشت خود، پوست گلو و یا سر خود را در حد خونریزی پاره کرده بودند. همین امر سبب وحشت روستاییان، رهایی و نجات ما می‌گردید. روستائیان با مشاهده خون، همگی فرار می‌کردند و اسب‌ها و دیگر حیوانات خود را از روستا می‌بردند تا از دسترس ژن‌دارمیری به دور باشند. فاصله ژن‌دارمیری از روستاها با اسب چند ساعت طول می‌کشید. در هر نوبت، بالأخره اسبی گیر آورده و یکی از کارگران را برای خبر به ژن‌دارمیری می‌فرستادم. ژن‌دارم‌ها پس از رسیدن، کلیه اهالی ده را جمع و پس از سؤال و جواب، چند نفری را دستگیر و با خود می‌بردند. کارگر زخمی را هم برای معالجه راهی شهر می‌کردیم. روز بعد با

وساطت کدخدا و ریش سفیدهای روستا، سرپرست گروه، رضایت‌نامه‌ای برای بردن به ژندارمری و آزادی روستاییان دستگیر شده به دست یک از روستاییان می‌داد و او را راهی ژندارمری می‌کرد و قضیه فیصله می‌یافت.

پس از سمپاشی آخرین روستای بخش قلایی، جهت تحویل وسایل از قلایی به بخش و از آنجا با ماشین اداره به خرم‌آباد و سپس با آقای طالبی عازم اهواز شدیم. زمان ثبت‌نام در دبیرستان فرارسیده بود که در دبیرستان شاپور انجام شد. به دریانوردی و کاپیتان کشتی شدن و نظام خیلی علاقه‌مند بودم. بنابراین، پس از گرفتن مدرک سیکل اول (نهم دبیرستان)، تصمیم گرفتم همراه با دو نفر دیگر از همکلاسی‌ها در دبیرستان نظام، که در آن زمان افراد را با مدرک سیکل می‌پذیرفتند، ثبت‌نام کنم. پس از مشورت با پدرم، ایشان رضایت ندادند. شق بعدی، دریانوردی بود. متأسفانه در آن زمان فقط می‌توانستم در نیروی دریایی ثبت‌نام کنم. پس از مشورت با یک افسر نیروی دریایی، متوجه شدم که با مدرک سیکل به‌عنوان «مهندسی» پذیرفته می‌شوم و نه تنها با این مدرک از کاپیتانی کشتی خبری نیست، بلکه تا آخر عمر مهندسی باقی خواهم ماند، مگر این‌که حداقل مدرک دیپلم را داشته باشم تا بتوانم ترقی کنم. لذا، در مهرماه ۱۳۳۶-۱۳۳۷ مجدداً برای کلاس چهارم در دبیرستان شاپور ثبت‌نام کردم. آقای جلیل‌فر که دروس طبیعی را تدریس می‌کردند، علاوه بر بیان و تشریح عالی مطالب، نقاش خوبی هم بودند و در کیف دستی ایشان همیشه جعبه‌ی بزرگی از گچ‌های رنگی وجود داشت که از آن‌ها برای رسم تصاویر مقاطع گیاهی و یا جانوری استفاده می‌کردند. اصولاً عادت داشتم که در هنگام تدریس دبیران، از رئوس مطالب درسی یادداشت‌برداری کنم. شب‌ها هم این یادداشت‌ها را که اغلب حاوی مطالبی مازاد بر کتب درسی بود همراه با مطالب کتب را مطالعه و از این بابت، همیشه بر خیلی از دروس تسلط داشتم. از این جهت، شب‌های آزمون را راحت می‌خوانیدم و یا مطالب را برای بعضی از همکلاسی‌ها، یک بار توضیح می‌دادم که خود مروری دیگر بر مطالب و آمادگی بیشتر برای آزمون‌ها بود.

کار در بندر خرمشهر

پس از دومین سال کار در اداره مبارزه با مالاریا، تابستان‌ها را اغلب دوستانه تدریس می‌کردم که بازده مالی نداشت. در دوره دبیرستان، از داشتن همکلاسی‌های خوبی از قبیل ماشاله پورمنصوری (دکتر پورمنصوری)، ابراهیم فرشید (دکتر فرشید)، ناصر رحمان، پرویز گروسی، حمید ضامنی، ناصر معرف، عباس مرداسی، نیهانی، صباغ، مبارک، بخشی (دکتر بخشی)، برخوردار بودم. در شهریورماه ۱۳۳۸، پدرم درگذشت. پس از اتمام دوره دبیرستان و اخذ دیپلم در رشته طبیعی در خردادماه ۱۳۳۹، خود را برای شرکت در کنکور دانشگاه‌ها، همراه با کار تابستانه شبانه در روی کشتی‌ها جهت نظارت و آماربرداری از تخلیه کالاها در بندر تخلیه کالا در گمرک خرمشهر آماده می‌کردم. علت انتخاب کار شبانه که از ساعت ۱۲ شب تا ساعت ۸ صبح روز بعد ادامه داشت، یکی شدت گرمای تیرماه و مردادماه و حرارت زیاد در روی کشتی بود. کشتی‌های حمل کالا خصوصاً کشتی‌های نوژی، دارای ۵ انبار به نام «خن» بودند که به محض خالی شدن هر کدام، طبقه پایین‌تر را باز می‌کردند. دسترسی به طبقات از طریق پله‌های آهنی بود که در اثر تابش آفتاب به قدری گرم می‌شدند که در موقع پایین رفتن و بالا آمدن دست‌ها را می‌سوزاند. از طرفی سایه‌بانی هم برای حفاظت از تابش مستقیم آفتاب وجود نداشت، چون مشخصات هر کالایی باید دقیقاً از نزدیک بررسی و ثبت می‌شد. مورد دوم، دو برابر بودن دستمزد آن بود. در آن سال‌ها شرکت در کنکورهای تمام دانشگاه‌ها - که هر کدام در تاریخ مشخصی و به‌طور جداگانه انجام می‌شد - امکان‌پذیر بود و در صورت قبولی، دانشگاه مورد نظر انتخاب می‌شد. به‌علت درگذشت پدرم در شهریورماه سال گذشته و برای جلوگیری از فشار مالی به خانواده، تصمیم گرفتم که فقط در کنکور دانشکده کشاورزی اهواز شرکت کنم.

بخش دوم: ۱۳۳۹-۱۳۵۱ (شروع و پایان تحصیلات دانشگاهی و استخدام در دانشگاه)

توصیف دانشکده کشاورزی در ملاثانی

در شهریورماه ۱۳۳۹ در اولین دوره چهارساله دانشکده کشاورزی اهواز در ملاثانی پذیرفته شدم. دانشکده کشاورزی، در سال ۱۳۳۸ از اهواز به ملاثانی منتقل شده بود. در آن سال، دانشکده تحت پوشش وزارت علوم و آموزش عالی و «بنیاد خاور نزدیک» و با دو رئیس ایرانی «مهندس راثی» و آمریکایی «موریس ب. موریل» اداره می‌شد. دانشجویهای قبل از ما (مثل دکتر نورمحمدی)، در دوره سه ساله و با درجه لیسانس فارغ‌التحصیل می‌شدند. وضعیت خوابگاه‌ها، کلاس‌های درس، آب آشامیدنی و شستشو، اصلاً خوب نبود. آب گل‌آلود رودخانه وارد یک بشکه فلزی فیلتردار می‌شد و مستقیماً شرب می‌گردید. برای شستشو و حمام هم دو بشکه ۱۰۰۰ لیتری بدون فیلتر در روی یک اسکلت آهنی قرار داشتند. گاهی اوقات که آب بشکه‌ها در حال خالی شدن بود، در موقع دوش گرفتن، آب گل‌آلود غلیظی روی سر و بدن ریخته می‌شد. سقف کلاس‌های درس هم از کانتکس پوشیده شده بود، اغلب در موقع بارندگی، باعث ریزش قطرات آب روی بدن ما می‌گردید. در یک روز بارانی شدید که با دکتر درویش کلاس داشتیم، یکی از دانشجویان که در زیر چکه زیاد از سقف نشسته و مشغول یادداشت‌برداری بود، چتر بارانی خود را باز کرد که موجبات خشم شدید دکتر درویش قرار گرفت. خوابگاه‌ها و منازل اساتید در تعدادی از ساختمان‌های قدیمی متعلق به زمان داریسی بود. یکی از این ساختمان‌ها متعلق به رئیس دانشکده بود. به تدریج مجتمع خوابگاهی، کلاس‌ها، منازل اساتید و آزمایشگاه‌ها ساخته می‌شدند و مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفتند. تعدادی از دروس خصوصاً دامپروری، مرغداری و باغبانی هم توسط اساتید آمریکایی تدریس می‌شد. همین‌طور چند نفر از افراد گروه صلح آمریکا به دانشکده فرستاده شده بودند که دروس زبان انگلیسی را تدریس می‌کردند.

کار دانشجویی برای عمران در دانشکده

در تابستان سال دوم و پس از اتمام آزمون‌ها و تعطیلی دانشکده، برای تقاضای کار تابستانه مجدداً به ملائانی مراجعت و مستقیماً پیش آقای مهندس راثی رئیس ایرانی دانشکده رفتم و تقاضای خود را مبنی بر شروع کار مطرح، که مورد مخالفت ایشان قرار گرفت. تا آن تاریخ کار دانشجویی در دانشکده مرسوم نبود و هیچ دانشجویی هم مشغول کار نشده بود. مشغول صحبت با مهندس راثی بودم که شخصی وارد و در مورد لایروبی نهر آب (عباره) از محل پمپاژ آب در آن از کنار رودخانه تا سر جاده قدیم ملائانی - مسجد سلیمان با مهندس راثی وارد مذاکره شد و مقرر گردید که با دریافت ۳۲۰۰۰ تومان آن را لایروبی کند. بلافاصله از دفتر ریاست خارج و به سراغ نهر آب و موتورخانه پمپ‌های آب رفتم. فتح‌اله مسئول موتورخانه اظهار داشت که به علت پر شدن نهر از رسوبات، نمی‌تواند «پمپ پاکسمن» که آبدهی زیادی دارد را روشن کند، زیرا آب از نهر لبریز خواهد شد. علاوه بر رسوبات درون نهر، رشد درخت‌های «پده» در دیواره‌های نهر و افتادن شاخه‌ها در آن، یکی دیگر از مشکلات بود. یکی از این درخت‌های کهنسال که روی نهر افتاده بود، پل خوبی را جهت رفت و برگشت دانشجویان به غذاخوری فراهم کرده بود. طول نهر را اندازه‌گیری و با انجام محاسباتی معلوم شد که با لایروبی خوب و استاندارد، می‌توان با ۱۲۰۰۰ هزار تومان این کار را انجام داد. بلافاصله به اتاق ریاست مراجعه و به آقای مهندس راثی اظهار داشتم که من با ۱۲۰۰۰ هزار تومان کار لایروبی نهر را انجام می‌دهم. ولی ایشان زیر بار نمی‌رفت و می‌گفت: علاوه بر این که با این مبلغ انجام کار غیرممکن است، شما تجربه کاری هم ندارید. صحبت طولانی ما، باعث جلب توجه دکتر لاستر (Laster) رئیس جدید آمریکایی دانشکده گردید. همین امر سبب شد که خودم با ایشان صحبت و جریان را شرح دهم که بلافاصله مورد موافقت قرار گرفت. از دفتر ریاست فوراً به نجارخانه که در نزدیک رودخانه بود رفته و از استاد ابراهیم، نجار باتجربه اهل اصفهان، ساخت یک چهارچوب به اندازه نهر و مقداری را که از داخل آن باید برداشته شود، سفارش دادم. روز بعد هم از روستاهای ملائانی و ندافی،

کارگران مورد نیاز را استخدام و فردای آن روز کار لایروبی شروع شد. در آن زمان حدود ۶۰۰ نفر شامل بنا، کارگر، راننده، جوشکار، نجار، بلوکزن و تعدادی هم در سایر قسمت‌ها مثل شن‌شویی و غیره، زیر نظر زنده‌یاد دکتر فریدون کاوه که در آن زمان دارای درجه فوق لیسانس بود فعالیت می‌کردند. مهندس کاوه علاوه بر تدریس درس ساختمان‌های روستایی، مسئول کار ساختمان‌سازی دانشکده هم بودند. حقوق افراد هم روزانه پرداخت می‌شد.

به موازات برداشت مواد اضافی نهر، کار هرس درختان هم انجام می‌شد. گل و خاک اضافی را روی لبه‌ها و بدنه نهر ریخته و مسطح می‌شد. کار لایروبی در بهترین شکل خود که موجبات تعجب و تحسین رؤسای دانشکده و مهندس کاوه را فراهم کرده بود، با مبلغ ۱۱۲۰۰ تومان به پایان رسید و مانده پول همراه با کلیه صورت-حساب‌ها تحویل حسابدار دانشکده گردید. همین امر سبب ادامه و شروع کار تابستانه من در دانشکده با حقوق ماهیانه ۴۵۰ تومان و به‌عنوان دستیار آقای مهندس کاوه را فراهم کرد. چند روزی برای آشنایی با کارها، نقشه‌خوانی و پیاده کردن نقشه‌های بناها، مهندس کاوه مرا همراهی می‌کرد. پس از اطمینان از عمل‌کرد کاری، کلیه کارها را به من سپرد، ولی در صورت نیاز، راهنمایی و کمک می‌کرد. جهت سرعت در انجام کارهای ساختمان‌سازی، کلیه واحدها در دو نوبت کار می‌کردند، ۶ صبح تا ۲ بعد از ظهر و ۲ بعد از ظهر تا ۸ شب. به‌علت عدم نظارت مستمر، نبود ساعت استراحت برای صرف غذا و به‌خصوص چای که عرب‌زبان‌ها به آن نیاز مبرم داشتند و همچنین نوشیدن آب گرم در گرمای تابستان، پیشرفت کلیه کارهای مربوط به ساختمانی بسیار کند بود. زیرا، هر گروه کاری، برای خود نگهبانی گمارده بودند که به محض آمدن مهندس کاوه و یا سایر رؤسا برای بازدید، فریاد می‌زد «عشمه، عشمه»، یعنی «رئیس، رئیس» آمد. بر اثر این فریاد، همه دست از غذا خوردن، یا نوشیدن چای و گاهی هم خواب می‌کشیدند و مشغول کار می‌شدند. پس از رفع خطر، حرکت از نو شروع می‌شد. تمام این حرکات و رفتارها را در مدت ۸ روز کار لایروبی نهر آب، نظاره و زیر نظر داشتم. چند روزی بیشتر نگذشته بود که یک روز تمام افراد را

جمع‌آوری و به آن‌ها گوشزد کردم که از این به بعد با من طرف هستند و برای رفاه آن‌ها، موارد زیر نیز اجرا خواهد شد:

۱. برای گروه‌های صبح و عصر، ۴۵ دقیقه را جهت نوشیدن چای و یا خوردن غذا و استراحت تعیین کردم.
۲. روزانه یک وانت را برای خرید و آوردن یخ به اهواز می‌فرستادم و یخ خریداری شده میان تمام گروه‌های شغلی به اندازه کافی تقسیم می‌شد که دیگر آب گرم ننوشند.
۳. اگر در موقع انجام کار اتفاقی برای کسی رخ می‌داد، ضمن فرستادن او به دکتر یا بیمارستان، در تمام مدت استراحت توصیه‌شده توسط پزشک، ورقه حقوقی او را امضا می‌کردم. البته این کار، برخلاف مقررات کاری دانشکده بود. ولی بعداً موضوع را با زنده‌یاد مهندس کاوه در جریان گذاشتم که ایشان هم جهت پیشرفت و بهبود وضع کار و کارگران، به من اختیار تام دادند. تصمیمات اتخاذشده و به اجرا در آمده، در بهبود و روند افزایش کارها از ۵ تا ۸ برابر بود. چون تمام تأسیسات با بلوک ساخته می‌شد، نمودار بیشتری داشت. مهندس کاوه هم در آن تابستان ازدواج کرد.

فعالیت آموزشی و عملیاتی در دانشکده

کار تابستانه تا پایان شهریورماه ادامه داشت. در شهریورماه، زنده‌یاد آقای «دکتر میرعمادی» با خانواده از آلمان به ملائانی آمدند. چون قرار بود ایشان دروس باغبانی را تدریس کنند، از من خواسته شد که در صورت تمایل به ادامه کار با همان حقوق ماهی ۴۵۰ تومان، می‌توانم با آقای دکتر میرعمادی در انجام کارهای فضای سبز و باغبانی کمک کنم. اولین کارم با دکتر میرعمادی، آماده‌سازی فضای سبز دانشکده همراه با چمن‌کاری، درخت‌کاری و گل‌کاری بود که بدون وقفه ادامه داشت. دکتر میرعمادی قطعه زمین بزرگی را در مجاورت مزرعه آزمایشی دکتر درویش و در آخرین ضلع شمالی دانشکده در مجاورت روستای ندافیه برای کشت و تهیه

کلکسیون از نباتات گرمسیری و سردسیری انتخاب کرد و به تدریج کشت درخت‌ها با کمک باغبان‌ها به انجام می‌رساندیم. یک قسمت از زمین به کشت انواع درخت‌های میوه سردسیری اختصاص یافت و نهال‌های آن با کامیون از اصفهان آورده شدند. زمستان آن سال، سال سردی بود و درجه حرارت تا منفی شش درجه سلسیوس رسید. گرچه این سرما برای نهال‌های سردسیری مناسب بود، باعث خشک شدن برگ‌های سایر درخت‌ها و سوختن گیاه‌های جوان و حساس به سرما شد. در این باغ جدید که بعداً به «باغ میرعمادی» معروف شد، انواع انجیر، انار، نخل خرما و درخت‌های میوه کاشته شد.

به علت انحلال دانشکده کشاورزی دانشگاه فردوسی مشهد، در مهرماه ۱۳۴۰، دانشجویان گروه گیاه‌پزشکی آن به ملائانی منتقل شدند. این دانشجویان در مشهد تعدادی واحد را گذرانیده بودند. چون برنامه درسی آن‌ها با سایر دانشجویان ورودی دوره دوم همخوانی نداشت، در ترم اول چند واحد بیشتر به آن‌ها تعلق نگرفت. بنابراین وقت زیادی داشتند و حوصله بعضی از آنها هم سر می‌رفت و مرتباً تکرار می‌کردند: «بابا، این جا تنبل‌خانیه، ما همش مْخوریم و مْخوابیم». در ترم دوم که ۲۱ واحد به آنها داده شد، دیگر نای نفس کشیدن را نداشتند.

دکتر اسکات (Dr. Scot)، مرغداری را تدریس و اولین سالن پرورش مرغ را با وارد کردن دو دستگاه ماشین جوجه‌کشی دستی افتتاح و راه انداختند. ضمن تدریس، من و دو دانشجوی دیگر را مسئول ماشین‌های جوجه‌کشی کرده بود که مرتباً و حتی نیمه‌های شب در ساعت معین باید با استفاده از دسته‌های چوبی که مانند دستگاه فوتبال دستی در بیرون ماشین بودند، وضعیت تخم‌مرغ‌ها را تغییر می‌دادیم. از آنجایی که مسئولیت عملیات و اداره سالن را به عهده من محول کرده بود، ناچار باید نوبت‌ها را مرتباً به دو نفر دیگر گوشزد و یا در ساعت ۲ صبح آن‌ها را از خواب بیدار می‌کردم تا وظیفه خود را انجام دهند. نوبت‌ها هر ۲۴ ساعت یک‌بار میان ما تعویض می‌شد تا فشاری به یک نفر وارد نشود. در یک شب طوفانی که ساعت ۲ صبح نوبت مرشدزاده بود، رأس ساعت او را بیدار کردم ولی از جایش بلند نمی‌شد و می‌گفت: خوابم

می‌آید. به او گفتم این طوفان ممکن است کاری دست ما بدهد و سالن را به آتش بکشد، در پاسخ اظهار داشت: بدرک و بهتر، سپس پتو را روی سرش کشید و دیگر پاسخ مرا نمی‌داد. در آن شب اولین گروه ۲۰۰ عددی جوجه‌ها که همه روز قبل متولد و از دستگاه خارج و تخم‌مرغ‌های جدید جای آن‌ها را پر کرده بودند، در سالن وجود داشتند. برای گرمایش جوجه‌ها هم دو دستگاه بخاری نفتی در محوطه مسدود نگهداری جوجه‌ها در سالن قرار داده بودیم. فوراً لباس‌هایم را پوشیده و به سالن مرغداری رفتم. وقتی درب سالن را باز و چراغ را روشن کردم از شدت غلظت دود جایی را نمی‌دیدم. فوراً یک پنجره و به همراه آن درب سالن را کمی باز کردم که سبب خروج تدریجی دود از سالن می‌شد. یکی از بخاری‌های نفتی بر روی بستر کاه زیر پای جوجه‌ها افتاده و کاه شروع به سوختن کرده بود. خوشبختانه زمان زیادی از آن نمی‌گذشت و جوجه‌ها هم همه دور از بخاری دور هم جمع و سالم بودند. کاه آتش گرفته را از بقیه قسمت‌ها جدا و با آب خاموش کردم. شدت دود، رنگ جوجه‌ها را از طلایی به مشکی مبدل کرده بود. تمیز کردن و آماده کردن محل نگهداری جوجه‌ها و سالن تا صبح به طول انجامید. خبر آتش‌سوزی به گوش دکتر اسکات رسید و در ساعت ۷ صبح به سالن آمد. علت را از من جویا که پاسخ دادم عامل آن طوفان بوده و کسی از مراقبت کوتاهی نکرده است. کار جوجه‌کشی و پرورش آن‌ها مرتباً ادامه داشت و جوجه‌ها به تدریج بزرگ و به مرغ‌های تخم‌گذار تبدیل و روز به روز بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شد. روزانه مقادیر زیادی تخم‌مرغ به اساتید، کارمندان و پانسیون دانشجویی دانشکده و بعداً به کارگران و دانشجویان فروخته می‌شد.

کار مستمر در دانشکده تا سال چهارم که جهت اخذ مدرک فوق لیسانس، کار به اعتصاب کشید، ادامه داشت. دانشجویان همراه با نماینده‌های کلاس‌های پایین‌تر به وزارت علوم در تهران رفتند. در این سال، پس از مراجعت موفقیت‌آمیز از تهران و شروع کلاس‌ها، جهت تنبیه دانشجویان، سه واحد درسی از هر یک از دانشجویان سال‌های سوم و چهارم حذف و نتیجتاً باعث شد که تعدادی از دانشجویان از جمله این جانب یک ترم اضافی را در دانشکده بگذرانند. علاوه بر این، کار دانشجویی افراد

من جمله من هم قطع گردید. طبق تصمیمات وزارت علوم و آموزش عالی، دوره چهارساله همراه با افزایش واحدهای درسی، برای فوق لیسانس تصویب شده بود که تمام دانشگاه‌های ایران به جز جندی شاپور آنرا اجرا می‌کردند. در ملاثانی، مهندس راثی و سایر مسئولان ایرانی بنیاد خاور نزدیک در تهران، به ما می‌گفتند که ما به شما «بی. اس. (B.Sc.) قوی» می‌دهیم. ما هم می‌گفتیم: «ما فوق لیسانس» مصوبه وزارت علوم و آموزش عالی را می‌خواهیم و نیازی به «بی. اس. قوی» شما را نداریم.

کار رسمی در دانشکده

در تاریخ ۱۳۴۳/۱۱/۱۰ پس از فارغ‌التحصیلی از دانشکده کشاورزی ملاثانی (A.A.C.=Ahwaz Agricultural College)، به علت سوابق خوب کاری در دوره دانشجویی و سایر خصوصیات اخلاقی که مورد توجه مسئولان دانشکده و اساتید قرار گرفته بود، بلافاصله در تاریخ ۱۳۴۳/۱۱/۱۱ به عنوان آسیستان (مربی) و با حقوق ماهیانه ۱۵۰۰۰ ریال (۱۵۰۰ تومان) در ماه، در دانشکده استخدام و مشغول به کار شدم. علاقه وافر به رشته خاک‌شناسی به خصوص مسئله تثبیت شن‌های روان، و به توصیه شخص زنده‌یاد مهندس مهدی نفیسی، در بخش خاک‌شناسی به مدیریت ایشان، کارم را شروع کردم. زیرا من و همه دانشجویان نه تنها ایشان را به عنوان استاد، بلکه یک معلم اخلاق و پدری مهربان و مسئولیت‌پذیر دوست داشتیم. اداره آزمایشگاه‌ها و عملیات خاک‌شناسی به این‌جانب واگذار شد. علاوه بر این، چون آقای مهندس نفیسی به اتفاق آقای مهندس حبیب‌اله قطب «پروژه زهکشی» پانصد هکتار زمین‌های دانشکده را عهده‌دار بودند، از همان اوایل شروع کار، انجام کارهای زهکشی را هم به عهده این‌جانب واگذار کردند. پس از تمبوشه یا لوله‌گذاری و پوشش آن‌ها، زمین‌های زهکشی شده را کرت‌بندی و جهت شستشوی نمک تا مدتی غرقاب می‌کردیم. در بهار ۱۳۴۴ که در مزرعه به نظارت کارها مشغول بودم به فکر رسیدن که بهتر است ضمن شستشوی خاک و هدر رفتن آب، در زمین‌های تحت پوشش آب، برنج کاشته شود. زیرا از برداشت محصول، هم می‌توانستیم قسمتی از هزینه‌های

زهکشی را جبران کنیم؛ و هم ریشه و کلش برنج پس از برداشت محصول باعث سبکی خاک می‌شد. کارگرانی که در زهکشی کار می‌کردند، روزانه ۴۰۰ ریال (۴۰ تومان) دستمزد داشتند. از این مبلغ ۲۰۰ ریال (۲۰ تومان) را نقد و بقیه را گندم یا آرد می‌گرفتند. بنابراین، به جای آرد یا گندم، می‌توانستیم برنج به آن‌ها بدهیم، چون آردی که به آن‌ها داده می‌شد، اغلب کهنه و پر از آفات و کنه‌های انباری همراه با فضولات آنها بود که پس از مسموم و کشته شدن چند رأس از گاوهای شیرده بخش دامپروری دانشکده، از آن پس، به کارگرها هم داده نشد. موضوع را با آقای مهندس نفیسی در میان گذاشتم که مورد استقبال ایشان قرار گرفت و اجازه اجرای آن‌را دادند در آن زمان آقای دکتر درویش، استاد گروه زراعت که ریاست دانشکده را هم به عهده داشتند، سلسله آزمایش‌هایی درباره برنج در مزرعه آزمایشی خود انجام می‌دادند.

بدون اجازه و مشورت، هرگز برنج کشت نکنید

آب کرت‌های قسمتی از زمین‌ها را قطع تا پس از آمادگی از نظر رطوبت، شخم و متعاقباً دیسک زده شوند. شخم زمین انجام شد، مدتی صبر کردم تا رطوبت خاک برای دیسک زدن مناسب شود. روزی که برای گرفتن تراکتور به بخش ماشین‌آلات دانشکده مراجعه کردم، گفتند: تمام تراکتورها به مزرعه دکتر درویش رفته‌اند و باید صبر کنم تا کار در آنجا تمام شود. یک هفته تمام برای گرفتن تراکتور مراجعه می‌کردم و همین جواب را پاسخ می‌دادند. از آنجایی که مزرعه آزمایشی بیش از چند هکتار نبود، رفتن شش تراکتور و یک بولدوزر «دی ۴ (D4)» به مدت ۸ روز به آنجا، کمی مشکوک به نظر می‌رسید. لذا راهی مزرعه دکتر درویش شدم و در کمال تعجب مشاهده کردم که تمام تراکتورها و بولدوزر در زیر سایه درخت‌ها پارک و راننده‌ها مشغول نوشیدن چای و گفتگو بودند. پرسیدم: کارتان تمام شده؟ همگی خندیدند و پاسخ دادند که ۸ روز است به اینجا می‌آییم و تا پایان ساعت کار اداری به منزل می‌رویم، کاری نیست که بخواهیم انجام دهیم، «به ما گفته شده که تا اطلاع ثانوی

همه روزه کار ما همین باشد». مشغول صحبت با عبدالرضا راننده بلدوزر بودم که دکتر درویش با ماشین به مزرعه آزمایشی آمدند و با تندی اظهار داشتند که به چه حقی با راننده‌ها صحبت می‌کنم. در جواب، پاسخ دادم: به همان حقی که شما ۸ روز است تمام این ماشین‌آلات را بلااستفاده در اینجا بلوکه کرده و مانع انجام کارهای دیگران شده‌اید. پاسخ دادند: «به عنوان رئیس دانشکده هر کاری را که مایل و لازم باشد، می‌توانم انجام دهم». از آنجا راهی مزرعه شدم. کارگری داشتم به نام «کمیش» که در کشت برنج با تجربه و قرار بود که کشت زیر نظر ایشان انجام شود. به او گفتم فعلاً تراکتوری در کار نیست و باید کشت برنج را به سال بعد موکول کنیم. پاسخ داد: خیر آقا، امسال خواهیم کاشت، شلتوک‌ها هم جوانه زده‌اند و آماده کاشت هستند. شما فقط دو عدد «دوسه» (تراورس چوبی راه‌آهن که در زیر ریل‌ها قرار داده می‌شود) و یک طناب برایم تهیه کنید، من برنج را خواهم کاشت. در ظرف ۲۴ ساعت تراورس‌ها و طناب آماده شد. کمیش هم از روز قبل در کرت‌های پر از کلوخه، آب را رها کرده بود. پس از بستن طناب به تراورس‌ها، در حالی که طناب را به شانه‌ها و سینه خود بسته بود، تراورس‌ها را می‌کشید، دو نفر دیگر روی تراورس‌ها فشار و آنها را به جلو می‌راندند و یک نفر هم شلتوک‌های جوانه‌زده را در کرت‌ها می‌پاشید. بدین ترتیب حدود ۱۰ هکتار برنج کاشته و سبز شد. رشد برنج بی‌سابقه و به قدری خوب بود که رؤسای ایرانی (مهندس راثی) و آمریکایی دانشکده، دکتر آلن^۱ از مزرعه بازدید و پس از چند روز، رئیس کل بنیاد خاور نزدیک را از تهران برای بازدید از مزرعه برنج و ابتکار به خرج داده شده جهت استفاده بهینه از زمین و آب، به ملائانی دعوت کردند. برداشت محصول هم بی‌سابقه بود. نه تنها بخشی از هزینه‌های زهکشی را تأمین کرد بلکه موجبات خوشحالی کارگران را هم فراهم ساخت. در زمان همکاری با مهندس نفیسی، ایشان ازدواج کرده بودند و فرزند پسرشان هنوز قادر به تکلم و راه رفتن نبود. ادامه همکاری با مهندس نفیسی تا شهریورماه ۱۳۴۵ بیشتر نبود، چون در مهرماه همین سال به خدمت نظام وظیفه رفتم. بعد از شروع کار من در دانشکده،

¹- Dr. Allen

ابتدا عزیزاله کمیلی، فریدون افتخار شاهرودی، ماهرخ فلاحتی رستگار و سال بعد هم، حسین قدیری، احمد زند مقدم، مسعود سلیمانی، مرتضی الماسی، شهناز اساسی و بیژن بهزادی در دانشکده مشغول کار شدند.

خدمت در سپاه ترویج

در دورهٔ تعلیمات شش ماهه در پادگان سلطنت‌آباد تهران، چون «دورهٔ دوم سپاه ترویج» بودیم، علاوه بر دروس نظامی، مجدداً کلیهٔ دروس کشاورزی توسط افراد غیرنظامی از دانشگاه تهران و موسسهٔ بررسی آفات و بیماری‌های گیاهی به ما تدریس می‌شد. در پایان دوره هم، پس از آزمون از همهٔ دروس (نظامی و کشاورزی)، نتیجه نهایی آن، محل انتخاب خدمت را تعیین می‌کرد. به‌علت نمرات خوبی که در آزمون کسب کرده بودم، به‌جز تهران و قزوین می‌توانستم هر استانی دیگری را انتخاب کنم. ولی چون با یکی از دوستان به نام «منوچهر صالح» قرار گذاشته بودیم که باهم باشیم، به خاطر ایشان به استان ایلام رفتم. در ایلام، کار تقسیم سپاهیان شروع و به اتفاق هفت نفر سپاهی دیلمه و یک وانت شورلت شاسی‌بلند به‌راندگی شاپور به منطقهٔ «هلیلان» در نزدیک شاه‌آباد غرب (اسلام‌آباد فعلی) و محل زندگی یکی از پسرهای «ابوقداره» والی سابق پشتکوه (ایلام فعلی) در روستایی به نام «کره^۱» رفته و سپاهیان را در روستاهای مختلف دیگر مستقر کردیم. «ابوقداره» سعی داشت که ما را راضی به اقامت در منزلش کند، ولی با اجارهٔ اتاقی در همان روستا، فعالیت خود را شروع کردیم. خاطرات و اتفاقات این دوره خیلی زیاد است. از تلخ‌ترین و ناگوارترین خاطرات دورهٔ نظام وظیفه، غرق شدن دوستان منوچهر در رودخانه «سیمره» بود. این رودخانه که از نزدیکی روستای محل اقامت ما می‌گذشت در زمستان‌ها بسیار پرآب، جوشان و خروشان، ولی در تابستان ضمن داشتن گدار برای عبور انسان و حیوانات، از مناطق گود و گردابی زیادی هم برخوردار بود و در یکی از این گرداب‌ها بود که به پایین کشیده شد و بالا نیامد.

^۱- Kareh

نزدیک‌ترین روستا به «گره»، روستایی بود که در فاصله سه کیلومتری رودخانه قرار داشت و زنان روستایی برای آوردن آب با مشک‌های خود باید روزانه مرتباً این مسافت را طی می‌کردند. برای دسترسی به آب، از سال‌ها پیش و توسط اجداد آنها، چاه‌های متعددی در اطراف روستا و در عمق‌های متفاوت ۳۰-۴۰ متر در روی تپه‌های اطراف روستا حفر شده بود که هیچ‌کدام به آب نرسیده بودند. از طرفی، در دامنه کوه و در فاصله تقریبی ۵ کیلومتری روستا، قناتی وجود داشت که از زمان ساسانیان حفر شده بود و اما به دلیل استقرار دزد معروف منطقه به نام «بایپر» و خانواده‌اش در بالای کوه، روستاییان به قنات دسترسی نداشتند. پس از بازدید از قنات و صحبت با بایپر، متوجه شدم که هزینه لایروبی و آوردن آب آن با لوله به روستا، هزینه‌بردار است و روستاییان قادر به پرداخت هزینه‌های آن نخواهند بود. در آن زمان، روستاییان دو درصد از برداشت محصول خود را برای کمک به عمران و آبادی روستا به کدخدا می‌دادند. تصمیم گرفتم که با حفر چاهی در محلی مناسب، آبی برای روستاییان فراهم کنم. کدخدا، ریش‌سفیدها و مقنی روستا مرا از اینکار منع می‌کردند. پس از بررسی وضعیت روستا و تپه‌های اطراف آن، دره‌ای در بین دو تپه بلند را انتخاب و قدم‌زنان از آنجا تا نزدیک روستا رفته و در محلی در مجاورت روستا توقف کردم و به مقنی گفتم که همین جا شروع به حفر چاه کند. پس از سه روز و در عمق شش متری، مقنی فریاد زد که جناب سروان! خاک دارد مرطوب می‌شود. پس از حفر نیم‌متر دیگر، آب در زیر پای مقنی بود و بجای خاک خشک، گل به بالا می‌فرستاد. به او گفتم تا حد امکان پایین‌تر برود. در روزهای بعد بتدریج ۲ چاه تونل مانند عمود بر مسیر دره پیموده‌شده را هم حفر کردیم که سبب افزایش آب چاه گردید. با نصب یک تلمبه دستی در روی چاه، آب خنک و گوارایی از آن خارج که روزانه تمام مشک‌ها و آب مصرفی حیوانات روستا را از آن پر می‌کردند.

پایان خدمت نظام و ادامه کار در دانشکده

پس از خاتمه خدمت هجده ماهه دوره نظام وظیفه، به ملائانی رفتم تا مجدداً کار خود را در گروه خاک‌شناسی از سر بگیرم. در مسیر گروه با زنده‌یاد آقای دکتر رستمی برخورد کردم و ایشان از من خواستند که در گروه جانورشناسی با ایشان همکاری و مشغول کار شوم. به خاطر احترام خاصی که به دکتر رستمی داشتم قادر به رد پیشنهاد ایشان نشدم و علی‌رغم میل باطنی و علاقه به رشته خاک‌شناسی و انتظار مهندس نفیسی که چشم به راه بازگشت من بود، در بخش جانورشناسی مشغول به کار شدم. قبل از من، زنده‌یاد مهندس فریدون افتخاری شاهرودی (دکتر افتخاری شاهرودی) با دکتر رستمی همکاری می‌کرد و آماده رفتن به خارج از کشور بود. دکتر رستمی به ایشان گفته بود که باید جانشینی برای خود تعیین کند تا اجازه رفتن به ایشان بدهد. زنده‌یاد هم از قول من به دکتر رستمی گفته بود که «مصدق علاقه وافری به کار کردن در بخش جانورشناسی و کار با ایشان را دارد ولی از ابراز آن شرم حضور دارد». به محض شروع کار من، بلافاصله افتخاری شاهرودی همراه همسرش خانم مهندس فلاحتی رستگار (دکتر فلاحتی رستگار)، به خارج از کشور عزیمت کردند. دکتر رستمی ۵ درس شامل جانورشناسی (۱و۲)، ژنتیک (۱و۲) و حفاظت منابع طبیعی را تدریس می‌کرد که به علت زیاد بودن تعداد دانشجو و دانشجویان دروس سرویسی دکتر رستمی در دانشکده علوم که برای عملیات به ملائانی می‌آمدند، از شنبه تا چهارشنبه روزی ۸ ساعت و پنجشنبه ۴ ساعت آزمایشگاه‌ها برقرار بودند. برای عملیات تمام آزمایشگاه‌های جانورشناسی از پارامیسیوم، نماتد، انواع کرم‌ها تا تشریح موش، خرگوش، مار، ماهی، کبوتر و غیره تهیه و در اختیار دانشجویان قرار می‌گرفت. در ساعات عملیات ژنتیک، علاوه بر موارد مختلف مربوط به درس، گروه خونی دانشجویان را نیز تعیین و کارتی با مشخصات و گروه خونی به آنان داده می‌شد. علاوه بر این در دفتری هم گروه خونی کلیه دانشجویان را ثبت می‌کردم. تعیین گروه خونی باعث نجات جان دانشجویی گردید. یک روز چند نفر از دانشجویان سراسیمه به اتاق کارم آمدند و تقاضای گروه خونی نیری را کردند. وقتی علت را جویا شدم،

معلوم شد که آن دانشجو در حمام خوابگاه رگ‌های هر دو دست خود را زده و تا یکی از دوستانش متوجه موضوع شده، خون زیادی از بدنش رفته و در حمام بیهوش افتاده است. بلافاصله، گروه خونی او را در روی کاغذی ثبت، ابتدا برای بخیه زدن بریدگی‌ها، او را به درمانگاه دانشکده و سپس همراه دو نفر از دانشجویان با آمبولانس راهی بیمارستان اهواز نمودم. علاوه بر این‌ها، برای دروس جانورشناسی و ژنتیک، موش، خوکیچه هندی و خرگوش و مگس سرکه را در گروه پرورش می‌دادیم. افتخاری در اتاقی تعدادی از پرنده‌های تاکسودرمی شده را که توسط شخصی به نام آقای خلیل ضیایی تهیه شده بودند نگهداری می‌کرد تا بعداً موزه‌ای را پایه‌گذاری کند. در ادامه برای تهیه پرنده‌های بومی و مهاجر، حیوانات بومی، آبزیان، خزندگان و غیره جهت تأسیس یک موزه بزرگتر، اقدامات خود را از اداره شکاربانی (حفاظت محیط زیست فعلی) شروع کردم. اجازه شکار یک عدد از هر کدام از حیوانات، پرنده‌های بومی و مهاجر و خرید یک قبضه تفنگ را کتباً دریافت و با خرید یک قبضه «تفنگ دولول سنته تین» فرانسوی، کار جمع‌آوری و تکمیل موزه را در ساختمان جدید آن شروع کردم. علاوه بر این، در سر کلاس و در شهرها اعلام کردم که هر کسی پرنده یا جانوری را بیاورد به نام خود او در موزه گذاشته و نگهداری می‌شود. هدف من از تأسیس موزه بیشتر جنبه آموزشی برای دانش‌آموزان مدارس، دبیرستانی‌ها و دانشجویان در سطح استان بود. به همین جهت تمام مشخصات هر نمونه را در جلو آن می‌نوشتم تا اطلاعات بازدیدکنندگان را بالا ببرد. در یکی از سیل‌ها و به علت آب‌گرفتگی دیواره رودخانه کارون، مارهایی که در این دیواره‌ها، زمستان‌گذرانی می‌کردند از سوراخ خود خارج و شناکنان در آب خود را به خشکی می‌رسانیدند. در آن سال ۶۰ مار غیرسمی ۱۲۰-۱۸۰ سانتی‌متری و ۶ افعی به گروه جانورشناسی آورده شد که افعی‌ها برای نگهداری در موزه، همه وارد الکل و مارهای غیرسمی برای عملیات آزمایشگاهی جانورشناسی در یک قفس نگهداری گردیدند.

با وجودی که قبلاً از موزه‌های جانورشناسی بازدید نداشتیم، تصمیم گرفتم که بال، منقار، پا، تخم‌پرندگان و اسکلت جمجمه سر حیوانات گوشتخوار را نیز تهیه

کنم. از آنجایی که در طول روز مشغول کار بودم، پس از صرف شام، از منزل به آزمایشگاه رفته و تاپاسی از شب، این قسمت‌ها را آماده کرده و برای جلوگیری از مزاحمت خانواده که با من زندگی می‌کردند، اغلب شب‌ها را در گروه خوابیده و صبح زود برای خوردن صبحانه که از قبل مادرم آماده کرده بود، به منزل می‌رفتم. در شهریور ۱۳۴۷ برای آوردن انواع آبزیان خلیج فارس با برگهٔ مأموریت و نامهٔ ریاست دانشکده به رئیس شیلات بوشهر، به آنجا عزیمت کردم. سرهنگ گلستانه رئیس شیلات به گرمی مرا پذیرفت و به شخصی به نام آقای زیاف معرفی کرد تا برای تهیهٔ مواد مورد نظر، مرا به ماهیگیرها معرفی کند. در اصطلاح مردم بوشهر و سایر نقاط جنوبی کشور، زیاف، شخصی را می‌گویند که واسطه بین ماهیگیران و خریدارهای ماهی است. در اولین روز اقامت، به روستای «جفره ماهیگیری» رفتیم که ماهیگیران با صمیمیت تمام مرا پذیرفتند و به آقای زیاف اظهار داشتند که خیالش از این بابت راحت و دیگر نیازی به آمدن ایشان نیست. از ماهیگیران خواهش کردم که علاوه بر ماهی‌های خوراکی، از هر آنچه که به دریا برمی‌گردانند، چند تایی از آن‌ها را برای من بیاورند. در بوشهر مغازه بزرگی بود که سردخانه هم داشت. با پرداخت وجهی نمونه‌های جمع‌آوری شده را بسته‌بندی و در سردخانه آن می‌گذاشتم. برای انتخاب بهترین نمونه‌ها، چندین بار هم با لنج‌های ماهیگیری، همراه صیادان به دریا رفتم. از جفره ماهیگیری به «جزیرهٔ شیف» رفته و دو شب را هم در آنجا سپری و صیادان نمونه‌های خوبی برایم جمع‌آوری کردند. با وجود آن‌همه نعمت خدادادی در دریا که در مجاورت ساکنین جزایر و مناطق دیگر روستاهای کنار خلیج فارس وجود دارد، ولی فقر در بین مردم آنها بیداد می‌کرد. اغلب ماهیگیران از پاره‌کردن طناب‌ها و یا تورهای ماهیگیری خود توسط کشتی‌های ماهیگیری خارجی در هنگام صید گله داشتند و از من می‌خواستند تا صدای آن‌ها را به گوش مسئولان برسانم. الان فکر می‌کنم که وای به حال روز صیادان امروزی که کشتی‌های ماهیگیری چینی نه تنها پای آنها را از دریا بریده بلکه همه را خانه‌نشین و جوان‌ها را از شدت استرس معتاد کرده‌اند. به‌رحال، شانزده روز در بوشهر سپری و نمونه‌های زیادی جمع‌آوری شد.

بنابراین، تصمیم به مراجعت گرفتم. با آقای دکتر رستمی تماس گرفتم و درخواست کردم که اتومبیل دانشکده را به فرودگاه آبادان بفرستند. قبل از رفتن به بوشهر، درخواست فریزر صندوقی بزرگی برای بخش کرده بودم که خیلی زود خریداری شد. تمام نمونه‌ها در فریزر گذاشته شد تا بعداً و به تدریج از نظر علمی شناسایی و آماده‌گذاشتن در موزه شوند.

در تابستان سال ۱۳۴۸ که قصد رفتن به مرخصی را داشتم، دکتر درویش از من خواست که سرپرستی اداره آموزش دانشکده را عهده‌دار شوم. تقاضای ایشان را نپذیرفتم ولی گفتم: می‌توانم همکاری کرده و دیرتر به مرخصی بروم که مورد پذیرش ایشان قرار گرفت. در آن تابستان مسئول اداره آموزش دانشکده همراه با همسرش که در خردادماه آن سال فارغ التحصیل و شاگرد اول شده بود، به فرانسه عزیمت کرده بودند و اداره آموزش بدون سرپرست باقی مانده بود. تا ترم ماقبل آن سال، آقای ... شاگرد اول کلاس خود بود ولی ترم آخر در شگفتی ناباورانه خودش و سایرین، همسر مسئول آموزش دانشکده شاگرد اول معرفی و وی دوم شد. فارغ‌التحصیل‌های شاگرد اول را وزارت علوم و آموزش عالی به بورس می‌فرستاد. پس از تحویل گرفتن کلیدهای اداره آموزش، کار خود را شروع و مشغول مرتب کردن پرونده‌ها در فایل کابینت‌ها شدم. پوشه‌ها بسیار نامرتب و درهم‌ریخته شده بودند. روز دوم، در یک فایل کابینت، دو پوشه نظرم را جلب کردند، یکی متعلق به یک آقا و دیگری یک خانم بود. در هر دو پوشه، ورقه‌های آزمون دروس ترم آخر قرار داشتند که نمرات همه آن‌ها دست‌خورده و تعویض شده بود. بدین ترتیب که نمرات یکی کاهش یافته و نمره‌های دیگری افزایش یافته بود. از همه مهم‌تر، نسخه دوم معرفی‌نامه شاگرد اولی یکی از آن‌ها به وزارت علوم و آموزش عالی هم در پرونده‌اش موجود بود. جریان را با دکتر درویش در میان گذاشتم. در آن تابستان، به جز من، دکتر درویش و یک نفر دیگر از اساتید دانشکده، همه افراد به مرخصی رفته بودند. در یک جلسه سه‌نفره، ضمن تأیید نمرات آن آقا، شاگرد اولی ایشان را به وزارت خانه گزارش کردیم. چند روزی در پی آن آقا بودم تا توانستم او را پیدا کنم و نامه شاگرد اولی را به او

داده و راهی تهران کنم. پس از مدتی آن آقا با استفاده از بورس سر از استرالیا درآورد. با سفارش خرید تعدادی فایل کابینت جدید، بتدریج تمام پرونده‌های تحصیلی دانشجویان و اداری را در فایل کابینت‌های جداگانه مرتب و در شهریورماه تحویل دکتر درویش دادم.

با تمام مشغله موجود، دو نفر از دوستان پیشنهاد خرید کندو و شروع یک زنبورداری را مطرح کردند. چون سرمایه زیادی نداشتیم، تصمیم گرفتیم که کندوهای سنتی را خریداری و آن‌ها را به کندوهای مدرن تبدیل کنیم.

سفر به کردستان

در شروع تعطیلات تابستان، برای خرید کندوهای سنتی کوزه‌ای کردستان به سنندج و از آنجا به روستای «ماسان» محل اقامت برادر بزرگ آقای مهندس صلاح‌الدین کمانگر رفتیم. روز بعد برای خرید کندو از یک روستای کوهستانی دوردست با قاطر عازم آنجا شدیم. پس از خرید کندوها، حمل آن‌ها به یک مرغداری در نزدیک جاده برایمان مسئله‌ای شد. فروشنده اظهار داشت که اصلاً نگران حمل آن‌ها نباشید چون کار عده‌ای مال‌دار در این روستا، حمل و نقل کالا است و به راحتی کندوهای شما را هم خواهند آورد. قرار شد که کندوها صبح زود روز بعد در محوطه مرغداری آقای مهندس کمانگر، تحویل داده شوند. ما هم شب را در مرغداری، اتراق کردیم تا صبح اول وقت در محل باشیم. قاطرها و الاغ‌های حمل‌کننده کندوها صبح زود و به موقع رسیدند. مال‌دارها، خورجین‌های حاوی کندوها را از پشت حیوانات به زمین گذاشتند و ضمن آزاد کردن حیوانات برای چرا، نظاره‌گر کار ما سه نفر برای خارج کردن کندوها از خورجین‌ها شدند. طبق گفته آن‌ها، در هر طرف خورجین، دو کندوی کوزه‌ای گذاشته شده بود. نخ اولین خورجین را که باز کردیم تا کندوها را از آن‌ها خارج کنیم، ناگاه انبوه زنبورهای عصبی از آن خارج و هر کجا که می‌نشستند نیش می‌زدند. در یک لحظه قاطرها و الاغ‌های نیش خورده، صاحبان آن‌ها و دو همکار عزیز من فرار را بر قرار ترجیح دادند و مرا با خورجین‌ها تنها گذاشتند. پس از خارج

کردن چهار کندو از داخل یکی از خورجین‌ها، دو مسئله برای عصبانیت شدید زنبورها برایم مشخص شد. در وهله اول، قبلاً در خورجین‌ها آرد حمل شده بود، و در مورد بعدی، درب کوزه‌ها که با قطعه‌ای تپاله خشک پوشانیده شده بود در موقع حرکت و بالا و پایین رفتن حیوان‌ها در موقع حمل خصوصاً در سرایشی کوهستان، کنده شده و اکثر زنبورها از کندوها بیرون آمده و در ذرات آرد غوطه‌ور شده بودند. موادی مثل خاک یا آرد زنبورعسل را خیلی عصبی می‌کند. همراهان به اتاق‌ها پناه بردند و از پشت شیشه نظاره‌گر اوضاع بودند. از آن‌ها خواستم که برای کمک مرا همراهی کنند، هر دو فریاد زدند «نه زنبوری می‌خواهیم و نه زنبوداری را!». من ماندم با یازده خورجین دیگر حامل چهل و چهار کندوی کوزه‌ای که احتمالاً بقیه آنها هم مثل چهارتای اولی بودند. از طرفی، آورندگان کندوها خواهش می‌کردند که هر چه زودتر خورجین‌ها تحویل آنها داده شود تا برای بردن بار به روستا راهی شوند. خورجین بعدی را که باز کردم تفاوتی با قبلی نداشت و زنبورهای غوطه‌ور شده در آرد از آنها خارج و از روی شلوار لی، پیراهن و دستکش پلاستیکی آشپزخانه که در دست داشتم با تمام قدرت نیش می‌زدند. در ساعت ده صبح آخرین خورجین را باز و پس از خارج کردن کندوها و تکان دادن آن، در حالی که شلوارم از کمر بند تا روی پاچه‌های آن، دستکش‌ها و آستین‌های پیراهنم از انبوه نیش‌های زنبورها سفید و تمام بدنم ورم کرده بود، خورجین‌ها و هزینه حمل کندوها را تحویل مالدارها داده و برای تعویض لباس و رفع خستگی به یکی از اتاق‌های خواب رفتم. به علت تورم زیاد بدن، نه پیراهن و نه شلوار از بدنم بیرون نمی‌آمدند. فقط توانستم پوتین‌های خود را بیرون آورده و در روی تختی دراز بکشم و دیگر چیزی نفهمیدم. در یک لحظه احساس کردم افرادی مرا از دور صدا می‌زنند. وقتی که چشمم را باز کردم، همکارها به اتفاق چند نفر دیگر را در بالای سرم دیدم که همگی با هم فریاد می‌زدند «سعید، سعید، سعید...». گفتم چه خبرتان است. آن‌ها همگی اظهار داشتند شما را چه خبر است که این‌همه می‌خواهید. الان ساعت شش بعد از ظهر است و از دیروز ساعت ۱۰/۳۰ صبح خوابیده‌اید نه ناهاری، نه شامی و نه صبحانه‌ای. تقریباً ۳۲ ساعت است که خوابیده

بودید و ما را نگران کرده‌اید. معلوم شد که پس از دراز کشیدن روی تخت، بیهوش شده بودم. هنوز تمام بدنم متورم بود و درد می‌کرد. وقتی به سراغ کندوها رفتم از تمام آنها، فقط ۱۲ فروند زنبور داشتند و بقیه تلف شده بودند. ناچار، از یک روستای دیگر که در دشت بود، ۴۰ فروند کندوی دیگر خریداری و آنها را با کامیون خاور به ملاثانی بردیم. در نزدیک روستای ملاثانی، مزرعه‌ای وجود داشت که کندوها را در آنجا مستقر و آنها را به تدریج به کندوهای چوبی جعبه‌ای مدرن تبدیل کردیم. رکورد تحمل تعداد نیش زنبورعسل برای یک نفر در دنیا ۲۰۰۰ نیش و متعلق به یک آفریقایی جمع‌آوری کننده عسل از کلنی‌های زنبورعسل وحشی در جنگل است. نامبرده که به تنهایی در بالای یک درخت مشغول جمع‌آوری عسل بوده است، مورد حمله تعدادی زیادی زنبور قرار گرفته و از بالای درخت به پایین پرت می‌شود. زنبورها که هنوز در تعقیب او بودند مجدداً حمله و قبل از فرار، نیش زیادی به او می‌زنند که متعاقب این کار بیهوش می‌شود. رهگذری او را به بیمارستان می‌برد. در آنجا ۲۰۰۰ نیش از بدن او خارج می‌کنند. پس از یکی دو روز به هوش می‌آید و ماجرا را تعریف می‌کند.

عاقبت خدمات صادقانه

چهار سال تمام شبانه‌روز با دکتر رستمی همکاری می‌کردم و در این مدت ایشان از روال کارها خیالشان راحت بود و به ندرت برای انجام کاری مثل امضای لیست‌های نمرات آزمون دروس و ارسال آنها به اداره آموزش به بخش می‌آمدند. زیرا طرح سئوالات، گرفتن آزمون و تصحیح برگه‌های آزمون را هم شخصاً انجام می‌دادم. به تدریج موزه تقریباً از جانورها و پرنده‌های بومی استان، پرنده‌های مهاجر، آبزیان خلیج فارس و قسمت‌های مختلف بدن آنها پر شده بود. در این زمان، پس از مراجعت از مرخصی تابستانه، وقتی سری به موزه رفتم، متوجه شدم که آثاری از قطعات تهیه‌شده پرنده‌ها و پستاندارها و تمام تابلوهای مشخصات نمونه‌های موجودات در موزه نیست. قضیه را از مستخدم بخش جویا شدم. معلوم شد که دکتر رستمی دستور

داده تا تمام آن‌ها را دور بریزند که برایم بسیار ناخوشایند بود. روزی دکتر رستمی در اتاق کارش نشسته بود که یکی از دانشجویان به اتاقم آمد و درخواست بازدید از موزه را برای خانواده‌اش کرد. به مستخدم گفتم در موزه را باز کند و پس از رفتن مجدداً قفل کند. پس از رفتن بازدیدکننده‌ها، دکتر رستمی مرا به اتاقش صدا کرد و گفت: «اینجا چه خبر است؟». توضیح دادم که یکی از دانشجویان خانواده خود را برای بازدید از موزه آورده بود. در پاسخ اظهار داشتند که کسی «حق بازدید از موزه را ندارد. در موزه باید همیشه قفل و فقط برای بازدید استنادار و شخصیت‌های مهم دیگر باز شود». پاسخ دادم بر خلاف ایده شما، هدف من از تأسیس این موزه، آموزش بوده و هست. نه استناداری را می‌شناسم و نه شخصیت‌های مهم دیگر را. این اولین برخورد من با دکتر رستمی بود. خیلی از افرادی که مدت‌ها بعد از من استخدام شده بودند به بورس رفته و چند نفری هم با درجه دکتری مراجعت کرده بودند ولی من هنوز درجا می‌زدم. وقتی موضوع را با دکتر رستمی مطرح کردم، پاسخ دادند: «تا من هستم، شما نیازی به ادامه تحصیل و گرفتن درجه دکتری ندارید». وقتی اصرار مرا دید، با عصبانیت گفت: نگران نباشید، «برای چند ماهی شما را به یک جهنم دره‌ای خواهیم فرستاد». تکیه کلام دکتر همیشه روی «خواهیم» بود. مثل خواهیم گفت، خواهیم دید، خواهیم کرد، خواهیم نوشت، خواهیم شنید و غیره. تا آن زمان فکر می‌کردم که فقط ادامه مشکلات دکتر درویش از کشت برنج و تقاضای مساوات حقوق با یک نور چشمی تازه‌وارد ایشان است که مانع از رفتن من به بورس شده است. غافل از این‌که علاوه بر این موارد، مشکلات دو جانبه با دکتر رستمی و دکتر درویش مانع از رفتن من شده بود. چون دکتر رستمی در آن سال‌ها معاون دانشکده بود. پس از تشکر از دکتر رستمی به اتاقم مراجعت کردم و تصمیم گرفتم که از بخش جانورشناسی به بخش دیگری بروم، زیرا، ایشان آب پاکی را روی دستم ریخته بودند. وسایل موجود در اتاق کارم را زیر بغل گذاشتم، در آنرا قفل کردم و کلید آنرا همراه با بقیه کلیدهای بخش روی میز دکتر رستمی گذاشتم و از ایشان خداحافظی کردم. انجام این حرکت برای دکتر غیرقابل تصور بود. فوراً گفت: این کار شما در اثر

خستگی زیاد از کار است و بهتر است مدتی به مرخصی بروید و متعاقباً اظهار داشتند، که می‌توانید «یکی دو درس را هم تدریس و بار مرا هم سبک کنید». ضمناً بهتر است امشب برای شام به منزل ما بیایید تا در آنجا با هم صحبت کنیم. ضمن تشکر، اظهار داشتیم که مطلبی برای گفتگو باقی نمانده است. سپس، خداحافظی کرده و از اتاقش خارج شدم. دکتر رستمی تا زمان بازنشستگی تنها ماند، چون هیچ‌یک از فارغ‌التحصیل‌های دانشکده کشاورزی حاضر به همکاری با ایشان نبودند. همه می‌گفتند: «وقتی مصدق نتوانست ادامه دهد، ما هم قادر نخواهیم بود».

متأسفانه در آن زمان، زنده‌یاد آقای مهندس نفیسی هم به علت پاره‌ای از مشکلات با دانشکده، به شرکت نفت در شهر ری رفته و در آنجا مشغول کار بودند. جریان را با آقای مهندس قطب در میان گذاشتم که فوراً اظهار داشتند در صورت تمایل می‌توانم در بخش آبیاری و زهکشی با ایشان همکاری کنم. زمانی که دکتر درویش موضوع را شنید با انتقال به آنجا موافقت نکرد و گفت بیایید و با خودم در گروه زراعت کار کنید که موافقت نکردم. چند روزی در کارگزینی می‌نشستم تا این‌که یک روز دکتر درویش اظهار داشت، به شرطی با رفتن شما به بخش آبیاری و زهکشی موافقت می‌کنم که بدون هرگونه چشم‌داشت مالی، سرپرستی و مسئولیت انجام کلیه خدمات دانشکده کشاورزی از قبیل برق، تلفن، آب آشامیدنی، موتورخانه و پمپ‌های آبیاری، ماشین‌آلات کشاورزی و فضای سبز را عهده‌دار شوید. ناگفته نماند که در آن زمان همه این قسمت‌ها، در وضع بدی بودند. مع‌ذالک، این پیشنهاد را قبول و کارم را شروع کردم. گرچه شبانه‌روز کار می‌کردم و کلیه قسمت‌ها را سر و سامان می‌دادم، ولی راضی و امیدوار بودم. برای تصفیه‌خانه آب دانشکده و به منظور تولید فشار کافی و لازم آب در منازل، خوابگاه‌ها و پانسیون دانشجویان، تانکی بزرگی از تهران سفارش داده شد. در گرمای مردادماه، تانکی به تدریج آماده می‌شد و کارگرانی که همراه تانکی و قطعات آن از تهران برای برپایی آن آمده بودند روی ریزه‌کاری‌های منبع و حفاظ دور آن در ارتفاع بالای تانکی کار می‌کردند. یکی از کارگرها تقاضا کرد که دیلم را که نیاز کاریش بود با طناب به بالا بفرستند. دیلم بزرگ و تقریباً به طول یک متر و

نسبتاً سنگین بود. به اتفاق سرپرست و مسئول نصب تانکی و یکی از کارگران مشغول صحبت بودیم که دیلم از دست کارگر رها و در بین ما سه نفر عمودی فرود آمد و بخشی از آن در زمین فرو رفت. اگر روی سر یا بدن هر کدام از ما فرود می‌آمد، می‌توان عواقب آنرا حدس زد. پس از تکمیل نصب و آبگیری تانکی، وضعیت آب آشامیدنی خیلی بهبود یافته بود. برای استفاده از ماشین‌آلات، کارهای تعمیرات، مکانیکی، جوشکاری و غیره، دو دفتر تهیه شده که تقاضای متقاضیان را در آنها ثبت و به نوبت کارها به‌طور مرتب انجام می‌گرفت. یک روز، یکی از اساتید بخش خاک‌شناسی، تحصیل کرده در آلمان، به کارگاه مراجعه نمود و از میکانیک می‌خواهد که کار او را خارج از نوبت انجام دهد. در پاسخ به او می‌گویند: کارهای دیگری قبل از شما در نوبت است و کار شما هم به‌زودی انجام خواهد گرفت. وقتی مسئول کارگاه با ایشان بیشتر وارد صحبت می‌شود تا او را قانع کند، استاد گرامی ما، یک میله آهنی را برداشته و با فحاشی به او و من که چنین مقرارتی را وضع کرده‌ام، به میکانیک حمله‌ور می‌شود. میکانیک فرار می‌کند و خود را به دفتر کار آقای مهندس قطب می‌رساند و بدین ترتیب از آسیب دیدن مصون می‌ماند.

حادثه تصادف در جاده اهواز- خرمشهر

از آنجا که برای گرفتن پذیرش از دانشگاه‌های آمریکا، مرتباً در حال مکاتبه بودم، تصمیم گرفتم برای آزمون زبان تافل (Toefl) به خرمشهر بروم. شرکت مسافری «کارون» تنها شرکت مسافری اهواز بود که ماشین‌های آن، همه از انواع مدل‌های شورلت بودند. صبح زود به مسافری کارون رفته و در قسمت جلو و نزدیک راننده یک شورلت ۵۹، سوار و از طریق جاده جدید اهواز- خرمشهر عازم شدیم. راننده یک سید چفیه‌سبز به‌سر عرب‌زبان بود. چون جاده نسبتاً خلوت بود، با سرعت زیاد رانندگی می‌کرد. یک تکه پارچه سبز هم به فرمان ماشین خود بسته بود. در کیلومتر ۶۰، متوجه شدم که سرعت ماشین ۱۴۰ کیلومتر در ساعت است. به راننده گفتم: «مولانا ممکن است کمی آرام‌تر برانید». فوراً به پارچه سبزی که به فرمان ماشین بسته

بود، اشاره کرد و گفت «لا تخف» (ترس). اشاره انگشت او مثل خالی کردن تیری در یکی از تایرهای عقب ماشین بود، چون بلافاصله یکی از تایرهای عقب ماشین ترکید. راننده هم از ترس و احتمالاً نداشتن تجربه کافی، پایش را میخکوب روی ترمز گذاشت. ماشین مثل فریره به دور خود چرخید و از بالای جاده به پایین غلطید. در موقع غلطیدن ماشین چیزی به مخچه من ضربه‌ای وارد کرد و باعث بیهوشی من شد. خوشبختانه ماشین پس از غلطیدن روی چرخ‌های خود قرار گرفته بود ولی به سقف، شیشه‌ها و درهای آن صدمه وارد شده بود. از نحوه خارج شدن افراد از اتومبیل خبری ندارم، همین قدر به من گفتند. بیهوش و در حالی که دست‌ها، سر و گردنم به عقب و بقیه بدنم جلو بود روی لبه صندلی جلو قرار گرفته بودم. تصور راننده و بقیه منی بر مردنم بوده است. پس از نیم ساعت، یکی از مسافران پیشنهاد بیرون آوردن از اتومبیل و تحویل جسد مرا به خانواده‌ام می‌دهد. چگونه مرا از ماشین بیرون آوردند، اطلاعی ندارم. همین قدر یادم هست که، وقتی چشم‌هایم را باز کردم، متوجه شدم که مانند یک لاشه، چهار نفر میچ‌های دست‌ها و پاهایم را گرفته‌اند و مرا از پایین به بالا می‌برند. گفتم لطفاً مرا زمین بگذارید. به محض شنیدن این جمله و در حالی که هر چهار نفر فریاد می‌زدند: «مرده زنده شد» مرا بر روی زمین پرت و به بالا فرار کردند. تمام بدنم خصوصاً ساق پاها به شدت درد می‌کردند و سرم مرتباً گیج و چشم‌هایم سیاهی می‌رفتند. به هر زحمتی بود روی زمین نشسته و به راننده که از بالا ناظر این جریان بود، اشاره کردم تا پایین آمده و مرا کمک کند. راننده زیر بغلم را گرفت و با زحمت زیاد به سر جاده برد. هیچ اتومبیلی حاضر به بردن من به اهواز نبود. عاقبت حاجی آقای که با ماشین بنز بود توقف کرد. به او گفتم همین الان نامه‌ای می‌نویسم و به دست شما می‌دهم که در صورت بروز مشکلی، شما تقصیری ندارید. اظهار داشت که نیازی به نوشتن نامه نیست و من شما را به اهواز خواهم برد. در این هنگام راننده شورت مسافربری، جلوی ماشین را گرفته بود و مرتباً تکرار می‌کرد: «من زن و بچه دارم، شکایت مرا نمی‌کنید؟». به او قول دادم خیر و از او خواستم که فقط خرده‌ریزها و مدارک مرا که در ماشین ریخته شده است، نزد خود نگهدارد تا برای بردن آن‌ها به

مسافربری کارون بروم. حاجی آقا لطف کردند و تا بیمارستان شماره یک مرا بردند. در آنجا عکس‌های متعددی گرفته شد که خوشبختانه شکستگی در آن‌ها دیده نمی‌شد. پزشک معالج، رفتن به منزل و استراحت را پیشنهاد و اظهار داشت که چنانچه احساس خواب کردید، فوراً به بیمارستان مراجعه کنید. از آنجا به منزل برادرم رفتم. گرچه چند جای سرم خراش برداشته بود ولی خوشبختانه نیاز به بستن و پانسمان نداشتند. چون بدنم خیلی درد می‌کرد، لذا تصمیم گرفتم تا کمی دراز بکشم. دراز کشیدن همان و بیهوش شدن همان. برای ناهار مرا صدا نکرده بودند. در ساعت ۷ بعد از ظهر، نگرانی خانواده باعث شد که به فکر صدا کردنم بیفتند. احساس کردم صداهای ضعیفی مرا می‌نامند. وقتی چشمم را باز کردم تمام اعضای خانواده را در بالای سرم دیدم که با نگرانی مرا «آقا سعید، آقاسعید،...» صدا می‌کردند. در رختخواب نشسته و قضیه را به برادرم گفته و خواهش کردم که مرا به مطب پزشکی برساند. در مطب پزشک، منشی حاضر به پذیرش نبود. ناچار به ایشان گفتم که تصادف کرده‌ام و بهتر است موضوع را به دکتر بگویند، در صورت عدم پذیرش ایشان به جای دیگری خواهم رفت. خوشبختانه دکتر رضا نصیری متخصص مغز و اعصاب مرا پذیرفتند. پس از استماع سخنانم و اطلاع از دانشگاهی بودنم، دکتر هرچه فحش در دنیا بود نثار پزشک‌های بیمارستان کرد و اظهار داشت که دو موضوع سبب زنده ماندن شما شده است. یا بدنی خیلی قوی دارید و یا خداوند شما را دوست داشته و می‌خواهد مدت بیشتری در این دنیا باشید. هر کس بعد از تصادف به کوما برود، اصولاً برگشتی ندارد. فوراً دو آمپول ضد انعقاد خون و رقیق‌کننده لخته احتمالی را تزریق و در نسخه، دو آمپول دیگر و تعدادی قرص نوشت و سفارش تزریق به موقع آمپول‌ها را در روز بعد کرد. پس از تشکر از ایشان برای گرفتن نسخه به داروخانه دکتر فتحی که نزدیک مطب دکتر بود، رفتم.

فراهم شدن امکان اعزام به خارج

یک روز که پیاده عازم گروه بودم، اتومبیلی در نزدیکی من توقف کرد و آقای «دکتر مکنون» معاون آموزشی وزیر علوم و آموزش عالی، که مسئول فرستادن افراد به بورس بود، اظهار داشت که سال‌هاست شما را اینجا می‌بینم، چطور شده که تاکنون از بورس استفاده نکرده‌اید؟ پاسخ دادم که نشده و موقعیتی به دست نیامده است. فوراً کاغذی از کیف خود بیرون آورد و چند جمله‌ای برای رئیس گروه زبان که در ساختمان سه‌گوش بود، نوشت و گفت: فردا برای آزمون زبان به آنجا می‌روید و نتیجه را برای من می‌آورید. آزمون انجام و ۲/۵ ماه کلاس زبان برایم نوشته شد. جالب این‌جا بود که در زمان انجام آزمون زبان، استاد محترم تحصیل کرده آلمانی ما، که با میله آهنی می‌خواست مغز مکانیک را داغون کند هم جزو ممتحنین زبان انگلیسی بود. حضور ایشان در آنجا برایم معمايي بود. چون قادر به انگلیسی صحبت کردن نبود و از من هم هیچ سؤالی نکردند ولی از ۵ نمره، ۰/۵ به من دادند و در نتیجه معدل ۴ نفر دیگر را هم پایین آوردند. شاید بدین وسیله می‌خواست تلافی خشم آن روز خود را فروکش کند. مکاتبات من با دانشگاه‌های آمریکا بود و از دانشگاه اوهایو در رشته خاک‌شناسی و تثبیت شن‌های روان پذیرش داشتم. استاد راهنمایم هم که برای اجرای پروژه تثبیت شن‌های روان در مراکش مشغول کار بود، در انتظار رفتن من به آمریکا و از آنجا به مراکش بود. متأسفانه در سال ۱۳۵۱، همه بورسیه‌ها برای انگلستان بود. هرچه به آقای دکتر مکنون اصرار ورزیدم که از دانشگاه اوهایو در آمریکا پذیرش دارم و آن‌را را به ایشان هم نشان دادم، متأسفانه نپذیرفتند و آخر سر اظهار داشتند که می‌توانم تا سال آینده صبر کنم، تا شاید بورسیه‌ها برای آمریکا باشند. دیگر توان صبر بیشتری نداشتم و ناچار در مورد مطالعه درباره «زنبور عسل و اصلاح نژاد آن»، با دانشگاه‌های انگلستان مکاتبه و از دانشگاه «ردینگ»^۱ پذیرش گرفتم. برای خروج از ایران باید سند یک منزل و یا قطعه زمینی به ارزش ۱۰۰۰۰۰ تومان (۱۰۰۰۰۰۰ ریال) را در گرو وزارت علوم می‌گذاشتیم. سند قطعه زمین یکی از بستگان به ارزش ۱۲۰۰۰۰ تومان در تهران را

¹- Reading

آماده کردم. معلوم شد که ارزیاب وزارت خانه که یک «حاجی آقا» است، باید ارزش ملک را تأیید کنند. نامه وزارت خانه را به درب منزل حاجی آقا بردم، تعارف کرد که وارد منزل شوم تا آنجا صحبت کنیم. حال پذیرایی منزل خیلی بزرگ بود. علاوه بر تمام دیوارها که قالیچه‌های ابریشمی و ترکمنی گران قیمت در دو ردیف از آنها آویزان بودند، کف هال هم مثل مغازه فرش فروشی از چند ردیف قالیچه در روی هم پوشیده شده بود به طوری که راه رفتن را مشکل می‌کرد. پس از صرف چای، قرار شد که روز بعد حاجی آقا را با اتومبیلی جهت ارزیابی زمین به محل مورد نظر ببرم. با وجود پرسش ایشان درباره قیمت زمین از چند بنگاه معاملاتی در منطقه و تأیید ارزش ملک به مبلغ ۱۲۰۰۰۰ تومان، حاجی آقا در نامه‌ای قیمت زمین را ۴۰۰۰۰ تومان نوشت و به دستم داد تا به وزارت خانه ببرم. تصمیم گرفتم از رفتن به بورس صرف نظر کنم که یکی از دوستان تهرانی که به اوضاع بیشتر از من تسلط داشت، مرا از این کار منصرف و پیشنهاد کرد که قبل از بردن نامه به وزارتخانه، قالیچه‌ای خریداری و مجدداً به منزل حاجی آقا بروم. گفتم «حاضر به رشوه دادن نیستم» و به نزد وزیر علوم می‌روم. پس از استماع سخنانم توسط وزیر، ایشان نامه‌ای به معاون مالی تحت عنوان: «گرفتن وثیقه ملکی دردی را دوا نمی‌کند، با تعهد اخلاقی هم موافقم» را نوشت و به دستم داد. وقتی نامه را پیش معاون مالی بردم، اظهار داشتند که «جمله با داشتن «هم» مبهم است و نامه باید تعویض و «هم» برداشته یا کاملاً توضیح داده شود. به علت مشغله زیاد وزیر و عدم حضور ایشان در اتاق کارش، یک ماه دیگر طول کشید تا توانستم مجدداً با ایشان ملاقات کنم. پس از شنیدن سخنان من و گرفتن نامه، گوشی تلفن را برداشت و بدون توجه و در نظر گرفتن حضور من، آنچه را که نباید به معاون نسبت دهد، بیان کرد. مجدداً نامه را به دستم داد تا به معاون تحویل دهم. بدین ترتیب مشکل گرفتن وثیقه ملکی وزارت علوم حل و همگی با «تعهد اخلاقی و به ازاء هر سال استفاده از بورس، ۴ سال خدمت»، راهی و من هم با ۲ ماه تأخیر عازم انگلستان شدم، گرچه بعداً معلوم شد که تعدادی هم به آمریکا اعزام شده‌اند. رفتن من به خارج از کشور، راه را برای خروج کمیلی، زنده‌مقدم و قدیری نیز به خارج از کشور باز کرد.

کلاس زبان در شهر لندن بود. در این مدت فرصتی یافتیم تا سری هم به «موزه تاریخ طبیعی لندن» بزنم. بخش پرندگان و خصوصاً قسمت‌های مختلف بدن آن‌ها از قبیل منقار، پنجه پا، بال، تخم و اسکلت از پربازدیدکننده‌ها توسط دانش‌آموزها بود که متأسفانه در ملائانی دکتر رستمی در غیاب من دستور معدوم کردن همه آن‌ها را صادر کرده بود. پس از اتمام دوره کلاس زبان در لندن، از آنجا به دانشگاه ردینگ رفته و مستقیماً نزد استاد راهنمایم در بخش حشره‌شناسی رفتم. پس از ملاقات، اظهار داشتند که به علت تأخیر در ورود شما، من یک دانشجوی اهل نیجریه را گرفته‌ام و نیاز به دو دانشجو ندارم. جریمه تأخیر در ورود شما هم این است که «به دانشجوی من زنبورداری را یاد بدهید» چون ایشان تا به حال با زنبورعسل کار نکرده‌اند. کپی نامه تأخیر در ورود را که از ایران برایش ارسال کرده بودم به ایشان نشان دادم، پاسخ دادند متأسفانه، چنین نامه‌ای به دستم نرسیده است. ناچار، پروفیسور ویلیامز، رئیس گروه را در جریان گذاشتم. ایشان هم اظهار داشتند که یا موضوع دیگری را انتخاب و یا به ایران مراجعت و مجدداً برای سال آینده پذیرش بگیرم. از حشره‌شناسی، به «مبارزه بیولوژیک»، بسیار علاقمند بودم. لذا تصمیم گرفتم درباره «ویروس‌های بیمارگر حشرات» کار خود را شروع کنم. پروفیسور «کیلان» رئیس گروه ویروس‌شناسی به گرمی مرا پذیرفت و استاد راهنمایم را هم تعیین کرد. نزد پروفیسور ویلیامز رفته و جریان را گفتم، ضمن این که موضوع را تأیید کردند، اظهار داشتند که تمایلی به رفتن من به آن دیپارتمان ندارد و باید موضوع دیگری را انتخاب کنم. بنابراین کار روی «فرمون‌های حشرات» را پیشنهاد کرد که تأیید شد و خود پروفیسور ویلیامز استاد راهنما و دکتر «برانیوویتس» که یک شیمیست اهل لهستان بود، استاد مشاورم شدند. مطالب این چهار سال تحصیل زیاد است اما مجالی برای نوشتن از این دوره نیست. همین قدر یادآوری می‌کنم که به علت پژوهش درباره موجود زنده، حتی روزهای اعیاد کریسمس و نوروز هم استراحتی نداشتم، به طوری که پس از نوشتن پایان‌نامه و تحویل آن جهت ارسال به استاد «آزمون گیرنده» خارج از دانشگاه^۱، استاد مشاورم برای

¹ External examiner

استراحت مرا با یک تور به مدت یک هفته و با هزینه خودم به فرانسه فرستاد. در آنجا تازه فهمیدم که دنیا دست کیست. این یک هفته تا حدودی خستگی مرا مرتفع و روحیه مرا برای دفاع آماده‌تر کرد. چون اکسترنال من رئیس مرکز تحقیقات آفات انباری انگلستان در شهر «اسلو»^۱ بود. همه می‌گفتند که شخص بسیار خشک مزاج و سخت‌گیری است و کمتر دانشجویی از زیر دست ایشان بدون اضافه‌کار مجدد شش ماه تا یک سال روی پایان‌نامه و یا عدم فارغ‌التحصیلی، فارغ‌التحصیل شده است. روز موعود فرارسید. قبل از ورود به جلسه برگزاری آزمون، یکی از اساتید گروه که رابطه صمیمانه‌ای با هم داشتیم، صدایم زد و اظهار داشتند: اصلاً فکر نکنید که برای آزمون می‌روید. سعی کنید مطالب را دوجانبه و به صورت بحث دو نفره در بیاورید. وقتی از شما سؤال شد و آن را پاسخ دادید، بلافاصله بپرسید که نظر شما در این مورد چیست؟ سپس برایم آروزی موفقیت کرد و من هم وارد اتاق شدم. در آنجا پروفیسور ویلیامز و آزمون‌گیرنده نشست‌ها بودند. در زمان آزمون، استاد راهنما، فقط نظاره‌گر است و حق صحبت و یا اظهار نظر ندارد. آزمون ۳/۵ ساعت به طول انجامید. پس از این مدت، دکتر از جایش بلند شد و ضمن دست دادن به من تبریک گفت و هر سه نفر از آنجا برای صرف نهار، به نهارخوری دانشگاه رفتیم.

بازگشت به ایران

در مردادماه ۱۳۵۵ پس از دفاع از پایان‌نامه، راهی ایران شدم. پس از معرفی خود به دکتر جامعی، ریاست محترم دانشگاه و اداره آموزش، به گروه گیاه‌پزشکی رفته و گزارش ورود خود را به مدیر گروه آقای دکتر عبدالقیوم ابراهیمی دادم. اولین مسافرتم برای دیدن زنده‌یاد مهندس نفیسی به تهران انجام شد، چون ۴ سال از دیدار قبلی ما می‌گذشت. مثل همیشه در منزلش به گرمی از من پذیرایی کرد و معلوم شد که خانمش از او جدا شده و خودش سرپرستی فرزند پسرش را به‌عهده گرفته است.

¹ Slough

بخش سوم- فراغت از تحصیلات عالی، بازنشستگی (مردادماه ۱۳۵۵- بهمن ماه ۱۳۸۹)، تاکنون

پس از فراغت از تحصیلات عالی و گرفتن درجه دکتری، بنابر توصیه استاد مشاورم که در I.C.I. مشغول کار بود، به نام محقق حشره شناس بخش تحقیقات گیاه پزشکی به استخدام این شرکت درآمدم. ولی در انگلستان نمانده و مستقیماً راهی ایران شدم. مشاورم اصرار داشت که چنانچه تمایلی به ماندن در انگلستان را ندارم، می تواند ترتیبی اتخاذ کند که در ایران مانده و عنوان نماینده I.C.I. با حقوق تحت شرایط آن کشور یعنی دریافت حقوق به پوند مشغول کار شوم. به ایشان گفتم سری به ایران می‌زنم و با او در تماس خواهم بود. دلیل این کار تعهد اخلاقی من به وزارت علوم و آموزش عالی بود. یک سال حکم استخدامی مرا نگه داشت تا به انگلستان مراجعت و مشغول کار شوم. ولی چون این زمان طولانی تر شد، طی نامه‌ای اطلاع دادند که بیش از این نتوانسته‌اند حکم را حفظ کنند و شخص دیگری به جای من به استخدام شرکت درآمده است. در مراجعت به ایران، در گروه گیاه پزشکی مشغول به کار بودم. در این زمان دکتر ساسان رئیسی ریاست دانشکده علوم اصرار داشتند که به آن دانشکده رفته و دروس جانورشناسی و سایر دروس وابسته به آن را تدریس کنم. در این مورد مقاومت زیادی کردم به طوری که پادرمیانی آقای دکتر جامعی ریاست محترم دانشگاه را - که از من خواستند که تغییر دانشکده داده و به دانشکده علوم بروم- هم نپذیرفتم و به کارم ادامه دادم. در آن زمان زنده یاد دکتر اردشیر قادری رئیس دانشکده کشاورزی به فرصت مطالعاتی رفته بود. لذا تا خالی شدن واحدی در کوی استادان، از طریق دکتر اهدایی، اجازه دادند در یکی از اتاق‌های منزل ایشان زندگی کنم. پس از مدتی، واحدی خالی شد ولی قبل از اینکه به آنجا نقل مکان کنم، دکتر نورمحمدی که در طبقه بالای منزل دکتر حجت زندگی می‌کرد به آنجا نقل مکان کردند و واحد ایشان به من رسید که تا زمان بازنشستگی در آنجا بودم. اغلب سری به منزل دکتر حجت می‌رفتم چون از زمان زندگی در ملاثانی با خانواده ایشان آشنایی کامل داشتم. در این رفت و آمدها، دکتر حجت مرتباً اصرار می‌کرد که طرحی را برای

«بررسی شته‌های خوزستان»، با ایشان اجرا کنم. به‌علت خصوصیات اخلاقی خاص ایشان، زیر بار نمی‌رفتم. تا اینکه خانم دکتر خواهش کردند که این همکاری را انجام دهم. به‌خاطر احترام خاصی که برای خانم دکتر حجت داشتم، انجام کار را پذیرا شدم. طرح که توسط دکتر حجت نوشته شده بود، شامل «فون شته‌های استان خوزستان، انگل‌ها و شکارگرهای آن‌ها» بود که در دو سال اجرا شود. طرح با ۱۸۰۰۰ تومان اعتبار مالی تصویب گردید و مشغول به‌کار شدیم. من تمام روزهای تعطیل و ساعاتی را که کلاس نداشتم به کار نمونه‌برداری در مزرعه، محوطه دانشگاه و سطح شهر در پارک‌ها مشغول بودم. شهرهای اطراف را با اتومبیل خودم نمونه‌برداری می‌کردم. گاهی در نمونه‌برداری‌های محوطه دانشگاه، دکتر حجت هم مرا همراهی می‌کرد. اغلب در مزرعه، دکتر حجت به‌دور خود می‌چرخید تا نمونه‌ای پیدا کند. در حالی که من کیسه‌های پلاستیکی را مرتباً پر و به‌دست ایشان می‌دادم. یک روز که دکتر حجت از پیدا کردن شته‌ها به شدت عصبانی شده بود، اظهار داشتند که از این به بعد شما شته‌ها را جمع‌آوری کنید و من در اتاق کارم از آن‌ها اسلاید میکروسکوپی تهیه خواهم کرد و دیگر برای جمع‌آوری نمونه به مزرعه نخواهم آمد. چون دکتر حجت قبلاً روی شته سبز هلو^۱ کار کرده بود علاقه وافری به دیدن اولین «شته‌های موسس سبز هلو» در خوزستان نشان می‌داد و مرتباً از من در مورد این شته سوال می‌کرد. در مزرعه باغبانی، قطعه‌ای کشت شده وجود داشت که در نهرهای آن گیاهان خانواده چلیپاییان^۲ زیاد روئیده بودند و این گیاهان از میزبان‌های خوب شته سبز هلو بودند. هر موقع برای نمونه‌برداری به آنجا می‌رفتم، به دقت آن‌ها را بررسی می‌کردم تا شاید از شته سبز هلو اطلاعی به‌دست بیاورم. شبی در خواب دیدم که برای نمونه‌برداری در مزرعه باغبانی هستم. وقتی در ابتدای نهر مورد نظر، ساقه اولین گیاه را از نزدیک سطح زمین قطع و پشت برگ‌های آن را مورد بررسی قرار دادم، دو شته موسس و سه پوره شته سبز هلو در پشت یکی از برگ‌های آن وجود داشتند. در

^۱ *Myzus persicae* Solzus

^۲ *Cruciferae*

ادامه حرکت در امتداد نهر، گیاهی دیگر را از زمین خارج و ضمن بررسی برگ‌های آن، در پشت دو برگ، هر کدام دارای یک شته و یک پوره شته سبز هلو وجود داشتند. در انتهای نهر، گیاه دیگری بیرون آوردم که در پشت یکی از برگ‌های آن دو شته موسس و پنج پوره شته سبز هلو وجود داشتند. صبح روز بعد، به دکتر حجت پیشنهاد رفتن به مزرعه باغبانی را کردم. اظهار داشتند که مگر قرار نیست که من دیگر به مزرعه نیایم. گفتم: چرا، ولی امروز فرق می‌کند و شما برای دیدن اولین شته‌های موسس باید به مزرعه بیایید. در مزرعه، درست مانند آنچه که در خواب دیده بودم، شته‌ها در روی هر سه بوته گیاه و درست با همان تعداد مشاهده شده در خواب، وجود داشتند. شب که به منزل دکتر حجت رفتم، داستان خواب شب گذشته را برای ایشان و خانمش تعریف کردم. خانم دکتر گفتند که کاش خواب گنجی را دیده بودید. پاسخ دادم این هم نوعی گنج برای محققان است. شش ماهی نمونه‌برداری انجام و در این مدت از تمام شهرها و نقاط مختلف خوزستان نمونه‌برداری خوبی شده بود و برای کسب اطلاعات بیشتر از شته‌ها، تله‌های زرد در شهرهای مختلف نصب و افرادی، ضمن مراقبت از تله‌ها، روزانه شته‌های گرفتار در تله‌ها را نیز جمع‌آوری و در شیشه‌های حاوی الکل نگهداری می‌کردند. در این مدت دو گونه شته از روی شویید جمع‌آوری کرده بودم که تا آن زمان از ایران گزارش نشده بودند. به احترام دکتر حجت که روزی شاگرد او بودم، اسم ایشان را اول نوشتم و مقاله در سال ۱۳۵۶ در مجله آفات و بیماری‌های گیاهی به چاپ رسید:

حجت، سیدحسین و محمدسعید مصدق. اولین گزارش از بروز دو گونه شته شویید در ایران. مجله آفات و بیماری‌های گیاهی وزارت کشاورزی، جلد ۴۷ شماره ۱ صص ۴۵-۵۱، ۱۳۵۶.

تمام سفرهای نمونه‌برداری به شهرستان‌ها را با ماشین خودم می‌رفتم و دستمزدهای افراد جمع‌آوری‌کننده شته‌ها از تله‌های زرد را از خودم پرداخت می‌کردم. یک روز دکتر حجت با عجله به اتاقم آمد و اظهار داشتند که اجرای طرح به صورت فعلی امکان‌پذیر نیست. وقتی علت را جويا شدم، اظهار داشتند که باید یک قراردادی میان

ما نوشته شود تا تکلیف و موقعیت هر دوی ما در تهیه و نوشتن مقالات روشن شود. در پاسخ به ایشان اظهار داشتم، هرچه شما بنویسید، من آنرا امضا خواهم کرد. پس از مدتی ۳ صفحه نوشته را به دستم داد تا امضا کنم. خوشبختانه مطالب در دو نسخه تهیه شده بود که اهم مطالب آنها به شرح زیر است:

۱- این قراردادی است میان دکتر سیدحسین حجت و دکتر محمدسعید مصدق در مورد «بررسی فونستیک شته‌ها و دشمن‌های طبیعی آنها در استان خوزستان». وظیفه دکتر مصدق جمع‌آوری نمونه‌های شته‌ها و دشمن‌های طبیعی آنها از سراسر خوزستان و تحویل شته‌ها برای تهیه اسلاید میکروسکوپی به دکتر حجت، شناسایی دشمن‌های طبیعی شته‌ها به عهده دکتر مصدق است.

۲- چنانچه مقاله‌ای در مورد شته‌ها نوشته شود اسم دکتر حجت اول و دکتر مصدق دوم خواهد بود.

۳- در مقالات دشمن‌های طبیعی شته‌ها، اسم دکتر مصدق اول و دکتر حجت دوم خواهد بود.

۴- نتایج کلی حاصل از اجرای طرح، به صورت یک کتاب به نام هر دو منتشر خواهد شد.

ناگفته نماند که دکتر حجت با «پروفسور ایستاپ» شته‌شناس معروف موزه تاریخ طبیعی بریتانیا در تماس بود و نمونه‌ها را برای تأیید به انگلستان می‌فرستاد. در مکاتبات بعدی و پس از مطلع شدن از برنامه بررسی فونستیک شته‌های خوزستان، علاقه‌مند شده بود که برای مدتی جهت بررسی و شناسایی شته‌های خوزستان به ایران سفر کند.

بستری و درمان در لندن

علی‌رغم تدریس دروس کارشناسی، کارشناسی‌ارشد و سرویسی دانشکده علوم پزشکی و ملاثانی، کار نمونه‌برداری که از مهرماه ۱۳۵۵ شروع شده بود با جدیت

تمام ادامه داشت و در این مدت به علت فعالیت زیاد، کمر دردم بیشتر شده بود. تا مهرماه ۱۳۵۶ کار نمونه برداری بدون وقفه ادامه داشت و تابستان را هم در اهواز مانده و به مرخصی نرفتم که غفلتی در جمع آوری و از دست دادن بعضی گونه‌ها در خوزستان پیش نیاید. در این مدت علاوه بر ۷۶ گونه شته، انگل‌ها و شکارگرهای آن‌ها نیز جمع شده بود. در همین ایام کار آمدن پروفیسور ایستاب به اهواز درست و بلیت رفت و برگشت ایشان هم تهیه شده بود. شدت کمردرد باعث شد که بنا بر توصیه خانم دکتر صالح جهرمی که مدتی با «مستر مجویک»^۱ جراح معروف مغز و اعصاب بیمارستان لندن کار کرده و مورد تأیید ایشان بود، سری به انگلستان بروم. در انگلستان به متخصصان، «مستر» اطلاق می‌شود. در آذرماه ۱۳۵۶ عازم انگلستان شدم و بلیت پروفیسور ایستاب را هم با خودم برده و در بخش حشره‌شناسی موزه تاریخ طبیعی لندن همراه با ۲ کیلوگرم پسته که خریداری کرده بودم (قبلاً هم دو بار به پاس زحمات ایشان در تشخیص نمونه‌ها، پسته برایش فرستاده بودم که علیرغم اسم و فامیل من در روی بسته‌ها، ایشان از دکتر حجت تشکر کرده بودند) به ایشان تحویل دادم که باز تصورش از طرف دکتر حجت بود. به هر حال، پس از مراجعه به پزشک و گرفتن عکس رنگی، معلوم شد که دیسک کمر دارم و لازم است که عمل کنم. عمل جراحی در بیمارستان لندن انجام و به زودی از بیمارستان ترخیص و قرار بود که دو هفته بعد عازم ایران شوم. در منزل یکی از دوستان بودم که هنگام بلند شدن از تخت به زمین خوردم و کمرم در محل عمل آسیب دید. چند روز بعد قابلیت انعطاف کمرم را همراه با اسپازم عصبی-عضلانی و درد شدید از دست دادم، به طوری که قدرت بلند شدن از تخت را نداشتم. با جراح تماس گرفتم و قرار شد با آمبولانس به بیمارستان بروم. ابتدا تصور مستر مجویک این بود که درد ممکن است مربوط به سنگ کلیه باشد. لذا عکس رنگی از کلیه‌ها گرفته شد که نشانگر هیچ عارضه کلیوی نبود. قرار شد تا رفع اسپاسم و بدون هر گونه مسکنی روی تخت دراز بکشم. ۲۱ روز زجر می‌کشیدم و از شدت درد آنقدر عرق می‌کردم که پرستارها در روز چندین

¹ Mr C. Madgwick

بار لباس و ملافه‌هایم را عوض می‌کردند. به جز آب، شیر و آب‌میوه از خوردن غذا خودداری و در این مدت ۸ کیلوگرم وزن از دست دادم. پرستارها مرتباً اظهار می‌داشتند که چرا مثل بقیهٔ بیمارها داد نمی‌زنم و یا ناله نمی‌کنم. روز بیست و یکم احساس کردم که درد و اسپاسم کمی کاهش پیدا کرده است. پرستارها، موضوع را به مستر مجویک اطلاع دادند. ایشان اظهار داشتند که مرا از روی تخت پایین می‌آورند و پس از ایستادن، رهایم خواهند کرد، اگر تا ۳ شماره توانستم روی پاهایم به ایستم، امید بهبودی هست، در غیر این صورت باید برای همیشه روی «ویلچیر» باشم. خوشبختانه تا شمردن ۳، توانستم خود را نگهدارم. دکتر بلافاصله دستور هایدرותרاپی (آب‌درمانی) را داد که با برانکارد مرا به آن قسمت بردند. چون قادر به حرکت نبودم، جراثقال مرا با برانکارد وارد استخرکرد و در آنجا مربی با بستن بازوبندهای شناور به بازوها و پاهایم مرا در آب شناور و تعلیمات خود را از آن روز شروع کرد. یک ماه طول کشید تا توانستم با واکر یک قدم از تخت خوابم دور شوم و مجدداً برگردم. در این مدت دکتر حجت از ایران تماس گرفت که اگر اجازه دهم، منزلم را در اختیار پروفیسور ایستاپ بگذارند که موافقت کردم. چند هفته دیگر در بیمارستان معالجه می‌کردم و در این مدت توانستم با واکر یک‌بار دور بخش را که بیضی شکل بود بگردم و به اطاقم مراجعت کنم. به تدریج واکر را با عصا تعویض کردم. قرار شد ۲ ماه دیگر معالجات آب‌درمانی در بیمارستان شهر ردینگ ادامه داشته باشد. در مردادماه ۱۳۵۷، پزشک معالج به شرط این‌که نصف روز کار و بقیه را در منزل استراحت کنم، اجازه مراجعت به ایران را دادند. در همین ایام پروفیسور ایستاپ هم به انگلستان مراجعت کرده بود و توانستم در منزل خودم که به وضع اسفناکی به هم ریخته و کثیف شده بود سکنا کنم. با شروع کلاس‌ها، نه تنها نتوانستم استراحتی داشته باشم بلکه حوادث قبل از انقلاب هم کمک کردند که کلیهٔ معالجات از بین برود و کم‌رود مجدداً شروع شود که تا به امروز هنوز ادامه دارد. از آن تاریخ (۱۳۵۷)، تاکنون، تنها معالج و مسکن من «نیش زنبورعسل» است که با قرار دادن زنبورها در محل درد و نیش زدن آنها، سم وارد محل درد می‌شود و برای مدتی آرامش پیدا می‌کنم. ناگفته

نماند که نه تنها دانشکده و یا دانشگاه کمکی برای هزینه‌های معالجه من نکردند، بلکه در مدت معالجه حقوق مرا هم قطع کرده بودند که به هیچ وجه باز پرداخت نشد. تا قبل از شروع طرح با دکتر حجت، ایشان برای تقاضای استادی، مقاله کافی برای درج در پرونده ارتقای خود نداشتند. در سال ۱۳۵۸، پرونده ارتقای ایشان مطرح و هیئت ممیزه دانشگاه جهت بررسی نهایی مقالات و امتیازدهی مرا انتخاب و پرونده را به من سپردند. در موقع بررسی پرونده متوجه شدم که دکتر حجت و پروفیسور ایستاپ، کلیه نتایج طرح را در دو مقاله منتشر کرده‌اند. علاوه بر این، گونه جدید شته‌ای را که از روی درخت‌های «پده» در محوطه دانشگاه جمع‌آوری کرده و به خاطر گرفتن نمونه به بالای درخت رفته و پس از نمونه‌برداری از بالای درخت لیز خورده و به پایین پرتاب شده و به برای مدتی به شدت آسیب دیده بودم و شته مزبور گونه جدیدی برای دنیا بود به نام دکتر حجت، *Chaitophorus euphraticus* Hodjat (1981) نام‌گذاری شده است. مهمتر از همه، در هر دو مقاله، از مستخدم گروه تا راننده دانشکده (آقای فیاضی) که پروفیسور ایستاپ را از فرودگاه آورده و مجدداً برده بود، سپاسگزاری شده و اسمی از این‌جانب حتی به عنوان کمک در جمع‌آوری نمونه‌ها برده نشده بود. حقیقتاً، نمی‌دانستم که تکلیفم چیست؟ جالب اینجاست که فردای روز دریافت پرونده، دانشجویان انجمن اسلامی به اتاق کارم آمدند و اظهار داشتند که آنها از فعالیت من در اجرای طرح و سوءاستفاده دکتر حجت در چاپ مقالات باخبر هستند. کافی است که من یک جمله «در این مقالات سهمی دارم» را روی هر مقاله بنویسم تا آنها دکتر حجت را به دادگاه انقلاب احضار و نه تنها او را از سمت استادی بلکه برای همیشه ایشان را از کار در دانشگاه محروم کنند. در پاسخ به دانشجویان گفتم: «اگر دکتر حجت مرتکب اشتباهی شده، دلیلی ندارد که در این شرایط خانواده‌اش آزرده خاطر شوند و یا آسیبی به آنها برسد». بنابراین، این کار را نخواهم کرد، زیرا گذشت بهترین هدیه است. به علاوه، آنقدر در خودم توان دارم که بعداً به تنهایی ده‌ها مقاله بنویسم. پس از یکی دو روز تعمق زیاد، تصمیم گرفتم که با چشم‌پوشی از خطای دکتر حجت، پرونده را بررسی و به هیئت ممیزه دانشگاه

تحویل دهم. به علت پربار بودن مقالات، بیشترین نمره ممکنه را به آنها داده و پرونده را تحویل هیئت ممیزه دادم که پس از مدتی استادی دکتر حجت تصویب شد. من در مورد کار دکتر حجت به هیچ وجه با کسی صحبت نکرده و حتی به روی خود دکتر حجت هم نیاورده بودم. فقط نمی دانم که دانشجویان انجمن اسلامی از کجا به قضیه پی برده بودند! پانزده سال بعد از سپری شدن قضیه طرح مشترک، یک روز دکتر حجت به اتاق کارم آمد و اظهار داشت: «یادتان هست که طرح مشترکی باهم داشتیم؟»، گفتم بله، بلافاصله گفتند که من سهم خود را انجام و مقالاتش را هم منتشر نمودم، ولی شما به عهد خود وفا نکردید. الان مجدداً موافقم که بقیه طرح را ادامه دهیم و مقالات آنرا بنویسیم. آنگاه قراردادی را که خودش نوشته بود به دستش داده و کلیه ماجرای ارزیابی پرونده را بدون بخش پیشنهاد دانشجویان انجمن اسلامی، برایش بازگو کردم. دکتر حجت اظهار داشتند که در این مدت ۱۵ سال این مسایل را تحمل کردی و چیزی به من یادآوری نکردید! در پاسخ گفتم، ارزش یادآوری نداشت و اگر اکنون شما هم مطرح نکرده بودید در سینه من مانده و به زیر خاک می رفت.

انجام کارشناسی برای دادگاه

در خردادماه ۱۳۵۹، راننده ای از اداره کشاورزی اهواز به گروه آمد و سراغ دکتر حجت را گرفت که اتاق ایشان به او نشان داده شد. در ساعت ۲ بعد از ظهر همان روز که تازه به منزل رسیده و هنوز لباس به تن داشتم، زنگ منزل به صدا درآمد. در را که باز کردم، همان راننده صبح بود که قطعه کاغذی که از تقویم رومیزی جدا شده بود را به دستم داد. در آن نامه کوتاه از من خواسته شده بود تا محموله ذرت دامی موجود در یک سوله را بازدید و نتیجه را کتباً تحویل راننده دهم. از راننده پرسیدم مگر صبح که آمدید برای بررسی محموله با دکتر حجت نرفتید؟ گفت چرا، ولی در بین راه که به ایشان گفتم مقصرین آلودگی محموله به دادگاه انقلاب معرفی خواهند شد، بلافاصله ایشان اظهار داشتند که این کار من نیست بلکه در تخصص دکتر مصدق است. ناچار من ایشان را به دانشکده برده و از آنجا به اداره رفتم. پرسیدم این نامه از

کیست؟ پاسخ داد از «طلبه‌ای است که از دفتر آیت‌اله منتظری از قم» برای رسیدگی به شکایات عدیده که یکی از آن‌ها همین محموله ذرت دامی است به اهواز آمده و در اداره کل کشاورزی مستقر شده است. در آن زمان دکتر عبدالکریم بهنیا رئیس اداره کشاورزی بود و با اخراج تعداد زیادی از کارکنان، و کارهای دیگر، موجبات نارضایتی زیادی را فراهم کرده بود. با شکم گرسنه، تعدادی کیسه فریزی و یک بیلچه برای نمونه‌برداری با خود برداشته و با راننده راهی شدیم. سوله در ۲ کیلومتری میدان چهارشیر و در مسیر جاده اهواز- ماهشهر ساخته شده بود، بسیار بزرگ، به طوری که محموله یک کشتی را به ارتفاع ۴-۵ متر در آن تخلیه کرده بودند ولی هنوز گنجایش زیادی داشت. از نقاط و ارتفاع‌های مختلف نمونه‌برداری و هر نمونه را در کیسه‌ای جداگانه ریخته و پس از ثبت محل و ارتفاع تقریبی و گره‌زدن کیسه، آن‌را، به دست راننده می‌دادم. کار نمونه‌برداری که انجام شد، بدنم به خارش افتاد، وقتی به لباس‌هایم نگاه کردم مملو از کنه بود و کنه‌ها از طریق پاچه‌های شلوار، آستین و فاصله دکمه‌های پیراهن به بدنم رسیده بودند. جارویی از نگهبان سوله گرفته و تا توانستم کنه‌ها را از روی لباس‌هایم به زمین ریختم. در مراجعت به منزل، به راننده گفتم که بازدید از نمونه‌ها و شناسایی آفات موجود در آن‌ها، چند روزی به طول می‌انجامد. بنابراین، به محض آماده شدن نتایج بررسی، او را باخبر خواهم کرد. به محض ورود به منزل، نمونه‌ها را در بالکن گذاشته و وارد حمام شدم. کلیه لباس‌هایم هم وارد ماشین لباسشویی شد. در بررسی نمونه‌ها، ۱۲ گونه از حشرات آفات انباری که ۴ گونه از آنها از آفات قرنطینه بود همراه با ۳ گونه از کنه‌های انباری را جداسازی و تشخیص دادم. به راننده زنگ زدم و گفتم که مسئول سوله را باید ببینم. نزدیک غروب آفتاب بود که زنگ منزل به صدا درآمد و یک جوان که خود را مهندس کشاورزی و مسئول سوله معرفی می‌کرد، جلویم ظاهر شد. او را به داخل منزل دعوت کردم. بسیار مضطرب بود. از ایشان خواستم که دقیقاً به سئوالات من پاسخ دهند چون علاوه بر آفات موجود در محموله، پاسخ‌های شما سرنوشت وضعیت این محموله و شما را ورق خواهند زد:

- ۱- سوله در چه زمانی ساخته شده است؟
پاسخ: چند ماهی بیش نیست.
- ۲- محموله دیگری قبلاً در این سوله وارد شده بود؟
پاسخ: خیر، این اولین محموله است.
- ۳- آیا گونی‌های مصرف شده از مواد انباری قبل را برای استفاده جهت بارگیری و ارسال ذرت به شهرستان‌ها، وارد این سوله کرده‌اید؟
پاسخ: خیر، چون قرار است با کامیون به شهرستان‌های دیگر ارسال شود.
- ۴- کشتی حامل محموله، کی وارد بندر شده است؟
پاسخ: ۱۴ ماه قبل، از آن زمان در بندر و در انتظار نوبت تخلیه بوده است. به ایشان گفتم سؤال دیگری ندارم، ولی چنانچه مطلب دیگری دارید بیان کنید. اظهار داشت که تکنسین‌های اداره کشاورزی، او را عامل و مقصر آلودگی محموله گزارش کرده‌اند. به ایشان گفتم: بروند و نگران نباشند. متن نامه بررسی نتایج محموله به حاجی‌آقا:
- ۱- محموله ارسالی از یک طرف از مبدا با تعداد کمی از آفات آلوده، وارد بندر شده و در مدت ۱۴ ماه انتظار برای تخلیه، وجود حرارت و رطوبت کافی، تولید مثل و تکثیر آفات، محموله ذرت را به شدت آلوده کرده است.
- ۲- از طرف دیگر، هیچ محموله دیگری قبلاً در سوله تخلیه نشده است و سوله نوساز کاملاً تمیز و عاری از هرگونه آلودگی قبلی بوده است.
- ۳- وسایل آلوده به آفت، مثل گونی‌های آلوده در سوله وجود نداشتند.
- ۴- از همه مهمتر، وجود ۴ گونه از آفات انباری قرنطینه در ایران، گواه دیگری از آلودگی محموله از مبدا می‌باشد.
- به راننده تلفن کردم که برای بردن نامه بررسی نتایج محموله به دانشکده مراجعه کند. دو روز از ارسال نتایج بررسی محموله ذرت گذشته بود که مجدداً راننده با نامه دیگری از حاجی‌آقا به سراغم آمد. در آن نامه، ضمن تشکر از «قضاوت عادلانه و خداپسندانه» اینجانب، تقاضا کرده بود که برای بررسی وضع آشفته شرکت کشت و

صنعت نیشکر هفت‌تپه و تحویل عاملان خرابکاری به دادگاه انقلاب، با راننده به هفت‌تپه بروم. خوشبختانه فردای آن‌روز کلاسی نداشتم و به راننده گفتم که فردا ساعت ۶ صبح در کوی استادان باشند. وقتی خواستم سوار اتومبیل شوم، نگاهم متوجه متکایی شد که روی پشتی صندلی تکیه داده بود. وقتی راننده تعجب مرا دید، اظهار داشت که این سفارش حاجی آقا است. ایشان شنیده‌اند که شما کمر درد دارید، بنابراین قرار دادن متکا روی صندلی برای راحتی سفر شما را به من سفارش کرده‌اند. در ساعت ۸ صبح به هفت‌تپه رسیدیم و یک راست مرا نزد حاجی آقا بردند. طلبه جوان قدکوتاهی بود که در یک اتاق کوچک ۲×۲ روی قطعه‌ای زیلو نشسته و دور تا دور او را در یک زاویه ۱۸۰ درجه، پرونده‌ها پوشانیده بودند. پس از سلام و احوالپرسی، حاجی آقا تعارف به نشستن کردند، اظهار داشتیم که به علت کمردرد نمی‌توانم روی زمین بنشینم و نیاز به یک صندلی دارم که فوراً آورده شد. با پوزش از حاجی آقا و دیگر حاضران در اتاق، روی صندلی نشستیم. حاجی آقا از من عذرخواهی کرد و مشغول صحبت و یادداشت‌برداری از گفتار آن سه نفر حاضر در اتاق شد. ضمن استماع سخنان آن سه نفر با حاجی آقا، فرصتی دست داد که از بالا نگاهی به پرونده‌های چیده شده در روی زمین بیندازم. آن موقع هنوز عینکی نشده بودم و قدرت دیدم بسیار قوی بود. عکس‌ها و اسامی مهندسان شاغل اکثراً آشنا و از فارغ-التحصیلان دانشکده کشاورزی ملاثانی (حدود ۷۰ درصد) بودند که در موقع کار با دکتر رستمی، با من آزمایشگاه‌های سه درس جانورشناسی ۱ و ۲، ژنتیک ۱ و ۲، حفاظت منابع طبیعی، در ۵ نوبت را گذرانیده بودند. معلوم شد که آن سه نفر گزیده‌ها و نمایندگان تکنسین‌های بخش‌های قسمت‌های مختلف مثل مزرعه، باغبانی و خدمات بودند که به نمایندگی از طرف بقیه مشغول شکوه‌گذاری از کلیه مهندسین و ابواب جمعی شرک کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه بودند. مرتباً با بدگویی از کارشکنی مهندسان، همراه با تهمت‌های ناروا مبنی کاهش محصول به علت کارشکنی، خرابی مزارع و صدمات وارده به درخت‌های باغ‌های مرکبات و... داشتند. حاجی آقا هم مرتباً مشغول یادداشت‌برداری بودند. پس از مدتی، حاجی آقا رو به من کرده و

اظهار داشت که بنده از کشاورزی چیزی نمی‌دانم. امروز هم مزاحم شما شدم که در این مقوله مرا یاری دهید. در پاسخ اظهار داشتم که قبل از هر چیز، بنده باید کلیه مناطق مورد نظر را بازدید و سپس اظهار نظر کنم. لطفاً دستور فرمایید تا ماشینی در اختیار این جانب بگذارند، همینطور هم اجازه فرمایید تا این آقایان برای نشان دادن مزارع، باغ‌ها و خرابی‌ها مرا همراهی کنند. اتومبیل به‌راه افتاد و ضمن بازدید از مزارع مختلف نیشکر و سپس باغ‌های مرکبات، در ساعت ۱ بعدازظهر به دفتر حاجی‌آقا مراجعت کردیم. پس از اقامه نماز و صرف ناهار، حاجی‌آقا اظهار داشتند که به افراد گفته‌ام تا در سالن کنفرانس جمع شوند. لذا، به آنجا می‌رویم تا شما ضمن پرسش از افراد، مسائل را روشن کنید. در سالن کنفرانس میز بسیار بزرگی وجود داشت که حدود ۵۰ نفر دور آن نشسته بودند و دو صندلی خالی هم در رأس یک طرف میز باقی مانده بود. قیافه‌های مهندسان، همه ناراحت و خشمگین بود. حاجی‌آقا تعارف نشستن کردند، سپس اظهار داشت، این آقای دکتر در چند روز گذشته قضاوتی در مورد یک محموله ذرت دامی کرده‌اند که بی‌نظیر بوده است. لذا، به خاطر قضاوت عادلانه قبلی و تخصص او، مجدداً از ایشان خواهش کرده‌ام که مرا در این بررسی‌ها کمک کنند. بنابراین هر قضاوتی که ایشان کردند مورد تأیید و اجرای بنده خواهد بود. این شما و این هم آقای دکتر مصدق. یادداشت‌های خود را از ۴ ساعت بررسی‌ها با تکنسین‌ها در مزارع و باغ‌ها روی میز گذاشته و سؤالاتم را شروع کردم:

۱- مسئولان مبارزه با علف‌های هرز مزارع دست خود را بالا ببرند. سپس مشاهدات خود را از آنها پرسیدم و متوجه شدم که آنها کارهای خود را طبق برنامه و تاریخ‌های مدون انجام داده و می‌دهند و گفتار آنها کاملاً صحیح می‌باشد. به حاجی‌آقا رو کرده و اظهار داشتم که صحبت‌های همگی آنها بر اساس مشاهدات من کاملاً درست و جریان را خلاف واقعیت به عرض شما رسانیده‌اند.

۲- مسئولان کشت و برداشت نیشکر از مزارع دست خود را بالا ببرند. پس از پرسش و پاسخ‌های مفصل از آنها، معلوم شد که جز حقیقت چیز دیگری

را بیان نمی‌کنند. اعتصاب کارگرهای «نی‌بر» و مخالفت آن‌ها با مسئولان، سبب گردید که کارگرهای نی‌بر عمداً، نی‌ها را ۲۰ سانتیمتر بالاتر از حد معمول و مجاز قطع که سبب صدمه به مزارع و کاهش محصول شده بود. به حاجی آقا گفتم در این مورد مشکلی نیست و بر اساس مشاهدات این جانب جز حقیقت در این گفتارها مطلبی مخفی نمانده است. پس از این دو پرسش و پاسخ، سرها و قیافه‌های غضبناک که تا آن موقع همه رو به پایین و خدا می‌داند از من چه در افکار آنها می‌گذشت، کم‌کم بالا آمد و توانستم قیافه‌های نسبتاً آرامش پیدا کرده افراد را بهتر ببینم.

۳- مسئولان باغ‌های مرکبات، دست خود را بالا ببرند. در زمانی که از باغ‌های مرکبات بازدید می‌کردیم، تکنسین‌ها مرتباً از مهندسان مسئول بدگویی می‌کردند و می‌گفتند که به‌علت حمله کنه و عدم سم‌پاشی درخت‌ها توسط مهندسی مسئول، درخت‌ها صدمه دیده و محصول آن‌ها کاهش پیدا کرده است. در باغ‌ها، از تعداد زیادی از درخت‌ها نمونه‌برداری و با استفاده از «لوپ دستی یا ذره‌بین دستی» نمونه‌ها را بررسی نمودم که به‌جز کنه‌های مرده و پوسته‌های تغییر جلد آنها که نشانه‌ای از سم‌پاشی به موقع درخت‌ها بود، چیز دیگری روی برگ‌ها و میوه‌ها مشاهده نشد. از مسئولان باغبانی پرسیدم که وضعیت کنه در باغ‌های مرکبات چطور است؟ همگی اظهار داشتند که خوب است و به موقع و طبق برنامه سم‌پاشی‌های لازم علیه کنه انجام شده است. مشاهدات خود در باغ‌ها و صحت گفتار مهندسان را مجدداً به حاجی آقا گوشزد کردم. پس از این گفتار، قیافه‌ها همه باز و شادمان گردید. در این موقع، یکی از مهندسان دستش را بالا برد و اظهار داشت که تمام ماشین‌های ما را گرفته‌اند و ما باید با پای پیاده به مزارع سرکشی کنیم. با توجه به بعد مسافت، این کار سبب تأخیر و عقب‌افتادگی کارهای روزانه ما می‌شود. به حاجی آقا گفتم که این کار اصلاً صحیح نیست، بلافاصله تأیید و اظهار داشت که دستور می‌دهم که از فردا ماشین‌ها در اختیار افراد گذاشته

شود. دیگری گفت: استخر را به رویمان بسته‌اند و اجازه نمی‌دهند که در این گرمای طاقت‌فرسای تابستان به استخر برویم. حاجی آقا رو به من کرد و آهسته گفت: صحیح نیست که بدن‌های عریان افراد دیده شود (خانم‌ها). اظهار داشتم که حاجی آقا، این کار راه دارد. از مهندسان پرسیدم که در انبار اداره کانتکس دارید؟ گفتند: فراوان. گفتم با آهن و کانتکس دور استخر را بپوشانید و یک درب وردی هم برای آن تعبیه و با برنامه از استخر استفاده کنید. انجام این کار هم مورد موافقت حاجی آقا قرار گرفت. جلسه با یک صلوات بلند بالا خاتمه یافت. پس از ختم جلسه، فارغ‌التحصیل‌ها و سایرین دور من حلقه زده و سپاسگزاری می‌کردند که اگر شما نیامده بودید، خدا می‌داند که خصومت و شهادت دروغ تعدادی افراد فرصت‌طلب، چه به سر بسیاری از ماها می‌آورد؟ همراه حاجی آقا از سالن کنفرانس خارج شدیم. در بین راه تا اتومبیل، حاجی آقا اظهار داشت که دو پست برای شما در نظر گرفته‌ام که باید یکی از آنها را قبول کنید. یکی «مدیر کل اداره کل کشاورزی استان خوزستان» و دیگری «سرپرستی کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه». گفتم حاجی آقا با کارهای اداری میانه خوبی ندارم. ولی مواردی نظیر کارهای قبلی را می‌توانم به شما کمک کنم. اظهار داشتند، بهرحال من از شما می‌خواهم و انتقال شما را از دانشگاه از طریق دفتر قم بدون هر مشکلی خواهم گرفت. به ایشان پیشنهاد کردم بعد از مرخصی تابستانه، راجع به این موضوع صحبت کنیم. شماره‌های تلفن منزل و دانشکده را به ایشان داده و همراه راننده عازم اهواز شدیم. شروع جنگ ایران و عراق در شهریورماه ۱۳۵۹ همه چیز را به فراموشی سپرد. خدا می‌داند که در اثر خصومت‌های شخصی و یا شهادت‌های دروغین، چه تعدادی از افراد بی‌گناه به زندان رفته و یا ناعادلانه اعدام شده‌اند.

شروع جنگ و دفاع از کشور

در یکی از سحرگاهان در اواخر شهریورماه ۱۳۵۹، صدای شلیک توپخانه‌ها و انفجار پیاپی گلوله‌های توپ آن‌ها، تمامی خانواده‌ها در کوی استادان را از منازل بیرون آورد. تصمیم گرفته شد که به منظور جلوگیری از ماندن زیر آوار در منازل، همگی در نخلستان دانشگاه اطراق کنند. این کار در محیط باز احمقانه‌تر بود. زیرا چنانچه گلوله‌ای در نخلستان و در میان یا نزدیک آن جمعیت کثیر منفجر می‌شد، قتل عام می‌کرد. تا ظهر در نخلستان مانده و برای ناهار عازم منازل شدیم. در جلسه‌ای که بعد از ظهر آن روز گرفته شد، تصمیم بر این گردید که تخلیه کوی با هماهنگی یکدیگر انجام گیرد و کسی بدون خبر از کوی خارج نشود. ساعت ۸ صبح روز بعد از منزل بیرون آمدم. وقتی چشمم به پارکینگ‌های منازل افتاد، به جز اتومبیل خودم، دکتر کمالی و یکی دو نفر دیگر، ماشینی در پارکینگ‌ها نبود. معلوم شد همه رفته‌اند. دکتر قدیری را دیدم که کاپوت ماشین خود را بالا زده و مشغول ور رفتن به موتور آن بود. قدیری گفت که تعدادی از جمله دکتر مظاهری، دکتر متین و... نیمه‌های شب عازم شده‌اند و بقیه هم صبح خیلی زود. ایشان هم به علت خرابی ماشین جا مانده‌اند. برای کمک، به منزل برگشتم، مقداری لوازم اولیه را در کیف گذاشته و با دو پتو، ملافه، یک متکا و کابل اتصال باطری، سراغ ماشین رفتم. قدیری هنوز در تلاش بود، وقتی اتومبیل من به نزدیکی رسید، اظهار داشت که مرا تنها اینجا نگذارید. پاسخ دادم خیر، برای کمک به شما، ماشین را همراه کابل آورده‌ام. با کمک هم ماشین قدیری روشن و برای رفتن به ملاثانی به راه افتادیم. در ملاثانی از کثرت جمعیت غوغایی به پا بود. مستقیماً به منزل آقای مهندس قطب رفتم. خوشبختانه یکی از اتاق‌های منزلش هنوز خالی بود. لوازم را در آن قرار و به ایشان گفتم برای آوردن خانواده به اهواز می‌روم و تا شب مراجعت خواهم کرد. تا جمع‌آوری افراد چند خانواده در نقاط مختلف شهر و آمادگی آن‌ها، غروب شده بود. به‌ناچار با چراغ خاموش و هزاران دلهره از تصادف، تا ملاثانی رانندگی کردم. متأسفانه در طول روز فرصت خرید بنزین و پرکردن باک ماشین را پیدا نکرده بودم. بنابراین قسمت بیشتر باک خالی بود. وقتی به پمپ بنزین

ملائانی مراجعه کردم، بنزینی به ماشین‌های شخصی نمی‌داد. آقای «غلامحسین آبیاری» که با مسئول پمپ بنزین آشنایی داشت، مرتباً برای افراد بشکه‌های ۲۰ لیتری بنزین را تهیه می‌کرد. وقتی که به یکی از همکارهای گروه که باک اتومبیلش از بنزین پر و در گالن هم بنزین اضافی ذخیره کرده بود، درخواست ۱۰ لیتر بنزین را کردم، در پاسخ گفت: نگران نباش، با هم حرکت می‌کنیم و هر وقت بنزین تمام کردید در باک ماشین شما قدری خواهم ریخت. از زمان دانشجویی، غلامحسین آبیاری را خوب می‌شناختم. وقتی مرا دید، پس از احوالپرسی، از خالی بودن باک ماشین مطلع شد، بلافاصله رفت و با یک حلب ۲۰ لیتری بنزین مراجعت کرد. وجه آنرا با مقداری اضافی به او داده و تشکر کردم. فردای روز بعد معلوم شد که همکارها در نیمه‌های شب و با موتور خاموش، با همکاری یکدیگر و نگهبان‌های شب، اتومبیل‌های خود را تا نزدیکی درب ورودی دانشکده هل داده، در آنجا روشن و راهی شده‌اند تا مبادا مزاحمی متوجه رفتن آن‌ها شده و بخواهد با آن‌ها هم سفر شود. تعداد خانم‌ها و بچه‌هایی که از اهواز با خود آورده بودم ۱۲ نفر بودند. تصمیم گرفتم تا آن‌ها را به تهران برده و مزاحم آقای مهندس قطب نباشند. همگی به‌راه افتادیم. خدا پدر و مادر سازندگان اتومبیل پژو را بیامرزد که این ماشین‌ها را با این همه استحکام ساخته‌اند. صندوق عقب ماشین پر، باربند به ارتفاع یک متر پر از وسایل و روی پای هرکس هم بچه‌ای نشسته و یا وسیله‌ای قرار داشت. پژو «جی ال» ماشین بسیار محکم و قوی است. تا پمپ بنزین سه راهی پل دختر به خرم آباد و کرمانشاه رانندگی کردم. در آنجا ماشین‌ها برای خرید بنزین در صف طویل بودند که من هم وارد صف شدم. به تدریج زنده‌یاد دکتر صحت نیایی، سپس دکتر حجت و چند نفر دیگر هم از راه رسیدند و وارد صف بنزین شدند. معلوم شد که دکتر حجت و زنده‌یاد دکتر صدقی قرار داشتند که صبح زود با هم از ملائانی راه بیفتند. در آن زمان دختر دکتر حجت به نام سارا چند ماهه بود. شیر اضافی و شیشه‌ی پر از شیر بچه را در کلمن ماشین دکتر صدقی گذاشته بودند. در محلی هم قرار ملاقات و حرکت با هم را داشتند، که به‌علت اشتباه یکی و عجله دیگری، همدیگر را گم کرده و دکتر صدقی بدون توجه به وجود

شیر بچه در کلمن به راه خود ادامه داده بود. بچه از گرسنگی خیلی بی‌تابی می‌کرد و با قند داغ او را تغذیه می‌کردند. چند ماشین دیگر جلو من بود که ماشینی در جلو پمپ بنزین توقف و شخصی با عجله از آن پیاده و به سراغ پمپ بنزینی رفت که فروش بنزین را قطع و فقط به خودروهایی که عازم جبهه هستند بنزین بدهد. آنچه همه از او درخواست کردند که همه ماشین پر از زن و بچه هستند، زیر بار نمی‌رفت و می‌گفت: شما نباید شهر خود را ترک می‌کردید. در فیلم‌های جنگ‌های جهانی اول و دوم، همیشه نشان می‌دهند که در چنین شرایطی، اول بچه‌ها و زن‌ها را به پشت جبهه منتقل می‌کنند که صدمه کمتری متوجه آن‌ها شود. به هر حال، از آن جایی که مصرف سوخت ماشین کم بود، خوشبختانه تا پمپ بنزین ۳۰ کیلومتری خرم‌آباد ما را رسانید. در آنجا، به هر ماشین ۲۰ لیتر بنزین می‌دادند. پس از خرید بنزین راهی خرم‌آباد شده و به امید پیدا کردن محلی برای اقامت شبانه مستقیماً وارد هتل جلب سیاحان شدیم. خوشبختانه دو اتاق ۲ و ۴ تخته خالی داشت که وجه یک شب برای هر دو را پرداخت نموده و کلیدهای آن‌ها را تحویل گرفتم. اتاق ۴ تخته را خودمان برداشته و دو تخته را برای دکتر حجت گذاشتم. پس از استقرار خانواده در اتاق، بیرون آمده و متوجه شدم که جلو فرمانداری که در نزدیکی هتل بود شلوغ است. جلو رفته و علت را جويا شدم. معلوم شد که به هر اتومبیل ۳۰ لیتر حواله بنزین داده می‌شود که این حواله مربوط به پمپ‌بنزینی در ۳۰ کیلومتری جاده خرم‌آباد- اهواز است. من هم در صف ایستادم، حواله را گرفته و فوراً عازم شدم. در مراجعت، در محوطه هتل چشم انتظار دکتر حجت شدم. می‌دانستم که خانم ایشان با بچه بدون شیر بسیار خسته است و نیاز به استراحت، تهیه شیر و شیشه شیر برای بچه دارد. پس از رسیدن حجت و خانواده، کلید اتاق را به او تحویل دادم و جریان ۳۰ لیتر بنزین را به ایشان گفتم. فوراً و طلبکارانه اظهار داشتند که بنزین ندارم که این مسافت را بروم. گفتم از ماشینم ۱۰ لیتر بنزین کشیده و به شما می‌دهم تا شما این ۳۰ لیتر را بگیرید. همین کار را انجام و پس از استقرار خانواده‌اش او را راهی کردم. ناگفته نماند که دکتر حجت مثل همیشه در باغ نبود و تصور می‌کرد که افراد باید همیشه دست به

سینه ایشان باشند. مثلاً می‌گفت که چرا اینجا به ما بنزین نمی‌دهند. پاسخ دادم که شما با خانواده هستید و نباید ریسک از دست دادن این ۳۰ لیتر بنزین را بکنید. به علاوه شرایط جنگی است، پمپ بنزین پل دختر را بیاد بیاورید و دیگر تعطل نکنید. فردای روز بعد، از خرم آباد عازم تهران شدیم. با خروج از لرستان، کمتر به کمبود بنزین برخورد می‌کردیم. در منزل همیشه اتراق و روز بعد طبقه پایین تر را که خالی بود از صاحب‌خانه اجاره کردم و خانواده در آنجا مستقر شدند. روز بعد عازم اهواز شدم تا در دانشکده حضور به هم رسانم. یک روز که به دانشکده رفتیم، از ورودمان جلوگیری شد. هرچه اصرار کردیم که اجازه دهند تا به اتاق‌ها رفته و وسایلی را برداریم، نپذیرفتند. از آن روز به بعد، دانشکده کشاورزی مقرر فرماندهی و روزهای حمله هم برای مداوای مجروحین به بیمارستان تبدیل می‌شد. با وجودی که دانشگاه تعطیل شده بود ولی اساتید نمی‌توانستند اهواز را ترک کنند. برای حضور افراد در اهواز، هر روز محلی را اعلام که باید به آنجا رفته و دفتری را که حسابدار دانشگاه در دست داشت امضا می‌کردیم. پرداخت حقوق هم بر اساس امضا در این دفتر حسابداری بود. در یکی از این روزها که مقرر بود برای امضا به سه‌گوش برویم، هواپیماهای عراقی سه‌گوش را با شلیک راکت مورد حمله قرار دادند و ترکش آن‌ها، حسابدار را که قبل از ما رسیده و جلوی درب ورودی ایستاده بود شهید کردند.

آموزش تشکیل شرکت‌های تعاونی زنبورداری و انجام طرح‌های علمی و عملی در استان لرستان

در سال ۱۳۵۹ با همکاری دکتر کمیلی، طرحی برای تشکیل شرکت‌های تعاونی زنبورداری سه و چهار نفره به اداره کل گسترش استان لرستان ارسال کردیم که با استقبال زیاد روبرو شد. شروع جنگ تحمیلی در شهریورماه ۱۳۵۹ سبب تعطیلی دانشگاه گردید. در آن زمان، استاندار و اداره کل کشاورزی استان لرستان، سال ۶۱-۱۳۶۰ را سال کشاورزی اعلام و از دانشگاه درخواست کمک و ارسال تعدادی از اساتید دانشکده کشاورزی را به لرستان جهت کمک و همکاری در اجرای

طرح‌های عمرانی و کشاورزی کرده بودند. در شرایط جنگ، متقاضی برای رفتن زیاد بود که دوازده نفر را که در میان آن‌ها دکتر کمیلی هم بود انتخاب کرده و به دانشگاه لرستان، که ریاست آن به عهده دکتر عزیزیان بود، اعزام داشتند. دو هفته بعد، آقای «مهندس ترکان» که در آن زمان معاون استاندار لرستان بود، در نامه‌ای به دانشگاه، از عدم عزیمت این‌جانب گلایه و درخواست کرده بود که برای اجرای طرح مصوب گسترش و برنامه‌های «پرورش کرم ابریشم» در لرستان، وجود من در آنجا ضروری است. بدین ترتیب دانشگاه با رفتن من هم موافقت کرد. در آذرماه ۱۳۵۹ ازدواج کردم. ناگفته نماند که به علت بدی شرایط محل اقامت ما که در یک مسافرخانه بسیار کثیف با بوی گند سرویس بهداشتی، اتاق‌های آن پر از سوسک حمام و موش‌های بزرگ، هشت نفر از افراد اعزامی به لرستان، پس از چند هفته عازم تهران شدند که دیگر به اهواز هم برنگشتند. فقط پنج نفر شامل چهار نفر از گروه گیاه‌پزشکی و یک نفر از گروه باغبانی باقی ماندند. در شروع کار چندین طرح دیگر توسط گروه پنج نفره پیشنهاد و همگی تصویب شدند، از آن جمله:

- ۱- طرح آموزش تکنسین‌های کشاورزی با همکاری این‌جانب، دکتر جهان‌بین، دکتر عزیزاله کمیلی، مهندس فرحان کچیلی (دکتر کچیلی) و مهندس علی الهی‌نیا (دکتر الهی‌نیا). در این طرح به مدت دو سال به بیست نفر آموزش داده شد که در بیست منطقه در استان لرستان جهت آموزش به کشاورزها مستقر گردیدند.
- ۲- تصویب و اجرای ۵ طرح عمرانی و کشاورزی دیگر که در سال‌های ۶۱-۱۳۵۹ به تدریج به مورد اجرا درآمدند.
- ۳- تهیه ۱۴ پوستر آموزشی- ترویجی برای ادارات کل کشاورزی استان‌های لرستان و خوزستان، ۶۳-۱۳۵۹ با همکاری دکتر مصدق، دکتر جهان‌بین، دکتر عزیزاله کمیلی، مهندس فرحان کچیلی (دکتر فرحان کچیلی) و مهندس علی الهی‌نیا (دکتر علی الهی‌نیا).

علاقه آقای مهندس ترکان به احیای پرورش کرم ابریشم در لرستان، سبب شد که مرتباً با ایشان نشست داشته باشم. در یکی از این نشست‌ها از وضعیت بد محل اقامت خود و همکاران در مسافرخانه با ایشان صحبت کردم که بسیار متعجب و عصبانی شدند که چرا ما باید در چنین شرایطی زندگی کنیم. بلافاصله دستور دادند تا اتاق‌هایی در هتل جلب سیاحان آماده کنند، به طوری که در بعد از ظهر همان روز همگی در هتل مستقر شدیم. یک روز خبر دادند که آقای مهندس ترکان می‌خواهد مرا ببیند. وقتی به دفتر ایشان رفتم اظهار داشتند که یک هیئت پنج نفره از دانشگاه بوعلی همدان تقاضای اجرای چند طرح تحقیقاتی در لرستان را کرده‌اند. خواهش می‌کنم که آن‌ها را بررسی نموده و نتیجه را به من گزارش دهید تا بتوانم پاسخ آن‌ها را به دهم. ناگفته نماند، با وجودی که رشته آقای مهندس ترکان کشاورزی نبود ولی علاقه زیادی به اجرای طرح‌های کشاورزی و عمرانی داشتند. مدارک را تحویل و به ایشان قول دادم که فردا با پاسخ به نزد ایشان خواهم رفت. طرح‌های پیشنهادی گروه متقاضی که خود را متخصصان مبارزه بیولوژیک معرفی و از ۴ نفر ایرانی و یک نفر پاکستانی تشکیل شده بود، به شرح زیر است:

- ۱- ساخت امشی از گل پیرتر برای اولین بار در ایران. بازده طرح: تحویل یک شیشه یک لیتری امشی.
- ۲- ساخت سم نیکوتین از بقایای توتون و تنباکو برای اولین بار در ایران. بازده طرح: تحویل یک کیلوگرم خمیر نیکوتین.
- ۳- مبارزه با آفت برگخوار درخت‌های بلوط جنگل‌های استان لرستان با استفاده از باکتری باسیلوس ترنجینسیس (B.t). بازده طرح، مساحت قسمت‌های سمپاشی شده جنگل.

فردای روز بعد با مراجعه به دفتر آقای مهندس ترکان در مورد پیشنهادهای داده شده نظرم را توضیح دادم. قرار شد که در یک جلسه عمومی با شرکت مسئولان کشاورزی استان، گروه پنج نفره اهواز، مسئولان طرح‌های عمرانی استان، گروه پنج نفری طرح‌دهندگان و دکتر عزیزیان ریاست دانشگاه لرستان، موضوع بررسی و تصمیمات

نهایی گرفته شود. جلسه در ساعت ۴ بعد از ظهر تشکیل و پس از مدتی نوبت به طرح‌های پیشنهادی گروه پنج نفره رسید که مهندس ترکان رو به من کرد که سئوالات خود را شروع کنم. از گروه پرسیدم:

۱- در حالی که ساخت امشی از گل پیرتر در شرکت نفت از سال ۱۳۱۶ و خمیرسولفات نیکوتین از سال ۱۳۲۰ در کارخانه‌ای در کرج تهیه می‌شوند، شما چگونه برای اولین بار می‌خواهید آنها را تولید کنید؟

۲- برنامه استان لرستان، احیای پرورش کرم ابریشم، کارآفرینی، اشتغال و تولید درآمد در روستاهاست. با توجه به قدرت کشندگی و ماندگاری Bt، چگونه

می‌خواهید جنگل‌ها را سمپاشی و کار پرورش کرم ابریشم را متوقف کنید؟
گروه که از سخنان من غافلگیر شده بودند، شروع به مغلطه‌گویی و شلوغی جلسه کردند. سؤال‌ها و پاسخ‌های افراد دیگر از آن‌ها ادامه یافت و سبب شد که صدای مؤذن از بلندگو به گوش برسد. نتیجتاً، همگی برای نماز مغرب و عشا به مسجد دانشگاه رفتیم. چون به علت کم‌درد قادر به رکوع و سجود رفتن نبودم، در صف آخر روی یک صندلی نشستم. گروه پنج نفره هم همگی در دو طرف مهندس ترکان مستقر شدند. نماز مغرب و عشا و دعای بعد از آنها به اتمام رسید و گروه گفتگوهای در گوشی و آرام خود را با مهندس ترکان در صف اول ادامه دادند. نمازگزاران که به احترام مهندس ترکان نشسته بودند، به علت طولانی شدن بحث افراد، به تدریج از مسجد خارج و به اتاق جلسه وارد می‌شدند. کار به جایی رسید که به غیر از مهندس ترکان و گروه پنج نفره کسی دیگری در مسجد باقی نمانده بود. چون پیش‌بینی طولانی شدن جلسه را نکرده بودند، بنابراین از شام هم خبری نبود. بالاخره، ساعت ۱۱ شب، مهندس ترکان و گروه پنج نفره از مسجد خارج و به اتاق جلسه وارد شدند. بلافاصله، مهندس ترکان اظهار داشت که سخن آخر را آقای دکتر مصدق می‌زند و براساس گفته‌هایشان تصمیم نهایی اتخاذ خواهد شد. با رد هر سه طرح، جلسه با صلوات بلند در ساعت ۱۱/۳۰ شب تمام و همه از دانشگاه راهی محل اقامت خود شدیم.

کار شرکت‌های تعاونی زنبورداری سه و چهار نفره با انتخاب ۲۵ نفر به مدت شش‌ماه با کلاس‌های تئوری و عملی در مرکز آموزش کشاورزی بروجرد برگزار گردید. در این کلاس از افراد بیسواد تا فوق لیسانس تحصیل کرده در انگلستان و سادات معمم موسوی شهر درود شرکت داشتند. در بهار سال ۱۳۶۰ کار خرید کندو توسط شرکت گسترش برای شرکت‌ها انجام و هر شرکت در منطقه‌ای مستقر گردید. در این مورد آقای مهندس قلمبر ریاست مرکز گسترش و آقای مهندس سید خدارحم موسوی فرد از فارغ‌التحصیل‌های دانشکده کشاورزی اهواز که سرپرستی امور زنبورداری و دام مرکز گسترش را عهده‌دار بودند، برای پیشبردن کارها صمیمانه و با اعتماد کامل با ما همکاری می‌کردند. در حقیقت آقای مهندس موسوی با راهنمایی و کمک در منطقه، نفر سوم طرح بودند. سرکشی و رفع مشکلات شرکت‌ها به‌طور هفتگی ادامه داشت و راهنمایی‌های لازم تا بازدید بعدی انجام می‌گرفت. در اواخر تابستان، برداشت عسل از کندوها بر حسب منطقه از ۱۰ تا ۱۲۰ کیلوگرم از هر کندو و با متوسط ۲۲/۵ کیلوگرم برای کل کندوهای شرکت‌ها انجام گرفت. با شروع پاییز و سرد شدن هوا، کار کوچ کندوها از لرستان به باغ‌های مرکبات دزفول انجام گرفت که تا اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۱ در آنجا مستقر بودند. در این ایام علی‌رغم خطرات موشک‌باران شهر دزفول، کار سرکشی به زنبوردارها توسط این‌جانب ادامه داشت چون دکتر کمیلی حاضر به همراهی نبود، گاهی اوقات آقای مهندس موسوی مرا همراهی می‌کردند. در این رفت‌وآمدها دو بار که به نزدیک دزفول رسیده بودم در اثر انفجار موشک در شهر دزفول، شیشه جلو جلو وانت میتسوبیشی مرکز گسترش درهم پاشید و خرد شد. علاوه بر سرکشی به زنبوردارها، بینابین هم تدریس حشرات ناقل به دانشجویهای دانشکده علوم پزشکی را عهده‌دار بودم.

نگهداری از کلکسیون حشرات دانشکده و توصیف محیط و وضعیت دانشگاه در جنگ

هر سه ماه یکبار هم با اتوبوس، ده کیلوگرم نفتالین از خرم‌آباد خریده و با خودم به اهواز می‌بردم که برای حفظ کلکسیون حشرات گروه، در کلکسیون پخش کنم. از آنجایی که کلکسیون حشرات در معرض حمله حشرات بود، نفتالین را به دانشکده می‌بردم و با دو نفر محافظ به گروه گیاه‌پزشکی رفته و نفتالین‌ها را در روی زمین و بین کمدهای کلکسیون پخش کرده و درب را قفل می‌کردم. این کار به مدت ۲ سال و تا شروع باز شدن دانشگاه در مهرماه ۱۳۶۲ ادامه داشت و خوشبختانه در این مدت، کلکسیون را از حمله حشرات خانواده Dermestidae نجات داد. نکته قابل توجه در این کار این بود که هر بار نفتالین می‌خریدم و عازم اهواز می‌شدم، همگی می‌گفتند که در این شرایط جنگی «این کار دیوانگی است».

اتوبوس‌ها، مسافران را در میدان چهار شیر پیاده می‌کردند. چون تاکسی یا اتومبیل دیگری به ندرت در رفت و آمد بود، بناچار با پای پیاده از چهارشیر تا دانشگاه، ۲ کیسه ۵ کیلویی نفتالین را حمل می‌کردم. در یکی از سفرها، پس از گذشتن از زیر هلال پل راه آهن در خیابان سی متری، صدای دو انفجار پیاپی پشت سرم آمد، وقتی برگشتم و مجدداً از زیر هلال پل به آن طرف رفتم، دو جوان غرق در خون به روی زمین افتاده بودند. ترکش‌های انفجار دو گلوله خمپاره به بدن آن‌ها زخم‌های زیادی به وجود آورده بود. پس از رسیدن آمبولانس و حمل مجروحان، با اندوه فراوان عازم دانشگاه شدم. از درب وردی دانشگاه وارد و به نخلستان بین ورودی و دانشکده کشاورزی رسیدم که صدای سفیر گلوله‌ای و پس از آن انفجاری در نخلستان مرا به خود آورد. فوراً کیسه‌های نفتالین را به زمین گذاشته و نشستیم. در همین موقع گلوله دیگری از بالای سرم گذشت که فوراً خود را در داخل نهر آب کنار پیاده‌رو انداختم. سه گلوله دیگر «خمسه خمسه» از بالای سرم گذشتند و در نخلستان منفجر شدند. پس از یک سکوت مرگبار و به دست آوردن آرامش، با لباس‌های خیس و پر از گل، کیسه‌های

نفتالین را به دانشکده برده و در تعجب و بهت کامل مأموران محافظ، نفتالین‌ها را در کلکسیون پخش کردم.

ادامه گزارش از لرستان

موفقیت شرکت‌های تعاونی زنبورداری، تحولی در صنعت زنبورداری لرستان و ایران به وجود آورد. به طوری که شرکت‌های گسترش سایر استان‌ها هم به پیروی از لرستان، شروع به تشکیل این شرکت‌ها کردند. ولی چون آموزشی در کار نبود همه شکست خورده و هزینه‌های داده شده به شرکت‌ها صرف خرید تریلی، اتومبیل، زمین و ساختمان گردید. پنج شرکت دیگر در لرستان تأسیس شد که به علت بازگشایی دانشگاه و عزیمت گروه پنج نفره به اهواز، سرپرستی آن‌ها به آقای مهندس موسوی واگذار گردید. در مدتی که در لرستان بودم، ادارات ترویج و حفظ نباتات استان را ترغیب به انتشار تعدادی نشریات ترویجی در مورد زنبور عسل، تهیه و چاپ پوستر در مورد معرفی آفات و بیماری مهم گیاهی، نحوه صحیح سمپاشی، معرفی حشرات مفید و حفاظت از آنها نمودم. نوشتن مطالب زنبورداری بین من و دکتر کمیلی، باغبانی توسط دکتر جهان‌بین و طرح پوسترها با همکاری گروه ۵ نفره بود. کار ماشین کردن، تصحیح مطالب، تهیه نقاشی‌های پوسترها، بردن به تهران جهت بهترین چاپ، همه به عهده این‌جانب بود. روی هم‌رفته ده نشریه زنبورداری، یک نشریه باغبانی و ۱۵ پوستر تهیه گردید که به تمام ادارات ترویج و حفظ نباتات کشور ارسال گردیدند. ضمناً یک جلد کتاب هم تحت عنوان «آفت‌کش‌های مجاز در ایران و کاربرد آن‌ها» توسط این‌جانب تدوین گردید که اداره حفظ نباتات لرستان هزینه چاپ آن را تقبل، در مردادماه ۱۳۶۳ توسط «دفتر فنی چاپ» در تهران در ۱۰۰۰ نسخه چاپ و آن را بین مروجان و کارشناسان ادارات و سهمی هم برای دانشجویهای دانشکده کشاورزی بطور رایگان پخش کردند. استقبال فوق‌العاده از نشریات ترویجی زنبورداری و تقاضا برای آن‌ها به حدی بود که سازمان ترویج کشاورزی در تهران، ۱۰ نشریه را در دو جلد تحت عناوین: «اصول صحیح زنبورداری»، «۱۳۶۵ و «آفات و امراض زنبور عسل»»

۱۳۶۶ و هر کدام در ۱۵۰۰۰ نسخه چاپ و به تمام استان‌های کشور ارسال کرد. دو پوستر «حشرات مفید و حفاظت از آنها: و «نحوه صحیح سمپاشی»، حتی به مدارس هم راه یافت و کمک زیادی به آموزش آموزگاران و دانش‌آموزها کرد. در مورد لرستان مطالب آن‌قدر وسیع است که می‌توان چند جلد کتاب نوشت.

همکاری با نهادهای کشاورزی در خوزستان

در اهواز ضمن تدریس، همکاری با اداره کشاورزی و جهاد، در مورد تعلیم و رفع مشکلات زنبوردارهای خوزستانی، زنبوردارهای مهاجرتی که از اقصا نقاط ایران ۳۰۰۰۰۰-۲۰۰۰۰۰۰ فروند کندوی خود را به خوزستان خصوصاً دزفول می‌آوردند و مسایل دیگر کشاورزی کمک می‌کردم.

در پاییز ۱۳۶۲، دولت وجود «کنه واروا» در کندوهای زنبورعسل ایران را تأیید کرد بدون اینکه داروی ضدکنه‌ای در کشور وجود داشته باشد. چون می‌دانستم نیکوتین دود تنباکو به خوبی روی کنه‌ها اثر و آن‌ها را می‌کشد، هفته‌ای دو و گاهی سه بار با اتومبیل خودم برای کمک به زنبوردارها و آموزش نحوه مبارزه با کنه واروا با استفاده از دود تنباکو به دزفول می‌رفتم و تعلیمات لازم را به زنبودارها می‌دادم. متأسفانه در همین ایام بحرانی، آقای مهندس بندپی از فارغ‌التحصیل‌های دانشکده کشاورزی اهواز که ریاست سازمان ترویج کشاورزی کشور را عهده‌دار بود، در یک مصاحبه تلویزیونی اعلام کرد که «زنبودارها اصلاً نباید نگران باشند چون کنه واروا، خطری ندارد». همین سنخ‌رانی نابخردانه و دور از منطق، سبب شد که بسیاری از زنبودارها از مبارزه اولیه با دود تنباکو تا رسیدن سایر داروهای کنه‌کش به کشور خودداری کنند. در همین گیرودارهای آموزش و کمک به زنبوردارها، کلیه رؤسای دامپزشکی استان‌های کشور را به اهواز آوردند و ریاست دانشگاه از من درخواست کردند که یک کلاس آموزش زنبورداری سه روزه همراه با آفات و بیماری‌های زنبورعسل را برای آن‌ها برگزار و فهرست‌وار آن‌ها را آموزش دهم. این آقایان قبلاً درس زنبورداری را نگذرانیده، لذا از زنبورعسل و زنبورداری بی‌خبر بودند. کلاس

تئوری در صبح‌ها و بعدازظهرها به مدت دو روز برگزار نموده و روز سوم برای عملیات و بخصوص آشنایی با افراد کلنی در کندو و «کنه واروآ» به شوشتر رفتیم. در آنجا، از ۸ زنبورستان بازدید و ضمن نشان دادن افراد کلنی زنبور عسل در کندو و کنه واروآ به دامپزشک‌ها، آموزش‌ها و توصیه‌های لازم هم در مورد مبارزه با کنه واروآ به زنبورها داده می‌شد. در مراجعت از شوشتر، یکی از دامپزشک‌ها پهلویم نشست و آرام پرسید: «آقای دکتر، امروز چقدر کاسب بودید؟». من که منظور او را نفهمیده بودم، از ایشان خواستم که توضیح بیشتری بدهند. نامبرده اظهار داشت که ما دامپزشک‌ها برای بازدید از مرغداری‌ها و دامپروری‌ها، هر کدام تعرفه خاصی داریم و بر حسب میزان کار، مبلغی را دریافت می‌کنیم. در پاسخ گفتم که تا این ساعت، تمام آموزش‌های من به زنبوردارها، باغدارها، شرکت‌ها و مردم مراجعه‌کننده به دفتر کارم مجانی بوده و نه تنها هیچ پولی نگرفته‌ام بلکه یک گرم عسل را هم از زنبوردارها دریافت و یا قبول نکرده‌ام. زیرا در درجه اول از دانشگاه حقوق می‌گیرم و در ثانی علم را برای آموزش و نه کسب درآمد یاد و به خدمت گرفته‌ام. خیلی سریع از جایش بلند و رو به همکارهایش کرد و فریاد زد که «این آقای دکتر دارد نان ما را آجر می‌کند و هیچ وجهی بابت این همه کار، آموزش، نسخه‌نویسی و توصیه» دریافت نکرده است.

در اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۳، کندوهای زنبوردارهایی که کار ضدعفونی کنه را با دود تنباکو انجام داده بودند همه سالم و به سلامت به استان‌های خود مراجعت کردند. برعکس تلفات کندوهای سایر زنبوردارها حتی تا ۱۰۰۰ فروند هم گزارش و تعدادی از زنبوردارهای آذربایجانی که بیش از ۱۰۰۰ فروند تلفات داشتند دست به خودکشی زدند. در اواخر تابستان ۱۳۶۳، کل تلفات کندوهای زنبور عسل ایران در اثر آلودگی به کنه واروآ، به ۲۴۵۰۰۰ فروند رسید و کنه واروآ توسط مهاجرت زنبوردارها در کل نقاط ایران پخش شد و علاوه بر کندوهای زنبوردارهای دیگر، لطمات بی‌شماری به کندوهای سنتی و کلنی‌های طبیعی زنبورعسل در مناطق کوهستانی و جنگلی وارد آورد.

از زمان اعلام وجود کنه واروآ در کندوهای زنبورعسل ایران، شروع به جمع‌آوری مطالب، بررسی وضعیت آن در زنبورداری‌ها، گرفتن آمار درصد آلودگی کندوهای استان‌های مختلف، نوشتن مطالبی در مورد آن نمودم و نهایتاً مصمم به نوشتن کتابی در مورد «کنه‌های زنبورعسل» شدم تا سطح آگاهی زنبوردارها را در مورد این کنه و سایر کنه‌های زنبورعسل بالا ببرم. به دکتر کمیلی هم پیشنهاد کردم که در صورت تمایل و تقبل در نوشتن بخشی از کتاب، می‌تواند در این کار سهیم شود. مقرر گردید که یک فصل آخر کتاب (صص ۱۰۵-۱۱۷) را ایشان بنویسند مطالب کتاب آماده شد ولی نیاز به ویراستاری ادبی و علمی داشت و من هم آماده رفتن به فرصت مطالعاتی بودم. کتاب را به دکتر کمیلی تحویل دادم و گفتم که سعی کند آنرا برای چاپ آماده و تحویل کمیته تألیف و ترجمه دهد تا پس از ویراستاری علمی و ادبی برای چاپ به چاپخانه دانشگاه ارسال شود. چنانچه این کارهای کتاب را انجام دهد می‌تواند «اسم خود را اول و مرا دوم بنویسد». پس از موافقت ایشان، کتاب را تحویل دادم. در مراجعت از فرصت مطالعاتی، پاکت حاوی مطالب کتاب را عیناً همانطوری که بود به من پس دادند بدون اینکه آنرا برای ویراستاری به کمیته تألیف و ترجمه داده باشند. تنها تغییر انجام شده، تعویض محل اسامی نویسندگان بود. پس از تحویل گرفتن مطالب کتاب، بلافاصله اقدامات لازم برای ویراستاری سپس انجام تصحیحات لازم شروع گردید. در مورد ترتیب نوشتن اسامی روی جلد کتاب، موضوع را با کمیته تألیف و ترجمه در میان گذاشتم و کسب تکلیف کردم. به من گفته شد که چون دکتر کمیلی اقدامی در مورد آماده‌سازی کتاب برای چاپ انجام نداده است، می‌توانم اسم خود را اول و کمیلی را دوم بنویسم. کتاب در مهرماه ۱۳۶۶ در ۱۰۰۰ جلد چاپ و در مدت کوتاهی تمام نسخ آن به فروش رفت. چاپ دوم در اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۸ و سوم در اسفندماه ۱۳۷۰ نیز هر کدام در ۱۰۰۰ جلد منتشر شد.

فرصت مطالعاتی در آمریکا

در پاییز ۱۳۶۳ به اتفاق خانواده برای فرصت مطالعاتی از طریق آلمان به کارولینای شمالی در آمریکا عزیمت کردم. از مشکلاتی که در فرودگاه مهرآباد تهران، سفارت آمریکا، تأیید بلیت آلمان-آمریکا در فرودگاه فرانکفورت، تحویل بار در فرودگاه فرانکفورت، فرودگاه نیویورک و از دست دادن پرواز نیویورک-رالی در کارولینای شمالی به سر من و خانواده آمد، سخنی نمی‌گویم چون باید صفحات زیادی را سیاه کنم. فردای روز ورود به شهر رالی به دانشگاه رفتم. «دکتر آمبروز» مدیر گروه و مسئول تحقیقات زنبور عسل دانشگاه منتظرم بود. در آمریکا «کنه تراش‌های زنبور عسل^۱، به تازگی کندوهای زنبور عسل بعضی از ایالت‌های آمریکا را آلوده کرده و نگرانی‌های زیادی به وجود آورده بود. من هم قرار بود که کار تحقیقاتی خود را روی این کنه انجام دهم. پس از نشان دادن اتاق و آزمایشگاه محل کار، از من خواسته شد آنچه را که نیاز دارم روی کاغذی بنویسم تا در اختیارم قرار دهند. ضمناً سویچ یک اتومبیل وانت شورلت شاسی‌بلند دنده اتوماتیک صفر کیلومتر را هم برای انجام امور نمونه‌برداری از کندوها به من تحویل دادند. در مدت یک هفته کلیه وسایل مورد نیاز و کندوهای زنبور عسل برای کار تحقیقاتی آماده و آزمایشگاه آماده بهره‌برداری گردید. برای رانندگی، گواهینامه بین‌المللی داشتم که مورد تأیید پلیس ایالتی قرار نگرفت. لذا تا گرفتن گواهینامه، باید یک نفر گواهینامه‌دار پهلوی دستم در ماشین نشسته باشد که بتوانم رانندگی کنم. چند روز بعد از دریافت کندوها، با استیو، آسیستان بخش، آن‌ها را به جزیره‌ای در کنار اقیانوس اطلس جایی که «برادران رایت» اولین هواپیما را به پرواز درآوردند برده و در محوطه ایستگاه آتش‌نشانی مستقر کردیم. علت این کار آلودگی کندوها به کنه تراش‌های و جلوگیری از آلودگی کندوهای زنبوردارهای کارولینای شمالی بود. کار روی کندوها و نمونه‌برداری از آنها هر یکشنبه و بدون وقفه و حتی در روز کریسمس که تصادفاً روز یکشنبه بود انجام می‌گرفت. استفاده از ماشین دانشگاه در روز کریسمس مورد اعتراض پلیس و نوشتن نامه به ریاست

^۱ *Acarapis woodi* R.

دانشگاه شد. نامه پلیس را جهت توضیح علت استفاده از ماشین در این روز به من دادند که توضیحات لازم نوشته و مورد تأیید ریاست دانشگاه و پلیس قرار گرفت. فاصله محل استقرار کندوها تا شهر رالی ۳۵۰ مایل بود. بنابراین، صبح زود از رالی حرکت و پس از نمونه برداری تا پاسی از شب به رالی می‌رسیدیم و روز تعطیلی استیو هم از بین می‌رفت. یک ماه پس از شروع کار، تصمیم گرفتم گواهینامه ایالتی را بگیرم. این کار دو فایده داشت، اول اینکه استیو آزاد می‌شد، دوم، در موقع رفتن به نمونه برداری، می‌توانستم خانم و دخترم را هم با خودم ببرم. دکتر آمبروز خیلی سفارش کرد که فقط آیین‌نامه را امتحان بدهم چون آزمون شهر خیلی مشکل است. به اتفاق یکی از دوستان به اداره راهنمایی و رانندگی رفتیم و از او خواهش کردم که تا پایان آزمون، محل را ترک نکند. در سالن اداره راهنمایی و رانندگی من تنها بودم. با پرداخت یک دلار، ثبت‌نام و ورقه سوالات را گرفته و مشغول پاسخ‌نویسی شدم. پس از اتمام، ورقه را تحویل افسر پلیس مربوطه دادم. پس از بررسی، اظهار داشت که قبول شده‌ام و در صورت تمایل می‌توانم آزمون شهر را هم انجام دهم. با افسر پلیس دیگری برای آزمون شهر به راه افتادیم. ضمن حرکت، اظهار داشت که آزمون شامل سه مرحله است: رانندگی در اتوبان و رعایت قوانین رانندگی، برگشت ماشین با سه حرکت در یک خیابان ۶ متری و توقف کامل ماشین پس از ضربه زدن ایشان بر روی داشبورد در فاصله ۵ متری بدون خاموش شدن آن. هر سه مرحله انجام و مورد تأیید افسر راهنمایی قرار گرفت و به اداره راهنمایی و رانندگی مراجعت کردیم. در آنجا سریعاً عکس گرفته شد و در روی گواهینامه ثبت گردید. بعد از این، افسر مسئول اظهار داشت که در آمریکا رسم بر این است، هر کس که گواهینامه می‌گیرد می‌تواند در پشت گواهینامه خود درج کند که در صورت بروز حادثه رانندگی منجر به فوت، اعضای از بدن خود را به بیماران در بیمارستان‌ها هدیه کند. آیا چنین تمایلی دارم یا خیر؟ گفتم: بنویسید، کلیه‌ها، گفت دیگر چی، گفتم قلب و کبد. فریادش بلند شد و کلیه افسران و ابواب جمعی اداره راهنمایی و رانندگی را صدا کرد و گفت که در تاریخ این اداره، کسی تاکنون اینهمه از اعضای بدن خود را نبخشیده است. پس

از درج موارد در پشت گواهینامه، آن را گرفته و عازم گروه شدم. در آنجا، دکتر آمبروز انتظارم را می کشید. گواهینامه را روی میزش گذاشتم که خیلی متعجب شد. وقتی چشمش به پشت آن افتاد، گفت تا در آمریکا هستید موضوع اهدای اعضای بدن خود را به کسی حتی خانواده بازگو نکنید. چون در اینجا باندهایی هستند که اگر از موضوع باخبر شوند با یک تضادف ساختگی، شخص را کشته و پس از خارج کردن اعضای بدن، باقیمانده جسد او را در مکانی می اندازند.

همه روزه باستثنای روزهای یکشنبه که باید نمونه برداری می رفتم، از ساعت ۸ صبح تا ۵ بعدازظهر در آزمایشگاه مشغول کار بودم و ناهار خود را هم همانجا می خوردم. جمعاً پنج نفر از دانشگاه های مختلف منجمه شهید چمران اهواز برای فرصت مطالعاتی به دانشگاه کارولینای شمالی آمده و در گروه های مختلف مشغول بودند. از دانشگاه شهید چمران اهواز من و دکتر مرتضی الماسی بودیم که ایشان هم روی پروژه خوبی کار می کردند. متأسفانه بعضی از افراد اظهار می داشتند که برای استراحت خود و خانواده به فرصت مطالعاتی آمده اند، نه انجام کار و تحقیقات. یک نفر از آنها هم صبح ها می آمد قلم و کاغذی روی میز کارش می گذاشت، چراغ رومیزی را روشن و درب اتاق را نیمه باز می گذاشت و دنبال کار خود می رفت. بعدازظهر برای خاموش کردن چراغ و بستن درب اتاق برمی گشت. سه ماه از اقامت در آمریکا می گذشت که رئیس گروه مرا خواست و گفت که دانشگاه حاضر است مبلغ ۱۸۰۰ دلار ماهیانه از ایران را همراه با ۶۵۰ دلار دیگر برای اجاره بهای آپارتمان پرداخت کند تا پس از گذشت زمان فرصت مطالعاتی، در آمریکا مانده و به کار خود ادامه دهم. علاوه بر این مبلغ، با شرکت در تدریس، حقوق اضافی هم دریافت خواهم کرد و خود و خانواده ام تحت پوشش بیمه دانشگاه قرار خواهیم گرفت و بابت بیمه وجهی پرداخت نخواهیم کرد. با وجودی که خود و خانواده ام ویزای Multipel سه ساله داشتیم، پاسخ دادم که بعداً با ایشان صحبت خواهم کرد. در مدت اقامت، هفته ای یک شب هم برای زنبوردارهای مناطق مختلف ایالت، کلاس آموزشی برگزار می کردم و در مورد نحوه شناسایی و مبارزه با کنه تراشه ای و حتی «کنه واروا» که از آمریکای

جنوبی به جوار ایالت‌های جنوبی آمریکا رسیده بود، به زنبودارها آموزش می‌دادم. نه ماه فرصت مطالعاتی با نتایج خوبی که از کار روی کنه تراشه‌ای انجام داده بودم به پایان رسید. در این مدت، سه بار هم در کنفرانس‌های برگزار شده در کارولینای شمالی، ایالت‌های دلاور و منیسوتا سخنرانی و ارائه مقاله داشتم. دکتر آمبروز و خانواده‌اش نسبت به من و خانواده‌ام خیلی مهربان بودند و اصرار داشتند که به کار ادامه دهم و تا فرودگاه هم ما را بدرقه کردند. قرار بود از رالی به نیویورک و از آنجا از طریق انگلستان به ایران مراجعت کنیم. در فرودگاه نیویورک، اثاثیه ما در هواپیما نبود و به پرواز بعدی داده شده بود. یک ساعت طول کشید تا اثاثیه را تحویل گرفتیم. وقتی به قسمت پرواز «بریتیش ایر ویز» رسیدیم، پرواز رفته بود و تا روز بعد پرواز دیگری نداشت. یک باربر پاکستانی که اثاثیه ما را حمل می‌کرد به ما دلداری می‌داد که نگران نباشیم و با پرواز فردا عازم خواهیم شد. ضمناً اظهار داشت که یکی از باربرهای فرودگاه که یک سرهنگ ایرانی و از دوستان بسیار صمیمی ایشان است، به‌زودی خواهد آمد و او را به ما معرفی می‌کند. از او خواهش کردم که از این‌کار منصرف شود، چون حاضر به دیدن چهره شرمنده سرهنگ در لباس باربری نبودم. تصمیم گرفتیم که شب را در فرودگاه سپری کنیم، ولی پلیس فرودگاه اظهار داشت که بعد از ساعت ۱۲ شب کسی اجازه ماندن در فرودگاه را ندارد. لذا به هتلی در نزدیکی فرودگاه رفته و صبح خیلی زود مجدداً عازم فرودگاه شدیم. پس از بازدید بلیت‌ها و پاسپورت‌ها، مأمور کنترل اظهار داشتند که نمی‌توانیم سوار هواپیما شویم چون ویزای ترانزیت یک‌روزه ما به پایان رسیده و بدون ویزای ترانزیت انگلستان، امکان توقف در فرودگاه لندن تا استفاده از هواپیمای بعدی را نداریم. به علت عدم آشنایی با شهر نیویورک، تصمیم گرفتیم تا روشن شدن وضعیت، مجدداً با خانواده به شهر رالی مراجعت کنیم. وقتی برای خرید بلیت هواپیما رفتیم، متوجه شدم که موجودی من فقط کفاف خرید بلیت برای یک نفر را می‌دهد. ناچار با دکتر آمبروز تماس و ایشان را در جریان گذاشتم. تلفنی بلیط نیویورک-رالی را برایمان خریداری و مجدداً به شهر رالی برگشته و مستقیماً به همان آژانسی که منزل را برای اقامت از آن تحویل گرفته

بودیم، مراجعه کردیم. خوشبختانه آپارتمان هنوز خالی بود و با دریافت کلید در آنجا مستقر شدیم. یک هفته دیگر در شهر رالی بودیم تا ویزای ترانزیت و بلیت‌ها مجدداً تأیید شوند. به خاطر خوش‌حسابی در پرداخت به موقع اجاره بها و تمیز نگه داشتن آپارتمان در مدت اقامت قبلی، آژانس بابت این یک هفته اقامت ما، وجهی دریافت نکرد و سفر خوشی را برایمان آرزو نمود. در فرودگاه شهر رالی، مأمور بررسی و تحویل اثاثیه همان مأمور قبلی بود. وقتی که جریان ارسال اثاثیه با پرواز بعدی را با ایشان در میان گذاشتم، اظهار داشت که شما در آمریکا هستید و با «بریتیش ایر ویز» پرواز می‌کنید. من عمداً این کار را کردم تا برای دفعات بعدی به شما درسی داده باشم که خروج شما از ایالات متحده باید با پروازهای این کشور باشد.

در مراجعت به ایران، متوجه شدم که دکتر کمیلی خیلی مضطرب و برای رفتن به کانادا، آمریکا و یا استرالیا به هر دری می‌زند و متوسل می‌شود. وقتی قضیه آمریکا، تأسیس آزمایشگاه زنبورداری و تحقیقات روی «کنه تراشه‌ای» و خصوصیات اخلاقی دکتر امبروز را برایش تعریف کردم، ملتسانه از من خواست که با دکتر امبروز تماس گرفته و برای رفتنش به آمریکا کمک بگیرم. تلفنی با دکتر امبروز تماس گرفتم و گفتم: یک از همکاران که تسلط کامل به امر زنبورداری داشته و قصد آمدن به آمریکا را دارد، تا آمدن من می‌تواند به تحقیقات روی کنه تراشه‌ای و موارد دیگر ادامه دهد. در پاسخ اظهار داشت که من و دانشگاه منتظر برگشت شما هستیم. گفتم: جای نگرانی نیست و ایشان را تأیید می‌کنم. دکتر امبروز اظهار داشت بگوئید به آلمان بروند و برای گرفتن ویزا به سفارت آمریکا مراجعه کنند. سفارشات لازم در مورد دادن ویزا و آمدن ایشان به آمریکا به سفارت خواهد شد. این کار زمانی بود که یکی از گروهان‌های آمریکایی در سفارت آمریکا در ایران، مسئول ویزا دادن به ایرانی‌ها در سفارت آمریکا در فرانکفورت بود و در موقع مراجعت من و خانواده به سفارت آمریکا، ۶ ماه بود به هیچ ایرانی ویزا نداده بود و ایرانی‌ها به او لقب «شمر» داده بودند. خودم هم که در مراجعت به سفارت برای سه خانواده کار ترجمه را برای آن‌ها انجام دادم، شاهد زدن مهر قرمز در تمام پاسپورت‌های آن‌ها بودم. از بقیه هم به علت این

که بعد از من بودند، اطلاعی ندارم. بطوری که پس از ۵۰ دقیقه مصاحبه و دادن ویزا به من و خانواده‌ام در آنروز، با هورا و گفتن طلسم شکست، توسط ۲۵۰ ایرانی متقاضی ویزا در سفارت آمریکا غوغایی به پا کردند. دکتر کمیلی و خانواده عازم آلمان و از کارولینای شمالی در آمریکا، رسید خود را اعلام داشتند. در شرایط جنگی که کسی جرئت خارج شدن از منزل را نداشت، به تدریج باقیمانده وسایل منزلش را با ماشین خودم به شهر در کوی جواهریان برده و تحویل برادر خانمش می‌دادم. همچنین مقداری از پول فروش منزلش در شهر دانشگاهی نزد خریدار باقیمانده مانده بود که قسطی و ماهیانه مبلغی پرداخت می‌کرد. سر هر ماه وجه را دریافت و از طریق بانک برای همشیره ایشان در تهران حواله می‌کردم. پس از مدتی که تمام کارهای ایشان به اتمام رسید، نامه‌ای تند و گله‌آمیزی از آمریکا نوشت و سپس ارتباط خود را با من قطع کرد. قطع ارتباط ایشان برایم مهم نبود چون با خصوصیات اخلاقی و رفتاری ۲۳ ساله او آشنایی کامل داشتم. نکته مهم و قابل توجه، قطع روابط دکتر «آمبروز و استیو» با من بود که هنوز هم علت آن برایم معمای دیگری است. دکتر آمبروزی که در فرودگاه و موقع خدا حافظی اشک می‌ریخت و می‌گفت: این حادثه فرودگاه و نرسیدن شما به هواپیما، «شاید نشانه این بوده که دیگر در اینجا پیش ما ماندگار خواهید شد».

بازگشت از فرصت مطالعاتی

پس از مراجعت از فرصت مطالعاتی، علاوه بر تدریس و اجرای طرح‌های تحقیقاتی، کار کمک به زنبوردارهای مهاجرتی، آموزش و گسترش زنبورداری استان خوزستان را از سرگرفتم. شب‌ها هم به اتفاق آقایان دکتر جعفرپور، دکتر جمشیدیان، دکتر حقوقی یاران ثابت و گاهی هم دوستان دیگری نظیر دکتر علیزاده که به ما می‌پیوستند از کوی استادان تا درب ورودی دانشگاه قدم می‌زدیم. در ۱۲ فروردین ماه ۱۳۶۶ که از تعطیلات نوروزی از اصفهان به اهواز مراجعت کردیم، صدای زنبورهای عسل از بالکن پشت اتاق‌های خواب به گوشم رسید. در بالکن سه کندوی خالی که

دریچه ورودی همه آنها بسته بود وجود داشتند. در بغل کندوی بالایی که یک سمت آن در فاصله ۳۰ سانتی متری دیوار بود، یک بچه کندوی سرگردان مستقر و شش شان هم ساخته بود. بلافاصله دریچه‌های ورودی هر سه کندو را باز کردم و چون از قبل در کندوها پوکه و قاب‌های موم‌کشی شده وجود داشت، زنبورها را در یکی از کندوها تکان داده و پس از اطمینان از وجود ملکه در کندو، درب بالایی کندو را بستم تا بقیه زنبورهای چراگر از طریق دریچه وارد کندو شوند و رفت و آمد کنند. تا ۲۰ فرورین‌ماه، دو بچه کندوی سرگردان در دو کندوی خالی دیگر مستقر شدند. در سال‌های بعد با قراردادن کندوهای خالی، تعداد بیشتری بچه کندو وارد آنها می‌شد. یک سال هم تعداد آنها به ۱۸ عدد رسید که به علت پر بودن کندوها، زنبورها در بغل سایر کندوها مستقر می‌شدند. تا تهیه کندوی خالی، با استفاده از کارتن‌های خالی، زنبورها را در آنها مستقر و سپس جابجا می‌کردم. بدین ترتیب، عسل سالیانه خانواده، همسایگان و سایر دوستان فراهم می‌شد.

در اوایل سال ۱۳۶۹، شبی دکتر نورمحمدی به منزل آمد، پس از صرف چای و صحبت از هر دری، اظهار داشت که مدت زیادی از دانشجویی من می‌گذرد ولی نمی‌داند به چه علت تقاضای استادی نکرده‌ام. در پاسخ به ایشان گفتم چون نیاز به استاد شدن ندارم. اساتید و همکارهای من درس‌های خوبی به من داده‌اند. دانشجویی هم رتبه خوبی است. در پاسخ اظهار داشت که اگر درجه استادی داشته باشید، می‌توانید به دیگران هم کمک کنید. بنابراین، من امشب تا مدارک شما را نبینم و بررسی نکنم، از منزلت بیرون نخواهم رفت. فوراً به خانمش زنگ زد که در منزل مصدق هستم و ممکن است دیرتر به منزل بیایم. تمام مقالات و مدارک موجود را برایش روی میز گذاشتم. پس از بررسی آنها، گفتند که خیلی امتیاز مازاد بر نیاز دارید و باید فردا تقاضای خود را همراه با مدارک برای بررسی اولیه و ارسال به کمیته تخصصی و هیئت ممیزه، به مدیر گروه تحویل دهید. پرونده استادی در هیئت ممیزه بررسی و مورد تأیید قرار گرفت. بعدها، یکی از همکاران که عضو هیئت ممیزه بود اظهار داشت که اظهار نظر «دانشجویان کارشناسی ارشد» در مورد تدریس من خیلی

پایین بود و مرا به مرحله مرز رسانیده بود. این موضوع، باعث تعجب خیلی از افراد هیئت ممیزه شده بود. مدت‌ها این موضوع برایم معمای بود تا اینکه دو سال بعد، روزی یکی از دانشجویهای دوره دکتری که مشاوره او به عهده من بود به اتاقم آمد و از من «حلالیت طلبید». وقتی علت را جويا شدم، معلوم شد که آقای دکتر کمالی از روی اعتماد، سه برگ اظهار نظر دانشجویی را به یکی از دانشجویهای خود داده بود که خود و دو دانشجوی دیگر کارشناسی ارشد، آنها را پر و به ایشان عودت دهند. چون در موقع پر کردن فرم‌ها هر سه دانشجو پیش هم بودند، در حالی که ... خود پایین‌ترین امتیازات را می‌داد، مرتباً از امتیاز دادن دو دانشجوی دیگر ایراد می‌گیرد که چرا حداکثر امتیاز را می‌دهند. پس از اتمام کار، ورقه‌ها را از آنها گرفته و قبل از تحویل به آقای دکتر کمالی، به بهانه خط‌خوردگی، دو ورقه دیگر از ایشان دریافت و ضمن جعل امضای دو دانشجوی دیگر، پایین‌ترین امتیازات را در آنها نوشته و سپس تحویل می‌دهد. لازم به یادآوری است که مدت‌ها بود «عکس‌های رنگی کتب مرجع حشره‌شناسی» در کتابخانه دانشکده از آنها خارج می‌شد و کتاب‌ها را ناقص می‌کرد. این موضوع را چندین بار با کتابداران در میان گذاشتم ولی آنها اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند. در طبقه بالای کتابخانه که اختصاص به مجلات و کتب مرجع داشت، میزهای زیادی برای مطالعه دانشجویان در نظر گرفته شده بود. یک روز که برای مطالعه مقاله‌ای به طبقه بالا رفته بودم، آقای را دیدم که با استفاده از خط‌کش و تیغ مشغول بریدن عکس‌های چند جلد کتاب است. از دیدن ناگهانی من بسیار یکه خورد. به او گفتم که دیگر این کار را تکرار نکنند و من هم قضیه را مسکوت می‌گذارم. فکر می‌کنم باور نکرد و تلافی این اضطراب را بر سر پر کردن فرم‌های ارزیابی و جهت ضربه زدن به من انجام داد. این مطلب و موضوع تعویض فرم‌های ارزیابی، اولین بار است که در این سطور افشا می‌شوند. پس از استماع سخن‌های دانشجوی، برگ‌های ارزیابی را از طریق آقای محقق بازدید کردم و یکنواختی قلم هر سه نسخه، دال بر گواهی سخن‌های درست دانشجو بود. نکته جالب این جا است که همان فرد را ۱۵ سال بعد، یعنی زمانی که دکتری خود را گرفته و دانشیار دانشگاه مشهد بود، در

فرودگاه مهرآباد تهران ملاقات کردم که خیلی صمیمانه برخورد کردیم. پس از صحبت از هر دری، شروع به گلایه از رفتار دانشجویان خود کرد. معلوم شد که دانشجویها کلیه عکس‌های رنگی کتبی را که از خارج با خود آورده بود را بریده و کتاب‌های او را ناقص کرده بودند. من در مورد تعویض فرم‌های ارزیابی و کاهش امتیاز پرونده استادی چیزی به او نگفتم، چون کس دیگری ایشان را تنبیه و پاسخش را داده بود. دانشجویانی که راهنمایی پایان‌نامه آن‌ها را به عهده داشتیم، اکثراً به کارهای عملی مشغول بودند و همیشه دوش به دوش آن‌ها بودم تا مبدا به علت نیاز به وسیله‌ای، وقفه‌ای در کار تحقیقاتی آن‌ها به وجود آید. به دانشجویهایی که کار تحقیقاتی خود را در استانی دیگری انجام می‌دادند سرکشی می‌کردم و ضمن بررسی کارها، اشکالات آن‌ها را در محل مرتفع و مدتی را با آن‌ها در نمونه‌برداری‌ها شرکت می‌کردم. گاهی اوقات برنامه سفر را با آقای دکتر کمالی که ایشان هم قصد سرکشی به دانشجویهای خود یا دانشجویهای مشترکمان را داشتند هماهنگ می‌کردم. دکتر کمالی استاد، محقق و هم همسفر خوبی است. دانشجویی داشتم که درباره فون کفشدوزک‌های کرمان کار می‌کرد. هر وقت در مورد تعدد گونه‌های کفشدوزک‌ها از او سؤال می‌کردم، اظهار می‌داشت که در کرمان وجود ندارند. با توجه به وسعت و تنوع مناطق آب‌وهوایی و جغرافیایی کرمان، تصمیم گرفتم به این استان هم سفر کنم. از دانشجوی خواستم که اتاقی در هتلی برایم رزرو کند. شانزده روز در کرمان از نقاط مختلف نمونه‌برداری و گونه‌های متعددی را جمع‌آوری کردیم. معلوم شد که به علت وجود یاغیان در مناطق کوهستانی کرمان، دانشجوی از رفتن به این نقاط اجتناب می‌کرد. چون بر اساس نقشه به مناطق مختلف می‌رفتیم، از توقف و نمونه‌برداری در بعضی مناطق کوهستانی مرا منع می‌کرد. ولی من برای مدت کوتاهی هم که بود، نمونه‌ها را جمع‌آوری می‌کردم و راهی می‌شدیم. همیشه می‌گفت که یاغیان و قاچیان در این مناطق هستند و به کسی رحم نمی‌کنند. شبی در ماهان اتراق کردیم. معلوم شد که شب قبل از آن، یکی از افراد متمول شهر را شبانه از منزلش در لحافی پیچیده و با خود برده‌اند. در یادداشت به‌جای مانده، از خانواده‌اش، ۱۰۰ میلیون تومان برای آزادی او تقاضا کرده بودند. پس

از دریافت اولین حق‌التحقیق به مبلغ ۳۰۰۰۰ تومان، کلیه آن‌را به دانشجوی کرمانی دادم. علت این بود که کار نمونه‌برداری در کرمان با ماشین خانواده ایشان انجام گرفته بود. طرح‌های تحقیقاتی اجرا شده همراه با پایان‌نامه‌های دانشجویان، فرصت ارائه مقالات در کنگره‌های بین‌المللی و داخلی را فراهم کرده بود. به‌خاطر توهین یکی از کارمندان به اساتید در مورد شرکت در کنگره‌های بین‌المللی، از سال ۱۳۷۹، با وجود داشتن مقالات زیاد، شرکت در کنگره‌های بین‌المللی را متوقف و به کنگره‌های داخلی اکتفا کردم.

تجدید دیدار با دکتر درویش پس از ۲۰ سال

از سال ۱۳۵۱، قریب بیست سالی می‌گذشت که آقای دکتر درویش را ندیده بودم. یک روز که در اتاق کارم مشغول انجام کارهای میکروسکوپی بودم، صدایی آشنا از بیرون به گوشم رسید که می‌گفت: «این هم یکی دیگر از شاگردانم می‌باشد». در اتاق باز شد و دکتر درویش و چند نفر همراهان ایشان را نزدیک اتاق کارم دیدم. با خوشحالی سلام و آن‌ها را به داخل اتاق دعوت کردم. دکتر درویش مجدداً مرا به همراهانش معرفی کرد. من هم بلافاصله اظهار داشتم که افتخار می‌کنم که شاگرد آقای دکتر بوده‌ام و هر چه یادگرفته‌ام و دارم از زحمات ایشان است. دکتر درویش مسرور و اظهار داشت که ما خیلی عجله داریم و باید به محل‌های متعددی سرکشی کنیم. سپس خداحافظی کرد و به اتفاق همراهان راهی شدند. در جشن شصتمین سال تأسیس دانشکده کشاورزی، مجدداً موفق به دیدار ایشان شدم. مرتباً دستم را می‌گرفت و در صندلی پیش خود می‌نشاند و رفتارش بسیار محبت‌آمیز و صمیمانه بود.

راه‌اندازی دوره دکتری

دکتر طحان نادران ریاست وقت دانشگاه، در تاریخ ۱۳۷۲/۸/۲۹ از سمت خود کناره‌گیری کرد. در همین زمان، آقای دکتر نصرت‌اله ضرغام، برای اداره امور دانشگاه از تهران به دانشگاه منتقل و سرپرستی موقت آن‌را عهده‌دار شدند. دکتر ضرغام با

خصوصیات اخلاقی و رفتاری خود، اوضاع را آرام و شروع به گسترش و ادامه برنامه‌های آموزشی و عمرانی دانشگاه کرد. در آن زمان گروه گیاه‌پزشکی که اولین دوره فوق لیسانس در دانشگاه را گرفته و از سال ۱۳۵۴ دانشجوی کارشناسی ارشد داشت، مجوز گرفتن دوره دکتری حشره‌شناسی را نیز دارا بود. با وجود این که چند سالی از گرفتن مجوز می‌گذشت، گروه هنوز دانشجوی دکتری نداشت. مخالفت با گرفتن دانشجوی دکتری به علت نداشتن تسهیلات کافی در گروه، بیشتر از طرف این‌جانب بود که زیر بار امضای آخر نمی‌رفتم. در روز ۱۳۷۳/۲/۱۷، منشی گروه در اتاقم را زد و گفت، منشی ریاست دانشگاه با شما کار دارند. معلوم شد که آقای دکتر ضرغام در دفتر کار خود منتظرم هستند. وقتی وارد دفتر ایشان شدم، آقایان دکتر کمالی و دکتر حجت هم آنجا نشسته بودند. به من هم تعارف نشستن کردند. پس از صحبت‌های زیاد، اظهار داشتند که امروز برای دو موضوع مزاحم شما شده‌ام. اول این که با این همه دانشیار و استاد در گروه، چرا دوره دکتری را راه‌اندازی نمی‌کنید؟ به من گزارش شده که تنها مخالف گرفتن دوره دکتری شما هستید. پاسخ دادم: بله درست می‌فرمایید. پرسیدند: چرا؟ اظهار داشتم در درجه اول بدون داشتن وسایل تحقیق، مثل فرستادن یک دسته گلا دیاتور دست خالی به میدان جنگ با عده‌ای تا به دندان مسلح است. فوراً حسابدار را صدا و گفتند که علی‌الحساب پنج میلیون تومان برای خرید لوازم به حساب دکتر مصدق واریز کنید. فوراً اظهار داشتم که بهتر است پول به حساب گروه واریز شود. درثانی، حق یکی از همکارهای ما که از اقلیت‌های مذهبی است، سال‌هاست که پایمال شده است. بنابراین تقاضا دارم که اجازه شرکت در آزمون به ایشان داده شود و در صورت موفقیت در آزمون، به تحصیلات خود ادامه دهد. این امر مورد پذیرش آقای دکتر ضرغام قرار گرفت و بدین ترتیب انجام آزمون و گرفتن دانشجوی دکتری گروه تأیید شد. در تاریخ ۱۳۷۴/۳/۹ شورای گروه تشکیل و ضمن بررسی موضوع، در تاریخ ۱۳۷۵/۴/۸، آزمون دکتری را برگزار کرد. پس از آزمون شفاهی، مهندس کچیلی به اتفاق دو نفر دیگر پذیرفته شدند. دومین درخواست آقای دکتر ضرغام به عهده گرفتن سرپرستی دانشکده کشاورزی بود. در

پاسخ اظهار داشتم که ضمن سپاس از حسن نیت جناب عالی نسبت به خودم، میانه خوبی با کارهای اداری ندارم. بلافاصله از من خواستند که شخص دیگری را به ایشان معرفی کنم. آقای دکتر فرخی نژاد را پیشنهاد، که مورد موافقت ایشان قرار گرفت و در ۱۳۷۳/۳/۱۴ دکتر فرخی نژاد مسئولیت دانشکده کشاورزی را پذیرفتند. متأسفانه، دوره ریاست آقای دکتر ضرغام در دانشگاه شهید چمران اهواز خیلی کوتاه بود.

مسئولیت‌های این جانب در سنوات مختلف خصوصاً از سال ۱۳۷۰-۱۳۸۹ عبارتند از:

- ۱- عضو هیئت تحریریه مجله علمی کشاورزی - مهرماه ۱۳۶۵ لغایت ۱۳۷۰/۹/۴ و ۱۳۸۴/۳/۱۸ لغایت ۱۳۸۷/۳/۱۸
- ۲- نماینده شورای پژوهشی دانشگاه در مجله علمی کشاورزی ۱۳۷۵/۱/۲۷ لغایت مهرماه ۱۳۷۷
- ۳- سردبیر مجله علمی کشاورزی - مهرماه ۱۳۷۷ لغایت خردادماه ۱۳۸۰ و خردادماه ۱۳۸۴ لغایت ۱۳۸۷/۳/۱۸.
- ۴- نماینده دانشکده در شورای پژوهشی دانشگاه. ۱۳۷۰/۹/۵ لغایت ۱۳۷۲/۱۰/۲۷ و ۱۳۷۵/۱/۲۷ لغایت مهرماه ۱۳۷۷.
- ۵- عضو کمیته تألیف و ترجمه دانشکده به مدت دو سال.
- ۶- دبیر کمیته تألیف و ترجمه دانشکده از ۱۳۷۰/۹/۵ لغایت ۱۳۷۲/۱۰/۲۷.
- ۷- عضو کمیته تألیف و ترجمه دانشکده کشاورزی از تاریخ ۱۳۸۱/۹/۱۰ لغایت بهمن ماه ۱۳۸۵.
- ۸- عضو کمیته نظارت و ارزیابی پروژه‌های پژوهشی برنامه ملی تحقیقات کشور در دانشگاه، از تاریخ ۷۹/۲/۲۱ به مدت سه سال (۸۲/۳/۲۷).
- ۹- عضو کمیسیون تخصصی علوم کشاورزی و دامپزشکی شورای انتشارات دانشگاه از تاریخ ۱۳۸۵/۱۱/۱۸.

- ۱۰- عضو هیئت ممیزه دانشگاه از ۱۳۷۰/۹/۶ لغایت تیرماه ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴/۲/۱۵ لغایت مهرماه ۱۳۸۸.
- ۱۱- عضو کمیته تخصصی گروه کشاورزی هیئت ممیزه دانشگاه از ۱۳۷۰/۹/۶ تا مهرماه ۱۳۸۸.
- ۱۲- دبیر کمیته تخصصی گروه کشاورزی هیئت ممیزه دانشگاه شهید چمران اهواز از ۱۳۷۵/۱۲/۲ لغایت دی ماه ۱۳۸۳.
- ۱۳- عضو هیئت ممیزه مرکزی در وزارت علوم، تحقیقات و فناوری از آذرماه ۱۳۸۰ لغایت دی ماه ۱۳۸۲.
- ۱۴- عضو کمیته تخصصی کشاورزی و منابع طبیعی صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور. از تاریخ ۱۳۸۲/۳/۴ به مدت ۲ سال و تاکنون.

انجام کارهای علمی، آموزشی و خدماتی در باغ‌های مرکبات دزفول و همین‌طور ارائه سایر خدمات دیگر خصوصاً به زنبوردارهای مهاجرتی و باغدارهای دزفول که مرتباً شپشک‌های مخربی باغ‌های مرکبات آن‌ها را آلوده می‌کرد، فرصتی برای نوشتن کتاب را باقی نمی‌گذاشت، ولی همچنان به کار تحقیقاتی و نوشتن مقاله ادامه می‌دادم. آلودگی باغ‌های مرکبات دزفول به آفات مخرب و «عدم تشخیص و اصول روش مبارزه با آن‌ها از طرف مسئولان اداره حفظ نباتات دزفول و اداره کل کشاورزی خوزستان»، باعث گردید که از خردادماه سال ۱۳۸۲ لغایت تیرماه ۱۳۸۶ در تمام طول سال و در روزهای پنجشنبه بین اهواز و دزفول در رفت‌وآمد باشم. در تابستان‌ها ساعت ۴ صبح و در زمستان‌ها ساعت ۶ صبح از اهواز خارج و هنگام غروب آفتاب مراجعت می‌کردم. گرمای طاقت فرسای ماه‌های تیر، مرداد و شهریور به‌خصوص در ساعت‌های ۵-۶ بعدازظهر در موقع مراجعت و در ماشین بدون کولر پیکان خیلی آزار دهنده بود. در این مدت به تدریج چند طرح به واحد پژوهشی دانشگاه ارائه کردم که با حداقل وجه ممکن که به زحمت کفاف پرداخت هزینه رفت‌و برگشت راننده به دزفول را می‌داد، به شرح زیر مورد تصویب قرار گرفتند:

۱- شپشک استرالیایی^۱

شپشک استرالیایی در سال ۱۳۷۵ در منطقه زاویه‌های دزفول بین رودخانه‌های دز و بالارود روی درخت‌های مرکبات مشاهده شد که بدون مشورت و اطلاع با گروه گیاه‌پزشکی دانشکده کشاورزی دانشگاه شهید چمران اهواز، درخت‌های آلوده به دستور هیئت اعزامی از مؤسسه آفات و بیماری‌های گیاهی اوین، بلافاصله قطع و سوزانیده شدند، ولی این شپشک مجدداً در تاریخ ۱۳۸۲/۳/۴ از طریق نمونه‌های ارائه شده توسط آقای دکتر آخوندعلی از باغ‌های مرکبات شرف‌آباد دزفول در بن‌جعفر، به گروه گیاه‌پزشکی دانشکده کشاورزی اهواز، توسط این‌جانب تشخیص و بلافاصله باغ‌های مرکبات منطقه جهت ارزیابی خسارت مورد بازدید قرار گرفتند و وجود شپشک در منطقه با آلودگی بسیار شدید تأیید گردید. خسارت وارده به قدری شدید بود که بسیاری از باغ‌دارها شروع به سوزاندن و یا قطع درخت‌ها کرده بودند. به عقیده این‌جانب، احتمالاً آلودگی سایر باغ‌های مرکبات در دزفول به خصوص بخش شرف‌آباد مستوفی در منطقه بن‌جعفر، اگر زودتر از منطقه زاویه‌ها شروع نشده باشد، حداقل هم‌زمان با آن ناحیه صورت گرفته است. زیرا مشاهده مشهود و آشکار آفت با آلودگی شدید در روی درخت‌های مرکبات از سال ۱۳۷۹ توسط باغدارانی که هیچ‌گونه اطلاع و آشنائی با آفت را نداشته‌اند می‌تواند گواه ساده‌ای بر این امر باشد. بنابراین، پس از مشاهده آفت در منطقه زاویه‌ها در سال ۱۳۷۵، به دلایل نامبرده زیر، اقداماتی برای بررسی سایر مناطق مرکبات‌کاری در دزفول انجام داده نشده بود:

- ۱- عدم آشنائی و شناخت شپشک استرالیایی و اطلاع از قدرت تخریبی و سرعت انتشار آن توسط مسئولان اداره حفظ نباتات دزفول و استان.
- ۲- عدم احساس مسئولیت در قبال باغداران.
- ۳- مخفی نگه‌داشتن وجود شپشک استرالیایی در باغ‌های مرکبات به‌علت بی‌اطلاعی از شناخت آن.

¹ Icerya purchasi Maskell

۴- عدم مشورت با متخصصان فن گیاه پزشکی در دانشگاه شهید چمران اهواز و تکیه به افراد خارج از استان خوزستان.

۵- ارائه سرویس مجانی توسط اساتید گروه گیاه پزشکی دانشکده کشاورزی دانشگاه شهید چمران اهواز.

از زمان مشاهده آلودگی اولیه که بیش از ۱۰۰ هکتار از باغ‌های مرکبات بود، «بررسی زیست شناسی» آن در منطقه توسط یکی از دانشجویانم به نام آقای مهندس مهدی اسفندیاری (دکتر اسفندیاری فعلی)، شروع و با «تنظیم دقیق و مدون یک برنامه مبارزه بیولوژیک با شپشک استرالیایی همراه با پرورش انبوه کفشدوزک استرالیایی»، پی‌ریزی شد. با وارد کردن شش سفیره کفشدوزک استرالیایی از قریه برایجان خفر واقع در ۱۰۰ کیلومتری جنوب شرقی شیراز، بتدریج کار پرورش انبوه کفشدوزک استرالیایی توسط این‌جانب در گروه گیاه پزشکی دانشکده کشاورزی دانشگاه شهید چمران اهواز شروع و از تاریخ ۸۲/۱۲/۱۹ لغایت ۸۳/۸/۲۸ کار رهاسازی کفشدوزک‌ها همراه با آموزش باغدارها تدریجاً در باغ‌های شرف‌آباد دزفول شروع و ادامه یافت. کفشدوزک‌های بالغ و نوزادهای سنین ۲-۴ در ۳۲ نوبت و در ۲۱ باغ به مساحت ۳۸ هکتار رهاسازی گردید. کفشدوزک‌ها از باغ‌های رهاسازی شده به باغ‌های آلوده اطراف پرواز و ۱۱۸ هکتار دیگر از باغ‌های آلوده را پاک‌سازی کردند. روی هم رفته ۱۵۶ هکتار از باغ‌های مرکبات در «طول ۹ ماه انجام فاز اول طرح» از وجود شپشک استرالیایی پاک‌سازی شدند.

به منظور کمک بیشتر به پرورش و تکثیر کفشدوزک استرالیایی، یک محموله کفشدوزک حاوی تخم و حشرات بالغ در تاریخ ۱۳۸۳/۳/۲۴ در اختیار آقای مهندس رحیم اسلامی‌زاده (دکتر اسلامی‌زاده فعلی) در مرکز تحقیقات صفی‌آباد دزفول قرار گرفت.

در تابستان گرم دزفول، ۳ عامل انبوهی علف‌های هرز، رطوبت و گردش آب خنک با حرارت ۲۲-۲۴ درجه سانتی‌گراد در باغ‌ها تا حدودی موجب کاهش دما و حفاظت کفشدوزک استرالیایی در ساعات گرم روز و تحمل حرارتی شرایط تابستان دزفول

گردید. فعالیت بدون وقفه تغذیه‌ای، جفت‌گیری و تخم‌گذاری کفشدوزک‌ها را در داخل تاج و روی تنه درخت‌ها و لابلای علف‌های هرز آلوده به شپشک استرالیایی در تمام طول تابستان به خصوص تیرماه، مردادماه و شهریورماه ادامه داشت. اختلاف میانگین حداقل و حداکثر درجه حرارت بیرون و درون تاج درخت‌ها در سه ماه تیر، مرداد و شهریور در سال‌های ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳ به ترتیب $۶/۸-۵/۲$ و $۹/۲-۶/۳$ درجه سلسیوس اندازه‌گیری شد که این اختلاف درجه حرارت کمک زیادی در رشد و بقای کفشدوزک استرالیایی در شرایط گرمای تابستان دزفول بود. این شرایط به‌خصوص در باغ‌هایی که به‌هم پیوسته و در مجاورت نهرهای زهکشی و آبیاری قرار داشتند بهتر از باغ‌های دیگر بود. چنین شرایط مناسبی باعث می‌شود که در باغ‌های با آلودگی خیلی کم به شپشک استرالیایی، حتی در سطح یک یا چند درخت و یا تعداد معدودی از بوته‌های علف‌های هرز آلوده در مساحت ۱-۴ هکتار سطح باغ، کفشدوزک بتواند شپشک را به راحتی پیدا و درخت‌ها و یا بوته‌های علف‌های هرز آلوده را به‌خوبی از وجود شپشک پاک‌سازی و از گسترش آفت در باغ و یا سایر باغ‌های مجاور جلوگیری کند. از آنجائی که کفشدوزک استرالیایی در مرحله اجرای فاز اول طرح در منطقه مستقر و در باغ‌های آلوده به شپشک استرالیایی وجود داشت، لذا سنین مختلف کفشدوزک شامل نوزاد، شفیره و کفشدوزک‌های بالغ از باغ‌های مرکبات دزفول جمع‌آوری و برای تکثیر روی شپشک استرالیایی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. شپشک استرالیایی همراه با شاخه‌های قطع شده مرکبات یا بوته‌های شیرین‌بیان و کهورک در کیسه‌های پلاستیکی در کلمن و در شرایط کاملاً قرنطینه از دزفول به اهواز حمل و برای پرورش کفشدوزک استرالیایی مورد استفاده قرار می‌گرفت. کفشدوزک‌های تازه متولدشده همراه با غذا در جعبه‌های پلاستیکی قرار می‌گرفت و روزانه با عسل رقیق‌شده با آب به نسبت دو به یک (دو قسمت عسل و یک قسمت آب) تغذیه می‌گردیدند. به علت استقرار کفشدوزک در منطقه در مرحله اجرای فاز اول طرح، بازدیدها و نمونه‌برداری‌ها از باغ‌های مرکبات و علف‌های هرز موجود در آن‌ها مرتباً انجام می‌گرفت. در این مورد مرتباً به باغدارها آموزش داده می‌شد و در عوض آن‌ها

هم به منظور جلوگیری از اتلاف وقت و رهایی از آلودگی باغ‌ها، با اعتماد کامل کلید باغ خود را در اختیار اینجانب قرار می‌دادند. «جالب اینجا است که در دوره کار مبارزه، مسئولان اداره حفظ نباتات دزفول، باغدارها را از همکاری با اینجانب منع، سرزنش و آن‌ها را تهدید به عدم دادن کود و سایر خدمات کشاورزی می‌کردند. در این مدت هم، صدا و سیمای اهواز را به دزفول دعوت و از شناسایی به موقع شپشک استرالیایی و شروع مبارزه بیولوژیک با آن سخن و افتخار می‌کردند. البته در این دو مورد که از صدا و سیمای خوزستان پخش شد نامی از اینجانب و یا دانشگاه شهید چمران اهواز برده نشد».

در اجرای مرحله «فاز دوم طرح مبارزه بیولوژیک با شپشک استرالیایی با استفاده از کفشدوزک استرالیایی» که از تاریخ ۸۴/۹/۱۹ شروع و به علت اهمیت موضوع، اخذ آخرین نتایج آلودگی ثانویه باغ‌ها و اطمینان از عدم آلودگی باغ‌ها، لغایت ۸۶/۳/۳۱ به طول انجامید، جمعاً ۱۰۴۲ هکتار از باغ‌های مرکبات در مناطق بن‌جعفر، صفی‌آباد، شمس‌آباد، قلعه ربع، سبیلی و گله به‌طور مرتب مورد بازدید و نمونه‌برداری قرار گرفتند. خوشبختانه اقدامات به‌موقع اینجانب در پرورش و رهاسازی کفشدوزک استرالیایی و استقرار آن در منطقه از عوامل مهم کنترل شپشک و جلوگیری از گسترش آلودگی آن به ۴۵۰۰ هکتار دیگر از باغ‌های مرکبات سایر مناطق دزفول و همچنین مزارع کشاورزی و صنعت نیشکر کاری گردید.

با توجه به استقرار کفشدوزک استرالیایی از تاریخ ۱۳۸۲/۱۲/۱۹ در منطقه، قطع سمپاشی‌ها، آموزش و آگاهی باغداران در طول مدت مبارزه، امکان طغیان شپشک استرالیایی در باغ‌ها و مزارع دزفول وجود ندارد. در صورت بروز آلودگی در هر محلی از باغ‌های مرکبات، کفشدوزک استرالیایی به سرعت در منطقه آلوده شده ظاهر و شروع به پاک‌سازی گیاه‌ها از وجود شپشک استرالیایی می‌کند. این روند تا وجود شپشک و کفشدوزک استرالیایی در منطقه، ادامه خواهد داشت.

تشکر و قدرشناسی

از خاندان محترم اسلامی‌زاده، آقای دکتر آخوندعلی، آقای دکتر عصاره از گروه فیزیک دانشکده علوم دانشگاه شهید چمران اهواز، حاجی یوسف دزفولی، آقای روشن‌پور و بسیاری از افراد دیگر که باغ یا باغ‌های خود را در کلیه مراحل اجرای طرح‌ها در اختیار این‌جانب قرار و یا رفت‌وآمد به داخل آن‌ها را تسهیل کردند، آقایان مهندس مهدی اسفندیاری (دکتر مهدی اسفندیاری)، آقای مهندس علوانی، خانم زینب حیدری‌نیا، همچنین آقای عاشور فریسات که زحمات رفت و برگشت به دزفول و سایر نقاط استان خوزستان را عهده‌دار و در کار نمونه‌برداری و رهاسازی کفشدوزک‌ها در تمام طول سال‌های اجرای طرح‌ها، این‌جانب را همراهی و کمک کرده‌اند صمیمانه سپاسگزارم.

۱. مبارزه با شپشک آردآلود جنوب^۱ با استفاده از کفشدوزککریپت^۲

پاک‌سازی و تمیز شدن درخت‌های مرکبات از شپشک استرالیایی در منطقه بن‌جعفر دزفول، سبب طغیان شپشک آردآلود جنوب در باغ‌های این منطقه گردید. لذا ضمن ادامه کار مبارزه با شپشک استرالیایی در باغ‌های آلوده سایر مناطق، مطالعات چهار ساله دیگری برای بررسی امکان مبارزه بیولوژیک با شپشک آردآلود جنوب^۳ با استفاده از کفشدوزک کریپت^۴ در باغ‌های مرکبات و در دو فاز از آذرماه ۱۳۸۴ انجام گرفت. کفشدوزک‌های کریپت پرورش داده شده توسط این‌جانب در گروه گیاه‌پزشکی، در ۱۰ نوبت (۷ نوبت در بهار و ۳ نوبت در پائیز) در ۴ قطعه باغ خیلی آلوده به شپشک آردآلود جنوب و به مساحت ۶/۷ هکتار روی درخت‌های آلوده رهاسازی می‌گردید. نتایج به‌دست آمده از رهاسازی کفشدوزک در باغ‌های

¹ *Nipaecoccus viridis* (News.)

² *Cryptolamus montrouzieri* Mulsant

³ *N. viridis*

⁴ *C. montrouzieri*

مرکبات دزفول نشان داد که به علت گرمای زودرس خوزستان در فصل بهار، رهاسازی تعداد کافی و به موقع از این کفشدوزک در مبارزه با شپشک آردآلود جنوب از اهمیت خاصی برخوردار است، و کفشدوزک در شرایط خوزستان، فقط قادر به تولید یک نسل بهاره است. زیرا با شروع فصل گرما، فعالیت تولید مثلی حشره کاهش یافته و به تدریج تلف می‌شود.

۲. مبارزه با شپشک آردآلود پنبه^۱ با استفاده از کفشدوزک کریپت در خوزستان: شپشک آردآلود پنبه یکی از آفات بالقوه با گسترش جغرافیایی جهانی است که به گیاهان زیادی حمله و خسارت اقتصادی وارد می‌کند. این شپشک در سال ۱۳۸۸ توسط مقدم و باقری برای اولین بار روی درختچه‌های ختمی چینی^۲ در میناب شناسایی و گزارش گردید. در سال ۱۳۸۹، شپشک در روی درختچه‌های ختمی چینی و تعدادی از گیاهای دیگر در شمس‌آباد دزفول مشاهده و توسط این‌جانب شناسایی شد. شپشک به تدریج گسترش و تا خردادماه ۱۳۹۰ روی ۶۵ گونه متعلق به ۵۶ جنس از ۳۰ خانواده از گیاهان مختلف در دزفول جمع‌آوری شد. متعاقباً، شپشک در اهواز، سپس ماهشهر و بهبهان جمع‌آوری گردید.

در ادامه بررسی‌ها در سال‌های ۹۴-۱۳۸۹، پراکنندگی، دشمن‌های طبیعی و گیاهان میزبان این شپشک در استان‌های خوزستان، کهگیلویه و بویراحمد (جنوب غربی)، بوشهر (عسلویه و شهر بوشهر)، فارس (شیراز و لار) و هرمزگان (بندرعباس) در جنوب، کرمان (جیرفت و شهر کرمان) و یزد (مرکز)، جزایر کیش و قشم در خلیج فارس را مطالعه و در این نقاط جمع‌آوری و شناسایی کردم. از گیاهان و دشمن‌های طبیعی جمع‌آوری شده، تاکنون ۲۱۹ گونه میزبان گیاهی متعلق به ۱۵۹ جنس از ۷۰ خانواده از درخت‌ها، درختچه‌ها، گیاهان زراعی، سبزیجات، زیتنی و علف‌های هرز و ۳۰ گونه از دشمن‌های طبیعی این شپشک در خوزستان توسط این‌جانب شناسایی

¹ *Phenacoccus solenopsis* Tinsley

² *Hibiscus rosa sinensis* L.

و گزارش گردیده است. مطالعات صحرایی، گلخانه‌ای و آزمایشگاهی نشان داد که در بین دشمن‌های طبیعی شکارگر شناسایی شده، کفشدوزک‌های *Hyperaspis polita* Weise و *Nephus arcuatus* Kapur به ترتیب از کارایی زیادتری در کنترل این شپشک برخوردارند. همچنین زنبور انگل *Aenasius bambawalei* Hayat از جمله عوامل کنترل کننده مهم بالقوه بیولوژیک شپشک آردآلود پنبه *P. solenopsis* است. این شپشک در شرایط خوزستان، ۱۱ نسل در سال تولید می‌کند. به علت تولید مثل سریع، دوره کوتاه زندگی و داشتن ۱۱ نسل در سال، دشمن‌های طبیعی موجود در دزفول، قادر به کنترل شپشک پنبه نبودند. لذا، کفشدوزک کریپت *C. montrouzieri* در انسکتاریوم شب‌نم وفایی و در حرارت 25 ± 2 درجه سلسیوس و رطوبت نسبی $65 \pm$ درصد بر روی شپشک آردآلود جنوب *N. viridis* و در روی سیب‌زمین‌های جوانه‌زده و کدوی حلوایی پرورش دادیم تا به صورت انبوه در منطقه آلوده رهاسازی گردد. از تاریخ ۱۳۹۰/۳/۲۵ لغایت ۱۳۹۰/۵/۱۵ به مدت ۵۳ روز جمعاً تعداد ۱۶۸۲۰۰ (یکصد و شصت و هشت هزار و دویست) عدد از نوزادهای سنین ۳ و ۴ و حشره بالغ کفشدوزک کریپت *C. montrouzieri* در ۹ محل جداگانه و مجاور هم به مساحت ۱/۵ هکتار در ۱ تا ۱۰ نوبت بر حسب شدت آلودگی گیاهان رهاسازی گردید. نمونه برداری از گیاهان محل در سه نوبت ۱۳۹۰/۶/۲۵، ۱۳۹۰/۷/۲۷ و ۱۳۹۱/۲/۹ نشان داد که شپشک توسط کفشدوزک کریپت کاملاً تحت کنترل درآمده است. پس از دزفول، کار مبارزه با شپشک با استفاده از زنبور انگل آن *A. bambawalei* در اهواز و حومه و مناطق فضای سبز پتروشیمی‌های ماهشهر و همراه با آموزش باغبان‌ها و کارشناسان شهرداری و فضای سبز پتروشیمی‌ها شروع و شپشک در مناطق فضای سبز منازل شرکت نفت، دانشکده نفت کوت عبدالله، منازل سازمانی آب و برق خوزستان، پتروشیمی‌های ماهشهر، فضای سبز شرکت گاز مارون واقع در ۵ کیلو متری جاده اهواز- ماهشهر و سپس در شرکت‌های کشت و صنعت نیشکر جنوب اهواز کنترل گردید.

بازنشستگی و پس از آن

در تاریخ ۱۳۸۹/۱۱/۱۵، پس از ۴۶ سال خدمت دانشگاهی با پایه ۴۰، در فجع ترین و نامحترمانه ترین وضعیت ممکن، حکم بازنشستگی خود را دریافت کردم. مسئولان دانشگاه و دانشکده حتی حرمتی به ارزش یک پاکت برای ابواب جمعی خود که نزدیک نیم قرن نیرو و جوانی خود را صرف خدمت در شرایط خوزستان کرده بود، قایل نشده بودند «که ورقه حکم بازنشستگی» را در آن جای دهند. از در خروجی روبه راهرو گروه خارج می شدم تا به کتابخانه بروم، که ناگهان، فریاد نامهرسان دانشکده را در حالی که ورقه کاغذی را مرتباً تکان و مثل روزنامه فروش ها فریاد می زد: «دکتر مصدق بازنشسته شد، دکتر مصدق بازنشسته شد» را شنیدم. وقتی به هم رسیدیم، ورقه را به من داد که از ایشان تشکر کردم.

بازنشستگی و عدم شرکت در جلسات (به جز شورای گروه و پرونده های ارتقای همکاران)، فرصتی برای تکمیل و نوشتن کتابم را فراهم کرد و در سال ۱۳۹۳ کتاب خود را تحت عنوان «زنبور عسل کوچک^۱ را بشناسید». را به علت مشکلات و تعطیلی چاپخانه دانشگاه، در خارج از دانشگاه به زیر چاپ بردم. این کتاب که قرار بود با نام «۲۰۰۰۰۰ کیلومتر در جستجوی زنبور عسل کوچک در ایران» منتشر شود، نتایج مطالعات ۴۷ ساله روی یکی از دو گونه زنبور عسل بومی موجود در ایران است. هرچند که زنبور عسل کوچک *A. florea* قرن ها در ایران می زیسته و اهالی نواحی شمال غربی، جنوب غربی، جنوب و شرق ایران با آن آشنایی کامل داشته اند، ولی برای اولین بار از نقطه نظر علمی توسط آقای دکتر سیاوش تیرگری استاد حشره شناسی دانشکده کشاورزی اهواز (ملاثانی) در سال ۱۳۴۵ بر روی درخت کنار^۲ در یکی از منازل شهر دزفول مشاهده و جمع آوری گردید. بررسی های مرفولوژیکی و سیستماتیکی اولیه وجود یک نوع زنبور عسل دیگر، سویای زنبور عسل معمولی نژاد ایرانی^۳ در ایران را محقق ساخت. از آن تاریخ تحقیقات در زمینه های مختلف روی

^۱ *Apis (Micrapis) florea* F.

^۲ *Rhamnus (Zizphus) spina-christi*

^۳ *Apis mellifera meda* Skorikov

این زنبور عسل آغاز گردید. سهمی از مطالعات اولیه روی زنبور عسل کوچک توسط آقای دکتر سیاوش تیرگری و دانشجویان دانشکده کشاورزی اهواز در سال‌های ۴۵-۱۳۴۸ در ملاتانی (رامین فعلی) در قالب پایان‌نامه‌ها و سپس توسط پروفیسور راتنر و همکاران در سال ۱۹۸۵^۱ انجام گرفت و مابقی تحقیقات از سال ۱۳۴۷ تا زمان انتشار کتاب توسط این‌جانب و با پای پیاده، مال، اتومبیل، قطار، کشتی، هواپیما و طی طریق بیش از ۲۰۰۰۰۰ کیلومتر انجام شده است. در این مورد ۱۳ مقاله در مجلات معتبر خارجی و داخلی و ۲۲ چکیده مقاله در کنفرانس‌های خارجی و داخلی در مورد زنبور عسل کوچک به چاپ رسیده است و سهم نویسنده از این تعداد به ترتیب ۱۲ مقاله و ۱۷ خلاصه مقاله است که ۸۳ درصد کل تحقیقات انجام شده روی زنبور عسل کوچک در ایران است. نسخی از کتاب به کتابخانه‌های مرکز بین‌المللی تحقیقات زنبور عسل در انگلستان^۲، دانشگاه آفریقای جنوبی، مرکز تحقیقات زنبور عسل هندوستان، دانشگاه‌ها، مراکز تحقیقاتی و کتابخانه عمومی استان‌ها در ایران ارسال شده است.

ادامه سفرهای علمی در مورد زنبور عسل کوچک به استان‌ها

گفتار درباره سفرهای این مدت در پی جستجوی زنبور عسل کوچک بسیار زیاد است که به یک مورد از یک روز از آنها اشاره می‌شود:

در تاریخ ۱۳۶۶/۳/۱۰ که به سیستان و بلوچستان سفر کرده بودم، فارغ‌التحصیلانی از جمله آقایان مهندس بیژن رفیعی و به‌خصوص مهندس فرهاد نیری که در اداره کشاورزی زاهدان مشغول کار بودند، حقیقتاً برایم سنگ تمام گذاشتند و در شرایط جنگی و بنزین کوپنی، با اختصاص یک اتومبیل لندروور به رانندگی آقای «مودی» به مدت ۱۴ روز در اختیارم گذاشتند برای رفتن به مناطق مختلف جهت مطالعه «بررسی جغرافیایی، پراکندگی، شناسایی آفات و بیماری‌های زنبور عسل، عقاید درباره این

^۱ Ruttner et al. 1985

^۲ International Bee Research Association =IBRA

زنبور، استفاده از عسل آن در معالجه بیماری‌ها» در جالق، سین وکان، گشت و ناهوک از مناطق سراوان، کارواندر و دامن (دامین)، کله‌گان، بم‌پشت، زیارت، ازگندی، بمپور و ایرانشهر، بزمان، مادرمکسان، سرباز و راسک، ایرندگان، تمین (دامنه کوه تفتان)، سنگان، جون‌آباد، خارستان، سیاه‌جنگل، لادیز، کلاته شریف‌آباد، میرجاه، چاه بهار و بسیاری از مناطق دیگر استان کمک بزرگی کردند. مطالب در مورد سفر در این مدت در استان بسیار زیاد است. همین‌قدر یادآوری می‌کنم که «فقر، گرسنگی، بیکاری، کمبود آب و بهداشت» در استان سیستان و بلوچستان بیداد می‌کند. فواصل روستاها از یکدیگر بسیار زیاد و به هر کجا می‌رسیدیم بجز بچه‌ها و افراد مسن کس دیگری در روستاها نبود. اغلب جوان‌ها برای کار به کشورهای حاشیه خلیج فارس رفته بودند. یک روز (۱۳۶۶/۳/۱۶) که برای دیدن یک کلنی زنبور عسل کوچک از «بمپور» عازم روستایی دور دست بودیم، به یک «باند اضطراری ۱۰ کیلومتری» برای فرود اضطراری جت‌های جنگنده برخورد کردیم که بسیار جالب بود. مسافتی از آنرا بیشتر طی نکرده بودیم که از دور سیاهی حدود ۳۰-۴۰ نفر اسلحه به‌دست و بدوش را با لباس‌های محلی بلوچی در حال پیاده‌روی در طول باند مشاهده کردیم. راننده گفت که این‌ها احتمالاً یاغیان هستند و ما را کشته و یا گروگان گرفته و با خود خواهند برد. بنابراین، به‌محض رسیدن به آن‌ها، پا را روی گاز گذاشته و فرار خواهیم کرد. قبلاً به من و راننده خیلی سفارش کرده بودند که سعی کنید هر جا که اتراق می‌کنید همیشه قبل از غروب آفتاب به آنجا برگردید. به راننده گفتم کار درستی نیست و با این همه اسلحه در دست این افراد، ما را آبکش خواهند کرد. بنابراین همین‌طور به رفتن خود ادامه دهید و چنانچه دستور توقف دادند، بلافاصله بایستید. یک کیلومتری آن‌ها بودیم که حدود ۱۰-۱۵ نفر از آنها در حالی که اسلحه‌های خود را به طرف ماشین‌ها نشانه گرفته بودند، روی زمین دراز کشیدند. در نزدیک جمعیت و در حالی که تعداد دیگری اسلحه‌های خود را رو به ما گرفته بودند، یکی از آن‌ها که احتمالاً فرمانده بود دست خود را بلند و دستور ایستاد داد. پس از توقف و احوال‌پرسی، از من پرسید که از کجا می‌آیید، به کجا می‌روید و چکاره هستید؟ توضیحات لازم همراه با نشان دادن برگه

مأموریت دانشگاه، کارت شناسایی خودم و مدارک آقای مودی، فرمانده را پس از بررسی دقیق برگه‌ها و کارت‌های شناسایی و آرم ماشین، قانع و اظهار داشت که ما «چریک‌های محلی» هستیم و کارمان پیگرد قاچاقچی‌ها و یاغیان در منطقه است. خیلی سفارش رسیدن به محلی قبل از غروب آفتاب را کرد و برایمان آرزوی موفقیت و سلامتی نمود. پس از طی مسافتی به یک رودخانه که به اندازه نهر کوچکی آب در یک گوشه آن جریان داشت رسیدیم. پس از گذشتن از آن وارد یک سر بالایی با شیب خیلی تندی شدیم. راننده قصد تعویض دنده را داشت که دنده وارد خلاص گردید به طوری که دیگر قادر به کنترل و تعویض دنده نشد. ماشین هم عقب عقب برگشت و در جایی کمی دورتر از جاده ورودی از رودخانه، در محلی که دیواره رودخانه کاملاً صاف و عمودی بود، از عقب، چرخ‌هایش به رودخانه افتاد ولی چرخ‌های جلو در بالا گیر کرد. من که خود کمردرد داشتم، ضربه خیلی شدیدی دیگری هم به کمرم وارد آمد. پس از مدتی از ماشین پیاده شدیم و در انتظار رهگذر یا رهگذرانی برای گرفتن کمک منتظر ماندیم. خوشبختانه، آقای مودی با مناطق و مسیرها آشنایی کامل داشت. پس از ۵ ساعت و اندی، تراکتوری که تعدادی هم در تریلی آن نشسته و عازم روستا بودند از راه رسید و به کمک تراکتور، ماشین را از آن وضعیت نجات دادند. پس از رسیدن به روستا و سوار کردن یک راهنمای محلی، رفتن به محل استقرار کلنی زنبور عسل کوچک و اتمام کار، در نزدیکی غروب آفتاب، راهنما را در روستا پیاده و عازم بمپور شدیم. از چریک‌های محلی در باند فرودگاه دیگر خبری نبود. حدود ساعت ۱۲ شب، سوسو چراغ‌های شهر بمپور از دور پیدا شدند. ناگاه کاروانی از شترها که بار زیادی بر پشت آن‌ها بسته شده بود همراه با تعدادی افراد با لباس محلی بلوچی و در حالی که سر و صورت خود را با دستاری بسته و فقط چشم‌های آنها پیدا بودند از یک طرف جاده وارد و مشغول گذشتن از جاده شدند. آقای مودی گفت که اینها قاچاقچی هستند و خوشبختانه با کارکنان اداره کشاورزی کاری ندارند. سپس اظهار داشت که وقتی توقف کردم، اجازه دهید با زبان بلوچی با آن‌ها صحبت کنم. تعداد شترها زیاد بود و مودی در فاصله بی کمی دورتر

از گذر آن‌ها توقف کرد. سه نفر اسلحه به دست دویده و به جلو آمدند. پرسیدند کیستید؟ مودی پاسخ داد «کشاورزی»، یکی از آنها که جلوتر از همه بود نگاهی به ماشین انداخت و فوراً به تندی گفت: «برین برین» و خود و همراهانش به دنبال کاروان که از جاده گذشته بود، در تاریکی شب ناپدید شدند. ما هم در ساعت ۱ صبح به سلامت به مهمانسرای اداره کشاورزی در بمپور رسیدیم. خوشبختانه، در تمام شهرهای استان، مهمانسرای کشاورزی وجود داشت که برای کوتاهی سفرها و بازدید از مناطق بیشتر، برای من نعمتی بودند.

از ۱۳۹۲/۲/۱ تصمیم به خام گیاه‌خواری گرفتم. به تدریج موادی مانند نان، برنج، گوشت، شیر، تخم‌مرغ و هر گونه ماده پخته شده حتی چای را از جیره غذایی کاهش دادم و پس از ۳ ماه با کاهش ۱۷/۵ کیلوگرم از وزن بدن، خام گیاه‌خوار کامل شدم که هنوز به این کار ادامه می‌دهم. کاهش وزن بدن و لاغر شدن چهره باعث شد که در موقع تعویض گواهی نامه رانندگی، اولاً دو بار مرا برای عدم اعتیاد فرستادند، ثانیاً به جای گواهینامه پایه ۲ آن‌را به ۳ و از ۵ ساله به ۲ ساله تبدیل کردند.

تا تیرماه ۱۳۹۵ همکاری خود را با تدریس دروس سم‌شناسی تکمیلی، مبارزه بیولوژیک و فیزیولوژی کارشناسی ارشد، فیزیولوژی پیشرفته دکتری ادامه می‌دادم. در اردیبهشت‌ماه همین سال، روزی مدیر گروه به دفتر کارم آمد و اظهار داشت که همکاران می‌خواهند دروس شما را خود تدریس کنند. به ایشان گفتم تا پایان ترم و گرفتن آزمون‌ها ادامه می‌دهم. در مهرماه، مشخص شد که کسی را یارای تدریس درس «فیزیولوژی پیشرفته» دوره دکتری نیست. لذا مدیر گروه، سپس همکاران، یکی پس از دیگری و آخر از همه رئیس وقت دانشکده خواستار تدریس این درس شدند. در پاسخ گفتم که دیگر تمایلی به تدریس ندارم.

همکاری در برگزاری کنگره‌های علمی

در جلسه‌ای که در شهریورماه ۱۳۹۵ با حضور آقایان دکتر خرازی پاکدل، مهندس پروین، دکتر طالبی، دکتر ابراهیمی، دکتر منظری، دکتر صحراگرد، دکتر آوندفقیه، خانم مهندس مقدم و این‌جانب در موسسه بررسی آفات و بیماری‌های گیاهی در اوین، تهران برگزار شد، مرا به عنوان رئیس دومین کنگره بین‌المللی حشره‌شناسی ایران^۱ انتخاب کردند. هرچه از همه شرکت‌کنندگان در جلسه درخواست و اصرار کردم که شخص دیگری را به جای من انتخاب کنند، به‌جایی نرسید. نتیجتاً، متعاقب آن جلسه، کار خود را با حضور آقایان دکتر علیرضا صبوری، دبیر علمی و دکتر وحید حسینی نوه، دبیر اجرایی کنگره شروع کردیم.

دومین کنگره بین‌المللی حشره‌شناسی ایران از ۱۱-۱۳ شهریورماه ۱۳۹۶ در مرکز همایش‌های شهدای پردیس کشاورزی و منابع طبیعی دانشگاه تهران در کرج به مدت سه روز برگزار گردید. افتتاحیه کنگره با سخنرانی ریاست دومین کنگره (دکتر مصدق) شروع و پس از آن سخنرانی‌های کلیدی انجام شد. تعداد مقالات وصول شده به کنگره ۴۴۰ مقاله بود که از بین آن‌ها بالغ بر ۲۲۱ مقاله از داخل و خارج از کشور به صورت سخنرانی (۴۰ مقاله) و بقیه به صورت پوستر انتخاب گردید و به مدت سه روز و در قالب برنامه‌ریزی‌های انجام شده ارائه گردید. تعداد شرکت‌کنندگان در کنگره ۲۰۰ نفر از ایران و ۱۰ نفر از محققان خارجی بودند. در این کنگره مباحث مختلف پایه‌ای و کاربردی حشره‌شناسی در قالب هفت سمپوزیوم‌های مختلف و چهار کارگاه با شرکت تعدادی از محققین خارجی از کشورهای آلمان، فرانسه و مونته‌نگرو مطرح شد. هدف اصلی از برگزاری این کنگره علمی، کاهش مصرف سموم شیمیایی و استفاده از روش‌های بیولوژیک و غیرشیمیایی با استفاده از حشرات و سایر عوامل بیولوژیک مفید بود.

¹ 2nd Iranian International Congress of Entomology

به علت عدم تشخیص به موقع پزشکان، در صبحگاه روز ۱۱/۴/۱۳۹۷، همسر در اثر بیماری سرطان پیشرفته که امکان هیچ‌گونه معالجه‌ای را باقی نگذاشته بود، زندگی را بدرود گفت.

عدم تدریس، مجدداً وقت خوبی برای نوشتن کتاب و اجرای یک طرح تحقیقاتی در سطح کل استان خوزستان را با هزینه شخصی برایم فراهم کرد. خوشبختانه، سه نفر از دانشجویهای دوره دکتری و دو نفر از مورچه‌شناسان لهستانی^۱ نیز حاضر به همکاری شدند و کار نمونه‌برداری شروع گردید. همه‌روزه طبق روال گذشته به دانشکده می‌روم و مشکلات مراجعان به گروه گیاه‌پزشکی خصوصاً در مورد ساس، عقرب، موریانه، آفات زراعی و آپارتمانی و همین‌طور دانشجویها را برطرف و هفته‌ای یک روز هم به اتفاق دانشجویهای همکار طرح، با اتومبیل خودم به نمونه‌برداری می‌رویم. ماهی یک بار هم در جلسات «کار گروه کشاورزی و منابع طبیعی» صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور (INSF) که در تهران برگزار می‌شود شرکت می‌کنم. خوشحالم که در دوران خدمت، به هیچ‌کس تعدی نکرده و رفتارم با همکارها، افراد دیگر و خصوصاً دانشجویها به‌نحوی بوده که همیشه گره‌گشای مشکلات آنها از نظر علمی و تحقیقاتی، مالی، بیماری و... بوده‌ام همین‌طور، توانسته‌ام افتخاراتی هر چند کوچک برای گروه، دانشکده و دانشگاه کسب کنم:

جوایز و تقدیرنامه‌های دریافتی:

- ۱- انتخاب طرح شماره ۲۱۹ به‌عنوان بهترین طرح پژوهشی دانشگاه در سال ۱۳۷۶
- ۲- دریافت لوح تقدیر برای بیش‌ترین تعداد طرح‌های پژوهشی خاتمه یافته در دانشگاه ۱۳۷۷.
- ۳- دریافت لوح تقدیر برای کتاب «زنبورعسل کوچک را بشناسید» در بخش علوم پایه به‌عنوان کتاب شایسته در سال ۱۳۹۴
- ۴- استاد نمونه، اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۰

¹Professor Lech Borowiec and Dr. Sebastian Salata

- ۵- استاد نمونه آموزشی دانشکده کشاورزی ۱۳۸۳
- ۶- استاد نمونه کشوری ۱۳۸۳
- ۷- پژوهشگر برتر ۱۳۸۴/۹/۱۹
- ۸- پژوهشگر برتر دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی استان خوزستان در محور کشاورزی و منابع طبیعی ۱۳۸۹/۱۰/۱۱
- ۹- پژوهشگر برگزیده در محور پژوهشگر بازنشسته فعال دانشگاه شهید چمران اهواز ۱۳۹۲/۹/۲۴.
- ۱۰- پژوهشگر برگزیده در محور پژوهشگر بازنشسته فعال دانشگاه شهید چمران اهواز ۱۳۹۳/۹/۲۳
- ۱۱- پژوهشگر برگزیده در محور پژوهشگر بازنشسته فعال دانشگاه شهید چمران اهواز ۹۴/۹/۲۳
- ۱۲- ریاست دومین کنگره بین‌المللی حشره‌شناسی ایران، ۱۳۹۶/۶/۱۱ لغایت ۱۳۹۶/۶/۱۳، پردیس دانشکده کشاورزی کرج، تهران.
- در تاریخ ۱۳۹۸/۵/۲، بنا به دعوت آقای دکتر عزیزی ریاست محترم دانشگاه لرستان به آنجا عزیمت و معلوم شد که دانشگاه لرستان تصمیم به تأسیس «پژوهشکده زنبورعسل» در دانشکده کشاورزی لرستان واقع در ۱۰ کیلومتری خرم‌آباد را دارد. پس از بررسی اساسنامه، رفع اشکالات، پیشنهادهای و تحویل آن به دکتر عزیزی، در نشست‌های پیاپی با ریاست و معاونین دانشگاه و دانشکده کشاورزی، اساسنامه تصویب گردید. پژوهشکده در تاریخ ۱۳۹۸/۷/۲۳، با حضور آقای دکتر غلامی وزیر محترم وزارت علوم و فناوری افتتاح و کار خود را شروع کرد.
- با شروع بیماری ویروسی کرونا (Covid-19)، از بهمن‌ماه ۱۳۹۸، کار نمونه‌برداری از طرح را که ۷۵ درصد آن به اتمام رسیده بود، همین‌طور شرکت حضوری در جلسات صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور متوقف گردید. از آن تاریخ جلسات صندوق طبق روال سابق و به صورت برخط و ویدیوکنفرانسی برگزار

می‌شوند و من هم تنها و در قرنطینه کامل، مشغول مطالعه، نوشتن و تلفنی پاسخگویی دیگران هستم. گاهی اوقات هم وقت کم می‌آورم چون گذشت زمان را حس نمی‌کنم.

هر دم از عمر می‌رود نفسی	چون نگه می‌کنم نمانده کسی
هشتاد سال از عمرم گذشت	در حقیقت طفل نادانم هنوز
سال‌ها تحصیل کردم بیش و کم	جزو طفل کودکستانم هنوز
مدت عمری چه در جوش و خروش	در گدازم، طعمه خام هنوز
در کشاکش ملعب چرخ و فلک	هم‌چو گو حیران و غلطانم هنوز
از تعدی‌های دنیای دنی	زیر بار ظلم نالانم هنوز
سال‌ها اندر سرای زرنگار	در مسافرخانه مهمانم هنوز
ریزد از دنیا به کام من غسل	تلخ‌کام و فرد ناکامم هنوز
بنده‌های حق رسیدند بر هدف	با قد خم زیر چوگانم هنوز
من کجا و معرفت نسبت به حق	مور منفور سلیمانم هنوز
من کجا و بندگی نسبت به حق	چون خر لنگ زیر پالانم هنوز
در متاع دین به بازار عمل	با تقلب فکر دالانم هنوز
چون‌که مسئولم در قانون حق	در پژوهش فکر و اخواهم هنوز
بوالعجب آن است که با روی سیاه	مورد الطاف یزدانم هنوز
بهر عصیان مصدق سیل خون	می‌چکد از قلب و چشمانم هنوز

حسین مصدق، ۱۳۳۸ (مرحوم پدر اینجانب).

در بیت اول ۶۶ سال (۱۳۳۸)، با هشتاد سال (۱۳۹۹)، تعویض شده است.

محمدسعید مصدق

بهمن‌ماه ۱۳۹۹

دکتر یزدان مظاهری

دانشکده دامپزشکی

۱۳۹۶

دکتر یزدان مظاهری در سال ۱۳۲۸ در همدان به دنیا آمد. البته اصالت ایشان همدانی نیست، خود ایشان در این زمینه بیان کرده‌اند که در جریان سفری که پدر و مادرش به همدان داشته‌اند در این شهر متولد شده است: «اصالت من از قوم لک است. اما در تهران بزرگ شدم و مدرسه رفتم. از میان تمام خواهر و برادرها، فقط من هستم که آنجا متولد شدم». وی تحصیلات دوره ابتدایی را در سال ۱۳۳۵ در تهران شروع کرد و در سال ۱۳۴۷ در رشته دامپزشکی دانشگاه تهران پذیرفته شد و تحصیلات خود را تا پایان دوره دکترای عمومی در سال ۱۳۵۳؛ در همین شهر ادامه داد. دکتر مظاهری در فاصله ۵۳ تا ۵۵ به عنوان افسر سپاهی ترویج در زنجان خدمت نمود و به‌عنوان افسر سپاهی نمونه انتخاب شد.

وی در سال ۱۳۵۵ از رساله خود دفاع نمود. رساله دوره دکتری عمومی ایشان، درباره «بیماری‌های کلیه در دام‌های بزرگ» و به راهنمایی دکتر حسین‌یون بود. ایشان در

آزمون ورودی دانشگاه‌های کشور در سال ۱۳۴۸ در رشته دندان پزشکی دانشگاه تهران نیز قبول شده بود ولی به علت علاقه‌ای که به رشته دامپزشکی داشت؛ این رشته را برگزید. در آن زمان، تنها دانشکده دامپزشکی موجود در ایران، در تهران بود و سال ۱۳۴۸ دانشکده دامپزشکی شیراز و سال‌های حدود ۵۳-۵۲ دانشکده‌های اهواز و ارومیه افتتاح شدند. بنابراین قبل از انقلاب فقط چهار دانشکده دامپزشکی دولتی موجود بود.

ایشان درباره استادان خود می‌گویند: در طول زمان تحصیل از دانش استادان بزرگی چون دکتر میربابایی که در واقع بیان‌گذار دانشکده دامپزشکی اهواز محسوب می‌شوند، تا دکتر نقشینه و حسین‌یون و بسیاری از بزرگان دیگر بهره بردم. استادان گرامی چون آقایان دکتر بازرگانی، نادعلیان، راد، هورشتی و نوروزیان در زمان پایان دوره تحصیلی دوره دکترای عمومی، هنگامی که در کسوت مربی مشغول خدمت بودند، مرا در امر آموزش علوم و فنون دامپزشکی یاری رساندند.

وی درباره تعداد افراد ورودی دکتری عمومی خود نوشته است: «بیش از ۴۰ نفر بودیم. بعضی‌ها از هم‌ورودی‌هایمان تغییر رشته دادند. برخی در خارج کشورند. مثلاً دکتر بهبودی که از اعضای تحریریه مجله دامپزشکی دانشگاه تهران هم هست و در حال حاضر مشاور دانشگاه کالیفرنیاست. تعدادی از آن‌ها هم متأسفانه فوت کرده‌اند از جمله دکتر شهرام».

بعد از ۴۰ سال یعنی از سال ۸۷، سالی یک بار دور هم جمع می‌شویم که امسال این گردهمایی برای دهمین بار در ۳۰ شهریور امسال انجام شد. ایشان درباره هم‌ورودی‌های شاخص خود در دوره دکتری عمومی نوشته‌اند: «چند نفرشان قبلاً همین دانشکده بودند، مثلاً آقای دکتر محمود جمشیدیان که بازنشسته شدند. آقای دکتر ثابت و همسرشان دکتر اطمینانی ابتدا اینجا بودند، که بعد از جنگ تحصیلی از دانشکده ما رفتند. آقای دکتر محمد نوری ورودی بعد از ما بودند. مرحوم دکتر یوسف بیگی میکروبیولوژیست در ارومیه، آقای دکتر محمود بلورچی از اساتید برجسته مامایی و بیماری‌های تولید مثل دام، آقای دکتر فقیهی فارماکولوژیست که زمانی رئیس دانشکده

دامپزشکی دانشگاه تهران بودند. دکتر نقیبی پارازیتولوژیست، تا قبل از بازنشستگی رئیس دانشکده مشهد بودند. خانم دکتر برقی در حال حاضر در دانشگاه پزشکی مازندران مشغول هستند». دوستان یاد شده بیشتر درگیر کار دانشگاهی بودند. در خارج از کار دانشگاهی آقای دکتر مسعود روحانی علاوه بر اشتغال در کار خدمات دامپزشکی دولتی و خصوصی با توجه به گذراندن دوره MPVH در دانشگاه تهران، عهده‌دار تدریس در دانشگاه مازندران نیز بودند. سرکار خانم دکتر واله در سازمان برنامه و سرکار خانم دکتر صادق‌زاده و سرکار خانم دکتر توکلی از کارشناسان ارشد برجسته سازمان متبوع خود بودند که اکنون به افتخار بازنشستگی نایل شده‌اند. یکی از هم‌ورودی‌های شاخص ما جناب دکتر ستار فرامرزی متولد ۱۳۱۱ هست که در زمان تحصیل در دانشگاه، شب‌ها در اداره متبوع خود (جنگلبانی و منابع طبیعی) مشغول بود. دکتر خوی‌لو با وجود امکان انتخاب رشته پزشکی، دامپزشکی را انتخاب نمود در ادامه موفق به اخذ PhD از دانشگاه یوتا شد و آقایان دکتر مدرس گیلانی و دکتر کارگر مؤخر و دکتر ستوده نیا به ترتیب در مؤسسات پاستور و رازی مشغول به خدمت شدند که دومی با رتبه استاد پژوهش به افتخار بازنشستگی نائل آمد. آقایان دکتر رحیمی و جلالی‌پور ضمن تحصیل، نظامی هم بودند که دومی با داشتن تخصص علوم آزمایشگاهی و همچنین دکتر فلاحی، در همین زمینه به کار مشغول هستند. آقای دکتر رهگذر در سمت سرپرستی بهداشتی کشتارگاه اصفهان شاغل بوده و دکتر توفیقی در زمینه داروهای دامپزشکی کار می‌کند. آقایان دکتر رستمی و مرحوم فرهنگ در سازمان دامپزشکی شاغل بودند.

دکتر مظاهری در سال ۵۷ به‌عنوان مربی تمام وقت در دانشکده دامپزشکی جندی‌شاپور اهواز که از اسفند ۵۶ از گروه به دانشکده ارتقاء یافته بود به‌طور تمام‌وقت استخدام شد. در زمان جنگ تحمیلی (به خاطر تعطیلی دانشگاه) چند ماهی در پائیز ۵۹ در هلال احمر تهران در تفکیک و پخش دارو به مناطق جنگی مشارکت داشت. زمستان ۵۹ و بهار ۶۱ را در جهاد سازندگی ایذه به خدمات دامپزشکی مشغول بود. چند ماهی هم در اداره دامپزشکی رامهرمز مشغول به خدمت شد.

ایشان در فاصله آذر ۶۱ تا شهریور ۶۲ در شرکت گوشت و بسته‌بندی زیاران تهران با استفاده از مرخصی بدون حقوق مشغول بود و پس از آن دوباره در دانشگاه مشغول به کار شد؛ که حاصل آن چند دوره کوتاه مدت و بلندمدت کاردانی دامپزشکی بود. با همکاری ایشان و دیگر مسئولان دانشکده در سال ۶۵ اولین دوره کارشناسی ارشد پیوسته رشته دامپزشکی بعد از انقلاب راه‌اندازی شد که دانشجویان این دوره از بهترین دانشجویان و دانش‌آموختگان دامپزشکی کشور شدند. ایشان چند سالی هم در فاصله سال‌های ۶۴ تا ۷۳ در زمینه خدمات درمانی دامپزشکی، بعد از ساعات اداری و آموزشی مشغول به کار بوده است که معتقد است علاوه بر کسب درآمد، در زمینه تدریس کاربردی آناتومی مفید بوده است.

وی در سال ۶۸ با شرکت در امتحان ورودی سراسری رشته‌های تخصصی دامپزشکی در تهران، در رشته تخصصی آناتومی پذیرفته شد. رشته تخصصی علوم آناتومی در دانشگاه شهید چمران اهواز با همت مرحوم دکتر رشیدی در زمان ریاست جناب آقای دکتر خواجه، برقرار شده بود. در سال ۷۲ امتحان جامع را با موفقیت سپری کرده و در سال ۷۵ به‌عنوان اولین دانش‌آموخته رشته تخصصی دامپزشکی اهواز از رساله خود دفاع کرد. دکتر مظاهری در پاسخ به سؤالی درباره زمان آغاز دوره تخصص خود گفته‌اند: «سال ۶۸، اولین دانشجوی دوره‌های تخصصی در این دانشکده هستم که فارغ‌التحصیل شدم. خدا رحمت کند دکتر رشیدی این دوره را راه انداخت. یک زمانی سرپرست کشتارگاه اهواز بودم. اینجا بهداشت و بازرسی گوشت درس می‌دادم و از سال ۵۷ به صورت تمام وقت استخدام شدم. حتی زمانی که از دوره تخصص فارغ‌التحصیل شدم هم بازرسی گوشت را تا چندین سال درس می‌دادم تا دوستان دیگر آمدند. سال ۷۲ فارغ‌التحصیل شدید؟ «بله اما ۷۵ دفاع کردم». چرا علوم تشریحی را در دانشگاه تهران ادامه ندادید؟ «چون من اینجا مربی بودم. درس می‌دادم و درس می‌خواندم. راضی هم بودم!»

دکتر مظاهری در عین حال تدریس بهداشت و بازرسی گوشت را تا سال ۸۱ ادامه داد. ضمن این‌که در فاصله سال‌های ۷۴ تا ۷۷ مدیر گروه بهداشت مواد غذایی با

منشأ دامی بود. در فاصله سال‌های ۸۱ تا ۸۳ سرپرست دوره تخصصی علوم آناتومی و جنین‌شناسی را بر عهده داشت و در ابتدای سال هشتادوهشت به رتبه دانشیاری نائل شد.

ایشان درباره رشد آموزش عالی می‌گوید: دانشگاه عزیزمان در مدت این چهار دهه با وجود مواجهه با هشت سال جنگ تحمیلی، با همت مسئولان و اعضای هیئت علمی، دانشجویان و کارکنان شریف پیشرفت کیفی و کمی زیادی داشته که مانند بسیاری از دانشگاه‌ها جنبه‌ی کمی آن بارزتر است. امیدوارم با همت عالی همه عزیزان بتوانیم جایگاه واقعی و ارزشی خودمان را در کشور به دست آوریم. وی تابه‌حال بیش از ۴۰ مقاله کوتاه و کامل فارسی به‌عنوان نویسنده اول یا همکار در مجلات علمی به چاپ رسانده که نیمی از این مقاله‌ها به زبان انگلیسی بوده است. راهنمایی ۱۰ پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد و ۴ پایان‌نامه دکترای تخصصی را عهده‌دار بودند و نیز یک کتاب چاپ‌شده و حداقل سه کتاب را در دست انتشار دارد.

دکتر مظاهری درباره خانواده خود می‌گوید: در آبان سال پنجاه‌وپنج ازدواج کردم. همسر من خانم نسرین نصری نظیف، مدتی کتابدار پژوهشکده معلمان اهواز و بعد از آن دفتردار دبستان اندیشه واقع در کوی استادان شد. حاصل این ازدواج سه دختر است. دختر اولم در دانشگاه شهید بهشتی تهران، صنایع غذایی خوانده است و کتابی در همین حوزه از فرانسه به فارسی ترجمه کرده که به چاپ سوم رسید. دختر دوم در دانشگاه تهران کارشناسی‌ارشد ادبیات نمایشی خوانده و دختر سوم در دانشگاه علامه طباطبایی تهران، علوم ارتباطات خوانده و در حال حاضر دانشجوی کارشناسی‌ارشد در همین رشته در دانشگاه علوم و تحقیقات تهران است.

مسلم است که علاوه بر زحمت پدر و مادر و معلمان، لطف دوستان و تلاش خود، رسیدن به جایگاه فعلی را مدیون خانواده عزیزم به ویژه همسر من باشم. وی در خصوص فعالیت‌های ورزشی خود می‌گوید: من علاوه بر خانواده و کتاب و درس و دانشگاه، همواره به ورزش علاقه‌مند بودم. از سال ۶۸ در ورزش همگانی خوزستان حضور داشتم، در سال ۱۳۸۱ موفق به پیمودن دوی ماراتون به مسافت حدود ۴۲

کیلومتر شدم. در سال ۱۳۸۶ از طرف سرپرست ورزش‌های همگانی استان به‌عنوان سرپرست ورزشکاران کارکنان دولت به زنجان اعزام شدم. حضور من در دانشگاه از ابتدای سال پنجاه‌وهفت تا امروز، با تمام فراز و نشیب‌هایش همواره خاطره‌انگیز بوده است.

دکتر واهه میناسیان

دانشکده کشاورزی

۱۳۸۱

دکتر واهه میناسیان در سال ۱۳۱۸ در شهر تهران متولد شد و پس از اخذ دیپلم متوسطه از دبیرستان میرافضلی تهران مدت یک سال در بانک ایران و خاورمیانه به کار اشتغال داشت. در سال ۱۳۳۹ پس از قبولی در امتحان گزینش و با استفاده از بورس AID، در رشته کشاورزی دانشگاه آمریکایی بیروت (AUB) پذیرفته شد. در سال ۱۳۴۳ موفق به اخذ لیسانس مهندسی کشاورزی و مدرک *Enginieur Agricole* گردید، با دریافت بورس تحصیلی به عنوان دستیار آموزشی - پژوهشی از همان دانشگاه و با ادامه تحصیل در رشته بیماری‌های گیاهی در خردادماه سال ۱۳۴۶ و در بحبوحه جنگ ۷ روزه اعراب و اسرائیل، پایان‌نامه خود را با عنوان "Fungicidal control of Erysiphe betae (Van.) Welt" به دانشکده کشاورزی ارائه و موفق به اخذ دانشنامه M.Sc از دانشگاه مذکور در لبنان شد و بلادرنگ و در وضعیت اضطراری به وطن بازگشت.

از تیرماه ۱۳۴۶ براساس علاقه‌ای که به تحقیق در زمینه بیماری‌های گیاهی داشت به مؤسسه بررسی آفات و بیماری‌های گیاهی - اوین مراجعه و متقاضی استخدام شد. متعاقباً به‌عنوان مجری «طرح بررسی بیماری‌های چغندرقد در ایران» مأمور خدمت در آن مؤسسه شد. مدت ۱۴ ماه در این سمت در دوره ریاست زنده‌یاد دکتر اسفندیاری به تحقیق در زمینه بیماری‌های مختلف چغندرقد از قبیل پوسیدگی‌های ریشه، سفیدک‌های پودری و بیماری ویروسی پیچیدگی برگ چغندر پرداخت و مأموریت‌های علمی در کلیه مناطق عمده کشت چغندرقد کشور انجام داد.

در شهریورماه ۱۳۴۷ براساس طرح تکمیل کادر هیئت علمی دانشگاه‌ها، از طریق وزارت علوم، در دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی‌شاپور واقع در روستای ملاتانی اهواز به‌عنوان عضو هیئت علمی استخدام و فعالیت آموزشی خود را از مهرماه ۱۳۴۷ در آن دانشکده شروع نمود. از شهریور ۱۳۴۷ لغایت شهریور ۱۳۴۸ سرپرستی بخش بیماری‌های گیاهی این دانشکده را عهده‌دار بود و در این مدت اقدامات مؤثری در جهت تجهیز بخش بیماری‌ها از لحاظ امکانات آموزشی و کمک آموزشی مختلف نمود. در اسفندماه ۱۳۴۹ به مرتبه استادیاری نایل آمده و تا قبل از انتقال دانشکده کشاورزی به شهر اهواز و تا سال ۱۳۵۲ ضمن تدریس، راهنمایی پایان‌نامه‌های متعدد در مقطع کارشناسی را به عهده داشت.

در سال ۱۳۵۳ برای ادامه تحصیلات به ایالات متحده عزیمت و در سال ۱۳۵۸ موفق به دریافت دکترا در رشته بیماری‌شناسی گیاهی از دانشگاه کالیفرنیا- ریورساید شد. ایشان پس از بازگشت به وطن ضمن تدریس در دانشگاه و تربیت دانشجویان متعدد به تحقیقات خود در زمینه‌های مختلف بیماری‌های گیاهی ادامه داد. در سال ۱۳۶۳ به مرتبه دانشیاری و در سال ۱۳۷۶ به درجه استادی ارتقاء یافت.

در عرصه آموزش و پژوهش در مدت حدود ۴۰ سال تدریس و تحقیق در مقاطع کارشناسی گیاه‌پزشکی و کارشناسی‌ارشد بیماری‌شناسی گیاهی تحقیقات متنوعی روی بیماری‌های قارچی و بیوکترل آنها، بیماری‌های مرکبات و سایر درختان میوه،

قارچ‌های میکوریز داخلی، بیماری‌های گیاهان زراعی از قبیل گندم و چغندر قند و هم‌چنین نماتودهای انگلی گیاهان انجام داد.

دکتر میناسیان متأهل و دارای همسر (خانم آناهید آندریاس) و یک فرزند دختر به نام (آلینا) و یک فرزند پسر به نام (آرمن) می‌باشد که فرزندان تا مقطع کارشناسی در ایران به تحصیل ادامه داده‌اند و سپس هر دو از دانشگاه سیدنی (کشور استرالیا) موفق به دریافت دانشنامه کارشناسی ارشد به ترتیب در مهندسی معماری و مهندسی عمران شدند.

از میان تلاش‌های علمی دکتر میناسیان موارد زیر قابل ذکر است:

مطالعات دو ساله درباره بیماری‌های گیاهی در خوزستان در سال ۱۳۵۱ و نشریه فهرست بیماری‌های گیاهان اهلی و وحشی خوزستان (مشترک با دکتر عبدالقیوم ابراهیمی) در سال ۱۳۵۳ از انتشارات دانشگاه جندی شاپور، انتشار مقالات تحقیقاتی متعدد در مجلات علمی داخلی و خارجی، ارائه تعداد زیادی خلاصه مقاله به کنگره‌ها و سمینارهای داخل و خارج کشور و مشارکت در ترجمه ۲ کتاب در زمینه‌های قارچ‌شناسی (از انتشارات دانشگاه شهید چمران اهواز) و بیماری‌شناسی گیاهی (نشر آئیژ) بوده است. مجری چندین طرح پژوهشی و دو طرح ملی بوده، و راهنمایی و مشاوره چندین پایان‌نامه کارشناسی ارشد در بیماری‌های گیاهی را انجام داده است. علاوه بر موارد فوق، تاکنون بیش از ۳۵ مقاله علمی در مجلات ایرانی و خارجی و حدود ۴۰ مقاله در کنگره‌های داخلی ارائه نموده است.

از سایر فعالیت‌های علمی و حرفه‌ای دکتر میناسیان می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

- عضویت در جمعیت کارشناسان بیماری‌های گیاهی از سال ۱۳۴۷.
- مطالعه و تحقیق در زمینه پاتولوژی بذر به مدت شش‌ماه در انستیتوی دولتی پاتولوژی بذر کشور دانمارک با راهنمایی پژوهشگر فقید دکتر Paul Neergaard در سال ۱۳۵۱.

- تحقیق در زمینه مبارزه بیولوژیک با قارچ‌های عامل پوسیدگی ریشه مرکبات - بخش پاتولوژی گیاهی دانشگاه کالیفرنیا- ریورساید، ۱۳۶۹.
- سرپرستی بخش بیماری‌های گیاهی دانشکده کشاورزی ملاثانی (۱۳۴۷-۱۳۴۸).
- دو دوره مدیریت گروه گیاه‌پزشکی، دانشکده کشاورزی دانشگاه شهید چمران اهواز (۱۳۶۳-۱۳۶۶) و (۱۳۷۰-۱۳۶۸).
- دو دوره عضویت در هیئت تحریریه مجله علمی دانشکده کشاورزی دانشگاه شهید چمران (۱۳۶۴-۱۳۶۷ و ۱۳۵۹-۱۳۶۴).
- همکاری آموزشی با دانشگاه فردوسی مشهد (۱۳۷۶-۱۳۷۵)
- عضویت در هیئت تحریریه مجله بیماری‌های گیاهی از ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۶.

افتخارات:

- دریافت چند لوح تقدیر در «هفته پژوهش» دانشگاه شهید چمران (۱۳۸۵-۱۳۸۰ و ۱۳۷۹-۱۳۷۴) به‌عنوان پژوهشگر فعال.
- دریافت لوح سپاس پیشکسوتان علم و دانش گیاه‌پزشکی ایران- بیست و دومین کنگره گیاه‌پزشکی ایران- پردیس کشاورزی و منابع طبیعی دانشگاه تهران -کرج ۱۳۹۵.
- انجام دو دوره سه ماهه همکاری پژوهشی با دانشگاه بن Bonn کشور آلمان. دکتر واهه میناسیان از سال ۱۳۸۱ با تقاضای شخصی به افتخار بازنشستگی نائل آمده لیکن در سمت استاد مدعو تا سال ۱۳۸۸ به همکاری آموزشی خود با گروه گیاه‌پزشکی دانشگاه شهید چمران اهواز ادامه داد.

فعالیت‌های علمی پس از بازنشستگی:

- پس از بازنشستگی (تیرماه ۱۳۸۱) کماکان در سمت استاد مدعو به همکاری آموزشی با دانشکده کشاورزی دانشگاه شهید چمران ادامه داده‌است.

همکاری آموزشی با پردیس کشاورزی و منابع طبیعی دانشگاه تهران برای تدریس درس اصول نماتدشناسی و نماتدهای انگل گیاهی (۱۳۸۵-۱۳۸۶) و (۱۳۸۶-۱۳۸۷). در طی این سال‌ها با گروه بیماری‌شناسی گیاهی دانشکده کشاورزی دانشگاه تربیت مدرس رابطه علمی برقرار نموده، تعداد قابل توجهی پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد و دکترای آن دانشکده را به‌عنوان استاد ناظر یا داور خارجی مطالعه و بررسی کرده و در جلسات دفاعیه مربوطه شرکت فعال داشته‌است.

راهنمایی و مشاورت چند پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد و دکتری دانشکده کشاورزی دانشگاه تربیت مدرس.

نظارت و ارزیابی چند طرح ملی صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور داوری کتاب «راهنمای جامع ارزیابی بیماری‌های گیاهان زراعی» مشتمل بر ۱۳ فصل و ۵۷۶ صفحه نگارش دکتر محمدعلی آفاجانی و دکتر محمدرضی نتاج (۱۳۹۳) موسسه تحقیقات گیاهپزشکی کشور.

ترجمه کتاب درسی «بیماری‌شناسی گیاهی» تألیف جرج اگریوس - نشر آئیژ ۱۳۸۹ به‌صورت مشترک با اساتید دانشگاه‌های شیراز، مازندران و آزاد.

این کتاب که در سه جلد به چاپ رسیده به عنوان «کتاب برگزیده فصل» معرفی و مترجمان به دریافت جایزه نائل شدند.

آنچه بیش‌ترین سبب خشنودی وی بوده است موفقیت بسیاری از فرهیختگان نسل دوم و سوم کلاس‌های گذشته ایشان در مسند پژوهشگران و اساتید برجسته کنونی کشور است اگر چه دیگر همکاران دانشگاهی هم سهم بسزایی در پرورش این فرهیختگان داشته‌اند.

همکاری در انتشار مجلات علمی:

۱۳۹۰-۱۳۹۲ عضو هیئت تحریریه و سردبیر فصلنامه بین‌المللی *Journal Crop protection* ؛ <http://jcpi.ir> از انتشارات دانشگاه تربیت مدرس

که بصورت آنلاین منتشر می‌شود.

۱۳۹۲ تاکنون عضو هیئت تحریریه JCP و ویراستار مجله.

خاطراتی از دوران دانشگاه در جنگ:

در شهریورماه ۱۳۵۸ چند ماه پس از انقلاب شکوهمند اسلامی با اخذ مدرک دکتری به ایران برگشته و به اتفاق مادرم در کوی استادان موقتاً ساکن و به امور دانشگاهی مشغول شدم. شش ماه بعد ۵۹/۱/۲۷ مادر گرامی فوت و در آرامگاه ارامنه در تهران به خاک سپرده شد. در ۳۱ شهریور ۵۹ برابر با ۲۲ سپتامبر ۱۳۸۰ جنگ تحمیلی آغاز شد و متعاقباً انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها. در این سال‌ها براساس بخشنامه وزارت علوم اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها مجاز شدند در هر منطقه از کشور به تحقیق بپردازند. در این رابطه دو طرح تحقیقاتی این‌جانب با عنوان: «بررسی قارچ‌های میکوریز داخلی مرکبات» و «بررسی وضعیت بیماری ویروسی تریتزای مرکبات در شمال کشور» از طریق وزارت کشاورزی مصوب شد و به این ترتیب، در موسسه تحقیقات آفات و بیماری‌های گیاهی - اوین تهران به کار مشغول شدم. در این زمان مأموریت‌های زیادی در باغات مرکبات مازندان و گیلان انجام دادم و بعدها چندین خلاصه مقاله در کنگره‌های کشور ارائه نمودم. همزمان و در وضعیت جنگی در شرایطی که شهر اهواز تقریباً خالی از سکنه بود و وسایل حمل و نقل به سختی یافت می‌شد مدیریت کارگزینی دانشگاه اهواز، اساتید مستقر در اهواز را موظف کرده بود که پیرو آگهی‌های رادیویی، هفته‌ای چند بار و هر بار در محلی حضور یابند و دفتر حضور غیاب را امضا کنند ضمناً مدیریت کارگزینی وقت دانشگاه اساتیدی را که در شهرهای دیگر کشور مشغول تحقیق یا تألیف و ترجمه بودند، نیز موظف نمودند که در ماه اقلماً مدت دو هفته در خوزستان انجام وظیفه نمایند. به این ترتیب من هم اجباراً در آن شرایط سخت هر دو هفته یکبار از تهران به خوزستان تردد می‌نمودم آن هم در شرایطی که تهیه بلیط اتوبوس از ترمینال جنوب به سختی امکان داشت و اغلب ناچار روی صندلی ردیف آخر اتوبوس طی طریق می‌شد که با مشکلات زیادی همراه بود. به خصوص که در آن زمان در شهر اهواز محل مشخصی

برای سکونت وجود نداشت و هر بار مجبور می‌شدم در کوی استادان در خانه یکی از همکاران، که تعدادشان هم انگشت‌شمار بود، و در وضعیت مجردی با امکانات بسیار محدود زندگی می‌کردند، هم‌خانه شوم. چون در دوره انقلاب فرهنگی دانشجویی در دانشگاه نبود و سلف سرویس و رستوران دانشگاه غیرفعال بود ناچار در آن دوران برای خورد و خوراک گاه‌گاه از خرماي درجه سه آب پز و مخلوط با مقداری سبزیجات که در حیاط پشت منزل یکی دو نفر از ساکنان کوی استادان کاشت شده بود، استفاده می‌کردیم.

در بازدیدهایی که از مزارع و باغات مرکز تحقیقات کشاورزی اهواز در منطقه گلستان انجام می‌دادم با شنیدن صداهای مکرر انفجار و ترس از اصابت ترکش‌ها اغلب در لابه‌لای درختان به حالت سینه‌خیز حرکت کرده و گاه‌گاه شب را با یکی از مهندسين مستقر در مرکز تحقیقات هم‌اتاقی می‌شدم.

در سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۳ به دلیل کمبود فضا در بیمارستان‌ها، راهروی دانشکده کشاورزی به بیمارستان موقت و قرارگاه استراحتی برای مجروحان جبهه جنگ (که وضعیت جسمانی نسبتاً بهتری داشتند) تبدیل شده بود که هر چند روز یکبار با رسیدن موج جدیدی از زخمی‌های تازه وارد مصدومین قبلی تخلیه و جایگزین می‌شدند. در فروردین‌ماه ۱۳۶۴ همراه با چند نفر از دوستان با وسیله نقلیه به سمت ملاتانی در حرکت بودیم که نرسیده به نیروگاه رامین دو هواپیمای جنگنده عراقی بالای سرمان مشاهده شد که موشک یکی از آن‌ها به یکی از دو برج نیروگاه رامین اصابت کرد و دود غلیظی به هوا بلند شد. سرنشینان سراسیمه وسیله نقلیه را رها کرده و در حال فرار به سرعت روی زمین دراز کشیدند و پس از لحظاتی همه چیز در آرامش فرو رفت. آن وقت عده‌ای از مردم محلی کنار نیروگاه تجمع کرده و با اشاره دست برج‌های نیروگاه را نشان می‌دادند.

عبدالرحیم نیسی شوشتری
دانشکده تربیت بدنی و علوم ورزشی
۱۳۸۵

این جانب عبدالرحیم نیسی شوشتری فرزند عابد در سال ۱۳۲۸ در مسجد سلیمان به دنیا آمدم. دوره ابتدایی و متوسطه را در سال ۱۳۴۷ در شهرستان اهواز به پایان رساندم. بعد از دیپلم به خدمت سربازی رفتم، دوره آموزشی را در تهران و بقیه سربازی را در کرمانشاه و در اختیار ورزش قهرمانی ارتش سپری کردم. بعد از آن و پس از امتحان دانش‌وری در مدرسه عالی ورزش در تهران که زیر نظر دانشکده کلن آلمان بود، تحصیل کردم که ابتدا در همان دانشکده استخدام و مشغول به کار شدم و بعد از شش ماه در سال ۱۳۵۷ به استخدام دانشگاه صنعتی اصفهان در آمدم. بعد از یازده سال ۱۳۶۸ به دانشگاه باهنر کرمان منتقل و در دانشکده تربیت بدنی و علوم ورزشی به مدت چهار سال به تدریس مشغول شدم و در ساخت و تجهیز اماکن ورزشی همکاری کردم. پس از آن در سال ۱۳۷۱ به دانشگاه شهید چمران اهواز

منتقل شدم و به تدریس پرداختم و در آماده‌سازی استخر و سالن‌های ورزشی دانشگاه همیاری نمودم.

فعالیت من در زمینه مربیگری از دوران دبیرستان به‌عنوان مربی تیم دبیرستان، شهرستان، استان، نوجوانان کشور، نیروهای مسلح (۱۳۴۹ تا ۱۳۵۱)، تیم‌های دانشجویی و همچنین مربیگری تیم ملی ایران (۱۳۵۵) بود. فعالیت‌های تدریس و پژوهشی این‌جانب نیز به شرح ذیل است: مدرس رشته ژیمناستیک و فدراسیون ژیمناستیک جمهوری اسلامی ایران (کمیته آموزش).

تدریس در دانشکده (مدرسه عالی ورزش) از سال ۱۳۵۲ تا سال ۱۳۵۷. مدرس ورزش‌های ۱ و ۲ مرکز تربیت بدنی دانشگاه صنعتی اصفهان از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ به‌عنوان هیئت علمی.

تدریس ژیمناستیک ۱ و ۲ دانشگاه اصفهان از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۷. تدریس دروس تخصصی ژیمناستیک و بدمیتون دانشگاه شهید باهنر کرمان که ابتدا به‌صورت پروازی در سال ۱۳۶۶ و پس از آن به درخواست ریاست دانشگاه و دانشکده به آن دانشگاه منتقل شدم و مشغول به تدریس دیگر دروس دو و میدانی، تنیس روی میز، شنا، تئوری تربیت بدنی، تربیت بدنی ۱ و ۲ عمومی و جز آن شدم. تألیف و ترجمه مقالات و جزوات و همچنین کتاب آموزش ژیمناستیک، بدمیتون برای دانشجویان دوره کارشناسی تربیت بدنی و علوم ورزش که از سال ۱۳۵۷ آغاز و تا پایان بازنشستگی (۱۳۸۵) ادامه داشت.

در دانشگاه شهید چمران اهواز نیز به تدریس دوره‌های تخصصی ژیمناستیک، بدمیتون، تاریخ تربیت بدنی، تربیت ۱ و ۲ عمومی و تئوری تربیت بدنی و همچنین ارائه مقالات پژوهشی مشغول شدم و در راه‌اندازی آزمایشگاه و بازسازی اماکن ورزشی همکاری نمودم.

فعالیت‌های مدیریتی:

- عضو کمیته آموزش فدراسیون ژیمناستیک در سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۸۴.
- عضو کمیته فنی فدراسیون ژیمناستیک در سال ۱۳۶۴.
- برگزاری کلاس‌های مربیگری فدراسیون در سال ۱۳۵۷ تا بازنشستگی ۱۳۸۵.
- رئیس هیئت ژیمناستیک اصفهان از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۵.
- نایب رئیسی فدراسیون در سال ۱۳۶۴.
- نماینده فدراسیون و شرکت در مسابقات ورزشی برلین (۱۳۵۴) - هانوفر (۱۳۵۶) - ایروان (۱۳۵۵).
- مدیریت تربیت بدنی دانشگاه صنعتی اصفهان از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷.
- برگزاری و شرکت در کارگاه‌های آموزشی و سمینارهای ورزشی از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۵.
- عضو انجمن ژیمناستیک وزارتخانه علوم و فناوری از سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۸۵.
- نماینده وزارتخانه علوم در المپیک آتن ۲۰۰۴ و جام جهانی فوتبال آلمان ۲۰۰۶.
- همکاری با وزارت علوم در برگزاری المپیادهای دانشجویی در چند دوره.
- سال ۱۳۸۵ به درخواست خودم بازنشسته شدم و امیدوارم خدمات این جانب تأثیرگذار بوده و مورد رضایت خداوند متعال قرار گرفته باشد.

دکتر سیدابوالحسن هاشمی دزفولی
دانشگاه کشاورزی و منابع طبیعی رامین
۱۳۷۸

این جانب سیدابوالحسن هاشمی دزفولی در اسفندماه ۱۳۲۷ در شهر آبادان به دنیا آمدم. دوران کودکی، دبستان و دبیرستان خود را در همین شهر به پایان رسانده و پس از دریافت دیپلم ریاضی، در کنکور دانشگاه شیراز در رشته کشاورزی پذیرفته شدم. در سال ۱۳۵۱ مدرک کارشناسی را دریافت نموده و در سال ۱۳۵۳ به عنوان اولین دانشجوی فوق لیسانس رشته زراعت و اصلاح نبات از دانشگاه شیراز فارغ التحصیل شدم. در سال ۱۳۵۵ به عنوان مربی به استخدام دانشگاه جندی شاپور اهواز در آمده و در مرکز تولیدی و پژوهشی رامین وابسته به دانشگاه مشغول به کار شدم. در سال بعد، این مرکز با تغییر نام به «دانشکده دامپروری و عمران روستایی» فعالیت دانشکده‌ای خود را آغاز نمودم. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ابتدا به عنوان معاون سپس به مدت دو سال مدیریت دانشکده را عهده‌دار گردیدم. به علاوه مسئولیت کتابخانه و مزارع تولیدی و پژوهشی را همزمان عهده‌دار بودم. در این

دوران علاوه بر دانشکده دامپروری و عمران روستایی که در سال ۱۳۵۸ به مجتمع آموزشی و پژوهشی رامین تغییر نام داده بود، در دانشکده کشاورزی اهواز و همچنین در دانشکده علوم در بخش بیولوژی عهده‌دار تدریس دروس مختلف بودم. در سال ۱۳۶۴ با استفاده از بورس تحصیلی وزارت علوم به کشور آمریکا اعزام و در دانشگاه ماساچوست دوره دکتری در رشته فیزیولوژی گیاهان زراعی را گذراندم. در سال ۱۳۶۹ به ایران بازگشته و در بدو ورود به مدت دو سال ریاست مجتمع را عهده‌دار بودم. در دوران مدیریت دو ساله پروژه‌های مختلف انجام شد، از جمله چندین خوابگاه دانشجویی و همچنین پژوهشکده مجتمع تأسیس و تجهیز گردید. در فاصله ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۸ که با ۲۵ سال سابقه به بازنشستگی نائل شدم، مسئولیت‌های مختلف از جمله ریاست پژوهشکده، معاونت مجتمع و همزمان کتابخانه را عهده‌دار بودم. پیش از نائل شدن به بازنشستگی، در دانشگاه‌های مختلف ایران در دوره دکترا و فوق لیسانس تدریس نمودم. تا پیش از بازنشستگی جمعاً ۲۰ دانشجوی دکترا و ۴۰ دانشجوی فوق لیسانس را در دانشگاه‌های مختلف به عنوان استاد راهنما و تعداد زیادی را به عنوان استاد مشاور، همراهی نمودم. در سال ۱۳۷۸ با مرتبه دانشیاری بازنشسته شدم.

پس از مهاجرت به کشور آمریکا در دانشگاه ماساچوست به عنوان عضو هیئت علمی استخدام و در حال حاضر با مرتبه استاد تمام به امر تحقیق و تدریس مشغول هستم. در سال ۲۰۱۸ به عنوان مسئول تحصیلات تکمیلی منصوب شده و در حال حاضر نیز این مسئولیت را عهده‌دار می‌باشم.

در طول دوران خدمت در ایران جمعاً ۴ جلد کتاب تألیف یا ترجمه نموده و موفق به چاپ بیش از ۲۰ مقاله به زبان‌های انگلیسی و فارسی گردیدم. در طی ۱۹ سال فعالیت در آمریکا بیش از ۱۵۰ مقاله علمی، ۲۰۰ مقاله ترویجی و چندین ویدئوی آموزشی را تولید کردم.

همزمان با فعالیت در آمریکا، همکاری خود با دانشگاه‌های ایران از جمله دانشگاه شهید چمران اهواز، رامین، گرگان، اصفهان و ایلام را حفظ نموده و همچنین

راهنمایی یا مشاوره دانشجویان، کلاس‌های فشرده، سخنرانی علمی و چاپ مقالات و عضویت در هیئت تحریریه بیش از ۵ مجله علمی را عهده‌دار بوده‌ام.

دکتر عبدالعزیز هدایتی دزفولی**دانشکده اقتصاد****۱۳۸۳**

این جانب عبدالعزیز هدایتی در سال ۱۳۲۳ در دشت آزادگان به دنیا آمدم. من اصالتاً دزفولی هستم ولی پدر بزرگم از دزفول به سوسنگرد، مرکز دشت آزادگان مهاجرت نموده بود. بعدها پدرم به جهت رونق کسب و کار در خرمشهر، از سوسنگرد به این شهر آمد. من دوران ابتدایی و متوسطه را در این شهر گذراندم و مدرک دیپلم طبیعی را در سال ۱۳۴۲ از دبیرستان دکتر هشترودی این شهر دریافت کردم. پس از آن، مدرک کارشناسی را در رشته حسابداری صنعتی به سال ۱۳۴۸ از موسسه عالی حسابداری تهران دریافت نمودم. پس از پایان خدمت نظام وظیفه در رسته توپخانه به عنوان دیده بان در حاشیه اروندرود، با دریافت ویزا از کنسولگری آمریکا در خرمشهر، از فرودگاه آبادان عازم لندن و از آنجا به آمریکا رفتم و تحصیلات دوره کارشناسی ارشد را در رشته مدیریت بازرگانی در دانشگاه ایالتی بال در آمریکا در سال ۱۳۵۳ به پایان بردم. در سال ۱۳۵۵ ادامه تحصیل در دوره دکتری در دانشگاه میسوری آمریکا را با هدف کمک به پدرم در امر معاش، ناتمام گذاشته و به ایران بازگشتم و

در همین سال با مرتبهٔ مربی به استخدام دانشگاه جندی شاپور اهواز درآمدم. از سال ۱۳۵۷ به مدت دو سال ضمن عهده‌داری مدیریت گروه آموزشی مدیریت، سرپرست انستیتو آموزشی و پژوهشی دانشکدهٔ اقتصاد و علوم اجتماعی بودم. از سال ۱۳۵۹ با تعطیل شدن فعالیت آموزشی دانشگاه، به مدت دو سال به وزارت بازرگانی مأمور شدم. در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۸ عهده‌دار مدیریت گروه گردیدم. در سال ۱۳۷۷ موفق به دریافت دانشنامهٔ دانشوری از دانشگاه تربیت مدرس تهران شدم. در تهیهٔ برنامهٔ پنج‌سالهٔ دوم کشوری، در کمیتهٔ برنامه‌ریزی بازرگانی نقش فعالی داشتم. راهنمایی و مشاورهٔ ۶۰ پایان‌نامه را انجام داده‌ام. در سال ۱۳۸۳ به بازنشستگی نائل شدم ولی همچنان با سازمان‌های مرتبط به رشتهٔ تحصیلی خود در امر آموزش و تحقیقات همکاری می‌نمایم.

فصل دوم:

اعضای هیئت علمی

انتقالی

دکتر عبدالقیوم ابراهیمی

دانشکده کشاورزی

۱۳۵۸

دکتر عبدالقیوم ابراهیمی در سال ۱۳۱۱ شمسی در گرگان چشم به حیات گشود. مادر ایشان به نام آمنه مهدوی اخوان و پدر ایشان حاج محمداسمعیل ابراهیمی از تجار بنام در گرگان، فردی سستی و مقید به مسایل دینی و اجتماعی و سرشناس در معامله با تجار روسیه بود. دکتر ابراهیمی دوران ابتدایی و متوسطه (تا سال پنجم) را به ترتیب در دبستان عنصری و دبیرستان ایرانشهر در مرکز گرگان و سال ششم علوم طبیعی را در مشهد گذراند.

دکتر ابراهیمی در نوجوانی علاقه زیادی به ورزش داشت. به این جهت به ورزش‌های مختلفی چون وزنه‌برداری، کوهنوردی، دوچرخه‌سواری و ژیمناستیک روی آورد. به طوری که از مربیان بنام آن دوره: مرحوم عبدالحسین ملک، در گرگان نقل شده است (طی سال‌های ۱۳۲۶-۱۳۲۷). دکتر ابراهیمی از محدود علاقه‌مندان

ورزش ژیمناستیک بود که به صورت منظم تمرین‌های خود را تا سطح دانشجویی پیوسته پیگیری می‌کرد و حتی کاپ‌هایی را هم دریافت کرده‌اند.

دکتر ابراهیمی در سال ۱۳۳۴ وارد دانشگاه تبریز گردید. ایشان در دانشکده کشاورزی تبریز به ترتیب مدارج کارشناسی و کارشناسی ارشد (پیوسته) خود را در رشته زراعت و اصلاح نباتات تکمیل نموده، سپس در سال ۱۳۳۸ با رتبه عالی فارغ‌التحصیل گردید. پس از سپری شدن دوره کارشناسی ارشد، موفق به اخذ پذیرش جهت ادامه تحصیل به کشور فرانسه گردید و در اواسط سال ۱۳۳۹ راهی این کشور شد. ایشان با پذیرش از دانشگاه پاریس و انستیتو آگرونومیک موفق شد تا طی یک دوره ۴ ساله در مقطع دکتری، رشته گیاه‌شناسی و بیماری‌های گیاهی، در سال ۱۳۴۱ تحصیل خود را به پایان رساند و رساله دوره دکتری خود را با عنوان «بیماری‌های مهم گندم در ایران» با راهنمایی استاد فرانسوی خود دفاع نمود.

ایشان پس از مراجعت به ایران به دلیل شرایط بد اقتصادی، حدود یک‌سال با شرکت سهامی دانه‌های روغنی بهشهر در تهران با سمت کارشناس متخصص آفات و بیماری‌های پنبه مشغول فعالیت گردید. پس از آن در سال ۱۳۴۱ وارد دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی‌شاپور اهواز شد و به‌عنوان عضو هیئت علمی گروه گیاه‌پزشکی به‌طور پیوسته خدمت نمود. ایشان مراتب علمی دانشگاهی را تا استاد تمام طی ۱۸ سال با علاقه و تلاش علمی پیوسته با تربیت نیروهای متخصص علمی در عرصه کشور سپری نمود. طی این مسیر علمی آزمایشگاه‌های مختلفی نظیر آزمایشگاه بیماری‌های گیاهی، گیاه‌شناسی و کلکسیون امراض نباتی را در بخش گیاه‌پزشکی به‌تدریج در کنار دیگر همکاران خود راه‌اندازی و تجهیز نمود. از همکاران ایشان در دانشگاه جندی‌شاپور اهواز جناب آقای دکتر واهه میناسیان است که به اسطه ارتباط صمیمی و نزدیکی که در همکاری‌های علمی میان آن‌ها وجود داشت، توانستند اولین اثر علمی مشترک خود را به اتفاق ایشان تحت عنوان لیست راهنمای بیماری‌های گیاهی قارچی خوزستان به سال ۱۳۵۱ در انتشارات دانشگاه جندی‌شاپور اهواز به چاپ برسانند. از دیگر همکاران نزدیک آن سال‌ها در گروه

گیاه‌پزشکی به آقایان دکتر تیرگری، دکتر مصدق، دکتر حجت و دکتر کمالی می‌توان اشاره نمود.

دکتر ابراهیمی در سال ۱۳۴۷ برابر با ۱۹۶۸ میلادی موفق به دریافت بورس دولتی برای گذراندن یک دوره فرصت مطالعاتی عازم کشور آمریکا در دانشگاه آیوا در شهر ایمز گردید. طی این مدت توانست با دریافت بورس تحصیلی و بورس چهار هفته‌ای بنیاد بین‌المللی علمی آمریکا (National science foundation) دوره تحقیق خود را در این دانشگاه تمدید و تکمیل نماید. در این دوره به همراه استاد بخش بیماری‌های گیاهی به‌نام دکتر مک‌ناب مقاله‌ای در ارتباط با بیماری مرگ درختان نارون در مجله فیتوپاتولوژی در سال ۱۹۷۲ میلادی به چاپ رساند. در سفر علمی بعدی ایشان طی سال ۱۹۷۵-۷۶ میلادی در دانشگاه ویسکانسین واقع در شهر مدیسون آمریکا، توانست با همکاری دکتر ویلیامز درباره ژنتیک یک گونه دانه روغنی و مقاومت آن به بیماری سفیدک داخلی در این کشور مطالعه نماید. ایشان در سال ۱۳۵۸ شمسی پس پیروزی از انقلاب اسلامی به دانشگاه مازندران منتقل گردید و تا دو سال در دانشکده کشاورزی و منابع طبیعی ساری سپس به دانشکده کشاورزی و منابع طبیعی گرگان (مدرسه عالی منابع طبیعی گرگان آن زمان) منتقل شد. دکتر ابراهیمی به همراه دیگر همکاران وقت خود از جمله افراد پیشگامی بودند که در توسعه و تأسیس دانشکده کشاورزی و منابع طبیعی گرگان به دانشگاه تخصصی علوم کشاورزی و منابع طبیعی در کشور در سال ۱۳۵۹ فعالیت چشمگیری را داشتند، تا در دهه ۶۰ شمسی این خواسته دیرینه مردم منطقه گرگان حاصل شد.

پس از انتقال به دانشکده کشاورزی و منابع طبیعی گرگان با کوشش و تلاش پیوسته در زمینه آموزش و تحقیق اولین آزمایشگاه گیاه‌پزشکی را در سال ۱۳۵۸ در این شهر پایه‌گذاری کردند. ایشان به جهت سابقه زیاد در دانشکده منابع طبیعی گرگان، مسئولیت تدریس دروس درخت‌شناسی و بیماری‌های درختان جنگلی را به عهده گرفت.

از اولین مقاله‌های علمی و پژوهشی ایشان در مجله *آفات و بیماری‌های گیاهی* در خصوص نحوه تشکیل کورمیوم روی مواد گیاهی تازه در خصوص مرحله غیرجنسی قارچ عامل بیماری مرگ نارون در سال ۱۳۵۰ (جلد: ۳۲، ۲۶-۳۰) به همراه یک همکار به نام دکتر مک ناب از دانشگاه آیوا در آمریکا بوده است. سومین دوره فرصت مطالعاتی دکتر ابراهیمی در سال ۱۳۶۵ شمسی برابر با ۱۹۸۶ میلادی با موافقت دانشگاه مازندران پس از انتقال به گرگان صورت گرفت. ایشان این دوره را در دانشگاه ایلینویز شهر اوربانا شامپاین شیگاگو در کشور آمریکا و در بخش بیماری‌های گیاهی با تأکید روی بیماری‌های درختان جنگلی به خصوص روی بیماری مرگ درختان نارون ایران (ملج و اوجا) با پروفسور فقید دکتر هیمی لایک مطالعه و بررسی خود را طی یک سال همراهی و کامل کردند. ثمره این تحقیق برای اولین بار آوردن بذر نارون‌های چینی جهت مقاوم‌سازی گونه‌های نارون و گسترش کشت آن در منطقه گرگان و جنگل آموزشی و پژوهشی دانشکده در شصت کلاته گرگان بوده است. اولین جزوه درسی بیماری‌های درختان جنگلی و سایه‌دار را ایشان به همراه یکی از همکاران خود، در سال ۱۳۶۴ به نگارش و چاپ درآوردند. در همین سال‌ها به همراهی دکتر حشمت‌اله رحیمیان از بخش گیاه‌پزشکی دانشکده کشاورزی ساری لیستی از مجموعه قارچ‌های جدید برای استان مازندران تهیه و چاپ نمودند که بیش از ۵۰ جنس و گونه شناسایی شده جدید را در آن گزارش نمودند. دکتر جعفر ارشاد، استاد قارچ‌شناسی مؤسسه تحقیقات گیاه‌پزشکی، مجموعه *راهنمای قارچ‌های ایران* به این آرایه‌ها توجه کرد و بدان رجاع داد.

پس از بازگشت از این دوره فرصت مطالعاتی، پیوسته در آموزش و پژوهش دانشجویان تا سال ۱۳۷۲ با مجتمع دانشگاهی کشاورزی و منابع طبیعی گرگان همکاری و فعالیت داشت تا این که در این سال بنا بر درخواست خویش به درجه بازنشستگی پس از حدود ۳۰ سال کار علمی نائل گردید.

دکتر ابراهیمی در سال ۱۳۶۶ مسئولیت تأسیس دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرگان را به عهده گرفت و پس از بازنشستگی از محل خدمت اولیه خود باعث گردید تا با

انگیزه نوینی در سمت عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد و در مقام مؤسس و رئیس این دانشگاه بتواند ایده‌های نوین خود را طی مراحل مختلف در فضای علمی و زیبای این دانشگاه به اجرا گذارد. علاوه بر این، ایشان از جمله افرادی بودند که در گروه اولیه تشکیل‌دهنده و مؤسس دانشگاه علوم پزشکی در کنار مردم شهر گرگان به همراه افراد نیکوکار و جلب نظر نامبردگان قدم‌های مثبت و خیری را برداشتند. دکتر ابراهیمی در بیش از ۴۰ سال فعالیت‌های علمی خود از دانشگاه شهید چمران اهواز تا دانشگاه گرگان دانشجویان بسیار و بنامی را پرورش داده است که می‌توان به برخی از شاگردان ایشان مانند دکتر عزیزاله علیزاده، استاد سابق دانشگاه شهید چمران اهواز و دکتر سید علی الهی‌نیا استاد دانشگاه گیلان و دکتر کامران رهنما دانشیار دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی گرگان اشاره نمود.

از آثار و تألیفات دکتر ابراهیمی، نگارش اولیه فرهنگ *واژه‌نامه مصور بیماری‌های گیاهی در ایران* در سال ۱۳۵۲ است که توسط دانشگاه جندی‌شاپور اهواز چاپ گردید. با توجه به علاقه و تدریس درس گیاه‌شناسی پس از ۳۰ سال، اولین فرهنگ مصور گیاه‌شناسی را به بیانی زیبا و شیوا تحت عنوان *طبقه‌بندی مصور گیاهان مهم ایران* به همراهی یکی از دانشجویان سابق و عضو فعلی هیئت علمی دانشگاه آزاد قائم‌شهر (سرکار خانم مهندس منیژه خوشمو) در سال ۱۳۹۱ به چاپ رساند. آخرین کتاب ایشان به تجزیه لغات و معنای علمی واژه‌های جنس و گونه گیاهان و قارچ‌ها جهت کمک به یادگیری بهتر دانشجویان از طریق درک مفاهیم در سال ۱۳۹۱ تحت عنوان *فرهنگ علوم گیاهی از سوی انتشارات دانش نگار در تهران* به چاپ رسید.

دکتر ابراهیمی طی سال‌های ۱۳۵۱-۱۳۵۵ به مدت چهار سال از اعضای هیئت تحریریه مجله *بیماری‌های گیاهی ایران* وابسته به انجمن بیماری‌شناسی گیاهی بوده است (جلد ۸ الی ۱۲). ایشان بیش از ۳۰ سال عضو انجمن بیماری‌شناسی گیاهی ایران بوده‌اند. همچنین ایشان عضو جامعه بیماری‌شناسان گیاهی آمریکا بوده‌اند که حدود بیش از بیست سال این عضویت همراه با دریافت دو ژورنال علمی بیماری‌های گیاهی انجام گرفت.

دکتر ابراهیمی در اولین جشنواره شهروند ماندگار گرگان در ۲۶ آذر سال ۱۳۸۷ از سوی شهرداری و شورای اسلامی شهر گرگان به‌عنوان یکی از نه شهروند ماندگار مورد تقدیر قرار گرفتند. به‌منظور سپاسگزاری از این چهره فرهیخته بزرگترین تالار همایش و آمفی تئاتر دانشگاه آزاد استان گرگان در دانشگاه آزاد واحد گرگان به‌نام دکتر عبدالقیوم ابراهیمی مزین گردد و در هنگام بازدید دکتر حمید میرزاده، رئیس کل دانشگاه‌های آزاد کشور، افتتاح شد.

در همایش ملی دیگری که در بهمن ۱۳۹۴ در تهران، با حضور آیت‌اله اکبر هاشمی رفسنجانی، ریاست عالی و رئیس هیئت امنا و هیئت مؤسس و بنیانگذاران دانشگاه آزاد و با حضور شخصیت‌های دانشگاهی و علمی کشور برگزار شد، بار دیگر از خدمات دکتر ابراهیمی به‌عنوان یکی از ۱۰ نفری که در کل کشور بیشترین توفیق را در گسترش کمی و کیفی دانشگاه آزاد اسلامی داشته‌اند با اهدای لوح و نشان تجلیل و تقدیر شد.

دکتر عبدالقیوم ابراهیمی بسیار خانواده‌دوست است و با علاقه فراوان برای جمع خانوادگی احترام خاصی همواره قائل بوده و هست. ایشان همواره با بستگان بزرگ و کوچک خویش بسیار مهربان و با تواضع و حوصله مراوده دارد. ایشان در آستانه ۸۶ سال زندگی، پس از ۵۳ سال زندگی مشترک و همراهی، همسر وفادار و مهربان (بانو منیژه بردبار) خود را که از معلمان دبستان و چهره سرشناس فرهنگی و بازنشسته بودند، طی یک بیماری طولانی در بعد از ظهر چهارشنبه اول اردیبهشت ماه ۱۳۹۵ از دست دادند. دکتر ابراهیمی دو فرزند پسر و دختر به نام‌های حامی و هاله دارند که هر دو آن‌ها از پزشکان متخصص و تحصیل‌کرده هستند و در کشور آمریکا کار و زندگی می‌کنند. امید است زندگی این چهره علمی و فرهنگی الگوی جوانان و آیندگان کشور عزیزمان قرار گیرد.

دکتر سید علی الهی نیا

دانشکده کشاورزی

۱۳۶۰

دکتر سید علی الهی نیا استاد انتقالی به دانشگاه گیلان، در سال ۱۳۲۷ در رامسر متولد شد. او در سال ۱۳۴۹ مقطع کارشناسی را در دانشگاه جندی شاپور، دانشکده کشاورزی رامین شروع نمود و در سال ۱۳۵۲ با رتبه دوم دانش آموخته شد و به همین جهت به استخدام دانشگاه درآمد. در حین انجام خدمت، در سال ۱۳۵۵ در مقطع کارشناسی ارشد بیماری شناسی گیاهی پذیرفته و در سال ۱۳۵۸ در همین مقطع، دانش آموخته شد و به عنوان عضو هیئت علمی به کار گرفته شد. وی تا سال ۱۳۶۰ با دانشگاه جندی شاپور اهواز همکاری می کرد. در این سال بنا به درخواست دانشگاه گیلان به آن دانشگاه منتقل گردید و همزمان آقای دکتر بهشتی از گروه شیمی، از دانشگاه گیلان به دانشگاه جندی شاپور انتقال یافتند. وی در سال ۱۳۶۳ برای گذراندن دوره دکتری در رشته، بیماری شناسی گیاهی (PH.D) مأمور به تحصیل در کشور انگلستان شد. پس از دریافت مدرک دکتری، به امر آموزش و تحقیق در دانشگاه های

ایران و خارج از کشور مشغول شدند و تاکنون تدریس بیش از ۱۵ درس مختلف در مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکتری را در دانشگاه‌های ایران و خارج از کشور به عهده داشتند. ایشان در سال‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ به عنوان استاد نمونه دانشگاه گیلان انتخاب شدند. همچنین در سال ۱۳۸۳ به عنوان محقق نمونه دانشگاه گیلان و در سال ۱۳۸۷ نیز به عنوان پژوهشگر برتر از بین دانشگاه‌های این استان موفق به کسب لوح تقدیر و جوایز شدند. در سال ۱۳۷۷ کتاب *قارچ و بیماری‌شناسی گیاهی* ایشان (چاپ دوم این کتاب) به عنوان کتاب نمونه سال برگزیده شد. همچنین در سال ۱۳۷۸ فرصت مطالعاتی را در دانشگاه آلبرتا کانادا گذراند و در سال ۱۳۸۶ توسط ستاد مشاهیر و فرزندان به عنوان چهره فرهیخته و ماندگار انتخاب و لوح سپاس و جوایز ویژه دریافت نمود.

کتاب تألیفی ایشان که از سوی انتشارات دانشگاه گیلان به چاپ رسیده، عبارتند از:
 ۱- کتاب *قارچ و بیماری‌شناسی گیاهی*، ۵۲۰ صفحه، چاپ اول در سال ۱۳۷۲، چاپ دوم در سال ۱۳۷۷، چاپ سوم در سال ۱۳۷۸ و چاپ چهارم سال ۱۳۹۳ در دو جلد و حدود ۱۲۰۰ صفحه انتشار یافت.

۲- کتاب *بیماری‌شناسی و شناخت قارچ‌ها و سایر عوامل بیماری‌زا در گیاهان*، ۶۴۷ صفحه، چاپ اول در ۱۳۸۲، چاپ دوم در ۱۳۸۴ و چاپ سوم در سال ۱۳۸۷ منتشر شد.

۳- کتاب *بیماری درختان میوه و برخی از گیاهان باغی و روش‌های مبارزه با آنها* در ۵۷۰ صفحه به علاوه ۹۶ صفحه عکس رنگی، چاپ اول در ۱۳۸۳، چاپ دوم در ۱۳۸۷ و چاپ سوم با ویرایش و اصلاحات در سال ۱۳۹۱ منتشر شد.

۴- کتاب *بیماری سبزی و صیفی و روش‌های مبارزه با آنها*، ۵۸۴ صفحه به علاوه ۱۰۰ صفحه عکس رنگی، چاپ اول در ۱۳۸۳ و چاپ دوم در سال ۱۳۸۷ به چاپ رسید.

۵- کتاب بیماری‌های گیاهان زراعی و روش‌های مبارزه با آن‌ها ۵۵۰ صفحه
به‌علاوه ۸۸ صفحه عکس رنگی. چاپ اول ۱۳۸۴ و چاپ دوم در سال
۱۳۸۸ انتشار یافت.

دکتر سیدخلیل باستان
دانشکده الهیات و معارف اسلامی
۱۳۷۸

سیدخلیل باستان به سال ۱۳۲۸ در کربلا متولد شد. وی تحصیلات متوسط و عالی خود را در شهرهای کربلا و نجف به پایان رسانید. ایشان مدرک کارشناسی و کارشناسی ارشد خود را در رشته زبان و ادبیات عربی به ترتیب در سالهای ۱۳۵۴ و ۱۳۵۷ از دانشگاه تهران دریافت نمود. وی به سال ۱۳۵۸ با مرتبه مربی به استخدام دانشگاه شهید چمران اهواز درآمد و در سال ۱۳۷۸ مدرک دکتری خود را در همان رشته از دانشگاه تربیت مدرس تهران دریافت نمود. دکتر سیدخلیل باستان در سال ۱۳۷۸ بنا به درخواست خود و موافقت دانشگاه به دانشگاه علامه طباطبائی منتقل گردید.

از فعالیت‌های اجرایی وی در دانشگاه شهید چمران اهواز می‌توان به ریاست دانشکده ادبیات و علوم انسانی و معاونت آموزشی دانشکده الهیات و معارف اسلامی اشاره نمود.

ایشان اکنون با مرتبهٔ دانشیاری، دارای ۴ کتاب تالیفی و ده‌ها مقاله چاپ شده در مجلات علمی و ارائه شده در سمینارهاست و راهنمایی و مشاورهٔ ده‌ها پایان‌نامه را تاکنون به عهده داشته است.

دکتر عباس پشایی اول

دانشکده کشاورزی

۱۳۷۵

دکتر عباس پشایی اول در سال ۱۳۱۰ در تهران به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در ۱۳۳۲ در همین شهر به پایان برد و در ۱۳۵۹ دیپلم کشاورزی خود را از دانشگاه گوتینگن آلمان و دانش نامه دکترای کشاورزی را در ۱۹۶۳ از همین دانشگاه دریافت نمود.

دکتر پشایی از ۱۳۴۸ با مرتبه استادیاری به استخدام دانشگاه جندی شاپور درآمد. وی در ۱۳۴۹ به مرتبه دانشیاری ارتقا یافت و در ۱۳۵۵ به مرتبه استادی رسید. ایشان در ۱۳۶۶ به مدت یک سال به دانشگاه مازندران مأمور گردید. دکتر پشایی در ۱۳۶۷ عهده دار مدیریت گروه خاک شناسی گردید. وی در ۱۳۷۵ به دانشگاه گرگان منتقل و در سال ۱۳۹۰ از همین دانشگاه بازنشسته شدند.

دکتر حسین توللی

دانشکده علوم

۱۳۸۲

دکتر حسین توللی در سال ۱۳۴۱ در شیراز به دنیا آمد. در ۱۳۵۹ مدرک دیپلم خود را در همین شهر دریافت کرد. در ۱۳۶۷ مقطع کارشناسی در رشته شیمی را در دانشگاه اصفهان به پایان رساند و در ۱۳۶۹ و ۱۳۷۷ به ترتیب مدرک کارشناسی ارشد و دکتری در شیمی تجزیه را از دانشگاه اصفهان و دانشگاه شهید بهشتی دریافت کرد. در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری زیر نظر خانم دکتر افسانه صفری و دکتر علی معصومی از استادان بنام رشته شیمی تجزیه کسب علم و دانش نمود.

دکتر حسین توللی در سال ۱۳۷۰ به استخدام دانشگاه شهید چمران اهواز درآمد و در ۱۳۷۳ جهت ادامه تحصیل در مقطع دکتری به دانشگاه شهید بهشتی مأمور به تحصیل گردید و در ۱۳۷۷ به عنوان دانشجوی ممتاز دانش آموخته شد و فعالیت آموزشی خود را در دانشگاه شهید چمران اهواز از سرگرفت.

ایشان در سال ۱۳۸۲ به دانشگاه پیام نور شیراز منتقل شد و افزون بر تدریس عهده‌دار معاونت سپس ریاست دانشگاه گردید. ایشان دارای یک کتاب تألیفی و سه کتاب ترجمه و ده‌ها مقاله علمی در مجلات معتبر و همایش‌هاست.

دکتر توللی در سال‌های ۱۳۸۷ و ۱۳۹۱ به ترتیب به مرتبهٔ دانشیاری و استادی رسید و اکنون با پایهٔ ۳۷ مشغول به خدمت در دانشگاه پیام نور شیراز است.

دکتر جواد عزیزیان

دانشکده علوم

۱۳۶۸

دکتر جواد عزیزیان در سال ۱۳۱۶ در شهر همدان به دنیا آمد. تحصیلات خود را تا دیپلم در همین شهر به پایان برد و ادامه تحصیلات تکمیلی را تا دریافت دانش نامه دکتری در رشته شیمی آلی به ترتیب در دانش سرای عالی تهران، دانشگاه ارگون آمریکا و انستیتو تکنولوژی توکیو به پایان رساند. از میان تعداد زیادی استاد ایرانی که دکتر عزیزیان در محضر آنان شاگردی نموده است، ایشان از دکتر یداله سحابی، شیروانی، دادفر، توسلی، شبیانی و پریمن به عنوان استادان به یادماندنی یاد می کند.

دکتر عزیزیان در سال ۱۳۳۹ از سوی وزارت آموزش و پرورش برای تدریس به شهر مسجد سلیمان منتقل می گردد. ایشان از سال ۱۳۴۴ با توجه به فراخوان استخدام مدرس برای دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی شاپور اهواز، در این دانشکده شروع به تدریس می کند و این گونه ارتباط اداری ایشان با دانشگاه جندی شاپور اهواز برقرار گردید.

ایشان از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶ تدریس خود را در دانشکده علوم دانشگاه جندی شاپور دنبال کرد و در همین برهه مدیریت گروه شیمی را نیز بر عهده داشت. دکتر عزیزیان در فاصله سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۳ ریاست مجتمع آموزش عالی لرستان، وابسته به دانشگاه شهید چمران اهواز را بر عهده داشت و از ۱۳۶۵ به مدت دو سال رئیس دانشکده علوم دانشگاه شهید چمران اهواز شد.

دکتر عزیزیان در سال ۱۳۶۸ به دانشگاه شهید بهشتی تهران منتقل گردید و در سال ۱۳۸۵ با مرتبه استادی از این دانشگاه به بازنشستگی نائل آمد. ایشان پس از بازنشستگی همچنان رابطه علمی و پژوهشی خود را با دانشگاه‌های دولتی و غیردولتی برقرار داشت.

همسر ایشان خانم کبری مشیری لیسانس حسابداری بازرگانی و دو فرزند وی هما عزیزیان دارای مدرک دکترای حرفه‌ای داروسازی و دکترای تخصصی شیمی دارویی از دانشگاه علوم پزشکی تهران و رضا عزیزیان دارای مدرک دکتری مکانیک از کشور کانادا هستند.

افزون بر ده‌ها مقاله از دکتر عزیزیان که در مجلات معتبر علمی داخل و خارج از کشور به چاپ رسیده است. کتاب‌های تألیفی و ترجمه‌های ایشان به قرار زیر است: شیمی رادیکال آزاد، ویلیام ا. پرایور، ترجمه دکتر جواد عزیزیان.

درآمدی بر اصول طراحی دارو، اچ. جی. اسمیت، ترجمه دکتر جواد عزیزیان، دکتر مهیار کسائی و دکتر مهرداد کسائی.

شیمی ترکیبات هتروسیکل آروماتیک، دیوید تی. دیویس، ترجمه دکتر جواد عزیزیان و دکتر حسین فلاح باقر شیدایی.

کاوش برای دستیابی به داروهای جدید ضدسرطان، ام. جی. وارینگ، بی. ای. جی. پا ندر، ترجمه دکتر جواد عزیزیان، دکتر مهرداد کسائی و دکتر مهیار کسائی.

مکانیسم مولکولی عملکرد دارو، دکتر کریستوفر کولسون، ترجمه دکتر جواد عزیزیان، دکتر مهرداد کسائی و دکتر مهیار کسائی.

شیمی آلی طراحی و عملکرد دارو، نویسنده: دکتر ریچارد سیلورمن - مترجمان: دکتر جواد عزیزیان، دکتر مهیار کسائی

شیمی دارویی (نقش شیمی آلی در تحقیقات دارویی)، پروفیسور استان رابرتز، پروفیسور رابین گانلین، ترجمه دکتر جواد عزیزیان، دکتر مهیار کسائی و دکتر مهرداد کسائی.

مقدمه‌ای بر تبدیلات زیستی در شیمی آلی، جیمز - رالف هانسون، ترجمه دکتر جواد عزیزیان و دکتر مهیار کسائی.

آموزش گام به گام اصول شیمی فضایی ترکیبات آلی (از متان تا ماکرومولکول‌ها)، شیلا آر. باکستون، استانی ام. رابرتز، ترجمه دکتر جواد عزیزیان، دکتر حسین فلاح باقر شیدایی.

بیوشیمی از منظر شیمی آلی، دکتر جواد عزیزیان و دکتر مهرداد کسائی .

بیولوژی از منظر شیمی آلی، دکتر جواد عزیزیان و دکتر مهرداد کسائی.

واکنش‌های پری سایکلیک، یان فلمینگ، ترجمه دکتر جواد عزیزیان و دکتر علی وارسته مرادی.

سنتز برترین داروها با برترین روش‌ها، جان ساندرز، ترجمه دکتر جواد عزیزیان و دکتر علی وارسته مرادی.

آرو ماتیسیتی (در حال چاپ)، گرات، ترجمه دکتر جواد عزیزیان.

در پایان سروده‌ای از دکتر عزیزیان آورده می‌شود:

من در اندیشه انسان شدنم وا ماندم
از ره و رسم به سامان شدنم جا ماندم
چه کنم توشه آن راه دراز
آنقدر نیست که پرواز کنم
آنقدر بال و پرم خسته شده
که توان گفتم به هم بسته شده

این چه سرّیست همه می گویند
در عمل راه دگر می پویند
همگی ظاهر زیبا دارند
در عمل مکر فراوان دارند
وای از این حيله‌گری‌های زمان
همه گویند چنین و بنمایند چنان

دکتر کاظم پریور**دانشکده علوم****۱۳۵۳**

دکتر کاظم پریور در سال ۱۳۲۰ در شهر تبریز چشم به جهان گشود. او دوران کودکی خویش را که همزمان با اشغال تبریز توسط روس‌ها بود، در همین شهر گذراند و پس از آن به همراه خانواده به تهران مهاجرت نمود. در سال ۱۳۳۹ موفق به دریافت دیپلم از دبیرستان بوعلی تهران شد که بلافاصله پس از آن توانست در رشته طبیعی در دانش‌سرای عالی تهران مشغول به تحصیل گردد. در سال ۱۳۴۳ توانست مدرک کارشناسی خود را دریافت نماید. تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد رشته علوم جانوری دانشگاه تهران گام دیگری در مسیر زندگی آکادمیک دکتر پریور به شمار می‌رود. او در سال ۱۳۴۵ مقطع کارشناسی ارشد را به پایان رساند. در سال ۱۳۴۷ با رتبه مربی به استخدام دانشگاه جندی‌شاپور اهواز درآمد و در گروه زیست‌شناسی این دانشگاه مشغول به کار گردید. ایشان به حدود ۴۰۰ دانشجوی در یک آملی‌تاتر درس زیست‌شناسی عمومی را برای تمامی رشته‌ها ارائه می‌داد. وی

در سال ۱۳۵۰ با استفاده از بورس تحصیلی راهی انگلستان و دانشگاه ردینگ واقع در شهر ردینگ این کشور شد. در سال ۱۹۷۴ میلادی برابر با ۱۳۵۳ خورشیدی موفق به دریافت دانش‌نامه دکتری زیست‌شناسی سلولی تکوینی از آن دانشگاه شد. پس از بازگشت به ایران، در سال ۱۳۵۴ از دانشگاه جندی‌شاپور اهواز به دانشگاه فردوسی مشهد منتقل گردید و در ۱۳۶۰ از این دانشگاه به دانشگاه تربیت معلم (دانشگاه خوارزمی کنونی) منتقل شد و همزمان در دیگر دانشگاه‌ها از جمله دانشگاه تهران، تربیت مدرس، علوم پزشکی ایران، علوم پزشکی شهید بهشتی و علوم پزشکی تهران به تدریس و تحقیق مشغول گردید.

دکتر کاظم پریور در سال ۱۳۸۲ با مرتبه استادی از دانشگاه تربیت معلم (خوارزمی) بازنشسته شده است. وی در بیان خاطره‌ای از مدت حضور خویش در دانشگاه جندی‌شاپور می‌گوید:

یادم می‌آید در سال ۴۸ یک روز پیش از ظهر قرار بود، سناتور بیاید و از مرکز آموزش دانشگاه در ساختمان سه گوش بازدید نماید. ما در آزمایشگاه زیست‌شناسی آماده شدیم در این حال نگهبان در اصلی اطلاع داد فردی معروف به رسول مارخور ماری را برای فروش آورده است. گفتم به او بگویید بعداً بیاید، ما میهمان داریم. در مدت چند دقیقه دیدیم مار بلندی وارد آزمایشگاه شد و خزید به طرف گوشه آزمایشگاه و شروع به بالا رفتن از دیوار کرد در این موقع سروکله دکتر کاظمی رئیس دانشگاه و آن سناتور پیدا شد که من دویدم به راهرو و داد زدم آقای دکتر نیاید اینجا مار هست خطرناک است. دکتر و سناتور به سرعت عقب گرد کرده و فرار کردند. سریع داد زدم و به مستخدم گفتم: سطل بزرگ زباله را خالی کن و شیشه کلروفورم را با پنبه و پنس بلند بیاور! سریعاً پنبه را آغشته به کلروفورم کردم و به مستخدم گفتم می‌خواهم حیوان را بیهوش کنم؛ تا از دیوار افتاد زمین سطل زباله را بطور معکوس روی مار بگذار. این کار را به سرعت انجام دادیم و مار زیرسطل محصور شد سپس مقداری دیگر پنبه آغشته به کلروفورم را به زیر سطل انداختم تا

مار کاملاً بیهوش شد و بعد از اطمینان از مردن حیوان آنرا در شیشه‌الکل حفظ کردیم.

در ادامه به فعالیت های علمی و اجرایی ایشان اشاره می گردد:

طرح‌های تحقیقاتی اجرا شده:

تاکنون در حدود ۲۵ طرح تحقیقاتی در دانشگاه‌های مشهد، تربیت معلم تهران، شیلات ایران و دانشگاه آزاد اسلامی و ستاد حمایت از پژوهشگران ریاست جمهوری و ستاد طرح‌های نانو ریاست جمهوری توسط این‌جانب اجرا شده است.

فعالیت‌های اجرایی درون و بیرون دانشگاهی:

مدیر گروه زیست‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد از ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶.
 عضو کمیته زیست‌شناسی شورای برنامه‌ریزی ستاد انقلاب فرهنگی از ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۵ با حکم وزیر علوم.
 عضو کمیته زیست‌شناسی شورای پژوهشی وزارت فرهنگ و آموزش عالی از ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۰ با حکم وزیر علوم.
 عضو کمیته زیست‌شناسی تدوین کتب درسی وزارت آموزش و پرورش از ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۵ با حکم وزیر آموزش و پرورش.
 عضو شورای پژوهشی شیلات ایران از ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۵.
 عضو شورای پژوهشی دانشگاه تربیت معلم از ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۲.
 عضو شورای دانشگاه تربیت معلم از ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۲.
 معاون آموزشی و پژوهشی دانشکده علوم دانشگاه تربیت معلم از ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۲.
 عضو کمیته برنامه‌ریزی زیست‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی از ۱۳۸۲ تاکنون.
 مدیر گروه زیست‌شناسی مقطع کارشناسی واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی از ۱۳۸۲ تا سال ۱۳۸۴.

عضو کمیته منتخب علوم پایه واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی از سال ۱۳۸۳ تا سال ۱۳۸۴.

عضو کمیته زیست‌شناسی قطب‌های علمی وزرات علوم تحقیقات و فناوری با حکم وزیر وقت از سال ۱۳۸۳ تاکنون.

عضو کمیته انضباطی دانشجویی دانشکده علوم پایه واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی تهران از سال ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۵.

برنامه‌ریزی و راه‌اندازی رشته زیست‌شناسی سلولی و تکوینی جانوری در مقاطع کارشناسی‌ارشد و دکتری با مشارکت همکاران در دانشگاه‌های دولتی در سطح کشور.

برنامه‌ریزی و راه‌اندازی رشته زیست‌شناسی تکوینی جانوری در مقاطع کارشناسی‌ارشد و دکتری با مشارکت همکاران در واحدهای تهران شمال و علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی.

عضو کمیته برنامه‌ریزی زیست‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی از ۱۳۸۲ تاکنون. مدیر گروه کلیه رشته‌های زیست‌شناسی در دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات از شهریورماه ۱۳۸۶ لغایت بهمن‌ماه ۱۳۸۸.

عضو کمیسیون علوم پایه عتف (علوم و تحقیقات و فناوری کشور) از ۱۳۸۹ تاکنون.

عضو کارگروه تخصصی زیست‌شناسی بررسی صدور مجوز خرید تجهیزات آزمایشگاهی و کارگاهی سازمان مرکزی دانشگاه آزاد اسلامی از ۱۳۹۳ تاکنون.

عضو و مسئول کارگروه آزمون و سنجش رشته علوم جانوری دوره‌های تحصیلات تکمیلی دانشگاه آزاد اسلامی.

عضو و مسئول کمیته سلول‌های بنیادی سازمان مرکزی دانشگاه آزاد اسلامی.

عضو شورای مرکزی فرهنگی - علمی اساتید واحد علوم و تحقیقات در حوزه معاونت فرهنگی.

دروس تدریس شده در دوره‌های کارشناسی و تحصیلات تکمیلی

کارشناسی: جنین شناسی، زیست شناسی سلولی و مولکولی، ژنتیک، بافت شناسی، تکامل، زبان تخصصی زیست شناسی و زیست شناسی سلولی پیشرفته. کارشناسی ارشد: زیست شناسی تکوینی، جنین شناسی مقایسه‌ای بی مهرگان و مهره‌داران، گونه و گونه‌زایی، ژنتیک تکوینی، میکروسکوپ الکترونی، زیست شناسی مولکولی پیشرفته، کشت سلول و بافت، اندام‌زایی در مهره‌داران. دکتری: جنین شناسی مولکولی، ناهنجاری شناسی، ژنتیک تکوین در جانوران، ژنتیک مولکولی تکوین در جانوران، زیست شناسی سلولی یوکاریوتی I, II، بیوتکنولوژی و مهندسی ژنتیک.

تجربیات تکنیکی

میکروسکوپ الکترونی گذاره و نگاره، کشت سلول و بافت و اندام، متدهای مختلف بافت شناسی و هیستوشیمی، متدهای مختلف بیوشیمیایی: کروماتوگرافی لایه نازک و گازی استروئیدها، الکتروفورز پروتئین‌ها و اسیدهای نوکلئیک، تکنیک‌های الکتروفیز یولوژی و کاربردهای الکترومغناطیس در زیست شناسی، تکنیک‌های مختلف انتقال و بیان ژن در یوکاریوت‌ها، تکنیک‌های انتقال خون، تکنیک‌های مختلف کار با سلول‌های بنیادی جنینی و بالغ.

زمینه‌های کارهای تحقیقاتی

تمایز سلولی و اندام‌زایی در جانوران، اساس مولکولی رشدونمو شامل القاء اعمال متقابل سلول با سلول، بیوسنتز و متابولیسم استروئیدها، فیزیولوژی تولید مثل، کنترل هورمونی تولید مثل با تأکید بر تروپین‌ها و استروئیدها، اثرات عوامل فیزیکی و شیمیایی موتاژن و تراوتوژن بر رشدونمو جنین جانوران، تمایز سلول‌های بنیادی و کشت آن‌ها، تیمار سلول‌های مختلف سرطانی با داروهای جدید و عصاره گیاهان

دارویی و بررسی اثرات ناهنجاریزائی داروهای جدید. بررسی تأثیر نانو مواد و نانودارو بر تکوین اندام‌های جنینی.

تقدیرها و جوایز اخذ شده:

محقق برجسته در سال ۱۳۷۵ در دانشگاه تربیت معلم تهران.
استاد برجسته در سال ۱۳۷۷ در دانشگاه تربیت معلم تهران.
پژوهشگر برجسته در ۱۳۷۹ در دانشگاه تربیت معلم تهران.
استاد برجسته در ۱۳۸۷ در دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.
دانشمند شاخص پایگاه استنادی جهان اسلام ISC در دهمین جشنواره بزرگداشت پژوهشگران کشور و دریافت لوح تقدیر از وزارت علوم تحقیقات و فناوری در سال ۱۳۸۸.

لوح تقدیر در ارتباط با کسب رتبه علمی دانشمند برتر ISC در سال ۱۳۸۸ از ریاست عالی دانشگاه آزاد اسلامی.

منتخب پایگاه استنادی علوم جهان اسلام ۱۳۹۲.

یادمان نکوداشت این جانب توسط دانشگاه خوارزمی و انجمن زیست‌شناسی ایران با چاپ کتاب زندگی‌نامه و اهدای لوح‌های تقدیر و هدایا در تاریخ ۱۳۹۴/۲/۱۵.
معرفی این جانب به‌عنوان چهره برگزیده از منتخبین اولین جشنواره برترین‌های تحقیقات در زمینه تولید مثل در کنگره بین‌المللی تولید مثل از طرف انجمن علمی جنین‌شناسی و بیولوژی تولید مثل ایران با اهدای لوح تقدیر و هدایا.

دکتر مهدی تدین نجف‌آبادی دانشکده ادبیات و علوم انسانی

۱۳۷۹

دکتر مهدی تدین نجف‌آبادی در سال ۱۳۱۷ در نجف‌آباد اصفهان به دنیا آمد. دوران کودکی مهدی تدین نجف‌آبادی در طبیعت همراه با پرورش گل و گیاه و همچنین تربیت و دست‌آموز کردن بره گوسفند، کیوتر و یا سایر پرندگان گذشت. او از دوران کودکی چنین اذعان می‌دارد: «در سال‌های اوائل دوران کودکی ما هنوز اثری از برق و آسفالت و رادیو و تلویزیون نبود، اتومبیل هم بندرت دیده می‌شد. اما هوای پاک داشتیم». ایشان از دوران ورود به دبستان خود چنین به یاد دارد: «در ورود به دبستان معلمی داشتیم که در آن زمان به حاج معلم معروف بود چون سالیان سال در کلاس اول به تربیت شاگردان پرداخته بود. ایشان از خطوط پیشانی ما می‌دانست که در خانه چه شیطنتهایی کرده‌ایم (البته بعداً فهمیدیم که با اطلاع و اخباری که از والدین می‌گرفت می‌توانست پیشگویی کند) اما برای ما در حکم معجزه بود. ایشان کمتر از

آلات تنبیه استفاده می‌کرد و در عوض با قصه‌های جالب و شنیدنی شاگردان را به خود مجذوب می‌کرد».

دکتر مهدی تدین تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در نجف‌آباد گذراند در سال ۱۳۳۷ برای ادامه تحصیل به تهران سفر کرد و در دانش‌سرای عالی به تحصیل پرداخت. ایشان از خاطرات آن دوران چنین می‌گوید: «در آغاز سال دوم با دوستان درباره استادان و ارزیابی ایشان سخن گفتیم و بدین نتیجه رسیدیم که استادان ما آن کسانی نیستند که در رشته ادبیات در سطح کشور معروفند از این رو چهار یا پنج نفر بودیم که از معاونت دانش‌سرای عالی وقت گرفتیم و از او خواستیم که برای دعوت استادان نامدار اقدام کند او با کمال خرسندی خواهش ما را برآورده ساخت و استادان بزرگ را با شرایط استثنایی دعوت کرد. از جمله مرحوم سعید نفیسی، بدیع الزمان فروزانفر، استاد ذبیح‌اله صفا و چند تن دیگر برای تدریس آمدند و از حضور ایشان بهره مند شدیم».

وی به سال ۱۳۴۰ کارشناسی خود را از دانش‌سرای عالی و کارشناسی ارشد را در سال ۱۳۴۹ از دانشگاه تهران و مدرک دکتری خویش را در رشته زبان و ادبیات فارسی در سال ۱۳۵۶ از همین دانشگاه دریافت نمود. ایشان در سال ۱۳۵۳ به استخدام دانشگاه جندی‌شاپور اهواز درآمدند. وی برای تکمیل مطالعات سال تحصیلی ۷۰-۷۱ را در آمریکا، در دانشگاه تگزاس، گذرانده‌اند.

دکتر تدین از جمله استادان دانشگاه جندی‌شاپور بودند که در سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی، با فعالیت سیاسی خویش در اهواز نقش چشمگیری در بسیج مردم و دانشگاهیان برای به پیروزی رساندن انقلاب داشتند.

با شروع جنگ تحمیلی نیز، ایشان به همراه تعداد دیگری از استادان و دانشگاهیان با حضور فعال و ماندن در اهواز و محیط دانشگاه، موجب بالابردن روحیه رزمندگان و حفظ و حراست از دانشگاه را فراهم آوردند.

دکتر تدین در سال ۱۳۷۹ به دانشگاه اصفهان منتقل شدند. کتاب نه‌ایه الحکمه ترجمه مهدی تدین نجف‌آبادی، در دوره دهم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان کتاب سال برگزیده شد.

ایشان در سال ۱۳۸۳ به افتخار بازنشستگی نائل آمدند ولی از فعالیت علمی خود دست نکشید و به تدریس ادبیات فارسی، عربی و متون عرفانی اشتغال دارند. از وی در سال‌های اخیر از سوی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد برای تدریس برخی مواد درسی دعوت به عمل آمده است.

مقالات علمی متعددی از ایشان در مجلات معتبر از جمله مجله معارف و نشر دانش وابسته به مرکز نشر دانشگاهی و مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد و مجله‌های دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان و برخی مجلات دیگر به چاپ رسیده است. ترجمه زبده الحقایق از عین‌القضات همدانی، ترجمه رسایل فلسفی ابوالحسن عامری و اخیراً چاپ و نشر تفسیر عرفانی قران منسوب به امام جعفر صادق (ع) که با همکاری دکتر میرباقری در نشریات قطب علمی دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان انجام یافته است، بخشی از فعالیت‌های علمی ایشان است و شرح تائیه ابن فارض شاعر عرب را نیز آماده چاپ دارند.

به رغم دور بودن استاد تدین از دانشگاه شهید چمران اهواز، ایشان همچنان دغدغه بهروزی و بهبودی علمی و عمرانی دانشگاه را در دل دارند و همواره جویای وضعیت آن بوده‌اند.

دکتر سیاوش تیرگری

دانشکده کشاورزی

۱۳۵۲

دکتر سیاوش تیرگری سال ۱۳۱۴ در شهر ساری (مازندران) به دنیا آمدند. وی پس از گذراندن دوره ابتدایی (۱۳۲۷) و تحصیلات دبیرستانی (۱۳۳۳) در آن شهرستان، جهت ادامه تحصیلات دانشگاهی در سال ۱۳۳۴ وارد دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران (کرج) گردیدند و پس از ۴ سال از آن دانشکده در رشته دفع آفات نباتی (حشره‌شناسی) با درجه لیسانس در سال ۱۳۳۸ فارغ‌التحصیل گردیدند. دکتر تیرگری در سال ۱۳۳۹ (۱۹۵۹م.) جهت ادامه تحصیل به آمریکا عزیمت و در دانشگاه ایالتی Utah واقع در شهر Logan در رشته حشره‌شناسی ادامه تحصیل داده و ضمن کسب تجربیات کاری در وزارت کشاورزی آمریکا USDA، در سال ۱۹۶۲م. به اخذ درجه فوق‌لیسانس Master of Science نائل آمدند. دکتر سیاوش تیرگری پس از اخذ درجه فوق‌لیسانس جهت ادامه تحصیل در مقطع دکترا عازم فرانسه گردیدند. در این دوره از تحصیلات با بورس دولتی کشور فرانسه در وزارت کشاورزی فرانسه

(INRA) و انستیتوی حشرات اجتماعی در دانشگاه پواتیه (Poitiers) و تحقیق در مرکز مطالعات Lusignan به مدت ۵ سال در سال ۱۳۴۷ (۱۹۶۸ م.) به اخذ درجه دکتری دولتی (Docteur és Sciences Nature d'État) در رشته حشرشناسی نائل آمدند. از آن پس آقای دکتر تیرگری به عنوان عضو هیئت علمی در دانشکده کشاورزی اهواز واقع در رامین خوزستان (ملاثانی) از سال ۱۳۴۴ لغایت ۱۳۴۹ در مقطع کارشناسی تدریس نمودند. سپس در سال ۱۳۵۲ از دانشگاه جندی شاپور به دانشکده بهداشت (گروه حشرشناسی پزشکی) دانشگاه علوم پزشکی تهران منتقل شدند و هم زمان در دانشکده پزشکی و داروسازی دانشگاه تهران در مقطع کارشناسی ارشد و دکترای تدریس و تحقیق مشغول گردیدند. ناگفته نماند که همکاری ایشان با دانشگاه شهید چمران اهواز تا سالها بعد همچنان ادامه داشت.

دکتر تیرگری در طی ۳۸ سال خدمت آموزشی علاوه بر تدریس دروس متعدد مانند: حشرشناسی پزشکی، مبارزه بیولوژیک با آفات، مورفولوژی و فیزیولوژی حشرات، حشرشناسی مقدماتی، حشرات آبی، روش تحقیق، مبارزه ژنتیک با حشرات، سمینار حشرشناسی، حشرات صنعتی، طبقه بندی حشرات و اصول نامگذاری و رده بندی حشرات، گرده افشانی محصولات کشاورزی توسط حشرات، زنبور عسل و زنبورداری، سرپرستی قریب ۷۰ پایان نامه مقطع کارشناسی ارشد و دکترای را به عهده داشته و بیش از ۵۰ مقاله علمی نیز به چاپ رساندند.

دکتر سیاوش تیرگری ضمن مشارکت در تدریس دوره های بین المللی و شرکت در کنگره ها و سمینارهای داخل کشور و کشورهای فرانسه، انگلیس، آمریکا، روسیه، ترکیه، چین، هندوستان، و غیره مقالات متعددی ارائه داده اند. ایشان ضمن فعالیت های یادشده، دوره های آموزشی و فراگیری در مرکز اتمی دانشگاه تهران و دانشگاه فلوریدا در مورد کاربرد مواد رادیواکتیو و اشعه در مبارزه با حشرات را گذراندند. وی در طی خدمات دانشگاهی افتخار شرکت در کمیته های کشوری مبارزه با جانوران زهردار وزارت بهداشت و همچنین کمیته های مشورتی و خدمات رسانی موزه های حیات وحش و وزارت علوم و موزه حشرشناسی پزشکی دانشکده بهداشت و

خدمات‌رسانی مشاوره‌ای و بازدید از اردوگاه‌های مهاجران جنگ تحمیلی و پایش بهداشت در این اردوگاه‌ها را به عهده داشته‌اند. آقای تیرگری در طی دوره خدمت با دانشگاه‌های تربیت مدرس، دانشکده کشاورزی کرج، دانشگاه ورامین و دانشگاه آزاد (۱۳۷۲)، سازمان پزشکی قانونی، سازمان پژوهش‌های علمی و صنعتی همکاری مستمر داشته و در سال ۱۳۸۲ بازنشسته شدند. پس از بازنشستگی، از سال ۱۳۸۳ در ادامه فعالیت‌های آموزشی در دانشگاه آزاد اسلامی تهران و نیز واحد علوم و تحقیقات در مقطع کارشناسی‌ارشد و دکترا به فعالیت آکادمیک و تدریس همچنان مشغول می‌باشند.

دکتر تیرگری نه تنها از بنیان‌گذاران دپارتمان حشره‌شناسی دانشگاه جندی‌شاپور اهواز بودند بلکه از پیش‌کسوتان علم گرده‌افشانی در ایران بوده و یکی از چهره‌های سرشناس دنیا در این زمینه هستند. ایشان با اساتید بسیار سرشناس آمریکا و اروپا تبادل علمی دارند.

جوایز:

۱) در نخستین جشنواره برگزیدگان علم و صنعت در زمینه مبارزه بیولوژیک، رتبه سوم پژوهشی حلزون‌های آبی، حشره‌شناسی از مقام ریاست جمهوری آیت‌اله خامنه‌ای (۱۳۶۴).

۲) لوح تقدیر و تندیس در عرصه کنترل بیولوژیک همایش و جشنواره ملی توسعه کنترل بیولوژیک در ایران، مؤسسه تحقیقات گیاه‌پزشکی کشور (مرداد ۱۳۹۰).

۳) لوح تقدیر در عرصه چهره‌های برجسته در نیم قرن دانشکده بهداشت، رئیس دانشگاه علوم پزشکی تهران (اردیبهشت ۱۳۹۵).

دکتر سعید حمیدیان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
۱۳۶۷

دکتر سعید حمیدیان در سال ۱۳۲۴ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در دبستان و دبیرستان‌های جلوه، دارالفنون و بوعلی‌سینا گذراند. تحصیلات تکمیلی در دوره‌های کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری را در رشته زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تهران سپری نمود. دکتر حمیدیان در سال ۱۳۵۸ از پایان‌نامه دکتری خود تحت عنوان «تصحیح و تحشیه و تعلیق فرهنگ جعفری» تألیف محمد مقیم تویسرکانی از سده یازدهم هجری دفاع نمود. وی تا سال ۱۳۵۳ در شهرداری تهران به مدت ۳/۵ سال به خدمت پرداخت. در فرهنگستان زبان ایران به مدت ۶ ماه و بعد هم از ابتدای سال ۱۳۵۴ در فرهنگستان ادب و هنر ایران به‌عنوان پژوهشگر مشغول شد. دکتر حمیدیان از سال ۱۳۵۳ به صورت حق‌التدریس و از سال ۱۳۵۷ به صورت رسمی قطعی به ترتیب در دانشگاه شهید چمران اهواز (تا سال ۱۳۶۷) و دانشگاه علامه

طباطبایی به تدریس پرداخته است و هم‌اکنون نیز با درجهٔ استادی، عضو بازنشستهٔ هیئت علمی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه علامهٔ طباطبایی می‌باشد. دکتر حمیدیان به تدریس در خارج از کشور، شرکت در کنگره‌ها و سمینارهای داخلی و خارجی و تألیف کتب و مقالات نیز پرداخته است.

برخی از آثار دکتر سعید حمیدیان:

الف. تألیف و تصحیح:

- آرمانشهر زیبایی، گفتارهایی در شیوه بیان نظامی، نشر قطره.
- درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، نشر مرکز.
- داستان دگرذیسی، روند دگرگونی‌های شعر نیمه، نشر نیلوفر.
- تصحیح فرهنگ جعفری، تألیف محمد مقیم تویسرکانی، مرکز نشر دانشگاهی.
- شاه‌نامهٔ فردوسی (طبع مسکو)، نشر قطره (ویراستار).
- تصحیح دیوان امیر شاهی سبزواری، نشر ابن سینا.
- خمسه نظامی گنجه‌ای، تصحیح وحید دستگردی (ویراستار).
- شرح شوق، شرح و تحلیل اشعار حافظ (۵ جلد)

ب. ترجمه:

- ایوانف، آنتون چخوف، نشر پیام.
- تاریخ، ویرگوردون چایلد، نشر امیرکبیر.
- دنیای قشنگ نو، آلدوس هاکسلی، نشر نیلوفر.
- آدم‌های ماشینی (به همراه کامران فانی)، نوشته کارل چاپک، نشر پیام.
- سه خواهر (به همراه کامران فانی)، نوشته فئودور داستایوسکی، نشر ناقوس.
- لنتس و ویتسک (به همراه کامران فانی)، نوشته کارل گئورگ بوخنر، نشر پیام.
- تکامل (برای نوجوانان)، نوشته ایروینگ و روث آدلر، نشر امیرکبیر.
- اصول نقد ادبی، نوشته آی. آی. ریچاردز، مرکز انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

دکتر اردشیر خزایی

دانشکده علوم

۱۳۷۱

این جانب اردشیر خزایی در سال ۱۳۲۶ در شهرستان نهاوند متولد شدم. تحصیلات ابتدایی خود را در شهرستان‌های کنگاور (استان کرمانشاه)، نهاوند و کرمانشاه و دوران دبیرستان را در مدرسه خوارزمی تهران به اتمام رساندم. پس از پایان دوران سربازی در سپاه بهداشت کرمانشاه، به کشور آمریکا رفته و مدارک کارشناسی مهندسی شیمی و کارشناسی ارشد شیمی آلی و پلیمر خود را با رتبه ممتاز در دانشگاه ایالتی پیتسبورگ آمریکا به اتمام رساندم (۱۳۵۶). در زمان تحصیل همواره به عنوان عضو انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا فعالیت و همکاری داشتم. در سال ۱۳۵۶ پس از برگشت به ایران و ازدواج، به دانشگاه رازی کرمانشاه رفته و تا سال ۱۳۶۰ در آن دانشگاه به عنوان مدرس استخدام شدم. از آن زمان تا پیروزی انقلاب به عنوان عضو جامعه اسلامی دانشگاهیان ایران و در راستای تحقق پیروزی انقلاب اسلامی ایران فعالیت داشتم. بعد از پیروزی انقلاب به فعالیت‌های

آموزشی و فرهنگی خود در دانشگاه ادامه داده و در زمان تعطیلی دانشگاه‌ها با جهاد سازندگی استان و سپاه پاسداران همکاری داشتم. در سال ۱۳۶۰ با توجه به موقعیت خطیر انقلاب و زمان جنگ و احساس مسئولیت‌های مهمتر، داوطلبانه به پتروشیمی بندر امام و ماهشهر رفته و به‌عنوان نماینده وزیر وقت (مهندس غرضی) در پتروشیمی رازی همکاری داشتم. تا سال ۱۳۶۲ به فعالیت‌های مرتبط با جنگ تحصیلی انجام وظیفه نمودم. در تابستان ۱۳۶۲ با توجه به بازگشایی دانشگاه‌ها و بنا به درخواست دانشگاه شهید چمران اهواز به گروه شیمی آن دانشگاه رفته و در ابتدا به صورت مأمور از پتروشیمی به دانشگاه و سپس در ۱۳۶۳ منتقل شدم. در این مدت دروس مرتبط با رشته تحصیلی خود را در دانشگاه تدریس نمودم. در سال ۱۳۶۴ به صورت بورس تحصیلی به دانشگاه منچستر انگلستان رفته و در سال ۱۳۶۸ موفق به اخذ مدرک دکترای تخصصی در رشته شیمی آلی و پلیمر شدم. در این مدت در فعالیت‌های کمیته علمی و فرهنگی انجمن اسلامی دانشجویان انگلستان نیز همکاری داشتم. در سال ۱۳۶۸ بلافاصله بعد از اتمام تحصیلات به دانشگاه شهید چمران اهواز برگشتم و به‌عنوان استادیار در دروس دوره‌های کارشناسی و کارشناسی‌ارشد رشته شیمی آن دانشگاه تدریس داشتم. در سال ۱۳۷۱ به دانشگاه بوعلی سینا همدان منتقل شدم. از همان سال تاکنون به‌عنوان عضو هیئت علمی مشغول تدریس در این دانشگاه هستم. من دارای همسر و سه فرزند هستم. لازم به ذکر است که در سال ۱۳۷۵ از مرتبه استادیاری به دانشیاری ارتقا یافتم. در سال ۱۳۷۹ به‌عنوان فرصت مطالعاتی به دانشگاه منچستر جهت ادامه کارهای تحقیقاتی عزیمت نمودم. در سال ۱۳۸۰ پس از برگشت از دانشگاه منچستر به دانشگاه بوعلی سینا همدان و پس از ارسال مدارک علمی و آموزشی به هیئت ممیزه مرکزی وزارت علوم تحقیقات و فناوری موفق به مرتبه استادی دانشگاه رسیدم. همچنین در این سال به‌عنوان استاد نمونه دانشگاه انتخاب شدم. در سال ۱۳۸۵ به عنوان استاد نمونه کشوری (با توجه به معرفی این‌جانب از سوی دانشگاه و وزارت

متبوع به ریاست جمهوری ایران) برگزیده شدم. در سال ۱۳۹۴ به عنوان شیمی دان برجسته کشور از سوی انجمن شیمی ایران انتخاب شدم. از جمله اساتیدی که در خارج از کشور (انگلستان و آمریکا) از آنان کسب علم نمودم پروفیسور بنکس (نامزد جایزه نوبل در ۱۹۹۸) و پروفیسور پاولی بودند. به نظر این جانب دانشگاه شهید چمران اهواز که دارای اساتیدی بسیار خوب، مؤمن و با توان علمی بالایی است، در جهت رشد دانشگاه در چهار دهه اخیر نقش مهمی ایفا کرده‌اند. در دوران دفاع مقدس نیز که خود دانشگاه محل استقرار عزیزان و شهدای گرانقدر بوده است (از جمله شهید چمران)، نقشی کلیدی را همگام با سایر مردم شهیدپرور اهواز و کل استان خوزستان داشته‌اند. ما باید به مفاخر و پیشکسوتان کشور خود که عمر گران‌بهای خود را صرف تعلیم و تربیت و پیشرفت کشور نموده‌اند، احترام بگذاریم. به جوانان عزیز توصیه می‌شود بعد از ستایش خدای بزرگ و احترام به والدین، در مقابل معلمان و اساتید خود، که به مانند شمع سوخته و هدف آنان تربیت و تهذیب جوانان بوده است، سر تعظیم فرود آورند. در پایان راز موفقیت و پیشرفت علمی و شغلی خود را بعد از توکل به خدای بزرگ، مدیون دعای خیر والدین، زحمات معلمین، اساتید و مردم عزیز این مرز و بوم می‌دانم.

به‌طور خلاصه فهرست فعالیت‌های اجرایی، پژوهشی و افتخارات عبارت‌اند از:

فعالیت‌های پژوهشی			
۳	تعداد کتب ترجمه شده	۱۷۲	تعداد مقالات نمایه شده
-	تعداد ثبت اختراعات	۲۱۱۹	تعداد ارجاعات علمی
۷۵	تعداد دانش‌آموختگان راهنمایی شده کارشناسی ارشد	۲۶	H-Index
۱۸	تعداد دانش‌آموختگان راهنمایی شده دکتری تخصصی	-	تعداد کتب تألیف شده
		۱۵۰	تعداد سمینارها

زمینه‌های پژوهش:	
(۱) سنتز و کاربرد پلیمرهای هدایت‌کننده معرف‌ها برای هالوژنه‌کردن ترکیبات آلی (۲) کاربرد نانولوله‌های کربنی تک‌جداره و چندجداره در کنترل آزادسازی داروها (۳) سنتز مونومر و پلیمرهای آلی و بررسی خواص آن‌ها در کنترل آزادسازی داروها (۴) برمه‌کردن و کلره‌کردن الکتروفیلی ترکیبات آلی (۵) تهیه و بررسی خواص مایعات یونی جدید	
افتخارات علمی:	
استاد نمونه آموزشی دانشگاه بوعلی‌سینا، ۱۳۸۰ استاد نمونه کشوری، ۱۳۸۵ استاد نمونه بسیجی کشور، ۱۳۸۷ شیمی‌دان ممتاز کشوری از طرف انجمن شیمی و مهندسی شیمی ایران، ۱۳۹۴ استاد نمونه آموزشی گروه شیمی آلی دانشگاه بوعلی‌سینا، ۱۳۹۴ استاد نمونه پژوهشی گروه شیمی آلی دانشگاه بوعلی‌سینا ۱۳۸۸، ۱۳۸۲ و ۱۳۹۳	
فعالیت‌های اجرایی:	
سال	سمت
۵۸-۶۰	مدیر گروه شیمی دانشگاه رازی کرمانشاه
۶۹-۷۱	مدیر گروه شیمی دانشگاه شهید چمران اهواز
۷۲-۷۴	معاون آموزشی دانشگاه بوعلی‌سینا همدان
۷۴-۷۶	ریاست دانشگاه لرستان
۸۴-۸۷	ریاست دانشگاه بوعلی‌سینا همدان
۸۷-۹۲	ریاست دانشگاه پیام نور استان همدان
عضویت‌ها:	
عضو هیئت ممیزه دانشگاه‌های غرب کشور از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۹ عضو هیئت ممیزه دانشگاه بوعلی‌سینا از سال ۱۳۸۹ تاکنون عضو هیئت ممیزه دانشگاه اراک از سال ۱۳۹۰ تا سال ۱۳۹۵ عضو هیئت ممیزه دانشگاه پیام نور کشور از سال ۱۳۸۷ تا سال ۱۳۹۱ عضو کمیته تخصصی هیئت ممیزه وزارت علوم تحقیقات و فناوری از سال ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۳ عضو انجمن شیمی و مهندسی شیمی ایران از سال ۱۳۷۰ تاکنون عضو انجمن شیمی آمریکا از سال ۱۳۸۰ تاکنون	

دکتر منصور سیاری

دانشکده دامپزشکی

۱۳۷۹

این جانب منصور سیاری متولد پانزدهم مهرماه سال ۱۳۳۲، در شهرستان فسا (استان فارس) هستم. دوران تحصیلات ابتدایی را در همین شهر گذراندم. در شهر شیراز دیپلم تجربی گرفتم. در رشته دامپزشکی دانشگاه جندی شاپور سابق (شهیدچمران اهواز کنونی) در ترم دوم سال ۵۴-۵۵ قبول شدم. در روند ادامه تحصیل با وقوع انقلاب اسلامی بنا به تصمیم شورای برنامه ریزی دامپزشکی شورای عالی انقلاب فرهنگی مقرر شد که چهار دانشکده دامپزشکی کشور منحل و به دو دانشکده تبدیل شوند. از این رو، دانشکده دامپزشکی دانشگاه جندی شاپور اهواز و دانشکده دامپزشکی ارومیه به طور موقت تعطیل و دانشجویان دانشکده دامپزشکی دانشگاه جندی شاپور به دانشکده دامپزشکی دانشگاه شیراز منتقل شدند. بعضی از اساتید دانشکده دامپزشکی نیز به دانشکده دامپزشکی دانشگاه شیراز جهت تدریس به طور موقت مأمور شدند. بعد از اتمام یک سال باقیمانده دوره دامپزشکی

در دانشکده دامپزشکی شیراز، مدرک دکتری عمومی دامپزشکی را در سال ۱۳۶۱ از دانشگاه شهید چمران اهواز دریافت نمودم. البته این تعطیلی موقت با نارضایتی مدیریت وقت دانشگاه همراه بود. مدیریت وقت دانشگاه و به‌ویژه در زمان مدیریت (مرحوم دکتر نجفی) پیگیری جهت راه‌اندازی مجدد در جریان بود و ایشان از ابتدا مخالف انحلال دانشکده دامپزشکی دانشگاه اهواز بودند. به دلایل جنگ تحمیلی و عدم همکاری شورای عالی برنامه‌ریزی دامپزشکی، ادامه کار دانشکده میسر نبود. دانشگاه جهت راه‌اندازی دانشکده نسبت به استخدام و جذب اعضای هیئت علمی جدید اقدام نمود. از طرفی مدیریت زیر فشارهای زیاد جهت انتقال اعضای هیئت علمی دانشکده به دانشکده‌های شیراز و یا تهران بود که با این موضوع به‌شدت مخالفت نمود. با توجه به تعطیلی دانشگاه در جهت استفاده بهینه از وقت و تخصص اعضای هیئت علمی رسمی، تعدادی از آنان در جهاد دانشگاهی خوزستان و تهران مأمور مشغول به‌کار شدند.

این‌جانب در سال ۱۳۶۵ ادامه تحصیل در رشته آسیب‌شناسی را در دانشکده دامپزشکی دانشگاه تهران شروع کردم و در سال ۱۳۷۰ مدرک دکترای تخصصی PhD را از این دانشگاه دریافت نمودم. دارای یک همسر و ۳ فرزند (یک دختر و دو پسر) هستم. از سال ۱۳۶۲ که به استخدام دانشگاه شهید چمران اهواز درآمدم تا ۱۳۷۹ که با مرتبه دانشیاری به دانشگاه شیراز منتقل شدم؛ این مسئولیت‌ها را برعهده داشتم:

رئیس دانشکده دامپزشکی.

معاونت اداری و مالی دانشگاه شهید چمران اهواز.

معاونت دانشجویی به‌طور موقت همزمان با اداری و مالی.

رئیس دانشگاه شهید چمران اهواز (۱۳۷۴-۱۳۷۹).

بعد از اتمام مسئولیت و خدمت اداری و آموزشی در دانشگاه شهید چمران اهواز، در وزارت جهاد سازندگی به مدت ۴ سال (۸۳-۱۳۷۹) به‌عنوان رئیس سازمان دامپزشکی کشور مشغول به خدمت شدم. پس از آن به ترتیب

معاونت اداری و مالی دانشگاه شیراز (۸۵-۸۳) و معاونت پشتیبانی پردیس بین‌الملل کیش دانشگاه تهران (۸۷-۱۳۸۵) را بر عهده داشتم. فعالیت‌های آموزشی و تحقیقاتی خود را می‌توانم به شرح زیر دسته‌بندی کنم:

فعالیت آموزشی:

الف- تدریس در دوره دکترای عمومی

عنوان دروس:

- آسیب‌شناسی عمومی دامپزشکی

- آسیب‌شناسی اختصاصی دامپزشکی

- کالبدگشایی و اصول نمونه‌برداری

ب- تدریس در دوره‌های تخصصی (آسیب‌شناسی داخلی دام‌های کوچک،

دام‌های بزرگ)

عنوان دروس:

- آسیب‌شناسی سیستمیک پیشرفته (۱)

- آسیب‌شناسی سیستمیک پیشرفته (۲)

- اصول تکنیک‌ها در تحقیقات دامپزشکی

- کالبدگشایی تشخیصی

- آنکولوژی مقایسه‌ای

- آسیب‌شناسی تشخیصی

- آسیب‌شناسی طیور

ترجمه و تألیف:

کتاب اول - پیشرفت‌های تحقیقاتی در گوسفند و بز، ترجمه کتاب

Progress in sheep and goat research

تألیف پروفیسور اسپیدی (Spidee) ترجمه با همکاری آقای دکتر دبیری استاد دانشگاه کشاورزی، سال ۱۳۸۰.

این کتاب حاصل تحقیقات و پروژه آقای اسپیدی در دانشگاه نیوزیلند است. روش‌های نوین ژنتیک، تولید، پیشگیری از بیماری‌ها و اصلاح نژاد گوسفند و بز مورد بحث قرار گرفته است. این کتاب دارای ۴۰۵ صفحه حاصل تجربیات چندین ساله این محقق است.

کتاب دوم: تألیف با عنوان *واژگان آسیب‌شناسی* در سال ۱۳۹۱. این کتاب با ۷۶۵ صفحه دارای واژگان رایج و مورد نیاز در علوم پزشکی و دامپزشکی با تأکید بر واژگان آسیب‌شناسی دامپزشکی است.

کتاب سوم: تألیف با عنوان *کالبدگشایی کاربردی* در سال ۱۳۹۵. این کتاب با ۳۲۰ صفحه در فصول مختلف روش‌های جدید کالبدگشایی دام‌ها، علائم بالینی بیماری‌ها، ضایعات بیماری در اندام‌ها و مقایسه آنان در دام‌های مختلف جهت تشخیص قطعی مورد بحث قرار گرفته است.

چاپ مقالات:

دارای ۴۰ مقاله چاپ‌شده در مجلات داخلی و خارجی در زمینه تشخیص دامی مختلف در استان‌های خوزستان و فارس.

پایان‌نامه:

استاد راهنما، مشاور، داور ۷۰ پایان‌نامه دانشجویان دکترای عمومی و تخصصی دامپزشکی.

- شرکت در کنفرانس‌های علمی خارجی در کشور فرانسه، برزیل، ترکیه، مالزی، یونان و کشورهای حوزه خلیج فارس.

۱- عضویت در انجمن آسیب‌شناسی اروپایی (ESVP) European society of veterinary pathology

- ۲- عضویت در شورای‌های برنامه‌ریزی علمی دامپزشکی کشور
 ۳- عضویت در کمیته‌تدوین رشته‌های دامپزشکی کشور

اگر بخواهم به عقب برگردم و مروری بر مهمترین حوادث و فرازهای دوران تحصیل دانشگاهی و پس از آن داشته باشم، ترجیح می‌دهم به چند نکته و برهه اشاره نمایم:

انقلاب فرهنگی و جهاد سازندگی:

در زمان انقلاب فرهنگی دانشگاه‌ها و در زمان دانشجویی در سال ۵۸ و با فرمان حضرت امام (قدس سره)، این جانب با تعدادی از دانشجویان دانشکده، کمیته‌ی دامپزشکی جهادسازندگی استان خوزستان و همچنین شهرستان‌های خوزستان را راه‌اندازی کردیم. بنده به‌عنوان هماهنگ‌کننده و مسئول کمیته و دوستان دیگر از جمله آقایان دکتر میاحی، دکتر حیدری، دکتر صدریان، دکتر فکور، دکتر مغینمی، دکتر فرج‌زاده شیخ، دکتر ندادف، مرحوم دکتر پاپهن و خانم دکتر فداکار از جمله کسانی بودند که در کمیته‌های استان و شهرستان‌های تابعه استان فعالیت داشتند. با توجه به عدم وجود دانشجو و تدریس جهت اساتید در دانشکده، مدیریت وقت دانشگاه اعضای هیئت علمی دانشکده را به کمیته‌های دامپزشکی و شهرستان‌های تابعه مأمور نمود. آقایان مرحوم دکتر رشیدی، دکتر علوی شوشتری، دکتر حقوقی، دکتر وشگینی، دکتر مظاهری و دکتر جمشیدیان از جمله این افراد بودند. به دلیل شرایط جنگ تحمیلی، اعضای هیئت علمی بدون خانواده زندگی می‌کردند، که الحق شرایط بسیار سختی بود و به شهرستان‌های استان مأمور شده بودند و کسانی که در شهرستان‌ها به جهاد سازندگی مأمور شده بودند اغلب در کانکس‌ها به‌صورت مجرد زندگی می‌کردند. آقای مهندس رجب باستانی به‌عنوان سرپرست موقت دانشکده مأمور تدارک و راه‌اندازی دانشکده بودند. مدیریت دانشگاه با پشتیبانی کامل در حال تجهیز مجدد دانشکده اهواز بود. با استخدام اعضای جدید

به‌عنوان مربی و باقیمانده اعضای قدیمی برای دانشکده در سال تحصیلی ۶۴ اولین پذیرش دانشجوی دوره دکتری دامپزشکی انجام شد. مأموریت اساتید به جهاد سازندگی و سایر ادارات لغو و دانشکده علیرغم مشکلات زیاد بازگشایی شد. قطعاً اساتید خاطرات جالبی از مدت مأموریت خود به جهاد سازندگی دارند که بهتر است از ایشان درخواست شود خاطرات خویش را بنویسند. بنده نیز چند مورد را ذکر می‌کنم.

خاطره اول: نقل و انتقال گاوهای مؤسسه دامپروری شرکت نفت آبادان (dairy farm) است. گاوداری شرکت نفت قبل از جنگ از جمله واحدهای فعال و بسیار پیشرفته تولید شیر و دارای حدود ۲۵۰ رأس گاو شیرده بوده است. با شروع جنگ و نابسامانی به‌وجود آمده، دام‌ها بدون تصمیم‌گیری رها شده بودند. در این ارتباط به‌دلیل شرایط نامساعد در آبادان و عدم امکان نگهداری و بهره‌برداری از گاوان شیرده، قرار شد از طریق کمیته دامپزشکی جهادسازندگی آبادان به اهواز منتقل شوند. در شرایط بسیار سخت و از طریق مسیر آبی اروند و بعضاً شبانه به‌دلیل حمله هواپیمای عراقی، حمل و نقل انجام گردید. گاوها در اهواز در یکی از مراکز نگهداری دام در جهادسازندگی در نزدیکی رامین (ملاثانی) مستقر شدند. این دام‌ها در قبل از جنگ در شرایط بسیار مناسب با تغذیه خوب و شرایط بسیار بهداشتی نگهداری می‌شدند ولی بعد از جنگ رها شده بودند و بعد از چندین هفته سرگردانی در زمین چمن فوتبال آبادان در شرایط بسیار بد تغذیه و بهداشتی بودند. بعضاً به بیماری‌های عفونی مبتلا شده بودند. شیردوشی در این‌گونه دام‌ها که بایست در دو نوبت در روز انجام شود اقدام نشده بود. اکثراً به بیماری ورم پستان عفونی مبتلا شده بودند که همراه با تب بالا و شدید و بعضاً در حال تلف‌شدن بودند. اقدامات برای برگرداندن سلامت آنها حیاتی و اورژانسی بود. اقدامات برای سالم ماندن آنان برنامه‌ریزی شد و جهاد سازندگی اعتبار و هزینه آنرا قبول کرد. کار بسیار سخت و طاقت‌فرسایی به عهده کمیته دامپزشکی جهاد افتاده بود و خبری از مسئولان نفت نبود. کسانی که شناخت از بیماری‌های پستان عفونی داشته باشند فقط

می‌توانند درک کنند که عدم شیردوشی سه هفته در یک دام، که روزانه حداقل ۳۰ کیلو شیر داشته است، آنرا در چه شرایط تب و عفونت قرار می‌دهد. کارهای ذیل به‌طور شبانه‌روزی و جهادی انجام گرفت:

۱- سمپاشی و از بین بردن کنه‌ها و انگل‌های خارجی پوست.

۲- تخلیه پستان‌ها از چرک و عفونت.

۳- تزریق پماد پستانی و آنتی بیوتیک.

۴- تعیین جیره غذایی و تغذیه مناسب.

اقدامات جهادی و خالصانه فوق در مدت چند هفته سرمایه دامی مهمی را که در حال از دست رفتن بود، بازیابی و به مرحله بهره‌برداری رساند. متأسفانه خسارت اقتصادی ناشی از جنگ در سرمایه دام، طیور و حیات وحش مناطق درگیر در جنگ تحمیلی و به‌ویژه استان خوزستان، هیچ‌وقت جدی گرفته نشد و حتی در ردیف پرداخت خسارت جنگی نیز محسوب نشد، درحالی که اکثر جنگ‌زدگان روستایی دارای دامداری و بالطبع گذران زندگی آنان با دام و با پرورش دام و طیور بود.

خاطره دوم: همکاری با کمیته کشاورزی دفتر مناطق جنگی مستقر در فرمانداری فعلی اهواز بود. این دفتر یکی از وظایفش رسیدگی و کمک‌های فوری در زمینه کشاورزی و دامپروری در مناطق جنگی به روستائیان مقیم در مناطق بود. در ارتباط با وظیفه دامپزشکی، موضوع مهم جمع‌آوری دام‌های رهاشده مختلف اعم از سالم و به‌ویژه زخمی شده ناشی از ترکش بود. پیشگیری از انتشار بیماری‌های عفونی ناشی از تلفات و لاشه دام‌ها در منطقه درگیر در جنگ اهمیت داشت. کار جمع‌آوری دام‌های فراری در جهت کمک به روستائیان جنگ‌زده با مساعدت شهید گرانقدر آیت‌اله مدنی توسط گروهی از رزمندگان تبریز در حد فاصل خطوط مقدم ایران و عراق در منطقه وسیعی از جبهه‌ها از نزدیکی‌های مرز ایلام تا اهواز انجام می‌شد. وظیفه این گروه از ساعاتی بعد از نیمه شب شروع و با مشکلات فراوان نسبت به جمع‌آوری دام‌های سرگردان در بین خطوط جنگ اقدام می‌کردند. دام‌های جمع‌آوری شده به مرکز نگهداری در نزدیکی سوسنگرد و در نزدیکی روستای

گمبوعه منتقل می‌شدند. در صورت زخمی بودن، کارهای اولیه دامپزشکی روی آنان انجام می‌شد. صاحبان دام‌ها با مراجعه به این مرکز و با دادن آدرس و نشانی محل زندگی خود، دام‌های خودشان را که در منطقه جمع‌آوری شده بود تحویل می‌گرفتند. از جمله اعضایی که در دفتر کشاورزی مناطق جنگی اهواز از طرف استانداری همکاری داشتند و ایثارگرانه در این رابطه تلاش می‌کردند مرحوم حجت‌الاسلام ورامینی و آقای دکتر رامشت عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان بودند. وظیفه دیگر کمیته دامپزشکی دفتر کشاورزی مناطق جنگی اهواز ارائه خدمات دامپزشکی به دام‌های خانواده‌های جنگ‌زدگان و ساکنان کمپ‌ها در شهرهای ماهشهر رامهرمز و مسجد سلیمان و بهبهان بود.

مدیریت در دانشگاه:

قبل از استخدام در دانشکده دامپزشکی اهواز، مدیریت وقت دانشکده دامپزشکی شیراز پیشنهاد اعزام به کانادا را جهت ادامه تحصیل ادامه در رشته بیماری‌های طیور به این‌جانب دادند. در این رابطه جهت اخذ سوابق و تسویه حساب به اهواز مراجعه نمودم. به دلیل روابط دوستانه با مدیریت وقت مرحوم دکتر نجفی و در ضمن ملاقات با ایشان و اطلاع از پیشنهاد ادامه تحصیل از طرف شیراز، بورس از دانشگاه اهواز به انگلیس و ادامه تحصیل در رشته میکروبی‌شناسی دامپزشکی را به بنده پیشنهاد دادند. به دلیل دل‌بستگی‌های دوران دانشجویی و داشتن دوستان خوب در دانشگاه و جهادهای دانشگاهی و جهاد سازندگی، تصمیم به اقامت در اهواز و شروع کار در دانشکده دامپزشکی گرفتم و در همان سال به سمت معاونت اداری و مالی دانشگاه منصوب شدم.

شرایط بسیار خاصی در دانشگاه حاکم بود. بسیاری از اراضی، تجهیزات و امکانات دانشگاه در اختیار رزمندگان و لشکرهای مختلف از استان اصفهان و فارس بود. زیرساخت‌های دانشگاه اعم از راه و جاده، آب و برق و تلفن به هم ریخته و فرسوده بود. بسیاری از تجهیزات دانشگاه بدلیل جابجایی‌های مکرر و انبار شدن، آسیب‌دیده

و غیرقابل استفاده شده بودند. ادارات و نهادها که بعضاً اطلاعاتی از تجهیزات موجود دانشگاه داشتند با تقاضای مکرر از استانداری و یا سایر وزراتخانه‌ها برای انتقال این تجهیزات از دانشگاه، مدیریت را زیر فشار می‌گذاشتند. بسیاری از تجهیزات به صورت امانت از دانشگاه خارج و هیچ‌وقت بازگردانده نشد. به‌طور نمونه وسایل نقلیه دانشگاه اعم از اتوبوس‌های دانشجویی و خودروهای سبک از دست دانشگاه خارج شده بود. به دلیل استفاده زیاد بعد از عودت آن‌ها بازسازی مقرون به صرفه نبود. برای تخلیه دانشگاه جلسات متعدد با فرماندهان سپاه و لشکرهای مستقر آن زمان انجام می‌شد و استانداری وقت زیادی را تلف می‌کرد و همیشه صورت جلسات و توافقات بسیار عالی تنظیم و خاتمه می‌یافت ولی دریغ که هیچ‌گونه اقدام عملی در جهت رفتن نیروهای نظامی از دانشگاه، صورت نمی‌گرفت. حتی تا سال‌ها تا پایان جنگ هم بعضی از واحدها در اختیار واحدهای نظامی بود. در رابطه با یکی از همین توافقات، به یاد دارم که در زمان مدیریت آقای دکتر کاظم‌پور، استانداری وقت جهت بازدید از مراکزی که در دست رزمندگان استان فارس بود، به دانشگاه آمدند. سوله موجود در کوی استادان محل نگهداری پتو و موکت و قمقمه و تانکر آب بود. شایع شده بود که مواد منفجره نگهداری می‌کنند و برای ساکنان خطرناک است علیرغم هماهنگی به‌عمل آمده جهت تخلیه آن، مسئول آن واحد در محل حضور نیافت و نگهبان سوله به استاندار گفت: قدم شما روی چشم ما ولی من اجازه باز کردن این قسمت را برای استاندار هم نداریم. به یاد دارم که در بعدازظهر یکی از روزها هیئت رئیسه جلسه داشت و منطقه لشکرآباد، مهمانسرای دانشگاه و فرودگاه هلیکوپتر بیمارستان گلستان مورد اصابت راکت هواپیمای دشمن قرار گرفت. اعضای هیئت رئیسه به طبقه هم‌کف که اطراف آن گونی‌شنی چیده شده بود، آمدند و بعد از بمباران جلسه ادامه پیدا کرد. آن زمان فصل امتحانات بود، جلسه امتحان دانشکده مهندسی در ساختمان قدیم که در مجاورت بیمارستان گلستان بود به دلیل شکستن شیشه‌ها جلسات امتحان تعطیل

شده بود که علیرغم تقاضای مکرر اساتید و دانشجویان مبنی بر تعطیلی دانشگاه، هیئت رئیسه مخالفت نمود و برگزاری امتحان مجدد به دانشکده ابلاغ شد.

نکاتی چند پیرامون فعالیت در دانشگاه:

نکته مهم دیگر که از ضربات جبران‌ناپذیر در روند توسعه آموزش در استان خوزستان بود غیبت و ترک محل کار خود توسط اساتید پیمانی و قراردادی در زمان‌های بین سال‌های ۶۲- ۵۹ و قطع قرارداد همکاری بود. طبق مقررات مدیریت‌های قبلی راه حلی غیر از این نداشتند. آنان اکثراً اساتید جوان و فارغ‌التحصیل خارج از کشور بودند و اکثراً بورسیه دانشگاه بودند و بسیاری جذب دانشگاه‌های دیگر شدند. وزارت علوم و سازمان استخدامی وقت هیچ‌گونه مساعدتی انجام نداد و بدتر از همه، توجه به وضعیت جنگی این بود که برای جایابی آنان در سایر دانشگاه‌ها هم کمک می‌کرد.

نکته دیگر، عدم امنیت در بعضی از سال‌ها در شهر اهواز و بمباران و آواره بودن اعضای هیئت علمی و کارمندان بود. کوی دانشگاه تقریباً خالی از سکنه بود. بسیاری از خانواده‌ها و فرزندان هیئت علمی در شهرستان‌های مختلف زندگی می‌کردند، بعضی اعضای هیئت علمی که مجبور به اقامت در اهواز بودند در آزمایشگاه‌ها و کلاس‌های دانشکده کشاورزی ملاتانی (رامین) زندگی می‌کردند. وضعیت کارمندان هم تقریباً به همین شکل بود و خانواده‌های آنان اغلب در شهرهای مختلف دور از سرپرست خانواده سختی بسیاری را متحمل می‌شدند. آسیب‌های روحی و روانی این آوارگی‌ها چه در ارتباط با اساتید و یا کارمندان و یا خانواده‌های آنان و اثرات مثبت و یا منفی‌ای پدیده‌ای است که به نظر می‌رسد تاکنون بررسی و مورد دقت قرار نگرفته است و یا جدی گرفته نشده است. بسیاری از اعضای هیئت علمی رسمی در آن زمان غیر بومی بودند و دانشگاه هم شامل دانشکده‌های پزشکی و غیرپزشکی بود. بسیاری از واحدهای دانشگاه حالت نیمه‌فعال داشتند و تقاضای مکرر اساتید از بخش‌های مختلف و کارمندان برای انتقال و ماموریت از خوزستان

به سایر نقاط از یکطرف و مخالفت مدیریت دانشگاه طبق مقررات از طرف دیگر، از جمله موارد اصطکاک شدید و ایجاد تنش و تشنج و جو بدبینی و تضعیف مدیریت در دانشگاه اهواز و در دانشگاه‌هایی که در منطقه جنگی بودند، به‌شمار می‌رفت. انعکاس این معضلات در خارج از دانشگاه و به‌ویژه در وزارت علوم، موجب شده بود که مقامات وزارتی، این فضای منفی را به‌نوعی رفتارهای بد مدیریت‌های وقت دانشگاه با اعضاء هیئت علمی و یا کارکنان تلقی می‌کردند.

۲- در این سال‌ها وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی و علوم و تحقیقات فعلی یک‌پارچه بودند و دو مدیریت وجود نداشت. به‌دلیل شرایط خاص جنگی و لزوم تجهیز بیمارستان‌های گلستان و امام خمینی، نود درصد امکانات در واحدهای درمانی دانشگاه هزینه می‌شد. مدارک و مستندات استخدام‌های دانشگاه و عملکرد و هزینه‌های سال‌های مربوطه گواهی می‌دهد و عقب‌ماندگی سایر دانشکده‌های غیرپزشکی ناشی از همین پدیده بود که در زمان تفکیک این دو دانشگاه، با اعداد و ارقام به وزارت منعکس گردید ولی در شاخص‌های تفکیک، هیچ‌گونه توجهی نشد و واحدهای پزشکی در روند تقسیم، هشتاد درصد از امکانات و موجودیت دانشگاه را به خود اختصاص دادند و طلبکار هم بودند.

در پایان تأکید می‌کنم آنچه که مجموعه دانشگاه را اعم از پزشکی و غیر از آن، در زمان‌های بحرانی جنگ نگه داشت دلسوزی مدیریت‌ها علی‌رغم همه اختلاف سلیقه‌ها و ایثارگری همه دانشگاهیان بود. به‌رغم این‌که برای بسیاری از آنان این امکان بود که در منطقه نباشند، با جان و دل ماندند و به وظیفه خود شایسته عمل نمودند.

مهندس امیر سبحانی

دانشکده کشاورزی

۱۳۶۶

این جانب امیر سبحانی، عضو هیئت علمی، پژوهنده تحقیقات فیزیولوژی و بیوتکنولوژی، زاده سال ۱۳۲۸ و بزرگ شده شهرستان آبادان هستم. غیر از یکبار که در سن ۵ سالگی اتفاق افتاد، فقط برای چند روزی این شهر را ترک کردم اما تا ۲۰ سالگی همچنان در آنجا بودم. بعد از دریافت دیپلم در سال ۱۳۴۷ با امتیاز نفر اولی دبیرستان و نفر دومی شهرستان آبادان بدون این که در کنکور آن سال به خاطر نداشتن استطاعت مالی شرکت کنم، به سربازی (سپاهی دانش) اعزام شدم و غیر از شش ماه اول، به مدت یک سال و نیم در یکی از روستاهای شهرستان دامغان اقامت نمودم. در آنجا درد دوری و عشق را آموختم اما هرگز قادر به کنار آمدن با آن‌ها نشدم. با مختصر پس انداز دوره سربازی و کمک مختصر یکی از برادران به اروپا و سپس به هندوستان رفتم. در ابتدای ورودم به اروپا در سال ۱۳۴۹ موفق به ورود به دانشگاه‌های اروپا نشدم اما بعداً که برای یک دوره یک‌ساله به هلند رفتم، در

دانشکده کشاورزی دانشگاه واگنینگن بودم. در هندوستان در (واودیا کالج) شهر پونای هند در رشته شیمی (سال ۱۹۶۹-۱۹۷۰) مشغول بودم اما چون تحصیل در آنجا مرا راضی نمی‌کرد، به‌ناچار به ایران برگشتم با این اعتقاد که ایران بهترین جا برای بالندگی است. در سال ۱۳۵۰ به استخدام دانشگاه جندی‌شاپور درآمدم و با مدرک دیپلم، مدرس بخش ریاضی (ابتکاری) در مهد کودک که زیر نظر دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی و از اساتید ایرانی و خارجی بهره می‌برد، مشغول شدم. ریاست آن موقع دانشکده آقای دکتر رضا کمالی بود. این مدرسه برای فرزندان اساتید دانشگاه که عمدتاً همسران خارجی داشتند و یا هر دو زن و مرد ایرانی بودند اما چون قصد مهاجرت و یا اعزام فرزندان خود به خارج از کشور را داشتند، دایر شده بود و همگی از ابتدا تمایل داشتند که فرزندان‌شان را با زبان خارجی آشنا کنند. با انحلال این مدرسه در ۱۳۵۱ به بخش زبان‌های خارجه سپس به اداره آموزش دانشگاه به مدیریت مرحوم رضا تاجداری منتقل و در آنجا به مدت ۷ سال با عنوان معاون و بعد رئیس اداره (مشمولین) مشغول بودم. در سال ۱۳۵۱ در امتحان کنکور در رشته شیمی با نفر اولی این رشته وارد دانشگاه و در سال ۱۳۵۵ فارغ‌التحصیل شدم. در سال ۱۳۵۶ در رشته علوم دارویی دانشگاه امتحان دادم و مقدماتاً پذیرفته شدم اما به‌واسطه عدم امکانات آن زمان برای پذیرش دانشجوی هرگز این رشته دائر نگردید. منتظر بودم که مرا نیز چون دیگر دانشجویان به رشته دیگر معرفی کنند اما هرگز اتفاق نیفتاد و انقلاب ۱۳۵۷ هم به‌وقوع پیوست و همه چیز تابع روزهای آینده مملکت گردید. گرچه شرایط اعزام به خارج را داشتم اما ترجیح دادم در ایران بمانم و شانس خود را در ایران تجربه کنم. در دانشگاه شیراز امتحان دادم و در رشته مهندسی شیمی قبول شدم اما قبل از وارد شدن به آن دانشگاه، جنگ ۱۳۵۹ به‌وقوع پیوست و همه انتظاراتم ناتمام ماند و دیگر خودم را هم فراموش کردم و بیشتر به حفظ جان زن و بچه‌هایم فکر می‌کردم. از آموزش دانشگاه به بخش صنایع غذایی منتقل و همکار بزرگانی چون زنده‌یاد دکتر میدانی و دکتر بلداجی شدم و رسماً به کار آموزشی وارد گردیدم. با راهنمایی این بزرگان دروس عملی و گاهی بخشی از

دروس تئوری را مشترکاً ارائه می‌دادم. در این بخش به‌عنوان کارشناس تا نیمه اول سال ۱۳۶۶ مشغول و ۳ بار هم کارشناس نمونه شدم. از سال ۱۳۶۴ دانشگاه اقدام به دادن بورس تحصیلی به همکاران نمود اما دانسته یا ندانسته مرا نیز فراموش کرد و تقاضاهای بعدی من برای این کار بی‌نتیجه ماند. فهمیدم که در شهر و دیارم، فراموش شده و در حال استحاله شدن هستم لذا تصمیم گرفتم شهر و دیارم را که عاشقانه دوستش داشتم ترک کنم. سال ۱۳۶۶ با اولین تقاضاهای ادامه کار، در دانشگاه تهران و وزارت کشاورزی پذیرفته شدم اما وزارت کشاورزی را انتخاب کردم و وارد بخش تحقیقات آن شدم. در آنجا مسئول راه‌اندازی آزمایشگاه‌های جدیدالتأسیس گردیدم و برآستی هم موفق بودم زیرا که در چندین نوبت مورد تشویق وزیر وقت و معاونانش قرار گرفتم و به‌دنبال آن، برای یک دوره تحقیقاتی بر روی روش‌های الکتروفورتیک به هلند اعزام شده و در آن‌جا علاوه بر انجام کارهای تحقیقاتی با معرفی اساتید مؤسسه cpo- dlo وارد دانشگاه واگنینگن شدم و چند واحد در رشته فیزیولوژی گیاهی و جداسازی بلندهای پروتئینی و آنالیز دستگامی گذراندیم اما چون دوره حضورم رو به اتمام بود به ناچار به ایران بازگشتم و بقیه دروسم را ابتدا به‌صورت مکاتبه‌ای ادامه می‌دادم اما ترجیح دادم که بقیه آنها را در ایران تمام کنم که معادل کارشناسی ارشد بود. دوستان هلندی من هم هرگز مرا فراموش نکردند و همچنان تا سالهای بعد عضو افتخاری محققان آن مؤسسه بودم و نتیجه تحقیقات خودشان را برایم ارسال می‌کردند و من نیز کارهای تحقیقاتی خودم را به اطلاع آنها می‌رساندم و کمک علمی می‌گرفتم. در ادامه برای اعزام به خارج برای دریافت احتمالی دکترا در امتحانات تافل شرکت کردم اما علی‌رغم قبول شدنم در این امتحان، چون سنم کمی بیشتر از شرایط اعلام شده بود عملاً از این شانس هم محروم گردیدم. تقدیرم این بود و راضی هم بودم. چون فقط چند سال به دوره بازنشستگی‌ام بیشتر باقی نمانده بود به همین اکتفا کردم اما مسئولیت‌های من زیاد شد و علاوه بر کارهای تحقیقاتی، معاونت مؤسسه تحقیقات بیوتکنولوژی و فیزیولوژی را به‌عهده داشتم که تا سال ۱۳۷۹ ادامه داشت و در همین سال از خدمت

دولتی بازنشسته شدم. در این مدت بیش از ۴۰ طرح تحقیقاتی با عنوان مجری یا همکار و حداقل در ۱۰ پایان‌نامه به‌عنوان استاد مشاور دوره‌های تحصیلات تکمیلی شرکت داشته‌ام. علاوه بر آن چندین مقاله علمی در کنگره‌های داخلی و خارجی ارائه داده‌ام.

بعد از بازنشستگی که در سن ۵۲ سالگی اتفاق افتاد با سفارش وزیر و معاون وزیر کشاورزی، در دفتر FAO سازمان ملل به مدت یک‌سال مشغول بودم و افتخار همکاری با مرحوم دکتر محسنین را داشته‌ام. در این زمان هم با اساتید بزرگ داخلی و خارجی همکار بودم و بهره علمی ذی‌قیمتی نصیبم گردید. اما باز هم تقدیر شغل دیگری برایم رقم زد و آن جذب در شرکت نفت مناطق مرکزی ایران بود و قریب به ۱۲ سال با عنوان مشاور در امور محیط زیست، اختصاصاً در توسعه فضای سبز در مناطق خشک و بیابانی و سایت‌های وابسته به آن مشغول گردیده و چندین پروژه در مناطق خوزستان، ایلام، فارس، بوشهر، بندرعباس، مرکزی، خراسان، کرمانشاه انجام دادم.

در اواخر سال ۱۳۹۳، شرکت نفت را ترک و به نگارش کتاب مشغول شدم که تاکنون ۳ کتاب از ۵ کتاب به نام‌های زیر، به نشر عمومی رسیده‌اند. اکنون علاوه بر نگارش کتاب به ورزش کوهنوردی مشغول می‌باشم.

کتاب یک روز سرد برفی (رمان) مربوط به زمان جنگ ایران و عراق. حماسه ماندگار فرزندان دشت، یک رمان تاریخی مربوط به جنگ مردم خوزستان با هجوم انگلیس‌ها بعد از فتوای مرجع تقلید شیعیان (آیت‌اله یزدی) در جنگ جهانی اول.

مجموعه داستانی در کوچه‌های شهر آباد

دو کتاب دیگر در حال بررسی و ویرایش تکمیلی قرار دارند و عمدتاً رمانهای اجتماعی و عاطفی است.

به شعر علاقه‌مند هستم و گاهی خودم نیز شعر می‌سرایم که دو قطعه از آن تقدیم می‌گردد:

طاق ابروی دلم در خم گیسوی تو شد
 تا به خود آمدمی عاشق و شیدای تو شد
 هر دم که بیاد لب گلگون تو افتاد دلم
 همچو مجنون شدمی در پی لیلای تو شد
 نازنینم:

تو در باغ دلم ماوا گرفتی نازنینم
 تو در صحرای قلبم جا گرفتی نازنینم
 چنان در یاد من خانه نهادی
 که من بی تو دگر خانه ندارم نازنینم

اسامی بعضی از اساتید و دوستان دوران دانشگاه جندی شاپور اهواز که حقیقتاً به وجودشان افتخار می‌کنم عبارتند از:

دکتر خالقی مقدم، دکتر فرازدل، دکتر ناصر، دکتر شیرازی، دکتر کوتی، دکتر بدری،
 دکتر شالباف، دکتر رسوخ، دکتر ترسلی، دکتر عظیمی، دکتر کاوه، دکتر صدقی، دکتر
 معلمی، دکتر کاشانی، دکتر سلیمان نژادیان، دکتر فرخی نژاد، دکتر نور محمدی، دکتر
 عزیزاده، زنده‌یاد دکتر میدانی، دکتر بلداجی، دکتر موسوی‌نیا، دکتر کشکولی، مهندس
 افتخار، مهندی دهدشتی، دکتر مصدق، دکتر شیخ داودی، دکتر بهرامی، دکتر کمالی،
 دکتر صناعی، دکتر ضرغامی، برادران دکتر معرف‌زاده، دکتر کوکبی، مهندس ابن جلال،
 مهندس پارسى، دکتر بهروز زارع، دکتر علی‌آبادی، مهندس سنگتراش، دکتر سعید
 ارباب شیرانی.

دکتر محمدهادی فراهی
دانشکده علوم ریاضی و کامپیوتر
۱۳۶۴

این جانب محمد هادی فراهی در اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۷ در مشهد متولد شدم. سه سال از تحصیل در مقطع ابتدایی را در مشهد و سه سال بعدی را در نیشابور به انجام رسانیده و دوره شش ساله متوسطه را در دبیرستان های فردوسی و دانش بزرگ نیا در مشهد و در رشته ریاضی به پایان رسانیدم. در سال ۱۳۴۶ در دانشگاه مشهد در رشته ریاضی پذیرفته و مشغول به تحصیل شدم. در سال های آخر دانشگاه همراه بعضی از دانشجویان برگزیده، به عنوان دبیر ریاضی در دبیرستان علم که اولین دبیرستان وابسته به دانشگاه مشهد بود و به تازگی راه اندازی شده بود، مشغول به تدریس شدم. در سال های اولیه افتتاح دبیرستان علم کتاب ها به زبان انگلیسی بودند و لذا ما مجبور بودیم که کتاب های انگلیسی را البته به زبان فارسی تدریس کنیم. سال ۱۳۵۰ در رشته ریاضی از دانشگاه مشهد فارغ التحصیل شده و خدمت وظیفه را با درجه ستوان دومی شروع نمودم. بعد از پایان خدمت وظیفه، مجدداً در دانشگاه

مشهد (که بعد از انقلاب نام آن به دانشگاه فردوسی مشهد تغییر یافت) استخدام شده و برای خدمت بار دیگر به دبیرستان علم بازگشتم. در این زمان فعالیت دبیرستان علم اکنون مطابق چارت و ضوابط آموزش و پرورش و کتاب‌های دبیرستان، همان کتاب‌های مصوب آموزش و پرورش شده بود. این جانب تا خردادماه ۱۳۵۵ در دبیرستان علم به عنوان دبیر ریاضی و البته در چارت سازمانی، در سمت کارشناس گروه ریاضی دانشکده علوم دانشگاه مشهد خدمت نمودم، که خاطرات بسیار ماندگار و مطلوبی از آن دوره همواره با من همراه می‌باشد.

در تابستان ۱۳۵۵ برای ادامه تحصیل راهی انگلستان شدم و در دانشگاه برونل (Brunel) در لندن مشغول تحصیل شدم. در مهرماه سال ۱۳۵۶، بعد از اخذ مدرک کارشناسی ارشد به ایران مراجعه و به دلیل بعضی سوء تفاهمات که در گروه ریاضی دانشگاه مشهد به وجود آمده بود به دانشگاه جندی شاپور اهواز (بعدا به دانشگاه شهید چمران تغییر نام یافت) منتقل شدم و تا سال ۱۳۶۴ به عنوان عضو هیئت علمی گروه ریاضی، در آنجا به خدمت اشتغال داشتم. خاطرات بسیار ماندنی در فاصله ۸ سال حضور در دانشگاه اهواز دارم. شروع کار بنده در دانشکده ریاضی دانشگاه جندی شاپور اهواز، دی‌ماه ۱۳۵۶ بود. در آن زمان تعداد معدودی دانشکده ریاضی در سطح کشور بودند که یکی از آن‌ها دانشکده ریاضی دانشگاه جندی شاپور بود. البته این دانشکده به همت دکتر کرمزاده تشکیل گردید و به همت و پایداری ایشان هم باقی ماند. در آن زمان بقیه دانشگاه‌ها گروه ریاضی داشتند که در دانشکده علوم پایه مستقر بود. این موضوع، اهمیت گروه‌های ریاضی و آمار و کامپیوتر را در دانشگاه اهواز به رخ می‌کشید.

اواخر سال ۱۳۵۶ و روزهای سال ۱۳۵۷ ایام مبارزات بر ضد رژیم شاهنشاهی و شروع اعتراضات، تجمعات و راهپیمایی‌های انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ بود. فعالیت‌ها، نشست‌ها و میتینگ‌های متعددی در این ایام در دانشگاه برگزار می‌شد و سالن بزرگ ورزشی تازه تأسیس دانشگاه محل عمده این تجمعات و میتینگ‌های انقلابی بود.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، متأسفانه در شهریورماه ۱۳۵۹ جنگ تحمیلی شروع شد که دقیقاً شروع جنگ با بمباران فرودگاه اهواز در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ را به خوبی به یاد دارم. با شروع جنگ و پیشروی نیروهای عراقی، به دانشگاهیان توصیه شد که جهت جلوگیری از آسیب، موقتاً به دانشکده کشاورزی ملاثانی، واقع در مسیر راه اهواز و شوشتر برویم. بعد از حدود دو هفته اقامت در ملاثانی و شعله‌ور شدن بیشتر زبانه‌های جنگ، اکثر خانواده‌ها برای حفظ امنیت خود، به شهرستان‌های دورتر و امن مهاجرت کردند، اما این جانب و تعدادی از همکاران هیئت علمی، به صورت مجردی به دانشگاه در اهواز بازگشتیم. مدت مدیدی، افرادی که ساکن کوی استادان دانشگاه بودیم و خانواده‌های ما به شهرهای امن مسافرت کرده بودند، شامل این جانب، دکتر کرم‌زاده، دکتر محمد رستمی، مرحوم دکتر معتمدی، مرحوم دکتر صدر قدرقدر، دکتر امیرخانیان به صورت دسته‌جمعی باهم زندگی می‌کردیم. تا اینکه قدری اوضاع بهتر شد (یا چون به وضع عادت کرده بودیم، فکر می‌کردیم اوضاع بهتر شده) و خانواده‌ها در همان شرایط جنگی برگشتند و دوره زندگی مجردی ما به پایان رسید. بعد از آن دوران تعطیلی دانشگاه‌ها (به دلیل انقلاب فرهنگی) و نیز بازگشایی و فعالیت مجدد دانشگاه‌ها ادامه یافت و علی‌رغم وجود جنگ و بمباران هر روزه بیشتر شهرهای مختلف خوزستان، فعالیت‌های آموزشی برقرار بود. علی‌رغم مصائب و مشکلاتی که در این مدت داشتیم، ولی خاطرات خوبی که به ذهنم مانده از خودگذشتگی و صفا و محبت دوستان همکار و دانشجویان بود که در آن شرایط سخت، در کنار یکدیگر به انجام وظایف علمی خود مشغول بودیم.

بعد از بازگشایی دانشگاه‌ها، دانشکده ریاضی و کامپیوتر دانشگاه اهواز منحل و مجدداً گروه‌های ریاضی و آمار به دانشکده علوم منتقل شدند و محل استقرار آنها نیز اولین کریدور شمالی دانشکده علوم بود. البته بعدها، برحسب نیاز، مجدداً دانشکده علوم ریاضی و کامپیوتر در دانشگاه شهید چمران اهواز راه‌اندازی شد. در مدت هشت سالی که این جانب در دانشگاه اهواز بودم، مسئولیت‌هایی چون معاون آموزشی دانشکده ریاضی و مسئول هسته ریاضی در دانشکده علوم را عهده‌دار بودم.

خاطره‌ای از دوران جنگ:

در زمان تعطیلی دانشگاه در سال ۱۳۶۰ به دلیل انقلاب فرهنگی، تعدادی از استادان گروه ریاضی که خانواده آنان اهواز را ترک کرده بودند، در اهواز ماندیم. بسیاری از این استادان طبق حکمی که از طرف ستاد انقلاب فرهنگی به آنان ابلاغ شده بود، مسئول تدوین، تألیف یا ترجمه کتابی شده بودند. کتاب *جبرخطی مقدماتی* تألیف برنارد کولمن، که ترجمه اینجانب است، محصول همین دوره است. رئیس وقت دانشگاه که یک معلم فیزیک بود و از آموزش و پرورش به دانشگاه مأمور شده بود، کلیه استادان را موظف یا به قولی مجبور کرده بود که هر روز حضور خود را در دفتری در دانشگاه ثبت کنند و در واقع «حاضری» بزنند. دوستان ساکن کوی استادان دانشگاه از گروه ریاضی که خانواده‌هایمان در اهواز نبودند و در واقع «مجردی» زندگی می‌کردیم، به صورت دسته‌جمعی، هرچند وقتی در منزل یکی از ما یکجا جمع می‌شدیم تا پخت و پز یکجا انجام گیرد و نیز از تنهایی درآییم و از مصاحبت هم بهره‌مند شویم. بعد از مدتی آنجا را تغییر می‌دادیم و به منزل یکی دیگر از جمع حاضر می‌رفتیم و به همین ترتیب می‌گذشت. آپارتمان مسکونی متعلق به اینجانب واقع در کنار جاده اصلی کوی استادان و در میانه‌های مجموعه کوی استادان در گلستان و در طبقه همکف واقع بود. جلو و پشت آپارتمان باغچه‌های کوچکی بودند که با شمشاد و گل‌های کاغذی بسیار زیبا محاصره شده بودند به طوری که کسی نمی‌توانست به راحتی و بدون قdblندی، داخل باغچه را ببیند و در واقع همین شمشادها حجابی برای آپارتمان نیز بودند.

در باغچه پشتی آپارتمان که مشرف به آشپزخانه و اتاق پذیرایی بود، انواع سبزیجات را می‌کاشتیم. چند وقتی بود دوستان در آپارتمان مسکونی ما جمع می‌شدند که این دوستان شامل دکتر کرم‌زاده، دکتر محمد رستمی، دکتر امیر خانیان، مرحوم دکتر صدر قدرقدر پیشنهاد کردند از فردا به آپارتمان ایشان که در ردیف‌های مقابل آپارتمان ما بود و یک زمین زیبای چمن بین آنها فاصله بود، نقل مکان کنیم و چند روزی را دسته‌جمعی آنجا باشیم. همه موافقت کردند و فردا شب

آنجا جمع بودیم که نیمه‌شب یک موشک از طرف نیروهای عراقی با صدایی مهیب و دهشتناک به کوی اصابت کرد. همه از خواب پریدیم و بعد از این که مطمئن شدیم همه سالم هستیم، برای کشف موضوع و کمک احتمالی از آپارتمان بیرون آمدیم. البته آن زمان به دلیل وقوع جنگ و تعطیلی دانشگاه‌ها، کوی استادان خیلی خلوت بود. در پی جستجو دیدیم که موشک دقیقاً به باغچه پشتی آپارتمان ما اصابت کرده و ترکش‌های آن تمام شیشه‌های آپارتمان را خرد نموده حتی کولرهای گازی را متلاشی کرده بود. ورود ترکش‌ها به داخل منزل، موجب از بین رفتن وسایل و کابینت‌های آشپزخانه شده بود و مبلمان اتاق پذیرایی نیز سوراخ سوراخ شده بودند. اگر ما آن شب جابه‌جا نشده بودیم، احتمالاً دسته‌جمعی در این اصابت موشک از بین می‌رفتیم و هیئت علمی بخشی از گروه ریاضی از بین می‌رفت.

در سال ۱۳۶۴ مجدداً به دانشگاه فردوسی مشهد منتقل شدم و در گروه ریاضی این دانشگاه به تدریس اشتغال ورزیدم. در سال ۱۳۷۱ برای اخذ مدرک دکتری تخصصی، به دانشگاه لیدز (LEEDS) در انگلستان رفتم و بعد از اتمام تحصیل در سال ۱۳۷۵ به دانشگاه فردوسی مشهد برگشته و به عنوان استادیار مشغول انجام وظیفه شدم. تخصص مکتسبه در دوره دکتری، موضوع کنترل و بهینه‌سازی می‌باشد که موضوعی پرکاربرد و نسبتاً جدید در رشته ریاضی کاربردی است و تخصصی میان‌رشته‌ای است. در سال ۱۳۸۱ به مرتبهٔ دانشجویی و در سال ۱۳۸۶ به مرتبهٔ استادی ارتقا یافتم. در همان سال ۱۳۸۶ برای گذراندن فرصت مطالعاتی به مرکز تحقیقاتی Control Theory Application Center (CTAC) در دانشگاه Coventry کشور انگلستان رفتم. در مدت خدمت در دانشگاه فردوسی مشهد، مسئولیت‌هایی همچون معاونت آموزشی در دانشکدهٔ علوم ریاضی، به مدت ۳/۵ سال و معاونت پژوهشی دانشکدهٔ علوم ریاضی به مدت ۳/۵ سال را به‌عهده داشتم. این‌جانب عضو قطب علمی مدل‌سازی و محاسبات روی سیستم‌های خطی و غیرخطی برای ۳ دوره بوده و هم‌اکنون نیز در همین زمینه فعالیت دارم.

در سال ۲۰۰۸ میلادی با همکاری و همت تعدادی از همکاران گروه‌های ریاضی سراسر کشور، انتشار مجله *Iranian Journal of Numerical Analysis and Optimization (IJNAO)* را در دانشکده علوم ریاضی دانشگاه فردوسی مشهد شروع کردیم که دو فصل‌نامه سمت این‌جانب به مدت ۴ سال سردبیر این مجله بودم و هم اکنون نیز مدیر مسئول مجله مذکور هستم. این مجله دارای رتبه A از وزارت عتف بوده و یکی از مجلات معتبر انگلیسی‌زبان کشور است.

البته مفتخرم که این‌جانب عضو هیئت تحریریه مجلات زیر نیز می‌باشم.

۱- مجله *مدل سازی پیشرفته ریاضی* - دانشگاه شهید چمران اهواز.

۲- *Journal of Mathematical Modeling* از دانشگاه گیلان.

۳- *Iranian Journal of Numerical Analysis and Optimization* از دانشگاه فردوسی مشهد.

۴- مجله *Global Analysis and Discrete Mathematics* از دانشگاه دامغان.

در سال ۱۳۹۰ با تقاضای شخصی، ریاست محترم وقت دانشگاه فردوسی مشهد با بازنشستگی این‌جانب موافقت نمود.

در طول دوران خدمت به‌عنوان عضو هیئت علمی، پنج کتاب تخصصی به صورت تألیف و ترجمه منتشر نموده و بیش از ۱۰۰ مقاله تخصصی در مجلات معتبر بین‌المللی و داخلی و بیش از ۲۵ مقاله در مجموعه مقالات کنفرانس‌های داخلی و خارجی به چاپ رسانیده‌ام.

علاوه بر دانش‌آموزان عزیزی که در دوران تدریس در دبیرستان علم فارغ‌التحصیل کرده‌ام، تعداد زیادی فارغ‌التحصیل ارجمند در مقاطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری در دانشگاه‌های مشهد و اهواز فارغ‌التحصیل نموده‌ام که بعضی از آنان هم اکنون در شمار اساتید مبرز و صاحب نام در دانشگاه‌های ایران هستند و تعدادی نیز به‌عنوان عضو هیئت علمی و یا محقق برجسته در دانشگاه‌های مختلف جهان مشغول خدمت می‌باشند.

این جانب ۳ دختر و یک پسر دارم که تحصیلات دو نفر از دختران در سطح دکتری و یک دختر و پسر در سطح کارشناسی ارشد است.

دکتر ماهرخ فلاح رستگار

دانشکده علوم

۱۳۶۲

خانم دکتر ماهرخ فلاح رستگار در سال ۱۳۱۸ در شهر مشهد به دنیا آمد. تحصیلات خود را تا مقطع دیپلم در سال ۱۳۴۰ به پایان برد. ایشان در سال ۱۳۴۰ تحصیلات عالی خود را در دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی شاپور اهواز (واقع در منطقه ملاتانی اهواز) آغاز و مدرک کارشناسی را در سال ۱۳۴۴ دریافت نمود و به مدت دو سال نیز به صورت قراردادی در این دانشکده به کار مشغول شد. وی مدرک کارشناسی ارشد را در سال ۱۳۴۷ در رشته ژنتیک و بیماری‌شناسی گیاهی از دانشگاه ایالتی اورگون در آمریکا و مدرک دکترای تخصصی را به سال ۱۳۵۶ در رشته بیماری‌شناسی گیاهی (تخصص قارچ‌شناسی از دانشگاه ساتهمپتون انگلستان) دریافت کرد.

خانم دکتر فلاح رستگار از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۶۲ به عنوان عضو هیئت علمی در دانشگاه شهید چمران اهواز استخدام و مشغول به تدریس بود و برای مدتی معاونت

پژوهشی دانشکده علوم را نیز بر عهده داشت. وی در سال ۱۳۵۱ در همین دانشگاه به مرتبه استادیاری و سپس دانشیاری رسید. دکتر فلاح رستگار در سال ۱۳۶۲ به دانشگاه فردوسی مشهد منتقل شد و به مدت ۲۵ سال نیز عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد بود و در همین دانشگاه به مرتبه استادی رسید. در این دانشگاه، ایشان معاونت پژوهشی دانشکده کشاورزی و مدیر گروه بیماری‌شناسی گیاهی همان دانشکده را بر عهده داشت.

دکتر فلاح رستگار پس از بازنشسته شدن از دانشگاه فردوسی مشهد در سال ۱۳۸۷، ریاست موسسه آموزش عالی حکیم طوس را تاکنون بر عهده دارد.

از کارهای پژوهشی خانم دکتر فلاح رستگار می‌توان به راهنمایی شماری پایان‌نامه و رساله دانشجویی و اجرای ۲۰ طرح پژوهشی، ترجمه و تألیف چهار کتاب و چاپ ده‌ها مقاله علمی در مجلات دانشگاهی اشاره نمود.

خانم دکتر فلاح رستگار در توصیف منطقه ملاثانی و دانشکده کشاورزی در برهه دانشجویی خود می‌گوید: دانشکده کشاورزی اهواز در مجاورت روستای ملاثانی و رود کارون قرار دارد. دانشکده دارای کلاس‌های مجهز به کولر گازی، خوابگاه‌های پسرانه و دخترانه با استانداردهای آن روزگار و بسیار امن و هم سطح با کشورهای پیشرفته و سالن غذاخوری و ورزشگاه بود. محوطه دانشگاه پر از گل‌های زیبا مناطق گرمسیری، درختان نخل با پرندگان زیبا از جمله لک لک و ... بود. دانشجویان از امکانات تحصیلی رایگان استفاده می‌کردند. مدیریت دانشکده با همکاری بنیاد خاور نزدیک اداره می‌شد. بسیاری از دروس به زبان انگلیسی تدریس می‌شد. ارتباط دانشجویان با مدیریت بسیار قانونمند و دوستانه بود.

دکتر محمدحسین قبادی

دانشکده علوم

۱۳۸۳

من سال ۱۳۳۳ در شهرستان خرم‌آباد لرستان متولد شدم. تا پایان تحصیلات ابتدایی و دو سال از تحصیلات متوسط در خرم‌آباد بودم و بقیه تحصیلات را در شهرستان‌های اصفهان و تهران به اتمام رساندم. خدمت مقدس سربازی را به‌عنوان سپاه ترویج و آبادانی در منطقه ورامین و گرمسار بودم. پس از اتمام دوره سربازی در سال ۱۳۵۲ وارد دانشگاه فردوسی مشهد شده و مدرک کارشناسی زمین‌شناسی را از این دانشگاه اخذ نموده و در سال ۱۳۶۲ به‌منظور اخذ مدرک کارشناسی ارشد وارد دانشگاه تربیت مدرس در تهران شدم. به دلیل کمبود شدید و نیاز کشور به متخصصین زمین‌شناسی مهندسی به اتفاق چند نفر از پذیرفته‌شدگان در امتحان ورودی این دانشگاه تازه تأسیس، گرایش زمین‌شناسی مهندسی را در این دانشگاه که مدرسه تربیت مدرس نامیده می‌شد دایر و با مشکلات زیاد از قبیل وجود مسائل سیاسی، مسائل مالی و اسکان، ظرف مدت ۴ سال دوره کارشناسی ارشد را به پایان برده و به‌عنوان اولین

دانشجوی کارشناسی ارشد در گرایش زمین‌شناسی مهندسی در سال ۱۳۶۶ از این دانشگاه فارغ‌التحصیل شدم. پایان‌نامه تحصیلی من با نوآوری همراه بود چون با راهنمایی استاد ارجمندم، دکتر حسین جلالی، دستگاه اندازه‌گیری انحلال‌پذیری سنگ را طراحی و ساختم. با ساخت این دستگاه رساله کارشناسی ارشد را در ارتباط با موضوع انحلال‌پذیری و آب‌بندی محل سد خاکی لار واقع در ۱۰۵ کیلومتری شمال تهران مورد مطالعه قرار دادم. بعد از فراغت از تحصیل ریاست مدرسه عالی اراک را قبول نکرده و به دلیل وجود جنگ و کمبود هیئت علمی داوطلبانه وارد دانشگاه شهید چمران اهواز گردیده و به‌عنوان مربی مشغول کار شدم.

پس از مدت ۴ سال، به‌دلیل دایر نبودن دوره دکتری زمین‌شناسی مهندسی در ایران در فروردین‌ماه سال ۱۳۷۰ به‌عنوان بورسیه دانشگاه شهید چمران اهواز به استرالیا اعزام شده و دوره دکتری را در دی‌ماه ۱۳۷۳ به اتمام رسانده و به ایران برگشتم و مجدد برای ادامه فعالیت علمی به‌عنوان استادیار در دانشگاه شهید چمران اهواز مشغول به کار شدم. لازم به ذکر است با وجود شرایط مناسب برای ماندن در استرالیا و نیز اقامت در تهران به دلیل برخورد مناسب مسئولان محترم دانشگاه شهید چمران اهواز و رفتار صمیمی و گرم مردم محترم خوزستان به‌ویژه در محل زندگی و کار، بازگشت به این دانشگاه را ترجیح دادم. در مدت خدمت در این دانشگاه یک دوره و به مدت دو سال از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۷ مدیریت گروه زمین‌شناسی را عهده‌دار بودم از زمان بازگشت به مدت ۱۶ سال در دانشگاه شهید چمران اهواز مشغول خدمت بودم و در طی این مدت مشاور عالی زمین‌شناسی مهندسی در شرکت مهندسیین مشاور دزآب در خوزستان، مدیر گروه نظارت بر پروژه‌های برقایی جهاد کشاورزی استان خوزستان و عضو کمیته تحقیقات زمین‌شناسی و ژئوتکنیک سازمان آب و برق استان خوزستان بوده‌ام.

در طول مدت ۱۶ سال خدمت در دانشگاه شهید چمران اهواز ۳ بار به‌عنوان پژوهشگر نمونه انتخاب شدم که از خاطرات شیرین من است. بار اول به خاطر ثبت اختراع دستگاه آزمایش انحلال‌پذیری سنگ، بار دوم به دلیل بهترین تألیف کتاب

(کتاب زمین‌شناسی مهندسی ویژه دانشجویان عمران)، بار سوم به خاطر تألیف بهترین مقاله داخلی.

بعد از ارتقاء به مرتبه دانشجویی در سال ۱۳۸۳ به منظور راه‌اندازی دوره دکتری زمین‌شناسی مهندسی به دانشگاه بوعلی سینا همدان منتقل شدم. با تلاش زیاد این دوره در دانشگاه بوعلی سینا راه‌اندازی شد و هم اکنون چهارمین دوره آن دایر است. در مدت خدمت در این دانشگاه به دلیل تجربه بدست آمده در دانشگاه شهید چمران اهواز در زمینه آموزش و پژوهش ۶ بار به عنوان استاد نمونه آموزشی، ۳ بار به عنوان پژوهشگر برتر دانشکده علوم پایه و یک بار به عنوان پژوهشگر نمونه دانشکده علوم پایه انتخاب شده‌ام.

در مدت خدمت در دانشگاه شهید چمران اهواز موفق به ترجمه کتاب زمین‌شناسی مهندسی (یک راهنمای آزمایشگاهی) و تألیف کتاب زمین‌شناسی مهندسی (ویژه دانشجویان عمران) شدم که چاپ یازدهم آن به اتمام رسیده است. در مدت خدمت در دانشگاه بوعلی سینا موفق به تألیف کتاب‌های مبانی زمین‌شناسی مهندسی (ویژه دانشجویان زمین‌شناسی)، زمین‌شناسی مهندسی کارست، آب‌های زیرزمینی، زمین‌شناسی مهندسی زیست محیطی، زمین‌شناسی مهندسی خاک (به اتفاق دکتر ساجدالدین موسوی عضو هیئت علمی دانشگاه چمران) و ترجمه کتاب خطرات زمین‌شناسی شدم.

انتخاب کتاب زمین‌شناسی مهندسی کارست به عنوان کتاب فصل در سومین جشنواره کتاب فصل جمهوری اسلامی در سال ۱۳۸۷ و انتخاب کتاب مذکور در بیست و ششمین جشنواره کتاب سال جمهوری اسلامی در سال ۱۳۸۸ از افتخارات بنده محسوب می‌گردد. همچنین انتخاب کتاب خطرات زمین‌شناسی در سی و دومین همایش و اولین کنگره بین‌المللی - تخصصی علوم زمین در سال ۱۳۹۲ به عنوان کتاب برگزیده در بخش ترجمه و ارائه بیش از ۲۰۰ مقاله در کنفرانس‌های داخلی و خارجی و چاپ ۵۰ مقاله علمی - پژوهش و ISI از دیگر افتخارات بنده می‌باشد.

این جانب از سال ۱۳۹۰ در دانشگاه بوعلی سینا به عنوان استاد تمام (پروفسور) ارتقاء یافته و در حال حاضر عضو هیئت تحریریه ۵ مجله علمی - پژوهشی هستم که مجله انجمن زمین شناسی مهندسی و محیط زیست ایران و مجله زمین شناسی مهندسی دانشگاه خوارزمی تهران از جمله آنها می باشند.

دکتر کریم کمالی

دانشکده کشاورزی

۱۳۷۷

دکتر کریم کمالی در سوم شهریورماه ۱۳۲۰ همزمان باجنگ دوم جهانی و مصادف با حمله قشون روس‌ها به آذربایجان در محله چرنداب تبریز (خیابان آیت‌الله طالقانی) به دنیا آمد. سال‌های اولیه کودکی در محیط پرآشوب و قحطی‌زده ناشی از اشغال تبریز به دست روس‌ها و متعاقب آن اعلام استقلال آذربایجان از سوی فرقه دمکرات در سال ۱۳۲۴ سپری شد. تحصیلات ابتدایی را تا کلاس پنجم طی سال‌های ۲۶ تا ۳۱ در دبستان‌های فخر رازی و ثقله‌الاسلام محله چرنداب گذراند. با توجه به مهاجرت خانواده به تهران، کلاس ششم را در سال ۱۳۳۲ در دبستان غزالی (خیابان سینا) و تحصیلات متوسطه را در رشته علوم طبیعی تا سال ۱۳۳۸ در دبیرستان‌های بابک و اسدآبادی واقع در میدان رشديه تهران به پایان رسانید. در مهرماه ۱۳۳۸ پس از قبولی در آزمون ورودی، در دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران پذیرفته شد و در سال ۱۳۴۲ در رشته مهندسی دفع آفات نباتی

(کارشناسی ارشد پیوسته) فارغ‌التحصیل شد. در آن زمان دورهٔ تحصیل در مقطع کارشناسی ۳ سال و در کارشناسی ارشد ۴ سال بود. در سال ۱۳۴۸ نیز موفق شد مدرک کارشناسی ارشد نا پیوسته در رشته گیاه پزشکی را از همان دانشگاه کسب کند.

در دی‌ماه ۱۳۴۲ جهت انجام خدمت سربازی به دانشگاه نظامی اعزام و پس از طی ۹ ماه دورهٔ آموزشی به درجهٔ ستوان دومی (رستهٔ حمل و نقل) نایل شد و ۹ ماه باقی‌مانده خدمت را با سمت فرماندهٔ دسته یکم موتوری آمادگاه ۰۱ در اصفهان گذرانید.

در تیرماه ۱۳۴۴ در طرح اصلاح و توسعهٔ کشت حبوبات در دانشکدهٔ کشاورزی کرج که با همکاری سازمان برنامه و وزارت کشاورزی ایالات متحده در حال اجرا بود با سمت حشره‌شناس استخدام و مدت ۵ سال با همکاری حشره‌شناسان آمریکایی پژوهش‌هایی در زمینهٔ شناسایی آفات حبوبات ایران و روش‌های کنترل آنها انجام داد.

در اوایل سال ۱۳۴۹ از سمت خود استعفا داد و به‌عنوان دستیار پژوهشی و دانشجوی دکتری در گروه حشره‌شناسی دانشگاه ایالتی داکوتای شمالی در شهر فارگو آمریکا پذیرفته شد و متعاقب آن در اواخر سال ۱۳۵۲ موفق به دریافت دانشنامهٔ دکترای تخصصی در حشره‌شناسی اقتصادی گردید.

پس از فراغت از تحصیل، دکتر کمالی با مکاتباتی که انجام داد موفق شد مجوز استخدام و همکاری با وزارت کشاورزی کانادا، مرکز تحقیقات آفات انباری استرالیا و دانشگاه اصفهان (انسیتو باغبانی) را کسب کند. در همان زمان نامه‌ای هم از مرحوم دکتر محمد حسن مهدوی اردبیلی (رئیس سابق دانشکدهٔ کشاورزی دانشگاه تهران) که در آن زمان سمت معاونت آموزشی دانشگاه جندی شاپور را عهده‌دار بود دریافت کرد. مضمون نامه به این شرح بود: «ضمن تبریک و خوشحالی از موفقیت‌های جنابعالی از شما خواهش می‌کنم به منظور ادای دین خود به کشورمان به ایران برگشته و مدت ۵ سال در دانشگاه جندی شاپور خدمت کرده بعد از آن هر

جا که میل دارید بروید». علیرغم نظرات دوستان مبنی بر انصراف از این کار، دکتر کمالی تصمیم به خدمت در اهواز گرفت و با عزم راسخ و استقبال از پیشنهاد استاد سابق خود، به ایران مراجعت و در دی‌ماه ۱۳۵۲ در محل جدید دانشکده کشاورزی که در پردیس دانشگاه تأسیس شده بود در گروه گیاه‌پزشکی با مرتبه استادیاری استخدام و متعاقب آن در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۶۴ به ترتیب به مرتبه‌های دانشیاری و استادی ارتقا یافت.

دکتر کمالی طی ۲۵ سال خدمت در دانشگاه جندی‌شاپور (شهید چمران اهواز)، ضمن تلاش و همکاری در راه‌اندازی و تأسیس دوره‌های کارشناسی و کارشناسی‌ارشد گیاه‌پزشکی، دانشوری و دکترای حشره‌شناسی کشاورزی، تجهیز آزمایشگاه‌ها و کتابخانه‌های گروه و دانشکده، در ترجمه ۳ عنوان کتاب، نگارش ۲ عنوان تک‌نگاشت، انتشار مقالات متعدد و تدریس دروس مختلف از قبیل حشره‌شناسی و دفع آفات، آفات درختان میوه و گرمسیری، اصول مبارزه با آفات، زبان تخصصی، کنه‌شناسی، کنه‌شناسی تکمیلی، مرفولوژی حشرات و ناقلین عوامل بیماری‌زای گیاهان مشارکت داشت. علاوه بر این در اجرای دو طرح پژوهشی ملی و ده‌ها طرح پژوهشی دانشجویی به‌عنوان مجری شرکت داشت. در اثر این تلاش‌ها در سال‌های ۱۳۷۱ و ۱۳۷۴ به ترتیب به‌عنوان استاد برجسته و پژوهشگر فعال دانشگاه مورد تقدیر قرار گرفت.

علاوه بر وظایف آموزشی و پژوهشی، دکتر کمالی در سمت‌های اجرایی متعددی در دانشگاه از قبیل مدیریت گروه گیاه‌پزشکی، معاونت دانشکده کشاورزی، مدیر کلی کارگزینی دانشگاه، ریاست روابط بین‌الملل دانشگاه و معاونت پژوهشی دانشگاه همکاری داشته است.

دکتر کمالی در دوران خدمت دانشگاهی در چهار نوبت از مأموریت‌ها و فرصت‌های مطالعاتی به شرح زیر استفاده نمود:

- مأموریت آموزشی - مطالعاتی (۱۳۵۶) که هزینه آن از طرف سازمان بین‌المللی انرژی اتمی (مرکز وین) تأمین شد. کلاس‌های این دوره به مدت شش هفته در

دانشگاه فلوریدا (گینزویل امریکا) تشکیل شد که در آن آخرین اطلاعات درباره اثرات پرتوافکنی اشعه گاما، رادیوایزوتوپ‌ها و عقیم‌کننده‌های شیمیایی بر روی حشرات و تکنیک‌های پرورش انبوه و نرعیمی حشرات افت بحث شد. نامبرده تنها منتخب از بین متقاضیان دانشگاه‌های ایران در آن سال بود.

- فرصت مطالعاتی داخلی (۱۳۶۲)، به مدت شش ماه در موسسه تحقیقات آفات و بیماری‌های گیاهی (موسسه تحقیقات گیاهپزشکی کشور) در تهران که بررسی‌هایی در زمینه آفات انباری و تعیین فهرستی از آفات انباری موجود در ایران انجام گرفت.

- فرصت مطالعاتی خارجی به مدت یک سال (۶۵-۱۳۶۴) به‌عنوان استاد میهمان در گروه حشره‌شناسی دانشگاه ایالتی ایوا (ایمز امریکا)، که در زمینه شناسایی کنه‌های زیان‌آور و مفید کشاورزی تحقیق نمود. در این مأموریت علاوه بر تشخیص هویت کنه‌های جمع‌آوری شده و آوردن نمونه‌ها به ایران، آخرین اطلاعات علمی موجود در کتابخانه‌های دانشگاه در مورد کنه‌ها در بیش از ۵۰۰۰ صفحه نیز کپی برداری و به اهواز آورده شد. این نمونه‌ها و منابع سال‌های متمادی در کلاس‌های عملی دروس کنه‌شناسی و نیز در پایان‌نامه‌های دانشجویان تحصیلات تکمیلی مورد استفاده و استناد قرار گرفت.

- فرصت مطالعاتی به مدت سه ماه با استفاده از تعطیلات تابستان ۱۳۷۶ و با هزینه شخصی به‌عنوان استاد میهمان در گروه حشره‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا (ریور ساید آمریکا)، که در زمینه جمع‌آوری و شناسایی کنه‌های زیان‌آور و مفید نخلستان‌های منطقه کوچلا ولی در جنوب کالیفرنیا اقدام و نمونه‌های جمع‌آوری و تشخیص هویت داده شده نیز به اهواز آورده شدند.

در سال ۱۳۶۶ پس از شروع فعالیت‌های آموزشی در گروه گیاهپزشکی دانشگاه تربیت مدرس، دکتر کمالی بنا به دعوت جناب آقای دکتر تیمور توکلی معاون آموزشی وزیر علوم و آموزش عالی و رئیس دانشکده کشاورزی وقت، همکاری با آن دانشگاه را به‌عنوان استاد مدعو آغاز نمود. این همکاری علاوه بر تدریس کنه‌شناسی تکمیلی و پیشرفته در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری شامل برنامه‌ریزی

دوره‌های دانشوری و دکتری، تجهیز و راه‌اندازی آزمایشگاه‌ها و تأسیس گروه جدید حشره‌شناسی کشاورزی در این دانشگاه بود به طوری که در سال ۱۳۷۰ به عنوان اولین مدیر گروه جدیدالتأسیس حشره‌شناسی کشاورزی منصوب و به مدت هشت سال اداره آن گروه را به عهده گرفت.

با انتقال قطعی دکتر کمالی در سال ۱۳۷۷ به دانشگاه تربیت مدرس فعالیت‌های آموزشی، پژوهشی و اجرایی وی به طور قابل توجهی افزایش یافت و با عضویت در نهادها و موسسات مختلف شروع به همکاری مستمر نمود. این قبیل فعالیت‌ها شامل: عضویت در فرهنگستان علوم (بخش حشره‌شناسی کشاورزی)، عضویت در هیئت‌های ممیزه مرکزی وزارت علوم و آموزش عالی و دانشگاه تربیت مدرس، فعالیت در کمیته‌های برنامه‌ریزی درسی دوره‌های کارشناس ارشد و دکتری حشره‌شناسی کشاورزی در وزارت علوم و آموزش عالی، عضو هیئت داوران کتب دانشگاهی (کتب تخصصی گیاه‌پزشکی) مرکز نشر دانشگاهی، شرکت در جلسات شورای عالی تحقیقات وزارت جهاد کشاورزی و بالاخره فعالیت در هیئت تحریریه مجلات علمی- پژوهشی دانشگاه‌ها و مؤسسات مختلف بوده است. در سال ۱۳۷۹ دکتر کمالی به مدت چهار سال به معاونت پژوهشی دانشکده کشاورزی دانشگاه تربیت مدرس منصوب شد و در سال ۱۳۸۶ هم به عنوان استاد نمونه کشوری (در گروه کشاورزی) از طرف دانشگاه تربیت مدرس و وزارت علوم و آموزش عالی برگزیده شد و مورد تقدیر قرار گرفت.

نظر به این که گروه‌های گیاه‌پزشکی یا حشره‌شناسی کشاورزی دانشگاه‌های کشور طی سال‌های دهه هفتاد فاقد مدرس با تخصص کنه‌شناسی بودند لذا از دکتر کمالی به عنوان استاد مدعو دعوت شد تا در تدریس دروس کنه‌شناسی تکمیلی یا کنه‌شناسی پیشرفته در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری همکاری و تدریس نماید. این همکاری در دانشگاه تهران به مدت ۱۳ سال، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی تهران ۱۲ سال، دانشگاه‌های تربیت مدرس و صنعتی اصفهان هریک به مدت ۱۰ سال، دانشگاه زابل ۵ سال و دانشگاه گیلان یک نیمسال کامل طول کشید.

حاصل تلاش‌های ۴۲ ساله دکتر کمالی در دانشگاه‌های مختلف کشور، آموزش صدها دانش‌آموخته در مقطع کارشناسی گیاهپزشکی و کشاورزی، استاد راهنمایی ۴۶ نفر دانش‌آموخته در مقطع دکتری و ۷۵ نفر هم در مقطع کارشناسی ارشد کشاورزی بوده است. علاوه بر این، ایشان در تألیف کتاب‌های فهرست کنه‌های ایران به زبان انگلیسی (۱۳۸۰) و فرهنگ واژگان حشره‌شناسی کشاورزی از انتشارات فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی و دانشگاه تهران (که یکی از کتاب‌های برگزیده سال ۱۳۸۰ انتخاب شد) به‌عنوان نویسنده اول مشارکت داشت.

سایر فعالیت‌های دکتر کمالی شامل انتشار حدود ۱۰۰ مقاله علمی - پژوهشی در مجلات داخلی، ۷۰ مقاله به زبان انگلیسی در مجلات معتبر بین‌المللی و صدها عنوان خلاصه مقاله و پوستر که در کنگره‌های داخلی و بین‌المللی ارائه شدند.

دکتر کمالی در اوایل سال ۱۳۸۷ بنا به درخواست شخصی و پس از ۲۰ سال خدمت در دانشگاه تربیت مدرس (۱۰ سال به صورت استاد مدعو و ۱۰ سال هم به عنوان عضو انتقالی) با مرتبه استاد پایه ۳۹ به افتخار بازنشستگی نائل گردید.

دکتر کمالی دارای همسر و سه فرزند است. همسر وی خانم شهربانو رضی‌زاده معلم بازنشسته‌ای است که در سال‌های اولیه انقلاب و جنگ، مدیریت دبستان دخترانه غزالی در محله کمپلوی اهواز را بر عهده داشت.

فرزند اول آنان «مسعود» تحصیلات پزشکی عمومی و تخصص روان‌پزشکی را در دانشگاه‌های علوم پزشکی تهران و کلمبیای نیویورک تکمیل کرده و در حال حاضر به عنوان عضو هیئت علمی گروه روان‌پزشکی بیمارستان ماساچوست وابسته به دانشگاه هاروارد (بوستون، ماساچوست) مشغول به کار می‌باشد. فرزند دوم «کیوان» دانش‌آموخته دوره کارشناسی مهندسی الکترونیک از دانشگاه آزاد اسلامی تهران و کارشناسی ارشد و دکترای کامپیوتر از دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا (استیت کالج، پنسیلوانیا) است. وی اکنون با سمت پژوهشگر ارشد نرم‌افزار کامپیوتر در همان دانشگاه به تحقیق اشتغال دارد. فرزند سوم (مریم) دانش‌آموخته کارشناسی زیست‌شناسی از دانشگاه شهید بهشتی تهران و کارشناسی ارشد حشره‌شناسی

پزشکی از دانشگاه علوم پزشکی تهران می‌باشد که پس از تکمیل دوره‌های دکتری و فوق دکتری در گروه حشره‌شناسی دانشگاه ویرجینیا تک آمریکا (بلاکز برگ، ویرجینیا)، اخیراً با سمت عضو هیئت علمی گروه حشره‌شناسی پزشکی در دانشگاه تربیت مدرس تهران استخدام شده است.

خاطراتی از زبان دکتر کریم کمالی

در سال‌های اولیه جنگ تعدادی از رزمندگان که در سنگرها زندگی می‌کردند دچار عقرب‌گزیدگی شده و در مواردی تلفاتی هم داشته‌اند. بنابراین برخی از دانش‌آموختگان وظیفه و سایر اشخاص با همراه آوردن عقرب‌ها و رتیلان (کشته شده یا زنده) به گروه گیاه‌پزشکی مراجعه و جهت شناسایی آنها کمک می‌خواستند. من در این زمان تصمیم گرفتم که در زمینه جمع‌آوری و شناسایی عقرب‌های خوزستان و نحوه زندگی آنها بررسی‌هایی انجام دهم. برای این منظور تعدادی عقرب زنده را در ظروف شیشه‌ای بدون درپوش (شبه به آکواریوم) در آزمایشگاه پرورش می‌دادم.

در بعد از ظهر یکی از روزها هوایم‌های عراقی، مناطق مختلف اهواز از جمله محوطه پردیس دانشگاه را بمباران کردند. در اثر موج شدید انفجار، ظروف پرورش واژگون شده و در نتیجه تمام عقرب‌ها در آزمایشگاه پخش شده و از زیر درب فرار کردند. فردای آن‌روز تعدادی از آن‌ها در راهروهای دانشکده کشاورزی جمع‌آوری شدند ولی اثری از بقیه آنها نبود. با توجه به این‌که این رویداد همزمان با انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه اتفاق خوشبختانه آسیبی به همکاران دانشکده نرسید.

در همان روز یکی دیگر از هوایم‌های مهاجم، مهمان‌سرای دانشگاه را بمباران کرد که در نتیجه اطاق محل سکونت من و تعداد دیگری از اساتید به شدت آسیب دید. شدت موج انفجار به حدی بود که علاوه بر خرد شدن تمام شیشه‌ها و شکسته شدن درها، کولر ۲۴۰۰۰ بی تی یو نصب شده در پنجره به وسط اتاق پرتاب شده بود و

موکت‌های چسبیده شده در کف اتاق هم مچاله شده و در درب اتاق گیر کرده بود. در زمان بمباران، این‌جانب در دانشکده بودم و خوشبختانه آسیبی به من نرسید. در سال‌های ۶۱-۱۳۵۹ هم‌زمان با انقلاب فرهنگی و آغاز جنگ، فعالیت‌های آموزشی- پژوهشی دانشگاه‌ها متوقف گردید. در این زمان، من با جلب موافقت آقای مهندس عبدویس پورمند رئیس اسبق اداره حفظ نباتات استان اقدام به ایجاد کلینیک گیاه‌پزشکی در محل گروه نمودم. آقای مهندس پورمند ضمن اظهار علاقه به همکاری با کلینیک، تأمین وسیله نقلیه (لندروور) و راننده آن را جهت مسافرت کارشناسان به روستاهای خوزستان و توزیع سموم لازم و برخی مایحتاج زارعین برای کنترل آفات عمومی را بر عهده گرفتند. برخی از کارشناسان وقت گروه آقایان مهندس (دکتر) رضا فرخی‌نژاد و مهندس (دکتر) ابراهیم سلیمان‌نژادیان هم اعلام همکاری کردند. در مراحل بعدی جناب آقای مهندس اسکندری (وزیر سابق کشاورزی دولت جناب دکتر احمدی‌نژاد) نیز به‌عنوان کارشناس جوان جهاد کشاورزی استان به این تیم اضافه شد. وظیفه کارشناسان مسافرت به روستاهای استان و رسیدگی به مشکلات زارعین و باغداران از قبیل شناسایی آفات و بیماری‌های گیاهان و ارائه روش‌های کنترل آنها بود.

در یکی از روزهای گرم خردادماه ۱۳۶۰، همراه با بعضی از همکاران به روستای جنگیه از توابع کوت عبدالله در مسیر جاده اهواز - آبادان عزیمت کردیم. عصر همان‌روز هنگام مراجعت در حوالی جنگیه مشاهده شد که بانویی با چادر مشکی دوان دوان از دور علامت می‌داد و تقاضای کمک داشت. با توقف اتومبیل و نزدیک شدن وی مشاهده شد که بانوی میان سال عرب زبان با پای برهنه و عرق‌ریزان، عاجزانه از راننده درخواست می‌کرد که وی را به اهواز برساند. راننده پس از سوار کردن مشارالیها از وی پرسید که در این گرمای سوزان و با حالتی پریشان در وسط بیابان چه می‌کنید؟ آن زن درحالی که بسیار تشنه و خسته بود اظهار داشت که روز گذشته سربازان مهاجم عراقی وی و عروسش رادر روستای حوالی جنگیه به اسارت گرفتند به طوری که شب قبل را هم در سنگر آنها سپری کرده‌اند. صبح اول وقت،

سربازان در حالی که عروس وی را در اسارت داشتند به ایشان می‌گویند که «تو پیر هستی و به درد نمی‌خوری» و او را در وسط بیابان رها می‌کنند. بیچاره پیرزن از صبح تا غروب با پای پیاده راه‌پیمایی می‌کرد که اتومبیل کلینیک را دیده و تقاضای کمک می‌کند. آن زن پس از رسیدن به اهواز، در حوالی محله لشگرآباد به منزل برادرش تحویل داده شد.

دکتر راگونات کوهلی

دانشکده دامپزشکی

۱۳۷۷

راگونات کوهلی متولد ۱۹۳۳ میلادی در شهر راولپندی از ایالت کشمیر. متخصص در رشته دامپزشکی جراحی. مدیر گروه و راه‌اندازی رشته تخصصی جراحی دامپزشکی در دانشگاه میدو گوری کشور نیجریه از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ میلادی. پروفیسور و مدرس و راه‌اندازی کلینیک تخصصی جراحی دامپزشکی در کشور لیبی در سال‌های ۱۹۸۶-۱۹۸۸. استاد تمام رشته جراحی دامپزشکی و رادیولوژی در دانشگاه شهید چمران اهواز در طی سال‌های ۱۹۸۸-۱۹۹۸ میلادی به مدت ۱۰ سال. تهیه و تدوین فرهنگ لغت دامپزشکی در سال ۱۹۹۹ در اهواز. مشاور در امور دامپزشکی به صورت تخصصی و حرفه‌ای با دانشگاه‌های هند در سال‌های ۲۰۱۴-۱۹۹۹ میلادی. عضو افتخاری علوم آکادمی ملی دامپزشکی هند از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۰.

دارندهٔ ۲ مدال طلای ملی در امور دامپزشکی از هندوستان.
دارندهٔ ۳ جایزهٔ بین‌المللی از آکادمی دامپزشکی کشورهای عراق؛ بلغارستان و لهستان.
نایب رئیس انجمن جراحی دامپزشکان کشور هندوستان.
چاپ بیش از ۳۰ مقاله تخصصی دامپزشکی در ژرنال‌های ملی و بین‌المللی.

دکتر محمودرضا گشمردی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
۱۳۸۵

محمودرضا گشمردی در شهرستان بوشهر در سال ۱۳۴۷ متولد شد. به علت انتقال پدر، تحصیلات دوره ابتدایی را در اصفهان آغاز کرد و بعد از چند سال به بوشهر بازگشت و سه سال پایانی دوره ابتدایی تا پایان دوره متوسطه را در زادگاهش سپری کرد و دیپلم خود را از دبیرستان سعادت بوشهر اخذ نمود. در سال ۱۳۶۵ در مقطع کارشناسی رشته زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه فردوسی مشهد پذیرفته گردید. در اولین آزمون متمرکز اعزام به خارج در سال ۱۳۶۹ پذیرفته شد. در سال ۱۳۷۱ به کشور فرانسه اعزام گردید و در مقطع کارشناسی ارشد آموزش زبان فرانسه در دانشگاه نانت ثبت نام نمود. بعد از گذراندن دوره کارشناسی ارشد، در سال ۱۳۷۳ در مقطع دکتری آموزش زبان فرانسه در همان دانشگاه پذیرفته شد و در سال ۱۳۷۶ موفق به اخذ درجه دکتری گردید.

بعد از مراجعت به کشور در سال ۱۳۷۷ در دانشگاه شهید چمران اهواز مشغول به کار شد. علاوه بر تدریس، از سال ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۰ مدیر گروه فرانسه و از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۵ معاون آموزشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی گردید. از بهمن ۱۳۸۵ به دانشگاه اصفهان منتقل شد. از سال ۱۳۸۶ تا ۱۳۸۷ مدیر گروه فرانسه و از سال ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۴ نیز رئیس دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه اصفهان گردید. در سال ۱۳۹۱ به مرتبه دانشیاری نائل آمد. از شهریور ۱۳۹۴ به دانشگاه تربیت مدرس تهران منتقل شد و از شهریور ۱۳۹۵ مدیر گروه فرانسه آن دانشگاه گردید.

ایشان در کارنامه پژوهشی خود مقالات علمی - پژوهشی، دو کتاب و راهنمایی و مشاوره و داوری ده‌ها پایان‌نامه و رساله دارد. دو بار مدرس نمونه دانشگاه اصفهان یکی در سال ۱۳۹۰ و دیگری در سال ۱۳۹۳ گردید. از سال ۱۳۹۲ تاکنون سردبیر مجله علمی پژوهشی *مطالعات زبان فرانسه دانشگاه اصفهان* می‌باشد.

دکتر ابوالقاسم متین

دانشکده کشاورزی

۱۳۶۳

دکتر ابوالقاسم متین در سال ۱۳۱۳ در همدان به دنیا آمد. وی تحصیلات خود را تا پایان دوره متوسطه در شهر تهران به پایان برد. ایشان پس از دریافت دیپلم راهی آلمان شد و تحصیلات دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد را در رشته کشاورزی در دانشگاه گوتینگن این کشور در علوم گیاهی در فاصله سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۳ به پایان رساند. دکتر متین در سال ۱۳۴۵ به ایران بازگشت و به مدت دو سال در دانشگاه تبریز مشغول به کار شد. وی در سال ۱۳۴۷ و پس از اخذ مدرک دکترا در رشته تغذیه نبات، به استخدام دانشگاه جندی‌شاپور اهواز درآمد و در گروه خاک‌شناسی دانشکده کشاورزی مشغول به تدریس و تحقیق شد. ایشان در ۱۳۵۲ و ۱۳۵۷ به ترتیب به مرتبه دانشیاری و استادی رسید. دکتر متین در سال ۱۳۶۳ به دفتر طرح‌ها و مشاوره نخست وزیر مأمور و چندی بعد از آن به وزارت جهاد کشاورزی منتقل و در سال ۱۳۸۵ از آن وزارتخانه بازنشسته شد.

دکتر ابوالقاسم متین ۲۴ کتاب تألیفی و تعدادی گزارش علمی دارد. کتاب‌های ایشان در زمینه‌های تغذیه گیاه، اکولوژی، جنگل‌داری، گیاهان دارویی و حجامت است که شش عنوان آن در فاصله سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۷ در دانشگاه جندی‌شاپور اهواز به چاپ رسیده است. پیشینه علمی دکتر متین و نوآوری‌های ایشان در طرح مسائل مربوط به محیط زیست، وی را در زمره افراد تأثیرگذار در تأسیس سازمان محیط زیست قرار داده است.

حضور فعال در شبکه‌های مختلف سیمای جمهوری اسلامی و برنامه‌های دهکده تندرستی و تندرستی خوردنی از دیگر فعالیت‌های ایشان در زمینه ترویج مفاهیم و آگاهی بخشی پیرامون تغذیه و سلامتی است.

دکتر سید محمدباقر نبوی

دانشکده علوم

۱۳۸۲

این جانب سید محمد باقر نبوی، روز اول خردادماه ۱۳۳۰ در دزفول به دنیا آمدم. تحصیلات خود تا دیپلم را در همین شهر به پایان رساندم. مدرک کارشناسی خود را در سال ۱۳۵۴ از دانشگاه اراک دریافت نمودم. کارشناسی ارشد خود را در سال ۱۳۶۷ از دانشگاه ساوتهمپتن انگلستان و مدرک دکترا را در سال ۱۳۷۶ از دانشگاه تهران دریافت کردم. در ۱۳۵۶ با مدرک کارشناسی ارشد به استخدام دانشکده علوم و فنون دریایی و جدیدالتأسیس شاخه جنوبی دانشگاه جندی شاپور اهواز درآمدم که در محل فیلده خرمشهر راهاندازی شده بود. اهداف این دانشکده عبارت بود از: تربیت کادر تخصصی دریایی در ۵ رشته زیست‌شناسی دریا، فیزیک و هواشناسی دریا، شیمی دریا، زمین‌شناسی دریا و منابع غذایی دریا. این جانب از سال ۱۳۵۶ (زمان استخدام در دانشکده علوم و فنون دریایی) تا آغاز جنگ تحمیلی به‌طور فعال در شکل‌گیری این دانشکده نقش داشته‌ام. در سال ۱۳۵۷ این دانشکده پس از تجهیز

آزمایشگاه‌ها و استخدام نیروهای علمی شامل ۱۵ عضو هیئت علمی، ۵ نفر کارشناس و ۳۰ نفر کادر اداری عملاً فعالیت پژوهشی خود را آغاز نمود. همزمان تعدادی دانشجوی کارشناسی جهت ادامه تحصیل به خارج از کشور اعزام که پس از کسب تخصص مربوطه، به کشور مراجعت و مشغول خدمت شدند.

در سال ۱۳۵۹، این دانشکده با پذیرش دانشجو جهت کادر تخصصی در مقطع کارشناسی ارشد در آستانه شروع فعالیت آموزشی بود که با هجوم ناجوانمردانه بعثیان به خرمشهر و شروع جنگ تحمیلی به کلی منهدم شد. با آغاز جنگ تحمیلی فعالیت‌های این دانشکده و دانشکده اقتصاد که هر دو، شاخه جنوبی دانشگاه جندی شاپور را تشکیل می‌داد، به پردیس اصلی دانشگاه جندی شاپور در شهر اهواز منتقل شد.

در دوران جنگ تحمیلی که دانشکده علوم و فنون دریایی در پردیس دانشگاه شهید چمران اهواز مستقر بود، نسبت به حفظ و فعال‌سازی آن تلاش مستمری داشته‌ام. تا این‌که در سال ۱۳۷۰ دانشکده موفق به اخذ مجوز پذیرش دانشجو در مقطع کارشناسی ارشد در دو رشته زیست‌شناسی دریا و فیزیک دریا برای اولین بار در کشور شد. تلاش‌های مستمر این‌جانب و دیگر همکاران در ستاد بازسازی خرمشهر منجر به در اختیار گرفتن فضای کنونی دانشگاه علوم و فنون دریایی خرمشهر به وسعت ۳۵۰ هکتار شد. هم‌اکنون این دانشگاه که در سال ۱۳۸۲ از دانشگاه شهید چمران اهواز جدا شد و مستقل گردید، در ۳ مقطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترای تخصصی پذیرش دانشجو دارد.

این‌جانب در سال ۱۳۹۰ به مرتبه دانشیاری رسیدم و از ۱۳۹۴ پرونده ارتقا به مرتبه استادی نیز در دست بررسی است.

در اینجا لازم است یادی کنم از مرحوم استاد دکتر مهدی تجلی‌پور رئیس وقت دانشکده علوم دریایی و تلاش‌های بی‌وقفه اساتید ارجمند جنابان دکتر سید ابوطالب مهندس رئیس وقت شاخه جنوبی و دکتر عطاله قبادیان که در شکل‌گیری دانشکده علوم دریایی نقشی اساسی داشته‌اند. در طی سال‌های متمادی از اساتید ارجمندی

همچون شادروان دکتر عبدالکریم قریب، شادروان دکتر طلعت حبیبی و شادروان دکتر مهدی تجلی‌پور بهره‌های علمی وافر بردهام که همیشه خود را مدیون آنها می‌دانم و بر روح آنها درود می‌فرستم و از درگاه خداوند متعال علو درجات آنها را مسئلت دارم.

من دارای ۲ فرزند هستم، فرزند بزرگ دارای دکترای داروسازی و فرزند کوچک دانشجوی دکترای زیست‌شناسی دریا است.

من این افتخار را داشتم که از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۱ بارها به جبهه‌های دفاع مقدس اعزام و انجام وظیفه نمایم. در طی سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۳ این‌جانب ضمن تلاش برای فعال‌سازی دانشکده علوم دریایی به‌طور همزمان به‌عنوان عضو شورای جهاد دانشگاهی خوزستان در دانشگاه شهید چمران اهواز و مسئول بخش طرح و تحقیقات این نهاد تازه‌پا به فعالیت‌های خود ادامه دادم. در سال ۱۳۶۰ طرح تحقیقاتی بررسی آبزیان خلیج فارس و تعیین میزان اثرات آلاینده‌های نفتی ناشی از انفجار چاه‌های نرروز را به انجام رساندم (به‌عنوان مسئول طرح) که گزارش‌های آن در اهواز و تهران به چاپ رسیدند.

نتایج این طرح در اولین کنفرانس بین‌المللی نشست نفت که در سال ۱۳۶۳ در تهران برگزار شد و محققان بیش از ۳۰ کشور جهان در آن شرکت داشتند به‌عنوان بهترین کار علمی در این رابطه مورد تأیید و تمجید قرار گرفت. از همین تحقیقات فیلم مستندی تهیه گردید که تاکنون بارها از سیمای جمهوری اسلامی پخش گردیده است.

این‌جانب در سال ۱۳۶۳ به‌عنوان مدیر کل محیط زیست استان خوزستان منصوب شدم و در همین راستا به‌عنوان نماینده ج.ا. ایران در اجلاس جهانی اقیانوس‌شناسی بین‌دول در سازمان ملل در سال ۱۳۶۳ شرکت نمودم.

فعالیت پژوهشی خود را به طور خلاصه و چکیده می‌توانم در موارد زیر

بیان کنم:

استاد راهنمای بیش از ۲۸۰ دانشجوی کارشناسی، ۹۸ دانشجوی کارشناسی ارشد و ۲۱ دانشجوی دکترا در زمینه‌های علوم دریایی و اقیانوسی و محیط زیست. چاپ ۵ جلد کتاب و ۲ جلد کتاب در دست چاپ. چاپ بیش از ۱۸۰ مقاله علمی در مجلات علمی ایران و خارج از کشور.

از مسئولیت‌های اجرایی و علمی خود می‌توانم به موارد زیر اشاره کنم:

عضو کمیته علوم دریایی شورای عالی برنامه‌ریزی ستاد انقلاب فرهنگی طی سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲

دبیر دومین کنگره علوم و فنون دریایی و جوی ایران در سال ۱۳۷۲

ریاست دانشکده علوم دریایی و شاخه جنوبی دانشگاه طی سال‌های ۶۷ تا ۷۲
معاونت دانشگاه علوم و فنون دریایی خرمشهر و جانشین ریاست دانشگاه در سال ۱۳۸۴

معاونت محیط زیست دریایی سازمان حفاظت محیط زیست کشور از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۰

نماینده وزات علوم تحقیقات و فناوری در کمیته آمایش، جمعیت و محیط زیست شورای برنامه‌ریزی، توسعه و عمران استان خوزستان در سال ۱۳۸۰

عضو شورای دانشگاه علوم و فنون دریایی خرمشهر طی سال‌های ۸۳ تا ۸۵

عضو کمیته ملی اقیانوس‌شناسی کشور و کمیسیون ملی یونسکو ۸۷-۱۳۸۵

نماینده کشور جمهوری اسلامی ایران در گروه ویژه سازمان ملل جهت نظارت بر بررسی و مطالعات مربوط به ایجاد فرآیند بین‌المللی ارزیابی محیط زیست دریایی در سال ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۹. در این موقعیت باید اشاره کنم به چاپ گزارش جهانی سازمان ملل در خصوص ارزیابی‌های زیست محیطی دریاها و اقیانوس‌ها به‌عنوان دستورالعمل برای همه کشورهای حاشیه دریاها و اقیانوس‌ها توسط گروه راهبردی سازمان ملل

که این جانب هم عضو این گروه بوده‌ام. لازم به ذکر است که اسامی گروه همراه با عکس‌های این جانب و سایر اعضا در ابتدای این گزارش‌های ۳ جلدی چاپ شده است.

عضو شورای پژوهشی سازمان حفاظت محیط زیست کشور در سال ۸۷-۱۳۸۵
عضو ستاد ویژه تدوین برنامه پنجم و رئیس کارگروه تخصصی محیط زیست
دریایی در سال ۱۳۸۷

رئیس ستاد برگزاری دومین اجلاس کشورهای عضو کنوانسیون دریای خزر در سال
۱۳۸۷

مرجع ملی کنوانسیون‌های لندن، کویت (کشورهای حاشیه خلیج فارس) و
کشورهای حاشیه خزر از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۰

دبیر نوزدهمین همایش هماهنگی ارگان‌های دریایی کشور در سال ۱۳۹۰ در رامسر
با عنوان ایمنی، امنیت و حفظ محیط زیست دریایی در راستای توسعه دریا محور
مدرس برگزاری دوره آموزش تخصصی حقوق کیفری محیط زیست برای قضات
سراسر کشور در تهران در سال ۱۳۸۶

عضو هیئت داوران نهمین جایزه ملی محیط زیست کشور در سال ۱۳۹۰
رئیس کمیته آب‌های بین‌المللی وابسته به کمیته ملی توسعه پایدار کشور از سال
۱۳۸۴ تا ۱۳۹۰

عضو هیئت مؤسس و مدرس مرکز تحقیقات علوم دارویی دریایی دانشگاه علوم
پزشکی جندی شاپور اهواز

عضو هیئت داوران هشتمین دوره جایزه ملی محیط زیست کشور در سال ۱۳۸۶
پژوهشگر برگزیده ششمین جشنواره بزرگداشت پژوهشگران برگزیده سال ۱۳۸۵ با
دریافت مدالیوم و لوح تقدیر از وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

دکتر نادر نظام تهرانی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
۱۳۶۲

دکتر نادر نظام تهرانی در سال ۱۹۳۲م - ۱۳۱۱ هجری شمسی در خانواده‌ای ایرانی تبار در دمشق در محله‌ی نظام متولد شد. وی همزمان مدرک تحصیلات ابتدایی و مقدماتی را در دبیرستان محسنیه در دمشق و مدرک تحصیلات دبیرستان را از دبیرستان اسعد عبدالله دریافت نمود لیسانس زبان و ادبیات عربی را از دانشگاه سوریه (دانشگاه فعلی دمشق) در سال ۱۹۵۸م - ۱۳۳۸ هجری شمسی دریافت کرد. بعد از گرفتن مدرک لیسانس خود، در مدارس و دبیرستان‌های تهران مشغول به تدریس شد سپس در دانشکده‌ی مدرسه عالی زبان‌های خارجی، در بخش عربی که با درخواست مرحوم آریانپور تأسیس شده بود، شروع به تدریس کرد. ایشان مدرک دکتری را در رشته‌ی زبان و ادبیات عربی از دانشکده‌ی الهیات دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۹ هجری شمسی ۱۹۷۰م دریافت کرد. در این دوران، در سازمان صدا و سیما در سمت‌های زیر نیز مشغول به کار بود:

مسئول تولید برنامه‌ها

مسئول پخش برنامه‌ها

مسئول کمیته هماهنگی برنامه‌ها

مدیر کل صدا و سیما در استان خوزستان. (وی در این سمت بخش عربی را راه‌اندازی نمود).

ایشان در سال ۱۳۵۳ هجری شمسی به دانشگاه شهید چمران اهواز منتقل شد و گروه آموزشی زبان و ادبیات عربی را با درخواست رئیس دانشگاه آن زمان، دکتر جامعی تأسیس کرد و خود مدیریت این گروه را تا سال ۱۳۶۱ بر عهده داشت. بعد از تعطیلی دانشگاه‌ها در پی انقلاب فرهنگی، به مؤسسه پژوهش‌های فرهنگی در تهران مأموریت یافت و مسئولیت نظارت بر چاپ کتاب‌های عربی به وی واگذار شد و در فهرست‌نویسی منابع چهارگانه شیعه مشارکت کرد.

دکتر نظام در سال ۱۳۶۲ به دانشگاه علامه طباطبایی در تهران منتقل شد و در سال ۱۳۸۱، بازنشسته شد. ناگفته نماند که وی از سال ۱۳۶۶ به عنوان مترجم مقالات علمی از فارسی به عربی در مؤسسه دایرة المعارف اسلامی همکاری داشت. ایشان بسیاری از سخنرانی‌های حضرت امام خمینی (ره) و رهبر معظم انقلاب (دام‌ظله) را به زبان عربی ترجمه کرده است.

شعر دکتر نادر نظام

دکتر نادر نظام تهرانی شاعری غزل‌سرا و جزء شاعران رومانتیک ادبیات عربی به شمار می‌رود. ایشان علاوه بر غزل به دو موضوع دیگر بسیار اهمیت می‌داد: نخست ادبیات شیعه و به‌ویژه امام حسین (ع) و دوم قضیه فلسطین بود. بدون شک نادر نظام تهرانی یکی از شاعران عربی سرای معاصر ایران به شمار می‌رود که به تازگی دیوانش به چاپ رسیده و مورد استقبال فراوان ادب‌دوستان واقع شده است.

اشعار وی مشتمل بر موضوعات و اغراض مختلفی است؛ به‌عنوان مثال آیات قرآنی و احادیث به صورت تلمیح و اقتباس در اشعار ایشان به زیبایی به کار گرفته شده است. وی از این راستا، توانسته به خوبی استدلالات قرآنی را برای اهداف انسانی در شعرش بکار گیرد که نشان‌دهندهٔ عاطفهٔ دینی و صادق وی به شمار می‌آید. انسان‌گرایی یکی دیگر از اغراض شعری وی است که در بستر قصاید سیاسی به آن پرداخته و از این منظر سیاسیون را به تکریم انسان‌ها فرا می‌خواند، طبیعت و خیال ارکان اصلی شعر وی را تشکیل می‌دهد و در آن استعاره‌ها و تشبیهات سحرانگیزی وجود دارد.

دکتر اسداله نیک‌نام
دانشکده علوم ریاضی و کامپیوتر
۱۳۵۶

دکتر اسداله نیک‌نام در سال ۱۳۲۹ در کازرون به دنیا آمد. دوران ابتدایی و متوسطه از تحصیلات خود را در کازرون و شیراز به پایان برد. ایشان در سال ۱۳۴۸ در رشته کارشناسی ریاضی در دانشگاه فردوسی مشهد پذیرفته شد. وی مدرک کارشناسی ارشد خود در گرایش آنالیز را در سال ۱۳۵۲ از کالج کینگ دانشگاه لندن دریافت نمود و در سال ۱۳۵۵ نیز مدرک دکترای خود در رشته آنالیز تابعی، گرایش جبر عملگرها را از دانشگاه منچستر دریافت کرد و بنا به دعوت مدیر وقت گروه ریاضی و اعطای بورس از سوی دانشگاه جندی شاپور، ایشان به اهواز آمد و در همان سال در دانشگاه جندی شاپور شروع به کار نمود. دکتر نیک‌نام پس از دو نیمسال تدریس، بنا به درخواست خود به دانشگاه فردوسی مشهد منتقل گردید. دکتر نیک‌نام در سال ۱۳۷۴ به عنوان استاد نمونه کشوری شناخته شد. ایشان پس از عهده‌داری مدیریت

گروه ریاضی، معاونت پژوهشی و سرپرستی دانشکده علوم آن دانشگاه و تألیف و ترجمه چهار عنوان کتاب، در سال ۱۳۹۶ با مرتبه استادی بازنشسته شد.

دکتر رضا نیلی پور
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
۱۳۶۷

دکتر رضا نیلی پور در سال ۱۳۲۰ در اصفهان به دنیا آمد. وی در سال ۱۳۴۵ و ۱۳۴۸ به ترتیب مدرک لیسانس زبان و ادبیات انگلیسی و فوق لیسانس زبان‌شناسی همگانی را از دانشگاه‌های اصفهان و تهران دریافت نمود. در دوره کارشناسی ارشد و دکتری زبان‌شناسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، از کلاس‌های دکتر محمد مقدم، دکتر محمدرضا باطنی، دکتر هرمز میلانیان و دکتر مهرداد بهار بهره برد. ایشان سپس برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در سال ۱۳۵۱ پس از اخذ فوق لیسانس آموزش زبان انگلیسی از دانشگاه ایلینوی به ایران بازگشت و در سال ۱۳۵۵ از دانشگاه تهران دکترای زبان‌شناسی همگانی را اخذ نمود. دکتر نیلی پور مجدداً برای تحصیل در مقطع فوق دکترا به آمریکا عزیمت و در سال ۱۳۵۷ از دانشگاه برکلی در رشته عصب‌شناسی زبان و اختلالات زبانی فارغ‌التحصیل شد. ایشان از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۶۷ در دانشگاه شهید چمران اهواز (جندی شاپور) خدمت کرد. معاونت

و ریاست دانشکده ادبیات این دانشگاه را برای مدتی بر عهده داشت. به مدت سه سال به عنوان مأمور از دانشگاه شهید چمران اهواز در مرکز نشر دانشگاهی مشغول خدمت علمی شد. بعد از پایان خدمت ایشان در دانشگاه شهید چمران اهواز، از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۸ در دانشگاه پیام نور تهران و از ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۷ در دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی تهران به خدمت خویش ادامه داد و تحقیقات زبان‌پریشی و دوزبانگی را ادامه داد و مدیر گروه گفتاردرمانی این دانشکده بود. راه‌اندازی نخستین دوره دکتری گفتاردرمانی ایران، چاپ نخستین مجله زبان و ذهن و راه‌اندازی گروه پژوهش گفتار و زبان، گوشه‌ای از فعالیت‌های علمی او در این دوره است. وی در ۱۳۸۷ با مرتبه استادی از این دانشگاه به بازنشستگی نایل شد.

دکتر نیلی‌پور سال ۱۳۸۱ مفتخر به کسب لوح افتخار پژوهش در حوزه زبان‌شناسی بالینی در هشتمین جشنواره علوم پزشکی رازی و سال ۱۳۸۴ به عنوان پژوهشگر برگزیده فرهنگستان علوم در جشنواره خوارزمی انتخاب شد. سال ۱۳۹۱ به عضویت آکادمی زبان‌پریشی آمریکا و همچنین به عضویت شاخه زبان‌شناسی شناختی در ایران درآمد، تدوین و چاپ مجموعه آزمون‌های دانش بنیان و زبان‌آزمای بالینی و تدوین فصل تحقیقات عصب‌شناسی زبان فارسی در کتاب *Handbook of Persian Linguistics The Oxford* از آخرین فعالیت‌های علمی او به شمار می‌رود.

استاد دکتر نیلی‌پور در مروری بر زندگانی خویش می‌گویند:

اگر اجازه بدهید چکیده‌ای از بعضی نقاط عطف و عوامل تأثیرگذار دوران تحصیل خودم را برای عبرت گرفتن جوانان عرض کنم. تا بدانند که زندگی آنچنان هم که تصور می‌شود، آسان نیست. زندگی علمی تلاشی است بی‌پایان همراه با موانع زیاد. به گذشته خودم برمی‌گردم که در بین عناصر تأثیرگذار برای نگاه رو به جلو برای پیشرفت علمی و پیدا کردن راهی نو برای ادامه تحصیل علاوه بر همراهی‌ها و محبت‌های خانواده و همسر و فرزندان عزیزم باید از شهر اصفهان و تولدم در اصفهان در آن فضای تاریخی و جغرافیایی زیبا با خیابان چهارباغ و ساحل

زاینده‌رود همراه با فضای مبارزاتی دهه ۲۰ و ۳۰ که حتی مساجد بزرگ و میدان نقش جهان و میدان مجسمه بزرگان ادبی و عالمان صادق آن دوران، مبارزات انتخاباتی و سیاسی آن دوران، همه و همه برای ما جوانان آن دوران منابع و مراکز مهم یادگیری، مطالعه و گفت و گو شده بود. در سال‌های دهه ۴۰ آغاز فعالیت‌های ادبی اصفهان و شکل‌گیری حلقه ادبی جنگ اصفهان به همت زنده یادان هوشنگ گلشیری، محمد حقوقی، ابوالحسن نجفی، و حضور فعال همکلاسی و دوست فرزانهام دکتر ضیاءالدین موحد و جلیل دوستخواه همه و همه فضای خاص یادگیری و به تفکر واداشتن و پیشرفت برای جوانان آن دوران بود.

البته در آن دوران، جوانان علاقه‌مند به تحصیل از همان سال‌های نخست برای ادامه تحصیل حمایت و تشویق می‌شدند. حتی ثروتمندان اصفهان به شیوه‌های مختلف از دانش‌آموزان مستعد و دانش‌جویان حمایت می‌کردند. در عید نوروز کارخانه‌داران از پارچه‌های کارخانه خود به همه دانش‌آموزان لباس فرم می‌دادند، ولی با زیرکی خاص از همه دانش‌آموزان پول لباس را نمی‌گرفتند. حتی در تهران برای کمک به دانش‌جویان شهرستانی با هماهنگی‌های دکتر شمس، چندین خوابگاه بزرگ در کوی امیرآباد ساختند و کمک هزینه تحصیلی هم دادند. همکاران نوروساینس به خوبی می‌دانند که امروزه نقش محیط زیست یا ECHONICHE در کیفیت یادگیری یک اصل مسلم است. دوران تحصیل من دارای چند نقطه عطف بود که اگر فرصت بود چکیده‌ای از آن عرض کنم:

*رهایی از مکتب سید نوراله در ۷ سالگی اصفهان.

*رهایی و نجات از نابسامانی‌های مکتب جندی شاپور در دوران انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها در ۴۲ سالگی.

*دوران سرگردانی و بلا تکلیفی دو ساله در دوران تعطیلی دانشگاه‌ها در تهران. سرانجام دوره بازگشت به خویشتن پس از شرکت در دو کنفرانس زبان‌شناسی اروپایی و تجدید قوا برای پیوستن به حلقه نوروسپیکولوژی دکتر عشایری و همراهان در دانشکده توان‌بخشی و حلقه جلسات نوروساینس بیمارستان شهدا به همت دکتر نجل

رحیم و دکتر پارسا و سایر همکاران و فراخوانده شدن به خدمت علمی در دانشگاه علوم بهزیستی و توان بخشی. بدون حمایت‌های محیطی و معلمان توانا و مهربان و استادان بزرگ معلوم نبود.

اما مختصری دربارهٔ مکتب سید نوراله: داستان مکتب سید نوراله، مشق شب نوشتن روی لوح حلبی و خط زدن مشق شب به وسیلهٔ سید نوراله و سرانجام شستن مشق شب از روی لوح در جوی آب مجاور مکتب برای آمادگی مشق شب دوباره. بقیه روز هم بیشتر به فرمان یکی از ما که زنجیرش رها تر بود یعنی مبصر (به قول اخوان) فرمان می‌داد: «دست‌ها روی زانو و سرها بالا و گرنه چوبی بر سر شما رها می‌کنم».

در مجموع خاطره‌های دوران مکتب عشق، مشق شب نوشتن‌های تکراری و در زیر سایهٔ ترس از کتک خوردن از سید نوراله و مبصر بود. ما همچنان تکرار می‌کردیم، شب را و روز را و هنوز را!

در ادامه استاد دکتر رضا نیلی‌پور از دوران‌های گوناگون تدریس و آموزش خود در دانشگاه‌های امریکا و دانشگاه تهران در رشتهٔ زبان‌شناسی علمی و زبان‌شناسی گفتاری چنین می‌گوید:

با تأسیس دو دبستان و یک دبیرستان نوساز و مجهز در محلهٔ قدیمی قبله دعا، رهایی از مکتب آغاز شد. سال‌های ابتدایی را در دبستان محمدرضا و پس از نتیجهٔ امتحان نهایی تصدیق ششم ابتدایی با توصیهٔ ناظم دبستان در تابستان به خیاطی رفتم و چون به دبیرستان سعدی دعوت شدم از بلا تکلیفی نجات یافتم. این خود نقطهٔ عطف مهمی تشویقی بود. فضای تاریخی و رقابت علمی دبیرستان سعدی با همراهی معلمان توانا و هم‌نشینی با هم‌کلاسی‌های غالب آنان از دوستان و فرزندان امروزی شدند همه بسیار تأثیرگذار و آموزنده بود.

نقطهٔ عطف بعدی راه یافتن به دانشسرای مقدماتی اصفهان با حقوق ماهی ۶۰ تومان بود. نتیجهٔ امتحان آغازین و پایانی این دوره مرا به نزدیک‌ترین روستای اصفهان

یعنی همایون شهر هدایت کرد. دیپلم ریاضی را هم شبانه و به قول دبیر فیزیکمان همراه با تدریس الکتریسیته در پناه چراغ نفتی گرفتم.

با دیپلم ریاضی در امتحان کنکور هنر سرای عالی قبول شدم ولی خوشبختانه و به لطف فراموشی دوست عزیزم دکتر شمس مهندس نشدم و چه خوب که نشدم. به زبان و ادبیات انگلیسی و سپس زبان‌شناسی دانشگاه تهران راه یافتیم. به فضای علمی و رشته جدید هدایت شدم که خوابش را هم نمی‌دیدم. هم اکنون هم فکر می‌کنم راهی است بی پایان. پس از قبول شدن در کنکور زبان‌شناسی، دوستان اصفهانی می‌پرسیدند که چند زبان قراره یاد بگیری و می‌گفتم زبان‌شناسی، علم است که امروز به دنبال گوهر جان و خانه وجود است.

زبان‌شناسی دانشگاه تهران که به همت دکتر محمد مقدم و همراهی نخستین استادان تازه‌نفس و پیشتازی همچون دکتر باطنی و زنده یادان دکتر هرمز میلانیان و دکتر مهرداد بهار و در سال‌های بعد استادان بزرگی همچون دکتر ژاله آموزگار، دکتر صادقی، دکتر ثمره و زنده یاد دکتر حق‌شناس و دیگر اساتید به غنای هر چه بیشتر زبان‌شناسی ایران افزودند. جو علمی گروه و شخصیت استادان بسیار آموزنده بود. کلاس‌های دکتر باطنی چنان شلوغ می‌شد که عده‌ای روی زمین می‌نشستند و حتی استادان بزرگ ادبیات همچون دکتر شفیعی کدکنی شرکت می‌کردند.

جو علمی زبان‌شناسی دانشگاه تهران بود که در ابتدا مرا به دانشگاه ایلینوی و آشنایی با نظریه پردازان و روانش‌شناسان زبان و مسائل دوزبانگی آشنا کرد و در سال ۱۳۵۱ به دانشگاه جندی شاپور هدایت شدم.

از سال ۱۳۵۱ با حضور زنده یاد استاد و دوست فرزانه دکتر سعید ارباب شیرانی به دانشگاه جندی شاپور راه یافتیم و از حضور علمی و شخصیت والای او بهره‌های علمی فراوان بردم. از همین جندی شاپور برای فرصت مطالعاتی به دانشگاه‌های برکلی و دوباره به دانشگاه ایلینوی آمریکا راه یافتیم ولی پس از کسب فیض در سال ۱۳۵۷ دوباره به دانشگاه جندی شاپور بازگشتم.

ولی در دوران انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها اوضاع چنان نفس‌گیر بود که دانشگاه جندی شاپور هم به نوعی به مکتب بزرگی تبدیل شد. این فضای مکتبی را برای همیشه رها کردم. و به حلقه‌های جدید و دانشگاه علوم بهزیستی و توان‌بخشی پیوستم.

لازم می‌دانم از همهٔ معلمان و استادان خودم به‌ویژه دکتر باطنی و زنده‌یاد دکتر میلانین و از استادان غیرایرانی: زنده‌یاد پروفیسور آرچر از دانشگاه ایلینوی، پروفیسور میشل پردی از دانشگاه مک‌گیل کانادا و پروفیسور جورج لیکاف که جهان‌بینی علمی و شخصیت آن‌ها برایم بسیار آموزنده بوده، سپاس فراوان خود را تقدیم کنم. راهی که امروز در حوزهٔ زبان‌شناسی بالینی، عصب‌شناسی زبان و مطالعات شناختی زبان آغاز شده، راهی است بی‌پایان که امیدوارم به دست جوانان پی‌گیری شود و تداوم پیدا کند. به ویژه با تأکید بر بالا بردن کیفیت کاربردهای بالینی و توان‌بخشی.

مایلم پیشنهاد کنم برای بالا بردن کیفیت پژوهش‌های زبان‌شناسی بالینی و شناختی جایزه دوسالانه‌ای از حقوق شخصی و حق تألیف‌های پرداخت نشده بعضی از ناشران در صندوقی ذخیره شود و زیر نظریاتی از همکاران متخصص این رشته به جوانان برنندل به عنوان جایزه پرداخت شود.

دکتر حسن عشایری از خاطرات آشنایی خود با رضا نیلی‌پور و اهمیت مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه‌های مختلف از جمله روان‌شناسی زبان و زبان‌شناسی بالینی چنین سخن گفت:

ما در دانشگاه توان‌بخشی شروع به همکاری با آقای نیلی‌پور کردیم. سال‌های ۶۵ زنده‌یاد عظیم وهاب‌زاده من را احضار کرد که ما می‌خواهیم یک سمپوزیوم نوروسیکولوژی راه بیندازیم. در آن سال‌ها هیچ خبری از شناخت و نوروساینس نبود. مرا خدمت آقای نیلی‌پور معرفی کرد و خیلی خوشحال شدم دیدم که ایشان روی زبان‌پریشی (آفازی) کار می‌کنند و این احساس بیگانگی را از دست دادم چرا که در اروپا در بخش میان‌رشته‌ای کارهای بسیاری انجام می‌شد؛ مثلاً روی مغز

فرهنگی کار می‌کردند و حالا آقای نیلی‌پور در حوزه زبان کار می‌کردند. ما این سمپوزیوم را با حضور دکتر باطنی و ایشان بسیار غنی برگزار کردیم که البته عوارض جانبی هم داشت.

بعدها با ایشان در توان‌بخشی همکار شدیم و من هم در کوله پشتی‌ام مسأله مغز فرهنگی را داشتم که بررسی کنم و ببینم این فرهنگ در بخش‌های مختلف مغز کجاست و ما توانستیم در دانشگاه توان‌بخشی با کمک آقای دکتر، پژوهش‌هایی را در زمینه زبان‌پریشی انجام دهیم. نتیجه‌اش مقاله معتبری شد که بزرگی فرمودند و من هم در کنارشان قرار گرفتم و این مقاله را در مجله زبان مغز چاپ کردیم. در سفر باید شناخت! من و آقای دکتر در کنگره‌ای در سیدنی همسفر بودیم. آنجا با پروفیسور پارادی آشنا شدیم که در حوزه دوزبانه‌ها صاحب نظر هستند که این هم حیطة مهمی است که ما بایستی جدی‌تر بگیریم.

دکتر آزیتا افراشی از خاطرات تدریس و فعالیت‌های دکتر نیلی‌پور در طرح و حل مفاهیم گوناگون در زمینه زبان‌شناسی شناختی و تألیف منابع مهم چنین بیان داشت: استاد نیلی‌پور استادی مهربان و خوش‌رو، شوخ‌طبع و باهوش که در توسعه زبان شناسی شناختی در ایران نقشی مهم و اصلی داشتند. انتشار کتاب زبان‌شناسی شناختی ایشان، دومین انقلاب معرفت‌شناختی در زبان‌شناسی برای من که سال‌ها بود در حیطة زبان‌شناسی شناختی کار می‌کردم، حقیقتاً یک نقطه عطف به شمار آمد. برای اینکه با ابعاد تازه‌ای به زبان دست یافتم و آن‌طور که لیکاف خودش مطالب را بیان کرده بود، توانستم با اندیشه‌هایش آشنا شوم. سئوالات هوشمندانه‌ای که دکتر نیلی‌پور در مصاحبه‌ها از لیکاف پرسیده‌اند. مطالبی را که برخی شاید برای ما هم ابهام بود و برخی را فقط ذهن تیزهوش آقای دکتر توانسته بود، دنبال کند، برای ما روشن کرد. این مصاحبه‌ها حقیقتاً بخش‌های ناپیدای پازل تفکر لیکاف را به‌خصوص در حیطة استعاره برای ما دانشجویان روشن کرد و در عین حال همان‌طور که آقای دکتر عشایری هم اشاره کردند، با شخصیت‌هایی مثل نارایانان و

مفاهیمی که کمتر در زبان شناسی ایران شناخته شده بودند، مثل استعاره اولیه با آن کتاب آشنا شدیم.

این مطالب برای ما مسیری را روشن کرد که بعد آقای دکتر بیشتر این راه را برای ما هموار کردند. به یاد دارم در یکی از کنفرانس‌های علوم شناختی بود که آقای دکتر یک مصاحبه زنده را با لیکاف ترتیب دادند و در آنجا باز همین مطلب که از کتاب زبان‌شناسی شناختی آغاز شده بود، دریافت تازه‌ای از استعاره مطرح شد که استعاره فقط یک آرایه ادبی و زیبایی‌آفرین نیست و یک شبکه نورونی است و این را برای ما در آن جلسه هر چه بیشتر توضیح دادند. حقیقتاً این تلاش‌های شخصی ایشان و این زحمتی که با دلسوزی کشیدند و سفرهای متعدد کردند و مصاحبه با شخصیت‌های بزرگ داشتند و ما را به طور مستقیم و دست اول با اندیشه‌های آنها آشنا کردند و واقعاً بسیار باارزش است؛ نکته دیگر اینکه در جهت ارتباطات بین‌رشته‌ای میان عصب‌شناسی، زبان‌شناسی بالینی و گفتاردرمانی گام‌های مهمی را برداشته‌اند، این ارتباطات باعث شده تنها پژوهشگران از حوزه‌های مختلف با هم آشنا شوند و کارهای جدی را شروع کنند؛ بلکه زبان‌شناسی کاربردی شود. این یکی از بزرگترین بهره‌هایی است که به زبان‌شناسی رسید و این را مدیون آقای دکتر نیلی‌پور هستیم.

دکتر علی شمس اردکانی (برادر همسر دکتر نیلی‌پور) از خاطرات خود با ایشان و خصایلشان چنین گفت:

ما از کودکی با آقای دکتر نیلی‌پور آشنا بودیم. البته کارگاه پدر ایشان روبروی منزل خاله من بود. ما ایشان را گهگاهی آنجا دیده بودیم تا اینکه موقع امتحانات ششم ابتدایی در آن اعصار قدیمه، امتحانات ششم ابتدایی حوزه‌ای بود و چند دبیرستان را با هم ادغام می‌کردند. ما را رهنمون شدند به مدرسه تازه تأسیس که می‌گفتند اینجا مدرسه نمونه است و زمین ورزش داشت و سالن. برخلاف دبستان ما که در یک خانه قدیمی بود. ما به مدرسه نمونه رفتیم و من نسبتاً شاگرد ممتاز کلاس خودمان

بودم و اتفاقاً در آن زمان به دستور پدرم مکلف بودم که کت و شلوار نپوشم بلکه ملبس به قبا بودم.

مدیر مدرسه آقای نیلی پور همه را به هم معرفی کرد و من ایشان را چهرتاً می‌شناختم و بلافاصله با هم شروع به صحبت کردیم. ناظم به من گفت تو موظف هستی فروشگاه مدرسه را عهده دار باشی و آقایون به نظرم اعتراض داشتند چرا این‌ها که از مدرسه دیگری آمده‌اند، فروشگاه را به دست می‌گیرند. این اولین دیدار ما بود. بعد امتحانات برگزار شد و روابط ما با یک سری از دوستان کم و بیش ادامه یافت و تصمیم گرفتیم پیک‌نیکی برویم، در آن زمان همه دوچرخه داشتیم و این برنامه، دوره شد برایمان.

این داستان ادامه داشت تا اینکه ایشان رفتند به دانش‌سرای مقدماتی کلاس دهم و یازدهم و ایشان در آنجا بودند و ما در دبیرستان ادب، با برخی از دوستان مشترکمان همچنان این دوره را ادامه دادیم. ایشان در همایون شهر معلم شدند. دار و دسته بلند شدیم و به دیدن این معلم جدید که یک ماه و نیمی بود معلم شده بود دوچرخه‌ها را سوار شدیم تا همایون شهر رفتیم. مسکنی گرفته بود و ظرف مسی داشت؛ گفتیم بله گفتند در این کاسه نگاه کنید چند تخم مرغ هست و این‌ها کاردستی دانش آموزانمان هست! نیمرو درست کردیم و در خدمتشان بودیم و هفته بعد به روستای دیگری به اسم نکوآباد نزد دوست دیگری رفتیم که آنجا کاردستی‌ها مرغ بود! این ارتباطات برقرار بود تا اینکه من سال آخر دانشکده حقوق بودم. گذشت و ایشان به تهران آمد با عده دیگری در امیرآباد زندگی می‌کردیم. و شرایط زندگی‌مان این بود که هر کسی زودتر بیدار می‌شد، صرف‌نظر از اینکه لباس‌ها برای تعلق به چه کسی باشد، کراوات و لباس‌ها را برمی‌داشت و می‌رفت!

بعدها به سربازی رفتیم و اتفاقاً بخشی از سربازی‌ام در اهواز بود و جاده صاف کن آقای دکتر در اهواز بودم. بعد رفتیم امریکا و خاطراتی که با هم داشتیم. آقا دکتر نیلی پور سنگر زبان فارسی را در توسعه با دید زبان‌شناسی نگاه داشته‌اند که از هر جهت مایه افتخار ما است.

دکتر زهراسادات قریشی از نیم قرن خدمات رضا نیلی‌پور در بخش زبان‌شناسی چنین سخن گفت:

اگر نامی بلند آوازه و هلندگار می‌شود حتماً مهر تأییدی از طرف پروردگار بوده و من خوشحالم شاگرد ایشان بوده‌ام. می‌خواهم از عشق و استادی و استقامت ایشان بگویم. از استادی صحبت می‌کنم که مجموعه‌ی اصداد است. بلندنظر و سخت‌کوش و در همین حال ساده و صمیمی. هنوز هم دفتر ایشان در دانشگاه به روی یک دانشجوی ترم یکی باز است. که می‌تواند در بزند، وارد اتاق آقای دکتر شود و نظراتش را بگوید و این یک فرصت مغتنمی برای ماست.

من می‌خواهم از ایشان به عنوان زبان‌شناسی یاد کنم که پا به عرصه‌ی ناشناخته‌ها گذاشت. و وارد حیطه‌ی عصب‌شناسی زبان شد. به واقع آقای دکتر اولین آفازیالوژیست ایران است. آوازه‌شان در بیرون مرزها خیلی بیشتر از شهرشان در درون مرزهاست. ایشان به واقع پایه و معمار آفازیالوژی در ایران و به صورت رسمی دکتری گفتار درمانی در ایران هستند. اگر من الان دکتری گفتار درمانی دارم، سنگ بنای آن را آقای دکتر گذاشته‌اند.

به جرئت می‌توانم بگویم هر مقاله‌ای در زمینه‌ی گفتار درمانی و زبان‌پریشی در ایران ارائه می‌شود، حتماً بخشی از آن به یکی از آثار آقای دکتر ارجاع داده شده است. اینجا فرصت مناسبی است که از طرف جامعه‌ی گفتاردرمانی ایران از دکتر نیلی‌پور به پاس همه‌ی خدمات و استقامت طولانی‌شان تشکر کنم. دکتر علاوه بر اینکه ده‌ها کتاب در حوزه‌ی شناخت زبان و مغز تدوین کرده‌اند؛ در زمینه‌ی ساخت آزمون‌های پرکاربرد هم برای بیماران سکته مغزی و هم برای کودکان و قدم‌های خیلی مؤثری برداشتند. آقای دکتر همیشه یک کاری را شروع می‌کردند تا آخرش می‌رفتند و هیچگاه تحقیقاتشان متوقف نمی‌شد. اگر ایشان به جایی رسیدند ثمره‌ی همت خودشان بوده است.

بخشی از آثار علمی دکتر نیلی پور:

- زبان‌شناسی و آسیب‌شناسی زبان، از نشر نویسه پارسی
 خاستگاه آگاهی در فروپاشی ذهن دوجایگاهی، تألیف جولیان جینز، مترجمان:
 هوشنگ رهنما، خسرو پارسا، احمد محیط طباطبایی، رضا نیلی پور، هما صادقی،
 نجل رحیم، اصلان ضرابی، شیوا دولت‌آبادی، ناشر: آگه
 فرهنگ آسیب‌شناسی گفتار و زبان (فارسی - انگلیسی، انگلیسی - فارسی)، ناشر:
 دانشگاه علوم بهزیستی و توان‌بخشی
 زبان و آگاهی، جرال ادلمن، رضا نیلی پور (مترجم)، ناشر: نیلوفر
 کاربرد اصطلاحات و تعبیرات در ترجمه (رشته زبان انگلیسی)، رضا نیلی پور،
 مجالدین کیوانی (ویراستار)، ناشر: دانشگاه پیام نور
 ترجمه متون ساده (رشته مترجمی زبان انگلیسی)، رضا نیلی پور، ناشر: دانشگاه پیام
 نور
 زبان خارجی تخصصی (۱) (رشته ادبیات فارسی)، رضا نیلی پور، جلیل بانان
 صادقیان (ویراستار)، ناشر: دانشگاه پیام نور
 زبان خارجی تخصصی (۲) برای رشته زبان و ادبیات فارسی، منوچهر جعفری گهر،
 رضا نیلی پور، ناشر: دانشگاه پیام نور
 روش تشخیص و درمان لکنت زبان بر پایه مبانی عصب‌شناختی، هیجانی و رفتاری،
 تألیف رابرت لوگان، مترجمان: رضا نیلی پور، هاشم شمشادی، مهرنوش کلاشی،
 ناشر: اسپند هنر، ۱۳۸۲
 فرهنگنامه موضوعی توصیفی علوم انسانی، گفتمان‌شناسی، جامعه‌شناسی زبان،
 روان‌شناسی و عصب‌شناسی زبان، مترجمان: لطف‌اله یارمحمدی، رضا نیلی پور،
 ناشر: فرزانه مهر، ۱۳۸۲
 داستان شگفت‌آور درناهای سیبری، جورج آرچیبالد، مترجمان: لیس پورلک، رضا
 نیلی پور، ناشر: پرنگ، ۱۳۸۳
 چامسکی و انقلاب زبان‌شناسی، رضا نیلی پور، ناشر: دانش

لکنت: راهنمای تشخیص، ارزیابی و درمان، رضا نیلی پور، حمید کریمی، بیژن شفیعی، سیما شیرازی، فریبا یادگاری، پیترو هاول، مریم مخلصین، مریم دانای طوسی، ناشر: دانشگاه علوم پزشکی اصفهان.

زبان‌شناسی بالینی فارسی و تکوین زبان، از نشر نویسه پارس
با تشکر از مجله بخارا، ویژه‌نامه دکتر رضا نیلی پور

فصل سوم:

اعضای هیئت علمی بایش

از ۲۰ سال سابقه

دکتر سعید برومندنسب دانشکده مهندسی آب و محیط زیست

این جانب سعید برومندنسب متولد اول خرداد ۱۳۳۸ در شهرستان دزفول، در خانواده‌ای پرجمعیت (۴ برادر و ۴ خواهر) به دنیا آمدم. پدرم تاجر بود، برای مرحوم پدرم که شخص بسیار با دیانت و صادقی بود، مشکل مالی پیش آمد و من مجبور شدم در تمام دوره تحصیل هم کار کنم و هم درس بخوانم. به جز سه سال آخر دبیرستان، در بقیه سال‌ها از کتاب دست دوم استفاده می‌کردم. بلااستثنا تابستان کار می‌کردم. دوره دوم دبیرستان در رشته ریاضی درس می‌خواندم و در خرداد ۱۳۵۶ موفق به اخذ دیپلم ریاضی شدم. نکته جالب این‌که وقتی نتایج کنکور در روزنامه اعلام شد، من سر کار بودم و آنجا نتایج را دیدم. در سال ۱۳۵۶ در دانشگاه جندی شاپور اهواز در رشته مهندسی آبیاری و آبادانی پذیرفته شدم. در آن سال در کوارتر اول ۱۲ نفر پذیرفته شد. یکی از همکلاسی‌هایم شهید محمد حسین ورشوساز بود که خبرنگار روزنامه کیهان در دزفول بود و در راهپیمایی‌های مرداد در تهران شهید شد. در بدو ورودم به دانشگاه، آقای دکتر صدقی مدیر گروه آبیاری بود. اعضای گروه

آبیاری عبارت بودند از: دکتر صدقی، دکتر فرزدقی، مهندس قطب و مهندس بینا. در این زمان دکتر کاوه، دکتر کشکولی و دکتر فتحی مقدم برای ادامه تحصیل خارج از کشور بودند. زمان ورودم به دانشگاه مصادف با اعتصابات دانشجویی بود. مهرماه سال ۱۳۵۷ با تعطیلی دانشگاه‌ها شروع شد. در آن زمان آقای دکتر بهنیا تازه از خارج برگشته و مدیر گروه آبیاری بود. انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ پیروز شد و دانشجویان برای انتخاب واحد در اوایل اسفند ۱۳۵۷ به دانشگاه‌ها فراخوانده شدند. سال تحصیلی ۱۳۵۸-۵۹ سال بسیار پرتنش بود. از جمله اتفاقاتی که در این سال افتاد در بهمن ۱۳۵۸ در نماز وحدتی که در روز سه‌شنبه به امامت آیت‌اله جنتی در میدان جلوی دانشکده کشاورزی برگزار شد، گروه‌های معاند از پشت بام دانشکده کشاورزی به داخل جمعیت نمازگزار شلیک کردند که ۶ نفر شهید شدند. با توجه به این‌که در سال ۱۳۵۶ امتحانات برگزار نشده بود، در سال ۱۳۵۸ امتحانات مجدداً برگزار گردید. یکی از دروس فیزیک (۱) بود که بنده و دیگر دانشجویان باید در این امتحان شرکت می‌کردیم. یکی از دانشجویان منوچهر آصفی بود که در سال ۱۳۵۹ در محاصره سوسنگرد شهید شد. خاطره‌ای از او به یاد دارم. شهید منوچهر آصفی در جلسه امتحان مجدد فیزیک حضور داشت. یکی از دوستان نقل می‌کرد: «دیدم منوچهر چیزی نمی‌نویسد، من دو مسئله حل کردم و بهش دادم، ولی ایشان برگه تقلب را استفاده نکرد و پس داد». از جمله اساتیدم در دوره کارشناسی آقایان دکتر صدقی، کاوه، کشکولی، الماسی، مظاهری، قدیری، قبادیان، پاشایی، بهبودیان، نورمحمدی، ابراهیمی، کمیلی، حجت، شفاعی، بهزاد، بینا، قطب، شهابی، محمد محمودیان شوشتری، آذرپناه، محمودی لاری، شایگان و افرا را می‌توان نام برد.

در سال ۱۳۶۳ به‌عنوان کارشناس در دانشگاه شهید چمران استخدام شدم. در همان سال با رتبه ۱ در مقطع کارشناسی‌ارشد قبول شدم. در سال ۱۳۶۷ با عنوان اولین فارغ‌التحصیل گروه آبیاری مدرک کارشناسی‌ارشد گرفتم. در سال ۶۸ در آزمون دکتری

خارج قبول شدم و برای ادامه تحصیل در سال ۶۹ عازم استرالیا شدم و در مدت سه سال و نیم موفق به اخذ مدرک دکتری شدم.

به جرئت می‌توان گفت، رشته آبیاری یکی از فنی‌ترین و پرکاربردترین رشته‌های کشاورزی است. تاکنون توانسته‌ایم فارغ‌التحصیلان زیادی را در بخش صنعت و آموزش تربیت کنیم که هم‌اکنون به‌عنوان رئیس دانشگاه و معاونان دانشگاه و مدرسان دانشگاه‌های بزرگی چون دانشگاه تهران، شهید چمران اهواز، اصفهان، شهرکرد، شیراز، بیرجند، اردبیل، لرستان، رازی کرمانشاه، بوعلی همدان و ... خدمت‌رسانی می‌کنند. در گرایش آبیاری و زهکشی نوآوری‌هایی در برنامه‌ریزی آبیاری و زهکشی انجام شده است. در دیگر گرایش‌ها نظیر سازه‌های آبیاری همکاران روش‌های جدیدی ارائه کرده‌اند. بیش از ۱۵ سال است که قطب علمی شبکه‌های آبیاری و زهکشی را داشته‌ایم که تا دو سال قبل تنها قطب علمی دانشگاه بود. در مجموع دانشکده علوم آب پتانسیل خیلی خوبی در دانشگاه دارد و در سال‌های متوالی جزء بهترین دانشکده‌های دانشگاه در بخش پژوهش بوده و توانسته بودجه‌های قابل توجهی از بخش صنعت جذب کند. با این‌که دانشکده کوچکی است تاکنون ۳ نفر از اعضا آن استاد نمونه کشوری بوده‌اند.

تاکنون بیش از ۳۰۰ مقاله در مجلات پژوهشی داخلی و خارجی از این‌جانب به چاپ رسیده است. بیش از ۵ طرح پژوهشی را مجری بوده‌ام و ۸ کتاب تألیف و ترجمه کرده‌ام. راهنمایی بیش از ۱۰۰ دانشجوی کارشناسی‌ارشد و بیش از ۲۰ دانشجوی دکتری را عهده‌دار بوده‌ام. در راه‌اندازی و تأسیس دانشکده مهندسی علوم آب در کنار دیگر همکاران نقش مؤثری داشتم. در سال ۱۳۸۷ استاد نمونه کشوری شدم. مسئولیت‌هایی که داشته‌ام به شرح ذیل است:

مدیر داخلی مجله علمی کشاورزی ۷۵-۷۹

مدیر گروه آبیاری ۷۹-۸۰

معاون پژوهشی دانشکده کشاورزی ۸۱-۸۴

معاون پژوهشی دانشکده مهندسی علوم آب ۸۴-۸۸

رئیس دانشکده مهندسی علوم آب ۸۸-۹۵
مدیر مسئول مجله مهندسی علوم آبیاری ۹۱ تا کنون
دبیر دومین همایش بهره‌برداری از شبکه‌های آبیاری و زهکشی ۱۳۸۷
عضو هسته قطب علمی مدیریت بهره‌برداری از شبکه‌های آبیاری و زهکشی
سفارش من به دانشجویان این است که یکی از راه‌های رسیدن به استقلال و
خودکفایی، خوب درس خواندن است و بکارگیری آنچه فراگرفته‌ایم.

دکتر قاسم بستانی دانشکده الهیات و معارف اسلامی

این جانب قاسم بستانی فرزند علی اصغر بستانی در سال ۱۳۳۹/۱/۲۸ در شهر کاظمین عراق به دنیا آمدم. والدین بنده پیشتر، از طفولیت توسط مادرهای خود که خواهر نیز بودند، به کربلا مهاجرت سپس در کاظمین مستقر شده بودند. از کودکی با کار و سختی بزرگ شدیم. یادم نمی‌رود که آن زمان در کنار خانواده به کار واکسی و فروش آب در صحن دو امام همام؛ موسی الکاظم (ع) و محمد الجواد (ع) و شاگردی نزد پدرم که لوله‌کش بود، می‌پرداختم. مقطع ابتدایی را در مدارس ایرانی در عراق، مانند مدرسه تاج و الاخوه تحصیل کردم که ملزم بودیم هم، کتابهای فارسی و هم عربی را با هم بخوانیم. در سال ۱۳۴۹-۱۳۵۰ با بالا گرفتن اختلاف ایران و عراق در دوره حسن البکر خانواده‌ام به ایران مهاجرت کرد و به اصطلاح معاود شدیم. پیشتر نیز یک بار به ایران سوق داده شده بودیم که به اصفهان زادگاه خود رفتیم اما مجدداً پس از چند ماه با خوب شدن روابط ایران و عراق، به عراق بازگشتیم اما این بار که، پیشتر مرحوم پدرم را به ایران برگردانیده بودند و ایشان به

تهران آمده بودند، مستقیماً پس از فروختن و حراج کردن تمام مایملک خود با حداقل دارایی و استطاعت به تهران آمدیم و زندگی سخت همراه با درس و کار در کنار ۱۱ خواهر و برادر که بنده فرزند چهارم و نیز چهارمین پسر خانواده بودم؛ آغاز گردید تا این که اوضاع زندگی در حدود ۱۳۵۸ بهتر شد. سال ۱۳۵۸ نیز دیپلم خود را در رشته ریاضی - فیزیک از دبیرستان دارالفنون که یکی از بهترین مدارس دولتی آن زمان در تهران بود، گرفتم ولی در اولین آزمون ورودی به دانشگاه در همین رشته، موفق نشدم لذا بلافاصله به سربازی رفتم که با شروع جنگ همراه بود و یک بار در زمان سربازی که در دژبان مرکز خدمت می‌کردم داوطلبانه به جبهه نورد اهواز و یکبار نیز پس از پایان سربازی، به همراه مرحوم دامادمان تحت لوای گردان بدر عراقی‌ها به منطقه کوشک اعزام شدم. در سربازی و پس از آن، به جهت علاقه‌ای که به مباحث دینی و قرآنی و به خصوص قرائت قرآن پیدا کرده بودم، در سال ۱۳۶۲؛ اولین سال بازگشایی دانشگاه‌ها پس از انقلاب فرهنگی در رشته الهیات و معارف اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه تهران قبول شدم. البته بنده از کودکی به قرائت قرآن علاقه داشته و توسط مرحوم پدرم آموزش دیدم و مرحوم مادرم نیز، پیوسته مشوق بنده بودند و در ایران نیز از پیش از انقلاب به مجالس قرائت قرآن منعقد در مساجد، حسینیه‌ها و منازل اطراف محل مسکونی (منطقه بازار، بهارستان، سرچشمه، خیابان ری و امامزاده یحیی) می‌رفتم و پس از انقلاب نیز از سال ۵۹ به جلسات استاد موسوی بلده راه یافتم و بسیار آموختم و هم اکنون نیز در اهواز، دارای جلسه قرائت و آموزش قرآنی هستم که سالیان درازی است که در منزل یکی از پیشکسوتان قرآنی اهواز؛ حاج آقا مشعل‌پور تشکیل می‌شود و این علاوه بر فعالیت‌های دیگر در امر آموزش و گسترش قرائت قرآن، به خصوص داوری تجوید و وقف و ابتدا در مسابقات و نگارش مقالات و کتبی در این حوزه می‌باشد و در سال ۱۳۹۲/۱۱/۲۶ نیز مفتخر به عنوان «پیشکسوت قرآنی» از سوی سازمان تبلیغات اسلامی شدم. در سال ۱۳۶۵ مدرک لیسانس را از دانشگاه تهران دانشکده الهیات گرفته و همان سال با رتبه دوم وارد مقطع فوق لیسانس رشته علوم قرآن و حدیث

در همان دانشکده شدم و در سال ۱۳۶۸ با دفاع از پایان‌نامه خود به نام ترجمه و تحقیق کتاب التیسیر فی القراءات السبع از ابو عمرو دانی، فارغ‌التحصیل و از آنجا که یک سال پیشتر بورسیه آموزش عالی دانشگاه شهید چمران اهواز شده بودم، برای تدریس در دانشکده هیات که آن زمان در یکی از طبقات ساختمان مرکزی مستقر بود، دعوت شدم و لذا در سال ۱۳۶۹ به همراه خانواده به اهواز نقل مکان کردم و در سال ۱۳۷۶ با استفاده از آیین‌نامه دوره دانشوری در دانشگاه تربیت مدرس در رشته علوم قرآن و حدیث پذیرفته شدم و در سال ۱۳۸۲ با دفاع از پایان‌نامه خود تحت عنوان معیارهای شناخت حدیث وضعی، دانش‌آموخته و به مرتبه استادیاری و در سال ۱۳۸۹ به مرتبه دانشیاری ارتقا یافتم.

ناگفته نماند که بنده از سال ۶۱ تا حدود ۶۵ در آموزش و پرورش شهر تهران به عنوان مربی امور تربیتی و مدرس قرآن و دینی و عربی تدریس می‌کردم و به خصوص به آموزش قرآن و تجوید و قرائت برای دانش‌آموزان مستعد می‌پرداختم و آنان را به جلسات متعدد در سطح تهران می‌بردم و در سال ۱۳۶۵ نیز به وزارت سپاه به صورت قراردادی در بخش امور نمایندگانه‌ها به عنوان مترجم رفتم و تا اواخر ۱۳۶۶ آنجا مشغول به کار بودم. همچنین در سال ۱۳۶۱ ازدواج کردم و حاصل این ازدواج ۲ فرزند پسر و یک فرزند دختر است که اکنون دختر بنده ازدواج کرده و صاحب دو فرزند یکی پسر و دیگری دختر است.

راز موفقیت بنده، تلاش، پشتکار، علاقه، فهم صحیح از حقیقت موضوعات رشته خود، امید به زندگی بهتر و دستیابی بر افکار و رفتار درست‌تر بوده است. البته از زحماتی که والدین مرحومم به خاطر بنده متحمل شدند، همیشه سپاسگزار و دعاگوی آنها هستم؛ به خصوص مرحوم مادرم که برای بنده و ادامه تحصیلم در بدترین شرایط از آنجا که بنده را مستعد تحصیل می‌دانست، از هر تلاش و کمکی حتی پس از تشکیل خانواده که اوضاع مالی‌ام هنوز بد بود، دریغ نداشت و پیوسته مشوق بنده برای ادامه تحصیل بودند. همچنین از همسر خود که با تمام سختی‌ها،

ناملایمات و فراز و نشیب‌ها در کنار بنده و پشتیبان من در این سالیان طولانی بودند، باید سپاسگزاری کنم.

از مهمترین اساتیدی که در دوران تحصیل داشتم دکتر سید محمد باقر حجتی، مرحوم اکبر غفاری، مرحوم دکتر دبونی، دکتر مهدوی‌راد و دکتر نهله غروی بودند. البته اساتید دیگر هم بودند که اکنون حضور ذهن ندارم.

از نظر بنده رشد دانشگاه از جنبه کمی به خصوص در دانشگاه آزاد و پیام نور، بسیار وسیع و زائد و ضدآکادمیک بوده و این امر منجر به افت شدید تحقیقات و سواد و انگیزه‌های علمی شده و مدرک‌گرایی را افزون ساخته است هر چند کمابیش به توسعه طبقه متوسط و بالابردن توقعات یک جامعه مدرن افزوده است.

برای ارج گذاشتن به مفاخر کشور، نخستین کار آن است که وجود فرهیختگان و مفاخر، به خصوص در دانشگاه که خاستگاه آنهاست، به رسمیت شناخته شوند نه با هزار یک بهانه تحقیر و سرکوب گردند و به انواع تهمت‌ها رانده و طرد شوند و امنیت شغلی و آزادی بیان نداشته باشند؛ همچنان که باید از حیث حقوق و درآمد کاملاً در وضعیت مطلوب باشند.

پیام بنده به دانشجویان آنست که اگر رشته را نمی‌پسندید و علاقه‌مند نیستید در آن رشته ادامه تحصیل ندهید و اگر می‌توانید بدون آمدن به دانشگاه زندگی خود را بسازید از آمدن به آن خودداری کنید و از مدرک‌گرایی پرهیز کنید و اگر به دانشگاه آمدید، به تمام معنا دانشجو باشید.

نکته دیگر آن‌که انگیزه ورود به رشته الهیات و سپس علوم قرآن و حدیث، مباحث قرائت قرآنی بود، همچنان‌که پایان‌نامه بنده در فوق‌لیسانس گویای این علاقه است، اما سپس به مباحثی مانند مباحث تفسیری و حدیثی و نقد حدیثی علاقه‌مند شدم و متوجه شدم که علی‌رغم تصور نخستین بنده، این رشته جای کار بسیاری به خصوص در نقد درونی دارد. مراد از نقد درونی، نقد و بررسی صحت احادیث و منقولات معصومین و باورها و اصولی است که شیعه و سپس مسلمانان به طور عام دارند و متوجه شدم که در این باره، آسیب‌های جدی به حدیث و اصالت اندیشه

اسلامی وارد شده است و پایان‌نامه دکتری و نیز مهمترین مقالات بنده نیز در این خصوص نگاشته شده است و به دو اصل پایدار به عنوان پیش فرض تحقیقات خود رسیدم: الف) اسلام تاریخی برآمده از حدیث، تفسیر، کلام و ... با خود اسلام عندالظهور فرق دارد؛ آنچه در اختیار ماست، عموماً زائیده تاریخ تعامل انسان‌های متنوع، متعدد و متفاوت مسلمان با میراث دینی خود و تحمیل و تحکیم منویات خود بر میراث دینی است و چه بسا ما اکنون در چهارچوب این اسلام تاریخی به طور عام زندگی می‌کنیم. ب) هیچ حدیثی، درست نیست مگر خلاف آن ثابت شود و درست بودن حدیث نیز به معنای صحت صدور داشتن آن است نه صحت سندی. همچنان اثبات صحت صدور هر حدیثی، به معنای عملی کردن به آن نیز نیست؛ زیرا ممکن است برای صدور حدیثی جهات خاصی وجود داشته باشد که در حال حاضر متفتی باشد و الله اعلم!

فعالیت‌های پژوهشی:

طرح تحقیقاتی پایان‌یافته:

- ۱- احکام و قواعد رسم‌الخط مصاحف
- ۲- قواعد رسم‌الخط عربی، با همکاری دکتر محمود آبدانان.

کتابهای چاپ شده:

- ۱- لهجه‌های عربی در قرائت‌های قرآنی، ترجمه‌المقتبس، دکتر محیسن، انتشارات دانشگاه شهید چمران اهواز، ۱۳۸۶.
- ۲- آواشناسی، ترجمه کتاب‌المحیط، انطاکی، جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
- ۳- فرهنگ مبین، ترجمه المنجد الایجدی، لويس معلوف، انتشارات فقیه، تهران، ۱۳۷۳.

- ۴- صرف و نحو کاربردی، ترجمه کتاب قواعد اللغة العربیه، انطوان دحداح، دار الاعتصام، قم، ۱۳۷۶.
- ۵- فرهنگ صرف و نحو و اعراب، ترجمه کتاب موسوعه الصرف و النحو و الاعراب، امیل بدیع یعقوب، دار الاعتصام، قم، ۱۴۲۰هـ.
- ۶- تجوید کاربردی قرائت عاصم، موسسه فرهنگی انتشارات آیات، اهواز، ۱۳۷۵.
- ۷- افراد و جمع قرائت‌های قرآنی، مرکز انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه شهید چمران اهواز، ۱۳۷۵.
- ۸- معیارهای شناخت احادیث ساختگی، انتشارات رشد، اهواز، ۱۳۸۶.
- ۹- تغییر معنایی بین شعر جاهلی و زبان قرآن کریم (ترجمه)، انتشارات دانشگاه شهید چمران اهواز، ۱۳۹۵.

ویراستاری علمی:

- ۱- علوم قرآن، ۱۳۸۴، دکتر شهابی، انتشارات دانشگاه شهید چمران
- ۲- نصوص مترجمه، ۱۳۸۵، دکتر شکیب انصاری، انتشارات دانشگاه شهید چمران
- ۳- فرهنگنامه افعال متعدی به حرف، ۱۳۸۵، انتشارات دانشگاه شهید چمران
- ۴- قرآن کلام وحی، دکتر شهابی، ۱۳۷۹، انتشارات دانشگاه شهید چمران
- ۵- تعلیم و تربیت نزد شیعه، ۱۳۸۷، انتشارات دانشگاه شهید چمران.

مدیریت اجرایی:

- ۱- عضو هیئت تحریریه مجله مطالعات فهم حدیث امام خمینی (ع)، مجله مطالعات قرآن پژوهی جامعه المصطفی (ع).
- ۲- مدیر گروه علوم قرآن حدیث دانشکده الهیات، سه بار، ادامه دارد.
- بقیه فعالیت‌های پژوهشی در صفحه فعالیت‌های پژوهشی این جانب بر روی وبگاه دانشگاه شهید چمران اهواز موجود است.

دکتر نصراله کلانتری دانشکده علوم زمین

این جانب نصراله کلانتری در مردادماه ۱۳۳۵ در روستای تل سرکوه از توابع بخش سعدآباد شهرستان دشتستان متولد شدم. مرحوم پدرم فردی بسیار متدین، باسواد، از نظر اجتماعی بسیار روشنفکر، دارای اخلاقی ایده‌آل، مهمان‌نواز، صبور و تمکن مالی او نیز در آن محیط خوب بود. مرحوم مادرم مؤمن، زحمتکش، خانواده‌دوست، شجاع، فداکار و طبع بسیار والایی داشت. پدر و مادرم هر دو از خانواده شناخته‌شده‌ای در محیط خودشان بودند. از نظر روان‌شناسان، شخصیت هر فردی متشکل از سه عامل مهم است که هر یک در انعقاد و تکون شخصیت تأثیر به‌سزایی دارد و گویی روحیات و صفات و طرز تفکر انسان همچون مثلثی است که از پیوستن این سه ضلع به یکدیگر پدید می‌آید. این سه عامل عبارتند از: ۱- وراثت ۲- آموزش و پرورش و ۳- محیط زندگی. ژن وراثتی و آموزش محیط خانوادگی در همه ما، فرزندان خانواده تأثیر زیادی داشته است.

ایجاد سپاه دانش در سال ۱۳۴۱ و به‌کارگیری سربازان نظام وظیفه در آموزش کودکان مناطق روستایی سبب شد تا هر ساله تعداد بیشتری از کودکان لازم‌التعلیم

تحت پوشش آموزش ابتدایی قرار گیرند و نیز تعداد بزرگسالان مشمول برنامه‌های سوادآموزی افزایش یابد. در سال ۴۲-۱۳۴۱ که اولین سال اجرای طرح سپاه دانش است، هشتاد و پنج هزار نفر از کودکان سنین ۶ تا ۱۵ سال و شصت و پنج هزار نفر از بزرگسالان تحت پوشش آموزش قرار گرفتند. این ارقام در سال‌های بعد افزایش یافت و در سال ۵۷-۱۳۵۶ به بالاترین میزان یعنی ۷۰۶۲۷۱ نفر رسید. نکته قابل توجه آن که تعداد دانش‌آموزان و سوادآموزان دختر تحت پوشش برنامه‌های سپاه دانش در مدت اجرای طرح بین ۱۵ تا ۳۰ درصد در نوسان بوده‌است و به‌طور کلی در حال افزایش بوده است. همچنین در طی سال‌های ۵۸-۱۳۴۱، معادل ۳/۱ میلیون نفر از بزرگسالان زیر پوشش برنامه‌های سوادآموزی سپاه دانش قرار گرفته‌اند.

تحصیلات متوسطه

در اکثر مناطق روستایی ایران مدرسه نبود و این سپاهیان دانش نوری بودند که روستاها را روشن می‌کردند. مدرسه ابتدایی را برای مدت کوتاهی در همان روستای تل سرکوه در سال ۱۳۴۱ شروع کردم. اولین سپاهی دانش روستا، آقای جمهیری بود و سن دانش‌آموزان از شش سال تا پانزده سال متغیر بود. بعد از مدت کوتاهی به‌علت شغل پدرم به یک روستای دیگر نقل مکان کردیم و برای مدت کوتاهی، سال اول دوره ابتدایی را در روستایی دیگر به نام شبانکاره که تقریباً نزدیک‌ترین روستا به محل زندگی‌مان بود و دارای مدرسه بود، ادامه دادم و سرانجام در همان سال در روستای بویری که تقریباً پنج کیلومتری محل اقامت ما بود، مدرسه افتتاح شد و دوره ابتدایی را زیر نظر معلم مدرسه سعادت، آقای ریاضی ادامه دادم. مرحوم ریاضی در زنگ تفریح و در فصل سرما روی صندلی چوبی با آن شلوار مشکی و بلوز قهوه‌ای در آفتاب می‌نشست و اگر شاگردی شلوغ می‌کرد صدایش می‌کرد و وسط انگشتانش مدادی می‌گذاشت و کمی فشار می‌داد. مدرسه سال اول شامل دو اتاق خشتی کهنه‌ای بود که یکی از افراد محل در اختیار آموزش و پرورش گذاشته بود.

در همین سال مدرسه‌ای در حال ساخت بود و فکر کنم سال دوم ابتدایی را در مدرسه جدید شروع کردیم و دو نفر سپاهی‌دانش که در آن سال‌ها در سرتاسر ایران موجب توسعه فرهنگ و دانش بودند، تدریس در مدرسه جدید را به عهده داشتند. هر چند که این مدرسه هم خشتی بود ولی تمیز بود و در همین مدرسه بود که تغذیه رایگان شامل بیسکویت، موز و خشکبار ارائه می‌شد. از اداره آموزش و پرورش شهرستان دشتستان (برازجان) مرتب به دبستان سر می‌زدند. در سال دوم ابتدایی، فرد متین، موقری با پالتویی کوتاه و مشکی‌رنگ به طور سرزده در کلاس مشاهده کردیم که بعداً گفتند رئیس آموزش و پرورش شهرستان برازجان است. تا سال پنجم ابتدایی در همین مدرسه سعادت بودم و معلمان ما همین دو نفر سپاهی‌دانش بودند.

سال ششم ابتدایی را در مدرسه آبخش شروع کردم و تعداد زیادی معلم داشتیم و مدیر مدرسه، آقای مندنی‌زاده بود. آقای شمسی‌زاده درس علوم اجتماعی را ارائه می‌کرد. خداوند رحمتش کند مردی بسیار با معرفت، بامرام و باشخصیتی بود و طبع شعر داشت و اشعار زیادی هم سروده است. مقبره او در شهرستان گناوه است و چون در مسیرم به برازجان است برای ادای احترام سر مقبره ایشان گاهی فاتحه‌ای می‌خوانم. آقای زهرایی ریاضیات و قرآن درس می‌داد، ورزشکار بود و پرش ارتفاع خوبی داشت. برای مدت زمان زیادی با ایشان در تماس بودم و در سال ۱۳۹۶ به رحمت ایزدی پیوست.

دوره متوسطه سه‌ساله را در دبیرستان شاه‌عباس کبیر گذراندم و مرحوم موسوی مدیر دبیرستان بود که فردی مذهبی و بسیار منضبط بود. در آن زمان که دبیران با لباس اسپورت و کراوات و فوکل‌های رنگارنگ ظاهر می‌شدند، ایشان لباس رسمی می‌پوشید و در اکثر اوقات رنگ کراوات آقای موسوی مشکی بود. دبیران بسیار باشخصیت و باسوادی بودند، یکی از دبیران (آقای نجفی) دیپلم ادبی داشت ولی هندسه و یک درس دیگر ریاضی را به‌نحو مطلوبی ارائه می‌کرد. آقای نجفی تحصیلات عالی را در رشته حقوق به اتمام رساند، مدتی قاضی بود و الان دفتر وکالت دارد. اکثریت معلمان و دبیران افرادی متدین و پایبند به اصول اخلاقی و اجتماعی

بودند و می‌توانستند الگوی بسیار خوبی برای دانش‌آموزان باشند. از دیگر دبیران که جا دارد از آن‌ها یاد کنم آقای آریا (بعد از انقلاب رئیس آموزش و پرورش شهرستان دشتستان شد)، آقای خزایی و عبدالهی بودند. از هم‌کلاسی‌های دوره متوسطه که جمعاً حدود ۲۵ نفر بودند چهار نفر بعد از اخذ دیپلم به دانشگاه رفتند، که یکی از آنان ریاست محترم دانشگاه جناب آقای دکتر غلامحسین خواجه می‌باشند.

در دوره دبیرستان برای مدت کوتاهی، سال اول (کلاس دهم) را در دبیرستان فردوسی برازجان بودم و دبیران این دبیرستان زیاد بودند. آقای طالب آزاد رئیس دبیرستان بود و آقای ادیب معاونش بود که بسیار منضبط و سخت‌گیر بود. دبیران باسوادی بودند و خوش‌پوش. یاد ندارم به جز درس بیولوژی و فارسی دبیری از جزوه و کتاب استفاده کند. همه از حفظ درس می‌دادند. دبیر فیزیک و شیمی از نظر تدریس واقعاً استثنا بودند. یکی از دبیران که علوم اجتماعی درس می‌داد و اسمش را به خاطر ندارم بسیار خوش‌پوش بود و همیشه بند ساعتش با بقیه لباسش هم‌خوانی داشت. بعداً در دبیرستان شاپور شهرستان کازرون ادامه تحصیل دادم و مدیر دبیرستان مرحوم مظفری بود، فردی بسیار با شخصیت، موقر و معاونش فردی بسیار منضبط بود. مستخدم دبیرستان که آقارضا نام داشت و هیکل تنومند و منحصر به فردی داشت تمام دبیرستان را کنترل می‌کرد و همه از او حساب می‌بردند. دبیران بسیار خوبی داشتیم یکی از آن‌ها آقای دهقان که خان‌زاده‌ای بود شیمی را ارائه می‌کرد و دیگری آقای کمپانی که جبر و مثلثات را درس می‌داد بی‌نظیر بودند. در سال ۱۳۵۴ دیپلم طبیعی گرفتم با معدل ۱۷/۷۵ که در آن زمان معدل بسیار خوبی بود.

در مجموع معلمان و دبیران علاوه بر آموزش دروس معمول، درس زندگی را هم به شاگردان با رفتار و کردارشان می‌آموختند. هنوز حرف‌های آقای معراجی دبیر دوره متوسطه که با ایشان درس علوم اجتماعی و انشا داشتیم و همچنین دبیر ادبیات فارسی دوره دبیرستان را به خاطر دارم، چه انسان‌هایی بودند! هر چند که تربیت و فرهنگ انسان در محیط خانواده شکل می‌گیرد و به اصالت، ایمان کامل دارم ولی محیطی (محیط آموزشی و غیر آموزشی) که در آن رشد می‌کنیم، بسیار مهم است. در کنکور

همان سال شرکت کردم و مدتی در رشته علوم تغذیه و همچنین علوم آزمایشگاهی در اصفهان بودم و بعد از مدت کوتاهی ترک تحصیل کردم چون مایل به ادامه تحصیل در رشته دیگری بودم.

خدمت نظام

در سال بعد به خدمت سربازی رفتم و دوره آموزشی را در سرمای منهای صفر درجه در پادگان آموزشی قزل حصار کرج گذراندم. فرمانده پادگان سرهنگ کامران (اگر اشتباه نکنم) فردی بسیار با فرهنگ و با معرفت بود. در مجموع انسان‌های شریفی در این پادگان بودند و گرچه ما سرباز بودیم ولی هیچ خاطره بدی از پرسنل کادر آنجا مشاهده نکردیم و همه با مهربانی رفتار می‌کردند. از آنجا که تا دوره سربازی زندگی دسته‌جمعی نکرده بودم در همین محل (پادگان) بود که احساس کردم، یک فرد باید تعامل بیشتری در زندگی داشته باشد و به قول شیخ بهایی به تربیت خانوادگی و اصالت افراد هم کم و بیش پی بردم که چقدر مؤثر است. در آنجا متوجه شدم که انسان‌ها چقدر منافع شخصی برایشان نسبت به منافع جمعی ارجحیت دارد. فرمانده گروهان ما ستوان دوم نوری بود و در همان موقع در دانشگاه تهران در رشته حقوق تحصیل می‌کرد. انسانیت و شخصیت را در هر برخوردش می‌توانستیم مشاهده کنیم. انسان‌های باشخصیت در هر لباسی که باشند آن منش انسانی را بروز می‌دهند. بعد از دوره آموزش چند ماه به تهران آمدم و در خیابان ویلا (شهید نجات‌الهی) برای مدت بیش از یک سال و نیم خدمت سربازی را سپری کردم. در سال ۱۳۵۶ در کنکور شرکت کردم و در رشته پزشکی ارتش قبول شدم که باز هم میسر به ادامه تحصیل در رشته مورد علاقه‌ام نشدم. در دوره سربازی در تهران اوقات بسیار خوبی داشتم و حقوق دریافتی برای زندگی در تهران بسیار مناسب بود و مثل الان نبود که دریافتی یک افسر وظیفه پزشکی و یا مهندس بسیار بسیار ناچیز است. در آن موقع هشتاد درصد حقوق هم رتبه افسر یا درجه‌دار کادر، به سربازان وظیفه افسر و درجه‌دار پرداخت می‌شد که حقوق خوبی بود.

تحصیلات دانشگاهی

در سال ۱۳۵۷ تصمیم به ادامه تحصیل در خارج از ایران گرفتم و در جستجوی ادامه تحصیل در یک کشور اروپایی و یا آسیایی بودم. پذیرش از فرانسه و هندوستان گرفتم به امید این که بتوانم در رشته پزشکی ادامه تحصیل دهم. وقتی بلیت را گرفتم به سفارت فرانسه در همین محل کنونی اش در ماه مارس ۱۹۷۸ بدون هیچ نوبتی مراجعه کردم، سرکار خانم محترمی جواب داد که نیازی به ویزا ندارید و به نانس که پذیرش داری بروید و تا سه ماه نیاز نیست به جایی مراجعه بکنید. بعد از سه ماه به پلیس برای اقامت مراجعه کن. در مجموع از صبح تا ظهر وضعیت ویزا، گرفتن بلیت و تبدیل ارز (فرانکی ۲۸ ریال) به اتمام رسید. چون در تهران بیکار بودم روز بعد به سفارت هندوستان در خیابان صبا شمالی (فلسطین کنونی) مراجعه کردم اطلاعاتی بگیرم. اکبر آقا که مسلمان و اهل هندوستان بود و فارسی هم به خوبی صحبت می کرد به گرمی پذیرایی کرد و تعریف تمجید از هندوستان و دانشگاه های آنجا کرد و نمرات ترجمه شده دوره دبیرستان و پاسپورتم را برانداز می کرد. در آخر، که برای چای و توضیحات تشکر کردم، گفت ویزای هندوستان را بگیر. مهری در پاسپورت زد و در اتاق بغل رئیس هم فوری امضا کرد (جمعاً برای تأیید مدارک و ویزا سی تومان پرداخت کردم). در فرانسه برای ادامه تحصیل در رشته پزشکی باید لیسانس در رشته علوم تجربی داشته باشی و بعداً امتحان دارد و اگر قبول شدید می توانید در رشته پزشکی ادامه تحصیل دهید. وقتی با چنین شرایطی برای ادامه تحصیل در فرانسه مواجه شدم ترجیح دادم برای ادامه تحصیل به هندوستان بروم.

این توضیحات را در مورد ویزای این دو کشور دادم تا تفاوت آن سالها با وضعیت کنونی بیشتر روشن شود. چند سال قبل برای شرکت در کنفرانسی در شهر بسان کان در فرانسه صبح ساعت هشت به همین سفارت فرانسه در خیابان نوفل لوشاتو مراجعه کردم. آن روز که نوبت نشد همان روز ساعت ده شب رفتم اسم نویسی کردم و تا صبح توی صف ماندم (همراه با یکی از همکاران دانشگاه علوم پزشکی جندی شاپور) و حدود ده صبح روز بعد نوبت این جانب شد که وارد شوم و بعد از گذر از دو

گذرگاه سلول مانند و انگشت‌نگاری و عکس قرنیۀ چشم بعد از دو هفته تلفنی گفتند بیا پاسپورت را بگیر ویزا داده نشده است (ریجکت شده). ویزای ریجکتی هم در دسر خاص خودش را دارد و مراجعه به سفارت کشورهای دیگر مخصوصاً اروپایی برای ویزا را مشکل می‌کند (که لازم به توضیح بیشتر نیست). چندین سال قبل برای رفتن به هندوستان به سفارت این کشور که الان در خیابان شهید بهشتی، خیابان میرعماد، خیابان نهم است مراجعه کردم برای ویزا، نه خبری از اکبرآقا و چایش بود و نه مهرش در دسترس بود، حتی در سفارت هم بسته بود. ازدحامی در کوچه‌ای جمع شده بودند و پنجره‌ای به اندازه کاغذ آچاری باز و بسته می‌شد و در زیر پنجره بلوکی بود که باید روی آن می‌رفتی تا بتوانی با فرد پشت پنجره دو کلمه حرف بزنی و فوری پنجره بسته می‌شد تا فرد بعدی روی بلوک رود.

ادامۀ تحصیل در هند

در یکم ماه می ۱۹۷۸ (روز جهانی کارگر)، وارد فرودگاه بمبی (ممبی) شدم و از آنجا به دهلی رفتم. در مدت یک سال تمام به اقصی نقاط هند برای رشته پزشکی تلاش کردم و هم زمان پیش‌پزشکی را در دانشگاه اودی پور^۱ ایالت راجستان گذراندم و باز هم موفق به پذیرش رشته پزشکی نشدم. با معرفی‌نامه از سفیر وقت ایران (آقای مجتهدی) در هندوستان به سفیر بنگلادش در دهلی و سفیر وقت ایران در بنگلادش مراجعه کردم. ایشان هم با توجه به مشکلات موجود عذرخواهی کردند و بعد از دو ماه اقامت در داکا دوباره به هندوستان برگشتم و در همین رشته علوم که سال‌ها پیش در ایران می‌توانستم بخوانم ادامه دادم. باید به تقدیر ایمان داشت و تقدیر را شاید نتوان با تدبیر تغییر داد و هر چه حکمت اوست باید پذیرفت. البته معتقدم انسان باید تلاش کند اگر هم موفق نشود وجدانش راحت است که زحمتش را کشیده و مقدر نبوده است.

¹ Udaipur

در سال ۱۳۵۹ دوره لیسانس زمین‌شناسی را شروع کردم و در سال ۱۳۶۳ در رشته زمین‌شناسی فارغ‌التحصیل شدم. در سال ۱۳۶۳ دوره فوق لیسانس را شروع کردم و در سال ۱۳۶۵ فارغ‌التحصیل شدم و در همان سال شروع به تحصیل در دوره دکتری در رشته زمین‌شناسی، گرایش آب‌شناسی کردم و در سال ۱۳۶۹ مدرک دکتری را گرفتم. در دوره لیسانس استادان زیادی داشتم و همه هم باسواد بودند، ولی دو نفر از آن‌ها که با در دست داشتن فقط عنوان مطالب، درس می‌دادند یکی آقای دکشیت^۱ و دیگری آقای عمرجیکا^۲، بودند. همه آن‌ها انسان‌های شریف و با شخصیتی بودند؛ مخصوصاً عمر جیکا که همیشه مواظب بود اگر مشکلی دانشجویان خارجی دارند در اسرع وقت برطرف شود. در دوره کارشناسی ارشد استادان اکثراً خوب بودند ولی اخلاق و منش آقایان زامبره^۳ و فانسالکار^۴ بسیار عالی بود.

استاد راهنمایم در دوره دکتری شخص بسیار بزرگواری پروفسور تیگله^۵ در دانشگاه پونا بود و استاد مشاورم آقای پروفسور پوار^۶ بود، که بعداً رئیس دو دانشگاه شد و اخیراً هم رئیس دانشگاه پوناست. مدیر گروه زمین‌شناسی دانشگاه پونا برای سال‌ها پروفسور پادوردان^۷، بود و در تمام طول دوران تحصیلم فقط دو بار به دفتر ایشان مراجعه کردم، چون همه امورات خود به خود انجام می‌شد و نیازی نبود که مراجعات مکرری شود. آن‌هایی که با فسیل‌شناسی سر و کار دارند می‌دانند که یکی از سخت‌ترین درس‌ها در زمین‌شناسی است که کاملاً درس حفظی است. آقای فانسال-کار هم بدون یادداشت درس می‌داد و هم اشکال فسیل‌ها را رسم می‌کرد و قسمت‌های مختلف فسیل را می‌نوشت و تشریح می‌کرد. یاد همه آنان بنخیر. به‌استثنای برخی مشکلات مقطعی، که اجتناب‌ناپذیر است، در مجموع در مدتی که در هندوستان

¹ Dexit

² Omarjika

³ Zambre

⁴ Phansalkar

⁵ Thigale

⁶ Powar

⁷ Patwardhan

بودم اوقات بسیار خوبی داشتم. بعد از سال ۱۳۶۹ که آمده‌ام ایران چند بار فرصت داشتم که به هندوستان بروم و تعدادی از اساتید و همکلاسی‌ها را ببینم. هر وقت آنجا رفتم خیلی محبت کرده‌اند، مخصوصاً استاد راهنما و مشاورم و الان هم با آن‌ها در تماس هستم.

شاید ذکر این مطلب جالب باشد که در دوره کارشناسی در دانشگاه‌های هندوستان اساتید یک درس نه سوال آن درس را طرح می‌کنند و نه ورقه را تصحیح می‌کنند، بلکه طرح سئوالات و تصحیح اوراق توسط اساتید گروه دیگری و در دانشگاه دیگری انجام می‌شود، ولی دانشجویان به نحو بسیار مطلوبی حرمت اساتید را دارند. در آنجا استاد راهنما، مخصوصاً در دوره دکتری همه‌کاره است و در هر زمانی قبل از دفاع، اگر از عملکرد دانشجو راضی نباشد به راحتی عذرش را می‌خواهد.

استخدام در دانشگاه

در دی‌ماه سال ۱۳۶۹ با مرتبه استادیاری وارد گروه زمین‌شناسی دانشکده علوم دانشگاه شهیدچمران اهواز شدم، در این زمان جناب آقای دکتر نادران رئیس دانشگاه بودند. محبت ایشان همیشه در خاطر من است، چون وقتی به ایشان برای استخدام مراجعه کردم دستور دادند که کارم در کوتاه‌ترین زمان ممکن انجام شد. امیدوارم همه افرادی که برای مدتی در مسند قدرت هستند به درخواست مراجعان اهمیت بدهند که مراجعان همیشه سپاس‌گزار فردی باشند که از حق آن‌ها دفاع کرده است. لازم می‌دانم یادی از آقای دکتر حیدری‌نژاد معاون محترم آموزشی آن زمان دانشگاه شهید چمران اهواز کنم که چهره‌ای شاخص بود و حیف شد که از دانشگاه رفت. فردی بسیار باسواد، بامعرفت و خوش‌بین. وقتی برای مسکن به ایشان مراجعه کردم با رویی گشاده ایشان نیز لطف کردند و مسکن زیتون و کوی استادان را پیشنهاد دادند و خودشان گفتند کوی بهتر است. آقای دکتر حیدری‌نژاد بنیان‌گذار استفاده از رایانه در سیستم آموزشی دانشگاه شهید چمران می‌باشند. البته مدت کوتاهی به اتفاق آقای دکتر فیروزی (گروه جغرافیا) و تعداد دیگری از همکاران در مهمانسرا بودم و برخورد

شایسته آقای راضی نژاد مسئول مهمان سرا را هم باید ذکر کنم. در سال ۱۳۸۰ به مرتبه دانشیاری و در سال ۱۳۸۷ به مرتبه استادی ارتقا یافتم.

تحولات دانشکده علوم زمین

در زمان انقلاب، تمام اعضای هیئت علمی گروه زمین شناسی که الحق افراد بسیار شایسته‌ای بودند، رفته بودند و عملاً گروه زمین شناسی تعطیل شده بود ولی پس از انقلاب به همت بعضی همکاران مثل دکتر عبدالهی، دکتر چرچی و مرحوم مهندس عباباف تا حدودی فعال شده بود. در بدو ورودم به گروه زمین شناسی فقط یک دکتر در گروه بود و بقیه همکارانم مدرک کارشناسی و کارشناسی ارشد داشتند و جمعاً هفت نفر بودند. بعد از شروع همکاریم در گروه، سه نفر از تحصیل کرده‌های دانشگاه‌های هندوستان جذب شدند و هر کدام از آنان موجب فعالیت چشمگیر و بیشتری در گروه زمین شناسی شدند. در سال ۱۳۷۲ هیچ استاد مدعوئی نداشیم و تمام دروس در دوره کارشناسی را ارائه می‌کردند. در سال ۱۳۷۶ اولین دوره کارشناسی ارشد در گرایش آب زیرزمینی در گروه زمین شناسی راه‌اندازی شد. در سال‌های بعد به ترتیب دوره‌های کارشناسی ارشد نفت، تکنونیک، زمین شناسی اقتصادی، سنجش از دور و محیط زیست راه‌اندازی شد. در سال‌های بعد دوره‌های دکتری در گرایش‌های آب زیرزمینی، نفت، زمین شناسی اقتصادی و سنجش از دور راه‌اندازی گردید. در سال ۱۳۸۹ گروه زمین شناسی تبدیل به دانشکده علوم زمین شد و از معدود دانشکده‌های تخصصی با چنین عنوانی در دانشگاه‌های ایران است (فقط دو دانشکده علوم زمین در ایران است). در سال ۱۳۹۸ در دانشکده علوم زمین، گروه زمین شناسی نفت و حوضه رسوبی نیز راه‌اندازی شده است. در مجموع هفت دوره کارشناسی ارشد و چهار دوره دکتری در دانشکده علوم زمین فعال است. در حال حاضر دانشکده علوم زمین ۲۰ هیئت علمی دارد (پنج استاد، سه دانشیار و دوازده استادیار). دانشکده علوم زمین با دو دانشگاه اروپایی (اتریش و اسلوانی) تفاهم‌نامه همکاری دارد.

جا دارد از همکارانم در دانشکده علوم زمین سپاس‌گزاری کنم و علی‌رغم ناملایماتی که در بعضی مواقع وجود داشت، ولی در مجموع تعامل خوبی داشتند، مخصوصاً آقای دکتر چیت‌سازان و دکتر چرچی. آقای دکتر چرچی در بدو ورودم نسبت به این‌جانب بسیار محبت کردند و با توجه به این‌که غیربومی بودم در اوایل شروع به کارم همیشه پشتیبانی می‌کردند. اکثر اوقات در اتاق کوچک مرحوم مهندس عبا‌باف جمع می‌شدیم و به صحبت‌هایش که آموزنده بود گوش می‌دادیم. یاد دوستان و همکاران بازنشسته مثل دکتر پورکاسب، مهندس نمکی قدیم و سینای کنونی که همیشه خون‌سرد بود، آقای مهندس منصور که در دانشکده و در بازدیدهای صحرایی اوقات خوبی با ایشان داشتیم و دکتر عبدالهی که زحمات زیادی با مهندس عبا‌باف برای تشکیل گروه زمین‌شناسی کشیدند به‌خیر و نیکی! همکار بسیار خوبم آقای دکتر حمید بدری که چندین سال در دوره دانشجویی در مقطع فوق لیسانس و دکتری در هندوستان هم‌کلاس بودیم، برای چندین سال در گروه زمین‌شناسی هم‌کارم بود ولی خیلی زود رهسپار دیار غربت شد و از ما جدا شد یادش به‌خیر، فرد بسیار لایقی بود و واقعاً قبای استادی دانشگاه از نظر علمی و شخصیتی به تنش می‌آمد. آقای دکتر عزیزاده، دکتر رنگزن و دکتر بدری همه تحصیل‌کرده‌های هندوستان بودند که بعد از ورودم به دانشکده جذب شدند و هر کدامشان سهمی در تحول دانشکده علوم زمین داشتند (هر چند که بقیه همکارانم نیز سهمیم بوده‌اند)، و در اینجا لازم می‌دانم از درایت آقایان دکتر نادران، دکتر ضرغام و دکتر حیدری‌نژاد قدردانی کنم. همکاران جوان و تازه‌نفسی در دانشکده علوم زمین استخدام شده‌اند، ضمن آرزوی توفیق از خداوند منان، انتظار می‌رود که منجر به توسعه و تحول بیشتر در دانشکده علوم زمین شوند. یکی از آفت‌های هر جامعه‌ای زیاده‌خواهی و عدم رعایت حقوق دیگران می‌باشد. این آسیب البته در گروه‌های آموزشی نیز دیده می‌شود. بنابراین، احترام به حقوق دیگران باعث آرامش محیط کار و زندگی و کلید پیشرفت هر جامعه‌ای است.

سه کارمند وظیفه‌شناس، کاردان، مسئولیت‌پذیر، مؤدب و مقید در دفتر گروه زمین‌شناسی فعالیت داشتند (از سال ۱۳۶۹-۱۳۹۶)، به نام‌های خانم یآوری، خانم کیا

و خانم موسوی، لازم است که از خدمات آنان مخصوصاً خانم کیا قدردانی کنم. همه انسان‌ها می‌توانند خصوصیات یادشده را داشته باشند، در صورتی که مافوق در محیط کار نیز دارای همین خصیصه‌ها باشد و بتواند الگویی برای کارمند باشد و نیز تسلط به امور داشته باشد. یکی از مشکلاتی که در مواردی مشاهده می‌شود، عدم قبول رئیس‌ان توسط کارمندان است، که گاهی اوقات حق هم دارند. همه انسان‌ها از کرامت و شرافت ذاتی برخوردارند، و محیط باید موجب تبلورش شود.

اساتید پیشکسوت در هر صنفی سرمایه ارزشمندی هستند و در دانشگاه با اخلاق و رفتارشان می‌توانند الگویی بسیارسازنده برای دیگران باشند. با توجه به این‌که در سال دوم شروع به کارم در دانشگاه، مدیر امور پژوهشی و مسئول همکاری‌های بین‌الملل دانشگاه بودم و در خدمت معاون محترم پژوهشی دانشگاه جناب آقای دکتر شفاعی و رؤسای محترم دانشگاه جناب آقای دکتر نادران و جناب آقای دکتر ضرغام بودم، این افتخار را داشتم که با خیلی از همکاران دانشگاهی در جلسات آشنا شوم و از آنها کسب فیض نمایم. هر چند که از اساتید پیشکسوت در حد توانم اندوخته‌ای دارم و در دانشگاه زیاد هستند که از لطف همه آنان سپاس گزارم، ولی وظیفه خود می‌دانم از دکتر کرم‌زاده (دانشکده ریاضی)، سرکار خانم دکتر پوررضا، دکتر ترسلی، دکتر جعفرپور، دکتر کوتی، دکتر معاضدی، (دانشکده علوم)، دکتر شفاعی (دانشکده مهندسی علوم آب)، دکتر امامی و مرحوم دکتر ظفری (دانشکده ادبیات)، دکتر پاک‌سرشت و دکتر معرف‌زاده (دانشکده علوم تربیتی)، تشکر و قدردانی کنم. از آقای دکتر دادخواه که به‌طور مرتب در همه ابعاد دانشگاه فعالیت‌های زیادی دارند و صادقانه وقت می‌گذارند صمیمانه باید تشکر و قدردانی کنم. از همکاری آقای دکتر بهنیا (همکار بازنشسته) و دکتر کاشفی‌پور (دانشکده مهندسی علوم آب) که در کنفرانس مهندسی رودخانه مساعدت کردند و استاد راهنمایم در دوره دکترا و استاد در فرصت مطالعاتی (دکتر اریک) از دانشگاه آدلاید استرالیا که به ایران دعوت شدند و توانستم چند روزی در استان‌های خوزستان، فارس و اصفهان همراه آنها باشم و با خاطره‌ای خوب ایران را ترک کنند، کمال تشکر را دارم.

به همه همکارانم، مخصوصاً جوان‌ها توصیه می‌کنم سعی کنند نسبت به همکاران و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند تعهد داشته باشند، چون ثمره نیکی ماندگار است. گرچه متولد خوزستان نیستم ولی با توجه به این‌که سی سال در اینجا هستم وابستگی و محبت خاصی به دانشگاه شهید چمران اهواز و خوزستان دارم.

فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی

- ۱- اولین دوره کارشناسی ارشد در گروه زمین‌شناسی در گرایش آب زیرزمینی را به سختی (به جهت تعداد کم هیئت علمی) و با همکاری دکتر کشکولی، دکتر سامانی و دکتر بهنیا از دانشکده‌های متفاوت، در سال ۱۳۷۶ راه‌اندازی کردم؛
- ۲- در گرایش آب‌شناسی دوره دکتری همکاری کردم؛
- ۳- ارائه بیش از دویست مقاله در سمینارهای داخلی و ۱۸ مقاله در کنفرانس‌های بین‌المللی از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۹۶؛
- ۴- بیش از پنجاه مقاله در مجلات معتبر داخلی؛
- ۵- بیش از بیست مقاله در مجلات معتبر بین‌المللی؛
- ۶- یک کتاب ترجمه (هیدروژئولوژی صحرایی) و دو تألیف (مقدمه‌ای بر آب‌های زیرزمینی و مبانی شیمی آب)؛
- ۷- استاد راهنمای بیش از صد پایان‌نامه کارشناسی ارشد؛
- ۸- استاد راهنمای ده دانشجوی دکتری؛
- ۹- بیش از ده طرح تحقیقاتی استانی و ملی؛
- ۱۰- سه مرتبه در هفته پژوهش و دو بار هم از نظر آموزشی لوح تقدیر دریافت کردم؛
- ۱۱- دو دوره متوالی (سال ۱۳۹۶ - ۱۳۹۹) نماینده دانشکده علوم زمین در هیئت ممیزه دانشگاه شهید چمران اهواز و چندین سال عضو کمیسیون ارتقا بوده‌ام؛
- ۱۲- عضو هیات تحریریه چند مجله علمی؛
- ۱۳- عضو انجمن‌های علمی داخلی و خارجی (۱۹۹۳-۲۰۱۵)؛

۱۳- ده سال نماینده دانشگاه شهید چمران اهواز در شورای پژوهشی سازمان آب و برق خوزستان (از سال ۱۳۸۲ تا ۱۳۹۲)؛

سوابق اجرایی

۱- مدیر پژوهشی، همکاری‌های بین‌المللی دانشگاه و مسئول چاپ و انتشارات دانشگاه از سال ۱۳۷۱-۷۴؛

۲- مدیر گروه زمین‌شناسی از سال ۱۳۷۴-۱۳۷۶؛

۳- معاون پژوهشی دانشکده علوم زمین از سال ۱۳۹۲-۱۳۹۷؛

۴- رئیس دانشکده علوم زمین از شهریور ۱۳۹۷؛

همسر دارای مدرک کارشناسی‌ارشد در رشته محیط زیست است و دارای سه فرزند هستم دو پسر و یک دختر که هر سه در رشته‌های پزشکی فارغ‌التحصیل شده‌اند. پسر نعمت و دختر رحمت خداوندی است.

پسر بزرگم به نام هومن کلانتری متولد آبان‌ماه ۱۳۶۶ است و بعد از اتمام دوره دبیرستان و پیش‌دانشگاهی وارد دانشکده پزشکی دانشگاه جندی شاپور اهواز شد و بعد از خدمت نظام وظیفه و اشتغال در مراکز بهداشتی در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران برای تخصص چشم‌پزشکی پذیرفته شد و الان مشغول طبابت می‌باشد.

پسر کوچکم به نام نعمت‌اله (اسم پدرم) کلانتری متولد بهمن‌ماه ۱۳۶۸ است و بعد از اتمام دوره دبیرستان و پیش‌دانشگاهی در رشته داروسازی دانشکده داروسازی دانشگاه شیراز پذیرفته شد و بعد از خدمت نظام وظیفه در داروخانه مشغول به کار می‌باشد.

دخترم به نام فروغ کلانتری متولد اردیبهشت‌ماه ۱۳۷۴ است و بعد از اتمام دوره دبیرستان و پیش‌دانشگاهی وارد دانشکده داروسازی دانشگاه جندی شاپور اهواز شد و بعد از اتمام طرح در دانشگاه جندی شاپور اهواز، مشغول به کار در داروخانه می‌باشد.

در این مدت که در دانشگاه شهید چمران بودم فرصتی داشتم که به جاهای مختلفی بروم، هر چند که هیچ جایی مثل وطن و سرزمین مادری نمی‌شود، ولی رفتار جامعه هندوستان از دانشگاهی و عموم مردم همیشه در خاطر من است. در استرالیا هم اوقات بسیار خوبی با خانواده داشتیم، هر چند که آنها هم عمدتاً سفیدپوست هستند ولی احساس می‌کنم که رفتار آنها با دیگر جوامع سفیدپوست نسبت به رنگین‌پوستان متفاوت است، و فرهنگ متفاوتی دارند که قابل تقدیر است، هر چند که رفتار آنها هم در قدیم با بومیان آنجا مناسب نبوده است.

انسان وقتی احساس کند که پشتیبانی دارد در برابر سختی‌ها بیشتر مقاوم است، پشتیبانی والدینم که مدیون زحمات آنان هستم، همیشه مدنظر من می‌باشد و همچنین از همسر و فرزندانم که موجب دلگرمی در زندگی هستند، سپاس‌گزارم. پشتیبان دائمی و واقعی و گره‌گشای حقیقی احد لایزال است.

دکتر احمدعلی معاضدی دانشکده علوم

من احمدعلی معاضدی در سال ۱۳۳۴ در اهواز به دنیا آمدم. تحصیلات خود را تا مرحله دیپلم در شوشتر به پایان رساندم. در سال ۱۳۵۳ در رشته زیست‌شناسی مقطع کارشناسی در دانشگاه جندی شاپور اهواز قبول شدم. با ورود به دانشکده علوم به دلیل علاقه‌مندی خودم، فوراً جذب گروه‌های سیاسی و فعال مذهبی شدم و خاطرات زیادی از مبارزات قبل از پیروزی انقلاب اسلامی دارم. البته در سال ۱۳۵۳ در رشته پزشکی در تهران (پزشکی ارتش)، نیز قبول شدم اما بعد از مشورت با عمویم مرحوم دکتر معاضدی و دوستان ایشان، از ثبت‌نام در پزشکی ارتش منصرف شدم با این‌که مراحل مصاحبه و معاینه و ورزش را انجام دادم و در همه مراحل قبول شده بودم. در اسفندماه ۱۳۵۷ از دوره کارشناسی دانش‌آموخته شدم. دوره ما اولین گروه از دانشجویان بودند که در اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ جهت طی دوره سربازی به تهران شدند. در آن‌جا اعلام کردند که به جز رشته‌های پزشکی و الهیات بقیه معاف هستند و به‌عنوان مازاد بر احتیاج کارت معافیت به ما دادند.

از مهرماه ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۶۴ در آموزش و پرورش شهرستان شوشتر مشغول تدریس شدم. البته در دوران تعطیلی دبیرستان‌ها، در هیئت واگذاری زمین و دیگر نهادهای انقلابی فعالیت می‌کردم. در اردیبهشت سال ۱۳۵۹ طی مراسم خیلی ساده ازدواج کردم. در سال ۱۳۶۴ به‌عنوان کارشناس به استخدام دانشگاه شهید چمران اهواز درآمدم. پس از دریافت مدرک کارشناسی ارشد فیزیولوژی گرایش سلولی از دانشگاه تربیت مدرس تهران در سال ۱۳۶۷ با رتبهٔ مربی در بخش زیست‌شناسی دانشکدهٔ علوم به خدمت خود ادامه دادم و در ۱۳۷۳ دکترای تخصصی خود را با گرایش اعصاب از دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه تربیت مدرس به پایان رساندم.

در دورهٔ کارشناسی از محضر استادانی چون دکتر صحت نیکی، آل‌محمد، فخرایی، افتخارشارودی، مقدم، اوحدی، شمسیان و در دورهٔ کارشناسی ارشد و دکتری از استادانی مانند دکتر عباس فروتن، نادر مقصودی، افتخار حسینی، خانم‌ها دکتر نیر رساییان، عفت برقی، معتمدی و آقایان دکتر عشایری، مورکی، ملک‌پور، اردبیلی، محمد فرهادی و احمد رستمی، رضا رجبیان و محمد تقی‌خانی بهره بردم.

به یاد دارم جلسهٔ دفاعیه‌ام به‌عنوان اولین دانشجوی دورهٔ دکتری (PhD) رشتهٔ فیزیولوژی انسانی در ایران، در تالار دانشگاه تربیت مدرس با حضور هیئت داوران و مدعوین برگزار گردید. در این جلسه به دفاع از رسالهٔ خود پرداختم و پس از سئوالات حاضران به مدت حدود دو ساعت، در اتاقی در حضور هیئت داوران و بدون حضور استاد راهنما و مشاوران مورد سؤال و جواب قرار گرفتم (دانشجویان دورهٔ دکتری این اتاق را اتاق گاز می‌نامیدند)، پس از اخذ درجهٔ عالی، یکی از استادان (که نظر مطلوبی در مورد راه‌اندازی دورهٔ دکتری در ایران نداشت) به من نزدیک شد و در گوشم گفت آیا شما امروز فکر می‌کنید مشابه استاد راهنمایتان خانم دکتر فرشته معتمدی (ایشان مدرک دکتری خود را از کشور آمریکا اخذ کرده بودند) شده‌اید؟ به ایشان گفتم: بهتر است شما این سؤال را از استادم بپرسید، اما من فکر می‌کنم مشابه بیست سال پیش ایشان که تازه دکتری گرفته بودند؛ هستم و اضافه کردم که من تا آخر عمر خودم را شاگرد ایشان می‌دانم و همیشه ایشان بیست

سال از من جلوترند. او پس از شنیدن این پاسخ، سرشان را به عنوان تأیید تکان دادند و رفتند.

من در سال ۱۳۸۱ به مرتبهٔ دانشیاری و در سال ۱۳۸۵ به مرتبهٔ استادی رسیدم. مدیریت بخش زیست‌شناسی، رئیس دانشکدهٔ هنر شوشتر و رئیس دانشکدهٔ علوم پایه از سمت‌های اجرایی است که تاکنون متصدی شده‌ام.

در سال ۱۳۷۳ بعد از اخذ دکتری به دانشگاه شهید چمران اهواز برگشتم. در آن سال رشتهٔ فیزیولوژی گروه فقط یک مربی داشت لذا تلاش زیادی انجام شد که از نظر علمی گروه ارتقاء پیدا نماید و در همین راستا پیگیر راه‌اندازی دورهٔ کارشناسی ارشد رشتهٔ علوم جانوری (گرایش فیزیولوژی جانوری و بیوسستماتیک و تکوین) شدم چون در دورهٔ تحصیل متوجه شدم که رشد دانشگاه در زمینهٔ پژوهشی و آموزشی با گسترش دوره‌های تحصیلات تکمیلی میسر است. با توجه به کمبود کادر آموزشی در گروه زیست‌شناسی از دانشکدهٔ دامپزشکی و دانشکدهٔ پزشکی کمک گرفته و با تکمیل فرم‌ها و موافقت استادان مرتبط و با همکاری مسئولان دانشگاه و پیگیری مستمر مجوز گرفتن دانشجو در مقطع کارشناسی ارشد از شورای گسترش وزارت علوم اخذ شد. تاکنون ۲۱ دوره دانشجو در رشتهٔ علوم جانوری گرایش فیزیولوژی جانوری جذب شده که این امر منجر به فعال شدن فعالیت‌های پژوهشی و آموزشی در بخش زیست‌شناسی شده است.

بعد از راه‌اندازی موفقیت‌آمیز دورهٔ کارشناسی ارشد، اخذ مجوز دورهٔ دکتری فیزیولوژی جانوری در دستور کار گروه قرار گرفت لذا با کسب موافقت اساتید برجستهٔ دانشکدهٔ پزشکی و دانشکدهٔ دامپزشکی و تکمیل فرم‌های متعدد و پیگیری مستمر و مساعدت مسئولان وقت دانشگاه، خوشبختانه مجوز پذیرش دانشجو در مقطع دکتری از شورای گسترش وزارت علوم اخذ شد و تاکنون سه دوره دانشجوی دکتری فیزیولوژی جانوری پذیرفته شده‌اند. در راه‌اندازی دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری این جانب مسئول بوده‌ام. جهت تربیت دانشجو در مقطع دکتری با کیفیت قابل قبول، موفق به راه‌اندازی آزمایشگاه الکتروفیزیولوژی پایه شده و بساط

(set up) پیشرفته ثبت تک واحدی (single cell recording) و ثبت پتانسیل میدانی (field potential) و مدل کیندلینگ صرع با تلاش زیاد و همکاری دانشجویان دوره دکتری دایر شد و چهار دانشجوی دکتری به صورت همزمان قادر به انجام پروژه‌های پایان‌نامه خود در این آزمایشگاه پیشرفته هستند.

در این آزمایشگاه بیماری‌هایی نظیر آلزایمر، پارکینسون، صرع، دیلبت و... مدل‌سازی شده و اثر داروهای مختلف با روش‌های الکتروفیزیولوژی و رفتاری بررسی می‌شود و تلاش می‌شود تا داروهای جدید کشف و معرفی گردد و یا تأثیر داروهای ترکیبی مورد پژوهش قرار گیرد.

البته در گروه زیست‌شناسی اولین دوره کارشناسی‌ارشد رشته علوم جانوری گرایش فیزیولوژی بود و سپس با تلاش بقیه همکاران کم‌کم گرایش‌های دیگری نیز مجوز گرفتند ولی در دوره دکتری در گروه زیست‌شناسی، فقط گرایش فیزیولوژی جانوری را داریم.

در مقطع کارشناسی‌ارشد رشته‌های متنوع از نظر کمی رشد زیادی داشته و توصیه می‌شود مسئولان از پذیرش دانشجوی کارشناسی‌ارشد، کاسته و به رشد کیفی بپردازند. در این زمینه لازم است تا دانشگاه مانع کارهای موازی شود. به‌عنوان مثال الآن در رشته فیزیولوژی علاوه بر دانشکده علوم، دانشکده‌های دامپزشکی و تربیت بدنی دانشجوی کارشناسی‌ارشد می‌گیرند که بسیاری از دروس آن‌ها همپوشانی دارند و بار مالی زیادی به دانشگاه از لحاظ پرداخت حق‌التدریس تحمیل می‌کند.

در سایر گرایش‌ها مانند رشته‌های بافت‌شناسی، میکروبی‌شناسی، بیوشیمی و... هم وضع به همین منوال است. سال‌هاست که ما کوشش می‌کنیم تا رشته‌های موازی را درهم ادغام شوند.

این‌جانب بیش از ۱۰۰ مقاله علمی در مجلات داخلی و خارجی به چاپ رسانده‌ام و حدود ۱۴۲ خلاصه مقاله نیز از این‌جانب در کنفرانس‌ها و مجامع علمی بین‌المللی و داخلی به چاپ رسیده است و به مدت یک سال ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۴ در مرکز تحقیقات

مگز دانشگاه UBC ونکوور کشور کانادا فرصت مطالعاتی رفته‌ام. دو بار استاد نمونه آموزشی و چندین بار استاد نمونه پژوهشی در سطح دانشگاه شده‌ام. اگر موفقیتی در مسیر پژوهشی و آموزشی به دست آمده باشد ناشی از توکل به خدا و پشتکار و تکرار، روحیه کار جمعی و خسته نشدن از نداشتن‌ها و تلاش مستمر جهت به دست آوردن امکانات پژوهشی از راه‌های مختلف بوده است و خوشبختانه تلاش‌ها به ثمر رسید و منتج به تربیت بیش از هفتاد نفر در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری با کیفیت و قابل قبول شده است و نتایج بسیاری از این فعالیت‌ها و پژوهش‌ها به شکل مقاله در مجلات معتبر ISI و ISC به چاپ رسیده است.

پیام من به دانشجویان به ویژه دوره‌های تحصیلات تکمیلی این است که رشته‌ای را که واقعاً علاقه‌مند هستید انتخاب نمایند تا بتوانند با شوق و انگیزه قوی راه را ادامه دهند و سختی‌ها و خاراها و .. مانع آنها جهت رسیدن به مقصد نشود.

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور

خودسازی و مهیا شدن به علوم روز و تکنیک‌های پیشرفته را در برنامه کاری خود قرار دهند و البته فرزند زمان خود باشند و از آنچه در جامعه می‌گذرد بی‌خبر نباشند. عامل به رعایت اخلاق اسلامی باشند و همواره در هر کاری اخلاص در عمل را فراموش ننمایند.

همسرم خانم ناهید کرامت‌زاده است. ایشان بعد از سی سال آموزگاری در آموزش و پرورش، مهرماه سال ۱۳۸۷ بازنشسته شدند. یک پسر به نام مجتبی دارم که دارای کارشناسی ارشد از دانشگاه علم و صنعت ایران در رشته مخابرات است. دو دختر دارم به نام‌های فاطمه (دارای مدرک کارشناسی ارشد در رشته فیزیک بنیادی از دانشگاه شهید چمران اهواز) و مریم (دارای کارشناسی ارشد فیزیولوژی جانوری از دانشگاه شهید چمران اهواز) هر سه فرزندم ازدواج کرده‌اند.

دکتر نوراله معلّمی دانشکده کشاورزی

این‌جانب نوراله معلّمی در مهرماه ۱۳۳۳ در شهرستان رامهرمز متولد شدم. دوره ابتدایی را در دبستان جم، دوره متوسطه را در دبیرستان امیرکبیر و دوره دوم دبیرستان را در مدرسه پهلوی رامهرمز سپری و در خرداد ۱۳۵۲ موفق به اخذ دیپلم طبیعی شدم. وظیفه خود می‌دانم از تلاش‌های بیدریغ آموزگاران خود در دوره ابتدایی (آقایان کمائی، غیاثوند و کیائی) و دوران دبیرستان (آقایان نصیری، بنزاده، یداله رحمانی، محبوبی، ترحمی، سیروس صمیمی، حبیب‌اله کلاترهرمزی و مرحوم عبدالکریم نباتی احمدی) صمیمانه سپاسگزاری کنم. از ۲۲ آبان ۱۳۵۲ تا ۲۲ آبان ۱۳۵۴ مشغول گذراندن دوره سربازی بودم. از ۲۷ آبان‌ماه ۱۳۵۴ در دانشگاه جندی‌شاپور اهواز استخدام و در اداره آموزش دانشکده علوم پایه پزشکی مشغول به کار شدم. در آن زمان جناب آقای دکتر منوچهر دوایی رئیس دانشکده علوم پایه پزشکی بود. یکی از خاطرات بیاد ماندنی از آن دوران، احساس مسئولیت و وظیفه‌شناسی کارکنان دانشگاه بود. بدون سیستم حضور و غیاب همه کارکنان در موعد مقرر در محل کار خود

حاضر می‌شدند و وظائف محوله را به‌نحو شایسته انجام می‌دادند. در قبل از انقلاب وضعیت کاری دانشگاه به‌گونه‌ای بود که کارکنان هم صبح و هم بعد از ظهر بکار اشتغال داشتند و در فاصله‌ی زمان کار در صبح و بعد از ظهر بسته به شرایط فصلی زمستان و تابستان بین دو تا چهار ساعت جهت انجام فرائض دینی و صرف نهار تعطیل می‌شد.

در سال ۱۳۵۶ تعداد کمتری از کارکنان دانشگاه داوطلب عوامل اجرایی جهت برگزار کنکور سراسری در دانشگاه شدند. این خبر به اطلاع ریاست دانشگاه جناب آقای دکتر جامعی رسید. ایشان بسیار ناراحت شد و با ارسال نامه‌ای به کلیه واحدهای دانشگاه خواستار شرکت همه پرسنل دانشگاه اعم از کارگر، کارمند، کارشناس و هیئت علمی شد تا در برگزاری کنکور خللی ایجاد نشود.

دهه ۱۳۵۰ تا قبل از انقلاب، سال‌های توسعه دانشگاه جندی‌شاپور بود. ساختمان مرکزی دانشگاه قرار بود تا سال ۱۳۵۶ آماده بهره‌برداری شود. دکتر جامعی با مشاهده عدم پیشرفت کار خود شخصاً وارد عمل شد. ایشان جهت نظارت بر روند پیشرفت کار، دفتر کار خود را از ساختمان سه‌گوش به ساختمان مرکزی منتقل و در مکانی که هنوز آماده بهره‌برداری نبود مسقر شد. علی‌رغم این‌که ساختمان مذکور فاقد سیستم خنک‌کننده بود، با نصب پنکه در دفتر کار، به طور مستقیم در تسریع تکمیل ساختمان مرکزی نظارت کرد.

بنده در کنکور سال ۱۳۵۷ یعنی آخرین کنکور قبل از انقلاب، شرکت کردم و موفق به پذیرش در رشته باغبانی دانشکده کشاورزی شدم. ترم اول که از مهرماه ۱۳۵۷ شروع می‌شد، به‌علت شرکت دانشجویان در تظاهرات و اعتصاب دانشگاهیان تشکیل نشد. در بهمن‌ماه ۱۳۵۷ که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، دانشگاه‌ها مجدد فعالیت خود را آغاز کردند. اینجانب ضمن اشتغال به کار در اداره آموزش دانشکده علوم پایه پزشکی با کسب مجوز از مقامات مربوطه به تحصیل ادامه دادم.

از خاطرات دوران دانشجویی در اوایل انقلاب مشاهده حضور دانشجویان در فعالیت‌های سیاسی بود. تقریباً همه دانشجویان یا طرفدار نیروهای مذهبی و یا طرفدار

نیروهای غیرمذهبی بودند. تعداد گروه‌های دانشجویی که فعالیت سیاسی می‌کردند متعدد و در دانشکده‌های مختلف از جمله دانشکده کشاورزی هر کدام محلی را برای فعالیت‌ها و تبلیغات تصاحب کرده بودند. مناظره‌های طولانی بین گروه‌های مختلف در سرسرای دانشکده کشاورزی و روبروی کتابخانه روزانه برگزار بود و این مناظره‌ها بعضاً چندین ساعت ادامه می‌یافت. یک بار درگیری شدیدی بین گروه‌های مختلف باعث شد تا برای خاتمه دادن به آن نیروهای انتظامی وارد عمل شوند. تیراندازی‌های هوایی جهت متفرق کردن دانشجویان صورت گرفت که هنوز آثار گلوله‌ها در سقف سرسرای دانشکده کشاورزی باقی مانده است.

در اردیبهشت ۱۳۵۹ با اعلام انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها، فعالیت کلیه گروه‌های دانشجویی هم تعطیل گردید. در مهرماه ۱۳۵۹ با آغاز جنگ بین ایران و عراق، دانشگاه جندی‌شاپور در اختیار جنگ قرار گرفت و محل استقرار ستاد جنگ‌های نامنظم به فرماندهی دکتر مصطفی چمران در دانشکده کشاورزی بود. تغییر نام دانشگاه جندی‌شاپور به شهید چمران به خاطر فعالیت‌های مرحوم شهید دکتر چمران در این دانشگاه بود. در مدت تعطیلی دانشگاه بین سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۲ استقرار نیروهای رزمنده در ساختمان تربیت بدنی و ساختمان نیمه‌تمام کتابخانه مرکزی ادامه یافت. در بعضی از روزهای حمله که تعداد مجروحان جنگی زیاد می‌شد و بیمارستان‌های شهر اهواز پاسخگوی نیاز مجروحان نبود، سرسرای دانشکده کشاورزی به‌عنوان بیمارستان موقت جهت مداوای مجروحان در اختیار جبهه‌ها قرار می‌گرفت.

با پایان یافتن تعطیلی دانشگاه در سال ۱۳۶۲ دانشکده کشاورزی مجدداً فعالیت آموزشی خود را آغاز کرد. بعد از انقلاب فرهنگی دربرنامه‌های آموزشی دانشگاه‌ها تغییراتی صورت گرفت و برنامه‌های دانشکده‌های کشاورزی از سیستم ترمی به سیستم کوارتری تغییر یافت. حاصل این تغییرات برنامه، تبدیل دوره کارشناسی پیوسته کشاورزی به کارشناسی ناپیوسته بود. با اجرای این تغییرات، مقرر شد تا دانشجویان ابتدا دوره کاردانی را در ملاثانی و بلافاصله دوره کارشناسی را در اهواز

بگذرانند. بنده از سال ۱۳۶۲ از دانشکده علوم پایه پزشکی به دانشکده کشاورزی منتقل شدم و در این دانشکده ضمن ادامه تحصیل به کار هم اشتغال داشتم. با وجود ادامه جنگ، دانشگاه به فعالیت خود ادامه می داد. یادم هست یک بار که دانشجویان مشغول امتحان پایان کوارتر اول بودند. هواپیماهای عراقی به اهواز حمله کردند و سی نقطه شهر اهواز را بمباران کردند.

در سال ۱۳۶۴ بعد از فراغت از تحصیل در رشته کارشناسی علوم زراعی گرایش باغبانی با رتبه دوم در بین فارغ التحصیلان این گرایش، به عنوان کارشناس آموزشی در گروه علوم باغبانی به کار مشغول شدم و در برگزاری برخی از دروس عملی همکاری کردم. در سال ۱۳۶۶ با شرکت در آزمون کارشناسی ارشد در رشته باغبانی با رتبه اول پذیرفته شدم. در سال ۱۳۶۹ فارغ التحصیل و به عنوان مربی در دانشکده کشاورزی و گروه علوم باغبانی به کار خود ادامه دادم. بر خود لازم می دانم تا از اساتید فرهیخته که بنده افتخار شاگردی ایشان را داشتم نظیر آقایان دکتر بهبودیان، دکتر عظیمی، دکتر جهان بین، دکتر خاوری، سرکار خانم مهندس آل مذکور، مهندس پارسی، مهندس هادوی، دکتر اهدایی، دکتر نورمحمدی، دکتر موسوی نیا، دکتر مامقانی، دکتر بحرانی، دکتر بلداجی، دکتر هاشمی دزفولی، دکتر پاک سرشت، دکتر مصدق، دکتر کمالی، دکتر حجت، دکتر علیزاده، دکتر میناسیان، دکتر فرخی نژاد، دکتر کچیلی صمیمانه سپاسگزاری کنم. همچنین یاد و خاطر استاتید ارجمندی که در قید حیات نیستند مرحومان دکتر میدانی، دکتر بهزاد، دکتر بینا، دکتر کاوه، دکتر صدقی دکتر صدر قدرقدر گرامی بدارم. از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۱ معاون اداری و مالی دانشکده و از سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۳ به عنوان مدیر گروه به کار مشغول بودم. در سال ۱۳۷۱ با شرکت در آزمون اعزام به خارج پذیرفته شدم و از فروردین ۱۳۷۳ جهت ادامه تحصیل در مقطع دکترا به کشور فرانسه اعزام شدم. از سال ۱۳۷۷ بعد از اتمام دوره دکترا مجدداً فعالیت خود را در دانشکده کشاورزی با مرتبه استادیاری شروع کردم. از سال ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۰ معاون اداری و مالی دانشکده و از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۳ به عنوان مدیر گروه علوم

باغبانی به خدمت مشغول بودم. در سال ۱۳۸۶ به مرتبهٔ دانشیاری و در سال ۱۳۹۱ به مرتبهٔ استادی ارتقا یافتم.

در مدتی که بنده افتخار حضور در دانشگاه شهید چمران را دارم شاهد برگزار پنجاهمین و شصتمین سالگرد تأسیس این دانشگاه بودم. در این برگزاری‌ها که با حضور اساتید بازنشسته و فارغ‌التحصیلان قدیمی و کارکنان دانشگاه انجام گرفت، خاطرات به‌یادماندنی از دیدار با اساتید بزرگوار قدیمی از جمله استاد فتح‌اله بلداجی به‌عنوان یکی از اولین فارغ‌التحصیلان دانشگاه جندی‌شاپور سخنرانی کردند در یاد دارم.

این‌جانب از تیرماه ۱۳۹۳ تا آبان‌ماه ۱۳۹۷ مسئولیت دانشکدهٔ کشاورزی را به‌عهده داشتم و در این مدت سعی کردم تا به واسطهٔ جمع‌آوری تاریخچهٔ تأسیس دانشکده و جمع‌آوری تصاویر رؤسای دانشکدهٔ کشاورزی از بدو تأسیس تاکنون و نصب آن‌ها در دفتر دانشکده یاد و خاطرهٔ این بزرگواران زنده نگه داشته شود.

دکتر منصور میاحی دانشکده دامپزشکی

دکتر منصور میاحی در سال ۱۳۳۵ در شهرستان مسجدسلیمان متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شهر اهواز گذراند. در سال ۱۳۵۴ مدرک دیپلم تجربی را با رتبه اول در همین شهر دریافت نمود. در همان سال در کنکور ورودی دانشگاه‌ها شرکت کرد و در چند رشته از جمله دکترای عمومی دامپزشکی دانشگاه جندی شاپور (شهید چمران اهواز) قبول شد. ایشان پیرامون این برهه از زندگانی خود می‌گوید: «پدرم راننده ماشین سنگین در شرکت نفت بود و در سال ۱۳۵۴ بازنشسته شد. ششمین فرزند خانواده هستم و سه خواهر و ۷ برادر دارم. دو خواهر و سه برادر، بزرگ‌تر و بقیه کوچک‌تر هستند. پدر و مادرم سواد نداشتند. بعد از تولد به همراه خانواده‌ام به اهواز مهاجرت کردیم و در محله قدیمی خزعلیه ساکن شدیم. یادم است که مرحوم مادرم اولین روز شروع درس کلاس اول دبستان مرا به مدرسه برد و تحویل مدیر دبستان هرمزان نمود. قبل از رفتن به مدرسه هیچ‌گونه آموزش پیش‌دبستانی نداشتم. شش سال آموزش متوسطه را با نمرات عالی طی نمودم. در این

سال‌ها همیشه شاگرد اول بودم. یکی از معلمان تأثیرگذار در دوران دبستان آقای نجفی بود که با اشتیاق و علاقه مقطع ششم دبستان را تدریس می‌نمود و در حال حاضر در کشور آلمان اقامت دارد. در آن زمان امتحانات نهایی دروس پایه ششم به شکل متمرکز و استانی برگزار می‌شد و توانستم رتبه خوبی کسب نمایم. در دوران دبستان ورزش مورد علاقه‌ام فوتبال بود. در دوران فراغت تابستان به‌علت درآمد پایین خانواده در مغازه‌های بستنی‌فروشی و تعمیرات دوچرخه در نزدیک خانه کار می‌کردم. بعد از اتمام تحصیلات ابتدایی وارد مقطع متوسطه شدم و در دبیرستان بابک واقع در منطقه دروازه‌آهواز در گرایش علوم تجربی ثبت‌نام نمودم. این مدرسه در منطقه فقیرنشین واقع در سه راهی خرمکوشک - حصیرآباد و زیتون کارگری واقع بود. در طول تحصیل از شاگردان ممتاز دبیرستان بودم. بعد از قبول شدن در امتحانات نهایی پایه ۱۲ در خردادماه ۱۳۵۴ دیپلم تجربی را اخذ نمودم و نوبت ثبت‌نام در کنکور فرا رسید.

دکتر میاحی افزودند: «از اساتید تأثیرگذار در دوران تحصیل در مقطع دکترای عمومی از دکتر حسینیون، دکتر سیاوش حقیقی، دکتر محمود جمشیدیان، دکتر ناصر حقوقی، دکتر رضاخانی، دکتر مستغنی، دکتر کریمی و دکتر مرتضی علوی شوشتری و در مقطع دکترای تخصصی از دکتر کیایی و دکتر محمدحسن بزرگمهری فرد می‌توانم نام ببرم. بیش‌تر اساتید دانشکده دامپزشکی اهواز غیربومی بودند و به‌علت فراهم بودن شرایط مناسب سکونت در منازل سازمانی و بالا بودن حقوق دریافتی نسبت به سایر دانشگاه‌های کشور جذب این دانشگاه شده بودند».

در دوران تعطیلی دانشگاه‌ها و جنگ تحمیلی، دکتر میاحی مانند بسیاری از دانشجویان و دانشگاهیان، با حضور در جهاد سازندگی خدمات تخصصی و عمومی به جنگ و مهاجران جنگ و بویژه رسیدگی به احشام رها شده، ارائه نمودند.

دکتر میاحی در سال ۱۳۶۳ با کسب رتبه اول در سطح دانشکده در رشته دکترای عمومی دامپزشکی دانش‌آموخته گردید. ایشان در نیمه سال ۱۳۶۲ به شکل پیمانی به استخدام دانشگاه شهید چمران اهواز درآمد. وی در سال ۱۳۶۹ جهت ادامه تحصیل

در رشته بیماری‌های طیور به کشور هندوستان عزیمت نمود و در سال ۱۳۷۲ پس از دریافت مدرک کارشناسی ارشد در رشته بیماری‌های طیور به ایران بازگشت. دکتر میاحی در سال ۱۳۷۷ دکترای تخصصی-رزیدنسی در رشته بهداشت و بیماری‌های طیور را از دانشگاه تهران کسب نمود. وی در سال‌های ۱۳۷۷ و ۱۳۸۲ و ۱۳۸۶ به ترتیب به مرتبه استادیاری، دانشیاری و استادی درآمد. همسر دکتر میاحی سرکار خانم دکتر جمیله طابوسیان، دانش‌آموخته دکترای عمومی پزشکی در سال ۱۳۶۴ از دانشگاه علوم پزشکی جندی شاپور اهواز است و فرزندان ایشان به ترتیب مریم میاحی، فوق لیسانس شیمی خاک (متأهل و خانه‌دار)، مانده میاحی، دانشجوی دکترای معماری (متأهل و شاغل در مؤسسه آموزشی غیرانتفاعی کارون اهواز) و راحله میاحی، دانشجوی فوق لیسانس معماری هستند. در ادامه به تعداد فعالیت‌های علمی دکتر میاحی در موارد زیر و افتخارات ایشان اشاره می‌گردد:

مقالات علمی:

تعداد مقالات چاپ‌شده در مجلات علمی و پژوهشی داخل کشور: ۴۲

تعداد مقالات چاپ‌شده در مجلات علمی و پژوهشی خارج کشور: ۳۲

تعداد مقالات ارائه‌شده در سمینارهای علمی داخل: ۱۳۰

مقالات ارائه‌شده در سمینارهای علمی خارجی: ۷۴

کتاب چاپ‌شده تألیفی: ۶

کتاب چاپ‌شده ترجمه: ۵

طرح‌های پژوهشی اجراشده: ۳۰

استاد راهنمای پایان‌نامه‌های دکترای عمومی دامپزشکی: ۸۰

استاد راهنمای پایان‌نامه‌های دکترای تخصصی: ۱۲

افتخارات:

- پژوهشگر فعال دانشگاه شهید چمران اهواز در سال ۱۳۷۴.
- پژوهشگر فعال دانشگاه شهید چمران اهواز در سال ۱۳۸۱ در زمینه ارائه مقالات در همایش‌های علمی خارجی.
- پژوهشگر فعال دانشگاه شهید چمران اهواز در سال ۱۳۸۱ در زمینه استاد راهنمای پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد.
- پژوهشگر فعال دانشگاه شهید چمران اهواز در سال ۱۳۸۲ در زمینه ارائه مقاله در همایش‌های علمی داخلی و خارج از کشور.
- پژوهشگر فعال دانشگاه شهید چمران اهواز در سال ۱۳۸۲ در زمینه استاد راهنمای پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد.
- پژوهشگر فعال دانشگاه شهید چمران اهواز در سال ۱۳۸۳ در زمینه طرح‌های پژوهشی داخل دانشگاه.
- پژوهشگر فعال دانشگاه شهید چمران اهواز در سال ۱۳۸۳ در زمینه ارائه مقالات در همایش‌های علمی داخل کشور.
- پژوهشگر برگزیده دانشکده دامپزشکی دانشگاه شهید چمران اهواز در سال ۱۳۸۴ در زمینه علمی و پژوهشی.
- پژوهشگر برگزیده کشوری در گروه کشاورزی دامپزشکی در سال ۱۳۸۴ توسط وزارت علوم، تحقیقات و تکنولوژی.
- پژوهشگر برگزیده دانشگاه شهید چمران در محورهای طرح‌های پژوهشی داخلی، ارائه مقاله در همایش‌های علمی خارجی و ارائه مقاله در همایش‌های علمی داخلی در سال ۱۳۸۵.
- پژوهشگر برگزیده دانشگاه شهید چمران در سال ۱۳۸۶ در محور مؤثرترین راهنمایی پایان‌نامه کارشناسی ارشد.
- پژوهشگر برگزیده دانشگاه شهید چمران در سال ۱۳۸۷ در محور مؤثرترین راهنمایی پایان‌نامه کارشناسی ارشد و چاپ کتاب.

پژوهشگر برگزیده کشوری در گروه دامپزشکی در سال ۱۳۸۹ توسط وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.

با توجه به مسئولیت‌پذیری دکتر میاحی در خدمت به دانشگاه، ایشان سمت‌های اجرایی متعددی را عهده‌دار گردیده که در قالب جدول زیر تنظیم شده است:

ردیف	عنوان	محل	تاریخ انجام فعالیت	
			از تاریخ	تا تاریخ
۱	معاون آموزشی دانشکده	دانشکده دامپزشکی اهواز	۱۳۶۲	۱۳۶۴
۲	معاون دانشکده		۱۳۶۵	۱۳۶۷
۳	مدیر بیمارستان و درمانگاه دام		۱۳۶۴	۱۳۶۹
۴	مدیر گروه علوم درمانگاهی		۱۳۷۲	۱۳۷۶
۵	رئیس دانشکده	دانشکده دامپزشکی اهواز	۷۲/۱۰/۲۶	۸۰/۴/۲۵
۶	مدیر مسئول مجله علمی	دانشکده دامپزشکی اهواز	۷۷/۷/۱۱	تاکنون
۷	معاون پژوهشی و تحصیلات تکمیلی	دانشکده دامپزشکی اهواز	۸۰/۸/۱۳	۸۲/۹/۱۰
۸	مدیر امور پژوهشی دانشگاه	دانشگاه شهید چمران	-	-
۹	کمیسیون نظارت بر فعالیت‌های انجمن علمی دانشگاه	دانشگاه شهید چمران	-	-
۱۰	دبیر ستاد اجرایی هفته پژوهش	دانشگاه شهید چمران	-	-
۱۱	عضو ستاد اجرایی همایش همکاری‌های ایران و بریتانیا	دانشگاه شهید چمران		
۱۲	سرپرست دوره تخصصی بیماری‌های طیور	دانشگاه شهید چمران		
۱۳	عضویت در هیئت تحریریه مجله علمی دانشکده دامپزشکی	دانشگاه شهید چمران		
۱۴	نماینده تام‌الاختیار معاونت پژوهشی در جلسات همایش مدیریت شبکه‌های آبیاری و زهکشی	دانشگاه شهید چمران		
۱۵	عضو هیئت ممیزه دانشگاه	دانشگاه شهید چمران		

۱۶	کمیسیون تخصصی گروه دامپزشکی هیئت ممیزه دانشگاه	دانشگاه شهید چمران		
۱۷	کمیته کارشناسی استقرار نظام پیشنهادات	دانشگاه شهید چمران		
۱۸	عضو کمیته نظارت و ارزیابی پروژه‌های ملی تحقیقاتی کشور	دانشگاه شهید چمران	۸۱/۳/۱	ادامه دارد
۱۹	دبیر ستاد اجرایی برگزاری هفته پژوهش	دانشگاه شهید چمران		
۲۰	سرپرست دوره تخصصی بهداشت و بیماری‌های طیور	دانشگاه شهید چمران	۸۵/۴/۱۴	۸۷/۴/۱۴
۲۱	رئیس دانشکده			
۲۲	عضو گروه تخصصی دامپزشکی دفتر گسترش آموزش عالی و دفتر برنامه‌ریزی آموزش عالی			
۲۳	نماینده در هیئت امنای موسسه آموزش عالی غیر دولتی - غیرانتفاعی رهنما			
۲۴	ابقا در سمت رئیس دانشکده دامپزشکی به مدت دو سال دیگر			

از آقای دکتر میاحی خواسته شد تا اشاره‌ای به پیشینه دانشکده دامپزشکی دانشگاه شهید چمران اهواز داشته باشد. وی بیان داشت:

دانشکده دامپزشکی فعلی دانشگاه شهید چمران اهواز در سال ۱۳۵۳ در قالب یکی از گروه‌های دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی شاپور بنیان‌گذاری شد و از همان سال به طور رسمی با پذیرش دانشجویان در مقطع کارشناسی، فعالیت خود را آغاز کرد. با ادامه فعالیت‌های گروه و بنا به پیشنهاد مدیریت وقت دانشکده و با یاری مسئولان دانشگاه و وزارت علوم، دوره کارشناسی دامپزشکی در سال ۱۳۵۶ به دکتری عمومی دامپزشکی ارتقا یافت. می‌توان گفت در کشور دو دانشکده دامپزشکی پیش از اهواز

تأسیس شده‌اند که نخستین دانشکده در دانشگاه تهران و دومین دانشکده نیز در دانشگاه شیراز بود.

پس از آن در اهواز و تقریباً هم‌زمان با ارومیه، سومین دانشکده دامپزشکی کشور تأسیس شد. در سال ۱۳۵۶ شورای برنامه‌ریزی و تدوین دوره‌های مختلف علوم دامپزشکی، نظیر آنچه که در حال حاضر در وزارت علوم و آموزش عالی برقرار است، وجود نداشت و هر یک از سه دانشکده دامپزشکی (تهران، شیراز و ارومیه) برنامه‌های خاص خود را برای آموزش دوره دکتری عمومی دامپزشکی اجرا می‌کردند.

سرانجام اواخر فروردین‌ماه ۱۳۵۷ برنامه آموزشی دوره دکترای عمومی دامپزشکی تهیه و با تأیید شورای منتخب، برای مدیریت دانشگاه ارسال شد و در شورای دانشگاه مورد تأیید قرار گرفت. مرحوم دکتر کریم میربابایی در آن زمان رئیس دانشکده بود و مدیریت وی تا اردیبهشت ۱۳۵۸ ادامه داشت. پس از آن، دکتر ناصر حقوقی‌راد به‌عنوان دومین رئیس دانشکده فعالیت خود را آغاز کرد. او پس از مدتی از سمت خود استعفا داد و دانشکده به‌صورت شورایی با ترکیب دکتر سید هدایت‌اله رشیدی، دکتر مرتضی علوی شوشتری و محمدعلی هدایتی‌فر اداره شد؛ البته در این شورا دکتر رشیدی مدیریت را برعهده داشت. بعد از مدتی دکتر رشیدی به‌عنوان سومین رئیس دانشکده دامپزشکی اهواز عهده‌دار مسئولیت شد؛ بعد از او نیز دکتر منصور سیاری، اینجانب و دکتر غلامحسین خواجه ریاست دانشکده را بر عهده گرفتند.

با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و تغییرات به‌عمل آمده در برنامه‌ریزی آموزشی وزارت فرهنگ و آموزش عالی سابق، تصمیم گرفته شد که از چهار دانشکده دامپزشکی فعال کشور، دو دانشکده دامپزشکی ارومیه و اهواز منحل و دانشجویان این دانشکده‌ها به تهران و شیراز منتقل شوند. مقاومت و اعتراض استادان و دانشجویان در برابر این تصمیم و نیز پیگیری مسئولان دانشگاه موجب شد تا سرانجام از مهرماه ۱۳۶۵ با پذیرش دانشجو در مقطع دکترای عمومی در دانشکده دامپزشکی دانشگاه شهید چمران اهواز موافقت شود و روند پیشرفت و توسعه دانشکده ادامه یابد.

در حال حاضر (۱۳۹۴)، این دانشکده دارای ۵۹ عضو هیئت علمی تمام وقت است. از مجموع اعضای هیئت علمی دانشکده، ۱۳ نفر استاد، ۲۵ نفر دانشیار و ۲۱ نفر نیز در مرتبه استادیاری هستند؛ همچنین هم‌اکنون ۱۷ رشته در مقاطع مختلف دکترای عمومی دامپزشکی، کارشناسی ارشد، دکتری تخصصی PhD و رزیدنسی (دستیاری) در دانشکده فعال است.

از این تعداد چهار رشته پاتوبیولوژی، انگل‌شناسی، بهداشت مواد غذایی و فیزیولوژی در مقطع کارشناسی ارشد هستند؛ همچنین یک رشته دکتری عمومی، ۶ رشته دکتری تخصصی و ۶ رشته دکتری رزیدنسی در دانشکده وجود دارد. در هر نیم‌سال حدود ۳۰ دانشجوی دکتری عمومی جذب می‌شود. چهار گروه آموزشی نیز در دانشکده فعالیت می‌کنند که براساس درخواست گروه‌ها، با توجه به نیازسنجی، امکانات و اولویت‌های آموزشی، در دیگر رشته‌ها و مقاطع نیز دانشجو پذیرش می‌شود. تعداد دانشجویان در حال تحصیل این دانشکده نیز ۴۴۴ نفر است و از مجموع دانشجویان دانشکده، ۲۹۰ نفر در دوره دکتری عمومی، ۴۹ نفر در دوره‌های کارشناسی ارشد، ۵۱ نفر در مقطع PhD و ۵۴ نفر نیز در دوره‌های دستیاری تحصیل می‌کنند.

از سال ۱۳۹۳ در راستای کیفی‌سازی آموزش‌ها، پذیرش دانشجو به صورت هدفمند انجام می‌شود؛ البته یکی از خصوصیات دانشکده دامپزشکی این است که همه دانشجویان آن در مقاطع تحصیلات تکمیلی تحصیل می‌کنند و دانشجوی لیسانس در دانشکده پذیرش نمی‌شود. ۲۲ آزمایشگاه آموزشی و تحقیقاتی نیز وجود دارد و دانشکده دارای یک بیمارستان دامپزشکی است که می‌توان گفت از نظر تعداد مراجعه و امکانات سخت‌افزاری، بزرگ‌ترین و مجهزترین بیمارستان دامپزشکی کشور است. ساختمان این بیمارستان در سال ۱۳۶۵ احداث شد؛ همچنین ساختمان جدید دانشکده نیز در سال ۱۳۹۰ تکمیل شد و مورد استفاده قرار گرفت.

براساس آمارهای اخذ شده از سامانه مدیریت پژوهشی (RMS) تاکنون (۱۳۹۴) نزدیک به سه هزار مقاله از اعضای هیئت علمی دانشکده در طول ۴۰ سال فعالیت، در

مجلات علمی داخلی و خارجی چاپ شده است؛ همچنین در این مدت حدود ۶ هزار مقاله در کنفرانس‌ها و همایش‌های علمی ملی و بین‌المللی ارائه شده است. تاکنون نزدیک به ۱۲۰۰ پایان‌نامه و حدود ۲۰۰ طرح تحقیقاتی در دانشکده به اتمام رسیده است؛ البته بخش عمده این طرح‌ها، داخلی و تعداد کمی (حدود ۳۰ طرح) مربوط به پروژه‌های ارتباط با صنعت بوده است.

با توجه به ظرفیت اعضای هیئت علمی و دانشجویان تحصیلات تکمیلی دانشکده، این حوزه به نوعی مغفول مانده و هنوز توانایی و ظرفیت بسیاری برای اجرای طرح‌های ارتباط با صنعت وجود دارد. از سوی دیگر وجود مزارع بزرگ پرورش ماهی، طیور و آبزیان در استان، ظرفیت بالایی برای کارهای تحقیقاتی فراهم کرده است که لزوم فعالیت بیشتر در این بخش را ایجاب می‌کند.

مجله دامپزشکی ایران نیز در دانشکده چاپ و منتشر می‌شود. این مجله با سابقه خوب و درخشان خود، از مجلات برتر کشور محسوب می‌شود. هر سال حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ مقاله از طریق سامانه مجله به دبیرخانه ارسال می‌شود. در هر شماره ۱۲ مقاله و هر سال ۴۸ مقاله در مجله چاپ می‌شود؛ با توجه به این‌که اکنون در حال ورود به سال یازدهم فعالیت مجله هستیم، در این مدت حدود ۵۰۰ مقاله در آن چاپ شده است. با توجه به پرورش گاو‌میش در منطقه و پتانسیل‌ها و ظرفیت‌های علمی موجود، در سال ۱۳۸۹ قطب علمی بهداشت و بیماری‌های گاو‌میش کشور در این دانشکده تأسیس شد و اکنون با مدیریت دکتر حاجی حاجیکلائی در حال فعالیت است.

هم‌زمان با آیین گرامی‌داشت شصتمین سالگرد تأسیس دانشگاه، مراسم چهلمین سالگرد تأسیس دانشکده دامپزشکی نیز در روز ۲۵ بهمن ۱۳۹۴ برگزار و از پیشکسوتان و فعالان این دانشکده به پاس سال‌ها فعالیت، تجلیل خواهد شد. رونمایی از نشان بزرگداشت چهلمین سالگرد تأسیس دانشکده از دیگر برنامه‌های این آیین است. همچنین تجلیل از استادان بازنشسته نیز پیش‌بینی شده است.

گزارش روایت‌گونه از آغاز تحصیلات دانشگاهی جناب آقای دکتر میاحی و فعالیت‌های سیاسی دانشجویان و سیر تحولات دانشکده دامپزشکی دانشگاه شهید چمران اهواز از زبان ایشان:

اولین حضور من در کلاس درس در دانشکده کشاورزی هم‌زمان با شروع سال تحصیلی در مهرماه ۱۳۵۴ بود. دانشجویان ورودی مهرماه ۵۴ رشته دامپزشکی ۱۰ نفر بودند که خانم‌ها عبارت بودند از شریعتی و عباس‌زاده از آبادان، سیمین نوایی از اهواز و سرکارزاده از کازرون. آقایان عبارت بودند از بارانی از آبادان، زمانی علویچه از اصفهان، هادی نداف از شوشتر، هدایت منفرد از گچساران و غلامحسین خواجه از شهر برازجان استان بوشهر. آقای بارانی کارمند پالایشگاه آبادان بود و در نیم‌سال اول از تحصیل انصراف داد. اولین هم‌کلاسی‌هایی که با آنها آشنا شدم آقای دکتر خواجه و آقای دکتر هدایت منفرد از گچساران بودند. در تمام دوران تحصیل هم‌کلاسی و دوستان صمیمی بودیم و بین من و آقای دکتر خواجه ضمن دوستی رقابت علمی وجود داشت.

هم‌زمان با ادامه تحصیل با دانشجویان مسلمان همکاری می‌کردم. آن‌روزها فعالیت دانشجویان مسلمان غیررسمی و غیرعلنی بود. مسجد دانشگاه که در مسیر دانشکده تربیت بدنی و امور دانشجویی دانشگاه واقع بود محل تبادلات کتاب‌های مذهبی و به خصوص کتاب‌های دکتر شریعتی بود. بیشتر فعالان دانشجویان مسلمان از دانشجویان دانشکده‌های کشاورزی و دامپزشکی و علوم بودند و در این باره می‌توان از دکتر اکبری، شهید مصدق طاهری، دکتر حمید کهرام و دکتر منصور سیاری نام برد. آقای دکتر سیاری اکنون استاد دانشکده دامپزشکی اهواز و شیراز هستند و پیشتر ریاست دانشگاه شهید چمران اهواز و معاونت اداری مالی دانشگاه شیراز را به عهده داشتند. دکتر حمید کهرام استاد دانشکده دامپزشکی اهواز و دانشگاه تهران بودند و ریاست موسسه واکسن و سرم‌سازی رازی کرج را به عهده داشتند.

علاوه بر دانشگاه، در محله محل سکونت با طبقات مختلف اجتماعی ارتباط داشتم و وضعیت را برایشان شرح می‌دادم. در آن زمان به علت کم بودن تعداد دانشجویان،

جامعه احترام زیادی برایشان قائل بود و صحبت‌های دانشجویان بسیار تأثیر داشت. همگام با مردم با شروع انقلاب اسلامی این فعالیت‌ها بیشتر شد و علاوه بر شرکت در تجمعات دانشجویی در محله محل سکونت تعاونی توزیع ارزاق عمومی تشکیل دادم و اقلام غذایی مورد نیاز مردم خریداری و بدون سود به مردم عرضه می‌شد تا مردم کمی آسوده‌تر باشند. در محله، دوستان زیادی همگامی با هنگام انقلاب اسلامی داشتند که می‌توان از قاسم عموری، قاسم ناصریان، امیر بازدار و محمود سالارزاده نام برد.

قبل از پیروزی انقلاب علاوه بر تحصیل و فعالیت سیاسی در دانشگاه، در اجتماع نیز مانند سایر اقشار مردم فعال بودم. هنگام با انقلاب به همراه گروهی از مردم کلانتری ۲ اهواز را که در منطقه سی‌متری بود به دست گرفتیم و برای مدتی امور محوله به کلانتری را انجام می‌دادیم. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ و فضای باز سیاسی ایجاد شده گروه‌های سیاسی مسلمان و غیرمسلمان زیادی با گرایش‌های متفاوت شروع به فعالیت نمودند. در دانشگاه با دانشجویان انجمن اسلامی فعالیت می‌نمودم. در آن زمان دانشجویان وابسته به تشکلهای سیاسی، از تأثر، موسیقی و فعالیت‌های هنری به‌خوبی در ترویج افکارشان استفاده می‌نمودند و به این روش بر فکر و ذهن دانشجویان تأثیرگذار بودند. حضور گروه‌های مختلف سیاسی در دانشگاه و فعالیت آن‌ها عملاً تشکیل کلاس‌ها و امور جاری دانشگاه را بعد از انقلاب با مشکل مواجه نمود. بعد از شروع انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه به همراه تعدادی از دانشجویان دانشکده در جهاد سازندگی استان خوزستان شروع به فعالیت نمودیم و کمیته دامپزشکی جهاد سازندگی استان خوزستان را تشکیل دادیم. وظیفه کمیته دامپزشکی خدمت‌رسانی به اقشار مختلف دامداران و عشایر بود. اعضای کمیته دامپزشکی استان خوزستان عبارت بودند از آقای دکتر منصور سیاری، دکتر منصور صدریان، خانم دکتر فداکار شوشتری و دکتر محمد فکور و شهید ملکی، آقای محمود محقق. بعد از شروع جنگ تحمیلی و تصرف خرمشهر و بمباران آبادان وضعیت تغییر نمود و اعضای جهاد علاوه بر خدمت‌رسانی، وظیفه پشتیبانی از جنگ

را به عهده گرفت. با شروع جنگ تحمیلی تعداد زیادی از گاوهای اصیل شیری هولشتین که در مزرعه دیری فارم شرکت نفت آبادان نگهداری می شدند به همراه تعدادی زیادی از احشام مردم در شهر و جبهه‌ها سرگردان شدند. به این منظور کمیته‌ای جهت جمع‌آوری احشام تشکیل شد و در نزدیکی شهر رامین گاوداری «فربهی» به منظور درمان گاوهای جمع‌آوری شده از جبهه اختصاص یافت و مسولیت گاوداری به این جانب محول شد. بنابراین در گاوداری به همراه آقای دکتر مرتضی علوی شوشتری از استادان دانشکده دامپزشکی اهواز به نگهداری و درمان دام‌های آسیب دیده مشغول شدیم. جناب دکتر علوی در تمام طول جنگ در اهواز ماندند و محل سکونت ایشان واقع در خیابان زرگران اهواز بود و یک روز هم محل را خالی ننمود و هر روز صبح همراه یکدیگر به دامداری فربهی اهواز جهت درمان و راه‌اندازی امور به آنجا می‌رفتیم. در جهاد سازندگی در ابتدا اکثریت افراد داوطلبانه و بدون دریافت هیچ وجهی در جهاد سازندگی کار می‌نمودند و بعد از مدت زمانی پرداخت حقوق ماهانه در نظر گرفته شد. جالب است که فقط فعالیت آن‌هایی که نامشان در لیست حقوقی ثبت شده بود قابل پیگیری و ردیابی بود و به علت این که بنده شش ماه آخر را حقوق دریافت کرده بودم بنابراین ۶ ماه فعالیت در جبهه برایم ثبت شد. سال ۶۱ دانشگاه‌های کشور بازگشایی و فعالیت‌های آموزشی دوباره شروع شد و کلاس‌های درس از سرگرفته شد. بر اساس مصوبه گروه دامپزشکی وزارت علوم تحقیقات و فناوری در سال ۱۳۶۲ که کشورمان تنها به دو دانشکده دامپزشکی نیاز دارد از چهار دانشکده دامپزشکی تهران، شیراز، اهواز و ارومیه، دو دانشکده اهواز و ارومیه منحل و دانشکده دامپزشکی تهران و شیراز باقی ماندند. دانشجویان و اساتید دانشکده‌های دامپزشکی اهواز و ارومیه به ترتیب به دانشکده‌های دامپزشکی شیراز و تهران منتقل شدند. دانشجویان ورودی مهرماه ۱۳۵۴ دانشکده دامپزشکی اهواز از جمله خودم از اولین گروه دانشجویان انتقال یافته به دانشکده دامپزشکی شیراز بودند. اولین گروه دانشجویان انتقال یافته به شیراز ۷ نفر بودند که شامل بودند از خودم، غلامحسین خواجه، محمد هدایت منفرد، احمد فرج‌زاده شیخ، منصور سیاری، خان‌ها شریعتی و

پروین سرکارزاده. این گروه فقط دروس بالینی دو سال آخر آن‌ها باقی مانده بود و با دانشجویان دانشکده دامپزشکی شیراز که عبارت بودند از دکتر شریف، دکتر وحید، خانم دکتر غلامی و دکتر تجلی، دکتر چگینی و دکتر رؤیا فیروزی ادغام شدیم.

مسئولان وقت دانشکده دامپزشکی شیراز در ابتدا به دلیل تفاوت در روش و سطح آموزش دو دانشکده از پذیرش ما امتناع کردند که با پیگیری مسئولان وقت وزارت علوم و دانشگاه شهید چمران اهواز مشکل برطرف شد و تحصیلات خود را در دانشکده دامپزشکی دانشگاه شیراز شروع کردیم. کلاس‌های دروس دانشجویان دانشکده دامپزشکی اهواز و شیراز مشترک بود و برخورد مناسبی توسط دانشجویان و اساتید دانشکده دامپزشکی شیراز به عمل نمی‌آمد. به تدریج قابلیت‌ها و توانایی‌های دانشجویان انتقالی از اهواز برای دانشجویان و اساتید شیراز محرز گردید و به‌خصوص در دروس بالینی - تشخیصی این تفاوت بارزتر بود. در دوره انتقال آقایان دکتر مستغنی، دکتر رضاخانی، دکتر خان ناظر، دکتر کریمی، دکتر فاضلی، دکتر اجتهادی و دکتر دهقان از دانشکده دامپزشکی شیراز، دکتر سفیدبخت و دکتر ضمیری از اساتید دانشکده کشاورزی شیراز و دکتر حقیقی از دانشکده دامپزشکی اهواز تدریس دروس را به‌عهده داشتند. در شهریور ماه ۱۳۶۳ از پایان نامه دکترای عمومی دفاع نمودم و دانش‌آموخته شدم. بعد از اتمام تحصیل و اخذ دکتری عمومی در سال ۱۳۶۲ با رتبه اول، همراه با آقای دکتر خواجه که هر دو از دانشجویان ممتاز دانشکده بودیم در دانشکده دامپزشکی اهواز استخدام شدیم. دانشکده دامپزشکی دانشگاه شیراز تمایل زیادی برای جذب هر دوی ما داشتند ولی علاقه‌مان به حضور در دانشکده دامپزشکی اهواز جهت فعال نمودن مجدد دانشکده بود؛ لذا به اهواز آمدیم و همراه آقای دکتر سیاری که هم‌کلاس مان بود و چند ماه قبل از ما فارغ‌التحصیل شده بود و در دانشکده دامپزشکی اهواز استخدام شده بود و مسئولیت اداری - مالی دانشگاه شهید چمران اهواز را پذیرفته بود، فعالیت را شروع نمودیم. در اولین مرحله هیئت رئیسه دانشگاه مصوب نمود که پیگیری لازم جهت شروع مجدد دانشکده به‌عمل آید. بر این اساس به‌همراه سایر اساتید دانشکده فعالیت و رایزنی با گروه دامپزشکی وزارت علوم جهت

فعالیت مجدد دانشکده شروع شد. در زمان انحلال دانشکده تعدادی از اساتید به دانشکده دامپزشکی تهران و عده‌ای به شیراز انتقال یافته بودند و تعدادی مأمور به خدمت در سایر دانشگاه‌ها شده بودند. در آن زمان فضای دانشکده محدود و در یک قسمت از دانشکده کشاورزی و در محل سابق دانشکده علوم تربیتی قرار داشت و مرحوم دکتر رشیدی رئیس و این‌جانب معاون ایشان بودم. در اولین اقدام جمع‌آوری امکانات پراکنده شده دانشکده شروع شد و به‌علت این‌که در زمان جنگ و به‌علت شرایط اضطراری ایجاد شده نیروی نظامی به‌سرعت در دانشگاه و از جمله دانشکده دامپزشکی مستقر شده بودند، اموال دانشکده از جمله تعدادی از لوازم میکروسکوپ‌ها و غیره در اطراف دانشکده پراکنده شده بودند. در اولین مرحله لوازم انتقال یافته به سایر دانشکده‌ها و وسایل پراکنده در اطراف دانشکده جمع‌آوری گردید و به تدریج احکام اعضای هیئت علمی دانشکده که مأمور در سایر دانشکده‌ها بودند لغو شد. بعد از مدتی پیگیری و رایزنی مداوم با وزارت علوم و حمایت مسئولان وقت دانشگاه به خصوص آقای دکتر سیاری معاونت اداری و مالی وقت دانشگاه، گروه دامپزشکی وزارتخانه موافقت خود را با فعالیت مجدد دانشکده اعلام نمود. در مدت زمانی که مجوز فعالیت رسمی مجدد توسط وزارتخانه صادر نشده بود با جهاد سازندگی موافقت‌نامه آموزش کارکنان کمیته دامپزشکی منعقد گردید و در چند نوبت دوره‌های آموزش ضمن خدمت در مقاطع کاردانی و لیسانس جهت کارکنان کمیته دامپزشکی جهاد سازندگی برگزار گردید. بنابراین در این مدت کلیه اعضای هیئت علمی در تدریس کارکنان گروه دامپزشکی جهاد سازندگی مشارکت و همراهی داشتند. به تدریج دانشکده شروع به جذب نیرو و بورسیه نمودن افراد در رشته مورد نیاز نمود. قبل از انقلاب کد احداث بیمارستان دام دانشکده دامپزشکی اهواز در سازمان برنامه و بودجه کشور به ثبت رسیده و محل احداث آن در پردیس دانشگاه در مجاورت دانشکده کشاورزی بود. در آن زمان ریاست وقت دانشکده کشاورزی و تعدادی از اعضای هیئت علمی آن دانشکده به این بهانه که احداث بیمارستان در مجاورت مزارع کشاورزی به مزارع آموزشی تحقیقاتی آن‌ها آسیب وارد می‌کند، مخالف احداث

بیمارستان دام در قطعه زمین اختصاص یافته در مجاورت دانشکده کشاورزی بودند و با نوشتن نامه‌های مختلف مراتب مخالفت خود را اعلام می نمودند. به همین دلایل به پیشنهاد ریاست وقت دانشکده، مرحوم دکتر رشیدی و موافقت ریاست وقت دانشگاه، مرحوم دکتر صادق نجفی، من نماینده دانشگاه جهت تهیه زمین مناسب و جایابی احداث بیمارستان شدم. زمین‌های متعددی در مناطق مختلف اطراف اهواز پیشنهاد شد و در آن زمان هر کدام به دلایلی مورد قبول واقع نشد. بنا به پیشنهاد ریاست وقت دانشکده کشاورزی رامین، زنده‌یاد دکتر بهزاد از امکانات و زمین‌های دانشکده بازدید به عمل آوردم. در نهایت، قطعه زمینی جهت احداث بیمارستان دانشکده دامپزشکی در نظر گرفته شد. بعد از بازگشت، حضوراً گزارش بازدید و مناسب بودن زمین واقع در ملاثانی را خدمت رئیس وقت دانشگاه زنده‌یاد دکتر نجفی ارائه نمودم ولی مرحوم دکتر نجفی با آینده‌نگری به دلایل مشکلات اساتید دانشکده کشاورزی در آمدوشد و پیشرفت نکردن مناسب مجموعه به دلیل دوری از دانشگاه و محل سکونت افراد، با اظهار این که عوامل یاد شده در آینده می‌تواند در روند کاری و پیشرفت بیمارستان دام مشکل آفرین شود، پیشنهاد نمودند با همکاری دفتر فنی دانشگاه نسبت به تعویض زمین بیمارستان که در مجاورت دانشکده کشاورزی اهواز و مورد اعتراض تعدادی از اعضای هیئت علمی این دانشکده بود، پیگیری نمایم. بر این اساس با همکاری زنده‌یاد دکتر رشیدی، اعضای هیئت علمی دانشکده و همکاری دکتر سیاری از اعضای هیئت علمی دانشکده و معاون وقت اداری مالی دانشگاه و همکاری دفتر فنی دانشگاه این جابه‌جایی انجام شد و زمین محل فعلی بیمارستان جهت احداث ساختمان بیمارستان انتخاب گردید. در مرحله بعد دفتر طرح و برنامه دانشگاه مجوز ساخت بیمارستان و برگزاری مناقصه انتخاب پیمانکار را جهت طراحی بیمارستان دام از سازمان طرح و برنامه کشور دریافت نمود و شرکت موژدا برنده طراحی و مشاورت ساخت بیمارستان شد. طراح اصلی بیمارستان نیز زنده‌یاد دکتر متین دفتری از طراحان معروف کشور بود که به علت نبود بیمارستان دام در کشور، از چند بیمارستان در کشورهای مختلف بازدید به عمل آورد و پس از چندین نشست

با اعضای هیئت علمی وقت دانشکده توانست بیمارستان فعلی را در دو فاز و در ۱۷۰۰۰ مترمربع طراحی نماید. اطلاعات نیازهای ساختمانی بخش بهداشت و بیماریهای طیور توسط این جانب تهیه و در اختیار طرح و مشاور قرار گرفت.

با عنایت به داشتن بورس اعزام به خارج وزارت علوم و داشتن پذیرش از دانشگاه‌های انگلستان و استرالیا به خاطر شرایط جنگ در سال ۱۳۶۹ جهت ادامه تحصیل در رشته بهداشت و بیماری‌های طیور به کشور هند عزیمت نمودم. محل تحصیل مرکز تحقیقات دامپزشکی هند واقع در شهر برلی در استان اوتارپرادش بود. در این مرکز هم‌زمان دو ایرانی جهت ادامه تحصیل عزیمت نمودیم و موقع اخذ ویزا از سفارت هندوستان در تهران با هم آشنا شدیم. نفر دوم آقای دکتر بختیاری دانش‌آموخته کشور هند بود و سال‌ها در هند اقامت داشتند و بعد از بازگشت به ایران بورسیه دانشکده دامپزشکی دانشگاه تهران در رشته جراحی دام شده بود. در آن زمان، در دانشکده دامپزشکی اهواز دو همکار به نام‌های دکتر شرما و دکتر کوهلی از هند مشغول به کار بودند. به همراه آقای دکتر شرما در تابستان سال ۶۹ به کشور هند جهت شروع به تحصیل به شهر دهلی عزیمت نمودم. بعد از ورود به دهلی و معرفی خودم به سفارت ایران در دهلی، ظهر روز بعد همراه آقای دکتر شرما جهت رفتن به شهر محل تحصیل به نام برلی که در ۲۴۰ کیلومتری دهلی واقع بود به ترمینال مسافری رفتیم. ترمینال از جمعیت پر بود و بعد از خرید بلیت منتظر اتوبوس شدیم. در این موقع فکر می‌کردم اتوبوس کولر دارد و صندلی‌ها شماره دارند و حداکثر در ۲ تا ۳ ساعت به مقصد خواهیم رسید ولی با رسیدن اولین اتوبوس و هجوم مردم جهت سوار شدن از در و پنجره تمام تصوراتم تغییر کرد. آقای دکتر شرما توضیحات لازم را جهت سوار شدن به اتوبوس بعدی ارائه نمود. بعد از ورود اتوبوس بعدی به ترمینال به سرعت سوار اتوبوس شدیم و تعدادی در راهرو ایستادند. اتوبوس به راه افتاد و راننده از لحظه حرکت به طور مداوم بوق می‌زد و عجیب‌تر این بود که عقب همه ماشین‌ها به انگلیسی عبارت «لطفاً بوق بزنید» نوشته بود. بعد از حدود ۵ ساعت غروب همان روز با سردرد شدید ناشی از گرما و بوق زدن‌های مداوم به شهر برلی

رسیدیم و در هتل اقامت نمودیم. صبح روز بعد به مؤسسه تحقیقات دامپزشکی هند که از بهترین مؤسسات آموزشی تحقیقاتی در زمینه دامپزشکی هند به شمار می‌رود، رفتیم و ابتدا با رئیس مؤسسه ملاقات و مقدمات ثبت‌نام انجام شد. در ملاقات درخصوص محل سکونت در دوران تحصیل بحث به میان آمد و ریاست مؤسسه موافقت نمودند که جهت سکونت من و دکتر بختیاری دو خانه کارمندی در داخل مؤسسه واگذار نماید. سپس به بخش بیماری‌های طیور رفتیم و با رئیس بخش ملاقات و مقدمات شروع تحصیل فراهم شد. روز بعد یک خانه دارای دو اتاق در محوطه دانشگاه در کنار منازل کارمندان مؤسسه در اختیارم گذاشته شد.

در مرکز تحقیقات دامپزشکی هند که از بهترین مؤسسات آموزش دامپزشکی هند بود، مشغول به تحصیل شدم. در آن آنجا با آقای دکتر بختیاری مشغول به تحصیل بودیم. آقای دکتر بختیاری دکتری دامپزشکی عمومی خود را از هند اخذ نموده بود و به زبان و فرهنگ آن کشور کاملاً آشنا بود. چند ماه اول حضورم در هندوستان تنها بودم و روزهای اول به سختی گذشتند و بعد از حدود یک‌سال همسر و دو فرزندم به من پیوستند. روزهای ابتدایی سکونت در هند به سختی گذشت. با توجه به تنهایی، مشکلات زبان و وضعیت اقتصادی و فرهنگی آن زمان هند شرایط سختی برایم ایجاد شد که با صبر و حوصله و مقاومت به تدریج شرایط ماندن بهتر شد و مؤسسه جهت تقویت زبان انگلیسی یک معلم زبان انگلیسی برایم در نظر گرفت. با تلاش بسیار درس می‌خواندم و به طور معمول جهت مطالعه چندین ساعت پشت یک صندلی روبه‌روی پنجره اتاق که مشرف به محوطه بود می‌نشستم و به دلیل پایین بودن ارتفاع پنجره، داخل خانه و اتاق‌ها مشخص بود. یک روز یکی از همسایگان که با ایشان آشنا شده بودم در خانه را به صدا درآورد و بعد از خوش‌وبش از من سؤال نمود که آیا در صحت و سلامت هستم. علت سؤال را پرسیدم، گفتند: مدت زیادی است که در رفت و برگشت از محل کار شما را پشت میز کار مشاهده می‌کنم و به این علت نگران حال شما شدم. حدوداً دو سال و نیم در هند بودم و کارشناسی ارشد در رشته بهداشت و بیمارهای پرندگان را اخذ نمودم و با توجه به نبودن مقطع دکترای

تخصصی بهداشت و بیمارهای پرندگان در کشور هندوستان تصمیم به ادامه تحصیل در کشور انگلستان گرفتم و پذیرش برای دکتری تخصصی بهداشت و بیمارهای پرندگان در مؤسسه هگتون انگلستان در زمینه بیماری مارک پرندگان تحت راهنمایی دکتر پین را گرفتم و جهت فراهم کردن مقدمات عزیمت به انگلستان به ایران برگشتم که با تغییر وزیر وزارت علوم و تغییر سیاست‌ها، اولویت‌ها تغییر یافت شد و اعلام نمودند هر فرد برای ادامه تحصیل در خارج کشور تنها یک مرتبه می‌تواند اعزام شود، بنابراین اعزام به انگلستان منتفی شد و مجبور به ادامه تحصیل در داخل کشور شدم. خوشبختانه در این مدت با تلاش‌ها و کوشش‌ها آقای دکتر محمدعلی راد دبیر محترم گروه دامپزشکی و مساعدت اعضای هیئت علمی تمام دانشکده‌های دامپزشکی دوره‌های تخصصی مختلف و از جمله دوره دکتری تخصصی بهداشت و بیماری‌های طیور تأسیس گردید و توانستم بورس خارج را به داخل تبدیل و در دوره دکتری تخصصی بهداشت و بیماری‌های طیور در دانشکده دامپزشکی دانشگاه تهران در بهمن سال ۱۳۷۳ مشغول تحصیل شوم و در مهرماه ۱۳۷۷ دکتری تخصصی را از دانشکده دامپزشکی تهران اخذ نمودم. در طول تحصیل در تهران ریاست دانشکده را عهده‌دار بودم و دو روز در هفته جهت تحصیل در تهران بودم.

دوره فعالیت‌های علمی من از مهرماه سال ۷۷ بعد از گرفتن تخصص و تغییر مرتبه به استادیاری شروع شد. قبل از آن به‌علت مربی‌بودن و داشتن پست‌های اجرایی و مدیریتی در دانشگاه خیلی مجال فعالیت علمی به من نمی‌داد. در دوره کارشناسی ارشد در هند پایان‌نامه‌ام درباره تأثیر ویروس گامبورو بر ایمنی سلولی و هومورال ضد سالمونلا ورشو بود و در ادامه پایان‌نامه مقطع دکتری را در زمینه تأثیر ویروس گامبورو بر بیماری نیوکاسل انتخاب نمودم. در این سال‌ها مقالات متعددی در مجلات علمی داخلی و خارجی به چاپ رسانده‌ام.

دانشکده دامپزشکی اهواز سومین دانشکده دامپزشکی تأسیس شده در کشور است و از دانشکده‌های قدیمی این رشته به‌شمار می‌آید. بعد از آن ۹ دانشکده دولتی و ده دانشگاه آزاد در سطح کشور تأسیس شد. ساختار دانشکده به شکلی طراحی شده که

در مجموعه شهر دانشگاهی قرار دارد و دارای یک بیمارستان بی نظیر با ۱۷۰۰۰ مترمکعب زیربنا می باشد. در تأسیس بیمارستان مرحوم دکتر رشیدی و آقایان دکتر سیاری، دکتر خواجه و من نقش بسیار مؤثری داشتیم.

بودجه ساخت بیمارستان دام قبل از انقلاب به تصویب رسیده بود ولی ساخت آن بعد از انقلاب بود و در دوران جنگ در دو فاز طراحی شد که فاز اول آن در دوران جنگ ساخته شد و توسط مرحوم هاشمی رفسنجانی افتتاح شد و فاز دوم پس از جنگ ساخته و به بهره برداری رسید.

زمین محل ساخت این بیمارستان در شهر دانشگاهی و در مجاورت دانشکده کشاورزی به علت نزدیکی به محل سابق دانشکده دامپزشکی پیش بینی شده بود و این موضوع با اعتراض و نامه نگاری های متعدد رئیس سابق دانشکده کشاورزی آقای دکتر علیزاده مواجه شده بود و استدلال می نمود که تأسیس یک بیمارستان دام باعث از بین رفتن مزارع دانشکده خواهد شد بر این اساس رئیس وقت دانشگاه مرحوم دکتر نجفی که رشته تخصصی ایشان هم زراعت بود به این جانب مسئولیت مکان یابی بیمارستان را در خارج از شهر دانشگاهی به این جانب محول نمود. در ابتدا دو قطعه زمین در ابتدای جاده حمیدیه و منطقه گاو میش آباد روبروی دانشگاه جایابی شدند که هر دو به دلایلی به نتیجه نرسید. سپس به دانشکده کشاورزی دانشگاه شهید چمران واقع در ملائانی رفتم. آن زمان مرحوم دکتر بهزاد رئیس دانشکده بود و از ساخت بیمارستان دام در دانشکده کشاورزی به خوبی استقبال نمود و اعلام کرد هر قطعه زمینی که انتخاب شود با کمال آن را جهت تأسیس بیمارستان دام در اختیار دانشکده قرار می دهد. موضوع را به مسئولین وقت دانشکده منتقل نمودم و آن ها نیز استقبال نمودند. بر این اساس برای مشورت و تصمیم گیری نهایی به مرحوم دکتر نجفی که از جانبازان جنگ تحمیلی و رئیس وقت دانشگاه شهید چمران بود، مراجعه کردیم. نظر ایشان این گونه بود که اگر می خواهید بیمارستان را در ملائانی بسازید و دانشکده در شهر دانشگاهی اهواز مستقر باشد و اساتید علوم درمانگاهی و دانشجویان روزانه بین این دو مکان در تردد باشند، آینده خوبی برای دانشکده و بیمارستان پیش بینی نمی کنند و

در حال حاضر دانشکده کشاورزی با این مشکلات مواجه است و توصیه نمودند بیمارستان در شهر دانشگاهی ساخته شود. استدلال و نظر ایشان را پذیرفتیم. بر این اساس قطعه زمین اختصاص یافته قبل از انقلاب جهت ساخت بیمارستان دام که در مجاورت دانشکده کشاورزی اهواز و ساختمان دانشکده بود، جهت ساخت در نظر گرفته شد که مجدداً با اعتراض مواجه شدیم و پس از مذاکره با مسئولان وقت دانشگاه قطعه زمین فعلی انتخاب شد و مراتب به سازمان برنامه ریزی کشور ابلاغ شد. بر این اساس پروژه بیمارستان در سال ۱۳۶۵ فعال شد و طراح و مشاور بیمارستان انتخاب گردید و پس از جلسات متعدد با اعضای هیئت علمی، بیمارستان در سه فاز طراحی شد. ساخت فاز اول بیمارستان در زمان جنگ شروع شد و مسئولان وقت دانشکده و دانشگاه پیگیری و تلاش زیادی برای ساخت و تکمیل آن صرف کردند. زمینی که برای ساخت بیمارستان در نظر گرفته شده بود در نزدیکی رودخانه و باتلاقی بود. با تلاش بسیار آن زمین مهیای ساخت شد و با طراحی بسیار خوب به مرحوم دکتر دفتری و نظارت شرکت موژدا ساخته شد. ساخت این بیمارستان در شهر دانشگاهی قرار دارد که دسترسی آسان به آن از تمام مناطق استان از مزیت‌های بیمارستان به حساب می‌آید. بعد از تکمیل فاز اول بیمارستان، دانشکده نیز به ساختمان مجاور بیمارستان که محل قبلی دانشکده مهندسی بود انتقال یافت. به تدریج فازهای دیگر بیمارستان تکمیل و به بهره‌برداری رسید. در حال حاضر بیمارستان دام با ۱۷۰۰۰ مترمربع بزرگترین بیمارستان کشور محسوب می‌شود. در حال حاضر دانشکده دامپزشکی شیراز فاقد بیمارستان است و تنها یک درمانگاه دامپزشکی دارد. دانشکده دامپزشکی تهران بیمارستان دارد ولی مراجعه کننده کافی ندارد: زیرا خارج از شهر است و بین دانشکده تا بیمارستان مسافت زیادی است. دانشگاه ارومیه هم درمانگاه دارد. این باعث شده که دانشکده دامپزشکی دانشگاه شهید چمران اهواز از نظر آموزش بالینی جزء بهترین‌ها باشد. البته به دلیل فقدان یک سیستم رسمی ارزشیابی نمی‌توان گفت که دانشکده دامپزشکی اهواز چه جایگاهی در بین سایر دانشکده‌ها دارد ولی بدون شک از بهترین دانشکده‌ها در کشور هستیم.

در شرایط جنگی در مهرماه ۱۳۶۲ در شهر اهواز ازدواج نمودم. پدرم در سال ۱۳۶۹ هنگامی که جهت ادامه تحصیل در هندوستان بودم به رحمت خدا پیوست. مادرم هم در سال ۱۳۹۰ مرحوم شد.

دکتر محمد نوری دانشکده دامپزشکی

دکتر محمد نوری، استاد دانشکده دامپزشکی دانشگاه شهید چمران اهواز، متخصص بیماریهای داخلی دامهای بزرگ، در سال ۱۳۳۰ در شهر اهواز به دنیا آمد. وی در سال ۱۳۴۸ در دانشگاه تهران در رشته دامپزشکی پذیرفته شد و در سال ۱۳۵۴ از همین دانشگاه فارغ التحصیل شد. ایشان به علت علاقه بسیاری که به حیوانات داشت به رشته دامپزشکی علاقه مند شد و بیش از نیم قرن از عمر خود را صرف پژوهش و آموزش در این رشته کرده است. موضوع پایان نامه دکتری عمومی ایشان، بررسی پرورش گاو و گاومیش در استان خوزستان به راهنمایی دکتر مروارید بود که هم اکنون ساکن آلمان هستند.

دکتر نوری در سال ۱۳۵۷ از طرف دانشگاه تهران بورس شد و برای ادامه تحصیلات به دانشکده سلطنتی دامپزشکی لندن رفت. وی درباره ادامه تحصیلات خود و سفر به لندن گفته است: «ما سه نفر بودیم که وزارت علوم سال ۱۳۵۷ ما را به خارج از کشور فرستاد. من، خانم دکتر نیک‌بین و آقای دکتر جواد قره‌گوزلو استاد

پاتولوژی دانشکده دامپزشکی دانشگاه تهران. انقلاب که شد بورس ما قطع شد. آقای دکتر قره‌گوزلو برگشت. من تمام کردم و برگشتم. خانم دکتر نیک‌بین تمام کرد، برگشت!»

دکتر نوری همچنین در مصاحبه‌ای به ماجرای قطع همکاری با دانشگاه تهران و شروع همکاری با دانشگاه شهید چمران اهواز پرداخته است: «سال ۱۳۵۴ فارغ‌التحصیل شدم. بلافاصله سربازی رفتم. پایگاه وحدتی در دزفول. شهریور ۱۳۵۶ آنجا را تمام کردم. به‌عنوان مربی، به دانشگاه جندی شاپور اهواز آمدم. تا خرداد ۱۳۵۷ من اینجا مربی بودم تا اینکه از دانشگاه تهران به من بورس دادند و من با بورس دانشگاه تهران به‌عنوان عضو هیئت علمی دانشگاه تهران به دانشکده سلطنتی دامپزشکی لندن رفتم. در اسفند ۵۷ بورس‌های ما قطع شد و وزارت علوم گفت دیگر تعهدی در برابر شما نداریم. من با بورس وزارت کشاورزی انگلیس درس را تمام کردم. می‌توانستم نیایم؛ اما آمدم ولی دیگر به دانشگاه تهران نرفتم. چون از این کاری که کردند (قطع بورسیه) بسیار متأثر شدم. آمدم اینجا، شروع انقلاب فرهنگی بود. تمام دانشگاه‌ها تعطیل بودند. من به انستیتو رازی اهواز رفتم و به مدت دو سال سرپرست آنجا بودم. از سال ۶۰ تا ۶۲. ۶۲ که دانشگاه باز شد به دانشگاه شهید چمران اهواز آمدم و از آن وقت تا الان؛ یعنی ۱۳۹۷ مشغول کار هستم.»

از استادان برجسته دکتر نوری در انگلستان پروفیسور فردریک بل بود که ایشان نوه گراهام بل معروف بودند. همچنین وی از محضر پروفیسور نوکس استاد مامائی رویال کالج بهره برد. دکتر نوری بعد از استخدام در دانشگاه شهید چمران اهواز، شاگردان بسیاری داشت که هم اکنون در دانشگاه‌های مختلف کشور به تدریس مشغولند. بسیاری از استادان فعلی دانشگاه شهید چمران اهواز از شاگردان ایشان بوده‌اند. مانند آقای دکتر قربانپور، آقای دکتر مروتی، آقای دکتر نجف زاده، آقای دکتر رسولی و... دکتر نوری از استادانی است که دغدغه‌های بسیاری درباره رشته دامپزشکی و عدم توجه به آن دارد. ایشان در این باره اعتقاد دارد که در مملکت ما، دامپزشکی رشته‌ای هست که هیچ‌گونه برنامه‌ای برای آن طراحی نشده است. در دنیای پیشرفته دامپزشکی

یک رشته‌ای هست که اساس اقتصاد خیلی از کشورها را می‌سازد و به‌عنوان یک شغل جهانی آن را می‌دانند و یک سال، سال ۲۰۱۱ را به اسم سال دامپزشکی مطرح کردند. برای همین در کشورهایی که اقتصادشان روی دامپروری می‌چرخد و یک اقتصاد پایه‌ای و بنیادی دارند دارای اهمیت زیادی است.

از آثار تألیفی دکتر نوری می‌توان به کتاب‌های *مکانیسم اعمال معده و پاتوفیزیولوژی بیماری‌های دستگاه گوارش و تنفس در گوساله‌ها* اشاره کرد. همچنین از ایشان مقاله‌های متعددی در مجلات خارجی و داخلی به چاپ رسیده است که به گفته خودشان تعداد آن‌ها بین ۶۰-۷۰ مقاله می‌باشد.

ایشان به مدت یک‌سال، یعنی از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۵ از طریق فرصت مطالعاتی به دانشکده دامپزشکی ایلینویز در آمریکا رفتند که حاصل آن چاپ ۴ مقاله در مجلات آمریکایی بوده است.

فصل چہارم:

یاد یاران

در فصل پنجم از جلد اول ویژه‌نامه تاریخ شفاهی دانشگاه، یعنی فصل یادیاران، زندگینامه نامبردگان زیر چاپ شده است. نام و یادشان جاوید و روانشان شاد باد!

شهید مهرداد مجدزاده و شهید علی جمالپور از مدرسان دروس معارف اسلامی، آقایان دکتر: مهدی تجلی‌پور، جمال‌الدین صدر قدرقدر، ابراهیم آبدانان مهدیزاده، نصرت‌اله صحت‌نیاکی، خانم فروغ‌الزمان محمدی خالصی‌فر، سیدکمال‌الدین نجفی، فریدون مهرجو، امین تلوری، عبدالحسین شیانی، جواد میدانی، جمال حقیقی، احمدعلی پاپهن، عباس سلمی، محمدتقی خلوصی، سید هدایت‌اله رشیدی، محمود بینا، مجید بهزاد، لطفعلی شجاعی‌مقدم، محمدصادق نجفی، قدرت‌اله فتاحی، منصور معتمدی، سیدضیاء معینی، کریم بشکار، ولی‌اله ظفری، حسین چوبین، غلامرضا فهیمی، خانم شهلا اسلامی منوچهری، منصور کمری، محمدرضا طاهری، صادق رضایی، علی عمیدی، یداله دلاویز، تقی وحیدیان کامیار، سردار شهابی، عباس جامعی، فریدون افتخار شاهرودی

دکتر ورژ امیرخانیان
دانشکده علوم ریاضی و کامپیوتر
درگذشت: ۱۳۹۹

دکتر ورژ امیرخانیان جلفایی در سال ۱۳۲۵ در تهران به دنیا آمد. مدرک دیپلم و کارشناسی خود در رشته ریاضی را به ترتیب از دبیرستان البرز و دانشگاه تهران دریافت کرد. ایشان مدرک دکترای ریاضی در گرایش آنالیز انگاری (مختلط) را در ۱۹۷۸ از دانشگاه ایالتی اوکلاهما در کشور آمریکا دریافت نمود.

دکتر امیرخانیان در ۱۳۵۷ بنا به دعوت مدیر گروه وقت ریاضی به اهواز آمد و جذب دانشگاه جندی شاپور اهواز شد و در دانشکده علوم ریاضی و کامپیوتر مشغول به کار گردید. تسلط عالی بر مطالب درسی، فروتنی و محبوبیت در میان دانشجویان از جمله ویژگی‌هایی است که دیگر همکاران درباره ایشان اظهار می‌دارند.

وی در ۱۳۶۲ برای مدت کوتاهی به مجتمع آموزش عالی دهخدا در شهر قزوین مأمور شد و در پایان این دوره، رابطه ایشان با دانشگاه جندی شاپور اهواز به پایان رسید.

دکتر امیرخانیان سپس به بیرون از کشور رفت و در ایالت آرکانساز آمریکا به تدریس مشغول گردید و در ۲۰۱۸ بازنشسته شد.

دکتر طلعت بصاری
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
درگذشت: ۱۳۹۹

دکتر طلعت بصاری (قبله) شاعر، مؤلف، پژوهشگر، استاد دانشگاه و متخصص در شناخت شاهنامه، دارای مدرک دکترا در ادبیات فارسی از دانشگاه تهران نخستین زن ایرانی است که به‌عنوان معاون دانشگاه‌های سراسر ایران (دانشگاه جندی شاپور) برگزیده شده است.

خانم دکتر طلعت بصاری در سال ۱۳۰۲ خورشیدی در شهر بابل، در خانواده‌ای اهل علم و ادب و اندیشه و خواهان ترقی و تعالی زن به دنیا آمد. طلعت در پنج سالگی با شوقی بسیار به مدرسه بنات در محله بازار بابل می‌رود و زیر نظر مستقیم مدیر مدرسه خانم ملوک کیا که او را در آموزش و فراگیری، کودکی پر استعداد یافته بود به تحصیل می‌پردازد. می‌گوید: هرگز نمی‌توانم زحمات مدیر و معلم‌های آن زمان را فراموش کنم. به راستی آموزگار و دلسوز بودند و از جان و دل برای شاگردان خود مایه می‌گذاشتند.

طلعت در نوجوانی شاهد عینی دورانی است که دختران جوان رو به تحصیل آورده و خود را آماده خدمت به اجتماع می‌کردند.

باری، قریحه شاعری و بداهه‌سرایی در کودکی و نوجوانی طلعت با استعداد و طنز خاصی همراه است و گاهی این شاگرد شوخ‌طبع و کوشا دو کلاس مدرسه را در یک سال طی کرده و تا کلاس یازدهم در مدرسه بنات که به دبستان و دبیرستان شاهدخت تغییر نام داده بود به ادامه تحصیل می‌پردازد.

ناگفته نماند که استعداد و فراگیری در طلعت به حدی است که هندسه فضایی را در مدت بیست روز می‌آموزد.

اما در این میان، در سال ۱۳۱۷ خورشیدی وقفه‌ای در زندگی تحصیلی او پیش می‌آید و پدر به مأموریت اداری فرستاده شده و خانواده بصری به شهر گرگان منتقل می‌شوند و طلعت در چهارده سالگی به‌عنوان کمک معلم در دبستان گرگان با بهره‌گیری از بودجه ملی استخدام می‌شود.

در دوران جنگ جهانی دوم طلعت و خانواده بصری مجدداً به بابل باز می‌گردند و در کلاس یازدهم که دو سال یکی کلاس‌ها را طی کرده بود، از طلعت تعهد می‌گیرند که وقتی فارغ‌التحصیل شدی مبادا بخواهی که تدریس کنی و با این تعهد وصف این طلعت بانوی ۱۸ ساله به استخدام وزارت فرهنگ درآمده و مدیر همان مدرسه‌ای می‌شود که تا چند سال پیش شاگرد آن مدرسه بود و حالا بیش از ۵۰۰ شاگرد مدرسه را مدیریت می‌کند.

طلعت در کلاس یازدهم دبیرستان مشغول تحصیل در دانشسرای مقدماتی بود که در شهریورماه ۱۳۲۰ خورشیدی با دبیر و معلم شایسته زندگی خود سیدابوالقاسم قبله، در پی احساسی آرام و منطقی ازدواج می‌کند. وصلتی که ثمره آن چهار فرزند به نام‌های منیژه و مینو متولد شهر بابل، فرید و فؤاد متولد تهران می‌باشند.

در مهرماه سال ۱۳۲۷ خورشیدی در نقل و انتقال خانواده جوان قبله به تهران درهای دانشگاه تهران به روی طلعت بصری باز می‌شود و با این‌که آرزوی تحصیل در رشته پزشکی را داشت به ادامه تحصیل در دانشکده ادبیات زیر نظر بدیع‌الزمان فروزانفر

پرداخته و در سال ۱۳۳۰ خورشیدی موفق به دریافت مدرک لیسانس شده و سه سال بعد فوق لیسانس می‌گیرد. بصاری سپس در سال ۱۳۴۶ خورشیدی با گذراندن تز دکترا درباره «تصویر شیرین در منظومه‌های خسرو و شیرین» و «شیرین و فرهاد» موفق به دریافت درجه دکترا در رشته زبان و ادبیات فارسی می‌شود و استاد راهنمای او استاد سعید نفیسی بود.

در این زمان دکتر طلعت بصاری ششمین زن ایرانی است که موفق به دریافت دکترای زبان و ادبیات فارسی شده است و به تدریس در دانشسرای عالی ادامه می‌دهد. یادآوری می‌شود که نوشتن تز دکترای خانم بصاری مدت یک سال به تعویق می‌افتد و در این فاصله زمانی طلعت بانو فرزند چهارم خود «فؤاد» را به دنیا می‌آورد. دوران مشارکت زن ایرانی در زندگی اجتماعی است و زنان بار سنگینی بر دوش دارند. زمان خودسازی و آموزش و فراگیری و تحصیلات عالی، فرزندآوری و تربیت فرزندان و بالاخره شاغل بودن و برعهده گرفتن مسئولیت‌های اداری بار سنگینی است که طلعت بانو تا به امروز در نود و چهار سالگی هنوز هم به دوش می‌کشد. دکتر بصاری در سال ۱۳۴۶ خورشیدی در پی فراغت از تحصیلات دانشگاهی، کتاب *دستگاه‌ها و آهنگ‌های موسیقی ایرانی و نام‌سازهای ایرانی* را به سرمایه کتابخانه طهوری منتشر کرده است. وی ابتدا *دستور زبان فارسی* را برای دانشجویان مدرسه عالی دختران تألیف کرده و سپس کتاب *دستور مختصر زبان فارسی* را برای دبیرستان‌ها به چاپ می‌رساند.

دکتر طلعت بصاری در سال ۱۳۴۸ خورشیدی با انتشار کتاب *زنددخت بانوی پیشاهنگ نهضت آزادی و سخنرانی درباره بانوان ایران به دفاع از حقوق زنان* می‌پردازد و سمت مشاوره برنامه «زن و زندگی» در رادیو ایران برعهده او گذاشته می‌شود. در این دوره دکتر بصاری به دانشسرای عالی منتقل شده و هنوز مشغول تدریس بود که حکم انتقال موقت به دانشگاه جندی شاپور را به‌عنوان استاد پروازی دریافت می‌کند؛ نقل و انتقالی که قرار بود به یک ترم تحصیلی خاتمه یابد، به مدت نه سال طول کشید و طی آن دکتر بصاری در همکاری با دکتر عباس جامعی و بنا به پیشنهاد

رئیس دانشگاه به‌عنوان نخستین زن در ایران به معاونت دانشگاه جندی شاپور برگزیده می‌شود.

در دانشگاه کهن گندی شاپور، برخی کتاب‌ها از زبان‌های هندی، سریانی، و یونانی به پهلوی ترجمه شده بود که از آن جمله می‌توان به *خدای‌نامه*، *کلیله و دمنه*، *هزار افسانه*، *سندبادنامه*، *ویس و رامین*، *آیین‌نامه*، و *تاج‌نامه* اشاره کرد.

دانشگاه جندی شاپور در سال ۱۳۳۶ خورشیدی و به همت و پشتکار دکتر عباس جامعی رئیس دانشگاه تجدید بنا شد و کسانی چون دکتر طلعت بصاری در پایه‌گذاری و تأسیس و ایجاد دانشکده ادبیات دانشگاه و دانشکده علوم تربیتی جندی شاپور و اداره و توسعه بخش‌های دیگر آن سهم بسزایی داشتند.

دکتر بصاری می‌گوید: «در سال ۱۳۴۸ خورشیدی زمانی که من خدمت در دانشگاه جندی شاپور را آغاز کردم، دانشگاه فقط یک دانشکده کشاورزی داشت که وضع نسبتاً خوبی داشت و آموزشگاه پرستاری و دانشکده پزشکی و بیمارستانی داشت شبیه بیمارستان سینای تهران، آشفته و بی‌سامان و یک دانشسرای عالی که از تهران استادهای پروازی به خوزستان رفته و در آن تدریس می‌کردند. فکر ایجاد دانشکده ادبیات در همین رفت و آمدها به تهران در ذهن من شکل گرفت.

آن روزها از اهواز فقط هفته‌ای دوبار هواپیما به تهران پرواز می‌کرد و ساعت پرواز هم با ساعات درسی استادان هماهنگ نبود و ما مجبور بودیم از دانشگاه سوار بر اتوبوس‌های قراضه‌ای شده و خود را از اهواز به آبادان برسانیم و از آن فرودگاه به تهران پرواز کنیم.

در یکی از این سفرها هوا بسیار سرد شده بود و اتوبوس بخاری هم نداشت. راننده گفت: سال‌هاست که هوا این گونه سرد نشده است که نیاز به بخاری داشته باشیم. آخرین بار سال‌ها پیش وقتی به «ایران» می‌رفتم هوا این طور سرد شده بود. با تعجب پرسیدم: یعنی چه؟ مگر خرمشهر و اهواز جزئی از خاک ایران نیست که شما می‌گویید وقتی به ایران می‌رفتم. گفت: نه آن زمان از اندیمشک به آن طرف را ایران می‌خواندند و این بخش در اشغال بیگانگان بود. دکتر بصاری اضافه می‌کند: «در همان سفر بود

که تصمیم گرفتم رشته ادبیات فارسی را با بنا کردن دانشکده ادبیات در دانشگاه جندی شاپور تأسیس کنم تا دانشجویان از کشورهای اطراف خلیج فارس و مناطق دیگر به دانشگاه جندی شاپور بیایند و زبان فارسی بیاموزند و البته معتقد بودم که تحصیل در هر رشته‌ای علاقه و دلبستگی خاصی نسبت به آن محیط در شخص ایجاد می‌کند و بدین ترتیب دانشکده ادبیات دانشگاه جندی شاپور را تأسیس کردیم و من به تنهایی هفته‌ای سی ساعت در آن دانشکده تدریس می‌کردم».

دکتر بصاری سپس دانشکده علوم تربیتی را در دانشگاه جندی شاپور به سبک تازه‌ای بنیان می‌نهد و اما مهم‌ترین بخش از خدمات این بانوی اندیشمند ایجاد بخش امور دانشجویی بود. دکتر بصاری این بخش از دانشگاه را با استخدام یک ماشین‌نویس و یک کارمند در ساختمان کهنه‌ای که اداره دخانیات به دانشگاه واگذار کرده بود، ایجاد کرد. دکتر بصاری ابلاغ معاونت دانشگاه را نیز در همین بنای فرسوده دریافت کرد. یک روز دانشجویی سراغ خانم معاون دانشگاه را می‌گیرد، به او می‌گویند به دفترشان در ساختمان دخانیات مراجعه کنید و او با حیرت می‌گوید: این خانم معاون دانشگاهی است که دفتر کارش گوشه این ساختمان کهنه و نیمه‌کلنگی است. نه سال بعد یعنی در سال ۱۳۵۷ خورشیدی زمانی که دکتر بصاری دانشگاه جندی شاپور را ترک می‌کرد، فقط در همان بخش امور دانشجویی دانشگاه بیش از ۳۰۰ کارمند تمام وقت داشت. رفتار مادرانه و عملکرد دکتر بصاری با ایجاد محیط صمیمی و ارتباطات انسانی با دانشجویان موجب شد که در مدت پنج سال معاونت دانشجویی وی در دانشگاه جندی شاپور هیچ‌گونه حادثه و اتفاق غیرمنتظره‌ای برای دانشجویان نیفتاد و وقتی در مهرماه سال ۱۳۵۷ خورشیدی شهر اهواز را ترک می‌کرد، در دانشگاه جندی شاپور بیش از ۵ هزار دانشجو در ۷۳ رشته سرگرم تحصیل بودند و ۹۵ درصد استادان به‌طور تمام‌وقت تدریس می‌کردند و بناهای متعددی از جمله بنای دانشکده علوم، بیمارستان گلستان، کتابخانه، زمین‌های ورزشی متعدد و کوی استادان بنا شده بود و کارنامه ده‌ساله کار در دانشگاه جندی شاپور به راستی رشد حیرت‌انگیزی را نشان می‌داد.

کتاب *تأثیر زن در ادبیات فارسی* از دکتر بصاری در پاکستان نیز چاپ شده است. زندگی شاعر پیشرو و پیشتاز و پیشاهنگ نهضت آزادی زنان «زنددخت» نیز مورد تحقیق دکتر بصاری قرار گرفته و در کتابی به نام *زند دخت* به چاپ رسیده است. دکتر طلعت بصاری در دوران خدمت و در همان دانشگاه جندی شاپور بود که چند کتاب و اثر پرارزش ادبی و فرهنگی چون *چهره شیرین*، *زنان شاهنامه*، *بخش پهلوانی* و *دُرّ دری* کتاب درسی برای دانشجویان دانشگاه‌ها و این یکی را با همکاری دکتر ضیاءالدین سجادی به وسیله دانشگاه جندی شاپور منتشر کرد.

دکتر سجادی در مقدمه کتاب *دُرّ دری* می‌نویسد که سهم چندانی در تألیف آن ندارد و دکتر بصاری زحمات زیادی در تألیف آن کتاب برعهده داشته است. کتاب *دُرّ دری* مجموعه‌ای از انواع سبک‌های ایرانی و اروپایی در نثر و نگارش و نمونه‌هایی از نظم و نثر پیشینیان و امروزی در دستور زبان است. این کتاب در ۶۰۰ صفحه به وسیله دانشگاه جندی شاپور منتشر شده است. برگزیده‌ای از این کتاب نیز چاپ شده و در دسترس همگان قرار گرفت.

کتاب *چهره شیرین* اثر ارزنده دیگری از دکتر بصاری است. شیرین‌زنی کم‌نظیر و ملکه‌ای افسانه‌ای را در تاریخ رزمی و بزمی ایران به ما می‌شناساند که مطالعه سرگذشت او زنگ غم از دل‌ها می‌زداید و در این هیاهو و دوران شور و شرف انسان را به جهان شگفتی‌ها و در عین حال آرامشی درونی رهنمون می‌گردد، و نیز نمایانگر مقام و تاثیر وجودی زن در تاریخ گذشته ایران زمین است.

در حاشیه کتاب *چهره شیرین* سه بخش *متنور خسرو* و *شیرین* و شرح مختصری از شهرهایی که در این کتاب یاد شده است آورده شده و در بخش سوم نام آهنگ‌های موسیقی ایرانی در زمان ساسانیان به چاپ رسیده است. کتاب *چهره شیرین* در ۵۰۳ صفحه منتشر شد.

دکتر طلعت بصاری (قبله) با تخصص در شناخت *شاهنامه* فردوسی بیشتر اوقات پژوهش خود را صرف شناختن و شناساندن پیام‌های زنان در *شاهنامه* کرده و به این اثر جاودانی از دیدگاه و جنبه‌های پندآموزی مادرانه می‌نگرد و می‌گوید: «من در

شناخت شاهنامه به نکاتی توجه می‌کنم که شخص فردوسی نیز بیشتر به آن توجه دارد و آن نکات پندآموز شاهنامه است.»

دکتر بصاری در حقیقت متعلق به دوره‌ای است که مسئله آزادی زن و راه یافتن او به مشاغل مختلف قانونی شده و راه برای رسیدن زنان به مسند سفارت، وزارت و قضاوت باز شده بود.

او در پژوهشی با عنوان زن در نظر شاعران مسئله تساوی حقوق زن و مرد و تلاش زنان به دست یافتن حقوق حقه خود را چنین توضیح می‌دهد و می‌گوید: میان نسل اول جویندگان تساوی حقوق زن و نسل میانه و نسل امروزی تفاوت بسیار است. دفتر شعر نازنین یارا و زندگی‌نامه امیر پازواری شاعر مازندرانی از جمله آثار منتشرشده دکتر طلعت بصاری است.

امیر پازواری در حقیقت مرد مطلوب مازندرانی‌هاست و شعر و آوازی حزین به نام «امیری» نیز دارد. مردم هنوز هم اشعار امیر پازواری را با آن لحن و آهنگ محزون می‌خوانند و برای او تقدس خاصی قائل هستند. از دکتر بصاری مقاله مفصلی نیز در احوال امیر پازواری در مجله دانشگاه تبریز به چاپ رسیده است.

نکاتی از بهجت الصدور تا وحدت عالم انسان، گفتگو در ۳۴۴ صفحه از دکتر بصاری نیز در تهران منتشر شد. از آثار دیگر وی کتاب درسی دستور زبان فارسی برای دبیرستان‌هاست که در سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۴۸ در ۵۱۱ صفحه به وسیله انتشارات طهوری به چاپ رسیده و کتاب سبک‌شناسی و سبک‌های ایرانی و کتاب درسی دانشگاه‌ها را باید نام برد که به وسیله کتاب‌فروشی آرمان پس از انقلاب نیز چندین بار در ایران تجدید چاپ شده است.

کتاب گردآفرید، معرفی زنان شاهنامه از دکتر بصاری، سرگذشت پنجاه و نه تن زن داستانی و تاریخی شاهنامه است. این کتاب در سال ۱۳۵۰ خورشیدی به مناسبت برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی به چاپ رسید.

ناگفته نماند که آخرین سمت دکتر بصاری در کادر علمی دانشگاه‌های ایران تأسیس دانشکدهٔ مکاتبه‌ای در دانشگاه جندی شاپور بود. وی در سال ۱۳۵۷ خورشیدی از اهواز به تهران بازگشت و شش ماه بعد به ایالات متحده آمریکا سفر کرد.

زندگی در غربت برای بانوی فکر و اندیشه و ادب فارسی آسان نبود؛ وی به تعلیم و تربیت نوه‌ها می‌پرداخت و در کنار آن برای تأمین هزینه‌های دو خانوادهٔ نیازمند در ایران به هنرهای دستی چون خیاطی، توردوزی، گلدوزی پناه برده بود و به بافتن ژاکت و پلوور می‌پرداخت و ژاکت‌های با آستین کوتاه را ۴۰ دلار و آستین بلند را ۶۰ دلار می‌فروخت و بدین وسیله برای خانواده‌های نیازمند ایجاد درآمد می‌کرد. پسرش فرید که نبض مادر را خوب در دست دارد در غربت مشوق مادر شد تا دست از خیاطی و آشپزی و گلدوزی بردارد و به کار تحقیق و نوشتن و انتشار کتاب‌های خود بپردازد.

یک شب مادر تا نیمه‌های شب بیدار نشسته و مشغول بافتن بود که فرید از کشیک بیمارستان بازگشته و مادر را بیدار می‌بیند و با او شرط می‌کند که تمامی مخارج زندگی وی را تأمین خواهد کرد به شرط آنکه مادر به کار تحقیقات ادبی و علمی خود ادامه دهد.

دکتر بصاری از آن زمان ضمن ادامهٔ نگارش کتاب‌های مختلف مدت ۳۵ سال است که مجلهٔ پیام بدیع را با ضمیمه‌ای برای جوانان منتشر می‌کند. از ریشه‌های کهن خانوادهٔ بصاری و قبله جوانه‌های تازه و پر استعدادی می‌روید. دکتر طلعت بصاری مادر چهار فرزند، سه پزشک و یک جامعه‌شناس و مادر بزرگ هفت نوه و سه نتیجه است.

دکتر طلعت بصاری در سال‌های زندگی در غربت همچنان از طریق وسائل ارتباط جمعی با فارسی‌زبان همکاری داشته و برنامه‌هایی در شناخت زن در ادبیات تهیه کرده و به دفاع از حقوق زن ایرانی پرداخته است. وی هم اکنون در ایالت کالیفرنیا شمالی زندگی می‌کند و اوقات خود را به خواندن کتاب‌هایی چون *خاتون گنجه* شرح حال نظامی گنجوی و همسرش و به سرودن شعر می‌گذراند.

دکتر فروغ پاپهن شوشتری زاده

دانشکده علوم

درگذشت: ۱۳۹۹

دکتر فروغ پاپهن شوشتری زاده در سال ۱۳۲۶ در اصفهان به دنیا آمد. ایشان مدرک کارشناسی خود را در رشته کشاورزی با گرایش علوم دامی در سال ۱۳۵۰ از دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی شاپور اهواز دریافت کرد و مدرک کارشناسی ارشد را در رشته‌های سیستم‌های کشاورزی و ماهی‌شناسی از دانشگاه ردینگ انگلستان و مدرک دکتری را به سال ۱۹۷۹ در همین رشته از این دانشگاه دریافت نمود.

دکتر فروغ پاپهن شوشتری زاده در سال ۱۳۶۳ به استخدام دانشگاه شهید چمران اهواز گروه زیست‌شناسی درآمد. ایشان در سال ۱۳۸۷ به مرتبه دانشیاری رسید و در ۱۳۹۴ به بازنشستگی نائل شد. ایشان در دورانی که عضو هیئت علمی دانشگاه شهید چمران اهواز بود، راهنمایی بیش از ۲۰ پایان‌نامه دانشجویی در دوره کارشناسی ارشد و ۱۰ رساله دکتری را بر عهده داشت و ۵ جلد کتاب به رشته تحریر درآورد. تهیه راهنمای موزه جانورشناسی دکتر رستمی در دانشگاه کشاورزی و منابع طبیعی رامین از دیگر کارهای وی است.

از جمله کتاب‌های تألیفی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:
 تألیف و تدوین کلید شناسایی ماهیان خلیج فارس.
 تألیف و تدوین کلید شناسایی پلی‌کت‌های خلیج فارس اشاره نمود.
 در زمینه انجام خدمات علمی ایشان، مهم‌ترین آن یعنی موارد زیر قابل ذکر است:
 راه‌اندازی رشته بیوسیستماتیک جانوری در مقطع کارشناسی ارشد.
 راه‌اندازی و تجهیز آزمایشگاه تخصصی بیوسیستماتیک جانوری.
 راه‌اندازی و تجهیز آزمایشگاه ماهی‌شناسی
 همچنین ایشان مجری بیش از ۱۰ طرح تحقیقاتی در استان خوزستان بود.

در جنبه آموزشی:

تدریس دروسی چون ماهی‌شناسی، زیست‌شناسی ماهی، جانورشناسی، خزنده-شناسی، تشریح مقایسه‌ای، پرندشناسی و تکثیر و پرورش ماهی در کارنامه علمی زنده‌یاد خانم دکتر فروغ پاپهن به چشم می‌خورد.
 زنده‌یاد خانم دکتر پاپهن در سال ۱۳۷۴ به عنوان پژوهشگر فعال دانشگاه شهید چمران اهواز شناخته شد.
 از ویژگی‌های اخلاقی و برجسته ایشان داشتن روحیه مردم‌داری و فروتنی و ارتباط دوستانه و مهربانانه با دانشجویان بود به گونه‌ای که حتی دانشجویان قدیمی نیز هیچ‌گاه ایشان را از یاد نخواهند برد.
 همسر ایشان دکتر احمد زندمقدم، استاد رشته تغذیه و فرزندان ایشان سیاوش و یاسمن هر دو دارای مدرک کارشناسی کامپیوتر و شاغل در بیرون از کشور هستند.

دکتر سید مصطفی جزایری دزفولی
دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی
درگذشت: ۱۳۹۹

دکتر مصطفی جزایری در سال ۱۳۲۷ در دزفول به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی تا دبیرستان را در این شهر پشت سر گذاشت و دوره دبیرستان را در دبیرستان خوارزمی تهران به اتمام رساند. ایشان مدرک کارشناسی خود را در سال ۱۳۵۰ از موسسه عالی حسابداری تهران اخذ کرد. دکتر جزایری پس از استخدام در دانشگاه جندی شاپور اهواز به سال ۱۳۵۱، در پست‌های مختلفی از جمله کارشناس مرکز کامپیوتر و در سال ۱۳۵۳ رئیس حسابداری دانشکده علوم دانشگاه جندی شاپور مشغول کار شد. خرید مجلات علمی بین‌المللی برای کتابخانه دانشکده، مکانیزه کردن سیستم مالی و آموزش کارمندان امور مالی دانشگاه از اقدامات ماندگار ایشان در این سمت‌ها است. دکتر جزایری، در سال ۱۳۵۶ جهت ادامه تحصیل در رشته حسابداری از سوی دانشگاه به آمریکا اعزام شد و در سال ۱۳۵۸ موفق به اخذ مدرک کارشناسی ارشد MBA در رشته حسابداری از Rollins College واقع در شهر اورلندو گردید. بعد از

فارغ‌التحصیلی و برگشت به کشور بلافاصله در سال ۱۳۵۸ به مرتبهٔ مربی ارتقا پیدا کرده و به‌عنوان عضو هیئت علمی دانشگاه جندی شاپور اهواز به کار خود ادامه داد. خوش‌رفتاری او و نیک‌مرامی و برقراری ارتباط دوستانهٔ وی با همکاران گروه، تاکنون زبانزد است. عضویت ایشان در هیئت مدیرهٔ شرکت تعاونی مسکن کارکنان دانشگاه و ایجاد تحرک و فعالیت شبانه‌روزی ایشان در این باره موجب ساخت مسکن برای شمار زیادی از اعضای تعاونی گردید. دکتر جزایری در سال ۱۳۶۰ به مدت یک سال ریاست دانشکدهٔ علوم ریاضی را به‌عهده داشت و معاون ادارهٔ کل امور مالی دانشگاه و عضو هیئت علمی دانشکدهٔ اقتصاد و امور اجتماعی و مشاور مالی رئیس دانشگاه را در سابقهٔ خود دارد. ایشان در سال ۱۳۷۲ جهت ادامهٔ تحصیل در رشتهٔ حسابداری برای دورهٔ دکتری با استفاده از بورس تحصیلی به کشور انگلستان اعزام شد و در سال ۱۳۷۷ موفق به اخذ دکتری در رشتهٔ حسابداری از دانشگاه منچستر شد ولی به‌علت حاد شدن بیماری همسرشان، موفق نشدند در زمان مقرر به دانشگاه بازگردند و با پرداخت تمام هزینه‌های بورس دکتری در سال ۱۳۹۴ به ادارهٔ بورس‌ها و دانشجویان خارج وزارت علوم، در سال ۱۳۹۵ از دانشگاه شهید چمران اهواز درخواست بازنشستگی نمود. دکتر جزایری تا پایان عمر، کارهای علمی خود را در دانشگاه متروپولیتن منچستر ادامه داد و بر اثر ابتلا به ویروس کرونا جان به جان آفرین تسلیم کرد.

دکتر مرتضی حقیری زاده رودان
معاون اسبق امور دانشجویی دانشگاه
درگذشت: ۱۳۹۹

دکتر مرتضی حقیری زاده رودان در سال ۱۳۳۲ در رودان از توابع استان هرمزگان دیده به جهان گشود. تحصیلات دوره ابتدایی را تا پایه دهم در زادگاه خود گذراند سپس مدرک دیپلم را در شهر خرمشهر دریافت نمود.

دکتر حقیری زاده در سال ۱۳۵۴ در رشته علوم آزمایشگاهی در دانشگاه جندی شاپور اهواز پذیرفته شد. دوران دانشجویی ایشان همزمان با بالا گرفتن اعتراض‌های دانشجویی علیه رژیم پهلوی در دانشگاه و در سطح شهر اهواز بود. دکتر حقیری زاده با پیوستن به حرکت‌های دانشجویی در فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی شرکت کرد و از این رو، در اسفند ۱۳۵۶ دستگیر و پس از تحمل ضرب و جرح، محاکمه به مدت ده ماه در زندان کارون اهواز دوران حبس گذراند.

ایشان در ۱۳۵۹ دوره کارشناسی خود را به پایان می‌برد و به عنوان کارشناس آزمایشگاه در دانشگاه مشغول به کار می‌گردد.

دکتر حقیری زاده با شروع جنگ تحمیلی به طور متناوب و متوالی در جبهه‌های نبرد با متجاوزان حضور پیدا کرد و به عنوان جانباز شناخته می‌شود.

با توجه به اهمیت امور درمانی و بیمارستانی و با هدف رسیدگی به مجروحان جنگی، ایشان در سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ به ترتیب مدیریت داخلی بیمارستان گلستان اهواز و معاونت سرپرست بیمارستان‌های دانشگاه را عهده‌دار گردید و در همین زمان نسبت به راه‌اندازی بیمارستان‌های صحرایی در خطوط جنگ و تأمین و جذب کادر درمانی از سراسر کشور به جبهه‌ها، خدمات فراوانی انجام داد.

دکتر حقیری زاده با بازگشایی دانشگاه‌ها و با هدف فراهم کردن امور رفاهی و آموزشی دانشجویان، در سال ۱۳۶۴ معاونت امور دانشجویی دانشگاه شهید چمران اهواز سپس معاونت امور دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی جندی شاپور اهواز را بر عهده گرفت.

ایشان مدرک کارشناسی ارشد خود در رشته هماتولوژی را در ۱۳۶۵ و مدرک دکترای در رشته ایمنی‌شناسی و سرم‌شناسی را در ۱۳۷۳ از دانشگاه تربیت مدرس تهران دریافت کرد.

دکتر حقیری زاده در ۱۳۷۳ با توجه به استقلال یافتن دانشگاه‌های علوم پزشکی و با هدف کمک به شکل‌گیری امور اداری و عمرانی دانشگاه علوم پزشکی جندی شاپور اهواز، معاونت پشتیبانی این دانشگاه را بر عهده گرفت و نقش برجسته‌ای در راه‌اندازی دانشکده‌ها و ساختمان‌های مورد نیاز ایفا کرد.

ایشان در ۱۳۸۶ به مرتبه استادیاری ارتقا یافت و در ۱۳۸۹ به بازنشستگی از دانشگاه علوم پزشکی جندی شاپور اهواز نایل گردید.

دکتر حقیری زاده پس از بازنشستگی فرصت یافت بیش از گذشته در خدمت مردم خونگرم زادگاه و استان هرمزگان باشد و از این رو در دولت اول حجت‌الاسلام روحانی به عنوان مشاور استاندار آن استان منشأ خدمات عمرانی و اقتصادی دولت در آن دیار گردید.

ایشان در آبان ۱۳۹۹ و در پی ابتلا به ویروس کرونا و پس از یک دوره درمان و بستری، چشم از دنیا فرو بست و در زادگاه خود به خاک سپرده شد. بنا به اظهارات دوستان و همکاران و آشنایان، زنده‌یاد دکتر حقیری زاده افزون بر پشتکار در انجام وظایف سازمانی، دارای روحیه مردم‌داری و اینارگری و دستگیری از نیازمندان و خدمت‌رسانی صادقانه به مردم بوده است.

دکتر عباسعلی دادخواه
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
درگذشت: ۱۳۸۵

زنه‌یاد دکتر عباسعلی دادخواه فرزند آیت‌اله مرادعلی ممدوح اراکی (مدرس حوزه علمیه قم) به سال ۱۳۰۹ در روستای سمقاور از توابع شهرستان اراک دیده به جهان گشود. ایشان مدرک کارشناسی را در رشته الهیات و فلسفه به سال ۱۳۳۰ از دانشگاه تهران دریافت کرد و سپس تحصیلات تکمیلی تا مقطع دکتری در همین رشته را در دانشگاه تهران و در فاصله سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۵ به پایان رساند.

دکتر دادخواه در ۱۳۳۰ به استخدام اداره آموزش و پرورش اراک درآمد و دبیر دبیرستان‌های اراک بود. وی از سال ۱۳۵۰ همزمان با تأسیس دانشگاه اراک به تدریس در این دانشگاه مشغول شد. دکتر دادخواه در سال ۱۳۵۶ به دانشگاه جندی شاپور اهواز منتقل و با پایه یک استادیاری در این دانشگاه مشغول به کار شد.

وی از آذرماه ۱۳۵۹ همزمان با تعطیل شدن دانشگاه‌ها به مدت یکسال در سازمان سنجش آموزش کشور برای ارزیابی مدارک فارغ‌التحصیلان خارجی از کشور و تطبیق

و معادل‌سازی آن با سطح و مدرک تحصیلی مورد تأیید وزارت علوم مأمور به خدمت شد و از ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۲ در کتابخانه ملی مأموریت داشت که در این مدت چهار هزار جلد کتاب را فهرست‌نویسی کرد.

زننده‌یاد دکتر دادخواه در اواخر سال ۱۳۶۲ بنا به درخواست خود، از دانشگاه جندی شاپور بازنشسته شد. تألیف دو کتاب *قواعد صرف و قواعد نحو و کتاب ایران و تشیع مشتمل بر تاریخ ایران بعد از اسلام* و نیز چاپ ۱۳ مقاله در مجله *دانش روز* در همین زمینه تاریخ ایران از دیگر فعالیت‌های علمی وی است. ایشان بعد از بازنشستگی از دانشگاه جندی شاپور اهواز به مدت دو سال در دانشکده علوم انسانی دانشگاه تهران تدریس می‌کرد و پس از آن در دانشگاه اراک و دانشگاه آزاد اسلامی به تدریس مشغول شد. وی همزمان به‌عنوان مدیر گروه علوم انسانی و استاد راهنما و استاد مشاور در تصحیح و تصویب بیش از یک‌صد پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکتری نقش مهمی داشت. او به دلیل بیماری در سال ۱۳۷۴ از تدریس کناره‌گیری کرد.

افزون بر کارهای علمی، رسیدگی به مشکلات مردم و انجام خدمات اجتماعی در جهت منافع عمومی در تمام سالیان حضور در شهرستان اراک از وی چهره‌ای خدوم و مورد وثوق مردم ساخته بود.

همسر ایشان خانم ماه‌جبین مهاجر که از فرهنگیان بازنشسته اراک است، از خانواده‌ای اهل علم و سرشناس در حوزه خدمات اجتماعی و علمی اراک است. دکتر دادخواه در سال ۱۳۸۵ پس از یک دوره بیماری جان به جان آفرین تسلیم کردند.

دکتر جعفر راثی
دانشکده کشاورزی
درگذشت: ۱۳۸۳

دکتر جعفر راثی در سال ۱۲۹۱ هـ ش در شهرستان بیرجند متولد شد. ایشان تحصیلات دانشگاهی خود را در مقطع کارشناسی در دانشگاه تهران (۱۳۱۶)، کارشناسی ارشد در دانشگاه کرنل آمریکا (۱۳۳۴) و دکترای تخصصی خود را در سال ۱۳۴۵ از دانشگاه ایالتی یوتای آمریکا دریافت نمود.

دکتر راثی در سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۶ رئیس دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی شاپور اهواز در منطقه ملاتانی اهواز را (دو سال به‌طور مشترک با نماینده آمریکایی بنیاد خاور نزدیک) بر عهده داشت سپس در سال ۱۳۴۷ ریاست دانشکده کشاورزی و دامپروری وقت ارومیه را بر عهده گرفت و با تلاش‌های ایشان در سال ۱۳۵۴ این دانشکده به دانشگاه ارومیه در مفهوم فعلی آن ارتقا یافت و ایشان به‌عنوان اولین رئیس دانشگاه ارومیه منصوب گردید. ایشان در سال ۱۳۵۹ به دانشگاه ایلینویز آمریکا پیوست و به تدریس و پژوهش در آن دانشگاه مشغول شد و پس از ۵ سال فعالیت

آموزشی و پژوهشی در دانشگاه ایلینویز، در سال ۱۳۶۴ بازنشسته گردید و در سال ۱۳۸۳ دار فانی را وداع گفت.

لازم به یادآوری است که دانشگاه ارومیه به‌عنوان یک مرکز آموزش عالی در استان آذربایجان غربی ابتدا در قالب آموزشکده در یک باغ ۱۵ هکتاری در مسیر جاده بند تأسیس گردید. در آن زمان تعداد اعضای هیئت علمی بسیار محدود بوده و در هر دوره تعداد ۲۰ الی ۳۰ نفر دانشجو برای آموزش در علوم کشاورزی پذیرفته و با درجه کاردانی فارغ‌التحصیل می‌شدند. دانشجویانی که مایل بودند می‌توانستند تا درجه کارشناسی در دانشکده کشاورزی کرج وابسته به دانشگاه تهران به تحصیلات خود ادامه دهند. در سال ۱۳۴۸ موافقت‌نامه‌ای میان بنیاد خاور نزدیک و وزارت فرهنگ وقت جهت افزایش دوره دانشکده از دو سال به چهار سال به امضا رسید.

دکتر شاپور رحیم‌پور
دانشکده علوم ریاضی و کامپیوتر
درگذشت: ۱۳۹۷

دکتر شاپور رحیم‌پور در سال ۱۳۳۴ در آبادان به دنیا آمد. تحصیلات متوسطه را در دبیرستان سلطانی شیراز به پایان برد. ایشان در سال ۱۳۵۸ مدرک کارشناسی خود را در رشته ریاضی محض از دانشگاه شیراز دریافت نمود و مدرک کارشناسی ارشد را در رشته ریاضی با گرایش جبر، در سال ۱۳۶۳ از دانشگاه شیراز دریافت کرد. دکتر رحیم‌پور در سال ۱۳۶۴ و با شروع گذراندن طرح سربازی، کار خود را در دانشگاه شهید چمران اهواز آغاز کرد. ایشان در سال ۱۳۸۱ موفق به دریافت مدرک دکترای ریاضی از همین دانشگاه و زیر نظر دکتر امیدعلی کرم‌زاده با گرایش جبر غیرجابجایی شد و از مرتبه مربی به استادیاری ارتقا یافت. دکتر رحیم‌پور از سال ۱۳۸۶ به مدت دو سال معاونت آموزشی دانشکده ریاضی و کامپیوتر را برعهده داشت. ایشان در سال ۱۳۸۹ به عارضه تومور مغزی مبتلا و دو بار تحت عمل جراحی قرار گرفت و به پیشنهاد پزشکان برای درمان بهتر به کشور آلمان اعزام شد و بعد از

برداشتن کامل تومور توسط دکتر سمیعی، به مدت پنجاه روز در بیمارستان بستری بود. ایشان پس از بازگشت از آلمان به لحاظ نداشتن تعادل، چند سال برای بهبود وضعیت راه رفتن و صحبت کردن تحت تمرینات فیزیوتراپی و کار-گفتار درمانی قرار گرفت. همراهی و بردباری و کوشش‌های همسر وی، در طول درمان قابل ستایش است. حاصل عمر پر ثمر دکتر رحیم‌پور، تربیت تعداد زیادی دانشجو و دو فرزند به نام‌های علیرضا و امید است. علیرضا دانش‌آموخته دکتری در رشته مهندسی برق از آمریکا است و در شرکت فورد در منطقه سیلیکون وکی در کالیفرنیا مشغول به کار است و امید نیز در مقطع کارشناسی ارشد رشته فیزیک دانشگاه امیرکبیر مشغول به تحصیل است.

از ویژگی‌های زنده‌یاد دکتر رحیم‌پور، مسئولیت‌شناسی، رعایت نظم و انضباط، دقت و جدیت در انجام وظایف اداری به‌ویژه امور آموزشی و تدریس بود. ایشان در سال ۱۳۹۱ به بازنشستگی نائل آمد و دوباره به شیراز بازگشت و پس از سال‌ها تحمل بیماری در سال ۱۳۹۷ دار فانی را وداع گفت.

دکتر اسماعیل رستمی

دانشکده علوم

درگذشت: ۱۳۶۲

دکتر اسماعیل رستمی در سال ۱۲۸۸ در بندر انزلی به دنیا آمد. ایشان از ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۰ با گروهی از محصلان از سوی شرکت شیلات به دانشگاه صنایع ماهی در اتحاد جماهیر شوروی سابق اعزام گردید و پس از دانش‌آموختگی دانشنامه کارشناسی وی از سوی وزارت فرهنگ تأیید شد.

دکتر رستمی از ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۹ در شرکت شیلات شمال تصدی سمت‌های گوناگون را برعهده داشت. وی در ۱۳۳۲ به مدت هجده ماه به دعوت اداره همکاری فنی ایران و آمریکا جهت مطالعه در رشته ماهی و کنسروسازی به این کشور عزیمت و در دانشکده صنعت ماهی در سیاتل به تحصیل مشغول گردید. یکبار نیز بنا به دعوت سازمان خواربار کشاورزی سازمان ملل متحد و به نمایندگی از سازمان برنامه و بودجه برای شش هفته به کپنهاگ عزیمت نمود.

دکتر رستمی از ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۸ بنا به درخواست سازمان برنامه که تازه تشکیل شده بود به عنوان کارشناس ماهی شناس در شرکت تنظیم طرح و پروژه های بهره برداری از ماهیان مشغول به کار گردید. وی در همین برهه در دانشکده کشاورزی و دامپزشکی دانشگاه تهران درس بیولوژی ماهی و زبان روسی و انگلیسی و فرانسه تدریس می کرد. ایشان از ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۰ برای تکمیل مطالعه و تحقیقات در رشته بیولوژی دریایی در دانشگاه پاریس به درجه ممتاز دکتری نایل و در همین سال مرتبه دانشیاری وی به تأیید شورای عالی فرهنگ رسید.

دکتر رستمی در ۱۳۴۱ از سازمان برنامه و بودجه به دانشکده کشاورزی (دانشگاه جندی شاپور اهواز) که در آن برهه زیر نظر «بنیاد خاور نزدیک» اداره می شد، منتقل گردید و در ۱۳۴۶ به مرتبه استادی در رشته زیست شناسی نائل گردید. در همین سال دکتر رستمی متصدی معاونت آموزشی دانشکده کشاورزی را بر عهده گرفت. ایشان در ۱۳۵۴ به مدت سه ماه برای فرصت مطالعاتی به فرانسه رفت. وی در سال ۱۳۵۶ به عضویت کمیته انتصابات و ترفیعات دانشکده علوم منصوب گردید.

زنده یاد دکتر اسماعیل رستمی در ۱۳۵۹ از دانشگاه جندی شاپور اهواز بازنشسته گردید و در ۱۳۶۲ به دیار باقی رفت.

از جمله کارهای تحقیقاتی زنده یاد دکتر اسماعیل رستمی می توان به انتشار چند جلد کتاب و نوشتن مقالات علمی اشاره نمود.

کتاب مبارزه با مالاریا در ایران در ۱۳۴۲ و کتاب بومی کردن بعضی از گونه های ماهی در حوضچه رودخانه کرج از انتشارات دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی شاپور است. یک نسخه کتاب منابع طبیعی و حفاظت آنها از ایشان از انتشارات دانشگاه جندی شاپور به سال ۱۳۵۲، در کتابخانه دانشکده دامپزشکی موجود است.

مهندس عبدالحسین وهاب زاده از نخستین شاگردان زنده یاد دکتر رستمی از ایشان به عنوان استاد متقدم در طرح موضوع حفاظت محیط زیست در ایران یاد می کند.

مهندس ابن جلال از پیشکسوتان دانشگاه درباره دکتر رستمی می گویند: «زنده یاد دکتر اسماعیل رستمی از دانشگاه مسکو مهندسی شیلات، از دانشگاه تهران، لیسانس

بیولوژی، از دانشگاه واشنگتن فوق لیسانس بیولوژی و از سوربن پاریس دکترای دولتی بیولوژی گرفته بودند. هفت سال سابقه تدریس در دانشکده دامپزشکی دانشگاه تهران داشتند. من در درس‌های جانورشناسی، ژنتیک و حفاظت منابع طبیعی افتخار شاگردی ایشان را داشتم. آن زمان خبری از حفاظت محیط زیست و حفظ منابع طبیعی نبود. حتی سازمان حفاظت محیط زیست فعلی به نام سازمان شکاربانی بود که کارش فقط صدور مجوز شکار بود. دکتر رستمی برای اولین بار درس حفاظت منابع طبیعی را که علاوه بر حیوانات خشکی و دریایی، جنگل‌ها، مراتع، خاک و آب را هم شامل می‌شد، در دروس دانشگاهی وارد کردند و یک کتاب دو جلدی بسیار ارزشمند در این زمینه منتشر کردند. دکتر محمدسعید مصدق، که در آن زمان دستیار دکتر رستمی بود زیر نظر ایشان و با کوشش‌های شبانه‌روزی موزه جانورشناسی را در دانشکده کشاورزی احداث کردند. مرحوم خلیل ضیایی نیز کار تاکسودرمی را زیر نظر دکتر رستمی انجام می‌دادند. دکتر رستمی علاوه بر زبان ترکی که زبان مادری‌شان بود به زبان‌های روسی، انگلیسی و فرانسوی تسلط کامل داشتند و با زبان آلمانی هم مختصر آشنایی داشتند.

دکتر بهمن اهدایی از استادان پیشکسوت دانشگاه درباره زنده‌یاد دکتر رستمی نوشته است: «بنده افتخار این را داشتم که شاگرد و همکار وی باشم. من درس جدید و جالب حفاظت محیط زیست را با استاد رستمی گذراندم. وی عادت داشت آهسته در کلاس قدم بزند و بدون نگاه به نوشته‌ای سخن بگوید. دانشجویان می‌بایست هنگامی که او در حال آموزش و سخن بود، یادداشت‌برداری کنند. من به عنوان فردی کمال‌گرا می‌کوشیدم هیچ بخشی از سخنان وی را از قلم نیندازم. این تندنویسی باعث شد که پس از نیمسال تحصیلی، خط زیبای من به گونه‌ای نازیبا نمایان شود. با این حال، پس از کلاس و در وقت آزاد، می‌نشستم و یادداشت‌برداری‌ها را با خط زیبایم بازنویسی می‌کردم. همکلاسی‌ها و دوستان یادداشت‌ها را برای کپی و رونوشت از من قرض می‌گرفتند. دکتر رستمی در دادن نمره بالا به دانشجویان سختگیر بود. او نمره‌دهی نیم تا پنج را در ارزیابی پرسش‌ها استفاده می‌کرد و در پایان، آن‌ها را با هم جمع می‌کرد.

پس از پنج سال در دانشکده و پیش از اخذ مدرک کارشناسی ارشد و دکتری (چهار سال به‌عنوان دانشجو و یک سال به‌عنوان دستیار دکتر درویش در گروه زراعت)، تنها یک دانشجو (دکتر دوج) توانست از بیست، نمره کامل بگیرد، این در حالی بود که من نوزده‌ونیم گرفتم. هنگامی که به دکتر رستمی شکایت کردم، وی گفت: این شخص حتی یک «واو» را هم جا نگذاشت. دکتر نه تنها در رشته خود کاردان بود، بلکه در رشته مرتبط با تخصص خود نیز آگاه و دانا بود. دکتر برای همگان شخصیتی پدران‌دانه داشت.

می‌توانستید لب به سخن بگشایید و پیرامون مشکلاتتان با او گفتگو کنید. او به سخنان شما گوش فرامی‌داد و رهنمودهایی ارائه می‌نمود. وی بسیار فهیم بود. من به‌عنوان یک دانشجو خیلی تحت تأثیر شخصیت، کوشش و کارهای علمی گوناگون وی در جهت پیشبرد دانش در قلمرو زیست‌شناسی عمومی قرار گرفتم. به همین دلایل، کتاب آمارم را به وی تقدیم نمودم و یک نسخه امضا شده از آن را هنگامی که در تهران بیمار و در خانه تحت مراقبت دختر و همسر فداکارش بود، شخصاً به وی تحویل دادم».

در این جا به ذکر تعدادی از پیشکسوتان و استادان دانشگاه شهید چمران اهواز و دیگر فرهیختگان و نامداران اشاره می‌شود که روزگاری در کلاس‌های درس زنده‌یاد دکتر اسماعیل رستمی حاضر بودند:

دکتر محمدسعید مصدق	دکتر یداله نجفی
دکتر مرتضی الماسی	دکتر حسین قدیری
دکتر احمد زند مقدم	دکتر یداله دوج
دکتر فروغ پاپهن	دکتر عزیزاله کمیلی
دکتر ابراهیم سلیمان‌نژادبان	دکتر بهمن اهدایی
مرحوم دکتر محمود بینا	دکتر احمدعلی معاضدی
دکتر عبدالکریم بهنیا	

دکتر سیامک رسوخی

دانشکده علوم

درگذشت: (?)

دکتر سیامک رسوخی در سال ۱۳۱۷ در تهران به دنیا آمد. ایشان تحصیلات متوسطه خود را در سال ۱۳۳۷ در دبیرستان البرز تهران به پایان رساند. وی در سال‌های ۱۳۴۱، ۱۳۴۴ و ۱۳۴۸ به ترتیب مدرک کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکترای خود را در رشته علوم زمین و گرایش‌های کانی‌شناسی و سنگ‌شناسی و بلورشناسی از دانشگاه وین اتریش دریافت نمود. دکتر رسوخی در سال اردیبهشت ۱۳۵۱ به استخدام دانشکده علوم دانشگاه جندی شاپور، درآمد و در آبان‌ماه همان سال به مرتبه استادیاری ارتقا یافت. ایشان در ۱۳۵۴ به مدت یکسال جهت استفاده از فرصت مطالعاتی به کشور آلمان عزیمت نمود. دکتر رسوخی در بهمن‌ماه ۱۳۵۸ به مرتبه دانشیاری ارتقا یافت و در همین سال به عضویت شورای مدیریت دانشکده علوم درآمد. وی در ۱۳۵۹ به مدت چند ماه با مرکز تحقیقات منابع طبیعی استان یزد همکاری داشت. دکتر عطاءاله قبادیان در زمینه نوع فعالیت زنده‌یاد رسوخی می‌نویسند

که ایشان به همراه تنی دیگر از استادان دانشگاه شهید چمران اهواز در فراهم کردن مقدمات گشایش پایگاه علمی و تحقیقاتی استان یزد و تهیه کردن نمونه از عرصه‌های طبیعی و انجام آزمایش‌های میکروسکوپی نقش مؤثر داشتند. رابطه استخدامی دکتر رسوخی در سال ۱۳۵۹ با دانشگاه جندی شاپور پایان یافت. او افزون بر چند مقاله علمی و تدوین چند جزوه درسی در رشته علوم زمین‌شناسی، کتاب *مقدمه‌ای بر کریستال‌گرافی* (جلد اول) را در سال ۱۳۵۷ نوشت.

پروین رضانی
دانشکده تربیت بدنی و علوم ورزشی
درگذشت: ۱۳۹۹

خانم پروین رضانی به سال ۱۳۳۴ در شهر آبادان به دنیا آمد و در تهران بزرگ شد. ایشان در دوره دبیرستان در مسابقات ورزشی دانش آموزی صاحب چندین مدال کشوری شد. ایشان از ۱۶ سالگی به عضویت تیم ملی دو و میدانی و فوتبال بانوان درآمد و در باشگاه ورزشی تاج فوتبال را ادامه داد. وی در سال ۱۳۶۳ مدرک کارشناسی خود را در رشته تربیت بدنی از دانشگاه تربیت معلم دریافت کرد و در همین سال به عنوان کارشناس به استخدام دانشکده تربیت بدنی و علوم ورزشی دانشگاه شهید چمران اهواز درآمد. ایشان در سال ۱۳۷۱ به مرتبه مربی آموزشیار ارتقا یافت و در سال ۱۳۷۵ مدرک کارشناسی ارشد را از دانشگاه تربیت معلم به دست آورد و به عنوان عضو هیئت علمی با مرتبه مربی به امر آموزش و پژوهش همت گماشت. ایشان یک دوره مدیریت گروه روان شناسی ورزشی را برعهده داشت و در سال ۱۳۹۴ به عنوان استاد نمونه آموزشی در مراسم هفته سرآمدی آموزش در دانشگاه مورد

تقدیر قرار گرفت. او سرانجام پس از سی سال تلاش و تربیت نیروی انسانی متخصص در رشته تربیت بدنی در سال ۱۳۹۴ به افتخار بازنشستگی نایل شد. خصوصیات اخلاقی ویژه و خصلت مهربانی، فداکاری و جوانمردی و روحیه ورزشی ایشان، همواره زبانزد همکاران و دانشجویان و ورزشکاران بود.

خانم پروین رمضانی علاوه بر عضو هیئت علمی در دانشگاه شهید چمران اهواز، به عنوان یکی از بانوان پیشکسوت و قهرمان پرور نه تنها در سطح استان خوزستان، بلکه در سطح کشور نقش مهمی در توسعه ورزش بانوان داشت. ایشان در رشته‌های فوتبال، فوتسال، دو و میدانی، شطرنج، سوارکاری، شنا، نجات غریق، آب‌درمانی و قایقرانی خدمات ارزنده‌ای به جامعه ورزش بانوان داشت و سالیان سال با تدریس در دوره‌های مربیگری و داوری در هیئت‌ها و فدراسیون‌های مختلف ورزشی توانست مربیان و داوران بسیاری را به عرصه ورزش بانوان تقدیم کند. ایشان چندین دوره مسئول هیئت نجات غریق بانوان و رئیس هیئت قایقرانی را به عهده داشت. به علاوه مدت ۱۱ سال هدایت تیم ملی فوتسال بانوان را بر عهده داشت. لازم به ذکر است که قهرمانی تیم فوتسال بانوان ایران در بازی‌های غرب آسیا در سال ۱۹۹۸ با پناالتی موفق خانم رمضانی به دست آمد.

همسر خانم رمضانی، مرحوم سرهنگ قاسم کویتی‌پور نیز متولد آبادان و ملی‌پوش سابق دو و میدانی و قهرمان اسبق آسیا بود که در دوران عضویت در باشگاه تاج با هم ازدواج کردند. حاصل این ازدواج ۳ فرزند به نام‌های سامان، سمیرا و سهیل است. آقای کویتی‌پور چند هفته پیش از درگذشت خانم رمضانی، بر اثر ایست قلبی به دیدار معبود شتافت.

فرامرز زارعی
دانشکده کشاورزی و منابع طبیعی رامین
درگذشت: ۱۳۴۶

فرامرز زارعی در سال ۱۳۱۷ در روستای بهویه از توابع شهرستان نیریز در استان فارس دیده به جهان گشود. وی دوران ابتدایی را در سال ۱۳۳۲ در مدرسه نمونه فرهمندی شهرستان نیریز به پایان رساند. سپس دوران متوسطه را در شهرستان شیراز در مدرسه شاهپور آغاز کرد و در سال ۱۳۳۶ از این مدرسه فارغ التحصیل شد. وی در سال ۱۳۳۷ به بیروت عزیمت نمود و در دانشگاه آمریکایی بیروت تحصیلات خود را در رشته کشاورزی، گرایش باغبانی آغاز کرد. ایشان در این دانشگاه مراحل لیسانس و فوق لیسانس را طی سال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۶ به پایان رساند و در طی این مدت دو تألیف با عناوین تغذیه گوجه‌فرنگی و رابطه تعرق در باز شدن روزنه هوایی و استفاده عملی از آن را نیز داشته است. وی پس از پایان دوران فوق لیسانس در مقطع دکتری در دانشگاه میشیگان آمریکا پذیرفته شد و به‌دلایل شخصی ادامه دکتری را به زمانی دیگر موکل نمود و در سال ۱۳۴۶ با مدرک فوق لیسانس به ایران بازگشت و در

دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی شاپور واقع در منطقه ملاثانی اهواز به عنوان مربی در علوم باغبانی مشغول به کار شد. متأسفانه بعد از مدت کوتاهی در حادثه تصادف رانندگی در مسیر جاده دانشگاه به اهواز جان سپرد. علی‌رغم پیگیری‌های انجام شده متأسفانه هم‌اکنون از ایشان مستندات چندانی در دست نمی‌باشد و تنها دو مدرک دیپلم و لیسانس و تأییده مدرک فوق لیسانس وی از دانشگاه آمریکایی بیروت به جا مانده است.

دکتر محمود شکیب انصاری
دانشکده الهیات و معارف اسلامی
درگذشت: ۱۳۹۸

دکتر محمود شکیب انصاری در سال ۱۳۳۱ هـ.ش / ۱۳۷۲ هـ.ق، در شهرستان «نعمانیه» در کشور عراق دیده به جهان گشود. وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود، نعمانیه، با موفقیت پشت سر نهاد و در سال ۱۳۴۹ موفق به اخذ دیپلم گردید. وی در سال ۱۳۵۰ به ایران آمد و در رشته زبان و ادبیات عربی در مقطع کارشناسی در دانشگاه تهران پذیرفته شد. استاد شکیب انصاری در سال ۱۳۵۷ مدرک کارشناسی ارشد خود را دریافت کرد. وی پس از آن که مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد در رشته زبان و ادبیات عربی را در دانشگاه تهران به پایان برد، موفق شد که مدرک دکترای خود را نیز در همین رشته از دانشگاه آزاد اسلامی مرکز تهران اخذ نماید. دکتر محمود شکیب انصاری در سال ۱۳۶۳ به استخدام دانشگاه شهید چمران اهواز درآمد. وی در سال‌های ۱۳۷۳، ۱۳۷۸ و ۱۳۸۵ به ترتیب به مراتب استادیاری، دانشیاری و استادی رسید و در سال ۱۳۹۷ بنا به درخواست خود، با مرتبه استادی به

بازنشستگی نائل آمد. دکتر شکیب انصاری در دوم تیرماه سال ۱۳۹۸ پس از یک دوره بیماری، در منزل مسکونی‌اش بر اثر ایست قلبی دعوت حق را لبیک گفت و جامعه دانشگاهی و علمی کشور را در غم و اندوه فرو برد و در چهارم تیرماه در آرامگاه خود در قطعه هنرمندان آرامستان بهشت‌آباد اهواز آرمید.

آثار علمی دکتر محمود شکیب انصاری

کتاب:

از جمله فعالیت‌های استاد شکیب انصاری تألیف ۸ عنوان کتاب است که عبارتند از:

- ۱- تعلیم المحادثه العربیه (۱۳۷۲)
- ۲- مباحث فی علم الصرف (۱۳۷۵)
- ۳- علم النحو و الإعراب (۱۳۷۹)
- ۴- فن الترجمة بین اللغتين العربیه و الفارسیه (۱۳۸۲)
- ۵- تطور الأدب العربی المعاصر (۱۳۸۴)
- ۶- نصوص مترجمه (۱۳۸۵)
- ۷- بررسی علمی خدایشناسی در قرآن (۱۳۸۸)
- ۸- دروس فی فقه اللغه العربیه

طرح‌های پژوهشی:

وی دارای ۱۶ طرح پژوهشی است که از این تعداد ۸ طرح چاپ و منتشر شده است. این طرح‌های پژوهشی عبارتند از:

- ۱- بررسی زبان گفتاری عرب، دانشگاه شهید چمران اهواز (۱۳۶۷)
- ۲- بررسی ساختاری واژه‌های قرآنی، دانشگاه شهید چمران اهواز (۱۳۶۸)
- ۳- بررسی نکات بلاغی در تفسیر کشف زمنخسری، دانشگاه شهید چمران اهواز (۱۳۷۱)
- ۴- بررسی گویش عربی در خوزستان، دانشگاه شهید چمران اهواز (۱۳۷۰)

۵- ارزیابی درونی گروه آموزشی زبان و ادبیات عربی، با همکاری سازمان سنجش (۱۳۸۱)

۶- پژوهشی درباره خدانشناسی در قرآن، دانشگاه شهید چمران اهواز (۱۳۸۲)

۷- بررسی علمی وحی و پیامبری در قرآن، دانشگاه شهید چمران اهواز (۱۳۸۵)

۸- بررسی ایدئولوژی قرآنی (بایدها و نبایدها در قرآن).

سوابق اجرایی استاد شکیب انصاری:

دکتر شکیب انصاری در سال ۱۳۵۷ به مدت شش ماه به عنوان مترجم و گوینده عربی در صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران مشغول به کار شد. یک سال پس از آن در اداره آموزش و پرورش خوزستان در شهر اهواز استخدام شد و به تدریس رشته دینی و عربی در اهواز، هفتکل و اندیمشک پرداخت. لازم به ذکر است که وی سابقه عضویت در هیئت امنای دانشگاه امیرالمؤمنین اهواز را داراست همچنین در یک برهه زمانی نیز به مدت یک سال در مرکز تربیت معلم پسران اهواز به تدریس پرداخت.

از دیگر سوابق علمی و اجرایی ایشان می توان به مدیریت گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید چمران اهواز، عضویت در انجمن همکاری های بین المللی ایران شناسی و کمیته بررسی کتب درسی زبان و ادبیات عربی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی دانشگاه تهران اشاره کرد. وی بیش از ۳۰ پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه شهید چمران اهواز و دانشگاه آزاد اسلامی را راهنمایی و مشاوره نموده است. افزون بر این، طی ۷ سال همکاری علمی با پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تهران و دانشگاه های دیگر بیش از ۴۰ عنوان کتاب درسی بررسی، ارزیابی و داوری نموده است. دکتر شکیب انصاری در سال ۱۳۷۸ فصلنامه زبان و علوم قرآن را منتشر کرد که تا ۸ شماره ادامه داشت.

شایان ذکر است که ایشان در سال ۱۳۸۸ از سوی وزارت علوم، تحقیقات و

فناوری به عنوان استاد نمونه کشوری برگزیده شده و مورد تجلیل قرار گرفت.

دکتر سردار شهابی

متن ویراسته شده گفت‌وگوی نشریه خبری روابط عمومی دانشگاه با

ایشان منتشره در شماره ۶۳ نشریه در سال ۱۳۸۱

این جانب سردار شهابی پنجم شهریورماه یک‌هزار و سیصد و چهارده شمسی در شهرستان بوشهر متولد شدم. حدود پنج سال داشتم که به همراه پدر و مادرم به شهر آبادان رفتم و تا شهریور ۱۳۵۶ در این شهر اقامت داشتم. تحصیلات ابتدایی را در دبستان فرهنگ آبادان به پایان بردم و قبل از آن در مکتب‌خانه به فراگرفتن قرآن مجید و معلومات قدیمه پرداختم. برای ورود به دبستان، به اصطلاح امتحان کتبی دادم و قبول شدم و در کلاس سوم دبستان ثبت‌نام نمودم. در اینجا یاد می‌کنم از دوست بسیار ارزنده، استاد گرانقدر و ممتاز دانشگاه تهران جناب آقای دکتر اسماعیل حاکمی که در آبادان در یک محل زندگی می‌کردیم. ایشان به دبستان می‌رفتند و من به مکتب‌خانه، از جمله کسانی که مرا به رفتن به دبستان تشویق می‌کرد. این دوست مهربان بود.

دوره ابتدایی در آن زمان شش سال بود. سال چهارم، پنجم و ششم دبستان را با معدل بسیار خوب و با رتبه شاگرد اولی تمام کردم و برای ادامه تحصیل در دبیرستان رازی که تنها دبیرستان آبادان در آن ایام بود، ثبت نام نمودم. دوره دبیرستان در آن وقت به سه مرحله تقسیم می شد؛ سال اول، دوم و سوم؛ سیکل اول و سال چهارم و پنجم؛ سیکل دوم و سال ششم برای ورود به دانشگاه خوانده می شد. سال پنجم دیپلم علمی می گرفتند و از مزایای قانونی برای استخدام در ادارات و دانشکده افسری بهره مند می شدند. سال ششم به سه شعبه تقسیم می شد. ششم ادبی، طبیعی و ریاضی، چون کلاس ششم ادبی در آبادان دائر نشده بود من به طور متفرقه در امتحانات نهایی ششم ادبی تهران شرکت کردم و قبول شدم. در دبیرستان نیز در سال های اول و دوم و سوم و چهارم شاگرد ممتاز و رتبه اول یا دوم بود.

علاقه شدید به کلمات و آیات نورانی قرآن موجب شد که در طول تحصیلات دبیرستانی نمره درس عربی ام کمتر از ۲۰ نباشد. زبان عربی را به عنوان زبان قرآن و کلام خدا، زبان نهج البلاغه و نهج الخطابه و نهج الفصاحه و صحیفه سجادیه و زبان کتب روایی و فقهی و تفسیری و کلامی و معارف متعالی اهل بیت علیهم السلام دوست داشته ام و به آن عشق ورزیده و می ورزم و چون مقدماتی از فقه و کلام و تفسیر را خارج از تحصیلات کلاسیک در نزد برخی از علمای حوزه مطالعه کرده بودم، برای یادگیری بیشتر این زبان دوره دانشگاهی خود را به این رشته اختصاص دادم.

پس از دیپلم ادبی در کنکور دانشگاه تهران در رشته های الهیات و معارف اسلامی، زبان انگلیسی و حقوق پذیرفته شدم اما به علت اشتغال در آموزش و پرورش آبادان موفق به ادامه تحصیل نشدم تا این که دو سال بعد مجدداً در کنکور دانشگاه تهران شرکت کردم و در دانشکده الهیات و معارف اسلامی در رشته زبان و ادبیات عربی پذیرفته شدم. در آن زمان، در رشته زبان و ادبیات عربی دروسی از قبیل تفسیر قرآن کریم و متون نهج البلاغه نیز تدریس می شد و استادان مبرزی همچون مرحوم فروزانفر، مرحوم مشکوه و دکتر گرجی تدریس می کردند تا اینکه سرانجام در خرداد ۱۳۴۳ با

معدل بالا در این رشته موفق به اخذ لیسانس (کارشناسی) گردیدم و بلافاصله در امتحان ورودی فوق لیسانس رشته روان‌شناسی و علوم تربیتی شرکت کردم و قبول شدم. همزمان در امتحان دوره دکترای زبان و ادبیات عربی دانشکده الهیات و معارف اسلامی شرکت نمودم و پذیرفته شدم. البته بد نیست این را بگویم که چون نتیجه قبولی فوق لیسانس رشته روان‌شناسی و علوم تربیتی را زودتر از دوره دکترای دانشکده الهیات و معارف اسلامی اعلام کرده بودند من برای نیم‌سال اول در رشته روان‌شناسی و علوم تربیتی ثبت‌نام نمودم ولی پس از اعلام نتیجه دوره دکترای زبان و ادبیات عربی و قبولی در این رشته، از ادامه فوق لیسانس در رشته روان‌شناسی و علوم تربیتی خودداری و در رشته زبان و ادبیات عربی ثبت‌نام کردم و نهایتاً تحصیل کلیه دروس مربوطه را تا خرداد سال ۱۳۴۷ به پایان رساندم.

در مورد سوابق علمی‌ام، همان‌طوری که عرض شد تا شهریور سال ۱۳۵۶ در آبادان اقامت داشتم و به شغل مقدس معلمی به‌عنوان دبیر دبیرستان‌های آبادان و ریاست دبیرستان خلیج فارس و ریاست دبیرستان غیردولتی انصاری (غیرانتفاعی فعلی) اشتغال داشتم.

حدود سال ۱۳۴۹ بود که از طرف دانشگاه جندی شاپور آن روز (شهید چمران امروز) از من دعوت به عمل آمد تا در مرکز مطالعات اسلامی همکاری نمایم. بالاخره در شهریورماه ۱۳۵۶ هنگامی که طلایه امیدبخش پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به فضای دانشگاه پرتو افکنده بود، انتقال من از وزارت آموزش و پرورش به وزارت علوم (آموزش عالی آن روز) صورت پذیرفت.

در اردیبهشت ۱۳۵۸ در مرحله بازگشایی دانشگاه‌ها از سوی اعضای هیئت علمی دانشکده الهیات و معارف اسلامی برای تصدی سرپرستی دانشکده به ریاست وقت دانشگاه آقای دکتر دواپی معرفی شدم و حکم سرپرستی صادر شد، مدت ۱۶ سال در این تصدی بودم (به‌جز دو سال) و از آبان‌ماه ۱۳۵۹ به مدت ۸ سال همزمان با مسئولیت دانشکده الهیات و معارف اسلامی و در سخت‌ترین شرایط سرپرستی مرکز

انتشارات و چاپ دانشگاه را از طرف ریاست دانشگاه و ستاد امنیت شهر عهده‌دار بودم. علاوه بر این سمت، در کمیته‌های مختلف، پشتیبانی جنگ، کمیته معیشت، مسکن، اشتغال نیز عضویت داشته‌ام.

با توجه به عرایض فوق، بیشتر وقت من به صرف کارهای اداری و پرمسئولیت می‌شد و کمتر توفیق کارهای پژوهشی و تحقیقاتی را داشتم ولی در عین حال همیشه به تدریس اشتغال داشته‌ام. به خصوص در ایام جنگ تحمیلی که اوضاع و شرایط برای زندگی بسیار سخت بود و کمتر کسی حاضر بود در این دانشگاه بماند و یا داوطلب همکاری باشد، در ابتدا ما تنها سه نفر بودیم؛ دکتر مواساتیان، دکتر چوپین و این جانب که دروس مختلف دانشکده را تدریس می‌کریم و همچنین حضرت آیت‌اله موسوی جزایری امام جمعه اهواز و نماینده محترم ولی فقیه در خوزستان و حضرت آیت‌اله شفیعی نماینده محترم مردم استان خوزستان در مجلس خبرگان و یکی دو نفر از روحانیون محترم در امر تدریس ما را یاری می‌دادند.

بنده از نوجوانی به مطالعه کتاب شریف نهج‌البلاغه شدیداً علاقه‌مند بوده‌ام. در دوره کارشناسی در ضمن تحصیل در دانشکده الهیات و معارف اسلامی قسمت‌هایی از این کتاب مهم و ارزنده را حفظ کردم.

کتاب مهم و معتبر *قضایا قرآنیه* را که یکی از اساتید مبرز دانشگاه اردن در پاسخ به افترا و طعن دائره‌المعارف بریتانیکا به پیامبر بزرگوار اسلام صلی اله علیه و آله و قرآن مجید، به عربی نوشته است به فارسی به نام *قرآن کلام حق* ترجمه نمودم و کتاب *علوم قرآن* را که مجموعه‌ای از سلسله درس‌های آیت‌اله شهید سید محمدباقر صدر و آیت‌اله سید محمد باقر حکیم در دانشکده اصول دین بغداد است در دست ترجمه دارم که مراحل آخر خود را طی می‌کند، و همچنین درسنامه‌ها و جزوات درسی را در حدود ۱۴ جلد به رشته تحریر درآورده‌ام.

تأثیر و کارایی زبان و ادبیات عربی در موضوعات مختلف، متفاوت است کتاب‌هایی که در مبانی فقه و حقوق اسلامی، کلام و فلسفه و عرفان و تفسیر و احادیث و غیره نوشته شده و می‌شود به‌خصوص در حوزه‌های علمی داخلی و خارج مملکت در

کشورهای اسلامی، غالباً به زبان عربی است. از سوی دیگر تأثیر این زبان در رشته‌های زبان و ادبیات فارسی، قرآن‌شناختی، فلسفه، متون حدیثی و تفسیری هم در دانشگاه‌ها بسیار محسوس و مشهود است و ارزیابی آن در تحکیم اعتقادات دینی و معارف اسلامی و متون اخلاقی مثبت است.

یکی دیگر از ارزش‌های این زبان این است که زبان بین‌المللی اسلامی است. این زبان هرچه بیشتر تقویت شود و توسعه یابد به وحدت دنیای اسلام با همه ابعاد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و.. کمک می‌کند.

پند من به‌عنوان معلمی که بیش از ربع قرن به تعلیم و تربیت اشتغال داشته همان است که مولای ما امیرالمؤمنین علی (ع) هنگام رحلت، به دو فرزند خود حسنین علیهماالسلام وصیت کرده است. این وصیت‌نامه قلیل‌الحجم و کثیرالمعنی است. موضوعات آن تقوای الهی و صلح و آشتی میان خود و دیگران و رعایت نظم و زمان بندی کارها، رسیدگی به افراد نیازمند، رعایت حقوق همسایگان، اعتقاد علمی به قرآن در تمام شؤون زندگی و رقابت و سبقت در استفاده و بهره‌مندی علمی از قرآن می‌باشد و همین‌طور نماز را برپاداشتن، شکوه و عظمت خانه خدا را با انجام مناسک حج حفظ کردن، جهاد کردن در راه خدا با ایثار مال و جان و تبلیغ زبانی انجام دادن، رابطه برادرانه و صمیمانه با یکدیگر داشتن، از جدایی و پشت به یکدیگر نمودن پرهیز داشتن، امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکردن که اگر این وظیفه مهم اسلامی را رها کنید، بدکرداران بر شما سرپرستی و حکومت یابند آنگاه هرچه دعا کنید مستجاب نشود.

از موضوعات بسیار مهم این وصیت‌نامه و شاید مهمترین موضوع آن این است که کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً: شما دو فرزند عزیز من! دشمن ستگر و یار ستم‌دیده باشید. من به دانشجویان پیرو مولای امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به‌عنوان پند و اندرز توصیه می‌کنم که کتاب شریف نهج‌البلاغه را خوب و به دقت مطالعه کنند و از روح با عظمت رهبر معصوم خود و مولای همه مسلمین جهان یعنی حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام مدد جویند و به‌خصوص در مبارزه با ستمگران و کمک‌رسانی

به ستمدیدگان لحظه‌ای شک و تردید به خود راه ندهند. از قدرت پوشالی زورمداران و ظالمان، با اتکال به خداوند قادر و قهار، نهراسند و کمک مردم مظلوم به‌ویژه مسلمانان ستمدیده بشتابند.

دکتر شهابی، سردار فرهنگ و فضیلت نوشته دکتر نصراله امامی

استاد دکتر سردار شهابی رخت به دیار باقی کشید. این خبر کوتاه، اندوهی ژرف در دل شاگردان استاد بر جای گذاشت و مرا که شاگرد دیرینه‌اش هستم، گریه‌ناک ساخت و باردیگر گذشته‌های دور را در ذهن و ضمیرم زنده کرد؛ دبیرستان رازی آبادان و دوران دانش‌آموزی و دبیران سخت‌کوش و دانش‌آموزان مشتاق. دبیرستان رازی که بیشتر به کالجی می‌مانست تا دبیرستانی به شیوه متعارف، در سال ۱۳۱۶ شمسی ساخته شده بود، در دهه سی شمسی بزرگ‌ترین مرکز علمی آبادان بعد از دانشکده نفت به حساب می‌آمد. فضایی گسترده، کلاس‌های فراخ، کتابخانه‌ای پربار، سالن نمایش و سخنرانی بزرگ و مهم‌تر از همه دبیرانی کارآمد و دانش-آموختگانی بلندآوازه در عرصه دانش‌های جدید، شعر، نویسندگی، ترجمه، تئاتر و سینما، نام دبیرستان رازی آبادان به صورت یکی از افتخارات این شهر ماندگار کرده است.

مدیریت موفق دبیرستان رازی سال‌ها بی هیچ تغییری و فارغ از حوادث و رویدادهای سیاسی و سلیقه‌ای، کار خود را می‌کرد و فرایند پویای آموزش در این مرکز علمی از جنبش باز نمی‌ایستاد. دکتر اصغر نراقی دانش‌آموخته فلسفه و علوم عقلی سال‌ها مدیر آن بود؛ دبیران و ناظران، کتابدار، کارکنان دفتری و مستخدمانش سال‌ها بود که بی هیچ تغییری و بی آن‌که گرفتار روزمرگی شوند، خیل دانش‌آموزان را استقبال می‌کردند، پرورش می‌دادند و پس از چند سالی با کوله‌باری از دانش و معرفت بدرقه می‌کردند و من هنوز پس از نیم قرن، نگاه عمیق و اندیشه ژرف و کلام نافذ دکتر نراقی را که به ما فلسفه و منطق می‌آموخت، فراموش نکرده‌ام و در خاطر دارم.

از دبیران آن روز، یعنی مقارن دانش‌آموزی من در دبیرستان رازی، تنی چند بعدها به استادی دانشگاه رسیدند و نسل جوان‌تری را جانشین خود کردند؛ از جمله آنان یکی زنده یاد دکتر سردار شهابی بود؛ از بزرگان دیگر، دکتر محمدجعفر پاک‌سرشت استاد دانشگاه شهید چمران اهواز است که خدایش عمر طولانی دهد و باز دکتر معبود انصاری است که استاد ادبیات فارسی ما بود و اگر خطا نکنم هم اکنون استاد جامعه‌شناسی دانشگاه کلمبیا در آمریکا است؛ و باز تنی چند که در میانه این سال‌ها به دیار باقی شتافته‌اند، و خدا ایشان را غریق رحمت خود دارد.

اولین بار قریب ۵۰ سال قبل یا کمی بیشتر در درس عربی توفیق شاگردی استاد دکتر شهابی را حاصل کردم، سال‌های دانش‌آموزی در محضر آن بزرگوار از بهترین ایام زندگی من است و لحظه لحظه‌اش را در خاطر دارم. چهره بشاش و لبخند پر مهر استاد که در آن روزگار در اوج جوانی و جدیت معلمی بود، برایم فراموش نشدنی است. استاد شهابی، درس عربی دوره متوسطه ادبی را به شیوه خاصی تدریس می‌کرد؛ متن را می‌خواند و با دقت تمام شرح می‌کرد و ما نکته‌های مهم را یادداشت می‌کردیم. با وجود آن‌که در همان زمان در محضر عالمان و ادیبان عرب‌زبان، *جامع‌المقدمات* و دروس عربی دیگر را نیز می‌خواندم، ولی هرگز از درک نکته‌ها و اشارات علمی استاد بی‌بهره نمی‌ماندم.

سال‌های دانش‌آموزی به سرعت سپری شد و من در دانشگاه تهران به ادامه تحصیل در رشته ادبیات فارسی مشغول شدم، پس از چند ماهی و سوسه ادامه تحصیل در رشته حقوق و علوم سیاسی که شرایطش برایم مهیا بود، دامان خاطر من را گرفتار کرد؛ پدرم که خدایش رحمت کند، محضردار بود و مرا به ادامه تحصیل در رشته حقوق تشویق می‌کرد و مادر مهربان و زنده یادم با این کار به شدت مخالفت می‌ورزید؛ از استاد راهنمایم شادروان دکتر محمد خوانساری صاحب کتاب پراج منطق صوری راهنمایی خواستم. توصیه استاد آن بود که رشته ادبیات را ادامه دهم؛ ولی تردید رهایم نمی‌کرد؛ در فرصتی به آبادان بازگشتم و به خدمت استاد زنده‌یاد دکتر شهابی رسیدم و ماجرا را بازگفتم، با استدلالی کوتاه اما قاطع، دشواری‌های کار قضاوت و شرایط آن را برایم بازگو کرد و من استوارتر و مشتاق‌تر به تحصیل در رشته ادبیات ادامه دادم و امروز می‌دانم که هدایت آن دو استاد چراغ راهی شد که از پای‌نهادن در آن هرگز پشیمان نشدم. در دوران دانشجویی پیوند من با استاد همچنان برقرار بود و گاهگاهی حامل پیام و سلام استادان زنده‌یاد دکتر اسماعیل حاکمی و دکتر فیروز حریرچی از استادان دانشگاه تهران برای ایشان بودم. آنان سال‌هایی را همدوره استاد شهابی بودند.

هنگامی که در سال ۱۳۵۵ هجری پس از فراغت از تحصیل و پایان خدمت سربازی به ادامه تحصیل در دوره دکتری ادبیات پرداختم و هم‌زمان به استخدام دانشگاه جندی شاپور (شهید چمران امروزی) درآمدم، دکتر شهابی رئیس دبیرستان انصاری آبادان بود. روزی در همان سال به خدمت ایشان رسیدم و عرض کردم که خدمت در دبیرستان‌های آبادان کفایت است و محیطی فراخ‌تری مانند دانشگاه جندی شاپور برای فعالیت علمی شما مناسب‌تر است؛ متعاقب این صحبت‌ها مدارک و تقاضای استخدام استاد شهابی را به اهواز آوردم و در بعد از ظهر یکی از روزهای پاییز ۱۳۵۶ به دکتر عباس جامعی رئیس وقت دانشگاه جندی شاپور تقدیم کردم و استاد از همان سال با حفظ سابقه از وزارت آموزش و پرورش به دانشگاه منتقل شد. در آن زمان دانشکده الهیاتی در کار نبود و دفتری برای ایشان در مجاورت معاونت دانشجویی امروز ترتیب

دادند و مقرر شد که از همان سال ۱۳۵۶ دانشکده الهیات با سه عضو هیئت علمی که عبارت بودند از :

استاد سردار شهابی (مربی تمام وقت)

رضا برکات دیباجی (مربی تمام وقت)

سید رضا دیباجی (مربی تمام وقت)

کار خود را آغاز کند، که نکرد. با شروع انقلاب اسلامی، ارتباط آن دو تن دیگر به دلایلی که ذکرش در این مختصر نمی‌گنجد، با دانشگاه قطع شد و تنها استاد شهابی ماند و هنگامی که در سال ۱۳۵۷ زنده‌یاد استاد حسین چوبین و استاد محمود شکیب انصاری به استخدام دانشگاه درآمدند، دانشکده الهیات و معارف اسلامی که طرح آن از قبل از انقلاب مهیا شده بود، تأسیس و در یکی از بال‌های سازمان مرکزی دانشگاه مستقر شد و مشغول به فعالیت گردید. استاد دکتر شهابی که شیخ و بزرگ دانشکده الهیات محسوب می‌شد، در تأسیس و دایرکردن و توسعه این دانشکده رنج بسیار برد و سعی بلیغ مبذول داشت و با جذب اعضای هیئت علمی جدید و دایرکردن رشته‌های تازه و انتقال گروه ادبیات عربی از دانشکده ادبیات به الهیات، تلاش بسیار کرد و سال‌ها ریاست این دانشکده را بر عهده داشت.

کوتاه سخن آن که استاد دکتر شهابی از همان روزگار جوانی در سلامت نفس و تقوای باطنی و توان علمی مشهور بود. ایشان سال‌ها در مناصب دیگری غیر از ریاست دانشگاه نیز کوشا بود و طی سال‌های جنگ تحمیلی و دفاع مقدس هرگز سنگر دانشگاه را رها نکرد و در مشاورت و بعضاً هدایت مدیران دانشگاه در برخی از امور کوتاهی نمی‌ورزید و یاری و لطف خود را از هیچ کس دریغ نمی‌داشت و در حق این شاگرد کمترین خود نیز مهتری خاص داشت و من گهگاه توفیق آن را می‌یافتم که شرف دست‌بوسی استاد را حاصل کنم، هرچند که حق آن بزرگوار بر این بنده فراتر از آن بود که با این مختصر ادا شود.

یاد استاد در خاطر شاگردان او ماندنی است و او از مفاخر ماندگار دانشگاه ما و جامعه علمی خوزستان است؛ خدایش رحمت کناد. عاش سعیداً و مات سعیداً!

توصیفی درباره زنده‌یاد دکتر سردار شهابی نوشته دکتر رحیم چینی‌پرداز

دکتر سردار شهابی، یکی از اعضای هیئت علمی فرهیخته و تأثیرگذار دوران دفاع مقدس و جنگ تحمیلی به رحمت ایزدی پیوست و در مسافت دوری از دوست دیرین و همیشگی خود، یعنی مرحوم دکتر حسین چوبین در خاک آرمید. عجب این‌که مرحوم دکتر چوبین گرچه ایرانی‌تبار بود ولی از دیار دیگر آمده بود و در قطعۀ هنرمندان بهشت زهرای تهران جا گرفت و مرحوم دکتر شهابی بنا به وصیت خویش، در نجف اشرف و در وادی‌السلام آرام گرفت. این دو بزرگوار نزدیک به چهل سال در کنار یکدیگر خدمات بزرگی انجام دادند.

این ادعا چه بسا برای آنانی که فقط دوره چندساله اخیر از فعالیت‌های آن دو مرحوم را درک کرده‌اند، چندان قابل درک نباشد.

دکتر شهابی انسانی بدون ادعا و بی‌پیرایه و سلیم‌النفس بود. علاقه زیادی به کارهای اجرایی نشان نمی‌داد مگر آن‌که با یک دلیل اخلاقی و وظیفه دینی در می‌آمیخت. با این وجود از پیشگامان راه‌اندازی دانشکده الهیات و معارف اسلامی

بود. در مدت زمانی که مرکز مطالعات اسلامی در مسجد قدیم دانشگاه در کنار ساختمان معاونت دانشجویی بود؛ - و با اندک امکانات و البته با کتابخانه‌ای غنی برای ایجاد این دانشکده تأسیس شده بود و در پس از انقلاب که مسئول آن یعنی مرحوم دیباجی، آن را ترک کرده بود -، فعالیت دکتر شهابی آغاز شد. وی با همکاری مرحوم دکتر چوبین و دکتر مواساتیان و دکتر شکیب انصاری در سال ۱۳۵۸ موفق به گرفتن دانشجو شدند. این دوره همزمان شد با دوران پر التهاب دانشگاه در سال ۱۳۵۹ و درگیری‌هایی که منجر به تعطیلی دانشگاه گردید و فعالیت آموزشی این دانشکده نیز متوقف شد. با این وجود کوشش‌های دکتر شهابی و همکاران ایشان، پایان نگرفت و در سه یا چهار اتاق در سازمان مرکزی، دانشکده را سرپا نگه داشتند. مرحوم دکتر شهابی در همین دوره برای مدت کوتاهی مسئولیت امور اداری دانشگاه را نیز بر عهده داشت. با پیگیری‌های وی و جذب استادان جوان، توانستند دوره کارشناسی سپس تحصیلات تکمیلی را در دانشکده الهیات بگشایند.

دکتر حسین صدقی
دانشکده مهندسی آب و محیط زیست
درگذشت: ۱۳۹۷

دکتر حسین صدقی در سال ۱۳۲۰ در شهر طبس متولد شد. تحصیلات ابتدایی را تا چهارم در دیهشک روستای محل تولد خود و دو سال دیگر را در طبس گذراند. تحصیلات متوسطه نیز در شهر طبس و سال آخر را در دبیرستان فردوسی مشهد در ۱۳۳۹ به پایان برد. ایشان در سال ۱۳۳۹ به دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران وارد شد و در سال ۱۳۴۳ با کسب رتبه اول در رشته مهندسی زراعی موفق به اخذ مدرک فوق لیسانس گردید.

دکتر صدقی با استفاده از بورس تحصیلی شاگرد اولی، در سال ۱۳۴۵ از طرف وزارت فرهنگ وقت به پاریس اعزام شد و در سالهای ۱۳۴۷ و ۱۳۵۰ به ترتیب موفق به اخذ مدرک کارشناسی

ارشد و دکترای مهندسی در رشته هیدرولوژی مهندسی از دانشگاه پاریس (سورین) شد.

زننده یاد دکتر صدقی در اوایل سال ۱۳۵۰ به ایران مراجعت کرد و بلافاصله در دانشگاه جندی شاپور اهواز مشغول به کار شد. با تأسیس گروه مهندسی آبیاری و آبادانی در دانشکده کشاورزی دانشگاه، فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی خود را ادامه داد و در سال ۱۳۵۲ مدیریت این گروه آموزشی را عهده‌دار گردید.

دکتر صدقی در سال ۱۳۵۴ به مرتبه دانشیاری ارتقاء پیدا کرد و در اوایل سال ۱۳۵۶ برای فرصت مطالعاتی و اجرای طرح پژوهشی از طرف وزارت علوم و آموزش عالی به کشور آمریکا اعزام شد و در دانشگاه ایالتی کلرادوی آمریکا به تحقیق و تدریس پرداخت.

ایشان با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۸ به ایران مراجعت نمود و در شروع سال تحصیلی ۵۹-۵۸ به ریاست شورای مدیریت دانشکده کشاورزی برگزیده شد. در اردیبهشت ۱۳۵۹ با طرح انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها، در ستاد انقلاب فرهنگی و مرکز نشر دانشگاهی فعالیت‌های خود را ادامه داد.

با وقوع جنگ تحمیلی در شهریور ۱۳۵۹ و ادامه فعالیت‌های خود در تهران، به اهواز برگشت و در فعالیت‌های امدادی و پشت جبهه مشارکت نمود. همچنین در همین ایام با استفاده از فرصت و پس از بازگشایی دانشگاه‌ها در راه‌اندازی گروه مهندسی آب در دانشگاه تربیت مدرس تهران و تدریس در دانشگاه‌های صنعتی امیرکبیر، دانشگاه تهران، دانشگاه صنعت آب و برق همت گماشت.

دکتر صدقی در سال ۱۳۸۰ به عضویت فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی درآمد و در طرح‌های تحقیقاتی و فرهنگی آن مرکز شرکت کرد.

ایشان با همکاری دیگر همکاران خود در سال ۱۳۷۰ گروه آموزشی علوم و مهندسی آب در واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی را پایه گذاشت و در تربیت فارغ‌التحصیلان با مدرک دکترا و کارشناسی ارشد در گرایش‌های مختلف نقش برجسته‌ای داشت.

دکتر صدقی قبل از بازنشستگی از دانشگاه شهید چمران اهواز در سال ۱۳۸۱ با همکاری دیگر استادان، گروه آبیاری و آبادانی دانشکده کشاورزی را به دانشکده علوم مهندسی آب تبدیل کردند.

خدمات آموزشی و پژوهشی دکتر صدقی در دانشگاه جندی شاپور و سپس شهید چمران اهواز شامل مدیریت گروه، ریاست شورای مدیریت دانشکده کشاورزی و قائم‌مقامی ریاست دانشگاه در دوره کوتاه مدت انقلاب فرهنگی و همزمان با جنگ ایران و عراق بود.

راهنمایی رساله‌ها و پایان‌نامه‌های فارغ‌التحصیلان و ارائه مقالات علمی در مجلات علمی معتبر در ایران و جهان از فعالیت‌های علمی وی به شمار می‌رود.

دکتر صدقی از اوایل خدمت خود در دانشگاه جندی شاپور چند جلد کتاب در رشته تخصصی، ترجمه و تألیف کرد که در دانشگاه‌های مختلف کشور تدریس می‌شود.

دکتر صدقی دارای همسر و دو فرزند است. فرزند پسر ایشان فارغ‌التحصیل رشته کنترل برق از دانشگاه‌های تهران، مدرسه مهندسی برق فرانسه و مدرسه عالی پلی‌تکنیک لوزان سوئیس می‌باشد که مدت بیش از پانزده سال است در رصدخانه جنوبی

اروپا به تحقیق و طراحی بزرگ‌ترین تلسکوپ زمینی مشغول است. فرزند دختر ایشان نیز فارغ‌التحصیل بازرگانی از مدرسه عالی بازرگانی فرانسوی - آمریکایی پاریس و دارای مدرک MBA از دانشگاه تورنتو کانادا است و در سمت مدیریت عامل شرکت لبنی فرانسوی بل روزانه مشغول به کار است.

زنده‌یاد دکتر صدقی به‌خاطر خدمات سی‌ویک ساله خود به اهواز و خوزستان علاقه وافر به این استان کشور داشت. ایشان تا پایان عمر خویش، عاشق خوزستان و ایران بود و بارها نگرانی و دغدغه‌های خود را در باب حفظ محیط زیست بیان داشت.

دکتر اسماعیل صمدی
دانشکده کشاورزی
درگذشت: ۱۳۸۲

دکتر اسماعیل صمدی در سال ۱۲۹۸ در تبریز به دنیا آمد. ایشان قسمتی از تحصیلات دبستان و دبیرستان خود را در تبریز و بقیه تحصیلات متوسطه را در تهران گذراند. وی در ۱۳۱۷ مدرک کارشناسی خود را در دانشکده کشاورزی کرج دریافت کرد. پس از استخدام در وزارت کشاورزی و انتقال به دانشکده کشاورزی کرج، برای ادامه تحصیل به فرانسه اعزام و موفق به دریافت مدرک دیپلم دولتی عالی کشاورزی از انستیتو آگرونومیک و دکترای علوم گیاهی از دانشگاه پاریس شد. دکتر صمدی در سال ۱۳۴۲ به مرتبه دانشیاری و در ۱۳۴۸ به مرتبه استادی نائل شد. ایشان در ۱۳۴۹ به دانشگاه جندی شاپور اهواز منتقل گردید. آخرین سمت وی در این دانشگاه ریاست دانشکده کشاورزی است. دکتر صمدی در ۱۳۵۹ بازنشسته شدند.

محمد مهدی عباباف

دانشکده علوم

درگذشت: ۱۳۷۸

محمد مهدی عباباف در سال ۱۳۲۵ در اهواز متولد شد. تحصیلات دوره ابتدایی تا متوسطه خود را در همین شهر گذراند. از ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۹ به خدمت نظام وظیفه رفت. پس از آن تا ۱۳۵۳ به آموزگاری مشغول گشت و همزمان در دانشگاه جندی شاپور اهواز در رشته زمین شناسی مشغول به تحصیل شد. در ۱۳۵۴ مدرک کارشناسی خود را در این رشته دریافت نمود. ایشان در ۱۳۵۵ در آزمایشگاه فنی و مکانیک خاک وزارت راه در شهرهای ماهشهر و اندیمشک مشغول به کار شد. محمد مهدی عباباف در سال ۱۳۶۱ از وزارت راه به دانشگاه جندی شاپور اهواز منتقل و به عنوان کارشناس در دانشکده علوم مشغول به کار گردید. ایشان در ۱۳۶۶ به مرتبه مربی آموزشیار ارتقا یافت. به جهت همکاری در طرح معدن سولفات سدیم مورد تقدیر قرار گرفت.

دکتر اردشیر قادری

دانشکده کشاورزی

درگذشت: ۱۳۹۷

نوشته دکتر بهمن اهدایی

دکتر اردشیر قادری در سال ۱۳۲۰ در شهرستان صحنه از توابع کرمانشاه به دنیا آمد. دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در کرمانشاه به پایان برد. او در سال ۱۳۳۹ در بخش باغبانی دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران (کرج) پذیرفته شد. بدین جهت، بورس پنج‌ساله دولتی به او اعطا شد تا دوره تحصیلات عالی را در آمریکا ادامه دهد. ایشان در بخش باغبانی دانشگاه ایالتی میشیگان در ایست لانسینگ پذیرفته شد و بعد از دو سال موفق به دریافت دانشنامه کارشناسی ارشد در رشته سبزیجات شد. سپس برای دریافت مدرک دکتری به بخش علوم زراعی همان دانشگاه تغییر رشته داد و در سال ۱۳۴۸ دانشنامه دکتری خود را در رشته اصلاح نبات با رتبه عالی دریافت کرد. موضوع پایان‌نامه دکتری وی بررسی آثار متقابل

ژنوتیپ - محیط بود و مقاله پایان‌نامه او مورد توجه قرار گرفت زیرا او برای نخستین بار از عملکرد ژنوتیپ‌ها برای طبقه‌بندی محیط‌ها استفاده کرده بود. زمانی که با اردشیر آشنا شدم، وی در سال دوم کارشناسی ارشد بود و من دانشجوی سال اول مقطع کارشناسی ارشد در بخش علوم زراعی بودم. موضوعات علمی مورد علاقه ما مشابه بود و آن‌ها را مورد بحث و موشکافی قرار می‌دادیم. دکتر قادری انسان باهوش، صمیمی و مؤدبی بود. وقتی که تحصیلات خود را در آمریکا به پایان رساند، او را تشویق کردم تا به عضویت کادر هیئت علمی دانشکده کشاورزی جندی‌شاپور اهواز در منطقه رامین (ملاثانی) درآید، همان دانشکده‌ای که من دانشنامه کارشناسی خود را دریافت کرده بودم و تصمیم داشتم پس از پایان تحصیلات به همان‌جا برگردم و بدین ترتیب بتوانیم برنامه‌های پژوهشی را با همفکری و همکاری یکدیگر اجرا کنیم.

دکتر قادری در سال ۱۳۴۸ در بخش باغبانی دانشکده کشاورزی جندی‌شاپور استخدام شد. وی و همسر آمریکایی‌اش در منازل استادان واقع در محوطه دانشکده زندگی می‌کردند. ایشان تدریس دروس «تولید و پرورش سبزیجات»، «بازاریابی و اصلاح سبزیجات» و «اصطلاحات انگلیسی در کشاورزی» را به عهده داشتند.

زمانی که دانشکده کشاورزی از منطقه رامین به شهر اهواز منتقل گردید، دکتر قادری به مدت چند سال ریاست بخش باغبانی را به عهده داشت و سپس به مدت دوسال ریاست دانشکده کشاورزی به ایشان واگذار شد. در این مدت به اتفاق یکدیگر چندین مقاله در مجلات علمی معتبر بین‌المللی و فارسی منتشر کردیم. همچنین، با انتشار یک کتابچه روش دای لال را که کاربرد فراوانی در برنامه‌های اصلاحی دارد برای اولین بار در ایران با ذکر مثالی شرح دادیم. (متد دای لال و استفاده آن در اصلاح نبات، بهمن‌اهدایی و اردشیر قادری، ۱۳۵۰، انتشارات دانشگاه جندی‌شاپور، مرکز تحقیقات علمی، نشریه شماره ۲۸/۱، اهواز) وی در طول مدت خدمت خود موفق به انتشار ۳۰ مقاله علمی شد. دکتر قادری در سال ۱۳۵۲ به مرتبه دانشیاری ارتقا یافت.

دکتر قادری مورد احترام و علاقه کارگران، کارمندان، دانشجویان و همکاران بود. وی علاوه بر تدریس و فعالیت‌های پژوهشی در کمیته‌های مختلف علمی - آموزشی دانشگاه هم شرکت داشتند از جمله: عضویت در شورای تحقیقات دانشگاه مدیریت اداره بررسی‌های آموزشی دانشگاه مدیر کل پژوهشی دانشگاه

دکتر اردشیر قادری به درخواست دانشگاه صنعتی اصفهان بین سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ موقتاً مأمور به خدمت شد و به عضویت کادر هیئت علمی دانشکده کشاورزی آن دانشگاه درآمد. در اوج انقلاب اسلامی، وی به علت نگرانی برای خانواده آمریکایی‌اش تصمیم گرفت به آمریکا برگردد و در شهر اکوموس نزدیکی محوطه دانشگاه ایالتی میشیگان اقامت گزیند. دکتر قادری به استخدام بخش علوم زراعی دانشگاه ایالتی میشیگان درآمد و عهده‌دار برنامه اصلاحی لوبیا شد. متأسفانه در سال ۱۳۶۲ دکتر قادری در یک تصادف رانندگی از ناحیه سر دچار آسیب‌دیدگی شدید گردید و به مدت سه‌ماه در حالت بیهوشی بستری شد. پس از پایان دوره نقاهت فعالیت‌های علمی ایشان نیز خاتمه یافت. من دکتر قادری را در سال ۱۳۶۴ در اکوموس ملاقات کردم، همراه خانواده در آنجا زندگی می‌کرد ولی پس از مدتی از خانواده جدا شد. وی همیشه با دو پسر خود در تماس بود. زنده‌یاد دکتر اردشیر قادری به علت التهاب و تورم ریه دچار عارضه تنفسی و در بیمارستان بستری شد و در پی آن در روز ۲۲ آذر ۱۳۹۷ در آرامش در بیمارستان چشم از دنیا فروبست. دکتر اردشیر قادری انسانی با محبت، درست‌کار و دوست بسیار خوبی برای من بود. یاد و خاطره او همیشه با من همراه خواهد بود.

دکتر فریدون کاوه
دانشکده مهندسی آب و محیط زیست
درگذشت: ۱۳۹۷

این جانب فریدون کاوه فرزند عبدالله متولد یکم مرداد ۱۳۱۷ در شهر ارومیه متولد شدم. در سال ۱۳۳۶ دیپلم دبیرستان البرز را دریافت نمودم و در سال ۱۳۳۷ برای تحصیلات دانشگاهی به کشور آمریکا رفتم و در سال ۱۳۴۱ با مدرک مهندسی به ایران بازگشتم و در دانشکده کشاورزی جندی شاپور با عنوان مدرس دانشگاه به تدریس پرداختم. در سال ۱۳۴۶ با بورس تعلیمات عالی به کسب کارشناسی ارشد به دانشگاه آمریکایی بیروت در لبنان رفتم و در سال ۱۳۴۸ با مدرک کارشناسی ارشد در رشته آبیاری و زهکشی به دانشکده برگشتم و با عنوان استادیار به تدریس پرداختم. در سال ۱۳۵۳ برای کسب مدرک دکترا به آمریکا رفتم و در اردیبهشت سال ۱۳۵۸ به شهر اهواز مراجعه نمودم و با مرتبه استادیاری با درجه دکترا مجدداً شروع به تدریس نمودم. سه یادگار بسیار خوب پس از سی و چهار سال کار و تدریس، در شرایط بد اولیه که در دانشکده کشاورزی رامین (ملاثانی) حتی آب آشامیدنی تصفیه

شده نداشتیم و شرایط بهتر سال‌های بعد، که همیشه با من مانده و می‌ماند عبارت بودند از خانواده خوبم به ویژه همسر ارجمندم، دانشجویان عزیزی که من افتخار تدریس آنان را داشتم و بالاخره همکاران خوبی که افتخار دوستی با آنان را داشتم. در سال ۱۳۷۵ از دانشگاه شهید چمران اهواز با رتبه دانشیاری بازنشسته شدم. دکتر عبدعلی ناصری، عضو هیئت علمی دانشکده مهندسی علوم آب درباره دکتر کاوه می‌نویسد:

دکتر فریدون کاوه از استادان بازنشسته و بنام دانشگاه شهید چمران اهواز هستند. نام دکتر فریدون کاوه برای شاغلان و مدیران صنعت آب کشور و همچنین اعضای هیئت علمی گروه مهندسی آب دانشگاه‌های کشور ناآشنا نیست. چرا که خیلی از این افراد دانشجوی ایشان بودند و با خصوصیات بارز اخلاقی و علمی ایشان کاملاً آشنا هستند. از طرفی کتاب‌ها و جزواتی که ایشان در زمان فعالیتشان در دانشگاه شهید چمران اهواز نوشتند هنوز هم در تدریس و طراحی به خصوص زهکشی مورد استفاده قرار می‌گیرند. اساتید فراوانی در دانشگاه‌های کشور مشغول به کار هستند که یکی از افتخاراتشان شاگردی آقای دکتر فریدون کاوه است. از خصوصیات بارز این استاد، فهماندن مطالب بسیار پیچیده به دانشجو با زبانی ساده و شیوا و ایجاد انگیزه و جذابیت برای دانشجو بود. همیشه کلاس‌های ایشان با حضور تمامی دانشجویان برگزار می‌شد و کمتر کسی در درس ایشان غیبت می‌کرد. یکی از خصوصیات خوب اخلاقی ایشان مهربانی و با ملایم بودن اخلاق ایشان با تمامی دانشجویان بود. هر نظری را می‌پذیرفت حتی اگر اشتباه باشد و با متانت و وقار بدون اینکه به شخص برخورد، نظریه اشتباه را به نظریه صحیح تبدیل می‌کرد. آقای دکتر کاوه افزون بر داشتن خصوصیات نیک علمی از خصوصیت تواضع زیاد برخوردار هستند.

دکتر حمید کهرام
دانشکده دامپزشکی
درگذشت: ۱۳۹۸

دکتر حمید کهرام در سال ۱۳۳۷ در شهر آبادان به دنیا آمد. دوره دبستان را در دبستان کمال‌الملک بوارده جنوبی و دوره دبیرستان را در دبیرستان‌های رازی و انصاری همین شهر گذراند. افزون بر تحصیل، شرکت در مجالس سخنرانی‌های مذهبی و ارتباط با چهره‌های سیاسی شهر آبادان و انجام فعالیت‌های مذهبی، تمرینات ورزشی به‌ویژه در رشته شنا و مطالعه کتاب‌های مذهبی، اوقات ایشان را در برهه نوجوانی به خود اختصاص داده بود. دکتر کهرام در سال ۵۶ به دانشکده دامپزشکی دانشگاه جندی شاپور اهواز (دانشگاه شهید چمران اهواز) راه یافت. در دوره دانشجویی نیز ایشان به جهت شرکت در فعالیت‌های سیاسی، یکبار دستگیر و بازداشت شد. پس از پیروزی انقلاب در سال‌های ۵۹ تا ۶۲ دبیری انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه اهواز را بر عهده داشت. در همین برهه مدتی را به انجام خدمات فرهنگی در شهرستان ایذه گذراند. افزون بر این، ایشان نقش برجسته‌ای در راه‌اندازی

جهاد دانشگاهی دانشگاه اهواز داشت. در طول جنگ تحمیلی، دکتر کهرام به‌طور متناوب در جبهه‌ها و عملیات‌ها حضور می‌یافت. پس از انقلاب فرهنگی و بازگشایی دانشگاه‌ها برای تکمیل تحصیلات همراه با دیگر همکلاسی‌ها، به دانشگاه شیراز اعزام شد و در سال‌های ۶۴ تا ۶۶ دبیری انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه شیراز را بر عهده ایشان قرار دادند. با بازگشت به اهواز در سال‌های ۶۶ و ۶۷ عضو شورای مدیریت جهاد دانشگاهی خوزستان شد و سپس معاونت تحقیقاتی آن را بر عهده گرفت. ایشان در سال ۱۳۶۷ با مرتبهٔ مربی به استخدام دانشگاه شهید چمران اهواز درآمد. در سال‌های ۶۷ و ۶۸ دکتر کهرام مشاور استاندار و مدیر کل حوزهٔ استانداری در استانداری خوزستان شد. سال‌های ۶۸ تا ۷۰ مدیریت کل ادارهٔ بورس و اعزام دانشجوی وزارت علوم را بر عهده داشت. در فاصلهٔ سال‌های ۷۱ تا ۷۷ برای گذراندن دورهٔ دکتری تخصصی در کشور کانادا مشغول تحصیل شد.

دکتر کهرام پس از بازگشت به ایران، در سال ۱۳۷۷ به مرتبهٔ استادیاری نایل گردید و تدریس خویش را دوباره در دانشگاه شروع نمود. ایشان در دورهٔ ششم مجلس شورای اسلامی (۱۳۷۹-۱۳۸۳) به‌عنوان نمایندهٔ مردم اهواز راهی مجلس شد. حضور ایشان در صحنهٔ فعالیت‌های سیاسی و حزبی و فعالیت‌های انتخاباتی استان خوزستان و انجام اقداماتی برای توسعهٔ بخش کشاورزی خوزستان در قالب نمایندگی مجلس شورای اسلامی از دیگر عملکردها در کارنامهٔ ایشان است. ایشان برای نخستین بار از سال ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۴ رئیس مؤسسهٔ تحقیقات واکسن و سرم سازی رازی کرج شد. وی از سال ۱۳۸۴ به‌طور متناوب به دانشگاه تهران و وزارت جهاد کشاورزی مأمور به خدمت بود. دکتر کهرام مجدداً در سال ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۶ به عنوان رئیس مؤسسهٔ تحقیقات واکسن و سرم‌سازی رازی به کار خود ادامه داد. ایشان در این سمت، نقش برجسته‌ای در توسعه و گسترش کمی و کیفی تولیدی این مؤسسهٔ تحقیقاتی ایفا کرد. ایشان سپس به‌عنوان معاون و مشاور سازمان تحقیقات، آموزش و ترویج وزارت جهاد کشاورزی انجام وظیفه نمود. دکتر کهرام در کنار فعالیت‌های اجرایی و اجتماعی، ۳ کتاب در رشتهٔ تخصصی خود ترجمه و

به چاپ رساند و در ۵۷ پایان‌نامه دانشجویی به‌عنوان استاد راهنما مشارکت داشت و مقالات زیادی در مجلات معتبر علمی از ایشان به چاپ رسیده است. دکتر کهرام در اسفند ۱۳۹۸ به دلیل ابتلا به ویروس کرونا جان به جان آفرین تسلیم کرد.

دکتر حسین نخعی (آذران)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
درگذشت: ۱۳۹۶

دکتر حسین نخعی (آذران) در سال ۱۳۰۱ در اراک به دنیا آمد. ایشان مدرک لیسانس در رشته زبان و ادبیات فارسی را در سال ۱۳۳۳ و مدرک کارشناسی ارشد را در ۱۳۴۵ و مدرک دکتری خود را در همان رشته در سال ۱۳۴۸ از دانشگاه تهران دریافت کرد. وی پس از آن، در حالی که مستخدم آموزش و پرورش بود در دانشگاه تهران نیز تدریس داشت.

ایشان در سال ۱۳۵۲ به دانشگاه جندی شاپور اهواز منتقل و با مرتبه استادیاری در گروه زبان و ادبیات فارسی مشغول به تدریس گردید. وی در ۱۳۵۳ به مدیریت گروه زبان و ادبیات فارسی منصوب شد.

ایشان در سال ۱۳۵۵ به عنوان سرپرست دانشکده ادبیات و علوم انسانی منصوب گردید و در همین سال نیز به مرتبه دانشیاری ارتقا یافت. دکتر نخعی در سال ۱۳۶۲ بازنشسته شد.

دکتر قدرت‌اله محمدی
عضو هیئت علمی دانشکده دامپزشکی
درگذشت: ۱۴۰۰

حجاب چهره‌جان می‌شود غبار تنم
خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم

در بامدادان اولین روز از بهمن‌ماه سال ۱۳۴۹ بود که زنده‌یاد دکتر قدرت‌اله محمدی در خانواده‌ای سرشار از عشق به اهل بیت (ع)، دیده به جهان گشود. پرورش در مکتب اهل بیت (ع)، تحت تربیت پدر شهیدش، خان‌محمد محمدی و همراهی و هم‌زبانی با آن چشمه‌ معرفت و دوستی، کافی بود تا او را در مسیر شناخت قرار دهد اما این همراهی و هم‌صحبتی با آن پدر وارسته طولی نکشید. روح بیقرار پدر، آماده پذیرش دوست بود و در سیزدهمین روز مهرماه سال ۱۳۵۹، مدال افتخار اولین شهید دفاع مقدس شهر دهلران را به گردن آویخت و دکتر محمدی را در اوان کودکی تنها گذارد. به دلیل وابستگی روحی و معنوی پسر به پدر و همراهی همیشگی با او، گرچه شهادت پدر ضربه‌ای روحی و بسیار سهمگین بود اما این حادثه، گویی نقطه شروع

پذیرش مسئولیت‌های خانوادگی و اجتماعی برای وی شد. شروع جنگ و هجرت از شهر، بارگران مسئولیت را بیش از پیش نمود ولی او که از خورشید پشت گرمی داشت، باکش نبود از روی تلخ روزگار.

جاذبه عشق آن روح بیقرار، او را در سال ۱۳۶۴ با وجود کمی سن و جثه کوچک و نحیفش جذب میدان نبرد گردانید و اگر نبود ممانعت فرماندهان دفاع مقدس چه بسا تا پایان جنگ، رزمنده می‌بود اما این حضور پر شور بیش از ۴ ماه به طول نینجامید. قدرت‌اله محمدی با همه محدودیت‌ها و معذوریت‌های مادی و معنوی، پس از اخذ مدرک دیپلم از شهر آبدانان، در کنکور سراسری سال ۱۳۶۸ رشته دامپزشکی در دانشگاه شهید چمران اهواز پذیرفته شد و این همزمان با شروع بازسازی مناطق جنگ‌زده بود، بنابراین یکسال مرخصی گرفت تا ابتدا مسجد صاحب‌الزمان (عج) شهر دهلران را که وقف پدر شهیدش بود و در جنگ تحمیلی کاملاً تخریب شده بود، برای شنیده شدن صدای اذان و برپا داشتن نماز و مراسمات مذهبی، بازسازی و آماده بهره‌برداری نماید، سپس در سال ۱۳۶۹ تحصیل خود را در این دانشگاه آغاز نمود. پس از فارغ‌التحصیلی، با مرتبه مربی به‌عنوان عضو هیئت علمی دانشگاه شهید چمران اهواز و دانشکده دامپزشکی در بهمن ۱۳۷۵ استخدام گردید و این بر سرمایه فکری و روحی او بیش از پیش می‌افزود.

دیگر به این باور رسیده بود که گویی هر ۱۰ سال می‌بایست منتظر رقم خوردن حادثه مهمی در زندگی خود باشد. در همین روال در نوروز سال ۱۳۷۹ با سرکار خانم دکتر سارا محمدی عضو هیئت علمی گروه مدیریت دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی ازدواج نمود و تشکیل خانواده داد که حاصل آن دو فرزند به نام‌های نرگس و مریم است.

زننده‌یاد دکتر محمدی در سال ۱۳۸۵ دکترای تخصصی خود را از دانشگاه ارومیه دریافت کرد و به مرتبه استادیاری و سپس در سال ۱۳۹۳ به مرتبه دانشیاری ارتقا یافت.

سوابق آموزشی و پژوهشی مرحوم دکتر قدرت‌اله محمدی

- مدیریت گروه درمانگاه دام‌پزشکی.
 - استفاده از فرصت مطالعاتی در کشور ایتالیا به مدت نُه‌ماه از اردیبهشت ۱۳۸۴ تا دی‌ماه همان سال.
 - چاپ بیش از ۳۰ مقاله در مجلات بین‌المللی و علمی پژوهشی داخلی.
 - شرکت در بیش از ۲۵ کنگره داخلی و خارجی و ارائه سخنرانی و مقاله.
 - نگارش دو کتاب مرجع و تخصصی با عنوان تولید مثل در حیوانات اهلی، انتشارات واصف لاهیجی، ۱۳۹۴ و تلفیح مصنوعی در حیوانات اهلی، انتشارات دانشگاه شهید چمران اهواز، ۱۳۸۸.
 - نگارش دو کتاب غیردانشگاهی با عنوان گروه جوانمردان که سرنوشت پدر شهیدشان بود و کتاب داستانواره تنگ غروب با موضوع دفاع مقدس.
 - راهنمایی و مشاوره ۲۷ پایان‌نامه دکترای عمومی، دکترای تخصصی و کارشناسی ارشد.
 - مجری سه طرح استانی جهت رفع مشکلات دامپروری استان.
 - راه‌اندازی آزمایشگاه ژنتیک دام در دانشکده دامپزشکی.
- از خصوصیات بارز شخصیتی ایشان، انس با قرآن مجید، صراحت و صداقت کلام، حق‌گویی و حق‌خواهی، عدالت‌خواهی، شهامت و شجاعت در گفتار و کردار، حمایت از حق در همه حال، مردم‌داری، نیکوکاری و دستگیری از هم‌نوع، گشاده‌رویی، به‌جای آوردن صلۀ رحم حتی در مورد خانواده‌های دوستان و هم‌زمان پدر شهیدش، شفقت و دلسوزی، تعهد کاری و اخلاقی، مسئولیت‌پذیری اجتماعی بسیار بالا، پشتکار و سخت‌کوشی، ساده‌زیستی و ساده‌پوشی، و اعتماد به نفس بالا بود.
- بیقراری روح بلندش تاب ماندن در سرای سپنج روزگار را نداشت و در غروب هفده فروردین ۱۴۰۰ آنگونه که خواسته همیشگی‌اش از خداوند بود، در کمال راحتی، سبکبار پر کشید و به دیار حق شتافت و در جوار پدر شهیدش در آرامستان بهشت رضای شهر دهلران آرام گرفت.

دکتر محمدحسن مهدوی اردبیلی

دانشکده علوم

درگذشت: ۱۳۷۶

زنده یاد دکتر محمدحسن مهدوی اردبیلی در سال ۱۲۸۶ش. در تبریز دیده به جهان گشود. ایشان پس از پایان دوره ابتدایی و متوسطه در دبیرستان فردوسی تبریز، به تهران مهاجرت کرد و وارد رشته ریاضی دارالمعلمین عالی تهران شد. پس از اخذ مدرک کارشناسی ریاضی در ۱۳۱۲ش. جزو آخرین کاروان دانشجویان اعزامی به فرانسه بود که در آنجا ضمن سپری کردن مجدد دوره کارشناسی در دانشگاه «لیل» کارشناسی ارشد خود را نیز در سال ۱۳۱۶ش. از این دانشگاه دریافت کرد.

دکتر مهدوی اردبیلی همان سال برای ادامه تحصیل، فرانسه را به مقصد سوئیس ترک و پس از چهار سال به اخذ مدرک دکترا از دانشگاه ژنو نائل آمد. در سال ۱۳۲۴ و بعد از گذراندن مقطع دکتری مجدداً به فرانسه بازگشت و تا پایان جنگ بین‌الملل دوم به تدریس ریاضیات در این کشور پرداخت. ایشان با پایان یافتن جنگ به ایران بازگشت و یک سال بعد به درخواست پروفیسور هشترودی، داوطلب کرسی

ریاضیات دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران شد و تا سال ۱۳۴۹ در آنجا مشغول خدمت بود.

مهدوی اردبیلی در سال ۱۳۳۰ به درجه استادی ارتقا یافت و در سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۴ به سمت معاونت و سرپرستی دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران انتخاب شد؛ سپس از طرف شورای اساتید دانشکده برای چند دوره متوالی به ریاست این دانشکده برگزیده شد تا این که در سال ۱۳۴۲ به اجبار از این سمت استعفا داد. همکاری با مرکز آمار ایران از دیگر فعالیت‌های ایشان در این دوره بود. وی در سال ۱۳۴۹ از دانشگاه تهران به دانشگاه جندی‌شاپور اهواز منتقل شد و ابتدا به‌عنوان مشاور رئیس دانشگاه و بعد با سمت معاونت آموزشی کار خود را شروع کرد. ایشان در دانشگاه جندی‌شاپور در کنار داشتن این مسئولیت، به امر تدریس نیز می‌پرداخت تا این که در سال ۱۳۵۸ بازنشسته شد.

دکتر محمدحسن مهدوی اردبیلی نمونه کامل صداقت، صمیمیت و نظم در کار بود و همواره به داشته‌های کشورش عشق می‌ورزید. دکتر پروانه آزمایش‌فرد در یادداشتی با عنوان «به یاد استادی که رفت» درباره ایشان می‌نویسد: «در تدریس ریاضیات وقتی صحبت از نیوتن و دالامبر می‌کرد کوشش داشت که خیام و خوارزمی را در مقابل آنان قرار دهد به همین دلیل، او در تدریس ریاضی از دو کلمه خیام- نیوتن اسم می‌برد و عقیده داشت که خیام خیلی بیشتر از نیوتن به ویژگی‌های این دو جمله‌ای پی برده بود».

آقای علی اکبر قلمی از شاگردان قدیمی ایشان در وبلاگ شخصی گفتارهای من در نوشتاری با عنوان یاد استادان آورده است: «دکتر مهدوی در زمان دانشجویی من، معاون آموزشی دانشگاه جندی‌شاپور اهواز و دکتر تسلیمی بنیانگذار و اولین رئیس دانشکده علوم آن دانشگاه بود. هر دوی اینان به دعوت دکتر عباس جامعی، آن مرد بزرگ که رئیس دانشگاه بود به اهواز آمده بودند تا با کمک هم دانشگاه را توسعه دهند... محل سکونت آنان در اهواز، باشگاه دانشگاه در محله باغ معین اهواز بود. آن‌ها هر روز صبح فاصله باشگاه تا محل کار خود در شهر دانشگاهی را به گونه

جالبی پیاده می‌رفتند و من گاه‌گاه شاهد پیاده‌روی آنان بودم و مجذوب همین رفتار آنان می‌شدم و از آن زمان همواره کوشش کرده‌ام که آن را سرمشق قرار دهم. هر دوی آن بزرگواران که دورهٔ کهنسالی را می‌گذراندند و در عرصهٔ آموزش عالی کشور صاحب‌نام بودند، با سر و وضعی آراسته و متین در مسیر گام برمی‌داشتند و در همه حال می‌دیدم که دکتر تسلیمی همواره یک گام عقب‌تر از دکتر مهدوی گام برمی‌داشت و هیچ‌گاه پیش نمی‌آمد که این دو در یک خط قرار گیرند. از آن زمان تاکنون تحت تأثیر این رفتار احترام‌آمیز قرار گرفته‌ام و کوشش کرده‌ام همین رفتار را با بزرگان خود داشته باشم. به فرزندانم نیز این را گوشزد کرده‌ام.

آثار علمی دکتر مهدوی:

دکتر مهدوی اردبیلی در طول حیات علمی خود آثار زیادی از خود به یادگار گذاشته است که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:
 موارد استعمال احتمالات در انتگرال‌های چندگان، (به زبان فرانسه)
 احتمالات و آمار ریاضی، دورهٔ دو جلدی.
 مکانیک استدلالی، منتشره در دانشگاه جندی‌شاپور.
 معادلات دیفرانسیل و مشتقات جزئی، دانشگاه جندی‌شاپور.
 حل المسائل معادلات دیفرانسیل و مشتقات جزئی، دانشگاه جندی‌شاپور.
 هیدرولوژی (دورهٔ چهارجلدی) ترجمه از انگلیسی به فارسی.

جالب توجه آنکه دکتر محمدحسن مهدوی اردبیلی به‌طور مشترک با دکتر غلامحسین یوسفی استاد برجستهٔ ادبیات فارسی در دانشگاه فردوسی مشهد سه کتاب به شرح زیر از زبان فرانسوی به فارسی ترجمه کرده‌اند:
 انسان دوستی در اسلام اثر مارسل بوازار
 اما من شما را دوست می‌داشتم، اثر ژیلبرسبرون
 تحقیق دربارهٔ سعدی، اثر هانری ماسر

دکتر کریم میربابایی
دانشکده دامپزشکی
درگذشت: ۱۳۹۰

دکتر کریم میربابایی در سال ۱۲۹۰ در روستای میر از توابع طالقان به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در تهران گذراند و در ۱۳۱۱ جهت ادامه تحصیل همراه با دانشجویان به فرانسه اعزام گردید. ایشان در ۱۳۱۷ مدرک دکترا را از دانشگاه آلفور فرانسه دریافت کرد. دکتر میربابایی در ۱۳۱۹ به استخدام دانشگاه تهران درمی آید. وی ضمن تدریس درس آناتومی برای چند سال معاونت دانشکده دامپزشکی این دانشگاه را بر عهده داشت و در سال ۱۳۴۸ از همین دانشگاه بازنشسته شد. دکتر میربابایی از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۸ به صورت قراردادی در دانشگاه جندی شاپور اهواز در دانشکده‌های علوم و کشاورزی و دامپزشکی به تدریس مشغول بودند. در سال ۱۳۵۳ گروه دامپزشکی دانشگاه جندی شاپور اهواز بنا به پیشنهاد دکتر میربابایی در دانشکده کشاورزی راه‌اندازی می‌شود. این گروه در ۱۳۵۶ به سرپرستی دکتر ناصر حقوقی راد از دانشکده کشاورزی مستقل و به دانشکده

تبدیل می‌گردد. دکتر میربابایی در اردیبهشت سال ۱۳۵۸ از سوی دکتر منوچهر دوایی به سرپرستی دانشکده منصوب می‌شود. ایشان به مدت نزدیک به یک سال این مسئولیت را بر عهده می‌گیرد و در ۱۳۵۹ خدمت ایشان در دانشگاه جندی شاپور اهواز پایان می‌پذیرد. دکتر سید کریم میربابایی دارای ۹ کتاب تألیفی است. ایشان در سال ۱۳۹۰ پس از ۱۰۰ سال عمر پربرکت و همراه با کوشش علمی و آموزش و تربیت چند نسل از متخصصان رشته دامپزشکی جان به جان آفرین تسلیم می‌کند.

مهندس مهدی نفیسی
دانشکده کشاورزی
درگذشت: ۱۳۸۷

مهدی نفیسی از خاندان نامدار و با پیشینه علمی و فرهنگی نفیسی کرمان، در سال ۱۳۱۳ در شهر کرمان به دنیا آمد. تحصیلات خود را در شهر کرمان سپس در تهران و در آمریکا به پایان برد. مهندس نفیسی با مدرک کارشناسی ارشد و با مرتبه مربی، چند سال در دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی شاپور اهواز (واقع در منطقه ملاتانی اهواز) به تدریس مشغول بود سپس به پژوهشگاه وزارت نفت پیوست. ایشان به عنوان مشاور با وزارت کشاورزی نیز همکاری داشت و سالیان پایانی خدمت و عمر خود را در پتروشیمی گذراند.

مهندس نفیسی، سمت‌هایی چون رئیس کل پژوهش سپس رئیس اداره بررسی طرح‌ها و عضویت در کارگروه تدوین «برنامه استراتژیک صنایع پتروشیمی» را در دوران خدمت خود بر عهده داشت. تألیف و ترجمه چند کتاب از جمله ترجمه

مشترک کتاب «مصرف کود در اراضی زراعی» همراه با دکتر محمد جعفر ملکوتی و همکاری در تدوین فرهنگ دانشنامه‌گی نفت از کارهای علمی ایشان است.

دکتر استاد محمد جعفر ملکوتی از چهره‌های برجسته خاک‌شناسی کشور و از دانشجویان دوره کارشناسی زنده‌یاد مهندس مهدی نفیسی در دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی شاپور اهواز است که به‌عنوان همکار و دوست حتی در دوران بیماری ایشان، همراه و یاری‌رسان وی بود.

مهندس عبدالحسین وهاب‌زاده از فعالان محیط زیست و مدارس طبیعت و از دانشجویان زنده‌یاد نفیسی درباره ایشان گفته است:

مرحوم نفیسی برای من نماد یک معلم واقعی بود که همواره هرچند ناموفق، تلاش کرده‌ام که از وی الگو بردارم. او رابطه بسیار دوستانه و محبت‌آمیز با تمام دانشجویانش داشت ولی این رابطه کوچک‌ترین تأثیری در قضاوت تحصیلی‌اش نمی‌کرد. تلاش می‌کرد از تنش امتحان بکاهد و بر یادگیری تأکید گذارد، بطوری‌که ارزشیابی درسی در طول ترم به‌گونه‌ای توزیع شده بود که حتی دانشجو می‌توانست امتحان فاینال ترم را ندهد و درس را پاس کرده باشد. او درس را به‌گونه‌ای می‌داد که یافته‌های دانشجویش از محتوی آن درس خاص فراتر می‌رفت. یک وجه زیبای معلمی او تأکید بر درک مطالب و گریز از حفظ طوطی‌وار بود. مثلاً در امتحان پرسش‌هایی می‌داد علاوه بر بیست نمره امتحان که می‌باید از یافته‌های شخصی و خارج از مطلب درس استنتاج کرد و هرکس جواب می‌داد حتی اگر نمره‌اش ۲۲ می‌شد، دو نمره اضافی را برای درس بعدیش می‌گذاشت. یادم هست که در یک امتحان که من این نمره را با دو سه نفر دیگر گرفتیم پاسخ آن بود که گچ در آب حلالت ندارد حال آن‌که اکثر اعضای کلاس دست به محاسبات بسیار زده بودند و بی‌حاصل. او همواره با ظاهر آراسته، رفتار جذاب، تسلط فوق‌العاده بر مطالب و چشمان نافذش پیش روی من است و الگوی کاری من. من برای ایشان و دکتر سیروس سلمانزاده به‌عنوان بهترین اساتید دوران تحصیلم احترامی خاص قائلم و

کتاب اخلاق محیط زیست خود را به این دو نماد معلم اخلاق خودم تقدیم داشته‌ام.

فصل پنجم:

شماری از کارکنان شاغل،

بازنشسته و متوفی

دکتر بیژن برازنده مدیر موزه علم و طبیعت دانشگاه

این‌جانب بیژن برازنده مدیر موزه علم و طبیعت دانشگاه هستم. درباره دوره تحصیلات ابتدایی عرض کنم که به رغم داشتن مشکلات گفتاری و شنیداری بعد از تولد تا نوجوانی، دوره‌های دبستان و راهنمایی را به شکل جهشی مجموعاً در ۶ سال و دبیرستان را در ۳ سال گذراندم و بارها به‌عنوان دانش‌آموز نمونه انتخاب و به اردوهای آموزشی تفریحی رامسر، گرگان، شاهرود، انزلی و مشهد، ویژه دانش‌آموزان برگزیده علمی و پژوهشی دعوت شدم.

دیپلم‌های متعدد را با بالاترین معدل از دبیرستان‌های مختلف جنوب کشور اخذ و سپس دوره‌های کاربردی فنی مهندسی فیزیک، مکانیک، برق فشار قوی، الکترومغناطیس و الکترونیک را در انستیتوهای تحقیقاتی و سازمان‌های فنی-حرفه‌ای طی نموده و در کنکور سراسری شرکت کرده و با رتبه عالی کشوری قبول و به‌مدت حدود ۲۰ سال در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی مختلف داخل و خارج از کشور به تحصیل اشتغال داشتم.

پس از گذراندن دوره‌های مختلف علوم پزشکی در مقاطع دکترای تخصصی و فوق تخصصی با تمامی زیرمجموعه‌های مربوطه، با تحصیل همزمان یا با فواصل زمانی اندک اما جداگانه، در چندین رشته فارغ‌التحصیل گردیدم.

رشته‌های تحصیلی مربوطه علاوه بر گرایش‌های تخصصی فنی - مهندسی، در حیطه علوم پزشکی شامل آسیب‌شناسی بالینی و تشخیص انواع بیماری‌ها با زیرمجموعه‌های متعدد بیماری‌های خاص و بدخیم، باکتری‌شناسی، ویروس‌شناسی، قارچ‌شناسی، انگل‌شناسی، علوم و تکنیک‌های مختلف آزمایشگاهی، آنالیز تمامی ایندکس‌های بدن و سرطان‌شناسی، میکروپوشناسی، جنین‌شناسی، داروشناسی، سم‌شناسی، سلول‌شناسی، بیوشیمی، ژنتیک، بهداشت عمومی و حرفه‌ای و روان‌شناسی بالینی می‌باشد.

پس از اتمام تحصیلات نیز در بیمارستانها و بخصوص مراکز علمی - تحقیقاتی شهرهای مختلف کشور در خدمت بیماران عزیز، دانشجویان و مراکز علمی آموزشی و سازمان پژوهش‌های علمی - صنعتی ایران بودم.

این‌جانب به دلیل علاقه وافر به انجام کارهای تحقیقاتی، در رشته‌های تخصصی و فوق تخصصی خود، تمامی سعی و تلاشم را با استفاده از اندوخته‌های علمی خویش به روش‌های مختلف در جهت کشف علت بیماری‌ها و خلق و اختراع انواع دستگاه‌های بنیادی بسیار ضروری سنجش سلامتی و تشخیص و درمان عوارض مختلف به کار گرفتم و به دلیل همین تلاش‌های شبانه‌روزی بدون استراحت و کشنده، خود دچار مشکل قلبی حاد گردیدم و به همین علت به میزان زیادی از فعالیت‌های رسمی بیمارستانی کناره گرفته و هم‌اکنون به شکل افتخاری و غیررسمی، هم به پژوهشگران، محققان، دانشجویان و دانش‌آموزان گرامی مشاوره می‌دهم، و هم در جهت تشخیص بیماری‌های متقاضیان و جلوگیری از صرف هزینه‌های کمرشکن که برخی مراکز درمانی از آنها مطالبه می‌کنند، به صورت رایگان در خدمت مردم محروم و مهربان این مرز و بوم انجام وظیفه می‌نمایم.

این جانب علاوه بر موارد ذکر شده از عنفوان نوجوانی علاقه بسیار شدیدی به ریاضی، فیزیک، مکانیک، الکترونیک، هندسه و سایر رشته‌های فنی - مهندسی و ابداع و خلق انواع و اقسام وسایل در دو مقوله مختلف کاربردی و بنیادی داشتم و از همان کودکی در کنار اسباب‌بازی‌های بازاری، بسیاری از این وسایل را به شکلی کاملاً نو و جدید با کاربردی متفاوت و خلاقانه برای خود و دوستان تولید می‌نمودم و هم اکنون با داشتن اختراعات متعدد جهانی ثبت شده و در حال ثبت مرتبط با رشته‌های مختلف علوم پزشکی، فیزیک کلاسیک و مدرن، مکانیک، الکترومغناطیس، الکترونیک و الکتریسیته به صورت شبانه‌روزی مشغول به کار هستم.

در سال ۱۳۸۱ با مدرک کارشناسی ارشد در رشته میکروبی‌شناسی پزشکی از دانشگاه علوم پزشکی جندی شاپور اهواز دانش‌آموخته شدم. علاوه بر پیشینه علمی با توجه به سوابق فنی و هنری، این جانب در همان سال به پیشنهاد مسئولان وقت دانشگاه شهید چمران اهواز و دانشکده علوم در جهت کمک به راه‌اندازی یک موزه برای دانشگاه و همچنین علاقه وافر خودم به انجام کارهای علمی - پژوهشی، تمامی سعی و تلاش شبانه‌روزی خود را برای به ثمر نشستن همین هدف والا به کار انداختم و در تجهیز و راه‌اندازی آن نقش فعال داشتم و پس از ۴ سال علی‌رغم بی‌میلی خود به کار در مراکز اداری، به دلیل محدودیت‌های منابع مالی در انجام کارهای تحقیقاتی به توصیه فراوان اساتید و اعضای محترم هیئت علمی و مسئولان گرانقدر دانشگاه و همچنین همکاران عزیز در سال ۱۳۸۵ برای استخدام اداری اقدام نمودم و از آن تاریخ به بعد در چارت سازمانی دانشگاه به عنوان کارشناس موزه و به شکل قراردادی به کار ادامه دادم اما از همان بدو کار با توجه به نظارت‌های شدید بر روی مسئولیت‌پذیری و کیفیت کار نیروهای دانشگاه در همه زمینه‌ها، با اعطای مسئولیت‌های محوله از سوی ریاست محترم وقت موزه به عنوان مدیر داخلی این مجموعه منصوب گردیدم.

اخذ بالغ بر ۲۰۰ لوح تقدیر از رؤسای مختلف جمهوری وقت و معاونان ایشان، وزیران وقت و معاونان ایشان، مسئولان بلندپایه علمی - پژوهشی و همچنین رؤسا

و معاونان دانشگاه‌های طراز اول داخل و خارج از کشور، همچنین دریافت چندین دکترای افتخاری و بالاترین نشان‌های علمی از مراکز معتبر تحقیقاتی و پژوهشی آمریکا، انگلستان، سوئیس، کره جنوبی، اسکاتلند و چند کشور دیگر، اشتباهی سیری ناپذیر و کنجکاوی‌های علمی حقیر را ارضاء نکرده و مانع ادامه کارهای فنی - مهندسی و انجام پژوهش‌های علمی - پزشکی این‌جانب در کارگاه‌ها و بیمارستان‌های متعدد دانشگاه‌های مختلف نبوده است، لذا کار بر روی خلق اختراعات بنیادی جدید را علی‌رغم تمام کم‌وکاستی‌ها و نابسامانی‌ها و تنگناهای شدید مالی، با دل و جان و به صورت شبانه‌روزی به پیش می‌برم.

این فعالیت‌های فوق‌برنامه، علی‌رغم کار با خطرناک‌ترین دستگاه‌ها و انواع مواد شیمیایی سرطان‌زا، به صورت خودجوش و شبانه‌روزی و به دور از چشم مسئولان و در ساعات غیراداری صورت می‌گیرد، بدون آن که کوچک‌ترین چشمداشت مالی به‌خاطر سختی کار و ضرر و زیان‌های شدید ناشی از آن وجود داشته باشد.

این‌جانب علاوه بر گرایش‌های متعدد علمی، به دلیل علاقه بسیار زیاد به رشته‌های مختلف ادبی و هنری از سنین نوجوانی به بعد، در زمینه هنر، هم با تمرین و ممارست بسیار زیاد و هم گذراندن برخی کلاس‌های آموزشی اقدام به خلق هزاران تابلوی نقاشی پرتره با تکنیک‌های رنگ و روغن، آبرنگ، گواش، پاستل، سیاه‌قلم و ویترای نمودم که پس از برگزاری ده‌ها نمایشگاه عمومی و تخصصی، بتدریج همه این آثار را نیز در طول چندین سال به دوستان و آشنایان و علاقه‌مندان هدیه کردم.

کار طراحی و نقشه‌کشی علمی و هنری و مجسمه‌سازی و قالب‌گیری مجسمه در کنار کار مداوم تولید آثار علمی، از دیگر مشغولیات من می‌باشد.

تشکیل کلاس‌های متعدد آموزش طراحی و نقاشی و مجسمه‌سازی و همچنین موسیقی با سازهای ارگ، پیانو و گیتار برای هنرمندان و هنرجویان و همچنین کار در زمینه‌های هنری پتینه و همچنین تاکسیدرمی حیوانات و اتالو حشرات و شرکت در کلاس‌های آموزشی مربوطه از دیگر فعالیت‌های این‌جانب بوده است.

در زمینه ادبی نیز سرودن صدها قطعه شعر در قالب غزل، قصیده، مثنوی و شعر نو و به خصوص نثر و نوشتن انواع داستان و قطعات مختلف ادبی با سبک‌های سوررئال و رئالیسم جادویی نیز از لذت بخش‌ترین کارها و مشغولیات من در طول زندگی و آرامش‌بخش‌ترین تفریح حقیر است.

برخی افتخارات علمی، آموزشی، پژوهشی این جانب به شرح زیر است:
انتخاب به‌عنوان یکی از ۵ عضو شورای مرکزی کل موزه‌ها و مجموعه‌داران کشور در محل وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری تهران؛
اخذ لوح واحد سبز برتر دانشگاه در سال ۹۷؛
اخذ رتبه نخست ایران برای موزه علم و طبیعت دانشگاه شهید چمران اهواز در سال ۹۷؛

ثبت جهانی موزه دانشگاه شهید چمران اهواز در تاریخ ۱۶ اکتبر ۲۰۱۹ به‌دلیل پیشرفت‌های شگرف علمی، آموزشی، فرهنگی و گستردگی تحقیقات و پژوهش‌های عالی و ابداعات و اختراعات فراوان با نظارت و همکاری کمیته بین‌المللی موزه‌های دانشگاهی؛

اخذ لوح تقدیر مدیر پژوهشی نمونه دانشگاه در هفته پژوهش سال ۹۸؛
اخذ لوح تقدیر پژوهشگر برتر علوم پزشکی سال ۹۸ از بیمارستان الزهرا (س) به نمایندگی از بیمارستان‌های منطقه‌ای خوزستان؛
اخذ تقدیر و تشویق‌نامه از مسئولین اداره کل آموزش و پرورش استان خوزستان؛
اخذ تقدیر و تشویق‌نامه از جمعی مدیران و آموزگاران استان خوزستان؛

اختراعات ثبت‌شده و در حال ثبت این جانب به شرح زیر است:
اختراع جهانی بزرگ‌ترین پیکره متحرک و تمام الکترونیک قلب و عروق انسان در جهان از منظر علم فیزیک و فیزیولوژی و بیوشیمی پس از ۵ سال کار کشنده شبانه‌روزی (۰۰۲۳۳۹۳-الف/۸۹)

اختراع جهانی بزرگ‌ترین پیکره متحرک و تمام الکترونیک قلب و عروق انسان در جهان از منظر پزشکی با قابلیت تحرک دهلیزها و بطن‌ها، نمایش خون‌رسانی، بازو بسته شدن دریچه‌ها، پژواک الکتریکی گره‌های سینوسی دهلیزی و نمایش بیش از ۶۰۰ بیماری مختلف قلب و عروق پس از ۴ سال تحقیق شبانه‌روزی بر روی بیماران قلبی (۰۰۲۳۳۹۳-الف/۸۹)

اختراع جهانی بزرگ‌ترین پیکره متحرک و تمام الکترونیک قلب و عروق انسان در جهان از منظر علم مکانیک که با ابعاد $۵*۴*۵$ متر و با وزنی بیش از ۳ تن در نگاه اول به نظر می‌آید این سازه بسیار عظیم به هیچ جایی متصل نیست و کاملاً شناور است. (در مرحله ثبت در رکوردهای گینس) (۰۰۲۳۳۹۳-الف/۸۹)

اختراع جهانی دستگاه پردازش نور و شکست نور، لیزر و شکست لیزر، امواج مادون قرمز، امواج ماورا بنفش، امواج مافوق صوت و شکست آن‌ها، و همچنین امواج GS، آینه‌ها، منشورها، کریستال‌ها، پرسپکتیو، کمپوزیسیون، خطاهای چشم و بررسی عملکردهای مختلف و پیچیده پدیده‌های کیهانی (۰۱۰۵۹۷-الف/۸۹)

اختراع جهانی کره نوسان‌نگار ۱۲۰۰ کیلویی معلق گویا بر روی سطح مقطع نیم میلی‌متر و آنالیزور جادویی زلزله و تعادل و گشتاور لختی و مفسر قوانین فیزیک، مکانیک، الکترونیک، ریاضی و هندسه (۰۰۲۳۳۹۲-الف/۸۹)

اختراع جهانی سازه ۹۰۰ کیلویی سخنگوی معلق بر روی سطح مقطعی حدود نیم میلی‌متر و آنالیزور قوانین ریاضی، هندسه، مکانیک، الکترونیک و فیزیک کلاسیک (۰۰۲۳۳۹۰-الف/۸۹)

اختراع دستگاه اکوکاردیوگرافی ۳ مگا هرتز التراسوند دیجیتال و آنالیزور بسیار قوی تشخیص انواع بیماری‌های قلب و عروق با پروب بسیار قوی ضدپارازیت و خش (در مرحله ثبت نهایی)

اختراع دستگاه اسپیرومتری امپدانس با قابلیت شناسایی و تفکیک حجم تنفسی و اختلالات راه‌های هوایی و واکوئول‌ها و انواع راش‌های ریوی (در مرحله ثبت نهایی)

اختراع دستگاه آشکارساز انرژی نامحدود پلاسمای خروجی بدن با مبدل‌های پیچیده گیرنده انرژی‌های بسیار ضعیف افراد و تبدیل آن‌ها به صورت‌های دیگر انرژی به خصوص امواج سینوسی (در مرحله ثبت نهایی)

اختراع دستگاه آشکارساز انرژی نامحدود پلاسمای درونی بدن با مبدل‌های پیچیده گیرنده انرژی‌های بسیار ضعیف افراد و تبدیل آن‌ها به صورت‌های دیگر انرژی به خصوص انرژی الکترون و تبدیل آن به امواج الکتريسته و شار و فلوی مغناطیسی (در مرحله ثبت نهایی)

اختراع دستگاه آشکارساز اصوات انرژی سلولی خروجی بدن با مبدل‌های پیچیده گیرنده انرژی‌های بسیار ضعیف افراد و تبدیل آن‌ها به صورت‌های دیگر انرژی به خصوص اصوات بسیار عجیب با طنین‌های دور از ذهن (در مرحله ثبت نهایی)

اختراع دستگاه فالس پازیتو کیاسما اپتیک مغزی نخاعی و اختلال موقت بی‌ضرر در محل تلاقی اعصاب چشم و مغز و در نتیجه توانا کردن قدرت چشم غیرمسلح در دیدن اشیا و موجودات از پشت موانع (در مرحله ثبت نهایی)

اختراع دستگاه القای امواج الکتريکی گره سینوسی دهلیزی قلب به دستگاه‌های الکترومغناطیس و اثر فیزیکی بر آنها (در مرحله ثبت نهایی)

اختراع دستگاه القای امواج الکتريکی و انرژی سیستولی و دیاستولی قلب به دستگاه‌های الکترومغناطیس و سیستم اکوکاردیوگرافی و اثر فیزیکی بر آنها (در مرحله ثبت نهایی)

اختراع دستگاه نوار قلب لیزری هشدار دهنده محل دقیق بیماری قلب بدون کاربرد کاغذهای سنتی گراف (در مرحله ثبت نهایی)

اختراع دستگاه تسلائی معکوس یونیزاسیون الکترونی و شکافت اتمی با میدان حلقوی و کاربرد پارازیت گیر و خفه‌کن‌های بسیار قوی با سویچینگ فول اتومات (در مرحله ثبت نهایی)

اختراع دستگاه مکش معکوس و تولید خلأ نسبی با تشعشع گازهای یونیزه در حفره برنولی، با استفاده از انواع قطعات الکترونیکی و ترانسفورماتورهای دابل و کاربرد ۳

گاز ناپایدار در حد فاصل خروجی‌های دستگاه مکش و فضای خارج و ایجاد یک خلا نسبی و خلق پدیده بی‌وزنی و شناوری اجسام (در مرحله ثبت نهایی)

اختراع دستگاه واندوگراف ۱۰۰ کیلو ولت مبدل فازیک به پروتون با ترانس الکترومغناطیس ۶۰۰۰ دور در ثانیه (در مرحله ثبت نهایی)

اختراع دستگاه القای انرژی فازیک به دستگاه‌های الکتریکی غیرمغناطیس از طریق ترتیب بارهای اتمی و انتشار تصاعدی انرژی تابشی، تشعشعی و انتقالی و اتصال کوتاه به میدان انتشار الکترون و پروتون و هم‌جهت شدن دستگاه‌های الکتریکی بدون مغناطیس از قبیل لامپ‌های گازی، لامپ‌های تنگستن، لامپ‌های فلورسنت، لامپ‌های LED، دستگاه‌های صوتی، دوربین‌های کانونی گسسته و پیوسته و ذره‌بین‌های پرتاب تصویر با سرعت نور به منبع انرژی (در مرحله ثبت نهایی)

اختراع دستگاه اسکینینگ ماژور ۲ طرفه ۳ تسلا و شارژ میدان مغناطیسی افراد بر اساس اتمیک ابزوریشن مولکول‌های بین‌سلولی و تولید حوزه میدان، و اسکن بافت مورد نظر در افراد مختلف جهت دسترسی به میزان انرژی سلولی و فعل و انفعالات شیمیایی ترانسفرهای پایانه‌های عصبی و نمایش تمرکز انرژی‌های آماده خروج از سطح پوست (در مرحله ثبت نهایی)

اختراع دستگاه اسکینینگ ماژور ۳ طرفه ۳ تسلا با استفاده از شار یا فلوی مغناطیسی، امواج مادون قرمز، تشکیل بارهای - و + شکست مولکول‌های آب در بافت مورد نظر و استفاده از آن در تولید قطب‌های کاتد و آند، و قراردادن عضو خاصی از بدن در شرایط ویژه و جلوگیری از اتلاف خروج انرژی فرد و نمایش و اندازه‌گیری این سطوح انرژی به طور دقیق (در مرحله ثبت نهایی)

اختراع دستگاه القای انرژی فازیک به دستگاه‌های الکترومغناطیس بر اساس سیکونسیگ شکست بارهای اتمی و انتشار تصاعدی پلاسمای تابشی، تشعشعی، افت انتقالی، لمسی و فراموجی و اتصال طول موج بلند به میدان انتشار الکترون، پروتون و نوترون، و هم‌راستا کردن آن‌ها با سرعت نور (در مرحله ثبت نهایی)

اختراع دستگاه القای انرژی فزایک به امواج لیزر و پخش آن در مدارات متناوب گسسته و پیوسته با زاویه ۱۸۰ درجه (در مرحله ثبت نهایی)

اختراع دستگاه اسکینینگ ماژور ۴ طرفه ۳ تسلا، با بهره‌گیری از امواج مادون قرمز و سیستم - های ولتاژ مرکزی - مدار و تشکیل قطب‌های کاتد و آند و بارهای مثبت و منفی ناشی از شکستن مولکول‌های آب و اتم‌های منتشره از بافت‌های خاصی از بدن مدیوم و قابل اندازه‌گیری کردن این انرژی‌های خروجی تشعشعی، لمسی، انتقالی، تابشی و یونیزه (در مرحله ثبت نهایی)

اختراع دستگاه الکتروموتور جادویی ۵۰ کاره با کاربردهای بسیار فراوان روزمره صنعتی - نیمه‌صنعتی - پزشکی، پیراپزشکی، سازمان انتقال خون، مددکاری، کشاورزی و ...

برخی ابداعات و نوآوری‌های این جانب به شرح زیر است:

ابداع سلول انسانی در مقیاس ۱۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ برابر اندازه واقعی با هسته آهنی مرکزی قابل اتصال به برق فشار قوی

ابداع ویروس ۲۰ وجهی عامل بسیاری از بیماری‌های مهلک انسانی با جزئیات کامل ساختمانی اسیدنوکلیتیک، کپسید، کپسومر، ویریون و فیبر در مقیاس ۱۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ برابر اندازه واقعی

ابداع باکتری مولد بیماری‌های عفونی و بدخیم با ساختمان کامل هسته، زنجیره ژنی، کروموزم، DNA، غشای هسته، سیتوپلاسم، واکوئل، لپید، اسپور، سولفید، فسفات، قند، غشای سیتوپلاسمی، غشای سلولی، کپسول، مژک، تاژک، در مقیاس ۵۰/۰۰۰/۰۰۰ برابر اندازه واقعی با تکنیک هات‌پلیت

ابداع سلولهای خون از جمله گلبول‌های قرمز و گلبول‌های سفید شامل نوتروفیل، بیروفیل، ائوزینوفیل، مونوسیت، لنفوسیت، باند، پلاکت، پلاسما و پروتئین‌های خون در ابعاد ۲/۰۰۰/۰۰۰ برابر اندازه واقعی با تکنیک کمپرس بادینگ، متال، فایبرگلاس، پلی‌استر، پلکسی و اسپریل

ابداع مولکول DNA با قند دئوکسی ریبوز، پیوند کوالان ۵ کربنه به گروه فسفاتید نوکلوتید، فسفات‌های رشته پلی نوکلئوتید، بازهای آلی نیتروژن‌دار از جنس پورین ۲ حلقه‌ای و پیریمیدین ۳ حلقه‌ای شامل آدنین، تیمین، سیتوزین، گوانین و اوراسیل، کربن پنتامر در ساختمان دئوکسی ریبوز، پیوند شیمیایی و لینک فسفودی استر و همچنین ساختمان ماریپچ این سازه با تکنیک متال، اسپیرال، گلوب و گلو در ابعاد $3000/000/000/000$ برابر اندازه واقعی

ابداع کروموزوم و رشته درهم‌تنیده و باریک کروماتین در ابعاد $5000/000/000$ اندازه واقعی با تکنیک، متال، اسپیرال، گلوب

ابداع اسکلت کامل انسان در ابعاد واقعی یک فرد با قد و ابعاد نرمال و متوسط و شبیه‌سازی قلب با پالس منظم با تکنیک متال، گلاس، پلی‌استر، پراکسید، کبالت و رزین با ویسکوزیته بسیار بالا و کالرینگ طبیعی.

عبید(عبد) پرورش**بازنشسته**

۱۳۷۸

این‌جانب عبید پرورش (عبد پرورش) فرزند کنکور هستم. در سال ۱۳۲۱ در روستای ملاعلی از توابع شهرستان رامهرمز به دنیا آمدم. از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳ به عنوان راننده و روزمزد در اجرای چند طرح عمرانی زیر نظر دکتر محمدسعید مصدق که در آن زمان دانشجو بودند، در دانشکده کشاورزی رامین با مدیریت بنیاد خاور نزدیک به کار مشغول شدم. به جهت حسن انجام کار، در ۱۳۴۴ که ریاست دانشکده به عهده مهندس راثی و آقای قوامی بود، به استخدام قراردادی دانشکده درآمدم و به رانندگی تراکتور و کار رنگ‌آمیزی ساختمان مشغول شدم. در سال ۱۳۴۷ به اداره حراست و نگهداری منتقل و استخدام من به نوع رسمی تغییر یافت و در همان سال نیز ازدواج کردم و ماحصل ازدواجم ۵ فرزند پسر و ۳ فرزند دختر می‌باشد که الحمداله همگی تحصیل کرده هستند. از جمله یکی از دخترانم استاد حوزه و معاون فرهنگی حوزه علمیه است و یکی از فرزندان پسرم به نام مهدی نیز مدرک دکترای

برق دارد و از اساتید دانشگاه گیلان می‌باشد و همه آنان باعث افتخارم هستند. در سال ۱۳۵۰ بعد از گرفتن گواهینامه رانندگی به شغل رانندگی آمبولانس در درمانگاه دانشکده به خدمت خود ادامه دادم. که یکی از خاطرات مدت فعالیتیم در درمانگاه که مسئول آن دکتر آل‌محمد بود این است که یک روز تیم فوتبال دانشجویان دانشکده ملاثانی با تیم فوتبال دانشجویان کویتی که به ملاثانی آمده بودند، مسابقه دادند که فکر کنم تیم فوتبال دانشکده ملاثانی پیروز شد. بعد از پایان بازی اعضای تیم دانشجویان فوتبال دانشکده با دیدن امکانات تیم کویتی، تجمع نموده و اعتراض خود را نسبت به کمبود امکاناتشان در مقایسه با تیم کویتی به ریاست دانشکده؛ یعنی دکتر صمدی اعلام نمودند. ساواک از این تجمع سوء استفاده کرد و آن را سیاسی تلقی نمود و برای دستگیری معترضان وارد عمل شد که در آن موقع بنده که راننده آمبولانس بودم در آنجا حضور داشتم و چهار نفر از دانشجویان را به نام‌های آقایان قدیری، کریمی، محمدی و باقلایی که الان همه آنان دکتر یا مهندس می‌باشند، به من پناه آورده و درخواست نمودند آنان را از محل فراری دهم. من آنان را سوار آمبولانس نموده و وانمود کردم که چند مریض و بدحال در آمبولانس دارم و آژیرکشان از دانشکده خارج شدم و آنان را به بیرون از روستای ملاثانی انتقال دادم و بعد به دانشکده بازگشتم و این‌چنین آنان را از آن دست ساواک نجات دادم که این مسئله باعث دوستی بیشتر میان من با آنان شد و تا الان یادآوری این خاطره برای من شیرین است. پس از چند سال خدمت در دانشکده ملاثانی، دکتر کاوه و دکتر نورمحمدی و دکتر قادری به اهواز منتقل شدند و دکتر کاوه که مسئول آموزش دانشگاه جندی شاپور اهواز شده بود درخواست نمود که این‌جانب از اداره نقلیه دانشکده ملاثانی به دانشگاه جندی شاپور اهواز انتقال یابم و این‌گونه در اهواز مشغول به کار شدم. بنده در دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی شاپور اهواز که ریاست محترم آن دکتر باختر بود به شغل رانندگی مشغول گشتم و روزانه اساتید دانشکده کشاورزی را از اهواز به ملاثانی و بالعکس منتقل می‌نمودم. این کار تا سال‌های دیگر ادامه داشت. اساتید محترمی که ایاب و ذهاب آن‌ها به عهده من بود عبارتند از: آقای دکتر نورمحمدی،

دکتر کمالی، دکتر حجت، دکتر نجفی، دکتر قادری، دکتر مصدق، دکتر باختی، دکتر کاشانی، مهندس والا، دکتر محمودیان، دکتر ابراهیمی، دکتر پاشایی، دکتر سلمانزاده و دیگران و همچنین اساتید خارجی که در دانشکده ملاتانی ساکن و مشغول کار بودند نیز از ملاتانی به دانشکده کشاورزی اهواز برای تدریس می‌آوردیم که نام‌های ایشان عبارتند از: دکتر آلن، دکتر لاستر، دکتر هندرسن و دیگرانی که نام‌هایشان را فراموش نموده‌ام. در آن زمان اداره مرکزی دانشگاه جندی شاپور اهواز، در ساختمان سه گوش بود و ریاست دانشگاه دکتر تراب مهرا بود و بعد از آن دکتر جامعی ریاست آن را به عهده گرفت و این ادامه داشت تا زمان انقلاب اسلامی که ریاست دانشکده کشاورزی اهواز به عهده دکتر اهدایی سپرده شد و دکتر نورمحمدی معاون ایشان بود؛ در همان اوایل انقلاب که مرتباً دانشجویان پیرو خط امام علیه حکومت شاه راهپیمایی می‌کردند.

چهارشنبه سیاه اهواز

در سال ۵۷ یک روز چهارشنبه، دانشگاهیان و مردم عادی برای حضور در مراسم سخنرانی به دانشگاه آمده بودند. در دانشکده تربیت بدنی همه دانشجویان و پرسنل دانشگاه جمع شدند و بلافاصله با شروع مراسم، نیروهای مسلح ارتش و دیگر نیروهای شاه با اسلحه سبک و تانک وارد دانشگاه شده و هر چه در مسیرشان بود تخریب و از بین می‌بردند؛ به شکلی که همه افراد حاضر در مراسم چاره‌ای جز فرار نداشتند. البته نیروهای مسلح مردم را محاصره کرده بودند. این محاصره از ساعت ۱۲ ظهر تا ۵ عصر طول کشید و با هر سختی که بود بنده و چند نفر از دوستانم با خودرو خویش از درب کوی استادان خارج شدیم و خود را نجات دادیم و به منزل دایی بنده که آن موقع در منازل نورد در جاده خرمشهر بود، رفتیم و تا شب آنجا بودیم که بعد از خانه دایی خارج گشته و به سمت جاده سه‌راه خرمشهر برای بنزین رفتیم که آنجا هم چند نفر از نیروهای نظامی بودند. پشت شیشه ماشینم عکس امام را گذاشته بودم که نظامیان به محض دیدن عکس، یکی از آنان به سمت ما آمد و گفت این

عکس را بردارید و عکس‌های شاه را به ما داد و گفت این عکس‌ها را بچسبانید و از این‌جا بروید. به سمت چهارشیر حرکت کردیم آنجا هم که رسیدیم پر از نیروهای نظامی بود و جنازه‌ای روی آسفالت افتاده بود و پارچه‌ای روی آن کشیده بودند که من توقف کرده و بالای سر آن رفتم بینم آشنا نباشد که با اعتراض یک نظامی که آنجا ایستاده بود، روبرو شدم و با لحن بدی گفت از اینجا برو و کسی نایستد. بعد از آنجا به سمت ملاثانی رفتم تا دوستانم را که ساکن ملاثانی بودند، به محل سکونتشان برسانم. آن روز یعنی چهارشنبه سیاه روز خیلی بدی بود و به خواست خدا من و دوستانم آن روز جان سالم به در بردیم. انقلاب اسلامی پیروز شد و من همچنان به کار خودم در دانشگاه مشغول بودم و با اساتید محترم دانشکده کشاورزی در بعضی روزها برای کارهای تحقیقاتی و سرکشی به شاخه‌های دانشگاه جندی شاپور به شهرستان‌های دیگر استان خوزستان می‌رفتم. جنگ تحمیلی شروع شد ولی اخبار دقیقی از جنگ و دشمن نداشتیم. لذا یک روز به اتفاق دکتر قبادیان برای سرکشی به دانشکده علوم دریایی خرمشهر عزیمت نمودیم. صبح خیلی زود از اهواز حرکت کردیم بی خبر از آن‌که دشمن پیشروی زیادی در خاک میهن کرده بود. به کیلومتر ۶۰ جاده خرمشهر که رسیدیم چند نفر با لباس شخصی و مسلح جلوی ما را گرفتند و ایست دادند که من از ماشین پیاده شدم و با زبان عربی با آنها صحبت نمودم و به آنان گفتم که می‌خواهیم به خرمشهر برویم آنان وقتی دیدند که با زبان خودشان صحبت کردم، گفتند چون ماشین شما شبیه یکی از ماشین‌های دوستان ماست، اشتباه شده و فکر کردیم دوستان ما هستید می‌توانید بروید و اجازه دادند من و دکتر قبادیان به حرکت خود ادامه دهیم که من و دکتر قبادیان پس از سرکشی به دانشکده علوم دریایی خرمشهر از جاده قدیم به اهواز برگشتیم و آن روز خدا رحم کرد که آن نفرات، ما را اسیر نگرفتند و یا نکشتند و این هم خاطره‌ای به یاد ماندنی برای من و دوست عزیزم پروفیسور قبادیان گردید. جنگ تحمیلی شروع شده بود و اوضاع روزبه‌روز بدتر می‌شد تا این‌که کلاس‌های دانشگاه تعطیل شد و جهاد دانشگاهی تشکیل گردید و من وارد جهاد دانشگاهی شدم و به فعالیت پرداختم. ریاست دانشگاه

بر عهده دکتر دوایی بود و من در جهاد دانشگاهی با دکتر دانشور همکاری می‌نمودم. ایشان رئیس خدمات عمومی بود. همچنین زیر نظر دکتر صفایی‌مقدم، معاون جنگ دانشگاه، نیز فعالیت می‌کردم. در زمان جنگ دانشگاه مرکز کمک‌رسانی به جبهه بود که یکی از کارهای ما در دانشگاه انتقال مجروحان جنگ (رزمندگان) از بیمارستان‌های اهواز به نقاتگاهی در جاده اهواز - ماهشهر نرسیده به رامشیر بود. در زمان جنگ، آقایان دکتر چمران، محسن رضایی و علی شمخانی و رهبر انقلاب آیت‌اله خامنه‌ای همگی در دانشکده کشاورزی می‌آمدند و دانشکده کشاورزی در حقیقت مثل اتاق جنگ محل تجمع و جلسات فرماندهان بود و حتی یک روز برای صرف ناهار در آنجا با هم بودیم. من ۸ سال جنگ در پشت جبهه به فعالیت خود ادامه دادم حتی به شهرهای آبادان و خرمشهر نیز برای انتقال مجروحان و نیروهای تازه نفس اعزام می‌شدم تا این که کلاس‌ها و فعالیت آموزشی دانشگاه شروع شد. پس از بازگشایی دانشگاه، من در اداره نقلیه دانشگاه به خدمت خود ادامه دادم و چند سال دانشجویان را از اهواز به ملاثانی و بالعکس از ملاثانی به اهواز منتقل می‌نمودم و هر چند وقت یکبار با بعضی از اساتید دانشگاه، دانشجویان را برای انجام گردش‌های علمی به استان‌های مختلف کشور می‌بردیم. این کار تا چند سال ادامه داشت. از جمله سفرهایی که با دانشجویان و اساتید داشتم می‌توان به سفر هفته پژوهش که به اصفهان به همراه دکتر پاک‌سرشت و دکتر سپاسی عزیمت کردیم اشاره کرد. در سال ۷۳ حدوداً یک هفته در دانشگاه اصفهان مستقر شدیم و بازدیدی به همراه اساتید گرامی از نیروگاه اتمی نطنز داشتیم که بسیار برایم جالب و خاطره‌انگیز بود.

دیگری، دومین المپیاد ورزشی دانشجویان کشور بود که به میزبانی دانشگاه تبریز به مدت ۲۷ روز طول کشید. در این سفر به همراه دانشجویان و مربیان خدمت کردم. در این دو سفر پسر کوچکم مهدی را که در سفر اصفهان دوم ابتدایی ابتدایی بود و در دومین سفر، سوم ابتدایی و مصادف با تعطیلات تابستانی مدارس بود، همراهم برده بودم که بسیار برایم خاطره به یادماندنی و برای پسر همیشه بی‌نظیر و جالب بوده است.

در آیین افتتاحیه دومین المپیاد ورزشی، قرائت قرآن را پسر خردسالم (مهدی) که همراهم بود، انجام داد که برایم بسیار خوشحال کننده بود.

پس از آن به دانشکده دامپزشکی که ریاست آن دکتر سیاری بود منتقل شدم و چند سال زیر نظر دکتر سیاری و دکتر میاحی و دکتر مروتی در دانشکده دامپزشکی انجام وظیفه نمودم. بعد از چند سال، به معاونت پژوهشی دانشگاه انتقال یافتم و زیر نظر مرحوم دکتر طاهری انجام وظیفه نمودم پس از آن به سازمان مرکزی قسمت معاونت اداری منتقل شدم و زیر نظر دکتر ممویی بودم تا زمان بازنشسته شدن که در سال ۱۳۷۸ بازنشسته شدم.

پس از بازنشستگی نیز به جهت حضور در تاکسی سرویس دانشگاه همچنان با استادان دانشگاه و خانواده‌های آنان در تماس هستم و خاطرات گذشته را برای هم بازگو می‌کنیم.

زهرا رجبعلی پور

بازنشسته

۱۳۸۷

این جانب در سال ۱۳۳۵ در هفتکل به دنیا آمدم. دوران تحصیل را در مدارس اهواز گذراندم و در رشته ریاضی از دبیرستان نظام وفا دیپلم گرفتم. در سال ۱۳۵۶ در دانشگاه جندی شاپور اهواز به استخدام درآمد و در دانشکده ادبیات و علوم انسانی در ساختمان سه گوش که به نظر من زیباترین است در کتابخانه مشغول به کار شدم.

بعد از چند سال از متصدی میز امانت به بخش نشریات منتقل شدم. این قسمت مجموعه‌ای کم نظیر از نشریات لاتین و فارسی در ایران بود که بخش لاتین را باید مدیون آقای دکتر شیرانی باشیم.

در سال ۱۳۶۷ از دانشگاه شهید چمران اهواز فوق دیپلم کتابداری گرفتم که با همین مدرک در تیرماه ۱۳۸۷ بازنشسته شدم.

احمد زرگر

بازنشسته

۱۳۸۲

این جانب احمد زرگر در سال ۱/۱/۱۳۳۳ در شهرستان (که در آن زمان بخش) هفتکل متولد شدم. دوران تحصیلات ابتدایی تا دیپلم را در دبستان آسماری و در دبیرستان رودکی این شهرستان به پایان بردم و در سال ۱۳۵۲ به نظام وظیفه اعزام شدم و در سال ۱۳۵۴ به استخدام دانشگاه جندی شاپور اهواز در کتابخانه دانشکده علوم پایه درآمدم. در سال ۱۳۵۵ ازدواج کردم. در سال ۱۳۵۷ جهت ادامه تحصیل به هندوستان رفتم و مدرک لیسانس در رشته اقتصاد را اخذ کردم و پس از بازگشت به ایران دوباره در کتابخانه دانشکده علوم مشغول به کار شدم و پس از مدت کوتاهی به کتابخانه دانشکده آمار و ریاضی سپس به کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه منتقل شدم و تا زمان بازنشستگی در کتابخانه مرکزی با پست کارشناسی ارشد با مسئولیت‌های سرپرست بخش‌های مختلفی درآمدم: از جمله بخش فهرست‌نویسی کتب لاتین، بخش شبکه اینترنتی کتابخانه مرکزی، که در آن زمان

تنها بخش برای جستجوی مقاله برای استفاده اعضای هیئت علمی و دانشجویان تحصیلات تکمیلی دانشگاه بود، رابط حرفه‌ای- فنی کتابخانه مرکزی با کتابخانه‌های علوم و مهندسی، ایجاد و نگهداری شبکه داخلی کتابخانه مرکزی و هماهنگی اطلاعاتی و نرم‌افزاری کتابخانه‌های دانشگاه با کتابخانه مرکزی.

در این مدت کوشش کردم تا در زمینه‌های زیر و طی همکاری با دیگر کارمندان، امور زیر را پیگیری کنم:

اولین خط Online جستجوی مقالات (قبل از اتصال هرگونه خط اینترنتی در دانشگاه) از طریق سازمان پژوهش‌های علمی وزارت علوم.

اولین خط پست الکترونیک در دانشگاه از طریق یک شرکت وابسته به شهرداری تهران.

ایجاد اولین شبکه داخلی کتابخانه مرکزی همراه با اطلاعات کتاب‌شناختی (که به جرئت می‌توان ادعا کرد که اولین در دانشگاه‌های ایران بود)

از لحاظ کارهای علمی- پژوهشی می‌توانم به تهیه لیست و موجودی مکتوب نشریات لاتین موجود در دانشگاه شهید چمران اهواز اشاره کنم که به چاپ رسید. فراهم کردن کتاب‌شناسی کتب اقتصاد ایران که متأسفانه به چاپ نرسید و ترجمه کتاب کاربردهای کامپیوتر در حسابداری که به چندین چاپ رسید.

در اهمیت شغل کتابداری در دانشگاه لازم است بگویم که کتابداری یک رشته و شغل علمی- فنی است که با داشتن عشق و علاقه در کنار دانش علمی و تجربه کاری می‌توان پاسخگوی نیاز مراجعه‌کنندگان بود.

مسئول کتابخانه بودن به‌خصوص در کتابخانه مرکزی، یک فرد همه‌فن‌حریف باید باشد تا از نظر اداری و شناخت مشکلات اداری و تعامل با مسئولان بالاتر و آشنایی با مشکلات کتابخانه بتواند ضمن ارائه خدمات به مراجعان، در پیشرفت کار نیز مؤثر باشد.

همسر من اکنون با داشتن مدرک فوق‌دیپلم از خدمت در آموزش و پرورش بازنشسته شده است و چهار فرزند دارم.

نسرین طالب‌زاده

بازنشسته

۱۳۹۷

این جانب نسرین طالب‌زاده در تابستان سال ۱۳۴۴ در شهر اهواز به دنیا آمدم. فرزند سوم و دختر سوم خانواده بودم و پس از من ۵ فرزند دیگر به خانواده اضافه شد که همه آنان پسر بودند. پدرم شغل آزاد داشت و مادرم خانه‌دار و هر دو اصالتاً شوشتری هستند. خدا را سپاس که همچنان سایه پرمهر هر دو عزیز را بالای سر دارم. تلخ‌ترین اتفاق دوران کودکی‌ام ابتلا به بیماری فلج اطفال بود که علی‌رغم همه تلاش‌ها و معالجات، بهبود پیدا نکردم و پای راستم به دلیل از کار افتادن بعضی عضلات؛ دچار نقص گردید. این موضوع مرا که فردی کمرو و خجالتی بودم؛ تا حدی گوشه‌گیر نمود. مدرسه را دوست نداشتم و به دنبال بهانه برای نرفتن به مدرسه بودم. به هر حال دوران ابتدایی سپری شد و دوره راهنمایی شروع گردید. به مرور زمان به لطف و عنایت خداوند و حمایت‌ها و مهربانی‌های خانواده، با مشکل جسمی خود کنار آمدم و تلاش و انرژی خود را روی درس و تحصیل متمرکز نمودم، به طوری که در دوران راهنمایی

و دبیرستان جزو شاگردان درس خوان و زرنگ بودم. سوم راهنمایی بودم که مدارس به دلیل اعتصابات سراسری تعطیل گردید و با پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۵۷؛ مدارس بازگشایی شد و دوره راهنمایی هم پایان یافت و دوره دبیرستان آغاز شد. با شروع جنگ تحمیلی در سال ۵۹ و تعطیلی مدارس اهواز؛ به دلیل حضور در اهواز و عدم مهاجرت؛ با یک سال وقفه؛ در سال ۶۳ دیپلم خود را در رشته اقتصاد گرفته و در کنکور سراسری آن سال که در دو مرحله تستی و تشریحی برگزار شد؛ شرکت نمودم و با کسب رتبه ۱۵۲ در انتخاب اول که رشته مدیریت بازرگانی دانشگاه شهید چمران اهواز بود، پذیرفته شدم و این گونه فصلی تازه از زندگی ام آغاز گردید.

با پذیرش در دانشگاه اهواز، از این که دغدغه مهاجرت به شهری دیگر و چالش زندگی در محیط خوابگاهی را نداشتم؛ خوشحال بودم. جدای از ضطراب‌های امتحانات پایان‌ترم، دوران خوبی بود. دوستان خوبی هم پیدا کردم. یادش به خیر آن زمان کلاس‌های درس در ساختمان مرکزی که نوساز و در حال تکمیل بود؛ برگزار می‌شد چون ساختمان مستقل کنونی هنوز در اختیار دانشکده قرار نگرفته بود. دفتر رئیس دانشکده و دبیرخانه و آموزش و همچنین دفتر کار اساتید؛ در محل کنونی واحد مدیریت امور اداری مستقر بود. دوره تحصیل تماماً در زمان جنگ تحمیلی سپری شد خوب به یاد دارم در سال ۶۶؛ کلاس درس «پول و ارز و بانکداری» در آمفی‌تئاتر دانشکده علوم توسط دکتر ذیحجه‌زاده برگزار می‌شد که به ناگاه صدای وحشتناک غرش هواپیماهای عراقی و انفجارهای شدیدی به گوش رسید. بعد معلوم شد در آن حمله ۵۰ نقطه شهر اهواز بمباران شده بود. آن روز را هرگز فراموش نمی‌کنم. در هر صورت دوران دانشجویی هم به پایان رسید و در تیرماه سال ۶۷ مدرک لیسانس را گرفتم و از آنجا که به اشتغال و حضور در اجتماع علاقه داشتم؛ جذب بازار کار شدم. در ابتدا به توصیه یکی از دوستان هم‌کلاسی، حدود ۳ ماه در کارگزینی دانشگاه علوم پزشکی اهواز مشغول به کار شدم و بعد در بهمن‌ماه سال ۶۷ به‌عنوان کارشناس پیمانی در دانشگاه شهید چمران اهواز استخدام شده و در قسمت کارگزینی هیئت علمی؛ به‌عنوان کارشناس؛ انجام امور بورس و فرصت مطالعاتی اعضای هیئت علمی؛ به من

واگذار گردید. یادم می‌آید آن زمان آقای سید محمد محقق که مدیر امور اداری شده بود، پیگیر جذب یک کارشناس برای کارگزینی هیئت علمی بود. سال‌ها پشت سر هم می‌گذشتند و تجربه کاری من بالا می‌رفت. از آنجا که فرد آرام و بی‌حاشیه‌ای بودم؛ همه تمرکز و توان و تلاشم را صرف انجام درست وظایف کاری نمودم. در سال ۸۰ در آزمون ورودی کارشناسی ارشد مرکز آموزش مدیریت دولتی به‌عنوان بورسیه مرکز امور مشارکت بانوان ریاست جمهوری، پذیرفته شدم و در سال ۸۳ مدرک کارشناسی - ارشد مدیریت دولتی را از مرکز مزبور اخذ نمودم. بعد از بازنشستگی آقای شریفی (معاون وقت امور اداری) آقای دکتر اسماعیل‌زاده (مدیر امور اداری) این پست را به من پیشنهاد دادند. البته آن سال‌ها؛ پست معاون مدیر واحدهای ستادی در اختیار آقایان بود و من اولین کارمند زن دانشگاه بودم که در این سطح؛ به پست سازمانی مزبور منصوب شدم. اگرچه پذیرش آن برایم آسان نبود چون تا حدودی از چالش‌های آن و سنگینی مسئولیت این پست آگاه بودم. در هر صورت از تیرماه ۸۳ تا زمان بازنشستگی یعنی بهمن ۹۷ در این پست به خدمت اشتغال داشتم. افتخارات و تقدیر نامه‌های دریافتی عبارتند از:

کارمند نمونه امور اداری.

دریافت تقدیرنامه از کمیته برگزارکننده شصتمین سال تأسیس دانشگاه.

در نهایت در ششم بهمن ۱۳۹۷؛ بعد از ۳۰ سال خدمت بازنشسته شدم. اگر چه همیشه تصمیم داشتم قبل از ۳۰ سال بازنشسته شوم و این موضوع را از سال ۹۰ به صورت شفاهی و کتبی از مدیران مجموعه درخواست نمودم؛ ولی مورد موافقت قرار نگرفت. در دوره بازنشستگی نیز همچون گذشته با پدر و مادر و خواهر و برادرم زندگی آرامی داشته و روزگار می‌گذرانم. اگرچه از اسفندماه سال گذشته (سال ۹۸) تاکنون؛ به دلیل شیوع و همه‌گیری ویروس کرونا، سخت در قرنطینه هستیم و همه برنامه‌های تفریحی و سیر و سفر را تعطیل کردیم. به امید موفقیت جهانی بر این بیماری و سلامتی و تندرستی همه عزیزان و همکاران خوب دانشگاهی، این زندگی نامه خلاصه خود را به پایان می‌رسانم.

سیدحسن عرب‌پور**بازنشسته****۱۳۸۰**

این‌جانب سیدحسن عرب‌پور در اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۸ در بروجرد به دنیا آمدم و دوره ابتدایی و متوسطه را در همین شهر گذرانده‌ام. در ۱۸ سالگی پس از اخذ مدرک دیپلم به خدمت سربازی (سپاه دانش) رفتم. در ۲۰ سالگی پس از پایان خدمت سربازی یعنی سال ۱۳۴۸ به‌عنوان معلم در آموزش و پرورش استخدام شدم و به اهواز آمدم. در ضمن تدریس و مطالعه، در سال ۱۳۵۱ به دانشگاه جندی شاپور اهواز در رشته زبان و ادبیات فارسی راه پیدا کردم و در ۱۳۵۵ مدرک کارشناسی خود را دریافت نمودم. در سال ۱۳۵۴، با درخواست خود از وزارت آموزش و پرورش به وزارت علوم منتقل شدم. در دانشگاه، تا سال ۱۳۶۰ در قسمت امور اداری مشغول بودم ولی در سال ۱۳۶۰ بخاطر علاقه به کتاب و کتابخانه به دانشکده الهیات و معارف اسلامی منتقل شدم. تا سال ۱۳۷۷ آنجا در خدمت اساتید محترم و دانشجویان بودم

و حدود ۴ سال نیز در دانشکده علوم ورزشی و تربیت بدنی خدمت کردم و در سال ۱۳۸۰ با ۳۴ سال سابقه کاری به افتخار بازنشستگی نائل شدم.

در کنار انجام کارهای اداری، در اوقات آزاد با توجه به سابقه طولانی یعنی از دوران دبیرستان و با داشتن کارت مربیگری پینگ‌پنگ و تأیید معاون آموزشی و رئیس دانشکده تربیت بدنی به مربیگری پینگ‌پنگ دانشگاه شهید چمران اهواز مشغول بودم و بعد از بازنشستگی نیز بنا به دعوت مدیر تربیت بدنی دانشگاه علوم پزشکی اهواز چند سالی با آنها همکاری نمودم. در این مدت، مسابقات زیادی میان دانشجویان دانشگاه‌های کشوری در شهرهای مختلف انجام گرفت که تیم پینگ‌پنگ دانشگاه شهید چمران اهواز در بیشتر مسابقات بین سه تیم اول بود و مدال‌ها و جام‌های زیادی دریافت نمود. این جام‌ها اکنون در دفتر تربیت بدنی معاونت دانشجویی دانشگاه موجود می‌باشد.

وضعیت ورزش دانشجویی رشته پینگ‌پنگ در آن زمان، محیطی بسیار شاد و صمیمانه بود و دانشجویان با انگیزه بسیار به سالن می‌آمدند.

حمید قبله‌شناس

بازنشسته

۱۳۸۱

این‌جانب حمید قبله‌شناس هستم. در سال ۱۳۲۵ در اهواز به دنیا آمدم. تحصیلات ابتدایی را تا سال سوم در اهواز و تا مقطع دیپلم را در دزفول گذراندم. در سال ۱۳۵۴ در دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه جندی شاپور اهواز پذیرفته شده و مدرک کارشناسی را در سال ۱۳۵۹ دریافت کردم.

من در سال ۱۳۴۷ به استخدام دانشگاه درآمدم و به ترتیب مسئولیت‌های اجرایی را به شرح زیر بر عهده داشتم: تکنسین آزمایشگاه شیمی عمومی در ساختمان سه‌گوش، حسابدار دانشکده علوم تا سال ۱۳۵۴ در ساختمان کنونی دانشکده علوم، مسئول تدارکات گروه زمین‌شناسی دانشکده علوم، کتابدار، سرپرست دبیرخانه کل دانشگاه از ۱۳۶۳ با ابلاغ جناب دکتر عبدالرسول کاظم‌پور، رئیس وقت دانشگاه تا نیمه ۱۳۸۲.

افزون بر سمت سرپرستی دبیرخانه کل دانشگاه، به عنوان منشی هیئت رئیسه، شورای اداری و مالی، شورای فنی، شورای دانشگاه و مسئول دبیرخانه هیئت امنای دانشگاه انجام وظیفه می‌کردم.

رؤسای دانشگاه جندی‌شاپور اهواز از زمان استخدام این‌جانب تا پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ آقایان دکتر داوود کاظمی متخصص و جراح قلب و عروق و دکتر عباس جامعی، متخصص علوم آمار بودند. پیش از استخدام من، آقای دکتر تراب مهران رئیس دانشگاه بود.

نام‌های معاونان دانشگاه به قرار زیر بود:

دکتر محمدحسن مهدوی اردبیلی، معاون آموزشی،

دکتر مسعود بقایی، دکتر سمیع، دکتر علی عمیدی، معاونان مالی و اداری، دکتر بهین، معاون پژوهشی و خانم دکتر طلعت بصاری معاون دانشجویی.

دکتر سید مجید احمدی‌زاده، رئیس دانشکده پزشکی و آقای دکتر منوچهر دواپی، معاون ایشان بود.

آقایان دکتر لاهوتی و دکتر افتخاربه ترتیب، رؤسای بیمارستان‌های شماره ۱ (بیمارستان امام خمینی کنونی) و شماره ۲ (بیمارستان گلستان کنونی) بودند.

رؤسای دانشکده علوم، به ترتیب زمانی: دکتر پرویز تسلیمی، دکتر ساسان رئیسی، دکتر ابوالقاسم صالح جهرمی و دکتر علی خالقی مقدم.

رئیس دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، دکتر چهرزاد و رئیس دانشکده کشاورزی ملاثانی، دکتر علی کاشانی و رئیس دانشکده کشاورزی، دکتر اردشیر قادری بود.

برای تصور بهتر از شکل کالبدی و آشنایی با افراد تأثیرگذار دانشگاه در آن سال‌ها و شناخت بهتر روند شکل‌گیری و روند تکاملی آن در عصر جدید، لازم می‌دانم به چند مورد اشاره کنم که از نظر پیشینه این فرآیند برای نسل کنونی و نسل‌های آینده حائز اهمیت بسیار است:

زمانی که استخدام شدم نام دانشگاه، دانشگاه جندی شاپور بود و متشکل از دانشکده کشاورزی ملاثانی که طبق اطلاعات روایی، تحت عنوان اصل ۴، آمریکایی‌ها آن را بنا و راه‌اندازی کرده بودند و اعضای هیئت علمی که در آن زمان در این دانشکده مشغول بودند می‌توان از آقای مهندس حبیب‌اله قطب نام برد. ایشان و آقای خلیفه ضیائیان معاون سابق خدمات امور آموزشی دانشگاه که مدتی کارمند آنجا بود، اشاره نمود.

تا پیش از سال ۱۳۴۷ دانشگاه جندی شاپور متشکل از یک دانشکده پزشکی در ساختمان سه‌گوش تحت عنوان دانشکده پزشکی گندی شاپور و یک بیمارستان با نام بیمارستان جندی شاپور، بیمارستان کنونی امام خمینی در خیابان ۲۴ متری و یک دانشکده کشاورزی با نام دانشکده کشاورزی ملاثانی و شهر دانشگاهی وجود داشت.

در سال ۱۳۴۸ یا ۱۳۴۹ ساختمان بیمارستان گلستان کنونی به پایان رسید و در آن سال به نام بیمارستان شماره ۲ جندی شاپور و بیمارستان امام خمینی کنونی بیمارستان شماره ۱ نامگذاری شد.

در اواخر سال ۱۳۴۷ در ساختمان سه‌گوش، دیگر اثری از دانشکده پزشکی گندی شاپور نبود و کاربری درون آن تغییر و با نام «مرکز آموزشی دانشگاه جندی شاپور» بر سردر اصلی آن واقع در فلکه کنونی مولوی به جای دانشکده پزشکی گندی شاپور نصب گردید. مجری تغییر این کاربری بر عهده یک هیئت آمریکایی در قالب طرح «رتیان» بود. همزمان با این تغییر کاربری استادان مختلفی در رشته‌های شیمی، فیزیک، زیست‌شناسی، زبان انگلیسی و نیز کارمندان اداری و تکنسین‌های مربوط به آزمایشگاه‌های رشته‌های یادشده، استخدام شدند. از این رو، استخدام و پذیرش دانشجو از سال ۱۳۴۸ رو به افزایش بود. در واقع آغاز تکامل دانشگاه جندی شاپور در قالب یک دانشگاه به معنی واقعی از این سال بود. شکل جدید ساختمان سه‌گوش به عنوان مرکز آموزشی دانشگاه جندی شاپور، شامل آمفی‌تئاتر مجلل و مجهز به دستگاه سمعی و بصری در طبقه دوم، دو آزمایشگاه شامل آزمایشگاه شیمی

عمومی و آزمایشگاه زیست‌شناسی عمومی و آزمایشگاه فیزیک در طبقه همکف بود. مواد و ابزار و وسایل مورد نیاز این آزمایشگاه‌ها همگی از آمریکا و آلمان تأمین می‌شد و تجهیزات و دستگاه‌های این آزمایشگاه‌ها به کمک امریکایی‌ها و استادان تازه استخدام شده و تکنسین‌ها نصب و راه‌اندازی می‌شد. مسئول راه‌اندازی آزمایشگاه شیمی عمومی شخصی به نام مستربرن و مسئول راه‌اندازی آزمایشگاه فیزیک به نام آقای دکتر حسن که هندی‌تبار بود و مسئول راه‌اندازی آزمایشگاه زیست‌شناسی خانمی بود که نام وی را فراموش کرده‌ام فردی به نام مستر کوک رئیس هیئت امریکایی، مجری تغییر کاربری درون ساختمان سه‌گوش یا طرح رتین را بر عهده داشت. برخی از استادان در ساختمان سه‌گوش در سال ۱۳۴۷ عبارتند از: مرحوم محمدجعفر محمدی مدیر گروه شیمی عمومی، دکتر محمدرضا سعیدی، دکتر عباس ترسلی. دکتر ماشاءاله پورمنصوری، دکتر حسن غفوری فرد وزیر اسبق نیرو و نماینده مجلس شورای اسلامی، دکتر حسین مروج همدانی، دکتر فریور، دکتر آل‌محمد.

در طبقه همکف کلاس‌های درس، مرکز کامپیوتر، آزمایشگاه‌های سمعی و بصری و دفتر گروه زبان انگلیسی، تلفن‌خانه، آزمایشگاه فیزیک عمومی و سلف‌سرویس دانشجویان بود. در طبقه دوم آزمایشگاه شیمی عمومی، آزمایشگاه زیست‌شناسی عمومی، کتابخانه، آمفی‌تئاتر و دفاتر کارمندان قرار داشت. در طبقه سوم (پشت‌بام) چند آزمایشگاه شیمی و دفاتر اداری به علت کمبود فضای آموزشی و اداری بعداً احداث گردید. برخی مسئولان وقت مرکز آموزشی دانشگاه جندی شاپور عبارت بودند از:

مرحوم رضا تاجدار، رئیس مرکز

دکتر حسین مروج همدانی، مدیر گروه زیست‌شناسی عمومی

مرحوم محمدجعفر محمدی، مدیر گروه شیمی عمومی

دکتر ماشاءاله پورمنصوری، مدیر گروه فیزیک عمومی

دکتر گمشادزهی، رئیس مرکز کامپیوتر

دکتر ارباب شیرانی، مدیر گروه زبان انگلیسی

شرح احوال تشکیل شهر دانشگاهی کنونی:

در اوایل سال ۱۳۴۷ که این‌جانب در بردسیر از توابع استان کرمان مشغول انجام خدمت سربازی در قالب سپاه دانش بودم از طریق اخبار رادیو به سخنرانی شاه تحت عنوان انقلاب فرهنگی در راستای به اصطلاح اصول شش‌گانه انقلاب سفید گوش می‌کردم. وی اظهار داشت در اجرای توسعه دانشگاه‌های استان‌های کشور، لازم است که در هر استان شهر دانشگاهی تشکیل و کلیه دانشکده‌ها و مراکز تحقیقاتی حتی بیمارستانی و اداری و منازل استادان آن دانشکده‌ها در این شهر دانشگاهی به صورت مجتمع تأسیس شوند. در ادامه سخنرانی، ایشان گفتند که هر دانشگاهی که شهر دانشگاهی نداشته باشد، ادارات کل کشاورزی استان‌ها موظف هستند که تأسیسات و امکانات آماده خود را به همراه زمین آماده شده، در اختیار دانشگاه قرار دهند. بر این اساس بود که شهر کنونی دانشگاهی شهید چمران اهواز و علوم پزشکی جندی شاپور اهواز - که تا پیش از سال ۱۳۶۴ در قالب یک دانشگاه به نام دانشگاه جندی شاپور بود - در بین سال‌های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ از مالکیت اداره کل کشاورزی استان به دانشگاه جندی شاپور اهواز واگذار گردید. بی‌درنگ، شرکتی به نام شرکت رُس به‌عنوان پیمانکار دانشگاه در ظرف ۴ یا ۵ ماه در سال ۱۳۵۰ دانشکده علوم و دانشکده کشاورزی را احداث نمود و آزمایشگاه‌های شیمی و فیزیک و زیست‌شناسی در قالب آزمایشگاه‌های تخصصی و نیز کتابخانه از ساختمان سه‌گوش به دانشکده علوم منتقل و ساختمان سه‌گوش به دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی تغییر نام داد و چند دانشکده در شهر دانشگاهی به سرعت و طی چند ماه ساخته و گشایش یافت مانند دانشکده پزشکی کنونی، دانشکده‌های علوم، کشاورزی، تربیت بدنی و علوم ورزشی همراه با استادیوم ورزشی آن، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی در ساختمان دانشکده داروسازی کنونی و به دنبال آن ساختمان سازمان مرکزی توسط این شرکت در شهر دانشگاهی احداث گردیدند.

البته قبل از احداث این دانشکده‌ها و تأسیسات اداری در سال ۱۳۴۹ یا ۱۳۵۰، دیوار فلزی زیبایی در پیرامون «شهر دانشگاهی» کشیده شد و پس از این، مجموعه به‌عنوان شهر دانشگاهی معروف گردید.

به نظر می‌رسد که طرح تشکیل دانشگاه جندی شاپور اهواز در پیش از انقلاب اسلامی، از زمان دکتر تراب مهرا رئیس اسبق دانشگاه آغاز و طرح تحویل و تحول شهر دانشگاهی از اداره کل کشاورزی خوزستان و نیز طرح تهیه و تدوین نقشه‌های جامع شهر دانشگاهی و اجرای نقشه‌های آن، در زمان ریاست دکتر عباس جامعی به انجام رسید.

مهمان‌سرای کنونی دانشگاه در باغ معین، زمانی کنسولگری انگلستان در اهواز بوده است که دانشگاه آن را به مبلغ ده میلیون تومان خریداری نمود.

پیش از احداث منازل کوی استادان در شهر دانشگاهی، استادان در کوی قدیم روبروی استادیوم یا در مهمانسرای کنونی دانشگاه یا در منازل استیجاری اطراف دانشگاه سکونت داشتند.

دانشجویانی که از سال ۱۳۴۸ از طریق آزمون مستقل و بیرون از نظام آزمون سراسری پذیرفته می‌شدند، به سبب آماده نبودن خوابگاه‌های در حال احداث، در ساختمان‌های استیجاری سکونت داشتند.

لازم به ذکر است که در زمان توسعه همه‌جانبه دانشگاه در شکل کنونی و دارا شدن شهر دانشگاهی، ناوگان اتوبوسرانی دانشگاه متشکل از اتوبوس‌های بدفورد سبز رنگ قدیمی ساخت انگلستان بود که اکثراً کهنه و قدیمی و متعلق به شرکت نفت بودند و جهت انتقال دانشجویان از ساختمان سه‌گوش سپس از ایستگاه روبروی استادیوم ورزشی کنونی تختی به طرف شهر دانشگاهی و بالعکس تردد می‌کردند. در دوره ریاست دکتر جامعی این اتوبوس‌های قدیمی جای خود را به اتوبوس‌های بنز جلید داد. در همین دوره، استادان ایرانی بیشتری از آمریکا و اروپای غربی استخدام شدند و دانشجویان از طریق آزمون سراسری پذیرفته شدند و به تعداد دانشجویان سال به سال افزوده می‌شد و دانشکده‌هایی که پیش از انقلاب توانستند

از طریق آزمون مستقل و خارج از آزمون سراسری دانشجویان فوق لیسانس پذیرند یکی گروه ریاضی بود در زمانی که آقای دکتر امیدعلی کرمزاده شهینی، مدیر گروه وقت ریاضی را به عهده داشت و دیگری گروه علوم تربیتی در دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی بود.

در سال‌های ۱۳۴۷ یا ۱۳۴۸ دفتر دکتر داوود کاظمی رئیس دانشگاه و کارگزینی دانشگاه در مهمانسرای کنونی دانشگاه، ساختمانی که نزدیک درب ورودی سمت چپ آن قرار دارد، مستقر بودند. ولی دکتر جامعی، آخرین رئیس دانشگاه در پیش از انقلاب اسلامی، دفتر خود را از مهمانسرا به ساختمان سه‌گوش واقع در طبقه اول جنب آمفی‌تئاتر منتقل کرد. با آماده شدن سازمان مرکزی کنونی در شهر دانشگاهی، ایشان دفتر خود را به این ساختمان، محل فعلی دفتر رئیس دانشگاه منتقل کرد و همزمان کلیه تشکیلات اداری و مالی دانشگاه نیز در این ساختمان متمرکز شدند.

شرح چند خاطره از دوره اشتغال در دانشگاه در دو نوبت

در میان سال‌های ۱۳۵۰ یا ۱۳۵۱ زنده‌یاد دکتر محسن هشترودی دانشمند و استاد ریاضی دانشگاه تهران که شهرتی جهانی دارد، جهت پرداخت وجه نقد بابت حقالتدریس ایشان که به‌عنوان استاد مدعو به اهواز سفر می‌کردند رسیدم. در یکی از این دو نوبتی که در زمستان بود و همراه دو نفر استاد دیگر در چمن رویروی ساختمان مدیریت دانشگاه در مهمانسرا نشسته و سرگرم بحث بودند، پاکت محتوی وجه نقد را به وی تقدیم و منتظر ماندم تا سند مربوطه را رسید وجه نماید. روی پاکت مزبور یک رابطه ریاضی نوشتند و اظهار داشتند این رابطه را دادم به یکی از دانشمندان ریاضیدان روسی و گفتم من ۱۷ روز در مسکو هستم اگر آن را حل کردید مرا مطلع کنید و در ادامه ایشان فرمودند که آن دانشمند روسی پس از گذشت چند روزی آمد و گفت نتوانستم آن را حل کنم راه حل چیست؟ گویا یکی

از آن دو نفر که روبروی استاد دکتر هشترودی نشسته بودند، ریاضیدان بود و از ایشان خواهش نمود که تا آن رابطه را به ایشان بدهد تا شاید بتواند آن را حل نماید. به هر حال، آمدن دانشمند بزرگ و برجسته‌ای مانند دکتر هشترودی به دانشگاه ما افتخار بزرگی است و این رخداد تاریخی باید در تاریخ این دانشگاه برای نسل کنونی و نسل‌های آینده ثبت و ضبط شود.

در زمانی که حسابدار دانشکده علوم بوم نام‌های از دکتر عباس جامعی رئیس وقت دانشگاه آمد با این مضمون: جناب آقای دکتر عطاءاله قبادیان با توجه به داشتن کرسی دانشگاه وین اتریش، جناب‌عالی به عنوان دانشیار دانشگاه استخدام می‌شوید. حقوق و مزایای دانشیاری آن زمان هم در نامه قید شده بود و یک نسخه رونوشت جهت رئیس دانشکده علوم ارسال شده بود و ایشان هم همان نسخه را برای حسابداری ارسال کردند. گو اینکه رشته ایشان در دانشکده کشاورزی بود ولی به نظر می‌رسد که به دلیل عدم اعتبار لازم در بودجه دانشکده کشاورزی، به دانشکده علوم ارجاع شده بود.

ابراهیم قلمی

بازنشسته

۱۳۷۳

این‌جانب ابراهیم قلمی به سال ۱۳۲۱ در روستای کوت سید صالح از توابع اهواز متولد شدم. دوران دبستان را در دبستان فرهنگ استیشن (منازل مسکونی کارکنان شرکت نفت) گذراندم و دوران دبیرستان را در اهواز تا دیپلم ادامه دادم. از آنجایی‌که به کارهای فنی علاقه داشتم در شرکت ساختمانی به کار لوله‌کشی و در شرکت راه‌سازی برای فراگیری کار با ماشین آلات راه‌سازی، مشغول شدم.

دوران نوجوانی در کوت عبدالله فوتبال بازی می‌کردم و در سال ۱۳۳۸ عضو ثابت باشگاه شاهین اهواز شدم. در سال ۴۲ بازیکنان تیم شاهین متفرق شدند و من هم با استخدام در اداره گمرک به تیم فوتبال گمرک پیوستم که در سال ۴۷ قهرمان باشگاه‌های اهواز شدیم.

در سال ۴۷ در دانشگاه جندی شاپور استخدام شدم محل کارم در اداره کل آموزش دانشگاه به مدیر کلی مرحوم تاجداری در ساختمانی معرف به ساختمان کمیلی در

خیابان ۲۴ متری روبروی پل چهارم بود که آزمایشگاه‌های فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی هم در آنجا دایر بود و بعدها به ساختمان معرف سه‌گوش به نام مرکز آموزش دانشگاه، منتقل شد. من چون مورد اعتماد بودم تایپ سؤالات امتحانی آزمایشگاه‌ها توسط من انجام می‌شد. در آن ساختمان یکی از آزمایشگاه‌های دانشکده پزشکی و آزمایشگاه زبان و دفتر معاون آموزشی و دیگر دفاتر فعال بود چون در آن زمان اکثر ادارات دانشگاه در ساختمان‌های استیجاری فعالیت می‌کردند. در سال ۴۹ که مرحوم دکتر عباس جامعی به سمت ریاست دانشگاه منصوب شد برای انجام کارهای تایپی، من توسط آقای مجاب معاونت دانشجویی به ایشان معرفی شدم چون کارم مورد توجه ایشان قرار گرفت، تمام کارهای تایپی تا زمانی که نیاز بود توسط این‌جانب انجام می‌شد. بعد از تأسیس چاپخانه در سال ۱۳۵۰ با سمت مسئول تحریرات و نمودارسازی به آنجا منتقل شدم. با تجربه‌ای که به دست آورده بودم نسبت به حرف‌چینی کتاب با ماشین تحریر و صفحه‌بندی اقدام نمودم. با استخدام چند نفر ماشین‌نویس و آموزش آنان توسط این‌جانب کار گسترش پیدا کرد. با خرید چند دستگاه ماشین کامپیوتری کارت مغناطیسی برای آموزشی در کلاسی که در شرکت آی.بی.ام برگزار شده بود، شرکت نمودم و بعد از فراگیری، در دانشگاه به ماشین‌نویس‌های چاپخانه آموزش دادم. از آن پس، چاپ کتاب‌ها با حروف چاپی استاندارد انجام می‌شد. امتحان از ماشین‌نویس‌ها برای استخدام به‌عهده من بود.

زمانی که دانشگاه اقدام به پذیرش دانشجوی شبانه نمود، سؤالات این امتحان را چند روز قبل از امتحان من حروف‌چینی می‌کردم و تا چند روز بعد که در چاپخانه، بسته‌بندی می‌شد، آزاد بودم چون مورد اعتماد همه مسئولان دانشگاه بودم و هیچ اتفاقی نمی‌افتاد. این امر مورد تأیید دوستان و همکاران نیز می‌باشد.

از بدو استخدام در دانشگاه چون برگزاری کنکور به‌عهده اداره کل آموزش بود، تمام کارکنان آموزش در برگزاری کنکور شرکت فعال داشتند از جمله تهیه کروکی محل‌های برگزاری. اکثر سال‌ها یک از نیروهای قرنطینه (مخزن) بودم. معمولاً برای

برگزاری کنکور نماینده تام‌الاختیار از طرف رئیس دانشگاه معرفی می‌شد. من هم چون تجربه این کار را داشتم همیشه یکی از دستیاران نماینده تام‌الاختیار بودم که بارها مورد تقدیر قرار گرفتم. بایستی عرض کنم به جز یکی دو سال، در تمامی کنکورها فعالیت چشمگیری داشتم حتی سال بعد از بازنشستگی هم بنا به دعوت ریاست محترم دانشگاه در برگزاری کنکور شرکت نمودم.

در اینجا لازم دیدم یادی از زنده‌یاد دکتر عباس جامعی کنم. مدت زمانی که ایشان ریاست دانشگاه را به عهده داشت تمامی ساختمان‌های شهر دانشگاهی را احداث نمود از جمله بیمارستان گلستان که توسط تیمسار ضرغام، مدیر کل گمرک، نیمه کاره رها شده بود، به دانشگاه واگذار گردید و کار ساختمانی آن به اتمام رسید.

سال ۱۳۵۰ در امور دانشجویان کلاسی برای آموزش دانشجویان دایر شد که من به آموزش آنان پرداختم و در سالهای تحصیلی ۵۷-۵۸ و ۵۸-۵۹ بنا به درخواست اداره آموزش دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی نسبت به تدریس دانشجویان آن دانشکده اقدام نمودم همچنین امتحان از ماشین‌نویس‌ها برای استخدام به عهده من بود.

با شروع جنگ تحمیلی دانشگاه دستخوش حوادثی شد. عده‌ای از اساتید به خارج از کشور رفتند و عده‌ای هم اخراج شدند. چاپخانه هم از این اوضاع درهم بی‌بهره نبود. لشکر نجف اشرف در کتابخانه مرکزی دانشگاه که نیمه‌تمام و از بتن ساخته شده بود، قرار داشت. این ساختمان بارها بمباران شد. ترکش یکی از این بمبها یکبار به ترانس برق چاپخانه خورد و برق قطع شد.

در دوران جنگ نمایشگاهی در تهران برگزار شد که فعالیتهای دانشگاه‌ها بوسیله نمودار در آن نشان داده می‌شد. این نمودارها که در مدت محدودی بایستی تهیه و ارسال می‌شد ناچار شبانه‌روزی بایستی کار می‌کردیم. تهیه و ترسیم این نمودارها را این‌جانب و همکار ارجمندم آقای مهندس عباس والا انجام دادیم که ظاهراً مورد قبول و استقبال قرار گرفت.

در ۳۲ سال خدمت در دانشگاه از سوی مسئولان چندین نوبت مورد تقدیر قرار گرفتم و در سال ۱۳۷۰ به عنوان کارمند نمونه انتخاب شده و مورد تقدیر ریاست وقت دانشگاه قرار گرفتم. من در سال ۱۳۷۳ بازنشسته شدم. سمت‌هایی که در دوران خدمت در دانشگاه داشتم با ذکر تاریخ ذکر شده در حکم کارگزینی:

۱۳۵۰/۲/۱۱	مسئول تحریرات و نمودارسازی
۱۳۵۵/۷/۲۷	معاون اداره چاپ و انتشارات دانشگاه
۱۳۶۱/۱۱/۱۶	رئیس اداره چاپ و انتشارات دانشگاه
۱۳۶۱/۴/۱۹	معاون مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه
۱۳۷۰/۱۱/۲۵	رئیس اداره چاپ و انتشارات دانشگاه

در تمام هشت سال جنگ تحمیلی، در دانشگاه به فعالیت مشغول بودم و تمام کارهای چاپی جهاد سازندگی و سپاه و ارتش را انجام می‌دادیم و تهیه اعلامیه‌های سخنان امام که توسط مرحوم دکتر چوبین ترجمه و توسط این‌جانب تایپ و بعد از چاپ برای رساندن به نیروهای عراقی توسط سپاه به پایگاه وحدتی فرستاده می‌شد. بنا به مقتضیات و طرح خدمت کارمندان دولت در جبهه یا پشت جبهه، مدتی هم در سپاه پاسداران خدمت نمودم.

به رغم آنکه سرپرستان اداره چاپ و انتشارات معمولاً و در برهه‌هایی از میان اعضای هیئت علمی انتخاب می‌شدند، ولی بیشتر استادان برای انجام کارهای مربوط به چاپ کتاب‌هایشان به من مراجعه می‌کردند.

در پایان از همه دوستان و همکارانی که در سی‌ودو سال خدمت در کنار آنان بودم، تشکر کنم. اگر از من آزرده خاطر شدند به بزرگی خودشان می‌بخشند.

دو سال بعد از بازنشستگی یعنی در خرداد ۱۳۷۵ به دانشگاه صنعتی اصفهان مراجعه و با معرفی یکی از اساتید دانشگاه اهواز و ارائه سوابق کاریم در دانشگاه اهواز، تقاضای کار کردم با توجه به سوابق کاری‌ام، استقبال کردند و با سمت مسئول دفتر خدمات فنی انتشارات پذیرفته شدم. با همکاری سرپرست انتشارات و معاونت

پژوهشی دانشگاه و تجربه چندین ساله‌ام توانستم تمام کارهای حروف‌چینی و صفحه‌آرایی کتاب‌ها را که قبلاً بیرون از دانشگاه انجام می‌شد، در دانشگاه انجام دهیم که موجب رضایت مسئولان دانشگاه گردید. در سال ۱۳۷۷ با حفظ سمت به سرپرستی اداره چاپخانه منصوب شدم. در دوران خدمتم در دانشگاه صنعتی اصفهان بارها از طرف مسئولان و دبیران سمینارها مورد تقدیر قرار گرفتم و در سال ۱۳۷۸ به‌عنوان کارمند منتخب ضمن تقدیر، هدایایی نیز دریافت نمودم، تا این‌که به‌کارگیری بازنشسته‌ها منع شد من هم دانشگاه را ترک نمودم.

فاطمه کردانی مقدم

بازنشسته

۱۳۷۸

من فاطمه کردانی مقدم هستم، متولد سال ۱۳۳۲ در شهرستان بندر ماهشهر. تا هفت سالگی در این بندر کوچک زندگی می‌کردیم و از سال ۱۳۴۳ به علت بازرخرد شدن پدرم از خدمت که به درخواست خودشان انجام شد، به اهواز آمدم و از سوم ابتدایی تا کلاس ششم در دبستان رشديه و از کلاس هفتم در دبیرستان پروین اعتصامی مشغول به تحصیل بودم و در رشته علوم طبیعی دیپلم گرفتم. بعد از گرفتن دیپلم به دلیل شرایط فرهنگی آن دوران نتوانستم ادامه تحصیل بدهم ولی در دوره آموزشی ماشین‌نویسی شرکت کردم و مدرک گرفتم، سپس مشغول به یادگیری خیاطی شدم و دیپلم خیاطی گرفتم. در سال ۱۳۵۳ توسط یکی از آشنایان که در دانشگاه جندی شاپور اهواز (شهید چمران کنونی) شاغل بود به کارگزینی معرفی و به استخدام دانشگاه درآمدم و در اداره آموزش دانشکده علوم به‌عنوان ماشین‌نویس مشغول به

کار شدم. پس از دو سال، سمت اداری من به متصدی امور دانشجویی تغییر کرد که تا زمان انقلاب اسلامی و شروع جنگ تحمیلی در همین سمت شاغل بودم. بعد از یک سال که استخدام من تقریباً رسمی شده بود و جزو پرسنل دانشگاه به حساب می‌آمدم موقعیتی پیش آمد که در یک آزمون استخدامی شرکت نفت شرکت کردم و قبول شدم و قرار بود دوره آموزشی ۳ ماهه برای ما بگذارند که به دلیل نیاز به نیرو سه نفر اول آزمون را که من هم یکی از آنها بودم، بدون دوره آموزشی استخدام کردند و حدود ۵ روز در شرکت نفت مشغول به کار بودم و بعد از آن استخدام، رسمی نشده استعفا دادم زیرا محیط اداری آنجا با محیط دانشگاه که یک محیط فرهنگی و علمی بود، قابل مقایسه نبود و تفاوت بسیار داشت و من در مدت یک سال به محیط دانشگاه انس گرفته بودم و با روحیات من سازگارتر بود. با شروع سال ۱۳۵۷ جنب و جوش انقلاب در فضای دانشگاه آغاز شد و اعتصابات فقط محدود به دانشجویان نبود و کارکنان نیز اعتصاب کردند و به مدت چند ماه به طول انجامید و کارکنان دست از کار کشیده بودند، البته در زمان مقرر به محل کار می‌رفتیم اما به دلیل اعتصاب کسی مشغول به کار نمی‌شد. در این دوران بیشتر افراد مشغول به فعالیت انقلابی و برگزاری نشست‌های سخنرانی بودند. خاطره‌ای دارم از روز چهارشنبه سیاه. روز ۲۷ دیماه ۱۳۵۷ روز بعد از فرار شاه که به چهارشنبه سیاه معروف شد، در سالن بزرگ ورزشی دانشکده تربیت بدنی سخنرانی بود، آیت‌اله خزعلی مشغول سخنرانی بودند که خبری فوری و محرمانه به ایشان داده شد و ایشان بلافاصله اتمام مراسم را اعلام کردند و همه پراکنده شدند و ما کارکنان به محل کار خود برمی‌گشتیم که حراست دانشگاه به سرعت همه افراد را به سمت خروجی دانشگاه از سمت بیمارستان شماره ۲ (بیمارستان گلستان کنونی) هدایت می‌کرد. فقط متوجه شدیم که نیروهای انتظامی حکومت، در دانشگاه در حال آتش زدن ماشین‌ها و تیراندازی بودند. همه کارکنان و دانشجویان پراکنده شده بودند و هرکس به دنبال راه فرار بود. من و چند تن از همکاران از سمت بیمارستان گلستان از دانشگاه خارج شدیم و از سمت روستای سید کریم فقط توانستیم به طرف کمپلو و شلنگ‌آباد راه

پیدا کنیم و به ناچار به آن طرف رفتیم و حتی نتوانستیم به خانه خودمان برویم به این دلیل که تنها راهی که توانستیم پیدا کنیم به سمت کمپلو بود، نیروهای حکومتی تانک به درون خیابان‌های شهر آورده بودند و ماشین‌ها را آتش می‌زدند و تعدادی از مردم را زخمی و شهید کردند. من به ناچار به خانه یکی از اقوام رفته بودم. تلفن‌ها قطع بود و امکان برقراری تماس نبود. خانواده‌ام از من بی‌خبر و نگران بودند و برادرم به دانشگاه رفته بود و با دیدن اوضاع فکر کرده بود که ماشین مرا هم آتش زده‌اند و حراست دانشگاه کسی را به داخل راه نمی‌داد. روز چهارشنبه سیاه برای همه مردم خاطره بدی بود که مردم را در شور انقلاب مصمم‌تر کرد.

سرانجام پس از ۲۲ بهمن و پیروزی انقلاب فضای دانشگاه تغییر کرد. گروهک‌های زیادی در دانشگاه شروع به فعالیت علنی و عضوگیری و برگزاری سخنرانی کرده بود. گروهک‌ها هر کدام اتاق‌هایی را در دانشگاه اشغال کرده بودند و به تبلیغات مشغول بودند. حزب توده، مجاهدین خلق، فدائیان اسلام و ... همه در دانشگاه فعالیت می‌کردند و فضای دانشگاه از ماهیت علم‌آموزی خود فاصله گرفته بود و جوی متشنج و غیرعلمی بر دانشگاه حاکم شده بود. این وضع تا زمان انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه ادامه داشت.

ستاد انقلاب فرهنگی در خرداد سال ۵۹ تشکیل شد و هدف آن برنامه‌ریزی جدید برای دانشگاه‌ها و انجام طرح‌های فرهنگی و علمی و گسترش فرهنگ اسلامی در دانشگاه بود. جهاد دانشگاهی نیز به‌عنوان یکی از بازوان اجرایی ستاد انقلاب فرهنگی تأسیس شد. پس از ۳ ماه در شهریور ۵۹ با شروع جنگ تحمیلی، جهاد دانشگاهی که یک ماه و نیم از تأسیس آن می‌گذشت در جبهه و پشت جبهه مشغول فعالیت شد. با شروع جنگ تحمیلی ادارات و دانشگاه‌ها تعطیل شدند و بسیاری از مردم خوزستان به استان‌های دیگر کشور نقل مکان کردند و تقریباً نیمی از شهر اهواز خالی از سکنه شده بود ولی من و خانواده‌ام همچنان ساکن اهواز بودیم. من و دیگر کارکنانی که هنوز در اهواز زندگی می‌کردند هر چند روز یکبار برای حضور و غیاب به دانشگاه مراجعه می‌کردیم. یکی از دفعاتی که برای حضور و غیاب به دانشگاه رفته بودم آقای

مهندس عباس والا که در آن زمان در جهاد دانشگاهی که به تازگی تأسیس شده بود، مسئولیتی داشتند، اعلام کردند که برای جهاد دانشگاهی احتیاج به نیرو دارند، من هم اعلام آمادگی نمودم و از آن روز در جهاد دانشگاهی مشغول به کار شدم و بیشترین مدت خدمت اداری من، در جهاد دانشگاهی دانشگاه شهید چمران اهواز و در زمان ریاست آقای مهندس شکراله‌زاده سپری شد و من در تمام این مدت و تا زمان بازنشستگی در سمت مسئول دبیرخانه مشغول به کار بودم.

در زمان جنگ تحمیلی در حد توانمان در پشتیبانی جبهه مشغول به یاری‌رسانی بودیم و از هیچ‌گونه کمکی دریغ نمی‌کردیم. حمایت‌های شخص من بیشتر از جهت کمک‌های مالی بود و همچنین در یکی از مساجد منطقهٔ زیتون کارمندی دورهٔ ۶ ماههٔ کلاس‌های عقیدتی برگزار می‌شد که شامل آموزش دروس منطق، فلسفه، دروس صرف و نحو عربی بود، که در آن زمان علاوه بر گذراندن این دوره، در ساعات فراغت کمک‌های مردمی را بسته‌بندی می‌کردیم و برای ارسال به جبهه آماده می‌شد. در سال ۱۳۷۸ با ۲۳ سال سابقه بازنشسته شدم. بازنشستگی پیش از موعد من به این دلیل بود که محل کار همسرم از اهواز به تهران انتقال پیدا کرد و همچنین شاغل بودن با داشتن دو فرزند برای من مقدور نبود و تصمیم گرفتم که اوقات بیشتری را با فرزندانم بگذرانم که خیالم از تربیت فرزندانم آسوده باشد و اکنون خوشنودم که در این امر موفق بوده‌ام. در دوران بازنشستگی هم فعال و پرکار بودم و از این فرصت استفاده کردم تا به کارهایی که همیشه علاقه داشتم بپردازم از جمله ورزش، مطالعه و حفظ قرآن کریم.

مریم، فرزند اولم در سال چهارم دبستان از طرف مدرسه برای شرکت در مسابقات قرآن برگزیده شد و برای اینکه آمادگی لازم برای مسابقات را داشته باشد او را در کلاس‌های آموزش قرآن مرکز دارالقرآن آموزش و پرورش ثبت‌نام کردم و رفت و آمد به دارالقرآن یک توفیق اجباری بود که باعث شد من هم با توجه به علاقه‌ام به قرآن، تصمیم بگیرم در کلاس‌های آموزش روان‌خوانی و تجوید و حفظ قرآن بزرگسالان شرکت کنم و با عنایت پروردگار بعد از چند سال موفق به حفظ کل قرآن

کریم شدم. همچنین در این مدت به دلیل علاقه‌ای که به ورزش داشتم به صورت حرفه‌ای دوره‌های کامل رشته یوگا و شنا را گذراندم.

در حال حاضر یک تولیدی خیاطی داریم تولیدی سیسمونی که به کمک دخترم راه انداختیم بیشتر هم به خاطر این جوانان که بیکارند تا مشغول باشند و دلگرم.

تمام دوره‌های زندگی من با فراز و نشیب همراه بوده است اما همواره با توکل به خدا و تلاش برای بهبود شرایط بر سختی‌ها فائق آمدم و از این بابت خدا را شاکرم.

سخن آخر این که دوران بازنشستگی دوران رخوت و خانه‌نشینی و بیکاری نیست و فرصت خوبی برای پرداختن به علایقی است که مشغله‌های زندگی مجال رسیدگی به آن‌ها را نداده بود و می‌تواند یک شروع تازه باشد.

مینا مدرس

بازنشسته

۱۳۹۴

من مینا مدرس هستم. در سال ۱۳۳۸ در اهواز به دنیا آمدم. در دوسالگی دچار بیماری فلج اطفال یا نرمی استخوان شدم و از پای چپ دچار کندی حرکت شدم آنقدر که به سختی می‌توانستم راه بروم. دوران تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را به جهت مشکل حرکتی و دشواری رفت و آمد به مدرسه و به‌رغم علاقه شدید به آموختن و همراهی خواهر بزرگترم که زحمات زیادی به‌خاطر من متحمل شد، از نظر پیشرفت تحصیلی در حد یک دانش‌آموز متوسط ظاهر شدم. در دوره دبیرستان وضع علمی و پیشرفت تحصیلی‌ام بهتر شد. در سال ۱۳۵۸ پس از دریافت مدرک دیپلم با جهاد سازندگی که تازه راه‌اندازی شده بود، همکاری خود را شروع کردم. وظیفه من این بود که به همراهی یک نفر دیگر، از افراد دارای معلولیت و ناتوانی حرکتی آهاربرداری می‌کردم. این کار به من آموخت که نباید مانند آنان در کنج خلنه بنشینم بلکه به‌رغم ناتوانی اندک جسمی، می‌توانم از دیگر توانایی‌هایی که خدا در

وجودم قرار داده است، استفاده کنم. با شروع جنگ تحمیلی، خانواده‌ام از اهواز به شهرهای امن رفتند ولی من و خواهرم که در طول تحصیلاتم مرا همراهی می‌کرد، در اهواز ماندیم. در این برهه کوشش کردم که از وقت نهایت استفاده را ببرم. در کلاس‌های آموزش عقیدتی شرکت می‌کردم. نوارهای آموزشی و سخنرانی‌های مذهبی گوش می‌دادم و در جلسات عمومی و سخنرانی‌های دانشکده ادبیات و جاهای دیگر شرکت می‌کردم. در همین مکانی که امروز دانشگاه امام علی قرار دارد یعنی جنب دانشکده ادبیات، به یاد گرفتن خیاطی پرداختم و از آنجا که قبلاً نزد مادرم در خانه، خیاطی را تا حدودی فراگرفته بودم، در اندک زمانی توانستم در بخش پشتیبانی جبهه و جنگ، لباس برای رزمندگان تهیه کنم. پس از آن به کمیته بهداشت و درمان جهاد سازندگی رفتم و در قسمت جداکردن داروهایی که از مردم به جبهه می‌رسید، زیر نظر یک دکتر داروساز مشغول تفکیک و دسته‌بندی داروها و ارسال آن به بیمارستان‌ها شدم. در همین دوره در کلاس‌های زنده‌یاد شهید دکتر حکیم شرکت می‌کردم و تزریقات و نسخه‌پیچی را نیز فراگرفتم. یک‌بار به پیشنهاد و پیگیری دکتر شهیدزاده مسئول کمیته بهداشت و درمان، همراه با بیماران اعزامی به تهران، من نیز به تهران رفتم و در بیمارستان سینا مورد عمل جراحی ستون فقرات قرار گرفتم تا شاید مشکل حرکتی و ناتوانی جسمی من بر طرف گردد. انجام عمل جراحی و دوران پس از آن که در بیمارستان بستری بودم خیلی سخت بر من گذشت چون روی تخت بایستی در وضعیت خاصی قرار می‌گرفتم. دوباره به اهواز برگشتم و مشغول خدمت در بخش خیاطی جهاد سازندگی شدم.

در ۲۷ سالگی کار در دانشگاه شهید چمران اهواز را شروع کردم. ابتدا در غذاخوری دانشکده کشاورزی مشغول به کار شدم و پس از هدی به اداره حسابداری امور دانشجویی و سپس به امور مالی دانشگاه در ساختمان مرکزی و معاونت مالی و اداری به شکل به اصطلاح ۸۹ روزه و موقت تا این‌که در سال ۱۳۶۳ به شکل قراردادی و بعد هم به شکل رسمی به کار خود ادامه دادم تا آنجا که مسئول صدور چک‌های دانشگاه شدم که کار مهم و حساسی بود.

پس از تصمیم به ادامه تحصیل، در کنکور سراسری شرکت کردم و در رشته حسابداری دانشگاه پیام نور پذیرفته شدم و در سال ۱۳۷۹ موفق به دریافت مدرک فوق دیپلم در این رشته شدم. در ۳۸ سالگی با آقای محمود توحیدی‌فر، که اکنون در دانشکده مهندسی کار می‌کند، ازدواج کردم. به دنیا آوردن رضوان دختر اول، با دشواری و سختی برای من همراه بود که الحمدلله به خوشی و تندرستی به پایان رسید. درس خواندن و کار کردن در اداره مالی برایم گرچه بسیار دشوار و پر زحمت بود ولی علاقه‌ام به درس خواندن، این سختی‌ها را آسان می‌کرد. دختر دوم یعنی ریحانه در ۴۰ سالگی ام به دنیا آمد. همسرم گرچه قدری مشکل حرکتی دارد و بیمار است ولی با ایمان به اعتقادات مذهبی و وفاداری کامل در اداره زندگی تا آنجا که می‌تواند، به من کمک می‌کند. من و ایشان هر روز صبح باید دو دختر خود را با کالسکه که وسیله‌ای برای حرکت خودم نیز بود، برای جابجایی و آوردن به مهدکودک دانشگاه در کوی استادان و انتقال به خودرو استفاده می‌کردیم و خودمان هم به اداره می‌رفتیم. هر روز باید این کار را می‌کردیم.

دخترم رضوان دیپلم گرفت و در سال ۱۳۹۶ در دانشگاه علمی و کاربردی در رشته معماری به تحصیل مشغول گردید و دختر دیگرم یعنی ریحانه نیز پس از دریافت مدرک دیپلم توانست در سال ۱۳۹۷ در دانشگاه شهید چمران اهواز در رشته معماری در دانشکده مهندسی قبول شود و هر دو به تحصیل عالی مشغول گردیدند.

الان پس از بیش از سی سال خدمت اداری بازنشسته شدم و در آستانه شصت سالگی قرار گرفتم. وقتی به عقب و آنچه گذشت نگاه می‌کنم زندگی خود و همسرم را در چند فراز می‌توانم خلاصه کنم: ۱- بخش آموزش و فراگیری مهارت‌های مختلف، ۲- بخش درمان بیماری و توان بخشی خود و همسرم و بستری شدن؛ ۳- بخش کوشش برای ارتقای وضع زندگی و رفاهی برای خانواده و دخترهایمان. در برهه فراگیری مهارت‌ها توانستم در زمینه‌هایی که خواهم گفت به مهارت برسم. لباس‌دوزی، گلدوزی، نقشه‌کشی و نقشه‌برداری ساختمان، حروف‌چینی و

تکثیر، کمک‌های اولیه و داروشناسی، حسابداری و رانندگی که از سن ۱۸ سالگی برای تسهیل در رفت و آمد فراگرفتم.

در بخش ارتقای وضع زندگی، من و همسرم تاکنون شش بار به فروش و خرید خانه بهتر اقدام کرده‌ایم.

در چند بار خودرو خویش را ارتقا دادیم چون وسیله مهمی برای رفت و آمد ما بود و نقش زیادی در زندگی خانواده داشت.

در بخش درمان و توان‌بخشی و بستری شدن، من و همسرم بارها زیر تیغ جراحی رفتیم و دشواری‌های زیادی را متحمل شدیم.

به رغم همه این مشکلات، کوشش کردیم تا در کارهای خیرخواهانه و اجتماعی نیز شرکت کنیم. در چند مورد نسبت به تهیهٔ جهیزیه برای آشنایان و نزدیکان کمک کردیم و این فعالیت‌ها همچنان ادامه دارد.

به نظرم امیدواری و کوشش مستمر و تحمل زحمت، نقش زیادی در پرفایده بودن زندگی‌ام داشته است. اگر دست بسته می‌نشستم و کوشش نمی‌کردم و ناامید بودم و چشم به کمک دیگران دوخته بودم به اینجا نمی‌رسیدم. قطعاً توکل به خدا و خیرخواهی برای دیگران و لطف دیگران نسبت به ما، در این موفقیت مؤثر بوده است.

مهندس محمدرضا منوچهری

بازنشسته

۱۳۸۴

این‌جانب محمدرضا منوچهری در سال ۱۳۳۱ در شهرستان مسجدسلیمان در خانواده‌ای که اصالتاً شوشتری هستند، به دنیا آمدم. دوره شش‌ساله ابتدایی را در دبستان مؤدب و ششم بهمن و دوره شش‌ساله دوم را در رشته تجربی در دبیرستان سینا سپری نمودم و در مهرماه سال ۵۰ در رشته مکانیک خاک و آبیاری انستیتو تکنولوژی کشاورزی اهواز واقع در شهر دانشگاهی روبروی بیمارستان گلستان (منازل کوی مهندسی کنونی) پذیرفته شدم. پس از طی دوره دو ساله فوق دیپلم، در سال ۵۲ به خدمت نظام وظیفه اعزام شدم و بعد از دوره آموزشی، به‌عنوان سپاهی ترویج به شهرستان شوشتر، روستای مهدی‌آباد رفتم؛ سپس به اداره دامپزشکی مسجدسلیمان منتقل شدم. قبل از پایان دوره سربازی، جهت اشتغال به سازمان آب و برق خوزستان و کشت و صنعت کارون شوشتر و مرکز تولیدی و پژوهشی رامین وابسته به دانشگاه مراجعه کردم که در هر سه پذیرفته شدم ولی به جهت علاقه به ادامه تحصیل، مورد

سوم یعنی اشتغال در رامین را برگزیدم. از این رو، در ۱۳۵۴ به عنوان تکنسین آزمایشگاه استخدام و در گروه آبیاری به سرپرستی مرحوم دکتر بهزاد به کار مشغول شدم. گروه آبیاری و زهکشی در آن سال، طرح زهکشی ۸۰ هکتار زمین زیر سیستم آبیاری بارانی و راه‌اندازی دستگاه آبیاری و اداره تصفیه‌خانه مرکز را بر عهده داشت، لذا شرایط اقتضا می‌کرد که به‌طور شبانه‌روزی کار کنیم. این مرکز در زمان استخدام من زیر نظر دکتر علی کاشانی عضو گروه زراعت فعالیت می‌کرد. در سال ۱۳۵۵ با استخدام تعداد دیگری کارشناس و تکنسین، فعالیت مرکز متحول شد. به یاد دارم که آقایان مهندس نادیان، بهرامی، شیرالی، بهتاش، دقیقیان، فاطمی و مرحوم دکتر نجفی و تکنسین‌هایی مانند آقایان قنوت، قبیتی، امیرزاده، خانم نوروزی در همین برهه به جمع ما پیوستند. از میان استادان آن روزگار می‌توانم به آقایان دکتر قبادیان، بزرگ‌چمی، حیدرپور، شهیدی، جراح‌باشی، معصومی و ایران‌منش، دانشور، کاظمیان، برادران، شایگان، سبزه و خباز اشاره کنم. یاد همگی ایشان به خیر باد!

از اتفاقات سال ۱۳۵۵ بازدید اشرف پهلوی از دانشگاه جندی شاپور و گشایش سیستم آبیاری بارانی و ایستگاه دامپروری بود.

پس از آن‌که دکتر کاشانی به فرصت مطالعاتی رفتند، دکتر هادی فرزدقی رئیس مرکز شدند و توانستند امور مرکز را سروسامان بهتری بدهند.

در دوره انقلاب، تکثیر اعلامیه‌های حضرت امام و توزیع آن در مساجد اهواز توسط تعدادی از پرسنل مرکز صورت می‌گرفت. در سال ۱۳۵۶ تعدادی دانشجوی رشته کشاورزی عمومی پذیرفته شدند که از میان آنان می‌توانم به دکتر بخشنده و مرحوم مهندس تلوری اشاره کنم.

من در سال ۵۷ ازدواج کردم. همسرم در آن زمان دانشجوی رشته پرستاری دانشگاه جندی شاپور بود از این رو، چون ایشان در سال ۵۸ در بیمارستان گلستان مشغول به کار شدند، من هم از مرکز رامین به دانشکده کشاورزی اهواز منتقل شدم. در آن زمان، مرحوم دکتر بینا مدیر گروه آبیاری بودند و من به‌عنوان مسئول آزمایشگاه آبیاری عمومی مشغول به کار شدم. به یاد دارم در آن برهه آقایان دکتر برومندنسب، قمیچی،

آخوندعلی، کاشفی‌پور، هوشمند و شمسایی، رئیس سازمان آب و برق خوزستان، از دانشجویان گروه بودند. در سال ۱۳۶۴ دکتر بهنیا مدیر گروه شدند و من نیز به گروه ماشین‌های کشاورزی به مدیریت دکتر شیخ‌داوودی منتقل گردیدم. پس از چهار سال با همکاری و راهنمایی ایشان توانستم به تنهایی و بدون حضور استاد، عملیات درس‌های ماشین‌های کشاورزی و درس تخصصی تکنولوژی موتور را تدریس کنم. در این زمینه خود را مدیون دکتر شیخ‌داوودی و دکتر الماسی و دکتر بهرامی هستم. باید اعتراف کنم که فضای صمیمانه در میان اعضای این گروه مرا به ادامه خدمت در دانشگاه وابسته نمود.

در سال ۱۳۶۷ صاحب دوقلوهای پسر و دختر شدم. در ۱۳۷۰ بعد از شرکت در آزمون استخدامی کشوری، در پست کارشناس آزمایشگاه ادامه خدمت دادم. در سال ۱۳۸۲ در حالی که پسر و دخترم پانزده ساله بودند، همسرم به علت بیماری سرطان مرحوم شدند و دوران و شرایط سختی را در زندگی تجربه کردم. پسرم مقطع کارشناسی و کارشناسی‌ارشد در رشته صنایع غذایی را گذراند و در حال حاضر در کارخانه الکل و خمیرمایع زیر پوشش شرکت توسعه نیشکر مشغول به کار است و دخترم مدرک کارشناسی در رشته آمار را از دانشگاه شهید چمران اهواز دریافت کردند و اکنون صاحب یک فرزند است. در طول دوران دانش‌آموزی دو فرزندم، با انجمن اولیا و مربیان دبیرستان شهید ابراهیمی و شخص آقای ابراهیمی مؤسس مدارس شهید ابراهیمی، ارتباط تنگاتنگ داشتم.

در سال ۱۳۸۴ بازنشسته شدم. پس از بازنشستگی یک‌سال به‌طور رسمی و یک‌سال به صورت قراردادی با دانشگاه همکاری کردم و چهار سال نیز با دانشگاه آزاد اهواز همکاری نمودم.

موضوعی که در پایان باید به آن اشاره کنم عدم توجه متولیان دانشگاه به کارشناسان و تکنسین‌ها در گروه‌های آموزشی است. این مستخدمان به‌رغم همکاری در زمینه‌های آموزشی و پژوهشی و بعضاً درآمدزایی برای دانشگاه، آن‌گونه که شایسته زحمات

ایشان است مورد توجه واقع نمی‌شوند. از این رو، لازم است تا آیین‌نامه‌های مالی و شیوه پرداخت به این رده سازمانی مورد بازننگری قرار گیرد.

به‌رغم این کمبودها من به نوبه خودم هنوز به دانشگاه و همکاران سابق عشق می‌ورزم و اگر عمرم تکرار شود، همچنان دانشگاه را به‌عنوان محل خدمت اداری انتخاب خواهم کرد.

ابوطالب میرزایی

بازنشسته

۱۳۸۱

ابوطالب میرزایی هفتادور در سال ۱۳۲۷ در اهواز به دنیا آمد. خانواده ایشان در شهر هفتادور در استان یزد زندگی می‌کردند و جزء خانواده‌های فرهنگی و باسواد دوران خویش بودند که پس از مهاجرت به اهواز نیز مادر ایشان به مکتب‌داری و آموزش قرآن پرداختند و پدرشان در راه‌آهن مشغول به کار شدند.

ابوطالب میرزایی تا مقطع ششم ابتدائی نظام قدیم را در دبستان رستگاری ویس به پایان رساند و پس از آن مدتی نیز در اهواز به ادامه تحصیل پرداخت ولی علی‌رغم علاقه شدید ایشان به ادامه تحصیل، به جهت ضرورت اشتغال، از تحصیل بازماند.

ایشان در سال ۱۳۴۱ در بیمارستان (جندی شاپور شماره ۱) امام خمینی (ره) اهواز در زمان ریاست دکتر بیدل به‌عنوان مسئول پاوویون پزشکان و استادان به کار مشغول شد و علاوه بر این در وقت شب نیز در کارخانه قنادی و نان‌پزی برای تأمین هزینه‌های زندگی فعالیت داشت.

حدود سال ۱۳۴۲ بیمارستان امام خمینی (ره) از وزارت بهداشتی به دانشگاه جندی شاپور اهواز واگذار گردید و ایشان پس از چند سال خدمت در بیمارستان به اداره نگهبانی دانشگاه جندی شاپور اهواز که در آن زمان در منطقه پردیس کنونی واقع بود، منتقل و مشغول به کار شد.

ایشان از مشاهدات خود پیرامون فضای فیزیکی دانشگاه می‌گوید:

«در آن زمان دانشکده‌های کشاورزی و علوم به شکل تازه‌ساز و دانشکده پزشکی و پرستاری وجود داشت و بیمارستان گلستان به ریاست دکتر فتحی پور در حال ساخت در محل کنونی به چشم می‌خورد. در قسمت جلوی بیمارستان گلستان، آموزشگاه کشاورزی و منازل کارمندان اداره کشاورزی قرار داشت که به دانشگاه واگذار شده بود. دانشکده پزشکی در ابتدا در محل ترمینال اتوبوسرانی در خیابان ۲۴ متری قرار داشت سپس دانشکده به ساختمان سه‌گوش منتقل و بعدها به پردیس دانشگاه جندی شاپور اهواز و به محل کنونی منتقل گردید. ورودی اصلی دانشگاه، در آن زمان در محل ورودی بانک ملی شعبه دانشگاه قرار داشت و اداره فضای سبز دانشگاه در روبروی ساختمان نارنجستان، اداره کل باغ بوتانیک خوزستان بود.»

آقای میرزائی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی با دانشجویان فعال سیاسی در ارتباط بود از این رو توسط ساواک دستگیر و تحت بازجویی و ضرب و شتم قرار گرفتند. ایشان پس از پیروزی انقلاب، به‌عنوان نماینده کارکنان در شورای سرپرستی دانشگاه در کنار دیگر اعضا از جمله دکتر منوچهر دوائی در اداره دانشگاه همکاری داشت.

پس از آن نیز ایشان با همکاری اعضای هیئت علمی، کارکنان و دانشجویان همزمان با تعطیلی دانشگاه‌ها و شروع جنگ تحمیلی کوشیدند تا با ماندن در دانشگاه در حفظ و آمادگی این مرکز علمی و آموزشی در قالب جهاد دانشگاهی نقش مثبتی داشته باشند، که از آن جمله می‌توان به دکتر حمید کهرام، مهندس عباس بذرافکن، مهندس علی شکراله‌زاده، دکتر رحیم چینی‌پرداز، مهندس عباس والا، دکتر حبیب موسوی جهرمی، دکتر کریم منصوری، دکتر مهران کلاتر، دکتر رضا اقتداری، دکتر رضایی آبادی و دکتر مجتبی موسویان اشاره نمود.

با توجه به نقش نهاد تازه تأسیس جهاد دانشگاهی در اداره دانشگاه‌ها در سال‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، آقای میرزائی از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۸۰ از دانشگاه به جهاد دانشگاهی خوزستان مأمور شد و با فعالیت در بخش خدمات، تدارکات و تأسیسات این نهاد در اقدامات زیر مشارکت فعال داشت.

راهاندازی کارگاه شیشه‌گری

راهاندازی آزمایشگاه خاک و مواد

راهاندازی آموزشگاه زبان

راهاندازی داروخانه و آزمایشگاه تشخیص طبی با همکاری دکتر عبدالحسین شکورنیا راهاندازی فروشگاه کتاب جهاد دانشگاهی با همکاری محمدرضا سنگبر ساخت ۱۸ دستگاه واحد مسکونی برای کارکنان جهاد دانشگاهی

افزون بر این آقای میرزائی در سراسر مدت جنگ تحمیلی با حضور فعال در جبهه و پشت جبهه و در بیمارستان‌های دانشگاه در راستای خدمت‌رسانی به رزمندگان فعالیت داشت که از آن جمله می‌توان به ساخت و راهاندازی آزمایشگاه تشخیص طبی و داروخانه و کلینیک ۱۳ آبان وابسته به جهاد دانشگاهی اشاره داشت.

از دیگر کارهای برجسته آقای ابوطالب میرزائی در دانشگاه شهید چمران اهواز، راهاندازی و اداره تعاونی مصرف کارکنان دانشگاه است. وی به‌عنوان رئیس هیئت مدیره و به همراه اعضای این هیئت، خدمانی را در تأمین نیازمندی‌های دانشگاهیان در دوران دشوار جنگ تحمیلی به انجام رساند. لازم است در اینجا به افرادی از جمله آقایان: مجید امیرزاده، مرحوم ایرج امیری، رجبعلی امیری، علی حقیقت‌خواه، خوشبخت، محمدعلی منوچهری (از معلمان آموزش و پرورش) و مهندس تقی دهدشتی اشاره کرد.

در سال ۱۳۶۰ تنها اردوی خانوادگی اساتید دانشگاه جندی شاپور اهواز متشکل از حدود ۴۰۰ نفر در دانشگاه فردوسی مشهد برگزار می‌گردد. آقای میرزائی و آقای مجید امیرزاده در تأمین نیازمندی‌های تدارکاتی و خدماتی این اردوی بی‌مانند، نقش زیادی داشتند. جا دارد از مرحوم محمدعلی دلمه‌زاده، کارمند دانشکده الهیات و عضو

ستاد نماز جمعه اهواز یاد شود که زحمات زیادی را در کنار آقای میرزائی مبذول داشت.

پس از پایان مدت مأموریت آقای میرزائی در جهاد دانشگاهی، ایشان به عنوان مسئول خدمات دانشکده علوم در دوره ریاست دکتر محمد رعایایی، کوشش‌های زیادی برای سامان دادن به فضای فیزیکی و زیباسازی محیط انجام داد. وی با هماهنگی مقامات دانشگاه و در اختیار قرار دادن کلاس‌های دانشکده در روزهای پنج‌شنبه و جمعه به مؤسسات آموزشی مانند قلمچی و آریا و جذب منابع مالی، بخشی از هزینه‌های مورد نیاز خدمات و تعمیرات دانشکده را تأمین می‌کرد.

آقای میرزائی در سال ۱۳۸۱ به بازنشستگی نائل شد. یکی از خدمات وی پس از بازنشستگی، برعهده داشتن مدیریت عامل شرکت تعاونی مسکن اعضای هیئت علمی دانشگاه است. وی در کنار آقایان دکتر رعایایی، خداپناه، محمودیان شوشتری، کرم‌زاده و یزدانی کچوئی به عنوان اعضای هیئت مدیره توانستند ۲۱۴ پلاک آپارتمان در قالب ۵ بلوک برای اعضای شرکت که همگی از اعضای هیئت علمی دانشگاه بودند در مدت حدود سه سال و هشت ماه ساخته و تحویل دهند.

ایشان اکنون همچنان به انجام امور ساختمانی مورد نیاز دانشگاهیان مشغول است. رابطه وی با استادان دانشگاه همچون رابطه پدر-فرزندی است. دانشگاهیان ایشان را انسانی زحمت‌کش و منصف و پاک‌دست و امین می‌دانند.

قنبرعلی نصراصفهانی

بازنشسته

۱۳۸۱

این جانب قنبرعلی نصراصفهانی متولد سال ۱۳۳۰ در اهواز، دوران تحصیلات ابتدایی را در دبستان‌های اردیبهشت، حافظ و شاهنده به پایان رسانده و دوران دبیرستان را در دبیرستان دکتر حسابی و ملی جعفری تمام کردم. در سال ۱۳۵۱ به استخدام دانشگاه جندی شاپور درآمدم و در اداره چاپ و انتشارات مشغول به کار شدم و تا پایان مدت خدمتم در این اداره با سمت‌های صحاف، ماشین‌چی و سپس به مدت ۱۵ سال با سمت مدیر داخلی انجام وظیفه نمودم. در سال ۱۳۸۱ بازنشسته شدم ولی به دعوت رئیس وقت اداره یعنی آقای شفیعی و معاونت پژوهشی دانشگاه جناب آقای دکتر نجاریان به‌طور قراردادی تا سال ۱۳۸۵ مشغول به کار بودم. شایان ذکر است که از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۹۹ در ستاد آزمون سراسری و استخدامی سازمان سنجش همکاری و فعالیت داشتم.

ابتدا محل اداره چاپ در مهمانسرای دانشگاه واقع در باغ معین بود. قبل از ورود من یعنی در سال ۱۳۵۱، این اداره به زیرزمین ساختمان سه‌گوش منتقل گردید، سپس در سال ۱۳۵۲ به انباری کوچکی با یک تراس در دانشکده کشاورزی نقل مکان نمود. اواخر سال ۱۳۵۳ به دستور ریاست وقت دانشگاه، روان‌شاد آقای دکتر جامعی، به ساختمان نیمه‌تمام اداره مرکزی دانشگاه منتقل شد که با آوردن دستگاه چاپ جدید فعالیت جدی خود را شروع کرد. در ابتدا دو دستگاه تکثیر کوچک به نام هامادا و گستتر انگلیسی و یک دستگاه برش پلار آلمانی موجود بود که بعد دستگاه چاپ هایدلبرگ نیم‌ورقی و یک‌ونیم‌ورقی و برش بزرگتری از مدل پلار اضافه شد که تمام کتب درسی، نشریات و پوستر همایش‌ها در این اداره چاپ می‌شد. در زمان جنگ با تعطیلی فعالیت آموزشی در دانشگاه، اداره چاپ به کار خود، با ستاد جنگ و جبهه و ارگان‌های مختلف مثل ارتش، سپاه، جهاد سازندگی، بنیاد شهید تا پایان جنگ تحمیلی ادامه داد و بالاخره به سوله‌ای منتقل گردید و سال‌ها در همین سوله بود تا اکنون که همراه با کتابفروشی دانشگاه در سوله‌ای دیگر، نرسیده به دانشکده کشاورزی مستقر گردیده است.

شادروان دکتر جامعی و سایر افراد دلسوز مانند آقایان قلمی، مصدق و شفیعی و سایر همکاران عزیزی که با جان و دل کار کردند، سهم زیادی در رشد و توسعه این اداره دارند. در خاتمه باید یاد کنم از دو شهید بزرگوار اداره چاپ و انتشارات دانشگاه یعنی شادروان رضایی و شادروان توحیدی که در اواسط جنگ به درجه رفیع شهادت رسیدند.

زنده‌یاد یوسف بیات‌فر

درگذشت: ۱۳۷۸

زنده‌یاد یوسف بیات‌فر در سال ۱۳۲۳ در شهر آبادان به دنیا آمد و تحصیلات خود را در این شهر گذراند. از همان ابتدا به هنر تئاتر و خوشنویسی علاقه فراوانی در ایشان دیده می‌شد تا آنجا که کارگردانی چند تئاتر را به عهده داشت. هنر خوشنویسی را از سال ۱۳۴۳ نزد آقای سید احمد هدایتی دبیر هنر مدارس آبادان آغاز کرد سپس از کلاس‌های مرحوم استاد سید حسین میرخانی که در تهران و مشهد تشکیل می‌گردید، بهره‌مند شد و مراحل خوشنویسی را زیر نظر اساتید بنامی همچون استاد امیرخانی و مرحوم استاد حسن زرین‌خط و استاد کیخسرو خروش گذراند و موفق به کسب مرحله ممتاز شد.

استاد بیات‌فر در سال ۱۳۵۴ به استخدام دانشگاه جندی‌شاپور درآمد. وی تمام سال‌های خدمت در این دانشگاه را در اداره چاپ و انتشارات دانشگاه گذراند. استاد بیات‌فر تمام کارهای خوشنویسی روی جلد و صفحات داخلی، صفحه‌بندی تصاویر و نوشتن فهرست و سرفصل کتاب‌های چاپ‌شده در دانشگاه را بر عهده داشتند. افزون بر این، انجام کارهای هنری دانشگاه مانند تهیه لوح‌های سپاس و تقدیرنامه

نیز توسط وی انجام می‌شد. ایشان همچنین به مدت دو سال، مدیر داخلی اداره چاپ و انتشارات بود. خوش اخلاقی و خوشرویی و رعایت نظم و انضباط کاری از برجستگی‌های شخصیتی استاد بیات‌فر بود.

استاد بیات‌فر نمایشگاه‌های زیادی در اهواز و شیراز بر پا کرد و در چندین نمایشگاه خارجی و داخلی به‌طور جمعی شرکت داشت و در سیمای مرکز خوزستان برنامه آموزشی خوشنویسی را اجرا کرد. ایشان اولین مؤسس انجمن خوشنویسان خوزستان و اولین مؤسسه هنری به نام نگارستان میر را در اهواز دایر کرد و اولین برگزار کننده کلاس‌های کنکور هنر در خوزستان بود و رتبه‌های برتر کنکور هنر از آن کلاس‌های ایشان بوده و هنرجویان بسیاری زیر نظر ایشان آموزش دیده و به مرحله بالای خوشنویسی نائل شدند. یادآوری این نکته حائز اهمیت است که تا پیش از تشکیل انجمن خوشنویسان اهواز، بیشتر خوشنویسان خوزستان خط را بطور اکتسابی و مبتنی بر ذوق به‌کار می‌بردند ولی پس از راه‌اندازی انجمن و تشکیل کلاس‌های درس استاد بیات‌فر، این هنر شریف را طبق قواعد و اصول آموزش خوشنویسی فراگرفتند.

استاد بیات‌فر، زحمات و کوشش‌های فراوانی را برای ترویج این هنر در تمام شهرهای خوزستان متحمل شدند و شاگردان وی که به مرتبه تدریس می‌رسیدند با تشویق ایشان در شهرهای خویش انجمن خوشنویسی تشکیل دادند.

از آن زنده‌یاد دو جلد رسم‌المشق آموزش خط نستعلیق هم به چاپ رسیده است. ایشان در سال ۱۳۵۶ ازدواج کرد و حاصل این ازدواج سه فرزند، یک پسر و دو دختر می‌باشد که تحصیلات آنان در رشته‌های مهندسی تأسیسات - کارشناسی گرافیک و کارشناسی ارشد شیمی تجزیه می‌باشد.

عمر این استاد بزرگ، کوتاه بود و ایشان در ۲۷ اردیبهشت سال ۱۳۷۸ در اهواز دیده از جهان فروبست و بنا به خواست ایشان در شهر شیراز به خاک سپرده شد.

زنده یاد عبدالصاحب خالدی

درگذشت: ۱۳۹۹

عبدالصاحب خالدی در سال ۱۳۳۱ در شهرستان سوسنگرد دیده به جهان گشود و در سال ۱۳۵۴ در دانشگاه شهید چمران اهواز استخدام شد و پس از سال‌ها خدمت درخشان در سال ۱۳۸۵ به افتخار بازنشستگی نائل شد و بعد از تحمل دوره‌ای بیماری در سال ۱۳۹۹ دیده از جهان فروبست. ایشان در طول خدمت خود در دانشگاه در ادارات مختلفی مانند ستاد انتظامات، خدمات و تدارکات معاونت پژوهشی به انجام وظیفه مشغول بود. زنده‌یاد خلدی به گواه همه همکارانش، انسانی وظیفه‌شناس، مسئولیت‌پذیر، وقت‌شناس، منظم و جدی در کار و دلسوز بود. از خصوصیات بارز وی، خنده‌رویی و اخلاق نیکو و داشتن ارتباط صمیمانه با همکاران بود که برای همیشه در یاد و خاطر دانشگاهیان ماندگار است. ایشان از سال ۱۳۷۴ به حوزه معاونت پژوهشی انتقال یافت و با توجه به دامنه گسترده کارهای این معاونت، وی توانست به شکل مطلوب و ظایف محول‌شده را به

خوبی به انجام برساند. با توجه به وظیفه‌شناسی، مرحوم خالدی در این معاونت در برهه‌ای عهده‌دار چهار وظیفه انبارداری، امین اموال، کارپرداز و رانندگی بود. ایشان در انجام وظیفه، وقت اداری و غیراداری نمی‌شناخت و با اشتیاق کامل فقط به دنبال انجام نیکوی کارها بود.

زنده‌یاد یاسر مراغی درگذشت: ۱۳۸۱

یاسر مراغی در سال ۱۳۲۶ در اهواز متولد گردید. ایشان در سال ۱۳۵۱ به استخدام دانشگاه درآمد و در آزمایشگاه گروه فیزیک دانشکده علوم مشغول به کار شد و هم‌زمان با ادامه تحصیل، توانست مدرک دیپلم و گواهینامه دوره آموزش حسابداری خود را دریافت کند. وی پس از پیروزی انقلاب، در سمت کارپرداز دانشکده و در کنار شهید حسین پژوهنده و بعدها به عنوان رئیس امور اداری در دوران بحرانی شروع جنگ تحمیلی، منشأخدماتی فراوانی برای دانشکده علوم گردید. زنده‌یاد یاسر مراغی، هم‌زمان با تأسیس و شروع به کار جهاد دانشگاهی دانشکده علوم، نقش برجسته‌ای در اداره داخلی دانشکده مبذول نمود. پس از انتصاب دکتر عبدالرسول کاظم‌پور، سرپرست وقت دانشکده علوم به سمت ریاست دانشگاه، آقای مراغی به دفتر ریاست دانشگاه منتقل شد. در مدت حضور در سازمان مرکزی دانشگاه، زنده‌یاد یاسر مراغی مسئولیت‌های مهم و حساسی را به شرح زیر برعهده گرفت:

۱- مسئول دفتر مشاور طرح و توسعه دانشگاه.

- ۲- مسئول دفتر گزینش و استخدام اعضای هیئت علمی.
 - ۳- مسئول دبیرخانه و روابط عمومی هیئت بدوی و انتظامی هیئت علمی.
 - ۴- مسئول دبیرخانه و روابط عمومی کمیته انضباطی دانشجویان.
 - ۵- عضو هیئت بدوی رسیدگی به تخلفات اداری کارکنان و برای چند سال مسئول این هیئت.
- در تمام سمت‌های یادشده، ایشان با مسئولیت‌پذیری و حسن خلق و پشتکار پاسخگوی مراجعان بود. در یک جمله می‌توان گفت که وی به دانشگاه به‌عنوان محل کار خود، عشق می‌ورزید و با جان و دل به انجام وظایف می‌پرداخت.
- یاسر مراغی در آبان‌ماه سال ۱۳۸۱ به بازنشستگی رسید و یک ماه پس از آن، چشم از دنیا فرو بست.

فصل ششم:
تعدادی از
دانش آموختگان

مهندس مهین دخت پروین دانشکده کشاورزی

دهه ۳۰ دورانی بود که دختران ایران به دشواری فرصت ادامه تحصیل داشتند و بزرگترین سد راه پیشرفت دختران جوان، نگاه سنتی به آینده آنها بود. به طوری که حتی خانواده‌هایی با سطح دانش و آگاهی مطلوب اجتماعی معتقد بودند برای دختران، تحصیل تا پایان دوره ابتدایی کفایت و ادامه تحصیل در دبیرستان سپس دانشگاه، موجب جسارت و توقعات بی جا می‌شود و پس از آن به سختی تن به ازدواج خواهند داد.

خوشبختانه والدین من نگرش متفاوتی داشتند. پدرم که افسر ارتش بود نیز معتقد بود تا جایی که مقدور است باید به تحصیل خود ادامه دهم.

من سال ۱۳۱۳ در سنندج متولد شدم. به علت شغل پدرم در ارتش، به اهواز مهاجرت کردیم. تحصیلات ابتدایی را در اهواز و تهران و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان نظام وفای اهواز گذراندم. مدرک دیپلم خود را در رشته طبیعی دریافت کردم، اما رشته تحصیلی مورد علاقه‌ام متفاوت با رشته‌هایی بود که خانواده‌ام انتظار

داشتند. من شیدا و شیفته طبیعت و کنکاش در سرسبزی‌ها بودم و اهداف زندگی‌ام را هم بر این اساس در ذهنم طراحی کرده بودم. با همین ایده در سال ۱۳۳۶ در کنکور دانشکده کشاورزی اهواز (مرکز استان خوزستان) شرکت کردم و در حالی که ادامه تحصیل در رشته کشاورزی اولویت آرزوهایم بود، منتظر نتیجه بودم. در آن سال‌ها هنوز تلویزیون به خانه‌های ایرانیان نیامده بود و رادیو کانون توجه و سرگرمی خانواده‌ها بود. در یکی از روزهای شیرین دوره‌می خانواده، رادیو اهواز بناگاه برترین‌های کنکور را اعلام کرد و در کمال ناباوری نام خود را به‌عنوان نفر دوم قبولی کنکور دانشکده کشاورزی اهواز شنیدم. پدرم که حامی بزرگ آرزوهایم بود بسیار شاد شد و با تبریکات زیادی که از طرف بستگان و دوستان و همکارانش می‌رسید بیش از پیش به دخترش می‌بالید.

این موفقیت، سرآمد آرزوهایم بود و به همین دلیل با انگیزه بسیار، آماده رویارویی با چالش‌ها بودم. اتفاقاً این اولین سالی بود که دانشگاه جندی شاپور اهواز دختران را نیز در این رشته می‌پذیرفت.

ترم تحصیلی آغاز شد. اما ... امکانات تحصیل در این رشته محدود و دور از انتظار بود. کلاس‌ها در محوطه‌ای بسیار بزرگ، اما خاکی و سنگلاخ در محل سابق ژاندارمری کل استان خوزستان (محل کنونی مهمانسرای نیروی انتظامی در محله زیتون اهواز)، تشکیل می‌شد. سال اول گذشت و اوایل سال دوم بود که هیئت وزیران و در رأس آن‌ها دکتر منوچهر اقبال نخست‌وزیر وقت و جمعی از نمایندگان مجلس جهت بازدید از مناطق نفتی به اهواز آمدند. در اولین روز بازدید از دانشکده پزشکی به توصیه رئیس دانشگاه، دانشجویان پزشکی، جلوتر از دانشجویان رشته کشاورزی به صف ایستادند. بالاخره نخست‌وزیر به صف ما رسید. من که ارزش‌گذاری به رشته کشاورزی برایم اهمیت زیادی داشت، با جسارت و شجاعت یک قدم از صف جلوتر آمدم و از نخست‌وزیر و همراهان تقاضا کردم از دانشکده کشاورزی هم دیدن کنند. نخست‌وزیر شگفت‌زده از رئیس دانشگاه سوال کرد: «مگر اینجا دانشکده کشاورزی هم داریم؟» رئیس دانشگاه با پاسخ بلی تأیید کرد.

نخست‌وزیر کمی مکث کرد و سپس از رئیس دانشگاه خواست که بجای بازدید از دانش‌سرای کشاورزی، از دانشکده کشاورزی بازدید کنند. در نتیجه هیئت دولت و نخست‌وزیر به سمت دانشکده آمدند. من که از جسارت ثمربخش خود به وجد آمده بودم، با عجله به اتفاق دیگر دانشجویان به سمت دانشکده به راه افتادیم. به محض اطلاع اداره خدمات دانشکده از موضوع، مشغول آذین‌بندی سر در دانشکده کشاورزی شدند. اما ما مانع شدیم و از آن‌ها خواستیم که اجازه دهند دانشکده با شرایط موجود بازدید شود. نخست‌وزیر به محض ورود به دانشکده از اتومبیل پیاده شد و با تعجب از وضعیت نامناسب محل دانشکده با صراحت گفت: «اینجا که کیوترخانه است نه دانشگاه!»

سپس یکی از نمایندگان مجلس که در هیئت بازدیدکنندگان حضور داشت مرا خواست و توصیه کرد جلو بروم و کلاس‌ها و دیگر قسمت‌های دانشگاه را نشان دهم.

جالب این‌که اولین کلاس مورد بازدید نه تنها معایب مختلفی داشت بلکه تخته سیاه بزرگی با حفره‌ای به قطر حدود ۱۰ سانتی‌متر در مقابل بازدیدکنندگان بود که کهنه پارچه‌ای را داخل آن گذاشته بودند تا تخته‌سیاه قابل استفاده باشد. در بدو ورود با برداشتن کهنه پارچه گفتم: «این هم تخته سیاه ما!»

بازدیدکنندگان همه دچار بهت و حیرت شده بودند که چگونه در مرکز استان خوزستان دانشکده کشاورزی دارای چنین وضعیت ناهنجاری است؟!

پس از بازدید، نخست‌وزیر از من خواست که مشکلات کنونی را به تفصیل طی گزارشی مکتوب تهیه نمایم و صبح روز بعد رأس ساعت ۸ در استانداری به ایشان بدهم.

در بازگشت به منزل، پدرم که افسر ارتش بود از آنچه گذشته بود برآشفته شده بود و گفت: این چه کاری بود کردی؟ می‌خواهی درجه‌های مرا از سر دوشم بکنند؟ (گرچه بعدها از کاری که کرده بودم خرسند شد)

فردای آن روز وقتی رسیدم، نخست‌وزیر و همراهان مشغول صرف صبحانه بودند و مرا هم به صرف صبحانه دعوت کردند. در پایان این دیدار کلیه اشکالات و کمبودهای دانشکده را به صورت مکتوب ارائه نمودم و هیئت بازدیدکننده به سمت آبادان حرکت کردند.

دقیقاً به خاطر ندارم ولی یک یا دو ماه بعد بود که جسارتم در حفظ شأن رشته کشاورزی به نتیجه رسید و شرکت نفت ساختمان مجهزی را همراه هکتارها زمین قابل استفاده کشاورزی در چهل کیلومتری اهواز و در جوار روستای ملاثانی به دانشکده کشاورزی اهدا کرد و ما شادمان به ساختمان جدید منتقل شدیم.

مردمان روستای ملاثانی بسیار خونگرم و دوست‌داشتنی و همیشه پذیرای ما بودند. به طوری که گاهی در روستا به دیدنشان می‌رفتم و بسیار خوشحال می‌شدند. دانشکده کشاورزی در محل جدید به صورت شبانه‌روزی اداره می‌شد. دانشجویان ساکن اهواز روزهای تعطیل به منازل خود می‌رفتند و دانشجویانی که از استان‌های مختلف آمده بودند در خوابگاه دانشکده اقامت داشتند. در آن زمان خوابگاه مستقلی برای دختران نبود. پس از مدتی خوابگاه دختران دانشجو در ساختمان اداری تعیین شد که زمان خاتمه کلاس‌ها هیچ‌یک از پسران اجازه ماندن در آنجا را نداشتند. خوشبختانه اقامتگاه ما مناسب بود و موجب آرامش و خرسندی والدین شد. در مسافتی بالاتر از ساختمان اداری، خوابگاه و محل اقامت دانشجویان پسر پیش‌بینی شده و محل آشپزخانه نیز جهت غذای روزانه تعیین شده بود.

با ورود به دانشگاه برای اولین بار از خانواده جدا شده بودم. خوشبختانه خانواده‌ام در اهواز سکونت داشتند و احساس غربت نمی‌کردم. ولی گاهی چنان دل‌تنگ می‌شدم که آرزو می‌کردم هفته تحصیلی پایان یابد تا والدین و خواهر و برادرانم را ببینم.

کلاس‌های دانشکده هر روز صبح تا میانه روز و پس از صرف ناهار تا چهار بعد از ظهر برگزار می‌شد و کار عملیاتی نیز طبق برنامه در زمین کشاورزی اجرا می‌شد. من علاقه وافری به عملیات کشاورزی داشتم و وقتی فعالیت‌های عملی آغاز شد،

اولین فردی بودم که وارد زمین شدم. یک روز که با فرغون مشغول حمل کود به زمین بودم یکی از پسران دانشجو با اعتراض گفت: «شما که کودکشی می‌کنید، اساتید از ما پسران توقع بیشتری دارند!» و من در جواب گفتم: «من با عشق و لذت این کار را می‌کنم.»

در مجموع، دانشکده با برخورداری از اساتید اهواز و تهران، وضعیت علمی خوبی داشت. اساتید و کادر دانشگاه شرایط علمی مناسبی را برای پیشرفت ما فراهم می‌کردند. به جز سه نفر اساتید دانشگاه تهران، سایر اساتید از مقامات اداره خاک‌شناسی، حشره‌شناسی، نقشه‌برداری و مبارزه با آفات گیاهی وزارت کشاورزی انتخاب شده بودند و برای تدریس به دانشگاه جندی شاپور می‌آمدند. از استادان ایرانی تا آنجا که یادم است می‌توانم به دکتر اقبالی رئیس دانشکده، دکتر صحت، دکتر ضیایی، دکتر جوادی و مهندس میرزایی اشاره کنم و از استادان آمریکایی نیز از دکتر کرنزلو و دکتر جیمز نام ببرم.

اما یکی از مشکلات جدی سازگاری با شرایط اقلیمی بود. گرمای شدید منطقه که از فروردین آغاز تا اواخر مهرماه ادامه داشت، بر روند تحصیل دانشجویان غیربومی بی‌تأثیر نبود. من در دو ثلث اول و دوم معدل بالایی داشتم و یکی از پسران همکلاسی که بسیار درس‌خوان هم بود رقیب جدی من شد. من با تلاش زیاد به پیروزی در این رقابت امیدوار بودم، ولی متأسفانه در ثلث سوم بدلیل گرما و خشکی هوا بیمار شدم و رقیب من با اختلاف سه دهم فارغ‌التحصیل شد و جهت ادامه تحصیل به آمریکا مهاجرت کرد.

دوره کارشناسی دانشگاه اهواز در آن زمان سه‌ساله بود و بعدها به چهار سال افزایش یافت. در سال ۱۳۳۹ پس از گذراندن ترم با عنوان «باغبانی در ایران» به عنوان نخستین زن مهندس کشاورزی ایران فارغ‌التحصیل شدم.

پس از خاتمه تحصیل و موفقیت در آزمون کتبی و شفاهی وزارت کشاورزی که از طرف اداره آموزش برگزار می‌شد، در سازمان ترویج کشاورزی وزارت کشاورزی و منابع طبیعی استخدام شدم که موجب سرور بیشتر پدرم شد. افرادی که معدل

بالاتری می‌آوردند به استان‌های درجه یک مانند خراسان اعزام می‌شدند و من چون بهترین نمره را کسب کردم به اداره کشاورزی کل استان خراسان معرفی شدم. از این دوران، حرکت در جهت خدمات درخشان و رضایت‌بخش برای من آغاز شد و خاطرات بسیار خوشی را تجربه کردم که طلایی‌ترین فصل آن، آشنایی با همسر، مهندس سید محمدباقر علوی طالقانی بود. او نیز دانش‌آموخته رشته کشاورزی از دانشکده کشاورزی کرج بود که حتی در مسئولیت‌ها و مأموریت‌های شغلی دشواری که به من محول می‌شد نیز همواره مشوق و حامی من بود. آخرین سمت من کارشناس مسئول آمارهای کشاورزی و همکاری در سرشماری عمومی نفوس و مسکن در مرکز آمار ایران بود.

در اولین نمایشگاه بین‌المللی در محل امروزی نمایشگاه‌های بین‌المللی تهران که آن‌روزها زمین بایری بود، مرا به‌عنوان مسئول نمایشگاه کشاورزی انتخاب کردند. در طی مراجعات بازدیدکنندگان و توضیحاتی که به آن‌ها می‌دادم، هیئتی نیز از روزنامه اطلاعات و مجله اطلاعات بانوان به غرفه مراجعه کردند و پس از ارائه توضیحات و اطلاع از تخصص و سوابق حرفه‌ای‌ام از من دعوت کردند تا پس از خاتمه نمایشگاه، جهت مصاحبه به دفتر مجله اطلاعات بانوان در خیلان بهار مراجعه کنم.

طبق قرار، مصاحبه مفصلی انجام شد و پس از یک هفته گزارش مشروح و مصوری با این تیتر در مجله اطلاعات بانوان منتشر شد:

«اولین دختر مهندس کشاورزی از سرزمین طلای سیاه»

این مصاحبه سرآغاز معرفی من به جامعه و زنانی شبیه به من شد که می‌رفتند تا آرزوهایشان را دنبال کنند.

من در سال ۱۳۵۹ به درخواست خودم از مرکز آمار ایران بازنشسته شدم. پس از بازنشستگی به فعالیت در سازمان‌های مردمی حامی معلولان مشغول شدم.

مهندس هوشنگ ضیایی

دانشکده دامپزشکی

من هوشنگ ضیایی، هشتم دی ماه ۱۳۲۲ در شهر کرمان در خانواده‌ای علاقه‌مند به طبیعت و حیات وحش متولد شدم. پدرم عضو کانون شکار کرمان بود و در جلوگیری از شکار غیرمجاز به خصوص شکار آهو در شب، نقش مؤثری داشت. من از زمان کودکی علاقه زیادی به نگهداری حیوانات داشتم. در حیاط منزل و ساختمان متروکه مجاور منزل مان علاوه بر مرغ و خروس حیواناتی ماند کبک، باقرقره، کبوتر، آهو، روباه، خارپشت و سگ شکاری نگهداری می‌شدند. بیشتر آن‌ها را من از پرنده‌فروش - ها خریداری کرده بودم. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در دبیرستان‌های ایرانشهر و پهلوی کرمان به پایان رساندم. مطالب مجله شکار و طبیعت در این دوره موجب آشنایی من با حیات وحش ایران و جهان شد و عکس‌های اسکندر فیروز که اسلحه را کنار گذاشته و به جای آن دوربین عکاسی به دست گرفته بود، تأثیر زیادی در من به جای گذاشت. یک بار هم به اتفاق پدرم با آقای ریاحی رئیس کانون شکار و از نویسندگان مجله شکار و طبیعت که آرزوی دیدن‌شان را داشتم در ساختمان «بهرلر»

در نزدیک پارک شهر که آقای ریاحی یک طبقه آن را به رایگان در اختیار کانون شکار ایران و مجله شکار و طبیعت گذاشته بود، ملاقات کردم.

پس از پایان تحصیلات متوسطه به سال ۱۳۴۲ در کنکور دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی شاپور اهواز قبول شدم. بیشتر اساتید و رئیس دانشکده آمریکایی بودند ولی در میان آنان چند استاد ممتاز ایرانی مانند دکتر صحت گیاه‌شناس، دکتر تیرگری و دکتر حجت حشره‌شناس و دکتر اسماعیل رستمی حضور داشتند. دکتر رستمی که دارای دو مدرک دکترا از دانشگاه‌های معتبر آمریکا و فرانسه و یک فوق لیسانس از روسیه بود، علاوه بر تدریس واحدهای جانورشناسی و ژنتیک درس دیگری به نام Conservation تدریس می‌کرد. بعداً آن مطالب را در دو جلد کتاب به نام منابع طبیعی و حفاظت از آنها که جلد دوم آن به حفاظت از جانوران وحشی اختصاص داشت، منتشر کرد. این واحد درسی که فقط در این دانشکده تدریس می‌شد (دانشکده‌های محیط زیست بعد از انقلاب تأسیس شدند) تأثیر زیادی در امر شناسایی و لزوم حفاظت از منابع طبیعی در من و سایر دانشجویان ایجاد کرد.

اساتید برجسته‌ای مانند دکتر جمشید منصوری، دکتر عبدالحسین وهاب‌زاده، دکتر مظفر شریعتی و چندین استاد و کارشناس دیگر که بیشتر آن‌ها در خارج از کشور به امر تدریس و تحقیق اشتغال دارند، از دانش‌آموختگان این دانشکده هستند. حین تحصیل از ورزش نیز غافل نبودم و همه‌ساله به‌عنوان یکی از ورزشکاران دو و میدانی دانشگاه جندی شاپور اهواز در مسابقات کشوری حضور داشتم.

پس از فارغ‌التحصیلی در سال ۱۳۴۶ با درجه فوق لیسانس با گرایش دامپرووری بلافاصله در بخش علوم جانوری دانشکده به کار مشغول شدم. پس از شش ماه، برای گذران دوران سربازی به‌عنوان افسر سپاهی و ترویج به استان کرمان عزیمت کردم. در پایان دوران سربازی به‌عنوان کارشناس ترویج و سرپرست سپاهیان ترویج آبادانی در اداره کشاورزی استان کرمان مشغول به کار شدم. در دوران سربازی اتفاقی افتاد که مسیر زندگی من را تغییر داد و آن آشنایی با بیژن دره‌شوری بود که برای گذراندن دوران سربازی به کرمان آمده بود. بیژن با اکثر مناطق کشور و فرهنگ‌های مختلف

آشنایی داشت و به همه قله‌های بالای ۴ هزار متر صعود کرده بود. دره‌شوری به من گفت سازمانی به نام سازمان شکاربانی و نظارت بر صید وجود دارد که یکی از کارهایش مطالعه در مورد حیوانات و شکار و جمع‌آوری نمونه‌های حیوانات است. این سازمان در نظر دارد تعدادی کارشناس استخدام کند. با شنیدن این اوصاف وقت را از دست ندادم و فوراً عازم تهران شدم.

اسکندر فیروز، رئیس سازمان من را به گرمی پذیرفت. چند سؤال در مورد گونه‌های پرندگان و پستانداران استان کرمان و عادات رفتار جیرفتی که من به خوبی آن را می‌شناختم، مطرح کرد که من به خوبی جواب دادم. سپس از برنامه‌های آتی سازمان و لزوم جایگزین کردن افراد تحصیل‌کرده جوان به جای افسران بازنشسته صحبت کرد و گفت اگر شما قبول کنی اولین نفری هستی که این جایگزینی را انجام می‌دهی سپس از وضع حقوق من سؤال کرد. گفتم: حدود سه هزار تومان از وزارت کشاورزی و حدود پنج هزار تومان از شرکت هوخست که تولیدکننده سموم کشاورزی است، دریافت می‌کنم. به من گفت ما بیش از دو هزار تومان نمی‌توانیم به تو بدهیم. در جواب سؤال من که آیا می‌توانم به پارک گلستان بروم، گفت رفتن به مناطق از وظایف تو است و همین فردا گروهی برای حلقه‌گذاری فلامینگوها و ردیابی پلنگ‌های رهاشده در جزیره قویون داغی (کبودان) عازم پارک ملی دریاچه رضائیه (ارومیه) هستند و شما هم می‌توانی با آنها بروی. من بلافاصله با ارسال تلگراف، استعفای خودم را به اداره کشاورزی کرمان اعلام کردم و روز بعد به همراه کارشناسان عازم دریاچه ارومیه شدم. یک ماه در پارک ملی دریاچه ارومیه، یک ماه در استان گیلان جهت حلقه‌گذاری پرندگان مهاجر، یک ماه در پارک گلستان، یک ماه در پارک ملی تندوره و یک ماه در منطقه حفاظت‌شده توران مشغول کارآموزی بودم.

در اوایل سال ۱۳۵۰ به‌عنوان رئیس اداره شکاربانی و نظارت بر صید به خوزستان رفتم و تا سال ۱۳۵۴ در خوزستان حضور داشتم. مهم‌ترین اقداماتی که در زمان حضورم در خوزستان انجام شد این موارد بود: گزارش تخلفات که همه‌ساله تعداد زیادی از کشورهای مجاور برای شکار هوبره به خوزستان می‌آمدند منجر به صدور

دستوری مبنی بر ممنوعیت ورود آن‌ها برای شکار شد. این ممنوعیت تا چندین سال پس از انقلاب نیز ادامه داشت، برگزاری دوره‌های آموزش شکاربانان با توجه به تغییر وظایف شکاربانان به علت ایجاد سازمان حفاظت محیط زیست، نوشتن سرفصل‌های دروس با همکاری آموزش سازمان و اساتید دانشگاه جندی شاپور و برگزاری اولین دوره آموزشی شکاربانان کشور در خوزستان، خلع ید از صدها هکتار اراضی تصرف شده در مناطق حفاظت شده دز و کرخه، حصارکشی محدوده این مناطق با سیم خاردار و اخراج دام‌ها از این مناطق که خوشبختانه این محدوده‌ها هنوز هم مورد تجاوز قرار نگرفته است و تا چند سال بعد از انقلاب دسته‌جات گوزن زرد در اراضی خلع ید شده پناهگاه حیات وحش دز و اراضی کشت و صنعت هفت‌تپه مشاهده می‌شدند.

در اوایل سال ۱۳۵۴ به منظور جلوگیری از تجمع کارها در مرکز، سازمان تصمیم به ایجاد چهار مرکز اداری در شمال، جنوب، شرق و غرب کشور گرفت و من به‌عنوان مدیرکل منطقه جنوب کشور که استان‌های جنوبی کشور را تحت پوشش قرار می‌داد و مرکز آن در شیراز بود به این شهر رفتم. این برنامه به مدت یک سال به صورت آزمایشی اجرا شد ولی از آنجایی که نتایج آن رضایت‌بخش نبود، متوقف شد. تا فروردین سال ۱۳۵۹ استان فارس بودم و در طول این مدت یک بار هم به مدت یک سال مدیریت محیط زیست استان مازندران را عهده‌دار شدم.

در اواسط سال ۱۳۵۷ که انقلاب در حال شکل‌گیری بود ادارات محیط زیست دست به اعتصابات گسترده‌ای زدند. طبق دستور سازمان مرکزی کلیه سلاح‌های سازمانی محیط‌بانان جمع‌آوری شد. در اوایل دی‌ماه هجوم شکارچیان به مناطق تحت حفاظت که در برخی مناطق همراه با آتش زدن و تخریب ادارات و پاسگاه‌های محیط زیست همراه بود، افزایش یافت. با گشوده شدن زندان‌ها یکی از زندانیان محکوم به اعدام که دو نفر از محیط‌بانان را به قتل رسانده بود، از زندان فراری و در منطقه بختگان شروع به کشتن حیوانات و گوشت‌فروشی و محیط‌بانان را تهدید به قتل می‌کرد.

در این زمان با آزادی زندانیان سیاسی، آیت‌اله طالقانی نیز از زندان آزاد شد. دوست و همکارم ضیاء ضیایی که با داماد آیت‌اله یعنی آقای شانه‌چی آشنایی داشت من را به حضور ایشان برد. آیت‌اله بعد از شنیدن صحبت‌های ما در مورد تجاوزات مردم به منابع طبیعی و قلع و قمع ظالمانه حیوانات وحشی همانجا با آیت‌اله دستغیب و آیت‌اله محلاتی که از رهبران انقلابی استان فارس به شمار می‌آمدند تماس گرفت و از آن‌ها خواست که با ما همکاری کنند. با صدور اولین اعلامیه توسط آیت‌اله محلاتی که کشتن حیوانات بی‌گناه را حرام دانستند، و سپس اطلاعیه آیت‌اله ربانی شیرازی در این مورد که بارها از رادیو و تلویزیون پخش و به استان‌های دیگر نیز ارسال شد، خون تازه‌ای در رگ‌های محیط‌بانان که مردم آن‌ها را عوامل شاه می‌دانستند دمیدن گرفت و با همکاری دوستداران طبیعت و حیات وحش از هرگونه تخریب زیستگاه‌ها و شکار بی‌رویه جلوگیری شد.

در فروردین سال ۱۳۵۹ بنا به اصرار آقای دکتر تقی ابتکار ریاست سازمان حفاظت محیط زیست که در سال‌های قبل از انقلاب در مورد گازسوز کردن تاکسی‌های شیراز با او همکاری داشتیم به‌عنوان مشاورش به تهران عزیمت کردم. برخی از اقداماتی که در مدت حضورم به‌عنوان مشاور رئیس سازمان انجام گرفت، عبارتند از: تحویل گرفتن اراضی شکارگاه سلطنتی (مناطق خجیر، سرخه‌حصار، جاجرود و ورچین) از وزارت دارایی، اعزام گروه‌هایی مرکب از کارشناسان خبره و علاقه‌مند جهت بررسی و رفع مشکلات استان‌هایی که مناطق و حیات وحش آن‌ها به علل مختلف مورد تجاوز و تخریب قرار گرفته بود؛ مانند موته اصفهان که جمعیت متجاوز از ۱۰ هزار رأس آهو به ۱۵۰ رأس کاهش یافته بود، برپایی نمایشگاهی در پارکینگ سازمان حفاظت محیط زیست با استفاده از تابلوهای نقاشی نمونه‌های تاکسیدرمی، فیلم و کتاب و بروشور و معرفی مناطق تحت حفاظت سازمان با هدف معرفی فعالیت‌های سازمان در زمینه حفاظت از منابع طبیعی و حیات وحش، استقرار تعدادی محیط‌بان در کاخ سعدآباد به منظور جلوگیری از تصاحب اراضی و اموال این کاخ به دستور نخست‌وزیر، جلوگیری از تاراج نمونه‌های تاکسیدرمی موزه عبدالرضا پهلوی و انتقال

آن‌ها به زیرزمین کاخ شهناز پهلوی در مجموعه سعدآباد که بعداً به موزه پردیسان منتقل شد.

پس از رفتن دکتر ابتکار و با آمدن افراد جدید که آشنایی چندانی با سازمان حفاظت محیط زیست و اهداف آن نداشتند، اعتراضاتی نسبت به عملکرد آن‌ها صورت گرفت که در نتیجه آن تعدادی از بهترین کارشناسان علاقه‌مند و شجاع، آماده به خدمت یا اخراج شدند و عده‌ای هم که اکثر آن‌ها با بورسیه سازمان اندوخته علمی فراوانی کسب کرده بودند به خارج از کشور رفتند. من نیز در این مدت فرازونشیب‌های زیادی داشتم، زمانی مجری طرح حفاظت از گونه‌های نادر بودم که موفقیت خوبی در احیای نسل گوزن زرد داشت، در مورد بازپس‌گیری اراضی پردیسان که توسط وزارت مسکن و سازمان اوقاف انجام شده بود هم موفقیت‌های خوبی داشتیم و با همکاری محیط‌بانان موفق شدیم اراضی مذکور را پس گرفته و نسبت به ایجاد فضای سبز این پارک اقدام کنیم.

البته در طول این مدت هر گاه اعتراضی نسبت به عملکرد سازمان داشتم به دلایل واهی از سازمان اخراج می‌شدم ولی با حکم دیوان عدالت اداری مجدداً به کار برمی‌گشتم. اولین اخراج من مربوط به اعتراض به عملکرد سازمان در مورد حذف برخی از مناطق حفاظت‌شده مانند بزمان یا کاهش درجه حفاظتی برخی از مناطق بااهمیت مانند پارک ملی لار به منطقه حفاظت‌شده، اجازه شکار چهارپا با استفاده از اسلحه شکاری و اجازه صدور پروانه جهت صید پرندگان شکاری بود.

یکی از بهترین خاطرات من مربوط به زمان تبعیدم به شهرستان ماکو است با وجودی که حدود ۱۵ سال از ممنوعیت شکار شیوخ عرب در ایران می‌گذشت ولی متأسفانه در اواخر دهه ۱۳۶۰ با اهمال و چشم‌پوشی سازمان، مناطق جنوبی کشور مورد تاخت و تاز شکارچیان عرب که اکثر آنها برای شکار هوبره با بازهای شکاری به ایران می‌آمدند، قرار گرفت. همه‌روزه تعدادی از محیط‌بانان با من تماس می‌گرفتند و از شکار صدها هوبره و قلع و قمع‌های هر حیوانی که در مسیر آنها قرار می‌گرفت شکوه داشتند. با توجه به این تماس‌ها و مسئولیتی که به‌عنوان رئیس قسمت تحقیقات

حیات وحش برعهده داشتم در دیداری که با رئیس سازمان حفاظت محیط زیست داشتم، تخلفات شیوخ عرب را به اطلاع ایشان رساندم ولی برخلاف انتظار با گفتن این جمله که به تو مربوط نیست از من خواستند که از دفترشان بیرون بروم و من هم در جواب گفتم: این شما هستید که نباید به سازمان می‌آمدید. روز بعد نامه‌ای به من ابلاغ شد که متن آن به این شرح بود: «آقای هوشنگ ضیایی به موجب این حکم بنا به نیاز و مصالح و مقتضیات اداری از تاریخ ۷۱/۴/۲۱ به‌عنوان کارشناس شهرستان ماکو منصوب می‌شوید. مقتضی است در اسرع وقت نسبت به تسویه حساب با واحد مربوطه اقدام نمایید. معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان حفاظت محیط زیست». البته این اقدام سازمان تازگی نداشت. تعداد زیادی از کارشناسان که معترض به عملکرد سازمان بودند با این ترفند از سازمان اخراج می‌شدند.

استان آذربایجان غربی یکی از معدود استان‌هایی بود که همیشه آرزوی دیدن مناطقی را داشتم. زمان اقامت من در این استان به‌رغم فشارهای سازمان مرکزی، مدیر کل و کارکنان محیط زیست استان نهایت لطف و محبت را نسبت به من داشتند.

در مدت اقامت فرصتی پیش آمد تا با مطالعه یادداشت‌ها و عکس‌هایی که از مناطق مختلف کشور داشتم همچنین استفاده از منابع ایرانی و خارجی با فراغ بال نسبت به نوشتن مطالب کتاب *راهنمای صحرایی پستانداران ایران* که بعداً بسیار مورد استقبال قرار گرفت و هنوز هم به‌عنوان یک کتاب مرجع مورد استفاده قرار می‌گیرد، اقدام کنم.

همچنین در این دوره با همکاری مشترک کارشناسان اداره کل و مسئولان ادارات محیط زیست استان موفق به شناسایی زیستگاه‌های میش مرغ و مکان‌های جوجه‌آوری، تهیه عکس، فیلم و مطالعه تهدیداتی - که این پرنده در معرض آن قرار داشت - شدیم. شناسایی مکان‌های جوجه‌آوری دُرناي معمولی در نزدیکی مرز ایران و ترکیه و تهیه عکس از جوجه‌های آن‌ها هم برای اولین بار در ایران انجام شد. شناسایی و پراکنش گونه‌ای از سنجاب زمینی در ایران به نام سنجاب «پیراحمد» (مکانی که این حیوان مشاهده شد) پیشنهاد ایجاد موزه تاریخ طبیعی در مرکز اداره کل و همکاری

در جهت ایجاد آن و معرفی یک غار یخی در عمق ۲ متری از سطح زمین در یک دشت وسیع که آب آن نه از سطح بلکه از عمق دچار یخ‌زدگی می‌شد از دیگر فعالیت‌هایم در این دوره بود.

ایام خوب من در این استان تا روزی که در جزیره کبودران مشغول آماربرداری از جمعیت قوچ و میش این جزیره بودم ادامه داشت. برای آماربرداری حدود ۳۰ نفر محیط‌بان و کارشناس در یک خط زنجیر حرکت می‌کردند و من که رهبری گروه را برعهده داشتم از طریق بیسیم آنها را هماهنگ می‌کردم. در همین روز رئیس سازمان حفاظت محیط زیست که به تبریز آمده بود بازدید از دریاچه ارومیه داشت. در حین بازدید از طریق بیسیم اتومبیل متوجه مکالمات ما شد و این سؤال برایش پیش آمده بود که چرا در بین افرادی که همگی به زبان ترکی صحبت می‌کنند یک نفر فارس وجود دارد. زمانی که به او گفتند این فارس ضیایی است او با تعجب گفت ما فکر می‌کردیم که او از سازمان رفته است. او پس از بازگشت به تهران دستور داد تا نسبت به صدور حکم اخراج من اقدام کنند. البته این حکم که مانند سایر احکام قبلی جنبه قانونی نداشت توسط دیوان عدالت اداری و هیئت عالی نظارت بر بازسازی، باطل اعلام شد ولی سازمان به آن ترتیب اثر نداد.

در سال ۱۳۷۴ یک روز آقای دکتر صدوق که ریاست محیط زیست استان تهران را برعهده داشت به من اطلاع داد که مأمورین پارک ملی کویر یک یوز زخمی را که قادر به حرکت نبوده، زنده‌گیری و آن را به کاروانسرای قصر بهرام منتقل کرده‌اند. او اضافه کرد در حال حاضر دو نفر از دفتر حیات وحش عازم منطقه هستند ولی من قدری نگران هستم و از من خواست تا به اتفاق مهندس کارگر به پارک ملی کویر حرکت و نسبت به مداوای یوز زخمی اقدام کنیم.

هنوز نیم ساعت نگذشته بود که به اتفاق آقای کارگر عازم پارک ملی کویر بودیم. همزمان با ورود ما دکتر دامپزشک سازمان به همراه یک کارشناس نیز وارد شدند. آن‌ها کاملاً دست خالی آمده و حتی یک دارو با خود نیاورده بودند. من با بلوپایپ و داروهایی که داشتم یوز مجروح را بیهوش کردم. هنوز یوز به هوش نیامده بود که

نمایندگان سازمان خداحافظی کردند و رفتند. از آنجایی که مداوای کامل یوز ممکن بود چند روزی به طول بینجامد از آقای کارگر خواستم برگردد. شب را در نزدیکی یوز که به هوش آمده بود، گذراندم. هنوز خورشید طلوع نکرده بود که هومن جوکار از در کاروانسرا وارد شد. او به محض اطلاع از جریان یوز زخمی پس از امانت گرفتن لندروور دایی خود بلافاصله به پارک کویر آمد ولی مأمورین پاسگاه مبارکه به دلیل اینکه پیدا کردن راه در شب مشکل بود از او خواسته بودند که شب را در پاسگاه بگذراند. مداوای یوز که از طریق آنتی‌بیوتیک به وسیله بلوپایپ انجام شد و سه روز طول کشید. روز سوم با کمک هومن، یوز مذکور را در محلی که زنده‌گیری شده بود، رهاسازی کردیم. در تمام این مدت فیلمبردار سازمان از مراحل مختلف مداوا تا رهاسازی فیلم تهیه می‌کرد. پس از گذشت مدتی در جلسه مدیران سازمان فیلمی از جریان مداوای یوز که تصاویر من و هومن جوکار از آن حذف شده بود، به‌عنوان یکی از دستاوردهای کارشناسان محیط طبیعی سازمان نمایش داده شد. آقای صدوق که در این جلسه حضور داشت به شدت به سانسور فیلم اعتراض کرد و از رئیس سازمان خواست دستور دهد فیلم سانسور نشده را نمایش دهند. پس از نمایش فیلم، رئیس سازمان با دیدن من که یوز را به قول خودشان مانند یک گربه بغل گرفته بودم به شدت از افرادی که ناجوانمردانه دست به سانسور فیلم زده بودند، انتقاد کرد و از آقای صدوق خواست که سریعاً نسبت به بازگشت به کار من اقدام کند و ترتیبی برای ملاقات من با او داده شود.

در ملاقاتی که با رئیس سازمان داشتم ایشان ضمن دلجویی از من خواست چنانچه کاری از سازمان یا خارج از سازمان دارم به او بگویم. من در مورد اهمیت حیات وحش و لزوم برقراری مجدد معاونت محیط طبیعی که چند سال قبل در معاونت محیط زیست انسانی ادغام شده بود، صحبت کردم. این سخنان بی‌تأثیر نبود و چندی بعد معاونت محیط زیست و تنوع زیستی در تشکیلات سازمان گنجانده و آقای صدوق با حفظ سمت، به‌عنوان معاون سازمان انتخاب شد.

زمانی که با ریاست سازمان در مورد نحوه شکار شیوخ عرب و صدماتی که آن‌ها به حیات کشور وارد می‌کنند در حال صحبت بودم، شخصی که ما او را نماینده شیوخ عرب در سازمان می‌دانستیم و در تبعید من به ماکو نقش داشت، برای امضای مجوز شکار هوبره برای شیوخ کویت که به خوزستان آمده بودند، وارد دفتر شد. ریاست سازمان از او سؤال کرد که آیا این افراد به دعوت سازمان به خوزستان آمده‌اند و چون او جوابی نداشت، رئیس سازمان از امضای پروانه‌های شکار خودداری کرد و روز بعد این فرد از سازمان اخراج شد.

طی ۲۵ سال گذشته که برنامه تدریس دروس بیولوژی حیوانات شکاری و مدیریت حیات وحش را در چند دانشکده محیط زیست بر عهده داشتم، تمام سعی من تربیت کارشناسان متخصص و کاربرد در زمینه انجام تحقیقات و مدیریت حیات وحش و ایجاد انگیزه جهت حفاظت در آن‌ها بود. پس از فارغ‌التحصیلی نیز آن‌ها را رها نکردم و در اکثر برنامه‌ها یا پروژه‌هایی مانند پروژه بین‌المللی حفاظت از یوز آسیایی، بخش تحقیقات حیات وحش و آموزش محیط‌بانان و جوامع محلی، پروژه بین‌المللی زاگرس همچنین عضو سه گروه تخصصی اتحادیه بین‌المللی حفاظت^۱ گروه گربه سانان، گروه^۲ (کل و بز و قوچ و میش) و گروه^۳ (اسب و گور) هستم. همچنین در برنامه‌های طبیعت‌گردی و تدریس در دوره‌های آموزش راهنمایان طبیعت‌گردی که توسط شرکت اکوتور اجرا می‌کردیم تعداد زیادی از فارغ‌التحصیلان و دیگر افراد علاقه‌مند حضور داشتند. در این برنامه‌ها شرکت کنندگان با آخرین اطلاعات و ابزار تحقیقاتی در زمینه مطالعات حیات وحش مانند نحوه استفاده از دوربین تله‌ای، روش‌های مختلف آماربرداری از جانوران وحشی، آشنایی با مناطق مختلف کشور، زندگی در شرایط سخت همچنین نحوه ارتباط با جوامع محلی، آموزش و علاقه‌مند کردن آن‌ها نسبت به حفاظت از حیات وحش آشنا می‌شدند.

متأسفانه به‌رغم این تلاش‌ها اکثر این افراد که می‌توان آن‌ها را از محدود کارشناسان متخصص و کاربرد کشور در این زمینه نامید راهی برای ارائه دانش و

^۱ IUCN

^۲ CARINAE

^۳ EQUIDAE

تجربیات خود در سازمان حفاظت محیط زیست و سایر دستگاه‌ها نداشتند. در نتیجه برخی از آن‌ها تخصص خود را کنار گذاشتند و به کارهای دیگری مشغول شدند. برخی نیز کشور را ترک کردند و در دانشگاه‌ها و پروژه‌های سایر کشورها به کار مشغول شدند.

علی عطار دانشکده کشاورزی

مهندس علی عطار در سال ۱۳۱۹ در نیشاپور به دنیا آمد. مدرک کارشناسی و کارشناسی ارشد خود را در سال ۱۳۴۴ از دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی شاپور اهواز دریافت نمود.

خلاصه سوابق استخدامی:

کارآموز و کارشناس باغبانی در باغ کلکسیون مرکز اصلاح نباتات کرج
موسسه اصلاح و تهیه نهال و بذر از تیرماه ۱۳۴۴ بمدت سه سال
کارشناس و پژوهنده و مسئول بخش باغبانی مرکز تحقیقات کشاورزی خراسان
به مدت ۳۲ سال (از تیرماه ۱۳۴۷ تا پایان سال ۱۳۷۹) با سمت پژوهنده و استادیار
پایه ۲۱ گروه.

فعالیت‌های باغبانی:

اجرای متجاوز از ۴۲ طرح تحقیقاتی به‌عنوان مجری و یا همکار طرح در مدت زمان فوق.

ابتکار در تحقیق و بررسی چند رقم آلو به‌عنوان میان‌پایه روی پایه آلوچه MYROBALAN و تولید و معرفی زردآلوی تاج آویزان.

واردات ۸ رقم انگور مرغوب از ترکمنستان و سه گونه آلبالو از مجارستان، بررسی، تکثیر و معرفی آن‌ها به باغداران.

احداث متجاوز از ۳۰۰۰ هکتار باغ‌میوه‌های مختلف در داخل و خارج از کشور (ترکمنستان، تاجیکستان و گرجستان) و نظارت بر نگهداری آنها.

طراحی و احداث باغ‌های مدرن و متراکم سیب و گلابی (۴۰۰۰ اصله در هکتار) با استفاده از آخرین تکنولوژی اروپا در مزرعه نمونه آستان قدس.

دبیر اجرایی شش سمینار باغبانی سراسری در مشهد.

برگزاری کلاس‌ها و کارگاه‌های متعدد در زمینه مسائل مختلف باغبانی در استان‌های مختلف.

شرکت در بیش از ۲۴ سمینار و کنگره بین‌المللی باغبانی و ارائه مقاله در زمینه نتایج طرح‌های انجام شده.

گذراندن دوره‌های کوتاه و بلندمدت در موارد مختلف باغبانی در کشورهای ژاپن، اسپانیا، فرانسه و پرتغال.

تقدیر و تشویق‌ها:

دریافت لوح سپاس و تقدیرنامه از ریاست جمهوری به‌مناسبت تولید درختان زردآلوی تاج آویزان در جشنواره خوارزمی، سازمان پژوهش‌های علمی و صنعتی ایران سال ۱۳۷۲.

دریافت تشویق‌نامه‌ها و لوح‌های سپاس از مقام عالی وزارت کشاورزی و معاونت‌های محترم تحقیقات و باغبانی و رؤسای مؤسسه اصلاح و تهیه نهال و بذر و مدیران کل سازمان کشاورزی استان خراسان.

عضویت‌ها:

مشاور باغبانی در معاونت باغبانی وزارت کشاورزی.
عضویت در بیش از بیست کمیته علمی و فنی در رابطه با امور مختلف باغبانی.
عضو هیئت مدیره و مشاور باغبانی در: کشت و صنعت جوبین، سازمان پارک‌ها و فضای سبز شهرداری مشهد، شرکت باغداری بنیاد مستضعفان خراسان رضوی و انجمن علوم باغبانی شاخه خراسان.
و در حال حاضر عضو هیئت مدیره سازمان باغات آستان قدس و مشاور امور باغبانی سازمان‌های کشاورزی و باغداری آستان قدس رضوی و چندین باغ در بخش خصوصی.
استاد مشاور بیش از شانزده پایان‌نامه کارشناسی ارشد.
نگارش، تهیه و ترجمه بیش از سی و هشت مقاله در زمینه‌های مختلف باغبانی.

دکتر رضا فتوحی دانشکده کشاورزی

این‌جانب رضا فتوحی در سال ۱۳۳۳ در شهر قزوین به دنیا آمدم. تحصیلات دوره ابتدایی و دبیرستان خود را در دبیرستان‌های محمد قزوینی و محمدرضا شاه سابق قزوین به اتمام رساندم. در سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۷ ه.ش. در انجمن اسلامی «ناشرین حق» قزوین سپس با انجمن اسلامی دانشجویان تا سال ۱۳۵۰ همکاری داشتم. تحصیلات دانشگاهی مقطع کارشناسی را در دانشکده کشاورزی دانشگاه «جندی شاپور» اهواز طی سال‌های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۵ به پایان رساندم. در آن سال‌ها فقط چهار دانشکده کشاورزی در کشور بود که هریک از هر گرایش یا رشته فقط ۱۵ نفر دانشجوی پذیرش می‌کردند. دانشکده‌های کشاورزی در دانشگاه‌های تهران، شیراز، تبریز و اهواز (جندی‌شاپور) مستقر بود. اساتید دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی‌شاپور اکثراً فارغ‌التحصیل دانشگاه‌های ممتاز خارج از کشور بودند و دوره‌های آموزشی دانشگاه نیز فقط تا مقطع کارشناسی بود. دانشکده کشاورزی در رامین یا ملاثانی دارای تمامی امکانات آزمایشگاهی، رفاهی، خوابگاه، مزرعه و فوق برنامه در سطح استاندارد بود.

در چارچوب طرح جامع دانشگاه، ساختمان جدید دانشکده کشاورزی در کوی گلستان از سال ۱۳۵۱ بهره‌برداری شد. تقریباً دوران تحصیل ما در دانشکده جدید سپری شد. اساتید برجسته‌ای مانند دکتر میرعمادی، دکتر قادری، دکتر عظیمی، دکتر اهدایی، دکتر حجت، دکتر صحت، دکتر کمالی، دکتر عبدالقیوم ابراهیمی، دکتر فرزذقی، دکتر قبادیان و.. اهتمام زیادی داشتند تا ضمن تدریس بسیار کیفی و جدی، برنامه‌های عملی و مهارتی را در بالاترین سطح برگزار کنند. برخی از همکلاسی‌ها و دوستان آن دوران هم‌اکنون از اساتید بزرگ در امریکا و ایران هستند. آقایان دکتر اسماعیل فلاحی (ایالت ایداهو، امریکا)، دکتر محمدعلی لهسایی (جنوب کالیفرنیا)، دکتر خسرو خدایاری (کالیفرنیا)، دکتر مجید راحمی (استاد تمام دانشگاه شیراز)، دکتر علی الهی‌نیا (استاد تمام دانشگاه گیلان) که هم‌اکنون نیز همه به‌بالا بودن سطح کیفی و استاندارد علمی دانشکده در آن سال‌ها اذعان دارند. در کنار تلاش‌های علمی و برخورداری از امکانات دانشکده، فعالیت‌های اجتماعی نیز حائز اهمیت بود. در آن ایام ضمن همراهی در تظاهرات و اعتصاب‌های دانشجویی در دانشگاه، توزیع آثار شخصیت‌های مذهبی و سیاسی مانند دکتر «شریعتی» و استاد «مطهری» میان دانشجویان و دوستان یک وظیفه تلقی می‌شد.

از خاطرات آن زمان کیفیت بسیار خوب غذاخوری دانشگاه، امکانات تربیت بدنی و برخورداری از مسافرت‌های متعدد علمی، تفریحی و سیاحتی بود. همراهی اساتید در مسافرت‌های علمی موجب رعایت حدود و آداب و نیز بالا بردن سطح امنیت سفر بود. زمانی که اساتید محترم آقایان دکتر قادری و دکتر باختر ریاست دانشکده را عهده‌دار بودند به خاطر دارم که دکتر قادری با احساس مسئولیت زیادی در ایام تظاهرات دانشجویی و شکستن شیشه‌ها، عاجزانه درخواست می‌کرد از تخریب بپرهیزید. در سال سوم دانشجویی با خانم مینا محمودی که هم‌کلاسی‌ام بود ازدواج کردم. دکتر میرعمادی در آن زمان معاون پژوهشی دانشگاه بود که پس از اطلاع، در پروژه‌ای که خود در زمینه مرکبات داشت، من و همسرم را مشارکت داد. برای ما احکامی صادر کرد که در ماه ۶۰ ساعت به‌قرار هر ساعت شش تومان در طرح

بررسی پایه و پیوندک مرکبات در خوزستان و شمال ایران کار کنیم. بررسی و مطالعه پروژه موجب شد که در خوزستان به حمیدیه و دزفول و در شمال به رامسر و شهسوار سفرهایی داشتیم. این کمک و حسن نظر آقای دکتر میرعمادی که استاد میوه‌کاری گروه بود، نه تنها از حیث مادی در ابتدای زندگی ما خیلی مفید بود که سبب شد در دوره کارشناسی ارشد و دکتری و بیشتر طرح‌هایی که بعدها انجام دادم در ارتباط با مرکبات بود.

پس از اتمام دوره کارشناسی در تیرماه ۱۳۵۵، دوران وظیفه عمومی در سپاه ترویج و آبادانی در استان گیلان سپری شد که مقارن با پیروزی انقلاب اسلامی بود. با آغاز فعالیت نهادهای انقلاب به همراه سه تن از دوستان برای خدمت به روستائیان، جهاد سازندگی گیلان راه‌اندازی و سازماندهی شد. تا قبل از ۱۳۶۰ و ورود به دانشگاه در دوران اولین استاندار (دکتر داوران)، عهده‌دار مسئولیت و رسیدگی به شرکت کشت و صنعت شهید سابق شدم. سپس از طرف شهید انصاری که استاندار دوم پس از انقلاب بود، به نمایندگی برای نظارت بر واگذاری اراضی کشاورزی گیلان تعیین شدم.

با آغاز فعالیت دانشگاه تربیت مدرس با همراهی دو تن از دوستان دیگر مرحوم آقای دکتر علی وزوایی استاد دانشگاه تهران و آقای دکتر منصور غلامی (وزیر محترم علوم، تحقیقات و فناوری)، تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد (مدرسی) را شروع کردم. این جانب در دی‌ماه سال ۱۳۶۴ به‌عنوان اولین فارغ‌التحصیل دانشگاه تربیت مدرس، رساله خود را در زمینه مرکبات با درجه ممتاز دفاع کردم. اساتید فرهیخته‌ای مانند دکتر طلایی، دکتر تیمور توکلی، دکتر کلانتری، دکتر ملکونی دکتر خلیقی و.. خدمات چشمگیری در رشد گروه‌های آموزشی دانشکده کشاورزی تربیت مدرس داشتند. پس از اخذ دانش‌نامه مدرسی با تبدیل وضعیت استخدامی، به‌عنوان هیئت علمی در دانشگاه گیلان مشغول شدم و تا اعزام به خارج (پایان ۱۳۷۰)، علاوه بر تدریس و پژوهش، سمت‌های رئیس دانشکده کشاورزی، معاون آموزشی و پژوهشی دانشگاه و جانشینی ریاست دانشگاه را عهده‌دار بودم. در

سال‌های ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ به لحاظ نیاز مبرم دانشگاه‌ها به هیئت علمی دکتری و ممانعت از اعزام به خارج، از طرف ریاست دانشگاه مسئولیت پیگیری و راه‌اندازی رشته‌های دکتری کشاورزی در دانشگاه تربیت‌مدرس را پذیرفتم. ایجاد دوره‌های دکتری از طرف اساتید و دانشگاه‌ها به امری غیرممکن تبدیل شده بود. بنابراین با دعوت از برجسته‌ترین اساتید دانشگاه‌های کشور و تشکیل کمیته‌های تخصصی و حمایت مدیریت دانشگاه و وزارت علوم ضمن تدوین برنامه، مقدمات راه‌اندازی دوره‌های دکتری برخی رشته‌های کشاورزی از اواخر دهه ۱۳۶۰ فراهم گردید.

همسر، سرکار خانم «مینا محمودی گیلانی» است که دارای مدرک کارشناسی‌ارشد علوم بیولوژی از دانشگاه «سالفورد انگلستان» می‌باشد. او از دبیران مجرب زیست‌شناسی در رشت بود. در سال ۱۳۵۳ در حالی که هر دو در یک رشته مشغول تحصیل دوره کارشناسی علوم باغبانی در دانشگاه جندی‌شاپور بودیم در پی آشنایی و شناخت عمیق فکری و همراه با تفاهم و علاقه و با عنایت پروردگار ازدواج کردیم. خداوند منان را سپاس که نعمت داشتن یک دختر و سه پسر شایسته و مهربان را نصیب ما کرد. به علاوه تمام موفقیت‌های زندگی اعم از علمی و اجتماعی ناشی از مرحمت پروردگار و همراهی، شکیبایی و دوستی همسر بوده است. فرزندان همه ازدواج کرده‌اند و در داخل و خارج به فعالیت‌های علمی اشتغال دارند: فرانک فرزند اول دارای دکترای مخابرات، عضو هیئت علمی دانشگاه قم. محمدحسین دارای دکترای مخابرات- کامپیوتر، عضو هیئت علمی دانشگاه مالاردالن سوئد.

محمدعلی دارای دکترای قدرت، عضو هیئت علمی دانشگاه چالمرز سوئد.
محمدجواد دکترای مهندسی پزشکی- کامپیوتر در دانشگاه جان هاپکینز امریکا.

فعالیت‌های اجرایی و خدمات علمی:

* رئیس انجمن علوم باغبانی ایران از ۱۳۹۲:

انجمن علوم باغبانی ایران یکی از انجمن‌های علمی مردم‌نهاد کشور است که با مجوز وزارت علوم تحقیقات و فناوری بیش از دو دهه است در جایگاه مرجعیت علمی به فعالیت‌های علمی در کشور مشغول است. اعضای انجمن علوم باغبانی متشکل از اساتید علوم باغبانی دانشگاه‌ها، پژوهشگران وزارت جهاد کشاورزی و دانشگاه‌ها، عوامل اجرایی و تولیدکنندگان باغبانی هستند. هیئت مدیره این انجمن در مجمع عمومی هر دو سال انتخاب می‌شود و رئیس هیئت مدیره به‌عنوان رئیس انجمن انجام وظیفه می‌کند. در سال‌های اول دهه ۱۳۷۰ با همت و تلاش تعدادی از اساتید دانشگاه‌های تهران، شیراز و تبریز و اصفهان مانند آقایان دکتر طلایی، دکتر خوشخوی، دکتر صانعی، دکتر خلیقی، دکتر گریگوریان، دکتر مبلی و ... انجمن علوم باغبانی ایران تأسیس شد. جناب آقای دکتر طلایی استاد محترم دانشگاه تهران چند دوره ریاست انجمن را عهده‌دار بود. سپس یک دوره جناب آقای دکتر خوشخوی استاد محترم دانشگاه شیراز و یک دوره جناب آقای دکتر مبلی استاد محترم دانشگاه صنعتی اصفهان عهده‌دار ریاست انجمن بودند. از سال ۱۳۹۲ ریاست انجمن علوم باغبانی ایران به‌عهده اینجانب بوده است.

* عضو حقیقی شورای سیاست‌گذاری تحقیقات باغبانی وزارت جهاد کشاورزی (۹۶-۹۴):

برای سامان‌دهی تحقیقات باغبانی در کشور که در صادرات غیرنفتی کشور از قبیل پسته، زعفران، خشکبار و انواع میوه جایگاه مهمی دارد شورای سیاست‌گذاری با عضویت سه معاون وزیر، رؤسای پژوهشکده‌های باغبانی، رئیس مؤسسه تحقیقات باغبانی، سه استاد تمام دانشگاه و دو نفر تولیدکننده برگزار می‌شود.

* عضو شورای برنامه‌ریزی آموزش عالی در کمیته تخصصی وزارت علوم تحقیقات فناوری (۹۵-۹۷):

برنامه‌ریزی درسی مقاطع مختلف تحصیلی هر رشته از کارشناسی تا دکتری از حیث محتوا و سرفصل، تعداد واحد عملی و نظری در کمیته‌های تخصصی وزارت علوم انجام می‌شود.

* عضو شورای علمی بنیاد نخبگان استان قزوین:

بنیاد نخبگان برای برنامه‌ریزی هدایت استعداد‌های درخشان کشور در هر استان دارای شورای علمی مرکب از رؤسای علمی دانشگاه‌های استان، استاندار، رئیس بنیاد و پنج نفر از اساتید نخبه آن استان است.

* قائم مقام دبیر شورای عالی زیست - فناوری ایران و رئیس گروه تخصصی توسعه سرمایه انسانی و مدیریت در دبیرخانه زیست - فناوری ۱۳۸۴-۱۳۸۵:

نقش علوم زیست - فناوری (بیوتکنولوژی) در رشته‌ها و زمینه‌های مختلف برای تحول بنیادین در تولید غذا، دارو، صنعت و جزء آن. بسیار قابل توجه است. جمهوری اسلامی به منظور جهت‌گیری همه‌جانبه در توسعه این شاخه تخصصی و کسب جایگاه ممتاز جهانی در فناوری و صادرات از سال ۱۳۸۴ شورای عالی زیست - فناوری را ایجاد کرد. با حکم معاون اول رئیس جمهور اولین دبیر شورای عالی زیست - فناوری جناب آقای دکتر نصرت اله ضرغام که در آن زمان رئیس دفتر معاون اول نیز بود، منصوب گردید. آقای دکتر ضرغام که همواره از مدیران ارشد نظام در سمت‌های علمی بوده‌اند به سازماندهی دبیرخانه با تشکیل شورایی از معاونان شش وزارتخانه علوم، کشاورزی، بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، صنعت، نفت و دفاع پرداخت. حجم گسترده کارها موجب شد تا با انتصاب قائم مقام (دکتر فتوحی) ساماندهی و تحقق اهداف تسریع گردد.

* معاون آموزشی و تحصیلات تکمیلی دانشگاه گیلان (۱۳۷۶-۱۳۸۴)

* معاون آموزشی و پژوهشی دانشگاه گیلان (۱۳۶۶-۱۳۷۰):

در این دو دوره مسئولیت، دانشگاه گیلان رشد قابل توجهی از حیث جذب هیئت علمی و ایجاد دوره‌های تحصیلات تکمیلی کارشناسی ارشد و دکتری داشت. با تدوین برنامه ده‌ساله دانشگاه، توسعه آموزشی، جذب هیئت علمی و بورسیه کردن دانشجویان دکتری از شتاب خوبی برخوردار بود. در این دوران تمام مربیان دانشگاه ملزم به ادامه تحصیل شدند. قوانین و آیین‌نامه‌های لازم به منظور ایجاد سیستم و نظم در حوزه معاونت تدوین گردد. بدون اغراق می‌شود ادعا کرد بخش اعظم کادر

علمی دانشگاه گیلان در این دوره تأمین گردید. همچنین ساماندهی و شروع کار هیئت ممیزه دانشگاه در همین ایام (سال ۱۳۸۲) شکل گرفت.

*رئیس دانشکده علوم کشاورزی دانشگاه گیلان (۱۳۶۵-۱۳۶۶):

دانشکده کشاورزی از اولین دانشکده‌های دانشگاه گیلان است که در سال ۱۳۵۳ تشکیل گردید. با صمیمیت و همکاری اساتید و کارکنان در همان سال رشته‌های دانشکده کشاورزی از دو رشته به پنج رشته ارتقا یافت. از افتخارات اساتید دانشگاه گیلان از سال ۱۳۶۷ به بعد این بود که دانشگاه توانست دانشجویان با استعدادی را پذیرش کند. از جمله اساتیدی که از دانشجویان سابق دانشکده کشاورزی گیلان بودند می‌توان از آقایان دکتر محسن کافی، دکتر کوروش وحدتی، دکتر محمود لطفی نام برد که در مرتبه استاد تمامی در دانشگاه تهران به آموزش و پژوهش مشغول می‌باشند.

* معاون امور جنگ دانشگاه گیلان (۱۳۶۴-۱۳۶۵):

در سال ۱۳۶۴ با اوج گرفتن جنگ و تحریم ایران، با تشخیص مسئولان جبهه و جنگ وزارت علوم موظف به تشکیل یک حوزه معاونت در وزارت علوم و دانشگاه‌ها مربوط به جنگ شدند تا امکانات تخصصی و تجهیزاتی دانشگاه‌ها را در خدمت جنگ قرار دهند. این معاونت که بعداً به معاونت امور دفاعی تغییر نام داد تا پایان جنگ ادامه یافت و نقش تخصصی برجسته‌ای در جبهه‌ها از خود نشان داد. خاطره حضور با رؤسا و معاونان جنگ دانشگاه‌ها و اساتید در مناطق غرب و جنوب به ویژه مناطق فاو و اروند فراموش نمی‌شود.

*عضویت یا مسئولیت در کمیته‌ها و شوراهای مختلف اداری، فرهنگی، اجرایی و

علمی در سطح ملی و استانی:

عضو شورای دبیران چندین نشریه علمی پژوهشی (علوم باغبانی ایران، علوم و فنون باغبانی، تحقیقات بذر، مجله بین‌المللی علوم و فنون باغبانی)

فعالیت‌های آموزشی:

طی نزدیک به ۴۰ سال فعالیت علمی دروس متفاوتی در دوره کارشناسی بر حسب ضرورت و نیاز تدریس شد که با تأمین هیئت علمی آن دروس به اساتید واجد شرایط جدید محول گردید. در دوره کارشناسی دروس گیاه‌شناسی، آناتومی و مرفولوژی، ازدیاد نباتات، میوه‌های دانه‌ریز، میوه‌های گرمسیری و نیمه‌گرمسیری در این سال‌ها تدریس شد.

دروس مختلفی در مقطع کارشناسی ارشد (فیزیولوژی درختان میوه و اثر تنش‌های محیطی بر گیاهان) و دکتری (فیزیولوژی میوه، فیزیولوژی رشد و عملکرد، فیزیولوژی گلدهی) تدریس شده‌است.

فعالیت‌های پژوهشی:

پروژه‌ها و طرح‌های متعدد پژوهشی در سطح ملی و منطقه‌ای درباره درختان میوه به‌ویژه مرکبات انجام شده است. همچنین بسیاری از مسائل باغبانی کشور در قالب پایان‌نامه‌های دکتری و کارشناسی ارشد مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است. تاکنون استاد راهنمای حدود ۵۰ دانشجوی کارشناسی ارشد و ۱۰ دانشجوی دکتری بوده‌ام و حاصل پژوهش‌ها در بیش از ۸۰ مقاله علمی در مجله‌های علمی و پژوهشی داخلی و خارج و قریب ۶۵ مقاله در همایش‌های علمی داخلی و خارج منتشر شده است.

یکی از دستاوردهای مهم پژوهشی از یک طرح ملی با همکاری دانشگاه گیلان و هرمزگان، وارد کردن ۱۳ ژنوتیپ گیاه هوهوبا یا جوجوبا به ایران بود که مراحل ازدیاد انبوه و بررسی مقاومت به شوری و خشکی آن انجام شد. گیاه هوهوبا ضمن مقاومت به شوری و کنترل فرسایش خاک از حیث صنعتی اهمیت زیادی دارد. این گیاه در بندرعباس، میناب، جهرم و جیرفت کشت شد. هم‌اکنون در ایستگاه باغبانی میناب یک قطعه ۲۰۰۰ مترمربعی از گیاه هوهوبا وجود دارد که به‌خوبی با شرایط آن منطقه سازگاری نشان داده است. روغن میوه این گیاه مصارف بهداشتی و صنعتی

زیادی دارد. نتایج حاصل از مطالعات هوهوبا در کتاب تألیفی هوهوبا گیاهی با کاربردهای بیلبان زدایی، صنعتی و بهداشتی، از سوی انتشارات نیلوفرلنه در سال ۱۳۸۶ منتشر گردید.

از دیگر دستاوردهای مهم علمی انتشار کتاب پرورش مرکبات است که طی ۲۰ سال گذشته به چاپ چهارم رسیده است. حاصل پژوهش‌های جهانی و مطالعات داخلی مرکبات در دانشگاه گیلان و مراکز تحقیقاتی در هر چاپ به کتاب افزوده شده است. چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۷۷ مشتمل بر ۱۵۰ صفحه بود در حالی که چاپ چهارم آن در حدود ۵۰۰ صفحه و با درج یافته‌های جدید پژوهشی مرتبط با افزایش سطح بهره‌وری مرکبات سال ۱۳۹۶ توسط دانشگاه گیلان منتشر گردید.

با توجه به حدود بیست سال تدریس اثر تنش‌های محیطی بر گیاهان در دوره کارشناسی ارشد کتاب بسار خوب فیزیولوژی و بیولوژی تحمل گیاهان در برابر تنش‌های محیطی از انگلیسی به فارسی برگردان شد که با هزینه انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد در ۲۵۰۰ نسخه در سال ۱۳۹۰ به چاپ رسید. این کتاب کاملاً تخصصی مورد استقبال زیاد اساتید، پژوهشگران و دانشجویان دانشگاه‌ها قرار گرفت.

بررسی میزان تحقیقات در کشورهای اسلامی که طی سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۹۵ انجام شد، نشان داد بسیاری از آثار پژوهشگران اسلامی از جمله ایران به نام کشورشان در سامانه‌های اطلاع‌رسانی ثبت نمی‌شود. نتایج این مطالعه در اختیار معاون پژوهشی وقت وزارت علوم (آقای دکتر فرهودی) قرار گرفت و سپس در قالب کتابچه‌ای به نام تحقیقات در کشورهای اسلامی از انتشارات دانشگاه گیلان در سال ۱۳۷۷ منتشر گردید. از ثمرات مهم این بررسی علمی الزام اساتید و دانشجویان بود تا در ذیل همه مقالات نام ایران و دانشگاه ایرانی خود را ثبت کنند. شاید یکی از علل نشان دادن رشد پژوهش‌ها و ارتقای جایگاه علمی ایران در بین کشورهای، ثبت و درج یافته‌های علمی به نام ایران بوده باشد.

مصطفی مستور دانشکده ادبیات و علوم انسانی

مصطفی مستور در شهریورماه ۱۳۴۳ در شهر اهواز به دنیا آمد. تحصیلات خود را تا مقطع دیپلم در اهواز گذراند و مدرک دیپلم ریاضی فیزیک را از دبیرستان شریعتی در سال ۱۳۶۳ دریافت نمود. سپس در دانشگاه صنعتی اصفهان پذیرفته و به دانشگاه شهید چمران اهواز منتقل گردید و در سال ۱۳۶۷ در رشته مهندسی عمران از همین دانشگاه فارغ‌التحصیل شد. ایشان سپس تحصیلات خود را تا اخذ مدرک کارشناسی ارشد در رشته زبان و ادبیات فارسی به سال ۱۳۸۴ از دانشگاه شهید چمران اهواز ادامه داد.

مستور نخستین داستان کوتاه خود را در سال ۱۳۷۰ در مجله ادبی - فلسفی کیان منتشر کرد. رمان مشهور او با نام *روی ماه خلد/وند را ببوس* در سال ۱۳۷۹ منتشر شد و به‌عنوان بهترین رمان سال‌های ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ برنده جایزه «قلم زرین» شد. *روی ماه خلد/وند را ببوس* یکی از پرفروش‌ترین آثار ادبی هشتاد سال داستان‌نویسی فارسی است که ظرف پانزده سال حدود ۸۵ بار به چاپ رسیده است و در

کشورهای مصر، ترکیه، جمهوری آذربایجان، آلبانی، روسیه و بوسنی و هرزگوین ترجمه و منتشر شده است. مستور در سال ۱۳۸۳ مجموعه داستان چند روایت معتبر و سپس مجموعه داستان من دانای کل هشتم (۱۳۸۴) را منتشر کرد. دو اثری که تاکنون بارها و بارها تجدید چاپ شده‌اند. رمان کوتاه *استخوان خوک* و *دست‌های جدا می* که منتقدان از آن به عنوان سینمایی‌ترین اثر نویسنده نام می‌برند، در سال ۱۳۸۴ منتشر شد. این اثر تاکنون بیش از سی بار تجدید چاپ شده و به زبان‌های انگلیسی، ترکی، روسی، عربی و ایتالیایی ترجمه شده است. در بوسنی نیز این رمان هم ترجمه و منتشر شده است. این رمان نامزد جایزه بهترین رمان سال از سوی انجمن منتقدان مطبوعات و همچنین برنده جایزه ادبی اصفهان به عنوان بهترین رمان سال گردید.

مستور در سال ۱۳۸۶ چهارمین مجموعه داستان خود را با نام *حکایت عشقی بی قاف* بیشین بی‌قطه منتشر کرد که به دلیل استقبال فوق‌العاده خواندگانش بلافاصله نایاب شد. این اثر که تاکنون ۳۰ بار منتشر شده پرفروش‌ترین مجموعه داستان کوتاه او به شمار می‌رود. مستور در همین سال نخستین نمایش‌نامه خود را با نام *دویدن در میدان تاریک* مین منتشر کرد: نمایش‌نامه‌ای که بر خلاف نامش، کوششی است در نمایش نوعی درماندگی فلسفی انسان معاصر.

در سال ۱۳۸۸ رمان *من گنجشک نیستم* از وی منتشر شد که پرفروش‌ترین اثر نمایشگاه کتاب تهران در آن سال بود. همچنین مجموعه داستان *تهران در بعد از ظهر* در نمایشگاه کتاب تهران سال بعد عرضه شد که علاوه بر استقبال زیاد خوانندگان از آن، تاکنون بیش از ۲۰ بار تجدید چاپ شده است. رمان *سه گزارش کوتاه درباره نوید و نگار* در سال ۱۳۹۰ منتشر شد و برخی آن را تکنیکی‌ترین رمان نویسنده می‌دانند.

در فروردین ۱۳۹۵، مستور داستان بلندی درباره یکی از شخصیت‌های داستانی خود که قبلاً در صحنه کوتاهی از رمان *سه گزارش کوتاه درباره نوید و نگار* حضور یافته بود، منتشر کرد. این داستان با نام *رساله در باره نادر فارابی*، ترکیبی است از

روایت داستانی، پژوهش و یادداشت درباره‌ی شخصیتی خیالی به نام نادر فارابی که در ساختاری پست مدرن ارائه می‌شود. محمود دولت‌آبادی، مشهورترین نویسنده‌ی زنده‌ی ایرانی، در مصاحبه‌ای، با مقایسه‌ی فرم این اثر با آثاری از گابریل گارسیا مارکز و آکو تاگاوا (Akutagawa)، نویسنده‌ی مشهور ژاپنی، کار مستور را خواندنی ارزیابی می‌کند.

در سال ۱۳۹۵ مستور مجموعه داستانی با نام بهترین شکل ممکن که مجموعه‌ای است از شش داستان کوتاه منتشر کرد. عنوان هر کدام از داستان‌ها نام یکی از شهرهای مهم ایران است که وقایع داستان با آن شهر ارتباط عمیقی دارد. بهترین شکل ممکن در تاریخ ۱۴ آبان ۱۳۹۵ منتشر شد و ظرف یک روز ۴۰۰۰ نسخه از آن به فروش رفت. کتاب ظرف دو هفته پس از آن به چاپ ششم رسید و عنوان پرفروش‌ترین اثر داستانی را به دست آورد.

در سال ۱۳۹۷ رمان عشق و چیزهای دیگر مستور منتشر شد و در روز عرضه‌ی کتاب، یکی از طولانی‌ترین صف‌های خرید کتاب در کتاب‌فروشی ناشر تشکیل شد. آثار مستور - بدون استثنا - بارها تجدید چاپ شده‌اند و خود او نیز اخیراً در نظرسنجی از دانشجویان هجده دانشگاه تهران به عنوان یکی از ده نویسنده‌ی محبوب هشتاد سال داستان‌نویسی ایران انتخاب شده است. آثار او به زبان‌های گوناگون ترجمه شده و ده‌ها مقاله و پایان‌نامه‌ی دانشگاهی درباره‌ی آن‌ها نوشته شده است.

پروین نخعی دانشکده کشاورزی

من پروین نخعی هستم. در سال ۱۳۱۷ در شهر اهواز به دنیا آمدم. پدرم مهندس شرکت پست و مخابرات اهواز بود و از این رو، به تبع این شغل، خانواده هم به اهواز آمده بودند. با آمدن خانواده به تهران و ماندن پدرم در اهواز، من دوران تحصیل را از ابتدایی تا دیپلم در تهران گذراندم. مدرک دیپلم را در سال ۱۳۳۶ از دبیرستان قوام تهران دریافت کردم. در این سال و در دوره دوم از پذیرش دانشجو توسط دانشکده کشاورزی اهواز، پدرم گفت که دانشجوی دختر هم پذیرش می‌کنند و لذا به سفارش ایشان در امتحانات ورودی دانشکده همراه با خانم مهین‌دخت پروین پذیرفته شدیم. پس از دادن مدارک برای ثبت‌نام به دانشکده، پدرم بازنشسته شد و به دلیل غریب بودن در اهواز قرار شد که از تحصیل در اهواز منصرف و همراه پدر به تهران بازگردیم. وقتی به محل دانشکده - که پیشتر محل استقرار ژاندارمری اهواز بود و به دانشکده واگذار شده بود- مراجعه کردیم، زنده‌یاد آقای دکتر صحت ریاست دانشکده را برعهده داشت و همسرشان نیز در اداره آنجا کمک

می‌کرد، آنان به پدرم اطمینان دادند که با دادن یک اتاق در محل دانشکده و تأمین لوازم ضروری به من، جای هیچ نگرانی نیست و من می‌توانم با آرامش به تحصیل ادامه دهم. لذا یک اتاق در اختیار من قرار دادند و به سرایدار دانشکده هم گفتند که نیازهای مرا تأمین و حتی در پختن غذا با من همکاری کند و این‌گونه شد که در اهواز ماندنی شدم. یک دوره از دانشجویان پسر نیز از سال قبل یعنی ۱۳۳۵ تحصیل را شروع کرده بودند و همگی پس از دو سال یعنی در ۱۳۳۸ به محل کنونی دانشکده در روستای ملاثانی منتقل شدیم. در زمان گشایش دانشکده ریاست دانشکده را دکتر اقبالی بر عهده داشت و طی مراسمی با حضور آقای صمصام استاندار وقت خوزستان، چند ساختمان دانشکده از جمله محل استقرار ما دو دختر و دانشجویان پسر، گشایش شد. من در این مراسم مسئول در دست گرفتن یک سینی و مقداری ملاط سیمان و وسیله بنایی شدم تا در یک کار نمادین جناب استاندار ساخت و بنای یک دیوار را شروع کنند. این دانشکده در زمینی ساخته می‌شد که از سوی شرکت نفت به دانشکده واگذار شده بود.

دکتر پرویز وجدانی دانشکده کشاورزی

من دکتر پرویز وجدانی در شهریورماه ۱۳۲۴ در شهر تهران متولد شدم. تحصیلات دوره ابتدایی و متوسطه خود را در همین شهر گذرانده و در سال ۱۳۴۲ موفق به اخذ دیپلم دبیرستان در رشته طبیعی با اخذ رتبه اول در منطقه مربوطه شدم. در همان سال در کنکور ورودی دانشکده‌های پزشکی و کشاورزی دانشگاه جندی شاپور اهواز شرکت نموده و موفق شدم رتبه اول کشاورزی و رتبه سوم پزشکی را کسب نمایم. البته به دلیل عدم ثبت نام نفرات اول و دوم پزشکی، در آن دانشکده نیز حکم نفر اول را داشتم. علی‌رغم علاقه بیشتری که به رشته پزشکی داشتم به چند دلیل دانشکده کشاورزی را انتخاب کردم؛ اولاً دانشکده پزشکی فقط تا سال چهارم را در برنامه داشت و برای سه سال آخر مشخص نبود که تکلیف دانشجویان چه خواهد شد؟ از طرف دیگر در آن زمان دانشکده کشاورزی با همکاری و مشارکت بنیاد خاور نزدیک آمریکا (Near East Foundation) و تدریس تعدادی از دروس به زبان انگلیسی

توسط اساتید امریکایی، جو دانشگاه‌های نیمه‌آمریکایی را داشت که زمینه خوبی را برای ادامه تحصیل آتی در خارج از کشور فراهم می‌ساخت.

اطلاعات خانوادگی:

پدرم مهندس مشیت‌اله وجدانی‌زاده بیرجند (۱۲۹۶) از اولین گروه دانش‌آموختگان مدرسه عالی فلاحت (دانشکده کشاورزی فعلی کرج) بود و مدت ۳۸ سال در وزارت کشاورزی با سمت‌های فنی و مدیریتی خدمت نمود. وی در سال ۱۳۵۶ بازنشسته و در سال ۱۳۷۲ بر اثر بیماری سرطان کبد و پروستات در شهر لس‌آنجلس آمریکا درگذشت و در همان شهر به خاک سپرده شد. مادرم بانو فاطمه ایرماندخت در سال ۱۳۰۰ در شهر مشهد متولد شد و با تحصیلات دوره اول دبیرستان و تسلط در فنون خیاطی و بافندگی، تمام عمر خود را به خانه‌داری و پرورش و تربیت شش فرزندش صرف نمود. وی در سال ۱۳۸۱ به علت سکته قلبی دار فانی را وداع گفت و در کرج به خاک سپرده شد.

خواهر بزرگترم مهندس پروین وجدانی، متولد ۱۳۲۰ تهران، از دانش‌آموختگان دانشکده کشاورزی اهواز است. برادرانم مهندس خسرو وجدانی (دانش‌آموخته دانشگاه شریف و فوق لیسانس رشته برق و کامپیوتر از کانادا)، هوشنگ وجدانی (دانش‌آموخته دانشگاه بازرگانی تهران در رشته مدیریت بازرگانی)، مهندس فرهنگ وجدانی (دانش‌آموخته دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران در رشته معماری) هستند که همگی این چهار نفر در حال حاضر مقیم آمریکا می‌باشند و کوچک‌ترین برادرم مرحوم فرزاد وجدانی که دارای فوق دیپلم ساختمان بود متأسفانه به علت سکته قلبی در سال ۱۳۹۴ به رحمت خدا رفت.

من دارای دو فرزند و سه نوه هستم. فرزند اول من ندا متولد ۱۳۵۱ در تهران از همسر اول من، اکرم آراسته‌جو، است که در زمان ادامه تحصیل دوره دکترای من در آمریکا بدون اطلاع من و به صورت یک‌جانبه جدا شد. ندا دارای ذوق و استعداد ادبی بوده و طبع شعر دارد و چندین جلد کتاب شعر چاپ کرده است. عضو کانون

نویسندگان ایران است و در زمینه‌های موسیقی و نقاشی نیز استعداد و فعالیت‌های زیادی به صورت برگزاری نمایشگاه و ارائه CD داشته است. ندا دارای دو فرزند پسر به نام‌های خشایار ۲۵ ساله سال آخر رشته نرم‌افزار کامپیوتر در تهران و اشکان ۲۲ ساله دانشجوی رشته هنر و با استعدادهای فراوان در زمینه موسیقی و هنرهای دستی است. پسر هومن متولد ۱۳۶۲ در تهران از همسر دوم (روح‌انگیز صحبتی، دبیر بازنشسته) است. هومن فارغ‌التحصیل رشته کامپیوتر در زمینه‌های تخصصی سخت‌افزار و تخصص‌های ویژه شبکه می‌باشد. او در حال حاضر مقیم استرالیا است و با تخصص‌های ویژه خود شغل و وظیفه ارزنده‌ای در شرکت‌های معتبر در سیدنی دارد. هومن، بخشی از تحصیلات دوره فوق‌لیسانس خود را به صورت تحصیل از راه دور با دانشگاه منچستر انگلیس در جریان دارد. او پنج سال است که ازدواج کرده و در حال حاضر دارای یک دختر یک‌ساله می‌باشد. هومن استعدادهای هنری نیز دارد ولی بیشتر فعالیت‌ها و گرایش او در زمینه‌های علمی و تحصیلی بوده است. همسر هومن، ساناز ترابیان (کارشناس ارشد معماری - شاغل در سیدنی) و دختر کوچولوی آن‌ها، لیانا می‌باشد.

توصیف دانشکده کشاورزی (ملائانی)

شروع تحصیل این‌جانب در دانشکده کشاورزی اهواز با کسب رتبه اول در آزمون ورودی بود. به همین دلیل از امتیاز عدم پرداخت شهریه و همچنین استفاده از کمک هزینه تحصیلی از بنیاد پهلوی (سابق) برای مدت چهار سال تحصیل بهره‌مند بودم. در ابتدای ورود ما به دانشکده، علی‌رغم اظهارات دانشجویان سال‌های قبل، دانشکده رشد و توسعه زیادی از نظر ساختمان، تأسیسات و سایر امور داشت ولی در مقایسه با خیلی از دانشگاه‌ها و دانشکده‌های دیگر از نگاه ما محدود به نظر می‌رسید؛ خوابگاه‌های دانشجویی هنوز کامل نشده بود، به طوری که دانشجویان سال‌های اول و دوم مجبور بودند به صورت جمعی در سالن ورزشی باشند. البته در سال‌های بعد خوابگاه‌ها تکمیل و اوضاع به تدریج بهتر شد و با توجه به این‌که تعدادی استاد و

پرسنل آمریکایی (سپاه صلح آمریکا) با دانشکده همکاری داشتند و بعضی از دروس به زبان انگلیسی تدریس می‌شد، دانشکده رنگ و بوی محیطی متفاوت را به خود گرفته بود و موجبات دلگرمی و علاقه بیشتری را در دانشجویان ایجاد می‌کرد. برنامه‌های جشن‌های بالماسکه از برنامه‌های جالبی بود که در انجمن هنری دانشکده و با همکاری اساتید و پرسنل خارجی برگزار می‌کردم که عکس‌ها و خاطرات زیادی از آن‌ها را در اختیار دانشکده قرار داده‌ام. کلاً دوران دانشجویی با تمام کم و زیادهایش جزء بهترین و خوش‌خاطره‌ترین دوران زندگی ما بوده و هنوز هم بعد از نیم قرن با اکثر دوستان همدوره و هم دانشکده به یاد آن زمان هستیم.

با توجه به فاصله سی کیلومتری دانشکده از شهر اهواز (در کنار روستای ملاثانی) و این‌که اکثر دانشجویان از شهرها و استان‌های مختلف در این دانشکده به صورت شبانه‌روزی تجمع داشتیم، امکانات بسیار محدودی برای تفریح وجود داشت و تنها تفریح دانشجویان رفتن کوتاه مدت چند ساعته به اهواز در آخر هفته بود، به‌خصوص برای افرادی مثل من که فامیل و خانواده‌ای در اهواز نداشتند. ولی گاه و بی‌گاه در دانشکده از طریق انجمن هنری دانشکده برنامه‌های هنری و تفریحی از قبیل نمایش تئاتر، میان‌برنامه و موسیقی برگزار می‌کردیم که مورد علاقه و موجب سرگرمی دانشجویان بود. همچنین گردش‌های علمی که گاهی با سرپرستی اساتید انجام می‌شد از برنامه‌های مورد علاقه و سرگرم‌کننده برای دانشجویان بود که عکس‌های یادگاری و علمی زیادی از این برنامه‌ها در اختیار دانشکده قرار داده‌ام.

برنامه مسابقات ورزشی در رشته‌های مختلف بین دانشجویان سال‌های مختلف و همچنین مسابقات دانشگاهی استانی و کشوری از دیگر فعالیت‌های مورد علاقه دانشجویان بود که نتایج قابل توجهی هم داشته‌اند.

طی دوران چهارساله دانشکده علاوه بر این‌که جزء دانشجویان ممتاز و با نمرات و امتیازات بالا بودم به دلیل علاقه و استعدادهای هنری در زمینه‌های موسیقی، نقاشی و نمایش مسئولیت انجمن و فعالیت‌های هنری دانشکده به عهده این‌جانب واگذار شده بود و در این انجمن با همکاری صمیمانه دانشجویان هنرمند برنامه‌های متعددی

در زمینه‌های موسیقی، نمایش تئاتر، سرگرمی میان‌برنامه، مسابقات تفریحی و جشن‌های بالماسکه برنامه‌ریزی و ارائه می‌شد که مورد توجه و استقبال دانشجویان و اساتید قرار می‌گرفت.

من علاوه بر گرایش‌های جدی علمی، فعالیت‌های زیادی هم از دوران کودکی و نوجوانی در زمینه نقاشی و موسیقی، نواختن چند ساز به‌ویژه گیتار به‌عنوان ساز اصلی داشتم. در دوره دانشکده در رشته گیتار به‌عنوان نماینده دانشکده در مسابقات هنری کشوری دانشگاه‌ها شرکت و مقام دوم را کسب نمودم. البته بعد از فارغ‌التحصیلی در زمینه نوازندگی چندین ساز سیمی سنتی، و سازهای بادی فعالیت و پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای هم داشته‌ام.

در زمینه‌های ورزشی نیز علاقمندی و فعالیت داشتم که رشته مورد علاقه من بسکتبال بود و در تیم کلاس خودمان مشارکت داشتم.

از فعالیت‌های هنری، برنامه‌های جشن بالماسکه و گردش‌های علمی سال خودمان عکس‌های زیادی تهیه نموده بودم که در اختیار دانشکده قرار داده‌ام.

در سال ۱۳۴۶ دوره تحصیلی ما به اتمام رسید و در جشن فارغ‌التحصیلی که با حضور مقامات و اساتید دانشکده و با حضور آقای سالور استاندار وقت خوزستان برگزار شد موفق به دریافت مدرک فوق لیسانس چهار ساله شدیم.

دوره خدمت نظام وظیفه

پس از پایان دوره دانشکده به اتفاق سایر همکلاسی‌ها در بهمن‌ماه همان سال (۱۳۴۶) به خدمت سربازی، سپاه ترویج و آبادانی، در کرج اعزام و دوره آموزشی پادگان را گذرانیدیم و با درجه ستوان دومی به مناطق مشخص شده اعزام گشتیم. من به دلیل اخذ رتبه سوم برای منطقه کرج انتخاب شدم. لازم به یادآوری است که در دوره خدمت سربازی ما زلزله شدید قاین و گناباد پیش آمد که به مدت یک‌ماه سپاهی‌های گروه برای کمک به زلزله‌زدگان با سرپرستی این‌جانب به گناباد اعزام شد.

در فاصله بین فارغ‌التحصیلی و شروع دوره خدمت نظام وظیفه به مدت شش ماه از محل طرح حساب عملیات مخصوص در مؤسسه اصلاح بذر و نهال کرج استخدام و در آزمایشگاه مرکزی آن مشغول به کار شدم.

پس از پایان دوره نظام وظیفه با توجه به سابقه کار شش ماهه گذشته به صورت پیمانی در همان مؤسسه استخدام شدم و در بخش تحقیقات غلات با مسئولیت آزمایش‌های به‌زراعی کرج که همکاران خارجی نیز حضور داشتند فعالیتیم را آغاز نمودم.

در همین زمان از طرف بخش غلات برای گذراندن شش دوره آموزشی کامپیوتر، مدیریت پایه‌های اطلاعات و برنامه‌نویسی کامپیوتر به زبان‌های بیسیک، کوبول، فورترن و پی. ال. وان. معرفی و ضمن انجام برنامه‌های تحقیقی داخل بخش، دوره‌های ذکر شده را به تدریج گذراندم.

با توجه به نیازهای کامپیوتری برای تجزیه و تحلیل طرح‌های آماری آزمایش‌های مزرعه، مسئولیت ایجاد و راه‌اندازی واحد آمار و کامپیور بخش غلات را به عهده گرفتم، که البته این واحد بعدها توسعه یافت و چنین خدماتی را برای کلیه بخش‌های تحقیقاتی مؤسسه برای سایر گیاهان عهده‌دار شد.

پس از سه سال مسئولیت، برنامه‌ریزی و هماهنگی آزمایش‌های به‌زراعی کل ایستگاه‌های غلات کشور به عهده این‌جانب گذاشته شد.

در سال ۱۳۴۸ دو اتفاق مهم برای من پیش آمد: یکی قبولی در آزمون دوره کارشناسی ارشد دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران و دیگری ازدواج.

دوره کارشناسی ارشد در گروه زراعت و اصلاح نباتات

البته در آن سال در این گروه سه گرایش زراعت، اصلاح و آمار و تحقیق بود، که من با توجه به نوع کار، و زمینه‌های پایه‌ای خودم گرایش سوم را انتخاب کردم که تعداد واحدهای مورد نیاز آن علاوه بر دروس گرایش اصلاح، حدود ۳۰ واحد اضافه هم از دروس آماری و ریاضی بود که اکثر آن‌ها در دانشکده کرج ارائه نمی‌شد و

می‌بایست اکثر آن‌ها را در مرکز عالی آمار در تهران می‌گذراندم و ریاست آن را استاد دکتر خواجه‌نوری که از اساتید دانشکده کرج هم بودند به عهده داشتند و قرار شد که این درس را در تهران بگذرانم و نمراتم را استاد به کرج منتقل نمایند و همین طور هم شد. البته به‌خاطر این تعداد واحد درسی زیاد (بیش از ۷۰ واحد) طول دوره کارشناسی ارشد من سه سال شد و در سال ۱۳۵۱ موفق به اخذ درجه کارشناسی ارشد شدم و تمام این برنامه هم‌زمان و توأم با کارهای اداری من بود.

سال ۱۳۵۱ برای من سال خوش‌یمنی بود چون علاوه بر اتمام دوره کارشناسی ارشد، اولین فرزند من، ندا نیز متولد شد که موجب شادی فراوان برایم بود.

در سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۵ در بخش تحقیقات غلات کرج، علاوه بر اجرای طرح‌های تحقیقات به‌زراعی کرج و هماهنگی این طرح‌ها در سراسر کشور، با سایر برنامه‌های غلات به‌ویژه جو نیز مشارکت و همکاری داشتم و همه‌ساله برای برگزاری گردهمایی‌ها و سمینارهای غلات در محاسبات آماری و تجزیه و تحلیل آزمایش‌ها و تهیه گزارش‌ها و نشریات آن‌ها همکاری‌های گسترده‌ایی داشتم.

قرار بود که از طرف مؤسسه و بخش غلات به من بورسیه‌ای برای دوره دکتری داده شود ولی با توجه به زمان دو یا سه ساله مورد نیاز برای تأمین اعتبار و شرایط سنی و زندگی‌ام ترجیح دادم که با استفاده از مرخصی تحصیلی بدون حقوق و با هزینه شخصی اقدام نمایم. بنابراین با اخذ پذیرش از سه دانشگاه کالیفرنیا (برکلی، لس‌آنجلس، ریورساید) و گذراندن تست‌های زبان همراه با همسر و دخترم در اواخر تابستان ۱۳۵۵ عازم امریکا شدم و با در نظر گرفتن جمیع شرایط در دانشگاه کالیفرنیا، ریورساید ثبت‌نام و مشغول تحصیل شدم. با توجه به زمینه‌های ژنتیکی و آماری که در دوره کارشناسی ارشد داشتم تخصص اصلی خود را ژنتیک کمی و جمعیت و گرایش فرعی را آمار انتخاب کردم. چون با هزینه شخصی رفته بودم به عنوان دستیار و مربی برای استاد راهنمایم کار و دستمزد محدودی دریافت می‌کردم که کمک هزینه زندگی‌م باشد. البته پس از یک سال نتایج پیشرفت تحصیلی خود را برای وزیر کشاورزی وقت فرستاده و درخواست بورس یا کمک هزینه تحصیلی نمودم و چون

ذکر کرده بودم پس از اتمام تحصیل به وطن بازخواهم گشت، لذا ایشان موافقت کردند و دستور دادند که حقوق من به عنوان کمک هزینه تحصیلی پرداخت شود. ولی بعد از یک سال و همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، آن را قطع کردند و بقیه دوره را هم با هزینه خودم انجام دادم و چون اصلاً اعتقاد و علاقه‌ای به ماندن و زندگی در خارج از کشور را نداشتم درست روز بعد از فارغ‌التحصیلی دوره دکترا به وطن بازگشته و مجدداً در همان موسسه قبلی مشغول به کار شدم.

زمان اتمام دکترا و بازگشت من به ایران بهار ۱۳۵۹ بود. از این زمان تا سال ۱۳۶۲ کماکان در بخش تحقیقات غلات به ادامه تحقیقات به‌زرعی و همچنین سرپرستی واحد آمار و کامپیوتر مشغول بودم.

با توجه به جدایی همسر اولم در آمریکا و تنها بودن دختر هشت ساله‌ام در ایران، بر حسب ضرورت و شرایط موجود در سال ۱۳۶۱ با همسر فعلی‌ام ازدواج نمودم که حاصل آن تولد پسر هم‌نام من است که در سال ۱۳۶۲ اتفاق افتاد.

در سال ۱۳۶۳ با توجه به نیاز مؤسسه تحقیقات بذر و نهال به ایجاد و تأسیس یک بخش تحقیقات تخصصی ژنتیک و همچنین تأسیس و راه‌اندازی یک مرکز مجهز فنی تخصصی برای حفاظت و بهره‌برداری از منابع و ذخایر توارثی گیاهی، این دو وظیفه به دلیل تخصص جدید و تجربه‌های قبلی به عهده این جانب واگذار شد.

با ساخت یک ساختمان بزرگ جدید که بر اساس استانداردهای بین‌المللی طراحی شده بود و با همکاری و هماهنگی مؤسسه بین‌المللی ذخایر توارثی گیاهی IPGRI که دارای آزمایشگاه‌ها و سردخانه‌های استاندارد می‌باشد و گردآوردن پرسنل تحقیقاتی و فنی و ایجاد همکاری با بخش‌های اصلاح گیاهان مختلف در مؤسسه، سایر مؤسسات ذریبط و هماهنگی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی فعالیت‌های این دو بخش جدید شکل گرفت و به طور غیرقابل‌تصور توسعه یافت. تاکنون بیش از ۷۰۰۰۰ نمونه بذری ارقام بومی و خویشاوندان وحشی آنها جمع‌آوری و شناسایی شده و در بسته‌بندی‌های استاندارد در سردخانه‌ها نگهداری می‌شوند. همچنین همزمان

اطلاعات اختصاصی این نمونه‌ها ارزیابی و ثبت کامپیوتری شده و برای استفاده متخصصان اصلاح مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.

در بخش تازه تأسیس تحقیقات ژنتیک که با سرپرستی من و گروهی دیگر از محققین و پرسنل همکار فعال می‌باشد تحقیقاتی در زمینه‌های تخصصی ژنتیک مشتمل بر سیتوژنتیک، ژنتیک مولکولی و کشت بافت و ژنتیک کمی و جمعیت از قبیل مطالعه تعداد ژن‌های کنترل‌کننده صفات مهم و نوع اثرات آنها، قابلیت توارث و ترکیب‌پذیری صفات مطلوب و مورد توجه و نیاز برنامه‌های اصلاحی سایر بخش‌های تحقیقاتی مؤسسه و عمدتاً بر روی ژرم پلاسماهای بانک ژن انجام می‌شود.

بخش دیگری از فعالیت‌های مهم این‌جانب در مؤسسه آموزش و بازآموزی کارشناسان مؤسسه در زمینه‌های ژنتیک، آمار و طرح‌های آزمایشی، روش تحقیق و نحوه تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیری از طرح‌های تحقیقاتی مؤسسه در سطح مرکز و استان‌ها بوده و بسیار مفید و مورد توجه قرار گرفته است.

پس از بازگشت من به ایران با توجه به رشته تخصصی و سوابق و تجربیات قبلی من و شناختی که دانشگاه‌های معتبر داخلی از فعالیت‌هایم داشتند، دانشگاه‌های تربیت‌مدرس، تهران، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، دانشگاه صنعتی اصفهان، دانشگاه گیلان و... برای همکاری در زمینه‌های تدریس و تحقیقات دانشجویان دوره‌های ارشد و دکترا دعوت‌های متعددی از من به عمل آوردند و موافقت مؤسسه و سازمان تحقیقات را نیز جلب نمودند و به این ترتیب همکاری‌های وسیعی در تدریس دروس تخصصی ژنتیک مولکولی، جمعیت، ژنتیک کمی، ژنتیک بیومتری، تجزیه تحلیل‌های چندمتغیره، آمار پیشرفته و بیومتری، ژنتیک فیزیولوژیک، ژنتیک تکمیلی و روش‌های تخصصی تحقیق برای دوره‌های ارشد و دکترا، همچنین همکاری‌های وسیعی در زمینه راهنمایی و مشاوره پایان‌نامه‌های این دوره‌ها داشته‌ام که مورد توجه و رضایت کامل دانشجویان و مسئولان دانشگاه‌های مربوطه بوده است. تعداد پایان‌نامه‌های دکترا و ارشد تحت راهنمایی و مشاوره من بیش از چهل مورد بوده است.

از میان دانشجویانی که با من دروس تخصصی را گذرانده و پایان‌نامه داشته‌اند، به ویژه فارغ‌التحصیلان دانشگاه تربیت‌مدرس، تعداد قابل توجهی در حال حاضر جزء استادان دانشگاه، مدیران گروه‌های دانشکده‌ها و حتی جزء معاونان و روسای دانشگاه‌های کشور می‌باشند که البته موجب افتخار و مباهات من هستند. آقای دکتر خلیل عالمی سعید از استادان دانشکده کشاورزی رامین اهواز نیز جزء این گروه هستند.

فرهنگستان علوم

یکی دیگر از فعالیت‌های ارزنده که جزء افتخارات من است سابقه ۲۰ سال عضویت در فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی و ۱۲ سال عضویت مدعو فرهنگستان زبان و ادب فارسی است که هنوز هم ادامه دارد. در این فرهنگستان‌ها پروژه‌های کلان و ملی مورد بررسی و مطالعه قرار می‌گیرند که نتایج آن‌ها جهت بهره‌برداری در سطوح ملی و کشوری در اختیار مقامات تصمیم‌گیرنده و اجرایی کشور قرار می‌گیرد. یکی از پروژه‌های انجام‌شده در گروه کشاورزی تهیه دو مجموعه کتاب ۱۵ جلدی تحت عناوین فرهنگ کشاورزی و منابع طبیعی و فرهنگ نوین کشاورزی و منابع طبیعی است که استادان تخصصی شاخه‌های گروه کشاورزی طی ده سال فعالیت ارزنده تهیه کرده و سعی نموده‌اند معادل‌های فارسی برای واژه‌های علمی تهیه کنند. این کتاب‌ها به‌عنوان کتاب برگزیده سال نیز انتخاب گردید و در حال حاضر به‌صورت منتشر شده در دسترس دانشجویان و اساتید کشاورزی می‌باشد.

طی سال‌های اخیر یکی از فعالیت‌های فرهنگستان زبان و ادب فارسی کار بر روی این مجموعه اصطلاحات به لحاظ موجه و منطبق بودن آن‌ها با اصول فرهنگ فارسی می‌باشد. این جانب به‌عنوان نماینده تخصصی فرهنگستان علوم مشارکت دارم. گروه کشاورزی فرهنگستان علوم طی سال‌های بعد از انقلاب بیش از سی پروژه تحقیقاتی ملی انجام داده که این جانب در شانزده پروژه آن مشارکت داشته‌ام.

گذری بر فعالیت‌های علمی و پژوهشی

اجرای ۱۶۰ طرح تحقیقاتی (شامل ۶۹ طرح با مسئولیت اصلی، ۳۷ طرح به‌عنوان همکار مجری، ۶ طرح به‌عنوان هماهنگ‌کننده، ۱۵ طرح استاد راهنما، ۳۱ طرح استاد مشاور، یک طرح ناظر، ۵ طرح در قالب طرح‌های مصوب فرهنگستان علوم).
 ارائه ۲۲۴ مورد انتشارات شامل (۳۵ گزارش سالانه، ۵۶ مورد گزارش نهایی طرح‌های تحقیقاتی چندساله، ۶۲ مورد مقالات علمی داخلی و خارجی، ۱۳ مورد نشریات داخلی بخش‌های تحقیقاتی، ۳ مورد گزارش‌های کشوری، ۴۶ مورد پایان‌نامه‌های ارشد و دکترا با سمت استاد راهنما و مشاور، ۲ مورد ترجمه مقالات جهت ارائه در کنگره‌ها، مشارکت در تألیف و انتشار ۵ مجموعه علمی - فرهنگی و کتاب‌های مرجع تحت عناوین:

فرهنگ ۱۵ جلدی اصطلاحات کشاورزی

فرهنگ ۱۵ جلدی فرهنگ نوین کشاورزی و منابع طبیعی (منتخب کتاب سال)

دانش‌نامه زیست فناوری و ژنتیک (۲ جلد)

دایره‌المعارف جامع کشاورزی جلد اول

۵ جلد گزارش نهایی نتایج تحقیقات مصوب فرهنگستان علوم

طبق لیست مربوطه یک جلد کتاب درسی آماری

مشارکت در ۱۲ جلد از واژه‌نامه‌های فرهنگستان زبان و ادب جمهوری اسلامی ایران و واژه‌های تخصصی مربوط به این حوزه.

ایراد ۲۳۰ سخنرانی علمی و تخصصی شامل (۲۰۷ مورد ارائه در مجامع علمی داخل کشور، ۲۳ مورد ارائه در مجامع علمی خارج کشور).

ویراستار علمی و فنی اغلب مجلات و نشریات علمی دانشگاه‌ها و مؤسسات تحقیقاتی داخلی در زمینه‌های کشاورزی و منابع طبیعی و ژنتیک و ذخایر توارثی.

خلاصه فشرده‌ای از اطلاعات دقیق‌تر مربوط به تحقیقات، انتشارات و سخنرانی‌ها به قرار زیر است:

عضویت‌ها:

- عضویت در فرهنگستان علوم، گروه کشاورزی (از ۱۳۶۹ تاکنون)
 - عضویت، مدعو در فرهنگستان زبان و ادب فارسی (از ۱۳۷۹ تاکنون) در گروه‌های تخصصی واژه‌گزینی ژنتیک و زیست - فناوری
 - عضویت در شورای عالی برنامه‌ریزی وزارت علوم (۱۳۶۸-۱۳۷۸)
 - عضویت در انجمن قدیمی متخصصین اصلاح نباتات و ژنتیک (۱۳۵۰-۱۳۵۵)
 - عضویت انجمن متخصصین زراعت و اصلاح نباتات (۱۳۷۲ تاکنون)
 - عضویت افتخاری انجمن ژنتیک و زیست - فناوری (۱۳۸۵ تاکنون)
 - عضویت در هیئت تحریریه مجله علمی - پژوهشی *نهال و بذر* و سردبیری آن (۱۳۶۶-۱۳۷۶)
 - عضویت در هیئت تحریریه مجله *زیتون* وابسته به وزارت کشاورزی (۱۳۷۰-۱۳۷۱)
 - عضویت در کمیته ذخایر توارثی مناطق غرب آسیا و شمال آفریقا WANA، ۱۳۷۳-۱۳۶۳
 - عضویت در شورای انتشارات مؤسسه تحقیقات اصلاح بذر و نهال (۱۳۶۳-۱۳۷۳) و سرپرستی آن
 - عضویت در کمیته امور فنی و تحقیقاتی مؤسسه با مسئولیت تصویب طرح‌های تحقیقاتی (۱۳۶۱-۱۳۷۲)
 - عضویت در شورای تحقیقات مؤسسه نهال و بذر (۱۳۶۱-۱۳۷۳)
 - عضویت در هیئت ممیزه سازمان تحقیقات کشاورزی (۱۳۶۹-۱۳۷۳)
- با وجود این‌که این‌جانب از بهار سال ۱۳۷۹ به افتخار بازنشستگی نائل گشته‌ام هنوز عضویت و همکاری‌های من با فرهنگستان‌ها رسماً ادامه دارد و سعی نموده‌ام که ارتباط‌های علمی و به‌ویژه عاطفی خود را با محیط کاری و همکاران قدیمی خود حفظ نمایم.

پس از بازنشستگی:

من در زمان تحصیلات دوره دکتری گرفتار بیماری دیابت نوع ۲ شدم که به علت فشارهای کاری، درسی و زندگی که اعصاب و آرامش مرا سخت درگیر کرده بود و تأثیر منفی زیادی بر این بیماری داشت به تدریج وضع سلامتی‌ام را به خطر انداخت به طوری که در سال ۱۳۹۴ برای من یک سکته ناقص مغزی و قلبی و حتی یک حالت کمای کوتاه ایجاد کرد و تأثیراتی هم روی حس شنوایی من گذاشت. بر اثر این عارضه مدت سه ماه در بیمارستان و یک مرکز توانبخشی بستری شدم. البته الان لطف خدا وضعیت مناسبتری دارم.

اکنون در دوران بعد از بازنشستگی بیشتر اوقات خود را صرف انجام کارهای مورد علاقه خود یعنی نقاشی، موسیقی و نوازندگی سازهای جدید سنتی (تار، سه‌تار، تمبور، دیوان) غیرسنتی (بانجو، فلوت کلیددار، کلارینت و سکسیفون) می‌کنم.

یکی دیگر از فعالیت‌های جالب توجه من در دوران بازنشستگی گردآوری و تهیه یک آرشیو بزرگ و ارزنده از فیلم‌های سینمایی فارسی است. این آرشیو شامل بیش از ۳۵۰۰ فیلم سینمایی است که ۸۵۰ فیلم آن مربوط به دوران قبل از انقلاب اسلامی است. فیلم‌ها عمدتاً CD, DVD, VideoTape هستند. البته یک کپی از آن‌ها روی هارد کامپیوتر هم نگهداری می‌شود.

نکته مهمتر در مورد این آرشیو جمع‌آوری اطلاعات کامل از قبیل سال تولید، نام کارگردان و کلیه بازیگران، تهیه‌کننده، نویسنده و فیلم‌نامه نویس، فیلمبردار، چهره‌پرداز، آهنگ‌ساز همچنین ژانر و مخاطب فیلم می‌باشد.

جالب‌تر این‌که دسته‌بندی جالبی روی فیلم‌های این آرشیو صورت گرفته است از جمله:

- دسته‌بندی بر حسب حروف الفبایی نام فیلم.
- دسته‌بندی بر حسب حروف الفبایی نام کارگردان، یعنی فیلم‌های هر کارگردان.
- دسته‌بندی بر حسب هر بازیگر. یعنی فیلم‌های هر بازیگر.

- دسته‌بندی فیلم‌ها بر حسب حروف الفبایی ژانر فیلم.
- از طریق حروف الفبا و با داشتن نام فیلم، یا نام کارگردان یا نام بازیگر و نام ژانر به راحتی می‌توان به گروه و دسته مورد نظر دست یافت و با دستیابی به شماره آلبوم و شماره فیلم آن را از داخل آرشیو بیرون کشیده و مشاهده نمود. انجام این امور به صورت دستی انجام می‌شود نه کامپیوتری.

مهندس عبدالحسین وهابزاده دانشکده کشاورزی

عبدالحسین وهابزاده در سال ۱۳۲۶ خورشیدی در سبزوار به دنیا آمد و تحصیلات خود تا دیپلم را در همین شهر به پایان رساند. ایشان در سال ۱۳۴۵ در دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی شاپور اهواز پذیرفته و در ۱۳۴۹ در رشته فرآورده‌های گیاهی دانش‌آموخته شد. مهندس وهابزاده در کلاس درس زنده‌یاد دکتر اسماعیل رستمی به‌عنوان نخستین فردی که بحث حفاظت از محیط زیست را در ایران مطرح کرد، درس جانورشناسی و کنسرواسیون را گذراند و با استفاده از جزوه درسی آن استاد، با طبیعت و ارزش آن آشنا شد و این آشنایی مسیر زندگی وی را تغییر داد. پس از پایان دوره کارشناسی، وی دوره خدمت سربازی را در مرکز آموزش و سپاه ترویج سبزوار گذراند و در سال ۱۳۵۱ به آمریکا رفت و در رشته علوم زیستی مدرک کارشناسی ارشد خود را دریافت نمود که تلفیقی از حیات وحش، گیاه‌پزشکی و جانورشناسی بود.

پس از بازگشت به ایران مهندس وهاب‌زاده به مشهد آمد و در سال ۱۳۵۳ در دانشگاه فردوسی به‌عنوان مربی استخدام شد و مدرسی دروس بوم‌شناسی و زیست‌شناسی را تا سال ۱۳۶۲ یعنی پایان خدمت در این دانشگاه بر عهده داشت. ایشان پس از این تاریخ در چند دانشگاه دیگر به صورت حق‌التدریس فعالیت کردند. مطالعه آثار دیوید لک (D.Lack) بوم‌شناس و پرنده‌شناس مشهور انگلیسی او را به بریتانیا کشاند تا در دانشگاه آبردین اسکاتلند تحت نظارت و راهنمایی جورج دنت (G.Dunnet) رساله‌ای با عنوان بوم‌شناسی قُمری خانگی در محیط‌های شهری را برای تز دکترایش انتخاب کند. پس از مرور منابع و گذراندن مباحث تئوریک برای کار عملی پایان‌نامه به ایران برگشت و تغییر و تحولات بعد از پیروزی انقلاب در بهمن ۵۷ و انقلاب فرهنگی و درگذشت استاد راهنما که دیگر بیشتر با مکاتبه با هم در ارتباط بودند و فقط پاک‌نویس پایان‌نامه و ارائه‌اش مانده بود، ادامه تحصیل ایشان را با مشکل روبرو کرد. بر این پایه، آخرین مدرک تحصیلی ایشان کارشناسی ارشد از دانشگاه ایالتی ایواست.

پس از آن، مهندس وهاب‌زاده برنامه‌ای را پیگیری کرد که آن را مدیون دکتر محمود بهزاد می‌داند. مهندس وهاب‌زاده تاکنون بیش از ده هزار صفحه ترجمه و تألیف را با ممارست و دقت و حساسیت خاص خود تهیه و در اختیار علاقمندان و خانواده علوم زیستی این سرزمین قرار داده است. نام مهمترین کتاب‌ها و افتخارات ایشان به قرار زیر است:

مقدمه‌ایی بر اکولوژی رفتار، کتاب سال

بوم‌شناسی؛ مطالعه تجربی توزیع و فراوانی، کتاب سال و کتاب فصل

سوسیوبیولوژی، تلفیق نوین، کتاب سال تشویقی

کودک و طبیعت، کتاب سال محیط زیست و کتاب سال خراسان

تنوع حیات، جایزه مهرگان علم

بعضی از افتخارات وی به قرار زیر است:

سه بار نامزد نهایی جایزه مهرگان برای کتاب‌های شناخت محیط زیست، بوم‌شناسی علم عصیانگر و اخلاق محیط زیست

جایزه ترویج علم

جایزه کارآفرین سال دانشگاه شهید بهشتی به‌خاطر تأسیس مدارس طبیعت

یکی از سی خادم محیط زیست به انتخاب شهرداری تهران

مهندس وهاب‌زاده امروز تمام وقت خود را صرف پیگیری موضوع راه‌اندازی مدرسه طبیعت در سراسر کشور کرده است. او در مورد آغاز به کار ایده مدرسه طبیعت چنین می‌گوید:

من همیشه دوست داشتم‌ام با کودکان کار کنم، ذهنم به تازگی سراغ مدرسه طبیعت نرفته، من تقریباً از همان زمان که در دانشگاه بوم‌شناسی می‌خواندم و نخستین مقاله را درباره رابطه کودک و طبیعت به نام «The Ecology of Imagination in Childhood» که متعلق به ادیت کاب بود خوانده بودم، ذهنم معطوف به این موضوع شد. زمانی که این بحث هنوز به صورت یک رشته تحصیلی تمام‌عیار درنیامده بود. مطالعات شخصی ادیت کاب، او را به این نتیجه رسانده بود که تجربه طبیعت در کودکی بر احساسات و بر انگیزش‌های کودکانه تأثیرات عمیقی می‌گذارد، به‌نحوی که در تمام عمر باقی می‌ماند. این مقاله را من ۴۴ سال پیش خواندم بعد از آن هم به این موضوع علاقه داشتم مثلاً در کتاب بوم‌شناسی، علم عصیانگر یکی از مقالاتی که ترجمه کردم به همین موضوع می‌پردازد به نام «کودکی به یادمانده»، ولی در بوم‌شناسی هم این بحث وجود دارد که انسان تأثیراتی از زیستگاه اجدادی‌اش - که میلیون‌ها سال در آن زندگی کرده - می‌گیرد که این تأثیرات دیرپا هستند. من این‌ها را می‌دانستم اما به نظرم نمی‌آمد این کاری باشد که مسئولیتش با من باشد و فکر می‌کردم این موضوع مربوط به صاحبان تعلیم و تربیت است و باید صاحب‌نظران آن رشته سراغ آن بیایند، ولی از یک جایی به بعد احساس کردم که در تعامل با دانشجویان انگار دارم در زمین شوره‌زار سنبل می‌کارم. دانشجویان ما هیچ‌گونه احساسات و عواطفی نسبت به طبیعت از خودشان نشان نمی‌دهند، مگر همان‌هایی که پیشینه تعامل با

طبیعت یا تبار روستایی دارند و بعد بیشتر روی این موضوع متمرکز شدم و به این نتیجه رسیدم که این نازک‌طبعی را باید کنار بگذارم که این رشته من نیست، چرا که عملاً فرد دیگری را ندیدم که بیاید تمام عیار خودش را درگیر این مسئله کند. به نظرم می‌آمد که ما داریم جوان‌هایمان را از دست می‌دهیم، نسل جدید رابطه‌شان با طبیعت کم است و همه توانایی‌هایی را که باید در این تعامل با طبیعت شکل بگیرد از دست می‌دهند، یعنی استعدادهای حسی، حرکتی، شناختی و عاطفی‌شان ناقص می‌ماند و چون با هم در طبیعت نیستند و بودنشان فقط در کلاس‌هاست، تجربه اجتماعی هم به دست نمی‌آورند چون کلاس جای تجربه اجتماعی نیست. کودک در طبیعت می‌تواند تجربه اجتماعی را به دست بیاورد. مطالعات روان‌شناسان نشان می‌دهد که بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی ما، نداشتن روحیه کارهای جمعی، تحمل نکردن دیگران و خودخواهی به خاطر بزرگ شدن در فضای بسته است. حالا این‌ها همه یک طرف، من به عنوان یک بوم‌شناس که به سرنوشت میراث‌های طبیعی و محیط زیست خودمان علاقه‌مند بودم می‌دیدم آنانی که از دانشگاه‌های ما دانش‌آموخته می‌شوند و پیشینه تجربه با طبیعت را در کودکی نداشتند، هیچ میلی برای نجات طبیعت ندارند، یعنی قطع این رابطه با طبیعت یک معامله دوسر باخت است یعنی هم نسل‌ها می‌بازند و هم طبیعت می‌بازد. لذا به نظرم آمد باید از یک جایی شروع کنیم. حالا این‌که من به اندازه کافی برای این کار ذی‌صلاح هستم یا نه، به نظرم آمد که باید شروع کنم، شاید کسانی که صاحب صلاحیت هستند بعدها بیایند و کار را از دست من بگیرند و ادامه بدهند. چهار سال پیش با تعدادی از جوانان علاقه‌مند در مشهد، گروهی تشکیل دادم و سفرهایی را تحت عنوان «سفرهای آقای کرم» برای آشنایی بیشتر کودکان با طبیعت راه‌اندازی کردیم و آرام آرام با همان دستیارهایی که با من کار می‌کردند آن‌ها را برانگیختم که مدرسه طبیعت را برای نخستین بار در ایران راه‌اندازی کنند، سپس شروع کردم تا موضوع رابطه کودک و طبیعت و نقش‌اش در آینده محیط زیست ایران را در جلساتی که در شهرهای مختلف ایران برگزار می‌شد، طرح کنم. برای همین، امروز علاقه‌مندان زیادی در سراسر کشور دور هم جمع شده‌اند

و من فقط راهنمایی داده‌ام و آن‌ها هستند که دارند مدرسه طبیعت را در شهرهای خود راه‌اندازی می‌کنند."

خانم جین گودال زیست‌شناس و سفیر صلح سازمان ملل، که تلاشش در شناخت زندگی شامپانزه‌ها ستودنی و جهانی است، از مهندس وهاب‌زاده به خاطر ترجمه کتابش، با عنوان *در سایه انسان*، که اخیراً در ایران به همت و تلاش استاد به چاپ رسیده است، قدردانی نموده و گفته است: «این شگفت‌انگیز است که «مدرسه طبیعت» شما و برنامه «ریشه‌ها و جوانه‌های» من در کمک به جوانان برای درک و عشق‌ورزی به جهان طبیعی از یک هدف مشترک برخوردارند.

محمد عظیمی، عضو کانون دوستداران محیط زیست دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی تهران گفته است: «اگر بخواهم تعبیر ذهنی‌ام را از اولین جلسه آشنایی با استاد وهاب‌زاده بیان کنم باید بگویم مثلث «عشق، دانش و فروتنی» است.

نصرت‌اله صفاییان، بوم‌شناس، محقق و نویسنده، بازنشسته هیئت علمی دانشگاه مازندران، مهندس وهاب‌زاده را این‌گونه معرفی می‌کند: «عبدالحسین وهاب‌زاده یک فیلسوف بوم‌شناس است. طبیعت ایران را خوب می‌شناسد، با گیاهان و حیات وحش ایران و با مردمانی از جنس کویر و دشت و کوهستان، نشست و برخاست داشته است. در چهاردیواری محض بوم‌شناسی خودش را زندانی نکرده است. اهل ادب و ادبیات است و بدین‌سان است که به‌درستی، محمد درویش او را در مقام برخوردار از اخلاق محیط زیستی همتای آلدولف هابلد، فیلسوف اکولوژیست نامدار آمریکایی دانسته است.

مهندس محمدعلی یزدی دانشکده کشاورزی

دوران کودکی و نوجوانی

این‌جانب محمدعلی یزدی در سال ۱۳۳۷ در شهرستان دزفول در یک خانواده نسبتاً مذهبی و نسبتاً فقیر به دنیا آمدم. من اولین فرزند خانواده بودم. از لحاظ شناسنامه‌ای متولد اول خرداد هستم ولی مرحوم مادرم می‌گفت که در اوایل ماه محرم به دنیا آمده‌ام که اواخر تیرماه یا اوایل مرداد می‌شود. در آن زمان پدرم با برادر بزرگش به صورت شراکتی یک مغازه بقالی را می‌چرخاندند و طبعاً درآمد یک مغازه بقالی آن‌قدر نبود که دو خانواده را اداره کند، به‌خصوص که مغازه هم اجاره‌ای بود، لذا ما در یک اتاق در منزل پدر بزرگ زندگی می‌کردیم. در حقیقت در یک منزل کوچک به‌وسعت کمتر از ۱۰۰ متر در سه اتاق کوچک‌تر از ۱۲ متری، سه خانواده زندگی می‌کردند. ما و عموی بزرگم و مادربزرگ با پسر کوچک‌شان که هنوز مجرد بودند.

دوران کودکی قبل از مدرسه در کوچه پس کوچه‌های آن زمان و در منزل کوچک پدر بزرگ گذشت. البته مدت محدودی را در منزل پدر بزرگ مادری بودیم تا به سن شش سالگی رسیدم در این مدت فرزند دوم خانواده برادرم به دنیا آمد و دیگر اتاق برایمان کوچک بود از طرفی عمومی کوچکم ازدواج کرد و ما بایستی اتاق را برای ایشان خالی می‌کردیم لذا به منزل دایی بزرگ نقل مکان کرده و در یک اتاق سکونت کردیم.

مدرسه من نزدیک مغازه پدر بود و مسیر نسبتاً طولانی را با پای پیاده هر روز طی می‌کردم و یا به اتفاق پدرم با دوچرخه طی مسیر می‌کردیم. به خاطر دارم یک روز که نوبت عصری بودم و ابتدائاً صبح به مغازه رفته بودم و ظهر که به مدرسه رفتم، در مدرسه یکی از دوستان همکلاسی گفت یزدی! پس شلوارت کو؟ که یک دفعه متوجه شدم با زیرشلواری به مدرسه رفته‌ام و شلوارم را در مغازه جا گذاشته‌ام و فوری به مغازه رفتم و شلوارم را پوشیده و دوباره به مدرسه برگشتم.

سال اول را با معدل خوب قبول شدم و خوشبختانه در آن سال پدرم با باجنانشان یک منزل کوچک و نسبتاً قدیمی در شمال شهر و تقریباً انتهای شهر خریدند و ما به آنجا نقل مکان کردیم. در آنجا هم سهم ما یک اتاق ولی اتاقی بزرگ بود.

در نزدیکی ما یک مدرسه ابتدایی پسرانه بود. من در آنجا ثبت‌نام کردم. در آن سال‌ها به دانش‌آموزان تغذیه رایگان که معمولاً شیر و نان و کره بود می‌دادند ولی من آدم بدخوراکی بودم و تغذیه را نمی‌خوردم و به خانه می‌آوردم. از این جهت لاغر و استخوانی بودم.

کلاً آدم مسئولی بودم و هستم به همین سبب دانش‌آموز درس خوانی بودم و سال دوم را نیز با معدل خوب قبول شدم. در آن زمان، دانش‌آموزانی بودند که هر چند سالی را در یک کلاس بودند و معمولاً خیلی شلوغ و بی‌انضباط بودند. یک روز یکی از آن‌ها سر کلاس به سمت دوست خود گچ پرت کرد که به معلم خورد و وقتی که معلم متوجه شد که کار چه کسی بود ایشان را به باد کتک گرفت و در حالی که دستش را گرفته بود یک لگد محکم به او زد بطوری که از جلو معلم به

پشت سر ایشان افتاد. صحنه به قدری ترسناک بود که من از ترس به گریه افتادم. معلم که متوجه این صحنه شد و می‌دانست که من شاگرد منضبط و درس‌خوانی هستم از من معذرت‌خواهی کرد و گفت من با شما کاری ندارم و تنبیه من متوجه این دانش‌آموزان درس‌نخوان و بی‌ادب است.

تابستان‌ها که مدرسه تعطیل می‌شد برای کمک خرج والدین یا دستفروشی می‌کردم و یا در مغازهٔ بابا کار می‌کردم.

در آن زمان پدرم عادت داشت که برای خود و مشتری‌هایش که عمدتاً روستایی و عشایر بودند چای درست کند و لذا قوری و استکان‌ها را که از روز قبل کثیف مانده بود کمی آب می‌زد و چای درست کرده و خود و مشتری‌ها می‌خوردند. من از این شستن ناقص خوشم نمی‌آمد و یک‌روز آن‌ها را به منزل همسایه برده و خوب شستم. فردای آن روز که بابا می‌خواست طبق معمول استکان نعلبکی‌ها و قوری را آبی بزند متوجه تمیزی آن‌ها شد و با خوشحالی رو به مشتری‌ها کرده و گفت پسر من آن‌ها را شسته و این تنها تشویقی بود و هست که از مرحوم پدرم به خاطر دارم.

در آن زمان حتی کولر آبی هم نبود و تنها وسیلهٔ برقی خنک‌کننده، پنکه بود که واقعاً جوابگوی گرمای هوای خوزستان و دزفول نبود. در دزفول از سرداب‌هایی استفاده می‌شد که چندین متر در زیر زمین عمق داشت. یکی دیگر از راه‌های مقابله با گرما آب‌تنی در رودخانهٔ دز بود که آب بسیار خنکی داشت و تا ساعاتی بعد از آب‌تنی، سرما در وجود آدم می‌ماند. ما آن وقت‌ها تابستان نزدیکی ظهر به‌صورت نوبتی، من و پدرم به رودخانه که نزدیک مغازه پدرم بود، می‌رفتیم و از خنکی دلچسب آب رودخانهٔ دز به رایگان استفاده می‌کردیم. من در رودخانه شناکردن را یاد گرفتم و بسیاری از هم‌سن و سال‌های من نیز شناگران ماهری شدند و در زمان جنگ، گردان‌های غواصی تشکیل دادند و توانستند کمک خوبی به پیشروی عملیات‌ها بکنند.

دوران ابتدایی را بدین ترتیب سپری کردیم در آن زمان دوره ابتدایی ۶ کلاس بود. دوره متوسطه را در دبیرستان پهلوی سابق که یکی از دبیرستان‌های معتبر شهر بود ثبت‌نام کردم. به خاطر دارم علی‌رغم این‌که دبیرستان مذکور دبیرستان بزرگی بود و بیش از ۱۵ کلاس داشت به ما کلاس نرسید و ما که چهارمین کلاس اول دبیرستان بودیم و کلاس‌هایمان در هر جلسه در یک کلاس تشکیل می‌شد و باصطلاح چرخشی بودیم.

آن زمان دبیران واقعاً قوی و با تجربه‌ای به خصوص در دروس ریاضی، فیزیک و شیمی داشتیم ولی دبیر خوبی برای درس عربی نداشتیم و کلاس عربی زنگ تفریح بچه‌ها بود و من چیز زیادی از درس عربی یاد نگرفتم و متأسفانه هر سه سال درس عربی ما با همان دبیر بود و من در هر سه سال ضمائر منفصل و متصل را هم به صورت شفاهی امتحان می‌دادم بدون آن‌که بدانم معنی ضمائر منفصل چیست. در دوران بعد یک‌روز با خود فکر می‌کردم ضمائر که همان جمع ضمیر است و منفصل که همان جدا از هم است پس ضمائر منفصل یعنی ضمیرهای جدا از هم و مثل من، تو، او، ما، شما و ایشان است و تا آن وقت نفهمیده بودم. روش این دبیر این بود که امتحان شفاهی می‌گرفت و لذا یکی یکی دانش‌آموزان را پای تخته می‌آورد و سؤال می‌کرد و علاوه بر دستور زبان بایستی یک درس را به انتخاب دبیر به صورت عربی خوانده و ترجمه فارسی می‌کردند. هر دانش‌آموزی یک درس را خوب می‌خواند و ترجمه‌اش را زیر کلماتش یادداشت می‌کرد. نوبت به من که رسید گفت: ضمائر منفصل و متصل را بگو که طوطی وار گفتم. سپس گفتند: درس دوازده را بخوان ولی من که درس شش را تمرین کرده بودم از روی کتاب خوانده و ترجمه کردم. سابقه نداشت که ایشان از جای خود بلند شود و به کتاب کند. از شانس بد من موقعی که داشتم درس را می‌خواندم بلند شد و به کتاب من نگاه کرد و گفت: تو که معانی کلمات را زیرشان نوشته‌ای. من داشتم از خجالت آب می‌شدم و نمی‌دانستم چه جوابی بدهم که پسر عمویم که هم کلاسیم بود از ته کلاس فریاد زد که آقا ایشان انگلیسیش خوب است و ایشان گفت یک جمله به فارسی می‌گویم و اگر توانستی

به انگلیسی جواب بدهی نمره‌ات را می‌دهم و ایشان یک جمله گفت که من خوشبختانه انگلیسیش را بلد بودم و جواب دادم. ایشان به من گفت که بروم و سر جای خود بنشینم و بعداً متوجه شدم که ایشان به من نمره ۱۴ داده. ایشان بالاترین نمره‌اش ۱۴ بود و هیچکس بالای ۱۴ از ایشان نمی‌گرفت.

دوره سه ساله دبیرستان را تمام کردم و برای سه ساله دیگر تا اخذ دیپلم بایستی یکی از رشته‌های ادبیات تجربی یا ریاضی را انتخاب می‌کردم. چون معدلم خوب بود هر سه رشته را می‌توانستم انتخاب کنم. در آن زمان در دزفول دانش‌آموزانی که از لحاظ درسی ضعیف‌تر بودند اغلب رشته ادبیات را انتخاب می‌کردند و لذا رشته ادبیات انتخابم نبود. میان انتخاب رشته تجربی و ریاضی مانده بودم و به چند دلیل رشته ریاضی را انتخاب کردم. اول این که بهترین دبیران بنده رشته ریاضی - فیزیک و شیمی را تدریس می‌کردند. دومین دلیل این بود که دایم رشته ریاضی بود و من او را به عنوان یک الگو به خصوص در زمینه درسی قبول داشتم و سومین دلیل این بود که از دروس استدلالی بهتر از دروس حفظی خوشم می‌آمد.

به هر حال رشته ریاضی را انتخاب کردم و بایستی دبیرستان خود را تغییر می‌دادم لذا در دبیرستان قطب دزفول که در آن زمان بهترین دبیرستان در رشته ریاضی بود ثبت‌نام کردم.

از سال دوم به دبیرستان افشار منتقل شدیم که آن هم یکی از بهترین دبیرستان‌های شهر بود. البته آن وقت دبیرستان‌های خصوصی هم بود که به آنها ملی می‌گفتند و می‌گفتند که سطح آن‌ها بالاتر است ولی چون برای ثبت‌نام شهریه قابل توجهی می‌خواستند که خانواده من نداشت، لذا به همان دبیرستان‌های دولتی اکتفا می‌کردم. در دوران دوم دبیرستان منزل ما عوض شد و به قسمت جدید شهر که در قسمت شرق قرار داشت نقل مکان کردیم. در نزدیکی ما مسجدی قرار داشت به نام مسجد امام حسن عسکری. این مسجد یکی از مساجد فعال شهر بود و در آن جوانانی خدمت می‌کردند و جلسات متعدد مذهبی در مسجد برگزار می‌شد.

بنده هم که مایه‌های مذهبی داشتم به مسجد می‌رفتم و در جلسات آن شرکت می‌کردم. کم‌کم با مبارزان مذهبی و مسائل سیاسی آشنا شدم و به‌طور مخفیانه کتب دکتر شریعتی را از دوستان مسجد گرفته و مطالعه می‌کردم و یا سخنرانی‌های دکتر شریعتی، آیت‌اله مطهری و دیگران که بر روی نوارهای کاست بود، گوش می‌دادم.

در آن زمان تعدادی از دبیران ما را می‌گفتند که به علت فعالیت‌های سیاسی به دزفول تبعید کرده‌اند. البته انصافاً دبیران باسواد و دلسوزی بودند. یکی از آن‌ها دبیر ادبیات بود و ما با ایشان در سال پنجم درس داشتیم. از کارهای خوبی که ایشان کرد درس انشا را موضوع اختیاری کرده بود و هر دانش‌آموزی آزاد بود در مورد یک موضوع خاص انشا بنویسد. یک‌روز که چند تن از دانش‌آموزان پای تخته آمده و انشا خود را قرئت کردند، من و یکی از دانش‌آموزان موضوعاتمان تم انتقادی داشت. به‌خاطر دارم که موضوع من انتقاد به یک تبلیغ تلویزیونی بود که بدون آنکه اسمی از مشروبات الکلی بیاورد تبلیغ مشروب الکلی می‌کرد که در آن وقت در ارومیه تولید می‌شد. در ساعت بعد من و آن دانش‌آموز را به دفتر فراخوانده و می‌خواستند به ساواک بفرستند که بعداً پشیمان شدند و با گرفتن تعهد به کلاس برگرداندند و به دبیر مربوطه دستور دادند که از این پس موضوع انشا انتخابی نباشد و دبیر خود موضوع انشا را تعیین نماید.

با توجه به این‌که رشته بنده ریاضی بود بایستی برای درس خواندن در یک مکان خلوت و دور از هیاهو مشغول درس خواندن می‌شدم و مثل دانش‌آموزان رشته ادبیات و یا تجربی نبود که معمولاً برای درس خواندن جایی برای قدم زدن نیاز داشتند.

سال ششم فرا رسید. سالی سرنوشت‌ساز و مهم که هم بایستی در امتحانات نهایی با نمره قابل قبولی موفق می‌شدم و هم در کنکور رتبه خوبی می‌آوردم و رشته خوبی قبول می‌شدم. با توجه به وضعیت نسبتاً ضعیف پدرم به لحاظ تمکن مالی قصدم این بود که در همان سال در دانشگاه قبول شوم و این در حالی بود که با داشتن سه خواهر و سه برادر که همگی کوچک‌تر از من بودند در یک منزل کوچک دولتی

جایی برای درس خولندن من نبود لذا مدتی را در مسجد محل به اتفاق یکی از دوستان درس می‌خواندم و مدتی نیز در سرداب منزل دوستم و مدت کوتاهی نیز در یک منزل متروکه قدیمی که کسی در آن زندگی نمی‌کرد، درس می‌خواندم. ماه‌های دی، بهمن، اسفند، فروردین و اردیبهشت تقریباً تماماً بدون آن‌که به کلاس بروم تقریباً روزی ۱۲ ساعت درس می‌خواندم. در آن زمان کتب کنکور نبود و ما تنها منبع درسی مان کتب درسی بود و چند کتاب کمکی. من حتی به جز روز عید نوروز بقیه تعطیلات نوروزی را به همان روال درس می‌خواندم. در اردیبهشت هم از لحاظ جسمی ضعیف شده بودم و هم از لحاظ روحی به قدری ضعیف شده بودم که یک روز به خانه آمده و به مادرم گفتم دیگر نمی‌توانم درس بخوانم و قصد دارم در امتحانات آخر سال شرکت نکنم. مادرم که ضعف جسمانی مرا نظاره‌گر بود و نمی‌دانست چه کار می‌تواند برای من بکند، وقتی که استیصال و روحیه پایین مرا دید گفت که حتماً باید تو را به نزد دکتر ببرم. در آن زمان در شهر چند دکتر عمومی بیشتر نبود و همه جور مریضی را ویزیت می‌کردند. مرا پیش دکتری که باتجربه و جزء دکترهای قدیمی شهر بود برد به دکتر گفتم: از بس درس خوانده دچار ضعف جسمی و روحی شده است. دکتر که فکر کرد مادرم با درس خواندن من مخالف است با نازاحتی خطاب به مادرم گفت: چرا مادرها نمی‌گذارید بچه‌هایتان درس بخوانند. آیا می‌خواهید آنها حمال بشوند و بعد توضیح دادند که خودشان هم برای امتحانات کنکور جایی برای درس خواندن نداشته‌اند و روی منبر مسجد محلشان درس می‌خولند و یک‌روز از فرط درس خولندن بیهوش می‌شوند و موقعی به هوش می‌آیند که ظهر می‌شود و مردم که برای نماز خولندن به مسجد می‌آیند، متوجه ایشان می‌شوند که بیهوش بر زمین افتاده و با پاشیدن آب به سر و روی ایشان وی را به هوش می‌آورند. سپس یک نسخه حاوی تعدادی شربت تقویتی برایم نوشت.

با برگشت به خانه تحت تأثیر صحبت‌های آقای دکتر تصمیم گرفتم به هر نحو که شده به درس خواندن ادامه داده و بلافاصله در کنکور هم شرکت نمایم و همین‌طور

شد و خوشبختانه توانستم هم امتحانات نهایی را با موفقیت قبول شوم و هم در کنکور شرکت کرده و در دانشگاه جندی شاپور اهواز قبول شوم. در سال ۱۳۵۵ بلافاصله بعد از دریافت مدرک دیپلم، در دوره کارشناسی رشته آبیاری و آبادانی دانشگاه جندی شاپور اهواز قبول شدم.

ثبت نام در دانشگاه جندی شاپور اهواز

در آن زمان هر فرد می توانست ده رشته را انتخاب کند و من این رشته را به عنوان اولین رشته خودم انتخاب کرده بودم و همین اولین رشته را قبول شدم. به دو دلیل این رشته را به عنوان اولین رشته انتخاب کرده بودم. اول این که من دوران دبیرستان رشته ریاضی بودم ولی خیلی رشته ریاضی خوشم نمی آمد و احساس می کردم رشته ریاضی خیلی خشک و بی روح است و از رشته ای خوشم می آمد که بیشتر با طبیعت سرو کار داشته باشد و چون در آن زمان شاید تنها رشته ای که هم با طبیعت و مزرعه سروکار داشت و هم رشته ریاضی می پذیرفت همین رشته آبیاری بود لذا آن را به عنوان اولین رشته خود پذیرفتم. دوم این که برای من سخت بود که خیلی از شهر و زادگاه و خانواده ام، دزفول دور باشم. لذا بیشتر دوست داشتم در نزدیک ترین شهر دانشگاهی آن زمان یعنی اهواز قبول شوم ولی بعداً متوجه شدم دانشگاه اهواز برای دانشجویان پسر خوابگاه ندارد و این یکی از مشکلات بعدی من شد.

به هر حال قبول شدم و بایستی در هوای شرجی شهریورماه به اهواز می رفتم و ثبت نام می کردم. از دوستان نزدیک و هم کلاسی ها کسی در این رشته - که برای بیست نفر از سراسر کشور درخواست داشت - قبول نشده بود و لذا با یکی از دوستان که در رشته ریاضی قبول شده بود راهی اهواز شدم و به دانشکده سه گوش که در آن زمان دانشکده ادبیات شده بود و فکر می کردیم همه رشته های دانشگاه در آنجاست، مراجعه کردیم که به ما گفتند بایستی به امور دانشجویی در بلوار گلستان مراجعه کنید. با تاکسی تا پیچ استادیوم رفتیم و گفتند از آنجا به بعد بایستی با اتوبوس های دانشگاه برویم غافل از این که هنوز اتوبوس های دانشگاه به علت شروع

نشدن ترم تحصیلی شروع به کار نکرده بود و ما به‌ناچار از آن‌جا پیاده راهی دانشگاه و امور دانشجویی شدیم که در آن زمان در جنوبی‌ترین قسمت شهر قرار داشت و هیچ ساختمان مسکونی اطراف آن نبود و لذا ترددی به آن سمت نبود.

بالاخره عرق‌ریزان و پرسیان پرسیان به امور دانشجویی رسیدیم و در آنجا فرم‌هایی به ما دادند و گفتند تکمیل کنید سپس پرسیدند که می‌خواهید شهریه تحصیلی بدهید یا تعهد خدمت می‌دهید و در توضیح گفتند اگر بخواهید شهریه بدهید، شهریه تحصیلی برای چهار سال رشته آبیاری هشتاد و چهار هزار تومان می‌شود و اگر نه باید این فرم را تکمیل و امضاء نمایید که حاضرید بعد از فارغ‌التحصیلی به مدت دو برابر سال‌های تحصیل در ادارات دولتی اشتغال داشته باشید که من گفتم من اگر چنین مبلغی می‌توانستم تأمین کنم به خارج کشور می‌رفتم و در آنجا تحصیل می‌کردم و لذا تعهد می‌دهم و فرم را تکمیل و صرفاً امضاء کردم و دیگر نه دفترخانه‌ای رفتم و نه ضامنی خواستند. سپس ما را به اتاقی راهنمایی کردند که یک خانم نسبتاً مسن نشسته بود و داشت ژاکت می‌بافت. ایشان گفتند روی چهارپایه‌ای که در آنجا بود بنشینم و بلافاصله نور شدیدی روی صورت‌م احساس کردم و سپس گفتند بفرما تمام شد. کار دوستم هم به همین نحو انجام شد در حالی که نفهمیدم ماجرا از چه قرار بود. از ایشان پرسیدم که این نور شدید چی بود که ایشان هم اظهار بی‌اطلاعی کرد و من به وی گفتم فکر کنم از قفسه سینه ما یک عکس رادیولوژی گرفت چرا که از ملزومات ثبت‌نام عکس رادیولوژی از قفسه سینه بود ولی بعداً که ما را به بیمارستان گلستان برای گرفتن عکس رادیولوژی معرفی کردند، فهمیدیم که آن عکس رادیولوژی نبوده تا این‌که بعد از یکی دو ماه کارت دانشجویی بما دادند که روی آن عکسی با قیافه درهم برهم از خودم بود. فهمیدم در روز ثبت‌نام آن خانم از ما عکس پرسنلی برای روی کارت دانشجویی گرفته ولی چرا هیچ حرفی و راهنمایی برای مرتب کردن‌مان نکرده، شاید به این دلیل بوده که دستور داشته عکس واقعی و بدون آمادگی و روتوش بگیرد.

چون گفتند که خوابگاه دانشجویی برای پسران ندارند و خود بایستی یک جایی اجاره می‌کردیم و در آن روز دیگر دیر شده بود و بایستی به دزفول برمی‌گشتیم. با دوستم قرار گذاشتم که یکی دو روز دیگر برای پیدا کردن اتاقی برای اجاره به اهواز بیاییم.

بعد از یکی دو روز به اهواز رفتیم تا شاید اتاقی اجاره کنیم. در آن زمان مثل حالا بنگاه‌های معاملات املاک نبود لذا بایستی از طریق مغازه‌داران محلی و آدرس‌هایی که از قبل به دست آورده بودیم به منازل مراجعه می‌کردیم. آن زمان، ماه مبارک رمضان بود و ما در آن هوای گرم شرجی هر چند به دلیل مسافر بودن روزه نبودیم ولی نمی‌توانستیم آب بیاشامیم و یا چیزی بخوریم چرا که هم معذوریت شرعی داشتیم و هم این‌که در آن زمان حتی در زمان رژیم پهلوی جلوگیری می‌کردند. به هر حال به هر جایی که می‌دانستیم و می‌توانستیم سر زدیم و نتوانستیم اتاقی کرایه کنیم به هر ترتیب یا اعتماد نمی‌کردند به دو نفر مجرد لفاق کرلیه دهند و یا می‌گفتند مستأجرین قبلی تمدید قرارداد کرده‌اند. ظهر شد و ما به قصد نماز خواندن و کمی استراحت به یکی از مساجد رفتیم و بعد از نماز قصد کردیم استراحتی بکنیم تا کمی از شدت گرما کم شود و دوباره شروع به جستجو کنیم که خادم مسجد مانع شد و گفت این‌جا جای استراحت نیست و ما به‌ناچار بیرون آمدیم و مستأصل بودیم که چه کار کنیم. هم تشنه بودم هم گرسنه و هم خسته که فهمیدیم سینماها در ظهر بازهست و اتفاقاً دو فیلم با یک بلیط نمایش می‌دهند لذا مقداری سیب و گلابی خریدیم و به داخل سینما رفتیم چرا که غذاخوری‌ها و حتی ساندویچ‌فروش‌ها بسته بودند. در داخل سینما با خیال راحت میوه‌ها را خوردیم و چون خسته بودیم و هوای سینما هم خنک و تاریک بود به‌راحتی خوابیدیم و بیدار نشدیم تا متصدی سینما ما را از خواب بیدار کرد و گفت فیلم‌ها تمام شده و بایستی سینما را ترک کنیم.

درحالی‌که هنوز هوا گرم بود به منزلی که آدرس گرفته بودیم رفتیم و بعد از چند بار در زدن پیرمردی غرولندکنان در را باز کرد و سؤال کرد که کارمان چیست و ما

گفتیم دانشجوییم و دنبال اتاق اجاره‌ای هستیم. او با ناراحتی که در این ظهر ماه رمضان مزاحم خواب و استراحتش شده‌ایم گفت که لفاق خالی ندارد و همه اتاق‌هایی که برای اجاره داشته به اجاره داده است. بعد از آن به این نتیجه رسیدیم که جستجوی ما به‌جز مزاحمت برای دیگران فایده‌ای ندارد و لذا بدون نتیجه مفیدی به دزفول بازگشتیم.

در دزفول موضوع را به تعدادی از اقوام از جمله دایی‌ام تعریف کردیم او گفت پسر یکی از دوستانش دانشجوی هنرستان تربیت معلم اهواز است و سال گذشته یک اتاق اجاره‌ای به اتفاق دوستش داشته و ظاهراً دوستش فارغ‌التحصیل شده و حالا به دنبال یک هم‌اتاقی است. با پدر ایشان صحبت کرد و این‌طور شد که من هم‌اتاقی ایشان شدم و اتاق مذکور در یک خانه قدیمی در محله باغ شیخ اهواز بود که صاحبخانه در خانه زندگی می‌کرد و برای کمک خرج اتاق دم‌دری را که یک اتاق کوچک و باریک به ابعاد حدود دو متر در چهارمتر بود به اجاره ماهیانه ۵۰۰ تومان داده بود. به‌رحال برای فرش کردن نصف اتاق یک موکت یک ونیم در دو متر گرفته و با مختصر لوازمی راهی اهواز شدیم.

دو سه ماه در آنجا بودیم تا اینکه یکی از دوستان گفت عمویش خلنه‌ای در خیابان لشگر دارد که خالیست و دو اتاق آن‌را آماده کرده برای اسکان. گفت که با توجه به این‌که در هر اتاق دو نفر می‌تواند ساکن بشود اگر مایلید شما هم به آنجا بیا. من به آنجا رفتم یک خانه بزرگ بود که چهار اتاق دوره‌ساز داشت. سطح حیاط پایین‌تر از خیابان بود و فاضلاب بهداشتی تخلیه نمی‌شد ولی چون بابت آن اجاره‌ای نمی‌خواستند، من و یکی از هم‌کلاسی‌ها به آنجا نقل مکان کرده و در یکی از اتاقها مستقر شدیم. هر چند که دیوار اتاق نمناک بود و به علت آنکه پنجره آن به خیابان اصلی لشکر باز می‌شد، سر و صدای زیادی به‌خاطر تردد ماشین‌ها به‌خصوص کامیون‌های نفربر ارتش داشت ولی برای ما که معمولاً شب از آنجا استفاده می‌کردیم و روزها را در دانشگاه سپری می‌کردیم قابل تحمل بود. ما آن‌وقت‌ها یخچال نداشتیم و مواد غذایی را بایستی روزانه تأمین می‌کردیم البته نهار و شام از

سلف‌سرورس دانشگاه استفاده می‌کردیم فقط صبحانه در خانه بودیم. هم اتاقی من زیاد اهل صبحانه و به‌خصوص خرید صبحانه در صبح زود نبود و ترجیح می‌داد تا نیم ساعت قبل از شروع کلاس که معمولاً هشت صبح بود بخوابد ولی من بدون صبحانه نمی‌توانستم به دانشگاه بروم و لذا صبح زود بعد از خولندن نماز نمی‌خوابیدم و به خیابان می‌رفتم برای خرید نان و پنیر یا تخم مرغ یا کره مریا و وقتی برمی‌گشتم دوستان را برای صبحانه صدا می‌کردم. چند مدتی که گذشت دوستم نیز به صبحانه خوردن عادت کرد و به نوبت صبحانه تهیه می‌کردیم. صبح زود شبی که پدران دو دوستم هم پیش ما بودند با سروصدای یکی از دوستان به نام سید محمود لطیفی بیدار شدیم در حالی که هوا هنوز نسبتاً تاریک بود و روشنایی صبح کامل نشده بود. البته سروصدای سید محمود همراه با شوخی بود و با صدای بلند می‌گفت باقله. کلمه باقله تکیه کلام ایشان بود فهمیدم اتفاقی افتاده. داخل حیاط که می‌خواستیم بشوم دیدم به‌خاطر برگشت رواناب‌های بارندگی دیشب حیاط مملو از آب شده و داخل اتاق آن‌ها که کف آن چند سانتیمتری از کف اتاق ما پایین‌تر بود نیز آب رفته به‌طوری‌که تشک‌های آن‌ها را خیس کرده و در اثر خیس تشک‌ها، از خواب بیدار شده‌اند. والدین آن دوستان همان روز به مرکز شهر رفتند و یک اتاق برای آن‌ها اجاره کردند ولی من و هم‌لتاقیم تا بیش از یک‌ماه در آن خنله‌ها ماندیم در حالی‌که آب حیاط تخلیه نشده بود و ما برای عبور و مرور به اتاق و دستشویی ردیف‌هایی آجر چیده بودیم و از روی آن‌ها عبور می‌کردیم. تا این‌که ما هم یک اتاق در مرکز شهر پیدا کردیم و به آنجا نقل مکان کردیم.

پنجشنبه‌ها کلاس نداشتیم و لذا معمولاً عصر چهارشنبه به دزفول می‌رفتیم. چون تعداد دانشجویانی که به دزفول می‌رفتند زیاد بود معمولاً مینی‌بوس که در آن زمان وسیله تردد میان اهواز دزفول بود گیرمان نمی‌آمد، لذا با قطار از اهواز به اندیمشک می‌رفتیم. در آن زمان به دانشجویان با معرفی‌نامه از امور دانشجویی، قطار بلیت نیم‌بها می‌داد. بلیت اهواز به اندیمشک ده تومان بود که با معرفی‌نامه نیم‌بها و پنج تومان می‌شد. بعداً متوجه شدیم بلیت‌ها را اول راه کنترل می‌کنند و دیگر تا

اندیمشک خبری از کنترل نیست و لذا بلیت نیم‌بهای تا هفت‌تپه که سی و پنج ریال بود تهیه می‌کردیم. گاهی اوقات هم به‌علت پر بودن قطار به ما بلیت نمی‌فروختند و ما بدون بلیت سوار قطار شده و در راه‌روها مستقر می‌شدیم. رئیس قطار که برای کنترل بلیط‌ها می‌آمد وقتی متوجه می‌شد که بلیت نداریم میخواست جریمه کند که چون تعداد زیادی دانشجو بودیم که بدون بلیت سوار شده‌ایم همگی با صدای بلند فریاد می‌زدیم ما هم بلیت نداریم و رئیس قطار مجبور می‌شد همان قیمت بلیت را از ما بگیرد و جریمه نکند.

در آن زمان تبلیغات منفی علیه جو دانشگاه از لحاظ فساد و اختلاط دختر و پسر زیاد بود و من که از یک محیط بسته شهرستان کوچک آمده بودم با همه چیز با احتیاط رفتار می‌کردم. یکی از روزهای ابتدای سال تحصیلی در صف تهیه ژتون غذا بودم که شنیدم یکی از دانشجویان جلویی که برای ژتون گرفتن نوبتش شده بود به مسئول فروش گفت یک فراموشی بده و ده تومان پرداخت کرد که من رنگ از رویم پرید و با خود گفتم: دیدی در رستوران دانشگاه مشروبات الکلی سرو می‌شود چرا که قیمت غذا اغلب دو تومان و برای بعضی از غذاها مثل چلوکباب برگ سه تومان بود و لذا گفتم قیمت گران ده تومان حتماً برای یک چیز غیرمتعارف است اسمش را هم که فراموشی گذاشته‌اند که صفت مشروبات الکلی است که آدم را مست و از خود بی‌خود می‌کند لذا از یکی از دانشجویان سال بالایی با احتیاط پرسیدم که این فراموشی که آن دانشجو سفارش داد چیست که ایشان با کمال خونسردی گفت: هیچی. بعضی‌ها ژتون غذایی که از قبل خریده‌اند یادشان رفته که با خود بیاورند لذا ده تومان از آنان می‌گیرند و یک ژتون جدید به آنان می‌دهند بعد که ژتون را برگرداندند ده تومان را پس می‌دهند. نفس راحتی کشیدم و خدا را شکر کردم که حدس بنده درست نبوده است.

فعالیت‌های سیاسی دانشجویان در دانشگاه

رفته رفته با جریان‌های سیاسی دانشجویی آشنا شدم و چون به مسجد دانشگاه برای ادای نماز می‌رفتم، طبعاً با دانشجویان مسلمان آشنا و رفت و آمد پیدا کردم ولی گروه‌های غیرمذهبی که عملاً چپ بودند با من تماس می‌گرفتند و یکبار هم به کوه دعوت کردند که چون مختلط بود نپذیرفتم ولی بعضی از دوستان سال اولی که زیاد تعصبی روی این موضوع نداشتند با آنان به کوه می‌رفتند. یادم می‌آید آقای عباس بذرافکن که ورودی سال ۱۳۵۴ بود و ما ایشان را به‌عنوان یکی از دانشجویان فعال مذهبی می‌شناختیم نیز با آنان به کوه رفته بود که بعداً فهمیدیم برای منحرف نشدن دانشجویان ساده و مذهبی رفته بود که دانشجویان چپ نتوانند آنان را منحرف کنند به طوری که در کوه با آنان نماز جماعت برگزار کرده بود.

در ترم اول خبر زیادی از فعالیت‌های سیاسی نبود و فقط یک تظاهرات کوتاه در دانشکده علوم پایه اتفاق افتاد و ما چند شیشه شکسته دیدیم. در آن زمان تظاهرات دانشجویان مذهبی و غیرمذهبی به‌صورت دسته‌جمعی برگزار می‌شد ولی از ترم دوم دانشجویان مذهبی حرکت‌های سیاسی خود را مستقل از دانشجویان غیرمذهبی شروع کردند و علتش را ضربه‌ای که چند دانشجوی غیرمذهبی به گروه سازمان مجاهدین خلق ایران زده بودند، اعلام می‌کردند. به‌خاطر دارم در اولین تظاهرات دانشجویی که صرفاً توسط دانشجویان مذهبی در دانشکده کشاورزی انجام دادیم دانشجویان غیرمذهبی حاج و واج مانده بودند و بعداً معترض شدند که چرا بدون آنها تظاهرات برگزار شد. به‌خاطر دارم که نیروهای گارد سر رسیدند و دانشجویان را با باتوم می‌زدند و می‌گفتند: چرا تظاهرات می‌کنید؟ دولت به شما پول می‌دهد، تحصیلات مجانی دارید، غذای مفت دارید، با دخترها هم می‌توانید بگردید دیگه چه می‌خواهید که اعتراض می‌کنید و دانشگاه را بهم می‌ریزید و شیشه‌ها را می‌شکنید؟ ما می‌گفتیم ما آزادی سیاسی می‌خواهیم و آزادی بیان نداریم.

در ترم اول که هنوز از فعالیت‌های سیاسی خبری نبود بیشتر به درس خواندن گذشت و من با معدل ۳/۶ از ۴ شاگرد اول شدم و هم‌کلاسی‌ها، من را با عنوان

دکتر صدا می‌کردند و من هم خوشحال از این عنوان تا این‌که یکی از همین هم‌کلاسی‌ها گفت: می‌دانید در اینجا معنی دکتر چیه؟ و بعد توضیح داد که دکتر مخفف دو کلمه DONKEY READING به معنی خرخوان است و من ناراحت شدم و در ترم دوم سعی کردم که دیگه شاگرد اول نشوم البته از این بابت کمک هزینه تحصیلی و مسکن را از دست دادم. در آن زمان مبلغ ۳۰۰ تومان به عنوان کمک هزینه تحصیلی و ۳۰۰ تومان دیگر به دانشجویانی که خوابگاه دانشجویی نداشتند به صورت وام می‌دادند که برای دانشجویان رتبه اول به صورت وام بلاعوض محسوب می‌شد.

برای دانشجویان رتبه ممتاز کارت تبریک عید به امضای نخست‌وزیر وقت ارسال می‌شد و برای من هم کارت تبریک زیبایی به امضای آقای آموزگار نخست‌وزیر وقت ارسال شد که من برخلاف میل خانواده آن را پاره کرده و دور انداختم.

در سال دوم که سال ۱۳۵۶ باشد، سران حرکت دانشجویی تصمیم گرفتند که حرکت‌های اعتراضی را از دانشگاه به شهر و میان مردم ببرند لذا اولین تظاهرات خیابانی در بازار کاوه اهواز برگزار شد با شعارهای درود بر شریعتی درود بر مجاهد. در این تظاهرات ساواک و شهربانی بی‌خبر می‌ملندند و بعد از تظاهرات خبر را فهمیدند و از بازاری‌ها می‌پرسیدند که چه شعارهایی می‌دادند و آنها می‌گویند: شعارشان درود بر شریعتی و درود بر مجاهد بود. در آن زمان در برخی شهرستان‌ها، خبر چندانی از روحانیت در رهبری اعتراضات نبود. در جمع‌های محفلی که داشتیم بحث رهبری تظاهرات که می‌شد تعداد زیادی و از جمله این‌جانب تحت تأثیر نوشته‌ها و افکار دکتر شریعتی بودیم. البته همه دانشجویان انجمن، رهبری امام خمینی را که یک روحانی روشن ضمیر بود پذیرفته بودند.

بعد از آن، چند تظاهرات دیگر در اهواز و بعضی از شهرستان‌های خوزستان از جمله دزفول برگزار شد و رفته‌رفته مختص دانشجویان نشد و جوانان مذهبی غیردانشجو نیز باخبر شده و در تظاهرات شرکت می‌کردند. در این تظاهرات علاوه بر شعاردادن به شکستن شیشه‌های مراکز دولتی و عمدتاً بانک‌ها مبادرت می‌شد.

در تظاهراتی که در یک روز غروب انجام شد تعدادی از افراد غیردانشجوی دزفولی نیز شرکت داشتند و عمده آن‌ها با نقاب‌هایی که از پاکت کاغذی درست کرده بودند، سرشان را به‌جز چشمان پوشانده بودند. تظاهرات از محله قلعه دزفول شروع شد سپس شعارگویان وارد خیابان اصلی شهر که در آن زمان پهلوی می‌گفتند، شدند. در آن‌جا به ساختمان چند بانک حمله شد و شیشه‌ها شکسته شدند. یکی از بانک‌ها بانک ایران و هلند نام داشت و هرچه با پا به شیشه‌های آن می‌کوبیدیم، شیشه‌ها بسیار ضخیم بود و شکسته نمی‌شد تا اینکه یکی از دوستان با یک چوب ضخیم آمد و با چند ضربه توانست شیشه را بشکند. تظاهرات ادامه داشت تا به منطقه مثلث رسیدیم که نیروهای شهربانی سر رسیدند و ما متفرق شدیم.

در یکی از تظاهرات‌ها که در دانشکده کشاورزی و طبق معمول بدون مشارکت دانشجویان چپ انجام شد از یک بلندگوی دستی که زیر چادر یکی از خواهران دانشجو مخفی شده بود برای شعار دادن استفاده شد. در آن زمان استفاده از چادر در میان دانشجویان دختر مرسوم نبود.

در یکی از روزها تعدادی از دانشجویان مذهبی در منزل یکی از دانشجویان جمع شدیم و در آنجا آقای یداله گلابکش که یکی از لیدرهای دانشجویان مبارز مذهبی به حساب می‌آمد برای ما تشریح کرد که می‌خواهیم در دسته‌های چند نفری به چند کلانتری اهواز حمله کنیم. پرسیدیم آنها مسلح هستند ما چه سلاحی داریم و با چه اسلحه‌ای به کلانتری حمله کنیم که ایشان گفتند با کوکتل مولوتف. ما هم گفتیم کوکتل مولوتف در مقابل اسلحه‌های گرم و خودکاری مثل کلت و یوزی و ژ ۳ اسلحه محسوب نمی‌شود و ما به‌طور قطع بدون هیچ نتیجه ملموسی تلفات زیادی خواهیم داد که خوشبختانه برنامه کنسل شد.

در دی‌ماه *روزنامه اطلاعات* علیه حرکت‌های اعتراضی مذهبی و روحانیت و به‌خصوص شخص امام خمینی مقاله‌ای چاپ کرد و همین بهانه‌ای شد که یک حرکت اعتراضی وسیع در ۱۹ دی در قم شکل بگیرد که از شهرستان‌ها از جمله اهواز چندین نفر شرکت کردند که از آن جمله شرکت آقای بذرافکن را در این

تظاهرات بخاطر دارم. در آن تظاهرات عده‌ای شهید و عده‌ای دستگیر شدند که برگزاری مراسم چهلم آن‌ها سرآغاز حرکت‌های اعتراضی بعدی شد.

دستگیری و زندان

در اهواز هم چهلم شهیدای واقعه نوزدهم دی‌ماه در روز ۲۹ بهمن در مدرسه آیت‌اله بهبهانی برگزار می‌شود و بعد از مراسم برای اولین بار شعار مرگ بر شاه سر داده می‌شود. نیروهای ساواک و شهربانی که از برگزاری مراسم چهلم آگاه بودند در خیابان‌های اطراف کاملاً آماده بودند لذا بعد از شکستن شیشه‌های چند بانک و سر دادن شعارها به میان تظاهرکنندگان ریخته و آن‌ها را متفرق کرده و این‌جانب به همراه پنج نفر دیگر که اتفاقاً همه دانشجوی بودند، را دستگیر و به کلانتری واقع در خیابان سی‌متری منتقل کردند.

در کلانتری وقتی متوجه شدند دانشجوی هستیم کتک مفصلی به ما زدند. ما را فلک کردند و با شلاق به کف پایمان می‌زدند. از بد حادثه شلاق که کابل برق وقتی نوبت من شد نوک آن لخت شد و وقتی به کف پایم می‌زدند نوک آن به پشت دستم می‌خورد و پشت دستم را کاملاً زخمی و خونین کرد و چندین شیار در پشت دستم ایجاد کرد که تا این اواخر جای آن‌ها به وضوح مشخص بود و الان نیز آثار کمی باقی مانده است. رئیس کلانتری که متوجه این قضیه شد از ترس این که مشکلی برایش پیش نیاید گزارشی تهیه کرد که مأموران مرا در حالی دستگیر کرده‌اند که شعار مرگ بر شاه می‌دادم و با مشت به شیشه بانک می‌کوبیده‌ام و در اثر این کار هم شیشه بانک شکسته شده و هم دستم زخمی شده است. خلاصه شب ما را گرسنه و تشنه در بازداشتگاه کلانتری نگه داشتند و فردا با دست زخمی به دادگستری اهواز تحت‌الحفظ فرستادند. قاضی وقتی پرونده ما را مطالعه کرد قضاوت و صدور رای را در صلاحیت دادگاه تشخیص نداد، لذا می‌بایستی ما را به دادگاه نظامی می‌بردند، در حالی که تا قبل از آن، کسانی را که در تظاهرات می‌گرفتند با یک تعهد آزاد می‌کردند.

قبل از اعزام به دادگاه نظامی، ما را به اداره ساواک که در امانیه اهواز بود، بردند. در ساواک بسته بود و مأموری که در معیت ما بود در زد و یک مرد چهار شانه قوی هیکل و بلند قد که شاید قدش به دو متر می‌رسید ما را به یک اتاقی که فقط چند صندلی در آن بود، ولی ما فکر می‌کردیم تمام در و دیوار آن میکرفون و دوربین مخفی است، راهنمایی کرد و بعد از ساعتی بدون این که یک کلمه از ما بازپرسی کنند به کلانتری مرکز که در باغ معین بود اعزام کردند. شب را در کلانتری مرکز سپری کردیم و فردای آن روز ما را به زندان کارون منتقل کردند.

در زندان ما را به زندان انفرادی بردند البته هر دو نفرمان را در داخل یک سلول که حدود دو متر عرض و چهار متر طول داشت گذاشتند و در آن را به روی ما قفل کردند. زندان انفرادی یک بخش نسبتاً مجزا از زندان بود که حدود ۱۵ سلول داشت که قبل از این که ما را در آنجا زندانی کنند به جز اولین سلول که نزدیک در اصلی بود، بقیه خالی بودند. در انتهای این سلول‌ها چند دستشویی و دوش حمام بود و هر بار برای دستشویی رفتن ما بایستی کلی سروصدا می‌کردیم و به میله‌های در می‌کوبیدیم تا مأمور زندان می‌آمد و در را باز می‌کرد. غذا را نیز در کاسه‌های استیلی داخل سلول به ما می‌دادند و فقط روزی یک ساعت درب سلول‌ها و زندان انفرادی را باز می‌کردند و ما مجاز بودیم که در حیاط زندان همراه دیگر زندانی‌ها قدم زده و حمام آفتاب بگیریم یا با دیگر زندانی‌ها صحبت کنیم.

بعد از چند روز، خانواده ما باخبر شده بودند و تمام کتاب‌ها و مدارک سیاسی را از منزل به جاهای امن دیگری منتقل کرده بودند. در اهواز نیز، هم‌اتاقی من همین کار را با کتب و مدارک سیاسی کرده بود. بعد از چند روز پدر و مادرم به ملاقات من آمدند و خوش‌بختانه روحیه آن‌ها را خوب دیدم. نگران بودم که اگر خانواده و به خصوص مادرم مطلع شود، سلامتی من به خطر بیفتد که خوشبختانه اقوام به آن‌ها دلداری داده بودند و گفته بودند به زودی آزاد می‌شوم.

خانواده بقیه دانشجویانی که در تظاهرات آن روز دستگیر شده بودند در تکاپوی گرفتن وکلای مشهور و طبعاً با دستمزدهای گران بودند ولی خانواده من که چنین

پول‌هایی نداشتند وکیل نگرفتند و من هم قید وکیل داشتن را زدم ولی چون در آن زمان وکیل داشتن جزء ملزومات بود، خود دادگاه نظامی برای من وکیل تسخیری گرفت.

در روز برگزاری دادگاه که فقط ما شش نفر و وکلایمان و قاضی و دادستان حضور داشتیم با لایحه‌ای که ابتدا دادستان قرائت کرد، فهمیدیم که اتهام ما توطئه علیه شاه و مملکت است که جزایش دو تا ده سال زندان است و علتش تظاهرات، تخریب اموال عمومی و سر دادن شعار مرگ بر شاه بود.

در دادگاه من منکر حضور در تظاهرات شدم و گفتم برای خرید به خیابان رفته بودم و ناگافل دستگیر شدم دیگر دستگیرشدگان هم بدین مضمون منکر حضور در تظاهرات شدند. وکلا هم هرکدام به نحوی از موکلان خود دفاع کردند ولی جالب این بود که بعضی از وکلای گران‌قیمت معلوم بود که حتی پرونده موکلان خود را به دقت نخوانده بودند. ولی وکیل تسخیری بنده انصافاً پرونده من را مطالعه کرده بود و نکات و تناقضاتی به نفع بنده درآورده و مطرح کرد که به نفع این جانب تمام شد. مثلاً در پرونده من نوشته بودند که در فلان ساعت مرا در حالی دستگیر کرده بودند که من با مشتی به شیشه بانک می‌زدم و در اثر شکستن شیشه دستم زخمی شده است. البته من ذکر کردم که این‌طور نبوده و دستم در اثر کتک خوردن و فلک شدن در کلانتری زخمی شده و قاعدتاً پزشک قانونی می‌تواند این موضوع را بررسی و تأیید کند، ولی وکیل این‌جانب با بررسی گزارشات مختلف خلاف بودن گزارش شکستن شیشه توسط بنده را رد کرد. در پایان جلسات دادگاه رأی قاضی را قرائت کردند و برای من و یکی دیگر از دانشجویان با رد اتهام دادستان مبنی بر توطئه علیه شاه و ملت، یک سال زندان تعیین کردند ولی برای چهار نفر دیگر دو سال؛ و اعلام کردند که این رأی بدوی است و در دادگاه تجدید نظر قابل فرجام‌خواهی و تغییر است و مجدداً ما را به زندان بردند.

بعد از دادگاه مقداری سخت‌گیری زندانبانان کمتر شد و مثلاً در انفرادی‌ها را اغلب موارد قفل نمی‌کردند و ما می‌توانستیم آزادانه به دستشویی و حمام برویم و یا

در محوطه جلوی سلول‌ها قدم بزیم و یا شش نفری با همدیگر گفتگو داشته باشیم. جالب است که متوجه شدم سلول اول دارای امکانات زیادی است و ساکن آن یک مرد میان‌سال ترک‌زبان بود که توزیع‌کننده تریاک در میان زندانی‌ها بود و اینکار را به کمک زندانبانان و تقریباً آزادانه انجام می‌داد و ظاهراً تریاک را همین زندانبانان برایش تهیه می‌کردند و اصلاً وی را از بقیه جدا کرده بودند که راحت‌تر بتواند کار خرد کردن و توزیع تریاک را انجام دهد.

بعد از چند روز ما را به زندان عمومی بردند. البته زندانیان می‌دانستند ما دانشجوی هستیم و به‌علت فعالیت‌های سیاسی علیه حکومت، دستگیر شده‌ایم و انصافاً احترام خاصی برای ما قائل بودند.

من در بازجویی اولی در کلانتری برای آن‌که به خانه‌ما نریخته و دسترسی به کتب و مدارک پیدا نکرده و احياناً هم‌تاقی بنده را دستگیر و اذیت نکنند آدرس غلط دادم ولی همیشه نگران این بودم که به آن آدرس ساواک مراجعه کند و متوجه اشتباه بودن آدرس شود و برای من بدتر شود.

یک روز همگی شش نفری ما را به اتاق رئیس زندان فراخواندند و رئیس زندان از ما سؤالاتی راجع به آدرس محل سکونت ما کرد و من بیشتر نگران شدم که نکند ساواک متوجه آدرس اشتباه ما شده که در این هنگام رئیس زندان برای کاری میز خود را ترک کرد و من توانستم به نام‌های که روی میز وی بود نگاهی بندازم که متوجه شدم که نامه از ساواک است و از رئیس زندان خواسته بود که در مورد علت یکسان بودن کلیدهای یکسانی که در جیب ما پیدا کرده بودند سؤال کند که در آن موقع خیالم راحت شد که نه تنها ساواک به آدرس‌های ما مراجعه نکرده بلکه به خودش زحمت نداده که کلیدها را روی هم دیگر گذاشته و متوجه متفاوت بودن آن‌ها بشود.

در دادگاه تجدید نظر که بیش از دو ماه بعد از دستگیری و در اوایل اردیبهشت‌ماه برگزار شد، ما دو نفر آزاد شدیم و حبس آن چهار نفر از دو سال به یک سال تقلیل

پیدا کرد و البته پس از گذشت چندماه به دنبال حرکت‌های مردمی و اوج اعتراضات علیه حکومت، آزاد شدند.

شروع دوباره درس و ادامه تظاهرات

سیستم تحصیلی در آن سال از دو ترمی به سه ترمی تبدیل شده بود و دستگیری بنده در ترم دوم اتفاق افتاد و امتحانات ترم دوم را نداده بودم. همچنین از ترم سوم که بعد از تعطیلات نوروزی شروع می‌شد جا مانده بودم ولی آموزش دانشکده که مدیرش آقای مهندس عباس والا بود و می‌دانست به دلیل شرکت در تظاهرات علیه رژیم پهلوی در زندان بوده‌ام همکاری نمودند. به طوری که هم از اساتید خواستند که جداگانه از من امتحان بگیرند و هم ترم سوم را توانستم ثبت‌نام کنم و سر کلاس بروم. ترم سوم هم تمام شد و تعطیلات تابستانی شروع شد. در این مدت چند تظاهرات برگزار شد. تابستان را به زادگاه، دزفول رفتیم و به فعالیتهای مذهبی و سیاسی در آنجا ادامه دادیم. رفته رفته تظاهرات گسترده‌تر می‌شد. البته تظاهرات زیادی به خشونت و تیراندازی پلیس و حتی نیروهای کمکی ارتش می‌کشید. کوجه‌پس - کوجه‌های مرکز شهر دزفول مکان خوبی برای جنگ و گریز بود. حتی مردم برای مقابله با پلیس و ارتش دست به کار ساختن اسلحه‌های دست‌ساز از جمله کوکتل - مولوتف و نارنجک دستی شدند که بنده به اتفاق دایی‌ام و تعدادی از دوستان نیز مبادرت به این کار نمودیم. بیشتر تظاهرات در آن زمان به درخواست روحانیت و خصوصاً امام خمینی انجام می‌گرفت ولی معمولاً به قدری دچار کمبود روحانی برای جلوداری و رهبری تظاهرات بودیم که چند تن از دوستان انقلابی لباس روحانیت بر تن کرده و جلوصف تظاهرکنندگان می‌ایستادند. مهر سال ۵۷ در حالی سال تحصیلی را شروع کردیم که حرکت‌های اعتراضی خیلی گسترده شده بود و دامنه اعتراضات و اعتصابات به مدارس و ادارات دولتی و بازار نیز کشیده شده بود.

دانشگاه هم اغلب در حال تعطیلی، اعتصاب و اعتراض بود. اغلب اوقات نیز به دلیل تعطیلی کلاس‌ها و دانشگاه به دزفول می‌رفتم. حتی در اواسط بهم‌ماه دزفول

بودم. در روز ۱۹ بهمن نیروهای همافر نیروی هوایی به خیابان امام خمینی دزفول که در آن زمان پهلوی نام داشت آمده و به طرفداری از انقلاب شعار دادند و ما هم در جهت حمایت از آنان به جمع پیوستیم.

پیروزی انقلاب اسلامی و وضعیت دانشگاه

در روزهای بهمن ماه تقریباً هر روز تظاهرات خیابانی یا جنگ و گریز بود تا این که در غروب ۲۱ بهمن از رادیو تلویزیون شنیدیم که رادیو تلویزیون به دست نیروهای انقلابی افتاده و انقلاب پیروز شده است. در روز ۲۲ بهمن تقریباً تمام پادگان‌ها و مراکز نظامی و امنیتی به دست نیروهای انقلابی افتاد. در دزفول نیز همین‌طور شد و البته کلی اسلحه هم توسط افراد فرصت طلب سرقت شد.

در دانشگاه هم که کسی نبود و نیروهای پلیس و گارد دانشگاه حضور نداشتند دانشجویان مسلمان تصمیم گرفتند که خود، حفاظت از دانشگاه و اموال آن‌را به عهده بگیرند لذا به دانشگاه برگشتم و به همراه تعداد دیگری از دوستان، حفاظت از دانشگاه را به عهده گرفتیم. البته مسلح به تعدادی کلت و یوزی نیز شدیم بدون آن که آموزش خاصی دیده باشیم. چندبار نزدیک بود که ناخواسته حوادث ناگواری برای خود و یا دیگران ایجاد کنیم که خدا به خیر گذراند. سردستگی ما را آقای صفدر فرحت به عهده داشت که همیشه یک اسلحه یوزی با خود به همراه داشت. معاونت ایشان را شهید حسین پژوهنده به عهده داشت.

به دنبال فضای باز سیاسی پس از پیروزی انقلاب، گروه‌های سیاسی در دانشگاه شروع به فعالیت نمودند. دانشجویان مذهبی نیز تحت عنوان انجمن اسلامی دانشجویان شروع به فعالیت نمودند. دفتر انجمن نیز ساختمان جنب گارد سابق دانشگاه شد (آن سوی پل پنجم و جایی که الان ساختمان ایسنا قرار دارد). انجمن یک شورای عمومی برای کل دانشگاه و در هر دانشکده نیز یک شورا تحت عنوان شورای دانشکده داشت.

در آن زمان جو اداره شورایی خیلی پررنگ بود و مدیریت دانشگاه و دانشکده نیز شورایی بود. جالب است اساتیدی که به‌عنوان شورای مدیریت دانشکده انتخاب شده بودند مثل آقایان زنده یاد دکتر حسین صدقی و دکتر الماسی و مهندس بینا نیز درگیر مسایل سیاسی شده و وقتشان بایستی صرف مسایل کوچکی مثل تقسیم اتاق‌ها و فضاها میان گروه‌های مختلف سیاسی می‌شد. در آن زمان میان گروه‌های مختلف سیاسی دانشجویی بر سر تصاحب فضاهایی برای اختصاص دفتر و نصب اعلانات دعوا بود و از فضاهایی چون دستشویی‌ها نیز نمی‌گذشتند. به خاطر دارم که یکی از دانشجویان دانشکده به نام احمد مؤذن که عضو گروهک پیکار بود با شورای مدیریت دانشکده بر سر اختصاص دفتر بزرگ‌تر و فضای تبلیغاتی مناسب‌تر و وسیع‌تر جر و بحث می‌کرد که یکی از دوستانش به نام حبیب جوهر دلوری که عضو حزب توده بود به ایشان گفت تعداد هواداران شما فقط دو نفر است در صورتی که کوچک‌ترین گروه‌هایی که در اینجا دفتر دارند سی نفر عضو دارد و قاعدتاً شما نبایستی هیچ حقی داشته باشید.

همکاری با نهادهای انقلابی

تابستان ۵۸ تازه جهاد سازندگی تشکیل شده بود و دانشگاه هم تعطیل و ما هم که اشتیاق خدمت به مردم داشتیم تعدادی دوربین نقشه‌برداری و متعلقات آنرا گرفته و به توصیه جهاد سازندگی برای نقشه‌برداری مسیر چند جاده روستایی به ایذه عزیمت نمودیم. چند روزی را نقشه‌برداری کردیم که گفتند مدرسه روستای میداوود در مسیر رامهرمز به ایذه که برنج آن معروف بوده و هست، فرسوده شده و نیاز به مدرسه جدید دارند. لذا با همکاری چند نفر از دانشجویان مثل آقای مهدی قمشی و امیر کاکاحاجی و تعدادی از جهادگران داوطلب مشغول مدرسه‌سازی شدیم. ماه مبارک رمضان هم شروع شد و در آن گرمای تابستان با زبان روزه از صبح زود بنایی می‌کردیم و ظهر را در یک غار که هوای خنک و مرطوبی داشت چند ساعتی استراحت می‌کردیم و دوباره حوالی ساعت ۴ بعد از ظهر شروع به کار

می‌کردیم تا نزدیک غروب که می‌خواستیم افطار کنیم. در شهریور ماه هم که فصل نشای شلتوک بود به کمک کشاورزان برنج‌کار نشای شلتوک کردیم. همه این کارها بدون هیچ‌گونه دستمزد و چشم‌داشتی بود و حتی کرایه ایاب و ذهاب را از جیبم خود می‌دادیم.

انجمن اسلامی دانشجویان در میان بعضی گروه‌های چپ به‌عنوان یک گروه محافظه‌کار مطرح و تبلیغ می‌شد که واقعهٔ تسخیر لانهٔ جاسوسی توسط دانشجویان پیرو خط امام که از دانشجویان انجمن اسلامی دانشگاه‌های تهران بودن پیش آمد و توانست خون تازه‌ای در رگ‌های حرکت‌های تند و انقلابی باشد و بالطبع جان تازه‌ای برای انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه اهواز و چه حرکت‌ها و تظاهرات‌های خیابانی که در دانشگاه در اهواز و کلیه شهرها و بخش‌ها که بر پا نشد! بنده گذشته از این که عضو شورای انجمن دانشکده بودم در قسمت تبلیغات انجمن مسئول تکثیر بودم که در آن زمان مهمترین دستگاه تکثیر ما دو دستگاه استنسل بود و من اغلب اوقات با دستها و لباس مرکبی پشت این دستگاه‌ها مشغول تکثیر اعلامیه‌های مختلف در هواداری و پشتیبانی از انقلاب و حرکت‌های انقلابی بودم و به اصطلاح وقت سر خاراندن نداشتم.

به قدری فعالیت‌های سیاسی در دانشگاه زیاد شده بود که فعالیت‌های علمی در حاشیه بود و کسی وقتی برای فعالیت درسی و علمی نمی‌گذاشت بطوری که حتی اکثر اساتید نیز درگیر امواج دریای خروشان فعالیت‌های سیاسی شده بودند. در این گیرودار تعدادی از دانشجویان عضو انجمن مأمور نوشتن اساسنامه و مرامنامهٔ انجمن شدند و بنده نیز همکاری داشتم. به خاطر دارم که بنده پیشنهاد یک شرط برای عضویت اعضا داشتم و پیشنهاد دادم اعضای انجمن نایستی معدل کمتر از چهارده داشته باشند که اصلاً مورد قبول بقیه قرار نگرفت.

سیل در خوزستان

در زمستان ۵۸ به‌دنبال بارندگی‌های زیاد در حوضه رودخانه‌های کرخه، دز و کارون سیل عظیمی سرازیر شد که سدهای منصوبه نیز توان نگهداری آن‌ها را نداشتند. رودخانه‌ها سرریز شدند و آب، بخش‌های عظیمی از روستاها و اراضی کشاورزی را غرق کرد. ستادهای سیل متعددی تشکیل شد از جمله گروه‌های سیاسی که البته بیشتر جنبه تبلیغات داشتند. انجمن اسلامی دانشجویان به کمک ارگان‌هایی مثل استانداری ستادی تشکیل داد و کمک‌های بسیار شایانی به سیل‌زدگان انجام دادند. ما برای خدمت سر از پا نمی‌شناختیم و شبانه‌روزی فعالیت می‌کردیم. همه کمک می‌کردند از ارتش گرفته تا سپاه، دانشجویان، دانش‌آموزان، کسبه بازار، اداری‌ها و نمونه این همبستگی کمتر دیده شده است. کمک‌های خارجی هم کم نبودند و اجناس بسیار ارزشمندی در بسته‌بندی‌های خوب می‌رسید و میان سیل‌زدگان توزیع می‌شد.

انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها

اوضاع بدین منوال بود که امام در پیام نوروزی سال ۵۹ خواستار تحول فرهنگی شدند لذا انجمن‌های اسلامی خواستار تعطیلی دانشگاه‌ها تا ایجاد تحول فرهنگی شدند و چندین تظاهرات سراسری در دانشگاه‌ها و کل کشور شد و نهایتاً منجر به تعطیلی دانشگاه‌ها گردید.

دانشگاه که تعطیل شد و ما هم که می‌خواستیم به شهر و دیار خود برگردیم، شورای مدیریت دانشگاه از من خواستند که در اهواز بمانم و در اداره دانشگاه کمک کنم. من هم دیدم که نه تنها اراضی دانشگاه که بالغ بر صد هکتار بود، بدون استفاده مانده‌اند بلکه فضای سبز و باغات آن از رسیدگی بد در حال از بین رفتن هستند. لذا به کمک چند نفر از کارشناسان دانشکده کشاورزی و باغبانان دانشگاه، دفتری تحت عنوان دفتر تولید کشاورزی تأسیس کردیم و مدیریت کلیه فضای سبز باغات و اراضی بایر را به عهده گرفتیم. با کمک اداره مهندسی زراعی تعداد پمپ‌های منصوبه

در کنار رودخانه کارون را که منبع تأمین آب اراضی و باغات بود افزایش داده و پمپ‌های دایر را نیز تعمیر کردیم به طوری که آب، اضافه آمد و توانستیم اراضی بایر از جمله اراضی میان سازمان مرکزی و امور دانشجویی را آبیاری و به زیر کشت ببریم. این فعالیت نیز فی سبیل اله و بدون هیچ حق الزحمه و چشمداشتی بود.

شروع جنگ تحمیلی

اواخر شهریور بود که برای یکی دو روز استراحت و دیدوبازدید خانواده به دزفول رفته بودم که در روز ۳۱ شهریور چند هواپیما در ارتفاع پایین از بالای سر ما گذشت و ضمن شکستن دیوار صوتی چندین بمب اطراف شهر و داخل پادگان زمینی و پایگاه هوایی لنداخت و رفت. بعد فهمیدیم که هواپیماهای عراقی بود و بدین ترتیب عراق رسماً جنگ علیه ایران را شروع کرد.

فردای آن روز نیروی زمینی ارتش عراق از مرزهای ایران گذشته و با سرعت به سمت دزفول حرکت کردند. در مساجد شهر اعلام بسیج نیروهای داوطلب شد و از پادگان دزفول نیروهایی برای آموزش نیروهای بسیجی داوطلب آمدند. من هم دیگر دانشگاه نرفتم و فکر کردم اگر به عنوان بسیجی به مسجد محل بروم بهتر است و لذا به مسجد محل رفته مشغول نگهداری از شهر و آموزش نظامی شدم.

چند روز بعد گفتند که بسیجیانی که حداقل دیپلم ریاضی دارند اگر مایل هستند جهت دوره دیده‌بانی ثبت‌نام کنند. از تمام شهر شش نفر داوطلب شدیم. ما را به مدرسه‌ای داخل شهر برده و تعدادی از افسرهای نیروی زمینی ارتش گفتند که نیروهای توپخانه ارتش که از شهرهای دیگری به دزفول برای دفاع آمده‌اند کمبود دیده‌بان دارند و ما مجبوریم دوره دیده‌بانی را که در ارتش یک دوره حداقل شش ماهه است در مدت خیلی کوتاه‌تری به شما آموزش داده و برای کمک به جبهه اعزام نماییم و بدین ترتیب دوره شش‌ماهه دیدمبانی را در عرض یک هفته به ما آموزش دادند و سپس به جبهه اعزام شدیم.

در روزهای اول جنگ ما واقعاً غافلگیر شده بودیم و ارتش عراق بدون هیچ مقاومتی از جانب ایران خودش را تا رودخانه کرخه رسانده بود و این پیشروی این قدر برای ارتش عراق راحت و بدون هیچ مقاومت و درگیری صورت گرفت که ظاهراً شک می‌کنند که نکنند حقه‌ای در کار باشد و ایران قصد دارد آن‌ها را غافلگیر کرده و محاصره و قلع و قمع کند، لذا ارتشی که به راحتی می‌توانست جاده ترانزیتی اهواز به اندیمشک را تسخیر نماید کمی عقب‌نشینی می‌کند و در فاصله چند کیلومتری غرب رودخانه کرخه مستقر می‌شود.

در ابتدای جنگ که ایران هنوز در شوک حمله عراق بود و هنوز خودش را پیدا نکرده بود، در لاک دفاعی بود و حمله مؤثری در مقابل ارتش عراق برای باز پس‌گیری اراضی اشغالی در نظر نداشت و فقط به پاتک‌های محدودی بسنده کرده بود. در یکی از پاتک‌هایی که توسط نیروهای بسیجی و سپاهی در ناحیه غرب کرخه و منطقه‌ای که بعداً فتح‌المبین نام‌گذاری شد، نیروهای ایرانی متوجه می‌شوند که روستایی بنام صالح مشطط در غرب رودخانه کرخه خالی از سکنه و خالی از نیروهای عراقی است و به دلیل نزدیکی روستا به محل‌های استقرار نیروهای عراقی مکان خوبی برای دیده‌بانی نیروهای خودی است. لذا ابتدائاً سپاه دیده‌بان‌های خمپاره‌اندازهای خود و تعدادی خمپاره‌انداز سبک و رفته رفته تعدادی از نیروهای بسیجی را در روستا مستقر می‌کند. ارتش هم که متوجه می‌شود روستا محل خوبی برای استقرار دیده‌بان گردان‌های توپخانه است در صدد استقرار دیده‌بان در آنجا می‌افتد ولی ظاهراً دیده‌بان‌ها به دلیل خطر زیاد حاضر به استقرار در روستا نمی‌شوند چرا که روستا در دو سه کیلومتری غرب رودخانه کرخه قرار داشت و در آنجا هم پل عبوری از رودخانه کرخه نبود و تنها پل در نزدیکی روستا چندین کیلومتر با روستا فاصله داشته و به علت در تیررس بودن هیچگونه ترددی روی آن انجام نمی‌شد لذا بایستی از رودخانه به وسیله قایق عبور می‌شد و تازه بعد از آن دو کیلومتری از داخل بیشه‌ای که از بوته و درخت‌های کوتاه پوشیده شده بود با پای پیاده عبور می‌شد و هیچ‌گونه وسیله

موتوری نبود. از این رو ارتش صلاح را در این دیده بود برای دیده‌بانی از نیروهای بسیجی انتخاب و آموزش دهد. بنابراین ما شش نفر را برای این کار می‌خواستند. به‌هر حال ما با ماشین تا ساحل شرقی رودخانه کرخه اعزام شدیم و از آنجا با یک قایق دوبه‌ای به غرب رودخانه منتقل شدیم و از آنجا تا روستا با پای پیاده از داخل بیشه‌زار عبور کردیم و سپس در یک منزل خشت و گلی که سه اتاق دوره‌ساز داشت و در ناحیه بلندی که در دیدرس نیروهای عراقی بود مستقر شدیم و به کار دیده‌بانی برای توپخانه ۱۵۵ میلیمتری اصفهان پرداختیم. البته سه نفرمان برای توپخانه اصفهان همکاری می‌کردیم و شبانه روز را با شیفتهای دو ساعته بین خود تقسیم کرده بودیم. دیده‌بانی از روی پله چوبی که کنار دیوار گذاشته بودیم بوسیله دوربین مخصوص انجام می‌شد و بدینوسیله تردد و تانک و توپ و سنگرهای عراقی را گرامی گرفتیم و مختصات آنها را توسط بی سیم و بصورت رمز برای توپخانه که در شرق کرخه مستقر بود گزارش می‌کردیم و آنها طبق مختصات ما توپ میزدند و ما کنترل می‌کردیم که آیا به هدف خورده‌یانه که اگر به هدف خورده گزارش می‌کردیم و اگر نخورده بود اصلاحیه می‌فرستادیم که مثلاً چند متر به چپ یا راست یا جلو یا عقب دو باره تکرار کنند.

در آن زمان بود که متوجه شدیم دانش نظامی حداقل ما بسیجی‌ها چقدر ضعیف است و امکانات نظامی ارتش و سپاه چقدر کم و ناقص است مثلاً آنها هر از چند گاهی موشک‌های هدایت شونده تاو به سمت ما می‌فرستادند که به‌خصوص اوایل نمی‌دانستیم این‌ها چه هستند و راه مقابله با آنها چیست و بعداً که متوجه شدیم آنها به‌وسیله دو سیم نازک که در پشت آنها تا نزد کنترل‌کننده ادامه دارد هدایت می‌شدند، ما با بیل و کلنگ و چوب و هر وسیله دیگری بدنبال آنها می‌افتادیم تا سیم آنها را قطع کنیم. با قطع سیم موشک منحرف می‌شد و به هدف مورد نظر آنها اصابت نمی‌کرد. یا این‌که شب‌ها متوجه غرش دستگاه‌های سنگین از جمله بولدوزر و لودر می‌شدیم ولی نمی‌دانستیم که چه کار می‌کنند و هر چه هم از توپخانه می‌خواستیم که چند توپ به سمت آنها با گراهایی که می‌دهیم بفرستند به رمز به ما

می‌گفتند که توپچی‌ها خوابند ولی بعداً متوجه شدیم که کمبود توپ داشته‌اند و در آن زمان بنی‌صدر که فرماندهی کل قوا را در دست داشت گویی همکاری مناسبی نمی‌کرد. بالاخره بعد از یک روز بارانی مربع‌های سیاهی را روی خاکریزهای عراقی مشاهده کردیم و فکر کردیم که در اثر بارندگی پتوهای آنها در اثر بارندگی خیس شده و آنها روی خاکریز پهن کرده‌اند تا خشک شوند ولی با توجه به این‌که دیدیم در روزهای دیگر این مربعها ثابت هستند و از جای خود تکان نمی‌خورند فهمیدیم که عراق در پشت خاکریزهای خود سنگر بتونی پیش‌ساخته نصب کرده و آن مربع‌های سیاه پتو نبوده و بلکه پنجره‌های دیده‌بانی است و بولدوزرهایی که شب‌ها کار می‌کرده‌اند برای نصب و استقرار این سنگرهای بتونی بوده است در حالی‌که نیروهای بسیجی ما در سنگرهایی تقریباً بدون هیچ استحکاماتی مستقر بودند و در یک روز بارانی برای محافظت از خیس شدن تخت فلزی را از داخل روستا برداشته و بالای سر خود گذاشته و یک پلاستیک روی آن کشیده بودند که دیدیم نیروهای عراقی شدیداً شروع به خمپاره‌اندازی سمت ما کردند و علتش را نمی‌دانستیم تا این‌که متوجه شدم تنها تغییری که در جبهه ما صورت گرفته استقرار آن تخت فلزی و پوشش پلاستیکی است که به بچه‌های بسیجی گفتم آن تخت و پلاستیک را بردارند که بعد از آن آرام گرفتند و شلیک خمپاره به سمت ما قطع شد و پیش خود فکر کرده‌اند ما تجهیزات جدیدی مثلاً توپ یا تانک یا نفربری مستقر کرده‌ایم.

راه‌اندازی جهاد دانشگاهی

حدود سه ماه بدین منوال گذشت تا یکی از دوستانی که عضو شورای تازه تأسیس جهاد دانشگاهی شده بود، با توجه به تجربه من در دانشکده کشاورزی و تأسیس دفتر تولید، به تجربه من برای تأسیس جهاد دانشکده کشاورزی نیاز داشتند و گفتند از جبهه رفتن ضرورت بیشتری دارد و من که همیشه به رأی و نظر این دوستان عزیز احترام می‌گذاشتم و عمل می‌کردم جبهه را رها کردم و به اهواز رفتم

هر چند که اهواز نیز به خاطر نزدیکی به جبهه‌ها و نیز بمباران شدن مداوم، کم از جبهه نداشت و شهر تقریباً خالی از سکنه شده بود.

در جهاد دانشگاهی عضویت جهاد دانشکده کشاورزی و عضو شورای مدیریت جهاد دانشکده را به عهده داشتیم. و به کمک آقای مرحوم دکتر بهزاد که در آن زمان فوق لیسانس داشتند و به عنوان مدیر شورای جهاد دانشکده و در حقیقت رئیس دانشکده بودند و همچنین همکاری آقای علی محمد آخوندعلی که رئیس جهاد دانشکده بود و دو تن از اعضای جهاد دانشکده به نام‌های حبیب پارسا و مرحوم قدرت‌اله فتحی خدماتی ارائه کردیم..

در آن زمان علاوه بر سر و سامان دادن مجدد به دفتر تولید و انجام کشت و کار و رسیدگی به فضای سبز و باغات دانشگاه متوجه این نکته شدیم که سازمان‌های مختلفی همچون سازمان آب و برق خوزستان، جهاد سازندگی، ادارات کشاورزی، مرکز تولید و هر ساله بودجه‌های عمرانی قابل توجهی دارند که به دلیل ضعف فنی اغلب استفاده درستی نمی‌شود یا در پایان سال به مرکز برمی‌گردد. لذا کمیته‌ای با عضویت نمایندگان از مراکز مذکور و عضویت نمایندگان از اساتید دانشکده کشاورزی و خصوصاً گروه آبیاری تشکیل شد و طرح‌ها و پیشنهادهای ادارات مذکور در آنجا به بحث گذاشته می‌شد و طرح‌ها و پیشنهادهایی که از دید اعضای کمیته و خصوصاً نمایندگان دانشگاه و بالطبع جهاد دانشگاهی، فنی و مفید تشخیص داده می‌شد با مشارکت یک یا چند نفر از اساتید دانشکده طراحی می‌شد. در آن زمان مثل الان این همه شرکت‌های مهندسی مشاور نبود و معدود شرکت مهندس مشاور در تهران بود و به خاطر جنگی بودن خوزستان حاضر به همکاری با ادارات مذکور نبودند.

این کار هم باعث رفع مشکل ادارات مذکور شد و هم باعث شد که اساتید دانشکده کشاورزی و خصوصاً گروه آبیاری وارد طرحی واقعی و عملی شوند و از حالت تئوری بیرون بیایند. در این جا جا دارد که یادی بکنم از مرحوم آقای دکتر بینا که در آن زمان فوق لیسانس بود. او در این راه واقعاً خیلی زحمت کشیدند

و در جرئت دادن به ما و اساتید برای شرکت در طراحی طرح‌های عمرانی آن زمان بسیار مؤثر بودند.

رفته رفته تعداد این طرح و پروژه‌ها به قدری زیاد شد که مجبور شدیم اساتیدی را که به علت شرایط جنگی اهواز را ترک کرده بودند و در دانشگاه‌ها و مؤسسات مرتبط دیگری در خارج از استان مأمور شده بودند به اهواز فراخوانیم.

بنده یکی دیگر از وظایفی که به دستور رئیس وقت دانشگاه، مرحوم دکتر نجفی، به عهده داشتیم شرکت در جلسات تخصصی شورای انقلاب فرهنگی برای تعیین دروس رشته تحصیلی آبیاری بود.

طراحی طرح‌هایی چون ایستگاه پمپاژ میان آب شوشتر، ایستگاه پمپاژ و شبکه آبیاری شمال اهواز، ایستگاه پمپاژ و شبکه آبیاری کوت‌عبداله، شبکه آبیاری شهید رجایی امیدیه، ایستگاه پمپاژ و شبکه آبیاری درونک بهبهان و ده‌ها طرح بزرگ و کوچک دیگر که الان در خاطر من نیست، محصول کار جهاد دانشگاهی در آن برهه بود.

آمادگی برای بازگشایی دانشگاه

یکی از دیگر وظایفی که به عهده دانشکده‌ها گذاشته شد کمک در بازگشایی دانشگاه بود. در سال ۱۳۶۱ قرار بود ابتدائاً دانشجویان کشاورزی که بیش از ۷۰ واحد گذرانده‌اند فراخوانده شوند و با یک دوره کارآموزی ۵ ماهه آماده شروع دروس تئوری و عملی شوند. لذا از اساتید دانشکده برای چگونگی بازگشایی دانشکده و برگزاری دوره کارآموزی نظرخواهی کردیم. اکثریت آن‌ها به دلیل وضعیت جنگی منطقه تمایلی به بازگشایی دانشکده نداشتند و پیشنهادشان این بود که دانشجویان در کشت و صنعت‌های کارون و هفت‌تپه جانمایی شوند.

از طرفی ما دیدیم که دانشکده ملائانی امکانات زیادی برای فراگیری کارآموزی دانشجویان مختلف کشاورزی دارد ولی به دلیل تسخیر دانشکده توسط جنگ‌زدگان وضعیت امکان اسکان دانشجویان کارآموز وجود ندارد ولی از طرف دیگر موقعیت

خوبی برای احیای مجدد دانشکده مهیاست. این بود که به کمک بخشدار ملاثانی و رئیس دانشکده و دانشگاه برای جنگ‌زدگان محل‌های دیگری تدارک دیده شد و دانشکده که وضعیت اسفناکی پیدا کرده بود و کلاس‌های آن به منزل و آشپزخانه، و فضای سبز آن به تنورهای نانوايي خانواده‌ها تبدیل شده بود به سرعت بازسازی شد و در مدت کوتاهی خوابگاه‌های دانشکده و کلاس‌ها آماده پذیرش دانشجویان شد. در ابتدا تعدادی از اساتید به‌علت بُعد مسافت و جاده بد هواز به ملاثانی مخالفت می‌کردند ولی خیلی زود متقاعد شدند که بهترین شرایط برای کارآموزی دانشجویان و زنده‌شدن دانشکده همین راه است و لذا با علاقه شروع به برنامه‌ریزی برای دانشجویان خود کردند.

در آن زمان دانشجویان به دو رشته اصلی امور زراعی برای دانشجویان رشته زراعت، خاک‌شناسی و باغبانی، و رشته مهندسی زراعی برای دانشجویان رشته آبیاری و ماشین‌آلات تقسیم می‌شد. لذا دو دوره کارآموزی نسبتاً مجزا برای این دو رشته تدارک دیده شد به‌طوری‌که دانشجویان امور زراعی برای انجام عملیات سه کشت ماش، کنجد و ذرت و همچنین عملیات برداشت گندم برنامه‌ریزی شدند و دانشجویان مهندسی زراعی برای انجام مکانیزاسیون برداشت گندم و نیز نقشه‌برداری، خاک‌شناسی آزمایشات ضریب آب‌گذری و نفوذپذیری طراحی تسطیح شبکه آبیاری سطحی، تسطیح و زهکشی زیرزمینی برنامه‌ریزی گردیدند. دانشجویان نیز به‌قدری مشتاق برنامه شده بودند که در گرمای تابستان و با زبان روزه بعد از سحری نمی‌خوابیدند و با ابزار و وسایل مورد نیاز راهی مزرعه می‌شدند.

چند جمله هم در خصوص گزینش دانشجویان عرض کنم که در آن زمان به‌علت فعالیت سیاسی گروه‌های معاند و چپ و سواس عجیبی در خصوص ادامه تحصیل هواداران گروه‌های چپ و هواداران منافقین و حتی جنبش مسلمان مبارز بود. اداره گزینش، فرم‌هایی به دانشجویان هوادار انجمن اسلامی داده بود و خواسته بود در مورد دانشجویانی که می‌شناسند نظر بدهند و قصد داشتند که هر کسی را که طبق نظرات مکتوب هوادار یکی از گروه‌های مخالف تشخیص می‌دهند از ادامه تحصیل

محروم کنند که معدود افرادی از جمله بنده نظر دادیم که طبق گفته‌ی امام ملاک حال افراد است و چه بسا تعدادی از هواداران این گروه‌ها در مدت تعطیلی دانشگاه‌ها از عقاید خود و حمایت گروه‌های مخالف دست برداشته و حتی به خدماتی برای جمهوری اسلامی مشغول شده و لذا موافقت شد که از این افراد دعوت به‌عمل آمده و توسط چند نفر مصاحبه شده و چنانچه تشخیص دادند که در مدت تعطیلی دانشگاه تغییرات مثبتی کرده‌اند متناسب با آن تصمیم‌گیری شود و بدین ترتیب تعداد قابل‌توجهی از آن‌ها مجاز به ادامه‌ی تحصیل تشخیص داده شدند.

خلاصه آن کارآموزی فواید زیادی برای دانشجویان آن دوره داشت و جرئت کار کردن به آن‌ها داد و تقریباً تمامی آن‌ها بعداً در مشاغل مهم مشغول به‌کار شدند.

بازگشایی رسمی و شروع فعالیت آموزشی دانشگاه

مهرماه ۶۱ دانشگاه رسماً بازگشایی شد درحالی‌که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران ادامه داشت ولی به‌علت عقب‌نشینی نیروهای عراقی، اهواز در تیررس توپخانه‌ی عراق نبود ولی هر از چند گاهی هواپیماهای عراق در آسمان اهواز مبادرت به مانور و بمب‌اندازی می‌کرد ولی رفته‌رفته جمع قابل‌توجهی از ساکنین شهر به شهر و دیار و خانه‌های خود برگشتند.

در آن زمان انجمن اسلامی در خانه‌ی دو طبقه‌ای در امانیه مستقر شده بود و ما به‌عنوان پرسنل مجرد جهاد دانشگاهی در باشگاه دانشگاه که در باغ معین واقع بود ساکن بودیم. دانشجویان متأهل شاغل در جهاد دانشگاهی در خوابگاه دانشجویی واقع در خیابان ۲۴ متری اهواز مستقر بودند. در آن زمان به دانشجویان مجرد شاغل در جهاد دانشگاهی ماهیانه ۱۵۰۰ تومان به‌عنوان حقوق پرداخت می‌کردند و به دانشجویان متأهل ماهیانه ۳۰۰۰ تومان. در باشگاه دانشگاه علاوه بر ما اساتیدی که در کوی استادان منزل نداشتند و به‌صورت مجردی زندگی می‌کردند نیز سکونت داشتند.

باشگاه دانشگاه یک‌بار مورد هجوم موشک عراقی قرار گرفت و یک ساختمان آن تخریب گردید ولی خوشبختانه تلفات جانی نداشت و به اصطلاح به‌خیر گذشت. در ابتدای بازگشایی دانشگاه پرده‌هایی در وسط کلاس‌ها به ارتفاع بیش از یک متر کشیده شد تا دختران دانشجو پشت پرده و در دید دانشجویان پسر نباشند که ظاهراً به دلیل این‌که می‌گفتند امام با نصب این پرده‌ها در کلاس‌ها مخالف است برچیده شدند ولی به هر حال تا دو سه ترم بودند. در بازگشایی دانشگاه‌ها خبری از جریانات سیاسی گروهک‌ها نبود و تنها گروه فعال انجمن اسلامی دانشجویان بود ولی فعالیت‌ها به نظر دل‌چسب و پر جوش و خروش نبود.

تعداد واحدهای درسی ما از ۱۴۰ واحد به حدود ۱۷۰ واحد افزایش پیدا کرده بود و من که بیش از ۱۱۰ واحد پاس کرده بودم مجبور شدم که بعد از بازگشایی دانشگاه به‌جز دوره کارآموزی سه ترم دیگر در دانشگاه باشم. در این مدت به‌جز درس خواندن، در جهاد دانشگاهی هم فعالیت می‌کردم.

چون به‌طور کلی دانشجوی درس خوانی بودم و باعلاقه درس‌ها را مطالعه می‌کردم در بین اساتید شناخته شده بودم و با احترام خاص برخورد می‌کردند و از الطافشان بهره‌مند می‌شدم. به‌طوری‌که رتبه ممتاز شدم و با رتبه اولی در بین دانشجویان هم‌دوره خودم فارغ‌التحصیل شدم. بدین جهت اساتید خیلی مایل بودند در دانشگاه بمانم ولی من که عشق به کار عملی و صحرا و مزرعه داشتم و دوست داشتم که درس‌هایی را که فراگرفته‌ام در عمل پیاده کنم میل به ماندن در دانشگاه نداشتم که در این موقع آقای مهدی بخشنده که هم‌دوره ما بود ولی دانشجوی رشته کشاورزی عمومی دانشکده ملاثانی بود و معاون مدیر کل اداره کشاورزی خوزستان شده بود به من و یکی از دوستان که دانشجوی رشته زراعت بود ولی با من فارغ‌التحصیل می‌شد پیشنهاد داد که به کشت و صنعت شهید رجایی برویم و در توضیح مسئله گفت که این کشت و صنعت نیاز به کارشناس دارد و آگهی هم کرده ولی کسی داوطلب نشده و لذا بر شما لازم است که به آنجا بروید. این کشت

و صنعت که دارای ۵۰۰۰ هکتار زمین کشاورزی و حدود ۲۰۰ هکتار باغات مرکبات و دامداری گوسفند بود در فاصله ۲۰ کیلومتری جنوب دزفول واقع بود و ما که عشق خدمت داشتیم قبول کردیم و بدین ترتیب بود که من که به قصد تمام کردن دوره لیسانس در یک دوره سه و نیم ساله وارد دانشگاه شده بودم، تقریباً در هفت سال لیسانس گرفته دانشگاه را ترک کردم.

به علت رتبه ممتازی بورس تحصیلی خارج کشور هم به من تعلق گرفت و چندین بار اداره کل بورس‌ها با من مکاتبه کرد که کشورهایی را که مایل به اعزام هستم مشخص نمایم ولی بنده ترک کشور و خانواده را در این وضعیت جنگی به صلاح ندانسته و فکر می‌کردم با این اوضاع جنگی ماندن در کشور بیشتر می‌تواند منشأ خدمت باشد.

بعداً از دانشگاه تربیت مدرس نیز برایم پیغام فرستادند که چنانچه مایل هستم در داخل کشور ادامه تحصیل دهم می‌توانم در دانشگاه تربیت مدرس تحصیل نمایم ولی بنده فکر می‌کردم درکشت و صنعت بیشتر از ادامه تحصیل مؤثر باشم.

یادی از استادان دانشکده کشاورزی و مهندسی علوم آب

در این‌جا لازم می‌دانم یادی از اساتید خود بکنم، خصوصاً از آقایان مهندس بینا، مهندس بهزاد و دکتر صدقی که هر سه متأسفانه مرحوم شده‌اند. مهندس بینا که البته بعداً دکترا گرفتند بسیار فرد مردمی بودند و بسیار با دانشجویان صمیمی بودند. ایشان در دوره جهاد دانشگاهی خیلی کمک کردند و می‌شود به جرئت گفت که مسئول تشکیل هسته مهندسی مشاور در خوزستان بود. آقای مهندس بهزاد که بعداً از دانشگاه تربیت مدرس دکترا گرفتند نیز بسیار فروتن بودند و در دوران جنگ مدت‌ها رئیس دانشکده کشاورزی بودند و بسیار به جهاد دانشگاهی کمک کردند. ایشان استاد درس پمپ‌ها و اصول پمپاژ بنده بودند. آقای دکتر صدقی نیز از اساتید بسیار باسواد به‌خصوص در زمینه هیدرولوژی بودند و در تدوین دروس رشته

آبیاری جدید یا همان مهندسی زراعی با شورای انقلاب فرهنگی همکاری صمیمانه‌ای داشتند.

لازم می‌دانم از دکتر محمودیان شوشتری یادی بکنم که بسیار فرد باسوادی در زمینه هیدرولیک بودند و درس را به صورت عمقی و اصولی به دانشجویان تدریس می‌کردند. البته ایشان استاد دانشکده مهندسی بودند و در دوران انقلاب فرهنگی جذب دانشگاه شدند.

آقای مهندس سامانی که بعداً دکترا گرفتند از اساتید شاخه شمالی دانشگاه بودند و در دوران انقلاب فرهنگی به اهواز آمدند ایشان نیز فرد بسیار باسوادی بودند. ایشان نیز از اساتید دانشکده مهندسی بودند.

آقای مهندس شفاهی بجستان که از اساتید شاخه شمالی دانشگاه بودند و در دوران انقلاب فرهنگی به اهواز منتقل شدند و بعداً دکترا گرفتند. ایشان در درس‌های مهندسی آب باسواد بودند.

آقای دکتر الماسی که از اساتید گروه ماشین‌آلات بودند و بسیار به کار و رشته خود علاقه‌مند بودند. ایشان بسیار با دانشجویان صمیمی بودند.

آقای دکتر بهنیا که استاد هیدرولوژی بودند از اساتید مذهبی بودند و در دوران انقلاب چندین سخنرانی در شهرهای مختلف خوزستان من جمله اهواز داشتند. ایشان اولین رئیس اداره کل کشاورزی خوزستان بعد از انقلاب بودند ولی بعداً به دلیل داشتن افکار ملی - مذهبی خیلی مقبول نیفتادند و با کنار رفتن ملی - مذهبی‌ها و آقای مهندس بازرگان، ایشان نیز از چرخه مدیریتی کنار کشیدند.

آقای مهندس قطب که درس مکانیک سیالات را تدریس می‌کردند و بسیار آدم جدی بودند و با دانشجویان و حتی اساتید همکار، کمتر می‌جوشیدند ولی در عین حال بسیار فرد ساده و باصطلاح خاکی بودند. ایشان مجرد بودند و تاکنون نیز مجرد باقی مانده‌اند.

آقای دکتر کشکولی که در زمینه آب‌های زیرزمینی و زهکشی زیرزمینی استاد باسوادی بودند.

زنده‌یاد آقای دکتر کاوه که در زمینه زهکشی زیرزمینی استاد باسوادی بودند و بسیار آدم آرامی بود و ما آرامش را از ایشان یاد گرفتیم.

آقای مهندس شیخ داوودی که استاد گروه ماشین‌آلات بود بسیار در زمینه مکانیک ماشین و ماشین‌آلات کشاورزی باسواد بودند.

آقای دکتر قدیری که از اساتید گروه خاک‌شناسی بودند در زمینه خاک‌شناسی فرد باسوادی بودند. ایشان در دوران انقلاب فرهنگی به استرالیا عزیمت کردند و دیگر به ایران برنگشتند.

آقای پروفیسور قبادیان که از اساتید گروه خاک‌شناسی بودند و بسیار فرد باسوادی بودند و مؤلف کتب زیادی بودند. ایشان در دوران انقلاب فرهنگی موسسه تحقیقات کویری را تأسیس کردند.

آقای مهندس ابن‌جلال که دروس نقشه‌برداری را تدریس می‌کرد و در نقشه‌برداری و تسطیح اراضی بسیار فرد باسوادی بودند.

حالا که فکرش را می‌کنم می‌بینم که اساتید خیلی باسوادی در آن زمان داشتیم و واقعاً تدریس لیسانس برای ایشان کم بود و بایستی تدریس رشته‌های فوق لیسانس و حتی دکترا را به‌عهده می‌داشتند.

به‌هر حال من با این اساتید تدریس لیسانس آبیاری را فراگرفته و با این اساتید در دی‌ماه ۶۲ فارغ‌التحصیل شدم.

شروع کار در شرکت کشت و صنعت

چالش‌ها و نوآوری‌ها

در روز ۱۸ دی‌ماه ۶۲ درست یک هفته بعد از ازدواج، کار خود را رسماً در کشت و صنعت شهید رجایی شروع کردم و در همان روز اول مسئولیت آبیاری ۵۰۰۰ هکتار اراضی و ۲۰۰ هکتار باغات را به من واگذار کردند و مسئول قبلی که لیسانس دامپروری داشت و به علت نداشتن متخصص آبیاری، بناچار این مسئولیت را پذیرفته بود به کار اصلی خود یعنی مدیریت دامداری شرکت برگشت.

برای من تازه فارغ‌التحصیل و شاید برای هر کس دیگری اداره و مدیریت آبیاری ۵۰۰۰ هکتار خیلی زیاد بود و یک دور چرخیدن و سرکشی تنها یک‌روز وقت می‌خواست. به مدیر شرکت که در آن زمان آقای مهندس قدرتی بود که طرح کردیم ایشان نیز تصدیق کردند که برای این کار حداقل دو نفر مهندس لازم است ولی همان‌طور که می‌دانید ما نیرو نداریم و به تقاضای استخدام ما کسی جواب نداده است.

به هر حال کار ما از ساعت ۷ صبح شروع و تا غروب طول می‌کشید و چون آبیاری ۲۴ ساعته بود و شب نیز آبیاری داشتیم لازم بود که اغلب شب‌ها نیز سرکشی داشته باشیم.

از مراحل آبیاری، مرحله خاک آب بسیار حساس بود چرا که از طرفی هنوز خاک نرم بود لذا با کمترین حرکت سریع آب شسته می‌شد و از طرف دیگر بذر هنوز ریشه نداشت و بایستی به‌طور یکنواخت خیس می‌شد تا بتواند جوانه بزند همچنین بایستی آبیاری به‌قدری نرم و یکنواخت انجام می‌شد که خاک روی بذر شسته نشود و آبیاری بعدی نیز قبل از این که سطح خاک خیلی خشک شود و مانع جوانه زدن بذر نشود، انجام بشود. لذا هم بایستی در آبیاری‌های اولیه تا جوانه‌زدن و از خاک بیرون آمدن گیاه از آبیاری‌های باتجربه و دلسوز استفاده می‌کردیم و هم خودم بایستی مراقبت بیشتری می‌کردم.

در آن زمان هنوز جنگ بود و صدام نیز که مثل این که با دزفولی‌ها مشکل و خصومت خاص داشت، هر از چند گاهی شهر را به موشک‌های ۹ متری هدف قرار داده و با هر موشک تعداد زیادی خانه با خاک یکسان می‌شد و معمولاً چندین نفر کشته می‌شد. با توجه به این اوضاع و این که شرکت، منازل سازمانی داشت من و دوستم تقاضای منزل سازمانی دادیم به این قصد که خانواده‌های خود را به آنجا ببریم و از خطر اصابت موشک رها کنیم، موضوع را به مدیر شرکت منتقل کردیم که ایشان گفتند که متأسفانه تمام منازل مسکونی اشغال است ولی چون تعدادی در اختیار افرادی خارج از شرکت است از آن‌ها خواهیم خواست که تخلیه کنند و پس

از چند روز گفتند که متأسفانه به‌جز یک منزل دواتاقه نتوانستیم هیچ منزلی را خالی کنیم و لذا قرار شد از این منزل دواتاقه مشترکاً من و دوستم استفاده کنیم و لذا هر کدام از ما یک اتاق و نیمی از پذیرایی را در اختیار گرفتیم و آشپزخانه و سرویس نیز مشترکاً مورد استفاده قرار گرفت. جالب این بود که هر کدام از ما بجز همسر، پدر و مادر و خواهران و برادران را که آن‌ها هم اغلب متأهل بودند، در منزل جا دادیم به‌طوری‌که حتی به‌راحتی جای خوابیدن هم نبود و بایستی کتابی می‌خواندیم حالا خود تصور کنید.

چون ما خدمت سربازی نرفته بودیم بایستی برای اعزام به خدمت حاضری می‌دادیم و بعد از گذشت چند ماه برای خدمت سربازی در کمیته انقلاب اسلامی، ما را فراخواندند و ما به‌ناچار بایستی به خدمت سربازی می‌رفتیم. کمتر از دو ماه طول کشید که با پیگیری‌های اداره کل کشاورزی و آگاهی یافتن مدیریت کمیته انقلاب اسلامی از اهمیت خدمت ما در کشت و صنعت، ما را در اداره کل کشاورزی مأمور کردند و دوباره به کشت و صنعت فرستادند.

بنده سه سال در کشت و صنعت کار کردم و خوشبختانه ثمره زحمات ما خیلی رضایت‌بخش بود به‌طوری‌که تناژ در هکتار گندم از $1/2$ تن به چهارتن، ذرت از $1/5$ تن به شش تن و چغندر قند از ۲۸ تن به بالغ بر ۶۰ تن افزایش پیدا کرد و تعداد چین برداشت علوفه نیز افزایش پیدا کرد، به‌گونه‌ای که شرکت که قبل از ورود ما تراز منفی داشت و هر ساله بایستی برای پرداخت هزینه‌ها و پرداخت حقوق پرسنل دست به دامن اداره کل کشاورزی و وزارت کشاورزی می‌شد، به‌قدری تراز مثبت پیدا کرد که توانست ادوات جدید کشاورزی بگیرد و به اداره کشاورزی کمک کند.

ادامه تحصیل در دوره کارشناسی ارشد

بنده قصد ترک کشت و صنعت را نداشتم ولی به‌علت این‌که خودم را محکی زده باشم و خیلی از مطالعه کتب علمی و درسی دور نشده باشم قصد کردم در امتحان ورودی فوق لیسانس دانشگاه شهید چمران اهواز شرکت کنم. در روز امتحان کتبی

راهی اهواز و محل برگزاری امتحان که دانشکده کشاورزی بود، شدم که در آنجا وقتی که برای گرفتن کارت ورود به جلسه مراجعه کردم متصدی مربوطه گفت که شما مدرک پایان خدمت ارائه نکرده‌اید و چون مدارک شما ناقص است نمی‌توانیم کارت ورود به جلسه برای شما صادر کنیم. من هم گفتم تا چند ماه دیگر خدمت به پایان می‌رسد ولی کلاً خیلی راغب به امتحان نیستم چرا که یک‌ماه قبل از امتحان ما را برای دوره آموزشی خدمت که بر همه لازم بود، فراخواندند و چون در تهران بود، فکر نمی‌کردم که به امتحان برسم و از طرفی مطالعه کافی نداشتم و فکر نمی‌کردم که قبول بشوم لذا گفتم نیامده‌ام امتحان بدهم فقط برای گرفتن سوالات و آشنایی با نحوه سوالات و امتحان آمده‌ام که اگر سوالات را به من بدهید من مشکلی ندارم و برمی‌گردم که در این هنگام آقای دکتر کشکولی از اساتید دوره لیسانس بنده وارد شدند و وقتی ماجرا را فهمیدند خطاب به متصدی آموزش گفتند که ایشان مشکلی ندارد و بعداً مدارک خود را کامل خواهد کرد و مرا به محل برگزاری امتحان راهنمایی کردند.

سر جلسه امتحان چون فکر می‌کردم احتمال قبولی بنده خیلی کم است به قصد آمادگی برای شرکت در امتحان‌های آینده ابتدائاً سوالات را در برگه‌های چرک‌نویس یادداشت می‌کردم که با خود به خارج از جلسه ببرم و سپس وقت باقی مانده را به پاسخ دادن به سؤالاتی که جوابشان را می‌دانستم اختصاص می‌دادم. جلسه امتحان صبح و بعد از ظهر ادامه داشت و جلسه صبح بدین منوال گذشت. در بعد از ظهر آقای دکتر صدقی که یکی از ناظرین جلسه بود و از وضعیت درسی دوره لیسانس و رتبه ممتازی من باخبر بود، گفت یزدی چرا سوالات را می‌نویسی و جواب‌ها را نمی‌نویسی که من به‌طور خلاصه ماجرا را گفتم ولی ایشان گفت از شما انتظار نداشتم و من که دیدم توقع از من چیز دیگری است، امتحانات دروس بعد از ظهر را فقط به جواب دادن سوالات اختصاص دادم ولی پیش خود فکر می‌کردم در مقابل دانشجویان تازه فارغ‌التحصیل و دانشجویانی که از دانشگاه‌های دیگر فارغ‌التحصیل شده‌اند شانس قبولی ندارم.

خاطره‌جالبی که از دوران کار در کشت و صنعت شهید رجایی دارم این است که سال ۶۳ بود که ۴۰۰ هکتار ذرت پاییزه کشت کرده بودیم و با آبیاری‌های به موقع خیلی یک‌نواخت سبز شده بودند و با عملیات داشت مناسب خیلی خوب رشد کرده بودند که تخمین زده می‌شد بالای ۶ تن در هکتار دان ذرت بدهند که دیدیم یک نامه از وزارت کشاورزی آمده که به علت این که کرم ساقه‌خوار در مزارع نیشکر هفت‌تپه و کارون زیاد شده و منشأ این کرم مزارع ذرت است. لذا ذرت کشت نشود. با توجه به این که یکی از بهترین و سودده‌ترین کشت‌ها برای کشت و صنعت شهید رجایی ذرت بود، لذا به اصل موضوع کنجکاو شدم و فهمیدم که ظاهراً چند سالی است که تولید در هکتار مزارع نیشکر کم شده و آنها شکایت به وزارت کشاورزی برده بودند که نیشکر یک آفت مشترک با خانواده غلات دارد به نام کرم ساقه‌خوار که در نیشکر با آن مبارزه بیولوژیک می‌شود و به وسیله یک زنبور مخصوص که تخم آفت کرم ساقه‌خوار را می‌خورد با آن مبارزه می‌شود ولی چند سالی است که به دلیل ازدیاد بیش از حد جمعیت این کرم مبارزه بیولوژیک جوابگو نیست و لذا برای کم کردن جمعیت این آفت بایستی در شعاع ۲۰ کیلومتری کشت و صنعت‌های نیشکری از کشت غلات که شامل برنج، گندم و ذرت خودداری شود.

به دلیل استراتژیک بودن گندم، وزارت کشاورزی زیر بار کشت نشدن گندم در محدوده مذکور نمی‌رفت. از پس عدم کشت برنج هم بر نمی‌آمدند و تنها کشتی که می‌ماند ذرت بود لذا در آن موقع زارعین، ذرت را با حمایت‌های جهاد سازندگی می‌کاشتند. با جهاد سازندگی وارد مذاکره شد ولی جهاد سازندگی نپذیرفت که در این محدوده کشت ذرت را محدود کند لذا از طرف وزارت کشاورزی خواستند که کشت و صنعت‌های شهید رجایی و شهید بهشتی که زیر نظر وزارت کشاورزی بودند از کشت ذرت دست بردارند و وزارت کشاورزی آن نامه را به دو مرکز یاد شده فرستاد و از آنها می‌خواهد که کشت ذرت را متوقف کند. با مراجعه این‌جانب به مرکز تحقیقات صفی‌آباد که در منطقه دزفول کارهای تحقیقاتی روی محصولات کشاورزی می‌کرد و برای ما یک مرجع معتبر به حساب می‌آمد، معلوم گردید که

ادعای کشت و صنعت‌های نیشکری خیلی جنبه علمی ندارد. به خصوص برای ما که با این آفت مبارزه داشتیم و در هر بار کشت یک یا دو بار سمپاشی می‌شد و جمعیت این آفت در مزارع ذرت تقریباً به صفر رسیده بود همچنین بر من روشن شد که پرواز پروانه این کرم حدود ۲۰ کیلومتر اصلاً صحیح نیست و مبنای علمی ندارد.

این مطلب را به مدیرعامل شرکت که در آن زمان مرحوم مهندس گیوه‌چی بود، انتقال دادم و خواهان مقاومت در خصوص عدم کشت ذرت شدم و درخواست کردم که به نامه وزارت کشاورزی پاسخ داده و با دستور عدم کشت ذرت مخالفت کنند. هنوز چند روزی از این بحث نگذشته بود که نامه‌ای مجدداً از وزارت آمد و از مدیران دو شرکت خواسته بودند که برای شرکت در جلسه‌ای در روز معینی به تهران بروند.

من که حدس زدم موضوع جلسه چیست از ایشان خواستم که به دلایل ذکر شده با عدم کشت ذرت مخالفت کنند که متأسفانه نتوانستند حریف آن‌ها شوند و صورت جلسه کرده بودند که نه تنها از این به بعد ذرت کشت نکنند، بلکه ذرت‌های کشت شده فعلی را نیز معدوم کنند.

این تصمیم در زمانی گرفته شده بود که نیمی از دوره کشت ذرت تمام شده بود و کمتر از سه ماه به برداشت ذرت باقی مانده بود. به مدیر شرکت گفتم ذرت‌ها را امحاء ننمایید ولی دیدیم چند روز دیگر نامه‌ای از وزارت کشاورزی رسید و بر مبنای مفاد صورت جلسه خواستار امحاء ذرت‌های کشت شده بود. باز از مدیر شرکت خواستم اقدامی ننمایید ولی ایشات از سرپیچی کردن دستور وزارت کشاورزی ابا داشت که به این نتیجه رسیدم که بهتر است این مسئولیت را خود به عهده بگیرم لذا به مدیر گفتم که نامه را به من ارجاع دهد و زیرنویس کند که من نسبت به قطع آبیاری اقدام کنم تا بعداً بتوانند تراکتور در زمین‌ها ببرند و ذرت‌ها را معدوم نمایند. ایشان گفتند و شما چکار می‌کنید؟ من هم گفتم آبیاری را قطع نمی‌کنم و اگر از وزارت پیگیر موضوع شدند شما می‌گویید که دستور قطع آبیاری را به مهندس

مسئول آبیاری داده‌ام ولی ایشان سرپیچی می‌کند و چون ایشان از کمیته انقلاب اسلامی که یک ارگان انقلابی نظامی است مأمور است من حریف ایشان نیستم و نمی‌توانم با ایشان دربیفتم. ایشان گفت: ممکن است برای من بد بشود و من هم گفتم حداکثرش این است که من اخراج می‌شوم و من برای ادامه خدمت به کمیته انقلاب اسلامی برمی‌گردم.

به‌رحال ایشان پذیرفت که نامه را برای من زیرنویس کند و دستور قطع آب بدهد و من هم طبق وعده خودم از انجام این کار ممانعت کردم. کم‌کم ذرت‌ها داشتند به گل می‌نشستند و در تمام مدت انتظار داشتیم که از وزارت پیگیر موضوع باشند ولی خوشبختانه خبری نبود تا این‌که ذرت‌ها بلال کردند. در این زمان مدیر شرکت که بیشتر از من نگران پیگیری وزارت بود، گفتند: خوب است ذرت‌ها را بلال فروش بکنیم و منتظر خشک شدن و برداشت به‌صورت بذر نباشیم. من هم موافقت کردم که چند روز بعد دیدم گروهی در یکی از مزارع مشغول چیدن بلال هستند و با مراجعه به امور مالی مشخص شد که ذرت را به قیمت کیلویی ۶ ریال خریداری می‌نمایند. من که اشتیاق زایدالوصف آن‌ها را در چیدن بلال مشاهده کرده بودم به مدیر مالی شرکت گفتم به آن‌ها بگو که ارزان می‌خرند و ما فروش را متوقف می‌کنیم که دیدم فردا هم مشغول چیدن هستند و مدیر مالی گفت: داریم کیلویی یک تومان می‌فروشیم. بعد از یکی دو روز باز مانع شدم و آنها قیمت را به ۱۲ ریال افزایش دادند. باز بعد از یکی دو روز موافقت هدیریت را گرفتم که فروش متوقف شود و بگذاریم مدتی دیگر به‌صورت دان برداشت کنیم و به مدیر شرکت اطمینان دادم با توجه به این‌که تاکنون از پیگیری وزارت کشاورزی خبری نشده بعداً هم خبری نخواهد بود. فردای آن‌روز جلوی ماشین لندروور شرکت را که من برای سرکشی به مزارع رانندگی می‌کردم گرفتند و یکی از آن‌ها گفت که ایشان خریدار ذرت بلال بوده و بلال‌ها را به تهران حمل می‌کنند و پرسیده‌ام ظاهراً شما مسئول قطع فروش بلال به ما هستید. ما حاضریم هر چه بخواهید به شما بدهیم و شما اجازه برداشت به ما بدهید و با توجه به سود خوبی که این کار برای ما دارد هزینه

راضی کردن شما برای ما مبلغی نیست که من گفتم: بنده اهل حق و حساب و رشوه نیستم. خلاصه هر چه خواست توجیه کند و من را راضی به این امر کند فایده‌ای نداشت که دیدم لحن عوض شد و ایشان شروع به تهدید کردن که ما به فلان آقا وصل هستیم و اگر اجازه ندهید برای شما بد می‌شود که من هم شلوار سبز کمیته را که آنروز اتفاقی پوشیده بودم به وی نشان دادم و گفتم من هم مأمور کمیته هستم و تهدید شما می‌تواند برایتان عواقب سوئی داشته باشد. با فهمیدن این موضوع راهشان را کج کردند و رفتند و ما بعد از حدود یک‌ماه ذرت‌ها را بصورت خشک و دان برداشت کردیم و از این بابت نه تنها ضرری عاید نشد بلکه سود خوبی نصیب شرکت گردید.

زمان داشت سپری می‌شد و ما تقریباً شبانه‌روزی کار می‌کردیم تا این که خبر رسید که به‌عنوان ذخیره قبول شده‌ام و بایستی برای انجام مصاحبه علمی به اهواز بروم. من هم که فکر می‌کردم حتماً تمام دانشجویان قبولی ثبت‌نام خواهند کرد و نوبت به من نخواهد رسید لذا قصد شرکت در مصاحبه نداشتم و روز مصاحبه به سر کار رفتم. دوستم که از روز مصاحبه من مطلع بود با تعجب پرسید که چرا به اهواز نرفته‌ام و سر کار آمده‌ام که من هم گفتم از طرفی امیدی به قبولی ندارم و از طرف دیگر آمادگی ادامه تحصیل و ترک کار را ندارم ولی ایشان اصرار کرد که بایستی به اهواز بروم و گفت اتفاقاً مدیرعامل شرکت بایستی تا دقایقی دیگر برای شرکت در جلسه‌ای به اهواز برود و من هم می‌توانم با وی با ماشین شرکت بروم. من بهانه آوردم که لباس مناسب نیست و با لباس کار به شرکت آمده‌ام که ایشان گفت اشکالی ندارد و بدین ترتیب بود که به اهواز برای انجام مصاحبه رفتم و در مصاحبه هم سعی کردم به‌گونه‌ای رفتار کنم که رد شوم ولی از قضا مصاحبه‌کنندگان از اساتید دانشکده کشاورزی بودند و بنده را به‌خاطر فعالیت‌های دانشجویی و فعالیت‌های من در دفتر تولید و جهاد دانشگاهی کاملاً می‌شناختند و لذا در نتیجه مصاحبه نظرات مثبت داده بودند.

چیزی نگذشت که گفتند قبول شده‌ام و بایستی برای مراحل ثبت نام و شروع کلاس‌های درسی اقدام نمایم. من هم فکر کردم علی‌رغم این همه شرایط منفی، قبولی بنده می‌تواند کار خدا باشد و حتماً مصلحتی در کار است و لذا ثبت نام کردم. در واحدگیری متوجه شدم که نمی‌توان هم کارم را در کشت و صنعت داشته باشم و هم سر کلاس‌ها حاضر باشم و لذا از کارم استعفا دادم و به اهواز آمدم. دانشگاه خوابگاه برای دانشجویان متأهل تدارک دیده بود و به من هم یک سوئیت یک اتاقه در خوابگاه شهید مرعشی در خیابان شهید علم‌الهدی در مرکز شهر تعلق گرفت.

همکاری با اداره کل کشاورزی خوزستان

چند روزی بیکار بودم ولی متوجه شدم که برای اداره زندگی متأهلی که بچه‌دار هم شده بودیم بایستی کار کرد؛ لذا در اداره مهندسی زراعی خوزستان که یکی از ادارات تابعه اداره کل کشاورزی خوزستان بود و وظیفه اجرا و نظارت طرح‌های عمرانی و زیربنایی کشاورزی را داشت اشتغال پیدا کردم.

ابتداءً وظیفه نظارت طرح‌های عمرانی و زیربنایی ادارات کشاورزی شهرستان‌های ماهشهر و شادگان و شهرهای تابعه آنها را به عهده داشتم و بایستی حداقل هفته‌ای یک‌بار به شهرستان‌های مذکور عزیمت نموده و از نزدیک طرح‌های عمرانی آنها را بازدید و نظارت و نتیجه را گزارش می‌کردم.

رفته رفته متوجه شدم که تعداد قابل توجهی از طرح‌ها مبنای فنی و علمی نداشته و لذا پیشنهاد دادم قبل از بودجه‌ریزی برای طرح‌ها لازم است پیشنهادها در کمیته فنی بررسی شوند و در صورت تأیید کمیته مذکور به معاونت طرح و برنامه ارسال گردند.

مثلاً یکی از طرح‌های معمول و متداول ادارات کشاورزی به‌خصوص در شهرستان‌های مورد نظارت بنده، احداث سیل‌بند بود در کنار رودخانه‌های نزدیک به آن شهرستان‌ها (رودخانه زهره و مارون) و طول و ابعاد آنها و به‌خصوص ارتفاع آنها بدون هیچ‌گونه مبنای محاسباتی و مطالعاتی در نظر گرفته می‌شد.

با بررسی‌های میدانی به این نتیجه رسیدم که بهتر و مؤثرتر از احداث سیل‌بند، هدایت سیلاب به تالاب‌ها و اراضی غیرمزروعی منطقه می‌باشد زیرا با احداث سیل‌بند حجم آب کم نمی‌شود، بلکه سیلاب از منطقه‌ای به منطقه دیگر و به‌خصوص پایین‌دست منتقل می‌شود. بدین ترتیب خطر سیلاب را ممکن است از یک روستا کم کنیم ولی برای یک روستای دیگر تشدید کنیم ولی با هدایت سیل نه تنها حجم آب رودخانه را کمتر و خطر سیلاب را کمتر می‌کنیم بلکه با تغذیه تالاب‌ها به حیات وحش و به‌خصوص پرورش ماهی کمک کرده و خطر انتشار خاک و ریزدانه را نیز کاهش می‌دهیم. با طرح مسئله از این پیشنهاد حمایت شد و توانستم دو طرح هدایت سیلاب اجرا کنیم و اتفاقاً مؤثر واقع شد و در سالیان بعد کمتر خطر سیلاب گرفتن اراضی شهرستانهای مذکور گزارش گردید.

از دیگر کارهای خوبی که به همت آقای مهندس محمد بخشنده انجام شد، تشکیل هسته مطالعاتی بود. بدین ترتیب که طرح‌های مورد تأیید کمیته فنی ابتدائاً مطالعه، طراحی و برآورد هزینه می‌شد و سپس مراحل تعیین بودجه و اجرایی را طی می‌کرد. در حقیقت کار شرکت‌های مهندسی مشاور توسط این هسته مطالعاتی انجام می‌گرفت.

در کنار این کارها دروس فوق لیسانس را ادامه می‌دادم و واقعاً هیچ وقت فراغتی نداشتم تا بالاخره در سال ۶۹ فارغ‌التحصیل شدم. با توجه به مشغولیت زیاد هیچ وقتی برای فعالیت‌های دانشجویی نداشتم و تقریباً هیچ فعالیت مؤثری در انجمن اسلامی دانشجویان به‌جز شرکت در چند جلسه نداشتم.

به‌محض فارغ‌التحصیل شدن، دانشگاه بنده را برای دانشکده آب که تازه تأسیس شده بود استخدام کرد و قرار شد به محض تسویه با اداره مهندسی زراعی در دانشگاه مشغول شوم که در همین حین آقای دکتر ممویی که در آن زمان معاونت مالی اداری دانشگاه را به عهده داشت جلسه معارفه‌ای را برای آشنایی مهندس سید نظام‌الدین سجادی که به‌تازگی از ریاست سازمان کشاورزی کهگیلویه و بویراحمد به اهواز منتقل شده و رئیس سازمان کشاورزی خوزستان شده بود، تشکیل داده تا

ایشان را با مدیران استان آشنا کند. آقای دکتر ممویی دوست و هم‌دانشکده‌ای دوران تحصیلی لیسانس مهندس سجادی بود. در این جلسه آقای مهندس بخشنده رئیس اداره ما (مهندسی زراعی) نیز حضور داشتند. در این جلسه آقای مهندس سجادی از دکتر ممویی درخواست کرده بود که دانشگاه در تأمین نیروی متخصص سازمان کشاورزی و در حقیقت ایشان را کمک کند که مهندس بخشنده می‌گوید: دانشگاه کمک که نمی‌کند هیچی، نیروهای سازمان کشاورزی را نیز جذب می‌کند؛ که دکتر ممویی می‌گوید مثلاً کی و ایشان می‌گوید مهندس یزدی! ایشان می‌گوید: مهندس یزدی نیروی دانشگاه بوده و چند سالی کمک سازمان کشاورزی کرده و حالا می‌خواهد به خانه خود (دانشگاه) برگردد. ولی مهندس سجادی می‌گوید: ما انتظار کمک داریم و انتظار بردن نیروهای سازمان کشاورزی را نداریم.

فردای آن روز مهندس بخشنده مرا صدا زد و گفت: دیروز بحث رفتن شما در چنین جلسه‌ای شد و قرار شد که شما در اداره مهندسی زراعی بمانید. بنده با دکتر ممویی تماس گرفتم. ایشان گفتند که من گفته‌ام ایشان نیروی دانشگاه بوده و چند سالی خدمت کرده و حال می‌خواهد برگردد ولی مهندس سجادی و بخشنده اصرار بر ماندن شما در اداره مهندسی زراعی دارند و حالا میل با شماست که به دانشگاه برگردید یا در اداره مهندسی زراعی بمانید. در بحث مجدد با مهندس بخشنده ایشان اصرار بر ماندن در مهندسی زراعی داشتند که بنده گفتم: به‌جز اینکه به هر حال پرستیژ تدریس در دانشگاه بالاتر و امکان ترفیع و اخذ دکترا در دانشگاه بالاتر است، حقوق دانشگاه هم به مراتب بالاتر است و گفتم شما در اداره مهندسی زراعی حقوق ماهیانه بنده را ۱۲۰۰۰ تومان تعیین کرده‌اید در صورتی که طبق قرارداد امضاء شده با دانشگاه حقوق بنده ماهی ۳۰۰۰۰ تومان است که ایشان فرمودند: من حقوق شما را درست خواهم کرد. بدین ترتیب من در رودر بایستی مهندس بخشنده قرار گرفتم و نتوانستم روی ایشان را زمین بگذارم. بگذاریم که حقوق بنده را هیچ‌وقت نتوانستند ترمیم نمایند و فقط توانسته بودند توافق ریاست سازمان برای افزایش حقوق بنده به ۱۶۰۰۰ تومان را بگیرند.

در سال ۱۳۷۰ بعد از رفتن مهندس بخشنده، دانشکده آب درخواست استخدام چند نفر نیروی کارشناس ارشد داده بود که بنده هم درخواست دادم. با توجه به شناختی که اساتید از بنده داشتند مرا تأیید کرده بودند ولی آقای دکتر کاظم پور رئیس وقت دانشگاه اظهار نظر کرده بود که گروه آب نیرو کم ندارد و ایشان باید به دانشکده ملاثانی یا شاخه شمال بروند بنده هم گفتم حاضرم دو سه سالی به آنجاها بروم مشروط بر این که حکم استخدامی بنده دانشکده آب باشد و من به صورت مأمور به آنجا بروم که باز آقای دکتر کاظم پور نپذیرفته بودند لذا بنده هم لج کرده و نرفتم و بدین ترتیب پرونده رفتن اینجانب به دانشگاه بسته شد.

همکاری با شرکت خدمات مهندسی آب و خاک

در سال ۷۰ وزارت کشاورزی مجوز تأسیس یک شرکت صد در صد دولتی به نام شرکت خدمات مهندسی آب و خاک کشور می‌گیرد و مدیر وقت اداره کل مهندسی زراعی خوزستان که آقای مهندس بخشنده بود به عنوان عضو هیئت مدیره شرکت مذکور انتخاب شدند. چون مرکز این شرکت در کرج در نظر گرفته شده بود مهندس بخشنده به کرج عزیمت نمودند و بنده به عنوان سرپرست اداره مهندسی زراعی منصوب شدم.

حدود یک سال بدین منوال گذشت و در این مدت بنده سعی نمودم تا حجم فعالیت‌های اداره کمتر نشود.

هیئت مدیره شرکت آب و خاک تصمیم گرفت به توصیه و تأکید وزارت کشاورزی علی‌رغم میل باطنی بنده و تعدادی از صاحب‌نظران در هر استانی یک نمایندگی تأسیس نماید. برای نمایندگی استان خوزستان بنده به عنوان مدیر نمایندگی انتخاب شدم.

پیشنهادی که در آن زمان داشتم این بود که در هر استانی نمایندگی تأسیس نشود و کار به صورت پروژه‌ای دیده شود و شرکت هر کار بزرگی که گرفت کارگاه تشکیل دهد و کار که تمام شد کارگاه خود را جمع کند. بدین ترتیب شرکت هزینه

سربار به مراتب کمتری دارد. پیشنهاد دیگرم این بود که شرکت صرفاً به دنبال کارهای بزرگ باشد و نه هر کاری که سازمان‌های کشاورزی پیشنهاد و به عبارت دقیق‌تر اجبار می‌کنند. چرا که در آن صورت شرکت متضرر می‌شود و این با روح شرکت که بایستی خودکفا و بلکه سودده باشد منافات دارد که متأسفانه در عمل به دلایل سیاسی هیچ‌کدام از دو پیشنهاد علی‌رغم قبول داشتن افراد با تجربه شرکت مورد موافقت قرار نگرفت و چند سالی بیشتر طول نکشید که تعدادی از نمایندگیها بخصوص در استان‌هایی که کارهای آب و خاکی بزرگی نداشتند دچار ضرر و زیان شدند و دفتر مرکزی مجبور شد از محل سود پروژه‌های بزرگ و نمایندگی‌های سودده به آن‌ها کمک کند و بعد از چند سال با دردسر و مشکلات زیادی آن نمایندگی‌ها را تعطیل کند.

استان خوزستان با توجه به ظرفیت بالای کارهای زیربنایی در اراضی وسیع مشکل کم‌کاری نداشت ولی به دلیل اینکه ریاست سازمان کشاورزی خواهان سودده بودن نمایندگی نبود درخواست‌های عجیب و غریب از ما داشت؛ مثلاً توقع داشت که ما کلیه کارهایی را که از طرف سازمان کشاورزی به شرکت پیشنهاد می‌شود بدون توقع عقد قرارداد و مبنای فهرست بهایی انجام دهیم و سازمان هر زمان که پول داشت و به هر میزان که داشت بدهد و ما کار را انجام دهیم و ما هر چه استدلال کردیم که شما طبق موازین و فهارس بهاء سازمان برنامه و بودجه که مرجع قیمت‌گذاری برای کارهای اجرایی و خدمات مشاوره می‌باشد با ما قرارداد منعقد کنید ولی اگر در عمل چنان مبالغی نداشتید بدهید با اطلاع دفتر مرکزی، ما کار را انجام خواهیم داد. بدین ترتیب هم کار انجام می‌شود و هم ما حساب و کتاب سود و زیانمان حداقل به صورت دفتری مشخص خواهد شد که متأسفانه هیچ وقت مورد قبول ریاست سازمان قرار نگرفت.

مشکل دیگری که با آن مواجه شدم، پرداخت‌های بی‌دلیل و بدون سند و مدرکی بود که از سوی معاونان سازمان به برخی افراد پرداخت می‌شد. افرادی که بدون هیچ خدمتی مبالغی را دریافت می‌کردند زیر هیچ برگی‌ای را امضا نمی‌کردند. برای چنین

پرداخت‌هایی من باید به سندسازی متوسل می‌شدم. هرچه مقاومت کردم فایده‌ای نداشت تا این‌که از سر ناچاری استعفا دادم.

با توجه که خصومتی بدین ترتیب ریاست سازمان با بنده پیدا کرده بود مدیریت شرکت را وادار به پذیرش استعفای بنده کردند و بنده بعد از دو سال پرتلاطم از مدیریت نمایندگی خلاص شدم البته مدیر جایگزین خیلی اصرار داشت که در کنار ایشان به عنوان معاون بمانم ولی بنده به علت دلخوری نحوه کار قبول نکردم.

کار به جایی رسیده بود که از وزارت کشاورزی نماینده‌ای برای پیگیری موضوع به اهواز آمدند و وقتی حرف‌های ما را شنیدند گفتند شما درست فکر می‌کنید ولی این افکار مال سال ۵۶ است و الان مقبول مدیریت کشور نیست و ما هم گفتیم: ما به عشق افکار پنجاه و ششی انقلاب کردیم و از این افکار دست نمی‌کشیم.

خوشبختانه در این مدت شرکت دو کار بزرگ از شرکت توسعه نیشکر و صنایع جانبی مبنی بر انجام کلیه عملیات زیر بنایی شامل احداث شبکه آبیاری و زهکشی تسطیح اراضی احداث جاده‌های ارتباطی و بین مزارع و احداث زهکش‌های زیرزمینی دو کشت و صنعت امیرکبیر و میرزا کوچک خان واقع در کیلومتر ۵۰ جاده اهواز خرمشهر می‌گیرد که نه تنها نیروهای خوزستانی بلکه از دیگر نمایندگی‌های شرکت نیز مشغول می‌شوند. وسعت هر کدام از این شرکت‌ها ناخالص بیش از ۱۴۰۰۰ هکتار و خالص به ۱۲۰۰۰ هکتار می‌رسید و لذا دنیایی از کار بود و برای انجام آنها سه سال زمان در نظر گرفته شده بود که بعداً با اضافه شدن قراردادهای دیگر مثل احداث سیل‌بندهای حفاظتی و زیرسازی جاده‌های حمل‌نی انجام کلیه عملیات به بیش از ۵ سال طول کشید ولی بقدری مدیریت شرکت توسعه نیشکر به عنوان کارفرما به قدری از کار شرکت خدمات مهندسی آب و خاک کشور راضی و خرسند بودند که چند کار دیگر از جمله احداث ایستگاه پمپاژ اصلی کشت و صنعت دهخدا و انجام کلیه عملیات زیربنایی آنرا به شرکت واگذار کردند.

بنده هم که دیگر مایل نبودم در نمایندگی شرکت کار کنم با سمت مدیر دفتر فنی طرح میرزا کوچک خان مشغول کار شدم. حسنی که این کارها داشتند مستقیماً زیر

نظر دفتر مرکزی شرکت بودند و از دخالت‌های بی‌مورد، تنگ‌نظری‌ها و دست‌اندازی ریاست سازمان کشاورزی در امان بودند.

به‌خاطر دارم که قبل از گرفتن طرح‌های نیشکر توسط شرکت آب و خاک، آقای مهندس بخش‌سنده برای ارزیابی این‌که آیا شرکت آب و خاک می‌تواند چنین پروژه‌های سنگینی را بگیرد و انجام دهد به خوزستان سفر کرده بودند و با تعدادی از متخصصین امر و از جمله این‌جانب مشورتی داشتند که تعداد قابل‌توجهی نظر مثبت داده بودند و بنده هم بدون این‌که از دیدگاه‌های دیگران مطلع باشم به ایشان گفتم اصلاً حیات شرکت به گرفتن این طرح‌هاست و اگر شرکت این کار را نکند در ضرردهی طرح‌های کوچک غرق خواهد شد و زمانی نمی‌گذرد که به‌واسطه‌ی ضرر و زیان سنگین شرکت را منحل کنند.

حسینی که این طرح‌ها داشتند شرکت توسعه نیشکر برای اجرای طرح‌ها تعداد خیلی زیادی ماشین‌آلات سنگین مورد نیاز خریداری کرده و در انبارهایی پارک کرده بود و به هر پیمانکار سه درصد مبلغ ریالی قرارداد را دلار به قیمت ۶۸ ریال به‌صورت ماشین‌آلات سنگین می‌داد که برای هر طرح بیش از صد دستگاه سنگین می‌شد و بدین ترتیب کمک بسیار خوبی بود و شرکت ما با این ماشین‌آلات نو و مناسب که از برندهای مرغوب و بنام بودند جان تازه‌ای پیدا کرد که برای سالیان بعد از اجرای طرح‌های نیشکر برای شرکت کار برد داشته و هنوز هم دارند.

همکاری با شرکت توسعه نیشکر و صنایع جانبی

چالش‌ها و نوآوری‌ها

به‌هر حال بنده کارم را در کارگاه طرح میرزا کوچک خان که در کیلومتر ۷۰ جاده اهواز خرمشهر بود به‌عنوان مدیر دفتر فنی کارگاه شروع کردم و لذا هر روز بایست این فاصله را از اهواز به کارگاه و بالعکس طی می‌کردم. کار کارگاه هم در تابستان دوازده ساعت و در زمستان ده ساعت بود و لذا ما تقریباً در تمام فصول سال در هوای تاریک صبح حرکت کرده و تقریباً شب به خانه برمی‌گشتیم ولی بنده بسیار

راضی و خوشنود بودم که از استرسهای کار با سازمان کشاورزی با آن شرایط خلاص شده‌ام.

کار بدین منوال می‌گذشت و با برنامه‌ریزی خوبی که انجام شده بود کارها به‌خوبی پیش میرفت به‌طوری‌که کارفرمای ما که شرکت توسعه نیشکر بود از کار ما خیلی راضی بود و کارگاه‌ها را به‌عنوان الگو برای دیگر پیمانکاران مطرح می‌کرد. در آن زمان، معاونت زیربنایی توسعه نیشکر که کلیه پیمانکاران عملیات زیر بنایی در حوضه وی بودند در بازدیدهایی که از کارگاه ما داشت با بنده آشنا شد و در خواست نمود که در شرکت توسعه نیشکر به‌عنوان رئیس دفتر زیر بنایی مشغول به کار شوم که بنده نپذیرفتم و گفتم از کار خود در شرکت خدمات مهندسی آب و خاک راضی نیستم و این حرف را تعارف نمی‌گفتم البته نه به دلایل حقوق یا مزایای خوب که واقعا از این نظرات مزیتی که نداشت هیچ بلکه به نسبت از بقیه هم پایین‌تر و محدودتر بود بلکه صرفاً به‌خاطر جمع سالم و دوستانه‌ای که در شرکت و کارگاه وجود داشت و پرسنل خصوصاً پرسنل متخصص واقعا با همدیگر دوست و صمیمی بودند و کار را به‌صورت تیمی پیش می‌بردند. از جمله این‌که علاوه بر جلسات هماهنگی که بین تیم کارشناسی به‌صورت هفتگی برگزار می‌شد در برگشت از کارگاه سعی می‌شد کارشناسان به‌صورت دسته‌های ۵ نفری در یک ماشین بنشینیم و تا رسیدن به اهواز با همدیگر مشورت داشته باشیم همچنین صبحانه پنجشنبه را به نوبت یک‌نفر برای همه تهیه می‌کرد و صبحانه دور همدیگر داشتیم و یا اغلب سعی می‌شد با هم و به‌صورت چند نفری که در کارگاه باشیم با همدیگر به رستوران رفته و ناهار بخوریم.

کار بدین منوال می‌گذشت تا یک‌روز آقای دکتر مهدی بخشنده که به تازگی معاون آقای مهندس کاشانی شده بود مرا خبر کرد که به نزد ایشان در دفتر ایشان در شرکت توسعه نیشکر بروم. در مراجعه به آنجا ایشان گفتند که مدیر دفتر فنی فعلی شرکت توسعه نیشکر علاوه بر کم‌کاری و عدم توانایی مدیریت کار مسائلی از نوع سوءاستفاده هم داشته و ما به‌ناچار ایشان را مستعفی کرده‌ایم و لذا شما باید

مسئولیت ایشان را قبول کنید. با آقای دکتر بخشنده از دوران دانشجویی رفاقت داشتم و ایشان همدوره بنده محسوب می‌شدند با این تفاوت که ایشان قبول شده رشته کشاورزی عمومی و مستقر در دانشکده ملاتانی بودند. بنده در ابتدا نپذیرفتم و گفتم از کار در شرکت آب و خاک ناراضی نیستم و شرکت توسعه نیشکر شرکت خوشنامی نیست و تا کنون چندین مورد خلاف داشته است، به طوری که در اذهان مردم از این شرکت به خوشنامی یاد نمی‌کنند. ایشان گفتند ما آمده‌ایم که اوضاع را درست کنیم و شما هم به نوبه خود بایستی کمک کنید و من گفتم بعید می‌دانم موفق شوید و شما همه به صورت مأمور آمده‌اید و جایگاه اصلیت‌تان جاهای دیگری است و احیاناً اگر موفق نشدید و یا نگذاشتند که موفق شوید و با شما مخالفت شد به جایگاه خود برمی‌گردید و امثال بنده می‌مانند با کلی مسئله و مشکل و از اینجا رانده و از آنجا مانده که ایشان گفتند اگر شما هم مأمور شوید چی؟ من که فکر نمی‌کردم با مأمور به خدمت شدن من مسئولین شرکت آب و خاک موافقت کنند، ساکت شدم و برای اتمام این بحث که طولانی هم شده بود و برای رها شدن حرفی نزدم. کمتر از یکی دو روز بعد آقای دکتر بخشنده تماس گرفتند و گفتند موافقت مأمور شدن شما را گرفته‌ام و شما از فردا به شرکت توسعه نیشکر آمده و مشغول به کار شوید. من که هنوز هاج و واج بودم با مدیر شرکت آب و خاک تماس گرفتم و صحت ماجرا را جویا شدم که ایشان ضمن تأیید موضوع گفتند خیر و صلاح در این است و وجود شما در آنجا لازم‌تر و مهم‌تر است چرا که اگر شما در اینجا یک طرح از چند طرح زیربنایی یک کشت و صنعت نیشکری را مدیریت فنی می‌کنید در آنجا همه طرح‌های زیربنایی هفت کشت و صنعت نیشکری را مدیریت فنی خواهید کرد. حتی پیگیری‌ها و مخالفت رئیس کارگاه هم مؤثر واقع نشد و من به‌ناچار و علی‌رغم میل باطنی مدیریت بخش آب و خاک دفتر زیر بنایی شرکت توسعه نیشکر را پذیرفتم به این امید که مأموریت یک‌ساله است و در پایان یک‌سال به کارگاه باز خواهم گشت.

وقتی در دفتر فنی زیربنایی شرکت توسعه نیشکر شروع به کار کردم نه تنها فکر کردم که از صفر بایستی شروع بکنم و تقریباً هیچ‌گونه سوابق مفیدی وجود ندارد بلکه کارها و پرونده‌ها و مشکلات زیادی وجود دارد که کارهای مهمی را بلا تکلیف باقی گذاشته و اگر هر چه زودتر تصمیم‌گیری نشود هر روز ضررش بیشتر از دیروز خواهد شد.

یکی از موارد مهمی که حل نشده باقی مانده بود مسئلهٔ جانمایی شبکهٔ آبیاری و زهکشی کشت و صنعت فارابی واقع در جنوب اهواز و شرق کارون بود. موضوع از این قرار بود که پیمان اجرای کلیهٔ عملیات زیربنایی واحد مذکور با شرکت پیمانکاری به نام شرکت لوزان منعقد شده بود که یکی از شرکتهای خصوصی قدیمی و صاحب نام کشور بود. این شرکت با بررسی نقشه و مشخصات طرح توسط یک تیم کارشناسی که مختص این کار به کار گرفته بود به این نتیجه رسیده بود که طراحی و نقشهٔ مشخصات ضمیمهٔ اسناد پیمان که پیمانکار موظف به اجرای آن می‌باشد دچار اشکالات عمده‌ای است به طوری که در بهره‌برداری شرکت توسعه نیشکر دچار مشکلات مهمی خواهد شد. البته این ادعایی بود که اثبات نشده بود و بایستی توسط دفتر فنی زیربنایی بررسی می‌شد. ایشان پیشنهادات جدیدی هم داده بود و ادعا کرده بود که پیشنهاداتش هم فنی‌تر است و هم اقتصادی‌تر.

این پیشنهاد و ادعا به صورت یک کتابچهٔ نسبتاً قطور در دفتر فنی مانده بود و طبعاً مهندس مشاور کار که نظارت بر طرح را نیز به عهده داشت با پیشنهاد پیمانکار مخالفت کرده بود و پیمانکار علی‌رغم میل خود با کندی در حال انجام کار بود و مرتباً در خصوص عواقب بد کار مسئولیتی نخواهد پذیرفت.

با مطالعهٔ کتابچهٔ ارائه شده توسط پیمانکار و بررسی نقشه و مشخصات متوجه شدم که واقعاً طرح ارائه شده توسط مشاور و به اصطلاح ضمیمهٔ اسناد پیمان اشتباهات عمده دارد ولی اگر بخوایم مهندس مشاور را به سؤال بکشیم چالش عظیمی پیش می‌آید و کار دچار وقفه می‌شود و حتی مسائل به دادگاه کشیده خواهد شد که نهایتاً به جز ضرر و زیان برای کارفرما هیچ عایدی نخواهد داشت.

لذا جلسه‌ای با مشاور گرفتیم و گفتم ما شما را سرزنش نکرده توبیخ نمی‌کنیم و حتی قرارداد فی‌مابین را برای نظارت کار فسخ نمی‌کنیم ولی با توجه به استدلالات فنی پیمانکار طرح مصوب اشکالاتی دارد و لذا از شما می‌خواهیم با رهنمودهایی که دفتر فنی به شما خواهیم داد، طراحی مجدد نمایید و شبکه آبیاری را از غربی به شرقی به شمالی - جنوبی که در جهت شیب غالب اراضی هم هست تغییر دهید. با این تغییر کلیه عملیات از جمله شبکه زهکشی قطعه‌بندی مزارع تسطیح اراضی جاده‌های بین مزارع، جاده‌های ارتباطی زهکشی زیرزمینی، جانمایی محل کارخانه‌ها نیز تغییر خواهد کرد که همه این‌ها را به مرور با راهنمایی‌های دفتر فنی طراحی نمایید و به‌واسطه طراحی حق‌الزحمه‌ای به شما خواهیم داد البته کمتر از تعرفه چرا که شما هم در این جریان به سهم خود مقصر هستید. بدین ترتیب مسئله حل شد و البته نظارت دقیقی بر کار مشاور توسط دفتر فنی صورت گرفت و در اینجا از وجود مرحوم دکتر بهزاد نیز به‌نحو احسن استفاده شد و در حین کار طراحی‌ها به گونه‌ای پیش رفت که هم پیمانکار معطل و بیکار نشد و اصول فنی رعایت شد و هم در نهایت باعث صرفه‌جویی زیادی نسبت به طرح قبلی شد و کار در بهره‌برداری به‌قدری خوب شد که تا چند سالی که بنده خبر داشتم بهترین واحد نیشکری از لحاظ میزان تولید نیشکر در بین ۵ واحد نیشکری جنوب اهواز گردید، علی‌رغم این‌که زمین‌های آن جزء بهترین زمین‌های واحدهای جنوب نبود. در روزهای اولیه‌ای که بنده کارم را در شرکت توسعه نیشکر شروع کرده بودم آقای دکتر بخشنده گفتند مدیر عامل شرکت که در آن زمان آقای مهندس مفیدی بودند از تهران آمده و می‌خواهد شما را ببیند. من هم به دفتر کار ایشان رفتم. ایشان رزومه کاری بنده را پرسید بعد گفتند که آیا بنده یزدی هستم که به ایشان گفتم چندین نسل قبل‌مان به یزد می‌رسد ولی از سه چهار نسل قبل خوزستانی شده‌ایم و بنده در دزفول به دنیا آمده‌ام و اصالتاً دزفولی هستم. تا متوجه این نکته شد پرسیدند که چرا دزفولی‌ها آدم‌های متعصبی هستند؟ به ایشان گفتم دست روی خوب موضوعی گذاشته اید چون من در این خصوص دیدگاه‌هایی دارم که بهتر است بشنوید و اگر

با آن‌ها مخالفت دارید من به‌صورت مأمور به این شرکت آمده‌ام و تا مرکب حکم بنده خشک نشده به جایگاه قبلی خود برگردم. ایشان پرسید نقطه نظراتت چیست؟ و من گفتم: اولاً من معتقدم که دزفولی‌ها و بلکه خوزستانی‌ها متعصب نیستند بلکه خود را دست‌کم هم می‌گیرند چرا که شما تقریباً در هیچ استانی به اندازه خوزستان مدیر غیربومی سراغ نخواهید داشت و این‌همه نیرو و مدیر غیربومی به‌راحتی و بدون هیچ مشکلی از ناحیه نیروهای بومی دارند در استان کار و زندگی می‌کنند در صورتی که در اغلب استان‌های کشور چنین چیزی نیست و ثانیاً در مورد شهر دزفول موضوع بدتر هم هست چرا که چون شهر نسبتاً کوچک هست همه از همدیگر خبر دارند و تا یک مدیر بومی از نیروهای تحصیل کرده و با تجربه شهر برای یک منصبی انتخاب می‌شود چون از گذشته وی و پدر و جد وی باخبریم فکر می‌کنیم چون پدرش مثلاً کاسب بوده و در محل بقالی داشته و یا با وی در دوران کودکی در کوچه فوتبال بازی می‌کردیم، ایشان هنوز کودک دوران بچگی است و لذا تصور می‌کنیم که فرد مذکور نمی‌تواند یک مدیر موفق باشد و مجموعه‌ای را اداره کند ولی اگر یک نفر از خارج استان بیاورند و مدیر بکنند چون از سابقه وی خبر نداریم ایشان را مدیر لایقی تصور می‌کنیم. ولی با این توضیحات گفتم که شخص بنده نظر دیگری دارم و با هوش و سخت‌کوشی و احساس مسئولیتی که از نیروهای دزفولی و به‌طور عموم از خوزستانی‌ها سراغ دارم معتقدم در کار سپردن به آن‌ها نیروهای بومی ارجح هستند و بهتر از پس کارها برمی‌آیند و گفتم حال اگر با این عقیده بنده مخالف هستید به صراحت بفرمایید که تا زود است به کار قبلی خود برگردم که ایشان چیزی نگفت ولی معلوم بود که خیلی با حرف من موافق نیست.

هر کجا که می‌رفتم بخت من کار شبانه‌روزی بود و به‌قدری درگیر جلسات بازدیدها و رتق و فتق امور بودم که ناچار شدم تدریس در دانشگاه آزاد را که بیشتر از یک‌سال بود که با آنها همکاری داشتم و دو سه درسی را تدریس می‌کردم و حتی در برهه‌ای رئیس گروه آبیاری بودم را نیز ترک کنم. البته به‌خاطر حل مسائل و مشکلات و دیدن پیشرفت کار سختی برایم اقناع‌کننده بود و خستگی را نمی‌فهمیدم.

رفته رفته نیروهای سالم‌تری به همت دکتر بخشنده و بعداً مهندس مخبر و مهندس سلیمانی فر جذب شد و ذهنیت منفی در مورد نیشکر کم‌رنگ شد تا جایی که از شرکت توسعه نیشکر به‌عنوان سالم‌ترین مجموعه کارفرمایی در استان یاد می‌کردند. با سعی و تلاش پرسنل دفتر فنی توانستیم گره‌های کار را حل کرده و تصمیمات فنی خوبی گرفته و صرفه‌جویی‌های هنگفتی داشته باشیم که اکثر آن‌ها را به خاطر ندارم و اگر هم بخواهم بنویسم از حوصله این یادداشت بیرون است.

از اقدامات مهم دیگر طراحی و اجرای کشت و صنعت دهخدا واقع در ۲۰ کیلومتری شمال اهواز بود. در سال ۷۴ مدیریت شرکت توسعه نیشکر تصمیم گرفت. که عملیات زیربنایی کشت و صنعت دهخدا آخرین کشت و صنعت‌های ۷ گانه را به اجرا ببرد. از شرکت مهندس مشاور طراح آن دعوت به‌عمل می‌آوردیم تا مقدمات برگزاری مناقصه را فراهم نماییم که با یک بحث جدید مواجه می‌شدیم و آن این بود که مهندس آل‌یاسین مدیر شرکت مهندسين مشاور پایلا، مشاور طراح این کشت و صنعت مطرح می‌کند که موافق با اجرای طرح با شرایط طراحی شده نیست و اگر کارفرما مصر به اجرای این طرح می‌باشد آنها حاضر به نظارت آن نیستند. از ایشان پرسیدم که طرح چه اشکالی دارد و طرح مورد نظر آن‌ها چیست؟ ایشان گفتند: این طرح شبیه به طرح‌های جنوب اهواز به‌صورت روبسته طراحی شده و ما از اول به‌دلایل فنی و اقتصادی موافق روباز نمودن طرح بوده‌ایم و الان هم پیشنهاد ما اجرای روباز است. چالش بزرگی بود که اگر اجرا را به‌صورت روبسته می‌خواستیم کار کنیم نگران این بودیم که نکند که کار خطایی کرده باشیم و اگر می‌خواستیم به‌صورت روباز اجرا کنیم بایستی به مناقصه بردن طرح را تا طراحی مجدد به عهده تعویق می‌انداختیم.

در بررسی اجمالی که از منطقه و طرح نمودیم متوجه شدیم به‌دلیل شکل ظاهری واحد و توپوگرافی منطقه اگر به‌صورت روباز اجرا کنیم به‌لحاظ هزینه‌های اجرایی و به‌خصوص هزینه‌های بهره‌برداری به‌مراتب از هزینه رو بسته کمتر خواهد شد. لذا با انتقال موضوع به مدیریت چاره را در این دیدیم که با همین اسناد مناقصه فعلی،

طرح را به مناقصه ببریم ولی متنی در پیمان بیاوریم که اگر کارفرما تصمیم گرفت طرح را به صورت رو باز اجرا کند نقشه مشخصات جدید جایگزین نقشه‌های ضمیمه اسناد پیمان می شود و طبعاً مبلغ پیمان بر اساس طراح جدید محاسبه و جایگزین مبلغ فعلی می شود و پیمانکار موافقتش را با این موضوع تأیید و امضاء می کند و از این بابت حق هرگونه اعتراضی را از خود سلب می کند. از طرف دیگر از مشاور خواستیم که مطالعات طرح را به صورت رو باز هر چه سریع تر آغاز کند مشروط بر این که طبق نظرات دفتر فنی گزینه‌های مختلفی را بررسی و برآورد هزینه نماید و طرح بهینه طبق نظر دفتر فنی انتخاب خواهد شد.

در شروع کار طراحی دفتر فنی چندین گزینه را به مشاور پیشنهاد کرد و مشاور نیز آنها را طراحی اولیه کرده و برآورد هزینه نمود و نهایتاً با همفکری مشاور بهترین گزینه انتخاب شد و برای طراحی جزئیات به مشاور ابلاغ گردید.

خوشبختانه با سعی و تلاش بسیار پیمانکار انتخاب شده کار خود را آغاز نموده و نقشه‌ها به گونه‌ای طراحی و تأیید می شود که کار هیچ وقت دچار کندی و تأخیر و وقفه نشد و در نهایت یکی از بهترین کشت و صنعت‌های هفت گانه شد. محصول نیشکر آن عالی ترین محصول در کشت و صنعت‌های هفت گانه ود و به لحاظ هزینه‌های بهره‌برداری و نیز از لحاظ مشکلات بهره‌برداری قابل مقایسه با دیگر کشت و صنعت‌ها نبوده و مشکلات و هزینه‌ها به مراتب کمتر بود.

به هر حال برخلاف تبلیغات منفی که بعضاً به راه افتاده بود و شاید هنوز هم آثاری از این تبلیغات منفی وجود دارد به نظر این جانب طرح توسعه نیشکر یکی از طرح‌های موفق جمهوری اسلامی و یکی از معدود طرح‌های سودده است و از مزایای عمده آن این است که طرح عمدتاً در اراضی کلاس از نظر خاک شناسی اجرا شده اراضی که طبق استاندارد کشاورزی دارای محدودیت‌های زیاد بوده و قابل کشت نیستند کما این که در ۹۰ درصد اراضی به علت سنگینی بافت خاک عدم زهکشی طبیعی و شور و قلیایی بودن سابقه کشت نداشته‌اند و به اصطلاح بایر بوده‌اند. همچنین کشت نیشکر در اراضی مذکور و احداث کارخانه‌های شکر و صنایع جانبی از جمله

کارخانه خوراک دام، کارخانه تولید ورق‌های ام دی اف، کارخانه خمیرمایه و ده‌ها کارخانه ریز و درشت دیگر توانسته عامل اشتغال ده‌ها هزار نفر باشد و اگر همکاری بیشتر مسئولان و دولت‌مردان می‌بود به مراتب می‌توانست عامل اشتغال افراد بیشتری باشد. مثلاً برداشت نیشکر بجای ماشینی می‌توانست به صورت دستی انجام شود که در برآوردی که در آن زمان انجام شد به این نتیجه منتهی شد که هم از لحاظ تناژ روش دستی تناژ بیشتری می‌دهد و هم از لحاظ هزینه‌ای هزینه کمتری دارد، به خصوص هزینه کمتر سرمایه‌گذاری ولی مسئولان وقت به دلیل مشکلات کارگری و ترس از اعتصابات کارگری زیر بار برداشت دستی نرفتند.

در سال ۸۲ به خاطر این‌که دخترم دانشگاه علوم پزشکی ایران قبول شده بود به تهران نقل مکان کردیم و دیگر کار کردن مداوم در اهواز برایم مشکل بود. در این هنگام مدیر پروژه‌های جنوب شرکت خدمات مهندسی آب و خاک از بنده خواست که مدیریت دفاتر فنی طرح‌های جنوب را به عهده گرفته و یک هفته در خوزستان باشم و یک هفته به تهران رفته و مسائل در ارتباط با طرح‌ها را در تهران پیگیری کنم. بنده هم دیدم از کار تمام وقت در اهواز بهتر است لذا درخواست خاتمه مأموریت دادم و بعد از پیگیری‌های زیاد توانستم مدیریت توسعه نیشکر را متقاعد کنم که با پیشنهاد من موافقت کنند و بدین ترتیب مأموریتی که قرار بود یک‌سال باشد بیش از ۸ سال طول کشید.

سال ۸۴ وقتی که به شرکت آب و خاک برگشتم مدیریت دفاتر فنی طرح‌های جنوب را به عهده گرفتم. این مدیریت چندین طرح بزرگ جنوب کشور را مدیریت می‌کرد طرح‌هایی که در آن زمان قراردادشان بالای چند میلیارد تومان بود و در کارگاهی که به منظور اجرای آن تجهیز شده بود نزدیک به صد و بلکه بیشتر ماشین‌آلات سنگین مشغول به فعالیت بودند.

اصولاً کار پیمانکاری بر مبنای ضرر نکردن و بلکه سود دادن است و گرفتن کار رقابتی و بر مبنای مناقصه و دادن کمترین نرخ است و پیمانکاری برنده کار شده و کار به وی واگذار می‌شود که گذشته از این‌که بایستی اثبات نماید که سابقه و

توانایی انجام چنین کارهایی را دارد بلکه بایست کمترین قیمت را نیز پیشنهاد داده باشد. بدین جهت کار پیمانکار با ریسک و خطر ضرردهی همراه است.

مدیریت طرح‌های جنوب سابقه و تجربه کاری خوبی داشت و طرح‌هایی چون عملیات زیربنایی کشت و صنعت‌های نیشکر امیرکبیر میرزا کوچک خان و دهخدا با وسعتی بالغ بر ۱۳۰۰۰ هکتار را در اختیار داشت و لذا از لحاظ سابقه و تجربه کاری و نیز امکانات و ماشین‌آلات اجرایی دارای امتیاز خوبی بود ولی این کل کار نبود و بایستی کار را با بیلان مثبت هزینه نسبت به درآمد انجام می‌داد. لذا سعی دفتر فنی این بود که کار را به قیمتی بگیرد که از طرفی آنقدر کم و ارزان باشد تا بین دیگر پیمانکاران شرکت‌کننده در مناقصه کمترین قیمت باشد و هم اینکه با مدیریت کار و اقتصادی کار کردن، هزینه‌ها کمتر از درآمد باشد و بیلان مثبت شده و شرکت از قبل انجام کار حداقل ۱۵ درصد سود ببرد. لذا تمام تلاش و دغدغه ذهنی بنده این بود که در وهله اول با بررسی اسناد پیمان در مناقصات خوب شرکت کرده، قیمت خوب بدهیم که هم اطمینان از سود دادن داشته باشیم و هم احتمال برنده شدن ما بیشتر باشد و به محض برنده شدن به دنبال روش‌های کاری بودیم که هم از لحاظ فنی مناسب و مورد تأیید کارفرما و دستگاه نظارت باشد و هم از لحاظ اقتصادی به صرفه و به اصطلاح سودده باشد.

خوشبختانه در چندین سالی که بنده مدیریت دفتر فنی را به عهده داشتم طرح‌های زیادی را برنده شدیم به طوری که کلیه ماشین‌آلات در اختیار مشغول به کار بوده و بلکه از نمایندگی‌های دیگر شرکت و نیز پیمانکاران کوچک و بزرگ بخش خصوصی هم به کار گرفته می‌شدند و در این مدت نمایندگی طرح‌های ویژه جنوب یکی از سودده‌ترین نمایندگی‌های شرکت و بلکه سودده‌ترین نمایندگی شرکت در کل کشور بود.

یکی از فعالیت‌های مهم دفتر فنی اثبات ادعاهای حقوقی از کارفرمایان و به اصطلاح *clame* است و دفاتر فنی بایستی چنان اشرافی به کار داشته باشد که هر فعالیت جزئی و کلی را نه تنها ماهیانه صورت وضعیت کرده و به تأیید دستگاه نظارت

رسلنده و از کارفرما دریافت دارند بلکه کارهایی را که در فهرست بهای پیمان نیست و یا می‌شود برای آن کار ردیف‌های بیشتری از فهرست بها را ادعا کرد به اثبات رسانده و مبلغ آن را از کارفرما دریافت داشت و این موضوع از هنرها و شگردهای مهم پیمانکاری است و چه بسا پیمانکارهای بزرگی به دلیل کم‌اهمیت جلوه دادن این بخش از کار دفتر فنی دچار ضرر و زیان و ورشکستگی شده‌اند و لذا پیمانکاران بزرگ و موفق به این بخش از کار دفتر فنی اهمیت ویژه داده و از هزینه کردن در این خصوص فروگذار نیستند چرا که می‌دانند اگر یک تومان در این زمینه هزینه کنند ممکن است که ده‌ها برابر آن عایدی داشته باشند.

متأسفانه اغلب کارهایی که در دفتر فنی‌ها انجام می‌شود، به‌خصوص در بخش حقوقی هیچ‌گونه دروس دانشگاهی مرتبط نداشته و هیچ رشته تخصصی و دوره دانشگاهی در دانشگاه‌های ما ندارد و لذا صرفاً به تجربه و تعهد فرد متخصص مرتبط است.

در مدت خدمت این جانب از سال ۸۴ تا ۹۲ طرحها و پروژه‌های خوبی اجرا شده و به بهره‌برداری رسید که هم برای شرکت سود داشتند و هم رضایت کارفرمایان را به دنبال داشتند. تعدادی از مهمترین آنها که به خاطر دارم به صورت خیلی خلاصه و فقط ذکر نام به شرح زیر عبارتند از:

– طرح شبکه‌های فرعی آبیاری و زهکشی ساحل راست رودخانه جراح در شمال شهرستان شادگان به وسعت حدود ۱۰۰۰۰ هکتار.

– طرح شبکه آبیاری و زهکشی قطعه‌بندی تسطیح اراضی جاده‌های ارتباطی و بین مزارع و نیز زهکشی زیرزمینی اراضی شمال خرمشهر به وسعت ۲۰۰۰ هکتار.

– طرح احداث ایستگاه پمپاژ اصلی طرح پرورش ماهی آزادگان در جنوب اهواز به ظرفیت پمپاژ ۳۰ متر مکعب در ثانیه.

– طرح احداث سد انحرافی بر روی رودخانه شاپور و احداث شبکه آبیاری دشت شبانکاره بوشهر به وسعت ۱۵۰۰۰ هکتار.

- طرح احداث سامانه سیل بند و مهندسی رودخانه ساحل چپ رودخانه دز در جنوب دزفول.
- طرح احداث شبکه اصلی آبیاری و زهکشی اراضی در غرب رودخانه کرخه به وسعت ۶۰۰۰ هکتار.
- طرح احداث شبکه آبیاری و زهکشی روباز و زیرزمینی قطعه بندی تسطیح اراضی و جاده های ارتباطی و بین مزارع منطقه دوسالک در غرب شهرستان شوش.
- طرح شبکه زهکشی زیرزمینی قسمتی از اراضی بهبهان.
- طرح شبکه آبیاری و زهکشی فرعی، زهکشی زیرزمینی، قطعه بندی، تسطیح اراضی و جاده های ارتباطی و بین مزارع فردوس و یاسمین شهرستان سوسنگرد.
- طرح شبکه آبیاری و زهکشی فرعی زهکشی زیرزمینی، قطعه بندی، تسطیح اراضی و جاده های ارتباطی و بین مزارع عتابیه شهرستان سوسنگرد.
- طرح شبکه آبیاری و زهکشی اصلی و فرعی زهکشی زیرزمینی، قطعه بندی، تسطیح اراضی و جاده های ارتباطی و بین مزارع قسمتی از اراضی کشت و صنعت سلمان فارسی توسعه نیشکر به وسعت ۱۲۰۰ هکتار و چندین طرح بزرگ و کوچک دیگر.
- به هر حال در سال ۹۲ با سرکار آمدن دولت روحانی شرکت آب و خاک که یک شرکت دولتی بود، قصد واگذاری آن به بخش خصوصی قوت گرفت و پیگیری ما برای واگذار نکردن آن به بخش خصوصی به جایی نرسید و لذا بنده بعد از حدود ۳۵ سال کار و خدمت با حدود ۳۳ سال سابقه پرداخت بیمه تقاضای بازنشستگی کرده و در پایان سال ۱۳۹۲ بازنشسته شدم.

فصل هفتم:

بیان خاطرات و پیشینه

دانشگاه

در فصل هفتم و هشتم از جلد اول ویژه‌نامه تاریخ شفاهی دانشگاه، یعنی فصل یادها و خاطره‌ها، خاطرات و پیشینه واحدهای دانشگاه به قلم نامبردگان زیر به چاپ رسیده است:

جناب آقایان دکتر: زاهد بیگدلی، نصراله امامی، سیدحسین نصر، محمد محمودیان شوشتری، حیدرعلی کشکولی، محمود شفاعی بجستان، عبدالکریم بهنیا، نجفعلی رضایی‌آباده، غلامرضا قدرتی، محمود آسوده، حسین سپاسی، یوسفعلی عطاری، علی اقبال، عبدالحسین فرج‌پهلوی، حاجی شالباف، رضا ابن‌جلال، حسن فروغی، ناصر حقوقی‌راد، منصور فرید، عباس والا، رحیم چینی‌پرداز، قنبرعلی نصرافهانی

زنده‌یاد دکتر عبدالعزیز افتخار
نخستین رئیس بیمارستان گلستان
پیشینه بیمارستان گلستان اهواز

در سال ۱۳۳۶ قانونی از مجلس گذشت که وزارت‌خانه‌ای به نام وزارت گمرکات و انحصارات تشکیل شود. تیمسار سرتیپ ضرغام به سمت وزیر آن وزارتخانه گمارده شد.

ایشان نمی‌دانم به چه دلیل یکی از اولین اقداماتی را که لازم دانست این بود که برای کارکنان این وزارتخانه جدید بیمارستانی بسازد. به دلایلی که برای من روشن نیست قرعه محل ساخت این بیمارستان در منطقه گلستان شهر اهواز می‌افتد. شاید به دلیل نزدیکی به خرمشهر که اکثر کارمندان گمرکات در آنجا ساکن بودند.

بلافاصله کار ساختمانی بدون هیچ دقتی در تحلیل محیطی و بررسی‌های لازمه دیگر حتی بدون استفاده از راهنمایی متخصصان بیمارستان‌ساز، شروع می‌شود. نمی‌دانم کار ساخت و ساز چقدر طول می‌کشد ولی یک زمانی به اشتباه خود پی می‌برد و متوجه می‌شود که این، نه کار اوست و هر کاری تخصص خود را لازم دارد.

ضمناً از آن طرف گویا دکتر تراب مهرا، یکی از خدمتگزاران صدیق دانشگاه جندی- شاپور مدعی قطعۀ زمین محل ساخت این مجموعه می‌شود. نتیجه این می‌شود که این بیمارستان و زمین مربوطه به دانشگاه منتقل می‌گردد.

در تاریخ یکم مهرماه ۱۳۴۹ زنده‌یاد دکتر عباس جامعی خدمتگزار بی‌بدیل مردم و دانشگاه اهواز وارد اهواز می‌شود. ایشان گویا قبل از عزیمت به اهواز در مورد محل مأموریت جدید خود تحقیقاتی می‌کند که ضمن آن به این مسئله می‌رسد که این ساختمان به مدت ۱۳ سال در حال ساخت بوده است. بنابراین در تاریخ سوم مهرماه ۱۳۴۹ من را خواست و به اتفاق شخصی به اسم آقای کریمی معاون وزارت علوم آن زمان به حضور پذیرفت. شنیده‌هایش را از این بیمارستان باز گو کرد و بعد پرسید «حاضرید این بیمارستان را راه بیندازید؟» در جواب گفتم سه شرط دارم.

به آقای کریمی گفتم: «دیدی گفتم؟ به جای این که ما برای او شرط بگذاریم، او برای ما شرط می‌گذارد». بعد، پرسید: «خوب حالا شرط‌ها چی هستند؟»

گفتم: شرط اول اینکه من از دروغ و دزدی متنفرم، هر گناهی را ممکن است ببخشم بجز این دو گناه. اگر کسی را به علت یکی از این دو گناه از خدمت محروم کردم هیچ واسطه یا تهدیدی را نمی‌پذیرم، نه از شما، نه از هیچ مقامی نه حتی از عزیزترین فامیل خودم. گفتم خوب، شرط دوم؟

گفتم: چقدر بودجه دارم؟ گفتم ۶۴ میلیون تومان تا شب عید یعنی ۶ ماه. گفتم این مبلغ را خرج می‌کنم و صورت حساب می‌دهم ولی از فصول و تبصره‌های بودجه پیروی نمی‌کنم. گفتم: خلاف قانون است. گفتم: به همین دلیل از اول شرط می‌کنم. گفتم: خوب، شرط سوم. گفتم: اگر به هر دلیلی خواستید مرا بر کنار کنید کلک و بد نامی و پرونده‌سازی نکنید.

خرجش دو هزاره (دو ریال) اون موقع قیمت تماس تلفنی دو ریال بود. گفتم: باشد؛ هر سه شرط قبول حالا کی شروع می‌کنید؟ گفتم الان ساعت چنده؟ گفتم: یک بعدازظهر. گفتم: ساعت یک و ده دقیقه. باز رو کرد به آقای کریمی و گفتم: دیدی گفتم.

در ساعت یک و ده دقیقه روز سوم مهرماه ۱۳۴۹ وقت ورود به بیمارستان گلستان با ممانعت مش‌رجب نگهبان بیمارستان که در آن موقع بیمارستان شماره ۲ نامیده می‌شد، رو برو شدم. برایش توضیح دادم که من قرار است در این بیمارستان مشغول کار شوم ولی قانع نمی‌شد.

به‌ناچار و برخلاف میل خودم به او گفتم که من رئیس جدید این بیمارستان هستم. بیچاره گویا از عاقبت کار ترسید و با اکراه، راه‌بند را بالا زد و من وارد شدم. در بدو ورود با صادق‌ترین کارمند بیمارستان یعنی جبار با دسته‌ای از کلید شاید چند کیلو کلید بسته به کمرش روبرو شدم که باز هم از ورود من جلوگیری می‌کرد. آن موقع تلفن همراه نبود که به کسی تلفن بزند و کسب تکلیف کند، بالاخره مجبور شدم به او هم بگویم که امانت‌داری تو موجب رضایت کامل من است ولی من از امروز رئیس تو هستم و تو باید دستورات مرا اطاعت کنی. جبار هم احتیاط را از دست نداد و با شک و تردید اجازه داد تا وارد شوم. ضمناً پشت سرش هم می‌خاراند. در آن موقع، این حرکت برای من معنی به‌خصوصی نداشت ولی بعدها فهمیدم که عادت این مرد راستگو و درست‌کردار این است که هر وقت که خبری دارد که برای من اهمیت دارد ولی ممکن است عواقب بدی داشته باشد این کار را می‌کند و خلاصه هر وقت شک دارد که بگوید یا نگوید، پشت سرش را می‌خاراند. من هم از آن به بعد هر وقت می‌دیدم که سرش را می‌خاراند می‌گفتم: «جبار، بگو، بگو و نترس». آن وقت با شک و تردید مطلب را می‌گفت.

آخر سر توانستم وارد بیمارستان شوم شروع کردم به گشتن گوشه و کنار این ساختمان قدیمی و خاک‌گرفته که بر خلاف ظاهر زیبایش ده‌ها غلط ساختمانی به عنوان بیمارستان داشت.

مثلاً این بیمارستان قسمت اداری نداشت. اطاق عمل‌ها کف‌شور فاضلاب داشتند، کف‌شورهای از جنس چینی‌اعلای گران‌قیمت آلمانی. اطاق عمل‌ها پنجره‌های دو لنگه‌ای داشتند و بسیاری مشکلات دیگر. اولین سؤال من این بود که طراح بیمارستانی

این جا کی بوده؟ گفتند: طراح بیمارستانی نداشته است. کارت پستالی از کالیفرنیا به دست آقای تیمسار ضرغام رسیده است که عکس این ساختمان روی آن بوده است. ایشان پرسیده‌اند، این چه ساختمانی است؟ گفته‌اند: بیمارستانی است در کالیفرنیا. ایشان دستور داده‌اند عین آن بیمارستان به ظاهر زیبا را بسازند. حالا محتویات داخل آن چیست، لابد اهمیت چندانی نداشت.

گردش من در گوشه کنار بیمارستان سه شبانه‌روز طول کشید تا توانستم لیست بلند بالایی از لوازم و قابل اصلاح برای خودم درست کنم. سپس با شدت و سرعت مشغول کار شدم.

اول از همه دستور دادم کفشورهای اطاق عمل را بردارند. گفتند: «نمی‌شود برداشت، می‌شکنند»، گفتم: بشکنید. همین که کار شروع شد صدای زنگ تلفن هم بلند شد. دکتر جامعی بود. می‌گفت شنیده‌ام کفشورهای به این گرانی را می‌شکنید، چرا؟ گفتم: برای این که کفشور محل تجمع انواع عوامل بیماری‌ها مثل باکتری‌ها، سوسک و غیره می‌شود. گفت پس اطاق عمل را چطور بشویند؟ گفتم با آب و مواد شوینده می‌شویند و خشک می‌کنند. سوال بعدی راجع به پنجره‌ها بود که چرا آن‌ها را کور میکنم که آن را هم جواب لازم را دادم. آخر سر گفتم، به نظرم به همین زودی شرایط من را فراموش کرده‌اید. یکی از شرایط من این بود که اگر از کار من ناراضی بودید خرج آن یک تلفن است و نه استنطاق. ضمناً بیمارستان‌سازی و بیمارستان داری کار من است اجازه دهید کاری که بلدم انجام بدهم. خداحافظی کرد و گوشی را گذاشت. اصلاحات اساسی در حدی که بتوان بیماری را در آن بستری کرد یا عمل کوچکی را انجام دهیم چهل و پنج شبانه‌روز طول کشید. روز چهل و پنجم برای اولین بار ناهاری تهیه دیده شد، از آقای دکتر جامعی و عده‌ای از همکاران دعوت به عمل آمد و از آقای دکتر سهراب شیبانی، همکار عزیزم تقاضا کردم که یک عمل جراحی را برای آن روز ترتیب دهد که همه به‌طور مرتب و منظم و بدون هیچ اتفاق ناگواری انجام شد.

برای راحتی دسترسی به بخش‌های مختلف بیمارستان از سیستم رنگ استفاده شد، باید بگویم که این سیستم را **color coding** می‌نامند. در محل ورودی بیمارستان تابلوی راهنمایی بود که رنگ‌ها و ارتباط آن‌ها را با بخش‌ها مشخص می‌کرد. هر بخشی رنگ معینی داشت مثلاً بخش زنان و مامایی رنگ سبز داشت، ولی نه تنها برای ملاقاتی‌ها، بلکه همه چیز مربوط به آن بخش علامتی از آن رنگ داشت، حتی بشقاب، قاشق، چنگال، روبالشتی، ملافه، یقه پرستاران آن بخش، همه و همه علامتی از رنگ بخش مربوطه را داشتند، بنابراین اگر حوله دستشویی یا نوار کوچک سبزرنگی در خانه کسی یا در بازار دستفروشان می‌دیدید به راحتی می‌توانستید تشخیص بدهید که این از بخش زنان بیمارستان گلستان دزدیده شده است. ولی این کار عیوبی هم داشت.

یک روز در راهرو اصلی بیمارستان متوجه مشکل عجیبی شدم. چند بانوی ملاقات کننده را راهنمایی کرده بودند که خط سبز را دنبال کنند تا به بخش زنان برسند. در میانه راه چند نفر از دوستان بدون توجه روی خطوط راهنما ایستاده بودند. بنابراین خانمها متوقف شده بودند و راه چاره‌ای بنظرشان نمی‌رسید! قبل از ناهار در سخنان کوتاهی به میهمانان خوش آمد گفتم و از همکاران خواهش کردم که چون این بیمارستان هنوز مشکلات زیادی دارد، از نارسایی‌های آن عصبانی نشوید، بلکه با صبر و حوصله برخورد کنید و کمبود را روی تکه کاغذی بنویسید و در اتاق من بیندازید. بدین ترتیب هم در حل مشکلات فراوان به من کمک کرده‌اید و هم انجام کار شما آسان خواهد شد.

در این مورد، اکثریت دوستان همکاری کردند، البته به‌ندرت هم بی‌حوصله بودند و عصبانی می‌شدند، مثلاً روزی یکی از همکاران یک روز به لارینگوسکوپ احتیاج داشت که در کشوی میزش بود ولی وقتی خواست استفاده کند متوجه شد که باطری ندارد. این دوست نازنین از عصبانیت تلفن روی میزش را پرت کرد و آنرا شکاند. پرستار مربوطه باطری لارینگوسکوپ را در همان کشو و بغل لارینگوسکوپ قرار داشت به‌دستش داد و گفت: «آقای دکتر عزیز، حتی اگر عیب از من یا از

لارینگوسکوپ باشد، چه ربطی به تلفن دارد؟ ما باطری وسائلی را که کمتر از آنها استفاده می‌شود جدا می‌کنیم و در جنب آن می‌گذاریم تا دیرتر باطری خالی شود». اما در ادامه کار، معلوم شد که آنچه تاکنون گفته شد، شمه ناچیزی از مشکلات بوده است.

در بدو کار این ساختمان، بررسی خاک‌شناسی انجام نشده بود و توجه نکرده‌اند که خاک اهواز به‌خصوص در منطقه گلستان سنگین با سطح آب زیرزمینی بالا است و اگر در ساختمان‌ها از مصالح ساختمانی مناسب استفاده نکنند، تمام دیوارها تا ارتفاع بالای یک متر مرطوب می‌شود و شوره می‌زند.

این عارضه تا مدت‌ها گریبان‌گیر ما بود، تا بالأخره مجبور شدم که در میانه راهروهای اصلی، کانالهای تا حد امکان وسیع ایجاد کنم که هم حالت زه‌کشی داشته باشند و هم کلیه لوله‌ها و سیم‌های ارتباطی را از آن درون آن عبور دهیم، ضمناً پوشش همه دیوارها را با سیمان ضدشوره بپوشانیم. این کارها تا اندازه‌ای مؤثر بود ولی نه به‌طور کامل. مطمئنم که هنوز هم این مشکل ادامه دارد. تقریباً نه، تحقیقاً، هیچ سرویسی در این بیمارستان، فضای انتظار ندارد. اتاق رادیولوژی سیستم آنژیوگرافی داشت. در آن زمان سیستم دیجیتال رادیولوژی وجود نداشت. آنژیوگرافی با دستگاهی به اسم شونندر (که هنوز هم معنی آن را نمی‌دانم) و فیلم‌های بزرگ ۲۴×۱۸ به‌طور اتوماتیک کار می‌کرد و تیوب بالا روی ریل سقف حرکت می‌کرد. وقتی متخصصان مربوطه آمدند که دستگاه را سوار کنند، متوجه شدم که سقف کوتاه است و اگر دستگاه سوار شود، جایی برای بیمار نمی‌ماند. جای دیگری هم برای نصب دستگاه رادیولوژی وجود نداشت. سقف را هم نمی‌توان بالا برد. به‌ناچار، مجبور شدیم زمین را گود کنیم، که باعث شد برای ورود به اتاق رادیولوژی از یک ارتفاع حدود ۴۰ سانتیمتری پایین برویم. این مسئله با استانداردهای بیمارستانی کاملاً مغایرت دارد. قبل از دکتر جامعی، آقای دکتر داود کاظمی ریاست دانشگاه و آقای دکتر محمد عاملی ریاست دانشکده پزشکی جندی‌شاپور را بر عهده داشتند. در زمان آن‌ها یا حتی

قبل از آن‌ها یک سامانه کبالت‌تراپی (کبالت ۶۰) سفارش داده شده بود، بدون پیش‌بینی محل آن و بدون ساختمان آن که مشخصات مخصوص به‌خود را دارد.

شرکت سازنده در آلمان هم نقشه ساختمانی مورد لزوم را فرستاده بود و برنامه زمان‌بندی شده از نظر ساخت، حمل و نصب آن را پیش‌بینی کرده بود. من هم از موضوع بی‌اطلاع، تا یک روز به من اطلاع دادند که قضیه از این قرار است و تو ۳۶۰۰۰۰ تومان بودجه و این مدت هم وقت داری که این ساختمان را با این نقشه بسازی. من هم ذوق کردم و آقای مهندس ن... را از شرکت رس صدا کردم و از او خواستم که این کار را انجام دهد. شرکت رس همان شرکتی است که اغلب ساختمان‌های شهر دانشگاهی مانند سازمان مرکزی، سالن ورزشی، کتابخانه، دانشکده کشاورزی، دانشکده علوم و غیره را ساخته است. آقای مهندس ن... هم مدیر اجرایی همه این ساختمان‌ها بود. ایشان پس از یک نگاه اجمالی به نقشه، سرش را تکان داد و گفت: «متأسفانه نمی‌توانم این کار را با این مبلغ انجام بدهم. صرف نمی‌کند». من هم قیافه بی‌نیازی به‌خودم گرفتم که به او بفهمانم که برای من مهم نیست. تو نباشی، یکی دیگر. مقاطعه‌کار دیگری را خواستم او هم همین جواب را داد. سومی و چهارمی، همه همین را گفتند. از یکی از آن‌ها پرسیدم: «مگر این نقشه چه نکته‌ای دارد که وقتی آن‌را می‌بینید همه واپس می‌زنید؟» گفت: «این ساختمان، ظاهراً یک بنای کوچک است ولی در اتاق مرکز اصلی دستگاه کبالت، یک کمر بند سیمانی قطور دارد که هم دیوارها و هم سقف را فرا گرفته است این کمر بند بالاتر از یک متر طول و یک متر عرض دارد. در دیوارها آنقدر مشکل ایجاد نمی‌کند ولی نگهداری آن در سقف شاید به اندازه تمام بودجه ۳۶۰ هزار تومانی شما خرج داشته باشد».

در این‌جا متوجه شدم که ذوق اولیه من بی‌مورد بوده است و طبق معمول، ذوق کرده‌ام. اعصابم خط افتاد و آقای مهندس ن... را دوباره صدا کردم و برخلاف روش همیشگی خودم، با تحکم به او گفتم که این ساختمان را با این مشخصات و با این مبلغ، در این زمان معین، باید بسازید.

گفت: «آقا، ظلم می‌کنید». گفتم: می‌دانم که ظلم می‌کنم ولی چاره‌ای ندارم. این مقدار بودجه دارم، این برنامه هم در این زمان باید اجرا شود. گفتم: «چرا باید به من ظلم شود؟» گفتم: هالالا. چون که این همه ساختمان‌های دانشگاه را شرکت شما ساخته است و خیلی سود برده است، حالا هم ظلم کمتری است اگر در این پروژه کمی ضرر کنید.

گفت: «اگر قبول نکنم چه می‌شود؟»

گفتم: ترتیبی می‌دهم که تمام پروژه‌های دانشگاه را از شرکت رس بگیرند و تو هم بیکار می‌شوی.

گفت: ظلم می‌کنید. گفتم: ناراحتم ولی چاره‌ای ندارم.

مقداری غرولند کرد و از در بیرون رفت. دلم به حالش سوخت.

بدین ترتیب ساختمان کبالت‌تراپی به انجام رسید، تا یک روز که خبر دادند که کشتی حامل مخزن کبالت به بندر معشور آن زمان رسیده است و دو نفر تکنیسین آلمانی هم برای نصب و راه‌اندازی دستگاه در تهران هستند. فقط اشکال کوچکی پیش آمده است:

بنادر معشور و شاپور، برای تخلیه کالاهای تجارتهای خیلی مشغول هستند و کشتی‌های ورودی باید در دهانه خور موسی باید در نوبت بمانند و لنگر بندازند تا ترمینالی باز شود و کشتی بتواند پهلو بگیرد.

این مدت هم حدود سه ماه طول می‌کشد. ضمناً تکنیسین‌های آلمانی هر کدام ۳۰۰۰ تومان یعنی ۴۵۰ دلار روزانه حقوق دارند. باز هم یادم آمد که ذوق آسان نمود اولی افتاد مشکل‌ها.

اگر تکنیسین‌ها را سه ماه نگه دارم که ورشکست می‌شوم و اگر آنها را به کشورشان برگردانم و قرار دیگری با شرکتشان بگذارم، علاوه بر خرج سفر دوباره، برنامه کمپانی سازنده را بهم زده‌ام و ممکن است دوباره ترتیب دادن برنامه مشکلات بیشتر و پیش‌بینی نشده دیگری اتفاق بیفتد.

کشتی حامل مخزن مربوط به شرکت کشتیرانی آریا بود. بلافاصله خودم را به تهران رساندم، آدرس شرکت کشتیرانی آریا (به نظرم در خیابان خردمند بود) را پیدا کردم و سر زده به آنجا رفتم و سراغ رئیس شرکت را گرفتم. ایشان هم محبت کردند و بدون وقت قبلی مرا پذیرفتند.

ایشان کت خود را به پشتی صندلی آویزان کرده بودند و به شکل راحتی (Casual) در صندلی خود لم داده بودند. وقتی خودم را معرفی کردم، به یکباره خودش را جمع و جور کرد و از جا بلند شد و پرسید «چه فرمایشی دارید؟» گفتم: شما کشتی با این مشخصات دارید که تازه وارد ماهشهر شده است و در انتظار نوبت قرار گرفته است. گفت: «خوب». گفتم: در این کشتی شما یک بمب قرار دارد! در (بارنامه کشتی نوشته بودند cobalt 60 bomb). گفت: «شوخی می فرمائید».

برگ سبز بارنامه را به او نشان دادم مدتی آنرا نگاه کرد، کم کم حالتش تغییر کرد و پرسید «این بمب در کشتی ما چه می کند؟ چطور در آلمان آنرا قبول کرده اند؟ این بمب به چه درد شما می خورد؟»

گفتم: جواب این سؤالات هیچ دردی را دوا نمی کند. آنچه مسلم است این بمب در این کشتی وجود دارد و ماندن آن در گرمای خوزستان به مدت سه ماه ممکن است هم برای شما، هم برای من مشکلاتی ایجاد کند.

گفت: «به نظر شما راه حل چیست؟ گفتم: باید با اداره بندر صحبت کنید که این کشتی را خارج از نوبت به اسکله راه بدهند. گفت (این غیرممکن است، شرکت های دیگر اعتراض می کنند). گفتم راه دیگر این است که با اداره بندر صحبت کنید که قایقی در اختیار افراد من قرار دهد و با ناخدا هم با بی سیم برنامه ریزی کند که این بمب را مشخص و آماده تحویل کنند تا افراد من آنرا به ساحل بیاورند.

ایشان کمی فکر کردند و به یکباره به تلفن حمله کردند و با رئیس اداره بندر مدتی بگومگو کردند تا بلاخره تلفن تمام شد و به من گفتند که رأس ساعت ۶ عصر باید قایق حاضر باشد. من هم از دفتر ایشان بیرون آمدم و به دنبال یک تلفن چه عمومی، چه خصوصی می گشتم تا عملیات را برنامه ریزی کنم. شاید لازم به یادآوری باشد که

آن موقع تلفن موبایلی نبود و مردم دوست نداشتند اجازه دهند که کسی از تلفنشان برای تماس با راه دور استفاده کنند.

به هر ترتیب بود، تلفنی پیدا کردم و با زنده‌یاد تقی نوبهار که در آن زمان سرپرست گروه ضربت (بحران) بود صحبت کردم. ماجرا را برایش مختصر تعریف کردم و گفتم کامیونی اجاره کند و همراه دو، سه نفر از گروهش به‌طریقی از اهواز حرکت کند که قبل از ساعت ۶ بعد از ظهر در ماهشهر باشد. برنامه‌ها دقیقاً انجام شد و بمب کبالت از داخل کشتی چند هزار تنی به‌داخل قایق کوچک ما منتقل شد و به ساحل آمد. از آنجا هم به اهواز منتقل شد. وقتی به بیمارستان رسید به من خبر دادند که اشکال دیگری پیش آمده است.

برای انتقال دستگاه بداخل اتاق، دیوار باید سوراخ گشادی داشته باشد که بازوی جرثقیل بتواند دستگاه را بداخل اتاق بفرستد. در آن زمان شرکتی در اهواز بود به اسم جرثقیل جابر. گفتند: که برای کار ما یک جرثقیل سه تنی لازم است، در حالیکه جابر در آن زمان تنها یک جرثقیل ۴۵ تنی موجود داشت، آن هم اجازه ندارد از روی پل سفید عبور کند. دوباره یاد خوش‌ذوقی خودم افتادم، گفتم از طرف من با آقای جابر صحبت کنند و از او بپرسند چه راه‌حلی وجود دارد. گفته بود در موارد مشابه ما از اداره راه‌آهن اجازه گرفته‌ایم که از پل سیاه استفاده کنیم. گفته بود که اجازه دهید تا روز بعد با اولیای راه‌آهن صحبت کنم، ببینم اجازه می‌دهند ما این کار را بکنیم؟

حالا توجه داشته باشید که تکنیسین‌های آلمانی از تهران به اهواز آمده بودند، کامیون با بار منتظر است، همه هم آماده‌اند که کار را همین شب تمام کنند. لازم به ذکر است که در آن زمان در منطقه اهواز، بر روی رودخانه کارون دو پل وجود داشت یکی پل سفید برای ماشین‌های سبک و دیگری پل سیاه مخصوص راه‌آهن.

این توضیحات به اطلاع آقای جابر رسانده شد و تقاضا شد که اجازه را همان شب بگیرد. خلاصه این‌که رئیس اداره راه‌آهن محبت کرد و اجازه داد.

جرثقیل غول پیکر ۴۵ تنی از مسیر کیان پارس و استانداری و محوطه دانشگاه عبور کرد، درحالی‌که سه نفر بالای جرثقیل هر کدام با یک چوب بلند که سری دو شاخه

داشت، سیم‌های برق را بالا نگه می‌داشت که جرتقیل با آنها برخورد نکند، به محل استقرار ساختمان بمب کبالت رسید. القصه همان شب بمب کبالت از طریق دریچه‌ای که در دیوار تعبیه شده بود وارد اتاق شد، تکنیسین‌ها فوری دستگاه را نصب کردند، آموزش مختصری به تکنیسین ما دادند و همان شب اهواز را ترک کردند.

نام‌گذاری بیمارستان

در ابتدا آن را بیمارستان شماره دو می‌نامیدند. بدین سبب که دانشکده پزشکی جندی‌شاپور فقط یک بیمارستان داشت و آن هم بیمارستان جندی‌شاپور در خیابان ۲۴ متری بود. به همین دلیل این بیمارستان را بیمارستان شماره ۲ نامیدند. پس از شروع به کار، من اسم آن را به بیمارستان گلستان تغییر دادم. دلیلش این بود که اولاً در منطقه‌ای به این اسم قرار داشت و ثانیاً محدوده آن را به کمک یک پدر و پسر اهل شهر سده اصفهان به صورت یک باغ زیبا، پر از درخت و گل و گیاه درآورده بودم. متأسفم که اسم آن حاج آقای باغبان و پسرش را فراموش کرده‌ام.

آن قدر سبز و خرم بود که محلی برای گردش، تفریح و حتی پیک‌نیک مردم عادی و غیربیمار شده بود و من مجبور شدم که از نگهبانان بخواهم که از این کار ممانعت کنند. در عوض قسمتی از آن را با تور محصور کردم و برای کودکان همراه و ملاقات کنندگان بیماران پارکی درست کردم که در ساعات ملاقات توسط یکی از پرستاران با تجربه اداره می‌شد. این پارک کودک دارای تعدادی وسایل بی‌خطر بازی برای بچه‌ها بود. ولی سبزی و خرمی این منطقه دو اشکال هم برای من ایجاد کرد:

یکی این که رئیس دانشکده کشاورزی وقت که از دوستان خوب خودم بود، مدعی شد که این باغ و بوستان باید زیر نظر دانشکده کشاورزی باشد. این مطلب مخالف نظر من بود. من فکر می‌کردم کاری که انجام شده است، نکند با دخالت دیگران خراب شود.

یاد یکی از رزیدنت‌هایم افتادم، وقتی عمل تمام می‌شد و من هنوز به محل عمل ور می‌رفتم و کارهای کوچک و ذره ذره مثلاً برای تمیزکاری محل عمل، انجام می‌دادم (این عادت همه جراحان است) او همیشه می‌گفت: «آقای دکتر، خوب است، بهترش نکن» راست می‌گفت: گاه‌گاهی می‌شد که همین بهتر کردن باعث عارضه ناخوش آیندی می‌شد و مرا از خرده‌کاری‌های (final touching) آخر عمل پشیمان می‌کرد. ادعای رئیس دانشکده کشاورزی را با دکتر جامعی در میان گذاشتم و ایشان به شوخی گفتند که حق به‌جانب اوست. این شهر دانشگاهی پانصد هکتار وسعت دارد. منطقه تو فقط پنجاه هکتار است. تو نمی‌توانی پانصد هکتار را مثل پنجاه هکتار، سبز و خرم کنی ولی او می‌تواند پنجاه هکتار تو را مثل بقیه، خشک و بی‌آب و علف کند. البته این، شوخی بود و ایشان دستور دادند که دست از سر من بردارند.

پس از چندی، چون بیمارستان، دارای تخصص‌های متعدد و امکانات تشخیصی پیشرفته‌تر شد، اسم آن به مرکز پزشکی گلستان (GMC) Golestan Medical Center تغییر داده شد.

بعد، مجموعه دانشکده پزشکی با تصویب شورای دانشگاه و وزارت علوم به سه قسمت دانشکده علوم پایه پزشکی، دانشکده پزشکی بالینی جندی‌شاپور و دانشکده پزشکی بالینی گلستان تغییر نام پیدا کرد Golestan Medical School. در این موقع، دانشجویان پزشکی، سه سال اول علوم پایه پزشکی را در دانشکده علوم پایه و سه سال بالینی را در دانشکده‌های بالینی اهواز و بیمارستان آموزشی تجریش می‌گذرانند.

در این زمان Golestan Medical School از طرف دانشکده پزشکی جانز هاپکینز مریلند امریکا، دانشکده پزشکی آبردین اسکاتلند Royal Infirmary at Forester Hill و Hammersmith Royal Post Graduate Medical School انگلستان مورد قبول قرار گرفت و با آن‌ها قرار داد تبادل استاد و دانشجو بسته شد.

مجموعه پیشرفت‌هایی که در بیمارستان گلستان حاصل شد می‌توان به شرح زیر برشمرد:

منشور کورش که در زیر تپه‌ای در صفی آباد دزفول، محل دانشگاه قدیمی جندی-شاپور پیدا شده بود، به‌عنوان آرم دانشکده پزشکی گلستان انتخاب شد و تمام سربرگ‌های این دانشکده به این آرم مزین گردید.

دانشکده پزشکی گلستان (د.پ.گ) توانست شورای دانشکده پزشکی را از شورای دانشگاه مستقل کند و قانون بگذراند که مصوبات شورای دانشکده پزشکی، بدون هیچ تغییری از طرف شورای دانشگاه تصویب شده به حساب آید. د.پ.گ قانون امتحانات بورده جراحی وزارت علوم را به‌نفع فارغ‌التحصیلان داخلی (ایران) تغییر داد. چهار بخش جدید به بیمارستان گلستان اضافه شد. خوابگاه پرستاران راه‌اندازی شد. خوابگاه انترن‌ها راه‌اندازی شد. دانشکده پرستاری راه‌اندازی شد. فارغ‌التحصیلان این دانشکده در اقصی نقاط دنیا مشغول کار شدند. مدرسه بهیاری تأسیس و اداره شد. دانشکده دندان‌پزشکی به کمک آقای دکتر منصور رسولی آماده و مشغول به کار شد. واحد گاستروسکپی راه‌اندازی شد. واحد دیالیز کلیه (hemodialysis) تأسیس و راه‌اندازی شد. کادر آموزشی با استخدام اساتید خارجی تکمیل شد. فضای مناسبی برای کتابخانه تهیه شد. تلویزیون مداربسته برای پخش جزئیات اعمال جراحی در سالن کنفرانس و دیده‌بانی‌های جنب اتاق‌های عمل به کار افتاد. ای سی یو (ICU) برای اولین بار در اهواز به راه افتاد. اولین سازمان پزشکی هسته‌ای در شهر اهواز راه‌اندازی شد. از اساتید مشهور و مؤلف کتاب‌های درسی پزشکی دنیا (اروپا و آمریکا و ایران) دعوت به عمل آمد که مستقیماً به دانشجویان پزشکی درس بدهند. با کمک جمعیت ملی مبارزه با سرطان خوزستان که ریاست آن به‌عهده خودم بود و دانشگاه جندی‌شاپور قرار شد یک بیمارستان سرطان در جنب بیمارستان گلستان ساخته شود و تحت نظر د.پ.گ اداره شود.

همه آنچه گفته شد و صدها برابر آن گوشه کوچکی از خدمات زنده‌یاد دکتر عباس جامعی، خدمتگزار صدیق مردم اهواز بود. ایشان، بعد از این ماجراها، و در عوض

این همه خدمات، یک حکم تصفیه و تزکیه از دست یکی از کارمندانش دریافت کرد
و پاک و منزه اهواز و ایران را ترک کرد.

.....

خاطراتی از خانم زرینه میرمیرانی همسر زنده‌یاد دکتر نصرت‌اله صحت‌نیاکی

من زرینه میرمیرانی، دیپلمه، همسر دکتر نصرت‌اله صحت‌نیاکی، متولد ۱۳۱۸ در شهر آمل مازندران هستم. بهترین خاطرات زندگی‌م را از حدود ۵۰ سال زندگی در ملاثانی و اهواز دارم. در سال ۱۳۳۵ بعد از ازدواج، شمال سرسبز و زیبا را ترک کردم و وارد شهر خشک و گرم بلکه داغ اهواز شدم. خاطریم هست که بعد از دو سال زندگی در اهواز، به همسرم گفتم که بهتر نیست برای کار و زندگی به کرج یا تهران برویم. هیچ‌وقت جواب ایشان را از یاد نمی‌برم، گفت: متقاضی کار برای آنجا زیاد است. اگر همه به مرکز بروند، پس چه کسی باید به اینجا برسد؟

قابل به ذکر است که پیش از آمدن به اهواز، دکتر صحت با کسب رتبه اول در دانشسرای کرج، بدون کنکور وارد مقطع لیسانس دانشکده علوم تهران شد و فوق‌لیسانس خود را نیز از همانجا دریافت نمود. اوایل دهه ۶۰ میلادی هنگامی که در ملاثانی بودیم، برای اخذ مدرک دکتری به فرانسه، شهر تولوز رفتیم و پس از سه سال به ملاثانی بازگشتیم.

یادم می‌آید که وقتی دانشکده کشاورزی شروع به کار کرد، در خیابان نظامی اهواز بود. اتفاقاً ما هم در همان خیابان ساکن بودیم. همسرم که از آموزش و پرورش منتقل شده بود، به همراه دکتر مهدوی، دکتر جوادی و دو نفر دیگر، کادر علمی دانشکده را تشکیل می‌دادند. دکتر راثی هم بعداً به آنان پیوست.

بعد از چند سال، با آمدن آمریکایی‌ها، دانشکده کشاورزی را به ملاثانی انتقال دادند و خانه‌هایی را نیز برای استادان ساختند. در ابتدا، ریاست دانشکده با دکتر موریل بود و بعد از آن جای خود را به دکتر لاستر داد. ما با خانواده دکتر موریل همسایه بودیم. ایشان بسیار مهربان بودند.

در بدو تأسیس دانشکده در ملاثانی به غیر از ما، دکتر درویش و دکتر رستمی هم بودند. بعدها دوستان دیگری از جمله دکتر کاوه، دکتر حجت، دکتر نادری، دکتر تیرگری، دکتر جراحپاشی، دکتر قبادیان، دکتر میرعمادی، دکتر نورمحمدی و دکتر صدقی نیز به جمع ما پیوستند. البته دوستان بزرگوار دیگری نیز بودند که حافظه من یاری نمی‌کند. در ضمن ریاست هیئت امنای دانشکده کشاورزی ملاثانی با اشرف پهلوی بود که سالی یک‌بار برای بازدید به آنجا می‌آمد.

از آنجایی که در ملاثانی مدارس مناسبی وجود نداشت، بچه‌ها هر روز با سرویس به اهواز می‌رفتند و برمی‌گشتند. چون تعداد خانواده‌ها زیاد نبود، نسبتاً همه با هم دوست بودیم و همیشه دور هم بودیم. یادم می‌آید که یک بار در سال من شله‌زرد درست می‌کردم و همه همسایه‌ها با بشقاب و قاشق خودشان به چمن جلوی خانه ما می‌آمدند و دور هم بودیم. بچه‌ها بازی می‌کردند و بزرگترها هم تا پاسی از شب با هم وقت می‌گذراندند.

گاهی نیز مسابقات بسکتبال بین تیم دانشجویان و تیم کارکنان آمریکایی برگزار می‌شد که ما خانم‌ها برای تشویق دانشجویان به محل مسابقات که در فضای باز و زمین معمولی بود، می‌رفتیم.

در بین کادر آمریکایی، دو دختر خانم بودند که در دانشکده زبان انگلیسی تدریس می‌کردند. خیلی زحمت می‌کشیدند به طوری که در وقت بیکاری، به بومی‌های

ملائانی خیاطی و کارهای هنری یاد می‌دادند. تا جایی که به‌خاطر دارم، یکی از آن‌ها شالالا نام داشت که بعدها شنیدم در پارلمان آمریکا موقعیت مهمی داشته و از ایران و ایرانی‌ها دفاع کرده است.

در آن‌زمان جشن‌های زیادی از جمله چهارشنبه سوری و نوروز برگزار می‌شد. گاهی هم دانشکده مهمانی دسته جمعی در محل باشگاه ترتیب می‌داد. باشگاه دانشکده، علاوه بر رستوران، استخری داشت که پاتوق بچه‌ها و خانواده‌ها در هوای همیشه گرم ملائانی بود. در اینجا بد نیست یادی کنیم از آقای سبزی‌پور، آشپز بسیار ماهر رستوران دانشکده.

در این زمان تعداد استادان زیادتر شده بودند از جمله دکتر الماسی، دکتر عظیمی، دکتر میرعمادی، دکتر کاشانی، دکتر نفیسی، دکتر پاشایی، دکتر آل‌احمد که پزشک دانشکده بودند و خیلی به داد ما می‌رسیدند. مهندس موسوی که یار و یاور همسر بودند و با هم کار می‌کردند. ایشان بعدها مدرک دکترا را هم گرفتند. دکتر مصدق، دکتر اهدایی و دکتر ابن‌جلال نیز که زمانی خود از دانشجویان دانشکده ملائانی بودند، به کادر علمی پیوسته بودند. اساتید دیگری نیز بودند که نام آنان را فراموش کرده‌ام.

در زمان ریاست دکتر جامعی، جشن فارغ‌التحصیلی دانشجویان را در باشگاه دانشکده گرفتند. جشن بسیار مفصلی بود. خانواده اساتید هم حضور داشتند. موزیک توسط دانشجویان نواخته می‌شد. هیچ‌وقت یادم نمی‌رود که یکی از دانشجویان به روی سن رفت و هنرمندانه حرکات و صدای استادان را تقلید کرد و مورد تشویق همگان قرار گرفت. در آخر گفت که فقط یک استاد باقی مانده که جرئت تقلید حرکات ایشان را ندارم. همه دانشجویان فریاد زدند، دکتر صحت.

دکتر اصلاً نمی‌توانست وجود مگس و صدای وز وز آن را در اتاق تحمل کند. برای همین وقتی مگس‌کش در دسترس نبود، با تبحر خاصی در یک حرکت مگس را با دست می‌گرفت. دانشجوی مذکور به اصرار این حرکت را انجام داد و مورد تشویق

و خنده حضار قرار گرفت. یادم می‌آید در پایان دکتر به سمت او رفت و با روی گشاده در آغوشش گرفت.

مدتی بعد دانشکدهٔ ملاثانی تحت عنوان زراعت و دامپروری به کار خود ادامه داد و دکتر به دانشکدهٔ علوم اهواز منتقل شد و قسمت باغ بتانیک را دایر کرد و در آنجا مشغول تدریس شد.

خانوادهٔ دیگر اساتید نیز به کوی استادان دانشگاه منتقل شدند. یک آپارتمان کوچک دوخوابه نیز نصیب ما شد. اوایل من گاهی غر می‌زدم که با وجود سه بچه می‌بایست خانهٔ چهار و یا سه‌خوابه به ما می‌دادند. ولی دکتر طبق معمول می‌گفت عیبی ندارد. البته بعد از یکسال، مشکل خانهٔ کوچک ما حل شد چون ما برای فرصت مطالعاتی به مدت یکسال به انگلستان رفتیم و در آنجا دختر و پسر ۱۵ و ۱۲ ساله‌مان را برای ادامه تحصیل در شبانه‌روزی گذاشتیم و با دختر کوچکترمان به همان خانهٔ دوخوابه برگشتیم. بچه‌ها برای تعطیلات تابستان به ایران می‌آمدند و ما سه ماه تعطیلات تابستان را به شمال و بیلاقمان رینه می‌رفتیم.

سطح زندگی و امکانات ما در کوی استادان اهواز با ملاثانی بسیار فرق داشت. مدرسهٔ بچه‌ها به خانه نزدیک بود به طوری که پیاده رفت و آمد می‌کردند. دورهمی‌های خانوادگی با دوستان قدیم و جدید ادامه داشت. من به اتفاق دو تن از خانم‌ها، در انجمن خیریهٔ شهر اهواز فعالیت داشتیم. تا قبل از انقلاب، مسابقات و جشن‌های دانشجویی هر سال برگزار می‌شد. جشن‌های چهارشنبه‌سوری بچه‌ها، بسیار مفصل همراه با نمایشنامه و باله در محل مدرسه یا آمفی تئاتر دانشگاه انجام می‌شد.

با شروع جنگ، زندگی همه به هم ریخت. ماه‌ها با نگرانی از بمباران هواپیماهای عراقی روز و شب را می‌گذراندیم، تا این‌که عراقی‌ها به ۲۰ کیلومتری اهواز رسیدند و دستور تخلیهٔ کوی استادان داده شد. به اجبار خانه و زندگی را رها کردیم و تنها با یک ساک به تهران به خانه اقوام رفتیم. وارد خاطرات جنگ نمی‌شوم که هم غم‌انگیز است و هم از حوصلهٔ خواننده خارج است.

متأسفانه اهواز دیگر اهواز قدیم نشد. اکثر اساتید به شهرهای دیگر انتقالی گرفتند. فکر می‌کنم سال دوم جنگ بود که دکتر بازنشسته شد و ما در شمال ساکن شدیم. دو سال بعد، دکتر مجدداً دعوت به همکاری با دانشگاه اهواز شد. همزمان دانشکده کشاورزی کرج نیز از ایشان دعوت به همکاری کردند ولی ترجیح دادند به اهواز بروند. می‌گفت: اهواز هنوز خانه من است و بچه‌های آنجا، بچه‌های من هستند. من تا توان تدریس دارم، به بچه‌های خودم درس می‌دهم. از آنجایی که شهر اهواز هنوز وضعیت عادی نداشت، من و دخترم در آمل ماندیم و دکتر نیز در مهمانسرای دانشگاه ساکن شد. من ماهی یکبار به اهواز می‌رفتم و برایش غذا درست می‌کردم چون غذای بیرون را نمی‌خورد. شرایط بسیار سختی بود ولی به عشق تدریس تحمل می‌کرد. نمی‌دانم این وضعیت چند سال ادامه داشت تا این که دیگر خستگی کار فشار آورد و به شمال بازگشت.

متأسفانه دو سال بعد در سال ۱۳۷۶ دکتر از دنیا رفت. در مراسم تدفین من گفتم که این مرد عاشق اهواز و آموختن و آموزش بود. خود یک کتاب سرشار از تجربه، از خودگذشتگی و صبوری بود. هیچ چیز را برای خودش نمی‌خواست. بجز پست سرپرستی دانش‌سرای عالی اهواز، هیچ‌گاه ریاست را قبول نکرد زیرا معتقد بود ریاست با سیاست همراست و او را از آموزش دور می‌کند.

بعد از فوت دکتر، من تصمیم گرفتم برای ازبین نرفتن مقادیر زیادی جزوات، مقالات، کتاب‌های علمی و گیاهان خشک جمع‌آوری شده، آن‌ها را به دانشکده علوم اهواز اهدا کنم. خوشبختانه دانشکده هم استقبال کرده و وانتی را برای این امر به اهل فرستادند. در بین این جزوات، کتاب نیمه‌کاره گیاهان دارویی دکتر هم بود که اواخر بر روی آن کار می‌کرد. البته از سرانجام آن خبری ندارم.

در اینجا جا دارد از آقای سیدی که خیلی لطف داشت و در غیاب من امور اداری مربوط به بعد از فوت دکتر را تقبل کرد، تشکر کنم. هر بار که مزاحم ایشان می‌شدم، به جای پسرم کارها را انجام می‌داد.

از عوامل دانشگاه نیز متشکرم که در گردهمایی که برای تقدیر از اساتید ترتیب داده بودند، از من نیز دعوت کردند. یادم می‌آید در بدو ورود فقط تعداد معدودی از آشنایان قدیم را شناختم تا اینکه آقای بسیار شیک و نازنینی که متأسفانه نامشان را بخاطر ندارم، گویا من را شناخت. گفت که خود و اکثر حاضران در سالن، از شاگردان استاد بوده‌اند که حال، همگی از اساتید دانشگاه می‌باشند. در آنجا بود که واقعاً به دکتر افتخار کردم و به خودم گفتم که ایشان حق داشت که این جوانان و استادان نازنین را دوست داشته باشد و با وجود سن بالا در گرما، جنگ و گرد و خاک اهواز تا توان داشت به خدمت ادامه دهد.

هنگامی که بچه‌ها را برای ادامه تحصیل به خارج فرستادیم، دکتر همیشه به آن‌ها یادآور می‌شد که شما با پول این ملت درس می‌خوانید و باید پس از اتمام درس به ایران برگشته و به کشور خدمت کنید. دختر بزرگم، سونیا، پس از گرفتن دکترای کامپیوتر به ایران برگشت و در دانشگاه شریف مشغول تدریس شد. پسر، افشین، نیز با اخذ دکترای هیدرولیک، ابتدا در دانشگاه کرج و بعد در سازمان‌های خصوصی مشغول به کار گردید. ولی متأسفانه پس از فوت دکتر و عدم رضایت شغلی و زندگی، هر دوی این فرزندانم با خانواده‌هایشان به دیار فرنگ رفتند. اما دختر کوچکم، نیلوفر، با همسرش یار و یاور من هستند.

در انتها از شما ممنونم که مرا بردید به بهترین و در جایی تلخ‌ترین دوران زندگی. خوشحالم که به اصرار شما در این ایام قرنطینه توانستم بخشی از خاطراتم را با وجود انشا و املائی ضعیفم بنویسم. البته به خودم نیز امیدوار شدم که در سن ۸۰ سالگی هنوز حافظه‌ام یاری می‌کند. هر چند که متأسفانه تاریخ‌ها را هر چه فکر کردم به خاطر نیاوردم.

با آرزوی موفقیت و سلامتی برای شما جوانان که عهده‌دار این میراث علمی فرهنگی هستید. موفق باشید و پایدار

زرینه میرمیرانی

۱۳۹۹/۱/۳۱

در ادامه، مطالبی کوتاه برای آشنایی با مرحوم دکتر صحت نیاکی آورده می‌شود:

آشنایی کوتاه با زنده‌یاد دکتر نصرت‌اله صحت نیاکی درگذشت ۱۳۷۶

دکتر صحت نیاکی در سال ۱۳۰۱ در شهر آمل استان مازندران به دنیا آمد. پس از گرفتن مدرک سیکل به تهران رفت و در سال ۱۳۱۹ گواهینامه آموزگاری خود را از دانشکده کشاورزی کرج با نمرات عالی دریافت نمود و بدون کنکور وارد مقطع لیسانس علوم طبیعی دانشسرای عالی تهران گشت. پس از فارغ‌التحصیلی، در سال ۱۳۲۳ راهی شهر اهواز شد و جذب آموزش و پرورش آنجا گردید. ایشان سال‌های زیادی به‌عنوان دبیر در دانشسرا و دبیرستان شاهپور و دبیرستان فرهنگ اهواز به‌تعلیم و تربیت جوانان پرداخت. به‌طوری‌که در سال ۱۳۳۴ به پاس خدمات ایشان به‌عنوان ریاست دبیرستان فرهنگ، به نشان درجه سوم فرهنگ نائل آمد در سال ۱۳۳۵ به دانشکده کشاورزی اهواز منتقل شد و پس از احداث سایت دانشکده در ملاثانی، جزو اولین استادانی بود که به کادر علمی آنجا پیوست. سال‌ها بعد برای ادامه تحصیل

به فرانسه رفت و در سال ۱۳۴۶ مدرک دکترای خود را در رشته گیاه‌شناسی از دانشگاه تولوز کسب نمود. با بازگشت به ملائانی، آزمایشگاه و باغ بتانیک دانشکده را پایه‌گذاری نمود و دانشجویان زیادی را آموزش داد که بعدها وارد کادر علمی دانشگاه شدند. ایشان در سال ۱۳۵۳ به دانشکده علوم دانشگاه جندی شاپور اهواز پیوستند و به تحقیقات و پژوهش‌های‌شان ادامه دادند.

تا سال ۱۳۷۴ به خدمات‌شان به‌عنوان استادی عاشق‌تعلیم و تربیت، در شهری که ۵۰ سال از عمرشان را بی‌دریغ وقفش کرده بودند، به کارشان ادامه دادند. در سالنامه فرهنگ که مربوط به سال ۲۳-۲۴ است عنوان شده که دکتر نصرت‌اله صحت‌نیاکی لیسانسه علوم طبیعی معاون دبیرستان شاهپور و دبیر علوم طبیعی است. حتی اشاره شده که او از دبیران جدی و کاردان است. همچنین در سال ۱۳۳۶ از سوی شرکت نفت یک قطعه زمین به دانشکده کشاورزی اهدا شد و استاندار وقت خوزستان آقای صمصام کلنگ‌زنی آنرا انجام دادند. ایشان سرانجام در سن ۷۵ سالگی در سال ۱۳۷۶ دارفانی را وداع گفتند.

(لازم به توضیح است که زندگی‌نامه ایشان در ویژه‌نامه تاریخ شفاهی دانشگاه شهید چمران اهواز جلد اول آمده است).

خاطرات دکتر عطااله قبادیان
عضو هیئت علمی بازنشسته دانشکده کشاورزی
تأسیس و راه‌اندازی شاخه شمالی و شاخه جنوبی دانشگاه

با قدردانی از فرصت‌هایی که فراهم آمد تا به گوشه‌هایی از اهداف تحولات دانشگاه جندی‌شاپور در دست تجدید بنای قبل از انقلاب، به عنوان پایگاه اصلی مراحل شکل‌گیری خدمات دانشگاهی من در ایران آگاهی حاصل آید، نکته قابل ذکر این‌که در این میان چند تن از همکاران جوان آن روزها با من تماس گرفتند که بسیار هم خوشحال شدم از آن جمله آقای دکتر نبوی (محمدباقر) از همکاران جوان که در تأسیس دانشکده علوم دریائی خرمشهر در قبل از انقلاب با صداقت و کفایت هر چه تمامتر (مهندس نبوی آن‌روز) در کنار من بودند، در بعد پیروزی انقلاب هم در آن شرایط شدت بحرانی خرمشهر و آبادان در شاخه جنوبی دانشگاه از حمایت جوانمردانه ایشان از آن جمله دکتر نبوی (عبدالحسین) برخوردار بوده که جای قدردانی است.

اندیشه بلند و جستجوگری‌های خردمندانه در هر شرایطی همین‌طور فرصت‌هایی را پیش می‌آورند و دریچه‌هایی را برای بازگویی آرزوهایی در دل نهفته می‌گشاید نه هرگز به‌خاطر خود بلکه برای آگاهی نسل جوان، صاحبان سازندگان آینده این سرزمین مقدس و البته در پاسخگویی مسئولانه بر عملکردهای خویش.

در اینجا اشاره‌ای دارد به شرایط خلیج فارس دهه ۵۰ ش. و نگاه علمی بلند پروازانه دانشگاه جندی‌شاپور به آن، در حالی که صیانت امنیتی بسیار قدرتمندانه از طریق همسایه بزرگ یعنی ایران، ضمن احترام به حریم همسایه‌ها بر خلیج فارس حکمفرما بود؛ دانشگاه جندی‌شاپور به تبعیت از رسالت تاریخی خود در پی فراهم آوردن زمینه‌هایی برای صیانت علمی بر حوزه خلیج فارس و دریای عمان را در دستور کار خود قرار داد. از آن جمله موفق ود تشکیلات نوینی را تحت عنوان دانشکده علوم دریائی طراحی و بالاخره در اواخر سال ۵۶ ش. راه‌اندازی و آماده بهره‌برداری نماید. بعد از پیروزی انقلاب بلافاصله توسعه و تکمیل تجهیزات دانشکده با شدت و حدت پیگیری شد. اگرچه جنگ تحمیلی دانشکده مستقر در جزیره فیلیه، همچون شهری بندری و بسیار زیبای خرمشهر را، ویران و با خاک یکسان ساخت، البته که هرگز نتوانست در اراده هیئت علمی جوان آن خللی وارد کند. چنین شد که این مرکز علمی نوپا دوباره با شکوفائی گسترده‌تری ظاهر و فعالیت‌های علمی خود را در لابلای ویرانه‌های بر جای مانده خرمشهر را از سر می‌گیرد. با یادآوری بر اهمیت تاریخی، صیانت علمی کشورها بر پهنه‌های آبی خلیج فارس و دریای عمان - تأکید می‌شود بر مسئولیت ملی ما در فراهم آوردن شرایط زیستی مناسب و امکانات لازم و کافی پژوهشی برای دانشگاه و دانشگاهیان عزیز علوم و فنون دریائی مستقر در خرمشهر. لذا با تقاضا و احترام توجه مسئولان بالای مملکتی را، در حمایت هر چه بیشتر از این تشکیلات دانشگاهی با در نظر گرفتن وظایف علمی ویژه و جایگاه آن در یکی از حساس‌ترین مناطق پیکره وطن ما را جلب می‌نماید.

یادآوری می‌شود که تأکید بر صیانت علمی بر حوزه خلیج فارس و دریای عمان همین‌طور پیام‌آور دوستی - برابری و همزیستی مسالمت‌آمیز با همسایگان حاشیه‌نشین این پهنه آبی است که خمیرمایه آن برگرفته از ریشه فکری و فرهنگی تاریخ کهن میهن عزیز ما ایران است.

در اینجا سلام ویژه می‌فرستم خدمت اعضای هیئت علمی گران‌قدر دانشگاه علوم و فنون دریائی خلیج فارس، مستقر در خرمشهر و کارکنان عزیز آن، خدای بزرگ پشت و پناه شما. جای قدردانی است از دانشگاه مستقر در گلستان اهواز که به‌عنوان دانشگاه مادر به‌ویژه برای دو مرکز علمی شمال و جنوب خوزستان عمل می‌کند که باید آنها را از با اهمیت‌ترین مراکز دانشگاهی از نظر ملی - سیاسی - تاریخی برای کشور ما یاد کرد.

البته که پیگیری و توجه پر احساس دوستان از گذشته ۵۰ ساله اخیر دانشگاه جندی‌شاپور قابل تقدیر است بر این اساس من هم بر آن شدم چون دیگر همکاران دانشگاهی اطلاعاتی را که در دست دارم در این گزارش که مربوط به شاخه‌های شمالی و جنوبی دانشگاه است، در اختیار شما قرار دهم. بدون تردید همچنین همکاران جوان آن روز من اطلاعاتی را به شما ارائه داده‌اند این بار از دکتر نادران (مهندس نادران از همکاران جوان و بسیار شایسته آن روز من در شاخه شمالی) نام بردید و بسیار هم خوشحال شدم تا اطلاعاتی مربوط به بعد از پیروزی انقلاب از راه‌اندازی و تجهیز و تکمیل دو شاخه شمالی و جنوبی دانشگاه که در آن وضعیت یک‌سال و چند ماه صورت گرفت به ضمیمه نسخه‌ای از ابلاغیه کمک مالی استانداری (اجرای طرح توسعه) ضمن یادآوری از حمایت استاندار وقت به شرح زیر آورده شود.

قابل ذکر این‌که طرح‌های اجرایی این دو مرکز دانشگاهی در فرصت کوتاه سال ۱۳۵۸ ش. بدون توجه به تنش‌های سیاسی و درگیری‌های گروهی بویژه در خرمشهر، معذالک با شدت و حدت پیگیری می‌شد، در همه حال با برخورداری از حمایت قاطع استاندار وقت، به‌صراحت خواستار مقاومت و تلاش در توسعه شاخه‌های

شمالی و جنوبی دانشگاه بوده‌اند، ایشان در مواردی حتی در دید و بازدیدها مرا با خود همراه می‌ساختند (دریادار دکتر احمد مدنی) لازم به یادآوری است که تلاش ایشان در تقویت نیروی دریائی کشور و نیروی زمینی و هوائی منطقه جنوب بالأخره سر و سامان دادن شرایط سیاسی به‌شدت بحرانی و آشفته استان خوزستان قابل تقدیر بود. آخرین دیدار در اواخر سال ۵۸ ش. در منزل ایشان مستقر در استانداری برای خداحافظی دوستانه و با یکی دیگر از عضو شورای مدیریت (سرپرست موقت دکتر دوائی) دانشگاه به صرف شام بسیار ساده صورت گرفت (یاد این ژنرال وطن‌پرست ایرانی را بسیار گرامی می‌دارم).

یادآور می‌شود در آخرین روزهای یازده روزه مانور بزرگ نیروی دریایی ایران، به پاس احترام، افسران نظامی دلاور نیروی دریائی ایران ضیافتی در عرشه ناو جنگی ترتیب داده بودند. مراسم تا پاسی از شب به‌طول انجامید و مصاحبه مطبوعاتی کوتاه ایشان در آن شب بازتاب گسترده‌ای داشت. من با همراهی یکی از همکاران شاخه جنوبی (مهندس مرعشی) تا آخرین لحظه در کنارشان بودیم ایشان در صحبت‌های خود بر حفظ قدرت ایران در پهنه آبی خلیج فارس و دریای عمان، احترام به تمامیت ارضی همسایگان - حراست از امنیت این عرصه آبی برای همه کشورهای منطقه و بالأخره برای تداوم پیشرفت و توانمندی آینده ایران تأکید داشتند، اما ... با رفتن ایشان از آغاز سال ۱۳۵۹ ش. بحران، درگیری و سراسیمگی بر سرتاسر استان خوزستان حکمفرما می‌شود. در شاخه جنوبی همین‌طور طرح تأسیس انیستیتوی خرما (در جزیره مینو) و صنایع دریائی در خرمشهر در دستور کار قرار می‌گیرد.

طرح راه‌اندازی و کارهای اجرائی تشکیلات صنایع تکنولوژی به شدت مورد خواست و حمایت استاندار وقت در شاخه شمالی شروع می‌گردد (تشکیلاتی که تحت عنوان مرکز رشد تکنولوژی مورد توجه وزارت علوم و آموزش عالی قرار می‌گیرد) (بعدها پیش‌درآمد پارک فناوری علمی و تحقیقاتی که اولین آن را دانشگاه شهید بهشتی پایه‌گذاری و در سوادکوه مازندران به مرحله بهره‌برداری رساند). یادآوری می‌شود که در آن مدت کوتاه اکثر کارگاه‌های فنی شاخه شمالی با شایستگی

و همت همکاران جوان (از جمله دکتر نادران، مهندس جوان آنروز) آماده بهره‌برداری شدند.

لازم به یادآوری است که در طی مراحل در راه‌اندازی شاخه شمالی مورد حمایت پایگاه‌های بزرگ نیروی هوایی و زرهی و آب منطقه‌ای استان قرار داشتیم، البته شاخه جنوبی هم مورد حمایت مسئولان نیروی دریایی، بنادر و کشتیرانی قرار داشت. با تعطیلی دانشگاه‌ها در سال ۱۳۵۹، همه این فعالیت‌ها با شروع حمله ناجوانمردانه ارتش عراق همه چیز درهم ریخته و متوقف گردید و در نهایت خوزستان به یک ویرانه تبدیل شد.

خاطراتی از دکتر محمدجعفر پاک‌سرشت معاون آموزشی دانشگاه در دوره مدیریت دکتر منوچهر دوایی

مختصر و مفید چند کلمه‌ای را درباره دوره مدیریت جناب دکتر منوچهر دوایی در دانشگاه جندی شاپور سابق و شهید چمران فعلی بیان کنم. کسانی که در آن زمان حضور داشتند دوران متلاطم روزهای قبل از انقلاب و سال اول انقلاب را به‌خوبی به یاد دارند که چه دوران بحرانی بود و کار کردن در آن دوران چقدر دشوار بود و چه موانعی بر سر راه‌ها بوده و این‌که چگونه از این موانع عبور می‌کردیم تا بتوانیم وظیفه‌ای انجام دهیم.

جناب آقای دکتر دوایی به‌عنوان اولین ریاست محترم دانشگاه توسط شورای هماهنگی برگزیده و معرفی شده بودند. این شورا که مبارزات دانشگاه جندی شاپور را هدایت می‌کرد، شورایی مخفی بود، مورد حمله ساواک بودیم و چندین بار حمله دسته‌جمعی به ما شد.

آنچه دکتر دوایی در دانشگاه جندی شاپور اهواز انجام داد ایجاد یک الگوی مدیریتی جدید بود، چیزی که مردم طالب آن بودند. مردم از الگوی مدیریتی سابق که از بالا برگرفته شده بود، خسته بودند.

ایشان تیم خود را تشکیل دادند، دکتر بلداجی از دانشکده کشاورزی معاونت اداری و مالی، مرحوم دکتر صدر قدر قدر از دانشکده ریاضی مدتی معاون دانشجویی، و این‌جانب معاون آموزشی و پژوهشی بودیم. در آن زمان معاون پژوهش نبود و در حقیقت معاون آموزشی هر دو کار را انجام می‌داد. دانشگاه‌های معدودی معاون پژوهشی داشت. در جریان انقلاب فرهنگی دکتر دوایی به تهران رفت و استعفا داد. در موقع رفتن، مهندس قطب را جانشین خود کردند. ایشان، کار دکتر دوایی را تا مدتی ادامه دادند تا رئیس بعدی منصوب شد.

دکتر دوایی حمایت همه‌جانبه‌ای از دانشگاهیان را پشت سر خود داشت و این سرمایه‌ای بود که ایشان داشت و به‌خوبی از آن استفاده می‌کرد. ایشان بعد از تشکیل تیم مدیریتی به‌سرعت در صدد طرح مدیریتی جدید برآمد.

شخصیت علمی و تخصصی، شخصیت اخلاقی و تعهدشان به کار، بردباری و سلوکشان، قدرت ابتکار و نوآوری و اعتقادشان به جامعه دانشگاهی و مردم، در کنار همه این‌ها یک ویژگی مهم که همانا وارستگی ایشان بود، بی‌اعتنایی و استغنائی ایشان نسبت به مسائل مادی بود.

این مجموعه خصوصیات، شخصیتی از ایشان تشکیل می‌داد که واقعاً یک کاریزمایی به ایشان می‌داد که برای مسائل و مشکلات دانشگاه بسیار رهگشا بود.

قرار شد مدیریت تمام دانشکده‌ها مدیریت‌های شورایی شود و چنین شد، قرار شد شورای دانشگاه تشکیل شود، تشکیل شد.

این شورا کار یک پارلمان را برای ما انجام می‌داد، در آن زمان اداره دانشگاه باید بر اساس نیروهای داخلی انجام می‌شد، چون مقررات و آیین‌نامه‌ای نبود و دولتی به صورت واحد مستقر نبود لذا ما باید به شکل درون‌زا تولید می‌کردیم و کار

می‌کردیم، البته نیروهای متعدد و متنوعی در دانشگاه بودند. انواع عقاید و ایدئولوژی‌های سیاسی در دانشگاه فعال بود.

در شورای دانشگاه مسائل دانشگاهی مطرح می‌شد و حل و فصل می‌شد و مصوباتی صورت می‌گرفت و انجام می‌شد.

اولین کاری که اتفاق افتاد، قرار شد تا سرپرستان واحدها و هیئت رئیسه دانشگاه به مدت شش ماه از حقوق پست‌هایشان بگذرند، قرار بود وسایل نقلیه دانشگاه و آن‌ها که مربوط به مدیریت دانشگاه است به فروش برسد و پول آن در خرید آمبولانس و خرید وسایل پزشکی استفاده شود.

در چنین مدیریتی، انگیزه مادی در میان نبود، بلکه انگیزه خدمت بود، برای نمونه عرض کنم که معاون اداری هالی شب‌ها در محوطه دانشگاه تردد می‌کرد و اگر چراغی خاموش نشده می‌دید، صبح به همه تذکر می‌داد. این گونه از بیت‌المال و بودجه دانشگاه در دوره دکتر دوابی صیانت می‌شد.

این شورای دانشگاه از اولین شوراهایی بود که از خرد جمعی استفاده می‌کرد، ما این را در دانشگاه عمل کرده بودیم. منتها مشکلاتی هم داشتیم، البته دکتر دوابی با ملاحظت بیان، حضور ذهن و بیان ملایم و سحرآمیز در اغلب موارد می‌توانست طرف مقابلش را قانع کند و ما از مشکلات عبور می‌کردیم اما مشکلات روز به روز و ماه به ماه بیشتر می‌شد، علت هم این بود که مقدار زیادی توقعات و خواسته‌ها و مطالبات برآورده نشده از رژیم سابق بر جا مانده بود و مردم به دنبال مجموعه‌ای آرمان‌ها بودند.

آزادی می‌خواستند. بعد از ۲۸ مرداد، آزادی یکی از مسائلی اساسی محافل روشنفکری و دانشگاهی بود، بنابراین حالا که انقلاب پیروز شده بود و قبل از انقلاب وعده‌هایی درباره آزادی داده شده بود و گروه‌های سیاسی از این وعده‌ها و بابت مطالبات برآورده نشده، خود را محق می‌دانستند که آزادی را طلب کنند، آزادی بیان، آزادی لندیشه، آزادی اجتماعات، آزادی تشکیل گروه‌ها و ... این‌ها باعث می‌شد که مدیریت را مرتباً برای خواسته‌های خود تحت فشار قرار بدهند و فضا و

امکانات می‌خواستند، گاهی اوقات بین خودشان یا گاهی با مدیریت دانشگاه تعارضاتی داشتند که باید حل می‌کردیم.

گروه‌های چپ افراطی که طیف وسیعی بودند؛ مرتباً با ما درگیری داشتند، بحث این است که ادعای دموکراسی و آزادی خواهی می‌کردند، هرچند آزادی به آن‌ها داده شده بود، آزادی که بی‌حد و مرز نبوده و نیست، در چهارچوب قانون معنا پیدا می‌کند. در دانشگاه‌های خارج از کشور هم استقلال وجود دارد این قابل قبول است، گروه‌ها و مدیریت‌ها انتخابی‌اند اما مقرراتی هم وجود دارد که همه دست‌اندرکاران و کارکنان و خدمتگزاران باید این مقررات را گردن می‌نهادند. متأسفانه این‌ها از آزادی استفاده می‌کردند اما قوانین آزادی را و چهارچوبی که این آزادی را به آن‌ها اعطا کرده بود، قبول نمی‌کردند. اینجا تعارضاتی برای ما پیش می‌آوردند. البته شورای دانشگاه برای رسیدگی به همین مسائل تشکیل شد و از استدلال و منطق بهره‌گیری می‌کردیم؛ تا جایی که میسر بود مسائل را حل می‌کردیم اما جوابگو نبود. یکبار همراه با دکتر دوایی به دیدار مسئولان یکی از این گروه‌ها رفتیم که رهگذری را گروگان گرفته بودند. گفتیم: ره‌ایش کنید، ره‌گذری بوده و عبور کرده و مسلمان هم هست، هر چه استدلال و خواهش کردیم افاقه نکرد، با دکتر دوایی مشورت کردیم که ممکن است دانشگاه مورد حمله قرار بگیرد، و طولی نکشید حدود یک ساعت بعد مورد حمله قرار گرفتیم. در آن زمان، حدود نیم میلیون تومان تعمیر در و پنجره دانشگاه کشاورزی و جبران خسارت هزینه کردیم، بالأخره این وضعیت ادامه پیدا کرد و ما هم ادامه دادیم تا مسئله تعارض بین گروه‌ها و برخورد بین آن‌ها و مزاحمت‌هایی که ایجاد می‌کردند به جایی رسید که قابل کنترل نبود، البته محدود به دانشگاه جندی شاپور نبود. در همه کشور به این شکل بود تا حاکمیت تصمیم گرفت که به این مسائل پایان دهد.

یک مسئله‌ای که هست، استفاده از حکومت مردمی و دموکراسی، به مدیریت نیاز دارد، آزادی برای من این نیست، باید به توافق رسید، باید تسامح داشت، باید تساهل کرد، باید وفاق حاصل کرد و به این ترتیب است که دموکراسی حاصل می‌شود، ما

کنار رفتیم و بنده استعفایم را تقدیم کردم، اما حالا که به گذشته نگاه می‌کنم، می‌بینم که مدیریت دکتر دوائی به گونه‌ای بود که ما مدیون حسن نیت، حسن شهرت و بلندنظری، سعه صدر و بینش ایشان بودیم، مدیریت دکتر دوائی در حد الگو بود، مدیریت دل‌سوز، مدیریتی دست‌پاک و مدیریتی در عین حال مردمی و مردم‌دار. امیدواریم این میراث فراموش نشود، خیلی خوش‌حال شدم امروز دیدم که خوش‌بختانه بنیاد نخبگان این میراث را پاس نگه داشت و نسبت به این میراث آگاهی هست.

هم در متن پیام ارسالی ریاست محترم دانشگاه شهید چمران اهواز، هم در سخنان ریاست محترم دانشگاه علوم پزشکی، هم در سخنان حجت‌الاسلام والمسلمین شفیعی اشاره کردند و این آگاهی مایه نشاط بنده است. به عنوان کسی که سال‌هاست در این دانشگاه خدمت کرده و امروز هم به قول حافظ از میکده بیرون رفتیم.

خاطراتی از دکتر خسرو نادران طحان رئیس اسبق دانشگاه

به قول بیهقی «هیچ چیز نیست که به خواندنش نیرزد». این بزرگ‌مرد با ثبت جزئیات خاطرات خود یکی از مهمترین متون ادب فارسی و منابع تاریخ ایران را پدید آورد. به همین دلیل این‌جانب به همه کسانی که در پست‌های مدیریتی و در هر سطحی که خدمت می‌کنند، توصیه می‌کنم به ثبت و نگارش خاطرات خود اهتمام ورزند تا برای آیندگان خود مرجعی به وجود آورند تا در صورت نیاز با مراجعه به این خاطرات به‌عنوان جایگزینی ثابت از تجارب سلف خود استفاده کنند. اگرچه از زمان خاطراتی که به نظر خوانندگان می‌رسد، سی‌چهل سال گذشته است ولی بعضی نکات در آن‌ها وجود دارد که به آسیب‌شناسی مشکلات مدیریت در جامعه مهم و تأثیرگذاری مثل دانشگاه کمک خواهد کرد تا شاید با اجتناب از این آسیب‌ها هریک از ما بتوانند به امر مهم مدیریت دانشگاه کمکی هرچند کوچک بنمایند. سعی کرده‌ام از ذکر اسامی افرادی که ممکن است بار منفی خاطره متوجه آنان باشد خودداری کنم. چون در این خاطرات افرادی هم به صورت مثبت و هم به صورت منفی حضور دارند بسیار سپاسگزار خواهیم شد تا اگر نکاتی که از نظر آنان

ضروری بوده ولی ذکری از آن‌ها نشده است، به نحو مقتضی، مستقیماً و یا از طریق برادر ارجمند جناب آقای دکتر دادخواه منعکس فرمایند تا جنبه‌های پنهان خاطرات آشکار و تکمیل شود.

خاطره اول: از راه‌اندازی دانشگاه علوم و فنون دریایی خرمشهر (شاخه جنوبی دانشگاه شهید چمران اهواز)

برای بازگشایی شاخه جنوبی و تأمین اعتبارات مورد نیاز، مدیریت دانشگاه با مراجعه به سازمان برنامه و بودجه خواستار برگرداندن اعتبارات گذشته شد ولی کارشناسان سازمان به‌کلی منکر وجود شاخه جنوبی شده و تحت هیچ شرایطی حاضر به تخصیص بودجه نمی‌شدند. هرچه اصرار می‌کردیم که از پرسنل شاخه جنوبی (مثل آقای عمیدزاده و آقای سیدباقر نبوی و ...) قبل از جنگ در آنجا بودند و الان در دانشگاه ما هستند و آمادگی دارند دوباره به خرمشهر بروند. سخن کارشناس بودجه دانشگاه (آقای مطوف) پذیرفته نمی‌شد. یک روز دکتر نورمحمدی (از دانشکده کشاورزی) به دفترم آمده بود و در زمینه سوابق دانشگاه و توسعه آن با ایشان صحبت می‌کردم. میان صحبت‌ها، به‌طور اتفاقی در مورد مشکل شاخه جنوبی صحبت کردم. ایشان گفتند من مصاحبه شاه مخلوع را، هنگامی که برای تأسیس شاخه جنوبی به خرمشهر آمده بود و با روزنامه‌اطلاعات (یا کیهان درست خاطر نیست) انجام داده، در اختیار دارم. با خوشحالی کپی آن را از ایشان گرفتم و به آقای مطوف دادم و گفتم این سند فعالیت و وجود شاخه جنوبی را به سازمان ارائه می‌دهید و تا اعتبارات شاخه جنوبی را پس نگیرید از تهران بر نمی‌گردید. خوشبختانه بعد از مذكرات زیاد و ارائه این مدرک اعتبارات شاخه جنوبی هم برقرار شد.

خاطره دوم:

برای تأمین زمین مورد نیاز شاخه جنوبی خدمت مرحوم حاج آقا جمی امام جمعه محترم آبادان رفتیم و به ایشان گفتیم که برای فعالیت مجدد و توسعه شاخه جنوبی به ۵۰۰ هکتار از زمین‌های بین آبادان و خرمشهر که کاربری آموزش عالی دارند نیاز است. وقتی برنامه ایجاد حوضچه‌های آموزشی و پژوهشی آبریان دریایی و همچنین ایجاد مزارع نمونه کشاورزی برای توسعه گیاهان گرمسیری را توضیح دادیم، بسیار استقبال کردند و قول همکاری و پشتیبانی دادند و سفارش کردند پیگیری لازم را انجام دهیم و هرکجا نیاز بود کمک کنند به ایشان اطلاع دهیم. موضوع را با استاندار وقت (آقای مهندس مقیمی که با دکتر حیدری نژاد آشنایی قبلی داشتند) در میان گذاشتیم و ایشان هم قول مساعد دادند و قرار شد موضوع در کمیسیون ماده ۵ استان مطرح شود و مهندس طباطبایی (دکتر طباطبایی عضو بازنشسته دانشکده مهندسی) هم مسئول پیگیری شدند. به ما اطلاع دادند که مهندس سراج‌الدین کازرونی وزیر مسکن و شهرسازی قرار است به اهواز بیایند و آقای طباطبایی گفتند که باید موافقت ایشان جلب شود. بسیار خوشحال شدم چون در دوره خدمت سربازی با مهندس کازرونی در اداره مهندسی ارتش روی پروژه احداث ۱۱ کارخانه خانه‌سازی ارتش (که یکی از آنها در اهواز و بعد از پلیس راه قرار دارد) مدت یکسال در یک سالن همکاری می‌کردیم. البته من در مورد تأسیسات کارخانه‌ها و ایشان در مورد معماری شهرک‌ها فعالیت داشتیم. روز موعود فرارسید و در استانداری به ملاقات ایشان رفتیم و در مورد زمین‌های مورد نیاز خرمشهر از ایشان کمک خواستیم و ایشان هم قول مساعد دادند. خوشحال از این جلسه بیرون آمدیم و به دکتر طباطبایی تأکید کردم که موضوع را با جدیت پیگیری کند و مرا در جریان قرار دهد. بعد از مدتی یک روز آقای طباطبایی با قیافه ناراحت آمد و گفت با اختصاص فقط ۱۰۰ هکتار موافقت شده است. وقتی دلیل را پرسیدم گفت مصوبه کمیسیون ماده ۵ استان که باید به تأیید وزیر مسکن و شهرسازی می‌رسید در تهران مجدداً در کمیسیونی متشکل از وزیر و آقای میرزاده معاون اجرایی رئیس جمهور و

آقای محسن رضایی فرمانده وقت سپاه مطرح شده و مقرر شده ۴۰۰ هکتار از زمین‌ها را برای ایجاد میدان سوارکاری در اختیار سپاه قرار دهند و ۱۰۰ هکتار هم به شاخه جنوبی اختصاص دهند. تلاش کردیم بلکه این مصوبه تغییر کند ولی موفق نشدیم. خبر شدم که آقای میرزاده برای کاری به اهواز می‌آید. در جلسه‌ای که حضور داشتند از ایشان درخواست کردم که برای بررسی مسائل به دانشگاه تشریف بیاورند ولی ایشان به بهانه این که پرواز دارند عذر خواستند. این خاطره را از این جهت بیان کردم تا نشان دهم علی‌رغم پشتیبانی امام جمعه آبادان، استاندار خوزستان و وزیر مسکن و شهرسازی متأسفانه فرمانده محترم سپاه ایجاد میدان سوارکاری را بر توسعه شاخه جنوبی ترجیح دادند در حالی که انتظار این بود که ایشان از درخواست ما که برای توسعه خرمشهر بعد از جنگ بسیار ضروری بود، پشتیبانی می‌کردند.

خاطره سوم:

سه نفر هیئت علمی از شاخه جنوبی، آقایان سیدباقر نبوی (دکتر نبوی)، احمد سواری (دکتر سواری) و موسی‌پور در دانشکده علوم اهواز مستقر بودند و امور اداری و فعال‌سازی شاخه را هم دکتر نبوی پیگیری می‌کردند. یک روز به دفتر من آمدند و گفتند ساختمان دانشکده خرمشهر که منزل شیخ خزعل بوده تقریباً ویرانه است و فرماندار شهر گفته اداره آموزش و پرورش ساختمانی در حال اتمام برای آموزش فنی و حرفه‌ای دارد ولی اگر دانشگاه بخواهد فعال شود ما هم کمک می‌کنیم که ساختمان به دانشگاه واگذار شود و تعداد ۱۰ آپارتمان برای سکونت اعضای هیئت علمی در یکی از بلوک‌های جدید هم اختصاص می‌دهیم به شرط آن‌که اعضای هیئت علمی در محل مستقر شوند. هیچ‌کسی از همکاران به‌جز یک نفر سرایدار حاضر به اقامت در خرمشهر نبود. تا این‌که بعد از مدتی دکتر نبوی گفتند: فرماندار خواستار تعیین تکلیف شاخه شده است. به خرمشهر رفتیم و در جلسه‌ای با فرماندار شرکت کردیم. ایشان هم اتمام حجت کردند که اگر نیروهای

شما مستقر نشوند آپارتمان‌ها و ساختمان‌ها رو به اتمام را به مؤسسات دیگر واگذار خواهیم کرد. در دانشگاه هم از سال‌ها پیش یکی از همشهریان من، به‌عنوان هیئت علمی حضور داشت که هیچ گروهی مایل به پذیرفتن ایشان به‌عنوان هیئت علمی نبود و علی‌رغم اینکه دوره کارشناسی را در رشته مدیریت بازرگانی و کارشناسی ارشد را در رشته هنرهای صنعتی خوانده بودند؛ اصرار داشتند که عضو گروه مکانیک شوند (شاید تصورشان این بود که برای عضویت در یک گروه کافی است همشهری رئیس دانشگاه باشید). به‌نظرم رسید اگر بپذیرند در خرمشهر مستقر شوند فرصت خوبی است تا هم از سرگردانی نجات پیدا کنند و هم امکانات نسبتاً خوب خرمشهر از دست نرود. به همین جهت موضوع را با ایشان در میان گذاشتم ولی ایشان نپذیرفتند. من هم حرف آخر را به ایشان زدم که اگر به خرمشهر نروند چون محلی برای خدمتشان در اهواز نیست ناچاراً از دانشگاه اخراج خواهند شد. ایشان با دل‌خوری از لفاق رفتند. به مدیر امور اداری (آقای سیدمحمد محقق) گفتم محل خدمتشان را خرمشهر تعیین و حکم مأموریت برایشان صادر کنند. این موضوع همزمان با بعضی تحرکات و ناآرامی‌ها در دانشگاه بود. گویا به تحریک بعضی از دوستانش از رفتن به خرمشهر خودداری کرده بود چون آقای نبوی در جلسه حضوری اظهار داشتند که فرماندار واحدهای مسکونی را به مؤسسات دیگر واگذار کرده است. من هم که از بی‌مسئولیتی این شخص ناراحت شده بودم به اداره کارگزینی گفتم طبق مقررات به‌خاطر دو ماه غیبت از محل مأموریت، به خدمت ایشان در دانشگاه خاتمه دهند. بعدها ایشان هم با پیگیری قضایی و حمایت دوستانش نه تنها حکم بازگشت به کار را گرفت بلکه به‌عنوان پاداش ضررهایی که به شاخه جنوبی وارد کرده بود، به‌طور غیرقانونی عضو هیئت علمی گروه مکانیک شد، بدون این که حتی یک ساعت در گروه، درسی ارائه کرده باشد و تا همین اواخر حقوق دریافت کرد و به کسانی که دانشگاه را محل فعالیت‌های تخصصی می‌دانستند، می‌خندید.

این خاطره را برای این نوشتن تا نشان دهم شرایط کار مدیریت در زمان‌هایی، به‌خاطر دخالت گروه‌های غیرمسئول داخل دانشگاه و بیرون از دانشگاه، چنان مشکل و در مواردی خنده‌آور می‌شد که نظارت و اجرای قانون توسط مدیریت را غیر ممکن می‌ساخت.

خاطره چهارم: تأسیس کتاب‌فروشی دانشگاه

سال ۶۲ همزمان با بازگشایی دانشگاه، تهیه کتاب برای بسیاری از دانشجویان دانشگاه مشکل بود چون تیراژ کتاب‌ها پایین بود و دانشجویان تهران و شهرهای بزرگ فوراً آن‌ها را خریداری می‌کردند و دانشجویانی که دور از مرکز بودند بدون کتاب می‌ماندند. یکی از کارمندان دانشکده ادبیات به نام آقای صرامی که متوجه مسئله شده بود پیش من آمد و پیشنهاد ایجاد کتاب‌فروشی دانشگاه را داد و از من خواست موضوع را در هیئت رئیسه دانشگاه مطرح و موافقت آن‌ها را جلب کنم (من در آن زمان معاون آموزشی دانشگاه بودم). من هم موضوع را مطرح کردم و هیئت رئیسه استقبال کردند. قرار شد آقای صرامی کارهای لازم را انجام دهد و اگر کمکی لازم داشت به من اطلاع دهد تا چاره‌جویی کنیم. محل کتاب‌فروشی را یکی از اتاق‌های ساختمان مرکزی تعیین کردیم و ایشان برای خرید کتاب‌ها مبلغ پانصد هزار تومان درخواست کرد که معاون مالی دانشگاه، آقای کریم منصوری (دکتر کریم منصوری که بعداً عضو دانشگاه علوم پزشکی شدند) گفتند محلی برای تأمین اعتبار وجود ندارد. بالأخره با پیگیری آقای صرامی و پذیرش ضرورت تأسیس کتاب‌فروشی، آقای منصوری گفتند می‌تواند مبلغ مورد نیاز را به‌صورت تنخواه در اختیار معاون آموزشی قرار دهد به‌شرطی که در پایان سال آن را تسویه کند. من هم که نمی‌توانستم چنین تضمینی را بدهم از پذیرش شرط ایشان امتناع کردم. آقای صرامی دست‌بردار نبود و با جدیت با هر فردی که فکر می‌کرد مؤثر است مذاکره می‌کرد. بالأخره آقای منصوری در هیئت رئیسه موافقت کرد که حاضر است نصف مبلغ را او تعهد کند به‌شرطی که نصف دیگر را معاون آموزشی یا هر یک از اعضای

هیئت رئیسه تقبل کنند. چون حقوق من در حد ده هزار تومان بود جرئت پذیرش این مسولیت را نداشتم ولی با اصرار رئیس دانشگاه (مرحوم مهندس نجفی) و سایر اعضا، مبلغ دویست و پنجاه هزار تومان را تعهد کردم. آقای صرامی هم کارش را شروع کرد و چند هفته بعد ما را برای بازدید از کتابفروشی دعوت کرد. وقتی وارد کتابفروشی شدم دیدم تعدادی کتاب و کره جغرافیایی و فرهنگ لغت و کتاب‌هایی که به نظرم ته‌مانده انبار ناشران بود را در کتابفروشی جمع کرده است. آه از نهادم برآمد که چگونه تا پایان سال این اجناس به فروش برسند و ما بتوانیم تنخواه را تسویه کنیم. به آقای صرامی اعتراض کردم که قرار بود شما کتاب‌های درسی مورد نیاز دانشجویان را بیاورید نه این که اجناسی را که روی دست صاحبانش مانده در کتابفروشی جمع کنید. ولی ایشان خیلی با اطمینان می‌گفت که همه به فروش خواهند رفت. خلاصه تا پایان آن سال فکرم گرفتار تسویه حساب بود. با مساعدت رئیس دانشگاه و معاون مالی قضیه در پایان سال مالی فیصله پیدا کرد. به خاطر آشفتگی افکارم در آن چند ماه تصمیم گرفتم که هیچ‌وقت کار مالی خارج از مصوبات را تعهد نکنم. سال ۶۹ یکی از اعضای هیئت رئیسه (فکر می‌کنم دکتر ممویی بود درست بخاطر ندارم) موضوع نامناسب بودن فضای کتابفروشی و ضرورت جابجا کردن آن را مطرح و پیشنهاد کردند که یکی از چهار گلخانه دانشکده کشاورزی که بلااستفاده مانده بودند، بازسازی و کتابفروشی به آنجا منتقل شود. با رئیس دانشکده کشاورزی (دکتر الماسی) تماس گرفتم و موضوع را با ایشان در میان گذاشتم. ایشان گفتند هر چهار گلخانه در اختیار شما و به هر نحوی که صلاح می‌دانید از آن‌ها بهره‌برداری کنید. با صرف هزینه محل کنونی کتابفروشی آماده و الان نزدیک ۲۶ سال است که در این محل مستقر است. البته آقای صرامی که آن همه برای ایجاد و توسعه کتابفروشی تلاش کرده بودند به اصفهان منتقل شده بودند. این خاطره را از آن جهت بیان کردم تا به مسئولان محترم یادآوری کنم تا به پیشنهادهایی که به آن‌ها می‌شود توجه کنند و اگر برای بهبود شرایط کار در دانشگاه مفید تشخیص دادند، پشتیبانی کنند.

خاطره پنجم: روز اول ریاست

روز اول که به عنوان رئیس دانشگاه همراه با رئیس قبلی به اتاق کارم وارد شدم، ایشان حکم بازگشت به کار یکی از اعضای هیئت علمی دانشکده ادبیات را از جیبش بیرون آورد و گفت من این حکم را اجرا نکردم چون با اعتراض دانشجویان مواجه می‌شدم ولی شما اگر آن را اجرا نکنید دادگاه برایتان مشکل درست می‌کند. با تعجب به او گفتم کاش این وضعیت را برایم به ارث نمی‌گذاشتید. با این حال با مشاور حقوقی مشورت کردم که صلاح کار چیست. نتیجه این شد که فرد مورد نظر را احضار کنم و به او تذکر دهم اگر می‌خواهد رفتار تحریک‌آمیز در دانشکده داشته باشد به همین دلیل باید اجرای حکم را متوقف کنم و اگر قبول کرد که رفتار گذشته‌اش را تکرار نکند، دستور اجرای حکم بازگشت به کار را صادر کنم. فرد مورد نظر به دفترم آمد و موضوع را با ایشان مطرح کردم. در پاسخ گفت: مگر من چکار کرده‌ام که باعث تحریک دانشجویان شدم؟ من هم طبق گزارشی که به من داده بودند (ایشان کشف/الاسرار درس می‌دادند که گویا تفاسیر عرفانی ایشان در مواردی با دیدگاه حضرت امام تفاوت داشت و بعضی از دانشجویان موضوع را با یکی از علمای قم در میان گذاشته و نظر او را جویا شده بودند و اظهار نظر او را مبنای اقدام خود قرار داده بودند) گفتم به قرار اطلاع بعضی از دانشجویان می‌گویند که شما به حضرت امام توهین کرده‌ای و به همین دلیل دانشجویان شاکی هستند. ایشان با تأکید بسیار این ادعا را رد کردند و گفتند اگر فقط یک نفر شهادت بدهد که من چنین کاری کرده‌ام من از این دانشگاه خواهم رفت. با عده‌ای از دانشجویان که موضوع را پیگیری می‌کردند، جلسه‌ای ترتیب دادم و گفتم در صورتی از بازگشت ایشان می‌توانم جلوگیری کنم که برای ادعایتان کتباً شهادت بدهید که همگی منکر شدند و گفتند: ما حاضر نیستیم کتباً شهادت بدهیم ولی اگر به دانشکده بیایید او را بیرون می‌کنیم. من که دچار تعجب شده بودم گفتم به چه مجوزی این کار را خواهید کرد؟ گفتند: ما پیش یکی از علمای قم رفته‌ایم و ایشان دستور داده‌اند به هر ترتیبی شده نگذارید این شخص وارد دانشکده شود. من هم با قاطعیت گفتم

اگر شهادت ندهید من ناچار حکم بازگشت او را باید اجرا کنم و حاضر نیستم به خاطر صرف ادعای شفاهی شما، خودم را با دادگاه درگیر کنم. تازه آن چند نفر دانشجو از اتاق بیرون رفته بودند که جانشین نماینده رهبری در دانشگاه آمد و گفت: شنیده‌ام که تصمیم داری فلانی را برگردانید. گفتم حکم دادگاه این است و من هم دلیلی برای توقف آن ندارم و رئیس قبلی هم توصیه کرده آن را اجرا کنم. ایشان گفتند: ولی نماینده رهبری در دانشگاه مخالف بازگشت ایشان است و شما باید ایشان را اخراج کنید. روزهای اول کار با مشکلی مواجه شدم که وقت زیادی را از من گرفت. به‌نظرم رسید با رئیس دادگاه اهواز هم مشورتی بکنم شاید راه حل مناسبی پیدا شود. مشاور حقوقی از دادستان دادگاه وقت گرفت و من به دیدن ایشان رفتم و کل ماجرا را برایشان تعریف کردم و از ایشان راهنمایی خواستم. ایشان گفتند: اگر حکم را بدون دلیل اجرا نکنید مجازات متوجه شما می‌شود. گفتم: اگر اجرا کنم نماینده رهبری در دانشگاه کدورت پیدا می‌کنند. دادستان کمی فکر کرد و گفت: اگر نماینده نهاد رهبری ایراد گرفتند بگویید من حکم بازگشت را طبق قانون اجرا می‌کنم و شما شخصاً اگر امکاناتی داری ایشان را از دانشگاه اخراج کنید. هنوز در فکر این بودم که چه کار کنم که رئیس دانشکده همراه آن هیئت علمی به دفترم آمدند. رئیس دانشکده ادبیات گفتند: با ایشان صحبت کرده‌ام و قرار شده نه تنها حرفی که باعث ایجاد تنش شود نزنند بلکه به‌عنوان حسن نیت و خاتمه دادن به این کشمکش طولانی از پیگیری مطالباتشان در دورانی که از حضور در دانشکده محروم بوده‌اند نیز صرف نظر می‌کنند. به‌نظرم فرصت مناسبی بودم تا من هم به سهم خودم به خاتمه این نزاع کمک کنم. به همین جهت به کارگزینی دستور دادم طبق حکم دادگاه بازگشت به کار آن آقا را صادر کنند. یکی دو ماه بعد رئیس دانشکده تلفن کردند و گفتند که این آقا مجدداً حرف‌هایی زده که دانشجویان به او اعتراض کرده‌اند و جو دانشگاه دارد متشنج می‌شود. ایشان را احضار کردم و به‌یادش آوردم که چه قولی داده است. با کمال تعجب نه تنها قولی را که داده بود انکار کرد بلکه با قاطعیت گفت اگر در دوران محرومیت از خدمت پای مرغم در خانه شکسته باشد

مسئولیتش با دانشگاه است و من تا دریافت تمام مطالباتم موضوع را پیگیری خواهم کرد و شما هم هر کاری که از دستتان بر می آید، کوتاهی نکنید. من که از تغییر لحن و رفتارش متعجب شده بودم از ایشان خواستم مطالبات قانونی شان را دنبال کنند و دادگاه هر حکمی به نفع ایشان داد من اجرا خواهم کرد و ایشان هم رفتند. مدتی گذشت که رئیس دانشکده تلفن کردند و گفتند در پی اظهاراتی که دانشجویان توهین به خود تلقی کرده اند از ورود ایشان به دانشکده جلوگیری شده است. شکایت های ایشان تا سالها ادامه داشت. سه سال بعد که نا آرامی هایی در دانشگاه ایجاد شد یکی از مواردی که به عملکرد رئیس دانشگاه در اعلامیه ها اشاره می شد بازگرداندن این فرد بود. این خاطره را از آن جهت بیان کردم تا وضعیت سیاسی و دخالت بعضی اقشار دانشجویان در مشکل آفرینی برای مدیریت دانشگاه را به جای کمک به مدیریت، نشان دهم.

خاطره ششم

در سال ۷۲ که ناآرامی هایی در دانشگاه اتفاق افتاد یک روز یکی از استادان محترم گروه شیمی که سوابق درخشانی در همکاری برای بازگشایی دانشگاه داشتند؛ پیش من آمد و گفت: آقای دکتر نادران شما چه فسق و فجوری تاکنون از من دیده ای؟ من با تعجب از این سؤالشان گفتم این چه سؤالی است که می فرمایید؟ من جز تلاش و خدمت و درستکاری و همکاری چیزی از شما ندیده ام. گفت پس چرا از من بخاطر داشتن فسق و فجور به هیئت رسیدگی به تخلفات اعضای هیئت علمی شکایت کرده اید؟ من همچنان با تعجب به ایشان گفتم تاکنون من از هیچ یک از همکاران چنین شکایتی مطرح نکرده ام تا چه برسد از شما. نامه ای را روی میز من گذاشت و گفت پس این چیست؟ نامه را مطالعه کردم. خیلی کوتاه خطاب به ایشان متنی به این مضمون نوشته شده بود که در پی رسیدگی به شکایت مرجع ردیف اول آئین نامه رسیدگی به تخلفات اعضای هیئت علمی و طبق ماده ...، ارتکاب فسق و فجور شما محرز و کتباً تویخ می شوید. گفتم خوب این چه ارتباطی با من دارد؟

گفتند در آئین نامه مورد اشاره، مرجع ردیف اول را رئیس دانشگاه ذکر کرده است. من که تعجبم بیشتر شده بود گفتم اجازه بدهید بررسی کنم، بینم قضیه چیست ولی به شما اطمینان می‌دهم که از این موضوع کاملاً بی‌اطلاعم. وقتی رفتند بلافاصله منشی هیئت را که جزء پرسنل دفتر رئیس دانشگاه بود احضار کردم و گفتم چه کسانی عضو این هیئت هستند؟ ایشان هم که معلوم بود آمادگی قبلی برای چنین سؤالی داشتند با قاطعیت گفتند: اسامی محرمانه است و من مجاز نیستم آن‌ها را نام ببرم. گفتم: عجب!! عده‌ای ناشناس جمع شده و به مردم به اسم رئیس دانشگاه تهمت می‌زنند و شما هم که در دفتر رئیس دانشگاه هستید برایشان مخفی کاری می‌کنید! اگر فوراً لیست اسامی و رئیس آن‌ها را در اختیارم نگذارید تو را در اختیار کارگزینی قرار می‌دهم. وقتی دید سُنْبه پرزور است گفت که هیئت با ریاست فلانی که از همکاران دانشکده الهیات است تشکیل می‌شود. گفتم: سریع بگو به دفترم بیاید. فکر کنم روز بعد او با قیافه‌ای خندان که گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است آمد و احوال‌پرسی گرم و دوستانه‌ای کرد. البته از زمانی که همراه سایر دوستان در سال ۶۰ از دزفول به اهواز آمدم و در مهمانسرای دانشگاه واقع در باغ معین مستقر شدیم با این شخص آشنا بودم و فکر نمی‌کردم چنین خطایی از ایشان سر زده باشد. به همین جهت دوستانه موضوع را با ایشان در میان گذاشتم و از ایشان خواستم این اشتباه را سریعاً اصلاح کنند و از آن همکار محترم عذرخواهی کنند. ولی ایشان هم با لبخندی ملیح گفتند که امکان ندارد این کار را بکنند. من که از تعجب، خون‌سردی‌ام را از دست داده بودم با جدیت گفتم: اگر این کار را نکنید و این همکار از من به دادگاه بابت ایراد تهمت و هتک حیثیت شکایت کند من نه تنها از شما پشتیبانی نخواهم کرد بلکه شما را به‌عنوان مسئول این کار معرفی و خودم هم شاکی خواهم شد. طرف که گویا انتظار چنین برخوردی را از من نداشت قیافه‌اش را درهم کشید و از جیبش سیگاری درآورد که روشن کند. به ایشان گفتم: لطفاً اینجا سیگار روشن نکنید. در حالی که از عصبانیت دستانش می‌لرزید دست در جیبش کرد و کاغذ و قلم را بیرون آورد و گفت حالا که به من اعتماد ندارید من استعفا می‌دهم.

گفتم این که استعفا بدهی یا به کارت‌ان ادامه بدهید به خودتان مربوط می‌شود ولی تا وقتی که این مشکل را که تحت نظر شما به وجود آمده است اصلاح نکنید با استعفای شما موافقت نخواهم کرد. کمی فکر کرد و گفت من دخالتی در این قضیه نداشتم. گفتم پس چه کسی این شکایت را از طرف رئیس دانشگاه مطرح کرده است. قدری مکث کرد و گفت عده‌ای از دانشجویان انجمن... این کار را کرده‌اند.

متأسفانه در تمام دورانی که در دانشگاه بوده‌ام چه هنگامی که دانشجوی بوده‌ام و چه آن‌گاه که به‌عنوان هیئت علمی در دانشگاه حضور داشته‌ام همیشه مشاهده کرده‌ام که بعضی افراد فرصت‌طلب و مسئله‌دار با نفوذ در تشکیلات دانشجویی و به نام فعالیت‌های دانشجویی بیشتر به کار تخریب دست زده‌اند تا مساعدت برای بهبود شرایط دانشجویان و دانشگاه. بارها این فرمایش حضرت امام (ره) را که فرمودند: «گروه‌گرایی وابستگی فکر و عملی می‌آورد»، را در تشکیلات دانشجویی مشاهده کردم. این گروه‌ها به‌جای این که فعالیت‌های سیاسی به معنی واقعی داشته باشند اغلب کاریکاتوری از فعالیت‌های سیاسی از خود به نمایش می‌گذارند که به سیاست‌زدگی بیشتر نزدیک است. کم نبودند گروه‌هایی که عناصر مشکوک و مسئله‌ساز از آن‌ها برای فعالیت‌های تخریبی خود به‌عنوان پوشش استفاده می‌کردند. نمونه‌اش هم عده معدودی از دانشجویان فلان انجمن بودند که وقتی دیدند از طریق هیئت رسیدگی به تخلفات به هدفشان نرسیدند؛ برنامه دیگری را پیاده کردند.

داستان به‌طور اجمال از این قرار بود که چند روز بعد از گفتگوی من با رئیس هیئت رسیدگی به تخلفات، اطلاعیه‌ای با مهر این انجمن در سطح دانشگاه منتشر شد که عملکرد مدیریت دانشگاه را در بعضی امور به‌شدت مورد انتقاد قرار داده بود. وقتی مسئول حراست یک نسخه از آن را به من داد به او گفتم: بین چه کسی در گروه شیمی به نویسنده این نامه اجازه داده تا از ماشین تایپ گروه برای نوشتن نامه استفاده کند. مسئول حراست با تعجب به من نگاه کرد و گفت: چگونه می‌توان کسی از این گروه را بدون مدرک به این کار متهم کرد؟ گفتم: برو در گروه و متنی را بده برایت تایپ کنند بعد کاغذی را که متن در حضور خودت روی آن تایپ

شده است، با کاغذی که متن اطلاعیه روی آن تایپ شده است مقایسه کن خواهی دید که علائم یکسانی که ناشی از نقص نوار ماشین تایپ است روی هر دو کاغذ مشاهده خواهی کرد. حقیقت این بود که مدیر گروه شیمی در آن زمان کسی بود که نسبت به من خیلی اظهار دوستی می‌کرد. چون هنگامی که درخواست استخدام در دانشگاه داده بود مصادف با بازگشایی دانشگاه بود و من هم طبیعتاً به خاطر این که معاونت آموزشی باید برای جذب اعضای هیئت علمی تلاش کند، از درخواست ایشان پشتیبانی کردم و هنگامی که بورس تحصیلی گرفتم و عازم لیورپول انگلستان شدم ایشان که قبل از من بورس گرفته و در دانشگاه منچستر مشغول شده بودند به استقبال آمدند و تشویق کردند که به خاطر اینکه در منچستر مدرسه ایرانی هست و برای این که تحصیل فرزندانم با مشکل مواجه نشود، بهتر است به جای لیورپول در منچستر بمانم و در آنجا به تحصیل خودم ادامه دهم. انصافاً کمک‌ها و راهنمایی‌های زیاد و مفیدی کردند که منجر به رفت و آمد و دوستی خانوادگی شد. وقتی هم که مدیر گروه شدند مرتب و در هر فرصتی مراتب دوستی و محبت خود را نسبت به من ابراز می‌کردند. به همین دلیل باورم نمی‌شد که او شخصاً در انتشار آن شبنامه دخالت داشته باشد. البته در نامه‌های اداری که برایم می‌فرستاد متوجه نقص ماشین تایپ گروه شده بودم و تعجب می‌کردم که یک مدیر گروه که متوجه نقص ماشین تایپ نمی‌شود چگونه می‌تواند امور گروه را اداره کند و فعالیت‌های آن را توسعه دهد.

خلاصه کنم؛ رئیس حراست روز بعد پیش من آمد و گفت: شما درست متوجه شدید. مدیر گروه کلید دفتر گروه را به یکی از همکارانش، که با دانشجوی نویسنده نامه ارتباط دارد، داده و با هماهنگی این شخص شبنامه نوشته و منتشر شده است. مدیر گروه هم که متوجه شد چه خطی کرده به عوض این که اشتباهش را اصلاح کند به دفترم آمد و در حضور جانشین نهاد نمایندگی، که احتمالاً برای رفع و رجوع بندی که دوستانش به آب داده بودند قبل از ایشان پیشم آمده بود، به اقدام حراست برای کشف موضوع اعتراض کرد و من به خاطر حرمت دوستی قبلی پاسخی به

اعتراض پرخاشگرانه او ندادم ولی همکاری را که کلید را به دانشجو داده بود احضار کردم. وقتی از او سوال کردم چرا این کار را کردید؟ اشتباهش را پذیرفت و گفت: بهتر است که من از عضویت در گروه استعفا دهم. اگر چه من مخالفت کردم ولی ایشان ترجیح دادند در دانشگاه دیگری مشغول شوند. مدتی بعد هم مدیر گروه با به‌راه انداختن جنجال و ادعای بدرفتاری با ایشان و عدم امکان خدمت در دانشگاه شهید چمران، به دانشگاه دیگری منتقل شد.

خاطره هفتم

کار ساختمانی ۱۱ بلوک خوابگاه (پروژه ۱۴ بلوک) تقریباً متوقف شده بود که از معاون عمرانی (مهندس طباطبایی) و مسئول دفتر فنی (مهندس قماشچی) خواستم گزارشی از روند پیشرفت و سابقه این پروژه را ارائه کنند. توضیح دادند که قرار بوده پروژه ظرف ۱۸ ماه تکمیل و تحویل شود که مدتی بعد به‌علت پیشرفت خوب پروژه، پیمانکار پیشنهاد می‌دهد که می‌تواند پروژه را پانزده‌ماهه تحویل دهد و مسولان موافقت می‌کنند که اگر این کار را بکند آن‌ها هم پاداش مناسبی به او پرداخت کنند. ۱۵ ماه و ۱۸ ماه می‌گذرد و هیچ نشانی از اتمام پروژه پیدا نمی‌شود. زمانی که این توضیح را می‌دادند بیش از ۷۰ ماه از شروع پروژه گذشته بود و عملاً کارها تعطیل شده بود. از آن‌ها خواستم در مورد علل تأخیر هم توضیح دهند. گفتند: ظاهراً سهمیه مصالح را که طبق قرار باید به پیمانکار می‌دادند به او ندادند و چون پیگیری‌هایش به نتیجه نرسیده او هم ناچاراً کار را متوقف کرده است. از آن‌ها خواستم هر طور شده موضوع را بررسی کنند و به ما راهکار نشان دهند که چه اقدامی باید انجام دهیم تا پروژه فعال شود. مدتی بعد مهندس قماشچی در جلسه هیئت رئیسه حاضر شد و توضیح داد که مقداری از سهمیه میل‌گرد و سیمان پیمانکار را ندادند، و او هم نتوانسته کارش را ادامه دهد. قرار شد جزئیات بیشتری از کسانی که مسئول این تعلل بوده‌اند کشف و ارائه کند تا چاره‌جویی شود. در جلسه بعدی ایشان توضیح دادند که به قرار اطلاع حدوداً ۱۴ تن میل‌گرد از سهمیه

را که برای پروژه از خارج وارد کرده‌اند، توسط معاونت جنگ (یا رزمندگان) وزارت برای تکمیل ساختمان جدیدالتأسیس این معاونت ضبط و مصرف شده است و مقدار ۷۰ تن سهمیه سیمان از کارخانه بهبهان را هم استاندار وقت دستور داده است در اختیار دانشگاه آزاد شوشتر قرار گیرد و تاکنون پیگیری‌های پیمانکار برای جایگزینی این مصالح به جایی نرسیده است. بلافاصله در جلسه‌ای با استاندار وقت (آقای مهندس مقیمی) از استاندار قبلی که چنین کاری در حق دانشگاه ما کرده بود شکایت کردم و از او قول گرفتم که سهمیه سیمان پیمانکار را به او برگرداند که او هم فوراً مساعدت کرد. در اولین جلسه‌ای هم که با وزیر محترم فرهنگ و آموزش عالی (آقای دکتر معین) با حضور معاونانش داشتیم علت توقف کارهای ساختمانی خوابگاه را مطرح کردیم و ایشان هم دستور رسیدگی فوری دادند و مشکل ظرف مدت کوتاهی حل شد. کارهای پروژه به خوبی پیش می‌رفت و فکر کنم سال بعد بود که آقای دکتر معین، بهره‌برداری از تعدادی از بلوک‌ها را که آماده شده بودند، افتتاح کردند.

اتفاق مشابهی هم برای سهمیه بورس دانشگاه ما اتفاق افتاده بود. بعضی از همکاران مکرراً اعتراض می‌کردند که چرا سهمیه بورس دانشگاه‌های دیگر بیشتر از دانشگاه ماست. بالأخره از معاون آموزشی (دکتر حیدری‌نژاد) خواستم موضوع ظرفیت بورس‌هایی را که وزارتخانه به دانشگاه‌ها اختصاص می‌دهد بررسی و گزارشی ارائه دهد. مدتی بعد لیست محرمانه‌ای را به من نشان دادند که در آن علاوه بر این که برای سال‌های متمادی سهمیه بورس ما در مقابل دیگر دانشگاه‌ها کمتر بود، در یکی از سال‌ها ۸ سهمیه از ۲۰ سهمیه دانشگاه ما را به مریدان دانشگاه تهران اختصاص داده بودند. از معاون آموزشی خواستم که موضوع را برای جبران مافات پیگیری کنند و اگر نیاز به کمک بود به من اطلاع دهند. ایشان هم انصافاً با تلاش و پیگیری مستمر توانستند سهمیه سال بعد را به دو برابر افزایش دهند.

خاطره هشتم

تعداد زیادی از پرونده‌های همکاران برای تبدیل وضعیت استخدامی در کارگزینی مانده بود و گاهی متقاضیان مراجعه می‌کردند و پرونده‌شان در کمیته گزینش استاد بررسی می‌شد و درباره آنانی که استعلام‌هایشان رسیده بود و مشکلی نداشتند تصمیم مساعد گرفته می‌شد و بقیه همچنان در نوبت می‌ماندند. بخشنامه‌ای از وزارت فرهنگ و آموزش عالی رسید که کلیه درخواست‌های تبدیل وضعیت اعضای هیئت علمی باید ظرف چهار ماه تعیین تکلیف شوند. ما هم تلاش کردیم تا پرونده‌هایی که به نظرمان مشکلات عمده نداشتند زودتر بررسی شوند. در یکی از پرونده‌های متعلق به یکی از همکاران دانشکده تربیت بدنی دو اظهار نظر از افراد رسیده بود که جای تأمل داشت و به صلاحدید اعضای کمیته نیاز به بررسی بیشتر داشت. در یکی از این استعلام‌ها که از طرف رئیس دانشکده تنظیم شده بود آن‌قدر صفات و عناوین عجیب ذکر شده بود که به قول یکی از اعضای کمیته بهتر بود پرونده این همکار یک راست به دادگاه انقلاب فرستاده می‌شد تا به‌عنوان ضدانقلاب محاکمه شود در حالی که همه، این همکار را از سال‌ها پیش می‌شناختند و باور نمی‌کردند چنین تهمت‌هایی درباره او مصداق داشته باشد. با این حال تصمیم این شد که تا بررسی بیشتری انجام نگرفته تبدیل وضع ایشان، که بیش از ده سال از استخدامش می‌گذشت، انجام نشود و چون ممکن بود این همکار پیگیر شود و یا در اثر طولانی شدن طبق بخشنامه اخراج شود و کار به شکایت بکشد، قرار شد با نویسنده استعلام حضوری مذاکره کنم و اگر مستندات دارد آن‌ها را تحویل دهد تا تصمیم مقتضی گرفته شود. وقتی به ایشان گفتم با مطالبی که درباره این همکار نوشته احتمالاً باید او را اخراج کنیم با خوشحالی گفت: چه بهتر تا حالا هم زیادی در دانشگاه مانده است. گفتم اگر او را بعد از ده دوازده سال خدمت اخراج کنیم حتماً به دادگاه می‌رود و شکایت می‌کند. گفت: هرکاری که می‌خواهد بکند. حقتش اخراج است. گفتم: آن وقت دادگاه از من دلیل اخراجش را خواهد پرسید و من به نامه شما درباره ایشان استناد خواهم کرد. گفت: بسیار خوب هر جا لازم بود خودم

تأیید می‌کنم. گفتم: ولی مطالبی که نوشته‌ای همه ادعاست و تو باید مدارک محکمه‌پسند به قاضی ارائه دهی و گرنه از تو به‌عنوان ایراد تهمت و افترا شکایت می‌کند و به دردمر می‌افتید. فکری کرد و وقتی دید هوا پس است گفت: من مدرکی ندارم فقط چیزهایی را که درباره‌ی ایشان شنیده‌ام، نوشته‌ام. گفتم: فکر نمی‌کنم این ادعاها را همین جوری از شما بپذیرند چون اتهامات آنقدر سنگین هستند که او را به دادگاه انقلاب معرفی خواهند کرد و تو حتماً باید مستندات خودت را ارائه دهی. دوباره گفت من شنیده‌هایم را نوشته‌ام. گفتم اگر این طور است پیشنهاد می‌کنم نامه‌ای به من بنویسد و درخواست کنید که نامه‌ی استعلامت را به خودت برگردانم. اول کمی دودل بود و گفت: اجازه بده کمی فکر کنم. هنوز چند دقیقه از رفتنش نگذشته بود که مسئول دفتر آمد و گفت: فلانی می‌گوید: لطفاً نامه‌ام را پس بدهید. من هم نامه را از پرونده بیرون آوردم و به او تحویل دادم.

در نامه‌ی استعلام دوم درباره‌ی این همکار یکی دیگر از همکاران نوشته بود که این شخص در ابتدای انقلاب اسلحه داشته و بروی مردم اسلحه کشیده است. نویسنده‌ی نامه را احضار کردم و گفتم: خودت دیدی که به‌روی مردم اسلحه کشیدی؟ گفت: خودم ندیدم ولی فلانی گفته است. فلانی را احضار کردم و گفتم: می‌گویند شما دیده‌اید که این همکار در اول انقلاب به‌روی مردم اسلحه کشیده است درست می‌گویند؟ گفت: من خودم آن موقع اسلحه داشتم اگر چنین چیزی دیده بودم او را زده بودم. از من راجع به سوابقش پرسیدند من گفتم: اسلحه داشته است. برای روشن شدن موضوع، همکاری را که پرونده‌اش در دست بررسی بود احضار کردم و موضوع داشتن اسلحه را از ایشان سؤال کردم. گفت هم آن موقع اسلحه داشتم هم الآن اسلحه دارم. وقتی به ایران برگشتم چون در رشته‌ی تیراندازی کار کرده بودم به سپاه مراجعه کردم و درخواست دریافت کلت کردم آن‌ها هم با رعایت کلیه‌ی تشریفات قانونی کلت را با مجوز در اختیارم گذاشتند که تا الآن هم آن را دارم و مرتب مجوز خودم را تجدید می‌کنم. وقتی نتیجه بررسی‌ها را در کمیته مطرح کردم به اتفاق آرا با تبدیل وضع ایشان موافقت شد.

خاطراتی از دکتر حسن فروغی روزهای تلخ و شیرین دانشکده ادبیات و علوم انسانی در ساختمان سه گوش

در سال‌های اقامت در فرانسه برای ادامه تحصیل (۱۳۵۲-۱۳۵۷) و به‌خصوص در سال‌های آخر، گاهی که به محل کارم، در بازگشت به ایران، می‌اندیشیدم، بیشتر به دانشگاه‌های تهران و فردوسی مشهد فکر می‌کردم. در آن روزگار که دانشگاه‌های در حال توسعه، به‌خصوص در شهرستان‌ها، فوق لیسانس‌ها را هم به عنوان مربی استخدام می‌کردند، استخدام من با مدرک دکترا در دانشگاه قطعی می‌نمود. به اساتید دانشگاه برای هر مأموریتی که به اروپا می‌آمدند، توصیه می‌شد برای جذب ایرانیان در حال تحصیل همکاری کنند. بر همین اساس، یک دعوتنامه همکاری از ریاست دانشگاه اصفهان و یکی هم از دانشگاه جندی شاپور اهواز دریافت کرده بودم. دوستی که دعوتنامه دانشگاه اخیر را به من داد، با توصیف‌ها و وعده‌های فراوان و با سماجت و این توجیه که اجباری در کار نخواهد بود و اگر آمدی و نخواستید اقدامی نخواهید کرد، موافقت کتبی مرا هم برای همکاری با این دانشگاه، پس از بازگشت، گرفت.

در یک روز زیبای پائیزی در سال ۱۳۵۷، چند ماه قبل از پیروزی انقلاب، به تقاضا و اصرار همان دوستی که سال قبل در پاریس موافقت همکاری از من گرفته بود، برای دیدن و بررسی وضعیت دانشگاه جندی شاپور اهواز جهت استخدام به اهواز آمدم. باران نرمی می‌بارید و هوای شهر را بسیار لطیف و دلنشین کرده بود. در روزهای اول، با گروه فرانسه و اساتید این گروه آشنا شدم که همگی، جز یک نفر، فرانسوی بودند و روزهای بعد ارتباطاتی با برخی اساتید دیگر در گروه انگلیسی و سایر گروه‌های دانشکده ادبیات برقرار گردید که همگی بر مزایا و امکانات رفاهی بیشتر این دانشگاه نسبت به دانشگاه‌های دیگر تأکید داشتند. یادآور شوم که در این زمان، به دلیل محدود بودن فضای آموزشی دانشگاه و آماده نبودن ساختمان برخی از دانشکده‌ها در پردیس دانشگاه که با درآمدهای هنگفت نفتی سال‌های اول دهه پنجاه شمسی بی‌وقفه و به سرعت در حال ساخت بود، دانشکده زبان‌های خارجی، شامل گروه‌های انگلیسی، فرانسه و آلمانی در حال تأسیس، و دانشکده ادبیات و علوم انسانی شامل گروه‌های زبان و ادبیات فارسی، عربی، تاریخ و جغرافیا، همه در ساختمانی بسیار زیبا از نظر معماری موسوم به سه‌گوش در ناحیه امانیه شهر اهواز مستقر بودند. البته به دلیل همین محدودیت‌ها ناشی از توسعه فزاینده گروه‌های آموزشی، دفتر و کتابخانه گروه فرانسه همراه با حسابداری دانشکده در طبقه دوم اداره دخانیات قرار داشت که همراه با اداره قند و شکر در ساختمانی آن‌سوی خیابان ضلع شمالی دانشکده قرار داشت. بقیه دانشکده‌ها و تشکیلات دانشگاه در محوطه بسیار وسیع و دلنوازی به نام پردیس دانشگاه در ناحیه گلستان اهواز قرار داشت.

برای تکمیل اطلاعات خود، یک روز به اتفاق همین دوست و مربی گروه فرانسه که تلاش می‌کرد جهت تحقق اهداف خویش مرا به هر ترفندی در اهواز نگهدارد، با ماشین تویوتای قهوه‌ای رنگ آقای دکتر وفایی، از اساتید گروه زبان و ادبیات فارسی به بازدید پردیس دانشگاه رفتیم. فضایی بسیار زیبا و فرح‌بخش که دو طرف خیابان‌های آن به ترتیب با سه‌لایه گل‌های فصلی، رُز و خرزهره، با ارتفاع متفاوت، مزین شده بود و در پشت این گل‌ها که تصادفاً نم‌باران آن روز هم طراوتی خاص

به آن‌ها بخشیده بود، یک ردیف درخت نخل تزئینی قرار داشت که با گل‌های وسط خیابان‌های اصلی منظره‌ای فوق‌العاده زیبا و رؤیایی به محیط دانشگاه بخشیده بود. پس از معرفی یکایک دانشکده‌ها، سازمان مرکزی و دیگر تأسیسات دانشگاه، مرا به کوی استادان بردند که در گوشه جنوب غربی پردیس دانشگاه واقع بود. محیط کوی نیز مثل دیگر نقاط دانشگاه بسیار تمیز، زیبا و جذاب بود. گل‌های کاغذی به صورت خرمی از گل بر روی دیوارهایی خودنمایی می‌کرد که به صورت ال‌لاتین در دو طرف ورودی خیابان‌های فرعی ایجاد و هر خیابان خود نیز با نام یک گل نام‌گذاری شده بود. واحدهای سمت راست خیابان اصلی به صورت آپارتمانی و حداکثر در دو طبقه و واحدهای سمت چپ بصورت ویلایی ساخته شده بود. به من اطمینان داده شد که در صورت ماندن در این دانشگاه، بلافاصله یکی از واحدهای آپارتمانی در اختیارم گذاشته خواهد شد.

پس از جمع‌بندی به این نتیجه رسیدم که اولاً در آغاز، کار در دانشگاه در کنار همکاران فرانسوی می‌تواند برای من بسیار آموزنده باشد و خواهم توانست پس از چند سال با تجربه بیشتر به دانشگاه تهران یا مشهد منتقل شوم. ثانیاً داشتن حقوقی بیشتر از سایر دانشگاه‌ها و برخورداری از مسکن مجانی در محیطی بسیار آرام و دلنشین، نیمه‌مبله با آب و برق و گاز مجانی کمک بزرگی برای هر فرد تازه استخدام بود و آخر این‌که فضای بسیار زیبا و تقریباً اروپایی دانشگاه با کادر هیئت علمی بسیار فرهیخته و به‌خصوص ساختمان سه‌گوش با فضای دلنواز خاص خود تأثیری مثبت در من برانگیخته بود. لذا با اعلام موافقت و طی مراحل اداری و دیدار با آقای دکتر مهدوی اردبیلی، معاون آموزشی وقت دانشگاه، حکم من صادر و از اول دی‌ماه ۱۳۵۷ در دانشگاه جندی شاپور مشغول کار شدم.

قبل از پیروزی انقلاب، به دلیل تشکیل نشدن کلاس‌های درس، گاهی در ساختمان سه‌گوش به سیر و تماشای جلوه‌های بسیار جذاب این بنای باشکوه و تاریخی می‌نشستم که شرح مشروح و مبسوط آن در کتاب بسیار ارزشمند دوست و همکار فرزانه‌ام آقای دکتر عباس امام، تحت عنوان سه‌گوش در گذر زمان آمده است: دیوارها

ستبر و نمای بسیار زیبای آجری و طراحی شده با آجر و سرامیک‌های رنگی به-خصوص بر قامت ورودی آن، حیاط کوچک مثلثی شکل با گل و درختانی محدود و پنجره مانده‌های باریک و بلند در جلوی ساختمان، سرسرای فوق‌العاده باشکوه با دو پلکان دورانی در دو سوی آن با دو راهرو آشکی شکل با پنجره‌های چوبی محافظ‌دار باریک و بلند مشرف به خیابان‌های پیرامونی در هر دو طبقه ساختمان جذابیت فوق‌العاده‌ای به عمارت باشکوه می‌داد. کلاس‌های درس و آزمایشگاه همراه با برخی مکان‌های خدماتی در طبقه اول یا همکف و دفاتر اساتید، کتابخانه، آمفی‌تئاتر و اداره آموزش دانشکده در طبقه دوم قرار داشت. غیر از اداره آموزش که در قسمت شاه‌نشین ساختمان، بر روی سرسرا مشرف به حیاط ورودی، و همچنین کتابخانه دانشکده که مشرف به حیاط کوچک پشتی ساختمان بود، کلاس‌های درس و دفاتر کار اساتید همه مشرف به حیاط-باغچه نقلی وسط ساختمان بودند که قلب این بنا محسوب می‌شد. راهرو مدور برجسته‌ای پیرامون این باغچه وجود داشت که ستون‌های متعدد و بلند قامتی بر لبه آن تعبیه شده بود که با چرخش نگاه بر روی آن‌ها از درون کلاس‌ها و به‌خصوص اتاق‌های اساتید در طبقه بالا، با نوای چشم‌نواز گل‌ها و درختان وسط حیاط، همچون عروسک‌های بلند قامت به رقص و سماع درمی‌آمدند و این نگاه بسیار فرح‌بخش بود. در این ایام فراغت، گاهی نیز، به امید ساختن ایرانی آبادتر، آزادتر و مستقل‌تر، همراه با برخی از همکاران در تظاهرات شرکت می‌کردم.

در آن روزهای پرشور و شوق و شتابان فعل و انفعالات انقلابی، چون کلاس درسی نبود، اغلب در دفتر کار چهارنفره آقایان دکتر قیصری، دکتر راشد، دکتر تدین و مرحوم دکتر سلمی (از همکاران گروه زبان و ادبیات فارسی)، یا در دفتر گروه فرانسه با همکاران گروه فرانسه، که جز من و یک همکار دیگر همگی فرانسوی بودند، به گفتگو در باره مسائل آموزشی، دانشگاهی و تحولات جامعه مشغول بودیم. همکاران خارجی، چه در گروه فرانسه و چه در گروه انگلیسی، که اکثریت قریب به اتفاق اعضای هیئت علمی دو گروه را تشکیل می‌دادند، به روند تحولات اجتماعی، تغییر رژیم و آینده کشور بسیار بدبین بودند و این بینش از نظر من و بسیاری دیگر که

جوان‌تر و انقلابی بودیم طبیعی می‌نمود، چون فکر می‌کردیم آینده خود و منافع کشور متبوع‌شان را در خطر می‌بینند. هرگز یادم نمی‌رود که یک روز در باشگاه دانشگاه من و آقای دکتر عباس ترسلی از همکاران گروه شیمی و دکتر شارل جنسنز از گروه ما و رئیس وقت دانشکده زبان‌های خارجی با هم ناهار می‌خوردیم و مثل همه در همه جای ایران و شاید برخی نقاط دیگر جهان، نقل محفل‌مان بحث و گفتگو راجع به روند بسیار تند و شتابان تحولات اجتماعی و انقلابی جامعه بود. دکتر جنسنز که فردی میان‌سال، جهان‌دیده و باتجربه بود، از همراهی ما و دیگر دانشگاهیان با انقلاب سخت شگفت‌زده بود. او افسری بلژیکی بود که از جنگ جهانی دوم فرار کرده و به آمریکا رفته بود. در آنجا دکترای ادبیات تطبیقی گرفته و به تدریس در دانشگاه مشغول شده بود. پس از ازدواج با همسری ایرانی به ایران می‌آید، ملیت ایرانی می‌گیرد و به‌خاطر سالیان تدریس خود در دانشگاه‌های آمریکا و تسلط کامل بر سه زبان فرانسه، انگلیسی و فارسی، با مرتبهٔ دانشیاری به استخدام دانشگاه جندی‌شاپور اهواز درمی‌آید و با استخدام چند فرانسوی‌گروه فرانسه را در دانشکدهٔ زبان‌های خارجی تاسیس می‌کند.

وی در آن جلسهٔ سه‌نفرهٔ ناهار و گفتگو، خطاب به من که با غرور جوانی و انقلابی، با همان استدلال در خطر دیدن منافع خود و دول غربی، با او مخالفت می‌کردم با تأسف و آهی ناشی از حسرت به من گفت: «تو که در فرانسه تحصیل کرده‌ای باید از وضعیت اسفبار اروپا در قرون وسطای تحت حاکمیت کلیسا و مذهب‌بیون مطلع باشی، باید بدانی که در زمان حاکمیت کاردینال ریشولیو بر فرانسه چه گذشت، باید از حاکمیت مذهب و مذهب‌بیون در دیگر نقاط جهان باخبر باشی». وقتی به او گفتم اما رهبری این انقلاب و مذهب‌بیون در ایران که داعیهٔ حکومت ندارند و می‌گویند: پس از پیروزی انقلاب، سیاست و امور ادارهٔ کشور را به‌دست سیاستمداران متعهد می‌سپارند و برای ایفای نقش مذهبی خود به مساجد باز می‌گردند، مجدداً نگاهی تلخ و تمسخرآمیز به من کرد و گفت: «آمان از این ساده‌اندیشی و خوش‌باوری». من و دیگر

جوانان همکارم که بسیاری از پیشکسوتان دانشگاهی را در صفوف اول راهپیمایی‌ها می‌دیدیم، نمی‌توانستیم به چنین گفته‌هایی توجه داشته باشیم.

پس از پیروزی انقلاب - که از نظر برخی با دسیسه‌دول غربی، به‌خصوص جلسه سران آمریکا، انگلیس و فرانسه در گوادولوپ مبنی بر حذف شاه به دلیل امتناع از خواسته‌های آنان و افزایش شتابان بهای نفت برای تحقق پروژه «بسوی تمدن بزرگ» تحقق یافته بود - فعالیت دانشگاه‌ها، باشور و شوق فراوان مجدداً شروع شد و ترم دوم سال تحصیلی ۱۳۵۷-۱۳۵۸ را آغاز کردیم. در ماه‌ها و روزهای پایانی منتهی به انقلاب و با پیروزی آن و به‌خصوص به‌خاطر ماهیت ضدآمریکایی انقلاب، تقریباً تمام حدود چهل نفر اعضای هیئت علمی آمریکایی گروه انگلیسی کشور را ترک کرده بودند و اعضای باقیمانده این گروه آقایان مرحوم دکتر سعید ارباب شیرانی، دکتر رضا نیلی‌پور، ایرج صبا، صالح حسینی، اسماعیل حسینی، غلام رحمانیان و خانم‌ها دکتر پرخیده ملکی و هلن اولیائی‌نیا بودند. درحالی‌که این ضربه به گروه فرانسه آن‌قدر سهمگین نبود؛ حضور رهبر فقید انقلاب در واپسین ماه‌های پیروزی انقلاب در فرانسه و احترام ایرانیان به فرانسویان اینان را کمتر ترسانده بود و همکارانی چون شارل جنسنز، رئیس دانشکده قبل از انقلاب، دکتر میشل کاریو، مدیر گروه فرانسه تا ۲۱ فروردین ۱۳۵۸ و خانم آن ماری سعادت، همسر دکتر حمید سعادت در گروه فیزیک، هنوز در گروه ما به فعالیت خود ادامه می‌دادند.

کلاس‌های درس گروه فرانسه در ساختمان سه‌گوش برگزار می‌شد. دروس من اغلب در سالن ۱۱۰ تشکیل می‌شد که بعداً با پارتیشن تفکیک و به نمازخانه برادران و خواهران و اتاق زیراکس تبدیل گردید. مدیریت دانشگاه‌ها، دانشکده‌ها و گروه‌ها تعویض می‌شد. آقای دکتر منوچهر داویی مسئولیت ریاست دانشگاه را به جای آقای دکتر عباس جامعی بر عهده گرفتند؛ دکتر پاک‌سرشت، به‌جای دکتر مهدوی اردبیلی، عهده‌دار معاونت آموزشی دانشگاه شدند و دکتر بلداجی به معاونت مالی دانشگاه منصوب شدند. در ساختمان سه‌گوش، با انتخاب اعضای هیئت علمی، دکتر رضا نیلی‌پور، به‌جای دکتر جنسنز، برای ریاست دانشکده زبان‌های خارجی و دکتر

محمدرضا راشد محصل، به جای دکتر نخعی، برای ریاست دانشکده ادبیات و علوم انسانی انتخاب شدند. در گروه انگلیسی، آقای اسماعیل بیت سباع حسینی، معروف به اسماعیل حسینی، و در گروه فرانسه من، به جای دکتر میشل کاریو انتخاب شدیم. البته، تنها دوست و همکار ایرانی و مربی گروه، که در بدو ورودم به اهواز چند روزی از من پذیرائی کرده بود، تمایل داشت، با توجه به ممنوعیت مدیریت اتباع خارجی و نبودن عضو ایرانی دیگر، از کاندیداتوری ایشان برای مدیریت گروه حمایت کنم، اما چون ایشان رابطه خوبی با دیگر همکاران فرانسوی، به خصوص مدیر وقت گروه نداشت، مصراً از من خواست شد با اعلام داوطلبی خود و پذیرش مدیریت گروه، مانع استمرار اصطحاک‌ها در گروه شوم، گرچه این امر باعث کدورت این همکار با من شد.

در ماه‌های اول پس از پیروزی انقلاب و اوج‌گیری فعالیت‌های گروه‌های دانشجویی و سیاسی، به خصوص مجاهدین و چریک‌های فدایی خلق که سهم بزرگی در پیروزی انقلاب ایفا کرده بودند و یکی از روزنامه‌ها با تیتربزرگی آن‌ها را «دو بال» شاهین انقلاب نامیده بود، فضای پرتلهایی بر کشور و دانشگاه‌ها حکمفرما بود. بحث‌ها و تجمعات گوناگون پیوسته در شهر و دانشگاه در مورد چگونگی اداره امور کشور ادامه داشت. اغلب گروه‌های سیاسی و به خصوص دانشجویان در دانشگاه‌ها بر شورایی اداره شدن مدیریت‌ها برای حضور نمایندگان گرایش‌های عمده فکری در تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها اصرار داشتند. برای تحقق این اندیشه که مورد تأیید اکثریت نخبگان جامعه بود و مرحوم آیت‌اله طالقانی نیز پیوسته از آن دفاع می‌کرد، انتخابات دانشجویی در دانشگاه‌ها برگزار شد و کاندیداهای مجاهدین، چریک‌های فدایی و انجمن اسلامی به ترتیب بیشتر رأی را آوردند. برای شورایی اداره شدن مدیریت در دانشکده زبان‌های خارجی نیز انتخابات اعضای هیئت علمی دانشکده هم برگزار شد و خانم‌ها دکتر پرخیده ملکی و هلن اولیائی، و آقایان صالح حسینی، اسماعیل حسینی و من به‌عنوان نمایندگان اعضای هیئت علمی انتخاب شدیم. جلسات شورا ابتدا با همین اعضا و سپس با حضور نمایندگان از دانشجویان، آقایان اسدی و

یک نفر دیگر از گروه انگلیسی، و آقای باقریان، مسئول وقت زیراکس دانشکده، به‌عنوان نماینده کارمندان، تشکیل می‌شد.

یک‌سال با این شور و شوق انقلابی در ساختمان سه‌گوش مشغول فعالیت‌های آموزشی و شاهد بحث‌های داغ و تجمعات همه‌روزه گروه‌های سیاسی و دانشجویی در سطح کشور و دانشگاه‌ها بودیم. گروه‌های دانشجویی هر یک دفتری در هر دانشکده به خود اختصاص داده بودند و پیوسته خواهان حضور پررنگ‌تر در مدیریت دانشگاه بودند. همزمان، گروه‌های سیاسی نیز مطالباتی در روند اداره امور کشور داشتند. این وضعیت فضای کشور را روز به روز ملتهب‌تر و اداره امور را برای مسئولان دشوارتر می‌ساخت. لذا، تحت عنوان برنامه‌ریزی یک «انقلاب فرهنگی»، در سطح بالای حکومت، تصمیم به تعطیلی دانشگاه‌ها گرفته و در خردادماه ۱۳۵۹ به دانشگاه‌ها ابلاغ شد. علی‌رغم مداخلات و تعهد دکتر بنی‌صدر، رئیس‌جمهور وقت، برای برچیدن دفاتر گروه‌های دانشجویی از دانشگاه‌ها و فروکاستن از التهابات دانشجویی، و همچنین تلاش دانشجویان رادیکال و هواداران‌شان برای موکول کردن امتحانات به شهریورماه و جلوگیری از بسته شدن دانشگاه‌ها، این خواسته محقق نشد. ماجرای غمبار آمدن آقای جنتی، امام جمعه وقت اهواز، به دانشگاه برای کنترل برچیده شدن دفاتر گروه‌های دانشجویی، برگزاری نماز در چمن جلو دانشکده کشاورزی، خواستن از نمازگزاران برای رفتن به سوی دانشکده‌ها جهت پاک‌سازی دفاتر دانشجویان، قبل از موعد تعهد شده توسط رئیس‌جمهور، و درگیری‌های خون‌بار متعاقب آن، نقطه عطفی مهم در تاریخ تحولات دانشگاه و آغاز امنیتی اداره شدن آن شد. شب قبل این ماجرا، تعدادی از همکاران دانشگاهی از جمله آقایان دکتر پاک‌سرشت و صالح حسینی خدمت امام جمعه محترم می‌روند و از ایشان خواهش می‌کنند که تا پایان مهلت مقرر و فرصت دادن به مسئولان برای حل مسالمت‌آمیز دفاتر گروه‌ها، آمدن خود به دانشگاه را به تعویق بیندازند و ایشان می‌فرمایند از احساسات برانگیخته شده مردم باید به موقع استفاده شود! در هر صورت، پس از برگزاری نیمه و نصفه امتحانات، دانشگاه تعطیل اعلام شد. شروع جنگ تحمیلی در

آغاز واپسین روزهای شهریور و اولین روزهای مهرماه، که در تابستان تدارک دیده شده بود، نیز عاملی دیگر برای ممانعت از بازگشت دانشجویان به دانشگاه و توقف فعالیت آموزشی تا زمانی نامعلوم شد.

با آغاز انقلاب فرهنگی، تعطیلی دانشگاه‌ها، لغو قرارداد اعضای هیئت علمی قراردادی، پاک‌سازی بسیاری از اساتید و همچنین آغاز جنگ ایران و عراق، ضربه مهلک دیگری بر پیکر کادر آموزشی دانشگاه‌ها وارد آمد. گروه فرانسۀ ما نیز بقیه همکاران فرانسوی را از دست داد و تعداد ما با آقای دکتر محتشمی که در مهرماه ۱۳۵۸، پس از اخذ دکترا به گروه بازگشته بودند، به سه نفر محدود شد. در روزهای اول جنگ هواپیماهای عراقی مرتب شهرهای ایران، به‌خصوص شهرهای جنوبی را بمباران می‌کردند. هدف این بمباران‌ها در اهواز ساختمان آب و برق در پشت سه‌گوش، رادیو تلویزیون، منابرات، بانک ملی مرکزی، پل‌های نادری و معلق برای قطع ارتباط دو منطقه شهر و دیگر مراکز زیربنایی شهر بود که همگی در حوالی ساختمان سه‌گوش قرار داشت. هر بار که هواپیماهای عراقی برای بمباران بر روی این منطقه شیرجه می‌رفتند، همراه با ساختمان سه‌گوش تن ما معدود همکارانی که در دانشکده حضور داشتیم نیز به لرزه می‌افتاد. گرچه دانشگاه تعطیل بود، اما اعضای هیئت علمی بخصوص مسئولان اجرایی بر حسب وظیفه سر کار خود حاضر می‌شدیم. روز اول مهرماه، در حالی که با چند تن دیگر از اعضای شورای مدیریت دانشکده در دفتر کار خود مشغول گفتگو درباره آینده دانشگاه و به‌خصوص جنگ بودیم، ناگهان با غرش یک یا چند هواپیما چنان لرزه‌ای بر پیکر ساختمان پیچید که کولرگازی نصب شده در پنجره اتاق از جا کنده و به‌سوی مقابل پرت شد. خوشبختانه کسی از ما در مسیر قرار نداشت. همه‌ی حاضرین در ساختمان با وحشت فراوان ساختمان را ترک کردیم.

همزمان با بمباران شهر اهواز، نیروهای زمینی ارتش عراق نیز در حال پیشروی بسوی شهر بودند. روز بعد، با صداهای مبهم و تپ‌تپ گونه‌ای در کوی استادان از خواب بیدار شدیم و معلوم شد که صدای توپخانه ارتش عراق است که دارد از

جنوب به شهر نزدیک می‌شود. وحشت و غوغایی در کوی استادان و سپس در کل شهر به پا شد و طی چند ساعت اغلب مردم را وادار به ترک شهر کرد. تقاضای رادیویی آقای غرضی، استاندار، برای ماندن و سنگربندی در شهر نیز بی‌فایده بود. اساتید کوی هم هر یک با خانواده خود کوی را ترک می‌کردند. من و همسر من نیز با دو کودک خردسال با آقای دکتر حسین صدقی، از همشهری‌ها و نزدیکانم، همراه شدیم و با تعدادی دیگر از اساتید دانشکده کشاورزی به ملائانی رفتیم و به صورت مهمان ناخواسته به منزل همکاران آنجا وارد شدیم. من که خود را به دکتر صدقی پیوند زده بودم، با دو سه خانواده دیگر در منزل آقای دکتر حسن شهیدی مستقر شدیم. چون مادرخانم و برادرخانم با قطار مشهد به اهواز می‌آمدند، اجباراً به اهواز و ایستگاه راه‌آهن برگشتم. گلوله‌های توپ و راکت و خمپاره به مناطقی از جنوب شهر، از جمله میدان راه‌آهن، اصابت می‌کرد و محشری به راه انداخته بود. پس از جستجو و نیافتن آنان در ایستگاه، پیاده و با صدای مداوم و وحشت‌آفرین گلوله‌باران‌ها، خودم را به کوی استادان رساندم. چمدان مسافرانم پشت در بود ولی از خود آنها خبری نبود. هر چه گشتم و فریاد زدم بی‌فایده بود. به ناچار با تشویش فراوان به ملائانی برگشتم و دیدم خوشبختانه آن دو هم به‌ما پیوسته بودند. آقای دکتر الماسی که آن‌ها را در کوی هراسان و سرگردان می‌بیند، لطف کرده، آنان را به ایستگاه مینی‌بوس‌ها می‌برند و راهی ملائانی می‌کنند. پس از چند روز، چون از پایان جنگ خبری نبود، خانواده را به مشهد بازگرداندم و خود با آقای اسماعیل حسینی چند شبی را در منزل برادر همکارمان آقای غلام رحمانیان در منطقه کوروش گذراندم و سپس در خانه همکار دیگر آقای ایرج صبا در زیتون کارمندی مستقر شدیم. پیشروی نیروهای عراقی متوقف شده بود و گلوله‌های توپ و خمپاره به این مناطق شهر نمی‌رسید.

دانشگاه مقررماندهی جنگ دکتر چمران و دیگر مسئولان شد و به همین جهت بعد از شهادت دکتر چمران نام این دانشگاه از نام پربار تاریخی و علمی - فرهنگی جندی شاپور به شهید چمران تغییر یافت. از اداره و مدیریت در دانشگاه خبری نبود.

برای پرداخت حقوق پرسنل دانشگاه، معاونت مالی به آقای مهندس قطب، از همکاران دانشکده کشاورزی سپرده شده بود و چون اکثریت قریب به اتفاق مسئولان و همکاران اهواز نبودند، ایشان آقای دکتر ابراهیم قیصری را به عنوان مسئول دانشکده ادبیات منصوب کردند. جهاد دانشگاهی تشکیل شد و پرداخت حقوق پرسنل دانشگاه را منوط به حضور آنان در محل کار کرد. بر همین اساس، سرپرست انتصابی جهاد برای دانشگاه، آقای قائم مقامی، در بیانیه‌ای رادیو تلویزیونی اعلام می‌کند که روز بعد در محل ساختمان سه‌گوش حضور و غیاب و بر اساس آن حقوق افراد حاضر پرداخت خواهد شد. تعدادی از کارمندان همراه با حدود هفتاد نفر از پانصد عضو هیئت علمی دانشگاه اسمشان در لیست‌ها ثبت گردید. حضور و غیاب برای دانشکده ادبیات توسط آقای دکتر قیصری و برای دانشکده زبان‌های خارجی توسط این‌جانب صورت می‌گرفت. در اولین حضور و غیاب، متأسفانه، با آگاهی نیروهای عراقی از این تجمع، محل مورد اصابت چند خمپاره قرار گرفت و سه نفر از همکاران کارمند به شهادت رسیدند. آثار این حمله هنوز بر پیکر تنومند و با شکوه ساختمان سه‌گوش باقی است. جلسات بعدی حضور و غیاب به دبیرستانی در باغ معین پشت باشگاه دانشگاه منتقل گردید.

پس از منسجم‌تر شدن نیروهای ایرانی و عقب راندن نیروی زمینی عراق از محدوده اهواز، محل ملاقات و حضور همکاران دانشکده از زیرزمین ساختمان دارایی، که در سوی مقابل ضلع شمالی دانشکده قرار داشت، به داخل ساختمان سه‌گوش بازگشت و در اتاق‌های طبقه همکف در ضلع جنوبی مستقر شدیم. من و آقای اسماعیل حسینی نیز که با ترس و وحشت با دوچرخه از منطقه زیتون به مرکز شهر، دانشکده و کوی استادان رفت‌وآمد می‌کردیم، از منزل آقای صبا در زیتون به کوی استادان بازگشتیم و چون مثل دیگر همکاران مجرد به سر می‌بردیم و آپارتمان‌هایمان در طبقه دوم قرار داشت، در آپارتمان دکتر ترسلی، همکار عزیز گروه شیمی، محل سکونت فعلی آقای دکتر دادخواه، مستقر شدیم و سه نفری در فضایی پراضطراب، ایامی نسبتاً خوش و پر از خاطرات خوب و فراموش نشدنی را با هم گذرانیدیم.

جهاد دانشگاهی در محل سلف سرویس دانشکده در ضلع شرقی ساختمان سه‌گوش مستقر گردید و بر اداره دانشگاه و فعالیت اعضای هیئت علمی نظارت داشت. ستاد انقلاب فرهنگی که بعداً به شورای انقلاب فرهنگی تغییر نام یافت، برای اعضای هیئت علمی دانشگاه در زمانی تعطیلی فعالیت آموزشی، کار ترجمه و تألیف کتاب‌های درسی و کمک درسی مورد تأیید کمیته‌های تخصصی آن ستاد تعیین کرد که کم و بیش بدان مشغول بودیم. گروه‌های آموزشی منحل اعلام شد و هسته‌های آموزشی به دبیری انتصابی یکی از اعضای هیئت علمی هر گروه تشکیل گردید. در اوقات فراغت در اتاق دکتر محمدرضا راشد محصل که رهبر جبهه ملی در اهواز و یکی از رهبران انقلاب در این شهر بود، جمع می‌شدیم و درباره جنگ، اداره نادرست دانشگاه از جمله انتصابات بحث و گفتگو می‌کردیم. در پی این جلسات و اقدامات، آقایان دکتر راشد و دکتر قیصری، به‌عنوان رهبران این اعتراضات دستگیر و زندانی شدند. پس از مدتی، دانشجویان انجمن اسلامی که در غیاب دیگر گروه‌ها یکه‌تاز میدان شده بودند، با اطلاع از زندانی شدن دکتر قیصری که ایشان را مراد خود در دانشکده ادبیات می‌دانستند، از جبهه‌ها به اهواز آمدند و دکتر قیصری را آزاد کردند. اما دکتر راشد پس از چند ماه زندان آزاد و از کار برکنار شد. دکتر راشد بعدها به تبریز رفتند و پس از مدتی به دانشگاه فردوسی مشهد منتقل و طی سال‌های خدمت در این دانشگاه منشأ خدمات آموزشی و به‌ویژه پژوهشی بسیار ارزنده‌ای گردیدند و بازنشست شدند. خداوند عمر پربرکت این همکار گرامی و فرزانه را طولانی گرداند. روند امور در دانشگاه‌ها کم‌وبیش به همین منوال تا مهرماه ۱۳۶۱ و بازگشایی مجدد این مراکز آموزشی گذشت. در ساختمان سه‌گوش، مدیریت دو دانشکده در هم ادغام و آقای دکتر جعفر ثامنی به اصطلاح یکی از همکاران، «ذوالریاستین» شد. مدیریت گروه انگلیسی به آقای عبدالرزاق حیاتی، کارشناس آزمایشگاه که به تازگی کارشناسی ارشد خود در این گروه را گرفته و عضو هیئت علمی گروه شده بودند، سپرده شد و مدیریت گروه فرانسه به آقای آذری نجف‌آباد، تنها مربی گروه. در گروه انگلیسی، مرحوم دکتر شیرانی اخراج شد، خانم دکتر ملکی به آمریکا رفت و آقای رضا نیلی‌پور

نیز در تهران ماند و فقط چند همکار مربی در این گروه باقی ماندند. ضمناً، دفتر و کتابخانه گروه فرانسه و حسابداری دانشکده، به دلیل نیاز ادارهٔ دخانیات به اتاق‌های خود، تعدیل نیروها در ساختمان سه‌گوش و فراهم شدن فضای بیشتر، به این ساختمان منتقل گردید. اتاقی در پشت بام ساختمان سه‌گوش به دفتر گروه فرانسه اختصاص یافت. کتابخانهٔ گروه فرانسه در سالن بزرگی در وسط ضلع شمالی طبقهٔ دوم جای داده شد و محل سابق زیراکس دانشکده، در راهرو منتهی به حیات کوچک پشت ساختمان، به حسابداری دانشکده اختصاص یافت.

در گروه زبان و ادبیات فارسی، علی‌رغم وجاهت اسلامی و علمی آقای دکتر ابراهیم قیصری، برخی دانشجویان به اصطلاح انقلابی و بانفوذ این گروه که نمی‌توانستند از دروس این استاد فرهیخته و بسیار متعهد به اسلام راستین، و پایبند به علم و شئونات دانشگاهی نمرهٔ قبولی بگیرند، با چراغ‌سبز برخی مسئولان و حتی برخی از همکاران ایشان به بهانه‌های واهی مثل کراوات‌زدن، توهین به کتاب مقدس و مخالفت با نیروهای انقلابی سه بار اخراج شدند و علی‌رغم لابی‌گری‌های این نیروهای فشار و مقامات دانشگاه و وزارتخانه، هر بار شخصاً با پیگیری قانونی و ادلهٔ محکم، طی یک پروسهٔ چهار پنج ساله، حکم برائت خود و بازگشت به دانشگاه و همچنین حقوق معوقهٔ خود را می‌گرفتند. اما روز از نو روزی از نو، این نیروهای فشار که مرتب جایگزین و تقویت می‌شدند دست‌بردار نبودند و نگذاشتند دانشجویان، دانشگاه و کشور از برکات وجود این استاد متعهد و ادیب به نحو شایسته بهره‌مند گردد. بار اول که ایشان اخراج و قطع حقوق شد، سال‌های سختی را گذراند. من خود شاهد بودم که جلو در ساختمان خانهٔ ایشان در شهرک دانشگاه فقط یک دمپایی پلاستیکی وجود داشت که افراد خانه به نوبت برای رفتن به دستشویی یا داخل حیاط از آن استفاده می‌کردند و هر بار که پاره می‌شد، دکتر قیصری خود آن را می‌دوختند. یا دیده بودم که بسیاری از روزها به‌عنوان غذای روزانه باقلای خشک می‌جوشاندند، ظهر نان در آب آن تیلیت می‌کردند و شب‌ها باقلا را می‌خوردند. در این سال‌های سخت، در سحرگاه یک شب ماه رمضان که برای سحری بر سر سفرهٔ خالی بیدار شده بودند،

استاد نامه‌ای به یکی از همکاران خود در گروه می‌نویسد و ضمن آرزوی قبولی طاعات و خوشحالی از شکم سیر ایشان و فرزندانشان و خواب خوش آنان که آن نیز عبادت بود، یادآور می‌شود که اگر یادی هم از شکم گرسنه فرزندان ایشان بشود خدا را قهر نخواهد آمد. چون پرونده قضائی ایشان بر اثر سنگ‌اندازی نیروهای فشار به درازا می‌کشد، ایشان با تلاش و مکاتبات فراوان کلاس درسی برای خود در دانشگاه آزاد گچساران دست و پا می‌کند. ولی انقلابیون تند وی را راحت نمی‌گذاشتند. از جمله، رئیس وقت کارگزینی دانشگاه ما به دانشگاه آزاد گچساران نامه رسمی می‌فرستد و می‌گوید این استاد اخراجی است و حق به‌کار گرفتن وی را ندارید.

گرچه مرارت‌هایی که آقای دکتر قیصری به‌عنوان یک مسلمان متدین، مخالف هر گونه ریا و تزویر، و عارف مسلک کشید، بر هیچ‌یک از آشنایان وی پوشیده و فراموش شدنی نیست، اما صدور حکم تبرئه و بازگشت ایشان به دانشکده دل بسیاری از دانشجویان و همکاران ایشان را شاد کرد. در این زمان ریاست دانشکده را آقای باستان، روحانی عضو هیئت علمی دانشکده الهیات بر عهده داشت. ایشان با ابراز محبت و استمالت از دکتر قیصری سعی می‌کرد غیرمستقیم ایشان را به «صراط مستقیم» نظام بازگرداند و حتی توسط یکی از همکاران ایشان پذیرش معاونت دانشکده را پیشنهاد کرده بود با این وعده که پس از مدت کوتاهی بعد از ریاست وی، مدیریت دانشکده به دکتر قیصری سپرده شود. اما ایشان، برای مستقل باقی ماندن و حفظ شئونات معلمی که بدان پایبند بود، این پیشنهاد را نپذیرفت. یک بار هم نماینده رهبری در دانشگاه، آقای همتی خراسانی، برای ارشاد ما و تألیف قلوب به ساختمان سه‌گوش تشریف آوردند و اعضای هیئت علمی به استماع صحبت‌های ایشان در سالن کتابخانه گروه فرانسه که فضای آزاد بیشتری داشت، فراخوانده شدند. این‌گونه رفتارها، همراه با استمرار عدم مماشات در نمره دادن به دانشجویان ضعیفی که با حربه انقلابی بودن کار خود را پیش می‌بردند، زمینه را برای اخراج مجدد این استاد سخت‌کوش و مقاوم در دفاع از معیارهای علمی و دانشگاهی فراهم می‌آورد. به‌خصوص که حضور تعداد قابل‌توجهی از دانشجویان دانشکده‌های دیگر مثل

مهندسی و پزشکی در کلاس‌های درس حافظ دکتر قیصری و تفسیرهای عالمانه، عارفانه و بسیار جذاب و دلنشین ایشان، منزلت، احترام و علاقه‌ای خاص برای ایشان در دانشگاه ایجاد کرده بود. در نتیجه به بهانه توهین به کتاب مقدس (بر اساس برداشتی نادرست و مغرضانه از ارتباط لغوی و معنایی دو کلمه‌ای زُخْرُف و مزخرف) ایشان مجدداً از دانشگاه اخراج شد و دوباره راه پریپچ و خم شکایت به دیوان عدالت اداری را از سر گرفت.

در پی این اخراج و با اطمینان از بی‌گناهی دکتر قیصری، به تأیید مقامات قضائی، تعدادی از اعضای هیئت علمی دانشکده، که حالا دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی نامیده می‌شد و به همین نام باقی ماند، در دفتر کار آقای دکتر تدین گرد هم آمدیم و پیشنهاد نرفتن به کلاس درس تا تعیین تکلیف وضع دکتر قیصری مطرح شد که همکاران محافظه‌کار با آن موافق نبودند و پیشنهاد دادند که با ریاست دانشکده در این مورد گفتگو شود. آقای دکتر جباری به دفتر آقای باستان رفتند و ریاست دانشکده، برای خواباندن موقت تب این اخراج و داشتن فرصت برای مشورت با دیگر مقامات دانشگاه، برای روز بعد وقت ملاقات و گفتگو دادند. در این جلسه همکاران مراتب اعتراض خود را به این‌گونه برخورد تعدادی دانشجوی خودسر، که در واقع از پس پرده حمایت می‌شدند، اعلام کردند و گفتند در چنین فضایی انجام وظیفه بسیار دشوار است و خواهان پاسخگویی، رسیدگی و واکنش جدی مقامات دانشگاهی شدند. آقای باستان فرمودند: مگر شما وکیل آقای دکتر قیصری هستید که پیگیر این رخداد شده‌اید. آقای دکتر حمیدیان، که هر کجا هست خدایا به سلامت دارش، گفت: نه حاجی آقا، ما وکیل ایشان نیستیم ما نگران آینده خود هستیم.

در بازگشت به اتاق دکتر تدین، قرار شد متنی تهیه شود و خواهان رسیدگی به عملکرد خودسرانه و غیرقانونی این گروه اندک از دانشجویان و برگشت دکتر قیصری بر سر کار شویم. اما پس از تهیه متن، با تقاضاهای مکرر اصلاحی و ایرادگونه همکاران روبرو شدیم و سرانجام این اقدام نیز شامل مرور زمان شد و راه به جایی نبرد. لذا، آقای دکتر قیصری خود مجبور بود که با ناخن انگشت خویش پشت خود

را بخاراند. با تحمل مرارت‌های بسیار، راه دیوان عدالت اداری را پیش گرفت و مجدداً، با آگاهی کامل از احکام و قوانین اسلامی و قضایی و با استدلال قاطع و ادله بی‌چون و چرای خود پس از حدود پنج سال، حکم تبرئه خود را گرفت، به دانشگاه بازگشت و حقوق مدت اخراج بودن خود را هم گرفت. وصف دقیق آنچه این سال‌ها در کشور و دانشگاه و ساختمان سه‌گوش می‌گذشت، مثنوی هفتاد من کاغذ هم بیشتر است و جای اشاراتی کلی به رئوس مطالب هم در این مقال نیست.

چون دکتر قیصری، بر اساس آنچه برای من تعریف می‌کرد، در شکوائیه‌های خود خواهان رسیدگی به تهمت و افتراهای رئیس وقت دانشگاه، آقای دکتر کاظم‌پور نیز شده و دیوان این موضوع را قابل طرح و پیگیری در محاکم قضایی دانسته بود، پرونده‌ای در این زمینه نیز تشکیل و پیگیری می‌شد. جلسه اول رسیدگی به این پرونده در دادگستری اهواز و با حضور نماینده حقوقی دانشگاه به‌عنوان وکیل متهم تشکیل شد. جلسه دوم به دلیل انتقال و انتصاب آقای دکتر کاظم‌پور به ریاست دانشگاه فردوسی مشهد برگزار نشد. جلسه سوم که مصادف با تبرئه و برگشت دوم دکتر قیصری بر سرکار بود، آقای دکتر نادران، رئیس محترم وقت دانشگاه، ایشان را با رئیس وقت دانشکده، آقای دکتر محتشمی، به دفتر خود دعوت و از دکتر قیصری خواهش می‌کند، برای جلوگیری از تکرار رخدادهای پیشین رفتاری مهربانانه‌تر و مسالمت‌جویانه‌تر داشته باشند و از پیگیری پرونده آقای دکتر کاظم‌پور، رئیس قبلی دانشگاه شهید چمران و رئیس فعلی دانشگاه فردوسی مشهد، دست بردارند. آقای دکتر قیصری می‌گوید: ایشان به من تهمت زده و برای اعاده حیثیت خود نمی‌توانم این پرونده را مسکوت بگذارم. وانگهی پرونده ایشان حالا چه ربطی به شما و دانشگاه شهید چمران دارد. آقای دکتر نادران می‌گویند: این را آقای وزیر (دکتر معین) از من خواسته و گفته درست نیست رئیس یک دانشگاه محاکمه شود. اگر این کار را نکنید نخواهم توانست از شما حمایت کنم. آقای دکتر قیصری با نارضایتی جلسه را ترک می‌کند و همراه با ادامه کار آموزشی و پژوهشی خود، پرونده آقای دکتر کاظم‌پور را نیز پیگیری می‌کند. اما چون آقای دکتر کاظم‌پور در جریان یک سفر به تهران و

تصادف پیش آمده و متعاقب آن به مشهد منتقل شده بود، پرونده ایشان در مرحله سوم و نهایه رسیدگی از دادگستری اهواز گرفته و به تهران برده می‌شود. بدین ترتیب رسیدگی متوقف و برای آقای دکتر کاظم پور ختم به خیر می‌شود. اما، خلاصه بگویم، سه باره دکتر قیصری اخراج می‌شود. سه باره شکایت می‌کند و علی‌رغم این که این بار طرف دعوا وزارتخانه بود، سه باره پیروز می‌شود و دانشگاه لاعلاج با گردآوری سابقه آموزشی این استاد در آموزش و پرورش، ایشان را با حقوق ماهانه ۲۵۰ هزار تومان در ماه بازنشست می‌کند. از آنجا که، عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد، و علی‌رغم تحمل سختی‌های فراوان و اشتیاق بی‌حد و حصر به شغل معلمی، آقای دکتر قیصری بیش از پیش به کار پژوهش می‌پردازد و خدمتی جاودانه به ادب و فرهنگ ایران می‌کند. اشاره‌ای کوتاه به فهرست این آثار مجالی دیگر می‌طلبد. خداوند ایشان را عمری طولانی توأم با سلامت و عزت عطا فرماید تا بر این گنجینه کارهای علمی و پژوهشی خود، در جهت غنای هر چه بیشتر ادبی، علمی و فرهنگی این ملت صبور و امیدوار بیفزایند.

من نیز با کج و قوس‌های شغلی خود، به‌خصوص در دهه‌ی شصت و هفتاد، در دانشگاه ماندم و ساختم. به کار در ساختمان سه‌گوش و خدمت به دانشگاه و دانشجویان دل خوش کردم آن‌چنان که دو دهه بیش از سنوات خدمت یک کارمند دولتی، به کار خود در دانشگاه شهید چمران ادامه دادم و با بیش از نیم قرن کار آموزشی و پژوهشی، در سن هفتاد و دو سالگی بازنشسته شدم. خدای را سپاسگزارم که سال‌های اول خدمتم در این دانشگاه را با انقلاب شکوهمند مردم ایران، با رؤیاهای بسیار زیبا قرین ساخت. بیشترین سال‌های خدمتم را در عمارت زیبا و با شکوه ساختمان سه‌گوش، در کنار همکارانی صمیمی و دانشجویانی مهربان گذراندم، گرچه شاهد بس رخدادهای ناگواری نیز در این ساختمان بودم. با دوستان و همکارانی عزیز و گرامی در سطح دانشگاه عهد دوستی بستم. سرانجام و در سال‌های آخر خدمتم، با دریافت نشان و دیپلم نخل دانشگاهی از وزارت علوم فرانسه در سفارت این کشور در تهران به پاس سال‌ها آموزش زبان و ادبیات فرانسه، دریافت لوح افتخار به‌عنوان

استاد پیشکسوت و نمونه در جشن‌های بسیار باشکوه شصتمین سالگرد تأسیس دانشگاه، دریافت لوح سپاس در مراسم جشن تجلیل از اساتید بازنشسته دانشگاه در سال ۱۳۹۵ و در نهایت، دریافت لوح افتخار از دست آقای دکتر غلامحسین خواجه، رئیس محترم دانشگاه، به مناسبت بیش از پنجاه سال خدمت این‌جانب به آموزش و پژوهش دانشگاه و کشور در خرداد ۱۳۹۶ و در سالن فردوسی ساختمان جدید دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، از من این‌گونه تجلیل به عمل آمد. این جشن اخیر باشکوه و بسیار صمیمی به همت همکاران گرامی و بزرگوار دانشکده، بخصوص دوست و همکار عزیزم آقای دکتر جلیلی‌فر، رئیس محترم دانشکده و آقای دکتر جلیلیان معاون محترم پژوهشی و تحصیلات تکمیلی دانشکده تدارک دیده شده بود و در آن جمع کثیری از همکاران عزیز دانشکده، دانشگاه و دانشگاه تربیت مدرس و دانشگاه اصفهان و همچنین کارمندان مهربان و دانشجویان عزیز بسیاری از ورودی-های سال‌های دور و نزدیک حضور پیدا کرده بودند. در اینجا، مراتب سپاس و قدردانی خود را از همه این عزیزان اعلام می‌دارم و با خاطراتی فراموش‌نشده، برای همه همکاران و عزیزان دانشگاهی و تمامی دست‌اندرکاران امور مملکتی آرزوی توفیق در جهت تحقق رؤیایها و آرمان‌های اولیه انقلاب و سرفرازی کشور و ملت پرافتخار ایران را دارم.

دکتر ناصر حقوقی راد
استاد بازنشسته دانشکده دامپزشکی
تاریخچه دانشکده دامپزشکی دانشگاه شهید چمران اهواز

انگیزه نوشتن تاریخچه دانشکده دامپزشکی اهواز انتشار لیست ۳۳ نفر از اساتید برجسته و مایه افتخار در فضای مجازی بود که از نظر این جانب به حق شایسته تقدیرند. متأسفانه تهیه کننده این لیست با بی دقتی و یا احتمالاً عدم مطالعه کافی نام و سابقه فعالیت یکی از اساتید را به غلط نوشت و توصیف کرد. قبل از وارد شدن به جزئیات این مطلب در آغاز سخن لازم است تقدیر و تشکر از اساتیدی به عمل آورم که برای پیشبرد دانش دامپزشکی در ایران زحمات فراوانی کشیدند. این تشکر کمترین پاداشی است که ضمن یادآوری نام آنان صورت می گیرد. رشته دامپزشکی در ممالک پیشرفته در گروه پزشکی از اهمیت بالایی برخوردار است. با توجه به دوره تحصیلی ام که در ایران، انگلستان و آمریکا طی شد شاهد بودم که در ممالک پیشرفته این رشته در میان گروه پزشکی اهمیت بیشتری نسبت به سایر گروه پزشکی داراست. متأسفانه در ایران به دو موضوع آموزش و خدمت رسانی توجه نمی شود. دانشگاه مسئول

آموزش است نه خدمت‌رسانی. خدمت‌رسانی بعد از آموزش است بدین معنی که فارغ‌التحصیلان دامپزشکی، به‌عنوان مثال، قادرند در رشته‌های مختلفی وارد شوند و فعالیت کنند. معمولاً تعداد کمی در ادارات دامپزشکی وارد می‌شوند تا به کشاورزان و دام‌های آنان کمک کنند درحالی‌که عده زیادی از آنان می‌توانند در درمانگاه‌های خصوصی، آزمایشگاه‌ها، مراکز تحقیقاتی و دانشگاه‌ها برای آموزش علوم پایه پزشکی، در مراکز بهداشتی و بهداشت همگانی، در پرورش حیوانات آبی، پرندگان مختلف و دام‌هایی که مصرف غذایی دارند و در بخش‌های دیگری که مجال ذکر آن‌ها در اینجا نیست، مشغول به کار و فعالیت شوند. دامپزشکی از نظر علمی و آموزشی پایه اصلی آموزش سایر رشته‌های پزشکی است، به‌نحوی که در دو سال اول حدود ۹۰ درصد واحدهای درسی دانشجویان دامپزشکی و پزشکی مشابه یکدیگر است. متأسفانه بدون توجه به جایگاه علمی و آموزشی این رشته در ایران آن را بعد از انقلاب از گروه پزشکی جدا کردند.

با دقت در لیست ۳۳ نفره متوجه شدم که در مورد مرحوم دکتر کریم میربابائی، استاد کالبدشناسی دانشکده دامپزشکی دانشگاه تهران که این‌جانب افتخار شاگردی ایشان را داشتم نه تنها نام صحیح ایشان به‌درستی ذکر نشد، بلکه در مورد فعالیت او در دانشگاه جندی شاپور (شهید چمران فعلی) اهواز مطالب نادرستی نوشته‌اند. این موضوع نشان داد که در سال ۱۳۵۳ عده‌ای از همکاران جوان من اطلاع کافی در مورد سایر دانشکده‌های معتبر دامپزشکی در ایران ندارند. همان‌طور که مرحوم دکتر عبدالله حامدی مؤسس دانشکده دامپزشکی تهران بود، آقای دکتر احمد افشار در شیراز و مرحوم دکتر عزیز رفیعی در ارومیه دانشکده دامپزشکی را پایه‌ریزی کردند.

تأسیس گروه دامپزشکی در دانشکده کشاورزی

در سال ۱۳۵۳ شمسی، مرحوم دکتر کریم میربابائی، استاد مورفواناتومی حیوانات اهلی دانشکده دامپزشکی دانشگاه تهران پس از بازنشستگی اجباری به‌خاطر فعالیت‌های سیاسی، درخواست‌هایی برای دانشگاه جندی‌شاپور اهواز می‌فرستد. در

این زمان مرحومان دکتر عباس جامعی و دکتر محمدحسن مهدوی اردبیلی به عنوان رئیس و معاون آموزشی مدیریت دانشگاه را بعهدہ داشتند و علاقمند بودند کہ در دانشگاه جندی شاپور اهواز رشته دامپزشکی تأسیس شود. آقای دکتر میربابائی پس از ورود به اهواز و استخدام قراردادی پیشنهاد می‌کند دانشجویان نخست باید دورہ کارشناسی (لیسانس) را در دانشکده کشاورزی طی کنند. سپس دورہ کارشناسی ارشد (فوق لیسانس) را بگذرانند و در مرحلہ سوم وارد دورہ دکترای دامپزشکی در دانشکده کشاورزی شوند. عدم آشنائی مسئولان وقت دانشگاه و اصرار آقای دکتر میربابائی منجر به تشکیل گروه دامپزشکی در دانشکده کشاورزی اهواز شد.

ریاست وقت دانشکده کشاورزی را زنده یاد آقای دکتر اردشیر قادری و معاونت آموزشی را آقای دکتر قربان نورمحمدی عهده دار بودند. دانشکده کشاورزی تنها دو اطاق، یک آزمایشگاه و یک سالن تشریح در راهرو جنوبی دانشکده کشاورزی در اختیار گروه دامپزشکی، قرار داده بود. براساس روایت دکتر میربابائی در شروع کار در سال ۱۳۵۳ تعداد ۲۲ نفر دانشجو برای دورہ کارشناسی (لیسانس) دامپزشکی انتخاب شدند. اغلب این دانشجویان به عنوان سهمیه مناطق مختلف بدون شرکت درآزمون ورودی پذیرفته شدند. اعضای هیئت علمی استخدام شده برای آموزش این دانشجویان عبارت بودند از آقایان دکتر سیاوش حقیقی، دکتر هرمز جاودانی، دکتر جلال بخت آور، دکتر عطاران و مهندس رجبعلی باستانی.

در سال ۱۳۵۵ برنامه پیشنهادی آقای دکتر میربابائی برای دکترای دامپزشکی با مخالفت شدید اساتید دامپزشکی تهران، شیراز و ارومیه، سازمان اداری و استخدامی کشور بخاطر نداشتن ردیف استخدامی کارشناس دامپزشکی و دانشجویان بدلیل نگرانی از آینده شغلی قرار گرفت. پس از آن، آقای دکتر میربابائی اهواز را ترک کردند.

مدتی گروه دامپزشکی بدون سرپرست باقی ماند تا اینکه مسئولان دانشکده کشاورزی و دانشگاه از آقای دکتر ایرج پزشکی که عضو هیئت علمی دانشکده علوم

پایه پزشکی بود می‌خواهند که مدیریت گروه را به‌عهده گیرد. او نیز با مدیریت موقت موافقت کرد.

اواخر سال ۱۳۵۵ بود که من وارد اهواز شدم. ابتدا قرار بود که در گروه انگل‌شناسی و قارچ‌شناسی دانشکده پزشکی که خانم دکتر عادلہ ابراهیم‌زاده به تنهایی اداره می‌کرد همکاری نمایم. البته آقایان دکتر منوچهر دوائی رئیس و دکتر حریری معاون دانشکده پزشکی و خانم دکتر ابراهیم‌زاده استقبال گرمی به‌عمل آوردند. اما با اصرار دکتر ایرج پزشکی و به‌ویژه مسئولان دانشگاه قبول کردم که به گروه دامپزشکی دانشکده کشاورزی وارد شوم. با استعفای دکتر پزشکی مدتی به‌طور غیررسمی گروه را اداره می‌کردم تا این‌که آقای دکتر عباس جامعی رئیس دانشگاه طی حکم شماره ۲۸۳۶ تاریخ ۱۳۵۶/۴/۱ مرا به‌عنوان مدیرگروه معرفی کردند.

تأسیس دانشکده دامپزشکی

اداره گروه با شرایط غیرعادی آن بسیار سخت بود. کم‌کم شایعه شد که گروه دامپزشکی منحل خواهد شد و نهایتاً با حکم شماره ۱۲۷۹۹ تاریخ ۱۳۵۶/۹/۱۳ رئیس دانشگاه جندی شاپور اهواز مرا به سرپرستی دانشکده جدیدالتأسیس دامپزشکی منصوب کرد. رئیس دانشگاه و به‌ویژه دکتر مهدوی اردبیلی مصراً از من می‌خواستند که در اسرع وقت برنامه و واحدهای آموزشی دوره ۶ ساله دکترای حرفه‌ای دامپزشکی را همراه با معرفی گروه‌های دانشکده، استخدام اعضای هیئت علمی مناسب، تماس با شرکت مدام که سازنده ساختمان‌های مدیریت و دانشکده‌های دانشگاه بود برای بنای ساختمان دانشکده و نیز بیمارستان دامپزشکی، تعیین محل‌هایی در خارج از دانشگاه برای نگاهداری حیوانات بزرگ، مرغداری و قسمتی برای پرورش آبزیان و بسیار چیزهای دیگر اقدام نمایم. از این‌که چنین وظیفه بسیار بزرگ، طاقت‌فرسا و زجرآوری به‌گردنم افتاده بود شدیداً نگران بودم. در اولین قدم به دنبال تهیه واحدهای دوره دکترای دامپزشکی رفتیم. بنا به پیشنهاد آقای دکتر مهدوی کمیته‌ای با شرکت آقایان دکتر جراح‌باشی از دانشکده کشاورزی، دکتر فخرانی از دانشکده علوم، خانم

دکتر عادلہ ابراهیم‌زادہ از دانشکده پزشکی، و گاه‌گاهی با حضور آقایان دکتر باختر و دکتر کمالی رئیس و معاون دانشکده کشاورزی تحت مدیریت این‌جانب تشکیل شد. من واحدهای درسی دانشکده‌های دامپزشکی تهران و شیراز و ارومیه و دانشگاه‌های اروپا و خصوصاً پنسیلوانیا آمریکا را یادداشت می‌کردم و به جلسه می‌آوردم. کم‌کم متوجه شدم که تشکیل چنین جلساتی جز وقت تلف کردن نتیجه مطلوبی به‌بار نمی‌آورد. زیرا افراد شرکت‌کننده در این جلسه‌آشنائی چندانی با واحدهای آموزشی دامپزشکی نداشتند و وقت جلسات بیشتر به توضیح من در مورد تک‌تک واحدهای درسی می‌گذشت. بالأخره به‌هر ترتیب بود واحدهای آموزشی را تهیه و برای معاونت آموزشی دانشگاه فرستادم. ایشان هم با طرح در شورای دانشگاه و تأیید آن مراتب را به وزارت علوم و آموزش عالی منعکس کردند که در نهایت تصویب و به اجرا درآمد. در اردیبهشت ۱۳۵۷ دانشکده رسمیت نهائی یافت. قرار شد که از اول مهرماه ۱۳۵۷ دانشجویانی که در کنکور سراسری شرکت می‌کنند برای دکترای حرفه‌ای دامپزشکی انتخاب و از طریق وزارت علوم و آموزش عالی به دانشگاه جندی شاپور اهواز معرفی شوند. اما دانشجویانی که به‌عنوان کارشناسی دامپزشکی وارد دانشگاه شده بودند بدون شرکت در آزمون مستقیماً وارد دوره دکترای حرفه‌ای دامپزشکی شدند.

در نیمه اول سال ۱۳۵۷ سایر برنامه‌هایم برای تشکیل ساختمان دانشکده، بیمارستان و غیره به‌علت شرکت برخی از کارکنان و دانشجویان دانشکده در پیروزی انقلاب پیشرفت چندانی نداشت. گرچه با مراجعات متعدد به هیئت رئیسه دانشگاه و اخذ اعتبار کافی برای بودجه و همکاری شرکت‌های سازنده ساختمان و تهیه‌کننده وسایل و ابزار مورد نیاز دانشکده و سایر موارد آن‌چنان امیدوارم ساخت که در آینده‌ای نه چندان دور قادر خواهیم بود دانشکده‌ای نمونه در سطح کشور به‌وجود آورم. متأسفانه اوضاع مساعد اجرای برنامه‌هایم نبود. فقط از نظر استخدام اعضای هیئت علمی توانستم آقایان دکتر محمد نوری را برای بیماری‌های دام‌های بزرگ، دکتر یزدان مظاهری را برای بازرسی گوشت و آناتومی و محمدعلی هدایتی‌فر را برای انگل‌شناسی و خانم مهرانگیز مسرتی را برای انگل‌شناسی و قارچ‌شناسی به استخدام

دانشکده درآورم. با زحمت تعدادی از کلاس‌ها را به جریان انداختم که بعداً به تعطیلی افتادند.

از مهرماه ۱۳۵۷ به بعد ادامه کار بسیار سخت‌تر شده بود. به‌ویژه هرج و مرج کامل در فضای ناآرام، رواج تهمت‌ها و انتشار اعلامیه‌هایی که به در و دیوار دانشکده بر علیه من چسبانده بودند، فشار روانی شدیدی برایم ایجاد شده بود که چند بار از آقای دکتر منوچهر دوائی، اولین رئیس دانشگاه بعد از انقلاب، تقاضا کردم که در چنین وضعی قادر به انجام وظایفم نیستم و نمی‌توانم روی برنامه‌هایم تمرکز داشته باشم. اما ایشان موافقت نمی‌کرد و مرتباً می‌گفت که اگر شماها بروید من به تنهایی نمی‌توانم کار کنم. در همین زمان استادیاران دکتر سیاوش حقیقی، دکتر هرمز جاودانی و مریمان دکتر محمد رضائی و دکتر جلال‌الدین بخت‌آور و دکتر عطاران بدون اطلاع من دانشکده را ترک کرده و از اهواز خارج شدند. در مقابل عده‌ای از بورسیه‌های دانشکده که به آمریکا و انگلستان اعزام شده بودند طی سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ با اخذ مدرک مورد نظر خود مراجعت نمودند از آن جمله آقایان دکتر هدایت‌اله رشیدی در آناتومی، دکتر محمود جمشیدیان در میکروبی‌شناسی، دکتر علی‌اصغر ثابت در ویروس‌شناسی، دکتر مرتضی علوی شوشتری در مامائی و تولید مثل و خانم‌ها دکتر لیلی نبوی در انگل‌شناسی، دکتر ناهید اطمیابی در ویروس‌شناسی دکتر بهمن رخ در پاتولوژی به دانشکده باز گشتند. در همین احوال بود که آقای دکتر کریم میربابائی همچون فرشته نجاتی در خردادماه ۱۳۵۸ از تهران آمد و سریعاً او را نزد دکتر دوائی بردم و گفتم ایشان مایلند به‌عنوان سرپرست دانشکده مسئولیت بپذیرند. دکتر دوائی علی‌رغم بی- میلی سرانجام با استعفایم موافقت کرد.

آقای دکتر میربابائی به‌عنوان دومین سرپرست دانشکده دامپزشکی حدود ۸ ماه مدیریت کرد. نهایت آن‌که تقریباً در پایان سال ۱۳۵۸ دانشگاه شهید چمران اهواز را ترک کرد. بعد از رفتن وی دانشکده برای مدت کوتاهی به‌صورت شورائی (دکتر رشیدی، دکتر علوی شوشتری و هدایتی‌فر) اداره شد و بعداً آقای دکتر رشیدی به

عنوان سومین سرپرست دانشکده دامپزشکی مشغول به کار گردید. دوره دکترای حرفه‌ای دامپزشکی در آغاز پنج‌ساله بود ولی در حال حاضر شش‌ساله است. اسامی سرپرستان دانشکده دامپزشکی اهواز از آذرماه ۱۳۵۶ (زمان تشکیل آن) تاکنون بقرار زیر است :

- ۱- دکتر ناصر حقوقی‌راد
- ۳- دکتر هدایت‌اله رشیدی
- ۵- دکتر منصور میاحی
- ۷- دکتر حسن مروتی
- ۹- دکتر حسین نجف‌زاده
- ۱۱- دکتر حسین حمیدی‌نجات

- ۲- دکتر کریم میریابائی
- ۴- دکتر منصور سیاری
- ۶- دکتر غلامحسین خواجه
- ۸- دکتر مسعود قربانپور
- ۱۰- دکتر منصور میاحی

محمدعلی رونق

کتابدار و کتاب‌شناس بازنشسته دانشگاه

گذری بر پیشینه شهر اهواز، دانشگاه و کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه بر نگذرد

هر انسانی که به دنیا می‌آید، تاریخ تولدی دارد، در یک جایی متولد شده، زمانی را سپری کرده و اتفاقات و حوادث کوچک و بزرگی را تجربه کرده است. آنچه در زندگی‌نامه‌ها مهم است، این است که چه چیز مهم و برجسته‌ای در زندگی آدم‌ها وجود دارد که بازگویی و نوشتن‌اش دیگران را به کار آید. بسیاری از وقایع روزمره زندگی، نه شنیدنی است و نه خواندنی. در این فضای پرحجم و پر شتاب اطلاعات، زندگی‌نوشت و خاطرات من چه جاذبه‌ای می‌تواند داشته باشد که مخاطبی وقت عزیز خود را صرف خواندن آن کند؟ اما با آگاهی از فعالیتی که برای مستندسازی تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز در حال تکوین است، دعوت جناب آقای دکتر حسن دادخواه و رئیس محترم کتابخانه مرکزی را به شرکت در این اقدام مهم، اجابت کرده

و مختصری از زندگی و خاطرات خود را با مراجعه به حافظه - که در آن بیم خطا نیز می‌رود - به نگارش درمی‌آورم:

هویت انسان‌ها با خاطره‌هایشان پیوند دارد. خاطره، روایت روزهای رفته، سال‌های بیم و امید، شادی و رنج، اندیشه‌ها و دلمشغولی‌ها و یاد بعضی نفرات است. سرزمین آدم در وابستگی، مانند آغوش مادر است. من پیش از همه، اول میهن عزیزم را دوست دارم، با تنوع زیست محیطی‌اش، با اقوام و خرده‌فرهنگ‌ها، و آداب و رسوم گوناگون و مردم خویش و بعد شهری که در آن متولد شده‌ام و شهری که جوانی‌ام را در آن گذرانده‌ام. انسان جان‌مایه حیات خود را از خاکی می‌گیرد که بر آن متولد شده است و بسته به این‌که کجا متولد شده و در چه جامعه‌ای رشد کرده و آموزگاران او چه کسانی بوده‌اند، شخصیت او شکل می‌گیرد. آدم باید اول تکلیف خودش را با خود روشن کند. زمان به انتظار کسی نمی‌ماند و عمر به سرعت می‌گذرد.

« زندگی صحنه یکتای هنرمندی ماست

هر کسی نغمه خود خواند و از صحنه رود

صحنه پیوسته به جاست

خرم آن نغمه که مردم بسپارند به یاد ...^۱

آن‌چه می‌نویسم مربوط به چند دهه گذشته است. امروز انسان، جامعه و مناسبات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی با سرعتی ناباورانه در حال تغییر و دگرگونی است. اصل جاویدان هستی، تغییر است. آینده نیز این مرحله از زندگی بشر را پشت سر می‌گذارد. وقتی شرایط زندگی و جامعه تغییر می‌کند، طرز تلقی انسان‌ها نیز نسبت به پدیده‌ها دگرگون می‌شود.

در سال ۱۳۲۵ در شهرستان دزفول متولد شدم. بنا به موقعیت شغلی پدر که کارمند دولت بود، در دوران طفولیت به اهواز نقل مکان کردیم. دوران ابتدایی را در دبستان حافظ اهواز گذراندم. این دبستان که دیگر وجود خارجی ندارد، در خیابان ۲۴ متری (شریعتی فعلی) و مقابل شعبه مرکزی بانک ملی واقع شده بود و قبلاً یکی از کاخ‌های

^۱. ژاله اصفهانی

شیخ خزعل بود. متأسفانه در سال‌های اخیر به جای بازسازی، این بنای تاریخی تخریب و به پارکینگ تبدیل شده است!

دوران کودکی‌ام مصادف بود با حوادث مربوط به ملی شدن صنعت نفت ایران به رهبری دکتر محمد مصدق. مرداد ۱۳۳۲، سال کودتا و شکست نهضت ملی ایران، کودکی ۷ ساله بودم و تنها صحنه‌ای که از آن سال شوم در اهواز به یادمانده است، حرکت تانک‌ها در خیابان پهلوی (امام فعلی) و صدای وحشتناک چرخ‌های زرهی بر روی آسفالت بود و باد تندی که در آن مرداد سوزان می‌وزید و کاغذپاره‌های کتاب‌ها و روزنامه‌های به غارت رفته را در خیابان‌های اطراف پراکنده می‌کرد. جنبش ملی شدن نفت یک جنبش استقلال‌طلبانه بود که دو هدف مهم را دنبال می‌کرد: یکی کوتاه کردن دست اجانب از منابع ملی کشور و دیگر تحقق دموکراسی و حاکمیت قانون و تحقق شعارها و اهدافی که در انقلاب مشروطه ایران ناکام مانده بود. آزادی مطبوعات به‌عنوان رکن چهارم دموکراسی در زمان نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. این حساسیت دکتر مصدق در مورد آزادی مطبوعات را می‌توان از نامه او خطاب به رئیس وقت شهربانی کل کشور، به خوبی مشاهده کرد: «در جراید، آنچه راجع به شخص این‌جانب نگاشته می‌شود، هر چه نوشته باشد و هر که نوشته باشد، به هیچ وجه نباید مورد تعرض و اعتراض قرار گیرد».

اولین ضربه بیدارکننده را برادر بزرگم بر من وارد آورد. او هر روز با چند روزنامه لوله‌شده در جیب‌هایش، به منزل می‌آمد. او تحت تأثیر چنین دوره‌ای به مطالعه و فعالیت سیاسی روی آورده بود. از همان زمان که کودکی هشت‌ساله بودم، عشق به خواندن نیز در من جوانه زد. برادرم هفته‌ای یک‌بار برایم کیهان بچه‌ها می‌خرید و من با دیدن آن سر از پا نمی‌شناختم. از خواندن داستان‌های مصور دنباله‌دارش لذت می‌بردم و بی‌صبرانه منتظر شماره‌های بعدی آن بودم. کلاس چهارم ابتدایی نیز در اهواز معلمی داشتیم به نام «محمدباقر نیرومند». هفته‌ای دو بار کتاب معروف پینوکیو نوشته کارلو کلودی را سر کلاس می‌آورد و برای ما می‌خواند. من مجذوب این داستان شده بودم. داستان پینوکیو هنوز که هنوز است پس از شصت و پنج سال

تجدید چاپ می‌شود و یکی از بهترین داستان‌های تخیلی برای کودکان و نوجوانان است. پینوکیو یا آدمک چوبی، داستان عروسکی چوبی است که آرزوهای بزرگ در سر دارد اما هنگامی که دروغ می‌گوید، بینی‌اش شروع به بزرگ شدن می‌کند. من از همان دوران کودکی از خواندن داستان پینوکیو این درس را آموختم که هیچ‌گاه دروغ نگویم، چون فکر می‌کردم اگر دروغ بگویم مانند پینوکیو بینی‌ام بزرگ می‌شود و نزد اطرافیان انگشت‌نما خواهم شد. بعدها از این تجربه، به تأثیر مطالعه بر روی شخصیت کودکان پی بردم.

تحصیلات متوسطه را در دزفول گذراندم، سال ۱۳۴۴ وارد دانشگاه تهران شدم و در سال ۱۳۴۸ از دانشکده الهیات در مقطع کارشناسی فارغ‌التحصیل شدم. دکتر امیرحسین آریان پور یکی از استادان ما بود. استادی آزاده و بی‌همتا که بیشترین تأثیر را بر زندگی من داشته است. دکتر آریان پور از چهره‌های برجسته علمی کشور بود. او با اطلاعات وسیع و عمیق از فرهنگ و ادب ایران و تمدن و فلسفه غرب و با حسن بیان و محبت و لطف به نسل جوان توانسته بود شمار زیادی از دانشجویان کشور را در دهه‌های سی، چهل و پنجاه مجذوب خود کند.

آثار او در آن زمان مانند در آستانه رستاخیز، زمینه جامعه‌شناسی و آیین پژوهش در میان جوانان دست به دست می‌گشت. تخصص‌اش در جامعه‌شناسی، ادبیات و فلسفه بود که در این رشته‌ها مدرک دکترا داشت، اما ذهن کنجکاو و پویای او محدوده‌ای نمی‌شناخت. من در سال‌های ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۸، از محضر درس ایشان و از دانش و فضایل اخلاقی‌اش بهره‌ها بردم و درس زندگی آموختم. درس‌هایی ماندگار برای همه زندگی‌ام. دکتر آریان پور گذشته از جنبه‌های علمی، بسیار متواضع و تجسم ادب و اخلاق بود. کلاس‌های درس‌اش گنجایش خیل عظیم دانشجویان را نداشت و به همین جهت کلاس‌هایش در آمفی تئاتر دانشکده برگزار می‌شد. این دانش عظیم و این محبوبیت سرشار متأسفانه در جامعه ما که رشد موزون را طی نکرده است، رشک‌برانگیز است و به بدخواهی و کینه و حسادت می‌انجامد! و این از ویژگی‌های عقب‌ماندگی است که هر کس یک قدم از دیگران جلوتر باشد، با موانع و

گرفتاری‌های بسیار روبرو می‌شود؛ بعد از انقلاب، قدر و منزلت این انسان بزرگ را نشناختند و او را منزوی و خانه‌نشین کردند! کتاب فرهنگ فلسفی و علوم اجتماعی این دانشمند که یک فرهنگ جامع فلسفی و علوم اجتماعی است و به چهار زبان فارسی، انگلیسی، فرانسوی و آلمانی تألیف شده است و حاصل عمر پرمایه و گرانقدر استاد است و سخت مورد نیاز علمی دانشگاه‌ها، پس از چهار دهه هنوز به چاپ نرسیده است! دکتر آریان‌پور با این‌که در رشته‌های جامعه‌شناسی، فلسفه، روان‌شناسی و ادبیات، پژوهشگری برجسته و صاحب‌نظر بود، می‌گفت: «تا صد صفحه درباره موضوعی نخوانم، یک سطر درباره آن موضوع نمی‌نویسم...» دکتر آریان‌پور تنها یک نام نبود، او یک راه، یک مکتب و یک آرمان بود. در سوگ فقدانش فقط باید گفت: «حیف دانا مُردن و افسوس نادان زیستن...»

وضعیت اسفناک امروز دانشگاه‌ها در رشته‌های علوم انسانی - صرف‌نظر از موارد استثنایی - ناامیدکننده است. انتحال‌های علمی علاوه بر دانشجویان، به استادان نیز سرایت کرده است! و درصد ارتقای اساتید بر مبنای «دست‌درازی علمی» در دانشگاه‌های ما کم نیست. بازار مکاره مقاله‌فروشی و پایان‌نامه‌فروشی، مصداق بارز زوال علمی است. مشکل امروز ما ندانستن نیست، توهم دانستن است.

دوره دانشگاه و آن شور و حال و بی‌نیازی سپری شد و بعد از دو سال خدمت نظام وظیفه، خود را برای ورود به جامعه و زندگی جدید آماده می‌کردم، کتاب و مطالعه را دوست داشتم. توسعه و پیشرفت کشور را در گرو رشد فرهنگ و آگاهی مردم می‌دانستم و بدنبال راهی می‌گشتم تا بتوانم برای تحقق این هدف قدمی بردارم. در سال ۱۳۵۲ یک آگهی استخدام در روزنامه، توجه مرا جلب کرد. وزارت فرهنگ و هنر سابق برای سرپرستی کتابخانه‌های عمومی در مراکز استان‌ها، افرادی با مدرک لیسانس استخدام می‌کرد. نام اهواز در لیست شهرها بود و من که شهرم را دوست داشتم و هم به کتابخانه و کتابخوانی علاقه داشتم، در آزمون شرکت کردم و پذیرفته شدم. سر از پا نمی‌شناختم! در سال ۱۳۵۳ با عنوان رئیس کتابخانه عمومی شماره یک اهواز شروع به کار کردم، اهواز در آن زمان دارای دو کتابخانه عمومی بود. شماره

یک، واقع در خیابان پهلوی سابق (امام فعلی)، بین خیابان حافظ و سعدی که ساختمان استیجاری بود و شماره دو واقع در امانیه که با هدف کتابخانه ساخته شده بود و ساختمانی مدرن داشت. بعد از چند ماه، مدیریت کتابخانه شماره دو نیز به من واگذار شد. در آن سالها هنوز دانش کتابداری با مفهوم جدید و علمی آن در کتابخانه‌ها جا نیفتاده بود. من با این اندیشه که کتاب و کتابخانه از ابزار مهم نشر آگاهی است و سمت وسوی آن در جهت روشنگری، ترقی و پیشرفت جامعه است و می‌توان در این راه، گام‌هایی هر چند کوچک برداشت، به کتابخانه آمدم. باور داشتم ترویج فرهنگ کتابخوانی و فرهنگ‌سازی یکی از راه‌های اصلی ارتقای سلامت فکری و روانی جامعه است و می‌تواند مانعی در برابر بسیاری از مشکلات فرهنگی باشد. کتابخانه‌های عمومی اهواز، از شرایط مناسب و کیفیتی مطلوب برخوردار نبودند؛ مخزنی پر از کتاب، محیطی ایستا و یک‌نواخت و سالی با چند میز و صندلی و چند نفر کتابدار که کارشان دادن و پس گرفتن کتاب بود و اعضای که بیشتر دانش‌آموز بودند که فقط برای خواندن کتب درسی به کتابخانه می‌آمدند. وضعیت موجود با آنچه که تصور می‌کردم و با آنچه که در سر داشتم بسیار متفاوت بود. کتابخانه عمومی را همان‌طور که از اسمش برمی‌آید، در ارتباط با جامعه می‌دانستم، می‌خواستم اقشار مختلف مردم به کتابخانه راه پیدا کنند و برای این منظور در پی ایجاد محیطی آرام، سالم و جذاب برای کتابخانه بودم. در ماه‌های اولیه حضورم در کتابخانه، پس از ایجاد نظمی نوین و مقررات جدید و جابه‌جایی برخی از پرسنل، مجموعه کتابخانه را با جدیدترین کتاب‌ها و نشریات جاری، از حالت کهنگی و رکود، خارج و روزآمد کردم و برای جذب جوانان و سایر اقشار شهر، به کتابخانه، شب‌های شعر با شرکت شعرای مطرح استان، جلسات سخنرانی، نقد و معرفی کتاب و به مناسبت‌های مختلف، نمایشگاه‌های کتاب، نقاشی، خوشنویسی و صنایع دستی برگزار کردم. وزارت فرهنگ و هنر صرف‌نظر از برخی استثناها در حوزه هنر، وزارتخانه‌ای تشریفاتی و تجملاتی و جایی برای سوءاستفاده‌ها و ریخت‌وپاش‌های مالی بود و مبالغ هنگفتی برای جشن‌ها و تبلیغات هزینه می‌کردند، اما توجه چندانی به کتابخانه‌ها نداشتند. مدیران اداره کل

از خدماتم در کتابخانه راضی بودند، اما به خواسته‌ها و درخواست‌هایم برای ارتقای سطح کیفی و کمی کتابخانه‌ها، چندان وقعی نمی‌نهادند. این محدودیت‌ها با آرمان‌هایم همسویی و همخوانی نداشت و آرزوهایم را برای یک کتابخانه ایده‌آل بر نمی‌آورد. در همین ایام (سال ۱۳۵۵)، دانشگاه جندی شاپور اهواز برای کتابخانه مرکزی در حال تأسیس، تعدادی لیسانس و فوق‌لیسانس از طریق آزمون استخدام می‌کرد. فرصت را مغتنم شمردم و در امتحان شرکت کردم و پذیرفته شدم. کتابخانه مرکزی دانشگاه در سال ۱۳۵۴ به نام کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد و کتب آغاز به کار کرده بود. براساس سیاست‌های توسعه دانشگاه، وظیفه کتابخانه مرکزی، سازماندهی و برنامه‌ریزی و تهیه کتب و نشریات خارجی کتابخانه‌های دانشگاه به صورت متمرکز و نظارت بر فعالیت‌های کتابخانه‌های اقماری دانشگاه بود. ریاست کتابخانه مرکزی را در بدو تأسیس، آقای دکتر حشمت‌اله خرم‌زاده، دانشیار دانشکده علوم تربیتی به‌عهده داشت. عملیات ساختمانی کتابخانه مرکزی با طرح و نقشه‌ای عظیم در سال ۱۳۵۲ و با مساحت پانزده هزار مترمربع در چهار طبقه در ضلع غربی پردیس دانشگاه آغاز شده بود که با شروع انقلاب اسلامی و پیروزی آن در بهمن ۱۳۵۷، عملیات ساختمانی آن متوقف و با آغاز جنگ متجاوزکارانه عراق علیه ایران در سال ۱۳۵۹، ساختمان نیمه‌تمام آن در اختیار رزمندگان قرار گرفت. سبک معماری کم‌نظیر این کتابخانه در آن زمان و شاید هنوز هم در خاورمیانه منحصر به فرد بوده و تنها مشابه این معماری که از بالا به شکل گل رز و به «رز بیلدینگ» معروف است در شهر پاریس فرانسه است.

کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد و کتب به‌طور موقت تا سال ۱۳۶۹ در طبقه دوم دانشکده علوم مستقر بود و پس از آن نیز به ساختمان دانشکده مهندسی منتقل شد. در یکی دو سال اول شروع به کار کتابخانه، تمام فعالیت ما بعد از سفارش کتب و نشریات خارجی برای کتابخانه‌های دانشگاه، مصروف برنامه‌ریزی و مقدمات راه‌اندازی کتابخانه مرکزی می‌شد. هیچ‌گونه منابعی از کتب و نشریات در کتابخانه نبود. کارهای زیادی پیش رو داشتیم، اما اولویت اصلی مان مجموعه‌سازی کتابخانه

بود. ما کارکنان کتابخانه که تعدادمان خیلی کم بود، با مدیر کتابخانه همه با هم با عشق و علاقه‌ی زایدالوصفی برای تکمیل و گسترش کتابخانه تلاش می‌کردیم. در تمام هفته تا ساعت پنج عصر در کتابخانه می‌ماندیم. هفته‌ای سه شب نیز به دعوت دکتر خرمزاده به منزل ایشان در کوی استادان می‌رفتم و تا پاسی از شب، از برنامه‌های کتابخانه و نقشه‌هایی که در سر داشتیم گفتگو می‌کردیم. کتابخانه عظیمی که امروز می‌بینید و بطور یقین یکی از بزرگترین و مجهزترین کتابخانه‌های دانشگاهی ایران است، بحران‌های دوران انقلاب، دوران جنگ و انقلاب فرهنگی را پشت سر نهاده و با عرق‌ریزان جسم و روح مان و خشت خشت و قطره قطره به این جایگاه رفیع رسیده است.

آغاز به کار کتابخانه مرکزی در زمان دکتر حشمت‌اله خرمزاده خوش درخشید اما دولت مستعجل بود. توفان انقلاب که از سال ۱۳۵۶ آغاز شده بود به سرعت همه جا و از جمله دانشگاه‌ها را در نور دید. دکتر خرمزاده به آمریکا مهاجرت کرد و کتابخانه مرکزی نیمه‌کاره رها شد. تمام مراکز آموزشی و زیرساخت‌های اقتصادی در حال اعتصاب بود. دیگر کسی به هیچ چیز جز پیروزی انقلاب نمی‌اندیشید. دانشگاه‌ها که مرکز قشر منورالفکر جامعه بود به کانون فعالیت‌های سیاسی تبدیل شده بود. کلاس‌ها تعطیل و دانشجویان و استادان در اعتصاب به سر می‌بردند. شاه رفته بود (۵۷/۱۰/۲۶) و نظام فروپاشیده بود و دیگر هیچ راهی برای بازگشت وجود نداشت و سرانجام انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید.

در روزهای منتهی به پیروزی انقلاب، روزی تلخ و سیاه در اهواز رقم خورد. روزی که در تاریخ مبارزات مردم اهواز به چهارشنبه سیاه معروف است. یک روز پس از فرار شاه از کشور، طرفداران او دست به حرکتی مذبحانه و شبه‌کودتا زدند، در آن روز (۲۷/دی/۱۳۵۷) گروهی از نظامیان طرفدار شاه، با خروج از پادگان‌ها و حمله مسلحانه با تانک و ادوات زرهی سنگین، شهر و مردم بی‌دفاع اهواز را به خاک و خون کشیدند و فاجعه آفریدند. در آن روز دانشگاه جندی شاپور اهواز نیز مورد حمله قرار گرفت. من از نزدیک شاهد آن حمله بودم، در سالن تربیت‌بدنی دانشگاه و

محوطه‌های اطراف آن، جمعیتی نزدیک به پنجاه هزار نفر برای استقبال از زندانیان سیاسی جمع شده بودند. لحظاتی بعد این اجتماع عظیم مورد حمله تعدادی چماق به دست با حمایت گارد دانشگاه قرار گرفت. صدای تیراندازی در بیرون از سالن تربیت‌بدنی شنیده می‌شد و متعاقب آن صدای تانک و خودروهای نظامی نیز به گوش رسید، شایعه کودتا در میان جمعیت پیچید، در بیرون از سالن مأموران و چماق به‌دستان به اتومبیل‌هایی که در محوطه دانشگاه پارک شده بود، حمله کردند و نزدیک به ۳۵ دستگاه اتومبیل دولتی و شخصی را به آتش کشیدند. یک تانک و یک کامیون نظامی در محوطه دانشگاه دیده می‌شد. مأموران شروع به تیراندازی کردند، مردم و دانشجویان هر کدام به سویی فرار می‌کردند. تعدادی از مردم به پشت دانشگاه که رودخانه کارون قرار داشت فرار کردند و برای نجات جان خود با قایق از کارون گذشتند و به روستاهای اطراف پناهنده شدند، گروهی دیگر وارد دانشکده تکنولوژی پزشکی شدند و شب را در آنجا ماندند. تعدادی دیگر از پشت بیمارستان گلستان خود را به جاده خرمشهر و از آنجا به منطقه زیتون کارمندی و کوروش رساندند. مأموران ارتش در مسیر راه، اتومبیل‌ها را متوقف و سرنشینان را مجبور به دادن شعار جاوید شاه می‌کردند و هر کس از دستور آن‌ها سرپیچی می‌کرد، به ضرب چماق از پای درمی‌آوردند و اتومبیل را به آتش می‌کشیدند. در مرکز شهر نیز در حالی که هزاران نفر در حسینیه اعظم اجتماع کرده بودند و به سخنرانی یکی از وعاظ گوش می‌دادند، چماق به‌دستان به آنان حمله کردند، در شهر صدای تیراندازی و رگبار مسلسل به گوش می‌رسید، تانک‌ها و زره‌پوش‌ها در شهر به حرکت درآمده بودند و در سر راه خود، اتومبیل‌های پارک شده را زیر چرخ‌های زرهی له و لورده می‌کردند. اهواز حالت جنگ‌زده به خود گرفته بود، در برخوردهای خونین چهارشنبه سپاه، طبق آمار منتشر شده، ۲۲ نفر شهید و ۸۰ نفر مجروح و صدها اتومبیل، ساختمان و مغازه درهم کوبیده و به آتش کشیده شد. در آن روز کلیه ادارات و مغازه‌های اهواز تعطیل شده بود و کسی در خیابان‌ها دیده نمی‌شد. براساس شایعات، یکی از علل درگیری و حمله، اختلاف استانداری با فرمانداری نظامی اهواز بر سر پایین کشیدن

مجسمه‌های شاه بود. روز بعد از این فاجعه، مراسم تشییع شهدای ۲۷ دی (چهارشنبه سیاه) بنا به دعوت شورای هماهنگی دانشگاه و کارکنان اعتصابی شرکت نفت و روحانیت اهواز، باشکوه هرچه تمامتر برگزار شد.

با اعلام رسمی رهبر انقلاب مبنی بر پیروزی انقلاب، اعتصابات نیز خاتمه یافت و تمام سازمان‌ها و نهادهای کشور و مراکز اداری و آموزشی، فعالیت خود را از سر گرفتند، اما در دانشگاه‌ها پس از شروع تحصیل، اوضاع به شکل دیگری بود. احزاب و جریانات عمده سیاسی کشور با توجه به فضای باز سیاسی که در کشور ایجاد شده بود، در دانشگاه‌ها به فعالیت خود ادامه دادند.

پس از انقلاب و بنابر ماهیت انقلاب اسلامی، تمام ساختارهای فرهنگی کشور در مسیر تغییر و تحولاتی بنیادی قرار گرفتند و برخی از آن‌ها نیز منحل و یا در سازمان‌های جدیدی ادغام شدند. بخش مهمی از حاکمیت، نسبت به روند آموزش و ماهیت نظام آموزشی در دانشگاه‌ها نیز معترض بودند و می‌گفتند: دانشگاه باید تا تعیین و تکلیف سیستم آموزشی آن تعطیل گردد. همین دیدگاه موجب شد تا پروژه انقلاب فرهنگی در بهار سال ۱۳۵۹ با فرمان آیت‌اله خمینی، رهبر انقلاب مبنی بر تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی رقم بخورد و متعاقب آن دانشگاه‌های سراسر کشور به مدت سه سال به حالت تعلیق و تعطیل درآمدند. پاییز سال ۱۳۵۹ که جو سیاسی و هیجانات ناشی از انقلاب بر همه چیز سایه افکنده بود و دانشگاه‌های کشور در دوره‌ای بحرانی و فقر فرهنگی به سر می‌بردند، جنگ ویرانگر عراق برضد ایران نیز آغاز شده بود. خوزستان بیش از هر استان دیگری در معرض این رخداد مخرب قرار داشت. بمباران‌ها و شلیک توپ‌های دشمن به‌خصوص در شهرهای آبادان و خرمشهر و اهواز لحظه‌ای قطع نمی‌شد. دانشگاه جندی شاپور تقریباً تبدیل به پادگان نظامی شده بود و رزمندگان که از سراسر کشور عازم جبهه‌های نبرد بودند در این دانشگاه اسکان داده می‌شدند. در شرایط انقلاب فرهنگی و آغاز جنگ تحمیلی، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد و کتب نه تنها تعطیل بلکه منحل شده بود و کتابداران و کارکنان آن به کتابخانه‌های دانشکده‌ها منتقل شدند. دلیل این انحلال را نمی‌دانستیم و معلوم

نشد که این تصمیم توسط چه نهادی گرفته شده است. سال‌ها بعد بنابر اقرار بعضی از اعضای شورای انقلاب فرهنگی، این رخداد جز تعطیلی دانشگاه‌ها و حذف بعضی از رشته‌های تحصیلی و تصفیه و اخراج و بازنشستگی زود هنگام و خانه‌نشینی استادان و اتخاذ بعضی تصمیمات شتاب‌زده و نادرست و در یک کلام، رکود علم به‌خصوص در رشته‌های علوم انسانی، دست‌آورد دیگری نداشت!

دانشگاه‌ها با پیروزی انقلاب اسلامی و در پرتو آزادی‌های دوران انقلاب و همراه با پاره‌ای نابه‌سامانی‌ها که در فترت انتقال حکومت‌ها چهره می‌نماید، نخست جولانگاه گوناگون گروه‌هایی شد که هر کدام پاره‌ای از پیکر آسیب‌دیده‌اش را به خود اختصاص داده بودند. در این هنگامه دانشگاه جایگاه زورآزمایی و خودنمایی و برخورد افکار موافق و مخالف بود. در تب و تاب انقلاب فرهنگی، بازنده اصلی گروهی از استادانی بودند که بی‌هیچ وابستگی به نظام پیشین، آماج انواع اتهامات و حب و بغض‌های بی‌دلیل شدند و تنها گناهشان تدریس در نظام گذشته یا دوری آنان از غوغای سیاست بود. در آن سال‌های سخت که دانشگاه هر روز میدان درگیری‌های گروهی و اجتماعات جناحی و آکنده از شعارهای زنده‌باد و مُرده‌بادها بود و چه زمانی که در دوران انقلاب فرهنگی تعطیل شد، تعدادی از استادان برکنار یا بازنشسته شدند و آنان هم که ماندند و از روزنه‌های ریز گذشتند، ناروایی‌های بسیار دیدند و در غیاب آیین‌نامه انضباطی که حرمت و حیثیت شغلی آنان را تضمین کند، روزگار سختی را گذراندند.

در آغاز تأسیس دانشگاه در سال ۱۳۱۳ تنها یک‌بار رئیس دانشگاه بر حسب پیشنهاد وزارت معارف آن زمان و به موجب فرمان شاه تعیین شد. بعدها رئیس دانشگاه طبق ماده ۱۴ قانون تأسیس دانشگاه، به موجب پیشنهاد شورای دانشگاه انتخاب می‌شد. دانشگاهیانی که در این هفت دهه اخیر روزگار گذرانیده‌اند، به خوبی می‌دانند که دوره درخشش علمی و اعتبار اجتماعی دانشگاه درست مرهون همان سال‌هایی است که سررشته دانشگاه به‌دست خود دانشگاهیان بود و از بیرون کسی را به‌عنوان رئیس دانشگاه تحمیل نمی‌کردند.

پس از بازگشایی دانشگاه در سال ۱۳۶۲، دکتر محمدحسین دیانی با دانشی وسیع در زمینه کتاب و کتابداری و اطلاع‌رسانی، با توشه‌ای پربار حاصل سال‌ها تجربه، سکان هدایت کتابخانه مرکزی را بعد از یک تعطیلی سه ساله به دست گرفت. دکتر دیانی حق بزرگی به گردن دانشگاه جندی شاپور اهواز به طور اعم و کتابخانه‌ها و کتابداران به طور اخص دارد. کتابخانه مرکزی که پس از انقلاب فرهنگی چیزی از آن باقی نمانده بود، به همت و تلاش وی حیاتی دوباره یافت. بسیاری از کارهای بنیادی کتابخانه مرکزی از زمان دکتر دیانی است و در واقع می‌توان گفت که بقا و دوام کتابخانه مرکزی پس از دوران فترت، مرهون تلاش‌های او بوده است. کتابدارانی که پس از تعطیلی کتابخانه مرکزی به کتابخانه‌های دانشکده‌ها منتقل شده بودند، دوباره به کتابخانه مرکزی فراخوانده شدند. من نیز در آن سال‌ها با عنوان رئیس کتابخانه به دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی منتقل شده بودم که پس از بازگشایی دوباره کتابخانه مرکزی به درخواست دکتر دیانی دوباره به کتابخانه مرکزی برگشتم و از اینکه می‌دیدم کتابخانه مرکزی که از سال ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۸ زحمات زیادی برای توسعه آن کشیده بودم، با مدیریت جدید دکتر دیانی مجدداً راه‌اندازی شده است، از خوشحالی سر از پا نمی‌شناختم. در دوره جدید بدون حکم رسمی، معاون کتابخانه مرکزی و دستیار دکتر دیانی شدم. من با توجه به تجربیات و شناخت نسبی از کتاب و نشریات فارسی، نقش کلیدی در مجموعه‌سازی کتابخانه داشتم. دو سه سال اول به علت کمبود پرسنل، انتخاب و خرید از نمایشگاه کتاب را به تنهایی انجام می‌دادم، اما پس از انتقال آقای احمد زرگر از کتابخانه دانشکده علوم به کتابخانه مرکزی، با کمک و همراهی ایشان به نمایشگاه کتاب می‌رفتم، انتخاب و خرید کتاب از دشوارترین وظیفه ما بود. هدف انتخاب بهترین کتاب‌ها بود. نمی‌خواستیم بودجه‌ای که در اختیارمان بود بدون شناخت هزینه کنیم، در پایان نمایشگاه اگر پولی باقی می‌ماند، اصراری در هزینه آن نداشتیم و آن را به کتابخانه برمی‌گرداندیم تا در فرصت‌های دیگر برای خرید کتاب‌های معتبر هزینه کنیم. بیشتر ناشران از وسواس ما تعجب می‌کردند و می‌گفتند شما بهترین کتاب‌های ما را انتخاب می‌کنید. متأسفانه این شیوه نادرست در بسیاری

از سازمان‌های دولتی رایج است که بودجه‌ای را برای این‌که تا آخر سال هزینه کنند، به هر طریق ممکن اقدام به اتلاف بودجه می‌کنند و هزینه کردن غیرضروری چیزی جز دور ریختن منابع مالی کشور نیست. نتیجه دقت و وسواس در انتخاب کتاب این است که امروز کتابخانه مرکزی دانشگاه شهید چمران اهواز از نظر کیفیت یکی از غنی‌ترین کتابخانه‌های کشور است. «قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس». این ادعا را از زبان مرحوم ایرج افشار می‌گویم که جایگاه رفیعی در شناخت تاریخ و فرهنگ ایران زمین داشت و نسخه‌شناس و کتاب‌شناس کم‌نظیری بود. در سال ۱۳۷۹ یک روز ایرج افشار به اتفاق دکتر ستوده استاد پیشکسوت دانشگاه تهران و احمد اقتداری پژوهشگر و مؤلف کتاب ارزشمند *دیار شهر یاران* (آثار و بناهای تاریخی خوزستان) که برای یک تحقیق میدانی به خوزستان سفر کرده بودند، سرزده به کتابخانه مرکزی آمدند. من آقای ایرج افشار را از نزدیک می‌شناختم و دوبار ایشان را در تهران ملاقات کرده بودم که شرحش در ادامه این نوشتار خواهد آمد. او و همراهانش را برای پذیرایی به اتاق مدیریت کتابخانه هدایت کردم، ایرج افشار گفت: چون وقت ما اندک است، فقط نگاهی به مجموعه کتابخانه می‌کنیم. آنان را به مخزن کتابخانه هدایت کردم، کتابها را به دقت نگاه می‌کردند و سر تکان می‌دادند!

ایرج افشار که زمانی رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بود، کتاب‌های مجموعه را به همراهانش نشان می‌داد و با تعجب می‌گفت: باور کنید چنین مجموعه با ارزشی را در کمتر کتابخانه‌ای دیده‌ام! در بازدید از بخش نشریات نیز که از دیدن آن همه مجلات جلد شده قدیمی و بعضاً نایاب شگفت‌زده شده بودند می‌گفتند: اینها را از کجا تهیه کرده‌اید؟ دکتر دیانی با شناخت و اعتمادی که به من داشت، مسئولیت کامل مجموعه‌سازی کتابخانه را به من سپرده بود. یک بار به ما اطلاع دادند که شخصی می‌خواهد کتابخانه شخصی‌اش را بفروشد، دکتر دیانی گفت: برویم کتاب‌هایش را ببینیم. نشانی گرفتیم و به خانه‌اش رفتیم، قاضی بازنشسته دادگستری بود. قسمتی از سالن پذیرایی‌اش تا سقف قفسه‌بندی بود و پر از کتاب، عکس نوجوانی در قابی زیبا، بالای قفسه‌های کتاب بود. پیرمرد شروع به صحبت کرد، اشک در چشمانش حلقه

زده بود. گفت: آن عکس را که می بینید، پسر بزرگ من است که در جنگ ایران و عراق شهید شده است، این کتابخانه را که بفروشم، شهید دوم من است. چون کتابها را با زحمت زیاد گرد آورده‌ام و آنها را خیلی دوست دارم اما به خاطر مشکلات مالی ناچارم آنها را بفروشم، دکتر دیانی گفت: نگاهی به کتابها بینداز، اگر تأیید کردی آنها را می‌خریم، کتابها گلچینی از بهترینها بود. من از سخنان پیرمرد سخت متأثر شده بودم. وقتی از خانه‌اش خارج شدیم دکتر دیانی گفت: نظرت چیست؟ گفتم: به کتاب‌هایش خیلی علاقه دارد، من با خرید آنها مخالفم و دوست ندارم تنها دلبستگی‌اش را از او بگیریم، کاش می‌شد مشکل مالی‌اش را از راه دیگری حل می‌کردیم.

برای مجموعه‌سازی کتابخانه، بجز مراجعه مستقیم به نمایشگاه کتاب و کتابفروشی‌ها و مجله نشر دانش، که به همت دکتر نصراله پورجوادی رئیس مرکز نشر دانشگاهی منتشر می‌شد، منابع مکتوب دیگری در اختیار نداشتیم، در آن فضای ملتهب پس از انقلاب که چراغ فرهنگ به کم‌سویی میل کرده بود، نشر دانش تنها نشریه ادواری معتبری بود که توسط مرکز نشر دانشگاهی منتشر می‌شد. محتوای اصلی این نشریه، فرهنگ و فلسفه و عرفان و مباحث مربوط به زبان‌شناسی و کتاب و کتاب‌خوانی و نقد و معرفی کتاب‌های تازه بود. چون حرف، حرف را می‌کشاند، حالا که از نشر دانش، سخن به میان آمد لازم می‌دانم ضمن بیان خاطراتم از نشر دانش، اشاره‌ای هم به چگونگی راه‌اندازی مرکز نشر دانشگاهی کرده باشم:

با وقوع انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی، در چند مرحله، بسیاری از استادان دانشگاه‌ها در بیشتر رشته‌ها، بازنشسته زود هنگام و با خرید اجباری و یا از دانشگاه رانده و اخراج شدند. در این بین، استادان رشته‌های فنی، مهندسی و علوم پایه توانستند به راه‌های مختلف، آن شرایط دشوار را تا حدی تحمل و یا تا حدی تغییر داده و از طریق مهاجرت و یا ورود به دنیای کار خصوصی و اقتصادی و تجارت و کسب و کار، این جدایی از محیط آکادمیک را جبران کنند. اما اکثر استادان رشته‌های علوم انسانی، هنری و فرهنگی دارای پناهگاه مطمئنی برای ادامه حیات

علمی و مادی خود نبودند و علاقه و توان و مجالی نیز برای جلای وطن و استفاده از امکانات خارج از کشور نداشتند. در این شرایط سخت روزگار، سه مدیر فرهنگی در سه مؤسسه علمی و پژوهشی، با تلاش عجیب و با شناکردن برخلاف جریان آب، دست یاری به سوی این دسته از فرهیختگان علمی و فرهنگی و دانشگاهی دراز کردند و با بهره‌گیری از نفوذ اجتماعی و سیاسی و امکانات بالقوه و بالفعل خود، همچون ناجی غریقی کمک کردند تا این فرهیختگان دست کم برای مدتی محدود و موقت از استیصال و اضطراب آن زمانه نجات یابند. این سه مدیر ماندگار و دوران‌ساز، محمود بروجردی، محمدکاظم موسوی بجنوردی و نصراله پورجوادی بودند. دکتر محمود بروجردی در دهه شصت به ریاست نهاد تازه تأسیس مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی رسید. مؤسسه‌ای که در واقع اتحادیه‌ای از دوازده مؤسسه فرهنگی و دانشگاهی بازمانده از سال‌های قبل از انقلاب بود که در هم ادغام شده بودند. محمدکاظم موسوی بجنوردی که قبل از انقلاب، اصلاح مملکت را در نبرد مسلحانه و تشکیل یک گروه چریکی می‌دانست، پس از رهایی از اعدام و گذراندن سال‌های متمادی در زندان شاه، در آستانه انقلاب از زندان آزاد شد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به مقامات اجرایی و سیاسی و سپس به نمایندگی مجلس رسید. بجنوردی اما خیلی زود دریافت که نه جنگ‌افزار و نه کار سیاسی و حزبی و پارلمانی، هیچ کدام نمی‌توانند ضامن تغییر بنیادی جامعه ایران و رواج علم و فرهنگ شوند. از این رو به کار فرهنگی روی آورد و با تأسیس مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، و جلب بسیاری از پژوهشگران کشور، تا به امروز توانسته است مؤسسه خود را به یکی از خوشنام‌ترین و آبرومندترین نهادهای علمی و دانشنامه‌ای در ایران و جهان اسلام تبدیل کند. هر چند در دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد، تلاش‌هایی منظم و سازمان یافته در به تعطیلی کشاندن و خاموشی چراغ دایره‌المعارف صورت گرفت و هنوز هم دست‌هایی مرموز و پنهان در کار است تا این مؤسسه فرهنگی را به محاق تعطیلی و فراموشی بکشانند!

در این گفتار، تأکید بیشتر بر روی شخصیتی علمی و فرهنگی یعنی دکتر نصراله پورجوادی است. پیش از پرداختن به این مبحث، بی‌مناسبت نیست تا به نکته‌ای تأمل‌برانگیز اشاره شود: مدیریت در میهن ما سخت و دشوار و پرمخاطره است. روشنفکران این مرز و بوم از آن گریزانند و در کسی که این بار را در شرایط دشوار به دوش می‌کشد به دیده‌ تردید می‌نگرند. در چنین زمان و اوضاع و احوالی، کسانی که احساس مسئولیت می‌کنند، دو بار سنگین را می‌باید به دوش بکشند. یکی بار سنگین مسئولیت و دوم بار سنگین تر طعن و کنایه را. دکتر نصراله پورجوادی با این احساس مسئولیت در اوضاع آشفته فرهنگی در سال ۱۳۵۹، پس از بسته شدن دانشگاه‌ها و ماجرای انقلاب فرهنگی، قدم به میدان نهاد و کمیته تألیف و ترجمه را تشکیل داد که بعدها این بذر به درختی گشن تبدیل شد و مرکز نشر دانشگاهی نام گرفت. این مرکز بیش از آنکه یک مرکز انتشاراتی باشد (انتشار هزار و پانصد عنوان کتاب تخصصی) یک مرکز پژوهشی بود که در آن تحقیقات علمی و سودمندی در حوزه‌های مختلف علوم و علوم انسانی صورت گرفت و بنا به گفته‌ای: در آن شرایط سخت و سردرگمی فرهنگی، مرکز نشر دانشگاهی با مدیریت دکتر نصراله پورجوادی یک حادثه بود. مرکز نشر دانشگاهی، علاوه بر حمایت از محققان و استادان دانشگاه که در نتیجه انقلاب فرهنگی خانه‌نشین شده بودند، به تربیت نسل جدیدی از محققان جوان پرداخت و با انتشار نشریات تخصصی و معتبری همچون، *نشر دانش*، *معارف*، *زبان‌شناسی*، *باستان‌شناسی*، و *تاریخ* در دوره‌ای خاص پیشاهنگ و پرچمدار حفظ و اشاعه مطالعات ایرانی و کتاب‌پژوهی بود. یکی از ویژگی‌های *نشر دانش* معرفی کتاب‌های تازه با نگاه دموکراتیک و فارغ از ملاحظات خودی و غیرخودی بود که تمام کتاب‌های تازه را صرف‌نظر از دیدگاه‌ها، معرفی می‌کرد و از این لحاظ برای انتخاب کتاب بهترین مرجع بود. برای ما در آن زمان که کتابخانه مرکزی پس از پشت سر نهادن انقلاب فرهنگی، داشت جان تازه‌ای می‌گرفت، *نشر دانش*، یکی از بهترین مراجع برای انتخاب کتاب و مجموعه‌سازی برای کتابخانه مرکزی بود. من در آن سال‌ها چند تجربه محدود در همکاری با *نشر دانش* داشتم. اولین مقاله‌ام نقدی بود

بر کتاب کتابشناسی جامعه‌شناسی که در دی‌ماه ۱۳۶۳ در نشر دانش به چاپ رسید. انتظار نداشتم نوشته یک کتابدار جوان شهرستانی برای چاپ در نشریه‌ای وزین و معتبر پذیرفته شود. پس از آن سه مقاله دیگر از من با عناوین «کتابشناسی روش تحقیق» (سال پنجم، شماره سوم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۴) و «گزیده کتابشناسی پژوهشی حافظ» (سال ششم، شماره سوم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۵) و «کتابشناسی آیین نگارش و رسم‌الخط فارسی» (سال هشتم، شماره چهارم، خرداد و تیر ۱۳۶۷) در نشر دانش چاپ و منتشر شد. همین همکاری محدود در نشر دانش، سبب شد تا دکتر نصراله پورجوادی بدون این که مرا از نزدیک بشناسد، تهیه و تدوین، فهرست راهنمای ده‌ساله نشر دانش را به من پیشنهاد نماید. هم خوشحال بودم و هم متحیر که از میان آن همه کتابشناس و فهرست‌نگار در تهران و در مرکز نشر دانشگاهی چرا دکتر پورجوادی این پیشنهاد را به من داده است؟! حیرت من بیشتر شد وقتی از آقای حسین مشتاق مدیر داخلی نشر دانش شنیدم که گفته بود: درحالی که بسیاری از نشریات مشکل یافتن مقاله و مطلب جدی برای انتشار دارند، نشر دانش با نویسندگانی مواجه است که با اصرار و واسطه‌تراشی تلاش می‌کنند مطالبشان را به هر قیمتی در آن نشریه منتشر کنند.

فهرست‌های راهنما در بازایی مطالب مجلات بسیار کارسازند و محققان به اهمیت این فهرست‌ها بخوبی آگاهند. مجلات به‌خصوص آن‌ها که عمر طولانی‌تری دارند تا وقتی فهرست جامعی نداشته باشند، حکم صندوق در بسته‌ای را دارند که راه یافتن به درون آنها بدون کلید چندان آسان نیست. فهرست راهنماها همان کلیدی است که محقق را به درون مجلات می‌برد و به او کمک می‌کند که مقاله، موضوع و نام خاصی را در میان انبوه مقالات به راحتی پیدا کند.

فهرست راهنمای ده‌ساله نشر دانش، در سال ۱۳۷۰ منتشر و در نشر دانش سال دوازدهم، شماره دوم (بهمن و اسفند ۱۳۷۰) توسط یکی از نویسندگان مرکز نشر دانشگاهی، نقد و معرفی شد. به پاراگرافی از این نقد اشاره می‌شود: «... اکنون راهنمای حاصل ده سال تلاش نویسندگان مقالات نشر دانش در کتابی به هیئت نشر دانش و

با نام فهرست راهنمای ده‌ساله نشر دانش (۱۳۶۹-۱۳۵۹) گردآمده است. این فهرست مطالب گنجینه ده‌ساله مجله نشر دانش را با اسلوبی روش‌دار چنان سامان داده که به جرأت می‌توان گفت هیچ جوینده‌ای را، هر قدر کم اطلاع از اصول اطلاع‌یابی، ناکام نخواهد کرد. روش گزیده مؤلف از نوترین روش‌های مهارکردن اطلاعات مکتوب در مجلات است. این روش همراه با دقتی که در کار صورت گرفته، احتمال خطا در بازیابی مطالب موجود در این شماره‌های ۶۰ گانه را تقریباً به صفر رسانده است.»

دکتر پورجوادی از این کار بسیار راضی بود و همین رضایت موجب شد تا در اواخر سال ۱۳۸۲ در تماسی تلفنی به من گفت: تا شش ماه دیگر در مرکز نشر دانشگاهی نیستم. می‌خواهم قبل از رفتنم به‌طور همزمان فهرست راهنمای ۲۰ ساله نشر دانش و هم فهرست راهنمای ۲۰ ساله مجله معارف را آماده کنی! مجال اندک و کاری سخت در پیش بود، اما موافقتم را اعلام کردم. فهرست‌نگاری کاری طاقت‌فرسا و وقت‌گیر است و نظم و دقت خاصی می‌طلبد. تهیه و تنظیم هر دو فهرست را در مدت شش‌ماه به پایان بردم و هنگام تحویل نسخه‌های دست‌نویس، متأسفانه دکتر پورجوادی دیگر در مرکز نشر دانشگاهی نبود. فهرست راهنمای ۲۰ ساله معارف در سال ۱۳۸۴ منتشر شد اما انتشار فهرست بیست‌ساله نشر دانش که مصادف با رفتن دکتر پورجوادی بود، در نتیجه بی‌سامانی و آشفتگی آن مرکز در غیاب دکتر پورجوادی، با تأخیری چهارساله در سال ۱۳۸۸ به چاپ رسید. مؤسسه‌ای که با مدیریت پورجوادی از سال ۱۳۵۹ تأسیس و شروع به فعالیت کرد و برای دو دهه یکه‌تاز نهادهای فرهنگی و انتشاراتی و جوابگوی بسیاری از پژوهش‌های علمی استادان دانشگاه بود، با تغییر مدیریت آن در سال ۱۳۸۳، یکباره از رشد و حرکت بازماند و تمام آن فرهیختگان مانند: محمدرضا شفیعی‌کدکنی، محمدعلی اسلامی ندوشن، کامران فانی، بهاء‌الدین خرمشاهی، مهدی محقق، حسین معصومی همدانی، ناصر ایرانی، احمد سمیعی و بسیاری دیگر از مرکز نشر دانشگاهی کناره گرفتند.

من بر این باورم که مدیریت در ایران کنونی در غیاب یک برنامه‌مدون و قانونمند، قائم به فرد بوده و به عبارتی این افراد هستند که به اعتبار دانش، اخلاق و فضیلت

خویش وقتی مصدر کاری می‌شوند، اعتبار و خوشنامی برای سازمان تحت مدیریت خود به ارمغان می‌آورند و با رفتن خود تمام آن اعتبار و دستاورد را با خود می‌برند! یکی از علل انسداد و کُندی در روند توسعه‌یافتگی ایران این بوده که هر کس آمده، کارهای قبلی را تعطیل و یا به حالت تعلیق درآورده است و همه چیز دوباره از صفر آغاز شده است. این گسست تاریخی موجب انقطاع روند توسعه است. انسان‌های شریف در هر پست و مقامی منشأ فیض و برکات‌اند و جامعه بشری از برکت وجود چنین انسان‌هایی دوام و بقا دارد و جای خالی‌شان به سهولت پر نمی‌شود.

آنان که محیط فضل و آداب شدند در جمع کمال شمع اصحاب شدند
 ره زین شب تاریک نبردند به روز گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

هشت سال جنگ تحمیلی به پایان رسیده بود. دانشگاه‌ها پس از یک دوره سکون و رکود ناشی از جنگ و انقلاب فرهنگی، فعالیت‌های آموزشی خود را آغاز کرده بودند. زنده‌یاد آقای هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور شده بود و اجرای اولین برنامه پنج‌ساله توسعه اقتصادی و بازسازی کشور بعد از جنگ دغدغه اصلی دولت بود. دوران سازندگی با هدف توسعه اقتصادی (اقتصاد آزاد)، کاهش مداخله دولت در اقتصاد و تعامل بین‌المللی به نفع توسعه اقتصادی کشور در چارچوب برنامه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول آغاز شده بود. در تمام کشور بحث از سازندگی و توسعه اقتصادی بود و شرکت‌های متعدد سرمایه‌گذاری توسعه صنعتی مثل قارچ در کشور می‌رویید. اما چیزی که در هیاهوی توسعه اقتصادی مغفول ماند، عدالت اجتماعی و توسعه فرهنگی بود. توسعه‌یافتگی، همه‌جانبه و موزون است نه تک‌بعدی و ناموزون. علت شکست توسعه صنعتی در ایران هم ناشی از بی‌توجهی به توسعه فرهنگی بود. توسعه فرهنگی هم بدون ایجاد آزادی بیان و اندیشه و بدون آزادی مطبوعات و احزاب، معنا و مفهومی ندارد. در دوران سازندگی، خوزستان در اولویت توسعه اقتصادی قرار داشت، هم به این دلیل که استان خوزستان در سال‌های پیش از جنگ و انقلاب، یکی از توسعه‌یافته‌ترین استان‌های کشور بود و هم به دلیل این که این استان در دوران جنگ بیش‌ترین آسیب‌های ساختاری و زیربنایی و روحی و روانی را به

خود دیده بود. اما متأسفانه به دلایلی که از حوصله این گفتار خارج است، پس از ۲۹ سال هنوز نتوانسته است نسبت به استعدادها و ظرفیتش، به جایگاه شایسته خود در اقتصاد ملی دست یابد. امروز شاخص‌های توسعه در استان وضعیت مطلوبی را نمایش نمی‌دهند و از نظر شاخص اشتغال و توسعه صنعتی و مسائل زیست‌محیطی و شکاف طبقاتی، در شرایط دشوار و ناسالمی قرار دارد.

در سال ۱۳۶۸ که بحث سازندگی و توسعه کشور از نظر اقتصادی و صنعتی گرم بود، تشکیل کانونی به نام مرکز خوزستان‌شناسی، در کتابخانه مرکزی در ذهنم جوانه زد، همیشه در این اندیشه بودم تا بتوانم توانمندی‌های کم‌نظیر استان خوزستان و ارزش‌ها و غنای مادی و معنوی این سرزمین را به جوانان و پژوهشگران بشناسانم. سرزمینی که هزاران سال تاریخ پر فراز و نشیب را تجربه کرده و هر بار آثاری گرانبها و منحصر بر پهنه جغرافیایی‌اش به یادگار گذاشته است. خوزستان سرزمین تکثر و تنوع و مهد تمدن‌های کهن و مینیاتور اقوام ایران است. این استان علاوه بر شهرهای تاریخی، شاهد برآمدن اولین شهرهای مدرن ایران نیز بوده است. طرح مرکز خوزستان‌شناسی، را با دکتر دیانی در میان گذاشتم، استقبال کرد و دل‌گرمی‌ام بخشید. دکتر دیانی در همه امور پشتیبان و مشوق کتابداران بود و مدافع حقوق مادی و معنوی آنان بود و از هر اقدام مفید و سازنده‌ای برای ارتقای سطح کیفی و کمی کتابخانه حمایت می‌کرد. می‌دانستم که تولید و دستیابی به اطلاعات، اولین ابزار پژوهش و میزان پیشرفت علمی، اقتصادی و فرهنگی هر جامعه است. برای تحقق این هدف، در گام اول اقدام به شناسایی مدارک و منابع خوزستان‌شناسی کردم. به هر کتاب و مقاله و گزارش و تحقیقی درباره خوزستان که برمی‌خوردم، آن را فهرست‌نویسی توصیفی می‌کردم. پس از مدتی حجم زیادی از اطلاعات گردآوری شده در اختیار داشتم. پیش خود گفتم: بهتر است اطلاعات به‌دست آمده را در قالب یک کتاب‌شناسی ارائه نمایم و همین کار را هم کردم، چیزی در حدود سیصد چهارصد صفحه می‌شد. با جهاد دانشگاهی اهواز درباره چاپ آن گفتم و گو کردم، موافقت شد و کتاب کتاب‌شناسی خوزستان در سال ۱۳۶۸ توسط آن نهاد منتشر گردید. پس از تدوین این کتاب‌شناسی، گام بعدی

و مهم‌تر، تهیه منابع بود. کاری سخت و دشوار که آسان می‌نمود اول، اما چه خون افتاد در دل‌ها! برای یافتن اثری مکتوب درباره خوزستان، تمام ناشران معتبری که می‌شناختم و کتابخانه ملی و کتابخانه‌های دانشگاهی و تخصصی را زیر پا گذاشتم، آنچه می‌شد خرید می‌خریدم و آنچه نایاب بود و امکان و اجازه کپی بود، کپی می‌کردم. به تمام سازمان‌های دولتی و خصوصی در خوزستان مکاتبه کردم و ضمن تشریح اهداف مرکز خوزستان‌شناسی از آن‌ها درخواست می‌کردم تا به‌طور مرتب نتیجه تحقیقات، گزارش‌ها و آمارنامه‌های سازمان متبوع خود را به کتابخانه مرکزی ارسال نمایند. پس از دریافت هر مدرک، آن‌ها را فهرست‌نویسی و نمایه‌سازی می‌کردیم تا به سهولت در اختیار متقاضی قرارگیرد. مرکز خوزستان‌شناسی تنها یک قسمت از بخش اسناد و مدارک کتابخانه بود.

پایان‌نامه‌های تحصیلی دانشگاه شهید چمران اهواز، انتشارات دانشگاه، آمارنامه‌ها و گزارشات، مقالات پژوهشی و طرح‌های تحقیقاتی، آثار هنری و ایران‌شناسی، نسخ خطی و نایاب نیز در بخشی اسناد گردآوری، سازماندهی و نمایه‌سازی می‌شدند. با این حجم کار، تنها یک نفر دستیار من بود. حق شناسی حکم می‌کند تا از خانم سرمدانی، کتابدار منضبط و آگاه و دارای حسن سلوک و رفتار شایسته با مراجعان، به نیکی یاد کرده باشم. آن موقع هنوز کتابخانه‌ها دیجیتالی نشده بودند، برای نمایه‌سازی مدارک پس از فهرست‌نویسی، مهم‌ترین و فنی‌ترین کار انتخاب کلیدواژه بود. کلیدواژه از واژه‌های مهم و اساسی موجود در یک متن است که می‌تواند نشان دهنده موضوع و محتوای آن باشد. داخل هر متن معمولاً تعداد زیادی کلیدواژه وجود دارد، باید متن خوانده شود تا بتوان کلیدواژه‌های مناسب را انتخاب نمود. پس از انتخاب، کلیدواژه‌ها یا توصیفگرها بالای کارت‌های ده‌ستونه که از صفر تا ۹ تقسیم‌بندی شده بود، نوشته می‌شد و شماره‌های بازبایی مدارک با توجه به آخرین شماره سمت راست، در یکی از ستون‌های مربوطه وارد می‌شد و سپس کارت‌های ده‌ستونه به‌صورت الفبایی مرتب و در برگه‌دان قرار داده می‌شد. در غیاب سیستم

دیجیتال، تمام این مراحل به صورت دستی انجام می‌شد و کاری به غایت دشوار و وقت‌گیر بود.

در سال ۱۳۷۲ وزارت کشور طرح تشکیل بنیاد استان‌شناسی را به تمام استانداری‌های کشور ابلاغ نمود تا به معرفی استان مربوطه از جنبه‌های مختلف بپردازند. از میان استانها، استان کرمان و استان فارس با بهره‌گیری از نیروها و اهرم‌های قدرتی که در تهران داشتند، توانستند با جذب اعتبارات بسیار، کارهای مهمی در این زمینه انجام دهند. با توجه به سال تأسیس مرکز خوزستان‌شناسی فضل تقدم در این مورد با کتابخانه مرکزی دانشگاه شهید چمران اهواز بود اما متأسفانه این کار مهم از جانب دانشگاه و مقامات استانی در آستانه‌ بازسازی و توسعه و تحول خوزستان نادیده گرفته شد و به جز حمایت دکتر دیانی و جهاد دانشگاهی اهواز و دکتر فرج‌پهلوی، آن هم در چارچوب اختیاراتشان اقدام مؤثری در جهت توسعه بیشتر این مرکز صورت نگرفت. تب استان‌شناسی نیز فروکش کرد و این کاروان که در ابتدا با تبلیغات بسیار و صرف بودجه‌های هنگفت به راه افتاده بود، به مقصد نهایی نرسید و بیشتر قریب به اتفاق مراکز استان‌شناسی به حالت تعلیق درآمد. در جایی خواننده بودم که ایرج افشار محقق، کتاب‌شناس و ایران‌شناس نامدار، عکس و اسناد زیادی از خوزستان و آثار تاریخی و باستانی آن دارد. پس از مشورت با آقای دکتر دیانی، برای دیدار با ایرج افشار به تهران رفتم. پاتوق‌اش را می‌دانستم در خیابان انقلاب، مقابل دانشگاه تهران که مرکز کتابفروشی‌ها و ناشران مهم کشور است، در طبقه دوم پاساژی یک کتابفروشی بود به نام «کتابفروشی تاریخ»، که توسط مرحوم بابک افشار اداره می‌شد. این کتابفروشی بیش از آن‌که کتابفروشی باشد، پاتوقی بود برای جمع شدن اساتید و پژوهشگران حوزه تاریخ، ادبیات و ایران‌شناسی. ایرج افشار هم هفته‌ای دو روز از صبح تا عصر آنجا بود. در یکی از روزها که ایرج افشار حضور داشت به آنجا رفتم. خودم را معرفی کردم و گفتم برای مرکز تازه تأسیس خوزستان‌شناسی در کتابخانه مرکزی دانشگاه شهید چمران اهواز، نیاز به کتب و اسناد و مدارکی در این رابطه دارم. ایشان ضمن استقبال از این موضوع گفت: من برای تحقیقات میدانی به

خوزستان زیاد سفر کرده‌ام و اسناد و عکس‌های زیادی از آثار و بناهای تاریخی خوزستان دارم و به این سرزمین هم به دلیل مهد تمدن و فرهنگ ایران، علاقه ویژه‌ای دارم. این اسناد و عکس‌ها را به یک شرط در اختیار دانشگاه اهواز قرار می‌دهم که مسئولان دانشگاه، نام قدیم و باستانی جندی شاپور را به این دانشگاه برگردانند.

در دوره تأسیس دانشگاه‌ها در ایران، دانشگاه جندی شاپور، یکی از با مسماترین نام‌هایی است که تاکنون بر روی دانشگاهی نهاده‌اند. من هر چه فکر می‌کنم علت تغییر نام آن را در نمی‌یابم. تاریخ ایران پر از گم‌شده‌های فرهنگی است. بسیاری از این گم‌شده‌ها، یادمان‌های ارزشمندی هستند برای شناساندن فرهنگ و ادب و دانش ایران زمین. یکی از این یادمان‌های باشکوه، شهر و آموزشگاه و بیمارستان بزرگ جندی شاپور در دوران ساسانیان است که هزاروپانصد سال پیش در سرزمین خوزستان وجود داشته است. پس از سخنان استاد، به نشانه تأیید برای لحظه‌هایی سکوت برقرار شد. من در دلم حرف‌های استاد را باور داشتم، ایشان هیچ وقت بدون پشتوانه مدرک، سخن نمی‌گفت. هم اکنون در مرکز خوزستان‌شناسی، کتاب و مقالات زیادی درباره دانشگاه قدیم «گندی شاپور» وجود دارد که تنها به دو مأخذ با ارزش و نایاب اشاره می‌کنم:

یکی پیشینه تاریخی دانشگاه گندی شاپور، تألیف زنده‌یاد دکتر حسین نخعی، سال انتشار ۱۳۵۷ و یکی دیگر کتاب با ارزش و تحقیقی، دانشگاه گندی شاپور در گهواره تاریخ، نگارش دکتر مهربان شهروینی. این کتاب در سال ۱۳۸۱ به چاپ رسید و دیگر اجازه چاپ پیدا نکرد و هم اکنون نایاب است. من در آن جلسه حرف‌های استاد ایرج افشار را در مورد دانشگاه جندی شاپور، در ذهنم ادامه می‌دادم، شهر جندی شاپور شهرت خود را به سبب آموزشگاه و بیمارستانی که در آنجا ساخته شده بود (دوره شاپور اول ساسانی) و در آن طی چندین قرن از بزرگترین مراکز علمی شرق به شمار می‌رفت، به دست آورده بود. این آموزشگاه در آن زمان به تعبیر و تعریف امروز، یک دانشگاه جهانی بود. زیرا که دانشمندان بسیاری از ملل مختلف، صرف‌نظر از ملیت، نژاد، دین و مذهب، بدون تعصب و با تفاهم در آنجا تحصیل و تدریس می‌کردند. در

آموزشگاه جندی شاپور، مباحث و مجادلات دینی و کلاس راه نداشته و تنها راه علمی خود را می‌پیموده است. در این آموزشگاه هم از مسیحیان یونانی و سریانی بودند و هم از زردشتیان ایرانی و دانشمندان هندی و پیروان ادیان دیگر. لیکن نه از تأثیر کلیسا در آنجا خبری بود و نه از نفوذ موبدان زرتشتی و آنچه از آن مدرسه و بیمارستان به یادگار مانده صرفاً جنبه علمی داشته است. در عصر طغیان تعصب‌های دینی که اختلاف در دین و مذهب نه تنها بزرگترین مانع شناسایی و تفاهم ملت‌ها بوده بلکه آنان را مانند دشمنانی خونخوار به جان یکدیگر انداخته بود، در یک چنین عصری آموزشگاه بزرگ جندی شاپور درهای خود را به روی دانشمندان و طالبان علم از هر کیش و مذهبی باز گذارده و همه را به سوی یک هدف واقعی سوق داده بود. می‌گویند: بر سر درگاه دانشگاه جندی شاپور چنین نوشته شده بود: «دانش و فضیلت برتر از بازو و شمشیر است.» پیشنهاد ایرج افشار را به دکتر دیانی و دکتر عبدالکریم بهنیا منتقل کردم. نمی‌دانم آن پیشنهاد چقدر تأثیر داشت. شاید نخستین جرقه‌ای بود تا تغییر نام دانشگاه عملی گردد و دانشگاه علوم پزشکی اهواز به نام سابق خود برگردد.

در ادامه گفتار مربوط به مرکز خوزستان‌شناسی، به خاطره دیگری اشاره می‌کنم که می‌تواند تجربه خوبی برای مدیران کتابخانه باشد تا در تصمیمات خود برای خرید منابع و یا عقد قراردادها، با شناخت کامل به موضوع بنگرند و میزان اعتبارات مالی و منافع کتابخانه را در نظر داشته باشند، یک روز فرد محترمی در لباس روحانیت و از خانواده یکی از سادات سرشناس اهواز که اخلاق حکم می‌کند نامی از او برده نشود- به کتابخانه مرکزی آمد و سراغ رئیس کتابخانه را گرفت. او را به اتاق دکتر دیانی هدایت کردم، ایشان پس از معرفی خود و پس از مقدماتی در تعریف و تمجید از کتاب و کتابخانه و اظهار قدردانی از تأسیس مرکز خوزستان‌شناسی، خاطر نشان کرد که مجموعه‌ای از اسناد و نامه‌های تاریخی و مقاله‌نامه به قدمتی دویست‌ساله مربوط به خوزستان دارد و تمایل دارد که آنها را در اختیار کتابخانه مرکزی دانشگاه شهید چمران اهواز بگذارد و من خوشحال از این موضوع که لابد می‌خواهد آنها را

به کتابخانه دانشگاه اهدا نماید، اما در ادامه سخنانش صحبت از فروش می‌کرد و برای حدود ۲۰ برگه سند، مبلغ بسیار زیاد و غیرمعارفی پیشنهاد کرده بود. به او گفتم: مهلتی بده تا اسناد را بررسی کنیم، قبول کرد و آنها را تحویل آقای دکتر دیانی داد. پس از رفتن او، دکتر دیانی اسناد را به من سپرد و گفت: بررسی کن. اگر برای خوزستان‌شناسی لازم و مفید می‌دانی، خریداری می‌کنیم، مبلغی که گفته بود به نظرم غیرمنصفانه و خیلی بالاتر از ارزش آنها بود. دکتر دیانی گفت: اسناد را به آقای ایرج افشار که متخصص اسناد و کتب خطی است نشان بده و در این مورد با او مشورت کن. عازم تهران شدم و پس از قرار ملاقات، اسناد را برای اظهارنظر، تحویل ایرج افشار دادم. ایشان اسناد را به دقت بررسی کرد و گفت: اسناد واقعی است اما قیمت پیشنهادی بسیار زیاد و غیرمعقول است، از این قضیه بسیار ناراحت و شگفت‌زده شدم از این‌که می‌دیدم آن همشهری محترم، به جای اینکه آن اسناد را به رایگان در اختیار کتابخانه مرکزی بگذارد، می‌خواهد با فروش چند قطعه سند خطی، سوداگری کند! به اهواز برگشتم و جریان را به دکتر دیانی در میان گذاشتم و گفتم: با این شرایط که پیش آمده، خرید این چند برگ با آن مبلغ گزاف، غبن بزرگی است و من این معامله را به صلاح نمی‌دانم، می‌توانیم با این مبلغ هزاران جلد کتاب معتبر و تجهیزات مورد نیاز کتابخانه را خریداری کنیم. هزینه‌ها باید توجیه منطقی داشته باشد. دکتر دیانی نیز که در هزینه کردن اعتبارات کتابخانه دقیق و حساس بود، موضوع را به کلی منتفی دانست.

جبر یا تقدیر، من از آمدنم به کتابخانه بسیار خرسند و شاکرم، برای این‌که کتابخانه دنیای تازه‌ای پیش چشمان من گشود، رضایت شغلی‌را تنها با میزان درآمد آن نمی‌سنجیدم. بیست و پنج سال از بهترین سال‌های زندگی‌ام را در کتابخانه گذرانده‌ام و تمام تلاش‌ام این بوده که زندگی عملی‌ام را بر پایه آنچه در حرف بدان اعتقاد داشته‌ام، بنا کنم. تا چه اندازه موفق بوده‌ام، قضاوتش با دیگران است چون تعریف از خود را رفتار بی‌خردان می‌دانم، اسفند ۱۳۸۰ بازنشسته شدم، بازنشستگی هم دوره‌ای از زندگی انسان است. روندی طبیعی که باید جوانان با فکر و اندیشه نو و انرژی

تازه، جای سال‌خوردگان را بگیرند. بازنشستگی دورانی با اوقات خالی و اضافه که اگر با برنامه‌هایی مناسب پر نشود، تلف کردن بقیه عمر است. وقتی به فرایشت می‌نگرم احساس رضایت و غرور از پیروزی‌ها و موفقیت‌ها و احساس ناکامی و دریغ از آنچه می‌خواستم و نتوانستم. احساس شیرین از دستاوردهای مثبت و احساس حسرت از فرصت کوتاه و ایده‌ها و کارهای ناتمام.

جهان یادگار است و ما رفتنی
به گیتی نماند به جز گفتنی^۱
زندگی ای که تأثیرگذار نباشد و ارزیابی نشود، جز آمدن و رفتن چه حاصلی داشته
است؟

«زیستن و معجزه کردن

ور نه

می‌لاد تو جز خاطره‌دردی بیهوده چیست،

هم از آن دست که مرگات؟

معجزه کن، معجزه کن

که معجزه، تنها دست کار توست ...»^۲

اگر عطش هرچه بیشتر خواستن و بیشتر دانستن در انسان نبود، زندگی در همان حد ابتدایی خود باقی می‌ماند.

تاریخ از زمانی آغاز شد که بشر کتب و اسنادی از خود به یادگار گذاشت و کتابداری از زمانی شروع شد که نوشته و کتاب به وجود آمد. در حقیقت می‌توان گفت که سابقه کتابداری از سپیده‌دم تاریخ است. در گذشته کتابداران افرادی دانشمند بودند و اصل دانشمند بودن، نشان‌دهنده اهمیت و نقش کتابدار بوده است. کتابداری علمی است که با دانش مدون سروکار دارد و کتاب و کتابخانه مانند علم فراسوی مرزهاست. دستاوردهای علم به یکسان در اختیار همگان قرار می‌گیرد و حتی تبهکاران و باندهای مافیایی نیز در استفاده از دستاوردهای علم مستثنی نیستند. کتابخانه‌ها محل تعامل

^۱. فردوسی

^۲. احمد شاملو

فرهنگ و اندیشه‌اند. کتابخانه نماد دموکراسی است و در آنجا هر نوع کتاب و نوشته با هر نوع تفکر و اندیشه در اختیار همه قرار می‌گیرد. سمت و سوی کتابخانه، ترقی و پیشرفت بشر است. کتابی که نوشته شد در اختیار جامعه قرار می‌گیرد، حتی اگر دولت‌ها مانع انتشار کتابی شوند، آن کتاب مخفیانه و حتی با تیراژی بیشتر نشر و پخش می‌شود و یا نسخه دیجیتال آن در فضای مجازی در سطحی وسیع به اشتراک گذاشته می‌شود. امروزه دیگر هیچ نیرویی قادر به کنترل گردش اطلاعات نیست. توفان سهمگین اطلاعات نظمی دیگر می‌طلبد. در این میان، بازنده دولت و ملتی است که نخواهد و یا نتواند در برابر این طوفان چاره‌اندیشی کند. دیواری چون دیوار چین هم حتی اگر سر بر آسمان بساید، نمی‌تواند جلوی جریان سیال اطلاعات را بگیرد. کتابداران نباید صرفاً با تکیه بر اعتقادات خود، کتاب یا نوشته‌ای را از دسترس کاربران دور نگاه دارند، البته مقوله آزادی در نظر برخی از متفکران و فیلسوفان، بی‌قید و شرط نیست و با مسئولیت همراه است. سانسور در مواردی استثنایی جایز است. در بعضی موارد، کنوانسیون‌های بین‌المللی، محدودیت‌هایی را برای نشر اعلام داشته‌اند. مانند آثار هرزه‌ای که به بی‌بندوباری و فساد اخلاقی دامن می‌زنند و یا مروج نژادپرستی و توهین به عقاید مردم باشند و یا موجب ترویج خشونت می‌شوند. معلمان و کتابداران معماران جامعه انسانی هستند که نقش مهمی در انسان‌سازی و تحولات فرهنگی جامعه ایفا می‌نمایند.

در عصر کنونی نه تنها تولید اطلاعات از ارزش بالایی برخوردار است، بلکه میزان مصرف یا به‌کار بردن اطلاعات به یکی از عمده‌ترین شاخص‌های توسعه تبدیل شده است. امروز هر کشور یا سازمانی که اطلاعات بیشتری تولید و مصرف می‌کند، توسعه یافته‌تر و قدرتمندتر است. فناوری‌های نوین اطلاعاتی بیشتر از گذشته زندگی انسان‌ها را تغییر داده و آن‌ها را وابسته به خود کرده است. این فناوری‌ها در حوزه کتابداری نیز تأثیر فراوانی گذاشته است به طوری که امروزه کتابداری با عنوان علم اطلاعات و دانش‌شناسی شناخته می‌شود. سرعت تولید و انتقال اطلاعات به حدی است که اطلاعات امروز، فردا کهنه تلقی می‌گردد، بنابراین اطلاعاتی که سازماندهی، پردازش

و مبادله نشود، انرژی تلف شده است. این سونامی اطلاعات اگر با آموزش‌های دائمی برای مواجهه با آن صورت نگیرد، می‌تواند خطرات جبران‌ناپذیری برای فرد و جامعه به بار آورد. رشد بی‌رویه نظام‌های اطلاعاتی، خستگی اطلاعات در افراد ایجاد می‌کند. افراد در هر دقیقه از شبانه‌روز در برابر پیام‌ها و اطلاعات قرار می‌گیرند و این باران اطلاعاتی نهایتاً منجر به خسته‌شدن فرد و از دست دادن تحمل وی می‌شود. در گذشته به دلیل محدودبودن اطلاعات، فقط اطلاعات مهم امکان بروز و انتشار می‌یافتند، اما امروز تمام اطلاعات، حتی اطلاعات پیش‌پاافتاده و محدود به یک منطقه نیز امکان بروز و نشر یافته‌اند. این مسئله باعث می‌شود که فرد در برابر پیام‌های مهم و غیرمهم به‌طور یکسان قرار گرفته و امکان تشخیص اهمیت و ضرورت اطلاعات را از دست بدهد. علاوه بر این بسیاری از اطلاعات ممکن است امنیت فرد و جامعه را به مخاطره بیندازد، بنابراین در این جامعه بازار آشفته، متخصصان اطلاع‌رسانی جهت هماهنگی با این تحولات و رشد شتابان اطلاعات، می‌باید به‌طور مداوم آموزش‌های لازم را ببینند تا مخاطبان و کاربران را در جهت درست هدایت کنند. در برابر انبوه اطلاعات تولید شده، چاره‌ای جز گزینش و غربالگری وجود ندارد و این وظیفه کتابداران آگاه است که اطلاعات مناسب را در زمان مناسب شناسایی و در اختیار مخاطبان قرار دهند. در آینده هر اتفاقی که برای کتابخانه‌ها بیفتد از ارج و منزلت و کارایی کتابداران کاسته نخواهد شد.

- اطلاعات پشتوانه تحقیق است. کتابداران در فرایند تحقیق نقش ارزنده‌ای دارند و می‌توانند برای پژوهشگران راهنمای خوبی باشند.
- کتابدار یا متخصص اطلاع‌رسانی باید به کاربران اطمینان بدهد که در کتابخانه مواعی بر سر راه دسترسی به اطلاعات وجود ندارد.
- انسان‌ها سلیقه و علایق گوناگون دارند. در کتابخانه‌های بزرگ متناسب با علایق انسان‌ها، کتاب‌های مرتبط وجود دارد. ضرورت توجه به حق دسترسی به اطلاعات گوناگون برای کاربران، مقابله با سانسور و ایستادگی در برابر نابرابری دسترسی، از وظایف کتابخانه و کتابداران است.

- ما کتابدار را نمی‌شناسیم یا بسیار بد می‌شناسیم و به همین دلیل در جامعه قدر و منزلتی در شأن خود ندارد. در این بدشناسی دو سوی قضیه قصور کرده‌اند، از یکسو بی‌توجهی جامعه به پدیده دانش‌افزایی و اطلاع‌رسانی، و از سوی دیگر خود کتابداران که در شناسایی خود تلاشی نکرده‌اند. کتابداری بدون عشق و علاقه کاری بسیار خسته‌کننده و فرساینده است.

- اگر به دنبال تحول و نوجویی هستید، از گذشته بیاموزید اما در این منزل درنگ نکنید. راه‌های رفته را نروید، در راه‌های نرفته گام بردارید تا رد پای از خود به جای بگذارید. بیاد داشته باشید که نگاشته‌هایتان را هرگز درو نخواهید کرد. اگر می‌خواهید چیزی را عوض کنید، اول خودتان را عوض کنید. هر نوع شناختی اول از خود آغاز می‌گردد: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»

آفتاب زندگی تابنده باد چشم ما بر طلعت آینده باد

محمدعلی رونق - آبان ۱۳۹۷

مؤخره: به یاد یار و دیار و یاد بعضی نفرات و حکایت آشنایی‌های ژرف: از سال ۱۳۵۵ که در کتابخانه مرکزی دانشگاه جندی شاپور شروع به کار کردم، چهل و دو سال گذشته است. این قافله عمر عجب می‌گذرد - امروز وقتی که به فراپشت می‌نگرم، با تمام فرازها و فرودها، یأس‌ها و امیدها، تلخی‌ها و شیرینی‌ها، یاد آن روزگاران، کنون به خاطره‌ام نقش می‌بندد و زنده‌ام می‌دارد. در کتابخانه‌ای که هنوز کتابخانه‌ای نبود و داشتیم با عرق‌ریزان جسم و روح و با خشت جان خویش، پایه‌های اولیه‌اش را پی‌می‌ریختیم، در کنار حوادث تلخ روزگارانی که از سر گذراندم، لحظه‌های شاد و شیرین و رضایت‌خاطر، کم نداشته‌ام. اما یکی دو سال اول شروع به کارم که با شروع به کار مرکز اسناد و کتب، توأمان بود، از حال و هوایی دیگر و رنگ و بویی دیگر بود. داشتیم بنایی را می‌ساختیم و همین لذت ساختن به ما شور و نیرو می‌بخشید. چند نفر بیشتر نبودیم و کارهای زیادی پیش رو داشتیم. هر روز از صبح

تا شش بعدازظهر همراه با رئیس مرکز در یک فضای صمیمی در کتابخانه می‌ماندیم، دکتر خرم‌زاده کارهای مربوط به سفارشات کتاب و مجلات خارجی را انجام می‌داد و بیشتر کارهای داخلی و اداری و سفارش کتب و نشریات فارسی به عهده من بود، نامه‌هایی را که به سازمان‌های اداری، کتابخانه‌ها و مراکز فرهنگی می‌نوشتیم، همکارم تایپ می‌کرد و در این زمینه با من در ارتباط بیشتری بود. پس از پایان کار اداری، بیشتر وقت‌ها- بخصوص در زمستان که بهار خوزستان است- از دانشگاه تا خانه‌مان که در مرکز شهر بود، پیاده راه می‌افتادیم. مسیرمان یکی بود، با هم قدم‌زنان از امانیه و فلکه ساعت می‌گذشتیم و به پل نادری می‌رسیدیم. پل چهارم اهواز یا پل نادری تازه افتتاح شده بود. این پل، خیابان نادری (سلمان فارسی) را به امانیه، فلکه ساعت و میدان راه‌آهن متصل می‌کرد. قدم زدن روی پل جدید و دیدن شکوه کارون زیر پایمان صفایی داشت. به خصوص وقت غروب که خورشید با انوار طلایی‌اش بر سطح کارون می‌تابید، تماشایی بود و خنکای شوخ نسیمی که از رود برمی‌خاست، خستگی کار را از تن‌مان می‌ریخت. دوش به دوش هم در سکوتی که سرشار از ناگفته‌ها بود قدم می‌زدیم. تا نزدیکی‌های خانه‌شان او را همراهی می‌کردم و با بدرودی از هم جدا می‌شدیم، با خود می‌گفتم: تو را چه غم، که دیدن دوباره‌اش دیری نخواهد پائید و لحظه دیدار نزدیک است. فردا دوباره او را خواهیم دید. در کتابخانه میز کارش روبروی میز من بود، گاهی وقتی سرم را بلند می‌کردم، نگاهم با نگاهش درهم می‌آمیخت:

« نخست

دیرزمانی در او نگریستم

چندان که چون نظر از وی بازگرفتم

در پیرامون من

همه چیزی

به هیئت او در آمده بود

آن گاه دانستم که مرا

از او گریز نیست ...»

در سکوت، گفتنی‌ها را همه گفته بودیم. چندان‌که دیگر هیچ‌چیز در میانه، ناگفته نمانده بود. با خود زمزمه می‌کردم: «نه در خیال که رویاروی می‌بینم، سالیان بارآور را که آغاز خواهم کرد ...» این نگاه‌ها، این با هم بودن‌ها، این قلب‌ها عاقبت باید به جایی برسد، به پیوستن و به وصال ... از همکار، همراه، همسفر و از عشق اولین و آخرین‌ام، از همسر سخن می‌گویم، یادگاری از مرکز اسناد و کتب، که از سال ۱۳۵۶ تاکنون با من است و این روزها پشت و پناه تنهایی و خلوت من است. اکنون روزگار بازنشستگی‌ام را با او می‌گذرانم، در خانه‌ای که در آن سعادت پاداش اعتماد است. وقتی خاطره‌ها و یادها سر بر می‌کشند، شال و کلاه می‌کنیم و به یاد آن روزهای خوش و شوریده حالی جوانی، به اهواز می‌رویم و به هوای آن لحظه‌های شیرین گذشته، با طعم و عطر خاطره، به ساحل کارون می‌رویم تا ساعتی را به دور از صداها و هیاهوی اطراف، به یاد گذشته قدم بزنیم. چشم بر اطراف می‌بندم و فقط گوش به مهمه مبهم امواج و موسیقی ماه و مهتاب و خروش رود می‌سپارم. نجوایی آرام در گوشم می‌خواند:

کارون! چقدر خاطره در ذهن آبی‌ات داری / ای رود آفتاب، ای شط جاری سرکش / هرگز تاریخ به یاد ندارد که خفته باشی / تو زیباترین شبانه‌های ایران را داری / به نوبت جوانی ما / عاشقان بسیاری در جوار تو / سخن از پیوند قلب‌ها گفتند / و چقدر در کرانه‌های خود / دیدارهای ساده بی‌آلایش را به خاطر داری / همچون من و بانوی زندگی‌ام را در آغاز جوانی و دلدادگی / که پل جوان^۱ تو را در تنگ غروب طی می‌کردیم / و نام زیبایت ترانه خوانندگان دوران شد:

« ز رود کارون به خدا برای من مونده به جا
شراره خاطره‌ها ز عهد بشکسته ما
چو از توام یاد آید، دلم به فریاد آید ...^۲ »

^۱ . پل نادری که تازه افتتاح شده بود (سال ۱۳۵۴)

^۲ . خواننده ، امان‌اله تاجیک

وقتی هیجان عاطفی فرونشست و چشم بر واقعیت گشودم، با کارونی غیر از کارون دهه‌های پیش روبرو شدم. دریغ و درد، اهواز نه آن شهر آرام و دل‌انگیز، و نه شهر عشق و شادی و ترانه، و نه شهر کار و تولید، که شهری بی‌قواره، با ساخت و سازهای بی‌رویه، با شهرک‌ها و مجتمع‌ها و حاشیه‌نشینان پر از جمعیت و خیل عظیم بیکاران و دست‌فروشان و شغل‌های کاذب بود با فاصله عمیق طبقاتی! و کارون مهجور، نه آن کارون افسانه‌ای که به عظمت و زیبایی می‌شناختم و نه آن رود پهناور خروشان و بلم رانان سرخوش‌اش، که جویباری خرد و خراب و خسته و گل‌آلود و مسموم ناشی از پساب‌های کشاورزی، صنعتی، بیمارستانی و فاضلاب‌های شهری بود که بی‌شتاب می‌گذشت و منظره‌ای زشت و ناخوشایند بر روی دیدگان می‌گشود! روزگاری اهواز مهاجرپذیری معقول بود، شهری مدرن با تأسیسات نفت و گاز و فولاد و کار فراوان که مردم از اقصی نقاط کشور به سودای کار و زندگی بهتر به آن روی می‌آوردند، اهواز شهر زندگی پاره‌فرهنگ‌های مختلف در کنار یکدیگر بود و کارون شاهرگ حیاتی خوزستان نیز در زندگی مردم منطقه بازتاب گسترده‌ای داشت. کارون که زمانی پرآب‌ترین و بزرگترین رودخانه ایران بود و حیات و سبزی و آبادانی به ارمغان می‌آورد، از زردکوه بختیاری در منطقه کوه‌رنگ سرچشمه می‌گیرد و پس از به‌هم پیوستن شاخه‌ها و نهرهای فرعی از دره‌های پرپیچ‌وخم، سنگین و باوقار می‌گذرد و وارد جلگه خوزستان می‌شود. این روزها از کارون هزاران ساله تاریخ، خبرهای خوبی به گوش نمی‌رسد. با انتقال بخشی از آب آن و سدسازی‌های بی‌رویه و عدم مدیریت آب، شاهد مرگ تدریجی کارون هستیم، بحران کم‌آبی، بحرانی چندوجهی است، اما انتقال آب از مهم‌ترین دلایل نابودی کارون است. انتقال آب کارون هیچ توجیه علمی و اقتصادی ندارد و مغایر با چرخه طبیعت است. بر روی محیط زیست منطقه اثرات مخربی دارد و با خشک شدن تالاب‌ها، موجب افزایش گرد و غبار و بالا رفتن درجه حرارت خوزستان می‌شود، در پروژه سدگتوند علیا نیز در نتیجه مدیریت‌های ناکارآمد، نزدیکی معدن نمک به محل احداث سد نادیده گرفته شد و موجب شوری آب کارون و نابودی کشاورزی و نخلستان‌های کشاورزان گردید. کلیه طرح‌های مغایر

با محیط زیست در کشور غیرقانونی است و باید هر چه زودتر و تا قبل آن که نه از تاک، نشان ماند و نه از تاک نشان، جلوی این طرح‌ها گرفته شود. همان‌گونه که در طول تاریخ، تمدن‌های بشری در کنار آب شکل گرفته‌اند، فروپاشی برخی تمدن‌ها نیز بر اثر خشکسالی و بی‌تدبیری بوده است. کارون متعلق به همه ایرانیان و قلب تپنده خوزستان است. تا دیرتر نشده کارون مظلوم را دریابید.

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان ایوان مدائن را آئینه عبرت دان^۱

محمدعلی رونق - آبان ۱۳۹۷

آثار چاپ شده:

کتاب:

- کتابشناسی خوزستان، اهواز، جهاد دانشگاهی اهواز، ۱۳۶۸
- کتابشناسی خوزستان، ویرایش دوم، با اضافات و تجدیدنظر کلی، اهواز، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی استان خوزستان، ۱۳۷۹، مصور، ۷۶۰ص، (۸۰ صفحه مقدمه).
- نشر دانش، فهرست راهنمای ده‌ساله، تهران؛ مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰.
- معارف، فهرست راهنمای بیست‌ساله، تهران؛ مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۴.
- فهرست راهنمای بیست‌ساله نشر دانش، تهران؛ مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۸.

مقاله :

- «کتابشناسی پژوهشی جامعه‌شناسی»، نشر دانش، سال پنجم، شماره اول (آذر و دی ۱۳۶۳).
- «کتابشناسی روش تحقیق»، نشر دانش، سال پنجم، شماره سوم (فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۴).

^۱. خاقانی

«گزیده کتابشناسی پژوهشی حافظ، نشر دانش، سال ششم، شماره سوم (فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۵).

«کتابشناسی آیین نگارش و شیوه رسم الخط فارسی»، نشر دانش، سال هشتم، شماره چهارم (خرداد و تیر ۱۳۶۷).

«روزی روزگاری احمد شاملو»، روزنامه اعتماد ملی، (چهارشنبه ۷ مرداد ۱۳۸۸).
 «شاملوشناسی، تقریباً همه چیز درباره احمد شاملو»، تهران، نشر مازیار، ۱۳۸۸، ۷۷۴ صفحه.

سخنرانی:

«سخنرانی به مناسبت بازنشستگی»، نشریه خبری دانشگاه شهید چمران اهواز، شماره ۵۷ (اسفند ۱۳۸۰).

مصاحبه:

مصاحبه با خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا خوزستان) به مناسبت هفته کتاب، (۱۳۹۴/۷/۴)، منتشر شده در سایت: ایسنا خوزستان.

دکتر عبدالرضا سیاهپوش
عضو هیئت علمی دانشگاه کشاورزی و منابع طبیعی رامین
نقش دانشگاه در خدمت‌رسانی به مهاجران جنگ تحمیلی
از مهر ۱۳۵۹ تا مهر ۱۳۶۱

با شروع انقلاب فرهنگی و تعطیلی روند آموزش در دانشگاه‌ها در اوایل سال ۱۳۵۹، ترم دوم تحصیلی ۵۸-۵۹ دانشکده کشاورزی و دامپروری ملاتانی توسط دانشجویان تعطیل شد و بیشتر اساتید به دلیل تعطیلی کلاس‌ها به مرخصی رفتند و مدیریت دانشکده توسط گروهی از دانشجویان انجمن اسلامی، با عنوان «ستاد جذب نیرو» تشکیل گردید. این دانشجویان (مهرداد محمدخان مظفری بخش دامپروری، مجید فرهاد ناتو مسئولیت مزرعه، عبدالرضا سیاهپوش مسئولیت فضای سبز، سید محمد موسوی و سید حبیب‌اله موسوی به‌عنوان مسئول و هماهنگ‌کننده واحدهای مختلف را به‌عهده داشتند) سعی نمودند که خلأهای به‌وجود آمده در نبودن مدیریت را با پشتکار و استفاده از روحیه انقلابی پرسنل زحمت‌کش دانشکده، در کوتاه‌ترین مدت با همکاری مدیریت دانشگاه به سرانجام مطلوب برسانند (بدون دریافت هیچ

حقوقی فقط به خاطر علاقه شدیدی که به نظام اسلامی و انقلاب و رهبر داشتند). این مدیریت دانشجویی تا اوایل پاییز همان سال ادامه داشت. پس از معرفی ریاست جدید دانشکده (مرحوم دکتر رشیدی) از سوی ریاست محترم دانشگاه، مدیریت دانشجویی به مدیریت دانشگاهی تحویل شد و جمعی از این دانشجویان فعالیت خود را از مدیریت در دانشکده در قالب کمک‌رسانی به مهاجران جنگی (از شهرهای هویزه، سوسنگرد، آبادان و خرمشهر) مستقر در ملاثانی تغییر دادند و جمعی دیگر، در نهاد جهاد دانشگاهی دانشگاه اهواز که تازه راه‌اندازی شده بود، مشغول شدند. افزون بر این دانشجویان، تعدادی دیگر نظیر آقای نجفقلی دبیری و محمود معلمی با پیگیری زیاد به تأسیس دفتر نمایندگی فرمانداری اهواز در منطقه ملاثانی اقدام نمودند. قابل ذکر است تا قبل از تأسیس این دفتر در شهر ملاثانی، ساکنان این منطقه (از منطقه زرگان تا بندقیر) برای کوچک‌ترین کار خود به فرمانداری اهواز مراجعه می‌نمودند. خوشبختانه با شروع کار این دفتر در ملاثانی که در یکی از ساختمان‌های دانشکده در روبروی درب ورودی ایجاد شد؛ کارهای عمرانی خوبی انجام شد مانند: ۱- طراحی کامل فاضل آب شهر ملاثانی (توسط مرحوم دکتر بهزاد استاد آبیاری دانشکده) و احداث آن تا سال ۶۱، ۲- پیگیری در زمینه تأمین اعتبار و احداث ساختمان مخابرات در ملاثانی و ویس با همکاری اداره مخابرات استان ۳- راه‌اندازی کشتارگاه و غسلخانه در ملاثانی ۴- ترمیم و ساخت مدارس در ملاثانی، ویس و دیگر مناطق تحت پوشش این دفتر ۵- تقویت سیستم آبرسانی شهر ملاثانی ۶- پیگیری در زمینه احداث درمانگاه در ملاثانی ۷- فعالیت در زمینه‌های فرهنگی (مانند تشکیل شوراهای اکثریت روستاهای تحت پوشش این دفتر نمایندگی با همکاری نماینده ستاد شوراها در منطقه، نمایش هفتگی فیلم توسط واحد فرهنگی این دفتر در شهر و روستاها).

مجموع این اقدامات زیر نظر نماینده فرماندار وقت، آقای مهندس پورجم و همکاران ایشان و توسط دکتر دبیری در زمان تصدی آقای محمدرضا شریف‌نیا (فرماندار اهواز) به انجام رسید. متصدیان این دفتر تا قبل از بازگشایی دانشگاه به

ترتیب زمانی (آقایان نجفقلی دبیری، ابراهیم پورجم، عبدالرضا سیاهپوش) بودند و در اواسط سال ۶۱ با نزدیک شدن بازگشایی دانشگاه‌ها، مسئولیت این دفتر از نماینده فرماندار به آقای منصور بدیراوی که یکی از کارمندان مسئولیت‌پذیر این دفتر بود با موافقت فرمانداری اهواز تحویل داده شد.

با شروع جنگ تحمیلی در اوایل مهر ۵۹ و سرازیر شدن مهاجران جنگ از مناطق مختلف جنگی (بستان، سوسنگرد، خرمشهر، آبادان) به منطقه ملاتانی، دانشکده رامین به دلیل خالی بودن خوابگاه‌های دانشجویی، بهترین مکان برای اسکان مهاجرین جنگ بود به طوری که در مدت زمان کمتر از یک هفته تمام خوابگاه‌ها در خدمت مهاجران جنگ قرار گرفت و از آنجایی که تعداد مهاجران زیاد بود و امکاناتی جهت اسکان آنان در منطقه نبود؛ ما را بر آن داشت که مبادرت به جمع‌آوری چادرهایی نماییم که در سال گذشته (سیل ۵۸) در بین روستائیان حاشیه رودخانه توزیع نموده بودیم. از این رو، سریعاً چادرهای مستعمل از مناطق سیل زده سال قبل (توسط محمدتقی نصیری) جمع‌آوری و در اختیار مهاجران که تمام زندگی و بعضی از عزیزان خود را از دست داده بودند و با پای برهنه و با شکم گرسنه به این دانشکده پناه آورده بودند؛ جهت نصب در داخل فضای سبز دانشکده و بیرون از دانشکده تحویل داده شد و سریعاً با همکاری دفتر نمایندگی فرماندار در ملاتانی و برادران جهاد سازندگی (هوشنگ خزان و دیگر همکاران ایشان) در کوتاه‌ترین زمان برای این افراد دستشویی صحرائی و آب آشامیدنی تأمین شد. در این زمان هنوز ستاد کمک‌رسانی به صورت منسجم تشکیل نیافته بود و کمک‌های مردمی (نان خشک و خرما) به صورت نامنظم در اختیار مهاجران توسط تعدادی از دانشجویان که در دانشکده به همین خاطر حضور داشتند انجام می‌شد.

با تشکیل ستاد کمک‌رسانی به سرپرستی مهرداد محمدخان مظفری و همکاری جمعی از دانشجویان تلاشگر نظیر آقایان محمدحسن عصاره، سیدعلی هاشمی، محمدسعید دایر، بهمن خسروی، بیژن خسروی و جمعی از پرسنل دفتر نمایندگی فرمانداری در ملاتانی و جمعی از فرهنگیان مأمور به این ستاد، کمک‌رسانی به

مهاجران از شکل نامنظم به شکل منجسم و فراگیر در سطح منطقه ملاثانی درآمد به طوری که تمام مهاجران مستقر حوزه دفتر نمایندگی ملاثانی (که بالغ بر ۹۰ هزار نفر بودند) از لحاظ اسکان، تغذیه، سلامت، اشتغال و امنیت تحت پوشش قرار داده شدند. با توجه به افزایش جمعیت اسکان یافته در ملاثانی و نبود زایشگاه در ملاثانی، دفتر نمایندگی ملاثانی در زمان سرپرستی مهندس پورجم با هماهنگی با بنیاد شهید اهواز و مدیریت دانشکده، قسمتی از باشگاه اساتید دانشکده به زایشگاه اختصاص داده شد تا سلامت و بهداشت زنان باردار ساکن در منطقه به نحو مطلوب تأمین گردد.

از آنجایی که در بین این مهاجرین تعداد زیادی زن و بچه وجود داشت که سرپرست خود را از دست داده بودند و یا افراد مسنی وجود داشت که احتیاج به مساعدت بیشتری داشتند؛ ستاد کمک‌رسانی ملاثانی با حمایت کمیته امداد امام خمینی تهران (مرکز) مبادرت به احداث یک اردوگاه در روستای ندفیه از توابع ملاثانی نمود. این اردوگاه در ابتدا به دلیل نیاز فوری به صورت یک اردوگاه چادری در کوتاه‌ترین زمان ممکن جهت مهاجران بی سرپرست مناطق جنگی خوزستان احداث گردید که بعدها با برنامه‌ریزی از سوی کمیته امداد استان تدریجاً به صورت بلوکی و آجری درآمد. مسئولیت این اردوگاه را ابتدا مهندس علی هاشمی و بعد آقای حبیب‌اله چرمزاده به عهده داشتند. این مرکز تا سال‌های اخیر تحت پوشش کمیته امداد قرار داشت. ساختمان‌های این اردوگاه هنوز در روستای ندفیه پابرجاست.

در اوایل مهر ۵۹، با شروع جنگ تحمیلی و در تیررس قرار گرفتن اهواز، قسمت‌هایی از فضاهای دانشکده به صورت موقت در زمینه کارهای خدماتی (پخت نان در محل فعلی آمفی‌تئاتر و پخت غذا در غذاخوری قبلی دانشکده) در اختیار لشکر ۹۲ زرهی اهواز قرار گرفت.

در ملاثانی تا قبل از شروع جنگ تحمیلی به دلیل نبودن دبیرستان، دانش‌آموزان این منطقه (ویس، ملاثانی، شبیان) جهت گذراندن دوره دبیرستان و اخذ دیپلم و شرکت

در کنکور ناچار بودند در یکی از دبیرستان‌های شهر اهواز ثبت‌نام نموده و این مسیر اهواز - ملاثانی را که خالی از خطر نبود هرروزه طی نمایند. با تعطیلی دانشگاه‌ها و شروع جنگ تحمیلی جمعی از دانشجویان دلسوز دانشکده (نظیر محمدحسن عصاره، محمدسعید دایر، بهمن خسروی، بیژن خسروی و مجید بابایی) با همکاری دفتر نمایندگی و مدیریت ستاد کمک‌رسانی در ملاثانی (آقای مظفری) به فکر تأسیس اولین دبیرستان در منطقه ملاثانی افتادند که خوشبختانه با پیگیری این عزیزان و هماهنگی‌های لازم از سوی نماینده فرماندار ملاثانی آقای پورجم با آموزش و پرورش ناحیه ۲ اهواز، موافقت با تأسیس حاصل شد که به دلیل نبود مکان مناسب در شهر ملاثانی برای تشکیل کلاس‌ها این عزیزان با تلاش شبانه‌روزی و گرفتن امکانات مالی از دفتر نمایندگی ملاثانی و مکان از دانشکده (قسمتی از ساختمان TBT که هنوز کامل نشده بود) اولین دبیرستان شهر ملاثانی را راه‌اندازی نموده و جهت تسریع در شروع کلاس‌ها تدریس تعدادی از دروس را خود این عزیزان به‌عهده گرفته و تعدادی دبیر مورد نیاز را از آموزش و پرورش ناحیه ۲ تأمین نمودند. لازم به ذکر است که تعدادی از فارغ‌التحصیل‌های این دبیرستان اکنون در پست‌های کلیدی استان مشغول به خدمت می‌باشند.

پیشینه دانشگاه لرستان

با نام پیشین

«مرکز آموزش عالی لرستان» وابسته به دانشگاه جندی شاپور)

دانشگاه لرستان یکی از دانشگاه‌های وزارت علوم، تحقیقات و فناوری ایران است که در حومه شهر خرم‌آباد قرار دارد. این دانشگاه در نیم‌سال دوم سال تحصیلی ۱۳۵۶-۱۳۵۷ با نام شاخه لرستان دانشگاه جندی شاپور سابق (دانشگاه شهید چمران اهواز فعلی) با پذیرش تعداد یک‌صد نفر دانشجو در چهار رشته تحصیلی: فیزیک، شیمی، ریاضی و زیست‌شناسی در مقطع کارشناسی به طور عملی فعالیت آموزشی خود را آغاز نمود.

در نیم‌سال اول سال تحصیلی ۵۸-۵۷ علاوه بر ادامه تحصیل دانشجویان در رشته‌های یاد شده، مجوز پذیرش دانشجو در رشته‌های پزشکی و پرستاری نیز صادر گردید و تعدادی دانشجو در این دو رشته نیز شروع به تحصیل نمودند ولی در مدتی کمتر از یک نیم‌سال تحصیلی به دلیل کمبود امکانات و تجهیزات بیمارستانی و عدم تأمین اعضای هیئت علمی در رشته‌های پزشکی، ادامه فعالیت آموزشی در این دو

رشته منتفی گردید و دانشجویان برای تحصیل به دانشگاه مادر منتقل شدند. شاخه لرستان در سال ۱۳۵۸ از دانشگاه شهید چمران اهواز جدا گردید و به طور مستقل با عنوان مجتمع آموزش عالی لرستان روند خود را تداوم بخشید.

در سال ۱۳۵۹ همزمان با تعطیلی دانشگاه‌ها به منظور تحقق انقلاب فرهنگی، مجتمع آموزش عالی لرستان نیز تعطیل گردید ولی متأسفانه در فرصت به دست آمده به جای بازسازی و فراهم زمینه‌های مساعد برای بازگشایی مجدد، اکثریت قریب به اتفاق اعضای هیئت علمی و کارشناسان متخصص خود را از طریق انتقال و یا قبول استعفا از دست داد و در جهت توسعه و گسترش آموزشی حتی حفظ وضع موجود فعالیت به عمل نیامد، به همین دلیل پس از بازگشایی دانشگاه‌ها در سال ۱۳۶۲ فعالیت‌های آموزشی این مرکز منحصراً به دو رشته شیمی (دبیری) و ریاضی (دبیری) محدود گردید.

از سال ۱۳۶۲ تا سال ۱۳۶۵ به دلیل حملات هوایی دشمن بعثی تقریباً حالت سکون و رکود بر بخش آموزش حاکم بود. در ابتدای سال ۱۳۶۶ با شروع ترم تحصیلی نیم‌سال دوم فعالیت آموزشی آغاز شد و با تملک زمینی به مساحت ۵۰۰ هکتار در پنج کیلومتری شهر خرم‌آباد و بر اساس نامه شماره ۳۴/۳۶۶۸/۱۹۶۳۵ مورخ ۶۶/۹/۲۴ موافقت اصولی احداث دانشگاه لرستان مشتمل بر ۶ دانشکده و آموزشکده در محلی مستقل از مکان مجتمع آموزش عالی لرستان صادر گردید. در همان سال طرح جامع دانشگاه بزرگ لرستان تدوین و به تصویب وزارت فرهنگ و آموزش عالی و سازمان برنامه و بودجه رسید. فعالیت‌های اجرایی احداث دانشگاه در سال ۱۳۶۹ آغاز گردید و سرانجام در سال ۱۳۷۲ عملاً و به طور رسمی از عنوان مجتمع به دانشگاه ارتقا یافت. هیئت امنای این دانشگاه نیز در سال ۱۳۸۳ از هیئت امنای دانشگاه‌های منطقه غرب کشور جدا شده و به صورت مستقل فعالیت دارد. دوره اول هیئت امنای این دانشگاه از سال ۸۳ تا ۸۸ بوده و دوره دوم از سال ۸۹ تا کنون ادامه دارد. همچنین در سال ۱۳۹۰ هیئت ممیزه مستقل دانشگاه لرستان راه‌اندازی شده و شروع به فعالیت کرده است.

دانشکده‌ها

دانشگاه لرستان هم‌اکنون دارای شش دانشکده، شامل دانشکده علوم پایه، فنی و مهندسی، ادبیات و علوم انسانی، علوم اداری و اقتصادی، کشاورزی، دامپزشکی، پردیس دانشگاهی و ۴ مرکز آموزش عالی اقماری در شهرستان‌های الشتر، نورآباد، پلدختر و کوهدشت می‌باشد. ساختمان مرکزی و همه دانشکده‌ها در پنج کیلومتری شهر خرم‌آباد و در مسیر جاده ۳۷ قرار دارند. لازم به ذکر است که دانشکده علوم پایه این دانشگاه تا سال ۱۳۹۰ در داخل شهر و کنار قلعه تاریخی فلک‌الافلاک قرار داشت که در سال ۱۳۹۰ طبق توافقات بین اداره میراث فرهنگی و وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، اراضی مربوط به دانشگاه لرستان به اداره میراث فرهنگی واگذار شد و دانشکده علوم پایه به خارج شهر، در کنار دیگر دانشکده‌ها انتقال یافت. هم‌اکنون تنها دانشکده کشاورزی این دانشگاه، خارج از محیط اصلی دانشگاه لرستان و در کیلومتر ۱۲ جاده اندیمشک قرار گرفته است.

در حال حاضر ۳۰ مربی، ۱۶۳ استادیار، ۶۲ دانشیار و ۱۴ استاد تمام در این دانشگاه فعالیت دارند و تعداد دانشجویان آن، ۹ هزار نفر می‌باشد که در مقاطع کارشناسی و تحصیلات تکمیلی مشغول به تحصیل هستند.

رؤسای دانشگاه از بدو تأسیس تاکنون

- ۱- دکتر تسلیمی از سال ۵۶ تا ۵۷
- ۲- دکتر جواد عزیزیان از سال ۵۸ تا ۶۳
- ۳- دکتر محمدحسین توکل از سال ۶۳ تا ۶۵
- ۴- دکتر ضرغام غلامرضایی به مدت ۲ ماه در سال ۶۵
- ۵- دکتر علی عنایت از سال ۶۵ تا ۶۷
- ۶- دکتر محمدرضا احمدی‌پور از سال ۶۷ تا ۷۰
- ۷- دکتر محمدحسین توکل از سال ۷۰ تا ۷۳
- ۸- دکتر عبدالرحیم بهاروند از سال ۷۳ به مدت ۶ ماه

- ۹- دکتر محمدرضا احمدی پور از سال ۷۳ تا ۷۴ به مدت ۶ ماه
- ۱۰- دکتر اردشیر خزایی از ۷۴ تا ۷۶
- ۱۱- دکتر خسرو پیری از سال ۷۷ تا ۸۰
- ۱۲- دکتر فرامرز میرزایی از سال ۸۰ تا ۸۳
- ۱۳- دکتر خسرو عزیزی از سال ۸۳ تا ۸۴
- ۱۴- دکتر رضا صادقی سرابی از سال ۸۴ تا ۸۹
- ۱۵- دکتر حسن زمانیان از ۸۹ تا ۹۳
- ۱۶- دکتر خسرو عزیزی از ۹۳ تاکنون

دکتر ابوطالب مهندس
عضو هیئت علمی بازنشسته دانشگاه تهران
شرح کوتاه تأسیس شاخه خلیج فارس یا
شاخه جنوبی دانشگاه جندی شاپور در سال ۱۳۵۴ خورشیدی

ابوطالب مهندس متولد سال ۱۳۱۰ در شهرستان کازرون استان فارس

تحصیلات:

لیسانس حقوق قضایی از دانشگاه تهران (۸-۱۳۳۷) - فوق لیسانس مدیریت و برنامه‌ریزی آموزشی از دانشگاه تگزاس آستین (۱۳۴۰) - دکترای اقتصاد از دانشگاه تهران (۱۳۴۴) - دانشنامه فوق‌دکترای برنامه‌ریزی مالی و سرمایه‌گذاری در کشورهای در حال رشد دانشگاه هاروارد کمبریج (۱۳۴۸) - دانشنامه دوره تحقیقات اجتماعی در کشورهای در حال رشد سازمان ملل متحد (۱۳۴۹).

تألیفات:

کتاب دستور زبان، انشاء و نامه‌نگاری انگلیسی - کتاب منابع آب‌های ایران از نظر توسعه اقتصادی - ترجمه و تلخیص کتاب پاداش خدمات برجسته کارکنان - ترجمه و تلخیص کتاب راهنمای اداره و مدیریت - تألیف کتاب درسی مالی عمومی که سالهاست جزء کتاب‌های درسی دانشگاه‌ها می‌باشد - ترجمه و تلخیص کتاب برنامه‌ریزی مالی - جزوه‌های درسی و مقالات متعدد به زبان‌های فارسی و انگلیسی.

مشاغل و سوابق اداری، علمی و اجتماعی - اقتصادی:

دبیری دبیرستان‌ها - مسئولیت اداره ترجمه و انتشارات سازمان خدمات کشوری نخست‌وزیری قبل از پیروزی انقلاب - عضویت هیئت علمی تمام‌وقت دانشگاه تهران - مدیریت مؤسسه تحقیقات اقتصادی دانشگاه تهران - مدیریت گروه تحقیق در اقتصاد مالی ایران - مسئولیت دفتر تشکیلات دانشگاه تهران - مؤسس و مسئول مدرسه عالی مدیریت کرمان که به دانشگاه کرمان تبدیل شد - مؤسس و مسئول دانشگاه خلیج فارس (خرمشهر) - عضویت گروه تدوین نظام مدیریت اسلامی - عضویت هیئت مدیره تحقیقات عالی (دکتری) دانشگاه آزاد اسلامی - مؤسس و مدیر مؤسسه پژوهشی رهیافت که پروژه‌های متعددی را در داخل و خارج تهیه نموده و بعضاً به اجرا درآمده است - مؤسس و مدیر شرکت ایران آلو گاز کرمان - عضو هیئت مؤسس و دبیر اجرایی آکادمی مدیریت ایران - عضویت هیئت مؤسس و دبیر اجرایی انجمن اقتصاددانان ایران - عضو هیئت مؤسس و مدیر عامل تعاونی پژوهش در علوم و تکنولوژی ایران - مؤسس و رئیس هیئت مدیر گروه صنعتی پارس کارآفرین.

آغاز راه:

نیمه دوم سال ۱۳۵۳ در گردهمایی که به مناسبت سالگرد تاسیس انجمن «مدیریت ایران» در هتل همای تهران، با حضور و سخنرانی نخست‌وزیر وقت برپا شده بود، مرحوم مغفور دکتر جامعی رئیس وقت دانشگاه جندی شاپور، به سر میز این‌جانب تشریف آوردند و خواستند بعد از صرف شام گفتگویی داشته باشیم. در آن گفتگو فرمودند «در هیئت امنای دانشگاه تصمیم گرفته شده سه دانشگاه اقماری: در صفی‌آباد دزفول، خرمشهر و آبادان و خرم‌آباد لرستان، با توجه به نیازهای منطقه‌ای و ملی تشکیل گردد و تا قوام یافتن، سرپرستی و اداره آن‌ها را دانشگاه جندی شاپور برعهده داشته باشد، سپس مستقلاً ادامه حیات دهند» و متعاقب توضیحاتی در این زمینه، از من خواستند بررسی و تهیه طرح اجمالی آن‌ها یا حداقل یکی را بپذیرم. در شرایطی بودم که تمایل به قبول این پیشنهاد نداشتم ولی مصراً خواستند چند روزی به اهواز بروم و بیشتر صحبت کنیم. فردای آن شب از دفتر مرکزی دانشگاه در تهران اطلاع دادند که بلیت تهیه شده و در فرودگاه اهواز در انتظار خواهند بود.

بعد از دیدار در اهواز در دفتر آقای دکتر و بحث بالنسبه طولانی، قرار مهمانی شام در هتل اهواز با حضور جمعی از استادان و مدیران دانشگاه ترتیب داده شد. شبی خاطره‌انگیز بود و بخش عمده خستگی ناشی از تلاش‌های برپایی آموزش عالی در کرمان و بعضی برخوردهای نابخردانه که به اختصار بعداً توضیح خواهم داد؛ عارض شده بود برطرف گردید. برآیند گفتگوها و احساس تکلیف‌ها این شد که فردا صبح از جانب روابط عمومی دانشگاه یک دستگاہ اتومبیل و راننده در اختیار قرار گرفت تا با عزیمت به خرمشهر و آبادان بررسی‌ها را آغاز کنم. نخستین مقصد، فرمانداری خرمشهر بود. با ملاقات جناب فرماندار که انسانی والا به نام شاپور آتشی شیرازی - فوق لیسانس علوم اداری بودند با آگاهی از مأموریت بنده مقرر داشتند اتاقی در اتاق بازرگانی و صنایع و معادن خرمشهر به‌عنوان دفتر کار در اختیارم قرار گیرد. طی یک دوره سه‌ماهه، مطالعه، بررسی و ملاقات و گفتگو با مسئولان و مطلعین آبادان و خرمشهر که دارای ویژگی‌های خاص ملی و بین‌المللی بودند، و بعد از جمع‌آوری و

تجزیه و تحلیل آگاهی‌ها و اطلاعات کسب‌شده طرح کلی تشکیل یک مجتمع دانشگاهی به نام پیشنهادی شاخه خلیج فارس یا شاخه جنوبی دانشگاه جندی شاپور، مرکب از دانشکده علوم دریایی - دانشکده اقتصاد و علوم اداری و دانشکده سومی میان علوم پزشکی و غیر آن را (به انتخاب شورای دانشگاه و هیئت امناء) مهیا کردم و از آن‌جا که هنگام مراجعه به دفتر جناب دکتر جامعی، وی در اهواز تشریف نداشتند، به دفترشان تحویل دادم و به تهران بازگشتم. دیری نپائید که ایشان تماس گرفتند و با اعلام اینکه طرح علی‌الاصول مورد موافقت قرار گرفته، مؤکداً خواستند شخصاً گام‌های اولیه را بردارم تا در اسرع وقت تابلو مجتمع دانشگاهی مورد نظر در خرمشهر نصب و تلاش‌های اجرایی آغاز شود.

این مجتمع دانشگاهی چگونه و با چه اعتبار و امکاناتی بر پا شد؟ پذیرفتم که تا زمان به راه افتادن یکی از واحدهای دانشگاهی همکاری کنم، آنگاه رهسپار کارهای شخصی خود شوم. همزمان با حکمی که ریاست محترم دانشگاه صادر فرمودند، دوستانه خاطر نشان کردند از آنجا که در بودجه دانشگاه اعتباری برای تشکیلات مورد نظر پیش‌بینی نشده، لذا فعلاً فقط در حد مبلغ پنجاه هزار تومان می‌توان این امر اختصاص داد تا محلی برای دایر کردن دبیرخانه، اجاره و تابلو مجتمع دانشگاهی نصب شود، در ضمن معاونت محترم آموزشی دانشگاه هم اتومبیل خود را که معروف به آهوی بیابان و عروس خیابان بود با راننده در اختیار بنده قرار دادند و با این توشه راهی خرمشهر شدم. از ذکر این نکته ناگزیرم که اگر با این کمبود امکانات می‌خواستم صرف وقت کنم توفیق چندانی حاصل نمی‌شد لذا با شرح اجرا برای فرماندار محترم خرمشهر و تأکید بر اینکه این جانب مدت کوتاهی در خدمت خواهم بود، پیشنهاد کردم معتمدین و بزرگان شهر را دعوت کنیم و مساعدت آنان را در این امر بسیار مهم فرهنگی - اجتماعی جلب نمایم. این اقدام عملی گردید و با تشریح اهمیت و پیگیری بر پا شدن یک مجتمع دانشگاهی که به سرعت می‌تواند به یک دانشگاه تمام عیار ارتقا یابد، ضرورت تسریع در بهره‌گیری از این فرصت مورد تأیید و استقبال عزیزان علاقه‌مند قرار گرفت.

در همان جلسات پرداخت مبلغ دو میلیون و چهار صد هزار تومان را متعهد شدند. من هم برای اطمینان خاطر ایشان و عدم مداخله شخصی در امور مالی، تشکیل یک کمیته نظارت را از میان حاضران درخواست کردم. یک کمیته ۵ نفری انتخاب شد و دوفتر آنها مأمور افتتاح یک حساب مشترک بانکی شدند و مقرر گردید وجوه تعهد شده به حساب واریز شود و با برنامه منظم، کمیته بر هزینه‌ها نظارت داشته باشند. ضمناً بعضی از عزیزان پرداخت ماهیانه یا سالانه و یا در اختیار قرار دادن محل مسکونی را برای بعضی از اعضای هیئت علمی متقبل گردیدند. با این اقدام و مشارکت دادن مردم در برپایی مجتمع دانشگاهی مورد نظر، عملیات اجرایی آغاز شد. نسبت به اجاره سه واحد مجاور هم در خیابان ۴۰ متری) نقطه مرغوب شهر (اقدام و علاوه بر دبیرخانه، مقدمات دایر کردن برنامه‌های آموزشی و جلسات و غیره فراهم شد. از جمله گام‌های اجرایی مهمی که برداشته شد، انعقاد قرارداد با معاونت وزارت دارایی و ریاست کل گمرکات ایران جهت آموزش نیروهای مورد نیاز گمرکات بود که در زمانی کوتاه مقدمات پذیرش نخستین گروه جهت طی دوره آموزشی و کارورزی مهیا گردید. آقای دکتر کرامت پورسلطان - دکترای مدیریت بازرگانی به‌عنوان اولین سرپرست دانشکده علوم اداری و اقتصاد انتخاب و تلاش‌های لازم برای گزینش هیئت علمی و گروه‌ها آغاز شد. از اولیاء محترم دانشگاه جندی شاپور و دیگر مقامات جهت برگزاری مراسم افتتاح نخستین واحد از مجتمع دانشگاهی دعوت به عمل آمد، با آغاز دوره آموزشی در قالب دانشکده علوم اداری و اقتصاد و ابراز رضایت ریاست محترم دانشگاه و دیگر مسئولان، بنده هم متقاضی وفای به عهد و انتخاب یک ادامه‌دهنده راه شدم که اجابت نشد. ضمناً چون تدریس یکی دو درس دانشکده اقتصاد دانشگاه مادر (جندی شاپور) را بر عهده داشتم هفته‌ای یک بار به اهواز می‌رفتم که در عین حال گزارش پیشرفت کارها را بدهم، برخی نیازهایی را که امکان پاسخگویی داشتند مطرح کنم و بعضاً در شورای دانشگاه شرکت نمایم.

در هر حال دانشکده علوم اداری و اقتصاد با هیئت علمی بالغ بر ده استاد تمام وقت و چند پاره‌وقت، فعالیت خود را آغاز کرد.

دانشکده علوم دریایی:

برای تأسیس دانشکده علوم دریایی می‌بایست راه پریشیب و فرازی را طی می‌کردیم زیرا از یک سو برای تأمین کادر علمی و تخصصی مورد نیاز که به‌ندرت در داخل کشور قابل دسترسی بود باید تلاش جهانی صورت می‌گرفت چون ارتباطات و تسهیلات کنونی مانند اینترنت، گوگل و مانند آن‌ها هم وجود نداشت تا به آسانی و با سرعت بتوان به منابع دلخواه وصل شد، لذا تا پیدا کردن چند دانشمند ایرانی صاحب دانش و تخصص و تجربه در رشته‌های مورد نیاز، رنج طاقت‌فرسائی را متحمل شدیم. ذکر این نکته لازم است که تربیت کادر در سطح فوق لیسانس و دکتری در گرایش‌های گوناگون و متعدد علوم دریایی جزو برنامه دانشکده بود و این بر دشواری تأمین هیئت علمی در شاخه‌های مورد نظر می‌افزود. از ذکر این نکته ناگزیریم که آقای دکتر هوشنگ نهاوندی در زمان ریاست دانشگاه پهلوی سابق به مسئولان و عده تشکیل دانشکده علوم دریایی در بوشهر را داده بودند که عملی نشد.

از سوی دیگر انتخاب مکان مناسب جهت برپایی دانشکده علوم دریایی بود که واجد شرایط لازم باشد که اهم آن‌ها دسترسی به آب و امکان مانور و حرکت در سطح و عمق خلیج فارس بود. در این ارتباط، حاصل بررسی‌ها، گزینش قصر شیخ خزعل واقع در فیلیه، حاشیه اروندرود و مقابل بصره بود که دارای بالغ بر ۲۰۰۰ مترمربع زیربنا (قصر) و حدود ۱۵۰ هزار متر مربع زمین در اطراف قصر بود با این توضیح که زیربنا کاملاً فرسوده و همه چیزش از حیز انتفاع ساقط شده و تنهائی‌های ریخته شده روی چوب‌های سقف، سالم باقی مانده بود. برای تملک یا خریداری این مجموعه از یک سو باید به ورثه قانونی مرحوم شیخ خزعل دسترسی پیدا می‌کردیم و طرح موضوع با ایشان می‌شد و از دیگر سو اعتباری که جوابگوی پایین‌ترین بهای آن باشد. با مشاوره و همکاری کمیته نظارت و دیگر یاران دلسوز و علاقه‌مند، به هدف نزدیک شدیم و تصمیم گرفتیم جمعاً مبلغ ۶۰۰ هزار تومان برای خریداری آن در نظر بگیریم. جالب توجه این‌که بعضی از ورثه که از خارج برای امضاء سند انتقال تشریف می‌آوردند اظهار می‌داشتند سهمی که از این قیمت تعیین شده به ایشان می‌رسد

تکافوی بهای بلیت آنها را هم نمی‌دهد و پاسخ ما این بود که در عوض نام خانواده‌شان با احترام و زنده خواهد ماند. بازسازی بنا با همان سبک، درها و سایر اجزا و دیوار ساحلی متناسب با هدف و سایر اقدامات با بهره‌گیری از خبرگان نظیر معماران یزدی، نجارهای قدیمی و غیره جزو برنامه‌های جدی و عملی قرار گرفت و در این میان برخی اقلام مصالح ساختمانی هم از دانشگاه مادر مدد می‌گرفتیم که مرحوم دکتر سید احمد جراح‌باشی رضوی - استاد دانشکده کشاورزی و هم‌زمان مدیر کل تدارکات دانشگاه بودند هر چه را در اختیارشان بود مساعدت می‌کردند و دوستی خانوادگی ما با ایشان از این‌جا شروع شد و قریب چهل سال ادامه داشت.

مرحوم دکتر مهدی تجلی‌پور که از استادان دانشکده دامپزشکی دانشگاه تهران بودند و صاحب دانش و تجربه در علوم دریایی. این دانشمند ارزشمند را از دانشگاه تهران درخواست کردیم و به‌عنوان اولین رئیس دانشکده علوم دریایی برگزیده شدند و با تأمین مسکن برای مشارالیه فعالیت خود را آغاز کردند. مجهز کردن این دانشکده به حداقل تجهیزات لازم به راحتی میسر نبود حتی اگر نقدینه لازم هم در دسترس قرار داشت که یکی از اصلی‌ترین آن‌ها در اختیار داشتن کشتی با ویژگی‌های خاص بود، به هر حال تلاش‌های دامن‌داری اعمال شد و مقدمات اولیه و در حد اولیه فراهم شد. اولیای محترم دانشگاه اعلام کرده بودند نظر به اهمیت برپایی این دانشکده به‌عنوان نخستین دانشکده علوم دریایی ایران، شاه شخصاً در مراسم افتتاح شرکت خواهد کرد. محل فرود هلی‌کوپتر مهیا گردید و با دعوت از مسئولان استان و بعضاً ملی، در ابتدای بهار ۱۳۵۶ مراسم افتتاح دانشکده علوم دریایی مجتمع دانشگاهی خلیج فارس - شاخه دانشگاه جندی شاپور در خرمشهر برگزار شد. همراهان شاه تیمسار حبیب‌الهی فرمانده نیروی دریایی، دکتر نصر اصفهانی وزیر کشور، انصاری رئیس شرکت نفت و فرزند شیخ خزعل و آجودان شاه بودند.

در آغاز ریاست دانشگاه، من را به‌عنوان مسئول مجتمع دانشگاهی خلیج فارس معرفی و ارائه برنامه‌ها را به این‌جانبان محول کردند. در گزارش کلی که ارائه دادم و مرحوم دکتر تجلی‌پور (رئیس دانشکده علوم دریایی) نکات فنی و ویژگی‌های خاص خلیج

فارس و ضرورت پرداختن علمی- پژوهشی به آن‌ها را مطرح کرد، بازدید از بخش‌های مختلف دانشکده، محوطه و اطراف انجام و از اقدامات انجام شده، با وجود کاستی‌ها و در زمانی کوتاه ابراز رضایت شد و برای تأمین مواردی که در گزارش مورد تأکید قرار گرفته بود، در همان روز خطوطی ترسیم و توصیه گردید که اهم آن‌ها عبارتند از:

تأمین اعتبار لازم برای خریداری کشتی مجهز به سیستم تلویزیون را داشته و دیگر تجهیزات بر عهده شرکت نفت محول شد، که در حد دویست میلیون تومان برآورده شده بود.

برای تأمین کادر علمی مورد نیاز دانشکده در رشته‌ها و گرایش‌های متناسب با ویژگی‌های خلیج فارس قرار شد در اسرع وقت ۲۰ نفر لیسانسیه‌های مرتبط انتخاب و جهت طی دوره‌های آموزشی و کارورزی تا سطح PHD به ژاپن و انگلستان اعزام شوند قبلاً این بررسی‌ها صورت گرفته بود. یادآوری این نکته مهم لازم است که بعضی از اعضای هیئت علمی مدیریت دانشگاه علوم و فنون دریایی خرمشهر فعلاً باید از همان عزیزانی باشند که موفق به طی دوره‌های مورد نظر شده‌اند.

در ارتباط با تأمین مسکن برای اعضای هیئت علمی و کارکنان، و همچنین فضا و امکانات دیگر طرح جالب توجهی ارائه گردید که مرحوم دکتر جامعی را به وجد آورد و در گوشی فرمودند یک‌شبه راه صدساله رفتید، زیرا شاه تأملی کرد و با اشاره به این‌که در آینده نزدیک پایگاه دریایی خرمشهر به محل دیگری انتقال خواهد یافت، به تیمسار حبیب‌الهی (فرمانده نیروی دریایی) و بنده ماموریت داده شد ظرف ۲ هفته کل تجهیزات غیرنظامی پایگاه و خانه‌های مسکونی خارج از پایگاه (بیش از یکصد واحد) صورت‌برداری و گزارش کنیم تا همزمان با انتقال پایگاه دستور واگذاری کل محل و تجهیزات غیرنظامی و منازل مسکونی صادر شود، آنگاه محل پایگاه و سایر امکانات به دانشگاه علوم دریایی اختصاص یابد و این محل (جائی که به‌عنوان دانشکده علوم دریایی افتتاح می‌شد به‌عنوان موزه علوم دریایی مورد استفاده قرار گیرد).

این صورت‌برداری و گزارش مهیا و ارائه شد و زمان زیادی نگذشت که اقدامات اولیه واگذاری آغاز گردید و با سرعت پیش می‌رفت. لیکن با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، تحریکاتی که در منطقه صورت گرفت و منصوب شدن تیمسار مدنی به استانداری خوزستان و فرماندهی نیروی دریایی، طی تماس تلفنی و تأکید حضوری اعلام داشتند با توجه به شرایط و اوضاع و احوال موجود باید پایگاه به کاربری قبلی برگردانده شود و تکلیف کردند که دانشکده علوم دریایی خرمشهر به نقطه دیگری نظیر قشم و کیش انتقال پیدا کند.

در اینجا بی‌مناسبت نیست خاطر نشان سازم که ایشان بیش از ۲ سال در مجتمع دانشگاهی کرمان با بنده همکاری و تدریس برخی مواد را عهده‌دار بودند، و پدرشان (مرحوم آیت‌اله مدنی) هم از اعضای هیئت امنای ما بودند. با این آشنایی و آگاهی از دانش و تجربیاتشان در مسائل امور و علوم دریایی، اولین شخصی که واجد و مناسب ریاست دانشکده علوم دریایی خرمشهر می‌دانستم آقای دکتر مدنی بودند لذا از همان آغاز با دعوت از مشارالیه و طرح موضوع پاسخ دادند با توجه به سابقه درگیری با دربار، ساواک مانع این کار خواهد شد.

با عنایت به گذشت بیش از ۴۰ سال، و از بین رفتن اسناد و مدارک مکتوب در جریان اشغال خرمشهر، و علاوه بر آن ورود این جانب به هشتاد و ششمین سال دوران طفولیت، زیرا

خلق اطفالند جز مرد خدا نیست بالغ جز رهیده از هوا

میسر نبود که به درخواست استاد گرامی جناب دکتر حسن دادخواه که زحمت جمع‌آوری و تدوین سوابق دانشگاه را بر عهده دارند، پاسخی مناسب‌تر عرضه دارم لذا به همین مختصر بسنده کرده به عرض خادمین صادق و دل‌سوز جامعه، ویژه جامعه علمی می‌رسانم که با ۵۰ هزار تومان مرحمتی مرحوم دکتر جامعی که دریافت یا عدم دریافت آنرا قطعاً به یاد ندارم، و با همت و پشتکار و جذب کمک‌های مردمی در حدی که معروض گردید و توکل به حضرت باری تعالی، شاخه خلیج فارس

دانشگاه جندی شاپور، با گذر از پیچ‌وخم‌های دشوار، به دانشگاه خلیج فارس تبدیل و با وجود ناآرامی‌ها در منطقه به بوشهر انتقال یافت. دانشکده علوم دریایی که با اشغال خرمشهر همانند دیگر ارگان‌ها از هم پاشیده شد، با بازگشت آرامش نسبی و عزیزانی که اعزام شده بودند، در قالب دانشگاه علوم دریایی خرمشهر برپا گردید. و امروزه شاهدیم ۲ دانشگاه تمام عیار به عرضه خدمات پایه‌ای مشغولند. این خدمتگزار بی‌مقدار هم اواخر سال ۱۳۵۸ برای شرکت در کمیته تدوین نظام مدیریت اسلامی که داستان دیگری است به تهران بازگشتم. در این‌جا برخورد فرض می‌دانم از عزیزانی که باعث شدند بنده همین مختصر را به عنوان بخشی از تاریخچه تشکیل دانشگاه خلیج فارس بوشهر و دانشگاه علوم دریایی خرمشهر قلمی کنم صمیمانه سپاسگزاری کنم. اول جناب مهندس مسعود قدک‌پور - مدیر و صاحب امتیاز نشریه هفتگی جلگه جنوبی، اعضای بزرگوار هیئت امنای نشریه به ریاست استاد پروفسور کرم‌زاده که در نخستین جلسه هیئت امنای تکلیف فرمودند در این ارتباط گزارشی عرضه دارم و دوم دکتر حسن دادخواه که مصراً مکتوب کردن گزارش شفاهی را خواستار شدند.

نقش دکتر ابوطالب مهندس در پایه‌گذاری آموزش عالی

در استان کرمان

سال ۱۳۴۹

نگاهی کوتاه به پایه‌گذاری آموزش عالی در استان کرمان:

در ابتدای گزارش مربوط به چگونگی تشکیل شاخه خلیج فارس دانشگاه جندی شاپور اشاره‌ای داشتیم بر این‌که تمایل چندانی به قبول پیشنهاد آقای دکتر جامعی نداشتم و از آنجا که عشق و علاقه قلبی بنده همواره بر انسان‌ساز بودن محیط دانشگاهی و آموزش پایه‌ای بوده و هست از درون با خود در جدال بودم. چون وعده

دادم که دلیل این عدم تمایل را شرح دهم، بهتر دیدم در قالب یک پیوست به آن گزارش، عهد خود را وفا نمایم. این موضوع به پایه‌گذاری آموزش عالی در کرمان ارتباط پیدا می‌کند که اکنون در کمال ایجاز و اختصار به آن می‌پردازم، از ریشه:

در جریان گذراندن دوره یک ساله برنامه‌ریزی مالی سرمایه‌گذاری در کشورهای در حال رشد بعد از دکتری در دانشگاه هاروارد که ۱۷ نفر از ۱۷ کشور، از جمله بنده از ایران (از طریق نوعی آزمون میان اعضای اقتصادی هیئت علمی) شرکت داشتند ۱۰ ماه در دانشگاه به صورت شبانه‌روزی و با بهره‌گیری از برجسته‌ترین استادان یک ماه در خزانه‌داری ایالات متحده آمریکا شمالی و یک ماه در وزارت درآمد ملی کانادا، برگزار گردید و روابط نزدیک دانشگاه با دانشگاه - MIT هر دو از معروفترین دانشگاه‌های جهان - عمیقاً علاقه‌مند شده بودم، با برقراری رابطه علمی و عملی با این دو، به تشکیل یک مجتمع دانشگاهی در همین مایه‌ها در بخش خصوصی کشور خودم مبادرت کنم و لذا، مذاکرات اولیه با اولیای هر دو دانشگاه صورت گرفت و وعده‌های مساعد همکاری حاصل آمد، در این راستا حتی از قبول پیشنهاد همکاری که در اواخر دوره به ۳ نفر از ۱۷ نفر اعضای گروه جهت بررسی فرصت‌های سرمایه‌گذاری در سه کشور آمریکای لاتین شده بود، به عشق پیگیری هدف خود در ایران، صرف‌نظر کرده بودم. لذا در بازگشت به ایران ضمن ایفای وظایف آموزشی و بعضاً مدیریتی در دانشگاه تهران، به طرح موضوع با یاران علاقه‌مند پرداختم و نهایتاً شیراز برای این منظور برگزیده شد. با مرحوم ایرج مهرزاد از محترمین و مالکین با سابقه قضاوت دادگستری و نماینده وقت مجلس شوری در شیراز، توافق حاصل شد که یک شهرک دانشگاهی در کفترک واقع در شمال شرق شیراز دایر و بعضی دانشکده‌ها بر حسب موقعیت و شرایط در شهرستان‌های استان فارس و دانشکده علوم دریایی در بوشهر دایر شود. در آن زمان رسم بر این بود که برای بر پا ساختن تأسیسات اجتماعی، اقتصادی و یا فرهنگی در این سطح، در آغاز موافقت شاه جلب شود. بر این اساس طرح کلی مهیا و ارائه شد که ایشان با وجود دانشگاه پهلوی آن را ضروری ندانستند. در آن زمان مرحوم باقر پیرنیا، استاندار خراسان و نایب‌التولیه استان

قدس رضوی بودند. از آنجا که با استاد گرامی مرحوم دکتر حسین پیرنیا در مقام استاد مستقیم و بعداً توفیق و افتخار همکاری داشتم، با این سابقه آشنایی، موضوع را با ایشان مطرح کردیم با این تفاهم که با مشارکت آستان قدس رضوی، این مجتمع دانشگاهی در استان خراسان به مرکزیت طوس برپا شود لذا طرح این بار توسط مرحوم باقر پیرنیا به عرض رسید و مشارالیه توصیه کردند طرح مذکور در جایی که فاقد دانشگاه است با تأکید بر استان کرمان پیاده شود. با این اتفاق قرار شد برنامه را با یک واحد دانشگاهی از علوم انسانی آغاز و به تدریج گسترش دهیم. نتیجه، نخستین واحد از مجتمع دانشگاهی مورد نظر در سال ۱۳۴۹ با مجوز صادره از جانب وزارت علوم و آموزش عالی (تقریباً جدیدالتأسیس) ابتدا به نام مدرسه عالی مدیریت و سپس مدرسه عالی علوم اداری و بازرگانی، با حضور جناب ره‌نما وزیر علوم وقت، معاون وزیر، استاندار و دیگر مقامات افتتاح و نخستین گروه دانشجویان که با گزینش از جانب سازمان سنجش پذیرفته شده بودند آغاز فعالیت کردند. بنده هم به مأموریت از جانب دانشگاه تهران، در مقام رئیس هیئت مؤسس مدیریت آن را بر عهده داشتم. ریاست هیئت اماناء را استاندار کرمان بر عهده داشتند در جلسات هیئت اماناء اغلب معاون وزارت علوم هم حضور داشت. محل مناسبی خریداری شد و همه تأسیسات لازم، از جمله زمین فوتبال چمن و کتابخانه مجهز بر پا شد و امور مربوطه با استفاده از هیئت علمی و تخصصی تمام وقت و پاره وقت و عده‌ای پروازی به شکلی مطلوب اداره می‌شد. ذکر این نکته لازم است که مقارن همین اوقات، انسان خیر و بزرگواری که از دوستان استاندار وقت مرحوم فتح‌اله معتمدی - به نام آقای مهندس افضل‌پور (غیرکرمانی) بود، با تشویق شخص استاندار و پیگیری‌های این‌جانب جهت سرمایه‌گذاری در ساخت‌وساز دانشگاه اعلام آمادگی فرمودند و با تخصیص تمام مایملک خود، هفتاد میلیون تومان آن زمان - امروز حدود دویست برابر - به اجرای برنامه‌ها در عرصه‌ای به میزان ۵۰۰ هکتار دریافتی از منابع طبیعی مبادرت کردند و به این ترتیب واحدهای دانشگاهی با سرعت مهیا می‌گردید و نهایتاً دانشگاه شهید باهنر امروز به فضل حق حاصل همان نیت خیر و اعمال صالحه است و نام نیک مهندس

افضلی‌پور باقی است. برگردیم به مدرسه عالی امور اداری و بازرگانی که در حین پیشرفت کارها و زمانی که با ۱۲۰۰ دانشجو و اجرای برنامه‌های رضایت‌بخش، در مسیر عملی کردن سایر طرح‌ها گام برمی‌داشت، نامه‌ای به امضای اسداله علم وزیر دربار وقت دریافت شد با این مضمون که اعلی حضرت مقرر فرموده‌اند که رزا پهلوی ریاست هیئت امنای مدرسه عالی علوم اداری و بازرگانی کرمان را عهده‌دار شوند. از آن پس جلسات هیئت امنای در مجتمع سعدآباد و با حضور وزیر علوم و آموزش عالی، استاندار کرمان، اعضا و دیگر مقامات، تشکیل می‌شد. از آنجا که این خانم (رئیس هیئت امنای) به اولین مسئولیت اجتماعی در این سطح منصوب شده بود. رعایت حد و جایگاه خود پای‌بند نبوده، مدام به دخالت‌های بی‌مورد در اداره امور دانشکده مبادرت می‌کرد که از جمله آن‌ها، صدور دستور جابجایی مدیران بخش‌ها، معاونین و غیره بود که چون آن‌ها را مغایر با اصول مدیریت و موجب به هم ریختن تعادل موسسه می‌دانستیم؛ از اجرای غالب آن‌ها سرباز می‌زدیم و همین برخوردها موجب می‌شد که مشارک‌لیها سه بار از من پیش شاه شاکی شد آن‌هم با حدود ۱۵ مورد اتهام. بررسی‌ها در هر سه مورد صورت گرفت و خلاف بودن همه اثبات شد و شاه دستور برکناری مشارک‌لیها را از این سمت داد. در پایان این ماجراها رئیس وقت ساواک آقای سرهنگ آرشم که شخصاً برخلاف انتظار، بانی کارهای فرهنگی و اجتماعی مفیدی بودند، محرمانه توسط آقای دکتر ملک منصور اسفندیاری از محترمین و نماینده مجلس شورا به بنده پیغام دادند که به‌علت درگیری با دربار و این‌که شخص کنار رفته، دست بردار نخواهد بود؛ مصلحت این‌است که مدیریت دانشکده را رها کرده و کرمان را هم ترک کنم. بنده هم با این‌که آن واحد دانشگاهی را در حد فرزندانم دوست می‌داشتم و با عشق و بدون ملاحظات مادی با همکاری دیگر و یاران همراه به خصوص اعضای هیئت مؤسس، امیدوارانه در مسیر نیل به اهداف مورد نظر می‌دیدم، این مصلحت‌اندیشی را با رنجش قلبی و اکراه پذیرا شدم با حضور در دفتر رئیس دانشگاه تهران و طرح موقوف، بر اساس تبصره الحاقی ماده ۷۴ مصراً درخواست موافقت دانشگاه با بازنشستگی پیش از موعد کردم با این هدف که در مسیری دیگر

غیر از فعالیت دانشگاهی ادامه دهم، اما دیری نگذشت که از خوزستان سر در آوردم که خداوند حی سبحان را خاضعانه سپاسگزارم که توفیق برپائی اولین مجتمع آموزش عالی در استان کرمان رفیق شد و از آن پس به عنوان یکی از واحدهای دانشگاه کرمان ادامه حیات داد.

دکتر لاله فتاحی
دانشکده مهندسی
تاریخچه دانشکده مهندسی

نزدیک به چهار دهه از تأسیس دانشکده مهندسی دانشگاه شهید چمران اهواز می‌گذرد و از آن زمان تاکنون با تلاش و همت افرادی که از تمام توان مایه گذاردند، مسیری پرفراز و نشیب طی شده است و بذر اولیۀ این دانشکده، اکنون مبدل به درخت پربراری گشته که به آن می‌بالیم. در این تاریخچه، مروری بر چگونگی تأسیس دانشکده، اثرات جنگ تحمیلی و تلاش‌های انجام شده برای احیای دانشکده در زمان جنگ تا پویایی کنونی آن صورت گرفته است که حاصل گفت و گو با دو استاد گرانقدر، آقای دکتر بیژن میرعمادی استاد فیزیک دانشگاه جندی شاپور سابق و مؤسس دانشکده مهندسی و آقای دکتر خسرو نادران طحان استاد گروه مهندسی مکانیک دانشگاه شهید چمران اهواز می‌باشد که مرور خاطرات گذشته ایشان در تجسم گذشته دانشکده مهندسی بسیار یاری‌رسان است.

لازم به ذکر است آقای دکتر میرعمادی مدرک لیسانس و فوق لیسانس خود را در رشته فیزیک از دانشگاه آلبرتا کانادا و دو مدرک دکترای خود را در گرایش برهمکنش‌های اتمی از دانشگاه ویندسور کانادا و نیز در گرایش نظارت بر راکتورهای هسته‌ای از مدرسه تکنولوژی راکتور اوک ریچ در تنسی آمریکا دریافت نمود. وی مؤسس گروه فیزیک و نیز دانشکده مهندسی در دانشگاه جندی شاپور اهواز بوده و در سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۸ فعالیت‌های بسیار مؤثری در این دانشگاه داشته‌اند. ایشان در حال حاضر استاد بازنشسته و ساکن کانادا می‌باشند. آقای دکتر خسرو نادران طحان نیز از جمله باسابقه‌ترین اساتید دانشکده مهندسی هستند که پس از انقلاب اسلامی تاکنون مسئولیت‌های مهمی از جمله سرپرست شاخه شمالی دانشگاه شهید چمران اهواز (۱۳۵۹-۱۳۶۰)، معاونت آموزشی دانشگاه شهید چمران اهواز (۱۳۶۰-۱۳۶۲)، مدیریت گروه مکانیک دانشکده مهندسی (۱۳۶۳-۱۳۶۵) و ریاست دانشگاه شهید چمران اهواز (۱۳۶۹-۱۳۷۲) را عهده‌دار بوده‌اند.

آقای دکتر میرعمادی در پاسخ به پرسشی در ارتباط با زمان و چگونگی تأسیس دانشکده مهندسی و اولین اعضای هیئت علمی آن این‌گونه پاسخ دادند:

در ابتدا پیش از پاسخ به این پرسش باید به این نکته اشاره کنم که دانشکده مهندسی عملاً پس از انقلاب فرهنگی و بازگشایی دانشگاه‌ها شروع به فعالیت کرد که قطعاً این آغاز حاصل تلاش اعضای هیئت علمی ارزشمند آن دانشکده بوده است. البته کار من و چند نفر دیگر از همکارانم در زمینه تأسیس دانشکده مهندسی در سال ۱۳۵۵ آغاز شد ولی در آن زمان ما تنها بذریه اولیه برای تأسیس دانشکده مهندسی را کاشته بودیم که پس از مدتی نیز به دلیل شرایط آن زمان مجبور به ترک آنجا شدیم. هرچند در این سن به یاد آوردن خاطرات آن روزها بعد از گذشت ۳۷ سال، برای من که در آن زمان ۳۷ سال سن داشتم، بسیار مشکل است اما تلاش می‌کنم تا خاطراتم را از آن زمان به یاد آورم.

در سال ۱۳۵۰ آقای دکتر عباس جمعی، ریاست دانشگاه جندی شاپور اهواز من را به عنوان یک فیزیک‌دان تجربی (اتمی، هسته‌ای، حالت جامد) که فارغ‌التحصیل دکترای

از کانادا بودم، استخدام نمود تا در گروه فیزیک دانشکده علوم، برنامه آموزشی جدیدی را ارائه دهم و با استخدام اعضای هیئت علمی جدید، به توسعه و ساماندهی آن گروه پردازم. پیش از آن تنها دو عضو هیئت علمی با مدرک فوق لیسانس در گروه فیزیک فعالیت داشتند و بقیه اساتید اصطلاحاً اساتید پروازی بودند که تنها در زمانی که درسی را ارائه می‌کردند، در گروه حضور داشتند و پس از اتمام جلسه درس به شهر خود باز می‌گشتند. در مدت زمان یک‌سال و نیم، ما ده عضو هیئت علمی جوان را که عمدتاً فارغ‌التحصیلان کانادا، آمریکا و اروپا بودند، استخدام کردیم که با وجود چنین اساتید جوان و پرانرژی، گروه فیزیک کاملاً متحول شد. به‌عنوان یک استاد و نیز یک مدیر، فعالیت من تنها محدود به گروه فیزیک نبود و توسعه دیگر گروه‌های دانشکده علوم نیز مدنظر بود. در سال‌های بعد، مسئولیت توسعه انستیتوها و دانشکده‌های دیگر در دانشگاه نیز به من محول شد.

در آن زمان دکتر جامعی با نفوذی که در وزارت علوم داشت و نیز داشتن ایده‌های جدید و استفاده از تکنولوژی‌های نو، به طور پیوسته دانشگاه را در مسیر توسعه قرار می‌داد. او معتقد بود برای رشد و توسعه یک جامعه علمی، باید هر تعداد شاخه مختلف آموزشی که امکان‌پذیر است، تأسیس شود و اجازه دهیم تا آن‌ها به مرور رشد و توسعه یابند. در آن زمان ساخت و تجهیز مرکز صوتی و تصویری و نیز مرکز تکنولوژی آموزشی دانشگاه را طی یک‌سال انجام دادیم.

در آن زمان هر عضو هیئت علمی دانشگاه هر سه سال یک‌بار می‌توانست برای یک دوره فرصت مطالعاتی یک‌ساله به منظور ارتقای سطح علمی خود، به دانشگاهی دیگر برود. با توجه به آنکه در آن زمان تحقیقات علمی در دانشگاه وجود نداشت، دلتنگی خاصی برای انجام کار تحقیقاتی تجربی در سطح دانش روز جهان در من ایجاد شده بود. در سال ۱۳۵۳ از دکتر جامعی درخواست یک فرصت مطالعاتی را نمودم اما ایشان با اشاره به پروژه‌هایی که هنوز تکمیل نکرده بودیم، با فرصت مطالعاتی من مخالفت کردند. اما در سال ۱۳۵۴ من به ایشان گفتم حتی اگر موافقت ننمایید من باز هم به فرصت مطالعاتی خواهم رفت و به همین دلیل ایشان چاره‌ای جز پذیرش

درخواست من نداشتند. در نهایت من یک سال را در دانشکده مهندسی دانشگاه اگزتر در دون انگلستان به تحقیق راجع به نوارهای پلیمری و شبه‌رساناها در ادوات الکترونیکی پرداختم. در اواخر سال ۱۹۷۶ میلادی (سال ۱۳۵۴ شمسی) دکتر جامعی با من تماس گرفتند و گفتند قصد دارند به لندن بیایند و مایلند که آخر هفته من را در هتل محل اقامتش ملاقات کنند. فاصله لندن تا اگزتر با قطار حدود یک ساعت بود. دکتر جامعی در این ملاقات در مورد تأسیس دانشکده مهندسی صحبت کردند و راجع به نقاط مثبت و منفی طرحشان بحث کردیم. در نهایت قرار شد در ژورنال‌های دانشگاهی و روزنامه‌ها اطلاعیه‌ای درج شود تا افراد متقاضی، رزومه خود را برای ما ارسال کنند و زمان و مکان مصاحبه نیز اواخر فوریه سال ۱۹۷۷ بود. در زمان برگزاری مصاحبه، دکتر جامعی به لندن بازگشت و به همراه من و دکتر پاتریک موریس از دانشکده مهندسی دانشگاه اگزتر، تیمی سه‌نفره تشکیل دادیم که از ۹ صبح تا ۴ بعدازظهر با افراد متقاضی که از نقاط مختلف اروپا آمده بودند، مصاحبه می‌کردیم. روز بعد، با در نظر گرفتن رزومه علمی و تجربه و توانایی افراد مصاحبه‌شونده، دو استاد با مدرک دکترا را برای کمک در تأسیس دانشکده مهندسی انتخاب کردیم تا از سپتامبر ۱۹۷۷ کار خود را در اهواز آغاز نمایند. پس از پایان فرصت مطالعاتی و برگشت من به اهواز در آگست ۱۹۷۷، دکتر جامعی، دکتر فرهنگداری نیز که فردی جوان و دارای مدرک دکترای مهندسی مکانیک از دانشگاه تگزاس آمریکا بود، استخدام کرده بود.

من به همراه دکتر فرهنگداری و نیز دکتر استیونسون و دکتر خان که از لندن آمده بودند، کار آماده‌سازی دانشکده مهندسی را آغاز نمودیم. در ابتدا به مطالعه برنامه آموزشی مهندسی دانشگاه‌های کانادا، آمریکا، انگلیس و نیز دانشگاه‌های تهران و شیراز پرداختیم تا برنامه آموزشی مناسبی را تدوین نماییم. در جلسات هفتگی با دکتر جامعی، تصمیم گرفته شد چهار گروه مهندسی مکانیک و متالورژی، مهندسی عمران، مهندسی برق و مهندسی شیمی تأسیس شود و هر یک از گروه‌ها ۲۰ دانشجو را از طریق کنکور سراسری در سال ۱۳۵۸ پذیرش نماید. برنامه درسی طراحی شده نیز به

این صورت بود که در سال اول دروس مشترک ۴ گروه از جمله ریاضیات پایه، فیزیک، شیمی، علوم کامپیوتر و نقشه‌کشی ارائه شود و از سال دوم به دانشجویان هر گروه به طور مجزا دروس مربوطه آموزش داده شود. همچنین تجهیزات مدرن آزمایشگاهی که برای دروس آزمایشگاهی دانشجویان در سال اول نیاز بود، نیز خریداری شده بود. در این زمان ساختمان مجزایی برای دانشکده مهندسی وجود نداشت و دفتر همکاران نیز در جاهای مختلفی قرار داشت. من در ساختمان دانشکده علوم بودم و یکی از ۴ بخش طبقه دوم این ساختمان به عنوان دفتر اصلی دانشکده مهندسی در نظر گرفته شده بود. دفتر کار سه همکار دیگر من نیز در ساختمان مرکزی مدیریت دانشگاه قرار داشت. در آن زمان ما بودجه مشخصی نیز نداشتیم و دکتر جامعی با هر درخواست خریدی که مربوط به تجهیز دانشکده مهندسی بود، فوراً موافقت می‌نمود. اما بودجه درخواست شده که نیاز به تأیید وزارت علوم داشت، بودجه چندین میلیون تومانی بود که به منظور احداث ساختمان دانشکده مهندسی، بخش اداری و آزمایشگاهی آن در نظر گرفته شده بود. در سال ۱۳۵۷ همزمان با آشفته‌گی اوضاع سیاسی کشور، تیم چهار نفره ما نیز دچار مشکلاتی شد، دکتر فرهمند و دکتر استیونسون به دلیل مشکلات خانوادگی و دکتر خان به دلیل تمایل به بازگشت به انگلستان، همگی اهواز را ترک کردند. پس از مدتی جنگ آغاز شد و برخی از دانشگاه‌ها تعطیل شدند و برای حدود دو سال، زندگی با وجود نبود درآمد و عدم پس‌انداز کافی بسیار سخت شده بود. در آن زمان نامه‌ای به دکتر ولایتی وزیر امور خارجه نوشتم و با تشریح مشکلاتم تقاضا کردم علی‌رغم بسته بودن مرزها، با خروج من از کشور و رفتن من به کانادا برای ادامه فعالیت علمی‌ام موافقت نمایند که ایشان با خروج من موافقت نمودند و نهایتاً در سال ۱۳۶۱ به کانادا رفتم و توانستم در ادامه زندگی نیز به موفقیت‌های زیادی چه در کانادا و چه در آمریکا دست یابم.

مرور خاطرات آقای دکتر خسرو نادران طحان نیز در تجسم وضعیت دانشکده مهندسی پس از انقلاب اسلامی و در دوران جنگ تحمیلی و پس از آن بسیار مفید است. در ادامه بخشی از صحبت‌های ایشان در این باره ذکر شده است:

زمانی که انقلاب شد، متخصصان خارجی دانشکده را ترک کرده بودند. تعداد معدودی هیئت علمی ایرانی دانشکده نیز تا پیش از شروع جنگ تحمیلی و قبل از آن که من از دزفول به اهواز بیایم، در دانشکده حضور داشتند. اما زمانی که من و چند تن از اساتید در سال ۱۳۶۰ از شاخه شمالی دزفول به اهواز آمدیم، آن تعداد معدودی هیئت علمی ایرانی نیز دانشکده را ترک کرده بودند. تا پیش از آن، با کمک متخصصان خارجی تجهیزاتی برای آزمایشگاه فیزیک، مکانیک، الکترونیک، آزمایشگاه مقاومت مصالح، آزمایشگاه مواد و آزمایشگاه دینامیک و ارتعاشات خریداری شده بود و تعدادی ماشین ابزار را نیز که برخی از آنها هنوز هم در کارگاه‌ها موجود هستند، تهیه نموده بودند. در آن زمان دانشکده مهندسی در ساختمانی قرار داشت که پیش از تأسیس دانشگاه در اختیار آموزش و پرورش و تحت عنوان انستیتو کشاورزی بود و نیروهای فوق دیپلم کشاورزی را آموزش می‌داد. این ساختمان قدیمی که بین دانشکده دامپزشکی و بیمارستان گلستان بود به دلیل قرار گرفتن در محوطه دانشگاه از سوی آموزش و پرورش تخلیه و دانشکده مهندسی موقتاً آنجا دایر شده بود. اما زمین اصلی که برای احداث دانشکده مهندسی در نظر گرفته شده بود در محلی قرار گرفته بود که اکنون دانشکده ریاضی و دانشکده ادبیات در آن ساخته شده‌اند. به خاطر دارم زمانی که به اهواز آمده بودم تابلوی تأسیس این دانشکده با نام دانشکده تکنولوژی صنایع هنوز آنجا بود. در دی‌ماه ۱۳۵۸ زمانی که دکتر عطاله قبادیان مسئول راه‌اندازی شاخه شمالی دزفول شده بود، من و حدود ده نفر دیگر برای شاخه شمالی استخدام شدیم، هر چند اوایل سال ۱۳۵۹ مصادف با تعطیلی دانشگاه‌ها شد. در دانشکده مهندسی اهواز نیز در نیمسال دوم سال ۱۳۵۸ تعدادی از دانشجویان دانشکده علوم را برای ادامه تحصیل در دانشکده مهندسی می‌پذیرند که متأسفانه همان ترم آغازین، دانشگاه تعطیل شد و در شهریور سال ۱۳۵۹ نیز که جنگ شد و همان تعداد محدود هیئت علمی نیز اکثراً از دانشکده رفتند و سال ۱۳۶۰ از من و چند نفر دیگر از دوستان خواسته شد که از دزفول به دانشکده مهندسی اهواز بیایم. دانشکده مهندسی با سه گروه برق، مکانیک و عمران تأسیس شده بود. ولی مشکل اصلی تعداد کم هیئت علمی بود. من، آقای

دکتر حیدری نژاد، آقای دکتر سامانی، آقای دکتر رزاز و مرحوم مهندس مصطفوی از دزفول آمده بودیم و دو نفر از آقایان، مهندس امجد و نیز مهندس قاضی از نیروهای قبلی دانشکده بودند که همگی در همان ساختمان قدیمی مستقر شده بودیم. بعضی از تجهیزات مانند ماشین‌های ابزار و یا تجهیزات آزمایشگاه‌های مقاومت مصالح، مواد و فیزیک در زمان ما مجدداً مورد استفاده قرار گرفتند. در سال ۶۲ که اولین کنکور بعد از تعطیلی دانشگاه‌ها برگزار شد، علی‌رغم اعلام ظرفیت از سوی ما، چون تعداد هیئت علمی کمی داشتیم، دانشجوی جدیدی به دانشکده تعلق نگرفت. در واقع بعد از تعطیلی دانشگاه، بسیاری از اعضای هیئت علمی از دانشکده‌ها رفتند و در نتیجه بسیاری از گروه‌ها بدون تعداد کافی هیئت علمی ماندند به‌گونه‌ای که برای اداره گروه‌ها بعد از بازگشایی دانشگاه‌ها مشکلات زیادی وجود داشت. حتی به دلیل تعداد کم هیئت علمی، نمایندگان وزارتخانه اصرار به بسته شدن دانشکده مهندسی داشتند. برای آن‌که مقامات وزارت علوم را متقاعد کنیم که وجود دانشکده مهندسی ضروری است ناچار شدیم فهرستی از تمام تجهیزات موجود و امکانات دانشگاه را به کمیته‌هایی که در ستاد انقلاب فرهنگی مستقر بودند، ارائه دهیم. همچنین برای آن‌که نیاز استان را به فارغ‌التحصیلان دانشکده نشان دهیم به بسیاری از مراکز و مؤسسات صنعتی منطقه مراجعه کردم و آماری را جمع‌آوری کردم که نشان می‌داد در شرایط موجود برای فعالیت معمولی این مراکز (اگر جنگ باعث تعطیلی آن‌ها نمی‌شد) حدود ۴۰۰ نفر مهندس در رشته‌های برق، مکانیک و عمران مورد نیاز بود. این آمار برای اثبات حرفمان کمک شایانی کرد زیرا بعضی از افراد کمیته مورد اشاره، می‌گفتند که دانشکده نفت آبادان وجود دارد بنابراین نیازی به فعالیت دانشکده مهندسی نیست. همراه با مرحوم دکتر شیبانی با انبوه مدارک مربوط به تجهیزات و آمار با اتوبوس به تهران رفتیم. ساعت ۵ صبح یک روز سرد زمستانی جلوی ستاد انقلاب فرهنگی در خیابان فلسطین (تقاطع جمهوری اسلامی) رسیدیم و تا ساعت ۸:۳۰ صبح که درب ساختمان را باز کردند در سرما لرزیدیم و جایی برای گرم کردن خودمان پیدا نمی‌کردیم. نهایتاً برای بازگشایی دانشگاه‌ها که تقریباً سه سال طول کشید، وزارت

علوم مدیریتی به نام مدیریت جهاد دانشگاهی را متشکل از تعدادی عضو هیئت علمی و نیز دانشجویان تأسیس کرد و به من هم پیشنهاد دادند که در دانشگاه مسئولیتی بپذیرم و معاونت آموزشی دانشگاه را به من سپردند. در آن زمان مأموریت داشتیم که کار بازگشایی را برای تمام رشته‌ها انجام بدهیم. لازم به ذکر است که تا سال ۱۳۶۵ دانشگاه علوم پزشکی و دانشگاه شهید چمران اهواز یک مدیریت داشتند و بیش از ۹۰ گروه آموزشی مختلف در دانشگاه وجود داشت. بسیاری از ساختمان‌های دانشگاه مانند ساختمان قبلی و فعلی دانشکده مهندسی به دلیل وضعیت جنگی، در آن زمان در اختیار نیروهای بسیج و سپاه بودند. یادم می‌آید یک روز رئیس دانشگاه (آقای مهندس نجفی) برای سرکشی به ساختمان قدیم دانشکده یا تربیت بدنی که در اختیار بسیج بود، مراجعه کرده بود. نگهبان ساختمان جلوی او را گرفت و گفت: اجازه ندارید وارد شوید. بلاخره با وساطت افراد دیگر موضوع با مسالمت حل می‌شود. اما این خاطره را از این جهت بیان کردم تا بدانید که فضای آن زمان برای حضور در دانشگاه چقدر حساس بود و با این حال تصمیم مسئولان دانشگاه بر این بود که بازگشایی دانشگاه تماماً و خصوصاً دانشکده مهندسی انجام شود. البته برخی دیگر از دانشکده‌ها مثل دانشکده‌های علوم و کشاورزی به طور کامل در اختیار دانشگاه بودند. در آن زمان بعضی از همکاران جهت فعالیت بین جهاد دانشگاهی و سپاه تقسیم شدند. من ترجیح دادم تا به‌عنوان عضو کمیته فنی جهاد دانشگاهی در دانشگاه باشم تا بتوانم بعد از بازگشایی دانشگاه‌ها با کمک همکاران همچنان دانشکده مهندسی را پابرجا نگه داریم. در نهایت پذیرفته شد که من به‌عنوان عضو کمیته فنی جهاد دانشگاهی کارهای دانشکده را پیگیری نمایم. در اثر این پیگیری‌ها اولین دانشجویانی که از طریق کنکور سراسری وارد دانشکده شدند گمان می‌کنم سال ۶۲ یا ۶۳ بود، هر چند قبل از آن نیز همان‌طور که قبلاً گفتم گروهی از دانشجویان دانشکده علوم پذیرفته شده بودند. هر چند هنوز از وزارتخانه فشار می‌آوردند که دانشکده مهندسی و خصوصاً گروه مکانیک تعطیل شود، زیرا دانشکده نفت فعال بود و به این دلیل وزارتخانه نیازی به وجود گروه مکانیک در دانشکده مهندسی نمی‌دید که خوشبختانه با تلاش دوستان

توانستیم نهایتاً مجوز حداقل یک رشته مکانیک را بگیریم و رشته‌های عمران و برق هم ماندند و الحمدلله با یک حداقلی توانستیم ادامه دهیم.

بعد از بازگشایی دانشگاه‌ها، کم‌کم نیروهای نظامی مستقر در دانشگاه خارج شدند و ساختمان‌ها را تحویل دادند ولی همچنان مشکل کمبود هیئت علمی از طرفی و نیز کمبود فضای آموزشی مناسب وجود داشت. در هر صورت دانشجویان آمدند و کلاس‌ها هم علی‌رغم وضعیت جنگی دایر شد. هر زمان حمله‌ای از سوی دشمن می‌شد کلیه بیمارستان‌ها و گروه‌های پزشکی ما آماده خدمت‌رسانی بودند. یک‌بار دشمن بمبارانی در نزدیکی کتابخانه مرکزی فعلی انجام داد اما خوشبختانه به ساختمان دانشکده مهندسی فعلی آسیبی نرسید. در کل دانشگاه شهید چمران همواره در تیررس دشمن بود. در اوایل جنگ که نیروهای دشمن در نزدیکی گروه ملی فولاد رسیده بودند، با خمپاره دانشگاه را هدف قرار می‌دادند که آثار آن هنوز هم در ساختمان مرکزی و در ساختمان سابق دانشکده ادبیات (سه‌گوش) وجود دارد. به‌هرحال همه تلاش می‌کردند که دانشگاه دایر بماند تا دشمن را که چشم طمع به خاک ما داشت و درجه حرارت هوای اهواز و دزفول را در اخبارش اعلام می‌کرد، مأیوس کنند. در وزارتخانه نیز جلساتی تشکیل شده بود و تأکید می‌شد که دانشگاه شهید چمران به هر نحو باید فعال بماند چون از لحاظ روحی برای مردم اهمیت دارد. ما هم هر کاری از دستمان برآمد انجام می‌دادیم و با کمک و همکاری و همدلی همه دوستان و همکاران، دانشکده مهندسی علی‌رغم آن‌که ضوابط موارد نظر وزارتخانه را نداشت، همچنان سرپا و فعال نگه داشته شد.

با توجه به آن‌که ساختمان فعلی دانشکده مهندسی در سال ۱۳۶۹ به بهره‌برداری رسید، پرسشی نیز درباره این ساختمان و نحوه بازگشایی آن مطرح کردیم که پاسخ آقای دکتر نادران طحان در ادامه ذکر شده است:

ساختمان فعلی دانشکده مهندسی و نیز کتابخانه مرکزی از زمان قبل از انقلاب نیمه‌کاره رها شده بودند. در آن زمان از زیر ساختمان نیمه‌کاره دانشکده مهندسی فاضلاب مناطق اطراف عبور می‌کرد و در رودخانه تخلیه می‌شد که حالت بسیار

نامناسبی ایجاد کرده بود و ظاهراً صاحبان اصلی ساختمان که گروه ادبیات بودند، تمایلی به بهره‌برداری و تکمیل دانشکده نداشتند. کتابخانه مرکزی نیز محل استقرار نیروهای لشکر نجف اشرف بود. همکاران ما در دانشکده مهندسی پیشنهاد دادند که اگر موافقت شود ما ساختمان را تکمیل کنیم و دانشکده مهندسی در آن مستقر شود. هرچند در طرح اولیه قرار بود این ساختمان، به دانشکده ادبیات اختصاص یابد. چون در هیئت رئیسه دانشگاه بودم، این مسئله را به عنوان پیشنهادی مطرح کردم که مسئولیت تکمیل این ساختمان را بر عهده بگیریم و آن را به دانشکده مهندسی اختصاص دهیم. بعد از نظرخواهی از رئیس دانشکده ادبیات و موافقت ایشان، نهایتاً صورت جلسه شد که این ساختمان به دانشکده مهندسی اختصاص یابد و دوستان ما هم همه بسیج شدند و روی کارهای ساختمانی، تأسیساتی و برقی کار کردند و در دفتر فنی دانشگاه در این مورد بحث شد و با همکاری چند پیمانکار، تکمیل ساختمان و تاسیس کارگاه‌ها آغاز شد، در حالی که از قبل در نقشه دانشکده مهندسی این کارگاه‌ها در نظر گرفته نشده بودند شش سوله کارگاهی ساخته شد که چهارتای آن‌ها مربوط به گروه مکانیک، یکی مربوط به گروه برق و یکی نیز مربوط به گروه عمران بود. البته در حال حاضر یکی از چهار سوله مکانیک به عنوان کارگاه ریخته‌گری، عملیات حرارتی و قالب‌سازی به گروه متالورژی اختصاص یافته است. من از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۸ برای ادامه تحصیل به انگلستان رفته بودم، ولی همچنان کار تکمیل دانشکده مهندسی ادامه داشت و بسیاری از کارها طی این سه سال انجام شده بود و تمام دوستان و همکاران زحمت زیادی کشیده بودند، فاضلاب را منحرف کرده بودند و محوطه را تمیز نموده بودند. سال ۱۳۶۹ که ریاست دانشگاه را برعهده گرفتم، از رئیس وقت دانشکده خواهش کردم که به ساختمان در حال تکمیل دانشکده مهندسی که هنوز کل کارهای آن خصوصاً محوطه‌سازی انجام نشده بود، نقل مکان کنند اما از سوی ایشان مخالفت شد که تا کارهای ساختمانی تکمیل نشود، به این دانشکده منتقل نمی‌شویم. دلیل اصرار من این بود که بعضی نهادها برای استقرار خود، به گرفتن ساختمان تکمیل شده‌ای مثل دانشکده مهندسی علاقه داشتند. در صورت موافقت با

یکی از این درخواست‌ها، کل زحمات دوستان و همکاران برای تکمیل این دانشکده، در نهایت به هدف اصلی که اختصاص ساختمان جدیدی برای دانشکده مهندسی بود، نمی‌انجامید. از این رو به صورت فوری دستور اسباب‌کشی صادر شد و کمی هم دلخوری پیش آمد. آن موقع هنوز محوطه اطراف دانشکده خاکی بود ولی به دلایلی که ذکر شد می‌خواستیم سریع‌تر دانشکده مهندسی جدید بهره‌برداری شود و اساتید و دانشجویان حضور یابند تا ان شاء الله بقیه مشکلات هم به مرور حل شود. افتتاح ساختمان در سال ۱۳۶۹ انجام شد و خبر آن در ماهنامه خبری دانشگاه شماره ۱۵ سال دوم درج شده است.

براساس گزارش مندرج در ماهنامه خبری دانشگاه، در ۲۱ بهمن ماه ۱۳۶۹ با حضور آقای دکتر ریاضی معاون آموزشی وزارت فرهنگ و آموزش عالی و هیئت همراه و همچنین اعضای هیئت رئیسه و شورای دانشگاه، جمعی از اساتید و دانشجویان و نیز شخصیت‌ها و مسئولین استان و مدیران صنایع بهره‌برداری از ساختمان جدید دانشکده مهندسی انجام شد. در این زمان آقای دکتر نادران طحان، ریاست دانشگاه شهید چمران را بر عهده داشتند و ریاست دانشکده مهندسی نیز بر عهده آقای دکتر سعیدیان بود.

دکتر مهدی اسفندیاری
دانشیار دانشکده کشاورزی
مجموعه حشرات و کنه‌های اهواز

کلکسیون حشرات و کنه‌ها واقع در گروه گیاه‌پزشکی، دانشکده کشاورزی دانشگاه شهید چمران اهواز با وجود هزاران نمونه بومی و غیربومی، بزرگ‌ترین کلکسیون در نوع خود پس از کلکسیون‌های موسسه تحقیقات گیاه‌پزشکی کشور و دانشگاه تهران است. برخی مجموعه‌های این کلکسیون نه تنها در ایران، بلکه در کشورهای همسایه نیز بی‌نظیر است.

این کلکسیون از سال ۱۳۴۱ به همت استادان درس حشره‌شناسی (دکتر سیاوش تیرگری، دکتر سید حسین حجت و ...) و دانشجویان درس حشره‌شناسی از سراسر کشور جمع‌آوری و در دانشکده کشاورزی ملاتانی (دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی خوزستان) راه‌اندازی و پس از آن توسط سایر استادان به ویژه دکتر محمدسعید مصدق توسعه یافته و تکمیل شد و در حال حاضر قدمت آن به بیش از ۵۶ سال می‌رسد.

اساتید گروه گیاهپزشکی در کنار انجام پژوهش‌های مختلف در زمینه حشره‌شناسی خصوصاً بررسی مشکلات کشاورزی در استان خوزستان، اقدام به انجام پژوهش‌های فونستیک و تاکسونومیک روی گروه‌های مختلفی از حشرات و کنه‌ها نمودند. به طوری که در سال ۱۳۵۶ شته‌شناس معروف انگلیسی V.F. Eastop به دعوت گروه گیاهپزشکی، چند ماه در کلکسیون بخش حشره‌شناسی به همراه اساتید حشره‌شناسی به بررسی شته‌های ایران پرداخته و نتایج آن را منتشر نمودند.

جعبه‌ها و کمدهای کلکسیون توسط دکتر تیرگری در دهه ۱۳۴۰ در هنرستان آلمانی‌ها در تهران و مطابق با استانداردهای اروپایی تهیه شده و در نوع خود از نظر کیفیت ساخت کم‌نظیر است.

لازم به ذکر است که حفظ و نگهداری این کلکسیون در دهه‌های گذشته خصوصاً در شرایط جنگ تحمیلی در دهه ۱۳۶۰ که حتی حضور در دانشگاه نیز امکان‌پذیر نبود، با تلاش‌های بی‌نظیر استادانی همچون دکتر محمدسعید مصدق انجام شده است. آقای چهارم‌حالی‌زاده تکنیسین این کلکسیون از دهه ۱۳۴۰ تا دهه ۱۳۸۰ در کلکسیون فعالیت داشته، نمونه‌های مختلفی برای آن جمع‌آوری کرده و تلاش زیادی برای نگهداری آن نموده است.

بیش از ۹۰ درصد از نمونه‌های مجموعه بومی و بقیه نیز از حشرات غیربومی است. گونه‌های غیربومی کلکسیون حشرات و کنه‌ها یکی از مهم‌ترین بخش‌ها است که شامل برخی از نمونه‌های کشف‌شده جدید در دنیا هستند.

مجموعه‌های مهم موجود در «کلکسیون حشرات و کنه‌های اهواز»:

۱- مجموعه زنبورهای گرده‌افشان (Apoidea): این مجموعه توسط آقای دکتر سیاوش تیرگری در دهه ۱۳۴۰ تهیه گردید. برخی از نمونه‌های این مجموعه از کشورهای آمریکا، فرانسه و شمال آفریقا جمع‌آوری شده است.

۲- مجموعه ملخ‌ها: این مجموعه توسط آقای دکتر سیدحسین حجت و دانشجویان ایشان در دهه‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۷۰ از مناطق مختلف ایران جمع‌آوری شده است.

۳- مجموعه شته‌ها: این مجموعه توسط آقای دکتر سیدحسین حجت و دکتر محمدسعید مصدق و دانشجویان گروه عمدتاً در دهه‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۸۰ از مناطق مختلف ایران جمع‌آوری شده است.

۴- مجموعه کفشدوزک‌ها: این مجموعه توسط آقای دکتر محمدسعید مصدق و دانشجویان ایشان (دکتر فرحان کچیلی و ...) طی دهه‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۸۰ از مناطق مختلف ایران جمع‌آوری گردید. این مجموعه شامل بیش از ۱۲۰ گونه است که از نظر تنوع گونه‌ای در ایران بی‌نظیر است.

۵- مجموعه کنه‌های گیاهی: این مجموعه عمدتاً توسط آقای دکتر کریم کمالی و دانشجویان ایشان در دهه‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۷۰ از مناطق مختلف ایران جمع‌آوری شده است. پس از آن آقایان دکتر شیشه بر و دکتر مصدق و دانشجویان آنها کنه‌های خاکزی، کنه‌های مرتبط با زنبور عسل و ... را بر این مجموعه افزودند.

۶- مجموعه شب‌پره‌های خانواده Noctuidae: این مجموعه توسط آقای دکتر مهدی اسفندیاری و دانشجویان ایشان از مناطق مختلف ایران به‌خصوص نواحی جنوبی ایران در حال جمع‌آوری می‌باشد. نمونه‌هایی نیز از سایر کشورها از جمله فنلاند در این مجموعه موجود است.

۷- به علاوه، مجموعه حشرات مختلف از راسته‌های گوناگون مانند Lepidoptera, Coleoptera, Hymenoptera, Diptera, Orthoptera, Hemiptera, Mantodea, Blattodea و غیره توسط استادان گروه و با کمک آقای چهارم‌حالی‌زاده جمع‌آوری و شناسایی شده است.

کلکسیون حشرات و کنه‌های دانشگاه شهید چمران اهواز جزو مراکز مهم این دانشگاه است که برای نگهداری هرچه بهتر و توسعه آن به امکانات بیشتری از جمله محیط ایزوله و استاندارد نیاز است؛ که امید است در این خصوص مسئولان دانشگاه بتوانند همکاری‌های بیشتری را با این مجموعه گران‌بها داشته باشند.

لازم به ذکر است که حشرات در گرده‌افشانی گیاهان بسیار مؤثرند و کشورهای اروپایی طرح‌های حفاظت از تنوع زیستی حشرات را با صرف هزینه‌های زیادی اجرا

می‌کنند. همچنین فایده برخی از حشرات مانند زنبور عسل و یا کرم ابریشم در زندگی انسان نیز بسیار آشکار است؛ برخی دیگر از حشرات به‌طور طبیعی حشرات مضر را کنترل می‌کنند؛ حشراتی نیز هستند که آفت‌های کشاورزی محسوب می‌شوند و هر ساله هزینه‌های بسیاری برای کنترل آن‌ها پرداخت می‌شود و به‌طور کامل نیز کنترل‌پذیر نیستند. در بخش پزشکی نیز پشه مالاریا سالانه تعداد بسیاری را به کام مرگ می‌کشد؛ در حوزه دامپزشکی هم حشراتی هستند که دام‌های کوچک و بزرگ را به خطر می‌اندازند.

با وجود گونه‌های بسیاری از حشرات که برای زندگی انسان مفید هستند و بخش کوچکتری که خسارت‌زا هستند، همچنان گونه‌هایی نیز وجود دارند که کشف نشده‌اند و این مسئله نشان‌دهنده اهمیت و گستردگی این گروه از جانوران است.

دکتر رحیم چینی پرداز
دانشکده علوم ریاضی و کامپیوتر
روز و روزگاری در مسجد (قدیم) دانشگاه
کانون مبارزات و کتابخوانی دانشجویان

شاید خاطره‌انگیزترین محل دانشگاه برای دانشجویان، مسجد دانشگاه باشد. بعید به نظر می‌رسد این افراد خاطرات خود را از مسجد دانشگاه فراموش کنند ولی اکنون متأسفانه موقعیت جغرافیایی، تمرکز ساختمان‌های جدید و تمرکز دانشجویان در این محیط‌ها و بی‌انگیزگی‌ها، این ساختمان را متروکه کرده است. اتفاق حاضر، بر خلاف دیدگاه طراح ساختمان یعنی آقای کامران دیبا و معماری آن است. بنا بر گفته ایشان، هدف از ساختن مسجد در چنین محلی این بود که دانشجویانی که در ظهر و غروب برای رفتن به غذاخوری، از در مسجد وارد و از در دیگر خارج می‌شوند و طبق معمول بعضی از آنان، توقف می‌کنند، بتوانند در مسجد نماز برگزار نمایند. در این نوشتار نگارنده قصد ندارد فعالیت دانشجویان مذهبی را فقط در مسجد دانشگاه، محدود کند اما تأثیرپذیری از مسجد دانشگاه بر آنان غیرقابل انکار است.

مسجد معماری خاصی داشت. در خروجی آن نیز مانند دالان پیچ در پیچی بود که علی‌رغم پهنای آن به سختی یک خودرو از آن گذر می‌کرد. در سال ۵۶ یکبار ماشین جیب آقای عیوقی از گارد دانشگاه به دنبال دانشجویان از آن گذر کرد و به آن خسارت وارد کرد. وسط حیاط مسجد که بزرگ هم نبود حوضی برای وضو گرفتن بود. دور حیاط به صورت معماری، سکوهایی وجود داشت و چندین اتاق بسیار کوچک، دخمه مانند در روی سکوها بود به طوری که اگر کسی دقت نمی‌کرد اتاق‌ها معلوم نبودند.

در این میان، پیرمردی خدمتکار مسجد بود و گاهی برای خودش و مسئول مسجد مرحوم آقای دیباجی چای درست می‌کرد یا کارهای اولیه مانند پاکیزه کردن مسجد را انجام می‌داد. این پیرمرد خوش اخلاق که به احتمال زیاد مرحوم شده است کاری به دانشجویان نداشت. البته امکان داشت با سلام و علیک کردن، بتوان برنامه روزانه مرحوم دیباجی را از ایشان گرفت.

در کنار نمازخانه و در سمت چپ آن، اتاق بزرگی بود که اتاق کار مرحوم دیباجی بود. او ساعت‌های در آنجا می‌نشست. در معمولاً بسته بود. ظاهراً کاری به کار دانشجویان هم نداشت! در آن دوران او به عنوان مسئول مرکز «مطالعات اسلامی» به دنبال فراهم کردن امکانات و جذب هیئت علمی برای دانشکده الهیات بود. آقای دیباجی به دلیل آن که چندان مورد اعتماد دانشجویان نبود در کارهای مسجد دخالتی نداشت. دانشجویان فعال را با اسامی جعلی می‌شناخت. بعد از انقلاب و رفتن ایشان، این اتاق به کتابخانه پیوست شد.

مرحوم دیباجی اگر در مسجد کمبودی وجود داشت دستور حل آن را می‌داد. اما دانشجویان به دلایل امنیتی، جز به ضرورت به ایشان مراجعه نمی‌کردند. در زمان‌هایی خلوت، به کتابخانه مسجد سرکشی می‌کرد و در همین مدت نیز با کم‌توجهی دانشجویان مسئول مواجه می‌شد. البته اگر کتاب‌هایی خریداری می‌شد و یا به عنوان نیاز به ایشان اعلام می‌شد پیگیری می‌کرد. اما به دلیل اینکه بسیاری از عناوین کتاب‌ها مورد مخالفت حکومت بود، امکان خریداری قانونی آن‌ها وجود نداشت. گزارشات

بعدی در ساواک نشان داد که بعضی کتاب‌های خریداری شده توسط دانشجویان، لو رفته است.

در طبقه اول ساختمان، نمازخانه وجود داشت که در کنار آن و درون نمازخانه گوشه‌ای برای ضبط صوتی بزرگ و قدیمی و سیستم صوتی برای بخش قرآن و اذان داشت. از نیم ساعت قبل، قرآن از بلندگویی که اکنون هم موجود است، پخش می‌شد. چند نوار قرآن مربوط به عبدالباسط بود. این نوارها آیات آخر سوره حشر بود و تعدادی هم سوره‌های آخر قرآن که با صدای بسیار دل‌انگیز قاری همه را تحت تأثیر قرار می‌داد. برای اذان نیز تنها یک نوار وجود داشت که بعدها فهمیدم صدای ابوزید است. روبروی محراب و در انتهای نمازخانه سکویی بود حدود ۷-۶ متر که عملاً زیر گنبد سبز رنگ را می‌گرفت.

علاوه بر قرآن و ترجمه نهج البلاغه تعداد کمی کتاب خاص موجود بود. بچه‌ها قبل یا بعد از نماز این کتاب‌ها را (گاهی ده‌ها بار و یا بیشتر) مطالعه می‌کردند. این کتاب‌ها حجیم نبود. گزیده‌ای از مفاتیح، دو یا سه کتاب از استاد مطهری و چند کتاب دیگر که معمولاً تغییر هم می‌کرد. از جمله این کتاب‌ها یکی، چرا انسان متعهد و مسئول است دکتر پیمان بود و کتاب دیگر که به نظرم بر گرفته از کتاب ماهی سیاه کوچولو صمد بهرنگی ولی به صورت استادانه و شاعرانه طراحی شده بود، قطره پرواز می‌کرد. کتاب‌های دیگری مانند رمضان نوشته آقای روحانی.

متأسفانه تا اواخر سال ۵۵ نشستن در مسجد، قبل و بعد از نماز، به جز حدود یک تا یک ساعت و نیم نماز ظهر، حتی مراجعه دانشجویان در قبل و بعد از نماز مرسوم نبود زیرا به دلایل امنیتی، امکان شناسایی شدن دانشجویان فعال وجود داشت اما در مدت کوتاه نماز همه دانشجویان نمازخوان، جمع می‌شدند و با همدیگر بودن آنان باعث می‌شد فرد غریبی جرئت ورود نکند. حتی اگر فرد جدیدی اضافه می‌شد معمولاً با دوست قدیمی خود وارد می‌شد. اسامی افراد هم معمولاً بود. یکی از چند دانشجوی مشخص، بدون هماهنگی از قبل، امام جماعت می‌شد.

به یاد دارم روز اول ورود به مسجد حدود ده دقیقه زودتر از اذان به همراه دوست خود به مسجد رفتم برای ما عجیب بود که اینقدر خلوت و از نمازگزاران خبری نبود. یکی از دانشجویان پزشکی که تا مدت‌ها امام جماعت مسجد بود (آقای رستگاری) ضمن خوشامدگویی به ما گفت، نروید نماز جماعت برگزار خواهد شد، باعث تعجب ما شد ولی در یک لحظه تعدادی از دانشجویان وارد شدند.

در بین دو نماز رسم بود که بعد از تکبیر بین دو نماز، یکی از دانشجویان قسمتی از یک کتاب را که جنبه مذهبی - انقلابی داشت، در حد دو سه دقیقه با صدای بلند و بدون استفاده از بلندگو بخواند. اما هیچ دانشجویی حق برگشتن، نگاه کردن و شناختن احتمالی او را نداشت. هماهنگی خاصی برای این افراد وجود نداشت. بنابراین افراد داوطلب که باز تعدادی معین بودند، مطالب خود را روی کاغذی آماده داشتند و هر چه زودتر می‌خواند. نوشته‌ها متن‌هایی از کتاب‌های دکتر شریعتی، آیت‌اله طالقانی، دکتر پیمان و کتاب توحید (آقای عاشوری)، نوشته‌های فانون و حتی امه، سه‌زر بود. کلیه این گفته‌ها مربوط به ظلم و استبداد و مقابله با آن از طریق مذهب بود.

در طبقه دوم مسجد، که از طریق راهروی سمت راست کنار نمازخانه وارد می‌شد، قسمت کوچکی برای نماز خواندن خانم‌ها قرار داشت که با پرده محصور بود، در تمام دانشگاه تنها چهار دانشجو خانم از چادر استفاده می‌کردند. خانم‌های مذهبی از لباسی مشابه مانتوی کنونی همراه با روسری بلند استفاده می‌کردند و در زمان نماز از چند چادری که در آنجا بود استفاده می‌کردند. تعداد دانشجویان مراجعه‌کننده به نمازخانه کمتر از آقایان بود. در کنار این نمازخانه، کتابخانه مسجد قرار داشت. اما هر چه بود در کتابخانه بود، اتاقی ۱۸ متری که کاملاً قفسه‌بندی شده بود و میزی برای مسئول کتابخانه در آن قرار داشت. کتابخانه مملو از کتاب‌های بسیار خوب بود. بعدها فهمیدم این کتاب‌ها (احتمالاً تصفیه شده) به دانشکده هیات برده شده‌اند.

متأسفانه مسجد دانشگاه همه دانشجویان مذهبی را شامل نمی‌شد. پراکندگی دانشکده‌ها یک علت بود. اما دو علت دیگر را نیز می‌توان برشمرد. اول این که بسیاری تصور می‌کردند مسجد فقط برای دانشجویان مذهبی فعال است و رفتن به مسجد انتظار از آنان را در فعالیت‌های سیاسی بالا می‌برد یا این که به وسیله ساواک شناسایی می‌شوند کما این که بسیاری از دانشجویان مذهبی فعال به همین دلیل، کمتر به مسجد می‌آمدند یا در مسجد توقف نمی‌کردند. آنان فعالیت خود را در بیرون از مسجد انجام می‌دادند. دوم و عجیب‌تر این که تا اوایل سال ۵۶ متأسفانه هنوز بسیاری از دانشجویان از آمدن به مسجد به دلیل این که در پیش دوستان باصطلاح انقلابی خود، از رفتن به مسجد شرم‌منده نشوند یا به مسجد نمی‌آمدند و یا این که حضور خود را انکار می‌کردند. معمولاً دانشجویان غیرمذهبی نیز رفتن به مسجد را رفتار ارتجاعی القا می‌کردند.

برخلاف نمازخانه که حاضران خیلی زیاد نبودند، مراجعان به کتابخانه مسجد بسیار زیاد بود. به طوری که در سال ۵۷ نزدیک به هزار نفر به کتابخانه مراجعه می‌کردند. غنای کتابخانه به گونه‌ای بود که دانشجویان غیرمذهبی هم مراجعه می‌کردند. مثلاً دو جلد کتاب از آپارین نویسنده مشهور روسی در دانشکده‌ها یافت نمی‌شد، ولی در کتابخانه وجود داشت. برای اعتماد دانشجویان، هر دانشجویی یک شماره سه رقمی (و در اواخر چهار رقمی) داشت که آن شماره همراه با نام وی و شماره دانشجویی نوشته و در یک دفتر کوچک به صورت مخفی زیر کشاب‌های میز تحریر نگاه‌داری می‌شد. بنابراین دانشجو تنها شماره سه رقمی خود را برای امانت بردن کتاب بیان می‌کرد. در دفاتر چهل‌برگی دیگری شماره به همراه کتاب امانتی نوشته می‌شد.

افرادی که به تازگی جذب شده، ولی کمتر جرئت مطالعه و یا نزدیکی به مسجد را داشتند و یا توسط افراد دیگری به کتابخانه می‌آمدند، استفاده از عضویت سایر دانشجویان دیگران کتاب به امانت می‌گرفتند. در این میان بعضی دانشجویان آنقدر کتاب برای خود و دوستان امانت می‌گرفتند که شماره آن‌ها را مسئول کتابخانه به خاطر داشت، هر دانشجو کتاب ۲۰۰ تا ۳۰۰ صفحه‌ای را در مدت دو یا سه روز می‌خواند. مسئول کتابخانه و همکاران او که از صبح ساعت ۸ تا ۲ بعدازظهر و گاهی

به ضرورت تا ۵ عصر براساس برنامه درسی خود آنجا را اداره می‌کردند، باید افرادی مورد اعتماد می‌بودند که مطالعاتی قبلی می‌داشتند، با محتویات کتاب‌ها آشنا بودند. بسیاری از افرادی که تحت تأثیر شرایط جدید و خصوصاً تأثیرپذیری از مرحوم شریعتی، علاقه به مطالعه کتاب‌های اسلامی داشتند باید راهنمایی می‌شدند. بسیاری از دانشجویان تحت تأثیر افکار چپ همکلاسان خود دچار ابهام و تردید می‌شدند و بنابراین به کتابخانه مسجد دانشگاه مراجعه و درخواست کتابی فلسفی یا تاریخی می‌کردند. مسئولان کتابخانه با علاقه شخصی خود و در صورت تأیید توسط مسئولان قبلی مشغول می‌شدند. از آنجا که لازم بود مسئولان جدید به آقای دیباجی معرفی شوند و اعتمادی به ایشان وجود نداشت، بنابراین به دلیل احتیاط اسامی مشابه ولی غلط‌انداز معرفی می‌شدند. هر چند روز و یا هر هفته آقای دیباجی صبح به صورت سلام و خسته نباشید و با احتیاط سری به کتابخانه می‌زد بنابر این مسئول کتابخانه، بعضی از کتاب‌های بسیار حساس را جابجا می‌کردند. به صورت طبیعی او در خصوص کتاب‌های انقلابی و خصوصاً کتاب‌های شریعتی اطلاع داشت. اما مسئولان کتابخانه می‌دانستند در این میان، او با چند کتاب مخالف است. کتاب‌های شریعتی، توحید آقای عاشوری، شهید جاوید مرحوم صالحی نجف‌آبادی و تفسیر دو سه سوره مانند اصحاب کهف و مریم که به صورت کپی نگاهداری می‌شد.

در خارج از کتابخانه و در همان طبق دوم، یک میز و دو صندلی وجود داشت. دانشجویان برای گفتگوهای کوتاه و خصوصاً پاگشایی افراد تازه جذب شده به مسجد و یا معرفی کتاب به دوستان خود از آنجا استفاده می‌کردند. کار در این قسمت مشکل بود، گاهی مواقع دانشجویان برای جذب افراد که بعضاً تحت تأثیر تفکرات دیگران بودند ماه‌ها وقت صرف می‌کردند. از پیدا کردن اتاق استجاری و هم اتاق شدن با آن‌ها، گرفتن درس مشترک، کمک کردن درسی یا کمک کردن در مسائل آموزشی، دوستی در کلاس، رفتن به میدان ورزشی، رفتن به غذاخوری، رفتن به سینما و رفتن به کوهنوردی و غیره تا فرد را بتوانند بر سر این میز قرار دهند و احتمالاً او را راضی به خواندن کتاب‌های مذهبی کنند. البته چنین فعالیت‌هایی را دانشجویان غیرمذهبی

هم انجام می‌دادند. به طوری که در روز ثبت‌نام دانشجویان جدید، درب ورودی آموزش که اکنون در قسمت جداشده دانشگاه در آنسوی بلوار پل پنجم قرار دارد، مکان یارگیری دانشجویان بود.

از سال ۵۶ به بعد دانشجویان در حیاط مسجد و روی سکوهای آن، مبادرت به فروش کتاب‌های مذهبی کردند. اما چون در آن سال چند نوبت گارد دانشگاه به آنجا حمله کرد از سال ۵۷ در کتابخانه دانشگاه تعداد محدودی کتاب به نمایش گذاشته شد. اما در آنجا نیز ساواک متوجه شد و دانشجویان این کار را کنار گذاشتند اما در سطح انتشار و یا فروش جزوه‌های کوچک خصوصاً نوارهای پیاده شده دکتر شریعتی با اسامی دیگر این کار را ادامه دادند. این جزوه‌ها با قیمت نازلی فروخته می‌شد. بعضی از دانشجویان قسمت‌هایی از یک کتاب را خلاصه (در حد یک صفحه) می‌کردند و در حیاط مسجد با ماژیک روی مقوای بزرگ نوشته و در حیاط مسجد قرار می‌دادند. این نوشته‌ها معمولاً به‌گونه‌ای انتخاب می‌شد که جوابگوی حملات دانشجویان چپ به مذهب باشد که به دنبال بی‌فایده دانستن مذهب در دوران جدید و غیرکارآمد بودن دین در مبارزه علیه ستمکاران و یا ترویج عدالت باشد. در این میان کتاب‌های مرحوم شریعتی، یا دو کتاب جلال‌الدین فارسی با عنوان *انقلاب تکاملی اسلام* و *مرانید که نوحه‌گرند*، ترجمه‌های امه سِزِر و یا فانون منابع خوبی بودند.

کتابخانه منبع بسیار خوبی برای کتاب‌های تاریخی از کتاب‌های سنتی مانند *ناظم‌الاسلام کرمانی* و *کسروی* گرفته تا انقلابی‌تر مانند کتاب‌های شعاعیان بود. ترجمه رمان‌های بسیار خوبی مانند نوشته‌های آلن پیتون، کزانتراکیس و سارتر و آثار بزرگانی مانند احمد محمود و جلال آل‌احمد و دولت‌آبادی یافت می‌شد.

از کتاب‌های سنتی اسلامی گرفته تا کتاب‌های که روشنفکران مسلمان نوشته بودند. کتاب‌های در نقد تفکرات غیراسلامی تا کتاب‌های تطبیقی اسلامی با فرهنگ غربی و حتی کتاب‌های انطباقی که سعی می‌کردند مبانی دینی را با فرهنگ باصطلاح علمی آن دوره انطباق دهند. البته کتاب‌های (فلسفه) تاریخی مانند کتاب *تاریخ تمدن دوران*

و کتاب توین بی، کتاب‌های جامعه‌شناسی و اقتصادی وجود داشت. کتاب‌های خوبی هم در زمینه روان‌شناسی و روانکاوی بود. کتاب‌های که یا از تفکرات افرادی مانند فروید و یونگ پیروی می‌کردند و یا در نقد آن‌ها بودند.

کتابخانه و تفکرات حاکم بر دانشجویان مذهبی

در آن زمان فرهنگ حاکم بر دانشجویان فرهنگ «به اصطلاح علمی» بود. گرچه همیشه ادعای پویایی و تازگی در محاورات، صفت جدایی‌ناپذیر گفتگو بود، اما علم در واژه‌های مانند تکامل داروین تا نوع پیشرفته آن لامارک، حتی آپارین، در اقتصاد اندیشه‌های مارکس و انگلس، در فلسفه دیالکتیک هگل تا اگزیستانسیالیسم سارتر خلاصه می‌شد. گویی همه چیز غیردینی، علمی بود و هرچه بوی مذهب می‌داد، ارتجاعی و غیرعلمی. بنابراین کتاب‌های سنتی اسلامی جوابگوی دنیای مدرن نبود. جالب اینجاست در محافل روشنفکری در خصوص علم چیست و فلسفه علم کدام است؟ هیچ خبری نبود. در آن زمان انقلابی‌زده، چنین بحثی بیهوده بود. هیچ خبری از پوپر و لاکتوش و غیره مطرح نبود. علم لباس چپ‌زدگی و داروینستی داشت. برای این جانب که از این مسائل بی‌بهره نبودم، تا قبل از نوشتن دو کتاب دکتر سروش (علم چیست و فلسفه چیست و دانش و ارزش) در ماهیت علم هیچ بحثی ندیدم. بنابراین طبیعی بود حکمای مسلمان یا به فکر نقادی و رد کردن ساده مفاهیم مارکسیستی بودند از جمله کتاب‌هایی مانند فیسوف‌نماها که در یک پاراگراف نظریه دیالکتیک را رد کند و یا هماهنگی با نظریه داروین که آیت‌اله مشکینی در آن باره کتاب بنویسد. خوشبختانه در اواخر، کتاب‌های استاد مطهری در خصوص رفع شبهات به مذهب، مفید بود. از کتاب‌های اسلامی آنچه خواهان داشت تنها نقد مطالب غربی و شرقی بود. در این میان کتاب‌های مذهبی سنتی می‌توان به اصول کافی، کتاب مرحوم جعفری که ۱۵ جلد در وصف و تفسیر مثنوی مولوی بود. کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم مرحوم طباطبایی با شرح استاد مطهری و کتاب‌های خود استاد مطهری، کتاب‌های سید قطب و محمد قطب. کتاب‌های تطبیقی و انطباقی بسیار

خواهان داشت. سبک نوشتن کتاب‌های استاد مطهری از سال ۱۳۵۵ نیز تغییر یافته بود. کتاب‌هایی تحت عنوان *جهان‌بینی توحیدی انسان و ایمان* و... *علل گرایش به مادیگری* ... و در نهایت *جامعه و تاریخ* با استدلال‌های عامه‌پسندتری نسبت به قبل نوشته شده بودند. از آنجا که سطح کتاب‌های ایشان در حد دانشجویان بود و اصطلاحات دانشگاهی را نیز به کار می‌گرفت، مورد استقبال دانشجویان قرار گرفتند. در این میان کتاب‌های دیگری نیز وارد شدند. کتاب‌های دکتر سروش، بنی‌صدر و بعضی از کتاب‌های اولیهٔ مجاهدین خلق که هنوز به صورت محرمانه رد و بدل می‌شدند. کتاب‌های محمدباقر صدر نیز مورد توجه بودند. کتاب *کشف الاسرار* در سال ۵۷ وارد کتابخانه شد.

اما تفسیر *مجمع البیان و المیزان* بسیار کمتر مورد استفاده قرار می‌گرفتند. کتاب *پرتوی از قرآن* مرحوم طالقانی و تفسیر *جزء آخر قرآن* که مرحوم محمدتقی شریعتی نوشته بود، مورد توجه بود. کتاب‌های مهندس بازرگان *علیرغم* محتوی مذهبی - علمی، انشای روانی نداشتند اما کتاب *خلقت انسان* مرحوم سجابی بسیار خواهان داشت. تنها کتابی بود که در کتابخانه ۱۴ جلد وجود داشت و همیشه کسانی در نوبت امانت گرفتن آن کتاب بودند. کتاب‌های دکتر شریعتی به صورت نیمه‌مخفی توزیع می‌شد. این کتاب‌ها در لابلاهای دیگر کتاب‌ها، پشت کتاب‌ها و یا کمدهای خاصی پنهان بودند به صورت متفاوتی توزیع می‌شد. کتاب‌های مرحوم شریعتی بیشتر در خارج از کتابخانه دست به دست می‌شد.

باید توجه داشت که دانشجویان مذهبی به کتاب‌هایی علاقهٔ بسیار داشتند که مانند ایدئولوژی‌های انقلابی آن زمان، اسلام را دینی صاحب ایدئولوژی، حرکت‌آفرین و دینامیک و بدون هیچ سکونی نشان دهد. این دین باید وجود بی‌عدالتی را در عصر حاضر به سرکردگی آمریکا تأیید می‌کرد و روش‌هایی انقلابی و تا حدودی فهری برای مبارزه با آن پیشنهاد می‌کرد. همچنین این دین باید با تفکرات اومانستی نزدیک می‌بود. بدیهی است این مسئله تا حد زیادی تحت تأثیر فضا و اندیشه‌های کمونیستی آن زمان بود. در حقیقت خوانندگان بیشتر از این‌که تحت تأثیر نویسندگان باشند،

خواسته‌های خود را به نویسندگان تحمیل می‌کردند. دانشجویان مذهبی بسیار علاقه داشتند نوشته‌هایی را مطالعه کنند که نشان دهد اسلام تضادی با دنیای علمی جدید ندارد. بنابراین نوشته‌هایی که مبتنی بر منطق ارسطویی بود ارزش چندانی نسبت به فرهنگ دیالکتیکی نداشت یا نوشته‌هایی که بدون هیچ مقایسه‌ای با مسائل کنونی به اسلام می‌پرداخت، کمتر خواهان داشت. اگر در زمان کنونی نگاهی به کتاب‌های نوشته شده و یا ترجمه شده بیندازیم متوجه می‌شویم که در قرن بیستم جوانان به شدت تحت تأثیر روشنفکران بودند. چیزی که در قرن بیست و یکم هیچ خبری نیست. در آن قرن، مفاهیم اخلاقی به رهبری روشنفکران، روح جوانان را تسخیر کرده بود. در قرن بیست و یکم این مفاهیم تقریباً معنای خود را از دست داده و حتی در استدلال‌های روزمره به کار نمی‌روند. اگر ارزش‌های آن زمان را وارداتی تلقی کنیم تأثیرات سارتر و گروچیچ و رودینسون و ژید بیشترین است.

دانشجویان می‌توانستند درخواست کتاب جدید برای کتابخانه را داشته باشند. اما متأسفانه خرید این کتاب‌ها از طریق قانونی به دلیل اینکه لیست آن‌ها نیاز به امضای آقای دیباجی داشت، امکان‌پذیر نبود. بنابراین بسیاری از این کتاب‌ها تنها با کمک - هزینه دانشجویان مسئول اصلی، صورت می‌گرفت. به همین دلیل گزارشات زیادی از خریدن این کتاب که به صورت مخفی صورت می‌گرفت، در ساواک ثبت شده است. اواخر سال ۵۵ و با ورود به سال ۵۶ دانشجویان وارد فاز دیگری شدند. نمایشگاه‌های کوچک در همین کتابخانه و روی میزها و یا در حیاط مسجد ترتیب می‌دادند اما به دلیل کمبود پول مجبور به خریدن کتاب به صورت قسطی بودند. مرحوم فخرالدین حجازی مسئول انتشارات بعثت بود که حدود بیست هزار تومان از دانشجویان طلبکار بود. از آنجا که انبار کتاب‌های نمایشگاه‌ها و یا کتاب‌هایی که پنهانی رد و بدل می‌شدند، خانه دانشجویان بود. لازم بود این کتاب‌ها جابه‌جا شوند. خصوصاً زمانی که یکی از دانشجویان مذهبی دستگیر می‌شد این مشکل بیشتر می‌شد. از آنجا که بیش از شصت درصد دانشجویان در نزدیکی دانشگاه و لشکرآباد زندگی می‌کردند، مشکل چند برابر بود.

به دلیل تأثیر زیاد این کتابخانه توصیه می‌شد که افراد در فعالیت‌های مستقیم، شرکت کمتری داشته باشند و فعالیت‌های خارج از کتابخانه، مخفی باشد تا کتابخانه مسجد صدمه نبیند. در یک مورد که در برگزاری یک نمایشگاه زینبیه، گرفتار و شناسایی شدم به شدت مورد نکوهش بعضی دوستان در کتابخانه، قرار گرفتم.

هرچه به پیروزی انقلاب نزدیک می‌شدیم فعالیت مسجد بیشتر و بیشتر شد. در اواخر ۵۶ و اوایل ۵۷ جرئت برگزاری نمایشگاه و فروش کتاب در حیاط مسجد نیز وجود آمد و به همین دلیل گارد دانشگاه، چند نفر از دانشجویان را در مسجد دانشگاه دستگیر کرد حتی در یک نوبت، کتاب‌هایی که در سکویهای مسجد جهت فروش گذاشته شده بود به همراه دانشجویان دستگیر شده، به گارد دانشگاه برده شدند.

از مهر سال ۵۷ به بعد همراهی آقای دیباجی با بچه‌ها بیشتر شد. در دو سه مورد، سخنرانی‌هایی علیه حکومت ایراد کرد. در یک نوبت برای اعتراض به دستگیری دانشجویان در مسجد حاضر به پی‌گیری کارها تا آزادی دانشجویان دستگیر شده، در مسجد بود. به یاد می‌آورم شرط پیگیری ایشان این بود که کتاب *توحید عاشوری* در بین نمازها خوانده نشود. او همچنین در مواردی سخنرانی در راستای انقلاب ایراد کرد اما هیچگاه مورد قبول دانشجویان و علمای اهواز قرار نگرفت. در این مدت برخلاف سال‌های پیش که بعضی از دانشجویان مسلمان علاقه چندانی به مسجد نداشتند و یا در صورت شرکت در نماز جماعت، علاقه‌ای به بروز آن در بین دانشجویان دیگر نداشتند، در فعالیت‌های مذهبی شرکت می‌کردند. این بهترین افتخار برای دانشجویان فعال مذهبی بود. تعداد دانشجویان در نماز جماعت بسیار زیادتر شد. تأثیر کتاب‌های شریعتی و دست‌نوشته‌هایی که از نوارهای سخنرانی او منتشر می‌شد، آنچنان بود که دانشجویان از اتهام ارتجاعی بودن، غیرعلمی بودن از سوی دیگر اندیشان ابایی نداشتند و چه بسا خود را علمی و نوشته‌های غیرمذهبی را غیرعلمی می‌دانستند. با نزدیک شدن به انقلاب، در مواردی دانشجویان چپ در آن زمان حتی حالت‌های تدافعی داشتند. تا این زمان روشنفکران مذهبی که قبلاً کتاب‌های اجتماعی نوشته بودند به مسائل مذهبی و سیاسی می‌پرداختند. در همین

زمان بود که دو کتاب مشهور جلال آل‌احمد در خدمت و خیانت روشنفکران و غریب‌زدگی و کتاب/ارزیابی/ارزشها حاج سید جوادی به شدت دست به دست می‌گشت. کتاب‌های مرحوم شریعتی آنقدر جذابیت یافته بود که دانشجویان اگر ایستاده آن را شروع می‌کردند حاضر به نشستن تا اتمام کتاب نبودند. بعضی دانشجویان کتاب‌های شریعتی را از بر می‌کردند و تمام آن را بدون کوچکترین اشتباهی می‌خواندند. در تظاهرات خیلی خوبی که به مناسبت شهادت آقای نحوی در بهبهان برگزار شد، یکی از دانشجویان (مرحوم سید احمد موسوی) در برگشت به اهواز و در مینی‌بوس کتاب شهادت مرحوم شریعتی را بدون استفاده از نوشته و در مدت حدود سه تا سه و نیم ساعت به راحتی و با صدای بلند می‌خواند.

از همین دوران کتاب‌های نقادی تفکرات مارکسیستی در میان دانشجویان مورد استفاده قرار گرفت. کتاب‌های آندره ژید، آندره پی‌یتر، شعاعیان که خود روزگاری در آن تفکرات سیر می‌کردند همانند توبه نامه‌هایی علیه مارکسیست منتشر می‌شد. دانشجویان بر علیه تفکر مارکسیستی به سوسیال‌دمکرات‌های مانند روزنبرگ آلمانی استناد می‌کردند. کتاب‌های تاریخی جالبی از هما ناطق، فریدون آدمیت و ابراهیم فخرایی علیرغم تفکرات آن‌ها و بعضی نوشته‌های آل‌احمد در این میان نشان می‌داد که تفکر چپ در ایران کارنامه موفق‌تری نداشته است.

شریعتی با کتاب آری/اینچنین بود برادر توانست جنگ حق و باطل و هابیل و قابیل را در مقابل سیر تاریخی پنج‌گانه مارکسیست‌ها قرار دهد. به عبارت دیگر تحت تأثیر پرودن، مرحوم شریعتی تفکر «تز و آنی‌تز» و نه «تز، آنتی‌تز و سنتز» را وارد تفکر دانشجویان کرد تا انقلابی‌تر از تفکر مارکس، تاریخ جهان را فقط در جدال حق و باطل همیشگی ببینند. بی‌قراری، جای سکون و قرار را گرفت. در ادامه و با گسترش تظاهرات و احتمال موفقیت و پیروزی، این تفکر ضعیف‌تر شد. گزینش تاریخی به دامنه کوچک‌تری تقلیل یافت. این گزینش تاریخی نه هابیل و قابل و نه فراعنه مصر و نه حتی دوران پیامبر، بلکه ۸۰ ساله سید جمال‌الدین و نهضت تنباکو تا ۱۵ خرداد ۴۲ را پوشش می‌داد.

دانشجویان مذهبی دریافته بودند که بر خلاف اندیشه‌های مارکسیستی، مذهب در سیر تاریخی ایران بسیار تأثیرگذار بوده است. اگر تا سال‌های پیش تنها و تنها چه‌گوارا الگوی چریک انقلابی جهان بوده است، بسیار پیشتر میرزا کوچک‌خان جنگلی در کشور ایران فعالیت‌های مشابه و حتی انقلابی‌تر از وی داشته است. به دنبال سند تأثیرپذیری گاندی از امام حسین، تأثیرپذیری عبدالناصر و احمد سوکارنوی از مصدق و مهمتر از همه شیخ عبده و اخوان‌المسلمین از سیدجمال‌الدین برآمدند.

در اینجا بود که مسلمانان متوجه نقش‌های منفی چپ از ورود آن در رشت و فعالیت‌های مارکسیستی در بادکوبه و نهضت جنگل، دوره‌های اولیه مجلس بعد از مشروطیت و جریان‌های احزاب اولیه مانند اجتماعيون - عاميون، اعتداليون دمکرات و حزب توده را می‌توان به گونه دیگری نگاه کرد. جریان به بن‌بست رسیدن مجاهدین خلق نیز در همین سال‌ها داغ مسلمانان را تازه‌تر کرده بود. تحلیل‌های روند تاریخی علمی مارکسیستی را نیز به بن‌بست کشانیده بود. از همه مهمتر تفکر جهان‌وطنی بود؛ نهضت نسخه‌پیچی برای جهان. همزادپنداری با تمام افراد کره زمین مخالف جریان رایج بود. اریتره، جنبش ایرلند، درگیری‌های دانشجویان کره جنوبی با حکومت بدآوازه آن که مظهر استعمار جدید خوانده می‌شد. همه مسائل امریکای لاتین؛ کارلوس ونزوئلا، کاستروی کوبا، زاپاتای مکزیکی، آئنده شیلیایی، آرینز گواتمالایی و بعدها نیکاراگوا تا آفریقای جنوبی، موزامبیک، اریتره و مصر، و در آسیا جنگ دو یمن و دو کره و چین و ژاپن با یک نسخه ساده نیم‌خطی حل می‌شد. اما عجیب‌تر از همه تأثیرپذیری از جمیله بوپاشای الجزایری بود. شکنجه‌های وارد شده به او برای مقاومت در مقابل گرفتاری احتمالی خوب بود. مسئله فلسطین جایگاه ویژه‌ای داشت. دانشجویان بدون فکر کردن درباره فلسطین نمی‌خوابیدند. الگوهای عرفات، ابوجهاد و جرج حبش و حتی ایدئولوگ چپ‌زده آن‌ها، رفیق شفیق در ذهن همه دانشجویان انقلابی رژه می‌رفت.

در این‌که چه چیزی را نمی‌خواهیم و با چه چیزی مبارزه کنیم همگی در ذهن دانشجویان نقش داشت. اما کسی تا آن دوران نمی‌دانست چه می‌خواهد. به جز

نوشته‌های مرحوم شریعتی تفکرات یا سلبی بود و یا اگر ایجابی بود نگاه به گذشته اسلام و برگشت به دوران پیامبر و ائمه اطهار، آن‌هم به صورت گزینشی و توجه به «نقطه تاریخی» و «نه سیر طولانی مدت آن» داشت. کتاب عبدالفتاح عبدالمقصود نسخه جدایی بود ولی فقط مورد مطالعه بچه‌های مذهبی سستی بود. اعتقاد من بر این است تا قبل از انقلاب اسلامی، نسخه ایجابی و آن روی سکه به نام مرحوم شریعتی رقم می‌خورد. نکته جالب توجه این بود که کتابخانه مسجد تقریباً جوابگوی تمام نیازهای دانشجویان بود. این کتابخانه تا پیروزی انقلاب به همین صورت ادامه داشت.

در پایان با یاد و قدرشناسی از جناب دکتر عبدالکریم بهنیا و آرزوی تندرستی و طول عمر برای ایشان که در دهه‌ی هشتاد با انتشار دو جلد کتاب حاوی زندگی‌نامه‌ی علمی و اجرایی اعضای هیئت علمی دانشگاه، پیشگام این راه است و با تشویق‌های خویش این جانب را به پیمودن این راه امیدوارتر نمودند.

لازم است بیفزاییم که افراد حاضر در دو جلد کتاب تاریخ شفاهی دانشگاه در واقع آنانی هستند که بدون هیچ ترجیحی بر دیگران، در دسترس قرار داشتند و پیام و خواهش این جانب را دریافت کردند و به این خواهش پاسخ مثبت دادند و عملاً همکاری نمودند.

حسن دادخواه

تابستان ۱۴۰۰